

فهرست ابواب جلد رابع نمونه مشكوت شريف با شرح فارسى و لانا شافى عبدالحق دهلوى رحمة الله عليه

كتاب الآداب	باب فضل الفقراء وما كان من عيش النبي
باب السلام	١
باب الاستئذان	١٧٠
باب المصافحة والمعاينة	٢٠
باب القيام	٢٧٠
باب الجلوس والوقوف والمشي	٣١
باب العطاس	٣٩
باب الضحك والتماؤب	٤٤
باب الاسامي	٥٠
باب الجيمان والشعر	٥٩
باب حفظ اللسان والغيبات والشتم	٦٨
باب الوعد	٩٠
باب المزاح	٩٣
باب المفاحرات والمصيبة	٩٧
باب الخير والصله	١٠٥
باب الشفقة والرحمة على الخلق	١٢١
باب الحب في الله ومن الله	١٤٠
باب ما ينهي عنه من التهاجر والبتقاطع و التباعد الثورات	١٥٠
باب التحذروا الثاني في الامور	١٥٩
باب انار في النسياء وحسن الخلق	١٦٩
باب الغضب والكبر	١٧٤
باب الظلم	١٨٣
باب الامر بالمعروف	١٨٨
كتاب الرقاق	٢٠٠
باب روية الله تعالى	٢٦٥
باب صلة النار وادائها	٢٦٩
باب خلقت السممة والنار	٢٧٨
باب الاكل والشراب	٢٨٣
باب النكاح في الصور	٢٩٠
باب الحشر	٢٩٤
باب الحساب والقصاص والميزان	٣٠٣
كتاب العوض والشفاعة	٣١٣
باب صفات الجنة وادائها	٣٣٣
باب روية الله تعالى	٣٦٥
باب صلة النار وادائها	٣٦٩
باب خلقت السممة والنار	٣٧٨

فهرست ابراب بملک رابع نموده مشکرت شریف ناشر جازای می مولانا شاه جمال الحق دهلوی رحمته الله علیه

باب اول التلقی و ذکر الانبیاء علیهم الصلوة

باب مناقب الصحابة رضي الله عنهم اجمعين ٦٩٧

والسلام ٨٨١

باب مناقب ابوبكر الصديق رضي الله عنه ٧٠٣

باب مناقب سيد المرسلين صلوة الله عليه ٥٠٨

باب مناقب عمر رضي الله عنه ٧١٣

باب اسماء النبي صلى الله عليه وآله وسلم

باب مناقب ابوبكر وعمر رضي الله عنهما ٧٢٣

وصدقاته ٥٢٥

باب مناقب عثمان رضي الله عنه ٧٢٩

باب دي اخلاقه و شمائله صلى الله عليه وسلم ٥٨٥

باب مناقب مؤلاء الثلاثة رضي الله عنهم ٧٣٦

باب المبعث و بدء الوحي ٥٥٣

باب مناقب علي ابن ابي طالب رضي الله عنه ٧٣٨

باب علامات النبوة ٥٦٧

باب مناقب العشرة المبشرة رضي الله عنهم ٧٤٨

باب في المعراج ٥٨٩

باب مناقب اهل بيت النبي صلى الله عليه ٧٩٥

باب المعجزات ٥٩٥

باب مناقب ازواج النبي صلى الله عليه ٧٨٢

باب الكرامات ٦٥٧٠

باب جامع مناقب ٧٨٩

باب وفات النبي صلى الله عليه وآله وسلم ٦٦٥

تسمية من سمى من اهل بلد في جامع لاجناري ٨٢٣

باب در معومات و تراحيق باب سابق ٦٨٢

باب ذكر اليمن والشام و ذكر اويس القرني ٨٣٣

باب مناقب قريش و ذكر القبائل ٦٨٤

باب ثواب هذه الامة ٨٣٥





237.141  
11.1.34

99

99

99

وبیسر ولا تعسر . بسم الله الرحمن الرحيم . واعم بالشیر ولا بالشر

District Library.  
کتاب الآداب (TONK)

۳۸ حدیث

طیسی گفته ادب اسمی است که واقع می شود بر هر ریاضت محمده که مشقت می کشد و روی انسان در گیسب خنثیانی  
از فضایل و اصل ترکیب وی متضمن منی جمع کردن و خواندن کسی را به پیروی است و ادب که به منی جمع کردن  
مردم بر طعام و خواندن ایشان است برای آن از نجاست و طینای ما که ساخته شود برای دعوت و عرویس مادر گویند  
ادب بمنی اول که مذکور شد نیز متضمن جمع کردن و خواندن مجاز است و در صراح گفته که ادب نشستن فرهنگ و مایه داشت  
حد هر چیزی و سیوطی گفته ادب استمال آنچه محمود است از قول و فعل و گفته که بعضی گفته اند ادب احد بمکاریم اخلاق  
و بعضی گفته اند ایستادن بر حسنات و بعضی گفته اند تعظیم هر که فوق است و وفق یا هر که دون است و در مجمع البحار  
گفته که ادب حسن اخلاق است و هی آنت که عاصر است از اخلاق و اعمال قد بر باب السلام سلام اسم  
است از تسلیم بمنی سلامت و بر اوت از تقابض و عیوب و اسم است از اسماء الهی تعالی و بعضی گفته اند که تسلیم نیز  
مشتق از اسم سلام است از جهت سلامت از عیب و نقص و منی السلام عیبک این است که اسم تعالی مطلع است  
بر حال تو پس غافل مباش یا اسم خدا تعالی بر نسبت یعنی تو در خط و کهنانی آدمی چنانچه اسم مملک اکثر بر آید که منی  
سلام عیبک این است که تو در سلامتی از من و مرا نیز سلامت داد از خود مشتق از سلم که به منی مصالحه است یعنی  
ایمن باش از من و ایمن داد مرا در شریعت این در ابتدا ای اسلام بر ای تمیز مسلم از کافر بود و تعرض نکند گویا  
اعلام است باسلام پس از ان مستمر شد این شریعت الفصل الاول ۱۲۰ و عن ابی هریره قال قال رسول  
الله صلی الله علیه و آله وسلم خلق الله آدم علی صورته بعد اگر خدا ای تعالی آدم را بر صورتش اخلاف کرده اند  
در معنی این حدیث پس بعضی آنرا تویل کنند و گویند که این از احادیث ضعافت است پس از تویل آن اسمک

کنند و مشهور در تاویل او آنست که صورت یعنی صفت است چنانکه گویند صورت مسند این است و صورت حال این چنین است یعنی پیدا کرد پروردگار تعالی آدم را بر صفت خود و موصوف گردانید و او را بصفات که بر تو صفات کریمه آیدند پس گردانید او را حی عالم قادر مرید متکلم سمیع بصیر یا صفت برای تشریف است چنانکه روح الهی بیت الهی یعنی پیدا کرد بر صورت جمیل لطیف مشتمل بر اسرار و کثافت که بقدرت کامله از نزد خود بخشید و ایجاد نمود و بعضی گویند که ضمیر راجع بآدم است یعنی پیدا کرد آدم را از ابتدای عالم بشهر سوئی الکلی بطول شصت ذراع نه چنانکه آدمیان و اگر اول نطفه باشند پس از آن مضطرب پس از آن چنین بعد از آن صبی پس از آن مرد و نام بر صورت خاصه او که نسخه جامه است از جامه مخلوقات بطریق مخلوقی نیست که مثالی از آن در صورت وی نباشد و لهذا او را عالم صغیر خوانند و تواند که برین تقدیر بر صورت یعنی صفت باشد یعنی پیدا کرد بر صفت خاص مخصوص گاهی موصوف بعلم و گاهی به جهل و وقتی بمصیبت و زمانی با جنت یا صورت بمعنی اروشان است که سبب دلائل شد و مایک حیوانات و مسخر کائنات آمد و بعضی گویند که ضمیر راجع به برادر یا عالم است که در حدیث آمده که چون نزدیکی از شما برادر خود را باید که بر روی وی نهد و درویشی دیگر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مردی را دید که بر روی غلامی میزد فرمود بر روی من بزد که خدا را تعالی پیدا کرد آدم را بر صورت وی یعنی بر صورت وی مکرر و معظم باشد گویا که گفته که این مغرور از ادلایم آدم و بر صورت او است پس از زدن بر روی که اثر اجزا است و اکثر حواس در دست اجتناب باید کرد و این امر و در توضیح و تزیین کرده اند تا آنکه در حدیث دیگر آمده خلق الله علی صورة الرحمن و جواب داده اند که این حدیث نزد محمد ثانی تألیف شده و الله اعلم و نایب میکند وجه ثانی را این قول که طول استون ذراع درازی قامت آدم شصت و سه بود و ذراع بکنر ذال از طرف هر قنق تا طرف انگشت میانه و مرفق بکمر میر و قنق فو بمکس بند ذراع دو بازو که آنی القاموس پس این بیان پیدا کردن آدم است بر صورتش یعنی پیدا کرد او را برین صورت و باین طول و بر تقدیر رجوع ضمیر بانه تعالی بیان صفت دیگری نمود مر آدم را اما اگر ضمیر راجع باخ باشد چندان مربوط نمی افتد مگر مجرد بیان واقع فافهم و تخصیص بیان طول بذکر از جهت بودن او دست غیر متناهی میان آدمیان بخلاف سایر صفات و مقدر عرض بقیاس آن مجمل معلوم می گردد فلما خلقه پس فرنگی که پیدا کرد خدای تعالی آدم را قال اذهب فسلم علی اولئک المهر خطاب کرد الله تعالی مر آدم را و گفت برو پس سلام کن بر آنجماعت بعد از آن برای بیان جماعه مشارا الیهم گفت و هم نفر من الملائکه جلوس و آنها که او را بر قنق نزد آنها سلام کردن بر آنها فرمود و جماعه از فرشتگان بودند و نشسته و نذر و نذر گفت و فرمود از سه ماده اما و در اینجا نیز همین مراد است و فرشتگان که نشسته بودند همین مقدر بود و دنیا مطلق جماعت مراد است اگر چه زیاده برین باشند و الله اعلم فاحتمع ساءت بیونک پس بشنو چیز را بشنو که چه نوع تخیه یعنی سلام می کنند ایشان را یعنی جواب سلام تو می گویند در اکثر نسخ اصول بیونک است بجا و مقدر و نشسته و یا در مشهور از تخیت و در بعضی بیجیبونک بکسر جیم و سکون تختایه و ضمیر باز جواب و تخیه در اصل مشتق است از حیات به معنی احیاء بتخیه حیا که الله میگوید یعنی زنده و باقی و او را ترا

کتاب الادب خدای تعالی و به معنی سلام و مالک و بقا نیز آید و در التحیات معنی این معانی مراد یا ب السلام  
و آنست اندکانها تعینتک و تقویتک فرمود پس بدین معنی این کلمه که از ملائکه بشنوی سلام تو و سلام اولاد دست و در نه متنی  
از در است به معنی نشر و پراگنده کردن جمع خواری و مو و چه را که در گویند هم از اینجا است قل شب پس رفت آدم بحکم  
حق تعالی بران جماعه از ملائکه سلام کردن فقال پس گفت آدم السلام علیکم فقالوا پس گفتند فرشتگان در  
جواب سلام وی السلام علیک و رحمة الله قال گفت آنحضرت یا رادی فزاد و رحمة الله پس زیاده کردند  
فرشتگان آدم را یعنی در جواب سلام آدم لفظ و رحمة الله را و این ادب جواب و فضیلت آنست که اگر یکی گوید  
السلام علیک در جواب گویند و علیک السلام و رحمة الله و اگر در سلام در رحمة الله نیز گفته شود و جواب او گویند رحمة الله و برکات  
و در بعضی روایات زیاده و منفرد نیز آمده ازین حدیث معلوم شده که در جواب سلام و السلام علیک درست است  
چنانکه و علیک السلام و در هر دو عبارت هیچ تفاوت نیست قال گفت آنحضرت بعد از بیان خلق آدم شصت  
ذراع فکل من یدخل الجنة علی صورة ادم و طولک متون ذراعا پس هر که می در آید بهشت را بر صورت آدم  
باشد حال آنکه در از می قامت و می شصت گز باشد باین باندی قامت و حسن و جمال که آدم داشت و در بهشت و آید  
آباد و زخیان بر آفتاب و قطع صور باشد چنانکه و ندان یکی مقدار کوی باشد فلم یزل الخلق بنقص بعضه حتی الآن پس همیشه  
خلق یعنی آدمیان کوتاه شوند بعد از آدم تا اکنون که این مقدار رسیده اند و در عبارت تقدیم و تأخیر است یعنی آدم شصت گز  
قامت داشت بعد از وی آدمیان روی بکوتاهی نهادند باز چون در بهشت در آیند همچنان قامت بماند کرد که آدم داشت متفق علیه  
۲۲۰ وعن عبد الله بن عمرو ان رجلا سال رسول الله صلی الله علیه و سلم و ایت است از عبد الله بن عمرو  
بن العاص که مردی پرسید از آن حضرت ای الاسلام خیر کدام خصلت و آداب از خصال و آداب سلمانی  
بتر و فاضل تر است قال فرمود تطعم الطعام و تقوی السلام و ان یدن توطنام و او گفتن تو سلام را علی بن عرف  
و من لم تعرف بر آتش نادر بماند اشد است یجوز و تواضع که اصل صفات حمیده و حمده خصایل اند که واجبست رعایت  
آنها در معامات خان و طیبی گفته تخصیص این دو صفت بمناسبت خالصت است و لهذا اسناد کردی می با حفظ خطاب  
انتهی یعنی گویا در سایل میلی بشد این دو صفت در ریاضت و بروی رعایت و ایتام بوجود آمد اینها لازم ریاضت  
و دلیل بر نبوده آنکه در احادیث و دیگر صفات دیگر از افضل خصایل اسلام داشت مثل کراه و نماز در شب چون  
مردم و در خواب باشند یا احسان و اکرام همسایه و مهمان و امثال آن نسبت بر کس هر چه که اتم و بد بر همان  
ترغیب و تحریص فرمود و تقوی بضم تا مشق اذا قرا یعنی خوانانیدن است و بفتح تا از قراست نیز خوانده اند و معنی  
اغنی ظاهر تر است و با وجود آن ضم صحیح تر و فصیح تر است اما معنی اقرا که معنی خوانانیدن سلام است خصائی دارد  
و تو جبهش آنست که چون سلام کند و باعث سلام میگردد مسلم علیه و آبر و سلام گویا بخواند او را سلام را و بعضی  
گویند که اگر سلام بزبان قلم باشد اقرا مناسب است زیرا که بخواند سلام مکتوب الیه را و الاقرات مناسب  
و ازین حدیث معلوم گردید که سلام از حقوق اسلام است نه حق صحبت و آشنائی و هم چنین عبادت دانند آن

[illegible]

کتاب الآداب است آنچه چون دو کس ملاقات کنند نام آنست اما اگر داد و گرفت و بید  
یکی بر دیگری آید ای سلام رد ادا است به حال خواه عسیر باشد یا کبیر قلیل بود یا کثیر و عن انس قال ان رسول الله صلى الله  
عليه وسلم مر على غلمان فسلم عليهم متفق عليه انس می گوید که آنحضرت که شست بر جماعه خردان پس سلام کرد بر ایشان  
و این غایت توابع و شفقت است از آنحضرت بر اهل عالم صلى الله عليه وسلم و بخرا و عن انس این حدیث  
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا قبل و لا الیه و لا الذناری بالسلام ابتدا کنید بود و او نه نصداری را سلام  
یعنی اول شما بر ایشان سلام نماند اما اگر ایشان اول سلام کنند جواب سلام ایشان بروی کسی که ایشان کرده اند بگوید و گفته اند که  
در جواب ایشان زیاد بر علیک یا علیکم بناید گفت و گفته اند که در جواب سلام کنان باید گفت یا اک الله و بعضی از علما ابتدا می  
سلام بر بود و نصداری بحجت ضرورت یا حجت تجویز کرده اند و هم چنین است حکم سببه عان و فاستقان و اذا القیتهم احدهم فی  
طریق و چون ملاقات کنید شبکی از بود و نصداری را در ای فاضطراره الی اضيقه پس مضطر و بیچاره گردانید و را بسوی  
مکانی که تنگ تر است از راه یعنی غایب کنید چنانکه بگویند و تنگ گرد و راه بروی برای اظهار عرت و شوکت اسلام بود  
یعنی و انشی نوشته که مراد بمضطر گردانیدن امر کردن است باینکه شود و سیاه را در ابدا آورد و راه مسلم و عن ابن  
عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سلم علیکم الیهود چون سلام می کنند بر شما بیود فانهما یقول  
احد هم السام علیک فقال و علیک پس نمی گوید یکی از ایشان مگر السام علیک یعنی یای سلام سلام می گوید که  
یعنی مرگ است و این از جهت باطن و هدایت این استقامت است به شما مانان پس آنحضرت بطریق خطاب عام  
می فرماید که در جواب او تو نیز و علیک گوئید اما همان چه گفته است یومی راجع گردد و دیگر و علیک السلام متفق علیه و بعضی  
مضمون است این حدیث ۱۰ و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سلم علیکم اهل الکتاب  
فقولوا و علیکم متفق علیه و لیکن در حدیث اول فعل و علیک بصیغه افراد است و در اینجا فقولوا و علیکم بصیغه  
جمع است مانند آنکه در روایات و علیک یا علیکم بواحد و بی و اد می رود آمده و در کلام مولف بود است و روایت  
موطا علیک است بدون و اد و هم چنین روایت دارد قتی علیک بلا و اد پس یعنی علما گفته اند مختار آنست  
که بی و اد گویند یا مشارکت و آنچه گفته اند لازم نیاید و بعضی گفته که باکی نیست بمشارکت چه موت مشترک  
است میان همه و بعضی گفته اند که و اد در اینجا برای مشارکت نیست بلکه برای استیفاء است مرا و آنست  
که و علیکم یا تستحقونه و صواب آنست که هر دو در جایز است از جهت وقوع روایت هر دو ۱۱ و عن عائشة  
رضی الله عنها قالت استاذن رسول الله صلى الله عليه وسلم روایت است از عایشه  
که اذن طلبیدند برای و دون و آمدن گردی از یهود بر آنحضرت فقالوا پس گفته السام علیکم و کویا قصد  
آن استیفاء و ایراد صیبر جمع برای آن بود که این دعای بد بود و مرا اهل بیت و آنحضرت دایر نشاء دل کرد اگر چه  
صیبر جمع در مقام سلام برای واحد می این قصد نیز می آید چنانکه معلوم گرد و فقلت پس عایشه می گوید که گفتن من  
برای رد این و غار ایشان دل علیکم السام و اللعنة بلکه بر شما باد مرگ و لعنت لعنت را زیاد کرد برای دجر و تشدد

کتاب الآداب و انست و غضب بر یهود در قرآن مجید و مواضع متده آمده فقال بس گشت  
 آنحضرت یا عایشه یا رفیق ای عایشه خدای تعالی رفیق است لب الرفیق فی الامم کلمه دوست می داری یا  
 و لطفت را در همه که رفیق الصراح الرفیق نرمی منه عطف و فی القاصص الرفیق اللطیف قلت عایشه می گوید گفتیم من  
 آنحضرت را اولم تسمع ما قالوا یا انشدی نوبه یخرگشتند ایشان یعنی و علمبرگ کردند بر تو بجای آنست که باینجا  
 دوستی کنم و سخت گویم و ایشان بودند و نامته قال گشت آن حضرت یا عایشه قنا قلت تحقیق گفتیم و عایشه گفتیم  
 بر شما باد سلام یا بر شما باد بیز که شما سخن آید از منست و نزیس و فی روایة علیکم و لم یذكر الوالو و درایتی عیلم آمده و در  
 کرد و او را در حدیث سابق و جواب آن تحقیق کرده شد متفق علیهم و فی روایة للبخاری و در روایت مر جاری و ان پیچنین  
 آمده که قالت گشت عایشه ان الیهود اتوا النبی بدوستی که بود آمدند پیغمبر را صلی الله علیه و سلم فقالوا  
 بس گفتند السلام علیک بضمیر و احد فقال گشت آنحضرت و در جواب ایشان و علیکم فقالت عایشه السلام  
 علیکم و لعنکم الله و غضب علیکم فقال رسول الله بس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مر عایشه را  
 مهلا بایست و آهسته باش یا عایشه علیک بالرفق بر تو باد نرمی کردن و تملط نمودن و ایاک و العنقره و القشیش  
 او در داد خود از درستی و سخت گفتن و نه می و بخود از حد کردن و در سخن و بد گفتن و فحش بر بر سخت  
 باشد قبح آن از گناهان و مراد از نه می بزیادست قبح و قول است قالت گشت عایشه اولم تسمع ما قالوا  
 آیا نشنیدی نوبه گفتند ایشان قال گشت آنحضرت اولم تسمع ما قلت آیاتو نشنودی من چه گفتیم آمده و  
 علیهم و در مردم بر ایشان و جواب ایشان گفتیم بد آنچه گفتند ایشان و کردند از دعای بدافیه مستجاب می فیمم بس  
 استجابت کرده می شود مراد قبول که دمی شود دعای من و وحی ایشان و لا یتستجاب لهم فی استجابت کرده  
 نمی شود مراد ایشان از وحی من و فی روایة لمسلم و در روایتی مرسل و این چنین آمده که قال گشت آنحضرت  
 لا تکنی فلاحشة مباحس ای عایشه درشت گو و تجاوز کننده از حد و بد گوئی فان الله لا یحب الفحش و الفحشیش  
 زیرا که خدای تعالی دوست نمی دارد فحش را که بی تکلف سر بر زدن و فحش را که بر خود و خود را فحش و بد گوئی نه او  
 ۱۲ و حسن اسلامه بن زید ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و به مجلس فیدنا خلاط من المسلمین و المشرکین  
 حبلة الاونان و الیهود اسامین زید و فی الامم عیلم و ایت می کند که آنحضرت که نشست بر مجلسی که دومی مردم  
 بودند فحش از هر جنس مسلمانان و مشرکان بت پرست و یهود و مسلم علیهم السلام و در برین مجموع فحش از مردم  
 بفرمود سلام بر مسلمانان و از نه می معلوم شد که اگر جماعه در هم نشسته باشند بعضی مسیحی سلام و بعضی غیر مسیحی چنانکه کاخران  
 و مبتدعان سلام کنند بران جماعه به نیت سلام بر مستحقان آن و گفته اند که مخیر است که السلام علیکم گوید و مسلمانان را مراد  
 دارد یا گوید السلام علی من اتبع الهدی و هم چنین باید در نامتو شهن باهل کتاب مستحق علیه اگر گویند که قول وی جده  
 الاونان اکثر میان مشرکان افتاد صحیح است اما یهود و از جمله مشرکان نیستند پس در سخت وی داخل نباشد و بیان بگردان  
 مشرکین بآن واقع نشود و جواب مراد بر مشرکان نوازد که کاخران باشند چنانکه در کرمه ان الله لا یغفر ان یشرک به گفته اند یا قول

[illegible]

کتاب الآداب یا گوئیم نماز فرض است یا الله باید کرد اگر چه بر سبیل کفایت است . یا با السلام  
متمم و این بیان سنن و آداب است که زیادت و روایت حقوق سنن و سبب له ما سبب لنفسه و دوست  
دارد مرسم را چندی که دوست می دارد در خود از خرد دنیا و آخرت رواه الترمذی والداری و عن عمران  
بن حصین ابن رجاء الى النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال روایت است از عمران بن حصین صحابی مشهور که  
مردی آمد نزد آنحضرت پس گفت السلام علیکم فرد علیه پس ردگر در روی سلام وی را جواب سلام او گفت  
همان نیز او گفته یعنی گفت و علیکم السلام ثم جلس است نشست آن مرد فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله  
علیه و سلم عشر یعنی ثابث نه و نوشته شد مرا این مرد را ده حسنه بخرای سلامی که کرد و یکم من جاء بالחסنة فله  
عشر امثالها ثم جاء الخو فقال پیغمبر آمد مروی دیگر پس گفت السلام علیکم ورحمة الله زیادت و در ختمه فرد علیه  
پس آنحضرت جواب سلام او گفت بهمن افظ فجلس پس نشست آن مرد فقال عشرون پس گفت آنحضرت ثابت  
شماره را است حسنه زیادت کردن و رحمة الله که آن بزرگ حسنه است زاید بر اصل سلام پس بروی نیز ده حسنه دیگر باشد  
نم جاء الخو فقال پیغمبر آمد مروی دیگر پس گفت السلام علیکم ورحمة الله و بركاته فرد علیه فجلس فقال ثلثون  
پس گفت آنحضرت مرا این مرد را سی حسنه است زیادت و بركاته رواه الترمذی و ابوداود این کلام در نقل مسلم بود اما اگر  
مسلم السلام چیکم گوید مسلم علیه و جواب وی در ختمه الله زیاده کند یا مسلم السلام علیکم ورحمة الله گفت و مسلم علیه و بركاته  
زیاده کرد و از این سخن حکم خواهد بود و در مضاعفه اجر و هم چنین حکم و منفرد است که حدیث آئینه بیاید از عیسی معاذ بن انس  
عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم به حذاه یعنی روایت کرد معاذ بن انس چندی صحابی که معه و داست و اهل مصر از  
آنحضرت حدیث به معنی حدیث مذکور اگر چه در لفظ مختلف اند و زاد و زیاده کرد معاذ یک مرتبه دیگر که ثم اتی الخو فقال  
السلام علیکم ورحمة الله و بركاته و منفرد زیادت و منفرد فقال اربعون پس گفت آنحضرت ثابت شد مرا در ده  
بطل حسنه در مقابل چهار حسنه که یکی اصل سلام است و سه دیگر رحمة الله و بركاته و منفرد و قال و گفت آنحضرت در بیان  
مضاعفه ثواب و ترغیب بر تحصیل آن شکذا تكون الفضائل هم چنین میباشد فضایل و کثرت مضاعفت آن یعنی هر که را  
عمل بیشتر فضیلت وی بیشتر و مراد آن نیست و الله اعلم که اگر بر منفرد چیزی بهمزاید فضیلت آن بیشتر است  
زیرا که زیاده بر آن درست نباشد است رواه ابوداود و فایده گفته اند که افضل سلام آنست که گوید السلام  
علیکم ورحمة الله و بركاته و ضمیر جمع گوید اگر چه مسلم علیه یکی باشد و بجز نیز ضمیر جمع گوید و عیبه که یو او ادنی سلام السلام  
علیکم است اگر السلام علیک یا سلام علیک گوید نیز کافی است اما جواب ادنی وی و علیک السلام و علیکم السلام  
است و اگر و ادخ من کند کنایه نیست و اتفاق کرده اند بر آنکه اگر در جواب عیبه که گوید جواب نشود و اگر و علیکم گوید  
در نیجاء و وجه است کذا قالوا و عن ابي امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان اولی الناس بالله بدستی  
که قریب تر و مخصوص ترین مردم و بجانب حق عز و علی من بداء بالسلام کسی است که ابتدا کند سلام و پیشی نماید در آن  
و مراد و مانند که ملاقات کرده اند و در ای یک دیگر چه درین صورت چه ابر اند و حق سلام اما اگر یکی نشسته باشد و دیگری بر سر



کتاب الآداب      هر وی داد کرد و سلام کردن حق داد و نه است بر ناعبد پس اگر واد و سبقت      باب السلام  
 نماید و ابتدا اسلام کند اولی باشد چه ادای حق لازم بر ذمه خود کرد و اگر قاعد ابتدا کند فضیلت او راست و رواه احمد  
 و الترمذی و ابوداود قبل است از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که هر چه بر موجب خلوص محبت و صفای مودت برادر  
 سامان است یکی ابتدا اسلام نزد ملاقات دیگر خواندن بنامی که دوست دارد آنرا سیوم بجای دادن چون در آید و مجاس  
 ۷۰ و عن جریر بن النبی صلی الله علیه و سلم من علی لبوة و ایت است از جریر بن عبد الله بنی که صوفی  
 میشود است خوش روی و خوش خوی که آنحضرت که نشست بر جماعه از زمان فسلم علیه السلام کرد آن حضرت  
 برای شان رواه احمد گفته اند که این مخصوص است بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از جهت امن از وقوع در  
 قتل اما غریبی را نشاید کرد و کرده است که سلام کند مرد بر زن یا زن بر مرد یا زن بر مرد یا زن بر مرد یا زن بر مرد  
 ۷۱ و عن علی بن ابی طالب قال یجوز من الجماعة اذا مروا ان یسلم احد هم کنت علی رضی الله عنه کفایت می کند  
 از جماعه چون بگذرد که سلام کند یکی از آنها و یجری عن المجلوس ان یرد احد هم و کفایت میکند از نشسته گان  
 که جواب سلام گوید یکی از ایشان و حکم ملاقی نیز یجوز چنانچه بود حاصل آنکه سبقت سلام و فرضیت  
 جواب آن بر سبیل کفایت است اگر از جماعه یکی سلام کند یا یکی جواب گوید از همه ساقط گردود  
 اما اگر هر یکی کند افضل باشد رواه البیهقی فی شعب الایمان مرفوعاً و ایت گردا بن حدیث شد  
 بیهقی بطریق رفع یعنی قول آنحضرت است صلی الله علیه و سلم من قول علی رضی الله عنه و روی ابو داود  
 و قال و ردایت کرد ابو داود و کنت رغبة الحسن بن علی رفع کرد ابو الحسن بن علی و هو شیخ ابوداود و ابن حسن بن  
 علی شیخ ابو داود است حاصل آنکه بیهقی این حدیث را مرفوع آورده و ابوداود و از طریق حسن بن علی که یکی از  
 شیوخ است مرفوع ردایت کرده و از طریق دیگر موقوف ۷۲ و عن عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جده ان رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم قال لیس منامن تشبه یحیی بن زبیب انما کسی که مشابه سازد خود را بنحیر یا پس از ان بیان  
 کرد تشبیه بنحیر را زنی کرد از ان بقول خود لا تشبهوا بالیهود و لا بالنصارى تشبیه نکنید به یهود و نصاری فان تسلیم  
 الیهود الاشارة بالاصابع زیرا که سلام کردن به و اشارت کردن است بانگشتان و تسلیم النصارى  
 الاشارة بالاکف و سلام کردن نصاری اشارت کردن است بکفهای دست رواه الترمذی و قال اسنادہ ضعیف  
 ۷۳ و عن ابی هريرة عن النبی صلی الله علیه و سلم قال اذا التقی احدکم اخاه فلیسلم علیه فرمود آنحضرت چون پیش  
 آمد یکی از شما برادر خود را باید که سلام کند بروی فان حالت بینهم شجرة او جدار او و حجر ثم لقیه فلیسلم علیه پس  
 اگر حایل گردد میان دو کس بعد از آنکه سلام بر یکدیگر کرده اند در خن یا دیواری یا سنگی یا ستر پیش آمد یکی از ان  
 دو مرد دیگر را باید که سلام کند بروی و این ملاقات نیز یعنی باین مقدار منازعت و مفاصدت سلام مستحب  
 بود چه عای زیاده برین و درین کمال مبالغه است در حد و تحریص بر انتخاب سلام در عایت اعن او رواه ابوداود  
 ۷۴ و عن قتادة تابعی مشهور است حافظ اعمی که هر چه شنید یادداشت قال قال النبی صلی الله علیه و سلم کنت

کتاب الاذان  
لنت آنحضرت صلی الله علیه و سلم اذا دخلتم بیتا فسلموا علی اهلها چون باب السلام در آید خانه را پس سلام کنید بر اهل خانه و از آنجستم ماؤدعرا الله بسلام و چون آیید و بیست نیت نزد اهل خانه سلام دارید بنی چون سلام کردید و رفت بیرون آمدن گویا که دو بیت نهادید خبر در کت آنرا و ایشان و باز میگردد آنرا و در آخرت چنانچه کسی و دیگری نزد کسی نهاد یا شد و طیبی گفته تا رجوع کنید ایشان و باز برگردید و بیست خود را چنانچه و دایم گرفته میشود در این تناول است سلامت و معاودت مرتبه بعد از خری انتهی رواه البیهقی فی شعب الایمان مرسله ۱۰ عن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یابنی اذا دخلت علی اهلك فسلم ای سرگ من چون در آمی مرا اهل دعیاں خود پس سلام کن بر ایشان یکون بوکة علیک و علی اهل بیتک میباشد سلام سبب و بوبرکت و زیادت و در خیرات بر تو و بر اهل خانه تو رواه الترمذی و آمده است که چون در خانه درآمد سلام کند بر اهل خانه اگر کسی در خانه نباشد بگوید السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین تا بر ملایکه که آنجا باشند سلام برسد اه و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم السلام قبل الكلام یعنی اول باید که سلام کند بعد از آن کلام و پیش از سلام اندام گرام کردن خوب نیست رواه الترمذی و قال هذا حدیث منکر ۱۲ و عن عمران بن حصین قال کنا فی الجاهلیة نقول کنت یومیم بادرایام جاهلیت که میگفتم و دعا میکردیم باین لفظ و رنجبت انعم الله بک عینما انعم الله از تو به است یعنی زنی و تازکی و نیکنوی و این عبارت محمل و دشمنی است یکی آنکه با معنی سببیت باشد یعنی تازه و روشن گردانده خدا تعالی بسبب تو چشم را یعنی چشم و دندان ترا که کنایت از طیب عیش و رفاهیت حال غلب است که بگرام و دستار باشد و ایشان بدیدن وی خوش شوند و بگر آنگاه حرمش باز آیده بود یعنی تازه و خرم و روشن گرداند تر انداخته تعالی یعنی بدیدن آنچه دوست میداری و میخواهی از محبوبات و مرادات و انعم صباحا و تر و تازه و خوش باش از جهت صباح یعنی خوش باد صباح تو با خوش باش خود در وقت صباح این نیز کنایت از طیب عیش و فراغ وقت است و تخصیص بوقت صباح بدانجهت است که اغلب آنچه واقع میشود از غارت و مکاره و در وقت صباح می افتد و لفظ انعم در اول بانظر ماضی است و در ثانی بانظر امر از اندام فلما کان الاسلام نهینا عن ذلک پس بهره که پیدا شده اسلام نمی کرده شدیم ما از آن کمالات رواه ابوداؤد و دیده اند که هر قوم را تحیاتها بود نسبت ملوک و عظما می نمود مثل همین ده گله که ذکر کردند در عرب بود و در عجم می گفتند زمی هزار سال و این است که گفته شده است در معنی التحیات لله یعنی تحیات و تعظیفات هر ثابت است مرخدا و بخرومی مستحق آن نه و لهذا حمد کرده اند التحیات تأثیر مل کرد و در ۱۳ و عن غالب قال انا لجلوس بیاب الحسن البصری غائب بن قطن بصری نسائی گفت ثم است احمد گفت ثم ثمة است بما یکدیگی گفت صدوق صالح است روایت کرده است از حسن بصری و سعید بن جبیر روایت کرده است از وی شنبه و غروی گفت که ما هر آینه نشسته بودیم بر دوحس بصری ادعاء رجل فقال ناگهان آمد مردی پس گفت حدثنی ابی تن جدی حدیث کرد مرا پدر من از جد من قال گفت حدیثی از من بسم الله فرستاد مرا پدر من بسمی بنمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال پس

کتاب الآداب گفت پدر من الله فاقرك الله السلام یا شریک حضرت بس بخوانان او را سلام قال باب السلام  
گفت پدر من فاتیقه پس آدم من آنحضرت را نقلت ابی یقرک السلام پس گفتم یا آنحضرت پدر من میفرماید ترا سلام را  
فقال پس گفت آنحضرت جلیک و علی ابیک السلام بر تو در بد تو سلام رواه ابو داود از نجاشی میگوید که سنت آنست  
که چون یکی سلام دیگری را ببرد بگوید سلام بر آنکه میرساند سلام و بر آنکه از جانب وی میرساند باید گفت یا بن عباس که  
یک و علی فلان السلام ۱۵ و عن ابن العلاء الحضرمی و ابن العلاء بن الحضرمی نسخ اینی مختلف واقع شده در بعضی  
نسخ اینچنین که نوشته شده و در بعضی و عن ابی العلاء الحضرمی ان العلاء الحضرمی و در بعضی عن ابن العلاء الحضرمی  
ان العلاء الحضرمی و در قریب گفته است علاء بن الحضرمی حلیف بنی امیه بود صحابی بزرگ عامل گردید برترین مر  
آنحضرت را و ابی بکر و عمر را و ابن العلاء بن الحضرمی میگوید است از طبقه ثانی و گمان می برم که نام او عبداست  
که نام بود علاء بن حضرمی حامل رسول الله صلی الله علیه و اله و سالم و کان اذا کتب الیه و بود چون می نوشت نامه  
بجانب آنحضرت بداهه بنفشه امی گردید از خود هم چنین می نوشت من العلاء بن الحضرمی الی رسول الله  
صلی الله علیه و اله و سلم السلام علیکم و رحمة الله و ابراهیم و داود و آن حضرت نیز هم چنین می نوشت من  
محمد و رسول الله الی فلان پس از آن سلام می نوشت بروی به خصوص اگر مسلمان بودی و الا علی التمیم می نوشت  
سلام علی من اتبع الهدی چنانچه هر نقل نوشت و آوردن این حدیث درین باب باعتبار بودن اوست مقدمه سلام  
چنانچه تصور کردیم و هم چنین سه حدیث دیگر که متصل این آوردند احوال کتابت باعتبار تعلی آنست بسلام  
که گاهی کتابت نیز کرده می شود و هم چنین است عادت مولف رحمه الله علیه که در آخر فصل احادیث وارد در آنچه  
مستأن و مناسب بمقام است ۱۵ و عن جابر بن النبی صلی الله علیه و اله و سلم قال اذا کتب احدکم کتابا فلیتوبه  
چون بنویسد یکی از شما نامه را پس باید که خاک افشاند بروی یا مر او آنست که بر خاک اندازد و او را قافله انبیاء  
زیرا که این تریب پیروزی آورده و بر آورنده تر است مراجعت را و این غایت است که خبر عالم شامع بآن محیط  
نماید شده و خبر نبوت آنرا نتوان دانست و بعضی از ادبای معرفت در توجیه معنی ثانی گفته اند که انداختن نامه بر خاک  
برای استعاضه است از نظر اعتقاد و اعتماد بر حق عز و علاست در ایصال آن بمقصد و بعضی گفته اند مراد به تریب  
میالنه است در تواضع کردن و خاکساری نمودن در خطاب به مکتوب الیه و برین وجه ضمیر فلیتوبه و اجمع با حد کم باشد احتمال  
وارد که بکتابت نیز باشد و هر دو معنی اول متین است که بکتاب است و دومی ادب مناسب تر است باجست در صراح  
گفته اتراب و تریب خاک آلوده کردن و خاک بر انداختن بر چرخ و در بعضی روایات آمده اتراب و الکتاب فاندانید للمراد  
و در قاموس گفته اتراب و تریب و بخت بروی تراب و در نهیه گفته اتراب خاک بر چرخ بر نامه و رواه الترمذی و قال هذا حدیث  
مشکور ۱۶ و عن زید بن ثابت قال دخلت علی الهیبتی گفت در آمدم بر پیغمبر صلی الله علیه و اله و بین یده کتاب  
و نزد آنحضرت کتابی نهشته بود و قد جعلته یقول پس شنیدم آنحضرت را میگوید یا آن کاتب ضع القلم علی اذنک نه  
قلم را بر گوش خود دروایتی علی اذنیک بلان شبیه فانه اذکر للمآل زیرا که نهادن قلم بر گوش او و نهاده است مراقبت

کتاب الآداب کار را یعنی انشاء عبارت را بر آبی نماند و مطالب و این نجاست باب السلام  
است که سر آنرا شارح داند و غیبی گفته که قلم حکم زبان دارد چنانکه گفته اند القم احد اللسانین و زبان ترجمان دل است  
و نهادن زبان بر گوش که محل استماع است موجب قرب بقلب است تا بشود آنچه اراده میکند از عبادات و فواید  
کلام و این کلام تجلی است و نکته ایست نویانه که بیان مناسبت میکند و الله اعلم و راه الترمذی رقال هذا الحديث غریب  
وفی اسناد ضعیف و حدیث غریب و اصطلاح مستور آنست که از یکی یکی آمده باشد و این منافات ندارد بصحت چنانکه در  
فخس میابوم شده و لهذا گفت وفی اسناد ضعیف و نیز بعضی غریب یعنی شاذ است که روایت است بر خلاف ۱۷ و عنه  
قال امرنی رسول الله ص از زید بن ثابت آمده که امر کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان اتعلم السریا نیت با موخن  
لنت سریانی که زمان تو دیت است و بود آنرا میدانست و می نوشتند و فی روایتی که امرنی ان اتعلم کتاب یهود و در  
روایتی آمده است که زید بن ثابت گفت آنحضرت امر کرد مرا با موخن خط و کتابت یهود و قال گفت آنحضرت انی ما لمن  
یهود علی کتاب من ایمن یستم از یهود بر کتاب یعنی میترسم که اگر بفزایم یهودی را که بنویسد از جانب من نامه بسوی  
یهود کم و بیش بنویسد و میترسم نامه اگر از جانب یهود بیاید بمن و آنرا یهودی بخواند زیادت و نقصان کند  
قال زید بن ثابت فما مر بی نصف شهر حتی تعلمت پس نگذاشت بر من نیم ماهی تا آنکه آموختم من زبان یهود  
و خط استازان اذ اکتب الی یهود کتبت پس یهود آن حضرت را بود و شان و حال بر من و چه که چون می نوشت  
نامه بجانب یهود من می نوشتم و اذ اکتبوا الیه قرات له کتابهم و چون می نوشتند یهود بجانب آن حضرت من میخواندم برای  
آن حضرت نامه ایستازان و راه الترمذی ۱۸ و عن ابی هريرة عن النبی صلی الله علیه و اله و سام قال اذا انتہی  
احدکم الی مجلس فلیسلم چون بیاید و برسد یکی از شما به مجلسی باید که سلام کند فان بدلتان یجلس فلیجلس پس  
اگر قرار گیرد راجی او خوش آید او را که بنشیند باید که بنشیند ثم اذا قام فلیسلم پس هر وقتی که برخیزد و برود  
باید که سلام کند یعنی در هر دو حال و در آمدن در مجلس و در آمدن از آن سلام کردن سنت است فلیست الا ولی باحق  
من الاخرة زیرا که نیست تسلیم ادلی یا مرة اولی سر و او تر و لایق تر از تسلیم اخیر یا مرة اخیر دهم چنانکه سلام  
در هر مرتبت است حواص السلام نیز واجب باشد و راه الترمذی و ابوداود ۱۹ و عنه ان رسول الله صلی الله  
علیه و سلم قال لاخیر فی جلوس فی الطرقات الا لمن هدی السبیل و رد التتبع و غرض التبع نیست نیکی و در  
نشستن و ایستادن با کسی را که بنماید راه را و جواب گوید سلام را و پوشه از بدن منی تا نظر را و اعان علی التمولقة  
و یاری دهد بر جموع که بفتح حامی بجزئی که بران یابد گفته از دواب مثل شتر و خر و دهنم را یعنی باید یعنی یاری دهد  
برداشتن بار بر بار گیر و راه فی شرح السنة و ذکر حدیث ابی جری فی باب فضل الصدقة و ذکر کرده شده حدیث  
الی جری بنم جیم و فتح را و تشدید با که در وی ذکر سلام است و باب صدقة المصل الثالث و عن ابی هريرة  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم لا یخلق الله ادم و تنفخ فیهِ الروح برگاه که بید اگر خدا می آید آدم را و  
دیده در وی روح را عطا عطا شد ز آدم فقال پس گفت آدم الحمد لله فحمد الله باذنه پس حمد گفت آدم خدا را

کتاب الآداب خدا را باذن الهی تعالی حمد و ثناء نمودن و گفت به توفیق یاب السلام  
 و تفسیر دی گفت زیرا که حمد وی امری است عظیم آسان نگردد و دیگر به تفسیر دی مقال له ربه پس گفت مراد را  
 پروردگار و این حمد لله و چون پیاموست پروردگار تعالی آدم را ادیب حلیه خواست که پیامو داد و ادب سلام  
 پس گفت یا آدم اذهب الی اولئک الملائکة ای آدم مرد بسوی این فرشتگان الی ملائمتهم جلوس  
 یعنی بسوی جماعت عظیم از ایشان که نشسته بودند پس این قول پروردگار تعالی باشد برای بیان ملائکه مشاء الیم و احتمال  
 دارد که قول حضرت پیغمبر باشد صلی الله علیه و آله و سلم برای بیان آنکه قول دی سبحانه اولئک الملائکة اشادت باین  
 جماعت از ملائکه بود و ملائکة اثرات قوم و در مقام ایشان باشند که رجوع به قول آنها بود و قبل پس بگو السلام  
 علیکم پس گفت آدم بملائکة السلام علیکم و در بعضی نسخ شرح آمده که قبایل اسلام علیکم قالوا گفتند  
 در شرکان علیک السلام و در مقام الله و ثم رجع پس باز آمد آدم الی ربه بسوی پروردگار خود یعنی به مکانی که  
 کلام کرده بود و بادی پروردگار تعالی فقال پس گفت پروردگار تعالی ان هذین نسیبتک و نسیبتک بنیک بینهم  
 بدو اینکه این گاهات در شس سلام نیست و سلام بسو آن نویسان یکبار فقال له الله پس گفت مرادم  
 را خدا ی تعالی و یلله و مقبول خندان و مرد دوست و ی تعالی بسند شده بودند چنانکه کسی دست بسته چرخ دردی  
 نهان میداد و اختصار ایتها داشت اختیار کن هر کدام ازین دو دوست را که میخواهی یعنی هر چه دوی ازین دو دوست فقال  
 پس گفت آدم اختیرت یمین و بی اختیار کردم من دست راست پروردگار خود را و کلتاید ی ربی یمین مبارکه  
 و مرد دوست پروردگار من و استند مبارکه این کلام آدم است و یا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پوشیده  
 نماید که اطلاق به پروردگار تعالی از مشابهات است و باز این که مرد دوست او یمین است مشابه دیگر و قوم را در شرح  
 این قول معنی و تاویلات است اول آنکه ثابت دوحی تعالی به صفت است نیکو جاده و این جبارت کنایت است  
 از نفی جبار یعنی اگرید جبار می بود یمین و شمال میبود و در آخر کلام اشارت کرد که مراد او جو و خرد ویرکت است که  
 لازم بدیمنی و ماده استحقاق است گمانی آنکه شمال ناقص می باشد و رقت و بطش پس بودن مرد دوست یمین کنایه است  
 از نفی نقصان از صفات وی تعالی و تقدس و بیان کرد که صفات وی کامل اند ثالث آنکه مراد آدم شکر است بر  
 تمام نعمتهای پروردگار و بیان آنکه که هر چه از جناب وی رسد به فضل و نعمت است چه لطیف و چه قهر زیرا که چون  
 گفت اختیرت یمین و بی تو هم گشت به ترجیح صفات لطیفه بر قهریه پس بقرنی خود که گفت و کلتاید ی ربی  
 مبارکه دفع این تو هم کرد و از اختیار نفس خود برآمد و این آنکه مقصود وصف بار تعالی است بنایت جو و کرم و احسان  
 و تفصیل زیرا که هر یک میگوید هر کسی را که علی الاطلاق نفع است کلتاید یمین و مر کسی را که ضرر میکند مطلقاً میگوید  
 نسیب او شمال افتاد و آنرا که نفع کند و ضرر میگوید فلان نسیب دارد و نه شمال خاص آنکه بدو اطلاق میکنند بر  
 قدرت و نعمت پس بر تقدیر ادا و مدت عبادت است از خلق بهی و ایمان و ضلال و کفر و بر تقدیر ادا و  
 نعمت عبادت است از من و الطاف بر اهل هدایت و قهر و شدت بر اهل ضلال و به عدل و حکمت است زیرا که

کتاب الآداب وی عزیز و غالب است <sup>بسم الله الرحمن الرحيم</sup> و در علم و حکیم است میدانند باب الاسلام

چیزی را که اطلاع نیست بران عیمرادر اجناس در آیت گریه فرمود و یضل من یشاء و یهدی من یشاء و هو العزیز الحکیم  
و هم بسطها بستر کشاد پروردگار تعالی دست راست را فاذا فیهم ادم و ذریته پس ناگاه در دست راست آدم و اولاد  
از دست فقال پس گفت آدم ای رب ماهولاء ای پروردگار من چه بفرم و چه کسی اند اینها که در دست تو اند فقال  
هو لام ذریته گفت پروردگار تعالی اینها ذریه تو اند فاذا کنی انسان مکتوب عمر و بین هینیه پس ناگاه مرا و می  
نوشته شده است دست عمر دی میان دو و چشم دی فاذا فیهم رجل اضواء هم پس ناگاه میان این آدمیان مردی  
است روشن ترین ایشان او من اضواء هم یا از جمله روشن ترین مردم شک و ادوی است یعنی دو میان ایشان  
جماع بودند روشن ترین از دیگران و این یکمرد از جمله ایشان بود فقال یا رب من هذا گفت آدم ای پروردگار من کیست  
این مرد فقال هذا ابنک داود گفت پروردگار من این پسر توست که داود نام داد درین تقدیر اشکال ندارد و اما در وایت  
اولی که افاده میکند که این پروردگار روشن ترین همه مردم بود و اشکال است که این مستلزم انضامت داد است بر  
سایر انبیا جواب ازین سخن آنست که حی سبحانه ظاهر گردانید و داد پر آدم علیه السلام نوعی از امتیاز و ظهور  
و تودایت مباحث شود بر سوال از حال وی و مرتب گردید بران آنچه مرتب گشت از قصه عمر و وجود نیست مراد  
با صوبت زیادت و در جمیع صفات کمال پس شاید که در صورت داد نوعی از ضوئ و انیت و دان عالم باشد یا درین عالم  
یز که بوی ممتاز باشد از بقیه انبیا مخصوص اند بصفی و ممتاز بود جسمی و لازم نمی آید ازین فصل بر سایر  
انبیا و نیز لازم نیست که مباحث بر سوال از حال داد در ویت او ممتاز از کل بود بلکه تواند که نظر بر وی ادلا اتفاق افتاده  
و مباحث بر سوال گشته باشد و این معنی از لفظ حدیث بطریق که در اول کتاب و در باب ایمان بقدر وایت کرده منهوم  
میکرد زیرا که لفظ در اینجا نیست که گردانید خدا تعالی میان دو چشم هر آدمی از انجماء درخشیدنی از نور پس دید  
مرد را از ایشان و خوش آمد او درخشیدن میان دو چشم آن فافهم و قد کتبت له عمر و اربعین سنة و گفت حی سبحانه  
که به تحقیق نوشتم مراد او را عمر چهل سال و در بعضی نسخ عمره اربعین سنة آمد فقال یا رب زد فی عمره گفت آدم ای  
پروردگار من زیادت کن در عمر وی چیزی قال گفت پروردگار تعالی ذلك الذي کتبت له آن همانست که نوشته ام مراد او  
از عمر دیگر نمیشود قال گفت آدم ای رب فانی قد جعلت له من عمری ستین سنة ای پروردگار من پس من تحقیق  
گردانیدم مراد او را از عمر خود و شصت سال قال گفت پروردگار من و گارانت و ذاک تو دانی و مطلوب تو که بخشیدی از عمر  
خود شصت سال یعنی اختیار تراست اگر بخشی چه مانع است قال گفت آنحضرت ثم سکن الجنة بستر ساکن شد آدم  
بهشت را اما شاء الله آنقدر که خدا خواسته بود ثم اهبط منها بستر پایان انداخته شد آدم از بهشت و کان آدم یعمل لنفسه و  
بود آدم که می شمرد برای خود یعنی سال عمر خود را تا رسید به نهمصد و چهل سال فاما تا پس آمد آدم راسلک الموت فقال له آدم  
قد جعلت پس گفت ملک الموت را آدم که تحقیق شتایی کردی قد کتبت لی الف سنة تحقیق نوشته شده است مرا عمر  
هزار سال قال گفت ملک الموت بلی آدمی نوشته شده برای تو عمر هزار سال و لکنک جعلت لابنک داود ستین سنة

کتاب الآداب و لیکن تو بخشیدی مرخص شود و در دست او عمر خود و شصت باب السلام

سال فقیه پس انکار کرد آدم یعنی باین قول که گفت قد عجلت قد کتب لی الف سنة و این قول صادق است  
بود و ضمن این انکار است نه تصریح که گوید من نه بخشیده ام او را از عمر خود و خبری چه صد و خبر کاذب قصه او صریحا از  
انیا درست نباشد پس در حکم معارضه باشد که مثل آن از بعضی انبیا صد و یافته یا گویم که این حمد و انکا و بطریق نیان بود  
فقیهات ذریه پس انکار کرد ذریه وی یعنی حمد و انکا و طبیعت آدم میان از انجا نشست که اول از آدم صادر  
شد اگر چه از وی بطریق تعریف و نیان بود از ایشان هر یک و حمدا صد و رمی یا بد و نسی و نیان کرد آدم نمی از قربان  
شهره و چنانکه خبر داد حق تعالی از وی فتنی و لم یجد له عیلة و فتنیت ذریه پس نیان کردند ذریه او و نیان در  
طبیعت ایشان از انجا نشست و احتمال دارد که نیان در همین قصه مراد باشد چنانکه اشارت کردیم که این قصه  
حمد بطریق نیان بود فاقهم قال گفت آنحضرت فمن یومئذ امر بالکتاب و الشهود پس از آن روز که واقع شد از آدم جود  
و نیان واقع شد امر نوشتن معاملات و گواهان تا نیان و جود که در غیر رواه الترمذی و عن اسماء بنت یزید صیبه انصاریه  
است قالت گفت اسماء من علی بن رسول الله که نشست بر ما یعنی بر جماعه زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فی نسوة  
و محالی که نشسته بودیم مادر میان جماعه زمان فسلم علینا پس سلام کرد آنحضرت بر ما یعنی بر جماعه زمان رواه ابو  
داود و این ماجة والد آدمی و این مخصوص با آنحضرت است چنانکه در فصل ثانی بروایت احمد از جریر که نشست  
عن الطقیل بن ابی بن کعب کینت او ابو بکر است تابعی عزیر الحدیث است و حدیث او در جماعه یسین است و توثیق  
کرده است او را ابن سعد و روایت می کند از پدر خود و از حمرو ابن حمرو بعضی گفته اند که ولادت او در زمان سعادت نشان  
آنحضرت بود و آنکه کان یا ائی ابن عمر روایت میکند که وی می آمد نزد ابن عمر فیفله و معه الی السوق پس میرفت در وقت  
بامداد با ابن عمر بروی بازار قال گفت طفیل فاذا عد و احو الی السوق پس چون میرفتیم مادمت بامداد می گشتم کرد  
بازار لم یمن میگذشت عبد الله بن عمر علی سقاها بر بیع متاع کمینه فروشی سقط بخریک متاع نهرو و روی و فرد شده آنرا  
سقاها و سقایی گویند و لا علی صاحب بیعة و ندیگذاشت بر بیع کینه و بیعه را بیع باو کسر آن هر دو خوانده اند و لا مسکین و نه  
بر بیع مسکین و لا علی احد و نه بر بیع یکی الاسلام علیه که آنکه سلام می کرد این حمرو روی گفت کاتب حروف ساجده همچنین  
مشاهده کرد این فقیر از سید احمد مدنی که از اکابر مدینه مظهر بوده و از اولاد سید سمه و وی صاحب تاریخ مدینه و عادت شرفای که  
مدرسه چون در موسم حج می آیند همین است که هر دو طرف همین و یسار سلام می کنند بر اهل سوق و میگویند که عادت خود کار  
چون روز جمعه برای نمازی بر آید هم این چنین است و الله اعلم فقال الطقیل فبیعت عبد الله بن عمر یوما گفت  
طفیل پس آمد نزد عبد الله بن عمر روزی فاذا ستنبعتنی الی السوق پس همراه خود برد مرا بجانب بازار فقلت لمد ما تصنع  
فی السوق پس گفتم من این عمر را بکار خواهی کرد تو در بازار که میروی و انت لا تشغف علی البیع و تو نمی ایستی بر  
فروختن و لا تسال عن السلع و نمی بومی از متاع که می فروشند و لا تسوم بها و خریداری نمی کنی متاع را و لا تجلس  
فی بیع السواق و نمی نشینی در نشست و بوی بازار فاجلس دنا ههنا ففعلت پس به نشین با ما همین جا حرف



کتاب الادب و حکایت کنیم بایمانند کلمات الانبياء پس کنت مرا عبد الله باب السلام

بن عمر یا ابابطن ای خداوندتسم قال گفت دادی وکان الطفیل ذابطن و بود طفیل شکر دار یعنی شکر

بزرگ از منافق و من اجل السلام می رویم باج بیاز اگر به جت سلام کردن بر مردم نصلم علی من لقیناه سلام

می کنیم بر کسی که پیش می آیم او را و در بعضی نسخ لقینا یعنی بر کسی که پیش آید ما را و الله والبیرقی فی شعب

الایمان . و عن جابر قال انی رجل النبی گفت جابر آمد روی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فقال لعثمان

فی حایطی علق کت آن مرد فلان کس را و نام شخصی بر در یوستان من خدائی است . فتح عین و رخت خرمادانا

بکسر خوشه خرمادانه قنادانی مکان علقه و گفت آن مرد به تحقیق ایذا کرده است مرا و جو دغذق آن فلان که

به نزدیک وی وقت وی وقت در بستان می آید فارسل النبی پس فرستاد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم یعنی بسوی

وی کسی را ان یعنی علقه که به فروش بدست من در خان خود را قال لا گفت نمی فروشم قال فهب لی گفت

آنحضرت اگر نمی فروشی پس به بخشش مرا و ظاهر یعنی باشند که از فروختن عاده داشته باشند یا فروختن را بدست آنحضرت

عیب میدانسته باشند و به بخشیدن راضی شوند باز جو دان قال لا گفت نمی بخشم باز تر غیب کرد آنحضرت و او بعد ثواب

آخرت قال گفت فبعته بعلق فی الجنة پس تصدق کن بوجه خدائی که تراور بهشت باشد فقال لا پس گفت این

چنین هم نمی کنم فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پس گفت آنحضرت صائم ما را یت الذی هو ابخل منک

ندیدم کسی را که او بخیل تر است از تو الا الذی یبخل بالسلام مگر آنکسی که بخش میکند سلام کردی . خیل تر است از

تو که باندک فعلی ثواب خلیل بدست نمی آرد گفته اند که فرمودن آنحضرت مرا و بطریق شفاعت یوده بر سبیل امر

و الا خلاف امر چون می کرد و آن شخص مسلمان بود بدلیل قول آن حضرت بعلق فی الجنة و با وجود خالی از سختی دل دور شنی

طرح بود و رواه احمد و البیہقی فی شعب الایمان . و عن عبد الله عن النبی صلی الله علیه و سلم قال البادی

بالسلام بوی من الکبیر عبد الله بن مسعود از آنحضرت روایت میکند که فرمود ابتدا بگوید سلام بیزار است از کبیر

رواه البیہقی فی شعب الایمان . و آید سلام سنت است و جواب سلام فرض و اگر بر قومی در آمد و سلام کرد و ا. حب

است بر ایشان جواب سلام او و اگر در همین مجلس بار دوم آمد و سلام کرد واجب بگوید و جواب و لیکن مستحب

باشد و سلام و جواب بگوید که بسم الله جمیع باشد اگر چه مخاطب یکی بود مانند یکه که با او نمیزد داخل باشند فقیه ابو جعفر از

بعضی علما از اصحاب ابی یوسف نقل کرده که چون یازار می در آمد نمی گفت که السلام علیکم بلکه میگفت سلام

الله علیکم نکته آنرا پسیدند از وی گفت تسلیم نخبه است و اجابت نخبه بحکم نص قران فرض و چون ایشان جواب

نهند امر بمحروفت واجب گردد اما سلام الله علیکم دعا است تسلیم نیست اگر جواب ندهند بر ایشان چیزی

لازم نیاید و بر من امر بمحروفت لازم نگردد و ازین جهت سلام الله علیکم اختیار کردم اگر بر شخصی سلام کرد که نمی

شناخت پس کافرا ظاهر شد استرداد کند سلام او را و گوید که باز کر نفتم سلام خود را از تو بقصد تحقیر وی و بر تالی قران

سلام بناید گفت تا از قرأت خود را باز ندارد و اگر گفت بعضی گفته اند واجب گرد جواب سلام و بعضی گفته اند جواب



کتاب الکتاب جواب او بدست نیامدست باب الاستیذان دار و دیار و ایالت و دیار و در وقت از آن واقعت و مذاکره علم  
 حکم داد اگر قاری جواب گفت قرآن را از سر گیرد و اسب سازه گوید و در حدیث آمده است که یکی بنام سرخ  
 پوشیده آمد و بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم سلام کرد جواب وی بداد و این حدیث دلالت دارد بر آنکه هر کس  
 که در وقت سلام بنامش دعا مشغول و ملبس باشد و سستی جواب نبود و هر که شطرنج می بازی و نیز همین حکم دارد  
 و در روایتی آمده که سلام گوید تا ماسن قدر او را از آن لعب باز دارد و بدو که مشغول سازد و اگر بقصد زجر و نادیب مجبور بگوید  
 لا باس به است. یعنی از علما گفته اند که معنی السلام علیکم آنست که الله تعالی مطلع است بر حال شما که در دعا عید یاد و معصیت  
 پس این وعظ است و فاسق بوعظ اولی و اجزی بود و الله اعلم و اگر بحمام در آید قومی را که بر بنده اسلام نکوید  
باب الاستیذان استبدان طلب اذن نمودن و اذن به معنی علم آید چنانکه گویند اذن بالشی علم به و نیز معنی اباحت  
 آید چنانکه گویند اذن لدفعی الشیء اباحت له کذا فی القاموس و هر دو معنی ایجاد دست آید که بر در خانه کسی بایستد و  
 استبدان کند میخواهد که بداند که کسی در خانه هست یا نه و از وی و پیروی طلبد که و آید و استبدان مستحب است  
 و قرآن مجید بدان ناطق و سنت آنست که جمع کند میان سلام و استبدان و صحیح تقدیم سلام است بر استبدان  
 چنانکه در احادیث واقع شده الفصل الاول ۴۰ عن ابی سعید الخدری قال اتانا ابو موسی قال ان عمر ارسلى الي  
 ان اتيت ابوسعيد خذ مني كفتك که آمد با او ابو موسی اشعری گفت که امیر المؤمنین عمر کس فرستاد بجانب من  
 تا بیایم او و افتابیت بیا به فسلمت ثلاثا پس آمد من بر روی سلام کردم سه بار بقتدا استبدان فلم یرد علی  
 پس جواب سلام من نکفت و اذن نداد فرجعت پس بر کشته آمدم فقال پس گفت عمر بعد از آن بطریق زجر و اعتراض  
 ما منعك ان تاتيننا بوجع راسك و ترا از آمدن تو ما را فقلت اني اتيت فسلمت علی بابك ثلاثا پس گفتم که من آمدم پس  
 سلام کردم و ایستاده بر در توسته بار فلم ترد و اعلي پس جواب سلام من نکفید شما یعنی تو و اصحاب تو فرجعت پس باز  
 برگشتم و قد قال لي رسول الله و به تحقیق گفته است مرا اینست خبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا استاذن احدکم ثلاثا چون  
 طالب اذن کرد یکی از شما سه بار فلم یرد و اذن نداد و او نه شد مراد را فلیرجع پسر باید که او باز برگردد و یعنی حد  
 استبدان و ایستادن بر در همین قدر است فقال عمر اقم علیه البیعة پس گفت عمر بر پا کن گواه بر صحت این  
 حدیث که تو دعوی میکنی که آنرا آنحضرت شنیده ام و یکی دیگر را پیدا کن که او نیز شنیده باشد این حدیث را پس ابو سعید  
 گفت که ابو موسی نزد من آمد و این قصه با من در میان آورد و گفت ابو سعید خدیجی که گفت پس ابو موسی تو نیز شنیده این  
 حدیث را از آنحضرت یا با من نزد عمر و گواهی مده قال ابو سعید گفت ابو سعید فقامت معه پس ایستاد و من با ابی موسی  
 فلما هبت الی عمر پس بر رفتم من بسوی عمر فشهدت له پس گواهی و اوم ای موسی را و گفتم راست میگویی می هم چنین  
 فرموده است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متفق علیه و این گواه طلبیدن احتیاطی بود از عمر رضی الله عنه تا مردم  
 جرات ننهند و در ابطاعت خلفا و امرایان نه نمایند و الا بخود احد مقبول است باتفاق خصوصاً از اشغال ابو موسی

قال ای النبی گفت ابن مسعود مرا گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم اذنک علی ان ترفع الحجاب نشان  
اذن تو برای در آمدن تو بر من اینست که بر میداری تو پرده را که بر در خانه گرفته اند و خانه ای آنحضرت را پرده بود  
از حیر و آن تسمع سواد ی دانست که می شنوی سواد مراد سواد و کاسر سین جمله نهانی گفتن سخن یعنی پرده بر میداری و  
می بینی که من با کسی نهان سخن میانم هم می در آئی زیاد برین مراد اذن حاجت نیست و مراد نهانی گفتن سخن مبالغه است  
یعنی اگر چه نهانی با اهل خصوص سخن می گفتم با شتم هم می در آئی به جای آشکارا حاصل آنست که هرگاه وجود مراد در خانه  
می شناسی می در آئی دیگر حاجت استیذان نیست سحقی آنها تا آنکه منع کنم ترا از در آمدن و این غایت عنایت  
است که آنحضرت باین مسود داشت و کمال قرب و محرمیت اوست در جناب نبوت گویا از جمله اهل خانه است  
هرگاه که می خواهی در آید و ظاهر است که این در غیر وقت حضور و نساخا خواهد بود و خصوصاً بعد از نزول آیت حجاب رواه

مسلم ۳۰ و عن جابر قال اذیت النبی صلی الله علیه و سلم فی دین کان علی ابی جابر گفت آدم آنحضرت را  
در قضیه دین باینست تقرب دینی که بود بر پدر من و قضیه دین چنان است که پدر جابر که عبد الله انصاری است رضی الله عنه  
در غزه احد شهید شده بود و دینی بر ذمه خو و گذاشته بود و اینان آمده و او را شک گرفت و دزد و دزدی به حضرت پیغمبر به جنت  
استنداد و استعانت آمده تا از ایشان طلب تخفیفی کند و پیغمبر آنحضرت در مال وی که نمر بود بر کنها بود و آمد حتی که  
بعد از وفای دین هم چنان که بود باقی ماند و چیزی از آن کم نشد درین قضیه می گوید که بر دو آنحضرت آدم قد ققت  
الباب پس مکوفتم در را فقال پس گفت آن حضرت من ذاکم است این که دومی که بد ققلت انا پس گفت من منم فقال  
پس گفت آن حضرت انا انا کانه کوهها متفق علیه گویا که آن حضرت این گفته را از جابر ناخوش داشت و سبب  
کرامت این گفته از جابر آن گفته اند که وی از الهام نمی کند و افاده تعیین و تشخیص نمی نماید پس یا هستی نام یا نیست  
یا لقب خویش ذکر کردی که افاده تعیین و تشخیص کند اگر چه گاهی به جنت شناخت او را افاده تعیین نیز می کند اما آن  
حضرت کرده داشت و بر جابر انکار کرد از برای تعلیم ادب او و تکرار انا در قول آنحضرت برای تا کی است و بحسب  
حرف انا هم ازین تکرار است و محمل که انکار از جنت ترک استیذان بسلام بوده باشد که سنت آن است  
و بعضی از خصوص گویند که کرده است که گفته انا بر زبان آدمی رود که سنی از هستی و انانیت است اما این سخن  
علی عمومی صحیح نیست بلکه در صورتی است که بر وجه نامر و نفسانیت و انانیت بود و الا وقوع آن در احادیث بسیار واقع  
ست چنانکه گذشت که آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود کیست که امروز عیادت مریض کرده باشد  
ابو یکر صدیق رض گفت انا باز فرمود کیست که امروز روز دوا بر خاسته باشد هم وی رضی الله عنه گفت انا الحیث  
یکه از صحابه در مقام تقاضا و اظهار فضل نیز واقع شده جنت عرض صحیح و درین ۴۴ و عن ابی هريرة قال دخلت  
مع رسول الله صلی الله علیه و سلم ابو هريره گفت دو آدم با آن حضرت یعنی در خانه فوجده لیسانی قدح  
پس یافت آن حضرت بشیر و قدحی فقال ایا هین البقی باهل الصفة پس گفت آن حضرت ای

پس نخوان و بیاد ایشان را بسوی من قانتیتهم و دعوتهم پس آمدن ایشان را خواندم ایشان را فاقبلوا  
 پس مردی آوردند ایشان بسوی آن حضرت فاستاذنوا پس اسید آن نمودند فاذن لهم پس اذن داد آن حضرت  
 ایشان را بدر آمدن در خانه فدخلوا پس در آمدند و همه معززه آن حضرت بشهر خود و در سیر شدند چنانکه در حدیث  
 مذکور است رواه الجعفاری ثبی گفته که از منجا معلوم می شود که خواندن کسی را و طلبیدن اسید آن را ساقط میگرداند مگر  
 آنکه زمان قریب باشد و این بر تقدیری است که رسول همراه نبود اگر همراه است حاجت اسید آن نیست چنانکه  
 در فصل ثانی معلوم گردد و شاید که ابو هریره که اهل صفه را خوانده همراه ایشان نیاید **الفصل الثاني** ۳۰۳ عن کله  
 بن حنبل بفتحوات برادر صفوان بن اسبه از مادر آن صفوان بن امیه صفوان بن امیه فرشی است اسلام  
 آورد و بعد فتح گاه و بود او از مولفه القلوب داد آن حضرت او را از منانم چربای بسیار پس گفت صفوان گواهی  
 میدهم که مسامحت نمی کند باین عطاگر نفس بنمبر پس مسلمان شد و گشته شد بداد اسید بن خات روز در مشرکان قریش  
 بعثت بلعن کله می گوید که صفوان فرستاد بدست من شیر و جدایه ففتح جیم و کسر آن ویدال مهمله و تحبانه بعد الف آسوبره  
 بشش ماه یا هفت ماه رسیده چنانکه جدی از من یعنی بزغال در حراح گفته که جدایه با لفتح و اکسر آسوبره و ضفا بیس  
 جمع ضغوس و آن خیاد خود که نرم و پشمن باشد و آن حضرت او را دوست میداشت فی العراج و ضغوس  
 بنهم ضاد و عن تخمین و سنن همراه خیاد و با و رنگ الی الفی بسوی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و النبی  
 صلی الله علیه وسلم با علا الوادی و آن حضرت در جانب اعلا میگوید که آنرا املا گویند قال گفت کله  
 فدخلت علیه و لم اسلم و لم استاذن پس یکایک در آمدن من بر آن حضرت نسلا کردم و نه اسید آن نمودم  
 فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بهجت نقیم سلام و اسید آن از جمع باز گرد و در و فقل  
 پس گاهو السلام علیکم اذ دخل آیا در آیم رواه الترمذی و ابوداود ۲۰۰ و عن ابی هریره ان رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم قال اذا دعی احدکم چون خوانده شود یکی از شما یعنی کس بطلب وی فرستاده شود  
 فجاء مع الرسول پس بیاید همراه آن کسی که فرستاده شده بود بطلب وی فان ذلك له اذن پس آن آمدن  
 همراه فرستاده شده اذن است و حاجت باسید آن نیست رواه ابوداود و فی روایة له قال آمده است  
 در روایتی مرا بود او را که گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم رسول الرجل الی الرجل اذنه فرستاده  
 شده مردی بسوی مردی اذن است به همین معنی که معلوم شد ۳۰۳ و عن عبد الله بن بسر صحابی است و بدرد  
 مادر و برادر و خواهر هم صحابی اند آن حضرت به منزل ایشان آمد و طعام خورد و عاگرد قال کان رسول الله صلی  
 الله علیه وسلم اذا اتی باب قوم چون می آمد آن حضرت بر در قومی لم يستقبل الباب من تلقاء وجهه پیش  
 نم آمد و در از برابر روی خود و لکن من رکنه الا یمن او الیسر و لیکن پیش می آمد از کرانه در راست

كتاب الآداب باب فيمن لم يصلي في صلاة باب فيمن لم يصلي في صلاة باب فيمن لم يصلي في صلاة  
 وذلك ان الله لم يكن يؤمنه عليها ستور وان ازجت آن بود که سر او را خازن بود و در آن روز بر آنها رو  
 رواه ابو داود و ذکر حدیث انس و ذکر کرده شد حدیث انس که قال علیه الصلوة والسلام السلام  
 علیکم ورحمة الله فی باب الضیافة الفصل الثالث عن عطاء بن یسار ان رجلا سال رسول الله  
صلی الله علیه وسلم روایت است از عطاء بن یسار که از مشایخ تابعین و مولی سید رضی الله عنه است که مردی  
 رسید آنحضرت و اقبال پس گفت آنحضرت نعم آری بکن فقال الزجل انی محیا فی البیت پس گفت آن مرد که من  
 باو می باشم در یک خانه پس استید آن چه کنم گویا آمر و خیال کرد که استید آن یزید را می باشد که گاه گاهی می دید  
 فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم استاذن علیها استید آن بکن بروی اگر چه مادتی در  
 یک خانه چرا که استید آن مخصوص به یزید نیست فقال الزجل پس باز گفتم آن مردانی خادمها من خادم ماد و خودم و شب  
 در روز خدمت اومی باشم پس اگر گاه یزید هر وقت که خواهم مزارم و موقوف بر استید آن باشم خدمت دی که کند  
 فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم استاذن علیها انتخب ان تر اها عریانة استید آن  
 بکن برای آمدن بروی آباد و دست می داری که بینی او را برهنه و اگر فرضا بناگاه بروی در آئی شاید که برهنه باشد  
 قال لا گفتم آن مرد و دست ندارم که بینم او را برهنه قال گفت آنحضرت پس اگر دوست نمی داری که او را  
 برهنه بینی فاستاذن علیها پس استید آن بکن بروی رواه مالك من سلا و است که در این حدیث را مالک  
 بطریق ارسال زیرا که عطاء بن یسار تابعی است عن علی بن رضی الله عنه قال گفتم امیرالمومنین علی کان لی  
 من رسول الله بود مرا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مدخل باللیل و مدخل بالنهار و در آمدن شب  
 و در آمدن روز فگفتم اذا دخلت باللیل پس بود من چون می در آمدم شب فتخفج لی تنج می کرد آنحضرت  
 برای اذن من پس معلوم شد که علامت اذن شب تنج بود و در روایت آمده است که بودم که چون می در آمدم  
 شب پس اگر تنج می کرد و باز بر می گشتم پس تنج علامت عدم اذن شد ظاهر او را هر وقت تقریر حال علامت  
 اختلاف می پذیرفت و الله اعلم کذا قالوا این را از برای آن گفتم که احتمال دارد درین نیز تنج لی را به منع حمل  
 کند اما ظاهر در آنست که برای اذن باشد فافهم رواه النسائی عن جابر ان النبی صلی الله علیه و  
سلم قال لا تأذنوا لمن لم یبدا بالسلام اذن نه کنید برای در آمدن هر کسی را که ابتدا نکرد و سلام رواه  
البیهقی فی شعب الایمان باب المصافحة والمعانقة المصافحة و التصافح دست یکدیگر را گرفتن  
 و تصافح در اصل معنی عرض یعنی پنهان است صفح وجه و صفح سبب عرض آمدن گویند و در مصافحه گفت یکی بعضی گفت دیگری  
 می رسد و تصافح باب تجامی در زا گویند کذا فی الصراح و مصافحه سنت است نزد ملاقات و باید که هر دو دست بود  
 و آنکه بعضی مردم مصافحه بعد از نماز میکنند یا بعد از نماز جمع کنند چیزی نیست و بدعت است از جهت تخصیص وقت

کتاب الآداب اما سنیت منسوخه دخی است

باب الہدایہ

و بوجہی دیگر بدعت و بازن جوان مصافحه حرام است و با پیر زن که مشتهاء نبود لباس به است و روایت کرده اند که ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ در غایت خود بجایز که شیر آنها خود دبو و مصافحه میکرد و این زیر رضی اللہ عنہا دو کلمه بخود میزد و برای بیمار دای خود دیگر ای گرفت که با بهای او را زیری کرد و سر او پیش می جست و اگر هم چنین مردی پیر باشد که از فتنه و شهوت این پاشیده او را مصافحه با زن جوان و دست است و مصافحه با مرد خوش شکل درست نباشد و بهر که فتنه کردن حرام است مساس کردن او نیز حرام بلکه حرمت مساس سخت تر از فتنه است که آنی مطالب المؤمنین و در صلوات و مسجود می گفته که چون سلام گوید دست باید دادن که دست دادن سنت است ولیکن گفت برکت باید نهادن و سر انگشتان نباید گرفتن که به عتقت و اما معانقه اگر خوف فتنه نباشد مشروع است خصوصاً نزد قوم از سرفرازان که در حدیث جعفر بن ابی طالب بیاید و از ابی حنیفه و محمد بن حمزہ ابیہ کہ اہت بوسیہ ن دست و دامن و چشم و معانقه آمدہ است و ایشان می گویند کہ از معانقه نمی کرده اند چنانکہ در فصل اول از حدیث انس بیاید و آنچه روایت کرده اند پیش از نمی است و از شیخ ابو منصور ماریدی و تہذیب الاحادیث نقل کرده شدہ است کہ آنچه بروہ شہوت بود مکروه است و آنچه بروہ برتر و کرامت باشد مشروع و گفته اند کہ خلاف در جای است کہ بر ہنہ قن باشد اما با تمیص وجہ لا باس بہ است با جماع و هو الصحیح کذا فی الکافی و بوسہ دادن دست عالم مشروع و اجازہ است و بعضی گفته اند مستحب است و آنکہ بعد از مصافحه دست خود را بپوشند چیزی نیست و فعل جاہلانست و مکروه است و زمین بوس کردن نزد امرا و علما و مشایخ حرام است و فاعل و ماضی بدان مہر و آثم اند کذا فی الکافی و تہذیب ابو جعفر گفته کہ ہر کہ زمین بوس کند نزد سلطان و امیر و یا بید کند اگر بروہ نجات کند کا فر نگردد ولیکن آثم و مرگب بگیرد باشد و اگر نہ نیست عبادت کند کا فر گردد و ہم چنین اگر اصلا نیست مستحضر نگردد کا فر شود و زدا کثر علما و زمین بوس کردن سبک تر است از حسار و یا جبین پر زمین نهادن کذا فی الظہریۃ و اگر بروست عالم یا سلطان بوسہ دہد از جهت علم و عدالت و اعزاز دین لا باس بہ است و اگر رحت عرض و نیادی کہ مکروه است اشد کراہت و اگر یکی از عالم یا زاید التماس بانی بوس او کند باید کہ احابت نکند و نگذارد کہ بوسہ دہد و نفیہ کند کہ لا باس بہ است و در بعضی احادیث بوسیدن بعضی از صحابہ بای آن سرور صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم آمدہ چنانکہ در فصل ثانی از حدیث وفدہ عبدالقیس بیاید و در بوس کردن اطفال و خست است اگر چه ولد غیر می باشد و بوسہ دادن بردان طفل سنت است و گفته اند کہ بوسہ برونج بہ است یکی بوسہ نمودت است و آن بوسہ والدین است مرد را بر حسار و دانی بوسہ کر حرمت است و آن بوسہ ولد است مرد را بر والدین را بر سر ثالث بوسہ شہوت و آن بوسہ زوج است مرد و ہم را بردان رابع بوسہ نجات است و آن بوسہ مسکانت مرید یکردا بردست بخم بوسہ بخوار است برادر را بر جہ و نزد بعضی بوسہ دادن مردان یکد یکد ابر دست و روی مہر و است و نزد بعضی بوسہ دادن ولد صغیر را واجب است و مروی است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بوسہ میداد سر فاطمہ زہرا را و می فرمود کہ می یا بحر از وی بوی بہشت و چون قدمی آورد آن حضرت اول بر فاطمہ

کتاب الآداب در آمد و فقیر در بیان حدیثی که در آن عالم و صالح حال و نیک میبود

عن قتادة قال قلت لانس اكانت المصافحة في اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فتاده كنت از انس پرسیدم آیا بود مصافحه در میان آن پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال كنت انس نعم آری بد مصافحه دو صحابه رضی الله عنهم رواه البخاری ۲۰ و عن ابی هريرة قال قبل رسول الله بوس کر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم الحسن بن عابی حسن بن علی راضی الله عنهما وعنده الاقرع بن حابس و بود زرد آن حضرت اقرع بن حابس که صحابی است قدوم آورد بر آن حضرت و در فح که از قدیمی تمیز و شریعت بود و رجاست اسلام فقال الاقرع بس كنت اقرع ان لی عشرة من الولد رستی که مراده بن انداز فرزند آن ماقبلت منهم احد ایس نکرده ام هیچ یکی را از ایشان فقطر الیه رسول الله پس نیک بنگریست بسوی اقرع پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ثم قال بسر كنت آن حضرت من لا یرحم لا یرحم کسی که مهربانی و شفقت نوزد با خلق خدا یا بر او لاد و حمت کرده نشود یعنی رحمت نکرده بادی تعالی بروی و ذکر این حدیث درین باب بحث مناسبست قبیل است مرعانه امتفق علیه و سفند کرد و زود باشد که ذکر کنیم حدیث ابی هريرة که در وی این کلمه است اثم کعب که برای امام حسن فرموده فی باب و باب مناقب اهل بیت النبی صلی الله علیه و سلم و علیهم اجمعین انشا الله تعالی و ذکر و ذکر کرده حدیث ام هانی که در مسیح و درین فصل ذکر کرده است فی باب الايمان و باب امان دادن کفر که آن مناسب و موافق تر است فی الفصل الشافی ۱۳ عن البراء بن عازب قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما من مسلمین یلتقیان نیست هیچ دو مسلمان که پیشش آیند یکدیگر فیتصفا فحان پس معانه کند الاغفر لهما قبل ان یتفرقا اگر آنکه آمرزیده شود مرا ایشان پیش از آنکه جدا شوند از یکدیگر رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه و فی روایة ابی داود و در روایت ابن داود آمده که قال كنت آن حضرت اذا التقی المسلمان فیتصفا چون ملاقات کنند دو مسلمان پس مصافحه کنند و حمد گویند خدا را و استغفر او و آمرزش خواهند از خدا غفر لهما آمرزیده شود مرا ایشان ۲۱ و عن انس قال قال رسول الله الرجل یأمر الرجل من یأمره و صلیقه مردی از آن حضرت پرسید یا رسول الله مردی از مسلمانان پیشش می آید بر او و خود را یعنی مسلمان را یا پیشش می آید و دست خود را چاکر کند ای پیغمبر من له آباد و ناکبه سر و پشت برای آن برادر و دوست خود قال لا كنت مکند و التناوبل گردایدن سر و پشت است که آن فی بعض الجوامی و طبیی از مجبی است نقل کرده که انحنای ظهر کرده است از جنت و در حدیث صحیح و در نهی از آن اگر چه از بسیاری از آنها که منسوب بعلم و صلاح اند آزما می کنند اما اعتبار و اعتماد بدان توان گردد و در مطالب المومنین از هیچ آیه منصوص نقل کرده که گفت اگر بوسه دهی یکی پیشش یکی زمین را یا پشت دو ناکند یا سرگون گرداند کافر نگردد بلکه آثم است زیرا که مقصود تعظیم است نه عبادت انتهی و بعضی از مشایخ در مع از آن نقل کرده اند و بسیار کرده اند و گفته اند الا نیتناه ان یکون کفر او الله اعلم قال باز گفت آن مرد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم اقبلت منه یقبله آیا پس معانه کند بوس زند برادر و دوست را قال لا فرموده کند باین حدیث است لال کرده کسی که کرده

کتاب الآداب و اشهر است معانی و احادیث در این باب و در کتاب المصنفیه  
 که دریم و بعضی گفته اند که اگر در آنست که بر سهیل متقی در تعلیم بود و جایز آنکه نزد تودیع و قدوم سفر باشد یا به جهت طول عهد  
 ملاقات یا غلبه و شدت حبس فی السبیل بود و اگر تقبیل کند و این را نکند بلکه دست و جبهه را کند و تقبیل بد عالم و زاهد یا مردی  
 کبیر السن جایز است و قلنا مر قال: انما عذ بیک و یصافحه گفت آن مرد و آیا پس بگیر دست او را و مصافحه  
 کند قال نعم فرمود آری دست بگیر و مصافحه کند رواه الترمذی و عن ابی امامه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 قال تمام عیادة المؤمن ان یضع احدکم یدیه علی جبهته او علی یدیه فرمود تمام در کمال یرشش بهاء این است که  
 به نهد یکی از شما دست خود را بر پیشانی بیمار یا بر دست وی قیسانه کیف هوس بهر سر پکونه است وی و آه ام  
 قحیا تکم یدیکم المصافحه تمام در کمال سلام می شما که میان یکدیگر میکنند مصافحه است یعنی چون سلام کنید مصافحه نیز کنید  
 تمام تمام شود و کامل کرد رواه احمد و الترمذی وضعه ۴۰ و عن عائشة رضی الله عنها قالت قد علمت من رسول الله  
 المصافحه عایشه گفت که قدوم آورد زید بن حارثه که مرتب و مقبول درگاه نبوت بود و در ایل او را بستای آن حضرت بدیده  
 مبارکته و رسول الله صلی الله علیه و سلم فی بیتی و آن حضرت در خانه من بود فأتاه فقهر الباب پس آمد زید آن حضرت  
 و این بگوشت در را افتخام الیه پس بایستاد و رفت بجانب وی رسول صلی الله علیه و سلم عرض یا فابرهه یعنی بی  
 آنکه بر واپس شیدان مقید گردد و بیخبر شود و در حالی که میباید آنحضرت جامه خود را که روا باشد از شدت فرح و غایت شوق و عایشه  
 میگوید و الله ما رأیته من یأثا لاقبله ولا بعدی بخبر سو کند مذدم من آن حضرت را برهنه در چنین حال که باستقلال کسی  
 باین قدر شوق بر آید و قول عایشه که گفت آن حضرت در خانه من بود مقصود بیان واقع است یا مبانی است در  
 بیان مقصود که این چنین خوشحال شد که از خلوت و خانه من باین شتابی بر آمد فاعتنقه و قبله پس معانته کرد و آنحضرت زید  
 بن حارثه را و بوس کرد و او را این حدیث و پیچتن حدیث جوهر بن ابی طالب که بیاید دلیل است بر جواز معانته و تقبیل  
 و مختار من است که معانته و تقبیل و قدوم از سفر جایز است بل کراهت رواه الترمذی و عن ایوب بن یسیر  
 بنم موحده و فتح مجده و سکون تخانیه مدوی بطری است و بعضی گفته اند مجهول است عن رجل من عشرة انه قال  
 قلت لابی ذر روایت است از ایه بسا زردی که از عشره بود و بضاعت که گفت آن مرد گفت مرا بی ذر را رضی الله عنه  
 هل کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصافحکم اذا لقیتموه آیا بود آنحضرت که مصافحه می کرد شما را چون ملاقات  
 میکرد و شما آنحضرت را قال گفت ابوذر ما لقیته قط الا صافحنی ملاقات نکردم من آنحضرت را هیچ گاه که آنکه مصافحه  
 کرد مرا و بعث الی ذات یوم و کس فرستاد سوسی من روزی و لم اکن فی اهلی و نبودم من در میان اهل خانه خود و حامی  
 رفته بودم فلما جئت أخرت پس هرگاه که خانه آمدم خبر داده شدم که کس آنحضرت بطالب تو آمده بود فاتیته  
 و هو علی سریر پس آمد من آنحضرت را و حال آنکه آن حضرت نشسته بود بر تخت قال الترمذی پس معانته کرد مرا  
 فکان تلک اجد و اجد پس بود آن معانته جید تر و سره تر از معانته های مردم یا از مصافحه که آن حضرت میکرد و با فاضله  
 و ابرار ذوق و راحت و تکرار اجد و برای ناکید و تکرار است و از اینجا معلوم گردد که معانته در غیر حال قدوم از سفر نیز



کتاب الآداب آمد از برای آنکه هر کس که میسر شود از این کتاب استفاده کند  
بجای آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم بجهت آنکه گفت عماره که گفت آنحضرت در روز آمدن من آنحضرت را برای  
بیت اسلام و حجاب الراحب المهاجر سوار می کرد و در حجاب مکان فراخ را گوید و این دعاست بخون آمدن  
و خوشحال رسیدن و سیوطی در جمیع الجوامع از مصعب بن عبد الله آورده که چون آن حضرت عماره بن ابی جهم را دید با ستاد  
و بجانب او رفت و اعتناق کرد و فرمود مر حبا بالراکب المهاجر و عماره بن ابی جهم را دید با ستاد  
چنانکه پدرش و فادس مشهور بود و بکر بخت و زرق و بهوست یمن پس رفت بسوی وی زن وی ام کلثم بنت  
الحارث که برادر زاده ابی جهم بود و آورد او را نزد آن حضرت و اسلام آورد و بگو شد اسلام او ثابت است و از  
آن حضرت از آنچه گذشته بود مراد و مناقب و فضایل است و ذکر این حدیث در سنن ابی حاتم و ابی حاتم و ابی حاتم  
است مرصاف و در او را رواه المترمیدی و حسن اسید بن حمزیه و رجل من الانصار را رواه یست از اسید بن خضیر بن یسیر  
در هر دو اسم کردی است از انصار فاضل کبر الشان از نقباء انصار حاضر شد عماره را و پدر او و شایه دیگر را و پدری  
داد آنحضرت میان او و میان زید بن حارثه قال گفت راوی بیمما هو یحدث القوم در انشای آنکه وی لین اسید  
سکنی کرد با قوم و کان فیه مزاج بود و اسید عادت مزاج بکسر میم لانه کردن و مزاج بنیم میم نیز آمده بینا یضحکوم  
در انشای آنکه می خندانید اسید قوم را بمزاج قطعته النبی پس سبخی زد و بخاند او را بسمبر صلی الله علیه و سلم  
فی خاصرته بعد در گروی بخوبی چون وی مزاج می کرد وی خندانید قوم را آنحضرت نیز با وی ازین عالم ادای کرد و خوش  
خلق نمود و از دنیا معلوم شد که مزاج کردن اگر در وی عمد و در شرعی نباشد بشدن آن مزاج است و انبساط  
با وضیع از شیم اشراف است و چون آنحضرت چوب را در کمر خلا نید فقال پس گفت آنرا و اصبر لی قصاص و مرا یعنی  
تا و در آن مرا بر تو و تا قصاص بگیرم از تو و بخانم چوب را در خاصره تو چنانکه تو بین کردی اصبار و اصطبار قصاص  
کردن قال گفت آنحضرت اصطبار قصاص بگیر از من و بخان چوب را در خاصره من قال ان عليك قمیصا و لیس  
علي قمیص گفت آنرا که بر تن تو پیراهن است و بنو در تن من پیراهن اگر من بپیراهن بخانم در قصاص برامی  
نمیشود و رفع النبی پس برداشت بسمبر صلی الله علیه و سلم و کشف کرد بدن شریف را عن قمیصه از پیراهن  
خود و خاتمند پس در کنار گرفت آنرا و آن حضرت را و جعل یقبل کشته و پس کردن گرفت آنرا و در نگاه  
آنحضرت را قال انما اردت هذا یا رسول الله گفت آنرا و من خواسته بودم از طلب قصاص بگره من را که  
بدن شریف را پس کنم مع دل عشاق حیدر باشد و رواه ابو داود و آنکه لفظ حدیث بران وجهی که در مصابیح  
مذکور است و شرح کرده شد اقتضای آن کند که آن مرد مزاج کننده و قصاص طلبنده همین اسید بن خضیر باشد  
و رجل من الانصار که واقع شده مجروح و باشد و بیان اسید بن خضیر و دو افظ جامع الاصول این چنین است  
عن اسید بن حمزیه قال ان رجلا من الانصار کان فیه مزاج فبیمما هو یحدث القوم یضحکهم قطعته النبی  
الحدیث و این دلالت کند که آن مردی دیگر است که اسید بن خضیر از حال وی روایت میکند و عیسی عبادت



عبادت من و انو جبه کرده موافق آن ساحه و درونی <sup>مستحق</sup> محبت نبوده و ترجیح کلام از ظاهر باب المصافحه  
 و باعث برار نگاشتن آن است که اسید بن خنیر از عظماء صحابه و نقباء انصار است وجود این معنی از وی مستبعد  
 می آید و الله اعلم <sup>۸۹</sup> و عن الشعبي ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم تلقى جعفر بن ابي طالب  
 شبی که از تابعین است روایت میکند که آنحضرت پیش آمد جعفر بن ابی طالب را فالتزمه و قبل ما بین  
 عیینه پس معانقه کرد و او را بوسه داد میان دو چشم وی و الله اعلم این همان قصه قدوم اوست  
 از حبشه چنانکه در حدیث آمده که کوراست یاد دیگر است رواه ابو داود و البیهقی فی شعب الایمان  
 و سلا و فی بعض نسخ المصابیح و فی شرح السنة عن البیاضی متصلا بیاضی بفتح موحده و خفه مسأه  
 تخنیه و اجماع صاد منسوب است به بیاضیه بن عامر و این حدیث متصل است یعنی مرسل نیست زیرا که وی  
 صحابی است و در طایع الاصول گفته که بیاضی که مطلق مذکور گردید بیضمیه عبد الله بن حابر بیاضی انصاری  
 است و از این منزه آورده که گفته بیاضی آنکس است که روایت کرده از وی ابو حازم التمار و حدیث او مالک  
 و موطا در حریرات در صلاة اخراج کرده و گفته اند که نام او عبد الله بن جابر است و الله اعلم <sup>۹۰</sup> و جعفر  
 بن ابی طالب فی قصه رجوعه من ارض الحبشه روایت از جعفر بن ابی طالب در قصه بازگشتن او از  
 بخت حبشه آمده که قال گفتم فخر جنانحتی اتینا المدينه پس میروند آمدیم ما از حبشه تا آنکه آمدیم مدینه فتلقانی  
 رسول الله پس پیش آمد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاعتنقنی پس معانقه کرد مرا ثم قال  
 بستر گفتم آنحضرت میا دوری انا بفتح خیبر افروح در نمی یابم من که بفتح خیبر خوشحال شوم ام بقل و م جعفر  
 یا بیا آمدن جعفر از حبشه و وافق ذلك ففتح خیبر و موافق افتاده بود آمدن جعفر فتح خیبر را این کلام را وی است  
 که در بیان معنی حدیث گفته رواه فی شرح السنة سمعته و در وفادار و ناخبار دار المصطفی آورده که سفیان  
 عن عیینیه که شیخ امامت فنی است بزمالک در آمد مالک مصافحه او کرد و گفت معانقه نیز میکردم اگر بدعت نبودی  
 سفیان گفت به تحقیق معانقه کرده است آنکه بهتر است از من و تو و معانقه کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه  
 و آله و سلم جعفر بن ابی طالب را و قبیل کرده او را در وقت قدوم او از حبشه مالک گفت آن مخصوص به جعفر  
 است سفیان که است لایکام عام است و لکم با و جعفر یکی است اگر از علما نمانشیم اذن میدی که در محاسن تو حدیث  
 کنم مالک گفت نعم اذن دادم پس سفیان موقوف حدیث کرد بسمعی که داشت و مالک سکوت کرد <sup>۱۰۰</sup> و عن زارع  
 و کان فی وفد عبد القیس روایت از زارع بر وزن اسم فاعل از زارع اعت دیو وی و را پلجیان عبد  
 القیس قال گفتم لواء قد مننا المدينه مرگه که قدم آوریم ما مدینه فیتبعنا انتباد من رواحلنا پس  
 شتابی می کردیم و از دور می شتافتیم و فرد می آمدیم و می افتادیم از مرکبهای خود و فقیه بلید رسول الله پس  
 بوسه میدادیم و دست مبارک پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و رجه و پای شریف او را از نیابت و پای  
 پیش معلوم شد چنانچه با ایشا زارت بدان کردیم رواه ابو داود و در حدیث آمده است

[illegible]

مجبنة و باعث بر جبن و نالت آن ميشود و مرد از جهاد و حرب گنجي نسيده و مي رسد مبردا باب القيام  
 كشته شود و ايشان يكس مانند و مبغلة و مجبنة هر دو پنج سيم و سكون مانند سيم و چون مذمت كرد از اين جت  
 بوجهي ديگر شايسته و فرمود و انهم لمن ربحان الله و بدستى كه اولويه تحقيق از رزق و نعمت خدا اند كه بفضل  
 خود بخشيده و عطا نموده است مشق از روح بفتح معني استعاش كه رزق موجب آنست قوله تعالى فروح و ربحان و رحمة  
و رزق يا مراد ربحان است كه از شمولات است كه بوس کرده ميشود و ويوي برده ميشود از ان رواه في شرح السنة  
الفصل الثالث ٥٣ عن يعقوب و روايت است از يعقوب بن اميه ياعلى بن مرة مرده و صحابي اند تا كه ام يكي از اين دو  
مراد است و ظاهر اول است و اسم اعلم قال ان حهنا و حسيما رضى الله عنهما استبقا و دیده رسيدند الي رسول  
الله بجانب منبر خدا صلى الله عليه و آله و سلم فمضجهما اليه پس جمع كرد و فرام آورد دايستان را بسوي خود  
و قال ان الولد مبغلة كفته اند كه مقتضو و اينجا بيان محبت و شفقت و مدح است بخلاف ماسبى كه مراد  
 مذمت و كراهتست رواه احمد ٢٤٠٠ و عن عطاء الخراساني ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال روايتست  
 از عطاء خراساني كه از مشاهير تابعين و ثقات ايشان است بن ابى مسلم بلخي خراساني است ساكن شد شام را  
 ولادت وي سنة خمس و وفات در خمس و ثلثين و مايه روايت ميكند از دوسي مالک و او را عجي و شيبه روايت ميكند  
 وي از صحابه بطريق ارسال تصافحوا و مصافحه كنيد يذهب الغل نامرود و كينه يا بير و كينه را و تعهد او او هديه فرستيد  
 ييكديگر بجا بياوراد و دوست داريد ييكديگر را و بيرد و دوسني ييكديگر و تذهب الشغفاء نامرود و دشمني  
 يا بيرد دشمني را رواه مالك ٣٣٠٠ و عن البراء بن عازب قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم من  
 صلى اربعاء قبل الهاجرة كيا يكد ارد چهار ركعت را پيش از نيم روز فكا تما صلاه في ليلة القدر پس گوي  
كه ارد آن ركعات را در شب قدر و المسلمين اذا تصافحوا و دوسلمان چون مصافحه كنند لم يبق بينهما ذنب الا سقط باق  
 نمي ماند ميان ايشان همچو گناهي بگر آنگاه سا قطعي گردد و وي افند ظاهر حديث عموم ذنب است و آنكه مصافحه سبب سقوط جميع  
 گناهان است و ظبي كفته كه مراد از ذنب همان كينه و دشمني است چنانكه از حديث سابق معلوم شد كه مصافحه  
 سبب ذناب آنها است و در قول ظبي نظر است چرا كه مصافحه غالباً و ميان احباب مي باشد خصوصاً و ميان صحابه كرام رضى  
 الله تعالى عنهم كه رحماء بينهم نص قاطع است و دشمن ايشان آردى اگر دشمن باق ذنوب و بعضى مواد كينه  
 و دشمني نيز قطع شود و جوي و ارد و اسم اعلم رواه البيهقي في شعب الايمان باب القيام ٢١ مراد  
 قيام است بر اى داخل مجلس چنانچه متعارف اين زمان است و بيان آنكه اين شيوه در زمان نبوت بوده است  
 بانه و به تحقيق و بخوي كرده اند بعضى از علما كه قيام بر اى داخل سنت است و احتجاج كرده اند ببيت قوموا الي سيدكم  
 چنانكه بايد و جواب آن نيزند كه ركرده و بعضى بر آنند كه كه رده است و بدعت و منهي عنه است چنانكه ثابت شده  
 است و حديث انس از كراهت آن حضرت صلى الله عليه و سلم قيام صحابه را دشمني الله عنهم و در حديث  
 ابى امامه آمده كه آن حضرت فرمود بر نه نيزند چنانكه اعاجم زمي نيزند و فرمود اين عادت اعاجم است و كلام در نيزنا

در شرح زیاد و برین واقع شد باب الحاکم علی بن ابی سعید الشاذلی باب القیام  
 قال لما نزلت چون فرود آمدند بنو قریظه که قید بود از دود آن حضرت بعد از فتح خندق بست پنج روز  
 ایشانرا محصر داشت پس فرود آمدند از حصار علی حکم سطل بر کاه سید بن معاذ که سید اوس بود و ایشان  
 خانهای اوس بودند گمان بردند که مگردی رعایت حال ایشان خواهد کرد پس چون فرود آمدند باعن عهد که هر چه سید بن  
 معاذ بر ما حکم کند اخبار دادیم بحث رسول الله کس فرستاد بنی نضر خدا صلی الله علیه و سلم الیه سوی سید بن معاذ و طلبید  
او را تا بیاید و در بنو قریظه حکم کند و کان قریباً منه و بود و سید بن معاذ نزد یک از آن حضرت و وی زخم خورده  
بود بر اکحل در خرو و خندق و خون از زخم وی روان بود و چون آن حضرت او را طلب داشت خون بایستاد  
فجاء علی حیا پس آمد معاذ بنده مت آن حضرت خرموار قلباً دانامن المسجد پس چون نزدیک شد از مسجد متبادر  
از مسجد سید شریف است که در دینه است و این معنی درست نمی آید زیرا که آن حضرت نزل در بنی قریظه  
داشت که ایشانرا محصر کرده بود و آن چند میل از دینه دور است مگر مراد به مسجد خای دادند که آن حضرت  
و مدت اقامت آنجا نمائی گدا و پس مراد به مسجد محصل است و شاید که در آن مدت بنای مسجدی هم کرده باشند  
و مسجدی که الآن دهان بقعه شریف مبنی است در آن موضع باشد بر هر تقدیر چون سید بن معاذ نزدیک بمنزل  
شریف آمد قال رسول الله گفت بنی نضر خدا صلی الله علیه و سلم لانا صار مرگروه انصار و انصار آنست که مراد  
بدان قبیله اوس باشند که سید ایشان بود و قوموا الی سیدکم بر خرید و بایستید و بروید بجانب مهنر خود متحقق  
علیه و بعضی الحدیث بطوله فی باب حکم الاسراء و گذشته حدیث ابی سعید حدیثی در نزول بنی قریظه بر حکم  
سید بن معاذ با و از بنی خود و در باب حکم ایسران و تمام قصه آن و آنچه متعلق است بدان آنجا شرح کرده شده است  
و باعن حدیث احتیاج کرده اند بسیاری از علماء بر اکرام اهل فضیل قیام و بعضی گفته اند که مراد باین قیام تعظیم  
و کبریم نیست که برای داخل مجلس متعارف و معاد شده است و از آن بنی واقع شده و فرموده که آن از دلکانات  
اعاجم است و نزد آن حضرت تا آخر عهد زندگانی کرده بود و پیشی گوید که اگر این قیام مراد بودی قوموا الی سیدکم  
گفتی نه الی سیدکم بلکه مراد قیام بنا و است و در وقت بنوی وی از برای اعانت و در فرود آوردن از مرکب و  
حرکت کردن ناموجب سیلان دم از جراحت نگردد و گفتیم من و بنی اتوفیق که احتمال دارد که حکمت در مراعات  
بنو قریظه و اکرام سید و درین مقام و امریه تعظیم و کبریم او در اینجا برای آن باشد که او را برای حکم کردن طلبید و بود پس  
اعلائی شان او درین مقام اولی و انصب باشد تا باعث گردد بر اطاعت و قبول حکم وی و الله اعلم و آنچه را بابت کرده  
شده از قیام آن حضرت صلی الله علیه و سلم هر که درین بابی جعل و امر و قدوم وی بر حضرت وی و روایت کرده شد  
از حدی بن حاتم که گفت ورنیادم بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم هرگز بکار آنکه می ایستاد برای من بامی جنبید از  
مکان خود صحیح نیست احتیاج بدان از جهت ضعف این روایات و اگر ثابت شود و محمول است بر رخصت  
و در مقامی که تقاضا که حال و کار ما از و ما و قریش بود و عدی سید بنی طی بود پس دید تا ایستاد ایشانرا اسلام

اسلام مناسب مقام یاد ریافت از جانب آنها صلوات الله علیه بر طایفه اکرام از حضرت باب القیام  
 وی چنانکه مترقعی حب ریاست است کذا اقبال الطایفی پوشیده نماید که قیام آنحضرت مرناطه و او قیام دی  
 یعنی آنکه عنهما آنحضرت را با بقا معلوم شد و نادیل بآن که آن قیام محبت و اقبال بود و نه تعظیم و احوال  
 خالی از بعدی نیست ای محیی السمته نقل کرده که اجماع کرده اند جمیع علمای این حدیث بر اکرام اهل  
 فضل از علم یا صلاحت یا شرف بقیام و امام محیی السمته شیخ الدین نووی رحمه الله علیه گفته که این قیام مر اهل فضل  
 و اوقات قدوم آوردن ایشان مستحب است و احادیث درین باب در دو دیافه و در نهی از آن ضربا جزئی  
 صحیح نشده و در مطالب المؤمنین از قبیل نقل کرده که کرده نیست قیام جالس از برای کسی که در آمده است  
 بروی محبت تعظیم و قیام کرده بینه نیست بلکه کرده محبت قیام است از کسی که قیام کرده شده است برای وی  
 و اگر وی محبت قیام ندارد قیام برای وی کرده نبوده و فاسی عیاض مالکی گفته که قیام سنی عنه در حق کسی است که تشنه  
 باشد و اینستاده باشند پیش وی مردم تا شستن وی چنانکه در حدیث بیاید و در قیام و تعظیم برای اهل دنیا و جهت  
 دنیای ایشان و امید شدید وارد شده و کرده است و رعایت کراهت \* ۳ \* و عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه  
 و آله وسلم قال لا یقیم الرجل الرجل من مجلسه فرمود باید که ایستاده نماند و بر نخیزد از مرد دیگر و از جای  
 نشست وی ثم یجلس فیه ستر بشنید و در جای وی و لیکن تفسیر او قوسه و لیکن فراخ کید جای  
 و او جای دیدن کسی را که در آید تا حاجت او بر خیزد و نشود و در بعضی نسخ و لیکن یقول تفسیر او یعنی بگوید  
 مرد و آید فراخ کید جای و او جای دیدن او را که اکثر نسخ صحیح لفظ یقول نیست متفق علیه \* ۳ \* و عن  
 ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال من قام من مجلسه ثم رجع الیه فهو احق به  
 کسی که بر خیزد و از جای خود بستر باز آید بسوی جای خود و پس وی مستحق تر و شرافت تر است بآنجا که در جای  
 خود بنشیند و اگر دیگری آمده و نشسته باشد اگر بر خیزد و دست است و گفته اند که این بر تقدیر نیست که بقصد  
 باز آمدن بر غایت باشد چنانکه برای وضو یا اندک کاری ضروری بر خیزد و باز آید اما اگر از مجلس برخاست  
 و کاری دور و از وقت و باز آمدن برای او نماند و حق او نیست رواه مسلم \* الفصل الشافی \* ۷ \* عن ابن  
 قال لم یکن شخص احب الیهم من رسول الله ثم یبع شخصی محبوب تر از پیغمبر خدا صلی الله علیه  
 و آله و سلم و کانوا اذا راوه لم یقوموا و بودند ایشان که چون میدیدند آنحضرت را بر نمی خاستند و نمی  
 ایستادند چنانکه سواد است و تعظیم لهما یطعمون من کبر اهیته الذلک از محبت آنحضرت ایستادند ایشان  
 از ناخوش داشتن آنحضرت آنرا یعنی ایستادن را رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح و طیبی  
 گفته که این کراهت از محبت کمال محبت و در سوخ مودت و صفای باطن و تالیف قلوب بود که موجب  
 رفع تکلف و وحشت و وجود و ایستادن و ایستادن است پس حاصل آن آید که قیام و ترک قیام بحسب احوال  
 و احوال و اشخاص مختلف گردد و از اینجا است که گاهی کرده اند و گاهی نه و این وجه حاصل میگردد و تطبیق و توفیق

قیام و تعظیم برای اهل دنیا و تعظیم است

الفصل الشافی

باب القیام  
میان آن دیش و قول او لم یکن یحیی الا بالبره است بآنکه محبت مسدود نمیشود  
و نسبت در ابطال است با وجود آن چون آنحضرت کرده می داشت آنرا بر نمی عا سید به حجت ثابت رضا و اطاعت  
و از بنو معلوم کرد که اطاعت فوق الادب و بر دینی که طیبی رفت پس محبت و کمال آن باعث بر عدم قیام آمد  
گو یا کاندوا اذا راو لم یقوموا بیان ثمره و نتیجه کلام سابق است فافهم رواه الترمذی و قال هذا حدیث  
حسن صحیح ۲۰۰ و عن معاویه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من سره ان یتمثل  
له الرجال قیاما کسی که خوشحال می گرداند او داندست پیش ایستادن و بر جای خاستن مردم او را  
و قول وی قیام معصود است برای آنکه جامع فایم است فلیتبیؤ مقعده من النار پس باید که بگیرد و ساخته  
کنه جای نشست خود را از آتش و وزج و از بنو معلوم میشود که کرده و سنی غرض و نسبت داشتن بر با ایستادن  
مردم است بدست بطریق تعلیم و بگریز و آنچه برین و بر نبود کرده باشد رواه الترمذی و ابوداود ۳۰ و حسن  
ابی امامه قال خر ج رسول الله ابوامامه گفت بیرون آمدن بنمیزد صلی الله علیه و سلم متکیا علی  
عصا بیکه کند بر چوبی فقمنا له پس بر خاستیم باو بایستادیم برای آنحضرت فقال پس فرمود لا تقوموا کما  
یقوم الاهاجم بر نه خیزد و نه ایستد چنانکه بر می خیزد و می ایستد اهل عجم تشبیه در اصل ایستادن باشند با  
بر کیفیت خاص که چون عظمی از عظمای ایشان بر ایشان در آید بمجروح دیدن وی بر خیزد و اضطراب کند و پیش  
آیند و بر ای تعلیم وی بر با ایستاد و باشند چنانکه تلخیصی بآن کرده بقول خود یعظم بعضها بعضا تعلیم میکنند بعضی از  
ایشان که اعضا غرض بعضی دیگر را که عظماء اکابرند و برین توجیه اصل قیام ممنوع نباشد چنانکه و در بعضی احادیث  
آمده بلکه آنچه بطریق تعلیم و تحیر باشد رواه ابوداود ۴۰ و عن سعید بن ابی الحسن تابعی نقل است برادر  
حسن بصری و ابو الحسن نام پدر ایشانست وفات یافت پیش از برادر خود یک سال سه تربع و بایر  
روایت می کند از ابن عباس و ابو هریره و روایت می کند از وی برادر وی و قتاده و حزاب ایشان قال  
جاءنا ابو بکره فی شهادة گفت آمده ما ابو بکره قسح بن حارث ثقفی بضم نون که از مشایخ صحابه است از برای  
ادای شهادت و رقبه که گوا بود فقام له رجل من مجلسه پس بایستاد بر ای تعلیم وی مردی از خای که نشسته  
بود آنمرد وادی در آنجا بنشیند خابیی ان یجلس فیه پس ابا آورد و ابو بکره از نشستن در آنجا و قال ان التیمی و گفت که  
بنمبر صلی الله علیه و سلم نهی عن ذامع کرده ازین که بایستد کسی بنشیند و دیگر برادر جای خود بنشیند آن کس در آنجا  
ظاهر عبادت این است که ممنوع این مجموع باشد و اگر اشارت بمجروح قیام دارند نیز صورتی دارد و بانی مترفع بر آن  
است چون آن منی غرض نشستن را و را بنمایز کرده است فافهم و دیگر گفت و لای التیمی صلی الله علیه و سلم  
ان یمسح الرجل یدیه بشوب من لم یکسه دینی کرد آنحضرت از پاک کردن مردم دست خود را که آلوده باشند بطعام و حر آن  
بجای کسی که پوشیده و نداده است آن کس را آن جامه و این دست بعد از طعام مثلاً یا بر گیر که پاک نکنه اما  
اگر غلام یا فرزند یا خادم او باشد که این جامه بوی آلوده است میتوان پاک کرد رواه ابوداود ۴۰ و عن

ابی الدرداء قال کان رسول الله یومئذ یسخره صلی الله علیه وسلم اذا جلس یومئذ یجلس  
 وجلسا حولک دی نشستم مگر دوی فقام پس ایستاد از مجلس دی خواست که درون خانه رود فاراد الرجوع  
 پس میخواست که باز آید به مجلس نزع نعل می کشید نعل خود را دی کند است آنرا همین جا که نشسته بود زده و پای  
 بر نه بد و در میرفت او بعضی مایکون علیه یامی کند است بعضی چیز را که بروی بود مثل ددا که بر بدن مبارک  
 دی بودی و جر آن غیفر فذلک اصحابه پس می شناختند باین نشان باز آمدن آنحضرت و ابیه مجلس  
 اصحاب او میدانستند که باز خواهد آمد فیشبتون پس بر جای خود می ماند و متفرق نمی گشتند رواه ابوداود  
 ۲۶۸ و عن عبد الله بن عمرو عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یسل الرجل ان یفرق  
 بین اثنتین روایت است از عبد الله بن عمر گفت روایت است مرید برادر که تفریق کند و جدائی نکند و فاصه گردد  
 میان دو کس که یکدیگر آنها را قرأت و محبت دارند و بهم نشسته اند الا باذنهما مگر باذن و رضای ایشان  
 اگر فریاد و علاقه میان آن دو کس معلوم است نشسته و اگر معلوم است که نیست به نشسته و اگر مبهم  
 و نامعلوم است احتیاط در آن است که نشسته رواه الترمذی و ابوداود ۲۷۰ و عن عمرو بن شعیب  
 عن ابيه عن جده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا تجلس بین رجلین الا باذنهما مشین  
 میان دو مرد مگر باذن ایشان رواه ابوداود ۲۷۱ الفصل الثالث ۲۷۲ عن ابی هریره قال کان  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم یجلس بمسجدی المسجد و یحدث ثوبا یو آنحضرت کمی نشسته با مادر مسجد و سخن میکرد  
 با ما فاذا قام قمنا قیاما پس چون می ایستاد از مجلس می ایستادیم ما ایستاده می ماندیم حتی نراه  
 قد دخل بعض بیوت ازواجه تا آنکه می دیدیم که به تحقیق در آمد بعضی خانهای زنان خود در ۲۷۳ و عن واثله  
 بن الخطاب فرشی بودی است از قوم عمر بن الخطاب مراد صحبت است ساکن شد و مشق را د و ابی  
 که ذات آنحضرت یک حدیث را که همین حدیث است قال دخل رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 وهو فی المسجد فاحمد و آمد مردی نزد آن حضرت و آنحضرت در مسجد نشسته بود فتزحزح له رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم سر جنبید و بگوشه برای آن مرد و آنحضرت از جای خود و فقال الرجل پس گفت  
 آن مرد یا رسول الله ان فی المكان معقده رسی که در جافراخی است حاجت بخندن تو از مکان  
 شریف نیست فقال النبی صلی الله علیه وسلم پس گفت آنحضرت ان للمسلم لیقارب رسی که  
 مرسلان راحی است اذا راه اعوه چون به بند آن مسلمان را برادر او که مسلمان دیگر است ان یتزحزح له  
 که جنبید برای وی این برادر یعنی قطع نظر از تنگی و فراخی حای جنبیدن و یکوشدن از جای بقصد اکرام و استائز می  
 است رواه ما روایت کرد این حدیث را البیهقی فی شعب الایمان ۲۷۴ باب الجلوس والنوم والمشی ۲۷۵ ذکر  
 این سه چیز باین ترتیب موافق است بحدیث زیرا که آدمی نشسته و است برای طعام و جر آن پس از آن  
 خوابی و در پس بر می نهد و مشی می کند به مسجد و جر آن مثلا و جلوس و قعود یک معنی است بعضی فراق می کنند که قعود



از قیام می باشد و جلوس بعد از افتادن برهنه یا بعد از بزرگ کردن کلاه و کلاه پوشی در میان کلام طولی باب الجلوس  
است در موضع دیگر مذکور شده و نوم فراتر است که حاصل می شود و در نوای در آنکه از اسرار اجصاب است صبح و بخارا از  
جفت بر اسر . الفصل الاول . عن ابن عمر رضي الله عنهما قال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم  
يقف على الكعبة ابن عمر گفت و دیدم آنحضرت را در پیش خانه کعبه می ایستاده و دست و پا بر می داشت و از آن  
چنان باشد که از نوای ایستاده و در آن کفهای پا بر زمین می زد و دست و پا بر می داشت و از آن کفهای پا بر زمین  
زمین می زد و از آن کفهای پا بر زمین می زد و دست و پا بر می داشت و از آن کفهای پا بر زمین  
آنحضرت را محبتی بدو دست دیده اند و احبابی از یزید را است کرده اند و رواه البخاري ۲۲۳۰ و عن عبادة  
فتح عن وثبة بن عبد الله بن مسعود بن زيد بن عاصم تابعی از نزاری است یا زنی مدلی از مشاهیر  
تابعین و ثقات ایشان است و روایت می کند از حماد که عبد الله بن زید از نزاری است قال رايت رسول الله  
گفت و دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم فی المسجد المستلقیاد و مسجدی بر تپه و اضلاع احدی قد سید علی  
الآخری نهند یکپای خود را بر پای دیگر و از آنجا معلوم شد که استیقامت مسجد جایز است و گفته اند که آن احباب  
بودیم و دفع تعب و طلب راحت و آنحضرت نیز برای تعلیم بود که در راه عادات شریف بر خلاف آن  
بود و متفق علیه ۱۳۰۰ و عن جابر قال بھی رسول الله گفت جابر بنی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم  
ان ینزع الرجل احدی رجلیه علی الاخری از بر داشتن بر یکپای خود را بر پای دیگر و هر دو مستلق علی ظهوره  
و حال آنکه آن مرد خسته است بر پشت خود رواه مسلم ۴۰۰ و عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم قال  
لا یستلقین احدکم باید که بر پشت خود اب نهند یکی از شامی وضع احدی رجلیه علی الاخری بر سر  
بهند یکپای خود را بر پای دیگر رواه مسلم این دو حدیث که از جابر آید و با هر منافات دارند یا حدیث جبار بن مسعود  
که اول مذکور شد و جمع میان آنها آنچنان کرده اند که نهادن یکپای بر پای دیگر بدو طریق می باشد یکی آنکه هر دو پا دراز  
کشیده باشد و یکی را بر دیگری نهند و برین طریق یکی نیست زیرا که با این است انکشاف عورت لازم نیاید بطریق  
دیگر آنکه زانوی یکپای را ایستاده و دار و دیبای دیگر بر زانوی آن پا که ایستاده کرده بهند منی عنه این است  
و این نیز بر تقدیری که موجب انکشاف عورت گردد و چنانکه سر اول پوشیده باشد و از آن یاد امن پیرا این دراز  
باشد و اگر نه چنین بود آن نیز ممنوع و منعی عنه نباشد پس ندارد از منع بر انکشاف عورت و عدم انکشاف  
آن آمد که قالوا ۱۳۰۰ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم بینما رجل یتبخت فی برون  
و راشای آنکه مردی میخراید و گردن افراخته میرفت و در و جامه مختلط را مردی ازین است است یا اختیار است  
از شخصی از ائمه سابقه و بعضی گویند مراد از آن قارون است و احتمال دارد که بطریق فرض و تمثیل باشد از برای  
تجوف و اندازد و الله اعلم و قد اجمعتهم فی نفسه و به تحقیق و محبت انداخت او را نفس او و خوش آمد و از این  
جامه او را در آن غصه به الارض فرو برد و در زمین فرو برد و از این فیها الی یوم القيمة پس



پس آن مردی چند نفر دود ز زمین نار و دیناست و بر بنایدان باد آید جل و ف  
 که می گویند آنجا است متقی علیه از بنجام معلوم شد که تمبر و افتخار و خراسان و سر بر افراختن و در قنار مذموم  
 است و عاقبت وی زخیم اعادنا الله من ذلك و در قنار را برده و قسم نهاده اند و هر یکی را در زبان عرب نامی  
 جداست و در شرح آنرا ذکر کرده ایم اکل و افضل الزمانه چون است بفتح با و سکون و او که آنجا به حرکت  
 تمام و سرعت اندک و دانه سرد گانه و دانه گرم گانه چون چوبی خشک و دانه نخت و سبکداری و از عاچ و اضطراب  
 و این نادر و نوع مذموم و مستقیم و دلیل است بر قبول و مرده دلی و بر سبک سری و بی حقانی و در قرآن مجید چون  
 و استایش کرده و بندگان خاص خود را بدان وصف نموده چنانکه در عباد الرحمن المذین یمشون علی  
 الارض هونا یعنی راه میرودند بآرام ذکر انبادهای بی تعلیم و تکبر و بی مردکی و فسر و کی و تفصیل آن در بیان روش  
 آن سرور علی اله علیه و آله و سلم در بیان شمایل شریف معلوم گردد و انشا الله تعالی **الفصل الثاني ۱۷۰** و عن  
 جابر بن حمزة صحابی است مانند پدرش کبیرت و ابو عبد الله خوانم زاده سید بن ابی وقاص ام و خاله بنت  
 ابی وقاص قال رايت النبی صلی الله علیه و سلم متکبیا علی و سادة علی یساره و یدم آنحضرت  
 را تکیه زد و نشسته بر بالین که نهاده بود بر جانب دست چپ وی و او را التزمه می از بنجام معلوم شد که  
 تکیه زده بر ساد و شستن سنت است و آمده است که آنحضرت نهاده و دست میداشت و فرموده  
 است که اگر کسی و ساد و یدر و نباید کرد و چنانکه در ماده طیب فرموده است **۲۰** و عن ابی سعید الخدری  
 قال کان رسول الله یوہ بنمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا جلس فی المسجد احتبلی یدیه چون می نشست  
 در مسجد احتبامیکرد و دست شریف خود و معنی احتبام معلوم شد و او را رزین **۳۰** و عن قتیلہ بفتح قاف  
 و سکون نخانیه بعد مشرومه بفتح میم و سکون خا و معجم و النهارات رسول الله از قیلہ خبریه نمیدید و ایست  
 که وی دید بنمبر خدا صلی الله علیه و سلم فی المسجد و هو قاعد القرفصاء در مسجد و حال آنکه آنحضرت نشسته  
 بود بر وضع قرفصاء بنم قاف و سکون دا و ضم فا و فتح آن و صا و مهمله مد و و مقصوره و آمده و بعضی گفته اند بر تقدیر  
 قصر بکسر قاف و خا آمده و در قاموس مثله القاف و الفاء گفته نوحی است از جلوس و آنچنانست که بنشیند بر  
 هر دو سرین و یدر و سپاند را نهاد ایشکم و احتبامیکند بر دو دست یا به نشیند تکیه زده بر دو زانو و یدر و سپاند را نهاد ایشکم  
 و در آرد و کفهای هر دو دست در بغل دست راست و در بغل چپ و در بغل راست و این نشستن  
 با یدر نشینان عرب است و غربا و مشغولان و نثار کیان که در دل تکریم و اندیشه و خیالی داشته باشند نیز با یدر  
 وضع نشیند یا آنحضرت در چه مقام بود که این چنین نشسته بود پس قیلہ میگوید که دیدم آنحضرت را در مسجد  
 با یدر وضع نشسته قالت گفت قیلہ فلما را یت رسول الله پس هرگاه که دیدم بنمبر خدا صلی الله علیه  
 و سلم با یدر وضع نشسته المتشیع که در غایت فروتنی و انکسار و ذوق و حضور بود از عدالت من الفرق را زانید  
 شد م فرقی فتح فا و از ترس و است یعنی بر زانو بر اندام من افتاد و حالتی دست و ادا که از خود در فتم رواه







که مراد بقاعد در میان حالت شخصی است باب الجالوس  
 نذر دو در میان حالت می نشیند و مردم را می خندانند و ایشان او را مسخره می گیرند و می خندند و الله اعلم ۱۲۵ و عن  
 ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر المجلس اوسعها بترین مجلسها  
 و بیشگاه افراخ ترین آنهاست یعنی در جای باید مجلس ساخت که فراخ بود و جای مردم تنگ مارد و اید  
 نکشند رواه ابوداود ۱۳۶ و عن جابر بن سمرة قال جاء رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد آنحضرت  
 یعنی بیرون آمد از خانه و اصحابه جلوس و صحابه وی نشسته بودند یعنی متفرق جدا جدا طایفه بسته و مجلس گرد  
 فقال پس چون دید آنحضرت ایشان را برین طریق نشسته بطریق تعجب و کراهت گفت ما لی اراکم عزیزین  
 چیست مرا که می بینم شما را متفرق نشسته و در یک مجلس جمع شده عین جمع عزت است بخفیه زای معنی  
 جماعت کرده داشت آنحضرت تفرق را که موجب وحشت و بیگانگی و دوری است و مرغیب فرمود بر  
 اتفاق که نشان یگانگی و اتحاد و اجتماع است رواه ابوداود ۱۳۷ و عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله  
 علیه وسلم قال اذا کان احدکم فی الفی چون باشد یکی از شما نشسته و سایه فقلص عنه الظل پس بر آید  
 از وی سایه و کوتاه شد فصار بعضه فی الشمس و بعضه فی الظل پس نشست باره از وی در آفتاب و باره  
 در سایه فلیقم پس باید که بر خیزد از آنجا رواه ابوداود و این حدیث را ابوداود این چنین  
 و در وی امر بر بر جاستن از جای مذکور دارد شده و حکمت آنرا بیان نکرده و فی شرح السنه عنه و در شرح  
 سنه از ابی هریره حکمت نیز بیان کرده و این چنین روایت کرده قال گفت آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله وسلم اذا کان احدکم فی الفی فقلص عنه الظل فلیقم فانه مجلس الشیطان زیرا که آن  
 جای که باره در سایه است و باره در آفتاب جای نشست شیطان است هکذا رواه معمر موقوف فاصح  
 روایت کرده است این حدیث را چنانکه در شرح السنه کرده معمر موقوف بر ابی هریره و رفع آنحضرت  
 مستطفی کرده صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه ابوداود کرده لیکن این موقوف و حکم مرفوع است زیرا که  
 حکم خطابی و آنچه با جهنم و قیاسی توان یافت بی سماع از حضرت نبوی ممکن نبود و کما تقرر فی موضعه لاسیما  
 که بطریق دیگر مرفوع آمده پوشیده ماند که قول وی فصار بعضه فی الشمس و بعضه فی الظل دلالت دارد که  
 بنفیس شیطان و در خصوص این مکان است که برین نج باشد اما اگر تمام در آفتاب باشد نه این چنین  
 است نعم آن نیز به جت الثناء نفس در تعب و مشقت ممنوع و مکروه خواهد بود نه از جهت بودن او مجلس  
 شیطان و اگر فضا آفتاب بر سرمان باشد و وی میتوان نشست اما در آنجا که بعض در آفتاب است و بعض  
 در سایه میتوان نشست حکم این حدیث پس آنچه معنی گفته اند که اضافت این مکان به شیطان از جهت  
 آنست که او باعث و راضی است بدان ناله مسکمان مشقت و محنت برسد چیزی نیست بلکه این از اسبابی  
 است که کشتن آن مخصوص بجانب نبوت است و چاره در بنجا جز تسلیم نیست و صحابه و غیر ایشان را بد زنگ

الفصل الثالث

تابعی گفته است شید از پدر خود و این سخن را در حدیثی که در کتاب باب العطاس  
 رسول الله گفته است بمن بشهر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و انا جالس هکذا اذ قال آیه من شئت ام  
تم چنین گوی نمایم بعد از آن بیان کرده است نشستن خود را بقول خود وقد وضعت یدی الی الیسوی و حال  
آنکه تحقیق نهادم من دست چپ خود را خلف ظهری پس بخت خود و اتکات علی الیه یدی و بیکه کرده ام  
بر گشت باره که در پنج نواخت است فی الصراح الیه سرین دانه و ایضا گوشت بن انگشت بزرگ  
و قال پس گفت آنحضرت اتقعد قعدة المغمضوب علیهم آیهی نشینی بر هیئت نشستن آن کسانی  
 که غضب کرده است بر ایشان طبعی گفته که مراد بمغمضوب علیهم بودند و لیکن در ذکر ایشان باین  
 عنوان و نماید است یکی تنبیه بر آنکه این قعدة از جنس چیزی است که دشمن دارد و آنم احیای تعالی دیگر آنکه  
 چون سلمان شتم علیه است باید که تشبیه کند آنکس را که غضب کرده خدای تعالی و نیست کرده بر ایشان  
 انتی و غضب و لعنت و قرآن دارد و است بر یهود مراد باین غضب الله علیه و لعنه که در قرآن مجید واقع  
 است ایشانند و در فای الکتاب از مغمضوب علیهم ایشان مرادند و رواه ابو داود ۲۰۰ و عن ابی ذر  
قال مر بی النبی صلی الله علیه و آله وسلم و انا مضطجع علی بطیخ ایزد خفاری گفت که نشستن آنحضرت  
بر من و حال آنکه من خنجره بودم بر شکم فر کفشی بر چله پس زد آنحضرت مرا پای خود و قال و گفت یا جندب  
الاهی ضجعة اهل النار ای جندب نیستی بر من هیئت خنجره و در خیابان چنانکه در حدیث  
بیش بن طفله غنادی گفته است و جندب نام ابو ذر است رضی الله عنه و روه ابن حنبل ۳۳۱  
عطاس معده است عطسه زدن عطاس عطاسا و التثاؤب معده و تشاؤب است و اسم ثوبا بهضم ثا و  
فتح داوود فترقی دکنی که عارض می گرد و و بی اختیار و من کشاده می شود و به فارسی خمیازه و فائده نیز گویند و وی  
محمود است و یار و کرمانی گفته که بهمه است بر قول اصح و بعضی یار و گفته اند از منحر تفل کرده اند که همزه بعد  
الف و واد غلط است \* الفصل الاول ۶۰ عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم  
قال ان الله یحب العطاس و یکره التثاؤب و یخاف ان یتغافل عن ذنوبه و یخاف ان یتغافل عن ذنوبه  
و ازیر اگر عطسه سبب نخت و مانع و صفای قوای او را کیست پس باعث و سپین می شود صاحبش را بر طاعت  
و حضور و قاصد مع الله و تشاؤب ناشی می گردد و از اینها و تفل نفس و که در دست حواس و بهر دست خدمت و کسالت و  
سوء فهم است و مانع است آدمی را از نشیاط و طاعت پس شبیهان بآن خوشی که در او راسی باشد و ازین جهت  
آنرا از شبیهان گفته و نسبت یو بی کرده پس معلوم شد که محبت و کراهت حق تعالی میر عطاس و تشاؤب را باعتبار  
ثمره و نتیجه آنهاست که نشیاط و طاعت و کسالت در آنست و فاذا عطس احدکم و حمد الله پس چون عطسه  
زند یکی از شما و شما گوید مر خدا را بقول خود و الحمد لله و اگر رب العالمین زیاده کند بهتر بود اگر الحمد لله  
علی کل حال گوید فاضلتر باشد کذا اقال الطیبی و نکست و در تحمید بعد از عطسه آنست که عطسه علامت صحت

دماغ و قوت مزاج است زیرا که مزاج پس اگر دماغ باب العباس  
صحت و قوت دارد آن مزاج می کند و دفع می کند و قول نمی کند و چون ضعیف بود قوت بر سرخ آن ندارد و غلبه نمی آید  
که دفع آن کند پس می فرماید که چون غلبه دهنه و جگر گوید کان حقاً علی کل مسلم سمعه باشد حق و واجب بر هر مسلمان  
که بشنود و در این ان یقول له که گوید مرعاطس را یرحمک الله رحمت کند ترا خدای تعالی یا یرحمکم الله و این  
عبادت دلالت کند بر آنکه جواب عاظم بر جمیع اهل فرض است بر هر مسلمان زیرا که فرمود کان حقاً علی کل مسلم  
اما علم را درین اختلاف است و صحیح از مذاهب حنفی آنست که واجب است علی الکفایه اگر یکی از حاضران گوید از اهل  
ساقط گردد و در دواتی مستحب است و صاحب سرفرازی سعادۀ گوید که ظاهر انا و بش صحیح آنست که جواب عاظم فرض  
است بر هر کسی و جواب یکی نجزی نیست از دیگران و این قول جماعتی از اکابر علماست و مذاهب شافعی آنست که  
سنت است استماع الکفایه یکی افضل آنست که هر یکی گوید و در مذاهب مالک اختلاف است که واجب است یا سنت  
و اتفاق بر آنکه واجب یا سنت آن بر تقدیر سبب که عاظم چه گوید و حاضر نشود و اگر نه چه گوید مستحبی جواب نبود و اگر گوید ولیکن  
آهسته گوید چنانکه کسی نشود نیز جواب لازم نگردد و دفاعه الشاوب فانما هو من الشیطان اما خیاره پس نیست آن  
مگر از شیطان فاذا اذناوب احدکم پس چون بیاید خیاره یکی از شما را فلیرده ما استطاع پس باید که باز گرداند او و بگوید  
که بیاید تا آنکه تواند و اگر تواند دست بردارد پس بشنود و باید که پشت دست چپ بنهد بآلب زیرین بدندان گرد  
فان احدکم اذا تشاء ب پس بدوستی که یکی از شما چون خیاره میزند و می کشاید دانه را ضحك منه  
الشیطان می خندد ازین فعل شیطان رواه البیاضی و فی روائه لمسلم و در دواتی مسلم را این چنین  
آورده فان احدکم زیرا که یکی از شما اذا قال ها چون گوید یا خیاره بعضی در وقت خیاره می گوید و بعضی آه آه  
میگوید ضحك الشیطان منه هم خندد شیطان از آن ۲۶ و رحمه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
و سلم اذا عطس احدکم فلیقل وسم از ای هر چه است که گفت گفت آنحضرت چون عطسه زند یکی از  
شما باید که بگوید الحمد لله و لیقل له اخوه او صاحبه باید که گوید مراد را برادر او یعنی مسلمان یا یار او شک  
راوی است که اخوه گفت یا صاحبه یرحمک الله فاذا قال له پس چون گفت برادر وی مراد را  
یرحمک الله فلیقل پس باید که گوید عاظم یهد یکم الله ویصلح بآئکم را راست نماید شما را خدای تعالی  
و یک گرداند و لهای شما را یا احوال شما را خطاب جمع باعتبار غالب است بر غالب آنست که جماعه حاضر می باشند  
یا برای تنظیم و احترام مخاطب است یا مراد تمام است مرحوم محمد اند صلی الله علیه و سلم رواه البیاضی و سنن  
انسان قال عطس رجلان عند النبی عطسه زدند و مرد و نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فشمیت  
احدهما و لم یشمت الاخر تسمیت کرد آنحضرت یکی از آن دو مرد و او تسمیت نکرد دیگر را فقال الرجل  
پس گفت آنمرد که آنحضرت او را تسمیت کرد یا رسول الله شمت هذا و لم تسمتني تسمیت کردی این را  
و تسمیت نکردی مرا قال ان هذا احمد الله گفت آنحضرت این مرد چه گفت خدا را پس مستحبی تسمیت نمودم



و لم يحمدا الله و حمد كاشفي توخذ ابراهيم مستحق التسمية و اذا كان في شئ من محبت بعد ان باب العطاس  
حمد است و اين زجر و تشديد است بر ترك حمد متفق عليه بدانكه تسميت جواب عطاس است بهر يك  
است و بشن معمر و مهمله هر دو روايت است و بجمه اعلا و افصح است و مستحق است از شئ كه به مني شاد شدن  
دشمنان و حاسدان است بدین بابت بر كسي و معنی تسميت دعا كردن است بدو و داشتن خداي تعالی او را از  
شئ اعدا و از آنچه باعث شئ ايشان گردد و گویا كه چون عطسه زد و وصحت یافت از شئ اعدا خلاص شد  
بنابر بودن صیغه تفخيل بر ايشان دفع و از الك اقبيل و بعضی گویند كه شئ است به مني قوايم واه يعنی پايهای  
چهار پایان آمده گویا اين دعا است به نبات قدم بر طاعت و عافيت و امان تسميت بسین مهمله از سمت  
است كه بعضی طريق و همت اهل خراست پس كویا دعا است بكار و انیدن حق تعالی او را بسمت حسن  
و همت نيك زیرا كه همت عطاس قبحی كرده و در منظر و در نهانیه گفته تسميت به مني دعا است چنانكه در حديث  
اكل آمده سوا الله و ستموا ابتداء كبد و طعام و تسميه كنند چون فارغ شوید از ان دعا كنند صاحب  
طعام را و التسميت الدماء كذا في مجمع البحار ۴۰۰ و عن ابي موسى قال سمعت رسول الله صلى  
الله عليه وسلم يقول اذا عطس احدكم فحمدا لله تسمتوه چون عطسه زند يكی از شما پس حمد بگوید خدا را پس  
جواب عطسه او دهد به یرحمك الله و ان لم يحمدا الله فلا تسمتوه و اگر حمد بگوید هر خدا را جواب ندهد او را  
رواه مسلم و اگر عطاس در مجلس حاضر باشد و از پس دیوادی عطسه زند نیز همین حكم دارد و اگر حمد  
گفت تسميت بايد كرد و الا لا و مقول است كه شئ از آن حضرت از مردی كه از گوشه مسجد عطسه زد و حمد  
داد و نشيد و گفت یرحمك الله ان گفت حمدا لله و گفته اند كه اگر عطاس حمد بگوید بايد كه حاضران بجمع  
حمد گویند از برای تذكیر و یاد دادن او و تنبيه بر غفلت وی تا حمد گوید و بعضی از علما گفته اند كه نگوید برای زجر  
و توبخ او و گویند كه اذان حضرت این چنین روايت نیامده و اگر تذكیر است به وی و تنبيهات و استی  
آن حضرت ادلی بودی فعل آن كذا في حق السجاده ۴۰۰ و عن سلمة ابن الأكوع انه سمع النبي  
مریست از سلمه كه وی شنید پیغمبر را صلى الله عليه وآله وسلم و عطس رجل عطسه و عطسه زد مردی  
زده آن حضرت فقال له پس گفت آن حضرت مر آن مرد را یرحمك الله ثم عطس اخری پسر عطسه  
زد و آن مرد بار دیگر عطسه دیگر فقال پس گفت آن حضرت الرجل منكم این مرد كدام دارد  
و مستحق تسميت نیست زیرا كه مریض است و مریض را اگر چه صحت و دعای عافیت باید كرد اما دعائی كه بجهت  
عطاس مستحق است آن دیگر است و مخصوص بحالت عمت است رواه مسلم و اینجا معلوم شد كه تسميت  
عطاس يكبار است و اگر بار دوم متصل آن عطسه زد مستحق تسميت نیست زیرا كه مر كوم است و فی رواية  
للترمذي انه قال له فی الثالثة انه منكم و در روايت ترمذی آمده كه آن حضرت و در كمرست  
تسميت آن مرد كرد و در كمرست سيوم تسميت نكرد و گشت كه وی مر كوم است و در حديث دیگر از او داد

در تزیین باید ناسه کرت باید شست سر و در بر آن <sup>باید شست</sup> و اگر خواهد که <sup>باید شست</sup> بانه الطاهر  
 و عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا تشابه احدکم بوجن  
 حمیازه کند یکی از شما فلیمسک بیده علی فیه پس باید که به بند نگاه دارد دست خود را بر دهن خود و فان  
 الشیطان یدخل زیر اگر شیرین می در آید و دهن وی خون کشاده دارد و رواه مسلم <sup>بَابُ الْفَصْلِ</sup>  
 الثانی ۴۵ و عن ابی هریره ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم کان اذا عطس غطی وجهه  
 به ذان حضرت چون عطسه میزد وی پوشیده روی مبارک خود را بپایه او ثوبه بدست خود یا جامه خود چون وقت  
 عطسه گیری در هیئت روی حادث می شود بدست یا جامه آبرامی پوشیده و نیز گاهی بعضی رطوبات از دهان و بینی  
 جدا میگردد و از برای صون اندام و جامه حاضران اذان تعلیم این ادب فرمود و غرض بهما صوته و دست  
 میگرد و عطسه آید از خود را این نیز از حسن ادب است و گاهی شدت صوت بناگهان سبب از عجز و نوحش  
 حاضران میگردد و گفته اند که مستحب است عاقلان اگر آواز خود را بفرستد دست کند و خمید و بپایند گوید مردم  
 بشنوند و ادبایی حق تشبیه نمایند که انبی مطالب المؤمنین رواه الترمذی و ابو داود و قال الترمذی  
 هذا احد یث حسن صحیح ۴۶ و عن ابی ایوب ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال  
 اذا عطس احدکم چون عطسه زند یکی از شما فلیقل الحمد لله صلی کل حال و لیقل الذی یرحمه علیه  
 و باید که بگوید کسی که جواب می گوید او را ایرحمک الله و تشبیه را در و نام کرد و موافق روایلام که باجه گفتن  
 عاقلان تشبیه است بر حاضران و لیقل هو باید که بگوید او یعنی عاقلان بعد از هر حکمت اند گفتن مردم یهد یکم  
 الله ویصلح بالکم رواه الترمذی و الدارمی ۴۷ و عن ابی موسی قال کان الیهود یتشاطسون  
 عند النبی صلی الله علیه و آله و سلم ایو موسی اشعری گفت بودند بودند که عطسه میزدند میان یکدیگر  
 و بگفت می زدند نزد آنحضرت یو چون ان یقول لهم بامید آنگاه بگوید آنحضرت مرا ایشان را یو حکیم الله  
 باد و داکتر و طبیبان چون یقین داشتند فوت آنحضرت را و اگر روزی بناد و اسب بگردد خود توقع ببرد و برکت  
 از حضرت وی می کردند تا هر چند بودند داشت و آنحضرت نیز همت ناقابل است ایشان وجود نزول رحمت  
 را بر ایشان یو حکم الله نمی گفت فیه قول پس می گفت و در و تشبیه ایشان یهد یکم الله ویصلح  
 بالکم کافرا بودند است و اصلاح بال دعا میخوان کرد و چنانکه در و سلام ایشان نیز هذا انکم الله  
 آمده است رواه الترمذی و ابو داود ۴۸ و عن هلال بن یساف فتح یا عسر آن و بعضی اسات  
 یکصد همره بجای یا گفته اند ابو الحسن انکونی الاشجعی نابی است در یاقه علی ابن ابی طالب رض را  
 علی گفته او شده است و این همان او را در ثقات ذکر کرده است مات سنه سبع و سبتین و نایه قال  
 گفت هلال بن بساف کتابع سالم بن عبیدک بودیم تا با سالم بن عبیدک که از اصحاب عده است فقطس  
 رجل من القوم عطسه نزد مردی از مردان که همراه وی بودند فقال بن گفت آن مرد عاقلان السلام علیه یکم

فقال له سالم بن كنفرة ما أمر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أن يترك الرجل  
وجده في نفسه بس كذا آن مرد از من سخن سالم کرد و علی امك گفت اندوه گن شد یا شمشکین شد و رقص خود و وجد هر دو  
معنی آمد است و می گفته گفت یعنی ظاهر کار و اثر آنرا و دم در دل خود نگاه داشت حزن را و فرود آمد و غمب را  
فقال بن كنفرة ما لم اقل الا ما قال النبي آگاه باش من نگفتم بگرا آنچه گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله  
وسلم اذا عاين رجل عند النبي وقتي كخطبه زد مروی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فقال بن كنفرة  
أمر و السلام عليكم گمان بر کرد بجای التحدیه السلام عليكم می توان گفت فقال النبي بن كنفرة  
صلى الله عليه وآله وسلم عليك وعلى امك و فرود آمد اذا عاين احدكم فليقل چون خطبه زد یکی از شما پس  
باید که بگوید الحمد لله رب العالمين وليقل له من يزد عليه و باید که بگوید کسی که روی کند بروی و جواب  
میگوید ادر این حمدك الله وليقل و باید که باز بگوید عاين و در برابر آنكس يذفر الله لى و لكم بجای يهد يك  
الله و يصلح بالكم که در روایت دیگر آمده رواه الثوري و ابو داود و يعنى و غنم در عاين ابن  
از نگاه داد عجمه است و سلام گفتن بر حاضران درین مقام بحرری نیست و ازین جا معلوم کرده شد  
که چون عاين لغوی دیگر گوید خبر الحمد لله سخن تشمیت نکرد و دلایل چون آن مرد سلام گفت آن  
حضرت جواب سلام او گفت اما آنكه على امك فرمود گفته اند که درین گفته و داشت است یکی آنكه  
سلام درین محل بی موقع است چنانكه کسی در وقت ابراهه سلام بسلام بر مادر نو کند دوم آنكه تذکر  
اوست بآنكه این ادب آبیانست و کسانی که تربیت از مردان نبافته باشند و در کنار مادر آداب زنانه کسب  
کرده و نیز گفته اند که تشبیه است بر حماقت او و جهت میراث حیثیات مادر او در وی پس مقرر شد بعد از مادر او را  
سلامت از آفات و در بعضی شرح تقدیر عليك و على امك این چنین کرد عليك الوديل و على امك يعنى  
و ای بر تو که ادب بیاموزی و و ای بر مادر تو که ترا ادب بیاموزد و تربیت خوب بگرداند و الله اعلم و عن  
عبد بن رفاعه صحابی مهاجرى است و در کاشف گفته که مراد از صحبت است و در حدیث عن النبي صلى  
الله عليه وآله وسلم قال شمت العاطس ثلثا تشمیت کنی عايطس و اسه کرت قما زاد پس از آن هر چه  
زیادت کرد از خطبه بر سر کرت فان شمت فشمته و ان شمت فثلاثا تشمیت کنی اگر میخواهی تشمیت کن او را  
و اگر می خواهی بکن آن حتی که بر تو یزد و از تشمیت خواهی بر سیل و جواب نیست و استحباب زیاد بر سر کرت نیست باقی  
و عاين سبمانست از که درین مابقی نیست رواه ابو داود و الثوري و قال خدا احد يث غريبت ۴۰ و عن  
ابن هريرة قال و از این هر چه و نیز موافق این روایت آمده که گفت شمت احاك ثلثا تشمیت بکن برادر خود را  
بر سر کرت فان زاد و در بعضی نسخ قما زاد فهو زكاه رواه ابو داود و قال و گفت و ای از ای بر بر که سبید  
پیغمبری باشد چنانكه از سنن ابو داود و مجاز می گردد لا اظلمه نبي دائم ابو هريره را الا لانه رفع الحديث الى النبي  
بگرایین صفت که وی رفع کرد حدیث را بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یعنی این حدیث مرفوع است موقوف

برای ابوهریره نیست و ابوهریره را از آن حضرت روایت کرده اند اگر بگویند در حکم مرفوع باب الضحك  
 خواهد بود زیرا که نبینیم حدیثی از شارع نتوان کرد و در الفصل الثالث عن نافع ان رجلا علس  
 الي جنب ابن عمر و ايسست اذ ناع كمرى عطسه زود و بهايوى ابن عمر رضى الله عنهما فقال پس گفت آن مرد و الحمد لله  
 و السلام على رسول الله قال ابن عمر و انا اقول و ابن عمر برای منع او بجز او ب گفت و من بنرمى گويم الحمد لله  
 و السلام على رسول الله و ليس هكذا يعني عداوة و سلام رساندن محمود و مقبول است و ليكن سنون و  
 علس من انما الحمد لله كثر است چنانكه گفت عائنا رسول الله تعليم كرد و ما را اين خبر خدا صلى الله عليه و سلم  
 ان نقول كه گوئيم بعد از عطسه الحمد لله على كل حال اتباع مى بايد كرد و بسا امرى محمود كه در حد ذات  
 تفسيرت و او را مادر خصوص منامى و او نشه و دوست نيافته چنانكه منافعه الله از نماز و امثال آن اگر چه  
 جميع خصوصيات و مستحبات رعایت كردن متبر و لازم نيست اما من نوع ذكر كه در عن باب و او شده و رعایت  
 كردن است نه بر رواه الترمذي و قال هذا حديث غريب و بعضى از علما از موطن استنجا ب صلاه  
 بر آن حضرت صلى الله عليه و آله و سلم علس را ذكر كرد و اندك عالم باب الضحك و در نكاح و جوار  
 نكاح است بامر خدا و فتح آن و سكون و باو بامر خدا و فتح اولى و كسر ثانی الفصل الاول ۳۰ عن عائشة  
 رضى الله عنها قالت ما رايت النبي صلى الله عليه و سلم گفت عايشه مذمدم آن حضرت را مستحبا صاحبها  
 مجتمع شونده تمام در حالت تحك و سنجيع كسى را گویند كه بجد باشد بر اى كارى و قاصد باشد آنرا نى اصرار  
 استنجام از هر جاى گرد آمدن سبيل و گرد آوردن اسب خویش را و در وقتى بخند نمیکند و خنده تمام  
 كه حتى ادى مندها و تاء به نيم از وى لغوات او را جمع لها است بفتح لام به معنى گوشت بارها كه در سقف  
 افعاسى فرم است انما كان يتجسم رواه البخاري و ايس حديث و شمایل شريف بيايد انشا الله تعالى  
 ۳۰ عن جرير قال گفت جرير بن عبد الله بخلى كه صحابى مشهور است خوشش روى خوش خوى و شريف  
 قوم خود ما حبيبي النبي صلى الله عليه و سلم و ما را اين خبر صلى الله عليه و آله و سلم از در آيدن بروى هر وقت كه خواهم  
 بشرط آنكه مجلس مردان باشد يا منكر درمرا از انچه طلبدم يعنى هر چه از حضرت وى طلب كردم و اذ يا منكر درمرا از انچه  
 چيزى كه كردم يعنى صادر نشده از من فغانى كه كرد و آيد آن حضرت را و در اول ظاهر تر است مندا سلامت از ان باز كه مسلمان  
 شدم و لا رانى الا تبسم و نديد آن حضرت مرا هرگز مگر آنكه تبسم كردم و متفق عليه ۳۰ و بعضى جابرين سوره عجمان مشهوره  
 خواهر زاد سعد بن ابى وقاص قال كان رسول الله صلى الله عليه و سلم لا يقوم من مصلاه الذي يصلي  
 فيه الصبح بود آن حضرت كه نمى ايستاد از جاى خود كه مى گذارد و در وى نارنج را حتى تطلع الشمس تا آنكه  
 طالع ميكرد آفتاب فاذا طلعت الشمس قام پس چون طلوع كرد آفتاب مى ايستاد و كما لو ان يتحلثون  
 قبا خذون فى امر البهائم و بوزن صحابه كه سخن ميكردند پس شروع مى كردند در كار جاهلست و سخنزان او  
 فيضكون پس خنده مى كردند و يتبسم و تبسم مى كرد آن حضرت صلى الله عليه و سلم رواه مسام و فى

روایه الترمذی یتمه الشرح فی شرحه باب الاسامی

واشهر وضحک بران و انحصار بر جسم و درین کمال خالق و تألیف قلوب بود از آنحضرت صلی الله علیه و سلم

الفصل الثاني ۱۰۱. وعن عبد الله بن الحارث بن جزء بن جهم وسكون زاو و در آخر همزه صحابی است

زیمدی نسبت بزید که یکی از پدران او بود و بود آخر کسی که مافی ماند بمصر از صحابه مات سنه ست و تانین بمصر قال

ما راایت احد الا کثر تبسم من رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت ندیدم من هیچ یکی را از یاده تر از روی

تبسم با در تبسم از آنحضرت رواه الترمذی الفصل الثالث ۱۰۲. عن قتادة قال سئل کنت پرسیده

شده ابن عمر هل کان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم یضحکون آیا بودند یا نه آنحضرت که خنده

میکردند یعنی میان یکدیگر چنانکه یاران می خندیدند قال نعم گفت ابن عمر آری احببنا می خندیدند والا یمان

فی قلوبهم و حال آنکه بودند ایمان و در دلها میباشان اعظم من الجبل بزرگتر از کوه یعنی آنچنان نمی خندیدند

که اهل خفالت می خندیدند دل را بمیراند و خللی در نوایمان را میداد و قال بلال بن سعد تابعی و اعظم مرقی اشعری

و مشقی قاضی ثم و در شب و در هزار رکعت باز میگذازد و در محل و مرتبه او در شام مانند خن بصری بود و در

بصره و دابخت می کند از بدو و دو ستمه بن تسم و از جابر و معویه و در ابست میبندد از وی او را جی و سجد بن یزید و

عثمان بن مسلم و جز اینها عثمان توفی احد مایه و عشرين ادر کتھم و دریافتن من ایشانرا یعنی اصحاب رسول

الله را و شتاد و بین الاغراض میباید دیدند میان بد نهاد و پیرانند اختنها و یضحک بعضهم الی بعض و خنده می کردند

و میرفتند و میل میکردند بعضی از ایشان بسوی بعضی فاذا کان اللیل و چون می شد شب کافوا رهبا نایبو دند

و اهاب و ترسند و در اغلب از دنیا و معتزل از اهل و خیال مشغول بعبادت یا دجو دادای حقوق و در بهمان جمع

و اهاب چنانکه در کبان جمع و اکب و در اهب بفتح را و ضم آن و سکون ما و فتعین ترسیدن از ما ب صبح و در اهب

پادسای نردبان و لا رهبانیه فی الاسلام که واقع شده است مراد بدان ترک لحم و پوشیدن بلاس و خسی کردن

و زنجیرها و گردن انداختن و ریاضتهای نافذ کرده کردن است و مراد اینجار یا عنت و مشقت و عبادت است

رواه فی شرح اللعنه باب الاسامی ۳۰۳. جمع اسم و مراد بیان احکام نامهاست که چه نام باید نهاد و نباید نهاد و بچه

نام باید نهاد و نباید نهاد و که ام نام نیک است و که ام بد. الفصل الاول ۱۰۳. وعن انس قال کان

العبی صلی الله علیه و آله و سلم فی السوق کنت انس یو و آنحضرت در بازار دورد و ابی فی البقیع

نام جای است که مقبره مدینه در آنجاست فقال رجل پس گفت مروی یا ابا القاسم مذاکر و خواهد مروی

دا که کنت ادا و اقامت بود و قال قلت الیه العبی پس بر کشته تار بست بجانب وی پیغمبر صلی الله علیه

و آله و سلم فقال پس گفت آنرا و انما دعوت هلا اخوانم و مذاکر دم من مکر این را اشارت

به شخصی کرد که آنجا حاضر بود و اقامت کنت داشت فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم پس

ناخوش آمد حضرت ویرانین منی و کنت سمو ابا صبی نام ندید بنام من که نجر است و لا تکنوا بکنیتی و کنت

نه نهید بکینست من که ابو القاسم بن ابی حمزه را از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال سموا باسمی ولا تکتبوا بکنیتي فانی انما جعلت قاسماً زیرا که پدر کسی من کرد اینده شده ام  
و نامیده شده ام قاسم یعنی کنیت کرده شده ام با ابو القاسم زیرا که اقسام بینکم نسبت می کنم میان شما از  
جانب حق آنچه وحی کرده شده است بسوی من و فرساده شده بر من از علم و عمل و میرسانم هر یکی را آنچه نصیب اوست و مستحق  
است مرا آزادی کنم هر کس را و در جای که در مرتبه ادبست از فضل و شرف و سناءت میدهم ثواب و درجات آخرت  
مرتبطان را و انداز میگیم بمقاب و در گات عاصیان و اداین صفت در هیچ کس خبر من وجود داده دو هیچ کس درین  
صفت شریک من نبود پس کنیت کردن اداین کنیت درست نباشد متفق علیه ازین دو حدیث معلوم  
شد که کسی را محمد نام کردن جایز باشد اما ابو القاسم خواندن درست نبود خواه نام محمد باشد تا اسم و کنیت آنحضرت  
برود و روی جمع گردد و یا غیر محمد باشد تا همین کنیت مجرب باشد و این قول از امام شافعی منقول است و تمسک الو  
باعن حدیث است و علامه ادریس مشکایه اقوال است یکی این قول است که مذکور شد قول دوم آنکه  
روایت است که جمع کننده میان کنیت و اسم پیغمبر صلی الله علیه و سلم چنانکه یکی را ابو القاسم محمد خوانند اما اگر  
تنها ابو القاسم گویند باکی نیست و معنی حدیث مذکور نزد ایشان اینست که جمع نماند فافهم و از محیط نقل  
کردند که این قول امام محمد شبیهانی است زحمة آمده علیه و قول سوم آنکه جمع نیز درست است است و این قول  
را با امام مالک نسبت کنند و ایشان گویند که احادیث منع مفوض اند و جمعی گویند که منع در زمان شریف آنحضرت بود  
صلی الله علیه و سلم و بعد از وی درست است و دلیل ایشان حدیث امیر المومنین علی است رضی الله عنه که از ان  
حضرت التماس نمود که اگر مرا فرزندی زاید بعد از یار رسول الله بروی نام و کنیت تو به نامم و آنحضرت تجویز کرد و محمد  
بن الحنفیه که بعد از آنحضرت زاد امیر المومنین او را ابو القاسم محمد نام کرد و جسی که بر قول ایشان اعتماد نیست  
گویند که نموده باسم نیز جایز نیست چنانکه بکنیت و قول صحاب از عن مقالات آن است که تسویه بنام شریف  
وی جایز بلکه مستحب است و تکنی و بکنیت وی اگر چند بعد از زمان شریف باشد ممنوع و منع از ان و دان زمان  
قوی تر و سخت تر بود و هم چنین حج کردن میان نام و کنیت آنحضرت ممنوع بطریق اولی و آنکه علی مر ذللی اگر د  
مخصوص بود بدینی رضی الله عنه و خیر او اجایز بود چنانکه از سیاق حدیث ظاهر می گردد و سیوطی در جامع الجوامع از اعن  
عبدالله آورده که ذاتی شد میان طلحه و علی رضی الله عنهما کلامی گفت طلحه بنعلی که تو نام گردی بسر خود و ایاسم پیغمبر  
و کنیت کردی و او بکنیت وی رضی الله علیه و آله و سلم و حال آنکه نمی کرد آنحضرت از جمع کردن و دان فرمود  
علی کسناخ کی است که جز ات کند برخدا و رسول وی و طالبیند جماعة اصحاب و از قریش تا حاضر آمدند و گوایی  
دادند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رخصت کرد در علان را رضی الله عنه که جمع کند در ان و حرام  
گردانید بر سایر امت خبر وی که ذکر و لایل این اقوال به تفصیل و تطبیق میان احادیث و شرح ذکر کردیم  
این جائز قد رس است و ابدا عام ۳۵۰ و حسن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

ان احب اسماءكم الى الله بدستی که در دسترس است  
باب الاسماء  
الرحمن رواه مسلم از جهت اشعار آن به بندگی که صفت حقیقت آدمی است بذات مقدس مادی تعالی و تمسک  
بصفات مقدسه وی خصوصاً صفت رحمانیت که مخصوص ذات پاک اوست و اگر تخصیص امین و دواکم بطریق تمثیل  
داوند مقصود اسم باشد که در آن اشیاقت حجب است با سماء الهی عرفاناً نیز صورتی داد و یارب مگر فرق کند میان  
صفات لطیف و قهر و در بعضی حواشی نوشته که مراد بعد از اسماء انبیاء است علیهم الصلوٰة والسلام و گویا اختصاص  
بمجاذین که گفت احب اسماءکم مشتمل بر آن است ۴۰ و عن ۴۱ بن جندب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
وسلم لا تسمین غلامک نام کن غلام خود را خطاب عام است یا به شخص معین فرموده اما حکم عام است و مقصود  
آنکه غلامان را عن نامها نباید نهاد و یا را اولاد یا حوا و لا یسموا و لا یفلق به سماء از بسند است به معنی آسانی و توفیق  
و توالی و فراخی و ریح از ریح به معنی سود و نفع از نفع است به معنی پیروزی و برآمد حاجت و افلح از فلاح به معنی دستگیری  
و پیروزی پس نام نهادن با آنها باین وجه اگرچه احسن است اما بوجه دیگر مناسب نیست فاذک تقول اثم هو  
در آنکه تو می گویی و می پرستی ای مخاطب از اهل خانه خود مثلاً آریا بن جابینه در خانه هست وی یعنی سار یا فلاح  
یا فلاح مثلاً فلا یکون و فرضاً بنا شده وی در اینجا فینقول لا پس می گوید مخاطب در جواب نیست سار و فلاح در اینجا  
و این به نظر و اصل معنی این الفاظ در فانی و عبارات مستزده می افتد اگرچه مراد از این جاذات معین است  
رواه مسلم و فی روايته لا تسم غلامک و لا یسموا و لا یفلق و لا فلاح درین روایت نافع مذکور  
شده نه نفع و ازین جا معلوم می شود که مقصود و حصر درین اسم نیست بلکه هر چه در معنی آنها باشد نیز این حکم  
دارد و ذلک ظاهر چنانکه در حدیث طبر نسر ج بدان آمده ۴۲ و عن جابر قال اراد النبی صلی الله علیه و آله  
وسلم ان ینهی عن ان یسمی جابری گوید خواست آنحضرت که نهی کند ازین که نام کرده شود بیعی و بیبرکت  
و بافلح و بیسمار و یساق و ینسج و ذلک هم را ینته منک بعد عننا بسر و یدم آن حضرت را که سکوت  
کرد بعد ازین اراده از ان اسم یعنی از نهی از تسمیه بآن اسم اثم قبض و لم ینه عن ذلک پس قبض  
کرد و شد و وفات یافت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نهی نکرد و از تسمیه باین اسم آنحضرت  
رواه مسلم ازین حدیث معلوم می شود که نهی واقع نشد پس گفته گویا جابر امار است و علامات را دید و چیزی که مشتمل  
بدان باشد سفید و صریح بر آن واقع نشد و لیکن نهی از ان در احادیث صحیح و ثابت شده است و مثبت  
مقدم است بر نامی ۴۳ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اتبع الاسماء  
یوم القیمة عند الله اتبع اسماء و انفسه آن روز قیامت نزد خدای تعالی و در روایتی اخذ الاسماء یعنی خواندن  
و زشت ترین نامها را جل یعنی نام مردی است که نام کرده می شود و در بعضی نسخ بسی یعنی نام کرده خود را  
ملك الاملاک یا دشت بادشاهان و بنیازی شاهنشاه و اه البخاری و فی روايته لمسلم قال اغیظ رجل  
علی الله یوم القیمة و همیشه به خشم آورده ترین مردم و خبیث ترین ایشان بر خدای تعالی روز قیامت رجل کان یصحبی







اطلاع بر آن نداشته اند که نکر و شیخ ابن حجر عسقلانی رحمه الله فرمود است که من بر نام او باب الاسلامی  
 قال لا کنتم آنحضرت زین العابدین می نامیدند و این نام را نام می نهادند و این نام را نام می نهادند و این نام را نام می نهادند  
 است مشفق از انداز که به معنی تیغ احکام است یا نحو یف و گفته اند در حقیقت نام او قید نهاده چنانکه قول حق سبحانه  
 لیستقر فی الدین ولیندروا قومهم منهم است بدان متفق علیه ۱۱۰ و من ای صریح قال قال رسول  
 الله صلی الله علیه و آله وسلم لا یقولن احدکم باید که گوید یکی از شما مهو که خود را عبادی و امتی نهاده من و کینز که  
 من کلکم عبید الله همه مردان شماندگان خدا بند و کل نساء کم اساء الله و همه زنان شما کینزگان خدا اند زیرا که  
 در عبادت غایت تزلزل و نهایت خدای است سختی نیست آنرا که آن کس که در غایت عزت  
 و کبریا است و آن نیست که پروردگار در بزرگواری و کبریا و لیکن لیقل و لیکن باید که گوید غلامی و جاریتی  
 فتاوی و فتاوی به غلام به معنی کوک و جاریه به معنی دختر است و فتنی مرد جوان و فتنی زن جوان و در اطلاق  
 غلام و جاریه معنی شفقت و مهربانی است و فتنی و فتنی از جهت آن گویند که داده و غلام هر چند پیر باشد یا ایشان  
 معاصیه جو انان می کنند و حرمت پیری نگاه ندارند و تواند که به بخت قوت و جلالت ایشان و در خدمت گامی  
 گویند و بالجمله این الفاظ بر معنای یک اطلاق می یابد پس می فرماید اطلاق اینها بهتر از اطلاق عده می دانستی است  
 و گفته اند که منی از اطلاق الفاظ عبید و امت بر تفسیری است که بر وجه تطاول و تحقیر و نه بر باشد و الا اطلاق  
 عبید و امت در قرآن و احادیث آمده و هم چنانکه مالکان را فرمود بزرگوار داشت زبان از بعضی الفاظ ناشایسته  
 مهوگان و این فرمود که لا یقل العبد و گوید مهو که با یک خود را در بی زیراک اگر چه رب به معنی مربی و تربیت  
 کننده است و لیکن به یومیت علی الاطلاق صفت خاص حضرت پروردگار تعالی است پس اطلاق آن بر آدمی  
 موتم است تراک است و این نیز اگر بطریق تعظیم بود و الا اطلاق آن آمده است و لیکن لیقل سیدی چه  
 سیادت و ریاست و فضیلت ثابت است مرا که نسبت به مهو که و لهذا از و اج را نیز سید گویند  
 و فی روایة لیقل سیدی و مولای در عن روایت مولای نیز زیاده کرده و ولایت و نصرت نیز ثابت  
 است مالک را نسبت به مهو که و فی روایة لا یقل العبد لیسید مولای و در روایتی آمده که گوید مهو که  
 رسید و مالک خود را مولای قَالَ مَوْلِیْکُمْ اَللّٰهُ زیرا که مولای حقیقی شما الله تعالی است نعم المولی و نعم النصیر  
 رواه مسلم ۱۲۰ و تحفه عن النبی و هم از ابی هریر است از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم قال  
 لا تقولوا الکرم گویند انگو را زیاده است انگو را کرم به سکون را فان الکرم قلب المؤمن زیرا که کرم  
 دل مؤمن است رواه مسلم و در روایتی قال الکرم الرجل المسلم و فی روایتی له عن وایل بن حجر و در  
 روایتی بر مسلم را از وایل بن حجر این چنین آمده که لا تقولوا الکرم گویند کرم و لیکن قولوا العنب و الجبله  
 و کان گویند عنب یعنی شجره عنب و گویند جبله لفتح جاء و بهاء و سکون باینز آمده نام درخت انگو را است  
 و فی بطریق مجاز انگو را نیز گویند یعنی انگو را درخت و می نامهای دیگر دارد و آن نامها بخوانید انگو را کرم

نویسند بد آنکه عرب غیب و درخت غیب را کرم می خوانند بر سگون و ابلا و آنکه ترس غم که باب الاسامی  
از آن حاصل شود و مورث سخاوت و کرم است پس نمی کرده شد از آن چه در وصف بخری که اصل ام الجبایت  
است بکرم و بر کرم و مناسب نباشد تا زود بدید مدح محرمات و تسبیح نفوس و ترغیب در آن نکرد و فرمود که  
این مام بمومن دلی وی که معدن انوار علم و تقوی و منبع امر او و معارف است مناسب است  
و نیز کرم شامل جمیع خیرات و مکارم است و گفته اند که چون وصف کردی یکی را بکرم انبیاست کردی  
او و انما خیرات و بعضی گفته اند که محمود از حدیث حقیقت نهی از تسبیح غیب بکرم نیست بلکه نهی از  
تخصیص این اسم است بوسی و مراد تنبیه و تخریص است مومنان را بر آنکه قلوب را استغنی دارند بمکارم  
اخلاق و مکارم صفات و راضی نشوند بآنکه این نوع از دو همان مستحبی و موسوم باشند باسم کرم و ایشان مزا و اد  
نه ندان گو یا فرمود غیب را چه کرم می خوانند و این اسم را مخصوص با و میدادید شمار باید که صاحب این اسم و مستحق  
باین صفت باشید و این است حاصل آنکه از محشری گفته که مقصود از این حدیث تقریر و تاکید قول حق عز و جل است  
که آن اکرم حکم عند الله اتقیکم بطریق انبی و مسدک لغیب با آنکه مومن متقی مستأهل تر است باسم مشق  
از کرم که کرم است و کرم و کرم هر دو مدح است از کرم بکرم و وصفی کنند بدان بر سیل بیامند بر مثال و جل  
عدل قال اهل اللغه جل کرم و امرؤ کرم و در جلان کرم و نسوة کرم بفتح الراء و اسکناءها معنی کرم کذا قال  
الطیبی نقل عن معنی السنه ۳۰ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تسبوا  
العنب الکرم نام نهید انگو در اکرم از نجاست او کرد که کرم نام غیب نیز آید چنانکه شجر غیب و در شرح حدیث  
سابق اشارت بدان کردیم و لا تقولوا یا اخیبة الله و ما یؤیدای خسران و حرمان و زگار و ایضاً دهر را بد  
گویند و ما یؤیدای نه کنید و شکایت از وی نه نمائید و او را موثر و مصروف احوال ندانید فان الله هو الدهر زیرا که خدای  
تعالی است مصروف و متوال احوال یعنی آنچه شما از روزگاری داید و نسبت فلانک و زمانه می کنید و حقیقت از خدا است  
و ناعل حجتی اوست و رواه البخاری ۴۰ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یسب  
احدکم الدهر فان الله هو الدهر باید که دشنام بماند یکی از شما و زگار و ازیرا که خدا است تعالی شانه مصروف دهر  
رواه مسلم شرح این حدیث در اول کتاب و در باب ایمان گذشته است ۱۰ و عن عایشة رضی الله عنها  
قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یقولن احدکم باید که گوید یکی از شما در وقت غیاب  
و شودش دل از غیبت نفسی رنم یا پدید شد و بدست نفس من و لیکن لیقل و لیکن باید که گوید لغت نفسی  
بکسر قاف غیاب و شودش کرد نفس من لغت نفسی و غیبت نفسی هر دو عبارت در زبان عرب یک معنی  
و اق می شوند که غیاب و شودیدن دل است و لیکن آنحضرت کرده داشت که غیبت نفسی گویند بسبب قبح  
این عبارت و از جهت امر آنست مومن حبث را به نفر خود و متفق علیه و ذکر کرد شد حدیث ابی  
هریره که اولش این عبارتست یوذنی ابن آدم فی داب الایمان صاحب مسیح این حدیث را در معنی باب

باب ذکر کرده و متذکره ابراد آنرا در باب ایمان مناسب گردید **الفصل الثاني** باب الاسلامي

۳۰ عن تريح بن هانئ عن ابيه انه لما وفد الي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مع قومه شرح بن هانئ ولدت اود وزمان سماعت نشان آنحضرت است و گنيت کرد آنحضرت پدرش را يوشی که اکبر اودوی بود و قومه را بد است و از جهات اصحاب علی است رضی الله عنه روايت می کند از پدرش که بانی است که چون پدرش قدم آورد و پیش آنحضرت با قوم خود جمعهم میکنند شبنم آنحضرت قوم اود را که گنيت می کند اود را یابی الحکم بن نفعین قد جاء رسول الله پس خواند او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فقال پس گفت ان الله هو الحکم عند است حکم نه غیر اود والیه الحکم بسوی اود راجع و منتفی است حکم نه بسوی غیر اود و فلم تکنی ابا الحکم پس چرا گنيت کرده می شوی تو بانی الحکم و چرا راضی هستی تو بآن زیرا که حکم حاکمی را گیرند که چون حکم کن رد کرده نشود حکم اود این صفت غائب عزت اوست و لایق نیست غیر وی تعالی کذا قال الطیثی قال گفت بانی و را اعتد از گنيت کردن قوم اود را بانی الحکم ان قومي اذا اختلفوا فی شی اتوني بدستی که قوم من وقتی که اختلاف می کنند در چیزی می آیند مرا فتکلمت بینهم پس حکم می کنم میان ایشان فرضی کلا الغریقین بحکمی پس راضی میشوند بمرور و کرده حکم من فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ما احسن هذا چه عجب خوب است این حال و شأن که تو داری و این جواب از بانی مطابق و در برابر نبوده آنحضرت چون حصر کرد صفت حکمت را دود حضرت عزت تعالی و قدس باز این اعتذار چیست که مرا قوم من حکم می سازند غالباً مقصودش این است که بلی گنيت کردن بانی الحکم مرا لایق نیست و لیکن چه کار کنم که قوم من مرا دین مرتبه نشاند اند پس رد کرد آنحضرت بروی به لطف و نرمی و فرمود اصل این حال تو نیکو است و لیکن با وجود آن گنيت بانی الحکم خوب نیست پس ازان خواست که گنيتی بر ای وی نه بند پس فرمود فوالله من الولد پس چیست مر ترا از اود قال لی گفت مرا اود است و است شریع و مسلم و عبد الله قال فمن اکبره فرمود پس کیست کلامترین اود قال قلت شریع گنيت گفتم کلامترین اود من شریع است قال فان انت ایشو شریع انت پس گنيت تو ایشو شریع است و بعضی گفته اند که مادر ما حسن نافیه است یعنی گنيت ندادن بانی الحکم باوجود این حال نیک نیست و توجیه اهل ظاهر است رواه ابو داود والنسائي ۲۵ و عن مسروق قال لقيت عمر رضي الله عنه فقال من انت مسروق که از مشاهیر تابعین است می گوید ملاقات کردم امیر المومنین عمر را پس گفت عمر کیستی تو قلت مسروق بن الاعدع گفتم من مسروق بن مسرا احد عم قال عمر سمعت رسول الله گفت عمر شبنم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم يقول که می گفت الاعدع شیطان ابدع نام شیطان است و بدع در لغت دو گوش و دو دست و لب بریدن و در قاموس می گوید الاعدع الشیطان و والد مسروق النابغی الکبیر و غیره عمر بن الخطاب و سماه عبد الله بن النبی رواه ابو داود و این ماجه ۳۰ و عن ابي الدرداء قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله

[illegible]



الذین آمنوا رسول الله و...  
قال له رسول الله پس گفت و در این خبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم با اسماء حبیبیت نام بر قال اصرم  
گفت نام من اصرم است قال گفت آنحضرت بلی است از رحمة بصره ای و سکون را بلکه نام تو زرع است  
چون اصرم مشت از صرم است و به معنی قطع و بریدن و دخت ناخوش داشت آنحضرت و تغییر داد آنرا از زرع نام  
بهاد که از زراعت و مستخرج و درخت برکت است و راه ابو داود و قال و گفت ابو داود و غیر النبی تغییر  
داد به میر صلی الله علیه و آله وسلم اسم القاص نام عاص را که مخفف عاصی است و دلالت دارد بر عیبیان  
و صم الماعت و انبیاء و شمار مومن الطاعت و انقیاد است و عزیز و تغییر داد نام عزیز را که دال بر عزت و غلبه است  
و داب بنده گان ذل و خضوع و فروتنی است و عتلة و تغییر داد نام عتله را به نفعات که آلت آهنگ است  
که سری دارد مانند سر بر و بوی دیو دارد ایستگنده و اصل عقل بهنجین جذب عنیف یعنی کشیدن چیزی را به سختی و  
این مشر است بغلظت و شدت و درشتی و صفت مومن نرمی و آسانی و واضح است و شیطان و تغییر داد نام  
شیطان را و این ظاهر است و الحکم و تغییر داد نام حکم را که دال است بر حکومت و حکم نیست بگر الله تعالی را  
و غراب و تغییر داد نام غراب را که باید ترس طیور است می افتد بر جفت و قاذورات و صحنی است از معنی بهید  
و دودی و حباب و تغییر داد نام حباب را که نام شعله است و به معنی مایه نیراید و فی الصراح حباب با صم دارد و دیو  
و نام مردی و شهاب و تغییر داد نام شهاب را که به معنی شعله نار ماطع است و رجم کرده می شوند بوی شباظین و قال  
و گفت ابو داود و در کت اسمائیدها للاعتصار ذکر نام و اسامی این احادیث را که در آن تغییر این اسما و در  
یافته و مذکور شده از جهت اختصار یا عدم اتمام بآن زیرا که از احکام شرع نیست که موقوف باشد چیزی از اعمال  
و افعال بر آن ولیکن آن اسما ابیست ذکر کرد که این اسمای مذکوره را تغییر داده آنها را نهاد و این اسمی  
مسعود الانصاری قال لابی عبد الله او قال ابو عبد الله لابی مسعود شک دارد در روی در روایت این  
حدیث که ابو مسعود و انصاری مرا ابو عبد الله را گفت یا ابو عبد الله مرا لابی مسعود و انصاری را گفت ابو مسعود  
انصاری مشهور است احوال او و در مواضع متعدده نوشته شده است و اما ابو عبد الله کینت او حذیفه بن  
الیمان است چنانکه در آخر حدیث گویند ما سمعت النبی یحیی بن یحیی بن عبد الله صلی الله علیه و آله  
و سلم یقول فی زعموا که می گفت و در عمو یعنی دوح و شان این لفظ و معنی می که نیست زعم می کنند مردم و میگویند  
زعموا که او زعم فلان که او زعم بنضم زای و فتح آن قریب است از معنی غن کذا فی النبی و فی الصراح زعم گفتن  
از باب نصر بن عمر گفته که زعم قول می صحبت و اعتماد و در قاموس گفته زعم بنضم زای و فتح ذکر آن قول و اطلاق می باید بر حق  
و باطل و صدق و کذب و اگر در چیزی گفته شود که در آن شک است پس صحالی از صحابی دیگر پرسید که آنحضرت و در  
زعموا چه می گفت قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم یقول که می گفت بعصب  
مطیئة الرجل بد مرکب مرده است یعنی زعموا تشبیه کرد لفظی را که متکلم در مقدمه کلام می آید و تا برسد بدان

به عرضی که داد و دیگر کسی که بر آن بود  
میفرماید که زعمواید هر کس و کجا بید و مقصد کلام است یعنی کلامی گویند که مست و دانا و بی بر زعم و گمان باشند بر خرم و یقین  
چون زعم در حدیثی و کلامی گویند که سندی و ثبوتی ندارد بلکه مجرد حکایتی است که بر سبیل غش و حسابان بر زبان آمده  
پس باید که در روایت و حکایت اعتنا و تمیز است نه روی و ثبوت و یقین روایت نه گفته و نموده و در مثل آمده  
زعموا عطیة الکذب یعنی دیگر آنکه ما  
بیت زعم و گمان بمردم کند و گویند زعم فلان که اگر آنکه  
یقین دارد  
باین طریق برای این مسیحت درست باشد نسبت زعم و کذب یکی چنانکه محدثان و اسباب ایشان کنند  
رواه ابوداود و ابی یوسف و ابی حنبل و ابی داود و قال و گفت آن ای ابا عبد الله حدیثه ای عهد است که  
از کوه کعبه حدیثه بن الیمان است که از کبار صحابه و صاحب سر رسول الله است صلی الله علیه و آله و سلم  
و عن حدیثه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تقولوا کذباً گفت آنحضرت که نگویید  
ما شاء الله و شاء فلان آنچه خدا خواهد و خواهد فلان زیرا که این مساوی و قرین ساختن است مساوی حق را با دلی و در  
ارادت و مشیت و این قول را ما شاء الله ثم شاء فلان یعنی اگر نخواهد بناچار بگوید و بدیگری جزیر حق  
تعالی نسبت مشیت کنید این چنین بگویند آنچه خواهد خدا بعد از وی خواهد فلان تا تأخر و تبعیت مشیت غیر از مشیت  
وی تعالی مفهوم گردد و رواه احمد و ابوداود و فی روایة منقطعاً و در روایتی آمده که منقطع است و سندی  
متصل قال گفت آنحضرت لا تقولوا ما شاء الله و شاء محمد بگویند آنچه خواهد خدا و خواهد محمد و قولوا ما شاء الله  
و خواهد و بگویند آنچه خواهد حق سبحانه و تعالی شرکت دیگری و در اینجا غایت بندگی و تواضع و توحید است زیرا که  
آنحضرت در غیر خود اسناد مشیت اگر چه به طریق تأخر و تبعیت باشد تجویز کرد اما در حق خود بآن نیز ارضی  
نشد بلکه امر کرد با سناد مشیت پروردگار تعالی تنها بی توهم شرکت و رواه فی شرح السنة ۱۰۳ و عنه عن  
النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تقولوا اللهم افق سید و هم اذ حدیثه است از آنحضرت که گفت  
بگویند هر منافق را سید و ظاهر آن است که کافر و فاسق و غیر بنیز در حکم وی باشد ولیکن تخصیص کرد منافق را باینکه  
زیرا که چون کفر وی مسود و منکوم است مدح و ثناء در حق وی مختل است پس نهی کرد که منافق را سید و  
مولی نگویید قانه آن يك سید ازیرا که وی اگر باشد سید و ممتز مر شمار افتد استخفاف و بیکم پس به تحقیق ناراض  
ساختید پروردگار خود را و رواه ابوداود و سنی این حدیث را بحد و ج توحید کرده اند یکی آنکه سید خود اندن منافق  
و او اثبات سیادت مراد را گویند یا اعتراض کردن بوجوب اطاعت و انقیاد وی است و این موجب سخط  
پروردگار تعالی است و دیگر آن که بگویند منافق را سید زیرا که اگر بگویند ناراض می سازد به جت این گفتن پروردگار  
و او را بدین او سید گفتن است او را سید کند اقال الطیبی و فیه تکلف و خفاء و در بعضی مواضع نوشته  
که مراد آن است که اگر است وی سید یعنی در دنیا و صاحب مال و جاه و خدم و حشم ناراضی ساختید خدا را از آن

خود به دست نویسم  
 ابردا و در این فصل الثالث ۳۴ عن عبد الحميد بن جبيل. نعم حيم وفتح موعده وكون تخاينه بن شيبه  
 فتح سين محم وكون تخاينه وبياء موعده بن عثمان جهمي روايت مي كند از حمزه بن جهمه ودين المسيب وروايت  
 مي كند از وي ابن جريج ودين عبيد قال گفت جلست الي حميد بن المسيب فاستستم ما سمع من المسيب وبل كرم  
 بسوي وي فقلت في ان جله حزننا بس حكايت كرد مرا كه پدر گلان وي نامش حزن است فتح حاد كونه زاي  
 قدم علي الغبي فزوم آو و در بر سفيان بن عيينه رضي الله عنه و آلهم وسلم فقال ما اسمك بس بر سيد آنحضرت از وي  
 چيست نام تو قال گفت اسمي حزن نام من حزن است قال گفت آنحضرت بتقصه تغيير نام حزن كه به مني ز من  
 سخت و درشت است بل انت سهل بل كه نام تو سهل نهادم كه قد حزن است و مني است از آساني و نرمي  
 قال گفت حزن ما از انابه شيوا سماه ما نيه ابي نستم من تغير دهند نامي را كه نهاد است مرا پدر من قال  
 گفت ابن المسيب فما زالت فينا الحزن و نذ بعد پس هميشه است در خانه ان مادر شتي و سختي عيش و ذله گاهي هنوز  
 به جنت شوي اين نام و قبولي نا كردن جدا نامي را كه آنحضرت براي وي اختيار كرد و اين حزن بن و مسيب بن عمرو  
 بن عابد مخزومي قرشي است و از اشرف قرش است در جاهليت و از مهاجران است و پسر اوسيب  
 كه پدر مسيب بن المسيب است از اهل بيت رضوان است و غالبا اين قبولي نا كردن وي تصرف آنحضرت  
 داد و تغيير نام در اول قدم هجرت است براي اسلام كه هنوز بصحبت و صدق ايمان و تهذيب اخلاق مشرف  
 نشده بود و رواه البخاري ۲۶ و عن ابي وهب الجهمي. نعم حيم وفتح سين قال قال رسول الله صلى الله  
 عليه وآله وسلم تسموا باسماء الانبياء فاما انتم فاسموا باسمي يا خير ان واحب الاءاء الى الله تعالى  
 و محبوب ترين نامها نزد خداي تعالى عبد الله و عبد الرحمن و اصل قيا در است ترين نامها و مطابق ترين  
 آنها با واقع حارث و همام زيرا كه حارث به معني كاسب است في القاموس الكسب و جمع المال  
 و الزرع و همام از هم است به معني قصد دارد و ينج كس از كسب و هم عالمي نو و اگر معني زراعت  
 ملاخره نموده به طريق تناول توفيق كه آخرت بحكم الله ليها مزرعة الاخرة و همام بران اراده به نمايند نيز  
 و در نباشد الا امر كردن بشي با سماء انبيا و چون در وي شايه عجب و تزكية نفس و دقت شان وي بود  
 تنزل كرد بعد الله و عبد الرحمن و امثال آن كه دال بر خضوع و ذل و استكانت است و چون نظر كرد كه  
 اين نيزي شوي اودعا كه نب نيست به جنت تقصير نه گان در آداسي حقوق عبوديت تنزل فرمود و بحد و همام  
 كه بن مشبه صادق و رافع اند كذا قال الطيبي واقعه ما درشت تر و بدترين نامها حارب و مرة كه ميني از  
 قس و سفاك و نزاع و جدال و مرارت و كرات و بشاعت اند رواه ابوداود ۴۰ باب البيان والشعر  
 بيان در اصل كشت و ظهور و دسوح است و في الصراح بيان سخن بده او كشاده كشتن و فضايت يقال  
 فلان اثير من فلان اي افصح و اوضح كلاما تبين بده شدن و بدها كردن و بضاوي گفته را كشت و اظهار آنچه



آنچه در ضمیر است و طبیی گفته اظهار باطنی  
 در ضمیر است و همه این عبادات متعارفند در معنی و شعر و لغت و انائی و زیر کی و شاعر به معنی و انما و زیر کی  
 و در اصطلاح کلام موزون معنی که قابل قصد موزونیت آن کرده باشد پس آنچه در قرآن و حدیث  
 موزون واقع شده شمرند و زیر آنکه وزن در اینجا قصدی نیست یعنی که منظوم و مقصود نیست و الا آنچه در قرآن  
 واقع شده بی قصد و اختیار نخواهد بود الفصل الاول \* ۱۲ \* عن ابن عمر قال قال قدام رجلان من المشركين  
كفنت ابن عمر قدوم آدر دند و مرد از جانب مشرق فخطبنا پس تكلم كردند و سخن در روی يكديگر گفتند  
خلاف سخن در روی گفتن في المصراع و منه خطيب الشطيب على المؤمن فغيب الناس لبيبا نهما پس شكفت  
 داشتند مردم بیان و فصاحت ایشان را و آن دو مرد یکی را حصین بن بدر نام است که لقب وی زبرقان  
 است بکسر زای و سکون بای موحده و کسر او بقاء و زبرقر نام کردن است جامه را سرخ یا زرد و زبرقان  
 به معنی باد و سبک ریش نیز آید و حصین بن بدر از زبرقان لقب گرفته و بحجت حسن و جمال وی یاسبکی ریش  
 وی بابه حجت آنکه عمامه زرد بر سر داشت یا بحجت آنکه حله زرد پوشیده و مجلس در آمد و دو دم عمر دین  
 اقامت بفتح هاء و سکون های و فتح تاء فواقیه و اتم و ندان پیشین شکسته را گویند پس این دو مرد از مشرق  
 زمین آمدند و تقوی و تفاخر نمودند اول زبرقان بیان فضایل خود کرد و او فصاحت و بلاغت داد پس  
 از آن عمر دین اقامت به سخن در آمد و به کلام باطنی جواب داد گفت در ذایل او را بیان کرد زبرقان گفت یا رسول  
 الله وی فضایل مرا ببداند و خلاصه آنچه گفت اعتقاد دارد و حسد باعث اوست که این چنین می گوید پس  
 عمر و مبالغه در ذم زبرقان بیشتر از نخست کرد و در احیاء العلوم آورده که عمر در روی مدح زبرقان کرده بود  
 و روز دیگر آمد و ذم وی کرد آنحضرت فرمود این چیست که روز اول مدح وی کردی و امروز ذم می کنی گفت  
 روز اول راست گفته بودم و امروز نیز دروغ نمی گویم روز اول وی را ضعیف ساخت مرا پس گفتم نیکی ها  
 که دیدم در وی و امروز در غضب آوردم پس گفتم بدیهه را که دیدم در وی فقال رسول الله پس گفت  
 یا نبی هذا اصلي الله عليه و آله و سلم ان من البیاض لیسر ایضا بعضی بیانها در سخنان هست که کلام سحر  
 دارد و تغییر حال و صرف قلوب و مایل گردد و اینها باطل چنانکه تحریر و لغت نیز به معنی صرف و تغییر آید  
 زیرا که وی می گرداند مرد را از حالی بحالی و تغییر میدهد عادت و حال او را هم چنین بیان و مبالغه در سخن و تصنع  
 و کلام و تکلف در تحسین آن و تشدق لسان و توان کلام و صرف از حق بیاطل تابدان استماله قلوب  
 نایند و مقبول گردانند اگر چه در نفس الامر باطل و ناحق بود و ظاهر سیاق قصه چنانچه نقل کرده شد در آن است  
 که این کلام خنثی است مر بیان و مبالغه را و بعضی گویند که این مدح بیان است و ترغیب مر تحسین  
 و بحسیر کلام و آراستن سخن و ادای مقصود بر وجه اتم و اکمل و جواب آن است که متن حدیث بر وجهی که موهف  
 آورده محتمل بر وجهی است و حاصلش آنکه بیان بمشابه سحر است در استماله قلوب و عجز از بیان بمنزل وی

و این نوع محمود است که در حدیث باب البیان و الشعر  
 ذکر آمده است که الشعر کلام حسنه حسن و قبحه قبیح و الله اعلم رواه البخاری ۲۰۶ و عن ابي بن  
 کعب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان من الشعر حکمة یعنی از شعرهاست که متضمن علم و  
 حکمت است فی الصراح حکمت دانش و حقیقت هر چیزی حکیم دانودا است کار و استوار دهد او حکمت احکام بکمر  
 شعر و استوار کردن کار و استوار کردن و باز داشتن سفید را از سفاهت و حکمت متضمن کلام و سخن  
 کردن از بدی کسی و ادب این حدیث دلالت کند بر آنکه مراد از ان من البیان شعر است بیان آنست چنانکه  
 این جامد ج یعنی از اشعار که متضمن علم و حکمت و موعظه و نصیحت باشد می کند و هر دو کلام در یک حدیث  
 قرین یکدیگر نیز مذکور شده اند چنانکه در آخر فصل ثانی بیاید و بعضی گفته اند که این هر دو تفرد و است بر کسی که  
 گمان می برد که بیان مطلقاً محمود است و شریحه انه حال مذموم پس فرموده این چنین است بعضی بیان مذموم  
 است مثابه شعر و بعضی شعر محمود است حکمت رواه البخاری ۳۰۵ و عن ابن مسعود قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هلك المتبطلون هلاک کشتن یا هلاک شوند نطق و غلو و تصحیح و مبالغه  
 کنندگان در سخن قالها ثلاثاً گفت آنحضرت این کلمه را سه بار و نطق بکمر نون و فتح ط و کون آن غاء اعلی  
 از کلام که در بدی بلند و پست است و حرف تا و ط و دال را حذف و تطحیم گویند که مخرج آنها آن موضع از کلام  
 است و نطق سخن در کلام گفتن و مراد اینجا تشدق اسان و تکلف در سخن و مقید شدن بعبادت آدمائی  
 و الفاظ پرستی بطریق دیاد و تصحیح و خوش آمد مردم و ورود ام آوردن ایشان بی رعایت معنی و ملاحظه حق  
 و رعایت نفس الامر و طبیی گفته مراد غلو کنندگان و افتادگان اند در سخنان لا ٓ ایل و یهوده رواه مصابم ۴ و عن  
 ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اصدق کلمة قالها الشاعر است ترسخی که گفته است  
 او را کسی از جنس شاعر که سخنان نادر است در کلام ایشان بسیار می باشد کلمة لبید سخن لبید است که محابلی است و در  
 جاهلیت و اسلام عزیز و شریف بوده است و صد و پنجاه و هفت سال عمر داشت آن کلمه اینست که الاکل شعی  
 ما خلا الله باطل و ناد آگاه باش ای صاحب بشنو و بدان که هر چیز ناموسی حق است جل و علا باطل و فانی و ناک  
 و متشکل نیست است متفق علیه و این سخن موافق کلام مجید است که کل من علیها فان و کل شیء هالک  
 الا وجهه و آخر این سخن در بعضی روایات ترمذی این آیات است بیت و کل نعیم لا محالة زایل  
 و بر نعمت دنیاوی البته زوال پذیرد نیست شونده است و سوی جنات الفردوس آن نعیمها و مگر بهشت برین  
 بدرستی درستی که نیست بهشت حقیقی و ان الموت لابد نازل باقی پاینده است و به تحقیق موت بر آدمی  
 زار فردا آید است و صدق صادق ان الموت لابد نازل و و عن عمرو بن الشریک عن ابیه  
 عمرو بن الشریک تابعی ابو الولید ثقفی تابعی مندد است در اهل طایف تابعی تبعه ذکر کرده است او را ابن حبان  
 در ثقات و پدر او شریک بن فتح شبن مجمه از صحابه است قال گفت شریک وقت رسول الله صلی الله علیه و آله

و سلم بر ما حرام شد عقب آنحضرت و نخستین بوسه بر او در باب البیان والشعر  
شعر امیه بن ابی الصلت شنی آیا هست ما تو یعنی یاد داری از شعرهای امیه بن ابی الصلت چیزی قلت نعم گفتیم  
آری بدو دارم پخری از شعرهای وی فقال گفتم آنحضرت هیبه برگویی و بخوان و هیبه اصغر ایه است دل کردند  
همراه ابها وی نیز گویند بحدیث و آخر و منی امه امر کردن بو و زیادت سخنی یا کاری و فی الصراح ایه دیگر گری نانشد ته  
بیتا بسر خواندم آنحضرت و ابی از بتمای امیه فقال هیبه پس فرمود آنحضرت دیگر بخوان تم انشاء تد بیتا بسر  
خواندم آنحضرت و ابیت دیگر فقال هیبه پس گفتم آنحضرت دیگر بخوان حتی انشاء ته مایه بیت تا آ که  
خواندم و راعه بیت از شعر امیه ظاهر آنست که بر بار آنحضرت طلب زیادت می کرد و وی می خواند و از نجا معلوم شد که  
مشیدن شمر که من علم و حکمت باشد سنت است اگر چه قابل آن کا فریا فاسق باشد و واه مسلم بد آگاه این  
امیه بن ابی الصلت مردی بود و از تقیف که دو عهد جاهلیت از اهل کتاب دین و ملت آموخته بود و تقبلی کرد  
و دین می و زید و ایمان به بحث در و تقیات داشت و اشمار شکل بر حکمت و موخظت می گفت و آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم و ده سان وی فرموده آمن شعر و کفر قلبه یعنی ایمان آورد و شمراد و کز زید دل او و در و ابی  
آمن لسانه و کفر قلبه و وی حر یص بود و بر سید ن و و انفس چیز و صفت بیت آخر زمان از اهل کتاب  
و گمان داشت که پنجم زمان مگر وی خواهد شد و چون مشید که از قریش خواهد بود و صفات آنحضرت و ا  
به تفصیل و آنست بر کشت دبر اه حسد و عناد و خمت و گفت نشاید که ایمان آورد بکسی که از تقیف است  
و این جوزی و در کتاب الوفای با خبر المصطفی گفته که چون علامات نبوت آنحضرت و امی مشید آرزوی برد کا شکی  
در یام او و از خدمت کنم و نصرت دم و چون نو و نبوت آنحضرت ظهور کرد بر کشت و بر اشتهاوت رفت و تعوذ  
ب الله من الشقاوة و وی اول کسی است که بر مر نامه یا سک اللهم نوشت و آموخته قریش از وی این کلمه  
و او نوشت آنرا و جاهلیت و این و اقصه الیمت که در شرح آنرا اقتل کرده ایم و الله اعلم ۶۶ و عن جندب  
ابن النبی صلی الله علیه و آله و سلم کان فی بعض المشاهد بو و آنحضرت و بعضی غزوات که جای تهود  
بمعنی حضور یا جای شهادت اند مرا و غزوه آمد است چنانکه طبی گفته و قد ذهبت بر و زن سمعت اصبعه و حال  
آگاه خون آلوده شد انگشت وی صاحب سفر السماد می گوید در بعضی غزوات انگشت های سارکش و اسنک  
و حید و خون روان شد فقال پس مخاطب با انگشت کرد و گفت آنحضرت هل انت الا اصبع ذهبت آما ستی تو گا  
انگشتی که خون آلوده شد و فی سبیل الله ما للقیت و و راه خدا است پخری که دید می و پیشتر آمد می آنرا یعنی  
ضایع نبیت و آنرا حزای است و این لمتین است از آنحضرت است و او را نجه نرم از جراحت و کاست و و راه  
خدا و بر نی گویند که مانافیه است یعنی این جراحت و خون آلودگی سبیل است و چیزی ندید و و راه خدا ان شد ت و  
محنت متفق علیه و در نجا شکل آورد اند که این شمر است و وی صلی الله علیه و آله و سلم منزه است از ان  
و من صور نبیت صد در آن از حضرت دی جواب کنند اند که شمر آنست که ذیل قصه موز و نبیت آن کرده باشد

چنانکه تا به امروز مشهور است و این حدیث در کتب معتبره آمده است. باب الیمان والشعر  
این بیت از عده اند من روایت است که در نزد موهبته خوانده و آنحضرت بطریق تمثیل و استاذ خوانده بطریق انشا  
کنایه کنایه السید و طی و این بر تقدیری صحیح است که نش و تشر از آنحضرت اگر چه از غیر بود و دست باشد و گفته اند که آمدن  
شعر از زبان شریف وی درست بود اگر چه از غیر نیز باشد و این سخن محل نظر است چنانکه از خواندن وی صافی  
آمد بلبه و سلم شعر لبید و غیر آنرا نا بهی گریه و بعضی گویند که این از باب و جزا است و این را داخل شعر نمیدارند  
و عیبی گفته که هر که بطریق مذکور ناگامی شعری گوید آنرا شاعر گویند و مراد بقول حضرت سیدنا و معلمنا علیه السلام این است  
که وی شاعر نیست و این سخن منقول ازیه است چه مراد بقول وی سیدنا و ماسعی له آن داشته اند که از وی شعر  
نمی آمد و صورت نمایی بود و قوطیاد الله اعلم ۷۷ و عن البراء قال قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یوم  
فریضة الحسن بن ثابت بر این عارف که از مشایخ صحابه است او می گوید که گفت آنحضرت در واقعه بنی قریظه که بعد  
از غزوه خندق بود چنانکه در باب قیام گذشت مرحسان بن ثابت را و حسان بن ثابت بن منذر بن حرام انصاری  
مدنی از قول شمره اسلام و جاهلیت است و این هر چهار تن صد و بیست سال عمر یافتند و حسان شصت سال و ده  
جاهلیت گذراند و فصدت سال در اسلام اهلیت المشرکین همچو کن کافران را و معنی و جو شمر دن است چنانکه حروف  
و با و تهی گویند و غالب آمده در شمر دن عیب و دو قاموس گفته و با و دشنام کردن بزبان شعر فی الصراح و با و ناو همدن  
خلاف المدح پس آنحضرت امر فرمود حسان را همچو کفار و فرمود افان جبرئیل معک پس بدستی که جبرئیل  
علیه السلام با نیت و ادا و اغاثت تومی کند در القاد و الهام معانی و مناصحین و کمان رسول الله و بود  
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یقول الحسن می گفت مرحسان را ااجب عفی جواب ده از جانب  
من کافران را که همچو می کنند و ناسر امیکو بند مرا می فرمود و آنحضرت اللهم ایلد و روح القدس خداوند  
تائید کن و قوت ده حسان را به جبرئیل و جبرئیل را روح گویند زیرا که می آید وی بر پیغمبر ان تا پنجه سبب حیات  
قلوب و زندگانی ابد است که علم و شریعت باشد و قدس به معنی مقه من است که ذات پاک الله است و  
اعضات روح نوی به جت تشریف و اکرام است چنانکه در روحی و روح الله گفته اند با قدس صفت روح  
است که اضافت بدان کرده اند از جت شدت نزد و اختصاص چنانکه حاتم جو دور جل صد و متفق  
علیه ۷۸ و عن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال گفت  
آنحضرت به شعرای خود و با و قریشا و گویند کفار قریش را فانه الله علیهم پس بدستی که با و سخت تر  
است بر ایشان من رشق النیل از انداختن تیر را رشق بفتح را و سکون سین معجمه انداختن تیر و خر آن نبل  
بفتح نون و سکون موحده تیر را و الله مسلم ازینجا معلوم می شود که با و کردن کافران را و دشمنان دین را و اید کردن  
ایشان را امری مرغوب است و لیکن گفته اند که باید که ایشان را با و کنند بعد از با و کردن ایشان مسلمانان و اید  
نکنند تا مایشت بگرد و با و مسلمانان ۷۹ و عن عائشة قالت سمعت رسول الله و سم از عائشه است که گفت شنیدم پیغمبر خدا را



[illegible]

❁ الفصل الثالث ❁

کتاب نهج مستقیم از امیرالمؤمنین علیه السلام باب البیان والشعر

ویدانم عن رسول الله ورحالی که منماخرت و منماخت می کرد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ازینجا فتح شک  
را از دست یعنی بدانت و منماخت می کرد از جانب آنحضرت و بقول رسول الله می گفت پیغمبر خدا صلی الله  
علیه و آله و سلم ان الله تعالی یؤید حسن بروج القدس خدای تعالی نماید و تقویت می کند حسن از ابی جرمل بنانا فتح  
او و منماخرت رسول الله با دام که منماخت میکند یا منماخت می کند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این نیز شک را وی  
است و در وایتی که در اولینجا منماخت است اینجا منماخت است و در وایتی که منماخت است اینجا منماخت است و در وایتی که  
بی تربیت و انج شده و راه البشاری ۵۲ و عن انس قال کان للنبی صلی الله علیه و آله و سلم حادیه و  
آنحضرت را حادی یعنی حاد گویند و حاد را دندان شمر بسرو و او از آنکه انی الصراح و حاد فسی از غناست که  
مباح است با اتفاق و هیچ کس را از علما در وی خلافی نیست عادتست مرعرب را که چون شمران باند شوند  
خوش آوازی کنند و حادی گویند و شمران گرم شوند و مستی کنند و تیر و دزد یقال له انجیثه گفته می شود و نام برده میشود  
آن حادی را انجیثه هج همر و مگون نون و فتح جیم و شین مجر آخرش تایی قافیه و کان حسن الصوت بود  
انجش خوش آواز فقال له البیسی پس گفت مراد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روید که آهسته را ان  
شمران یا انجیثه لا تکرر القواریر کنی شیشها را قواریر جمع قاروره یعنی شیشه قال قتاده گفت قتاده  
و بیان مراد از قواریر یعنی ضعف النساء میجواید آنحضرت از قواریر زبان ضعیف را به دست رقی و ضعیفی که  
در ایشان است متفق علیه و این را دو معنی گفته اند یکی آنکه ضعف و رقی که در بدن زبان است و غیر  
رفتن شمران و منجی جنبش موجب تعب و مشقت است دوم آنکه مراد ضعف و نرمی قلب و سستی عزم است  
و سرعت تاثیر است یعنی مباد از مشیدن سر و دیگری در باطن ایشان بید اشود و خواطر را بجای بد برد  
که سر و بنایت خود را بکا من نفس را بجنباند و طبیعت را در جنبش آورد و دسادس را راه ده و ازین جهت  
فیل بن عیاض فرمود که المغنا رقیمة الزنا یعنی سر و دامنسون زنا است اگر چه احتمال در ازواج مطهره  
ضعیف باشد اما دسادس خاطر طبعی است که در اختیار نبود و براه جد و احتیاط رفتن اولی کذا قالوا و در حقیقت  
افعال و اقوال آنحضرت از برای تعلیم و تلقین است است اگر شراح این معنی را ترجیح کرده اند اگر چه معنی  
اول ظاهرتر است از لفظ و اسم اعظم ۳۰ و عن عائشة رضی الله عنها قالت ذکر عقد رسول الله صلی الله  
علیه و آله و سلم الشعر عایشه گفت که ذکر کرده شد نزد آنحضرت شعر و پرسیده شد که نیک است یا بد فقال  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت آنحضرت هو کلام فحشیه حسن و قبیح قبیح شعر کلام است نیک  
و بی نیک است و بد وی بد یعنی آنچه زیادتی است در شعر وزن و قافیه است و آن خود و خل و حرمت و کرامت  
ندارد و در این معنی و منجمون است اگر نیک است نیک و اگر بد است بد و این کلام فصل است که در رفع  
اختلاف درین باب می کند و راه الد از قطنی روایت کرد و این حدیث را و از قطنی بسند مرفوع



ما حضرت ورواه الشافعي عن عمر  
 ابن الخطاب كذا يعني كبر است بطريق اسال ۵۵ هـ وعنه ابي سعيد الخدري يينا نحن نسير مع رسول  
 الله صلى الله عليه وآله وسلم بالخرج گفت ابي سعيد در انماي آنكه ما سيري كيم ما حضرت بمرح لفتح عين محمد  
 وسكون را نام موضع است در طريق كذا اذ عرض شاعر ينشد ناگاه پيدا شد شاعري كه شمرى خواند فقل رسول الله  
 صلى الله عليه وآله وسلم پس گفت بنمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم عز والشيطان بگمرد اين شيطان را و اسكو  
 الشيطان يا اسكو افرمود بجاي خدا معنى نگاه داريد و نگذاريد كه برود لان يمتلئ خوف رجل قتيلا يراينه پر شدن  
 شك مروي بزر داب خيول كه من ان يمتلئ شعرا بتر است مر آن مرد را از پر شدن به شهر رواه مسلم چون  
 ديد آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم او را كه شمرى خواند و بى باك و بى محابا ميرود و الفتاى بجانب سلمان  
 نمى كند دانست كه مولى است به شعر و ممتلى است بدان و بى حيا و بى ادب است پس خواند او را با اسم  
 شيطان كه دو روز با اقرب و مردود درگاه رحمت است و مذمت كرد شعر را كه بدان مغرور و سبيل است  
 ۵۵ هـ وعنه جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الغنا ينجب التفاق فى القلب  
 سر و گفتن و شنيدن ميرد يانه تفاق را در دل كما ينجب الماء الزرع چنانچه ميرد يانه آب زراعت را  
 رواه البيهقي فى شعب الايمان و در روايت ديلى از انس باين لفظ آمده كه ان الغناء والمياه ينجبتان  
 التفاق فى القلب كما ينجب الماء العشب والذى نقس محمد يبدى ان القرآن والذكر ينجبتان  
 الايمان فى القلب كما ينجب الماء العشب ۵۵ هـ عشب بنم عين وسكون شين كيا تر را كوبر ۵۶ هـ وعنه  
 نافع قال كنت مع ابن عمر فى طريق كذا نافع بودم من باب ابن عمر و راى فسمع من سارا پس شنيد  
 ابن عمر آواز ناى را فوضع اصبعيه فى اذنيه پس بنهاد هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود و ناء عن  
 الطريق الى الجانب الاخر و در رفتن ابن عمر از راه ديگري بغير قصد اخرازا و اجتاب ثم قال لي پستر  
 كنت مرا بعت بعد از آنكه در رفتن ابن عمر با آن آواز يا نافع هل تسمع شيئا اى نافع آيا مى شنوى  
 بخيرى را از ان آواز قلت لا گفتم نمى شنوم فرقع اصبعيه من اذنيه بمس برداشت هر دو انگشت  
 خود را از دو گوش خود قال كنت مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من باب بنمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم  
 و سلم فسمع صوت يراى پس شنيد آنحضرت آوازنى را فضع مثل ما صنعت پس كرد آنحضرت صلى  
 الله عليه وآله وسلم مانند آنچه كردم من بغير بنهاد هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود و در رفتن از راه  
 بجانب ديگر اى آخر قال نافع وكنت اذا لك صغيرا و بودم من و در ان وقت خود و بغير اذان جمت مرا منع  
 بركه از شنيدن آن كه من خرد بودم و تكليف شرعى بر من نبود تا كسى گويد كه كه اهت تشرى بود نه تخرى  
 و اجتاب ابن عمر از كمال تقوى و ورع بود الا نافع را اين اذان منع ميكرد و كلام دين مقام و راز است و در محله  
 ديگر هم بطريق فقها و محدثين و هم بر طريق مشايخ طريقت سخن كرده ايم محدثين ميگويند كه اين حديث در تخرىم غنا

صالح است و است و حفظ اللسان والغيث والشم  
 مراد از آن مردون باو و لب است و فتهاد درین باب تشدید بلخ دارد و الله اعلم این قدر بس است  
 رواه اسد و ابوداود باب حفظ اللسان والغيث والشم ۱۰۰ و در نگاه است زبان را آنچه نباید  
 گفت خصوصاً غیبت و دشنام کسی که نباید ادرا غیبت و دشنام کرد و غیبت کسر عین اسم است اغتیب  
 بمنی و گفتن کسی را غایبانه و فی الفصل الاول ۱۹۰ و عن سید بن سعد قال قال رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم من یضمن لی کس ک ضامن شود برای من و عهد کند و لازم گیرد بر خود و ما بین  
 محلفیت و نگه داشتن چیزی که میان الحقیق است بفتح لام و سکون ج و جمل و و استخوان که جای  
 و دندان دندان در لبش است و مراد چیزی که میان آنهاست زبان و دانست و نگه داشت آنرا از سخن  
 لایسته است و آنچه مقنی به کفر و عصیت کرد و و از اکل حرام و شرب آن و ما بین و جلیه و نگه داشت  
 چیزی که میان بر و دپای مراد بد آن فرج است و نگه داشتن آن از مصیبت الضمن له الجنة ضامن  
 و منتهی شوم برای وی و بی بهشت را از این ضامن است به حقیقت از پروردگار است حل شده چنانکه بفضل خود ضامن  
 از رزاق عباد شده است و بعد از آنکه بخیرای اعمال و ثواب آن کرد و و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بایب  
 است رواه البخاری ۲۰۰ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 ان العبد لیتکلم بکلمة من رضوان الله به سخن که صادر است از محل  
 و رضای حق یا برای طلب رضای حق یا گناه که و و وی رضای حق است لا یلقی لها ابالائی از او و حاضر نمی  
 گردانند و مر آن کلمه را دل خود را و فی اندیشه که عاقبت آن چیست و باکی ندارد از گفتن آن و آن  
 می پندارد آن را نیز فتح الله بهادر جات بلندی گرداند الله تعالی بسبب آن کلمه و در حمای بزرگ  
 بسیار و ان العبد لیتکلم بکلمة من سخط الله لا یلقی لها ابالائی و من چنین بزرگ گام می کند که و و وی  
 نه رضای حق است باک ندارد از گفتن آن و سهل می انگارد آن را و یهو بیاهمی جهنم فرو می افتد  
 بند بسبب آن کلمه و در دوزخ یعنی زبان را نگاه باید داشت و فعل آنرا آسان نباید از نکاست یک کلمه که  
 از زبان بر آید اگر چه آدمی آنرا آسان نهد و در سهل انگارد اگر کلمه حق است بسبب رفع درجات در بهشت  
 شود و اگر باطل است موجب انحطاط درجات و دوزخ گردد و رواه البخاری و این حدیث را باین لفظ  
 بخاری و فی رواية له ما در روایتی دیگر مرخادی و سلم را باین لفظ آمد که یهو بیاهمی فی النار ابد ما  
 بین المشرق والمغرب می افتد و بسبب آن کلمه و و آتش و دوزخ افتادگی و در و در آنکه مسافت  
 میان مبداء و منتهای او مثل مسافت مابین مشرق و مغرب است ۳۰ و عن عبد الله بن مسعود قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سباب المسلم فسوق و دشنام کردن مسلمان فسق است و قتل کفر  
 و کشتن مسلمان کفر است فی المصباح سباب کسر سین و دشنام کردن و فسق و فسوق در لغت بر آمدن و طبع

از پوست و در شرع بر آمدن بنده از فرمان قتل کس و دمال با شمشیر شمس باب حفظ اللسان والخیبت والشتیم  
 کردن و این تغایر و تشدید است و در همی از قتل مسلمان و مقصود نفی اسلام کامل است چنانکه حدیث  
 المسلم من مسلم المسلمون من ید و لسانه بر آن ولایت دارد و یا مراد قتل است از جت اسلام یا باستان  
 و استباحث آن و بیشک کشتن مسلمان از جت اسلام وی و حلال و سماح و انسن آن کفر است متفق علیه  
 ۵۵۰ و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ایما رجل قال لا یمیه کافر هر مردی بگوید  
 مر برادر مسلمان را کافر بی تاویل و شبهه فقد بایها احد هما پس تخمین رجوع کرد باین کلمه و التزام کرد مستثنای  
 آنرا یکی ازین دو کس یعنی گوینده این کلمه یا کسی که گفته شد مراد او ازیرا که اگر راست گفته است خود آن کس  
 کافر است و اگر دروغ گفته و آن کس کافر نیست این کس کافر میشود زیرا که چون مومن را کافر خواند ایمانرا  
 کفر دانست و دین اسلام را باطل اعتقاد کرد متفق علیه ۵۵۰ و عن ابی ذر قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم لا یبرئ من رجل رجلان یفسوق دشنام بنده مردی مردی را بفسق و لایر میوه بالكفر  
 و دشنام بنده مردی مردی را به کفر الا اذ قد ت علیه مگر آنکه رجوع کند این کلمه که دشنام داد بدان فسق  
 باشد یا کفر بر مرد دشنام دهند آن لم یکن صاحبیه کذا لک اگر نباشد یار او که دشنام داده شده است او را  
 هم چنین که اد گفته است یعنی فاسق نیست و کافر نیست یعنی اگر یکی دیگر را که فاسق نیست فاسق گفت خود فاسق  
 شد و اگر کافر گفت و او کافر نیست خود کافر گشت و رواه البیضاوی ۵۶۰ و عند قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم من دعا رجلا بالكفر کسی که خواند مردی را به کفر یعنی کافر گفت او قال عدو  
 الله یا گفت دشمن خدا که این نیز و حکم کافر است و ایس کذا لک و حال آنکه آنمرد نیست کافر و دشمن خدا  
 نخواهد این چنین الا حاکم علیه مگر آنکه رجوع کند کفر یا عدوت بر وی یعنی خود کافر گردد و دشمن خدا باشد حاکم  
 تمام از جو به منی بازگشتن متفق علیه ظاهر این احادیث دلالت دارد که هر که بی تاویل و بی دلیل یکی را  
 کافر گوید کافر کرده است و به جت آنکه وی اسلام را کفر خواند و در اینجا کلام است که طیبی ذکر کرده و ما نیز در شرح  
 آنرا آورده ایم ۵۷۰ و عن انس و ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال المستبج  
 آن دو شخص که یکدیگر را دشنام دهند ما قالا فعلی البیاضی گناه آنچه گویند و دشنام کنند بر آن کس است  
 که نخست دشنام کرده است و گناه دشنامی که شخص دوم کرده است هم بر او اول است که ظلم کرده و  
 دوم مظلوم است و آن باعث شده این را بر دشنام ما لم یعتل المظلوم ما و ام که اعدا و تجاوز نماید  
 مظلوم را اگر دشنام از حد گذراند مظلوم نمی ماند و برین تقدیر بر دشنام که زیادت کرده گناه آن هم بر اوست  
 رواه مسلم ۵۸۰ و عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لا ینبغی لصديق  
 ان یکون لسانا بیده نسر در صدیق را که باشد بسیار لغت کننده رواه مسلم صدیق بکسر صاد و تشدید دال  
 صیده مسالنه است به منی کثیر المصدوق چنانکه غیباک یعنی خند بسیار کننده و نسبت خاموشی نماید و زنده و در اصلاح

باب حفظ اللسان والشفیه والشفتم

وما یزال الرجل یکنف و یجری الکلم بالکلیه است

مرد که در دهان می گوید و کلمات و کوشش میکند در دهان گفتن را حتی یکتب عند الله کل ابائنا که نوشته می شود  
نام او نزد خدا در دهان گوشتی این بر غیاس و قرینه صدق معلوم شد متفق علیه و فی روایتی لمسلم و در روایتی  
مرسوم را باین نظر آمده قال ان الصدق یدوان البریه الی الجنة زیرا که صدق یکی است و یکی  
میرساند بسوی بهشت و ان الکذب فیوروان العیوریه الی النار و بانی الفاظ حدیث موافق روایت  
اول است و عین ام کلثوم رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
ام کلثوم بنت عثم بن ابی معیط گفت که آنحضرت فرمود و لیس الکذاب اللدی یصلح بین الناس نیست  
در دهان کسی که اصلاح میکند میان مردم و یقول خیر او میگوید سخنان نیک را که باعث صلاح حال و  
رفع نزاع می گردد اگر چه در دهان نیز باشد و یکی از مواضع که در دهان گفتن در آن رواست اصلاح ذات البین  
است یعنی عاظم دادن و دور کردن نزاع و عداوت که میان دو کس است و یکی دیگر از آن مواضع که در دهان  
گفتن در آن جایز است نگاه داشت بر خون و مال کسی است که بنا می میرد و در دهان گفتن باز نفعه اصلاح  
وارضائی وی نیز جایز داشته چنانکه گوید ترا دوست میدارم هر چند نه ارد و یعنی خیر او را که میرساند سخنان خوب  
را یکبار دیگر این داخل نمایی و سخن چینی نیست سخن چینی که مذموم و دشمنی است آنست که به قصد شر و فساد کند  
اما اگر به نیت خیر و صلاح کند محمود است اهل لغت فرقی نهاده اند در بعضی فتح یا سکون نون و تخفیف میم  
بر وزن بضرب و بعضی به ضم یا فتح نون و تشدید میم اول دو نقل سخن به قصد خیر و صلاح استعمال یا بد و دوم در  
شر و فساد فی الصراح نموده سخن رساندن بوجه اصلاح و نیکی و تمجید سخن و ستاین بدی و سخن چینی کردن  
متفق علیه ۱۵ و عین المقلاد بن الاسود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اذا  
رایتم الملأ احین یحون برینید مدح گویندگان را یعنی در حالت مدح و مراد بمدح کسی است که مدح گفتن  
مردم را عادت و حرمت و سبب میشت خود ساخته باین تمیز میان حق و باطل و مستحی و غیر مستحی و این مذموم  
و مکروه است زیرا که بی مداحات کذب از جانب مدوح و عجب بمدوح بود فاحش و افی و جوههم الشراب  
پس بریندازید و در رویهای ایشان خاک حشاش ثری و زنا معنی خاک و خشی بر وزن می بری دست که  
بر دارند از خاک در حجر آن نیز استعمال باید و مراد با مداحان خاک در روی او حرمان است یعنی  
چیزی ندید و محروم باز گردانید یا اندک چیزی دادن که مشابه است بخاک و در قلت و حقارت و بعضی  
علماء از ابر غایب حمل کرده و آورده اند که منفذ او که راوی این حدیث است قبضه خاکی برگرفت و در حضور  
امیرالمؤمنین عثمان در روی مدوح انداخت رواه مسلم ۱۶ و عین ابی بکره قال اثنی رجل علی رجل  
عند النبی صلی الله علیه و آله وسلم روایت است از ابی بکره که صحابی مشهور است که گفت ثنا کرده  
مردی بر مردی نزد آنحضرت فقال پس گفت آنحضرت و یاک فطعت عنق اخیک و ای بر تو بریدی کردن

برادر خود را گفتند که بار فرمود آنحضرت این کلمه را بخوان که در روز قیامت حفظ اللسان والغیبت  
 و هلاک جسمانی است استعمال کرده و هلاک روحانی که مدح را از بحسب و غرور و آید آن هلاک در دنیا است و این  
 در دین و گاهی منفی هلاک دنیا نیز گردد چنانکه از شدت بدن مدح منور گردد و یکی را مملاک کند و او را نیز هلاک کند  
 بقصاص آن و امثال این بعد از آن در رعایت صرفه و اعتدال و مدح فرمود من کان منکم مآدحاً لاصحاله و کسی  
 که هست از شما مدح گویند و می خواهد کسی را مدح کند البته فلیقل احسب فلان یا پس باید که مگوید گمان می برم فلان  
 را چنین و الله حسبه و خدای تعالی داناست به خفیت حال وی و شروی و حساب کند و جزا دهد و او است  
 بر کردار وی آن کان یزنی انه کذلک اگر هست مآدح که گمان می برد که وی به چنان است یعنی هم چنانکه مدح  
 کرده است او را در یزی بضم یا دفع را به معنی یغنی و لا یزکی علی الله احد او نسیاید و حکم کند بر خدا بخرم و نین  
 هیچ یکی را که وی چنین است یعنی احتیاط کند در ستایش و بگوید که گمان دارم که وی چنین است و الله  
 اعلم و مجرم بگوید که البته چنین است تا کم بر علم الهی نگردد باشد مشتق علیه ۱۷۰ و عن ابی هریره ان  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال روایت است از ابی هریره که آنحضرت فرمود اقلدزون  
 ما الغیبة آیامی و انید که غیبت چیست فی الصراح در آیه بالا کسر و انستن دریت بدای علمت به ولادری  
 لا اعلم قالو الله و رسوله اعلم گفتند صحابه خدا و رسول خدا داناست فقال گفت آنحضرت ذکر  
 اهلک بما یکونه غیبت یاد کردن تست برادر خود را یعنی سمان را به پیرنی و صفتی که ناخوش دارد و قیل  
 گفته شد با آنحضرت افرایت آیا پس خبر ده ما را آن کان فی اخی اگر باشد در برادر من یعنی در آن شخص  
 که او را به بدی یاد کرده ام ما قول آنچه می گویم او را یعنی اگر راست گفته ام و این صفت بد در وی هست اگر  
 او را ناخوش آید آیا این نیز غیبت است قال گفت آنحضرت ان کان فییه ما تقول فقد اغتبت به اگر  
 هست در آن شخص چیزی که میگوئی تو از بدی پس تحقیق غیبت کرده و او را در آن لم یکن فییه ما تقول فقد بهتته  
 و اگر نیست و در وی آنچه میگوئی پس به تحقیق بهتان کرده و او را دروغ بر بسته و بدی یعنی غیبت همین است  
 که عیب کسی را راستی بگوئی اما اگر نه راست میگوئی آن خود افترا و بهتان است و آن گناهی دیگر است  
 رواه مسلم و فی روایة و در روایتی دیگر از مسلم باین لفظ آمده اذ اقلت لا خیک ما فییه فقد اغتبت به و  
 اذ اقلت ما لیس فییه فقد بهتته منی این همان است که گفته شد بلکه غیبت گناهی است و رعایت قبح و  
 شناعة و بیشتر بن گناهان است در کثرت و شیوع میان مردم و کم کسی باشد که از وی سلامت ماند و آن  
 یاد کردن بود کسی را بآنچه ناخوش آید او را خواه عیبی باشد در بدن وی یا در عقل وی یا در دین وی یا در دنیا وی  
 یا در خلق و مال و ولد و اولاد و زوج و خادم وی یا جامه و رفتار و کتار و بیست و نشست و برخاست و حرکت و  
 سکنت وی یا نار و دوی و ترس و دوی و تند خوئی و سخن گوئی و خاموشی و خبر آن از آنچه متعلق است بوی و خواه  
 ذکر به لفظ بود یا کنایت یا حر و اشارت به چشم و ابر و سر و دست و مانند آن و با الجمه هر چه گوئی منهوم گردد

در خط دوم و مال سمانی که بناحق میسر است و بعضی از ایشان می گویند که در کتاب و ده باب حفظ اللسان و العیة  
در درخت گوی رابن ابی له فی بعض الجنة بنا کرده شود برای وی در حوالی بهشت و در بعضی نسخ از حدیث محمد دیوار گردد  
شهر و من ترك المراء و هو متقى و کسی که بکذا اذ و جدال و نزاع و خصومت و سبزه را و حال آنکه حی بحسب  
اوست به جنت کسرت نفس و تواضع مانفس ظهور فضل و شرف وی ترغیب گیرد و طمینان کند و این و دیگر امر دینی  
بود که به سکوت و در آن خلای و در دین نراند از امام شافعی منقول است که فرمود و جنت و مناظره بگردم من  
هرگز مگر که دوست داشتم که حی به نسبت خصم من ظاهر گردد و در حمة الله علیه یعنی له فی وسط الجنة بنا کرده  
سو د برای وی در میان بهشت و من حسن خلقه و کسی که نیک گرداند اخلاق خود را و تهذیب اخلاق کند  
و این شامل جمیع حمایه و کمالات است و بیشتر اخلاق وی و معرفت و در لیب جانب و در کشاده پیشانی و حسن  
معاشرت آید بنی له فی اعلاها بنا کرده شود برای وی و در بالا و جای بنده از بهشت و راء الترمذی و  
قال هذا حدیث حسن و کذا افنی شرح الاستیة روایت کرد این حدیث را ترمذی در جامع خود و گفت این  
حدیث حسن است و هم چنین گفت بنوی در شرح استیة و فی المصابیح قال غریب و در مصابیح گفت  
این حدیث غریب است و خرابت و حسن بمعنی مشهور منافات دارند و ترمذی نیز در جای متعدده حکم به جمع این  
دو صفت میکند و توجیه آن مشهور است چنانکه در مقدمه گذشته ۲۵ و عین ابی هریره قال قال رسول  
الله صلی الله علیه و آله و سلم اتقوا الله فاما انما اقل الناس الجنة آتیه اند چه چراست بیشتر  
آنچه داده مردم را در بهشت و سبب دفع درجات و کمالات کرد و در وی یا گوئیم اجتماع این دو صفت  
موجب است بحکم الهی دخول جنت را و بقرض اینها دخول ناه را یا مراد از آمدن است یا سابقان از پیشتران  
و صدیقان و الا در اصل دخول جنت بعد از حصول ایمان چیزی دیگر از اعمال و اخلاق شرط نیست تقوی الله  
و حسن الخلق تقوی خداست و خوش خلقی شک نیست که تقوی شامل است ایمان جمیع مأمورات و باز  
آمدن از به منیات را و تحسین خلق نیز در آن داخل است پس ذکر آن بعد از وی تخصیص است بعد تمهید  
مگر آنکه مراد از تقوی اعمال ظاهر دارند و از حسن خلق اخلاق باطن و ظہری گفته که تقوی است و است معاملة با  
خالق و حسن خلق است به حسن معاملة با خلق و قید اکثریت به جنت آنست که شاید بعضی بی اجتماع این دو  
صفت نیز در آیند بفضل الهی و شفاعت حضرت رسالت پناهی و نیل درجات نیز نمایند اتقوا الله فاما اکثر  
ما یدخل الناس النار آتیه اند چه چراست بیشتر آنچه می در آید مردم را در آتش و درخ الاجوفان و در چاه واک  
میان عالی الفم و الفرج یکی دنان که زبان نیز داخل آن است و اقتادن در اکل و شرب حرام و گفتن بیهوده و لا طایل  
از کلام بآنست دیگر فرج مرد و زن که اغلب داتوی شهوات که عقل را مایه ناب سازد باو است ظاهر سیاق کلام آن بود  
که گوید معصية الله و سوء الخلق در برابر تقوی الله و حسن الخلق و لیکن اشادت کرد با تقوی اسباب معاصی و بکرامت  
آن در سببیت دخول ناه و بمعنی اکثریت اینجا ظاهر است قافهم و راء الترمذی و این مسأله ۲۵ و عین و لال

بلال بن السَّحَابِ صحابی است گفتند از پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که فرمود: لَا يَدْخُلُ الْبَيْتَ إِلَّا بِإِذْنِي و در قدیم در سال پنجم از هجرت بود در عهد آنحضرت عامل بر نواحی فرج که بر مساحت پنج روز از مدینه است و لواء مدینه روز پنج بر دست وی بود و مات عند متین و له ثمانون سنة قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الرجل ليتكلم بالكلمة من الخيرة بد رستی که مرد وراثت بخشن میکند به سخنی که متضمن بخراسان است ما يعلم مبلغها نمیداند آن مرد و در سبب آن کلمه را که گنج میسرمد و قدر مدینه آن نزد پدر و درگاه چیست یعنی آحسان می زند او و وی عظیم است نزد وی تعالی بکتاب الله له بها رضوانه الی یوم یلقاه می نویسد و محقق میگردد انداخته اینست مران بنده و السبب آن کلمه خوشنودی و پسندیدگی خود را تا روزی که دیدار میکند و در وی یابد آن مرد و تعالی را و ظاهر میگردد انداخته آن را و در دنیا و آخرت و معنی توفیق و در سخنان آن است که تحقق رضا و ظهور آثار آن تا یوم لقست بعد از ان انقطاع می پذیرد و نظیر وی در جانب سخط ان عليك لعنتی الی یوم المدین سفیان بن عیینة گفت مراد این کلمه حق است نزد سلطان جائز و این عهد است گفته که نمیدانم خلافت مرکس را و در تفسیر این کلمه بگفته اند که گویا استی و این قیاس مراد بگفته شد کلمه باطل باشد که ضرر کند و در این نزد سلطان و ظاهر حدیث عموم است هر کلمه که باشد و الله اعلم و ان الرجل ليتكلم بالكلمة من الشر ما يعلم مبلغها یکتب الله بهما علیه سخطه الی یوم یلقاه و بد رستی که مرد تکلم میکند به کلمه از شر نمی داند مبالغ او را می نویسد خدا تعالی بسبب آن کلمه بر آن مردنا خوشنودی خود را تا روزی که ملاقاتی میشود آن مرد و الله تعالی را و رواه فی شرح السنة و روی ما له و الترمذی و ابن ماجه فتوة ۵۵۰ و عن ابن حنبل بن حکیم عن ابيه عن جده بلخ موحده و سکون تا نابی ثمة است و وایت میکند از بد خود که کلمه بن مویه است و وی اعرابی است حسن الحدیث و پدر از بد که مویه بن حیدر و فتح حاه مملکه و سکون تخمیناً و بد ال تمهله محابی است و در بزرگترین را اختلافی هست و بخاری و مسلم و در صحیحین از ایشان روایت کرده قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ويل هلاك و منخني لمن يحدث فيكذب مرکسی را که سخن بگوید پس و دروغ میگوید لیضحك به القوم تا بخندند یا آن سخن مردان را در فی الصراح و یل منخني و یل له و یل له نکر اد برای ناکید و منخني و تشدید و روایت رواه احمد و الترمذی و ابوداود و از فیه فیکذب مفهوم میگردد که اگر منخني را است و دوست گوید از برای فرح و نشاط اصحاب و احباب و تشجید خاطر ایشان باکی ندارد اما باید که این را پیشه و عادت خود سازد چه غیب و مزاح که دروغ نبوده اگر چه مشروع و مسنون است اما گاهی ندانیم و باید که مضمح نظر خند ایندن نبوده و است منصوص بر آن ندارد چنانچه در حدیث آمده می فرماید \* و عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان العبد ليتقول الكلمة بد رستی که بنده میگوید کلمه را الا يقولها الا لیضحك به الناس نمی گوید آن کلمه را اگر برای این عرض که بخندند باین قول مردم را بگوید بهای آن بنده بسبب این کلمه یعنی بسوی

و در زخ اشد مما یزل عن قدمه تختی از لغزیدن از قدم خود به لغزش قدم از جای  
 میاست مبداء و متهای آن از میان آسمان در زمین است و بعضی گفته اند که مراد دور افتادن از محل  
 خوردن است و مائل به دو معنی نظر به حقیقت یکی است و آنکه لیزل عن لسانه و بد رستی که بهر آئینه  
 ندی لغز از زبان خود اشد مما یزل عن قدمه تختی از لغزیدن از قدم خود به لغزش قدم از جای  
 بجای اندازد و ضرری که بسبب آن برسد و بدن بود و لغزش زبان از ایمان به کفر افکند و در مادی و دوزخ اندازد  
 شخصی شخصی خرداد که پسرو افتاد گفت از کجا گفت از دیوار گفت الحمد لله باری از دل یفتاد  
 و رواه البیهقی فی شعب الایمان ۴۶ و عن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلی الله علیه  
 و آله و سلم من صحت لیا کسی که خاموشی گزید از سخن بد نجات یابد از آفات و بلیات و در وینا و آخرت چه  
 اگر از آنچه باد میرسد از بلا از داه زبان آید چنانکه در کتاب الایمان گذشت و رواه احمد و الترمذی و  
 الدارمی و البیهقی فی شعب الایمان امام غزالی گفته که سنی کردن بر چهار قسم است یکی ضرر محض  
 است دوم نفع محض سوم متضمن ضرر و نفع است هر دو چنانکه آنکه نه ضرر دارد و نفع آنکه ضرر محض  
 است و لازم است خاموشی از آن هم چنین آنکه ضرر و نفع هر دو دارد و چه دفع ضرر اعم است از جلب نفع  
 و آنکه نه ضرر دارد و نفع است تنال بدان موجب نصیحت است و عین خسار ماند قسم دوم که نفع محض  
 است در اینجا نیز خطر و آفت است از مزج و قایق و دیاد تصنع و تزکیه نفس و فضولی کلام و تمیز کردن در آن  
 و در بابت آن متبر پس خاموشی به مانع حال بهتر است مگر بحکم ضرورت ۷ و عن عقبه بن عامر  
 قال لقیت رسول الله ما نانی شدم به خبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم فقلت ما النجاة پس گفتم من و پر رسیدم  
 از آنحضرت چیست سبب نجات یعنی در وینا و آخرت فقال پس گفت و جواب داد آنحضرت املك عليك  
 لسانك مالک شو بر خود زبان خود را بیتی باید که بکشی زبان خود را اگر در آنچه نفع در آن باشد نه ضرر تو و بعضی  
 گفته اند که بگردان زبان خود را مملوک مرخو و دادر جزی که دبال آن بر تست و نگاه دارد از آنچه ضرر میکند  
 ترا و دان کن در آنچه نفع است این عبادت ایشان است و در تقریر این عبادت و این هر ناظر است  
 در آنکه مالک بکسر همزه است از ثلاثی مجرد غایت آنکه توجیه عليك که لفظ ضرر است آنست که گفته شد و در  
 جمیع الباء تصریح کرده که امر ثلاثی مجرد است و در بعضی نسخ تصحیح این لفظ بفتح همزه ذکر و از مالک  
 و معنی آن ظاهر نیست چه مالک به معنی تملیک آید چنانچه در قاموس گفته و در بعضی حواشی گفته که هو بکسر  
 الهمزة من الثلاثی المجرد و مفتحة غیر ظاهر و الله اعلم و لیسهک بیتک و باید که بگنجانند تر اخانه تو یعنی بنشین  
 در خانه مستقر بعبادت مولی و ابک علی خطیبتک دیگری بر گنایان و تفسیرات خود رواه احمد و الترمذی  
 ۸ و عن ابی سعید رفعه و مروی است از ابی سعید خدری که دفع کرد او آنحضرت رسالت پناه  
 آنرا صلی الله علیه و آله و سلم قال گفتم آنحضرت اذا صبح ابن آدم چون صبح کند آدمی فان



الأعضاء كلها تكفر باللسان پس بدست پروردگار باب حفظ اللسان والذیبت  
 و تبعیت می کند زبان را و نیز بمعنی انحناء و خضوع کردن آدمی آید مرغیر خود را وقتی که می خواهد که تعظیم کند او را  
 که آنی التماس فتقول پس می گوید اعضا همه مرزبان را اتق الله فیما نرس از خدا و پرهیز کن او را و در  
 حق ما برای ما فائزین بک زیرا که ما را بسته بخواهیم فان استقامت استقامه پس اگر راست می ایستی  
 تو راست می ایستی ما و ان اعوججت اعوججتنا و اگر کج می شوی تو کج میشویم ما و اه الترمذی اگر گویند  
 که اصل و مدار کار دل است اگر وی صالح است همه اعضا صالح و اگر فاسد همه ایشان فاسد چنانکه در حدیث  
 آمده است که ان فی الجسد مضغة اذا صلحت صلح الجسد كله و اذا فسدت فسد الجسد كله و ابش  
 آنکه زبان ترجمان دل و خبیه است پس حکم وی حکم دل باشد گویا آنچه دل می اندیشد زبان آرای فرماید  
 و اعضا بد آن کار می کنند ۹۰ و عن علی بن الحسین رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و  
 آله و سلم من حسن اسلام المرء تركه الا یعنیه ان علامات حسن و کمال ایمان مردی که در دن اوست چیزی را که  
 عنایت و اهتمام بد آن ندارد و غرض دارد اوست بآن تعلقی نکرده و شان او نیست که اهتمام کند بدان و مستغفل گردد  
 به تحصیل آن یعنی ضرورت ندارد و وضع او در آن نیست لایعنی که بیگونی بدین معنی است و آنچه باید که آدمی اهتمام  
 و عنایت داشته باشد بد آن چیزی است که متعلقی است بضرورت حیات و معاش و سلامت و نجات  
 وی در معاد اما آنچه متعلقی است به معاش مثل طعمای که بهی می خورد و آبی که تشنگی بر دو جامه که تسکین و تروت  
 کند و زنی که سبب حفت فرج گردد و مانند آن از آنچه دفع حاجت کند نه مانند ذی استماع و اسب کشار و فضول  
 اقوال و افعال و سایر حرکات و سکات و آنچه متعلقی به معاد اسلام و ایمان و احسان است چنانچه در حدیث  
 جریر و کتاب ایمان که است رواه مالک و احمد و رواه ابن ماجه عن ابی هريرة و الترمذی  
 و البیهقی فی شعب الایمان عنهما یعنی ابن حدیث را مالک و احمد از امام علی بن الحسین روایت کرده و ابن ماجه  
 از ابوهریره که در ترمذی و بیهقی از هر دو آورده ۱۰۰ و عن انس رضی الله عنه قال توفي رجل من  
 الصحابة و فات یامت مردی از اصحاب فقال رجل ابشرا بالجنة پس گفت مردی بعد از مردن وی  
 شادمان باش بد آمدن بهشت یعنی هر که است صحبت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقال رسول الله پس  
 گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اولاد تو ای آبی گوئی این سخن را و بشارت میدی او را و نمیدانی  
 حقیقت حال را قلعله تکلم فیما لا یعنیه پس شاید که وی تکلم کرده باشد در چیزی که ضرورت نداشته و حاجت  
 نبوده او بشی بجا لا ینقصه یا نجیای کرده بهی می که دادن آن نقصان نمی آید او را چنانکه تعلیم علم و دادن  
 زکات که نقصانی در علم و مال نمی آید بلکه سبب افزودن میگرد و یعنی بچ خرم کردی بد آمدن او بهشت را شاید  
 که سخنی را یعنی گفته باشد و نجیای و زیده و به موالی و حساب آن در مانده و اگر فدا کننده هستی و آمدن بهشت  
 نشده باشد رواه الترمذی ۱۰۱ و عن سفیان بن عجل الله التتقی صحابی است معده و در اهل طایف

و بعضی گفته اند در اهل بصره و عاملین بسم الله الرحمن الرحيم و گفتند که این حدیث ضعیف است

باب حفظ اللسان و الغیبت

گفتند یا رسول الله ما اخوف ما تخاف علی حبیب من خوف ترین چیزی که می ترسی تو بر من شر آنرا قال  
گفتم سفیان فاخذ بلسان نفسه پس گرفت آنحضرت و در سینه دست دایر بان شریف خود و قال هذا  
گفت این است چیزی که بیشتر می ترسم آنرا بر تو نگفتم که آن زبان است بلکه زبان گرفت و اشدت بدان  
کرد زیرا که اشدت به محسوس اظهار است و در مقصود در زبان شریف خود گرفت نه زبان سایل زیرا که زبان سایل  
و اگر فتن تکلفی داشت و سبوح است و نیز آن او که در داخل است و در مقصود و اشدت است بآنکه حقیقت  
مطلق زبان این است و این حکم عام است مگر آنچه به حفظ و عصمت الهی محفوظ و معصوم شده باشد و اگر زبان  
سایل می گرفت احتمال اختصاص حکم بوی داشت رواه الترمذی و صححه روایت کرد و این حدیث  
دارندی و گفت صحیح است این حدیث ۱۲۰ و عن ابن عمر رضي الله عنهما قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم اذا کذب العبد چون دروغ میگوید بدبند تباعد عنه الملك میلاد در میرو و از آن  
بند فرشته یک گروه من نتن ماجاء به از پراگندگی بوی ناخوش آنچه آورده است آن بنده آنرا از دروغ  
گفتن تن بوی ناخوش که انی السراج و در قاموس گفته تن ضد فوج و فوج است فایح شد مشک یعنی پراگنده شد بوی او  
رواه الترمذی ۱۲۱ و عن سفیان بن اسید الحضرمی. لفتح همزة و کسر سین بر قول اکثر و ضم همزة و فتح سین نیز آمده  
و اسد نیز گفته اند صحابی شامی است قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یقول  
کبروت عیانا نقان تحدث احاک حدیثا بزرگ نارسایی است که گاوئی برادر خود را سخنی که هو لک به مصلوق آن برادر  
مرزا آن سخن راست گو اعتقاد کند و اعتقاد و ثوق بر است گوئی تو کرده و انت به کاذب و تودران سخن دروغ گویند  
و دروغ گفتن همیشه بدنام است و در صورت بدتر و نامزتر است رواه ابوداود ۱۲۲ و عن حماد رضي الله عنه  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من کان ذا وجهین فی الدنیا کسی که هست خداوند در دوی و دنیا  
که با هر غایفه نفاق می ورزد و چنان می نماید که از ایشان است کان له یوم القیمة لسانان من نار می باشد مرا و را  
روز قیامت در زبان از آتش رواه الدارمی ۱۲۳ و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه  
و آله و سلم ایس السومن بالطعان نیست مومن طعنه کننده و در آبروی مردم و لا باللعان و نیست دعا کننده بر مومن  
بر بدی و بر اندن و در کردن حق تعالی او را از نیکی و رحمت و لا الفاحش و نیست سخت گوینده و از حد گذرنده  
در بدی و در قاموس گفته فاحش سخت بخیل و در صراح گفته تفحش بیموده گفتن و لا البذی و نیست بی حیاء  
بیموده و گوناختن مذی. لفتح باد کسر دال مجع و تشدید یا و همز نیز آمده رواه الترمذی و البیهقی فی شعب  
الایمان و فی اخري له و در روایت دیگر آمده مر بیقی و لا الفاحش البذی و صفت کرده فاحش را  
بذی یعنی نیست مومن فحش گوینده بمبالت و قال الترمذی هذا حدیث غریب ۱۲۴ و عن ابن عمر  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یكون المؤمن لعانا نمی باشد مومن سببار نیست کننده

کننده و نادات کننده بدان و نشاید ادراک چنین کسی را باب حفظ اللسان والضمیت  
باین آیه لاینبشی للمؤمن ان يكون لسانا شایده و سر و مرموس را که باشت لسان رواه الترمذی  
۱۷۰۰ عن سمرقین جندب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا تلعنوا بلعنة الله دعا کانید بر مردم بدوی  
اذا رست خدا یعنی مایه نشت خدا بر تو و لا بغضب الله و دعا کانید یکی بغضب خدا و مایه خشم خدا بدوی و لا یجهنم  
و دعا کانید بد آن در دوزخ و مایه در دوزخ باد جای او فی روایة و لا بالنار و در روایتی مایه و لا یجهنم افلا  
و لا بالنار آمده و معنی یکی است رواه الترمذی و ابوداود ۱۸۰۰ و عن ابی درداء قال سمعت رسول  
الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول گفت ابو الداء رضی الله عنه شنیدم آنحضرت را که می گفت  
ان العبد اذا لعن شیاً بدستی که نه چون لعنت کند چیزی را آدمی باشد یا غیر آدمی صعدت اللعنة  
الی السماء بر میرود انت صوی آسمان فتخلق ابواب السماء و نهایی پس بسته می شود و مایه آسمان  
نزدوی ثم تهبط الی الارض بر سر فرو می آید صوی زمین تا پایان رود فتخلق ابوابها و نهایی پس  
بسته می شود و مایه زمین نزدوی و ازین جا معلوم می شود که زمین را نیز در ماست چنانکه آسمان را هم تاخذ  
و یحتمل و شمل الاثر بر یکدیگر است واجب فاذا لم تجلد مساعی پس چون نمی باید لعنت حامی و قن  
و در آن شدن را رجعت الی الله یعنی باز می گردد و صوی کسی که لعنت کرده شده است او را فان کان  
لله لك اهلا پس اگر هست آنکس مر قبول کردن لعنت را اهل می رسد ادراک الی قالها و اگر  
نه آنکس اهل و قابل لعنت است باز می گردد و صوی گوینده لعنت که لعنت فرستاده است یعنی چون لعنت  
فرستاده شد بر کسی هم از اول متوجه بوی نمی گردد بلکه می خواهد بدو و چون بدو رفتن نیابد متوجه گردد  
بآن کس و اگر دی مستحق آن نبود بار گردد بر آن که فرستاده است پس مایه بن شود که آنکس مستحق لعنت  
است لعنت نباید فرستاد و آن خبر بخشد و مع متیقن نگردد رواه ابوداود ۱۹۰۰ و عن ابن عباس  
ان رجلاً نازحه الوبیع ذاء و رایت است از ابن عباس که مروی کشید و چا و ادرا فلحقها پس لعنت  
کرد آن مرد و بار که بچ جامه او را کشید فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم لا تلعنوا فانما  
مأمورة لعنت کن باد ازیرا که دی مأمور است بوزیدن و او را فرستاده اند از برای حکمتها و مصلحتها تنگ آمدن از آن  
و کرده پنداشتن آنرا ممانی و اوصاف عیوب و استقامت است و هم چنین است ادب و نزول حوادث و درود و  
احکام و ادب باید که در باطن و ظاهر دل و زبان و ماضی و ساکت باشد و اگر به دل حکم ضعف بشریت تبری و ایه باید  
باید که زبان نگاه دارد و ایه من لعن شیاً لیس له باهل بدستی که شان ایست کسی که لعنت کند چیزی را که نیست آن  
چیز لعن را اهل و مستحق رجعت اللعنة علیه بر میگردد و لعنت بر لعنت رواه الترمذی و ابوداود  
۲۰۰۰ عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یبلغنی برغ و جرم هر دو را نیست  
یعنی باید که زسانه مرا احدی من اصحابی هیچ یکی از یاران من عن احد شیاً را هیچ یکی چیزی را از جنس تقصیرات

پس اگر شاد شوی بدان رحم کن خدا را و حق حفظ اللسان والذیست  
 بیه رواه الترمذی وقال هذا احد یث حسن غریب ۴۰۶ و عن عایشة رضي الله عنها قالت  
 قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما احب انی حکمت احدا دوست ندارم که من تقلید کنم کسی  
 را در حرکات و سکنات و اوضاع و افعال او و آن لیکن او کذا و حال آنکه باشد مرا چنین و چنین از دینا  
 و حکایت و محاکات تشبیه و تقلید کردن است کسی را بطریق سفر می دانست و این نیز داخل نیست است  
 رواه الترمذی و صححه ۴۰۶ و عن جندب قال جاء اعرابی گفت آمد بادیه نشینی فاذناخ را حلتیه پس  
 بنشاند شتواری خود را اثم عقلمها پست بر بست آنرا تم دحل المسجد پست در آمد و در مسجد فصلي خلف  
 رسول الله پس نماز بگذارد و در پس پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلما سلم پس هرگاه که سلام نمازداد  
 اعرابی اتی را حلتیه آمد شتر خود را فاطلقها پس کشاد شتر را اثم رکب بستر سوار شد بر شتر اثم نادى بستر  
 فریاد کرد و باین کلمات اللهم ارحمنى و محمد ارحم منى کن مرا و محمد را اولاد تشرک فی رحمتنا احدا  
 و شریک که دان در رحمت ما هیچ یکی را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله  
 و سلم اتقولون هو اضل ام بصيرة آیا می بینید و می گوئید که این اعرابی کبراه تر و نادان تر است یا شتر  
 او الم تسمعون الی ما قال آیا نشنیدید و کوس نهاده بدینوی سخنی که او گفت قالوا بلی گفتند صوابی  
 میشنیدیم آنچه گفت مرا و قول او سبیت و لا تشرک فی رحمتنا احدا که رحمت و استمحتی را انکاب ساخت  
 پس در دعا جزم و منع غیر نباید کرد و بلکه مایه مو مین و مو سنان را داخل باید ساخت و نیز تشریک نفس خود و جمع  
 دوی باید پیغمبر خدا و رحمت خاص از مقام ادب و در است رواه ابوداود و ذکر کرده شد حدیث  
 ابی هریر که او الش این است کفی بالمرء کذا یا فی باب الاعتصام و در باب اعتصام بکتاب و سنت  
 که در اول کتاب که شت فی الفصل الاول در فصل اول از ان باب الفصل الثالث ۱۰۰ و عن  
 انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا مدح الفاسق غضب الرب تعالى چون مدح  
 کرده می شود فاسق و در خشم می آید بنور و گاه تعالی و اهتقر له العرش و می جبهه می گرز و از جهت مدح فاسق عرش  
 و اهر از عرش یا تحول بر ظاهر است یا کنایت است از وقوع امر عظیم زیرا که مدح فاسق را ضعیف شدن  
 است به چیزی که در وی ناخست نود می و بی وضائی حق است تعالی بلکه نزدیک است که موجب کفر باشد و مغضی  
 باشد بحال حرام گر دو چون حال مدح فاسق این چنین باشد مدح ظالم چه حال خواهد داشت رواه البيهقي فی  
 شعب الایمان ۴۰ و عن ابي امامة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يطبع المؤمن  
 على الخلال كلها پدید آمده می شود سکنان بر همه خصالت باطل بکسر خارج حلت فتح ان الا الخيانة والکذب  
 گری و دینا و امانت و دروغ گوئی فراز دگر مومن کامل الایمان باشد و الا بسا مسلمان که بی دینا و دروغ گوید  
 یا نه و اجتماع این دو صفت است و با وجود آن اشکال باقی است چه اجتماع نیز و در دیار ما بدیها است

در نفس این دو صفت از مومن است که ایمان است و الفیه  
و اطهر آنست که مراد نبی ازین دو صفت است یعنی شاید که سلمان متصرف باین دو صفت باشد و رواه  
احمد و البیهقی فی شعب الایمان عن سعد بن ابی وقاص \* ۳۰ و یحیی صفوان بن سلیم انه قال لرسول  
الله صلی الله علیه و سلم ایدون المؤمن جبا ناعفوا ان که تابن ثم جلیل الذمرا است از اهل مدینه است و از  
انبیاء بنده گان صالح بود امام و قدوه که استقامت کرده شود بدگر دی گویند تا چهل سال بهما و نهاده و در وقت مرگ خسته  
جان داد و در جبهه او از کثرت سجود سوراخ شده بود و قانع بود که جایزهای سلطان را قبول نمی کرد و میگوید که وی  
قائل بود بقد و الله اعلم و ایت میکند از ابن عمر و جده الله بن جعفر و انس بن مالک و از جماعت تابعین و روایت  
میکند از دبی مالک و ابن عیینه و مات عند اثنین و ما یقه فی عهد السقاح روایت میکند که گفته شد مرا آنحضرت  
و اگر آریا باشد سلمان بدول و ترسند قال نعم گفت آری می باشد و تواند که بعضی سلمان بدول و ترسند و باشند  
و جن منافات یا ایمان ندارد و فقیل له پس گفته شد مرا آنحضرت و ایدون المؤمن یعنی آریا باشد سلمان  
نجیل قال نعم ای نهی می فرمود و باشند و تواند فقیل له ایدون المؤمن کذا آریا باشد سلمان و دروغ گو قال لا  
فرمود نه سلمان و دروغ گو باشد به صدق و حمایت ایمان صافی که ب است که در نفس الامر باطل و ناجی  
است و این نیز محمول بر یکی از تألیفات سابقه خواهد بود و در آن کذاب که حینه مبالغه است آریا  
است بآن که اگر احیاناً بگویم بشریت و بعضی مواد که خالی از اخلاص فاسد و نیکو باشد و توقع باید و در نماند  
رواه مالك و البیهقی فی شعب الایمان من حلا ۴۰ و یحیی ابن مسعود قال ان الشیطان لیتمثل فی  
صورة الرجل ابن مسعود گفت رضی الله عنه که شیطان بر آئینه تمثیل می کند وی در آید در صورت مردی  
فیما تری القوم پس می آید مردان و اخیار هم با کذب من الکذب پس خرمید و آریا ساز به خری از  
خرهای دروغ فیه تفرقون پس جدا می شوند قوم فقیقول الرجل منهم پس می گوید مردی از ایشان سمعت  
رجلا اعرف لا عهدت به ممد و را که می شناسم روی او را یعنی اگر بدینم بشناسم او را و اولاد وی ما اید  
و نمی دانم نام او چیست یحیی بن یحیی می رسانند مرا این خبر و رواه مسلم ظاهر از حفظ حدیث آنست که مراد شیطان  
جن است و ازین جامع موم شود که شیطان را قدرت بر کذب و انحراف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم داده اند  
اگر مراد حدیث حدیث نبوی باشد اما بر تمثیل بصورت شریف وی قدرت ندارد و میان این دو فرق بسیار  
است فانهم و تواند و الله اعلم که مراد شیطان انفس بود که در صورت مردی صالح متغیر می بر آید و با اعتماد مقصود  
از حدیث تنبی است بر احیاء و خری و سماع حدیث و معرفت احوال و توفیق بصدق وی تا آنکه هر چه بشود  
و از هر که بشود و نقل کنند و بدانکه مولف این حدیث را باقی دفع نیاورد و اما چون این حکمی است که انباء  
بر این بی سماع از آنحضرت ممکن نیست و در حکم مرفوع است کما تقرر فی موضعه و یحیی بن عمر بن حنبلان  
بکسر خا و تشدید طاء همانین کینست او را و شهاب است تابعی ثقه بصری است و گویند که وی خادمی بود که مدح این

ابن عجمی کرد و ابوداود گفت در اهل انجیل و انجیلیان در این جهان اوراد و ثنات ذکر کرده روایت می کند از  
 خارج خود و قتاده می گوید در حدیث و این جهان اوراد و ثنات ذکر کرده روایت می کند از  
 عمر و ابی موسی و ابی ذر و روایت میکند از وی قتاده و محارب بن و ثاویمی روایت کرده اند بر او و انجاری  
 و ابوداود و نسائی قال گفت ایت ایا ذر فوجده فی المسجد آدم ابا ذر را پس یافتیم او را در مسجد  
 معتبیا بکساء اسود و حله سرگانه به گیم سیاه نهان شده فقلت یا ابا ذر ما هذه الوحده پس گفتیم  
 یا ابا ذر چیست این نهانستن چرا با صیاب نه نشینی و افاده و استقاده کنی فقال پس گفت ابودر سمعت رسول الله  
 شیدم یمنبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یقول بکف الوحده خیر من جلیس السوء نهانستن  
 بهتر است از نشستن با هم نشین بد و الجلیس الصالح خیر من الوحده و نشستن با بدترین نیک بهتر است  
 از نهانستن یعنی چون در این وقت کسی از یاران خاص که اعتقاد بر نیکی و صلاح ادبانه حاضر نیست تنها  
 نشسته ام در وقت دیگر با ایشان نیز نمی نشینم و ابودر در غنی المعتمد و حشی و ذفری از جانب بنی امیه  
 و در زمان امیر المومنین عثمان نیز دست داد و دو منزل را بر دین مدینه به سافتی ساخته تنها می کرد و  
 همان جا از عالم دور که نیست چنانکه در اخبار آمده است و اسلا الخیر خیر من السکوت و سخن کردن و الفتای  
 سخنان نیک بر طلبه علم بهتر است از خاموش بودن و السکوت خیر من املاء الشر و خاموش بودن بهتر  
 است از الفتای سخنان بد ۶۹ و عن عمر بن حصین ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال  
 مقام الرجل بالصمت غرود گاهی باشد که منزعت و مرتبه فروزد و خدا بخاموشی افضل من عبادته ستین سنة فاضطر  
 و زیاده تر آید از عبادت شصت سال زیرا که سکوتی که در وی جولان کند کرده عبادت ختایق الهیه و کونیا  
 مستغرق گردد و لطفه بقیه در بحر ذکر خفی و متور گردد و نور ذات و صفات الهی اگر چه ساعتی لطیف باشد بهتر است  
 از عبادت و عبادت بجا و ح که در تفرقه و بی حضور می بگذرد و دل بیاد خدایم بود اگر چه سالها بسیار باشد ۷۰ و عن  
 ابی ذر قال دخلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت ابودر در آمدم بر آن حضرت فقلت کبر  
 الحدیث بطوله پس ذکر کرد حدیث را با درازی وی یعنی حدیثی در از ذکر کرد که اینجاست که نیست الهی ان  
 قال آگاه که گفت قلت گفتیم یا رسول الله او صیغی اندر زن مرا قال اوصیک بتقوی الله گفت اندر زمینم ترا  
 بتقوی خدا فانه ازین لامر که کله زیرا که تقوای خدا آید ایش دهند و تراست همه کار ترا قلت زدنی گفتیم زیاده  
 کن مرا اندر از زیادت اینساح و بیان است پذیر بعضی احوال به تفصیل و الا الله و احاطه بحال تقوی مندرج  
 است قال فرمود آنحضرت عليك بتلاوة القرآن و توبه و تلاوت قرآن و ذکر الله عزوجل و یاد کردن خدا عزوجل  
 تمامه افعال نیز که نیست تقرب الی الله کند و اخل ذکر است اگر برین منی حمل کند ذکر را ذکر بعد از تلاوت برای تمجید  
 بعد از تحفیز است و در حدیث آمده که افضل ذکر لا اله الا الله اگر این مراد را در از قیل ذکر جز بر بعد از  
 کل است به جهت زیادت فضل و شرف فانه زیرا که ذکر خدا ذکر لك فی السماء سبب ذکر کردن است





دادن مشقت فایز و باطن است و شش نبض و کوبش و درشتی و بدال و نزاع که سر اسر محنت  
 است که در وی نرمی و آسانی و سکونت است بخلاف سخت خوئی و درشتی و بدال و نزاع که سر اسر محنت  
 و مشقت است بعد از آن و در مدح این دو فصلت و جزالت و آب و حسن عاقبت این با فرموده و الذي  
نفسي بيده سوگند بخدا ای که بتای ذات من در دست قدرت اوست ماحصل السلايق به ثلها کار کرد  
 زنتان با تداین دو خصلت یعنی بیع کاری به ازین دو کار نیست ۹۰ و عن عائشة قالت مر النبي صلي  
الله عليه وآله وسلم بآبي بكر و هو يلعب بعض رقيقة كه نشت آنحضرت بآب و بکر و منی آنحضرت بآب و بکر و منی  
 آنکه وی یعنی آبی بکر لعلت میکند و دست نام میدهد بعضی از مملوگان خود را فالتفتت اليه پس برکشته  
 گردید آنحضرت بجانب آبی بکر فقال پس فرمود آنحضرت لعائنين و صليقين آیا دیده لعلت کنندگان  
 و صدیقان را یعنی کسانی را که جامع این دو صفت باشند مقصود آنکه صدیقیت و لعانیت جمع نمی شود  
 و چنانچه بتأیید حدیث که نشت که لا ينبغي بصليق ان يكون لعانا نمی باید و منی سر و صدیق را که لعلت کنند  
 باشد کسی را و در تأکید این کلام فرمود كلا ورب الكعبة هرگز نباشد این که صدیقیت و لعانیت جمع شود و سوگند  
 بر و در کعبه پس شرمند شد آبی بکر و منی آنحضرت ازین سخن و پشیمان گشت از فعل خود فاعترق آبی بکر  
 یومئذ بعض رقيقة پس آزاد کرد و آبی بکر و منی آنحضرت از مملوگان خود را اثم جاء الى النبي بستر  
 آمد آبی بکر بجانب تنه بر صلي الله عليه وآله وسلم فقال لا اعود پس توبه کرد و گفت هرگز باز مردم  
 که داین کار که لعلت کردن است روي البيهقي الاحاديث الخمسة روایت کرد و بعضی این پنج  
 حدیث را که از حدیث عمران بن حطان است تأين حديث في شعب الایمان ۱۰۰ و عن اسلم قال  
 ان عمر دخل يوما على أبي بكر الصديق رضي الله عنهما اسلم مولی عمر بن الخطاب که تابعی محض است  
 مات سنة ثمانين وقيل بعد سنة ستين وهو ابن اربع عشرة و ما يتسنة گفت که عمر در آمد روزی بر آبی بکر  
 صدیق و منی آنحضرت و هو يجيد لسانه حال آنکه آبی بکر می کشید زبان خود را و می خواست که بیرون آرد زبان را  
 از دامن مقصود اظهار زجر و تهر است بر آن فقال عمر پس گفت عمر بآبی بکر و منی آنحضرت ایمن فعل و  
 کنس زبانم اغفر الله لك بیمار زدند و قال پس گفت آبی بکر ان هذا الوردني العوارد بد و منی  
 که این یعنی زبان در آمد و در دجایای در آمدن بد و اه ما لك ۱۰۱ و عن عباد بن الصامت ان  
النبي صلي الله عليه وآله وسلم قال اضربوا الى ستم من انفسكم ضامن و متعهد شوید بر ای من محافظت  
 شش چیز از زوایای خود و اضمن لكم الجنة ضامن و متعهد شوم من مرشده ایست را اصل قوا اذ احلنتم  
 راست گوئید چون سخن گوئید بخردید و اوفوا اذ اوعلتم و سر برید چون وعده کرده داد و اذ ائتمتم و امانت  
 نگه دارید چون امین گرفته شوید و اعتماد کرده شوید بر امانت و احفظوا افرو و حکم و نگاه دارید عورت های خود را و عودت  
 آنچه پوشیدین آن واجب باشد از اندام مرد و زن و مرا و اینها عودت بخرد است که اندام نهانی است و غضرا



باب حفظ اللسان والغيب

اید و حکم در رد و بایست که سهم باشد بسم الله الرحمن الرحيم  
 اید یکم و باز در آید دستهای خود را از ضرب و بطش و تناول آنچه حرام و مکروه است ۱۲۰ و عن عبد  
 الرحمن بن غنم لحق مجرم و سکون نون ناهی شده است از کباد نابین اشتری شامی دو یافت بجای بیت و اسلام  
داد اسلام آورد و در عهد آنحضرت دزدید آنحضرت را و اولاد هم گرفت صحبت معاذ بن جبل را اندان باز که فرستادند  
معاذ را ایمن تا آگاه رفت معاذ از عالم و بخادی گفت که او را صحبت است و قول اول صحیح تر است  
افته شام بدو اگر قتمهای آنجا تمیز اویند روایت می کند از قدما می صحابه بدو در احوالات قد و رضی الله عنه  
و الله ما بنت یزید ان النبي صلی الله علیه و آله و سلم قال روایت است از عهد اگر حسن بن غنم  
و از اسماء بنت یزید بن الحکم صحابه انصار را است از ذوات عقل و دین که آنحضرت گفت خیار عباد الله  
الذین اذا رزقوا ذکر الله بک ترین بندگان خدا آنانند که چون دیده شوند یاد کرده شودند ای تعالی یعنی ایشان  
و رتبان و اختصاص بجانب کبریا می برین رسیده اند که آثار و انوار آن بر وجوه و صفای احوال و اطوار  
ایشان چنان الیح است که چون چشم بر جمال ایشان می افتد خدا را یاد می دهد از جنت ظهور سیاهی عبادت  
و صلاح بروی ایشان در بعضی گفته اند که معنی این است که دیدن ایشان بمنابر ذکر خداست چنانکه گفته اند نظر  
بر روی عالم عبادت است دگای باشد که منظر کردن بروی صالحی بود ایمان چنان در باطن تنفس در آید که دل را  
و دوش گرداند دو حدیث آمده است که انظر الی وجه علی عبادته داعین حدیث مرصود و معنی اول نیز  
می افتد آورده اند که چون وی رضی الله عنه در کم الله وجه از خانه بیرون آمدی مردم را که نظر بر وجه کریم وی  
افتاد می گفتند می لا اله الا الله ما اشرف هذا اللفتی یعنی لا اله الا الله ما اشرف هذا اللفتی لا اله الا الله  
ما اعلم هذا اللفتی لا اله الا الله ما اشجع هذا اللفتی پس دیدن وی رضی الله عنه حامل و باعث می شد  
بر ذکر کلمه توحید و دوزی کاسب حرمت و در بازار که در منظمه سرفرو داشتند غافل نفس میکند شست ناگاه سر بر آورده  
و نظر بر روی مردی افتاد و بن اختیار یکایک از زبان بر آمد که لا اله الا الله وحده لا شریک له اله الملك  
وله الحمد و هو علی کل شیء قدير غالب آنست که وقوع این حال مرصود و معنی این حدیث بود و شرار  
عباد الله المشاؤون بالنميمة و بدترین بندگان خدا و زندگان اند به محاسن و به سخنی چینی و برنده سخنانرا که بر چیده اند  
از پیش مردم بقتله شر و فساد و المفقونون الذين لا حجة لهم فی الله و فی رسله و بستان به سخن چینی و غمازی  
الباعثون البراءة لعنت طاب گفته گان پاکان از عیب و فساد و مشقت و فساد و هلاک و بزه و زنا می حنت  
برای مجموع این معانی آید یعنی جماعه را که پاک و منزله اند از گناه و فساد و عیب متم میگردانند بگناه و فساد و عیب  
دور مشقت و هلاکت می افکنند و اوهاما احمد و البیهقی روایت کرده اند این دو حدیث را امام احمد و  
بیهقی فی شعب الايمان ۱۳۰ و عن ابن عباس ان رجلا من صلیا صلوة الظهور او القصر روایت  
است از ابن عباس رضی الله عنهما که در درگاه اند و نماز ظهر را یا عصر داشت را وی است و گمانا

وكان صائمين و بود آن دو مرد و در روز حفظ اللسان والغيبة  
و آله وسلم پس هرگاه که ادا کرد آن حضرت نماز و اقال گفت بآن دو مرد و اعیل و اوضوه كما و صلوا تكما  
بازگردانید شما وضوی خود را و نماز خود را که بی وضو واقع شده است و امضیا فی صومكما مکنز ویدد و روزه خود  
یعنی تمام کنید و افطار نکنید و اقضیاء یوماً آخر و قضا کنید این روزه را و دیگر یعنی این روزه شما فاسد شده  
است و واجب است قضای آن و لیکن با وجود این بهرین روزه باشید و افطار نکنید و روزه دیگر قضا کنید احتیاطاً  
فقلاً لام پس گفتند چرا اعاد کنیم وضو و نماز و او قضا کنیم روزه را یا رسول الله قال اشتبتم فلاناً فرمود شما  
غیبت کردید فلان شخص را و غیبت شکسته وضو است و ناقص صوم گفته اند که این حدیث بر سبیل تقابض و  
تشدید واقع است و الا در هر یک غیبت ناقض وضو و صوم نباشد و در احیاء العلوم گفته که غیبت مفسد صوم  
بأنست به مذہب سفیان ثوری به جهت عمل بظاهر حدیث و امام احمد فرمود در حتمه الله علیه که اگر روزه بقیبت بشکند  
که ام یکی را از ما دور ست می ماند روزه و ازین چاه معلوم شد که شکسته وضو نباشد و از آنکه فرمود که وضو امضیا فی  
صومکم استنباسی بعد مفسد صوم حقیقی توان یافت اگر چه صوم فاسد و باطل کشتی تنی در وی صورت  
داشتنی اگر چه در روزه و رمضان حایض چون در میان روزه چون بیند بر روزه می باشد به جهت حرمت و رمضان  
اگر چه روزه نوی فاسد است قطعاً بر هر تقدیر معلوم شد که تباحث و شاعت غیبت بچ سرحد است و احتیاط و  
فتوی ذوان است که بعد از وقوع غیبت تجدید وضو باید نکرد بلکه گفته اند که اگر خنده کند یا سخن لا یعنی بگوید و  
بسیار گوید وضو کردن مستحب است از برای از ال ظلمتی که تاری شده از آن دو روزه در ادا باید که از غیبت  
احراز و احتراز نماید و با سه التوفیق ۱۴۰۵ و بحسن ابی سعید و جابر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی  
الله علیه و آله و سلم الغیبة اشلا من الزنا غیبت کردن به بعضی وجه سخت تر از زنا کردن است قالو چون  
این سخن سخت و دشوار آمد بر صحابه گفتند یا رسول الله و کیف الغیبة اشلا من الزنا و پاکونه و چه وجه غیبت  
سخت تر از زنا باشد قال گفت آن حضرت در بیان وجه اشده ان الرجل لیزنی فیتوب به رستی که مرد  
هر آینه زنا می کند پس توبه و رجوع میکند از آن فیتوب الله علیه پس رجوع میکند بر حمت الله تعالی بروی  
و فی روایة و در روایتی باین لفظ آمده فیتوب فیغفر الله له پس توبه می کند آن مرد پس می آمرزد خدای تعالی مر  
اور ازیر که زنا می کند و آن صاحب الغیبة و بد رستی که صاحب غیبت لا یتوب له آمرزیده نمی شود مر  
و در احتی یشغرها له صاحبه تا آنکه بیاورد و به بخشش مراد و ایا را که غیبت کرده شده است مراد ادحی او است  
و فی روایة انس و در روایت انس آمده است قال گفت آن حضرت صاحب الزنا فیتوب تا آنکه توبه می کند  
و صاحب الغیبة ایس له توبة و غیبت کننده نیست مراد و توبه بهمان معنی که در روایت ادلی معلوم شد یا بآن معنی  
که صاحب زنا می توبد و می گزرد پس توبه می کند و صاحب غیبت پاکند او بد آن و آسان میداند آنرا  
نازدیک است که استخفاف و استخفاف کند و در و طه کفر افقه تعوذ بالله من ذلك و فی البیہقی الاحادیث



ابو بکر خلد مشایخ را بگریه و دوحه آراست  
 ثابت شود و در بعض روایات سه حجه صریح نیز آمده متفق علیه الفصل الثانی ۵۵ هـ عن ابي جعفر  
 نعم جیم و قح جاء مهنه سکون تخانیه و بنام او ابوبکر بن عبد الله از صفار اصحاب آنحضرت است نزد کوف  
 داد بنا کرد آنجا سرای را و امیرالمومنین علی رضی الله عنه را عامل ساخت بر بستن احوال و حاضر شد با وی در مشایخ  
 او را امانت بکافور فسنه اربع و سبعین قال گفت روایت رسول الله دیدم پس عمر خدا را صلی الله علیه و آله  
 و سلم ابیص سفید رنگ بسرخ آینه قند شایخ به تحقیق پیر شده یعنی دو موبهای مباد که وی پیری پیدا نموده و پیری  
 وی به چست موی سفید و سر و لحنه بهار که تر سیده بود چنانکه در جای خود معلوم شده است و کان الحسن بن  
 علی رضی الله عنه همایش به و بو حسن بن علی که مشابعت میداد است آنحضرت را این سخن را برای اثبات صحبت  
 خود با آنحضرت گفت زیرا که وی از صفار صحابه است و در وقت رحلت آنحضرت صغیر بود و بر بنه باو غ نرسیده  
 پس میگوید ابو جعفر که دیدم آنحضرت را این صفت و امیر لنا بثلثة عشر قلو صا و حکیم کرد آنحضرت برای  
 جماعه ما پس بزرده قلو ص لفتح قافیت ضم لام ناقه جو ان فلن هبنا لثقبها پس رفتیم ما تا قبض کنیم آن نافعها را  
 فالتنا موتیه پس آمد ما را خبر وفات آنحضرت فلم يعطوا شيئا پس ندادند ما را چیزی فلما قام ابو بکر پس چون  
 ایستاد با عرض گفت ابو بکر ما قام بمخى خطب باشد یعنی خطبه خواند ابو بکر قال گفت من کجاست که عذر رسول الله  
 کسی که هست مرا در اندر دین بفرستد صلی الله علیه و آله و سلم عده و عده یعنی آنحضرت بوی وعده انبای کرده  
 بقلیبی پس باید که باید آن کس نزد من فقهت الیه پس ایستادم و رفتیم من بهوی ابو بکر فاجله و نه پس خبر  
 دادیم او را که آنحضرت حکیم کرده بود برای ما بزرده قلو ص فامرو لنا بها پس فرمود ابو بکر رضی الله تعالی عنه بر تاسی ما  
 بدادن بزرده ناقه برواه المترو مانی ۲۹ و عن عبد الله بن ابی الجهم سمعته و نسیج مشکات به نقدیم خاد خانه  
 مفتوح بر سین ساکنه و افق شده و هم چنین در نسخ صحاح و گفته اند که این سه و خطا است که از صاحب معنیج واقع  
 شده و مولف کتاب تقلید آن کرده و صواب ابی الجهم سمعته به نقدیم سیم بر سین است چنانکه در کتب اسما و الحال  
 است و عبد الله بن ابی الجهم عامری صحابی است و حداد او در بصره است است ماکن شده بکه و امر او در حدیث  
 است و در انتظار آنحضرت مراد از سه روز از حجت وعده قال بایعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم  
 بایعت خرید و فروخت کردن است و واقع اینجا خرید نیست می گوید خریدیم از آنحضرت چیزی را قبل ان یبعث  
 پیش از آنکه مبعوث گردد و بقیه بقیه و باقی ماند مرا آنحضرت را بر من بقیه از من بیع فوعد ته ان البته  
 بهما فی مکانه پس وعده کردم آنحضرت را که بیارم او را آن بقیه ثمن را و در جای آنحضرت که آنجا نشسته  
 بود و در جای بیع که در آنجا واقع شده ففسیخت پس فراموش کردم این وعده را فقلت بعت ثلث پس یاد  
 آوردم پس از سه شب و در قهر و بر دم ثمن را از آنحضرت فاذ اهو فی مکانه پس ناگاه دیدم که آنحضرت  
 در همان جا نشسته است فقال پس فرمود و لقد شفقت علی به تحقیق انداختی تو مرا در مشقت انا هرفنا

بعد ثلاث انتظارك من حضرت ابي عبد الله عليه السلام رواه ابو داود و ۳۰۳ وعن زيد بن ارقم عن النبي صلى الله  
 عليه وآله وسلم قال اذا وعد الرجل اخاه چون وعده كنه مرد در او من نیته ان یفی له  
 و از جهه نیت ادا این است که سر برد و راست گرداند و عدو را برای آن برادر ظلم یف پس سر برد و ولم  
 یفی للبیعاد و نباید در وقت وعد و یا مکان وعد فلا اثم علیه پس نیت هیچ گناه بدی رواه ابو داود  
 و الترمذی از بنیاموم می شود که اگر نیت وفای وعده دارد اگر چه وفا نکند آثم نمی گردد و بعضی گفته اند که خلافت  
 وعدی مانع حرام است و مراد در حدیث بنیاموم است و طبعی گفته که اتفاق دارند که هر که وعده کرد کسی  
 را بآنچه نمشی غنما شد باید که وفا کند بآن اما آنکه وفای وعده واجب است یا مستحب در اینجا اختلاف است جمهور  
 علماء ابو حنیفه و ثقاتی بر آنند که مستحب است و عدم وفا کراهت است بسخن گرا هست اما اثم ندارد و جماعه بر آنند  
 که واجب است و عمر بن عبد البریز از ایشان است و عبد الله بن مسعود و مترون میبایست و عدو را بآنستاء الله  
 و اذا تخمرت صلی الله علیه و آله وسلم نیز آمده که فرمود عسی اما وعدة کردن و خلافت آنرا در دل نیت کردن  
 از علامات نفاق است باتفاق و طایفه ای گویند که بدون او از علامات نفاق بر تقدیر نیست که وعده گفته به نیت عدم وفا  
 هم و عن عبد الله بن حاتم از اولاد محمد شمس ابن عبد مناف است عبد الله بن عمر بن کثیر بن حبيب بن  
 عبد شمس بن عبد مناف قال دعنتی اسی یوم ما و رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قاعد فی بیتنا  
 خاند مرا ناد و من روزی و آنحضرت نشسته بود در خانه ما فقال انت هاهنا گفت مادر من آگاه باش تعالی بیا  
 اعطیک بدتم ترا و اعطک بی یا بنزدایت است فقال لهما رسول الله پس گفت مادر مرا پیغمبر خدا  
 صلی الله علیه و آله وسلم ما اردت ان تعطیه به سکون یا صیغه و احد فاطمة اعماش تعطین یعنی چه می خواستی  
 که بدی او را آنحضرت مهید که گفتن آن زن مرد سر را بیا بدتم ترا برای بایس خاطر پرس است چنانکه اطفال  
 را در وقت گریه مثلاً بهزل و دروغی گویند بای ترسانند که بدان منی مراد نمیداند بقصد اعتراض بران زن  
 پرسید چه می خواستی که بدی او را پس آن زن بی تکلف یا تکلف قالت گفت اردت ان اعطیه تمر گفت  
 می خواستم که بدتم او را خرمای خشک فقال لهما رسول الله پس گفت مراد را پیغمبر خدا صلی الله علیه  
 و آله وسلم اما آگاه باش انک لو لم تعطیه شیئاً بدرستی که توای زن اگر نمیدادی آن سر را بجزی  
 کتبت علیک کذبة نوشت می شد بر تو دروغی که به فتح کات و کسر ذال و باسر کات و سکون ذال و بلخ کات  
 و سکون ذال هر سه وجه جایز است و آنکه فرمود اگر نمیدادی او را بجزی و ظاهر آن می نماید که گوید اگر نمی دادی  
 او را تمر نظر بظاهر اطلاق قول آن بیا بدتم ترا زیرا که قول وی بی خواهم بدتم او را تمر مجرد تکلف و محض عذر  
 است از سوال آنحضرت که فرمود چه می خواستی که بدی او را ظاهر آنست که قصه آن زن تسلای بسرو  
 بایس خاطر اوست بی اراده دادن بجزی چنانکه عادت است که اطفال دای گویند فافهم رواه ابو داود

ابو داود والبيهقي في شعب الایمان باب من رخص ان رسول الله باب المزاح  
 صلى الله عليه وآله وسلم قال من وعد رجلا کسی که وعده کرد مرد را فلم يأت احدهما الى وقت  
 الصلوة پس بنام یکی اذان دو مرد و وقت نماز و ذهب الذي جاء لي صلى وقت آن مرد که اول آمد بجای  
 نماز بگذارد فلا اثم عليه پس نیست گناه بر آن مرد که رفت نماز بگذارد و ازین صورتش این است  
 که دو مرد بیکدیگر وعده کردند که در فلان موضع مثلاً برودیم و جمع شویم پس یکی اذان پیشتر رفت منتظر آمدن  
 دیگری تا در آمدن وقت نماز نشست و آن دیگر تا این وقت بنامد اگر آن مرد که آمد بود و منتظر او نشسته بود  
 ازین انتظار مرد و برای نماز برخاسته برود خلاف وعده کرده باشد و آثم نکند و وزیرا که رفتن برای نماز عذر می باشد  
 است برای وی و اگر پیش از در آمدن وقت نماز برخیزد و برود بی عذر و وقت باشد و خلاف وعده کرده  
 و اگر مانعی دیگر ضروری پیش آمده این دیگر است و بی وجه و مانع رفتن برای نماز نیز خداست فافهم  
باب المزاح \* بکسر سیم سلاویه کردن و بضم میره مطالبه و فی الصراح مزاح لاغ کردن و در قاموس المزاح الدعابة  
 و الدعابة بضم الدال اللعب \* الفصل الاول \* ۱۰ عن انس قال ان كان النبي صلى الله عليه وآله  
 وسلم ليثا لطفا بد رسی که بود آنحضرت که مخالفت و آمیزش در مصاحبت می کرد ما را یعنی اهل بیت ما را بهجت  
 زیادت الثبات و عنائی که آنحضرت با ایشان داشت و احتمال دارد که ضمیر برای صحابه باشد حتی بقول لاغ  
 لثی صثیر تا آنکه می گفت بطریق مزاح بر او می را که مرا یو دخر یا ابا حمیر ما فعل التغین یا ابا حمیر چه شد تغیر  
 تغیر قسم بون و فتح غین بجهه دسکون یا می تخانیه نام ظاهر است مثل کنجش کمان له تغیر یلعب به فسات بود بر او  
 خرد مرا کنجش که بازی می کرد بآن پس مرد این کنجش و این بر او خرد انس کنجش و دوست  
 نزد آنحضرت چنانچه خردان می آیند می آمد نگاه کنجش بر او دیگر نگاه که نزد آنحضرت می آمد حضرت بادی  
 الثبات می فرمودند و بطریق مزاح می گفتند یا ابا حمیر چه شد آن کنجش و این کینت هم برای وی نهاد موافق  
 سجع نیز متفق علیه و این حدیث دلالت می کند بر جواز بازی کردن کودکان به کنجش اگر عذاب نکنند  
الفصل الثاني \* ۸۹ عن ابي هريرة قال قالوا يا رسول الله انك قد اعينا بد رسی که تو ملاعبت  
 و بازی می کنی ما را و عابه بالضم مزاح کردن چون دیدند صحابه آنحضرت را که مزاح می کند با ایشان انظر بقلوب  
 مقام و عظمت شان و می مسند داشتند آنرا اگر چه متضمن حکمت بود و از تالیف قلوب اصحاب و تسخیر  
 طبع قال گفت آنحضرت انی لا اقول الا حقا بد رسی که من نمی گویم مگر راست یعنی درین مزاح کردن چیزی  
 نمی گویم که در حقیقت خلاف واقع باشد اگر چه در صورت خلاف واقع نماید و در بادی التضرع کسی به حقیقت فهم  
 معنی آن نزد منی آنرا خلاف واقع خیال کند و نباید در جواز عدم جواز مزاح همین است که اگر متضمن دروغ نباشد جایز  
 باشد با وجود آن مد است بر آن نباید کرد که مستقط مباحث و قرار است و مزاح آنحضرت صلی الله علیه و سلم ازین قبیل بود  
 چنانکه از حدیث آید ظاهر گردد \* ۹۰ عن انس ان رجلا استعمل رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم

روایت از انس که مردی را نزد رسول الله ﷺ آورد و گفت که این مرد را بفرست که در راه  
 او را مرگی عطا کند که بران سوار شود فقال پس گفت آنحضرت انی حاملک علی ولد ناقه من سواد  
 گنده ام ترابر یخ ناله یعنی یخ ناله عظامی کهم ترابرا بران سوار نموی آن مرد خیال کرد که یخ ناله را ناله عظامی کند  
 که سواد را نشاید و در مقام عرف شکرگزار این ناله بگوید بلکه ابل گویند بجه آن را گویند که خر و باشد و قابل  
 سواد را بخود مزاج در دنیا است فقال پس گفت آن مرد ما اصنع بولد الناقة حکار میکنم من یخ ناله را بران  
 می خورم که بران سوار شوم فقال رسول الله پس گفت بنمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و قبل تلک الابل  
 الا النوق و آیا بنماید شتر از این ناله عظامی هر شتر که هست یخ ناله است جای عجب و استعجاب چیست  
 و رواه الترمذی و ابوداود ۳۰ و عنه ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال له یا ذی الاذنین  
 وسم از انس روایت که آنحضرت گفت مرا در ای صاحب و دو گوش و هر که هست صاحب دو گوش  
 است لیکن ادای سخن بظاهر چنان نماید که گویا اسناد صقی خاص غریب بوی کرده که دیگران ندانند و در بین  
 مزاج و بلاغت و حسن انبساط است و بعضی گفته اند که این مدح است از آن حضرت صلوات الله علیه بر انس را این حسن  
 استماع و حفظ و نظر با تنبیه است مراد از این یعنی هر که در او روح و توانی دو گوشش داد باید که چنین باشد  
 رواه ابوداود و الترمذی ۳۰ و عنه ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال لامرأة عجوز انه  
 لا تلعل الحینه عجوز وسم از انس است که آنحضرت گفت بطریق مزاج مره بر زنی را چون دبی التماس دعا  
 کرد و از آنحضرت بر آمدن بهشت دینی آید بهشت را هیچ بر زنی فقال پس گفت آن زن بطریق تخیر و تخیر  
 و ما لهن و چه نه مردان را که نمی آید در بهشت و کانت تقر القرآن و بود آن زن قرآن خوان فقال لها  
 پس گفت آنحضرت مر آن زن را اما تقرئين القرآن آیانی خوانی قرآن را و او نمیدانی که گفته است حق تعالی  
 و روی انا انشاءناهن انشاء بد رستی که باید اگر و ایم زمان بهشت و آید اگر دنی فیطلناهن ابکارا  
 پس که داند ایم ایش را بر آید یعنی بر زمان را بگری برای گیرند و در بهشت می برند پس در بهشت آمد که پیر  
 زمان به صفت پیر زنی در بهشت نمی در آید و رواه ابوداود و این حدیث و اباین لفظ که ذکر کردیم و زین  
 و فی شرح السنة بلفظ الصابیج و رواه ابوداود و شرح السنة بلفظی که در مصابیح مذکور است و آن  
 این است آنحضرت فرمود که در دینی آید بهشت و پیر زمان پس و دبی که داند و بر صفت آن زن و دعاتی  
 که گریه میکنند پس فرمود آنحضرت خبر دهید او را که در دینی آید بهشت و او دعاتی که به صفت پیر زنی است زیرا که  
 خدا اینها را فرمود است انا انشاءناهن انشاء فیطلناهن ابکارا ۳۰ و عنه ان رجلا من اهل البادية  
 وسم از انس است که مردی از بادیه تشینان کان اسمه بونام و دبی زاهر برای بن حوام بجای  
 و در این و کان یهدی للنبی صلی الله علیه و آله وسلم من البادية بود که بهیروی آورد و بر این آنحضرت  
 از بادیه خبری که از آن جاسنوا آن آورد و سانسب حال او بود و مثل زره و خیار و ریاحین و جز آن از نباتات



[illegible]



[illegible]

مکن اور آبا چاند کشد ولا تعدله مؤید  
 پس خلعت کنی آن و عد را یعنی دهد و ادا کن یا و عد مکن اور او را و عد کردن و اید بعد تا در خلعت دهد و نیفتی  
 رواه الترمذی و قال هذا احادیث غریب \* باب الماخرة والعصبية ۱۷۰ فی الصراح فخر و تخریما زید بن  
 از باب نصر فخر تا زید بن و دیگر در باسم فخر آنکه با تو فخر کنه فخر بزرگی نمودن متخرای متکبر متفاخر است بر ابروی  
 کردن در فخر افتاد فخر فزون داشتن یکی و ابر دیگری در فخر و متفاخر است اگر در حق باشد و برای حق باشد و از برای  
 مصاحبت و بی و اظهار جلالت بر اعدای دین جایز است و از عجب و سلف آمده است و اگر بنا حق و بر طریق تکبر  
 و فحاشیت باشد مذموم است و اکثر استعمال آن در عزت باین معنی آید و عصیت عصبی بودن و عصبی آرا گویند  
 که حمایت قوم خود کنه و از برای ایشان تعصب و دزد و عصبه قوم مرد که تعصب کنند برای وی کنه افی  
 التاموس و در صراح گفته عصبه بزرگان و جویشان برین از جانب پدر و تعصب در اصل به معنی تشدید و سخت کردن  
 آید و باین معنی است عصب به معنی بی که سب شدت و سختی مفصل بدن است و در ویز قوت میکشد و سختی  
 می پذیرد و قوم خود و تعصب کسی که تعصب و دزد در قوم خود و اد کسی که جدل و خصومت و دزد و دزدانی از جهت اظهار  
 قوت و شدت از جهت آنکه پهلای کردن منتفع می گردد تعصب نیز اگر بچی بود و متضمن ظلم باشد مستحسن است و اگر  
 بطریق باطل و ظلم بود مذموم و اکثر اطلاق او در ظلم و ناحی آید چنانکه از اعاویش که مذکور کرد و معلوم شود  
 الفصل الاول ۹۹ عن ابي هريرة قال سئل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كملت ابو هريرة  
 برسید شده آنحضرت ای النام اکرم کدام یکی از آدمیان جوان مرد و تر و عزیز تر و بزرگتر است فی الصراح کرم  
 جو امر دی و عزیزی تقبض لوم و گفته اند که چون یکی را بکرم ستودی گویای همه صفات حمیده و صفت کردی قال  
 گفت آنحضرت اکرم مهم عند الله اتقا هم عزیز ترین و اگر ای ترین مردم بزرگ و ابر و بزرگوار ترین ایشان است  
 هر که بزرگوار تر و عزیز تر و اگر ای تر یعنی اگر از کرم بحسب ذات می پرسید که در وی اعتبار انتساب پدران  
 و اتقا و به خصایل ایشان و بحضایل نفس خود و باشد آن تقری است قالوا لیس عن هذا انسا لك گفته است  
 که از بن معنی سوال می کنم ترا قال گفت آنحضرت و اگر از کرم از روی حسب و نسب می پرسید فاکرم  
 الناس و وصف پس کریم ترین مردم باین معنی یوسف است علیه السلام نبی الله ابن نبی الله ابن  
 خلیل الله که یسیر خدا است و نه کس از بزرگان وی نیزه یسیر اند و فرید او که ابراهیم است ملقب بحلیل الله  
 است که خدا آیتمالی او و دوست خالص خود و گرفتار خاص از نبی است و در یوسف جمع شده و انواع کرم  
 و بزرگی و عزت از شرف حسب نبوت و علم و جمال و عفو و کرم اخلاق و عدل و دیاست و دینا و دین  
 و کرم آباد شرف نسب پس احی باوصاف کریم باین وجه و باشد قالوا لیس عن هذا انسا لك گفته از بن  
 معنی نیز سوال نمی کنم ترا قال فحق معاهد العرب تسالونی فرمود پس اگر از حسب اصول و ذوات  
 عرب سوال می کنید که بفضایل و خصایل خود و پدران خود و افتخاری گفته و دعوی بزرگی می نمایند و یکدیگر را

میان خود باین صفات بزرگوار...  
 آدمی از اینها سوال نمی کند قال فیما رکنکم فی البهاہلیة خیاریکم فی الاسلام فرمود پس اگر از این  
 معانی و از این صفات می پرسید بدانید که بهترین شاد و جاهلیت بهترین شامد و اسلام یعنی آنها که در جاهلیت بزرگتر  
 و رئیس تر و بسند و ترویج تر و دینم آنها بزرگتر و عزیز تر اند در اسلام اذ افقوا و انتم فانت و کسر آن چون  
 فقیه شوند و اما شوند بشرایع و احکام دین یعنی در وجه ذات ایشان معانی و صفات بود که بدان هموار و متبیین  
 بود و در جاهلیت بهمان صفات در اسلام نیز مبرز و مکرر شدند غایت آنکه در جاهلیت باوث کفر و ظلمت محبت  
 و عمل باوث و مسلم بودند و بهوا و شهوت نفس مگر قنار اگون بطهارت ایمان و نورانیت طاعت و علم منظر  
 و مبرر شدند و منقاد و منقاد حش کشید و ازین مقرر ظاهر شد که مراد معنادن ایمان ذوات است و اشخاص و رجال اند  
 چنانکه در روایت دیگر فرمود الناس معنادن کما عادن اللہ و القضاة خیاریهم فی البهاہلیة خیاریهم  
 فی الاسلام یعنی آدمیان در حکم گانهای ظواهر و نقره اند بهترین ایشان در جاهلیت بهترین ایشان در  
 اسلام اند یعنی هر کس در وجه ذات خود ممتاز است چنانکه ظواهر و نقره هم که از کان می بر آید خاک آلوده  
 و کثیف است بعد از آن که که اخذ شد صفات و تقی کشید هم چنین این جوهر ذات ایشان کثیف و آلوده  
 بود و در پرتو تابعت ایمانی پاک و خالص گشت متفق علیه ۰۲۹ و عن ابن عمر قال قال رسول  
 اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الکرم ابن الکرم ابن الکرم یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن  
 ابراهیم رواه البخاری ترجمه اش از حدیث سابق ظاهر شد سخن که دست است ایضا نیست که لفظ ابن چون در میان  
 دو نام افتد الف بر سر وی نویسد و این دو فقره دوم و دست است اما در فقره نخستین نه این چنین است زیرا که  
 کرم نام کسی نیست و هم چنین در حدیث سابق و با وجود آن همه جایی الف نوشته اند این فرشته که از شادان مصابیح  
 است گفته که صواب آنست که بالف نویسد قدر ۰۳۰ و عن ابن عباس قال قال فی یوم حنین  
 کان ابو سحیان بن الحارث گفت بر این عازب که در جنگ حنین بنم جا و فتح نون که بعد از فتح که داغ  
 شده بود ابو سفیان بن حارث بن عبد المطلب که این عم مصطفی بود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و اندر لیران  
 و جو نمردان عرب بود رضی اللہ عنہما اذ اخطا بعضان یظنقد کفره ایضا و جابو اسیر او را یعنی بغلة رسول اللہ  
 یعنی اسیر پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که بران سوار بود و آنحضرت نیز و اسیر او را و میر اند تا حمله کند بر  
 لشکر مشرکان فلما غشیه المشرکون نزل پس چون که بنشینید و کرد که در دنا آنحضرت را مشرکان فرو دادند از اسیر  
 و در نجات دلیل است بر کمال شجاعت و بلاغت آنحضرت که در چنان مبرم که که قبایل عرب از سوا زن و غطفان و غیر هم  
 همه جمع شده بودند و صورت هر نمونی باشد اسلام را یافته بودند و حمله می کردند و چون نگذاشته بودند و بر لشکر  
 اندازد و شکست داد و جعل یقول در ایستاد آنحضرت که میخواند این و جز را انا الذی لا کذب من پیغمبر  
 نیست پیچ و دروغی درین اذ ابن عبد المطلب من پیغمبر عید المظلم که مشهور و ممتاز است و شجاعت و شهامت و عزت

باب المداخر والمصيبة

[illegible]

باب المفاخره والغصبيه  
در باب احسان کش منجواي اندوهش انشا کن و به حقیقت پیچ یکی جرعه حقیقت او دادند و شای او تواند  
گفت زیرا که او را بجا نماند است پیچ کس جز خدا نشاید چنانکه خدا او چون او کس نشاخت صلی الله علیه و آله و سلم  
متفق علیه ۶۰ و عن عیاض بن حماد العجاشی، رضم مرم و بحیم و شیخ عجمه نسبت بمجاشع بن و ارم صحابی  
است بعد و در بصره یمن روایت کرده است از وی حسن، عسری و خمر وی و او دوست قدیمی آنحضرت  
بود روایت کرده است از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
قال ان الله تعالى اوحى الى آنحضرت فرمود که خدای تعالی وحی فرستاد و سوسوی من ان تو واضعوا که  
تواضع کنند و فروتنی نمایند حتی لا یفتخرو احد علی احد ما آنکه فخر نکنند و بکبر نه نمایند هیچ یکی بر هیچ یکی و لا یبغضی  
احدا علی احد و سوسو فروتنی ننماید یکی بر هیچ یکی در پیوند دلیل است بر آنکه فخر و سبامت که بر طریق بگردیم بود حرام  
است رواه مسلم ۹۰ الفصل الثانی ۹۰ عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال  
لیمتنعن اقوام یفتخرون بابائهم الذین ساتوا ابدا سو گند بر آئینه باز آیند و معهای که افتخار می کنند به پدر و ان خود که  
مرد و اند انما هم فحهم من جهنم یستندید و ان ایشان مگر انگشت از دوزخ که در آتش وی سوخته و سیاه  
شده اند مثل انگشت و در و دامن و در مشرکان است که یقین و دوزخ اند و اگر غیر ایشان اعتبار کنند  
نیز محتمل است زیرا که موت علی الایمان معلوم نیست پس چه جای افتخار است اولیکون اهلون  
هللی الله یا باشد خود از نزد خدای عز و جل یعنی اگر باز نیاید از افتخار باشند نزد خدا خود از تر من السجیل از  
جعل نعم حیم و فتح عین کرم سیاه مشهور که در پایدی می باشد الذی ید هد الخیر با نفدی غایب و می سپاند پایدی  
را به بینی خود و خرد و نعم خدای نیز آمده و سگون را در آخر همه پایدی تشبیه کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم افتخار  
به دان کنند گمانا که در جاهلیت مردانند بحمل و تشبیه کرد به دان ایشانرا که مرد و اند به پایدی و افتخار کردن  
ایشانرا به پدر و ان بنایانیدن و سپانیدن جعل پایدی را و لنعم ما قال الشاعر شعر و دوش دیدم که ابلهی  
سکفت به پدر من و زیر خان بود است به با جودی که نیست معلوم خود و گفتم که آنچنان بود است و بیچاس  
دیده که گاه خورده است کین بهمه قدیم نان بود است و فرمود آنحضرت برای منع کردن از فخر و بکبر  
ان الله اذهب عنکم همیة الجاهلیة و فخرها بالایاء عبیده بنم عن مهله و کسر آن و کسر بای موحده  
شده و تشبیه یا و تحانه مقهور تحت یعنی خدای تعالی دور کرد از شما بکبر و نخوت و فخر جاهلیت را انما هو  
هو من تقی او فاجر شقی نیست آدمی مگر مو من متقی یا گناه گارد بحث یعنی آدمی ازین دو صفت خالی نیست  
که مو من متقی است یا فاجر شقی است و بر هر تقدیر تفاخر به پدر و ان و بکرا از وی لایق نه اگر متقی است و وی  
عزیز است فخر به پدر و ان به حاجت و به لایق بحال او است و اگر فاجر است دلیل است نزد خدای چه جای  
نکیر کردن است الفاس کلهم بنو آدم مردم همه پسران آدم اند و آدم من تراب و آدم از خاک است

نداده پاک پس ای منده انداکی کن چو خاک و راه التوسلی را بنودا و ۹۲ و عن مطوف بنم میهم  
و فتح طاد کسر را مرشد و بن عبد الله بن الشیخین با کسر شین مجمر و تشدید خا بجه کسوه عامری بهی می ذکر کرده  
است و اما بن سید و در طبقه نامه از اهل بدره و گفته فقه بود و در او را فصل و مدح و تقوی و عقل و ادب و ادب و ادب  
پدرش و از زبانی فقه و علی و عثمان بن ابی النعاس و روایت میکنند از وی بر او شش پزید و قناده و ثابت و حسن  
بصری و جرنایشان مابست سینه سبع و ثمانین قال یعنی عبدالله بن الشیخ که پدر مطرف است و صحابی

است گفت انطلقت في وفد بني حاهرا الي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم رفتم در جماعه بر سهوی  
فرستاده نهگان قید این عامر بسوی آنحضرت فقلنا انت مبعوثنا بسس گفتیم تو بهر دهر مبعوثی فقال پس  
گفت آنحضرت المسید هو الله سید یعنی آنکه مالک تمام امور خلق و زاحیه نامه و در دمیست قدرت او است  
نهانکه است نه جزو بی گفته اند که انکار آنحضرت بر مان جماعه اند و است آن بود که ایشان خطاب که وند آنحضرت  
و انبر و جی که با مر او و در سایی تو بر و خبا اهل کنید و بایستی که خطاب به نبی و در میول می که دند که اعلی مرا تب  
بشری است نه از جهت اثبات حاصل بهیاد است او است و چه صیو است دارد این و وی سید اولاد آدم است  
فقلنا پس چون انکار کرد و آنحضرت و در قول ما انت سید ناگفتیم و افضلنا فضلا و دیو افزون ترین مائی را در وی  
مرز یاد فضا ایل از که مر و علم و نبوت و ایمان آن و با عظمنا طولا و در گیر بین مائی و در طول و فتح با فرونی نکردن و  
غالب آمدن و در فصل و دمیست و قدرت و عبادت و غنما و صیو است فقال چون این را بشنید گفت آن حضرت  
قولوا قولکم اورد بعض قولکم بگو بعد این سخن را یا ما این هم نگو و بهمانه نمانید در مدح من بخبری که لایق بجا ابق  
تعالی باشد نه بخلاق یعنی باین حقه ادر نامی توان گفت بلکه اگر ازین کمتر گوئید و احتیاط و رزید و براه بهمانه و اطرا  
نر وید بهتر است و لا یستجیر بکم الشیطان و باید که در کس خود و دیگر و دشوار است شیطان که هر چه خواهد می ملا خنده بطریق  
و کالت از وی بگوئید و جری و فتح جیم و کسر را و تشدید یاد کس را گویند که جاری بخبرای موکل خود است  
و لا یستجیر بکم را بهر نهگان یا نیز خواهند اند از جرات یعنی باید که و بصر و بی پاک نگر و اند شماء است شیطان  
نابگوئید هر چه خواهد رواه ابو داود و در بعضی نسخ از نزد کور است فوق لبود او و تواند که مراد به بعض قول و افضلنا  
باشد چه عظمت بکم الکبیر یا و دانی و العظامة از اری مخصوص و نگاه حضرت باری است عز اسمه و عظم سلطان و طبیی گفته  
که معنی قولوا قولکم آنست که با گوئید مثل سخن اهل دین و ملت خود و خطاب کنید مرا به نبوت و در سالت  
چنانکه حق تعالی در کتاب مجید گفته یا ایها النبی یا ایها الرسول اما پویشیده نماند که این معنی بقول وی او  
بعض قولکم مناسب و مایم نیست و لا یستجیر بکم نیز و معنی اول ناظر است ۳۰ و عن الحسن بن  
صهرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و اینست از حسن بصری از سمره بن جندب که صحابی  
است تا کن بصره گفت گفت آنحضرت المسب المال والکرم التقوی سب مال است و کرم تقوی

نی فرماید که حسب و فضیلت نزد مردم همین مال است که مرد بی مال نزد عامی قدر و نوازه است و کرم نام  
 جمیع صفات نیز در مقابل تمامه و فضایل است اما نزد خداوند تعالی اصل و حمده کرم تقوی است و بی تقوی هیچ  
 فضیلت اعتبار ندارد و چنانکه فرموده می توانی آن اگر بکم عند الله اتقکم رواه الترمذی و ابن ماجه ۴۰۰  
 و عن ابی کعب قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من تعزى بعزاه المجاهلیة کسبها  
 استیسا که به حسب جاهلیت یعنی سازد و بداند آن یا بر دو بر طریق ایشان در رسوم جاهلیت از شتم  
 و لکن مردم فاعضوه بهن پس بگزاید و در و انش اندازید یعنی بگوید او را که بگزود و در و هین بیندازد  
 پس بدش را این مبرج فوج که نامش توان بر دو بر فرج مرد و زن نیز اطلاق کنند و لا تکنوا و ابنایت بگوید  
 بلکه صریح مرید نام عیوب و قبايح را با نام فرج داد این غایت تشدید و تقابل است تا مفاخرت نکند و شتم  
 و لکن و ذکر قبايح و شتاب مردم نکند و آردی ایشان نیز در رواه فی شرح السنة ۴۰۰ و عن عبد الرحمن  
 بن ابی عقبة عن ابی عقبة و کان مولی من اهل فارس و ابو عقیقه موی بغض از انصار و در اصل از اهل  
 فارس بود و عادت چنان بود که اهل عجم که ایمان می آوردند و هجرت می نمودند در فلان توایت و حمایت قبیله  
 از اصحاب مهاجرین و انصار آمد و پناه می گرفته و نظام اختیار خود را در بینک و بدیدات ایشان میدادند و این را  
 مولی موالات گویند و یک قسم موی عنایت است بمعنی غلام آزاد کرده شده و ابو عقیقه صحابی بود و عقیقه المرهم  
 بن ابی عقیقه تابعی ثقه و در وایت میکند از پدرش قال گفت ابو عقیقه شهادت مع رسول الله حاضر شدم با ستمبر خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم احد ا جنگ احد را فضربت رجلا من المشركین پس زدم به نیر یا نیزه یا شمشیر  
 و اسه اغم مرد را از بشارگان فقلت خدا هامنی پس گفتم بگیر این خمره را از جانب من و این کلمه  
 ایست که دایم این در و مت زدن غنیمت میگویند و انا للسلام الفارسی و منم غلامی جو انک فارسی ام یعنی  
 و ایر سخت زنده و قال لتغت المی پس باز نکرست آنحضرت بسوی من فقال پس گفت هلا قلت چرا ناکستی  
 خدا هامنی و انا للسلام الانصاری یعنی اگر ذرین مقام نسبت با انصاری کردی که دایم این و مباد و ان  
 دین دیدی داندگان رسول رب العالمین اند و بکار موی القوم منم تو از ایشان بیتری و دی نه بخوس که کافران  
 و آنش پرستان اند رواه ابوداود ۴۹۹ و عن ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم  
 قال من نصر قومه علی غیر الحق گفت آنحضرت کسی که یاری دهد قوم خود را بر ناحی فهو کما لبعین  
 الذی ردی پس وی مانند شتری است که فرو انداده در چاه و هلاک شده فی الصحاح ردی انداختن  
 در چاه و فرو انداختن از کوه مردی شده و نیز گفته و دی بقصر هلاک و هلاک شدن قه و یبزع بدل نه پس آن  
 شتر کشیده میشو و دم او معلوم است که شتر از چاه بدم کشیدن زبر آید رواه ابوداود بدانکه ظاهر لفظ حدیث  
 اینست که نا صر قوم را تشبیه کرده شتر افتاده در چاه که کشیده میشود و دم و توجیهش آنست که طبعی گفته که هر که



و از آنکه بانه گرداند نفس خود را بباری و آن قوم خود را بر سر کسی باب الفناخو و العصبية  
 مانند شتری است که در چاه افتاده و پلای کشته دور محنت اتم و اینها افتاده پلای کشته قدت بر سر آوردن  
 او نماده و در بعضی حواشی نوشته که مشبه بشر قوم است و مشبه بدم ناصر ایشان پس چنانکه کشیدن شتر  
 بدم سیر نیست و خلاص نمی کند او را از مملکت هم چنین این ناصر خلاص نمی کند ایشانرا از چاه پلای کشته افتاده  
 ندردی ۷۰ و عن واثلة بن الاسقع بن سین نهله و قاتل صحابی است ایمان آورد و در وقت خرد  
 بود و از اصحاب صفه است قال قلت یا رسول الله ما العصبية عصیت که مذموم است و از آن نمی  
 میبکنی چیست قال گفت آنحضرت ان تعین قومك علی الظلم عصیت مذموم یاری دادن تست قوم  
 خود را بر ظلم رواه ابوداود از شما معلوم شد که حمایت و رعایت قوم اگر بر حق بود محمود است چنانکه در حدیث  
 آئید و فرمود ۸۰ و عن سراقه بن مالک بن جعشم بن جهم و سکون بن وشم شین محمد اسلام آورد و در فتح مکه دوی  
 آنکسی است که فرستاده بود و او را قریش در و بنال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از هجرت ناباگرد و بیارد  
 او را چون آنحضرت رسید پایهای اسب او در زمین فرو رفت و آنحضرت و جا کرد و از زمین برآمد پس بر  
 گشت قال عطاء بن رسول الله گفت خطبه کردید ای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقال خیرکم الله اذفع  
 عن عشیرتک پس قوم و بهترین شما کسی است که مدافعت کند و است از قوم و اقارب خود و ظلم و تعدی  
 مردم را فی الصراح مدافعت دارد و او را کردن حی کسی را دور کردن بدی و از کسی مال یا دم یا نام او را که  
 گناه کار شود و بسبب این مدافعت و در ظلم نیفتد اگر گفته شود که وی دفع ظلم می کند و دفع ظلم چون افتد  
 جوایش آنکه اگر بر دفع ظلم بجزف زبانی قادر بود و زدن بدست دو انبوه و اگر بزور حاصل شود کشتن جایز نباشد  
 و اگر از گفته آنحضرت بر قدم حاجت زیادت گفته ظلم و تعدی بود رواه ابوداود ۹۶ و عن جابر بن مطعم  
 صحابی است قری بنوفی از اولاد بنوفی بن عبید مناف سید حاکم و فود اسلام آورد و پیش از فتح آن رسول  
 الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لیس منامن دعا الی عصبية نیست از ما کسی که بخواند مردم را یا غائب  
 عصیت یعنی باعث شود مردم را با عصیت کند و لیس منامن قاتل عصبية نیست از ما کسی که جنای کند  
 به جت عصیت و لیس منامن مات علی عصبية و نیست از ما کسی که بمیرد بر عصیت بر هر تقدیر عصیت که  
 بر باطل بود و بطریق ظلم باشد مذموم و سبی عنه است رواه ابوداود ۱۰۰ و عن ابی الدرداء عن النبی صلی  
 الله علیه و آله و سلم قال حبلک الشیء یعنی ویضم محبت داشتن تو چیزی را که و میبزداند و گرمی گرداند یعنی  
 از محبوب اگر بدین یک نماید و اگر بد شود یک داند چنانکه گفته اند و عین الرضا من کل عیب کلمیلة یا مراد  
 آنست که محبت که و گرمی گرداند محب را از غیر محبوب که جز جمال و بی بند و جز مقابل وی نشود و  
 آوردن حدیث در باب ذم عصیت و لالت دارد در آنکه مورد آن دیما کسی است که تعجب  
 می در زو برای کسی حمایت می کند او را در قضیه که مادی می افتد و حق نه بیند و نشود و الله اعلم رواه ابوداود



الفصل الثالث من عيشة من سائر الناس من أهل فلسطين عن امرئ منهم  
عبد وياهم من كزارا بن قاسطين است بكره فادفع لاهم نام شهرمان بيت المقدس ودايت ميگر از زني باز  
قوم واز اهل اين بلاد يقال لها كثرى بنو مران زن را فسيده لاهم فادفع من ماله بر صبي صغير وفسياه  
ورفت درخت خرمای كوتاه را كوتاه غاينا فاست اين فن را نشيد كرده اند چنان اينها قالميت كز  
آن زن گفت سمعت ابي يقول شجرهم بدو خود را كه ميگفت سالميت رسول الله بر سجدم بر بختبره ادا  
صلى الله عليه وسلم فقلت پس گفتم يا رسول الله ان العصية ان يحب المرء رجل قومه ايا ارحميت  
است دوست داشتن مرد قوم خود را قال لا گفت آن خنصر است نه دوست داشتن قوم خود را  
عصيت نيست وليكن من العصية ان يدع المرء رجل قومه على المظلم بانه عصيت بادي وادن مرد  
است قوم خود را بر ظلم رواه احمد وابن ماجه وروى عنه ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه  
وسلم انما بهم شدة ليست بعصية على احد ابن سبهي ثمانيت نعل وشنام وعاود بوجوب عاود  
وعيب بر مردم كلکم بنوا آدم به شما اولاد آدم ايد طف الصاع بالصاع لم تملأ بزرديك بگرده  
نقمان مثل طع جناح كپر كرده ايد چنانچه را اوقف صاع بزرديك بر مشه ن پمانه اليه شريك وبرا برده و  
نقمان ونا تمانى ونا وسيدن بر درج كمال ونام الرجوت بودن شما اولاد آدم ك پير اكوده شده است از خاك  
وبعد از انبات نقمان ونا تمانى ذاتى اشاره كرده بآنكه فضل نيست بگره تقوى نه نسب و فرود ليس  
لا احد علي احد فضل الا بدين وتقوى نيست مر بپنج يكي را افزوده بگره بين وتقوى همچون ذكر كرده و محامد  
صفا ستاده انگار در ضمن دين وتقوى بعضى ذمايم را نيز ذكر فرمود كهفى بالمرء ان يكون بديا فاحشا بشيلا  
بس است مرد را از ردي نقمان بودن او يهوده كوئى بباك ودر سخن بحيل در مان رواه احمد و  
البیهقي في شعب الایمان باب البر والصلة بر بكم بانه معنى احسان دينى آيد و مراد اين چنانكى كردن  
بوالدين است وصد آن عقوق است وصد در لغت بمعنى بوسن وبيود كردن و مراد از نجاة العام و احسان  
است باقارب كه قرابت بر همت رحم داشته باشند الفصل الاول ۱۴ عن ابن هريرة قال قال  
رجل ابو هريرة ميگويد گفت مردى پيا رسول الله من احق بحسن صحابتي كيست يعنى از جمله خویشان  
منزاد او بزرگ عجبى و بزرگ معافى من صحابه الفتح مبدء و فنى الصراح صحابه باذان ديارى نمودن من تاب  
سبح سبح قال گفت آن خنصر است امك مادر تو منزه ادا مرا است بدان قال ثم من گفت آن مرد بعد از وى  
كيست قال امك باز گفت آن خنصر است مادر تو قال ثم من باز گفت آن مرد بعد از ان كيست قال امك  
باز فرمود آن خنصر است مادر تو قال ثم من گفت آن مرد بستر كز قال ابو ك درين مرتبه چهارم فرمود و بدو  
منزاد او نر است و فى رواية قال و در و انى آمده است كز گفت آن خنصر است هم در مرتبه اول امك ثم  
امك ثم امك به بار فرمود چنانكه در و ايت اولى بو و غايشم آنكه درين روايت سوال و جواب بياد و امك

اياك ودين روايت منسوب است بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله  
 بعد از آن فرمودم اياك بستر احسان كن پدر خود را اتم اذ ناك بستر احسان كن قريب تر  
 خود را قريب تر خود را يعني بعد از مادر پدر و در نويستادن ديگر ترتيب قرب مقبر است هر كه قريب تر  
 مقدم تر و احسان مستحق تر متعلق عليه و باين حديث بعضي استدلال كرده اند كه مادر را سه جند احسان  
 است از آنچه پدر را است و گفته اند كه اين به جهت باربر داري حمل و مستقيم زائيدن و محبت شير دادن و دور  
 كنب قهويه مذكور است كه حي والده خنجر تر است از حي والده ويكي و احسان كردن بوي و احب تر و موكد  
 تر است و اگر جمع بيان مراعات حق پدر و منزه افتد چنانكه هر يك مراعات حق ديگري متناذي مگر و دود آنچه  
 واجب و تعظيم و احترام است حي والده و اجداد و در دو خدمت و انعام حي والده و از حقوق والدهين است كه  
 بالرياستان تواضع و تهنيت و زود خدمت كند تا آنكه راضى شوند و در آنچه مباح است اطاعت ايشان نمايد و بلى ادبى  
 نكند و بگيرد بيش بايد اگر چه مستر ك باشد و آواز خود بر آواز ايشان بلند نكند و ايشان را بنام ايشان نخواند و در همچو كارى  
 از ايشان بيشى نه نمايد و در امر معروف و نهى منكر نرمى كند و يكبار بگويد اگر قبول نكند سكوت و زود عا  
 و استغفار مستقول كند و در اين اوج ما و ذاست از قرآن مجيد در موعظه ابراهيم خليل الله عليه السلام پدرش را  
 ۲۹ و عهده قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم دم از اين برير روايت است كه گفت گفت آنحضرت  
 رضم انغه رضم انغه رضم انغه رضم انغه كفايت است از خواصى و دعاءم بفتح ظاك و اصل معنى افط بجاك يوسه باو  
 ينى وى همين طور بهم اين گفته و اسه بار فرمود قيل من يا رسول الله پرسيد شد كيست يا رسول الله كه در حق وى  
 اين گفته مى فرمائي و دعائى مى كنى قال من ادرك والد يه عبد الحبر كسى كه دريايد پدر و مادر خود را نزد پيري  
 احدهما او كلاهما ياكى از آن دو را با پدر و را اثم لم يلدخل الجنة پسر و دينايه آماكس بهشت را يعنى خدمت  
 ايشان نكند و ايشان را از خود راضى نگرداند كه سبب در آمدن بهشت است و در بعضى احاديث در باب  
 ر مضمان نيز واقع شده كه هر كه در يابد و مضمان را و به بهشت نر آيد يعنى در وى طاعتى و عفوآتى نكند كه سبب  
 در آمدن بهشت گردد و رواه مسلم ۳۰ و عن اسماء بنت ابى بكر قالت قلت لعل على امي و هي مشركه  
 اسماء بنت ابى بكر گفت رضى الله عنها قدم آوردم مادر من ر من و حال آنكه وى مشرك بود فى عهد قرين  
 اين قدم آوردم وى در وقتى بود كه آنحضرت را مافريش عهد و مصداق بود كه با ايشان قتل نكند و آن در  
 حديثه بود چنانكه مشهور است فقلت بس گفتم يا رسول الله ان امي قدامت على مادر من ر من آمده و هي  
 راضية در اكثر روايات بيا موده است يعنى رغبته و ميل كنده است در اسلام يا اعراض كنده از آن  
 و رغبته اگر بگمافى مستعمل كند و چنانكه رغبته فیه منى وى ميل و خواهش كردن بود و اگر بعن آيد چنانكه  
 گویند رغبته غنه مراد اعراض و اجتناب بود و ايجاب و دوستى محتمل است بلكه معنى اعراض مناسب تر است  
 و عوافى است روايت ديگر كه آمده وى را غمه بهميم به معنى كاره و ملاحظه و بعضى پدر و روايت را غم و

در حدیثی که در آن آمده است که هر کس از آسمان برسد و از آن حضرت که ما در این باب بیان کرده ایم  
اذا صلیا آریا حضرت دادم پس بعد و احسان و یکی کنم او را قال گفت آنحضرت نعم صلیها آری یکی کن  
ما وی متفق علیه از اینجا معلوم کرد که ما در وید را اگر کافر هم باشند یکی و احسان با ایشان باید کرد و در این  
قبایس حکم بر اقرار است حی قرابت عینی با وجود مخالفت دینی مرعی باید داشت و عن عمر بن  
الغاص قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم يقول ان آل ابی فلان هم حین آمده است  
در روایت دیگرند که آنحضرت صریح نام فلان را نکرده بود و ادوی بکنایت آورده و ظاهر این روایت از  
تصریح با هم خوانده است و بر آن منتهی و مترتب می شود و در نسخ اصول بعد از ابی یحیی که داشته و نام نوشته  
اند بکنایت مذکور و گفته اند که بر ادبایی فلان این است و بعضی گفته اند که ابی سفیان با حکم بن الغاص است  
و این مناسب تر است عمر بن الغاص که ادوی این حدیث است بخاسته که از ابی یحیی آنحضرت و صلاح  
و از ایشان صریحاً ذکر کند و عیب قوم خود را ظاهر سازد و با همه اعظم بر هر تقدیر آنحضرت فرمود که اولاد ابی فلان  
لیسوا لی باولیاء پسند مرا محبان و دوستان و متوالی از من انما ولیی الله و صالح المؤمنین نیست  
ولی دو دوست من مگر خدا و صالحان از مؤمنان پس مراد با صالح جنس صلیا است نه یکی مخصوص و بعضی  
گفته اند که ابو بکر و عمر مرادند و بعضی گفته اند که علی و رضی الله عنهما جمعین و لکن لهم رجم ایلوا بیلا اهل  
ولیکن مرا ایشان را یعنی آل ابی فلان را نسبت و در حم و قرابت است به من تری کم آن را و خبری آن نیست  
و خبری جدید با ایشان که بدان کنایه ضروری ایشان شود یعنی چون تری و زنی سبب اتصال ایشان است  
و خشکی و سختی موجب افتراق است بل و اگر به معنی تری آمده است استثناء می کنند برای صلیا در حم پس  
به معنی خشکی برای قطع آن و بعضی شده اند قطیعت را تشبیه بر اوست کرده و صلیا را آب که حرارت  
قطیعت بد آن سرد میکرد و در مال بکسر نافع آن خوانده اند و ضمیر نیز آمده و معنی تری و به معنی آنچه تر کرده شود  
بدان حالی چنانکه آب و شکر جمع با هم نیز است اند متفق علیه و عن المشیخ قال قال رسول  
الله صلی الله علیه و آله وسلم ان الله حرم علیکم حقوق الامهات نه اینستایی حرام گردانید بر شما و خاندن  
مادران و به شخص مادران بزرگوار به جهت قوت و غلبه حقوق ایشان است چنانکه با تقاضا معلوم شد یا به جهت ضعف  
قویات ایشان که مانند یک چرخ و یخیه و میشوند یا به جهت تقصیر و نهادن اولاد در حقوق یا به جهت آنکه ظاهر است و  
مادران بودند و انداد و حدیث بسیار ذکر کرده که از هم یکگاه اند به جهت وقوع تقرب در ذکر اینها و و اد  
النیات و حرام گردانید بر شما زنده و گور کردن و خزان که در جاهلیت میکردند از جهت ترس فقر و عار و منع  
و هات و حرام گردانید بر شما بخیلی کردن و که ای نمودن و از صبح به لفظ باطنی است و به لفظ مسموع و نیز روایت  
کرده اند که عبارت از بخل و افساد است و به معنی آت که امر است از اینها یعنی به عبادت از طاعت و

سوال است و گفته اند که مراد از مسج <sup>در قرن</sup> باب المبرور الی الله  
آیه طلال نیست از اموال مردم و بعضی گفته اند بلکه منع از جمیع حقوق و اجداد و اموال و افعال  
و احوال و اطلاق طالب و تکلیف مردم بآنچه واجب است بر ایشان از حقوق و رعایت الصفات و اعتدال  
در آن و کبر و کم قیل و قال و کرده و داشت خدا مرشد را قبل و قال را کبر و نشدید را از جنت مبالغه و  
تخفیف نبر آمده است و قیل و قال فتح لام بر طریق حکایت از فعل مجهول و معلوم و مقصود معنی است از آنچه  
مردم بیکدیگر بنشینند و حکایات ادا جیف ذکر کنند و گویند گفته شد چنین گفت فلان چنین گفت فلان و قیل و قال بر  
تقدیری است که نه برای بحث و نه تحقیق امری باشد و الا چیزی که حقیقت آن معلوم نبود و برای تحقیق  
آن از افواص مردم نقل کنند چه اجم بود و بعضی گفته اند که مراد بقیل و قال بسیار کوفی و کثرت کلام  
است که دل را بپیراند و قیادت آورد و جهت را ضایع گرداند و کثرة السؤال و کرده و داشت برای شما کثرت  
سوال را این را چند معنی گفته اند یکی بسیار باز پرسن از احوال مردم و تجسس و تیشش ازان دوم کثرت  
سوال در علم برای امتحان و اظهار فهمیات و خصوصیت و جدال و در آن موعوم بسیار برسدین از حضرت  
رسول صلی الله علیه و آله و سلم که سبب گفت و نادی و باعث تحقیق و تشدید در احکام است چنانکه  
در قرآن مجید فرموده لا تسالوا عن اشیاء الا شیء و بعضی بسیار سوال نمودن و که ائی کردن مراد داشته اند  
و این وجه دیگر است برجهت آنکه قید کثرت در اینجا مقید نیست بلکه سوال کردن بر ضرورت حرام است  
مطلقا قلیل باشد یا کثیر و نیز بابت باطلاق خود این معنی و امثال است پس ذکر او موجب نکرا بود و واضاعة  
الامال و کرده و داشت ضایع گردانیدن مال را که مراد بدان اسراف و اتقاق و در خیر طاعت می است  
چنانکه یکی تمام یا بعضی مال خود را بیکدیگر بدهد و اهل حقوق او محتاج باشند یا مال و در آب اندازد یا در آتش  
سوزد یا فاسد بقی بدهد که در نماز نجات می صرف کند و تفصیل کلام و درین مقام آنست که صرف مال اگر واجب  
و مند و مست و در اینجا ضاعت و اسراف گنجايش ندارد و اگر حرام و مکروه بودی شبهه ضاعت و اسراف  
مست و است بنا در اینجا است که در ظاهر مباح میباشد اما اگر نیک در روند قبیح و منافیه در ظاهر و باطن از اجا  
بید اگر در چنانکه در صرف و در نیامی و در دور از بی حاجت و ترغیب و ترذیب آنها که در وسعت و فحش نیز احتیاج  
بدان بود و اسراف و اتقاق و توسع در لباس ثیاب ماعنه و اطعمه عیشیه که بده و نیجا و از حد اعتدال از برای مجر و خط  
نفس و تفاخر بی رعایت بپايش فقر او محتاجان چنانکه عادت اهل اسراف و اترات است اگر چه بحکم ظاهر  
شرع حرام باشد اما موجب فساد قلب و غلظت طبع است و هم چنین آداب استق و ادانی و ظروف و سیوف  
و اسلح و طلاآت و جوهر و امثال آن و بی باکی و بی قیدی و روح و شراب و نخل غن قاحش و اجال ممتد و  
ماند آن همه داخل ضاعت و اسراف است مستحق علیه و ۶ و عن عید الله بن عمرو و قال قال رسول  
الله صلی الله علیه و آله و سلم من الکبیر یرث من الرجل والدیه از جمله کفایان گیر است و ش نام

دادن مردیده و ماده خود را قال نعم گفت آنحضرت آید و ششام میدهد مردیده و ماده خود را زیرا که  
 آباد ششام میدهد مردیده و ماده خود را قال نعم گفت آنحضرت آید و ششام میدهد مردیده و ماده خود را زیرا که  
 و سبب ایامه ششام می دهد مردی را پس ششام میدهد آن مردیده و ماده خود را و سبب ایامه ششام  
 آمد و ششام میدهد ماده مردی را پس ششام می دهد ماده را و سبب ایامه ششام می دهد ماده را و سبب  
 می گویند که ششام داده و ششام دادن پدر و مادر و هر چه که باشد گناه کبیره است زیرا که داخل حقوق است  
 شرع که مادر خویش دوست داری و ششام کن مادر من متفق علیه از بیجا نمودن پدر که سبب  
 و واسطه نفس و فساد گرد و نیز فاسد است و داخل است در روز آن ۱۰۷۰ و عین ابن عمر قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان من ابر البن صلة الرجل اهل و دایمه بد رستی که  
 از نیک ترین نیکی ها احسان کردن مرد است اهل محبت پدرش را بعد از پدری بعد از مردن یا  
 غایب شدن پدر پدری بضم یا و فتح و او دگر لازم میشود از تولیت به معنی پشت دادن و رفتن یعنی محبت  
 پدر مرگش را گویند گویا سبب قرابت با پدر است و در مردست صله وی لازم و این صله وی گویا نیکی  
 کردن پدر است و چون ظهر الغیب نگاہ داشت غایت نیکی کرده رواه مسلم ۸۰ و عین ابنس قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم من احب ان يبسط له في رزقه سيكة و دست داد که فراحی کرده شود مرد او در رزق  
 وی و يتسأل له في اثره و تاخیر کرده شود در اجل وی و در از کرد و انداخته شود عمر وی اثر در اصل به معنی نشان پای  
 است و در رفتن بر زمین و این فرع حیات است و هر که مرد نشان پای وی بر روی زمین نماند پس اثر میگوید  
 و مدت عمر او می نمایند می نمایند هر که خواهد رزق و فراخ شود و عمرش دراز گردد و قلیل صل و رحمه پس  
 باید که صله کند و در احسان نیکی در حق ایشان بجای آورد متفق علیه مراد از فراحی رزق و درازی  
 عمر و جو و برکت و طیب عیش و زیادت و توفیق و صفای حال و نورانیت قلب است مادر از وی عمره بقای  
 نام نیک است و در جهان چنانکه ذکر لفظ اثر مقرر است بدان یا ذریت صالح که بعد از وی دعا کند و بعد از وی  
 نام نیک ویرانند و اندک بقای او و ذلالت مالی است مرد و را و به حقیقت حق سبحانه و تعالی صله  
 او حام را سبب فراحی رزق و درازی عمر ساخته و وی تعالی هر چه را سبب پیدا کرده هر گرامی خواهد که  
 و زتش را فراحی کرده اند و عمرش داده اند از سازداد و توفیق ادای حقوق می بخشند و گفته اند که این محو و اثبات  
 نسبت بخان است چنانکه در لاج محفوظ است و اندک عمرش شصت سال است و اگر صله و رحم کند چهل  
 سال بر آن افزون بود و دانست به علم حق تعالی غیر و تبدیل نباشد و چون شاد و عین بخرد داده امان بدان باید  
 آورد و دیگر مناقشه چیست نشان سناعات این است که بشود انشأ این خردست نعمانی که فرمود اند بر نند  
 و حقیقت حال بوی سبحانه و تعالی نباشد آنکه بحث کنند و چون و چرا افتد ۹۹ و عین ابی هریر و  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خلق الله الخلق پیدا کرد و الله تعالی خلق را و الله تعالی

کرد محو قات و داد عالم از لی خود بران <sup>و نهی که در و نشسته اند</sup> باب البر و الصلة  
 و چه باشد فلما عرغ معه پس چون از زنی فارغ شد یعنی قصا کرد و انعام نمود و تحت فراغ بعد از اشتغال  
 بکاری باشد و آن بر خدای تعالی متمتع است زیرا که او را کاری از گاری دیگر شغل و مانع نکرده و چنانکه در  
 دعای مأثور آمده است سبحان من لا يشغله شأن عن شأن. قامت الرحم فاخذت بحقوي الرحمن باسناد  
 و حم. پس بگفت هر دو خود دعای مهربان را و در تخصیص اسم رحمن بذكر که از احادیث آمده معلوم گردد و خود  
 فتح عامه و سکون قات و در اصل بجای بسن از او را گویند و چون در بسن از او و طرف وی بهم بسته  
 می شود تئیه کرد و گفت بحقوبه یعنی بد و طرف معقه از او در از او نیز اطلاق کنند و در دگر تعالی از ان منزله  
 است و در و این کلام بر طرز زبان عرب است و عادت مردم است که چون یکی بد دیگری پناه آورد دست  
 بد امن و بی زحمت یا طرف از او وی بگیرد و گاهی که کار سخت باشد و اضطراب در کار بود و بهالنه و تا کید منقلب و  
 افتد دست بد و خود از زدن نا کار بر کسی که بوی می گیرد تنگ افتد و البته پرسد که مقصود چیست و چه میخواهی استماره  
 کرد این عبادت را برای پناه جستن رحم. بحضرت رحمان از طبیعت بعد از ان این عبارت مثل شد و درین  
 معنی بی آنکه متنی خود و در متن آن منقلب و بد و چنانکه گویند یا ایه بسو طنان هر دو دست وی فراخ است یعنی  
 تنگی و جو او است هر چند کسی باشد که در اول طاقت دست نداشته باشد یا دستهای او بریده باشد یا محال بود  
 و جو دست مراد از چنانکه پروردگار تعالی در تقدس و این طرز سخن در زبان عرب بسیار افتد و قرآن و احادیث  
 بر طرز زبان عرب واقع شده و این اصلی عظیم است از برای تأویل متشابهاات قرآن و حدیث بی اد تکاب  
 و تکلفات و در حم معنی است از معانی و ذاتی نیست که بایستد و پناه گیرد ایستادن و در فن و پناه جستن از بر  
 سبیل تشبیه و تمثیل است گویا رحم شخصی است که بایستاد و امن کبریای عزت و عظمت حق سبحانه را  
 بگرفت و پناه جستن فقال معه پس گفت پروردگار تعالی چه می گوئی و چه میخواهی و چیست باعث بر پناه جستن  
 تو باین درگاه من یعنی بازمان و کن بامای استغاثه است که الف وی را به بدل کردند و قالت گفت  
 رحم بحضرت عزت هذا مقام العايد بك من القطيعة این جای ایستادن پناه گیرنده به نسبت از  
 طبیعت و چون ببردن یعنی مسکرم و در حضرت نواستاد اقام و دست بد امن عزت و عظمت تو زده ام  
 پناه بخویم تو از آنکه کسی قطع کند مرا و صله و پیوند مرا را رعایت نکند و قطع رحم به نماید قال گفت  
 پروردگار تعالی برای اعبادت نفس و حم و قول مطلب و می الا قرصین آیاراضی نیستی تو ان اصل  
 من و صلك که پیوند کنیم من یکی که پیوند کند تو و انعام و احسان کنم با وی و اقطع من قطعك و به بر م  
 از کسی که بر دازد تو و باز گیرم انعام و احسان خود را از وی و قالت گفت رحم بلی یا رب و اضی  
 شد م ای پروردگار من قال فل انك گفت پروردگار تعالی پس این وعد من بآئو ثابت و محقق است  
 و در تراست این که است متفق علیه ۱۰۰ و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم

الرِّجْمُ شَيْئَةٌ مِنَ الرِّجْمِ وَكَأَنَّ الرِّجْمَ شَيْئٌ مِنَ الرِّجْمِ  
 است این کمرده شده و کمرقه شده است از نظر رحمان چنانکه در حدیث دیگر تصریح آمده که چیده اگر دمی و رحم و  
 و است متاق کردم و در انامی از نام خود که در حمن است که اقبال الطیبی و اجنابل دارد و مراد هر دو لفظ معنی باشد  
 یعنی قرابت رحم که واجب است رعایت آن شایسته است از رحمت حضرت رحمن و شیمی شده  
 الشیء و کذا الجهم و کما و یجهای و رحمت در هم شده و مراد است که رحم از آثار رحمت رحمن  
 است و مشک و متصل بدان فقال الله من وصلک وصلته کفر است استنباطی خطاب بر هم کرده هر که  
 پیوند کند تو و رعایت کند حق را پیوند کنم با وی و رحمت که او را و من قطعک قطعته و هر که قطع کند ترا قطع  
 کنم او را و رواه البخاری ۱۱۰ و عن عیثة قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 الرِّجْمُ مَعْلُوقٌ بِالْعُرْشِ رَحْمٌ أَخْرَجَ شِدْهُ اسْتِ بَرْمِشٍ وَبَهْمَشِکِ اسْتِ بَانِ مَکَانَ دَفِیمِ عَظِیمِ تَقْوَلُ مِیْکُوید  
 و رحم بطریق خبر و دعاس و صلغی و صلح الله و من قطعنی قطعته الله هر که وصل کند مراد وصل کند او را و هر که  
 قطع کند مراد قطع کند او را حدیثی متفق علیه ۱۲۰ و عن جبر بن مطعم قال قال رسول الله صلی  
 الله علیه و آله و سلم لا یلد علی الجنة قاطع رحم و در بنیاد بهشت و اهرام سابقان و مترقان قطع کننده  
 و رحم متفق علیه ۱۳۰ و عن ابن عمر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لیس الواصل  
 بالکافی نیست وصل کننده رحم بر وجه کمال مکافات کند و با آنکه چنانکه آنها بوی احسان میکنند  
 وی نیز می کند و لکن الواصل الذی ولیکن و اصل کامل آنست که اذا قطعت رحمه وصلها چون قطع کرده  
 شود رحم وی و رعایت کرده نشود حق قرابت وی وصل کند و رحم او رعایت حق وی کند چنانکه آنست که حق خود  
 و از کسی نظاید و حق دیگران ادا نماید و قطعت را نیز بشد بدخواهد و اندر ای تکثیر و مبالغه رواه البخاری  
 ۱۴۰ و عن ابی هریره ان رجلا قال روایت از ابی هریره که مروی گفت یا رسول الله ان لی  
 قرابة اصلهم را اقربان و خویشانند که پیوند می کنند ایشان را و یقطعون لی و می برند ایشان قرابت را  
 برای من و احسن الیهم و یسیئون الی دینی میفرستم من بسوی ایشان و بدی می فرستد ایشان  
 بسوی من و احلم عنهم و یبطلون علی و حلمی و دوزم و درمی گذرم من از ایشان و جعلی کند و خشم  
 بگیرد ایشان بر من فقال لمن کفحت کما قلت بس گفت آنحضرت بخدا سوگند اگر راستی تو چنانکه  
 میگوئی فکنا نمتفعهم الممل بس گویای اندازی و در دهن ایشان و می خورانی ایشان را خاکستر گرم را  
 یعنی چون شکسته نیکی تو نمی کند حرام است عطای تو بر ایشان و بکلم آتش دارد و دشمنی های ایشان نشیء  
 کردائی را که لاحق میشود ایشان را از خود و آن خاکستر گرم و ملل لثج بیم خاکستر گرم و بعضی گفته اند که نه با خشان  
 کردن بر ایشان و سواد حق میگردانی ایشان را و پیشتر نفوس ایشان مانند آن کسی که در دامن می اندازد  
 خاکستر گرم را و می خورد آنرا و بعضی گویند که احسان تو ایشان را مانند خاکستر گرم است که می سوزد و بهارک





که این حدیث خمیس است باب الجبر والصله  
 اینست از آنکه در وقت گناه پاک گردانید به بهشت در آورده و در دنیا به فقر و بلا گرفتار و ذنوب ایشان نبود و پاک و صاف  
 با خیرت برود و بعضی را به نرسیدن بلاستند که دانیده و توفیق توبه بخشیده حاصل آنکه مومن چون گناه کرد اگر لطف خدی از  
 پروردگار تعالی شامل حال اوست به قریب مرض تمحیص ذنوب وی می نماید و آنرا که عنایت و لطف بحال وی از زانی  
 ندارد و او را به چنان بگشاید و بگذارد و دیگر دانسته و آید که حال وی بکار و نفوذ بالله من ذلك و عین  
عایشه رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم دخلت الجنة وراهم بهشت را  
فسمعت فيها قرأه بس شیدم وروی آورده اند قرآن را فقلت من هذا بس پرسیدم کیست  
 این که قرآن می خواند قالوا حارث بن النعمان جواب دادند این قرآن خوانده حارث بن النعمان است  
 که از فضلی صحابه بود و پدر او احد خدیق را حاضر شده و صاحب آن قول است که آنحضرت صلی الله علیه و  
 آله و سلم از وی پرسید کیف اصحبت بس گفتم اصحبت مومنا الحدیث بس گویا بخاطر صحابه رسیده  
 باشد که وی به عمل این فضل یافت که آنحضرت در بهشت فراموشید بس آنحضرت برای بیان  
 سبب دریافت وی این قضیات را فرمود كذلكم البكر كذاكم البكر هم چنین است قضیات و نواب یکی  
 که در دن یو الدین این را دو بار کرد فرمود و فرمود و کان ابو الناس بامه و یو وی یکی گفته ترین مردم به او  
 خود رواه فی شرح السنة و البیہقی فی شعب الایمان و فی روایتی است بیهقی است قال گفتم  
 آنحضرت هت فرایتی فی الجنة خواب کردم پس دیدم خود را در بهشت این عبارت در روایت بیهقی  
 بدل بجای دخلت الجنة در روایت شرح السنة که است و عین عبد الله بن عمرو و قال قال  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم رضی الرب فی الوالد حشو وی پروردگار تعالی در حشو وی پرورد  
 است پدر ذکر کرده اند و ان مقام که این حدیث در روایتی است ذکر پدر بود و حکم مادر نیز همین است  
 بطریق اولی از جهت زیادت حشو وی چنانکه معنوم شد و بعضی گویند که والد اینجا به معنی شخصی زاینده است  
 و آنکه نسبت به لذت دارد و صیغه فاعل گاهی برای نسبت می آید چنانکه نامر و لابن عمر فروش و بن فروش  
 را گویند بس مادر و اینرا مل باشد و ظاهر این را بعد از ابن عمر بن العاص گفت پدر و دگاد که پدر او شکایت  
 از وی نزد آنحضرت می آورد که ریاضت بسیار می کشید و تمام شب بیدار می بود و دایم روزه میداشت  
 چنانکه در حدیث آمده است و ابن عبد الله بن عمر و باید و میبود که عمر بن العاص است که دزیر معاویه بود  
 و در بعضی از ایشان نبود و سخط الرب فی سخط الوالد و ما حشو وی پروردگار و دنا حشو وی پرورد است  
 و سخط و ضم بین و سکون خادصم آن و فصحیحین گرامت و ضد و صا که انی التاموس و رواه الترمذی و عین  
 ابی الدرداء ان رجلا قال از ابو الدرداء آمده است که مردی آمد و او را بس گفت آنرا ان لی امرأ  
 وان امی تمام فی بطلاق از منی مر از منی است و مادر من امر میکند از منی بطلاق و این یعنی چه گدازم طلاق بد هم او را

اور ایا وجود اگر طلاق انقضی میباجاست فقال له بس گفت آنرا از انبوا الدرداه سمعت  
 رسول الله شریفتر خبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم يقول می گفت انبوا ابواب الجنة  
 پدر بهتر و فاضلترین درهای بهشت است یعنی سبب در آمدن بهشت نگاهداشتن و ضایع کردن است پس  
 هر که خواهد که در آید بهشت را ازین در که بهترین در است باید که ضایع داند نگاه دارد و ظاهر است که مادر نیز همین  
 کلمه خواهد داشت فان شئت فقل علی الباب ارضیع بعض اختیار و دوستی است اگر می خواهی نگاهداشت  
 کن برین دو باب ضایع کن یعنی اگر طلاق دادی و ضایع داند نگاهداشتنی و اگر نه ضایع کردی و از دست  
 دادی آزاد و درین حدیث اگر از والد شخص زاید مراد دارند آنکه نسبت ولادت دارد و مناسب تر است  
 و رواه القرمذی و ابن ماجه ۴۰۰ و عن بهز بن حکیم عن ابيه عن جده قال بهز بن حکیم از پدرش  
 روایت میکند پدرش از جد ک نام دی معادیه بن حیدر است فتح مهاد و مکنون بخانه پدر و ال میماه گفت جد  
 وی که قلت گفتم یا رسول الله من ابوک را یکی کنم و بگو احسان نامیم نخست قال گفتم آنحضرت امك  
 مادر خود را یکی کن و وی احسان نامی قلت ثم من گفتم بستر کن را یکی کنم قال امك گفت آنحضرت  
 درین بار نیز مادر خود را یکی کن قلت ثم من گفتم بستر کن را یکی کنم قال امك گفت آنحضرت بستر کن  
 مادر خود را آنرا نیز بستر کن و درین بار قلت ثم من گفتم بستر کن را یکی کنم قال ابك گفت در مرتبه چهارم  
 پدر خود را یکی کن ثم الاقرب فالاقرب بستر یکی کن آنرا که نزدیکتر است بنواز و پدر چنانکه برادر و خواهر  
 پس آنرا که بعد از وی نزدیکتر است چنانکه اعمام و احوال بهمن ترتیب اولاد اعمام و اولاد احوال و منسوب  
 این حدیث همان حدیثی است که در اول باب از ابن ابی هریره که شد رواه القرمذی و ابوداود ۴۰۰ و عن  
 عبد الرحمن بن عوف قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم يقول قال الله تبارک و تعالی  
 عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه گفت شنیدم آنحضرت را که می گفت که گفت خدای تبارک و تعالی  
 انا الله و انا الرحمن من خدای منم منصف بصفی رحمت خلقت الرحمه میدا که رحم را و شققت لها من  
 اسمی و شکافتم و مگر قسم مرا رحم را نامی از نام خود که همان است و در بعضی نسخ شققتها آمده فمن وصلها وصلته پس  
 هر که پیوند کند رحم را و رعایت کند وی را پیوند کنم من و بر او من قطعها بقطع و هر که بگسلاند رحم را و رعایت  
 وی نه نماید بگسلانم او را و بت به معنی قطع است و البته که در سخن برای تاکید و مبالغه گویند معنی قطع است یعنی  
 با انقطع و البحر نم این را بکنم و از هر چه بخر کردن اوست قطع کنم و از ان بر م و بگسلانم رواه ابوداود ۴۰۰ و عن  
 عبد الله بن ابی اوفی صحابی مشهور است و پدر او نیز صحابی است حاضر شد حدیث را و خیر را و مشاهد را که  
 بعد از دست و همیشه بود و در مدینه تا وقت وفات آنحضرت بعد از ان انتقال کرد و بگو و وی آخر کسی است  
 که مرد بگو از صحابه سه سده و ثمانین و قبل است و ثمانین قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم يقول  
 لا تنزل الرحمه علی قوم فرو و نمی آید رحمت خاص الهی بر قومی که فیهم قاطع رحم در میان ایشان ششمی

است بر خدا رحم و رعایت ناکند کسی از آنکه می کند و مساعدت می کند آن باب البر والصلة  
شخص و این را ذکر نمی نمایند و منع نمی کنند و از آن و بعضی گویند مراد برحمت باران است که بشوی  
این حدیث باز داشته میت و از ایشان روایه البیرونی فی شعب الایمان ۸۰۸ و عن ابی بکر قال  
قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ما من ذنب احری ان یعجل الله لصاحبه نیست هیچ گناهی نزد او تر  
بآنکه شتاب کند ندای تعالی مرگنده آن کند و العاقبة فی الدنیا عذاب و دنیا مع ما یدخله فی  
الاحرة یا آنچه نگاه میدارد او را از عذاب و آخرت من البقی و قطیعة الرحم از بر آمدن از اطاعت امام  
عادل و بریدن پوند رحم یعنی برین دو بکند هم در دنیا عقوبت می کند و هم در آخرت عذاب خواهد بود چون اثر  
این دو مصیبت در دنیا هم هست از مخرج و مرج در عالم و کینه و عداوت در قلوب عتوت اینها در دنیا نیز  
مبطل گشت و اگر چه بعضی گمانان دیگر نیز باین صفت باشند اما این دو گناه بدتر و شنیع ترند روایه الترمذی و ابو  
داود و عن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا یدخل الجنة منان  
در نمی آید در بهشت منت نهنده بعد از عطا و شمار کننده و بر روی آورنده آنچه داده است چه جای ایذا کننده  
بدان چه منت نهادن و ایذا کردن بحکم کریم و لا تبطلوا صدقاتکم یا من و الاذی ابطال کند صدقه را و اما  
که مراد آن است که در آمدن در بهشت که به جت صدقه و عطا متوقع بود به جت بطلان صدقه واقع گردد و  
یا بشوی این شنبیه اذان سعادت محرومی که در دو مراد در آمدن با سبقتان و سقریان است و الا  
در آمدن بهشت هر مومن را امری است و لا عاق و هم چنین و دنیا به و بهشت آزاد کننده و ابدین و اقرار با  
بی جت شرحی کند اقیل و احتمال داده و که عاق را مخصوص با آزاد کننده و ابدین و ابدیم چنانچه متعاد است  
است و قاطع صدقه رحم را در منان داخل و ابدیم یعنی منت نهنده بر خویشان و نزدیکان بآنچه  
احسان می کند بایشان و بعضی گویند که منان از من است یعنی قطع یعنی قطع کننده و رحم و ابدین من  
و در نمی آید بهشت را ابدیم خورد و شراب را و عداوت کننده بدان روایه الترمذی و ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تعلموا من انسا بکم یا موزید از نسبه های خود  
ما تصلون به ارحامکم آن قدر که پیوند کنید بدان رحمهای خود را یعنی آباد اجداد و امهات و جدات و اولاد  
ایشان را از ذکر و اثاث بهشتانید و نامهای ایشان را و در پند تأوی الارحام را که بابش این صله باید نمود  
بدانند که دانستن آن ضروری و نافع است فان صلة الرحم محبة فی الیهل زیرا که پیوند کردن و نیکی  
نمودن بر رحم جای وجود محبت و محل دوستی است و در خویشان و متعلقان و محبة را بکسر حاخونده اند بر وزن  
مظنة بکسر لام مشرقة فی المال لفتح هم و سکون مثله از ثروت بمعنی کثرت مال یعنی صله رحم سبب کثرت و  
برکت است و مال چنانکه متبقا گشت که سبب فراخی در رزق است منسأة فی الاثر لفتح سیم و سکون نون  
و فتح همزه یعنی سبب تاخیر و در اجل و در ازی عمر است روایه الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۱۱۰ و عن ابن

عسوان راجعاً الی النبی مردی آمد پیغمبر را صلی الله علیه و آله وسلم فقال باب البور والصلوة  
 گفت آن مرد یا رسول الله انی اصبت ذنباً عظیماً من رسیدم ام گناهی بزرگ را افهل لی من توبت پس  
 آیا هست مرا عملی که سبب توبه در یوح الی تعالی گردد بر من برحمت و آمرزیده شود آن گناه قال هل لك  
 من ام فرمود آنحضرت آیا هست ترا مادری از مادران یعنی مادر یا جد و قایل لا گفت آن مرد نیست مرا  
 مادری قال گفت آنحضرت وهل لك من عالة و آباء هست ترا خاله از خاله قال نعم گفت آری خاله است  
 قایل فیهما گفت آنحضرت پس نیکی کرد با وی تا آمرزیده شود آن گناه تو این جا معلوم می شود که صله و رحم  
 سبب کفایت گناهان شود اگر چه کبیره نباشد یا آنحضرت آنرا در خصوص این مرد بوی معلوم کرد و نیز معلوم شد که خاله  
 حکم دارد در رواه الترمذی ۱۲۰۰ و عن ابی اسید بن مسعود رضی الله عنه قال روایت است از ابی  
 اسید ساعی که گفت بینا نحن عند رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در اشای آنکه ما نزد پیغمبر خدا بودیم  
 صلی الله علیه و آله وسلم اذ جاء رجل من بنی سلمة ناگه آمد آنحضرت را مردی از بنی سلمه که سمر لام  
 نام بطنی است از قبایل انصاء و گفته اند که سلمه که سمر لام در عرب خیمه این بطن از انصاء نیست و سلمه بفتح  
 لام بسیار است فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله هل بقي من بر ابوی شی آباء باقی مانده است از  
 نیکی پدر و مادر من و چیزی یعنی در زندگی پدر و مادر من هر چه توانستم کردم آیا باقی مانده است از برایشان  
 و چیزی ایوهما به بعد موتهم که بکنم آنرا پس از مردن والدین یعنی پس از موت والدین هم برایشان  
 صورت دارد و قال نعم فرمود آنحضرت آری باقی مانده است از بر بعد موت والدین الصلوة علیهما  
 و الاستغفار لهما رحمت فرستادن برایشان و دعا کردن و آمرزش خواستن از حق تعالی برایشان را  
 و انفاذ عهدهما من بعدهما و روان کردن عهد و وصیت ایشان بعد از وفات ایشان و صلوة الرحم  
 التي لا توصل الا بهما و صلوة رحم که کرده نمی شود دیگر بسبب محبت خالص ایشان و حق ایشان و طلب  
 رضای ایشان که رضای حق منوط است بدان که به جت عرضی و غایتی دیگر که طلب قریب و منزلت یا  
 و ببله مال و جاه و ایشان باشد چنانکه طاعت برده و دگر تعالی خالص برای طلب رضای وی باید کرد  
 نه برای عرضی و خوشی و اکرام صلوة یقهمها و مرزگ داشتن دوستان و الدین را و احسان کردن بآنها چنانکه  
 در فصل اول در حدیث این عمر که نیست رواه ابوداود و ابن ماجه ۱۳۰ و عن ابی الطفیل نام او  
 عامر بن دانه است آخر صحابه و در موت و بود وی رضی الله عنه از اباعمان امیر المومنین علی رضی الله عنه قال  
 روایت النبی گفت دیدم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم یقسم لهما بجعفر افه بخشش می کرد و کوشی را در  
 موضعی که نام وی جمرانه است که سمر جیم و عن و تشدید اموضعی مشهور است بر یک مر خاله از که و آن حضرت  
 بعد از فتح چنین شازده را در آنجا بود و قسمت اجزای آنرا نمود و اذ قبلت امرای حقی دانت الی النبی  
 ناگاه پیشش آمد زنی تا آنکه نزدیک شد بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فبسط لهما رداءه پس

در حدیث جلد دوم کتابت کلمات گناهان کبیره است



فریادی کند وی ناله از کمر سبکی نزدیک بر دو پای من گویاده شریعت آن قوم حق فتنه باب البر والصله  
 مود و پدر مقدم پدر حق اولاد بابر ام بود این مرد قدیم میگردد و پدر و مادر بعضی گویند شاید که مقه او سرت  
 و من بخردان داده بودی آبی و فریاد ایشان برای زبانی بود قلم یزلی ذلك دای و دایم بس بود خواب  
 کردن و ایستادن و فریاد کردن کاه من و ایشان یعنی پدر و مادر خواب می کردند و خردان فریادی کردند و من  
 ایستاده بودم حتی طلع الشمس آنکه بر آمد فراین مرد این حکایت از حال خود کرد و روی بخدا آورد و گفت  
 خداوند افان کنت تعلم انی فعلت ذلک ابتغاء وجهک پس اگر ماستی تو که میدانی که من کرده ام این گاه  
 به بخش طلب رضای تو فاخرج لنا فرجة نرى سنيها السماء بس کتاب برای کثادکی که ستم از ان کثادکی آسان  
 فاخرج از باب نصره از افغان مرد و ناله اند و فرجه نیز بضم فاد فتح آن آمد و فخرج الله لهم حتی يرون السماء  
 بس کتاب و جدای بنامی برای این قوم تا آنکه چنان شد که بیشتد آسان و فخرج به نشدید را و به تخفیف  
 آن نیز آمد و در بعضی روایات مردی چون آمده و چون مرد نخستین حکایت خود تمام کرد و از تنگی کثادکی  
 یأبست قال الغافی گفت مرد و دوم برای بیان کرد و ادبیک کردی کرده بود اللهم انه كانت لی بیت  
 عم احبها و او نهاده و سستی کرد و مراد خرم کرد و دوست می داشتم او را کما شغل ما يحب الرجال النساء  
 و دوستی مثل ستمین و دوستی مردان مرزبان را فطلعت اليها نفسها پس طلب نمودم به سوی وی  
 تنفس او را یعنی میل کردم به سوی وی و فرستادم کس را به سوی وی فابست حتی آتیها بسا ئة دینار  
 پس سر کش کرد وی از سطا و هت من تا آنکه بیازم او را و بدستم خود دینار فطعت حتی جمعت مائة دینار  
 پس کسب و کار کردم تا آنکه بهر ستم خود دینار وانی الصراح سنی دیدن و سبالی کردن و کسب و کار  
 کردن فلقيتها بها بس پیش آوردم او را آن خود دینار را فلما قعدت بین رجليها پس هرگاه که شستم  
 میان و دهای آن زن برای جماع قالت یا عبد الله اتق الله گفت آن زن ای بنده خدا بر بهر کن و بر سر  
 از خدا اولاً ففتح الغافی و کما امر امانت را یا کتابت از از الی بکارت کرد و فطعت عنها پس رسیدم از  
 خدا و در ایستادم از وی اللهم فان کنت تعلم انی فعلت ذلک ابتغاء وجهک خداوند پس اگر می دانی  
 و که من کردم آنرا برای طلب رضای تو فاخرج لنا فرجة لئلا نراها من کثاد و فخرج لهم فرجة بس  
 بکثاد و خدا ای تعالی برای ایشان کثادکی و فرج به تخفیف و او تشدید آن نیز آمد و وقال الا خود گفت  
 مرد دیگر از ان به مرد اللهم انی کنت احتاجت اجیرا خدا و دایم بر دوی که قلم مزدوری را بفرق  
 از دین و ستم و فرقی بفتح فاد کنون را و فتح آن بیاید که سیر و ره رطل و بعضی گویند باز و رطل و دوی بنده  
 و فتح را اکثر و اصوب است نزد اهل لغت و نزد کج بین به کون اکثر است و قاضی عیاض گفته روایت شیوخ  
 مایسان و فتح بهر دو است و الفح اکثر و در صراح گفته فرقی سکون و حرکت بیانه اهل مدینه و آن شکر زده  
 رطل است و از رطل بهر دو و ضم و او تشدید ذای و تخفیف آن و ضم بهر دو به تشدید و تخفیف و بضم اول و



سکون ثانی و در زنی ممره و غیره چون بحای را نیز آمد نام دانه مشهور فی الصراح باب البر والصله  
از در هیچ فلما قضی عملدس چون تمام کرد آن مرد گاو خود را قال اعطنی حقی گفتم بدو مرا حق فرست  
علیه حقه پس پیش آورد و مرد بروی حی او را افتور که در غیب عند پس بکذاشت حی خود را و اعراض  
کرد از آن قام ازل از عند پس پیش زد و اعت می کردم می او را که شالی بود تا آنکه حاصل بسیار آورد و حتی جمعت  
معه بقرا و در احیها اما آنکه بهم آورد و حاصل ذراعت گاو آن و چراغ آن گاو آن را در دین روایت ذکر بفر  
و داعی کرد و با عباد اکثر و اغلب و در روایت دیگر آمده که حاصل بسیار گردانیدم اجرت و برآمد آنکه بسیار شده اموال  
از شیر گاو و گوشت و غلام فیما فی پس آمد مرا آن ابر فقال پس گفتم اتق الله و لا تطعنی ترس خدا را  
و غلام کن مرا و اعطنی حقی بدو مرا حق مرا فقلت اذهب الی ذلک البقر و راعیها پس گفتم بر و بسوی آن گاو آن  
و چراغ آن گاو آن حی نت فقال اتق الله و لا تهرأ بی پس گفتم ترس خدا را و استراحت کن به من  
فقلت الی لا اهرأ بک پس گفتم بدرستی من استراحت می کنم تو فخذ ذلک البقر و راعیها پس بگیر آن گاو آن  
را و چراغ آن گاو آن را فخذ فانا نطلق و بها پس گرفت این مال و ساع و پس برد آن همه استیاد افان گفتم  
تطعم انی فعلت ذلک ابتغاء وجهک فافرج لنا بقی پس اگر سید انی خداوند که من کرده ام آنرا برای طلب  
و رضای تو پس بکش آنچه جاتی مانده ازین سبک فقرج الله عنهم پس کشاد خدای تعالی آن سبک را از ایشان  
و بر ماند از آن محنت متفق علیه و ازین حدیث معلوم شد استخوان تو سبک است و سبک اعمال و در حال شدت و  
کرب زیرا که مولی تعالی از ایشان قبول کرد و اجابت نمود و آنحضرت این را از این قوم و در هر نفس ثناء ذکر  
فضایل خبر داد و اگر استخوان باشد چو از خود متیقن است اطمینان دانست که این معامله بر ظاهر شریعت و مقتضای  
ایمان است که بموجب صدق و عدل پروردگار تعالی و وثوق بدان اجر عمل و امی طلب و معامله می نماید اما آنکه  
مستغرق است در بر حقیقت و مشاهده می کند شمول قدرت و فعل و توفیق الهی را فانی است از وجود و روایت  
عمل خود و خیرای آن او را که محال است بذات خود و استحقاق خیرای دوست دمی همه از حق  
می داند و خود را در میان نمی بیند عمل توفیق دوست و جرات بفضل او تعالی شانه و عظم بر مانده و نیز معلوم میشود  
مبالغه در فضل نفع برداریدن و ایثار ایشان بر اهل داد و داد و اخراج و نماندن از تکلیف و مشقت ایشان  
و قصر دشت بر راحت و آسایش ایشان و نیز معلوم می شود که بیدار کردن کسی را که در خواب است کرده  
و خصوصاً در محل ادب و تعظیم اگر برای نماز و زوفاات فرض معلوم می شود که راحت خواب الذ و اطیب  
است از تناول طعام و معلوم می شود فضل عفت و پارسائی و باز داشتن نفس از محرمات خصوصاً نزد  
قدرت و عدم مانع و طاب نفس و حواس و شی و خصوصاً در شهوت فرج که بجان وی غالب تر و سرکش  
ترین شهوات است بر عقل و مشکل ترین حالات است بر مرد و نیز معلوم می شود که تصرف در مال غیر بی اذن  
و بی جای است اگر اجازت کند بعد از آن چنانکه مذکور است که تصرف فصولی جایز است و موقوف

است بر اجازت مالک و بعد از اجازت وی نماند کرد و معاوم می شود که حسن عهد داد ای باب البر و الصلوة  
امانت و سباحت در معاملات امری فاضل و موصل است بترتیب و کرامت نزد حق و معاوم می شود که کرامات  
مزه بعد از وقوع بلاستجاب و سبب دفع بلا و کشاد از تنگی محنت و ابتلاست و معاوم می شود که کرامات  
ادبانی است چنانکه مذکور است و جماعت است رضوان الله علیهم اجمعین ۲۰۰ و عن معاویه  
بن جاحصة ان جاءه الى النبي صلى الله عليه وآله وسلم جاحصة بن عباس بن مرداس سلمی که از  
صحابه بود و پس روی معاویه نیز از صحابه است نزد آنحضرت آمد فقال پس گفت یا رسول الله اردت ان اغزو  
خواسم که نخواستم و قد جئت استعيرك و تخمین آمد مام که مشاورت کنم ترا و چون فرمائی فقال هل لك من ام  
پس فرمود آنحضرت آیا هست ترا مددی قال نعم گفت آری هست قال فالزهاجر و دوس لازم گیر اورا و با وی باش  
فان الجنة عند رجلك از برای که بهشت نزد پای توست ایستاده در پای مادر باش که موجب در آمدن بهشت است  
و این عبارت کنایه است از خضوع و ذلل که امر کرده اند آن اولاد الهیست بوالدین پس در بانی بودن صفت  
و لذت است بهشت رواه احمد و النسائی و البیهقی فی شعب الایمان ۳۰ و عن ابن عمر قال  
كانت تحتی امرأه ابن عمری گوید بود و در عقد نکاح من زنی و کان عمر یکرهها و بود و عمر رضی الله عنه که  
ناخوش میشد ایشیت آن زن را فقال ای طلقها پس گفت مرا عمر طلاق دو آن زن را فابیت پس سر باز  
زد و من از امثال این امر و طلاق نه ادم زن را فاتی عمر رسول الله پس آمد عمر به شمر خدا را صلی الله  
علیه و آله و سلم فذکر ذلک له پس ذکر کرد عمر آن واقع را مرا آنحضرت را فقال ای رسول الله  
صلى الله عليه وآله وسلم طلقها پس گفت مرا آنحضرت طلاق بده آن زن را رواه الترمذی و ابو  
داود ۴۰۰ و عن ابی اسامة ان رجلا قال و ایست از ابو اسامة ماهانی که سخا می شهو را است که مردی  
گفت یا رسول الله ما حق الوالدین علی ولدیهما چیست حق مادر و پدر بر فرزندان ایشان قال گفت  
آنحضرت هما جنتک و نارك مادر و پدر بهشت و دوزخ تواند یعنی حق ایشان نیکی کردن است یا دشمنان  
و ناسخاندن ایشان را زیرا که نیکی کردن با ایشان سبب در آمدن بهشت و دشمنانیدن ایشان موجب در آمدن دوزخ  
است رواه ابن ماجه ۵۰۰ و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان العبد لیه موت  
والداه از احد همدان دینی که بد و بدتر آید بمیرد و دوازده و بی مهر و بیانی از ان و در آنه لهما هاق و حال  
آنکه به تخمین آن بد و مرثا اثر را بخاند و حقوق و دوزخ است و ایشان ناراضی و قه اند از وی از عالم فلائزال  
بد عولهما و یستغفر لهما پس همیشه دعا میکند آن بد و مرید و دوازده و او آمرزش می خواهد از خدا امر ایشانرا  
حتی ینکته الله باز آنکه می نویسد او را خدا ای تنالی نیکی کند و ایشان یعنی دعا و استغفار فرزند ان مر  
الدین را بعد از مردن ایشان آن فایده دارد که اگر ناراضی و قه باشد بد هم حق تنالی ایشانرا ناراضی  
میکرد اند از وی و نام ویرا در دیوان نیکی کنندگان به پدر و مادر و در ضاعیدگان از ایشان می نویسد

[illegible]

بن سید بن العباس بن ابراهیم و در وقت وفات آنحضرت هشت ساله بود و دید آن باب الشفقة والرحمة  
 حضرت را در وایت کرد از وی و این حدیث اوست یا روایت پدر گمان او قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله وسلم حق کبیر الاخوة علی صغیرهم ادب و رحمت بزرگ از میان برادران برادر  
 خرد ایشان حق الوالد علی ولد کم چو چو پدر است بر فرزند و روی البیهقی الاحادیث الخمسة  
 فی شعب الایمان روایت کرده است این پنج حدیث را از حدیث انس تا حدیث سید بن العباس در  
 شعب الایمان باب الشفقة والرحمة علی الخلق ۲۰۰ فی الاصرار شفقت مهربانی شفق که تک اشفاق  
 تر سیدن بر کسی یا چیزی از مهربانی بروی عاقله علی یقال اشفق علیه فهو مشفق و شفیق علیه و به معنی تر سیدن  
 از کسی قال اشفق منای خاف انشی و طیبی گفته اشفاق به معنی خوف است و شفقت و شفیق اسم است از ان  
 و بمعنی غایت مخلصه خوف بزرگه زیرا که مشفق بترسد که مگر وی به مشفق علیه ترسد و رحمت بخندون و مهربانی  
 کردن در رحمت که کتب و در جمیع کتب را با سکون حاصل آن نیز به معنی رحمت آید در رحم نیز مانع است یقال  
 دحمت و در رحمت علیه و در جود نیز مشفی از رحمت است از برای جباله چنانچه در جود از دهب و جود از  
 چرخ و همان در جیم از اسماء الهی اند از برای جباله و در رحمت و بکار از نیز برای جباله است چنانچه گویند جاد  
 به و جباله و در همان اند و اقوی است به معنی مینعت بر چیزی که فوق آن منصود و نهاده و لهذا مخصوص است  
 بهاد شغالی و بر خیر او اطلاق توان کرد و در جیم بر غیر وی جباله نیز اطلاق توان کرد و کریمه قلی ادعوا الله او ادعوا  
 الرحمن دلیل این تمییز است الفصل الاول ۲۱ و عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله وسلم لا یرحم الله من لا  
 یرحم الناس رحمتی کنه خدا تعالی بر رحمت خاص کامل خود کسی را که رحمت نمی کند او او میانه را متفق علیه  
 ۲۰۰ و عن عائشة رضی الله عنها قالت جاء اعرابی الی النبی آد بادیه نشینی که اکثر خاک و دشت  
 خوی باشند بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و دید جانم را که بوس می کند خرد را فقال پس گفت  
 اتقلبون الصبیان فما قبلهم آبا بوس می کنید شما خرد را پس ما خود بوس نمی کنیم ایشان را فقال النبی پس گفت پیغمبر  
 صلی الله علیه و آله وسلم او املك لك ان نزع الله من قلبك الرحمة آیا مالک می شوم من نهادن رحمت  
 را در دل تو اگر باشد الله تعالی از دل تو رحمت را یعنی چون وی تعالی در دل تو رحمت و شفقت نه نهادن  
 توانم نهاد مقصود و جزو تو بیخ است بر بر جمعی و اشارت بآنکه در و لها رحمت نهاده و آفریده می است اگر وی نیافرید و نهاده  
 دیگری نتواند نهاد و این معنی بر تقدیر کسر امر آن است و در اکثر روایات بفتح همزه آمده و معنی آنچنان شود که  
 من مالک نیستم دفع و از ال کشیدن حق رحمت را از دل تو یعنی چون وی تعالی رحمت را از دل تو کشید من آنرا دفع نتوانم  
 کرد و از ال نمود و مال معنی هر دو روایت یکی است تفاوت و در توجیه اعراب است متفق علیه ۲۰۰ و عنها قالت  
 و هم از عایشه روایت است که گفت جاء تنی امرأة معها ابنتان لها نسالتني ان امرأتي و و نزلت

باب الشفقة والرحمة علی الخلق

باب الشفقة والرحمة علی الخلق

مراد اسوال می کرد آن زن وی خواست بخری از من فلم تجد غندي غير ثمرة

واحدة پس یافت آن زن نزد من خریاک خرما فاعطيتها اياها پس دادم آن زن را آن ثمرة و افقسمتها  
 بين ابنتيهما پس قسمت کرد دخرا در میان هر دو دختر خود آن زن و هر یک نیمه از آن داد و لم تا کل  
 منها خود بخورد چیزی از آن ثم قامت فقترت پس بر خاست آن زن و بردن رفت از آنجا فل دخل النبي  
 پس در آمد بنبر صلی الله علیه و آله و سلم فحدثه پس گفتم این فعل آن زن را یا حضرت فقال پس گفت  
 در بیان فضیلت نیکی کردن بدختران من ایستای کسی که مبتلا گردانید شود و از نایبش کرده شود من هله  
 البنات بشی از جنس این دختران به چیزی یعنی یکی یاد و یا بیشتر و عیالات ایستای به جهت آنست که وجود  
 بنات در عرت و عادت کرده و گران می باشد فاحسن الیهن پس نیکی کند به سوی ایشان کن له سترا  
 من النار باشند این دختران و نیکی کردن بایشان مرا آنکس را پرده از آتش و زخ و حاجر و مانع از درد آمدن  
 آن و اختلاف کرده اند علامه در آن که مراد اینها و استخوان بخرد وجود دختران است یا آنچه صادر شود از ایشان  
 از محبت و ایذا صبر کردن بر آن و ظاهر ادل است و نیز مراد از احسان قد و واجب است از تقه یا زیاده بر آن  
 و ظاهر ثانی است و شرط احسان آن است که موافق شرع باشد و مستمر و ادیم کرد و تا بعد از آن انسان به ترویج یا بموت  
 متفق علیه . . . و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من عال جاریتین  
 کسی که غم خواری کند و دو دختر را و ایستادگی نماید نفقه و قوت و کسوت رسانیدن ایشان را احتی قبل فانا آنکه برسد  
 آن دو دختر ببلوغ جاء يوم القيمة می آید آنکس و روز قیامت انا و هو شکلا در حالی که من و وی  
 بهم باشیم هم چنین و ضم اصابعه و فرام آورد آنحضرت برای بیان معنی همکذا و کیفیت بهم بودن آنکس  
 و آنحضرت انگشتان خود را در دو انگشت است که سبابه و وسطی است یعنی هم چنانکه این دو انگشت را بهم  
 پیوسته می بینید من و آنکس که عیال داری و دو دختر کند و روز قیامت هم چنین باشیم مراد مقام است و  
 مصاحبت در جنت است یا در محشر و مواطن دیگر و الله اعلم و بدانکه در حدیث دیگر فرموده است برای یکدیگر  
 شده ام من و روز قیامت همچو این دو انگشت و احتمال گفته اند یکی آنکه بیان معنی اتصال و مقارنت دیگر  
 تقارب و تقارب منقذ ارتقاء و وسطی بر سبابه اما درین حدیث بیان این دو احتمال نگردد و ظاهر در اینجا  
 اراده ضم و مقارنت و پیوستن است و اگر تقارب و تنایب در در آمدن بهشت مراد دارند نیز صورتی  
 دارند و بر هر تقدیر مراد ساله و تا که فضل عیال داری دختران است و الله اعلم و الله مسلم . . . و عن  
 ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الساهی علی الارملة سعی نماید در تحمیل  
 مونس ارمله و انفاق کند بر ایشان و ارمله بفتح همزه و سیم زن بی شوهر خواه تزوج کرده باشد پیش از این  
 به شوهری یا نه و بعضی گفته زن که مفارقت کرده از وی شوهر بموت یا بطلاق کذا قال الطیبی و در قاموس  
 گفته مرد ارمل و زن ارمله به معنی محتاج و سقیم و جمع ارمل و ارمله در صراح گفته ارمل مرد بی زن و ارمله

زن بی شوهر اهل یوگان و دوستان و محبتان و اصل اشتقاق این لغت از دل است . باب الشفقة والرحمة  
 یعنی مرد و فتن قوشه از دست بی باران شدن سال و مراد و حدیث زن بی مراد است نه سکین بفریه ذکر  
 و المسکین می فرماید که سعی نمایند و گوشتش کنند و در تحصیل موت بسو و مسکینان کما الساعی فی سبیل الله  
 مانند سعی کنند و اشتقاق کنند و در راه خدا است که عزادج است و احسبه قال ظاهر از لغت مصابیح و مشهوره  
 آنست که این قول اهل بهره است که گفت گمان می برم آن حضرت را بهیابی الله علیه و آله وسلم که گفت  
 کالقایم لا یفتقر بضم تا و کالصابیم لا یفطر سعی کنند برادر به و مسکین مانند شب خراست برای نماز که  
 سستی نمی کند و فتوری واقع نمی شود و شب خیزی او مانند روز و او است که هرگز نا فطار نمیکند و همیشه  
 روزه میداد و در بعضی حواشی نوشته که این قول یعنی احسبه قال الخ قول عید الله بن مسلمه قنبری است که  
 شیخ غازی و سلم است و دادی این حدیث است از امام ماک که گفت گمان میبرم ماک را که گفت  
 کالقایم لا یفتقر و کالصابیم لا یفطر فتل بن متقی علیه \* و عن سید بن سعد صحابی مشهور است  
 ساعی که قید است از انصار آخر من مات من الصحابة بالمدينة \* قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
انا و کافل الیتیم له و لفتیر من و کسی که متکفل امر یتیم است و مردی او است خود آن یتیم از آن او  
 باشد و از اقربای او که غم خواری وی بر و بکم صلوات رحم و اجیست چنانکه پسر پسر که پدرش مرد باشد یا پسر  
 برادرش و مانند آن با از آن خیر وی باشد از مردم اجانب بر هر قدر ثواب کفالت یتیم و تربیت وی  
 آن قدر است که بفرماید من و کافل یتیم فی الجنة هکذا ابن عثیم و در بهشت این چنین و اشار  
بالسیابة والوسطی و فرج بینهما شیئا داشت کرد آن حضرت برای بیان کیفیت مقارنت با نکست سبیه  
 و نکست میان و کشادگی کرد میان این مرد و نکست اندکی و رواه البخاری و از بن معلوم شود که مراد  
مقارنت در بهشت است و غم اصابع که در حدیث انبی واقع شده پاشی از فرج است یا لب که نواصب غم  
 خواری و خزان بیشتر از کفالت یتیم بود و مقارنت در اول قیامت از ثانی و در اول و در جمیع مواضع در ثانی  
 مخصوص بخت که آخر مواضع در مرجع و مبرم دست و الله اعلم \* و عن النعمان بن بشیر صحابی انصاری  
 است اول من ولد فی الانصار بعد الهجرة \* قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم توی  
 المؤمنین فی تراحمهم می بینی و می یابی تو ای مخاطب حال مسلمانان را در رحم کردن یعنی از ایشان بر بعضی  
 باخوت ایانی و وجودی دیگر و تو ادهم و در رعایت احوال بعلاقة محبت و وصله موت که یکدیگر دارند مثل زارت  
 کردن یکدیگر و به یکدیگر فرزندان و تعاطفهم و در مهربانی و اعانت کردن یکدیگر به جنت و مشاهده حال ضعف  
 و ناتوانی و مسکنت و امثال آن کمثل الیحد تم و حال تن است اذا اشتکي عضوا چون شکایت کند جسد یک  
 اندام را یعنی بیمار کرد و یک اندام وی شکایت و شکوی به معنی بگردد و به معنی بیماری نیز آید و عضو و اکثر  
 روایات بنصب آمده و در بعضی بر رفع نیز خوانده اند و عضو بالنسب و اکثر اندام اعضا جماعت بکذا فی الصراح

قد اعى له سائر الجبل من خواصه بکرمه و ابره جت آن عضو باقی اجزای جسد و موافقت باب الشفقة و الرحمة  
 می کند اعضا یک دیگر و دنیا لم و مشیت مداحی بکرمه و ابره جت آن عضو باقی اجزای جسد و موافقت  
 و نپ و درین معنی گفته است و بیت و بنی آدم اجزای یکدیگرند که در آفرینش زیاده گویند و جو عضوی بدو  
 آورده و زکار و دیگر خصوصاً را نماند قرار و متفق علیه ۸۰ و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
 المؤمن كرجل واحد مجموع مسلمانان همه در حکم یکدیگر و یک شخص اند ان اشتكى عينه اگر شکایت می کند آن مرد  
 در چشم خود را اشتكى كله شکایت می کند همه بدن خود را و ان اشتكى راسه اشتكى كله دیگر شکایت می کند  
 در دماغ خود را شکایت میکند تمام بدن خود را و ان اشتكى راسه و كله منصب و رفع هر دو آورده و در اسلام ۹۰  
 و عن ابي موسى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال المؤمن للمؤمن كالبنيان سكان مسلمانان  
 دیگر مانند بنا است یعنی مجموع مسلمانان حکم یک بنا دارند و درین معنی که پیشد بعضه بعضا سخت می گرداند و حکم  
 می دارد و بعضی اجزای بنا بعضی اجزای دیگر را هم چنین مسلمانان نیز باید که در تقویت و تأیید یکدیگر باشند  
 ثم شبك بين اصابعه يتردد و آنحضرت انگشتان یک دست خود را در انگشتان دست دیگر از  
 برای تمثیل اتصال و اشتباک مسلمانان یکدیگر در تعاون و ایداد بعضی مرتضی را در این همه در آنچه حرام  
 و مکروه باشد و موجب اثم نگردد و متفق علیه ۱۰ و عنه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه كان اذا ناداه  
 السائل او صاحب الحاجة قال وسمي از ابي موسى آمد و که روایت میکند از آنحضرت که یو و چون می آمد  
 او را سائل یا بنده او را حاجت می گفت اشفعوا اشفاعت کنید و درخواست کنید فلتؤجر و انا حاصل گردد و برای شما  
 اجر شفاعت فلو جر و بصیغه مجهول بکسر لام و سکون آن و يقضي الله علي لسان رسوله ما شاء و حکم میکند  
 خدا ای تعالی بر زبان پیغمبر خود و هر چه میخواهد یعنی شما شفاعت می کرده باشید تا اجر آن حاصل کنید خواه شفاعت  
 شما قبول افتد یا نه که آن تقدیر الهی و حکم اوست و از ملا جله آنکه شاید شفاعت شما قبول نیفتد ترک آن نکنید  
 و ثواب آنرا از دست ندهید و باید دانست که شفاعت در حد و بعد از رسیدن با امام جایز نبود و پیش از  
 رسیدن یومی جایز و در تحریر جایز است مطلقاً و این همه بر تقدیر می که مشفوع فیه مودی و شریر نباشد متفق  
 علیه ۱۱ و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انصر اخاك ظالما او مظلوما یا ری  
 ده و انصرت کن برادر مسلمان را ظالم باشد یا مظلوم فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله انصره مظلوما  
 یا ری میدهم او را و حالی که مظلوم است و کیفیت این معلوم است فكيف انصره ظالما پس چگونه  
 یا ری دهم او را و حالتی که ظالم است کیفیت این معلوم نمی شود قال گفت آنحضرت فمنعه من الظلم کیفیت  
 یا ری و اذن ظالم آن است که مخ می کنی و باز میدادی او را از ظلم فذلك نصر لك ایاة پس آن باز  
 و ائق نوی داد از ظلم انصرت دادن تست او را یعنی بر پیشروان و نفس که باعث انداد و ابر ظلم متفق  
 علیه ۱۲ و عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال انصر اخاك ظالما او مظلوما



مسلمان بر او دینی مسلمان است که شریعت حکم او را در دوش و دوش صلی الله علیه و آله باب الشفقة والرحمة علیه و آله و سلم حکم اب لا یظلمه یعنی بکند مسلمان دیگر را یعنی نباید که ستم کند و اصل مقتنی ظاهر وضع الشی فیها ضیق موضع است و آن شامل است ضیمه و ابایکه مباح و اگر مناسب و لایق باشد کرد آن در عزت کذا قالوا و لا یسلمه بضم یاء کون سین و قید از او در او در مملکت و نگذارش در دشت و زمین بلکه انصرفت کند و یادش و به او را و من کان فی حاجة الخیه کان الله فی حاجته و هر که باشد سعی کننده و در قضای حاجت بر او مسلمان باشد خدا ای تعالی در قضای حاجت وی و من فوج عن معلوم کربة و هر که باشد از شیانی اند و می رسد انان فی الصراح که است بضم کاف و کون را و کرب هیچ کاف اندوه که دم باز گیر داری و می فرج الله عنه کربة من کربات یوم القيمة باشد به خداست ای از وی اند و عظیم از اندوههای روز قیامت که تقیس شود اندوه و دوران و من منر مسلما سترو الله یوم القيمة و کسی که پر و پوشی کند مسلمان را پوشید عیدها و گناهان او را پوشید خدای تعالی عیبهای او را روز قیامت پوشید و از اهل موقف و ترک فحاشیه و اخلاقی ذکر آن و گفته اند اگر ستر که شخص داند و است بر اهل آخرت و حیا است که عیب ایشان منور است اگر کارائی نباشد ستر می کنند و پرده حیا آنرا مستوری دارند اما آنکه پرده از روی حیا برداشته و مایه او فساد معروف شده و علامه مرصبت می دوزد افکار وی فواجست و منع و زجر و تشیع ای لازم و اگر منع و منع نکند و در جری و لا و حکام باید کرد که او را از این ای مردم و فساد و دین باز و اندو اما جرح او است و شود و حکام و علامه از برای حیا است دین و حفظ حقوق الناس امری واجب و لازم است و از باب شک ستر کشیدن عیوب است نه متحقق علیه

۱۳۰ و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ایها المسلمین مسلمان بر او دینی مسلمان است و دینی لا یظلمه و لا یخذله خذلان ترک نصرت دیار دینی و دادن پس لا یخذله بفتح یاء و ضم دال و معنی لا یظلمه باشد که کشت و لا یخذله و خرد و نشرد و خود بخود از او و نظر کنیم بکار و مسلمان را اگر به فقیر و ضعیف و ناتوان و مسکین و نامراد و خراب و غریبان و لاشی باشد چه داند که قدر او نزد خدا چیست و عاقبت کار او چنانچه لا اله الا الله همه این عزت اند غلله العزة و لیس قوله و لیسوا و معین و لكن الله فقیین لا یعلمون هر چه عزت ایمانی ایشان از دست ناید و او را تنهایی که بیجا است عزت دارند و غایت باید نمود و خصوصا آنها که بود علم و عبادت را غمیده آن ساخته به صفت خود علی بن ابی طالب صفت شده اند اگر و برای حال بود گرفتاری بر حسد آن و وبال اهل غم خصوصا ابیاب دنیا و جاه که در غلنت کبر و ذلت نیست و چاه غفلت افتاده از مشایخه این بود مردم و محجوب مانده گرفتار ظلمات بعضها فوق بعض گشته اند باین سبب است اصل کار که باعث عزت و نجات و دنیا و آخرت است محبت افراد حب مشابه است که شنیدند صاوات غلیم و اعز و اشرف نبی آدم صاوات الله و سلامه علیه و علی آنکه و اصحابه جمعین آنرا آورده ایم خود می خوانند و ما مواد گشته به بر بر صحت و محال است بایشان فقیر و فقر او را اصل بر گردید و نواخته آن آستانه و باند و سرافراز گردانیده

از طبع الفجر تصریح آمد و خبر آخرت نجات از عذاب آتش و دوزخ و فوز بد درجات باب الشفقة والرحمة  
 بدست است از آنچه از لوازم ایمان و جمل صالح است و خبر دنیا اسباب و متاع و اهل و اولاد از آنچه دنیا  
 و واسطه آخرت کرد و این را برای خود میخواهد و دوست میدهد و باید که همه مسلمانان را خواهد دوست  
 دارد و خبر خواهد که مسلمانان باشد اما آنکه کسی بحکم تسوّل شیطان و شر و نفس و خبیث سریرت و فساد باطن برای  
 خود از مال و جاه و بیا که باعث ظلم و فساد و وبال و زنگار گردد و دوستی خواهد و دوست دارد چرا برای مسلمان دیگر خواهد  
 و دوست دارد این را باید که برای خود نیز نخواهد و دوست ندارد و یارم دی است که حصول مال و جاه برای  
 وی سبب وصول ثواب آخرت و قرب مولی تعالی نمیکرد و چنانکه مال برای حج و مواسات فقر الگاری آید و  
 بها باعث عدالت و امر بمعروف و نهی منکر نمیکرد و دیگری که مال را در باعث فسق و طغیان و ظلم  
 و عجز میشود و پس خواستن مال و جاه و دوست داشتن آن برای وی درست نباشد زیرا که دینی وی خری نیست  
 و با آنچه خستی و خفتی که نفس آدمی دارد به جت خوف لحوق مقتضیت و ذلت دارد چون همه بر طریقه خرد صلاح  
 و دین داری و انصاف و اعتدال باشد آن خوف مرتفع گردد و وی خواهد که همه جامع گردد و آخرت باشد و  
 و معاوی باشد و حصول این حالت اگر فهم آن یک در دوزخ و انصاف و زهد به میراست انشاء الله  
تعالی و منه التوفیق قاصد رقم ۱۰۵۰ و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و الله  
لا یؤمن و الله لا یؤمن و الله لا یؤمن به یار فرمودند ایمان بیاورد و کامل بشود ایمان شخص قیل من  
 بر سیده شد کیست که ایمان نیارد و گرامیکوئی یار رسول الله قال فرمود الذی لا یؤمن بچاره و اثنه آنکسی که  
ایمن نباشد همسایه او بدیهای او را متفق علیه ۱۰۶ و عن عائشة و ابن عمر عن النبی صلی الله علیه  
و آله و سلم قال ما زال جبرئیل یوصی بیاچاره فرمود ای حضرت جبرئیل انداز میگرد که اگر امر کنم  
 امت را بنگاه داشتن همسایه با همسایان گردان بر وی و دفع ضرر و اید از وی حتی ظفنت الله سیورته تا  
 گمان بر دم که به تحقیق جبرئیل نزدیک است که وارث میگردد و اندامها را از یکدیگر دخی می آرد و بدان فافهم  
 و اگر فرضاً تو ریث از آن حضرت مراد دارد جل برود این قول پیش از دخی بعد از اثنه ایمان باشد چنانکه  
ثابت شد که نحن معاشر الالانبیاء لانزل و لانورث متفق علیه ۱۰۸ و عن عبد الله بن مسعود  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اذا کنتم ثلاثا فلا یتمایحی اثنان دون الاخر چون باشد  
 شما سه کس در صحبت پس پنهان سخن نگوئید و کس یکتنگاری نشواید و آن شخص دیگر که سیم است  
 حتی یشتطو بالناس تا آنکه بیامیزد مردم و بعد از سخن مردم و کثرت اجتماع اگر از سخن کنند یکی ندانند پس اگر  
 چهار کس صاحب باشند و دو کس یکتنگاری پنهان کنند باشد من اجل آن یحذر نه متفق علیه این صاحب  
 از پنهان سخن کردن و دو کس نزد صاحب سه کس از جهت اندوختن که از اندین ازین فعل است آن دیگر  
 را یحذر لئلا یسکون جادضم ذایی و یصم یا و کسر ذایی هر دو صحیح است چون نه و اخرون اند و هکس کرد و را

ادرا و باعث حزن و دوی جزو آید و یکی تو هم آنکه شایسته را می میرد باشد در باب الشفقة و الرحمة  
 و بزرگ و بداندیشی آن مرد و دم نازی از اختصاص یکی با لغات دیگریم نه دیگری در ده اول و در جای که  
 محل این تو هم نباشد درست باشد تا آنکه بعضی برین دقت اند که این نیز نمی در صورت است و در موضعی که مرد  
 ثالث این نباشد بر نفس خود اندازد و در میان عمارت با یکی نه در دو در وجه ثانی باید که مطلقا درست باشد  
 اما این مختلف میشود باختلاف اشخاص و احوال تناسلی هر کس در هر حال بود حسب کم و بیش و تقویم بنوعی که  
 زیاده بر سه نیز باعث حزن و وحشت میگردد و از طبیعت معلوم میشود که تناسلی است بر خصوص ثالث بدون یکی از  
 ایشان نگذارد و بی نزد بانک و شافی و جمیع علامه در سفر و حضر حرام است و نصیحت رسیده و استیذان  
 عایشه و رضی الله عنها که روزی از واج مطهر جمع بودند نزد آن حضرت صلی الله علیه و سلم ناگاه آمد فاطمه و بنی  
 الله عندها چون دید آنحضرت فاطمه را مر حای گفت و پنهانی سخن کرد و بادی و در بنیاد دلیل است که پنهان سخن  
 کردن بایکی در جماعت و در جای که محل نیست و شک نباشد در سنت و هم چنین تناسلی باشد و اکثر ۱۹۰ م حسن  
 قسیم الدارسی ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال الدین النصیحة ثلاثا دین نصیحت است  
 و منحصر است در آن سه بار فرمود این کلیه را در نصیحت و در اصل خلوص است نامحسوس می گویند حسن خلوص را  
 و هر چه خلوص شد آنرا ناسخ نامند و مراد ازین در عرف ادا داده بفراموشی که آنرا خلوص طوبی و محبت است قلنا  
 لمن گفتیم ما جماعه صحابه و بر سر بدیم اند آنحضرت که این نصیحت و خلوص و ادا و دیگر که دین را منحصر بیاختی و در آن  
 مر که است و برای که باید کرد و قال فرمود آنحضرت الله مر که ادا و در خلوص و کتاب ادا و که قرآن مجید  
 است و از رسول الله مر که ادا و که ذات پاک منصفی است صلی الله علیه و آله و سلم و جایز است که مراد  
 بکتاب و رسول حسن باشد تا شامل تمام کتب منزه در سل کرد و صلوات الله علیهم اجمعین و لائمة المسلمین  
 و مراد ازین مسلمانان را مراد و علمان و صاحبان دعا و استیذان را که کتاب برای اهل اسلام اند خیر امر و علمان  
 در راه مسلم اما نصیحت مرا نه تعالی و ایمان آوردن بوجدان است و بی تعالی و صفات و بی و در خلوص محل  
 در عبادت و بی و نصیحت مر که کتاب الله را اعتقاد و آنکه معتبر است است از نزد و بی و کل که در آن ناسخ  
 در سنت از او امر و بی و تلاوت و تعلیم و بی و نصیحت مر که رسول الله را رسید این و بی و در آنچه ادا  
 نزد خدا آورده و اطاعت و بی و محبت و بی و شکر و بی و احسان و بی و بی صلی الله علیه و سلم و این  
 فصاح را جمع بیند اند که نصیحت نفس خود می کند بدین و نصیحت فراتر از المسلمین و اطاعت امراد و منحرف  
 و تنبیه ایشان نزد صفات و عدم خروج بر ایشان اگر چه هر چه کنند و اتباع علماء و آنچه موافق حق گویند و روایت  
 کند و نصیحت مرا نه مسلمانان را ادا و روایت ایشان بفضایل دین و دنیا و دفع ضرر و طاعت نفع مرا باشد  
 و این حدیث از جوامع الکلم است که با اتمام دین بر دلالت و تمام علوم اربع و آخرین مندرج است  
 در و بی و تفصیل اجمال آن مستفید و نمودن از آن در رساله حدیث نوشته شده است و الله اعلم و حسن

جریر بن عبد الله قال بايعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم باب الشفقة والرحمة  
 جریر بن عبد الله يروي عن أبي حمزة سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
 الزكوة والصلة لكل مسلم برأيه ما زودوا من زكوة وخير فاسمى نودون مائة من اعبادات يا حي الله  
 است يا حي العباد والرحمن الله تخفصص كذا كذا كذا عبادات بدني واطلي واسم ارکان اسلام اند به اند  
 شهدا بن كذا زكوة است و نودا که روزه حج در انوقت فرض شده باشد و اما حي العباد پس شامل است جميع انواع  
 انرا نصبت کردن مبرر مسلمان را متفق عليه الفصل الثاني ۳۲۰ عن أبي هريرة قال سمعت ابا القاسم  
 المصادق المصدوق يقول شيدم ابا القاسم را يعني محمد رسول الله را که صادق و مصدوق است صلى الله عليه وسلم  
 صادق را است گود بمصدق و است گفته شد بوي يعني کسی بوي را است گفته پس آنحضرت را است گو  
 است در خبرهای که داده وحی تعالی و جبرئیل را است گفته یاوی در خبرهای که بوي رسانیده پس ابو هريرة و دیگران  
 شنیدم آنحضرت را که می گفت لا تنزع الرحمة الا من شقي كشيده میشود و مهربانی از دل هیچ کسی مگر از دل بد بخنی  
 زیرا که مهربانی نشان ایمان است پس هر که مهربانی نداد ایمان نداد و هر که ایمان نداد و شقی است نفوذ ما به  
 من استقاده رواه احمد والترمذي ۳۰۰ و عن عبد الله بن عمرو وقال قال رسول الله صلى الله  
 عليه وآله وسلم الرحمن الرحيم الرحمن رحم و شفقت کند گان بر خلق رحمت میکند ایشان را  
 در حسن ارحموا من في الارض و رحم کنید کسی را که در زمین است از آدمیان از نیرگان و بدان و رحم  
 کردن بر بدان بآن است که ایشان را از بدی باز دارند چنانکه که شست باری و برادر و خود را ظالم باشد  
 یا مظلوم الخبیث یا مراد آنست که رحم کنید هر که قابل و مستحق رحم است یوحکمکم من في السماء نار حممت  
 کند شاهد کسی که در آسمان است ملک و قدرت او و تخفصص بآسمان به جنت کمال و سعت و علو و ارتفاع  
 او است یا مراد من فی السماء ملائکه اند و رحمت کردن ایشان به حفظ از اعدا و موزیات از شیاطین جن و  
 انس و دعا و استغفار و طلب رحمت است از جناب عزت برای رحم کنند گان رواه ابو داود و  
 الترمذي ۳۰۰ و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليس من  
 لم يرحم صغيرنا ولم يوقر كبيرنا فليس من ابايعنا ما و از ان کسان که بر طبقه ما اند کسی که رحم کند خردان  
 ما و رحمت نکند از بزرگان ما و او تخفصص به صغیر و کبر مسلمانان به جنت کمال اهتمام و اعتنا نیست و الا  
 صغیر و کبر کنایه از بزرگ و قدیمی رحم و توقیر کردن است و اگر به صغیر منکم آدمیان مراد باشد نیز صودقی دارد  
 و یا من بال معروف و یند من الممکن و نیست الا کسی که امر نکند به مشرودع و نهی نکند از نامشروع رواه  
 الترمذي و قال هذا حديث غريب و در بعضی نسخ حسن غریب و بعضی از شرح گفته اند که اسناد  
 او جید است ۴۰۰ و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما اکرم شاب شخاضا  
 اجل منه کرامی ندارد هیچ جوانی بمرحی و از جنت گان مای و لا قیض الله له عتق منه من یکره

مگر آنکه تهم بر کند و بکار دخیای تعالی برای وی نزد کلان سالی وی کسی را اگر امانی دارد و در باب الشفقة والرحمة  
و گفته اند که درین کلام استادت است و بشمارت است برسدین جوان گرامی گفته بهر راه سن پیری رواه  
الترمذی ۴۰۰۰ و عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان من اجلال الله  
تعالی بدوستی که از جمله اجلال و تعظیم الله تعالی است با مثال امر وی اکرام ذی الشیبة المسلم گرامی  
داشتن پیری را که مسلمان است و حامل المقر آن و گرامی داشتن بر دارندة قرآن و ایضا آنکه قرآن خواندن  
بمد اندوخته حافظ باشد یا نه غیر الغالی فیہ و لا الجافی عنه حامل قرآن که از حد و غلو که رند نیست در آن  
و نه در رشود از آن قید کرد و اگر حامل قرآن را به و قید یکی آنکه غالی نباشد در آن و دیگر آنکه حافی نبود از آن بلکه  
متوسط الحال بود و بر طریقه متوسط و اقتصاد و اعتدال بود و چنانکه عادت شریف بود رعایت بهر اقتصاد و  
امر بدان در عبادات اما غالی و ران طبعی گفته آنکه بذل مجبوری و در قراءت قرآن و تجوید حروف در آن کند  
بی فکر و تدبیر در معانی آن یا غالی آنکه مبتدائی کند در خواندن قرآن چنانکه در حدیث عبد الله بن عمر آمده  
که هر که در کم از سه روز ختم قرآن کند چنانست که گویا خوانده قرآن را و حافی آنکه ترک کند قراءت قرآن را و مشتغل  
بکار و دیدن و غریب باین است که گفته شود غالی آنکه همیشه مشغول بتلاوت باشد و بتعلم فقه و ذکر و دیگر عبادات  
دیگر اصلا نپردازد و غالی آنکه دایم بغیر قرآن مشغول بود و تلاوت نکند و در بعضی حاشی گفته غالی متجاوز از حد و  
خجانت گفته در وی تحریف لفظ و تاویل معانی بیاطل و حافی متجاوز از حدی محرض از تلاوت آن و عمل بدان و اکرام  
السلطان المقسط و از جمله اجلال و تعظیم خدا تعالی گرامی داشتن با و شاه عادل است رواه ابو داود و البیهقی فی  
شعب الایمان ۴۰۰۰ و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم خیر بیت فی المسلمین  
بیت فیہ یتیم یحسن الیه بترین خانها و در مسلمانان خانه ایست که در وی یتیمی است که نیکی کرده می شود و بسوی او شرف  
و بیت فی المسلمین بیت فیہ یتیم یسوء الیه بترین خانها و در مسلمانان خانه ایست که در وی یتیمی است که بدی  
کرده می شود و بسوی او بدی کرده می شود و او را با نسی و اگر به بیت نادیب و تعلیم زنده داخل احسان است نه  
اسماء رواه ابن ماجه ۰۰۰ و عن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من مسح  
رأس یتیم سیکه بگذازد دست دابر سرش بکلی بطریق شرف و تاملت لم یحسبه الله در حالی که نمی که نداند  
و سبب را که برای خدا و طالب رضای وی تعالی و این شرط است در هر عمل و چون در بنجابه جنت اختلاط و  
محتاجت بطریق عادت نیز وقوع دارد قید کردند بدان که آنکه به کل شعرة تور علیها یلده حسنات باشد هر آن  
کس را بمقابل هر موی که می گذرد بر آن موی دست وی نیکی می و نیز پنج فو قایده و ضم بهم است و بنظر حقانیه  
و کسر نیز آمده و برین تهم بر معنی آن باشد که هر موی که بگذازد آنکس بر آن موی دست خود را و من احسن الی  
یتیمه او یتیم هند و کسی که نیکی کند بسوی دختر ی یتیم یا پسر ی یتیم که نزد او دست و در کفالت و عهده تربیت  
او سبب اطفاف و شفقت و نادیب و تعلیم و زوج و تزویج و حفظ مال آنها اگر باشد کنت انا و هو فی الجنة

[illegible]

و در حفظه ضبط که اعتماد بر وی توان کرد و وثوق نمود پس این حدیث ضعیف باشد ۱۰۰ و عین باب الشفقة والرحمة  
 ایوب بن موسی عن ابیه عن جده ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ما یحل والد ولد من نخل  
 افضل من ادب حسن ایوب بن موسی بن اشراق بن عمر بن سعید بن النخاس بن امیه قزیشی یکی از فقها است  
 روایت میکند از عطا و کحول و روایت میکند از وی شیخ روایت کرد از پدر و از جد که گفت آنحضرت عطا کرد و آنچه پدری  
 فرزند خود را هیچ عطا کرد و پسر از او بیک که آن پسر بن عطا است غل نعم علیه و اولی الامر بعد من بعد من غل  
 و رواه المتروکی و البیهقی فی شعبه الایمان قال الترمذی و گفت بر من بنی هند اهل بی حدیث  
 مرسل این حدیث نزد من مرسل است و بیان این و در شرح کرده شده است ۱۱۰ و عین عوف بن مالک  
 الاشجعی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انما امر امة فقهاء النخلین من ورن لی که  
 مسیاه و متبر شده است رنگ رخساره و بی از جت و جود مشقت و رنج و ترک زینت و عدم ترف و تنعم  
 و تربیت او و بعد از دقات زوج و بیغ و نظم سین مهمان و کون قاسیای که سزخی زدمی فرماید من و این زن  
 باین صفت متعارف یکدیگر می شناسند فیوم القيمة هم باین و دانگشت روز قیامت و او بی و زن یک باین  
 تزویج الی الوسطی و النبیابة و انا و بنت که در زید بن زویج نعم زانی که یکی از او بیان این حدیث است  
 از برای بیان ثابتن نسوی انگشت میان و سیاه خود امر امة است من زوجهایان امره متعارفند این است یعنی  
 زنی است بیوه که جدا شده است از شوهر خود و بهوش و ایتم و تلخ همره و کسریا و مشه و زن بیوه ذات منصب و جمال  
 جدا و جدا و جمال از اینجا معلوم شد که سنای رنگ رخساره و بی خلقی نیست بلکه بسبب رنج و مشقت که  
 او بر و درش ادلا می بیند چنانکه فرمود حیث کفها علی یاساها یا بار او شده است و نیز که ده است نفس خود را  
 بر یتمان خود و شوهر دیگر نکرده و مشغول شده و تربیت اطفال حتی با نوا و اما تو انا آنگاه جدا شده اند آن  
 اطفال از ان زن بلا شوخ و مستقل و مستبد شدن بقوت و عقل و رشد و رگارد و باز خود و نیز فرزند تا گمان نشده است  
 مترصل و مافرق است با و و پدر خود چون گمان شده باشد یا مرد و و طفلی از اینجا معلوم شود که اگر زن  
 بیوه شوهر دیگر نکند و صبر کند و صلاح و زهد و زینت ترک دهند و پرورش یتیمان مشغول باشند  
 فضل عظیم دارد و رواه ابوداود ۱۳ و عین ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی  
 الله علیه و آله و سلم من كانت له اثنی کسی که باشد مراد از فقری فلم یادها پس و فن نکند آن و خردا  
 زند چنانکه در جاهلیت به چوت عار و فقری کرد و ندولم یبینهها و لم یوثر و لده علیها و امانت نکند او و ادایا  
 نکند و برنگزید فرزند خود را بر وی یعنی الله کورد و وی تعبیر ولد کرد و پسران و چون ولد برسد و دختر  
 بر و و اطلاق می کنند و مراد از اینجا پسر است فبیر و تخصیص کرد از این پسر الله الجنة در آرد و او را  
 خدای تعالی بهشت را ظاهر عبادت آن بود که بجای آشی بت گوید و بجای و لده و لکن در ذکر لفظ آشی تحقیر  
 دوست و در و لده تعظیم گوید فرزند نزد ایشان همان پسر است و دختر داخل فرزند ان نیست و رواه ابو



داود علیه السلام عن انس عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال من اغتصب باب المشقة والرحمة  
 عيله اعمده المسلم كسركه غيبت کرد و سود زودی برادر سلمان و هو یقدر علی نصره و حال آنکه آنکس قاور  
 است بریاری و این آن برادر بدفع غیبت و عار از وی و منع غیبت گرازان فیصد پس یاری داود منع کرد  
 نصره الله فی الدنیا و الاخره یاری دهد او و اخذ ای تعالی و اعلمت کید و دنیا و آخرت فان لم یضره و هو  
 یقدر علی نصره پس اگر یاری ندهد او وی قاور است بریاری زادن وی اذ که الله به فی الدنیا و الاخره  
 و دنیا و دینا الله تعالی و مواجعه و انتقام کس از وی بسبب یاری زادن برادر سلمان را از دنیا و آخرت انکار  
 قدر است بر منع ذات نه باشد مغذ و است پس آنکه از کذا نیست بکند و اگر آن هم تراند بدل انکار کردن لازم است  
 رواه فی شرح المشقة علیه . و عن السماء بعث یزید یحایم انصاره جلیله از ذوات عقل و دین قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ذبح عن لحم اخیه یا لم یغیبه کسی که ذبح کند و باز د از گوشت  
 برادر خود و یا یانه گوشت برادر یعنی خوردن آن کثرت است از غیبت و در قرآن مجید دو شان غیبت و  
 انکاری فرماید احب اهلکم ان یاکل لحم اخیه میتا یا دوت است پس از یکی از شما خوردن گوشت برادر خود را  
 مرد و تشبیه کرد غیبت کردن را بخوردن گوشت میت چون عرض اوی بر دو آبروی او میریزد گویا ذوات او را  
 ملازمی کند گوشت او را بخورد و برای میا لعمه فرمود گوشت برادر زمرده در برین قهیر منعیت بمنی غیبت است  
 فی شرح عن یس غایبانه و یا لم یغیبه متعلق است بذب و احتمال دارد که با لم یغیبه متعلق بحکم اخیه باشد بمنی بر اکل  
 لحم اخیه و منعیت بمنی غیبت بکسر عین یعنی باز دارد از خوردن گوشت برادر که آن خوردن گوشت بسبب  
 غیبت است و قال هر دو بمنی یکی است که منع کردن و باز داشتن مردم است از غیبت یکدیگر یعنی هر که باز  
 دارد مردم را از غیبت کان حقا علی الله ان یعقبه من الدار باشد ثابت و واجب بر خدا از وی تفصل آزاد  
 کردن آنکس را از آتش و زخ و رواه البیهقی فی شعب الايمان ۱۵۰ و عن ابي الدرداء قال سمعت  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ما من مسلم یرد عن عرض اخیه نیست هیچ مسلمان که رد  
 کند باز دار و عیب و منتقص را از آبروی برادر خود یعنی منع کند از غیبت الاکان حقا علی الله ان  
 یرد عنه ناز جهنم يوم القيمة مگر آنکه ثابت کرد و بر خدا کرد و کند باز دار و از وی آتش و زخ را  
 رد و ثابت ثم تلا هذه الاية پس فرمود انداخت حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از برای استشهد و  
 بر قول وی کان حقا علی الله ان یرد عنه ناز جهنم این آیت را و کان حقا علینا نصر المؤمنین و  
 است ثابت و واجب بر یاری دادن مومنان را رواه فی شرح السنة ۱۶۰ و عن جابر ان النبی صلی  
 الله علیه و آله و سلم قال ما من امرء مسلم یخلل امرء مسلما نیست هیچ مردی مسلمان که نخلل  
 کرد اند یعنی یاری ندهد مرد مسلمان را و منع کند از غیبت وی فی موضع یفتهاک فیه حرمتی در جای که گرفته  
 شود و برده شود و با حرمست او و مبالغه کرده شود و دشنام وی و دریده شود و عزت وی و منتقص

فیه من عرضہ وکم کرده شود در آن جایگاه چیزی از آبروی وی الاخذ له الله بکراته باب الشفاعة والرحمة  
فقد دل کرده اند آنکه رسول الله تعالی فی موطن یحب فیه نصرته در جایگاهی که دوست مبداء و در آنجا آفریداری  
دادن خدا تعالی را اگر آنجا موطن آخرت باشد و دنیا را اینشت مل است و ما من امر مسلم ینصر مسلما فی  
موضع یدخل فی من عرضہ وینتھک فیه من حرمة الانصره الله فی موطن یحب فیه نصرته نیست هیچ  
مرد مسلمان که یاری دهد مسلمان را در جای که کم کرده میشود از آبروی وی ذکر نمیشود و روی از حرمت وی مگر آنکه  
یاری دهد او را الله تعالی و در جای که دوست میدهد او در آن جایگاه یاری دادن او را او ابوداود ۱۷۶ و عن حقیقة  
بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من رای حوذة کسی که بر بندگی قبیح را با عیبی را در مسلمان  
و عورت چیز را گویند که شرم دارد و ذکر دهد میباید آرد آوی ظهور آنرا و دوست دارد که پوشیده ماند و اغنیای که واجبست  
سرا و اذن و مرد و مراد اینجا معنی اول داشته اند و فی الصحاح خودت اندام شرم مردم و هر چه از نمودن و دیدن آن شرم  
آید میزداید هر که بر بند عیب بدی گنمی و افستوها پس پوشیده آنرا و بر مردم و بدانند کان کمن احیی موؤدة باشد  
آنکس بپوشید که زنده گردانید و خری را که دفن کرده شده است زنده در زمین چنانکه در جاهلیت میکردند و بیرون  
آورد آن مدفون را از قبر تا میرد رواه احمد و الترمذی و صححه و وجه تشبیه سرخورت با حیا و موؤدة آن  
گفته اند که هر که زنده شود پیرا روی و کشف کرده شود عیوب وی از شرم و نجاست چنان شود که گویا مرد و دوست  
دارد که کاش مرد بودی اما عیب وی ظاهر نشدی و چون پوشیده شد عیب وی گویا زنده گردانیده شد پس  
پوشیدن عیب وی بمنزله زنده گردانیدن شد چنانکه موؤدة که زنده و مردن یابد بر آوردن از قبر زنده  
گردانیده شد و طبیی گفته که وجه تشبیه از تکاب امر عظیم است یعنی چنانکه احبای موؤدة امری عظیم است  
مزعج مردم نیز امری عظیم است تشبیه داد این را بآن تا باعث شود مردم را بر سر تعجب و خود است مردم  
بشوق نبل این ثواب عظیم اما پوشیده ماند که این وجه تشبیه با حیا و موؤدة مخصوصه است مانند امور عظیمه و عالم  
بسیار است از میان آن تشبیه باین غریب نادر و ادقا لوجه الادل اقرب و انسب و الله اعلم  
۱۸۰ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان احدکم مرآة اخیه بدستی  
یکی از شما آینه بر او خود است فان رای به اذی پس اگر بر بندگی از شما در او خود عیبی و مکر وی  
فلیمط عنه پس باید که دور کند آن اذی را از وی و مشغول گردد باصلاح حال وی بهر وجه که تواند به تنبیه  
و اعلام و زجر و نصیحت چنانکه شرط است رواه الترمذی و است کرد این حدیث را ترمذی و صححه و  
نسبت بضعف کرد آنرا یعنی روایت حدیث باین لفظ ضعیف است و فی رواية له و لا بی داود المؤمن مرآة  
المؤمن مسلمان آئینه مسلمان دیگر است یعنی میباشد او را و اعلام و تنبیه میکند بر آن چنانکه آئینه که هر چه  
در شخص را می است اگر چه اندک چیزی باشد و ای نماید یعنی مسلمان مطلع میکند و بر عیوب خود و با اعلام مسلمان  
دیگر چنانکه مطلع می گردد و بر زشتی روی خود منظر را آئینه رویم فرموده سنن الله سر و صوفیه همیشه بخیرند ما دام

که گادش میکرد باشند از احوال بیکدیگر و چون مشتق شوند هلاک شوند و از برای ثبوت باب الشفقة والرحمة  
 و تأیید این معنی فرمود المؤمن اخ المؤمنان برادر مسلمان است یعنی ماضی و معاضد او است و یکف عنه ضیعتنه باز  
 میدارد و دفع میکند از وی چیزی که در وی ضرر و غیایع و هلاک او است و بخطوطه من و زاده حفظ میکند و نگاه  
 میدارد و پس او را غایب ادعیت نمی کند و او را اگر کسی غیبت کند منع میکند و سکوت نمی ورزد بلکه حفظ  
 میکند نام حقوق او را در نفس و مال و عرض و بعضی معنی حدیث المؤمن مرآة المؤمنین چنین گویند که مسلمان چون  
 در مسلمان دیگر عیب و نقصان بیند باید که بداند که این عیب و نقصان او است که در آئینه وی می نماید و از  
 خود داند و متنبه گردد و به نفس خود رجوع نماید و در مقام اذاکه آن اصلاح حال خود شود این معنی صحیح و دقیق  
 است و لیکن سواق حدیث موافق آن نیست گمراهی ۱۹۰ و عن معاذ بن انس قال قال رسول  
 الله صلى الله عليه وآله وسلم من حمى مؤمنا من منافق کسی که حفظ کند نگاه دارد مسلمان را از  
 شر منافق که غیبت میکند او را یا ظلم میکند بر وی و ظاهر معنی اول است و عنوان منافق و ال است بران چه  
 غیبت گری کار منافقان است در خمر و غیبت یکسان نباشند و نیز قول ادبعت الله ملكا يحصى لحمد يوم  
 القيمة من نار جهنم را بگیرد خدای تعالی فرشته را که نگاه دارد گوشت او را یعنی جسد او را و از قیامت  
 از آتش و دوزخ مناسب معنی غیبت است که چون حفظ و حمایت کرد از غیبت که در حکم اکل لحم است حمایت کرد  
 حق سبحانه و تعالی از آتش و دوزخ و من زنى مسلما بشی و یزید به شینه و هر که دشنام کند مسلمان را به چیزی در  
 طایفه بخوابد آن بدان جز عیب او را حبسه الله صلی جس جهنم محبوس و موقوف دارد او را خدا تعالی برپل و دوزخ حتمی  
 بخارج ماقال نا آنکه بیرون آید از آن چیز که گفته است بر اضی کردن خصم یا به تندی بقتل و گناه رواه  
 ابو داود ۲۰۰ و عن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خير الاصحاب عند الله خير  
 هم لصاحبه بهترین یاران نزد خدا بهترین ایشان است یا خود دادا گفته از حق او را و خیر البخیران  
 عند الله خیر هم لبحاره و بهترین همسایه ها نزد خدا بهترین ایشان است مراد مسایه خود را رواه الترمذی  
 و الدارمی و قال الترمذی هذا حديث حسن غريب ۲۱۰ و عن ابن مسعود قال قال رجل للنبي  
 صلى الله عليه وآله وسلم يا رسول الله كيف لي ان اعلم اذا احسنت واذا اسأت گفتم مردی مرا آنحضرت را  
 چگونه حاصل شود مرا علم به نیکوکاری خود و بدکاری خود یعنی چگونه دانم که من نیکم یا بد فقال النبي پس  
 گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اذا سمعت جيراك تقولون قد احسنت فقد احسنت چون بشوی  
 همسایه های خود را که می گویند به تحقیق نیک کردی تو پس به تحقیق بدان که نیک کردی و اذا سمعتهم يقولون  
 قد اسأت فقد اسأت و چون بشوی همسایه ها را که میگویند به تحقیق بد کردی تو پس بدان که بد کردی یعنی  
 نیکای بدی تو بگو ای دادن همسایه ها معلوم گردد و رواه ابن مسعود و پوشیده ماند که این در حق همسایه ها خواهد بود  
 که مردم با انصاف و راست گو باشند و از غلبه دوستی و دشمنی محلا و مسرا چنانکه مثل این در حدیث انتم



[illegible]

آن کرد و تفصیل اخلاق کرد و در آن فرمود و ان الله تعالی يعطى الدنيا  
 لمن يشاء و من لا يشاء و درستی که خدا این عالمی میدهد و دنیا را که مراد بارزاق اینجا است کسی را که دوست بدارد و کسی  
 را که دوست ندارد و اگر او را که خیرا مومن لمطیع یا عاصی و لا يعطى الدين الا لمن يحب و نمیدهد دین را که اخلاق نیک است  
 و اگر کسی را که دوست ندارد و باز برای نیکو و قوی حکیم ثانی فرمود و من عطاء الله الدین فقد احببه پس کسی که به  
 الله انداخته ایمانی دین را پس به تحقیق دوست داشته است و در اینجا برای نیکو این معنی که دین اخلاق نیکو است گفت  
 و الله الذي يعطى دينه لا يسلم عبد حتى يسلم قلبه و لسانه فمَنْ اسوَّ كُنْهَ بِلِسَانِهِ شَوْهَ بِلِسَانِهِ مَا نَكَهَ مَسْأَلَهُ شَوْهَ بِلِسَانِهِ شَوْهَ بِلِسَانِهِ  
 مَكَرُودًا و در اینجا او اسلام ثابت قطعی را دوست از عقاید باطله است اسلام انسان باز داشتن از مالا یعنی کذا اقال  
 و لطیفی و ظاهر آنست که چهار وقت از تعویق و اقرار است بلکه کفایت از تسویت ظاهر و باطن و تخصیص قلب  
 و لسان از اجتناب بودن آنها از اسلام و ایمان و لایق من حتی ایمان جاریه بوائی و ایمان کامل نیارود  
 باشد تا آنکه ایمن گردد و در اینجا آمده به بنامی و در این نیز از اخلاق است و تخصیص به جت بودن او نسبت همه  
 و در مقام خلل و فساد ایمان اینجا برای کمال مبالغه است گویا که حقیقت ایمان که تصدیق قلبی است موقوف  
 است بر اهل و جوان اهل معنی ایمان این گردانیدن مخیر است از یکدست مناسب و اگر او با این  
 گردد اینچنین است یا از باین و این اعظم ۶۰ و عن ابی هريرة ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم  
 قال المؤمن من تألفه سكان محل ومكان الفيت ومحبت است پیدا از اجتماع عین و اسلام بر الفیت است  
 و چون سخنان بهشت نهاد بر مومنان تا کفایت عقوب ایمان بقول خود گفتیم اعداء فالف بين قلوبكم و منيت  
 بها و بر حبيب خود صلی الله علیه و آله و سلم تا کفایت قلوب مومنین بقوله هو الذي ايدك بنصره و بالمؤمنين  
 و الف بين قلوبهم الا انه و لا خير فيمن لا يالف ولا يؤلف و منيت یکی و کسی که الفت نمی کند  
 محبت ندارد و بسیار او الفت کرده نمی شود و محبت داشته نمی شود او را یعنی مومنان و دوست ندارد او را  
 ایمان چون به حب الفیت و محبت است مومن الف و ما لو لم يحب و محبوب بیاید و واهما را است  
 که و این دو به پیش از ایجاد و الفیه فی شجب الايمان ۶۱ و عن انس قال قال رسول الله صلى  
 الله عليه وآله وسلم من قضى لا عهد من امشي حاجة کسی که بر آید و مرا یکی از امت مرا حاجتی و کاری  
 فی الفراج فضاير و حاجت روا کردن هر یک از این پیش و بعد از حالی که می خواهد کثرت ذکر و دعا را بقتضای  
 این حاجت فقل من فی پس به تحقیق باشد و اگر و این مرا و من فی فقل من الله و کسی که مسرور را گرداند مرا پیش  
 به تحقیق راضی گرداند خدا را و من سر الله و کسی که را بظن گرداند خدا می تعالی را الله الله التبعة و در آرد  
 او را خدا می تعالی و در بهشت ۶۲ و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من اغلظت له هوا  
 و هم از این است گفت گفت آنحضرت کسی که فریاد و می کند آنرا و میانی را کتب الله له ثلاث و سبعین مشقة  
 بواسطه برای وی خدای تعالی و فساد و آرزویش و اخلاص و صلاحيه آجره کله یکی از آن بنماید و سه آرزویش آرزویش







لتأني وني ثم ينادي في السماء يستند ابي كذ جبرئيل ابراهيمي اذ انما اسمك براسي ... باب السجدة في الله  
 مشرايدين فرشتگان فيقول ان الله يحب فلانا فاحبوه پس مني گوید جبرئیل: بر سرشترگان خدا ای تعالی  
 و دانستنی و داد و فلان بنده را پس دوست دارد شما و اوست و اهل السماء پس دوست منم و بنده آن  
 بنده را آسمانیان که فرشتگان باشند ثم یوضح له القبول فی الارض پس بنده را میگوید و میشود و آن بنده را قبول  
 و محبت و در لپای زینبیا که در دم اند بلکه جن و انس و اذا ابغض عبد اد عاجز ثقیل فیقول انی ابغض  
 فلانا فابغضه و چون دشمن می دارد و انبه تعالی بنده را و انما اضنی می کرد و از دشمنی و از او شر و ضلالت و جدلان  
 و عقاب می کند و او را میجو اند جبرئیل را پس میگوید تحقیق من دشمن میدارم فلان بنده را پس دشمن و او تو  
 و ارا قال فیبغضه جبرئیل گفت آنحضرت پس دشمن می دارد و از جبرئیل بدیم و نوزین و کراهت لغایبی او  
 ثم ینادی فی اهل السماء ان الله یبغض فلانا فابغضوه پس بنده را میگوید جبرئیل: فرمان آلی تعالی و آسمانیان  
 که خدا ای تعالی دشمن میدارم فلان بنده را پس دشمن و از شما و ارا قال گفت آنحضرت فیبغضوه پس  
 دشمن میدارم آسمانیان آن بنده را ثم یوضح له ابغضاء فی الارض پس آنکند می شود و آن بنده را دشمنی  
 و در لپای زمین و واه مسلم و بخاری نیز روایت کرده است آخر ظاهر موهبت بران مبالغه نموده که از قبل  
 ۳۰ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله یقول یوم القيمة این المصحابون  
 ابجلا لی و هم از این بهره روایت است که گفت گفت آنحضرت بدوستی که خدای می گوید روز قیامت  
 بجا اند و دوست و اندکان بک و بیکر سبب بزرگی من و نه جلت عظمت من الیوم اظلمهم فی ظلی امروز جای  
 و هم ایشان را در سایه خود و یوم لا ظل الا ظلی و در روزی که نیست سایه بخسایه من مراد از سایه خدای تعالی  
 یا سایه عرش است چنانکه صریح و بعضی اخذ است آمده و اضافت بوسی تعالی برای تشریف و تعلیم است  
 یا مراد از سایه حق کف و شروه حمت او است چنانکه السلطان ظل الله آمده و یا سایه عبادت از واجب  
 و نیست چنانکه گویند عیش طلیل یعنی زندگان خوش رواد مسلم ۳۰ و عنه عن النبی و هم از این بهره است  
 از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ان رجلا زار اعماله فی قریة اشعری که مروی قصه زیارت که در ادیرا که مراد را  
 بود و ده دیگر فارصد الله له فی مد و جته ملکاً پس منتظر بر نشاند خدای تعالی برای او و دایمی که  
 می گذشت فرشته را مد رجه للفتح میم و راجع را قال این تو یکه رسید آن فرشته از آن نزد و کجای خواهی  
 که بروی قال ارید اعمالی فی هذه القرية گفت آن مرد می خواهم که باین و بروی ملاقات کنم برادری  
 را که مراست و این و قال هل لك علیه من نعمة تو بها گفت فرشته آیا هست ترا بر وی حق نعمتی  
 که مالک شوی و استیفا کنی آنرا یعنی برای طلب خدای نعمتی که او داده بروی و بعضی گفته اند که مراد آن  
 است که آیا هست ترا نعمتی بروی که داده آنرا دایمی خواهی که ترتیب و تمام کنی آن نعمت را و اصلاح  
 کنی آنرا و معنی اول مناسب تر است بمقام زیرا که غالب آنست که آدمی بقصد استیفا می خواست و خدای

نعمت خداوند میز و دوستی ثانی مناسب تر است به مفهوم تربیت و گویند که تربیت به معنی کتاب باب الحبيب فی الله  
 نیز آمده قال لا کنت آنرد در جواب فرشته غی روم برای تربیت نعمت غیوانی احببت فی الله است مرا  
 دانجه زیارت مگر محبت داشتن من او را بوجه اسم و طالب رضای او تعالی قال فانی رسول الله الیک بان  
 الله قد احبک کما احبته فیه گفت فرشته پس بدستی من فرستاده خدا پسر سوی تو میبردیم ترا که خدای تعالی  
 دوست داشت ترا چنانکه دوست داشتی تو او را برای خدا در راه مسلم و وعین ابن مسعود قال  
 جاء رجل الی النبی گفت عبد الله بن مسعود آمد مردی به سوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فقال  
 یسئلک آنرد یارسول الله کیف تقول فی رجل یجری کونی و یجوبه حکم می کنی در مردی که احب قوما  
 ولم یلحق بهم دوست داشته است گروهی را و ندیده و در نیافته است ایشان را و رسید و صحبت نه داشته  
 ایشان را محفل نگارده بآنچه ایشان عمل کرده اند فقال الموع مع من احب یسئل فرمود آنحضرت مردی که کسی  
 را نیست که دوست داشته است ایشان را یعنی معتبر دوستی است اگر چه در نیافته و نرسیده و کار نگارده اگر چه  
 محبت کامل که اعتبار را شاید همان است که مناسب است و بنواقت کند اما اصل این است و احببتا دوست  
 محبت و اتحاد است این بشارت است نزد و سنده ایران صلوات و علما و ائمه و اولاد اگر امید است که فردا  
 و روز فردا ایشان بر خیزند و با ایشان باشد انشاء الله تعالی متفق علیه ۶۰ و عن انس ان رجلا قال  
 روایت است از انس که مردی گفت یارسول الله متی الساعة کی می آید قیامت قال گفت آنحضرت  
 و یلک وانی بر تو و ما اعددت لها چه آماده کرده از عمل جناح برای قیامت یعنی این را چه می بینی که  
 قیامت کی خواهد شد عملی بکن و کاری بساز قیامت هر وقت که شود ظاهرا آنحضرت را این سوال دی  
 خوش نیامد و گمان برد که از روی نیت و استیجابی برسد یا از خوف و اعتقاد قال گفت آنرد ما اعددت  
 لها آماده نگارده ام و کاری ساخته ام برای قیامت الا انی احب الله و رسوله مگر این است که دوست  
 می دارم خدا و رسول خدا را چون آنحضرت این کلمه را میبرد از روی و معلوم کرد که از روی خوف و اعتقاد  
 می گوید قال فرمود انت مع من احببت و با کسی خواهی بود که دوست میدهد از من او را چون خدا را دوست  
 می داری و در آخر محبت و عزت دی خواهی بود چون رسول خدا را دوست داری نیز از مقام قربت  
 و عنایت دی بهره و در باشی اگر چه مقام او بلند تر و عزیز تر است که کسی با کار نرسد اما نور محبت و سعادت وی بر  
 مجانب و تابعان وی خواهد یافت و محبت و قربت دی مشرب خواهد ساخت قال انس فیارایت المسلمین  
 فر حواشی بعد الاسلام فر جهم بها گفت این چون فرمود آنحضرت این کلمه را و بشارت داد باین  
 نعمت عظمی ندیدم مسلمانان را که خوشحال شیده باشند به هیچ چیزی بعد از خوش حالی با اسلام که داشته اند آنچه  
 خوش حالی ایشان باین کلمه که فرمود آنحضرت اصل ایمان و اسلام است و این بشارت نیز متفرع بر دو  
 اثر و نیزه او است متفق علیه ۶۰ و عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله

و سلم مثل البلیه الصالح و السوء کما مل اللمسک و نافع الکثیر منهم و حال - بابا الحب فی الله  
 هم نشین یک و بد مثل حال بردارنده مشک است که با خود دارد و درم کنند و کبر است بکبر گانه  
 و سکون با و تخمینه در آهنگری مشک که بآن بد منه و جمع وی اکیا را است بیا و اما کور بود نام  
 کوره آهنگر آن است که از کل بنا کند و جمع وی اکوا بود و کبر آن جمع برد و آید و در بنایه گفته کبر  
 تمام همان کور است که از کل بنا کرد و شد و فرق قول بعضی است فتحا مثل اللمسک اما ان یجعل یک پس  
 بردارنده مشک با آنکه نمیدهد ترا اذان مشک وی بخشد بی عوض الاخذ اوبجای مهدد ذال معجم الاعلا و خذ و ضم  
 حاء مهد و سکون ذال معجم فام علیه که از قنست غایت بکسی نرسد و اما ان قنبتا ع مند با آنکه سخری مشک  
 را از وی چنانکه در صحبت خدمتی نیکند و از مضایب و برابر آن خدمت فیض می برد و اما ان قنبتا ع  
 و یحاطیة یا آنکه نیایی اذان مشک بوی خوش یعنی اگر مشک نیرسد بوی خود ویرسد و از همین مضایب  
 اگر فیرسد و نعمتی به شخص نیرسد همین پس است که ساعتی در صحبت او خوشحال میشود و قارغ می نشینی  
 و نافع الکثیر اما ان یسرق ثیابک و در دهنده کبر یا آنکه میوز و حامهای ترا و اما ان قنبتا ع و یحاطیة یا  
 آنکه می بانی از وی بوی در او هم خیر مضایب بد یا ضرر میکند و تسامع میکند وقت را وی بر و سر می آید او میوز  
 لباس قوی را و اگر این نباشد می ذوقی و در حال و ناخوشی وقت تقد است متفق علیه **القنبتا الثاني**  
 \* و عن معاذ بن جبل قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول ما ذنبت  
 که از عظمی عباد است گفت نشنیدم آنحضرت را که می گفت قال الله تعالی و جبت مقتبتي المتحابون فی  
 گفت هر روز و گار تعالی ثابت و واجب شد و دوستی من مرد دوست دارند گان بیکدیگر و اسبب من و دوستی  
 من و المتحابون فی و هم نشین گان به جنت من و ذکر و ثنای من و المتزاورین فی و زیارت کنند گان  
 بیکدیگر را برای من و رضای من و المتحابون فی و بیکدیگر بگردن مال کنند گان به جنت من و طبع و ثواب  
 من بی شوب سمع و دیار و مالک و فی روایة الترمذی و در روایت ترمذی آمد که قال گفت آنحضرت  
 يقول الله تعالی میگوید خدا تعالی المتحابون فی جلالی اللهم من نور دوست دارند گان بیکدیگر را  
 به جنت عظمت و جلال من مرا ایشان را ببرد است از و یعنی روز قیامت یعطیهم النبیون و الشهداء  
 و مشک می برند ایشان را بسمیران و شهیدان اینها اشکال می آید که چون رد اما شد که انبیا افضل الناس  
 اند علی الاطلاق و شهیدان که جان و مال خود را داده اند باینکه خود را بآن فضل عظیم که ایشان حاصل است  
 و مشک بردن من جماعت که این عمل باین آسانی نگردد و مشک جز بر فضول بر قاضل نبروچ ایشان آنگاه میگویند  
 که هر او از غطره اینها استخوان و شاست نه حقیقت معنی او که طلب مثل آنچه ایشان داده یعنی انبیا و شهیدان  
 بر ایشان شاگرد و مقام ایشان را استخوان نمایند جواب دیگر آنکه کلام منی بر فرض و تقدیر نیست یعنی اگر  
 انبیا و شهیدان را بر کسی غطره بودی بر ایشان بودی و میشود و جواب آنست که تواند که در مفضول صفتی باشد

باشد که در فاضل باشد با وجود فضایل و کمالات که در جنب آن عفت منضول محو است . باب السب فی الله  
 چنانکه یکی از اعلام خوش روی با چندین صفتها و هنرها دارد و یکی دیگر غلام ریخ خردی و او که شیرینک است که آنرا  
 نیری خواهد که او را باشد بسبب غایت شوق و حرص بر احراز فضایل و مرغیبات حی یا آنکه انبیاء صلوات الله علیهم  
 نیز قاصد فی الله دارند و در اتم و اکمل فائزیم بعضی گویند که این حالت در مختار باشد میسر از ده آدن بهشت و فوز نبیم  
 آن و نبل و درجات قرب الهی تعالی و در حدیث آمده بیاید که صفت ایشان اینست که ایشان را نونی و حرانی یعنی تشویشی  
 و تردی نشاند و ایمن و فارغ البال باشند و مردم و یکر اگر خدای نفس بود و دنیا را آرد و است و اهتمام حال ایشان  
 باشد پوشیده و مانند که اشکال نه کرده انبیاء صحتی دارد و اما در شهادت چنان است چه درجه قتل محبت الهی  
 باشد که کمتر از شهادت نبوی بلکه بیشتر از آن باشد و الله اعلم فقه بر ۲۶۰ و عن رسول الله علیه و آله قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان من عباده لا یساویهم باغیاء و لا شراة بدستی که از  
 بندگان خدا آید میانه که نیستند ایشان پیغمبر و نه شهید یضبطهم الانبیاء و الشهداء یرم التیق و شک میرسد  
 ایشان را پیغمبران و شهیدان روز قیامت بسکاترم من الله سبب مرتبه ایشان که نزد خدا دارند خالرا  
 صحابه گنند یار رسول الله فخر فاسن هم خبر یکی نو بیا نرا یکستند ایشان قال هم قوم قتا بوا بر روح الله ایشان  
 قومی اند که دوست و استند یکدیگر و ابرجست روح خدا بهم و ادراصل یعنی آنچه زنده شود پوی بدن و مراد پوی  
 که نجا قرآن دارند و قرآن مجیدی فرماید و کذلک او عینا الیک روحا من امرنا چنانکه حیات ابدان بر روح  
 است حیات قلوب بر قرآن باشد و در قاموس گفته قرآن را یکی از معانی روح داشته و دوست داشتن  
 به همت قرآن یا آن معنی است که همت جامعه و باعه محبت ایشان قرآن است یعنی دین اسلام یا آن معنی که  
 قرآن باعث آراستگی موالات مومنین و تقابله یکدیگر و بعضی هر از روح وحی دارند که آن نیز از معانی  
 روح است و این نیز و یک معنی اول است و بعضی مراد از روح الله محبت دارند چه محبت بنر سبب  
 حیات و نشاط و نازگی و لهاسست چنانکه محبوب و اگویند است روحی و در بعضی نسخ روح بفتح نیز تصحیح  
 کرده اند که به معنی رحمت آید فروح و در بیان ای رحمت در رزق که انی الصالح و قال جمیع معانی یکی  
 است یعنی دوست داشتن برای خدا علی غیر ارحام بیهم و روحانی که قاصد ایشان واقع  
 و معنی است بر غیر قریبهایی رحم که میان ایشان باشد و لا اموال یتعاطون نهاده معنی است بر مالهای که داد  
 و ستندی کنند آنرا ایمان یکدیگر قوا الله ان وجوه ففهم لغور پس بخدا سو کنند که در بهایی ایشان منور است  
 بلکه عین نور است مباله و انهم لعلی نور و بدستی که ایشان بر نور دارند یعنی بر منبرها از نور اند چنانکه در حدیث سابق  
 گذشت یا مستوی . میکن بر نورند متصو و بیان ایهت و جلالت و رفعت شان و مکان ایشان است لا یشافون  
 اذا حاک الناس نمی ترسند وقتی که ترسند مردم و لا یحزنون اذا حزن الناس و اند و هگین نمیشوند وقتی که  
 اند و هگین شوند مردم و قوله هذه الاية و انما انحضرت برای استنها و اثبات ولایت خدا را ایشان

را و نفی خوف و خزن را از ایشان این آیت را که إلا أن أولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون رواه مذایت کرد این حدیث را باین لفظ که مذکور شد ابو داود و رواه فی شرح  
 السنه و عن ابی مالک و روایت کرد او را محمّد بن اسلمه در شرح السنه از ابی مالک اشجری بلفظ  
المصاحف یعنی که در مصاحف مذکور است مع ذلک و اینها از یارهای دیگر چنانکه در مصاحف است و کذا افی  
 شعب الایمان و هم چنین روایت کرده است بنظر مصاحف باز یاد فی ۴۰ و عن ابن  
 عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا بی ذرگفت آنحضرت مرا بی ذر غفاری  
 را یا با ذرای هر بی الایمان او ثقی ای ابو ذر که ام یکی از عروهای ایمان محکم است عروه ضم عین جمله  
 و سکون را بر هر تنگ نموده و چنانکه در زود شود بوی مثل خرده اجمال که ببار بسته میشود بوی و عروه کوزه  
 که در سینه وی باشد استعاده کرده شد برای آنچه تنگ کرده شود بوی و درین از ارکان ایمان و صفات  
 آن میفرماید ای ابو ذر می دانی که که ام رکن ایمان و صفت وی محکم تر است تا تنگ کرده شود بوی و زنجرات  
 آخرت و ثواب آن قال گفت ابو ذر الله و رسول الله اعلم خدا و رسول خدا و انما تر است این کلمه عادت صحابه بود که چون  
 آنحضرت چیزی از ایشان می پرسید ایشان حواله بعلوم خدا و رسول خدا میکرد و نادانها اعتناء قال گفت آنحضرت  
الموالاة فی الله و دوستی و پیوستگی کردن با هم از جهت خدا و المحبة فی الله و البغض فی الله و دوست داشتن  
 کسی را از جهت خدا و دشمن داشتن از جهت خدا و رواه الیهیقه فی شعب الایمان ۴۰ و عن ابی هریره  
 ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال اذا اعاد المسلم اخاه چون عیادت می کنی مسلمان مسلمان  
 دیگر را و زاره یا زاری نمی کند و بدیدن وی می آید قال الله تعالی میگوید خدای تعالی طوبی خوش شد زندگان  
 تو در دنیا و آخرت و طاب ممشاک و خوش است رفتن تو که اینجا آمدی و بهر کام که زدی ثوابی بدست آوردی  
 و تبوات من الجنة منزلا و اگر نفی از بهشت منزلی را و این هر سه قرینه احتمال و عاقله دارد یعنی خوش بود  
 زندگان تو خوش باد و رفتن تو دیگر رفتن تو از بهشت منزل رواه الترمذی و قال هذا اجلیت غریب  
 ۴۰ و عن الباقی ام بن معمر یکر ب صحابی است نزول کرد حصص داد همه و دوست و راهل شام من  
 النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال اذا احب الرجل اخاه چون دوست دارد مردی مسلمان را فلیعبره  
 انه یحبه پس باید که خبر کند آن مرد آن مسلمان را که وی دوست میدهد و او را زیرا که این باعث  
 استقامت قلب و اجتناب الفت و محبت است و چون داند که وی دوست میدهد و خرق محبت رعایت  
 کند و در دعا و نصیحت وی باشد رواه ابو داود و الترمذی ۴۰ و عن انس قال مر رجل بالنبی گفت  
 انس که شست مردی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و عنده فاس و نزد آنحضرت مروان بودند فقال  
 رجل ممن عند انی لا حب هذا الله پس گفت مردی از آنکسان که نزد آنحضرت بودند بدستی که من  
 دوست دارم این مرد را که که شست از جهت خدا فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله

وسلم اعلمته آبادانانده ابن فرودا که تو دوست می وادی اورا قال لا گفت باب الحب فی الله  
 ندانانده ام قالی فرمود قم الیه فاعلمه بر خرد بر و بسوی او پس بدانان اورا فقام الیه فاعلمه پس برخاست و  
 رفت بسوی او پس بدانانید اورا که من دوست میدارم ترا فقال پس گفت آن مرد دعا می او احبک الذی احببتنی له  
 و سینه او ترا آنکسی که دوست داشتی تو مرا از برای وی یعنی الله تعالی و باید که چون یکی دیگری گوید انی احبک در جواب  
 وی گوید احبک الله قال گفت انس که راوی این حدیث است ثم رجع پسترباز آمد این کس فساله  
 النبی پس پرسید اورا این خبر جلی الله علیه و آله وسلم که چه گفت آن مرد در جواب تو فاجابه بما قال  
 پس جرداد آن حضرت را بآنچه گفت آن مرد در جواب وی فقال النبی صلی الله علیه و آله وسلم انت  
 مع من احببت تو با کسی خواهی بود که دوست میداری او را و لك ما احتسبت و مرزا است حر او اجر آنچه  
 نیتی کردی برای خدا و محبت داشتن وی بلکه در هر عمل و معنی احبب ثواب چشم داشتن از خدا عز  
 و جل و حسب بکسر حاد هکون سین اسم است از وی و اصل افظا از حساب است به معنی شمردن گویا که این  
 فعل را به نیت نیت ثواب و حساب می و در آورد و نظر احداد و اعتبار بر آن می کار و زوایا البیهقی فی شعب  
 الایمان و فی روایة الترمذی و در روایت ترمذی باین افظا آورده که المراء مع من احبب و الله ما اکتسب  
 مرد کسی است که دوست میدارد او را و در اجر آنچه کسب کرده به نیت ثواب و عن ابی  
 سعید انه سمع النبی صلی الله علیه و آله وسلم یقول ابو سعید خدری از آن حضرت بشنیده که می فرمود  
 لا تصاحب الا مؤمنا یا ری کن و صحبت مدار که مسلمان را یعنی کافر یا با مسلمان صالح را نه فاسق را و موبد  
 این معنی است قرینه او که فرمود و لا یاکل طعامک الا تنقی و باید که خود و طعام ترا که مروی بر هیزگاری یعنی  
 طعام تو باید که از درج حلال باشد تا قبل خوردن بقیان شود و باید که متقیان را بخوردانی نه خیر ایشان را  
 منع کرد از مصاحبت و سوکات کنه و فجارتا سبب الفت و محبت به نکرد و از بر مصاحبت ایشان  
 صفات ذمه میرایت نه کند و گفته اند که باین شرط و طعام دعوتی است نه طعام حاجت زیرا که  
 حق سبحانه و تعالی تا که در جماعه که طعام می دهند و میم را و او اسیران ایشان کافران  
 یوده اند پس برای دفع حاجت طعام بر کافرتوان داد و زوایا الترمذی و ابو داود و الدارمی  
 و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم المراء مع من احبب و الله ما اکتسب  
 بر دین و دوست خود است یعنی هر که دوست دارد و کسی را البته بر مذیب دیرت و نی باشد فایم نظر  
 احدکم من یخالل پس باید که نظیر و این باشد که یک از شما که کرد و دوست میدارد و زوایا احمد و الترمذی  
 و ابو داود و البیهقی فی شعب الایمان و قال الترمذی شد احد یث حسن غریب و قال الترمذی  
 اسناد صحیح مقصود مولف ازین تطویل مباینه و در کسی است که تو هم کرده که این حدیث موضوع  
 است و عاقل سراج الدین قزوینی مرادی است که بر صاحب مصابح اند کرده و گفته که این حدیث موضوع



است و شیخ ابن حجر عسقلانی بر روی و ذکر کرده گفته که ترمذی این حدیث را تحسین باب الحب فی الله  
 نمود و عالم تصحیح کرده است که اقبال السیر علی ۹۰۰ و عن یزید بن یحیاه یفتح یون و بین مطه صحابی  
 است حاضر شد حین را با مشرکان بعد از ان اسلام آورد و ترمذی گفته که شباخه نشده است مراد از اسماع  
 از ان حضرت و صاحب جامع الاصول او را در صحابه ذکر کرده و ابو عاتم گفته یضری بانی است و محبت ندارد  
 و ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده و ابنه اعلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا  
 آتی الرجل الرجل چون برادر دیگر در روی بر روی دیگر را دوست دارد او را فلیساله عن  
 ائمه و اسم ائمه باید که پرسد او را از نام وی و نام پدر وی و من هو باید که پرسد که از کدام قبیله و  
 که ام مردم است فانه اوصل للمودة زیرا که بدوستی این بر سیدان نام وی و پدر و قبیله و خویشان  
 وی پسندیده تر است مرحمت و مودت را در واه الترمذی ۶۵ الفصل الثالث و عن ابی  
 ذر قال عرج علیه السلام رسول الله یردن آمد بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال فرمود اقله وزن  
 ای الاحمال احب الی الله تعالی آیا درمی یابید که که ام عمل از اعمال فاجله است نزد خدا ای تعالی  
 قال قایل الصلوة و الزکوة گفت گوینده از حماده صحابه که حاضر بودند نماز و زکوة محبوب تر بین اعمال اند  
 نزد خدا اقبال قایل للجهاد و گفت گوینده دیگر کارزار کردن در کاران محبوب تر است قال الحبی گفت  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ان احب الاعمال الی الله تعالی السب فی الله و التبش فی الله  
 بدوستی که محبوب تر بین اعمال به سوی خدا دوستی از جهت خدا و دشمنی از جهت خدا است اینجا اشکال  
 می آید که چون روا باشد که حب فی الله و بغض فی الله محبوب تر از صلوة و زکوة و جهاد باشد حال آنکه اینها  
 افضل اعمال اند علی الاطلاق جوابش آنکه هر که محبت بوجه الله دارد او محبت خواهد داشت و ابی او را  
 و صالحان از پیندگان خدا و اولاد ابیاج و اطاعت خواهد کرد و دشمن او کسی که دشمنی داشت از برای خدا  
 دشمن خواهد داشت و دشمنان دین را دشمن خواهد نمود و در جهاد و قتال ایشان پس در نیگاه طاعات  
 از نماز و زکوة و جهاد و غیر آن در آید و پیغمبر در تفریق گویا فرمود اصل دینی و بداد اعمال و طاعات نصب  
 به و بغض نه است و بعضی گویند که از جهت اخصیصیت لازم یباید که نماز و زکوة و جهاد افضل اعمال  
 باشد اما حب به و بغض نه محبوب تر باشد فانهم رواه احمد و روی ابو داود الفصل الاخیرو  
 امام احمد تمام این حدیث را که مذکور شد روایت کرده و روایت کرد ابو داود و حسن فصل اخر را یعنی ان احب  
 الاعمال الخ و سوال جواب که اول مذکور شد روایت کرده و عن ابی اسامة قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم ما احب عبد الله الا ان یحرم ربه و دوست نه است هیچ بدیده دیگر را از برای خدا  
 بجز آنکه بر دگ داشت باین دوست داشتن برود و کار خود را بزرگداری چون به جیت وی تعالی دوست داشت گویا  
 او را دوست داشت کمال تر و تمام تر چه کمال و دوستی آن است که به متغایان محبوب تر است که رواه

[illegible]

باب ما یضیی عنه من التهاجر والتقاطع والابواب

الفصل الاول

الله علیه وسلم گفت ای هر چه بودم با آنحضرت پس گفت آنحضرت ان فی الجنة لفضل باب ما یضیی عنه  
 بر سبب که در بهشت سوهناست من یا قوت از یا قوت و عمد بضم عین و یم جمع عمو و فتح عن علیها خرف من  
 ز بر جلد بر آن سوهنا خرفناست از ز بر جلد و عرف بضم عین و فتح و اجمع غر و بضم عین بمعنی منزل و فتح لها ابواب  
 مشتقة مر آن عرفها را در است گشاده داشته شد تصحیحی که ایضاً الکوکب الدری در شش میشود و می رود خشر  
 آن عرف و ابواب چنانچه روشن می شود و می رود خشر سائر در شش فقال لو ایس کفتم صحابه یا رسول الله  
 من یسکنها کر میانه و دان عرفها قال فرمود الاجتماع یون فی الله و المتحابون فی الله و المتلاقون  
 فی الله می باشند و دان عرفها دوست دارند گان یکدیگر را بر ای خدا دم نشینند گان بر ای خدا ملاقات  
 کنند گان برای خدا روی الیهی الاحادیث الثلاثة روایت کرد بهی این سه حدیث و ا فی شعب  
 الایمان ۲۵۰ \* باب ما یضیی عنه من التهاجر و التقاطع و اتباع العورات \* فی ۴ اصراح بها ج  
 بر بیان و فی التماسوس بها جران بتقاطعان و آخره بجر یا فتح و بجر یا با کسر و چون معنی بها جرتقاطع است قول وی  
 و التقاطع بیان و نکست بر بها جر بود و بر او ترک ملاقات و سلام بر او در مسلمانان است و بریدن پیوند صحبت  
 و اخوت اسلام زیاد بر سه روز و آن مطابق منسوخ و منبیه می شود و ایضا گفت باید منی عنه من التهاجر و التقاطع  
 و عورات جمع عورت است و متابعا که شست که اخوت آنچه شرم دارد و دیگر و پندار آدمی ظهور آنرا و  
 دوست دارد که پوشیده ماند از عیب و نقصان که در اوست و اتباع عورت است و دلی آنها رفتن و عیبهای مردم  
 چیدن و چون این نیز نسبی از تقاطع و باعث بر آن است باز و او یک باب آورد \* الفصل الاول \*  
عن ابی ایوب الاصری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یجل لرجل ان  
یتهاجر اخاه حلال نیست مرد و ترک دادن بر او در مسلمان را و بریدن رابطه اخوت از وی مادام که وی  
بر من شریعه بآی است فوق ثلثة ایام زیاد بر سه روز و ازین قید مفهوم میکرد و که تاسه روز حرام  
نیست چون در طبیعت آدمی غضب و بد خلقی و حیثیت و تعصب و اشغال آن صحن است این قدر مهلت  
داشته شد و غالب آنست که در مدت سه روز زایل شو و یا کمتر گردد و بعد ازان کیفیت بمران بیان کرد و قبول  
خود یلتقیان جمع شوند بیک دیگر و پیش آیند و به سینه یکدیگر را افکند و عرض هلا و یعرض هلا پس روی گرداند  
این بجایی و روی گرداند این بجایی دیگر یعنی جانب یکدیگر بپایند و از یکدیگر روی بگردانند و خیره ها الذي یبدل ا  
بالسلام و بهترین این دو کس کسی است که بیشتر گوید سلام و ارفع که دست نماید اشارتست بآنکه بمران  
ذایل میکرد و سلام و این مقدار کفایت داد و ازین خود کمتر نباید تا حی مسلمان از دست نرود و تحقیق علیه  
و مراد آنست که باعث بر بمران تقصیر و حقوق اخوت و صحبت و محبت باشد چنانکه از غیبت و ترک نصیحت  
کو فتنی بخاطر راه یافته باشد اما نزد تقصیر و انوردین و ملت بمران اهل مو او بدعت دایمی باید تا وقت ظهور  
نوبه و رجوع بجای و سبوطی و حاشیه و طاز از این عهد البر نقل کرده که گفت که هر که برسد از بیابانه و پیوند یکی

فادوین خود را یا حضرت و بنا بر صلاح وقت خود را جایز است او را بجا نیت حسن و اب یا نیتی عند  
 و در وی گردن از وی بر وجه جلیل یعنی از غیر وقوع در غیبت و عیب گوئی و کینه و عداوت استی و در  
 احیاء الموات از جماعه سلف از صحابه و غیر هم نقل آن کرده که بعضی از ایشان بخران یکدیگر کرده تا بدست عمر  
 و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر آن سه کس که خلف از غزو تبوک کرده بودند به جت ترس را و  
 یافتن شقاق بآل ایشان تا بپناه و در صحابه را و زمان و خویشان ایشان را امر بخران ایشان کرده و آنحضرت  
 تا یکماه زمان خود را بخران نهوده و عایشه با این خبر رضی الله عنهم بدی بخران کرده و امام احمد حنبل از صحبت  
 حاد شد محاسبی به جت تصنیف کرد و او در علم کلام قطع صحبت کرده اما باید که نیت و در آن صادق باشد  
 و بنحضر رضائی بنو د... و عن ابن هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ایاکم  
 والظن و در و ادیه نفس خود را از گمان بد ظن اکذب الحدیث زیرا که گمان بد دروغ ترین سخنها است  
 چون بر کسی گمان می برد و حکم میکند بر او که چنین است و چون وی در واقع چنین نیست این حکم وی دروغ  
 باشد و مراد بدیث حدیث نفیس است و آن با بقای شیطان است و گویا اکذب خواندن آن باین جت  
 است با مبالغ است در آن و در قرآن مجید آمده ان بعض الظن اثم و مراد به آن گمان بد است و گفته اند  
 گمان بد که نهی آمده از وی نیست که استعرا و جرم نماید بر آن نه آنچه خطور کند و در دل و بعضی گفته اند که  
 موجب اثم است چون نکم کند بر آن و بر زبان آورد آن را بر هر قدر بد و گلی باشد استی باشد بر آن یا ببرد و دلیل  
 اکرم شهادت باشد اما آنچه حکم دلیل و قرینه واضح گمان بر دیدن یا خود فکر و ذوق لا ینبیسوا و لا ینبیسوا و  
 تجسس نمایند و تجسس نه نماید اول باین معنی و ثانی بحکم بالتمسک و فرقی میان تجسس و تجسس بوجه کرده اند  
 و در قاموس در فعل جیم گفته جیس تفحص اخبار مثل تجسس و جاسوس و جیس مشتق از آنست  
 ضا حب سیر شر و در فصل حا گفته جاسوس به معنی جاسوس یا آن مخصوص است بخبر جیم و بحکم در شر استی و بعضی  
 گفته اند که به جیم معرفت خبر بطریق مخفی و بجا تطالب آن جاسوس چنانکه در دیده شدن و در دیده دیدن و بعضی  
 گفته که جیم تنبیس از غزوات و جاسوسان آن و بعضی گفته به جیم طلب خبر برای دیگر ای و جاسوسای نفس خود  
 و طبیی گفته که اول تفحص جیم و خبر دوم دیدن امور ایشان به نفس خود یا به واسطه خبر و ثانی به تنبیس  
 خود و وجهی بر تفرقه بر تطالب خبر و خبر آن باشد که شاید بعد از اطلاع بر خبر حسدی پیدا شود و با طبیی جاوید گردد  
 و لا تناسوا و لا تناسوا و لا تناسوا و لا تناسوا و لا تناسوا و لا تناسوا و لا تناسوا و لا تناسوا و لا تناسوا و لا تناسوا  
 اصل بر انکسختن جیم را گویند و بعضی گویند که تجسس در حدیث به معنی بر علانیدن بعضی مر بعضی را بر شر  
 و خصوصت و لا تناسوا و لا تناسوا و لا تناسوا و لا تناسوا و لا تناسوا و لا تناسوا و لا تناسوا و لا تناسوا و لا تناسوا  
 او پس رسد که انی القاموس و لا تناسوا و لا تناسوا و لا تناسوا و لا تناسوا و لا تناسوا و لا تناسوا و لا تناسوا و لا تناسوا  
 الاحیاء و بعضی قهری است که بنده را در آن اختیار می نبوده و بعضی گفته اند که مراد نبی از باغض نبی از اختلاف

و احواد آزا است بدعت زیرا که ابتداع در دین و امر کشتن از راه است بسبب بعضی باب ما بین می عده  
و عادات است و لا تله ابدا و نیست نمایند و بدعت یکدیگر و عیبی گفته که مراد بدعت ابدا بر تقاطع است زیرا که هر یکی از  
مستطابین بدعت می دهد دیگر را یعنی آعراض می کند و او این حقوق اسلام را که کونوا عباد الله اخوانا و باشید  
همه بندگان خدا برادران یکدیگر یعنی چون نامه شما بندگان یک سوی اید همه در عید و رست بر ابر ما شید و بایکدیگر برادر  
خاصه و بنام بعضی و زابر مکن اید و فی روایة و لا تفرقوا گفته اند که تنافس به معنی خاصه یا قریب بآن است و احتمال  
دارد که معنی تنافس میل و رغبت باشد بدینا چنانکه در حدیث آمده که می ترسم بر شما که فراخ کرده شود بر شما و یا پس  
تنافس کند در آن یعنی رغبت نماید و نفاست قتی شیء ای رغبت فیه و متفق علیه ۳۰ و گفته قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و سلم یفتح ابواب الجنة یوم الاثنين و یوم الثلاثاء کثاده می شود در رانی بدست  
روز دوشنبه و پنجشنبه یعنی گویند که این کنایت است از کثرت عذران و در که شستن از جر ایم خلق و اعطاء  
ثواب در رفع درجات و صواب آن است که محمول بر ظاهر است چه حمل در خصوص بر غلوه و اجابت مدام  
که دلیل صاف از آن نباشد و فتح باب علامت صفت باشد فیغفر لیکل عبد لا یشترک بالله شیء پس آمرزیده  
می شود در هر بنده که شریک نمی گرداند بدینا عزی داد مراد شرک در باب عدم عذران کفر میباید اند پس نمی ماند  
تا آمرزیده هیچ مردی الا رجل کانت بیعة و بین اخیه شتماء مگر مردی که دست میان او و میان مسلمانان دشمنی و کینه  
فیقال انظر و اهل دین حتی یضطاحا پس گفته میشود ملائکه و اهل بیت و این را در آنکه یکدیگر دشمنی و کینه  
دارند تا آنکه صحت کند به یکدیگر انظر و الخ امره و کسر طاء از باب افعال بمعنی افعال رواه مسلم ۳۰ و گفته  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تعرض اهل الناس فی کل جمعة مرتین عرض کرده میشود  
کل ثانی مردم بر پدر و گاه تعالی یا بر فرشته که موکل است بر جمع صحیف احوال و در هر هفته و باری بعد چون آخر  
ایام هفته است هفته بوسی تمام می گردد و اطلاق کردند بر هفته یوم الاثنين و یوم الثلاثاء یعنی روز دوشنبه و  
روز پنجشنبه فیغفر لیکل عبد مؤمن پس آمرزیده می شود در هر بنده مسلمان را الا عبد اینه و بین اخیه  
شتماء مگر بنده که میان او و میان برادر و بی دشمنی است فیقال اترکوا هک بین حتی یغیا بگذرید ایشانرا  
تا آنکه تشويع گفته و باز آیند از دشمنی رواه مسلم ۳۰ و سخن ام کلثوم بن عقبه بن ابی معیط صحابه  
است اسلام آوردند و بهرگاه و بخت کرد و ذکر کرده شده است او را که زوجهی و چون بمدینه آمد تزوج کرد  
او را عبد الرحمن بن عوف و بعد از وفات عبد الرحمن تزوج کرد او را عمر بن العاص چند ماه و تحت او  
بود پس زوجه پدر او عقبه بن نفسم بن سکون فاف بن ابی مبرط ضمیر بهم و فتح عین و سکون و تخاتبه بن عمرو بن  
ایمه بن عبد شمس از منکرگان مشهور است که گفته شده بهدر قال سمعت رسول الله گفت ام کلثوم  
شتماء می بینم خدا صلی الله علیه و آله و سلم را میفرمود می گفت ایس آنکذا اب بدست دو و رخ کوا اگر چه  
دو رخ می گوید الذي یصلح بین الناس آن کس که اصلاح می کند میان مردم و یقول عیضا و یغنی عیضا

عین ادبی گوید سخنان یک را بهر ساند سخنان یک را بهر سخنان که با صلاح آورد اگر چه نه بیان ما یعنی همه  
واقع است متفق علیه بود اسلام و زیاده و روایت کرده است مسلم این عبارت را که قنات گفت ام کثوم  
ولم احمه و نشیدم بن اورا تعنی النبی ص خواهد ام کثوم از خیمه اسمی بنبر را صلی الله علیه و آله وسلم  
بر عی فی شفی معایقول الفاس کذب گفت شدیم آن حضرت را که از حضرت آمد و در آن روز پنج  
چیزی از آنچه می گوید مردم که آن جزو دوزخ است الا فی ثلاث کما در حدیث دیگر از حضرت آمده که در جنات چنانکه  
سخنان گوید که جلالت از آن ظاهر گردد و در حدیثی دیگر که از آن فوت گیرد و در حدیثی دیگر که از آن فوت گیرد  
جلالت واقع باشد و الاصلاح بین الفاس و دوزخ صلح و در آن میان مردم چنانکه سخنان آمده و نقل کند که خوب  
اصلاح و اتفاق کرد و اگر چه واقع بود و حدیثی از رجل امر الله و سلمیم سخن کرد و آن مرد در آن روز و در آن وقت  
المرحله از وجه او سخن کرد و آن زن شوهر خود را چنانکه بیکدیگر اظهار محبت و محبت خود را می نمود و با محبت  
ایستاد و ایستاد کرد و در حدیثی دیگر که از آن فوت گیرد و در حدیثی دیگر که از آن فوت گیرد و در حدیثی دیگر که از آن فوت گیرد  
فی باب الوسوسة و باب در اوایل کتاب و در حدیثی دیگر که از آن فوت گیرد و در حدیثی دیگر که از آن فوت گیرد  
عن اسماء بنت یزید قالت قال رسول الله ص گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم  
لا یجوز الکذب الا فی ثلاث جلالت نیست دوزخ گفتن مگر در این سه حالت جلالت نیست مگر در این سه حالت  
الرجل امر الله بکلی دوزخ گفتن مرد زن خود را المیز ضعیف یا از ضعیف مگر دانند او را اظهار تخفیف بکذب و جل  
مراد از این که در ذکر کذب امر الله بکلی دوزخ گفتن مگر در این سه حالت جلالت نیست مگر در این سه حالت  
ابن عباسی آنها را بیشتر حاجت می افند و در حدیث سابق هر دو مذکور شد و الکذب فی الشرب و دوزخ گفتن  
در جنات چنانکه مذکور شد و الکذب لیصلح بین الناس سوم و دوزخ گفتن برای آنکه صلح بکنند میان هر دو نفر تا خاف  
و نزاع موجب تهاجر و تقاطع نگردد و در روایة احمد و الترمذی ۲۵ و عن عایشة ان رسول الله صلی الله  
علیه و آله وسلم قال لا یتکلم المسلم الا بجره مسلما فوق ثلاثه یعنی یا نه و نمی داند نیز مسلمان را که باجران کند  
مسلمان از ترک و بهر حاجت و سلام او را بالای سه روز فدا القیه سلم علیه ثلاثه مرات پس چون به پیش رویش  
آید و در اسلام دهد بروی سه بار کل ذلك لا یزید علیه و در هر مرتبه که مسلمان دیگر بروی و بگوید جواب سلام  
او را و فدا بیا یا نه پس به تحقیق باز گشت آنکه جواب سلام نه گفت به گناه هجران یا بکنا و خود یا بکنا مسلمان  
سلام داند یعنی سلام داند از گناه هجران بیرون آمد و گناه بر گردن آن ماند که جواب سلام نداد بکنا گناه مسلمان  
سلام داند نیز بر گردن او شد که جواب سلام او را و در روایة ابو داود ۳۰ و عن ابی هریره ان رسول  
الله صلی الله علیه و آله وسلم قال لا یتکلم المسلم الا بجره اما فوق ثلاثه مالا نیست مسلمان را که ترک  
دهد بر او خود را بالای سه روز فین هجره فوق ثلاث فمات دخل النار پس کسیکه هجران کند بالای سه روز  
پس ببرد و در آید آتش و در زجر را یعنی مستوجب و سخن دخول نادی کرد و چون در گناه و در آمد گوید و

الکذب فی ثلاث

آتش در آمد پس چون زند داشت هم در آتش است رواه احمد و ابوداود و ابوالنعمان مایه  
و عن ابی خرقاش السامی خراش بکسر خاء جمعه و سلمی بنهر سس و فتح لام محققه و بعضی گفته اند سلمی است  
ی سلمی نام ارجیز است و دال مبین بر وزن حرف صجالی است و دانست که ده است از وی ابوداود و همی یک حدیث  
در مهران سبع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول شیدا آنحضرت را که می گفت من هیچ آن خدا و ستمه فهو  
کسفتک ده که بکسر که بر او خود را کمال پس این مهران کردن گویا خوان او در سخن است در ترتب اتم  
شاید امانه مثل او است بحسب وجوه زیرا که نقل اگر که بایر است بعد از شرک مقصود مبالغه و تاکید است در  
سخ از مهران چون میزان در مدت سال کامل از مجرای عادت بیرون است و باعث نهایت آزار خاطر  
گویا به سخ از او خصمه و غم کشتن است رواه ابوداود و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی  
الله علیه و آله و سلم لا یصل ایمن من ان یرجع مؤمنا فوق ثلث ترجمه این که نیست فغان هر آن که به  
اگر بگردد بر مومن سه روز قلیل است پس باید که بپزد و پیش آید وی آن مومن را که مهران کرده است او را  
فلیسلم علیه پس باید که سلام دهد بر وی فان رحم علیه السلام پس اگر دکر دکر وی سلام بدهد و او جواب  
سلام او را فقط ایشتر کافیا که لا چون پس تحقیق شریک است و در دو اجر و در دو اجر و صحت و ترک مهران و  
قیمت یافته اول باید این سلام و ترک مهران و ثانی بخواب سلام و قبول آن و آن ثم یؤد علیه و اگر رو کند  
بر وی سلام و او جواب سلام وی نداده فقط بانه بالا ثم نفس تحقیق رجوع کرد و باز گشت بگناه و در بعضی  
نسخ نمانه چنانکه معاویه شد و عرج الیمسلم من الیموره و بیرون آمد سلام دهند از مهران و گناه آن همه یاد گناه بر  
گردن آن دیگر افتاد رواه ابوداود و عن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه  
و آله و سلم الا یرحمکم با فضل من درجه الصیام و الصدقة و الصلوة گفت آنحضرت آیا جزند هم من شمار  
بتهای که فاضل تر است درجه او از درجه روزه و صدقه و نماز که نافله باشد قال گفت ابوداود و او قلنا گفتیم  
ما جماع صحابه یلی خبره ما با آن عمل که فاضلتر است از درجه این عبادات مذکوره قال اصلاح ذات البین  
گفت نیک گردانیدن احوالیکه در میان یکدیگر است چنانکه بغض و عداوت و جنگ و جدل مثلاً میان جماعه  
افتاد و فساد را بانه است آنها را ببدل با نفقت و محبت و صلح ساختن و از فساد بصلاح آوردن و اصلاح  
ذات البین این منی و او دو ذات البین نام آن احوال است که در میان مردم افتاد است و اصلاح آنها  
نیک گردانیدن آنها و تبدیل آنها از فساد بصلاح و فساد ذات البین هی الخالفة و ف و احوالی که ذات  
البین است حاله است حلق موسی سردن و حلقه موسی سترنده و مراد اینها ملاک کردن و از بیخ بر کردن است  
یعنی فساد ذات البین خصلتی است هلاک کننده دین و از بیخ بر کننده و ثواب است چنانکه استر  
موسی را از بیخ بر می کند و دین تر غیب و تحریص است بر اصلاح و دفع فساد و تفریر است از خلاص آن  
رواه ابوداود و الترمذی و قال هذا حدیث صحیح و عن الزبیر قال قال رسول الله صلی الله



علیه وآله وسلم د باب الیکم ذاه الامم من قبلکم گفت زمین العوام که از عوشره باب ما ینفی عنہ  
 بیشتر است که گفت آنحضرت آمده است بسوی شما سیرایت کرده و شما دو و پیمانی با شما که پیش  
 از شما بوده اند فی المصراع د بیب نرم ز قن و کل ما شعی الارض و ایة و ابزاری او و اجماعت آن و در و  
 پیمانی که ام است الحسد و البغضاء بدو ای و دشمنی هی الحالقة این بغضاء خالقه است این چنین  
 گفته طین و ضمیر هی را جع به بغضاء اشته و گفته زیرا که بغضاء سخت تر است تا بر وی و در خن کربی دین اگر چه  
 حیضه است استی و اگر هر یک از حسد و بغضاء در دنیا و بل کل و اجله من الخصلتین نیز صورتی دارد و  
 بعد از آن در بیان امر آواز حلقه فرمود لا اقول تخلق الشهوة کونم که بغضای بنزد موسی را و لکن تخلق  
 اللدین و الیکن می شود بین و ایمان را و از سیخ بر می کند آنرا رواه احمد و الترمذی ۸۶ و عن ابی  
 هریره عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال ایاکم و الحسد دور و در بدو در از حسد فان  
 الحسد یا کل الحسینات زیر اگر حسد می خورد و میبرد و نیکی با دیگران تا کل البیاض و الحسینات چنانچه می خورد و میبرد و  
 آتش بنزد و از راه ابوداود این حدیث نمیکند که ده اند غیر از بد مذاب خود که خط است یعنی از کتاب  
 جمعیت باطل میگردد و آن عمل صالح را و بد بطل میبرد و نیکی را و از بد و اهل سنت و جماعت است چنین نیست  
 بلکه نیکیها میبرد و بهر از اینها که فرمود ان الحسینات ین هین السیئات و جواب از کتاب ایشان بنام  
 حدیث آنست که فردا از خودن و بر دن حسد حسینات را آن است که حسد باعث نمیکرد و چنانچه را بر  
 ابلات مالی و اهل مالک نفس و هتک حرمت محمود اگر بفعل نماید عزم آن دارد و البته و هتک حرمت بر غیبت خود و البته  
 موجود است پس روز قیامت حسینات او را به محمود میدهند و روحش به ظالم که بر کردن او دست چنانکه  
 در حدیث آمده است که مدلس از است من کسی است که روز قیامت با نماز و زکوة و صیام و قیام یابد  
 و با وجود آن یکی را دشنام داده و زده و دیگر را مال خود داده و خون ریخته آن همه حسینات او را بآنها که بر آنها  
 ظلم کرده اند معنی حبط اعمال اینست نه فح و افهای آن از دیوان اعمال او و اگر امروز آنها را بخور و فانی  
 کرده باشند فردا آن مرد بگوید ام عمل آید و حدیث ناطق است بآمدن او با اعمال روز قیامت و جواب دیگر  
 آنکه حسینات مضاعف می گردد با ستم و ادعید و صلاح وی پس چون از کتاب خطایا کند از مضاعفت فرمود  
 ما ۹۹ و عنه عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال ایاکم و سوء ذات البین فانها الحالقة  
 دور و در بدو در از بدی ذات البین پس بدوستی که او خالقه است حصر برای مبالغه است رواه  
 الترمذی ۱۰۰ و عن ابی هريرة بکسر عینا و سکون ذی اصحابی انصاری بدی شت عرازی تغیر میکرد و در  
 جاهلیست بر دین ابراهیم تا آمد آنحضرت مدینه را پس اسلام آورد و وی و ران وقت شیخ کبری و در وایت  
 کرده است از وی ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال من ضار ضارا لله به هر که  
 گزند رساند بکسی نه بخت شرعی گزند رساند خدای تعالی بوی فی المصراع ضرر گزند رسانیدن خلاف نفع مضارة

کذلک خبر کردند و من شایسته بد قاتل شایق الله علیه و کسب که خلافت را در پیش گرفت. و باب ما ینبوی جنبه  
 بر کسی به موجب خلافت و هدایت کند خدا تعالی بر وی فی الصراح مستطابق شقایق زلف و او شهرناکی و احسن  
 اشتقاق مشتاق از حق است بکسر شین یعنی جانب و هر یکی از صفات این و مستند زمین و دبانی است از دیکری و شبی  
 گفته که مستاد از مشقت نیز توان داشت باین که تکلیف کند صاحب خود را آنچه نه در طاقت دوست انتهی و این  
 معنی نزدیکتر است بلکه شای و الا مشتاق به معنی خلاف و ضد است فی حالی آید چنانکه و من یشاق الله و رسول الله و من  
 یشاق الرسول من بعد ما تبین له الهدی و بنابرین معنی فرقی کرده اند میان مضار و مشتاق در بعضی حواشی  
 باین که ضرر و مشقت مستقار باین اند و در بعضی دیگر ضرر و استتمال کرده میشود و در انلاف مال و مشقت در  
 رسانیدن اذیت به بدن مثل تکلیف عمل شاق و راه ابن ماجه و الترمذی و قال هذا احد یوم  
 غریب ۱۱۰ و عن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 ملعون من ضار مؤمنا او مکیر به رانده شده و در انداخته شده است از درگاه قرب و رحمت الهی کسیکه  
 گزند رساند مسلمانی را یا که کند بوی فی الصراح که حیاء و بد سگالیدن و فریض و راه الترمذی و قال هذا  
 حد یوم غریب ۱۲۰ و عن ابن عمر قال صعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم المنبر بالای  
 بر آمد آنحضرت منبر را فنادی بصوت و شیخ پس آواز داد و خود را آباد از بلند فقال پس گفت  
 یا معشر بن اسلام بلسانته ای گروه اسلام آیدگان بزمان خود و ولم یقض الا یمان الی قلبه و نه سینه  
 است ایمان تادل ایشان لا قوفا و الا المسلمین اید انگید مسلمانان را و لا تعیر و هم و سر زش نکند ایمان را  
 و لا تعبحوا عور اثم و زدید در پنهان غیب های ایشان و طلب نکند آنرا فی الصراح تتبع ذر غلب پیخزی  
 بر فن در بی آن خانه من یتبع عورة اخیه المسلم بس بدستی کسی که تیغ کند عیب برادر مسلمان را  
 تتبع الله عورة تیغ کند خدا تعالی غیب او را و من یتبع الله عورة یفرضه و کسی که تیغ کند خدا فی تعالی  
 عیبهای او را و سوا کرد اند او را چه بچیز بر وی مخفی نبود و لو فی جوف رجله اگر چه باشد آنکس پنهان  
 در میان رخت و جامی بود و باش و منزل خود و راه الترمذی ۱۳ و عن معید بن زید عن الفیصلی  
 الله علیه و آله و سلم ان من اری الرب و ایتست از سعید بن زید که از عمره مبتدیه است از آنحضرت  
 بدستی از باترین ربان را در لغت فرونی و زیادتی است و در شرع زیادتی گرفتن و دوام و پیچ پس می فرماید افزون  
 ترین و ما الاستطالة فی عرض المسلم بغیر حق در از کردن زبان و و افتادن و آبروی مسلمان بخت کردن  
 و دشنام دادن و ترغ و تکر نمودن و خیر پنداشتن بناهی و بی مصلحت شرعی و در قاموس گفته استطلاست  
 در لغت استداد و ارتفاع و تفضل و در صراح گفته استطلاست تکر کردن و در از شدن چون در استطلاست  
 عرض گرفتن است زیاد و بر آنچه استحقاق دارد و بیشتر از آنچه رخصت است تشبیه داد آنرا بر با که  
 زیادت بر حق می گیرد و این را با گفت زیرا که عرض مسلمان عزیز و شریف را ز مال اوست پس ضرر

پس ضرر و نسیان در گرفتن آن اکثر واد فرماید و قید کردی عرضی زیرا که در بعضی احوال باب مایه‌ی هفت  
 مباح است چنانکه صاحب حی مرآتکس را که حی می‌نمی دهد گوید یا عالم یا ناسا به و اجر ح کند ازین باب  
 است جرح و دایت که مذهب و دوات را برای مصالحت حفظ دین کند و سابقا معلوم شد که غیبت مباح است  
 در بعضی محال این نیز ازین باب است رواه ابوداود و البیهقی فی شعب الایمان ۱۴۰ و عن انس قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لما عرج بی ربی ابراهیم که بالا برد مرا پروردگار من یعنی چون  
 به مراجع رفتم مردی بنام لهم اظهار من فحاش که شتم بقوی که مرا ایشان راست ناخوان از من  
 فحاشون و جوهر هم وصل و در هم می خراشند و و بهای خود را در آغوش بخاوشین مجتنبین خراشیدن  
فقلت من هؤلاء پس گفتم کیستند این قوم یا جبرئیل قال هؤلاء الذین یا کلون لحوم الناس  
 و یقعون فی اعراضهم گفت جبرئیل این جماعه اند که می خورند گوشتهای مردم را یعنی غیبت میکنند و دشنام  
 میدهند بدان آبروی مردم میریزند و وجهی غیر از غیبت با کل لحوم سابقا در باب الی غیبت معلوم شده است و چون  
 آبروی مردم را بختند و بدان مشرح شد حی سجده تعالی و و بهای و سینه‌های ایشان را هم بدست ایشان قبیح و  
خرابیه ساخت و او ابوداود ۱۴۰ و عن المستور عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم من اکل برجل مسلم  
اکلة مستور درضم هم و سکون سین جمله و فتح فو قایه و سکون واد و کسر این شداد به نشاند دال صحابی است و در  
 و اهل کوفه و ساکن شد مهر او در وقت وفات آنحضرت پس کسی بود و دایت می کند کسیکه بخورد و بسبب مردی  
 یعنی بوسیله غیبت کردن او لقمه و ااکله بصم همه و سکون کوفه یعنی لقمه و اگر بفتح امر و خواند یعنی بکبار خوردن بود  
 چنانکه یکی بود که اید جت عداوت غیبت و منقضات مسلمان را خوش دارد و شخصی نزدی برود و خوش آمد او گوید  
 و آن مسلمان را غیبت کند و باین وسیله بر اسی خود دانی پیدا کند و وجه و زنی بهرساند فان الله یطعمه مثلها من جهنم  
 پس بدستی که حی تعالی بخورد اند آن غیبت گودانشل آن اگاه از آتش دوزخ و من کسی تو با هر جلی مسلم  
 و کسی که بوشاند نفس خود را طامه بسبب مردی بهمان معنی که در اکل معاوم شد و این بر قدری که کسی بر صیغه معلوم  
 باشد چنانکه قرینین او که اکل و قام است و اما اگر بر صیغه مجهول بخوانند چنانچه در نسخ صحیح واقع است و منی کسوة  
 نیز موافق آنست زیرا که کسوة به معنی جامه پوشیدن است و او را بوشاندن نفس و تکلف است معنی  
 آن شود کسی که بوشانیده شود و او را بسبب مردی جامه فان الله یکسوه مثله من جهنم پس بدستی که خدای تعالی  
 می پوشاند او را مانند آن جامه از آتش دوزخ و من قام بر جلی و کسی که بایستد بسبب مردی مقام سمعه و  
 ریاء در مقام شتوانیدن و نمودن مخاند و محاسن را یعنی نامردم به مید و بشنوند سمعه و چیزی که تعلق بحاسه  
 سمع دارد و ریاء و آنجه بحاسه بشنود و پس می فرماید هر که بسبب مردی در مقام سمعه و ریاء بایستد فان الله یقوم  
 له مقام سمعه و ریاء و هم القیمة بدستیکه خدای تعالی می ایستد برای او و مقام سمعه و ریاء و زیامت و این عداوت  
 را و معنی گفته اند یکی آنکه کسی که صاحب و قوی و زهد و دنیا فایز کند به حمت یک مردی صاحب مال و جاه تا وی نشود

در بیند و معتقد گردد و مال و جاه خود را برای هر کس که بایستد خدای تعالی برای رسوا باب مائنه عنه  
 کردن او یعنی اراده کند فضیلت او را و استاده کند او را در مقام سمه و ریاضت بنماید ملائکه را تا نزد او  
 دهند که مردی مرایی بود و برای خلقی گامی کرد و بعد از آن عذاب کند او را عذاب مراییان و معنی دیگر آنکه کسی  
 استاده کند مردی را در مقام سمه و ریاضت او را اصلاح و تقوی تحریف کند و بزه و عبادت شهرت دهد  
 و این را وسیله تحصیل حکام و نیا حصول اغراض نفسانی خود گرداند چنانچه خادمان و دوستان می کنند و ایشان را  
 از حبایل و مسمایه خودی گردانند و ز قیامت خدای تعالی او را در مقام فضیلت در سوای استاده کند و خدا  
 دو دهنده فرشتگان که این دروغ گو است که مردی را بدو غوغا و شهرت و او تا اغراض نفس خود از این حاصل  
 کند بعد از آن عذاب کند او را عذاب و دروغ گوین رواه ابو داود ۱۶۰۰ و عن ابی هریره قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حسن الظن من حسن العباد و الحسن یک بر دن بر مسلمانان و اعتقاد  
 خیر و صلاح کردن بر ایشان از جمله عبادات حسنه است یابانی است از حسن عبادت یعنی هر که معتقد دیگران را  
 است بر مردم گمان نیک می برد و بد گمان خرد گاه بنود و بیست به گمان باشد همیشه زشت گاه نام خود خواند  
 اند و رواه ابو داود ۱۶۰۰ و عن عایشه رضی الله عنها قالت اعمل بعیر لصفیة یمار شه  
 تبری که مرتضیه را بود و عمل زینب فضل ظهیر و حال آنکه نزد زینب زیادتی سواد می بود یعنی شتری داشت زیاد بر  
 حاجت خود ظاهر بمنشی پشت است و بمنشی مرکب نیز آید فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لزینب پس  
 گفت آنحضرت مر زینب را اعطیها بعمیرا بده صفیه و اشریک زیادت بر حاجت تو باشد فقالت پس گفتمت زینب  
 بطریق استفهام انکاری انا اعطی تلك الیهودیة من بعد تم شتر آن بودید و صفیه رضی الله عنها دختر بنی اخطب  
 بودی بود و لیکن از اولاد مادر و ن علیه السلام بود و غزو خیبر بدست افتاد بود پس آنحضرت او را آزاد کرد و در  
 حبال کنج خود آورد و بعضی از ازواج مطهره را با وی سوء مزاجی بود و عایشه رضی الله عنها از آنها بود و آنحضرت  
 نهایت و رعایت دی نیکد در روزی او را عایشه بودید خواند و سقط گفت وی به شکایت پیش آنحضرت آمد  
 فرمود با وی که پاکه من به منبر زاده ام و تو دخرا بکر رضی الله عنه و چون زینب وی در شتی کرد و ففضبه  
 رسول الله پس خشم آورد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر زینب فرجع هاذا الحجة و الاحتم و بعض  
 صفیر پس مجبور باخت آنحضرت زینب را تمام ماه ذی الحجه و حرم و نهاره از ماه صفر رواه ابو داود و ذکر  
 و ذکر کرده شد حدیث معاذ بن انس که اول ابن اخطا است من جمعی مؤمنانی باب الشفقة و الرحمة ۳ الفصل  
 الثالث و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رای عیسی بن مریم  
 رجلا یسرق دید عیسی علیه السلام مردی را که وزدی سبکند فقال له پس گفت مرا در عیسی علیه السلام  
 سرقت وزدی کردی تو قال کلا گفت وزدی نکردم من والذی لا اله الا هو سو گند آن کسی که نیست  
 مبعوضی نمی گردی فقال عیسی آمنت بالله و کذبت نفسی ایمان آوردم بنده او دروغ گو ختم من

خود را یعنی نصرتی که در نزد او رسوگند تو بر کشتن از آنچه گمان مردم و تکذیب کردم باب السند و الثانی  
نفس خود را از دنیا معلوم شود که اگر کسی رسوگند خود را بر چند بر خلاف آن نماید و باید علم خود را استقامت ساخت  
و بهو جنب او عمل کرد از جنت تعظیم نام حق رواه مسلم ۴۳۰ و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه  
و سلم کاد الفقر ان یکون کفر انما یکسب است فقر که ستمهای امرویی منجر بکفر گردد و بر اگر فقر باعث میکند و  
انسان را بر ارتکاب مجرم و معاصی بقصد اذاله فقر و خروج از شداید آن و چون نهایت شدت و محنت کشد  
شاید که بر ارتکاب کفر نیز باعث گردد ولی وجود فقر غلبه محبت دنیا با وجود حصول قدر کفایت اذان با غلبه  
بر ارتکاب کفر گشت چنانکه بعضی از اشتیاقهای روزگاری شنوم که که نشسته در قریب این زمان علیهم ما یدستحقون به  
شدت و محنت بطریق اولی که بر آن آرد و نیز غلبه فقر گاهی باعث بر سخط و اعتراض پروردگار گردد و از او ایراد رضا و ایمان  
بیرون آرد و نعوذ بالله من ذلك و چنانکه فقر بکفر کشد غلبه غنا بقوت و طغیان در بعضی آید و البته آن توسط کفایت  
اقص از غنا و فقر است و خیر الامور و ساطعها و کثاد الحسنان یغلب القدر و ذک است که حسد  
غلبه کند تقدیر الهی را یعنی اگر بالفرض چیزی نیکوئی که غلبه کردی قدر خدا حسد بودی چنانکه در تاویل حدیث  
لورکان شی سابق القدر در کتاب خدا را که نمی که نشست ۳۰ و عن جابر عن رسول الله صلی  
الله علیه و آله و سلم قال من اعتذر الی اخیه فلم یعذر و کسیکه معذرتی را بخواهی کند به سوی برادر خود  
بس معذرتی را داد و آن برادر یعنی انکار معذرتی کند و گوید عذر نداری و دروغ میگوید اولم یقیل  
عذر یا قبول مذا در عذر او را و گوید اگر چه عذر داری اما قبول ندارم گمان علیهم بمثل خطیئة صاحب  
مکس باشد بر آن برادر گناه مانند گناه خداوند مکس بفتح میم و سکون کاف خراج و عشره مکس ده بخت  
گیرنده که انی اصرح و اهما البیهقی و ایت که در این دو حدیث را بیهقی فی شعب الایمان  
و قال دگفت المکس تشدید کات العشار تشدید شین عشره گیرنده یعنی آنکه غلام کند و موافق شرع نگیرد و  
مکس گنای عظیم است و در حدیث آمده که لا یدخل الجنة صاحب مکس و در قاموس مکس به معنی  
نقص و ظلم نیز گفته و در مجمع البحار نقل از بیهقی کرده که مکس نقصان و مکس از حال آنکه نقصان کند از حقوق  
مسکین و ترساند آنرا به تمام و کمال باب السند و الثانی فی الامور فی النجس و مکس و سکون  
بر بریدن و اخراج کردن و حذف و لفتح حا و کسر ذال مرد میدان و توائ و توق و مثبت دورنگ کردن و به کار می و شتابی  
نکردن و در آن دامنا بر وزن فاعل اسم است از وی بخشی دورنگ یعنی آدمی را بپاید که از شر مردم و آفات روزگار  
دورین و دنیا پر حذر باشد و در کار خود حازم و ستمت و دامنش باز و بیدار بود و در خواص امور دیگر آن  
باشد و در کار شتابی نکند و حذر و وقار کار فرماید و در بعضی کارهای خیر که شتابی کردن در آن فرموده اند  
۴ الفصل الاول ۴ عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یلزم  
لک من من حذر و اجل مرتین کرید از شود مسلمان از یک سوراخ و دوبار کدخ کردن مارد کردم و خمر

باب السند و الثانی فی الامور  
باب النجس و الاول

بتهنیم جیم مغموه بر حایک کنه سوراخ باد و سگروم و امیال آن بر عکس حجر باب الحدیث و الثانی  
بتهنیم جیم حایک جیم که معنی جبره است می فرماید که شان مومن ضامب خرم موصوف بر عایت حق و حمایت دین  
آن است که از عاده منور که دشمن دین است نکند و در غضب و انتقام نه از دست ندهد و هر باره حاکم و تقاضا فل  
نور زود و فریب خود دو اگر دو گاه دنیا فریب و دغا خور و سهل است اما دو گاه دین بناید کرد و این تعلیم  
قاعده عظیم است که باعث رعایت و حمایت دین و عایت است و سب و دو و این حدیث در اینجا آیت است که ابو  
عمره الفتح عینی مهمله و زای شاعری بود از شرای کفار که مسلمانان را بگوئی کرد و اشرار و اشتیقای قوم خود را  
بر این ادا امانت ایشان خریض می نمود و در غرزه بد اسیر افتاد پس عهد بست که بار دیگر که داین شایع  
نکرد و پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را باین عهد و شریعت رعا فرمود چون بقوم خود رفت  
باز بهادیه شقاوت افتاد و به خریض دینا که می کرد مشغول شد بار دیگر در غرزه افتاد و باز امان خواست  
و عهد کرد پس آنحضرت صلعم به قتل وی امر فرمود و بعضی مردم بدخواست عتوی بر خاستند پس آن  
حضرت فرمود لا تله ع المؤمن الحدیث متفق علیه ۳۰ و عن ابن عباس رضی الله عنهما ان  
النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا شیء عبد القیس رواست می کند ابن عباس که آنحضرت فرمود  
مرا شیء را که رئیس و قاید و فد عبد القیس بود و عبد القیس نام قبیله ایست آورده اند که چون وفد  
عبد القیس بدین آنحضرت نمود و از شران بر زمین زدند و بلان دست شربک براد و مت نمودند و  
اضطرار پیدا کردند و اوشوق و محبت دو کرد و اند آنحضرت ایشان را تقریر فرمود و هیچ گفت اما شیء که  
نام وی سزدن عاید است و رئیس و منور و ایشان بود بمنزل فرد و آمد و اسباب و مراحل قوم گرد آورد  
و بست پس خصلی تازه بر آورد و بهترین جامه های که داشت پوشید و آهسته به نجین و قاعه مسجد شریف  
ور آورد و گانه نماز بگذارد و عاگرد پس در حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم در آمد آنحضرت و این وضع  
و طریق دی خوش آمد و فرمود ان فیک لتصلتین بحبها الله و رسوله بد و سیکه در تو بر آئینه و و خصات است  
که دوست می دارد آن دو حمایت و احد او رسول او آن دو خصات که ام است الحام و الاناة آهنگی  
و بر و باری فد قار و ثبت و نجین و اما بروزن فتاة از ثانی است چنانچه معلوم شده و و الله مسلم آورده  
اند که آنحضرت چون او را بوجو و این دو صفت خبر داد وی گفت یا رسول الله این دو صفت باسب و تخلق  
من است یا آفریده خداست و رجیلت من فرمود آفریده خداست و رجیلت تو گفت شکر مر خدا را اگر آفریده مرا  
و وصفی که دوست میدارد آن دو صفت را خدا و رسول (یعنی اگر کسیب و نجان من متعلق بودی احتمال زوال  
و تفر داشتی اما چون جبات من بران است امید است که دایم دباتی ماند ۹۰ الفصل الثانی عین  
رسول بن سعد الساعدي صحابی مشهور اخر من مات بالمدينة من الصحابة ان النبي صلی الله علیه و آله و سلم  
قال الاناة من الله والعجلة فتح عین و جیم من الشيطان و رنگی در کارها از خداست و مرضی اداست و شتابی

الفصل الثانی

و شتایی از شیرین است و مراد و ثلث است مگر در آنچه از شکر باشد چنانچه در آن مجید باب الحذر و التانی  
 فرمود و یسارعون فی الخیرات و قال هذا حدیث ضعیف و قد تکلم بعض اهل السنن فی عبد  
 الحمید بن عباس الرازی من قبل حفظه فرمودی گفته که این حدیث غریب است و تحقیق سخن کرده اند بعضی از  
 ثمان در عهد الحمید بن عباس که راوی این حدیث است از جهت باور آنست و منی یعنی حافظه خوب نداشته  
 ۲۸ و حسن ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا حلیم الاذ و عشرة نیست طیم  
 کامل اگر چه سلم عربی او بود مگر خداوند لغزش یعنی آنکه در ذات و تمویت افتاده باشد و خفا و خلل و رکاز از  
 وی وجود آمده و نجاست کشیده و بسبب آن دوست دارد که مردم عیبها و خطای او را پیوسته و زلات  
 او را عفو نمایند چون محبت سر و عضو و تنویر است از مردم نیز عفو او کرد و خشم و عفو و در بند و بعضی گفته اند  
 که طیم حاصل نمی شود مگر با آنکه از تکالیف می گذرد او بی بیند لغزشها و خطایها و ان و می و بیاید و می شناسد مواضع  
 خطا و غل که در آن شتایی کرده بود در این صریق نموده پس اجتناب می کند از آن و طیم می در زدن و ان و این  
 توجیه یعنی تجربه می کشد و حاصلش آن می شود که نیست طیم مگر صاحب تجربه صحیح چنانکه در قریه او فرمود  
 و لا حکیم الاذ و تجربه و نیست حکم کامل مگر صاحب تجربه و عفت و انش حقیقت هر چیزی حکیم داناد راست  
 دانست و ارگاد اصل منی حکمت محکم که دانیدن چیزی و اصلاح او از غل و تجربه شناختن کارها پس هر که حاصل  
 شد او را معرفت آریاد دانست نفع آنها را و شناخت بهما کج و مفاسد آنها را حاصل شد او را حکمت و آراء  
 احمد و الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب ۳۰ و حسن انس ان رجلا قال للنبی صلی الله  
 علیه و آله و سلم او صنی مروی گفتم مرا آنحضرت را اندرز کن مرا فقال پس فرمود آنحضرت  
 خدا را بر ما لتدبیر بگیر کار را بپایان کار نگر سنن فان وایت فی ما قبته خیر افامضه پس اگر به بینی و بهایان  
 او یکی را پس بگذرد آن کار را و تمام کن و ان عفت غیا فامضه و اگر تری و گمان بری گمراهی و ادران  
 گاد پس نگاه از خود را از کردن آن کار و مگذارد آن را و اذ فی شرح السنة و عین مصعب بن سعد عن ابیه  
 روایت از مصعب بن سعد بن ابی وقاص فرشی زهری منی ذکر کرده است او را ابن سعد در طبقه ثانیه از اهل  
 مدینه و گفته است ثقه است سنن الحدیث و ذکر کرد ابن حبان و در کتاب ثقات روایت میکند از پدرش و علی  
 دلاله و ابن عمر زول کرده اند و توفی سنة ثلث و مائة قال الاعمش گفتم اعمش که راوی این حدیث است  
 از سعد لا اعلمه الا عن النبی نمیدانم این حدیث را مگر از پدرم صلی الله علیه و سلم یعنی پدرش از آنحضرت  
 روایت کرده از خود قال التؤدة نعم تفتح هرة و کون آن نانی و زرات مشتق از وید باهاسکی رفتن می فرماید تانی و توقف  
 فی کل شی غیر و الله بهر است الا فی عمل الاخرة مگر در کار آخرت از جهت بودن آن جریقی بنلاف  
 امور و بناد می از بعضی ساعت می آرد که در طهارت خانه بشاگرد و گفت بیامیرا این از بر من برکش و  
 بنانی و گفت صبر کن تا از بنابر آئی بعد از آن بکش و بدو گفت بالفعل خاطری روی به نموده و نیستی دست



بنقدیم جیم منسوب به حامی است که میوراج باد و گردم در میان آن در نکاس حجر باب السد و الثاني  
 بنقدیم جیم حایر جیم که منی حجر است می نماید که شان مومنین ضامب خرم موصوف بر عایت حق و حمایت دین  
 آن است که از عاده منرد که دشمن دین است نیکزد و غضب و انتقام نه از دست ندهد و هر بار حکم و تقاضا  
 نوز و در فریب خود دو اگر دو گاه و بیاضرب و در غاخر و سهل است اما دو کار دین نباید کرد و این ثباتیم  
 قائم و عظیم است که باعث رعایت و حمایت دین و ملت است و سبب در و دایس حدیث و در اینجا آنست که ابو  
 عره یحیی میانه و زای شاعری بود از شجری که نامش را میگویند که در و اشعار او اشتیاقی قوم خود را  
 بر ایند او امانت ایشان قریض می نمود و در غرض و اسیر افتاد پس عهد بست که بار دیگر که داین شایع  
 نکرد و پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را باین عهد و وثیقت رها فرمود چون بقوم خود رفت  
 باز بهادیه شقاوت افتاد و به قریض و بها که می کرد مشتول شد بار دیگر در غرض و آمد بدست افتاد باز امان خواست  
 و عهد کرد پس آنحضرت صلعم به قتل وی امر فرمود و بعضی مردم بدخواست عفو وی برخاستند پس آن  
 حضرت فرمود لا تلامع المؤمن من الحديث متفق علیه ۳۰ و عن ابن عباس رضی الله عنهما ان  
 النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا شیء عبد القیس رواست می کند ابن عباس که آنحضرت فرمود  
 مرا شیخ را که رئیس و قاید و فد عبد القیس بود و عبد القیس نام قبیله ایست آورده اند که چون وفد  
 عبد القیس بدیدن آنحضرت خود را از شران بر زمین زدند و بملازمست شریف ببادت نمودند و  
 انحرط ایها کردند و ادشوق و محبت دو که دادند آنحضرت ایشان را تقریر فرمود و هیچ نگفت اما شیخ که  
 نام وی سزد من غایه است و رئیس و منور و ار ایشان بود بمنزل فرد آمد و اسباب و مراحل قوم کرد و آورد  
 دست پس غسل تازه بر آورد و بهترین جامهای که داشت پوشید و آهسته به تمکین و وقاد به سجده شریف  
 نور آمد و دو گاه نماز کند و دعا کرد پس در حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم در آمد آنحضرت را این وضع  
 و طریق وی خوش آمد و فرمود ان فیک لخصلتین ایها الله و رسول الله و سیکه در نوهر آئینه و وخصالت است  
 که دوست می دارد آن دو خصالت واحد او رسول او آن دو خصالت که ام است الحلم و الاناة آهستگی  
 و بردباری و وقار و وثیقت و حکم و امانه بر وزن نفاة از مانی است چنانچه معلوم شد و او اسلام آورده  
 اند که آنحضرت چون او را بوجو داین دو صفت خبر داد وی گفت یا رسول الله این دو صفت کسب و تخلق  
 من است یا آفریده خداست و رحمت من فرمود آفریده خداست و رحمت تو گفت شکر خدا را اگر آفریده مرا  
 و وصفی که دوست میدارد آن دو صفت را خدا و رسول او یعنی اگر کسب و تخلق من متعلق بودی احتمال زوال  
 و فو را داشتی اما چون جیات من بران است امید است که دایم و بانی ماند ۹۰ الفصل الثانی عن  
 سیر بن سعد الساعدي صحابی مشهور از من مات یا لمدینه من الصحابة ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم  
 قال الاناة من الله و الحيلة فتح عن جیم من الشیطان و رنگی در کارها از خداست و مرضی او است و شتاب

و شتالی از شیرینان است و مراد و مطلوب است گرد و تجمل شهر نیز باشد چنانچه در آن مجید باب الحدیث و التانی  
فرمود ویسار عون فی الخیرات رداه المتروک منی و قال هذا احدیث ضریب و قد تکلم بعض اهل الحدیث فی عبد  
الجهیم بن عباس الرازی من قبل حفظه نزدیکی گفته که این حدیث غریب است و تحقیق سخن کرده اند بعضی از  
محدثان در عهد الجهم بن عباس که راوی این حدیث است از جهت ماورد است و بی یقین حافظه خوب نداشته  
است و حسن ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا حلیم الا ذ و عشرة نیست طیم  
کامل اگر چه علم عربی او بزرگوارند لغزش یعنی آنکه در ذات و تمیز افتاده باشد و خطا و غلط و کار از  
وی وجود آمده و نجات کشیده و بسبب آن دوست دارد که مردم عیبها و خطای او را پویشند و زلات  
او را عفو نمایند چون محبت سرور عفو و در تواناقت اند مردم نیز عفو او را کرده و عفو و در عفو و بعضی گفته اند  
که علم حاصل نمی شود مگر با نیکو ادب و تکاملی که او بی بد لغزشها و خطاها در آن و می و بیاید و می شناسد مواضع  
خطا و غلط که در آن شتالی که در او بود بی صبری نموده پس اجتناب می کند از آن و علم می و در د و دان و این  
نوجیه بمعنی تجربه می کشد و حاصلش آن می شود که نیست طیم مگر صاحب تجربه صحیح چنانکه در قریه او فرمود  
ولا حکیم الا ذ و تجربه و نیست حکم کامل مگر صاحب تجربه و عاقل و دانش حقیقت هر چیزی حکیم دانای راست  
دستوار گارد و اصل معنی حکمت محکم گردانیدن چیزی و اصلاح او از غلط و تجربه شناختن کارها پس هر که حاصل  
شده او را معرفت آید و دانست نفع آنها و دشواری آنها و مفسده آنها حاصل شده او را حکمت و آراء  
الهمد و الترمذی و قال هذا احدیث حسن غریب و عن انس ان رجلا قال للنبی صلی الله  
علیه و آله و سلم او صنی مروی گفتم مرا آنحضرت را اندرز کن مرا فقال پس فرمود آنحضرت  
هذا لا یربها لتدبیر بگیر کار را بپایان کار نرسد سن فان وایت فی ما قیمته خیر افاضه پس اگر به بینی و بهایان  
او یکی را پس بگذرد آن کار را و تمام کن و ان عفت غیا فامسک و اگر تری و گمان بری گمراهی داد و آن  
کار پس نگاه از خود را از کردن آن کار و نگذار آن را و آراء فی شرح السنة و عن مصعب بن سعد عن ابیه  
روایت است از مصعب بن سعد بن ابی وقاص قرشی زهری دلی ذکر کرده است او را ابن سعد در طبقه ثانی از اهل  
مدینه و گفته است نه است حسن الحدیث و ذکر کرد ابن حبان در کتاب ثقات روایت میکند از پدرش و علی  
و علی و ابن عمر زول کرده اند و توفی سنة ثلث و مائة قال الامش گفت اعشش که راوی این حدیث است  
از سعد لا اعلمه الا عن النبی نمیدانم این حدیث را اگر از پیغمبر صلی الله علیه و سلم یعنی پدرش از آنحضرت  
روایت کرده از خود قال التؤدة تضم ما فتح لهره و کون آن نانی و زرات مشق از وید باهاسکی و قس می فرماید تالی و توقف  
فی کل شیء خیر در همه چیز بهتر است الا فی عمل الاخرة مگر در کار آخرت از جهت بودن آن جریبیین بخلاف  
امور دنیاوی از بعضی ساعت می آید که در طهارت خانه بشاگرد و گفت بیامیرا من از بر من بر بکش و  
بنفانی و گفت صبر کن تا از بخار آئی بعد از آن بکش و بدو گفت بالفعل خاطر می روی به نموده و دینی دست

و او است می ترسم که تا بر آمدن از اینجا از دست نرود ۶۰ و عن عبد الله بن باب الحذر و التقاتي  
 من حسن شيخ سين محمد و سکون را و کسر جیم صحابی است بصری و طریث او در بصریین است و روایت  
 کرده است از وی قتاده و عاصم احوال ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال روایت می کند عبد الله که  
 آنحضرت گفت السمعة الحسن راه و روش نیکو و التوبة تانز و آب نیکو و الاقتصاد و میانه روی و توسط و در  
 طرفین از افراط و تفریط در بیشتر و در هر چیز جزء من اربع و عشرين جزء من النبوة یک حرام است از دست  
 و چهار خزانة یعنی خصلاتی از خصایل انبیاست صلوات الله و علیهم اجمعین و یقین حد و موکول است به علم  
 شروع و خبر نبوت آنرا به تحقیق در توان یافت و مثل این معنی در کتاب روایت که فرمود و بیای صحابه  
 جزوی است از اجل و شش جزء نبوت گذشته است رواه الترمذی ۶۱ و عن ابن عباس ان النبي  
 صلى الله عليه وآله وسلم قال ان المهدي الصالح يخرجنا و سکون دال صبر است و طریقت نیک  
 و السمعة الصالح به فتح سین و سکون میم راه و روش نیکو و چون در مفهوم هندی و سمت صلاح مقبر  
 است پس توصیف صالح به جت ماکید و یا تجرید است و الاقتصاد میانه روی جزء من خمس و عشرين  
 جزء من النبوة درین حدیث یک خبر از دست و پنج جزو آمده و در حدیث سابق از دست و چهار جزو تواند  
 که این تفاوت میان عدوین از دهم و خطا و ادبی آمده باشد بجهت صری و دیگر دانسته علم و او ایود او  
 ۶۲ و عن جابر بن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال اذا حدث الرجل المسلم بشئ  
 چون گفت مردی سخنی را اثم التفتت بستر غایب شد و بعضی گفته اند مراد بالتفات نکردن از خاطر است بآن  
 سخن و نکردن بچپ و راست چنانکه در وقت گفتن سخنی که اخفاء آن مطلوب است به چپ و راست  
 نکردن کسی مطلع نکرد و بوجه دیگر که در مجلس سخنی گفت و حکایتی کرد و فیهی اما لثب پس آن حکایت اینست  
 است نزد اهل مجلس که شنیده اند پس ایشان را باید که در آن خیانت نه کنند و آنرا انشاء نمایند و رواه الترمذی  
 و ابوداود ۶۳ و عن ابی هريرة ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لا بی الهیثم فتح  
 با سکون بخمانیه و فتح مثله بن التیهان بفتح فوقانیة و کسر تخمانیه مشدود نام صحابی است که آنحضرت با او یک  
 صدیق و عمر فاروق گرسنه بخانه آوردند و همان شدند و وی خدمتی کرد که موجب رضای آنحضرت صلوات الله  
 بر سر فرمود و را لی الهیثم را هل لك خادم آیا هست ترا خدمتگاری فقال لا گفت نه فقال پس فرمود آن  
 حضرت فاذا اتانا سبی قاتلنا پس چون بیاید ما را بندی پس بیا نزد ما ترا خادمی بدیهر فاتی النبي صلى  
 الله عليه وآله وسلم بر اسین پس آوردند نزد آنحضرت و دیدند فاقاه پس آمدند نزد آنحضرت بموجب  
 وعد آنحضرت ابوا الهیثم فقال النبي پس گفت پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم اختار منهما بر کزین  
 ازین دو بنده را هر که ام را که خواهی فقال پس گفت ابوا الهیثم یا نبی الله اختار لی ای پیغمبر خدا تو بر کزین برای  
 من هر که ام را که خواهی فقال النبي پس گفت پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم ان المستشیر مؤتمن

بد رستی که آن کس که گناش کرده شود بوی باید که امین باشد و در هر چه مصاحبت باب الحذر والتانی  
و بهود مستشیر باشد همان کند همان گوید و خیانت نورزده و مقصود آنست که چون تو با خیار ماکذاشته و مشورت  
با کرده و همان بنده شود و بایم که بهتر باشد پس اشارت یکی از آن دو بنده کرد و فرمود خذ هذا افانی رایت  
و صلی بگیر این بنده را زیرا که بد رستی دیده ام من او را که نمار می کند و او را محتوص به معر و مارد طالب  
اند و زکن از خود بوی نیکی و احسان را و بعضی گفته اند که استیضاه معنی قبول و صیت است یعنی وصیت  
می کنم ترا بوی احسان را و قبول کن وصیت مرا و بعضی گفته اند که استیضاه معنی ایضا است و معنی طالب که مفهوم  
بافت منزله و نیست و در حدیث دیگر آمده است که چون ابوالهینم آمد و بزن خود گفت این بنده است که  
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بمن داده و نیکی و احسان را و رخصه می وصیت کرده است فن کفیت بجای  
آوردن این وصیت مشکل است یکی و احسان امین است که او را آزاد کنی رواه الترمذی ۹۰۹ و عن  
جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم احسان بالامانة مجاسه با امانت است بهمان معنی که معلوم  
شد که چون سخنی که در مجلس از کسی بشنوند نقل می کنند و سخن چینی نه نمایند الا ثلاثه میجاسه مگر سه مجاس و سه سخن که در  
مجاسی که بشنوند و اجسبه کرد و نقل و رسانیدن آن غیر سبک دم حرام نمی ریختن خون حرام او و فرج حرام دوم نرج زنی  
که حرام باشد یعنی زنا کردن و اوقتنطاع مال بشنیدن حقیق سیوم پاره از مال کسی چه اگر دن بروی حرام یعنی مال کسی گرفتن  
بظلم پس اگر بشنود از یکی که گفت میکنم فلان مرد را با زنا میکنم فلان زن را یا میگیرم مال فلان کس را باید که این سخنان  
با نجهاده برساند تا هر حدیثی که در آنکه دارد و او را بود و ذکر و ذکر کرده شد حدیث ابی سعید که اولش این  
کلمه است ان اعظم الامانة فی باب المباشرة فی الفصل الاول در باب مباشرت از کتاب نکاح  
در فصل اول یعنی این حدیث در مصابح مکرر مذکور شده یکبار در باب مباشرت در صحاح ذکر کرده و بار  
دیگر در بن باب که باب النکاح و ثانی است در حسان آورد و داد و همان باب مباشرت بحال خود گذاریم  
و در باب النکاح و ثانی ذکر مکرر داریم به جهت تکرار و صواب ذکر او در صحاح است و ما که در نسخهای مصابح  
که نزد مولف بودند و رحمه الله علیه مکرر مذکور است و لیکن در نسخهای که ما دید ایم از بر صابح در باب النکاح  
و ثانی مذکور نیست و در باب المباشرة است فقط غایب است از آنرا به جهت تکرار انداخته اند و الله اعلم  
• فصل الثانی • عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم لما خلق الله  
العقل چون پیدا کرد خدا این عاقل را قال له گفت مر عاقل را اقم بابیت فقام پس بایستاد ثم قال له  
یستر گفت مر عاقل را ادبر پشت و فادبر پس پشت داد ثم قال له اقبل پستر گفت خدا ای تعالی عاقل  
را روی بمن آر فقبل پس روی آورد و بجای ثم قال له یستر گفت مر عاقل را اقعد نشین فقعده  
پس به نشست ثم قال له یستر گفت پروردگار تعالی مر عاقل را ما خلقت خلقتا و عین منک پدید آمد و ام  
و هیچ نهان نمی را که او بهتر است از تو و لا افضیل منک و نه فاضلتر و زیاده تر از تو و کمال ولا احسن و نه

خوبتر و جمیل تر از تو خیریت و در حد ذات او هست و فضیلت قیاس بنیر و حسن بود صفات باب الحد و التانی  
و انما عمل بك آخذ و بك اعطى به جت تو میگیرم و به جت تو میدهم یعنی هر گاه نعمتی بدهم بواسطه تو میدهم که خدمتی بکرد و  
مستحق انعام شد و از هر که آن داده را باز میگیرم بسبب تو باز میگیرم که تقصیری نمود و مستحق عتاب و عتاب تو است و بك اعرف  
و بتوشناخته میبوم و بك اعاتب و به جت تو خشم میگیرم و بك الثواب و عليك العقاب و بسبب تست ثواب و بر  
تست عتاب حاصل آنکه در ادب و خطای و عتاب و ثواب و عقاب در دنیا و آخرت بر عقل است و قد تكلم فیه  
بعض العلماء و تحقیق سخن کرده اند در صحبت این حدیث بعضی علما و میگویند این حدیث موضوع است بیان این  
سخن به تفصیل و در شرح کرده اند است و الله اعلم و عمن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله  
و علم ان الرجل ليكون من اهل الصلوة والصوم والزكوة والسنج والجمعة بد رستی که بروی  
میباشد از اهل نماز و روزه و زکوة و حج و عمره حتی ذکر سهام الخیر کلها تا آنکه ذکر کرد آنحضرت انما و  
حصص یابی را همه یعنی کلمات و منظمات آنرا ذکر کرد و با اکثر و حکم کل داشت و ما یجزی يوم القيمة الا  
بقدر عقله و جز او داده نمیشود آن مرد روز قیامت بگر بر اندازد عقل او مراد بقدر اینها معرفت اشیا و دریافت  
صلاح و فساد و معاد و نیز بیان خبر و شر و اخرا از او ترا سس از غوایل و آفات نفس و ابتداء و وصول بمقام  
قرب و وصول بحی و عقل معاد که در کلام بعضی واقع شده این است و در اینجا است اختلاف علما و بحث ایشان  
در تفاضل عقل و علم که گویند علم افضل است یا عقل و اگر علم را هم بر معنی تیز و دریافت حمل کنند که اثر  
عقل باین معنی است خلافتی و در میان نمیشود و باین معنی علم و عقل افضل باشد از عمل و عبادت و گفته اند یک  
رکن است ازین عالم عاقل فاضل آید از هر ار دگست از دیگرى و عمن ابی ذر قال قال لى رسول الله  
صلى الله عليه وآله وسلم يا ابا ذر لا عقل کا لیل و بیوای ابو ذر نیست اینچ عقل مثل تدبیر به معنی بر عواقب  
امور نگرستن و مصالح و مفاسد آنرا و دریافتن و فی الصراح تدبیر بایان گاه نگرستن و مراد بقدر اینها مطلق علم  
و ادراک است و لا و در کاف و درع پر نیز گاه می است و تقوی هم باین معنی بعضی متو درع را بالاتر از متقی  
دارند و گویند تقوی پر نیز از محرمات و تورات از کبر و دلت و شبهات نیز و صواب آمنت که هر دو یک  
معنی اند و در کلام قوم هم چنین واقع شده پس میفرماید نیست و درع کامل مانند کف طیبی درین عبارات اشکال  
آورده که درع بمعنی کف از محارم است پس لا و درع مثل الکاف چه معنی دارد و جواب داده که مراد بکف  
در اینجا از ایستادن از سگمانان یا باز داشتن زبان از لایعنه است چون مفاسد این به بشر حصر کرد و درع  
را در وی مبالغه و ممکن است که گفته شود که درع و تقوی اگر چه در لغت به معنی کف و اجتناب اند اما در  
عرفت شرع شامل اند مرا مثال را در اجتناب و اما و اگر به معنی اجتناب باشد از ترک امثال او امر نیز  
اجتناب باید کرد و باین وجه شامل هر دو باشد و با لکن درع و تقوی بر فرموده و نفس است امتثال و اجتناب پس  
درع را در جزء باشد امتثال او امر و اجتناب نواهی و گفته اند که رعایت جانب اجتناب اهم و اقدم باید

باید از امثال و اگر یکی دو جانب ۴ مثال آخر صادر کند بر قرائین و سنن و اشیاء باب الحذر و الثاني  
و است اما در اجتناب اهتمام و استقامت نماید تا مقتضی و حصول در قرب الهی است برسد و اگر در امثال  
استقامت نماید چنانکه اجزا از نوافل و مستحبات کند اما از تکلیف محرمات کند و اصل نکر و بر مثال بیماری که بر این  
کند و دارد و تفرود و متغایب اگر چه شاید دیر تر کشد اما اگر داد و نماند و در پرتو بنزدیک هرگز شفا نیابد و هر دو زخواب ترک گردد  
و این سخن را الله تعالی است و حضرت شیخ علی متقی رحمه الله علیه در رساله تبیین الطرق آنرا بیان فرموده اند  
و قیر خیر آن را در بعضی رسائل خود ترجمه کرده و حمل حدیث برین منی صحیح و جید است و الله اعلم و لا حسب  
کحکم الخلق و نیست حسب و فضیلت مانند خوش خوی و حسب آنچه شامه و مرد از فضایل و آثار و فنا خرد و و پدران  
خود می فرماید که اصل کمال و بزرگی حسن خلق است این می باید بی این همه ضایع است و مراد از خلق اگر  
جميع صفات باطن دارند و ظاهر است که حسن اخلاق عمده است و اگر مراد نرم خوی و دلنشین و مهرمانی بود  
چنانکه در عربین خلق باین منی می آید مقصود و مباهله است و حقیقت این صفت از کلام اهل تسبیح و تهنیت  
جست ایام حسن بهر بی فرموده حسن خلق و دی کشا و داشتن و عطا کردن و از ایذا می خلق باز ماندن و واسطی  
گفته حسن خلق ترک خصوصت با خلق و گفته حسن خلق به ایستی داشتن خلق و اود و احب و محبت و سهیل نتری گفته  
کمترین پایه در حسن خلق خبا از خلق کشیدن و مکارات نکردن و در حسب بر ظالم و شفقت کردن و آمرزش  
خو است و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الاقتصاد فی النفقة  
نصف البغیضة میانه روی کردن و خرج و از افزاین و تفریط و در بودن نیمه سرمایه بزدگانی است و در میشت  
نمودن و دزدگانی نکردن و دیز باید دخل و خرج و بنای خرج بر اقتصاد باید پس رعایت اقتصاد و نصف میشت  
باشد و التودد الی الناس نصف العقل و اظهار دوستی بر مردم و در دشت نگاه داشتن نیمه عقل معاش  
است گویا تمام عقل آنست که کسبی و کار بی گفته و بانی نوع بخشش و تمدن بتر نمایند و این بر نقد بر بی که  
تو و در تحب ایشان موجب ثوابت دین و دیانت نگردد و حسن السؤال نصف العلم و نیک کردن سوال  
از علم نیمه علم است زیرا که بسا بل زیرک از چیزی سوال می کند که مهم تر و کار آینه تراست او را و این  
محتاج است بزیادت علم و تمیز میان اشخاص مسؤلات که چه باید پرسید و چگونه باید پرسید و چون یافت مطلوب  
خود را جواب تمام شد علم او حاصل آنکه عالم دو قسم است سوال و جواب و حسن سوال عبارتست از تحقیق و تنقیح  
وی بر جمیع شقوق و احتمالات تا جواب وافی و شفافی آید و چیزی فرود کند اشت نشود پس سوال برین وجه از  
قیل علم باشد و او دانش و که سوال ناشی از جهل و ثر و است نه از علم او را علم و نصف علم چون خواند فافهم تنبییه  
باین تفریر که کرده شد معنی تصفیت و راشیای مذکور به حقیقت آورده شد و احتمال دارد که مقصود و مباهله و تاکید باشد و در  
رعایت این امور یعنی در اصلاح میشت و تحصیل دانش و عقلی کار فرمای و تحصیل علم اشیا اسباب بسیار و کار است  
اما این همه اشیا با یک طرف و اقتصاد و تو دو و حسن سوال با یک طرف نیمه اینها است و آن نیمه دیگر و این معنی

و در شتر زونی تکلف تر نمایند و الله اعلم روي البیهقي الاحادیث الاربعه باب الرِّفْقِ وَالْحَيَاءِ  
 روایت کرد یعنی این چهار حدیث را فی شعب الایمان باب الرِّفْقِ وَالْحَيَاءِ وَحَسَنِ الْخُلُقِ رَفَقَ  
 بکسر ز می ضد عَفَفَ بضم ا وفاق نرمی کردن و سود داشتن کسی را که آنی الصراح و در نهایت گفته رَفَقَ لَطْفٌ وَلَیِّنٌ  
 جانب و طیبی نقل کرده که رَفَقَ لَطْفٌ و گاردی کردن باسان ترین وجه و جیابند شرم داشتن آن حالتی است  
 که عارض میشود آدمی را از ترس عیب و ذم و جیاب محو و اقباض نفس است از آن کتاب آنچه بیج است  
 در شرع و حسن خلق در حدیث گذشته معنی آن معلوم شد ۸۰ الفصل الاول عَنْ حَايِشَةَ رَضِیَ  
 ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال ان الله رقیق الحدی تعالی خداوند رَفَقَ است یعنی رَافَقَهُ  
 گفته است بهندگان خود خوانند و است بایشان آسانی نه و شواری و تکلیف نمی کند یا فحاشا قلت ندانند  
 و در وسیع ایشان نبود عیب الرِّفْقِ دوست میدارد رَفَقَ و آسانی را از بندگان تا بیک و دیگر رَفَقَ  
 و لطف نماید و در گاردانی خود از طلب رزق و غیر آسانی گفته و سخت نگذارد بعد از آن اسادت کردن با اختیار  
 طریق رَفَقَ و در طلب رزق و تحصیل مطالب و ترعیب کردن از آن فرمود و یعطی علی الرِّفْقِ ما لا یعطی غلبی  
 العنف و میدهد بندگان را بر رَفَقَ خزی که نمی دهد بر عَفَفَ و ما لا یعطی علی ما سوا او میدهد به خزی که نمیدهد  
 به هر چه جز رَفَقَ است از اسباب نخست ترجیح داد و رَفَقَ را بر عَفَفَ که ضد اوست و ثانیاً اشارت کرد که  
 عَفَفَ چه باشد بلکه رَفَقَ واضح است بر تمام اسباب تحصیل مقصود واضح است مراد از هر چه جز  
 اوست و اگر گویند که آن اسباب اگر از باب رَفَقَ اندر حجامت کنجایشند ندانند و اگر از قبیل عَفَفَ اند هم  
 از کلام اول ترجیح رَفَقَ بر عَفَفَ معلوم شده باشد این کلام چیست گوئیم که این تاکید کلام سابق است  
 و تفاوت در عبارات است و مقصود آنست که آدمی را باید که طلب را بر بدمقاصد خود از رزق و غیره  
 بطریق رَفَقَ و نرمی نماید که دهنده عفو است و چون رَفَقَ محبوب و مرضی اوست بیشتر خواهد داد و از آنچه بر  
 عَفَفَ و انہاک در متناثر است اسباب ده فافهم و واه معلوم و فی زوایة له و در روایتی مرسل آمده که  
 قال لحايشة صلیک بالرفق وایاک والعنف گفت آنحضرت مرا عایشه را بر تو مادی عایشه که نرمی کنی  
 و در دار خود را از ورشتی و الفتش و از حد ادب در گذشتن و رستن ان الرِّفْقُ لَا یُکُونُ فِی شَیْءٍ إِلَّا زَانَهُ  
 بدوستی که نرمی یافته نشود و در چیزی که آنکه بسیار اید آن چیز را دینک سازد و لا یمنع من شیء الا شانه و کشید  
 نشود رَفَقَ از چیزی که آنکه عیب ناک کند آن بهر خرا و رشت گرداند ۲۰ و عن جابر بن عبد الله عن رسول الله صلی الله علیه  
 و آله وسلم قال من یستوم الرِّفْقَ یحرم الخیبر کسی که عفو و مکرر کند و آید شود از رَفَقَ محروم گردانند  
 شود از یکی رواه مسلم ۳۳ و عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مر علی رجل  
 من الانصار روایت است از ابن عمر که آن حضرت گذشت بر مردی از انصار و هو یعظ اخاه فی الحیاء  
 و آن مرد بنده ابرار و خود را در باب حیاء و عفت می کرد از کثرت آن و عتاب میکرد و میترسانید بران و در بعضی



و آیات بجای یخطبها نیت آمد. فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هذه فان الحياء باب الرقي والحياء  
 من الايمان فربما يكون له اذ او اذ ايرى ان جبايته اذا ايمان است امر جده ياشر باشد بهتر عايت آنکه بايد که در محل خود باشد  
 که از کتاب معانی است مستفق عليه و عن عمران بن حصين قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
 الحياء لا ياتي الا بشيئين جبانى او دگر يکى را و فى رواية اخرى الحياء عيو كله خيا نيكو است اما اقتضاى و مستفق عليه اينها  
 اشکالى آمد که خيا نيكوى فعل مى گردد و به بعض حقوق چنانکه امر معروف و نهى منکر کردن و بخرآن جواب داده اند خيا نيكو که  
 اغلال بجي آورد به حقيقت جبانيت شرعا بلکه آن عجز و جبن است که از جهات تقاضا است و اگر آيز احببام که نيت بجاي آورند  
 بود و حقيقت جبانيت شرعا آن است که باعث شود بر ترک قبح کمال اقالوا صواب است که معنی جبانيت تقاضا نفس است  
 از از کتاب فتيح طبعا و شرعا اما آنچه محمود و محمد و شرح است و در شرح آنست که از قبح شرعى بايسته حرام ساکن و در  
 ترک اولي پس اظهار و جواب آنست که اين کلمه که الحياء عيو و کلمه خصوص است بآن که موافق از صباى  
 جى باشد و اگر بر مبالغه نقل کند نیز خصوص دارد و بيشه اگر چه خيزت حقيقى و در يک قسم جبا است اما چون در مطلق  
 ما يثبت جباير است گويانده اش خبر است يث بد که کمتر آن نیز باین جانب است که فافهم و عن ابي  
 مسعود قال ذر بعضى نسخ ابن سنيو و وضواب ابى مسعود و انست که انصافى است قال قال رسول  
 الله صلى الله عليه وآله وسلم ان مما ادرى الناس من كلام النبوة الا ولى به رضى که از جمله آنچه در مافهم  
 اند مردم از کلام انبياء سابق و از سايح ولى ابشيان است و باقى مانده است حکم وى و سخ و بدخل و تغيير بدان  
 را و نيافته اين کلام است اذا لم تستحي فاصنع ما شئت چون شرم نداری پس بکن هر چه بخوای رواه البخاري  
 معنی اين حديث بخند و چه تقرير کرده اند اول آنکه اينجى معنی امر و طلب مرا و نيت بلکه اين خبر است و مقصود  
 آنست که مانع از ارتکاب قبايح جبانيت و چون جبانى ارى مى گوى هر چه بخوای و دوم آنکه صبيغ امر بر اى  
 نيز بد است چنانکه اعملوا ما شئتم باینکه امرى خواهيد آخر خراى کرده خود خواهيد یافت سيوم آنکه اين قاعده و ميزان  
 براى کردن فعل بود يعنى و فعلی که شبيه باشد و نبي از شاد و در کردن و نا کردن آن نو و نظر کن اگر جزا است  
 که در ظهور وى شرم نداری بکن و اگر مى چنى که حيا عارض مى شود بکن که البته دوى که ايتى و قبايحى است  
 که اگر فعل صحيح و حق صريح بودى محل بودى و اين نسبت بكتاب مايم منوار بنوار تقوى مبرا از عوارض بريت  
 است و چهارم آنکه اين دو جاي فرمود که فعلی است از جنس طاعات و ظهور آن محل بدخلت و يا و ثوت تصنع  
 است و از جهت آن ترک مى گردد و شرم دارد که بکند حس مى فرمايد که شرم از خدا و رسول خدا بايد داشت و چون  
 اين فعل از آنکه نيت است که در و نى شرم از خدا و رسول خدا بايد داشت به جهت خاطر خلق ترک توان داد و اگر دايى  
 مدامى بايد دفع آن بايد کرد و نوبه و استغفار نمود و همچنان که عمل به جنت خلق نه موم است ترک عمل باین  
 جنت نیز همين حکم دارد و فافهم و عن النواصين سمعان بن اس بن فتح نوان و نشديد و او و سمعان بن فتح  
 بن دكسر آن حاصل است کلامى و بعضى كويند انصافى مكنونست بگردشام را و دوى كويند که وى برادر آن زن

گایه است که تروج کرد و در آن مختصر و تفرع کردی از آن مختصر پس بگذاشت ادراک باب الرقاق والعیاه  
 قال بنات رسول الله گفت پرسیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم عن الایمان والایمانی ویزه  
 فقال یس فرمود البیر حسن الخلق یعنی عهده اقسام بر خوش خوئی است والایمان ما احاک فی صدرک  
 و هو حب و عملی است که تاثیر کند و کار کند و تروج و آید و در سینه تو و آدم بگیرد و اطمینان نه پذیرد و بد آن دل  
 و حاصل نشود و اشراج صدر اما این در حق کسی است که شرح کرده و اسی تعالی شانه حمد را در ابرای اسلام  
 و محنی و مینو و ساجده دل اور ابو رقیوی و همین است مراد از استقامتی قلب که در جای دیگر فرموده است و استقامت  
 قلبک و این در جای که نفسی از سازع و درین باب بود و اقوال علماء در آنجا مختلف باشد و علامت دیگر برای  
 معرفت ایمان آن است که فرمود و کراهیت آن یطاع علیه الناس و ما خوش واری که در آن گفت شود  
 بر آن عمل مردم چنانچه بزرگ کردیم و رواه مسلم ۷۰ و عن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلی الله  
 علیه وآله وسلم ان من احبکم الی احسنکم اخلاقا بدستی که از تمام محبوبترین شما بسوی من بیکترین  
 شما اند از روی اخلاق رواه البخاری ۸۰ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان  
 من عیارکم احسنکم اخلاقا مضمون این مضمون حدیث اول است فرق آنست که غیرت در ذات ایشان  
 است که بسبب آن محبوبتر شده اند و از آن مختصر صلی الله علیه وآله وسلم متفق علیه ۱۲۰ الفصل الثاني  
 عن عائشة قالت قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم من اعطی حظه من الرقاق کسی که داده شد  
 او را نصیب وی از رزقی و لطیف اعطی حظه من غیر الدنیا و الاخرة داده شد او را نصیب وی از  
 نیکی دنیا و آخرت و من حرم حظه من الرقاق حرم حظه من غیر الدنیا و الاخرة و کسی که محروم گردانیده  
 شد از نصیب وی از رزق محروم گردانیده شد از نصیب وی از نیکی دنیا و آخرت رواه فی شرح السنة  
 ۱۲۰ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الایمان من الایمان  
 والایمان فی الجنة ثم و اشین از قبل فیج از ایمان است و ایمان یعنی اهل ایمان در بهشت اند و البقاء  
 کفج موحده و مد بخش تو آفرید و یهود و الکفر من البقاء از بدی است و جفا کفج فیرض بر و حله و البقاء فی النار  
 و اهل جفا و در آتش اند رواه احمد و الترمذی ۳۰ و عن رجل من مزینة روایت است از مروی  
 که از دیار مزینة است بضم میم و فتح ز او سکون با قال گفت آنمزد قالوا گفته عباد یار رسول الله ما خیر  
 ما اعطی الا انسان چیست بهترین چیزی که داده شد آدمی را از صفات قال الخلق الحسن فرمود بهترین  
 چیزی که داده شد آدمی را خوی نیکو است رواه البیهقی فی شعب الایمان روایت کرد این حدیث را بیهقی  
 و در شعب الایمان از مروی از مزینة و نام او نبرد و فی شرح السنة عن اسامة بن شریک روایت کرد  
 می است و شرح است از اسامة بن شریک نقلی که صحابی است نزد آن کرد و او را داده و او است در  
 ایشان حدیث وی در ایشان است و در اندک الغایه فی معرفه الصحابه نیز از اسامة روایت کرده و عن

هـ فـ و عن جازئه بن وهب رضى الله عنه صحابى است و بر او روى عبد الله بن باب الرقيق والحياه  
 عمر بن الخطاب از مادر زنده و است و كوفين و يده است آنحضرت را و روايت مى كند از آن حضرت  
 و اذا ام المومنين فمعه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا يدخل الجنة الحيوان و رضى آيد  
 بهشت و اجواظ فتح جيم و تشديد و او د فام مجر و لا الجعظري و نه در مى آيد جعظري فتح جيم و سكون عين  
 مجاه و فتح فام مجر و صيد است قال گفت راوى و الحيوان القليظ اللفظ سمعت كوفي و رشت خوي و نى الصراح  
 جواظ مر و سطر خرامان و فام رضى سكر و راه انور و او د فنى سمنه و ابيه يقى فنى شعب الايمان و صاحب  
 الجامع الاصول فيه و راجع الاصول عن حارثة روايت كرده اند اين سه كس اين حديث را  
 از حارثه بن وهب و روى صحابى است بافق بر او روى عبد الله بن عمر بن الخطاب از مادر و نكل افنى شرح السنه  
 عنه و هم جين روايت كرده و شرح ايسه از حارثه و لفظه قال و لفظ حديث و شرح ايسه اين جين است لا يدخل  
 الجنة الحيوان الجعظري يعنى صنف كرده و اعطاه جعظري و گفته يفتا قال الجعظري اللفظ القليظ از نجا معلوم  
 شد كه حواظ و جعظري بيبك يعنى است و روى نسخ المصباح يعنى و در بعض نسخ مصباح عن عكرمة بن وهب  
 و او در بعض نسخ ديگر عن حارثه بن وهب است و روى حديثى گفته كه ذكر نماز و نماز يعنى و بهشت را از صفاه  
 يعنى كسب وى آيد است پس حديث مرسل نماز يعنى مر و هم او روى و در صحابه ذكر كرده اند و صحيح است  
 كه از راجعين است و لفظه و لفظه حديث و در نسخ مصباح اين جين است قال گفت راوى و الحيوان  
 اللذي جمع و منع و الجعظري اللفظ القليظ و اطراف كسى است كه جمع نماز و مان و مانع كرده و سائل را يعنى مال و انجيل  
 و جعظري و رشت خوي رشت از بعضى روايات معلوم شد كه حواظ و جعظري بهر و بيبك يعنى است  
 و از بعضى متاخرين معلوم شد و از بعضى كتب معلوم مى گردد كه حواظ يعنى سكر و جعظري به معنى بد خلقى و باجماع  
 بر دو لفظ و بيبك بهر و رضى هـ و عن ابى الدرداء عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال ان  
 انقل شي يوضع فى ميزان المؤمن يوم القيمة يلقى حسن بد رضى كه گران ترين بد رضى كه نها داند شود  
 و در از روى سلمان روز قيامت خوي بيبك است و ان الله يفيض القاحش البلى و بد رضى كه خداى  
 تعالى و شمس بيدار و از حد اب كه رنده در شش بهر و گوى را رواه الترمذى و قال هذا حديث  
 حسن صحيح و روى روايت كرده بود او و الفصل الاول كلام نخستين را كه آن انقل شي الخ  
 است و دوم را كه والله يفيض الخ است و هـ و عن عايشة قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول  
 صلى الله عليه وآله وسلم يقول ميكنت ان المؤمن ليذكر بحسن خلقه و رجة قائم الليل و صايم  
 النهار بد رضى كه سلمان مى ديد بهر خوش خوي خود بايه نماز كه اراده در شب و روزه و روزه و در روز را  
 رواه ابوداود و هـ و عن ابى ذر قال قال لى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اتقوا الله  
 حيث نهاك و اتقوا الله حيث نهاك و اتقوا الله حيث نهاك و اتقوا الله حيث نهاك و اتقوا الله حيث نهاك

و اتبع السبيعة التسعة تمسها و مانع کردن بدی را یکی را و در پی  
بدی یکی کن یعنی اگر بدی از تو واقع شود در پی آن یکی بنزد کن تا پاک کند آن یکی نفس بدی را و عاقل  
الناس بشاق حسن و معاد کن مردم را بخوی خوش فحاشه نوی بگو و در زیاده از آن رواه احمد و الترمذی  
والدارمی گفته اند که آدمی را باید که از محو آلودگیات بمنازعت حسنهات فادخ نشاند و هر بدی را به یکی که  
از جنس اوست مکافات کند چنانکه سماع ملاهی را و صحبت اهل قنبره با سماع فقر آن و مجتنب ذکر و شرب  
خمر را بمصدق کردن مشروبات حلال گفتار است نباید و بکسر و تواضع و بخل را ایضا ثانی که علی هذا التیاس  
کذا قال الطیبری ۸۰۸ و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
الا أخبرکم بمن یحرم علی النار و بمن یحرم النار علیه آیا خبرند کم شمارا که کیست که حرام است بدی  
بر آتش و دوزخ و کیست که آتش و دوزخ بر وی حرام است علی کل هین. لکن قریب سهیل حرام است  
آتش بر هر آریده آتیه روزم طبع نزد یک بر وی بلطف و منشی نرم خود و هین و لکن بکبر یا میشد و آو  
سکون آن هر دو جایز است چنانچه است و میت در سلول ابر حیت بیاید و نمیکند هر دو شق ذکر که حرام  
بودن شخص بر آتش و حرام بودن آتش بر شخص چون طل هر دو عبادت یکی است یعنی در بودن  
از آتش و در آمدن در آن و در جواب اقتصاد بر شق آخر که ذکر قریب است و معاد ف در لسان بتر  
همین است که گویند آتش در دوزخ بر وی حرام است رواه احمد و الترمذی و قال هذا حدیث  
حسن غریب ۸۰۹ و عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال المؤمن غر کریم  
و العاجز خبیث لثیم و در بعضی روایات و المتافق خبیث لثیم و غر کریم مرد قریب خود و فی السراح عر  
بالکر کار نا آرموده و خبیث بالفتح و الکر مرد فریبده و کر پز و معنی حدیث چنانچه در نهاییه تقریر کرده آنست که  
مومن از بهت افتاد و نرمی قریب می خورد و از هر که نفوذ آور او و دینی باید که و شر مردم را و نقیضش و کادش  
نمیکند از آن و این نه از بهت جل و نادانی است بلکه از بهت کرم و بزرگ منشی و علم و حسن خلق اوست  
و بعضی این چنین تقریر کنند که چون سلیم القلب و ساده لوح است و ببرد کم گمان بیک دارد و غریه بواطن  
امور و در دهر و غلهای سینه مردم مطلع نشد و هر چه پیش او بگوید قبول کند و قریب خود و چون اهتمام  
داشتن حال و می بامر آخرت و اصلاح نفس خود است کار معاشش دنیا را سهل انگار و اهتمام به آن  
نماید و در آن قریب خود و ولیکن در کار آخرت میثقه و در عقل معاد کامل است و ماد و جو آن شبیه کرد بدی سالی  
الله علیه و آله و سلم بقول خود لا یلدغ المؤمن من نحره و احد مرتین بر آن که بنیاد که همیشه قریب خود و غافل  
باشد و طریقه محرم از دست دهد و سابقا که شست که این شامل است امر و بنیاد آخرت را و بعضی گفته اند  
که محض من است بامر آخرت اما منافی همیشه خدای و مراد بدی کننده در اسناد و مجادعت و کبر و مفتش  
و قنای است و اصلا مسامحه نه کند و قریب خود و از نفس خود بد آن را غنی نباشد و اگر اجبا قریب خود و نه

بيلم و اختيار او خواهد بود و بدان واضی خواهد شد رواه احمد و الترمذی و ابوداود باب الفرق و الحياء  
 ۱۰۰۰ و عن مكحول قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كحول ثلثي كبرار تابعين است  
 گفت که آن حضرت فرمود المؤمنون هم يعقون سليمان آداب و نرم و طبع منقادند كمالهم الا انهم يفتح  
 همز في نداء كسرون جوزن گفت و بمنزله بر دوزن صاحب نيز آمده و ادلي اصح و الفصح است كذا في التماموس  
 يعني همچو ستري که در بيني نوبی چهار از چوب انداخته اند و غني التراح الفت و در منته شدن بيني شتر ارجو كاك منها  
 و اين شتر نرم و منقاد می باشد چنانكه ان قيد انقاد و اگر كشيده شود می بند كزون خود را و ان اينج غلبي خضرة  
 استفاخ و اگر نشاند شود بر سبكي می شديد سم بر سنگ مراد آن است که موتمن و رغابت اقياد است و امر  
 و نوای الهی و او مستحق اوست و در ان مشقت و اذاحمال و ارد که مراد انياد و تذال مومنان باشد مر يك  
 و غيره را لي عفت و تكبر و اين نيز در حقيقت اطاعت امر الهی است تعالی رواه الترمذی و سلا ۱۱۶ و عن  
 ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال المسلم الذي يخالط الناس ويصبر على اذاهم  
 يسلماني که آميزش می كند با مردم و صبر پيكند بر اذائي ایشان افضل بين الالي لا يشا لهم ولا يصبر  
 علي اذاهم زياده تر است و در اجر و ثواب از مسلمانان که آميزش نمی كند با ایشان و صبر نمی كند بر اذائي ایشان  
 رواه الترمذی و ابن سنان في حديث معلوم كرو و در صحبت افضل است از عزلت و در شان عزلت نيز  
 احاديث و آثار آمده كه ناظر در انقياد است او است از غيبت و تحقيق درين باب تفصيل و اعتبارات و حديق تهمت  
 و آن در كتاب اجابة العاوم و كيمياء سعادت مذکور است و در آداب الصالحين كه ترجمه و جمع معاملات اجايست  
 نيز آورده ام ۱۲۰ و عن سهل بن معاذ عن ابيه ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال من كظم غيظا  
 كسبه فروخ و در خشم را و هو يوقلر علي ان ينفقه و حال آنكه وى قادر است بر كبر زان بدن خشم و ردا  
 كردن آن و عاه الله علي رؤس الخلايق يوم الغيمة بخ الله و ارحم الراحمين و انما في ذلك حكمة حقنا ليعبوه  
 في اي الحور شاء ما آكه مخيرى كبر داند و اختيار ميدهد دست وى در هر چو كه خواهد رواه الترمذى و ابوداود  
 داود و قال الترمذى هذا حديث غريب وفي رواية لابي داود عن سويل بن وهب عن رجل  
 من ابناء اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن ابيه و در روايتى مرابي داود و از سويل بن  
 وهب از مردى كه از پسران اصحاب بود و ايتى مى كند از پدرش اين چنين آمده كه قال كه گفت آن حضرت  
 ملاه الله قلبه امنا و ايمانا بر كند خداى تعالى دل آن كس را كه فروخ و در خشم را با من و ايمان و مسلمانى  
 و ذكر و ذكر كرده شد حديث سويل بن وهب كه اولش اينست من ترك لبس بوب جمال فى كتاب اللباس  
 و سويل بن وهب بصم سين و فتح و او و سكون تخايمه ذكر كرده است او را در جامع الاصول و در كاشف گفته كه  
 وى شنبى مجهول است غرا بن عجمان ۱۰۰ الفصل الثالث عشر عن زيد بن طلحة تابعى ابيست  
 روايت كرده است از وى سلمه بن صفوان الزرني مبرون آورده است حديث او را ما كسب در موطا و

حیات و پدر او علی بن رکن بنضم و او تحفه کاتب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان لكل دین خلقا هر دینی را خلقی و عقی است که غالب و عجمه است و دینی و خلق الاسلام الحیاء و حقی که غالب است در دین اسلام حیات است چون حیات عقی است که مانع است از او تکالیف قیام و منای و مدح و عیب وی اتم و اکمل است در آن و دین محمدی اتم و اکمل ادیان است لاجرم دین و حیات درین دین اغلب و اتم باشد و رواه مالک مرسل است که دین حدیث را بابک از زید بن علی که تابعی است بطریق اوسال و رواه ابن ماجه و البیهقی فی شعب الایمان عن انس و ابن عباس پس مرسل باشد بلکه مسند باشد ۲۰ و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال ان الحیاء و الایمان قرناء جمیعاً فرمود حیات و ایمان هر دو بهم پیوسته اند و لازم یکدیگرند فاذا رفع احد هما رفع الاخر پس چون برداشته شود از تن محض یکی ازین دو برداشته شود دیگری فرما جمع قرین و لفظ جمع دلیل است بر آنکه اقل جمع ایشان است و در بعضی نسخ قرنا بصیغه تشبیه با لفظ ماضی مجهول آمده و فی روایة ابن عباس فاذا اسلب احد هما اتبعه الاخر پس چون روده شود یکی از آن دو بر و دیگری می کند او را در فتن دیگری یعنی آن نیز میرود و رواه البیهقی فی شعب الایمان ۳۰ و عن معاذ قال کان آخر ما وصانی به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما ذین جبل یعنی اسمعه می گوید آخر آنچه اندرز کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یعنی در وقت نزاع من بقضای بن حین وضعت رجلی فی الغرزد و قتی که نهادم پای خود را در دگر گلاب خرد بفتح حجه و سکون و راوی برای دگر گلاب جوین که بر بالان شمرند و استعمل بر این است که در اسب دگر گلاب گویند و در شتر خرد و این فرستادن معاذ رضی الله عنه قضای بن حین تقضیه عظمی است آنحضرت او را وصایا کرد و او را اسوار کرد و پیاده بمشایعت او رفت فرمود یا معاذ شاید که توانی زنی مادر او پس از وی رحلت فرمود و آخر وصیتی که بوی کرد آن این بود که قل کنت یا معاذ احسن خلقک للناس نیک گردان خوی خود را برای تربیت مردم سیوطی گفت مراد بناس در اینجا کسی است که سختی حسرت و رفق است و اهل کفر و عصیان و ظالمان ازین دایره خارج اند و بایشان امر به غایط و تشدید و لطف شده پوشیده نمایند که تغلیط و تشدید با اهل طغیان و اخل حسرتی است که تربیت و تهذیب ایشان و دانست و سلامت و وفایست حال دیگران بآن می شود و سبوطی گوید ما را و بحس خلق اینبار فی و بسامه داشت و رواه مالک ۴۰ و عن مالک بلغه ان رسول الله وایت است از مالک که رسیده است او را که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال فرمود بعثت لا تمم حسن الاخلاق بر اینچنین است و فرستاده شده ام من برای آنکه به تمام بیان کنم و به کمال رسانم حسن اخلاق را و بعضی روایات لا تمم مکارم الاخلاق بعضی بزیادت بعد از نقصان و بعضی به جمع بعد از تفرق و چون امر رسالت بوی ختم شد و دایره نبوت تمام گشت دیگر کمائی مترقب نمایند و فرزندان پیغمبر دیگر حاجت یافتند و الایه کسی که حفظ شریعت می نماید و آن علامه است اندک که حکم انبیائی امر ائیل دادند که تابعان شریعت موسی و حافظان احکام

احکام توبت بودند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جامع جمیع فضایل و کمالات باشد باب الفرق و السیاه  
که انبیاء سابقین و ابود صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین باندان نبی دیگر و تخصیص نفیهم به جمع بعد از تفریق  
نخست است زیرا که در دین محمدی زیادتیی نباشد که در ادیان سابقه نبود و دلیل دیگر بر افضلیت آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم از مجموع رسول آنکه در قرآن مجید می فرماید اولئك الذين هدى الله لبعثهم ائمه است  
است هر آنحضرت و ابانته بطریقه انبیای سابقه و آیین باطنی و عقاید ایشان بولایتی صلی الله علیه و آله و سلم امتثال  
این امر نموده و جامع صفات کمال بر ایشان بسته و دو حدیث دیگر آمده که حال و قصه همین و انبیای سابق حال  
قصرت است که بنیاده و خوب یا قه و مانند نورانی جای نالی نگر جای نخست و من آدم و جای آنحضرت را بسم و  
بنای آخانه من تمام شد پس معلوم می شود که با وجود انبیای بنای خانه کمالات تا منته شده بود و شریف و بی تمام شد  
رواه فی الموطا و رواه احمد بن حنبل و ابن جریر و غیره و عن جعفر بن محمد عن ابیه قال کان رسول الله صلی الله علیه  
و آله و سلم امام جعفر صادق از پدر بزرگوار خود را می فرمود رضی الله عنه و عن ابائهم العظام و اولادهم الکرام روایت  
کرد و گفت بود بینم نحن صلی الله علیه و سلم اذا نظر فی المرآة قال چون نظر میکرد در آئینه میگفت آنحضرت الحمد  
لله الذي حسن خلقي و خلقني شکر می خدای را که نیکی کرد و آید صورت مرا و زیور مرا و زان منی ما نشان  
من غیری و آراست و خوب ساخت از من بجزی را که عیب ناک و زشت گردانید از غیر من و رواه  
البیهقی فی شعب الایمان مرسل و مشبه و مانند که ابن صنف علی الاطلاق بر وجه تمام و کمال مخصوص ذات  
شریف است معنی الله علیه و آله و سلم فی الجملة احصاقت به بعضی افراد است نیز جایز است و شاید که احسن  
برای است این نظر باشد که درین حدیث فرمود و عن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه و آله  
و سلم یقول اللهم حسن خلقي فاحسن خلقي و رواه احمد بن حنبل و ابن جریر و غیره و این حدیث صورت مرا پس نیکی  
کردن بمرت مرا این دعا را آنحضرت یا برای تعلیم و تحقیق است است یا مطلوب و دوام ثبات بر آنست  
چنانکه در این امر اطا مستقیم گفته اند یا مراد طالب کمال وین و انما نمیت است زیرا که سبب تحسین  
و تهذیب خلق آنحضرت قرآن بود چنانکه عایشه فرمود کان خلقه القرآن پس طلب تحسین خلق به حقیقت  
طالب نزل قرآن و انما او باشد فافهم و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
علیه و آله و سلم الا ابیخکم بنیاءکم آیا بنزد من و نه آنکه انتم شمار ابا که بهترین شما به کسانند قالوا گفتند  
بلی یا رسول الله یا کائن و خبره ما را که بهترین ما به کسانند قال فرمود و خیارکم اطواکم اعمارا و احسنکم  
اخلاقا بهترین شما را از من و شما را از دوی عمر و نیک تر از دوی اخلاق به آنها که اخلاق ایشان نیک است  
اگر عمر و در از یابند خیرات و عبادات بسیار کنند و فضایل و کمالات بسیار حاصل نمایند از بنیاد موم می شود که  
عمر و در از مسلمان و ابرار گشت و به حقیقت عمر و در از همان است که بکار و غیر مشغول باشند و بر کتی دو کار بود  
رواه احمد بن حنبل و غیره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اتممکم الله منین ایسانا احسنکم



خلقا کمال ترین سلمان در ایمان یک تریین ایشان از وی خلق رواء ایود آود باب الغضب والکبر  
 والداری ۹۹ و هجده ان رجلا شتم ابابکر و هم از ابی بربر از ابی است که مردی و شتم کرد ابابکر صدق  
 در من ایسه عه راء البی صلی الله علیه و آله وسلم جالس یقع ب ویتبسم و عان آنکه آنحضرت نشسته است  
 در حالی که شفت می نماید ازین که در تبسم می کند فلما اکثر رد علیه پس ایوه می که بسار کرد آنمرد و شتم نام دادن  
 و ابابکر داند ابوبکر دشنام را بروی یعنی وی نیز دشنام داد او را فغضب البی پس خشم گرفت  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و قام و برخواست آنحضرت فلیقده ابوبکر پس در رسید و دریافت  
 آنحضرت را ابوبکر و قال دگفت یا رسول الله کان یشتمنی فانت جالس بود آن مرد که دشنام می کرد مرا  
 و حال آنکه نشسته فلما ردت علیه بعض قواله غضبت و قمت و هر که داند من بر وی پاد را  
 از گفته وی خشم گرفتم و برخاستی قال فرمود آنحضرت کان معك ظلم ینم علیه و دانا تو در شسته که باز  
 می کرد ایند دشنام را از طرف تو بروی مانا که مراد بر دفرشته دشنام را دعای بد باشد بروی و ایسه اعلم فلما و دت  
 علیه پس چون بار کرد ایندی بروی دشنام را وقع الشیطان افتاد و فرود آمد شیطان ثم قال بسبر  
 فرمود آنحضرت یا ابابکر قلت کلین حق سر خصمت است که هر سر حق است ما من عین ظلم متظلمه نیست  
 هیچ نه که ستم کرده شده باشد بتمی مثله بکسر لام ستم کردن و فتح نیز آمده و بعضی بضم لام نیز تزل کرده اند فیغضی عنها  
 الله عز وجل پس چشم پوشید آن نده از ان و تقابل و زد از برای خدا و طلب رضا و عید ثواب اخضا فی الصراح  
 چشم فرو خور اما ین الا احو الله برانصره مگر آنکه قوی و محکم گرداند اسم تعالی بسبب این متظلمه یا بسبب  
 این فعله و خصمت که اخضا است یا ای و اون او را یعنی یاری دهد او ایاری دادنی قوی و مافتح رجل یاب  
 عطیة و کث مردمی و در دیش و ایله بهر یخواه بآن علیه صلیة احسان و نخستش دایر خویشان و سکنان  
 الا زاد الله بها کثرة مگر آنکه افزون کند خدای تعالی بآن عطیه بسیاری مال و برکت و او مافتح رجل یاب  
 مسئله نیز ید بها کثرة الا زاد الله بها قلة و کث مردمی در سوال و کدائی و اگر میخواهد بآن بسیاری  
 مال مگر آنکه زیاده می کند خدای تعالی بآن مسئله کمی دار و او احمد ۱۰۰ و عین عایشة قالت قال رسول  
 الله صلی الله علیه و آله وسلم لا یرید الله باهل بیت رفتن الا تنقصیمهم خواهند اسم تعالی باهل خانه نمی را مگر آنکه  
 سودی کند رفتن ایشان و لایه و هم ایاه الا ضرهم و محروم گرداند ایشان را از نیمی مگر آنکه زیان کند حرمان از  
 رفتن ایشان رواء البیرقی فی شعب الایمان ۹۹ باب الغضب والکبر بنجیب بنجین حشم گرفت و حقیقت  
 غضب طالبی و صفی است که موجب حرکت نفس است بجانب خارج بقصد انتقام و دفع کمره و زیراک  
 روح حیوانی میل میکند در حالت غضب بجانب منفوس علیه تا انتقام کشد از وی و دفع کند کمره و در انین  
 جت سرخی کرد و روی و آس می کند و گه گاه در حالت فرح و سرور نیز میل جانب خارج کند تا پیش  
 آید محبوب را و از ایند از دایره غضب و فرح بیم هلاک بود و بر آمدن روح به تمام بجانب بیرون و در غم و

خوف روح بجانب درون رود و روحی روی و ذیول بدن ازین جهت بود و در بخار نیز خوف باب الغضب و الکبر  
هلاک بود بد آمدن روح بجانب درون و سرد شدن آن مطلقا ضد غضب حلم است و حلم بجا رقت انداز آید  
بودن نفس چنانکه او را غضب زد و از جانده آورد و زدا صابت کرد و مضطرب نگردد و اندک اقیل گفتم من تکه  
نزد وصول محبوب نیز اضطراب نیاید چنانچه در حدیث اشجع عبید القیس آمد که چون نزد دیدن آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم اضطراب نکرد چنانکه قوم او کردند آنحضرت او را احاطه و وقار ثبات فرمود و غضب مذموم است  
اگر بر حق نبود و بر فرموده شرع نبود و اگر برای حق بود محبوب است و مقصود از زیادت از آن غضب مطلق  
نیست بلکه که در انجمن روی موافق حق و غضب سبب نظام بدن و بقای حیاضت بازاله مضار و موزیات و  
لینا چون در نباتات قوت غضبیه ننهد اندک هر کس قادر است بر اهلک آن بخلاف حیوانات و علمت بالکفر  
الهی در حیوانات آلات پدید آمد که بدن دفع موفی کند چنانکه شاخها و دندان و در آدمی اگر چه در ذات  
و بی این چنین پیری خلق کرده و لیکن او را عقلی و تدبیری و آموخت که بدان از هر جنس آلات که لایق  
و مناسب حال باشند بسازد و دفع ضرر موفیات از آن کند و اما بکفر منشی او و عجب است که نیک دیدن نفس  
خود و عیب دانستن صفات او سه است و چون آنرا اظهار کند و بدان بر مردم نه هم و غلو و بد از انقیاد و حق  
و تساهل آن استماع آرد و سرگشتی بید کند و اسباب بد و بد کن و تیرد موم است اگر بخلاف واقع باشد و در  
ذات وی آن صفات و کمالات که ادعای کند نباشد و تکلف و تشبیح از نفس اخذ نماید و کرد و واقع آن فضایل  
که بدان قید و ترفع و بد مود و مذموم نباشد و مقابل تیر تو اضع است و تواضع توسط است میان کبر و  
نعت کبر آن بود که دعوی فوق آنچه دارد بنماید و ضعیف آنکه از مقام خود شل کند و آنچه استحقاق آن دارد دم  
ترک کند و تواضع قیام بر طریقه توسط و اعتدال است و مشایخ موفیه قدس الله ارواحهم که چون صفت  
بکبر و در نفس غالب دیدند پس چنانچه ان بهانه در نفس و از آن مودند که صفت را در جای تواضع نهادند  
تا نفس بمقام تواضع بایستد اما کمال توسط و اعتدال است و جمیع احوال ۵۷ الفصل الاول و عن  
ابی هریرة ان رجلا قال لله تعالی روایست از ابو هریرة که مردی گفت مر بپیغمبر و اصلی الله علیه و آله  
و سلم و گفته اند که آن مرد را بود و او را روی او صغی اند و زکن مرا قال لا تغضب فرمود آنحضرت  
در جواب آن مرد خشم بگیر فرد ذلک لیس الا پس باز کرد و ایند آن مرد قول را که ادعای است قال لا تغضبا  
گفت آنحضرت چشم بگیر یعنی هرگاه که آن مرد و عیبت طلبید جوایشش همس فرمود که چشم بگیر مابا که در آن  
مرد از صفت غضب پیری بود که تا از آن نمی کرد و اینچنین بود دعوات شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم  
که موافق حال هر سالی جواب میداد و در هر یک را به مناسب حال دی علاج میفرمود و یا آنکه بهر بلای و فساد  
که آدمی را میرسد از غرض نهوت و استیلاهی غضب است و شوق و نسبت و غضب که شور میآید و  
و تخمیر نمی از غضب که در جهت ابد و ابد و اول ظاهر از اینست روایه ابی هریرة و عنه

الفصل الاول

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليس الشد يد بالصرجة باب الغضب والكره  
 نعم صاد و مهمله و فتح و کسی که بید از دردم را بر زمین و نیند از دینج کس او را فی الصراح صرع انگندن  
 مصارعه با هم کشی گرفتن پس می فرماید سخت و قوی و بهایوان نه آنکس است که مردم را بر زمین اندازد  
 انما الشد يد من يملك نفسه عند الغضب سخت و قوی به حقیقت آنکس است که مانک باشد نفس خود را نزد  
 غضب که سخت ترین دشمنان و قوی ترین خصمان است و بید از دردم را بر زمین خودی و غالب آمد بروی  
 \* مروی نزور باز و دانی نه زور گفت \* با تقس اگر بر آئی دایم که کشت طری \* متفق علیه \* و عن  
 حارثة بن وهب صحابی است گذشت ذکر او در فصل ثانی از باب رفتن و حیا قل قال رسول الله  
 صلى الله عليه وآله وسلم الا اخبركم باهل الجنة آیا خبردم شمار اباہل بهشت یعنی بگویم که بهشتیان  
 کدام اند کل ضعیف متضعف فتح عن هر ضعیف که ضعیف و خیر می پندارد او ابرو دم و بجزر و بکبر بنمایند بروی بهجت  
 فقر و شکستگی و بعضی بکمر عین نیز خوانده اند و تفسیر کرده اند او را بخل ذلیل نرم دل لواط قسم علی الله  
 لا یروا اگر سوگند خورد بر خدا است گویند که داند و تمامی او را با سوگند او را انبیا بخند و جبهه کرده اند یکی  
 آنکه اگر سوگند خود و بطبع امید کرم الهی و اعتماد بر لطف او که راست گوید که دوی قہالی او را است  
 میگرداند و قبول میکند طمع در جای او را دیگر آنکه اگر سوال کند از پروردگار خود چیزی را و سوگند دهد  
 بروی قہالی که بدید او را مسئول و می دایم بر آرد حاجت او را دیگر آنکه اگر سوگند خود و که حق تعالی فلان کار  
 میکند یا نمی کند راست گویند که داند او را و تعالی و هم چنان می کند که دوی سوگند خود و چون خبر او که  
 بهشتیان کیانند و صفات ایشان را بیان کرد و خواست آنحضرت که بیان صفات و درختان را نیز کند و فرمود  
 الا اخبرکم باهل النار کل عدل تجواظ مستکبر عقل نعم عن مهمله و تا وفایند و تشدید ملامت مروی  
 درشت و نسبت گوی خصوصت کند و باطل و جواظ فتح جیم و تشدید و تا و خیل جمع کنند و مال و بعضی گفته اند  
 خراسته و در رفتار و باین معنی مستکبر نزدیکی به تفسیر او است متفق علیه و فی روایه لمسلم کل  
 جواظ ذنیم مستکبر زیم حرام را و که و در او نسبت بقوی می چسباند و در واقع از ایشان است  
 چنانکه در قرآن مجید این دو صفت یعنی عقل و زیم و در شان و لید بن منیر واقع شده است \* و عن  
 ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا یدخل النار احد ذرعی آید آتش و دروخ  
 و بطریق تأیید هیچ یکی که فی قلبه مثقال حبة من خردل من ایمان و در دل و منی مقدار خردل دانه از  
 ایمان باشد و لا یدخل الجنة احد فی قلبه مثقال حبة من خردل من کبر و در نمی آید بهشت  
 و لعمری ان هیچ یکی که در دل و منی مقدار دانه از خردل است از کبر داین صل است در بیان صبر رواه  
 مسلم \* و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و هم از این مسو داشت که گفت آنحضرت  
 لا یدخل الجنة من کان فی قلبه مثقال ذرة من کبر و در نمی آید بهشت و کسی که در دل او مقدار ذره

زده از کبر مراد از زده مودبه خرد است یا گرد که از روزین و در شمع باب الغضب و الکبر  
 آفتاب بیرون آید فقال رجل ان الرجل يحب ان يكون ثوبه حسنا و ثقله حسنا پس گفت  
 مروی از حاضران که مرد دوست می دارد که باشد جامه وی نیک و پایی پوش وی نیک چون و چه این مرد که  
 عادت متکبران است که جامه های نفیس و لباسهای فاخر بگارد بر اند خیال کرد که مطابق آن از کبر است فقال  
 گفت آنحضرت ان الله جميل يحب الجمال بد رسی که خدا ایتعالی صاحب جمال است دوست مبداء و جمال  
 را و اخلاق جمیل مرغی سجانه به منی حسن الفعالم کامل الاوصاف است و بعضی گفته به منی آراینه و جمال  
 بخشنده و بعضی گفته جمیل به منی جلیل است یعنی بزرگ و بعضی گفته مالک نود و بهجت و حسن و جمال است و بعضی  
 گفته نیکوکار است به بندگان الکبر بطر الحق کبر باطل کمر داندن حق است که توحید و عبادت است و سرکشی  
 کردن بچی و دفع کردن و قبول نداشتن آنرا و غمط الیماض و محتر و داشتن و افانت کردن آدمیان را و اوافه مسلم  
 ۹۹ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تلقاه لا یکلمهم الله يوم  
 القيمة س کس اند که سخنی نمیکند خدا ایتعالی بایشان روز قیامت و لا ینکلمهم و شانمیگوید بایشان و فی  
 دوایه و در روایتی این زیاده بیفزایده است که و لا ینظر الیه و نظر نمی کند بسوی ایشان و لهم عذاب  
 الیم و مرایشانرا است عذاب و در نامک این همه کنایه است از بی رضائی و غضب الهی بایشان  
 زیرا که هر که از کسی ناراضی و دشمنانگ بود نگاه بجانب وی نمیکند و سخن با وی نگوید و شایر وی نمکند و او را  
 عذاب کند و آن سه کس که حال ایشان روز قیامت اینست به کسانده شیخ زان بکی پیری زنا کننده که  
 با وجود پیری که وقت توبه و حیا و تقصمان شصت است این شنیعه از وی بوجو می آید این دلیل است  
 بر غایت بی حیائی و چرکنت طبیعت و موجب غایت سخط الهی و برضائی او و ملک کتاب و جرم بادشاه و دروغ گوینده  
 و دروغ گفتن از همه ناسر است و از بادشاه که مد از اتخام ملک و مصالح و مهمام خلق بر قول و حکم او است  
 ناسر از و نیز دروغ که میگویند اغلب برای دفع غرر و جلب نفع بود و بادشاه خود قادر است بر آن بی دروغ  
 گفتن پس قبح موی فایده تر باشد و مماثل مستکبر و درویش نیکر نمایند نیکر از همه مد نما و از فقیر که از اسباب  
 آن که مال و جاه است عادی بد نما تر و دلیل است بر خبث باطن و لوم طبعی کبر زشت و از که ایان زشت  
 تر و ز سر و دبر و آنگاه جامه فر و بعضی از عائل خدا اند خیال مراد اند که از قبول صدقه و زکوة و تواضع  
 و ملائمت مردم که باعث دفع حاجت عیال و رفاهیت حال است نیکر میانند و عیال را متضرر و ممالک میکرداند  
 تعفف و استیجاب از سوال و سر حال به جت توکل بر مولی تعالی دیگر است و نیکر و بی اندامی و قبول ناکردن  
 احسان از مردم به جت آن با وجود احتیاج و اضطرار دیگر در راه مسلم ۷۰ و عنه قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم یقول الله تعالی می گوید خدای تعالی الکبر یاء ردائی و العظمة ازاری کبریا  
 چادر من و عظمت از ارم است این مثل است که حضرت جی سجانه زده برای توحید و تفرخ و بصفت

کبریا و عظمت یعنی این دو صفت خاصه ذات من است که هیچ کس  
 را بمال شرکت در آن و انحصار بد آن درست نیست چنانکه خود و کرم و مهربانی صفات من اند و خلق  
 را نیز از آن تنبیه هست و جایز است و صفت ایشان بدان بطریق مجاز الا این دو صفت که بطریق مجاز  
 نیز و صفت غیر من بدان درست نباشد بمشابه دو جامه که کسی پوشیده باشد پوشیدن دیگر می آید امکان نبود  
 و کبریا و عظمت در لغت هر دو یک معنی آید که بزرگی و بزرگ شدن است و ظاهر هر دو یک نامزد در فرق است  
 میان این دو که یکی را بر و انشیه کرده و دیگر را بازار پس بعضی گفته اند که کبریا صفت ذاتی است و عظمت  
 صفت اضافی حق تعالی کبریا متکبر است و ذات خود خواهد و دیگری دانند یا ندانند اما عظمت حیاد است  
 بمانند دانستن غیر و استغلام خلق است مراد او اولاد آنچه صفت ذاتی باشد اعلی و ادفع باشد از صفت اضافی  
 در دایره اعلی و ادفع است از بازار پس باین ملاحظه تشبیه کرده شد کبریا را بر و او عظمت را بازار و در  
 شرح زیاده برین نیز چیزی گفته شده است و الله اعلم بالحقه میفرماید که کبریا و عظمت دو صفت خاصه من اند  
فمن نازحني واحد امهما پس کسی که نزاع کند و مشاء گت جوید من و یکی ازین دو صفت اند خلقه  
النار در آدم آتش داد و آتش و ذبح و فیه روایه و در دواتی بجای ادعاه النار قل فته فی النار  
 آید یعنی می اندازم او را در آتش و درین عبادت استهانت و استخفاف است چنانکه سناک و کلخوخ  
 را بنید از دینی سبالات و اعتناء رواه مسلم الفصل الثانی عن سلمة بن الاكوع صحابي مشهور  
 آدمی از دلا و دان بود که یک بر فوجهای زود پیاده بر سواران می تاخت قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم لا یزال الرجل یذهب بنفقه همیشه هست مرد که میرود نفس خود را یعنی از جای می و مرتبه می که در دست  
 بجای بماند و درجه دفع بکبر و ترفع و مرا فقت و موافقت میکند با نفس و میرود با وی بر جانب که میرود و باز نمیدارد  
 نفس را از طغیان و کبر حتی یکتب فی الجبارین تا آنکه نوشته می شود آن مرد در میان جباران و متکبران و ثبت  
 کرده میشود نام وی در نامه ایشان فی صبیحه ما اصابهم پس میرسد آن مرد و چیزی که بر سر سب جباران را از آفات و بلاها  
 در دنیا و آخرت رواه الترمذی ۲۰ وعن عمر و بن شعيب عن ابيه عن جد عن رسول الله صلی  
الله علیه و آله و سلم قال حشر المتکبرون امثال الذر يوم القيامة برانگیخته می شوند کبر کنندگان  
 و راند می شوند و گرد آید و می شوند به سوی محشر مانند مورچه های خرد و ذرات قیامت فی صور الرجال در  
 صورت مردان یعنی صورت ایشان همچو صورت مردم باشد و وجه همچو جمجمه مورچه ها یفشاهم الذل من کل مکان  
 می آید می پوشند ایشان را خواری از هر جا و هر سو و معنی این حدیث اختلاف کرده اند بعضی بر آنند که این  
 کنایت است از خواری بودن ایشان در محشر و پایمال کشتن در زیر پایهای مردم چنانکه حال مورچه ها  
 است بدلیل آنکه بحث و اعاده اجساد با خرابی اصلی خواهد بود که در دنیا داشتند و صورت مورچه و وجه وی  
 کنایتش آن ندارد و لهذا گفته فی صور الرجال تا معلوم شود که بر صورت آدمیان خواهند نمود بهر صورت

مورد چاه و یثاق هم الذل نیز تریمه آن است که مراد منی خود می است باب الغضب والكبر  
 و سیاق حدیث نیز ناظر و دانست که اقل و صواب آنست که حدیث محمول بر ظاهر است و مراد محسوس  
 بودن متکبران است بر صورتی که چنانچه حقیقت و لیکن در صورت مردان باشند و پروردگار تعالی قادر است  
 که اجزای اصلی را که آنها محسوس خواهند شد و زنده شود و چنانچه صحیح کند و باین صورت سازد و خود را گرداند یساقون  
 الی سجن فی جهنم یسعی بولس را نه می شوند به سوی زندانی که در دوزخ است نایبده می شود آن زندان را  
 بولس فتح موده و سکون و او دفع لام و در قاف موس. بضم با گفته مشق از باس به منفی تجبر و نایبده می و ابلیس  
 نیز ازین جا است قتل و هم قار الا نیاز بر می رود و در می گیرد ایشان را آتش دوزخ که آتش آنها  
 است یعنی نسبت او با آنها دیگر به نسبت آتش است با جزای دیگر که می سوزد آنها را این جمع نادر است و  
 اصل آنست که جمع می انوار آید زیرا که داوی است و لیکن و او را باید دل کرد و نایبده می به جمع نور نیاید و یساقون  
 من عصاة اهل النار و نوث نبیه میشود ایشان را از آنچه سیلان میکنند از دوزخیان از زرد آب  
 و دریم و خون طایفه الغالب این بیان معنی عصاة اهل نادر است و تحقیق این لفظ در باب الوعید علی شرب  
 الخمر که شست ازین صفات گاهی چنان بفهم و آید که ایشان بر هیئت وجه آدمیان باشند و چون با وجود  
 آن دلیل نمیشود و چه بر وجه آدمیان باشند و زنده شوند به سوی زندان و نوث نبیه شوند از عصاة و حقیقت آنست  
 که هر چه در آدمی و در بنیه و چه معدن از ادراک و احوال و صفات مودع است در وجه نور چه به نفع و نفع و نفع و نفع  
 بنیه و ترکیب شرط نیست در حصول فزاج انسانی و در جزای تجری ممکن است حصول فزاج و تقاطع روح انسانی  
 چه حای بنیه و چه مودع و خداوند تعالی بر هر چه قادر است و رواه الترمذی ۳۰۰ و عن عطیة بن عروة  
 السعدي قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان الغضب من الشيطان بد رسی که خشم  
 کردن که برای خدا باشد از شیطان است و ناشی از اغوا می اوست مراد می را او میرایت می در وی و ان  
 الشيطان خلق من النار و بد رسی که شیطان پیدا کرده شده است از آتش و انما تطغى النار بالماء  
 و کشیده و سر کرده نمی شود آتش که بآب فاذا اغضب احداکم فلیتوضأ پس چون در خشم آید یکی از شما  
 باید که وضو سازد و طیبی گفته مراد آنست که چون غصب از شیطان است پناه بخوابد و در وی بد کرد و عبادت  
 آرد و با وجود آن استعمال آب مردانیت کشنده آتش خشم است و تجربه بر آن مشاهده است و اگر آب  
 بر دوزخ و نیز آن خاصیت آرد و رواه ابو داود و عن ابی ذر ان رسول الله صلی الله علیه و  
 آله وسلم قال اذا غضب احداکم و هو قائم فلیجلس چون خشم آرد یکی از شما و حال آنکه وی ایستاده  
 است پس باید که بنشیند فان ذهب عنه الغضب پس اگر برود خشم به نشستن بهتر و الا فلیضطجع و اگر  
 برود به نشستن پس باید که بر پهلو افتد طیبی گفت چنانکه درین امر آنست که تا در خشم حرکتی بوجو و بیاید که از آن  
 پشیمانی خود زیرا که مضطجع و در تراست و در حرکت از قاعه و قاعه و در تراست از قائم و ظاهر آن است

که در تیر حالت برین پنج که موجب سکون و آذام است تأثیری است و در دفع بیهوشان باب الغضب و الکبر  
 غضب و ثوران آن رواه احمد و الترمذی و عمن اسماء بنت حمیس قالت سمعت رسول الله  
 صلی الله علیه و آله وسلم يقول یثس العبد عبد تخیل و اختال به بنده ایست بنده که برخود زعمی کرده و خود  
 را بنیک خیال کرده و تکبر نمود و بخود بنارید و فخرتال مرد متکبر و گویند خیلایضم خاد فنج یا تکبر کردن و برخود زعم  
 نهادن و نسی الکثیر المتعال و فراموش کرد خداوند بزرگ باشد قدر و اثر اجل که بر همه غالب و مستغنی است  
 بقدرت کامله خود یثس العبد عبد تعجب و اعتدای به بنده ایست بنده که تکبر کرده و بر مردم چر و قهر کرده و در ظلم و  
 فساد از حد در گذشت و نسی العباد الا علی و فراموش کرد خداوند جبار و مساکر قهار را که بلند تر است  
 و در قدرت و عزت از همه یثس العبد عبد سهی و لهی به بنده ایست بنده که فراموش کرد کار دین و ادا مشغول  
 شد بلامایعنه و لهو و لعب کرد و نسی المقایر و البلاء و فراموش کرد مقبره و ادا کسب و بوسیدگی بدن و ادا و خاک  
 یثس العبد عبد عتی و طغی به بنده ایست بنده که از حد در گذشت و تکبر و تعظیم نمود و سر کشی کرد و سر در بر تیره  
 ایثار و اطاعت در نیار و نسی المبتداه و المنتهی و فراموش کرد آغاز حال خود را که از هر چیز جدا  
 کرده شده است و چگونه عاجز و ناتوان بود و انجام کار خود را که چنان شدنی و چنان دیدنی است و آخر او چیست یثس العبد  
 عبد یشتغل الدنیا بالالدین به بنده ایست بنده که فریب نمی دهد دنیا را بدین یعنی طاعت و عبادت خود و ابا اهل  
 دنیای نماید نماید بدست آید دنیا را با این مگر و فریب بدست می آرد و در حقیقت فریب میدهد به اهل دنیا را  
 تا از دنیای ایشان چیزی بدست آرد و ختل خدای و فریب و الاون یثس العبد عبد یشتغل الدنیا  
 بالشبهات به بنده ایست بنده که فریب میدهد دین را بشبهات یعنی و حرام می افند و شهر و تادیل می کند آن را  
 تا با این حیل و فریب خود را دین دار نماید یعنی فریب میدهد به اهل دین و آدمی نماید ایشان را تا او را از اهل دین  
 بشمارند و از تکاب نمی کند حرام بین را تا بیرون نیارند او را مردم از دین طریقا مشبهات را میکنند تا مشبه  
 کرد و اندر ایشان امر دین خود را و حکم کنند بدین و بی بسن گویند و دین را فریب میدهد یثس العبد عبد طمع  
 یثس العبد عبد طمع به بنده ایست بنده که طمع و امید و آویزی از حق و حرص می کشد او را بدین باب دنیا و می برد و هر سو که میخواهد  
 یثس العبد عبد هو یضل به بنده ایست بنده که موامی نفس گمراهی گرداند او را و می برد و از راه دین  
 یثس العبد عبد رغب بضم و اوسکون بمعجمه یثس به بنده ایست بنده که رغبت در دنیا و شره و حرص در  
 تحصیل آن و طول اهل و طلب کثرت خود را میکند او را و می ریزد آبروی دین او را رواه الترمذی و البیهقی  
 فی شعب الایمان و قالوا گفت ترمذی و بیهقی لیس اعتماد به بالقوی نیست اسناد این حدیث قوی  
 و قال الترمذی ایضا هذا حدیث غریب ۷۰ الفصل الثالث عمن ابن عمر قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله وسلم ما تجرع عبد افضل عند الله فرد و نیر دنیا میبرد و در تکلف هیچ بنده فاضل تر نزد  
 خدا من جرعه غلیظ یکظمها از جرعه ششی که فرد و در دوزخ داشت آنرا ابتغاء وجه الله از جهت طلب ذات



ذات خدای در ضای او جرعه نهم یک آتش آب و شراب و خمر و غنیمت خشم باب الغضب والمکبر  
 پنهان از عجز و کظم فرو خو کردن خشم و در اصل پر کردن شک و بستن و مان آن بستن در وجوی و در وزن  
 و خمر آن رواه احمد ۳۳۶ و عن ابن عباس فی قوله تعالى و مروی است از ابن عباس در تفسیر  
 حی سبانه اذفع بالقی هی احسن اول این آیت کریمه این است ولا تستوی الحسنة ولا السيئة بر ابر ذیبت  
 نیکی و بدی در جزا عاقبت اذفع بالقی هی احسن دفع بالقی هی احسن دفع کن بآنچه وی بهتر است که نیکی باشد بدی را  
 که بیشش آید تر ایضا اگر یکی تو بدی کند تو نیکی کن بادی اگر مردی احسان مناسبت نماید او آنست که از  
 میان نیکی با آنچه بکتر و بهتر است از آن و در بنی بیانته بیشتر است و بظاهر لفظ موافق تر و ابن عباس  
 در تفسیر این کریمه قال قلت المصبر عند الغضب صبر و شکبائی کردن نزد خشم و العفو عند الساءة  
 و عفو کردن نزد بدی کردن یعنی مراد دفع بدی به نیکی آنست که چون خشم آید صبر کنند و اگر از یکی بدی بینند  
 و رکنند فاذا اذعلوا عصمهم الله پس چون به کتد مردم صبر و عفو نگاهدارد خدای تعالی ایشان را از آفات  
 نفس و طاق و خضخ لهم عدوهم و فروشی کند مرا ایشان را دشمنان ایشان کانه ولی حمیم و تفسیر حمیم کرد  
 بقول خود قریب خداوند قرابت و این تفسیر آخر آیت است که فرموده است فاذا الذی بینک و بینک  
 هدایه کانه ولی حمیم رواه البخاری تعلیقا ۳۳۳ و عن یزید بن یزید و سکون ناد برای بن حکیم  
 عن ابنه عن جده عن معاذ بن حیدر است. الفتح مسمی و سکون تخانیه و دال ۳۴۲ و درین اسناد اختلافی  
 است و حی آنست که صحیح است قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الغضب لیفحل  
 الا یمان کما یفحل المصبر المعسل خشم کردن فتن تباه می کرد و اندازان را چنانکه تباه می گرداند صبر شد و صبر الفتح  
 صادر و کسریا و سکون نیز آمده در ضرورت شریسته و درخت قنح است ۳۴۵ و عن عمرو رضی الله عنه  
 قال وهو علی البقیع امیر المؤمنین عمر گفت و حال آنکه وی بر منبر بود و خطبه میخواند یا ایها الناس تواضعوا  
 انی مردمان تواضع کنید و فروتنی نمائید فان فی سمعت رسول الله زیرا که من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله  
 علیه و آله و سلم یقول یماکت من تواضع لله رفعه الله کسی که تواضع کند بامر دم از برای خدا و طاعت  
 رضای او بر دارد و او را باند گرداند خدای تعالی مرتبه او را رفوقی بنفسه صغیر پس آنکس و در نفس  
 خود و در چشم خود خیر و در دست بخت دیدن خود را به چشم کم و فی اعین الناس عظیم و در چشمان  
 مردم بزرگ است از بخت باند گردانیدن حی تعالی مرتبه او را و من تکبر و وضعه الله و کسی که تکبر کند  
 فرو نهاده مرتبه او را دست گرداند قدر او را رفوقی فی اعین الناس صغیر پس آنکس و در چشمان  
 مردم خرد و خیر است و فی نفسه کبیر و در نفس خود و چشم خود و بزرگ است حقی لهو اهون علیهم  
 من کلب او خفزیو آنکه بهر آنکه وی خوارتر و سبکتر است بر مردم از یک و خوک یعنی متکبر اگر چه خود  
 را بزرگ میداند و بزرگ می نماید و لیکن نزد خداوند خیر است و بیش مردم نیز خوار میکرد و متواضع اگر چه

چه در آخر میده اند و خبر می نماید زنده است و نزد مردم نیز عظیم میگردد **باب الغضب والكبر**  
 ۱۰۰ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال موسى اذ انى هريره  
 كنت موسى بن عمران يا رب من اعز عبادك عندك اى برود و گاه من کیست عزیز تر دار چند ترین بندگان  
 تو نزد تو قال گفت پروردگار تعالی در جواب موسى من اذا قد غفر عزیز ترین بندگان من نزد من کسی است که  
 چون قنوت یا بدیاء مرزد و در کذر و از کسی که بروی ظلم کرده و در بخند ۱۰۱ و عن انس ان رسول  
 الله صلى الله عليه وآله وسلم قال من خزن لسانه من الله عودته کسی که نگاه دارد زبان  
 خود را از عیب و نقصان مردم پیوسته خداى تعالی جیب و نقصان او را و من كف غضبه كف الله عنه  
 هذا يوم القيمة و هر کسی که یازدار و فروخ و دشمن خود را باز دارد الله تعالی از آکس خدا ب خود را که  
 سختی آن شده به جت کنان روز قیامت و من اعتذر الى الله قبل الله عذره و کسی که عذر خود را می  
 کند بسوی خداى تعالی به پذیرد خداى تعالی خدا را و \* خداوند بخشنده و دس بگیرد هر کرم خطایش و پوزش  
 پذیرد ۱۰۲ و عن ابی هریره ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال ثلث منجيات و ثلث  
 مهلكات سه خصلت و سه گاری دهنده است از عذاب و سه خصالت هلاک کننده است او را و در آخرت  
 فاما ۱ له منجيات فتقوى الله فى السر والعلانية اما خصائلى نجات و ههنگامی از ان پر هیز گاری کردن  
 است عداى را در نهان و آشکارا یعنی در حضور و غیبت غافل یا در باطن و ظاهر و قول بالحق قى الرضا و  
 الشطاد و مگتن بر راستی در حالت خشودى و ناخشودى یعنی اگر از کسی راضی باشد جز راستی و آنچه نماند که در  
 وی در واقع است بگوید و اگر نه راضی گردد نیز ضرر است گوید مثلاً از فاسق و ظالمی به جت آنکه از وی شعی می بیند  
 و راضی است از وی او را مدح و شایان و خلافت واقع بگوید و اگر از صالحی و نیکو گاری بر نه بدست و نیکو شش  
 نماند و در هر دو حال بر طریقه استقامت ثابت و سکن باشد و القصد فى الغدا و الفقر سیوم توسط و میان روى  
 و در توانگری و در ویشی و در هر دو حالت از بیزیر و تشیر محتجب باشد یا مراد توسط در اختیار غنا و فقر است چنانکه  
 گفته اند که کفالت در میشت افضل است از غنا و فقر و اما ۲ له مهلكات و اما خصائلى هلاک کننده فهورى متبع  
 پس نیزه اند اول هوای نفس که پی روى کرده شده است آنرا یعنی تابع هوای نفس بودن هر چه فرماید آن کردن  
 و هر سو که خواند آن سو رفتن ایمان کامل آنست که هوای نفس تابع فرمان حق باشد و آنچه پیغمبر صلی الله علیه و سلم از  
 نزد حق تعالی آورده و شمع مطاع دوم بخل و حرص اطاعت کرده شده یعنی طبیعت آدمی خالی از بخل و حرص نیست  
 اما یکی باشد که اطاعت و فرمان برداری آن کند و سر از خط فرمان آن نتواند بر آورد و زبون نفس و طبیعت  
 بود در ان و احتیاج الامر به نفسه سیوم موجب بودن مراد به نفس خود یعنی خود را نیک داند و صفات خود را  
 خوش دارد که از اعجاب کبرزاید و از کبر بگیرد و آید و هی اشله من و این خصالت عجب سخت تر و بدترین  
 خصائلى مذکوره است و در وی نزاع و شرک حسن است با جناب کبر یاى حق جل و علا و بی المیه و



و گذشتن از آن موضع حتی اجتناز از الوادی تا آنکه که نشست و گذشتند صحابه از آن وادی و آمدند **باب الظلم**  
است که نبی کرد آنحضرت که در آن موضع آب نشو شنبه و طعام بخورند و فرمود تا خمیری که ساخته بودند علف و دواب  
سازند و رخت و در اکل نکردند متفق علیه **و معین ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من**  
**كان له مظالمه من اهل بيته فليطلبها** یعنی غلامی که در آنجا گرفته است یکی از حق دیگری نیست کسیکه نیست مراد از مظالمه لایحه من عرضه  
اوستی مراد از مسلمان را از آبروی وی که ریخته است بغیث و شتم و مانند آن یا چیزی دیگر از خون و مال **فليطلبها**  
**منها اليوم** پس باید که بجای خواهد از وی از آن به نظر امروز یعنی و در دنیا قبل از آن که بگذرد و در روز قیامت  
بیش از آنکه نباشد دیناری و نه در بهایی که بدیده در بدن مظالمه روز قیامت و اما که بجای خواستن ممکن نباشد و رغبت  
توبه و استغفار و مراتب و ادانگی است و در مال آن کسان که عمل صالح اگر باشد مراد از کاری نیک اخذ  
منه بقدر مظالمه گرفته می شود از وی بر اندازد ظلمی که کرده است یا چیزی که گرفته است و آن کم یکن له  
حسومات اخذ من سیات صاحبیه فعمل جلیه و اگر نباشد مراد از اینکه گرفته شود از بدیهای صاحب وی که  
مظلوم است پس برداشته شود و بار کرده شود بر آنکس که ظالم است یعنی برای ظالم روز قیامت اینست  
که ظالمی او را مظلوم دهنه و اگر طاعت ندارد گناهان مظلوم را بر وی بر بندد و وی را بداند ان خداست که  
و مظلوم را از عذاب که مان گناهان مستحق آن شده بود نجات بخشند **رواه البخاری و معنه ان رسول**  
**الله صلی الله علیه و آله و سلم قال اتقوا ان الله قد غلبت انما غلبت انما غلبت انما غلبت انما غلبت انما غلبت**  
که معنی سفاس چیست و چه معنی دارد و در بعضی نسخ **من المناس** یعنی سفاس چیست و مال و مال  
یکی است **قالوا گفته صحابه المناس** فیما من لادهم له و لا متاع مقل و در میان ما کسی است که نیست  
در هم مراد از متاع یعنی از شد و حسن هیچ ندارد و فقال پس گفت آنحضرت **ان المناس من اثمی**  
من یاتی يوم القيامة بصلوة و صیام و زکوة مناس از اثم من تحقیق کسی است که یاید روز قیامت  
بنامه و روزه و زکوة یعنی اتمام عبادات از وی بوجد آمده و یاتی قیامت هدا و بیاید آن کس  
باین حالت که به تحقیق دشنام کرده این را و قذف هدا و نسبت بزنا کرده این را و اکل مال هدا  
و غر و مال این را و سفک دم هدا و ریخت خون این را و ضرب هدا و زدن این را یعنی انواع ظلمها کرده  
بر و م از دشنام دادن و مال غیر خود را و کشتن و زدن و فیهطی هدا من حسنا ته و هدا من حسنا ته  
پس داده میشود این شخص را که دشنام کرده از بیکبهای وی و شخص دیگر را که از مال او خورده از  
بیکبهای آن ظالم بر آن کسان که بر آنها ظلم کرده قسمت کنند فان فنیبت حسنا ته قبل ان یقضی ما  
علیه پس اگر فانی شود و تمام گردد بیکبهای او پیش از آنکه حکم کرده شود بجزای گناهی که بروست یعنی  
هنوز جزای آن مظالم که بروست تمام نشود و چیزی بانی ماند اخذ همه خطایا هم فطرعت علیه گرفته شود  
از گناهان آنجماعه مظلومان پس انداخته شود و بر ظالم فطرحت علیه و در آتش و در آتش و در آتش

رواه مسلم ۶۰ و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لتؤذن الحقوق باب الظلم  
 الى اهلها يوم القيمة برأيه ادا کرده میشود حقها بسوی اهل حقوق روز قیامت حتی یقاد للشاة السجاء  
 فتح جبرم وكون لام وحاء هما تأنکه قصاص گرفته میشود و مر کو سفند تاشاخ و از را من الشاة المقر ناء از کو سفند  
 شاخ دار یعنی عدالت در آن زمان بجا نیست که ادا کردن حقوق آدمیان به باشند از حیوانات که داخل دایره  
 تکلیف نیست قصاص گرفته میشود و گفته اند که این قصاص مقامه است نه قصاص تکلیف که گرفته میشود  
 رواه مسلم و ذکر و ذکر کرده شد حدیث جا بر که ادش اینست اتقوا الظلم فی باب الاتفاق در  
 باب اتفاق ۲ الفصل الثاني من حدیقة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
 لا تكونوا افعه بنائید الله بکسر امره و فتح بهم شده و و عین مهمله مروی تابع مردم و در ای خبر ثابت بر  
 دای خود و تا برای مبالغه است در زمان امه نگویند و فی الصراح امه با کفر مرد و هر جائی و مراد امه اینجا نیست که  
 فرمود تقولون ان احسن الناس احسنا و ان ظلموا ظلمنا و در حالی که میگویند اگر نیکی کنند مردم با ما نیکی  
 می کنیم ما ایشان را اگر ستم می کنند ما ستم می کنیم ما ایشان را ولكن و طعنوا انفسکم ولیکن قراد دیدید نفسهای  
 خود را و اصل تو طین و طین ساختن و فی الصراح تو طین نفس بر چیزی دل نهادن یعنی دل نهید و قراد دیدید  
 نفسهای خود را که ان احسن الناس اگر نیکی کنند مردم ان تستنوا بر نیکی کردن با ایشان و ان اساءوا  
 فلا تظلموا و اگر بدی کنند مردم پس ظلم نکنید بر ایشان یعنی احسان کنید چه ترک ظلم و اساءت احسان  
 است کل اقال الطیبی و یختل که مراد آن باشد که اگر نیکی کند نیکی کنید و اگر ایشان بدی کنند شما در برابر  
 آن تجاوز از حد نکنید و مکافات کنید بر حد اعتدال چنانکه مشروع است یا عفو کنید و بمکافات مستقیم نشوید یا  
 احسان کنید اول مرتبه محو امسلمانان است و دوم مقام خواص و سیوم درجه اخص خواص و خیرت  
 بشخ علی شقی در بعضی و سایل خود فرموده اند که معیار شناخت محبت دنیا و آخرت این چهار چیز است  
 آنرا که غالب و مغرط است محبت دنیا ای مردم کندی تقریب و بی سابقه معامله و آنرا که نه باین و نه  
 است ابتدا ای کسی کند و اگر کسی او را ایذا کند مکافات کند بر وجه شرعی بی تجاوز از حد و آنکه محبت  
 آخرت قوی داد و محبت دنیا ضعیف عفو کند از هر که ایذا کند و ظلم نماید و بر آنکه محبت آخرت قوی تر است  
 احسان کند در برابر ظلم و این و درجه متربان و صدیقان است و زقنا امه رواه الترمذی ۲۰ و عن  
 معاویة انه کتب الی عایشة معاویه بعایشة صدیقه نوشت که ان اکتبی الی کتابا یا تو صیمی فیہ ولا تکثری  
 بنوس برای من مکتوبی را که اند و زکنی مراد ان کاتب و زیادتی کن یعنی در از می کن و مختصر بنویس  
 و کتبت پس نوشت عایشة این کلمات را سلام علیک اما بعد فانی سمعت رسول الله من شیزم پیغمبر  
 خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یقول می گفت من التمس رضی الله بسخط الناس کفاءه الله مؤنة  
 الناس کسی که طلب کند خشنوی خدا را بجا خشنوی مردم گرفت کند و در اخذ ای تعالی بار دگرانی مردم

یعنی اگر گاری کند که رضای حق و دانست و خلق بهوای نفس خود از ان نارضی باب الظلم  
 باشد حق تعالی را غنی کرد و خلق را بتر بران آورد که می خواهد و از ایشان شدنی و بخشی بی نرسد  
 ومن التمس رضي الناس بخط الله وكله الله الي الناس والسلام عليك و هم که طالب کند خوشنودی  
 مردم را به ما خوشنودی خدا بکنند و او را خدا ای تنالی و کارهای او را بسوی خلق و نصرت ندهد و دفع نکند شر  
 ایشان از اودی یعنی اصل و ضای خداست اگر این شد خلق هم را غنی و مصلح شوند و اگر آن نیست نه آن  
 شود نه این رواه الترمذی و در روایات آورد که عقیل ابن ابی طالب رضی الله عنه بنزد امیرالمومنین علی بن  
 ابی طالب آمد و شکایت از فقر و فاقه خود کرد و امیرالمومنین بطریق خشم و امر بخیاری فرمود بر دید و نگاههای  
 مردم را به شکیند و خانههای مردم را دید و بر چوبیاید بر دایید و بخوید عقیل گفت این چون روا باشد  
 فرمود پس من چکار کنم اگر نزد من چیزی بیاید به شما ندم عقیل خشم کرد و بر خاست و بر معاویه رفت  
 معاویه قدر او را بشناخت و اگر ارم کرد و آمدن او را نزد وی از نزد علی غنیمت دانست و احسانها کرد  
 و مصلها داد پس روزی عقیل گفت چه باشد که اگر بر منبر بر آئی و احسان و مواسات مرا که بنو کنود ارم  
 بیان نمائی تا مردم نیز بدانند که من چه کرده ام عقیل بر خاست و بمنبر آمد و گفت ایها الناس علی رضای خدا  
 جست و خوشنودی وی خواست و ما را از خود نماند رضی و ما خوشنود کرد و این معاویه رضای ما و خوشنودی  
 ما را مقدم داشت بر رضای حق تعالی و ما را خوشنود ساخت و خدا را ما خوشنود معاویه گفت یا عقیل این چه  
 سخن است و چه شکرانه نعمت است که تو کنیتی گفت دیگر چه کار کنم آنچه بیان واقع بود کردم پس بر خاست  
 و نزد علی آمد و دعا و خواست و این مکتوب عایشه نیز ایمائی داد و بیان کرد در آنجا چیزی ازین حال بود و الله اعلم  
 ۵۶ الفصل الثالث عن ابن مسعود قال لما نزلت گفت ابن مسعود و چون این آیت فرو آمد  
الذين آمنوا ولم يلبسوا ايمانهم بظلم آن کسانی که ایمان آوردند و خلط نکردند ایمان خود را به هیچ وجه  
فلم و آخر آیت این است که اولئك لهم الامن وهم معتدون را ایشان و امن است و ایشان را  
راست باینکه گانند صحابه چون ظلم را بر خا و تعجبت حبل کردند شق ذلك سخت و دشوار آمد این معنی علی  
اصحاب رسول الله بریاد ان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و قالوا گفتند یا رسول الله ایضا ام یظلم  
ففسه که ام یکی از ماست که ظلم نموده نفس خود را و تجاوز از حد کرده و گنهای از وی بیجو ندیده و فقال رسول  
الله صلی الله علیه و آله وسلم لیس ذاك انما هو الشرك پس فرمود آنحضرت نیست مرا و بظلم آنچه شما نمیدید  
اید از معصیت نیست مرا و از ظلم اینجا که شرک پس از ان تأیید آورد و بر اراده شرک از ظلم و فرمود الم  
تسمعون قول لقمان لابنه آیا نشنیده اید شما قول لقمان را در نزد واد و ن مر بر سر خود را یا بنی لا تشرك بالله  
ان الشرك لظلم عظیم ای سر که من شرکاب گردان یفرماید و باید دستی در ابستی که شرک بظلمی است  
 بزرگ و درین آیت نیز ظلم بقتضیه انصراف مطلق بکامل محمول بر ظلم است چون آنحضرت نفس بر این کرد

لا بد مراد اله تعالیٰ همین باشد اگر گویند خلط ایمان بشرب چه صودت دارد و شرک ضد ایمان باب الظلم  
 است نعم خلط و فرج معصیت بایمان متصور است و صحابه از نجابین وادی رفتند که از ظلم معصیت فهمیده  
 جوابش آنکه خلط ایمان بشرب واقع چنانکه مشرکان که ایمان نداشتند و بت پرستی میکردند و بتان زاد و عبادت  
 شرکاء حتی میباشند شرک در وجود و خالقیت و عبادت میباشند و اینها مراد شرک در عبادت است و نص قرآن  
 بدان ناظر است در جایی که میفرماید و ما یؤمن بالله الا و هم مشرکون ایمان نمی آید بیشترین  
 ایشان اگر در حالی که ایشان مشرکانه بمراد ایمان آوردن بزبان است و شرک نگاه داشتن و دل چنانکه حال  
 منافقان است که خلط کرده اند ایمان ظاهر اما شرک باطن و فی روایة و در وایتی باین لفظ آمده که ایس هو کما  
 ظنن و نیست مراد از آیت ظلم چنانکه شما گمان می برید مراد شرک است و خلط او بایمان الما هو کما قال لقمان  
لا یله ذیت آن مگر چنانکه گفت لقمان مرید خود را متفق علیه ۲۰ و عن ابی اسامة ان رسول الله  
 صلی الله علیه و آله وسلم قال من شرب الناس منزلة يوم القيامة از بدترین مرام از روی مرتبه روزه  
 قیامت هبل اذهب آخر الله بد نیایش و بنده ایست که برد آخرت خود را در بر باد و بسبب دینی غیر خود  
 یعنی دنیا برای دیگر حاصل کرد و بسبب آن ظلم بر مردم کرد چنانکه هبل و اخوان ظلم کنند و احتمال دارد که معنی  
 آن باشد که دنیا داری را به جست دنیا تنظیم کرد و اطلاع نمود و بسبب آن در زی با خرت بر دور نفس  
 خود ظلم کرد و معنی اول ظاهر تر باینکه ضعیف است فافهم و راه این ماجة ۳۰ و عن عائشة قالت افاض  
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الد و اوبن ثلثة و دوا دین جمع دیوان مکر دال و فتح نیز آمده  
 کنانی که نوشته میشود در وی نامهای لشکرمان و مواجب ایشان و اول کسیکه دیوان ساخت امیر المؤمنین  
 عمر بود و ماده لفظ برای قرب و جمع است و دیوان نیز ازین جهت گویند که مجتمع است در وی صحت و قرائط  
 دیوان دیوان بدل از داد است و اصل وی دوان است و لهذا جمع دوا وین آمد و الا دیوان یودی کنانی  
 الصلاح پس می فرماید و یواهناسه است و مراد بآن اینجا صحایف اعمال است دیوان لا یغفر الله کی  
 صحیفه است که نمی آمرز و خدای تعالی چیزی را که در دست و آن کدام است الا شرک بالله صحیفه که  
 در وی شرک کرد و این نیز بر این است یقول الله عز وجل ان الله لا یغفر ان یشرک به می گویند عز  
 وجل که خدای تعالی نمی آمرز و شرک را و دیوان لا یشرک الله تعالی دوم صحیفه است که ممل نمیکند از آنرا  
 خدای تعالی و البته مکر می کند آن و آن که ام است ظلم العباد فیما بینهم حتی یقتضی بعضهم من بعض  
 ظلم بدکن و در میان مکر تا آنکه قصاص بستاند بحکم الهی بعضی از ایشان را از بعضی و اگر دانی کرد اند ایشان را  
 از یکدیگر آن نیز که اوست چنانچه و احادیث آمده و دیوان لا یعبد الله به سوم صحیفه است که پاک ندارد  
 من سبانه بآن اگر خواهد بختضای آن حکم کند و اگر نخواهد نکند آن چیست ظلم العباد فیما بینهم و بین الله  
 ظلم بنده گان است میان خود و میان خدای یعنی تقصیر در حقوق الهی فذلک الی الله پس آن مکرول و مننوس

است بارادت الهی ان شاء الله به دان شام تجاوزه نه اگر خواهی عذاب کند بند را باب الامر بالمعروف  
بر ان کل و اگر خواهی بگذرد از سر آن و عذاب کند پس معلوم شد که در حقوق العباد البته مواضع است و در حقوق الله  
شرک منقود و نودانی در مشیت حق است و عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه  
وسلم اياك ودعوة المظلوم و دورا و دورا و دعا مظلوم فانما يسال الله حقه زیرا که وی نمی طلبد از خدا اگر  
حق خود را و ان الله لا يرفع ذاهق حقه و بدستی که خدای تعالی منح نمی کند هیچ خداوند حق را از حق وی  
و اگر یکی از حق خود بگذرد آن ایشاد است و آنرا درجه عظیم است و عن اوس بن شرحبيل بنهم شین  
بنهمه و فتح را و سکون تازمه و کسر موحده مراد صحبت است حدیث او نزد اهل ثم است و شرحبیل  
ابن اوس دیگر است و نیز صحابی است نزد کدر حصص را و وی این حدیث اوس بن شرحبیل که انی  
الاصابع انه سمع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول من مشى مع ظالم لم يقو به کسی که بروما  
ظالم و موافقت و اعانت کند او را تا قوت و اعانت کند او را و هو یعلم انه ظالم و حال آنکه آنکس  
می داند که وی ظالم است فقد خرج من الاسلام پس به تحقیق بیرون آمد آنکس از مقتضای اسلام  
و عن ابی هريره انه سمع رجلا يقول ان الظالم لا يضر الانفسه از ابی هریره آمده است که  
وی شنید مردی را که می گوید ظالم زیان نمی کند بگر نفس خود و این زیان وی بدیگری مزایا نیست نمی کند  
فعال ابو هریره بلی و الله پس گفت ابو هریره آری بنده اسوگند زیان نمی کند ظالم غیر خود و از آدمیان و  
حیوانات حتی البیاری لتفوت فی و کرمها و لا یظلم الظالم تا آنکه جباری بضم حاء مهمله و تخفیف موحده که نام  
ظایری معروف است بر آئینه می میرد و آشیانه خود از لاخری به جهت ظلم ظالم منزل بنهم ما و سکون رای  
یعنی بازمی دارد و خدای تعالی بار از ایشومی گناه ظالم دمی میرند بسبب آن جانوران و ان شخص به جباری به جهت  
آنست که آن جانور دور و نزدیک ترین جانوران است بطالب آب دوانه تا آنکه دیده اند که از حوصله وی جبه  
انحصر ابر آمده که خبر در بصره نمی باشد و مسافت میان وی و بصره چند روز دارد است و آشیانه او را دیده اند  
که در جای است که مسافت و میان آن و جای آب چند روزه راه است و از اینجا آب خود دمی آید پس  
مردن او دلیل است بر قحط و مساک باران و ما نا که مراد آن مرد که گفت ظالم زیان نمی کند بگر نفس خود را  
آن بود که اگر چه بظاهر ظالم زیان معلوم می کند اما در حقیقت زیان خود می کند و مظلوم را زیانی نیست که خدای  
خود خواهد یافت و انتقام خود خواهد کشید ابو هریره آنرا بقرینه که در آن مقام دوی داده باشد مغموم حمل  
کرده این افاده که غالب آنست که این قول ابی هریره منضمون حدیثی باشد که از آنحضرت صلی الله  
عیه و آله وسلم شنید و یا از اینجا استنباط کرده که باز داشتن باران بشومی ظلم دوه و یافته است و از وی لازم  
می آید زیان رسد بجانوات روی البیهقی الاحادیث الاربعه فی شتت الایمان باب الامر  
بالمعروف و معروف از معرفت است بمعنی شناختن یعنی آنچه شناخته شده است در مخرج و شرح بدان



بدان داد و شده است مثل مرد آشنا که به کسی او را می شناسد و مقابل او میزد **باب الامر بالمعروف**  
استباحت فتح کاتب به معنی شناخته نشده و شرع دارد نشده و در وی چنانچه مرد نا آشنا که کسی او را نمی شناسد و فی  
البحر ارجح که با کسر الوط یا شناختنی ضد معرفت و عجب از موافق که عنوان **باب الامر بالمعروف و النہی**  
**عن المنکر** شناخت با وجودی که آنها همکاران یکدیگر در مواضع کثیره از کتاب سنت و بعضی احادیث  
که درین باب مذکور اند شرح اند و درین از منکر چنانچه در امر معروف و ملاحظه است لازم نکات است فافهم  
دیگر آنکه امر معروف و نهی منکر واجب است باجماع است و کتاب و سنت بدان مطلق است بآن مراتب  
که در حدیث آئین و بیاید و هر که ادای واجب کرد و مخاطب قبول نکرد واجب از او روی ساقط شد بعد از آن  
بجزی بر وی لازم نیست و گفته اند که فرضیت آن بطریق کفایت است و هر که ممکن است بر آن و نکند  
آنست است و گاهی فرض عن نیز گردد چنانکه منکر در جائی است که بکلی و ابدان علم است و غیر او کسی نمیداند  
و بهرین سبب فرض باشد بر غیر او و در وجوب امر معروف شرط نیست که امر خود نیز فاعل باشد و بی آن نیز  
در سنت است زیرا که امر کردن نفس خود واجب است و امر کردن غیر واجب دیگر اگر یک واجب  
فوت شود ترک واجب دیگر جایز نباشد و آنکه واقع شده که لم تقو لون ما لا تفعلون بر تقدیر تسامیم  
که در دکان در امر معروف و نهی منکر باشد مراد از جرم و منع از ناکردن است نه از گفتن اما شک نیست  
که اگر خودی کند بهتر است چه امر از کسی که خود متمثل نیست تأثیری بکند و امر معروف و نهی منکر مخصوص  
باین ولایت نیست و امر دالی نیز در آن شرطیه و احادیثی است که رسد که امر و نهی کنند از دین و کشیدن  
و امر دالی شرط است و انکار و متفق علیه است اما در مختلف فیه انکار توان کرد و خصوصاً بر مذمت  
کسی که گوید هر مجتهدی است واجب و امر معروف باید که بطریق رفیع و بلاغت بود و برای خدا بود  
برای نفس تا تأثیر کند بر آن ثواب مترتب گردد و گفته اند که نسبت در ملاقی نیست است و بانه التوقین  
\* **الفصل الاول** \* **عن ابی سعید الخدری عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال**  
**من رای منکم منکر افعلیه فیه بطل** هر که بیند از شما منکر و عی را بپس باید که تغییر دهد او را باز دارد مردم  
را از کردن آن بدست خود یعنی بزدن و کشیدن و شکستن و ریختن و برسم کردن اگر تواند تغییر داد بدست  
فان لم یستطع فیلتأمله پس اگر نتواند تغییر داد بدست پس باید که تغییر دهد بزبان خود و بیع و دوشنی و دشنام  
فان لم یستطع فیلقلبه پس اگر نتواند تغییر داد بزبان و بدست پس باید که تغییر دهد بدلیل بکراهت و شورش  
ول و غم بر تغییر آن بدست و بزبان بر تقدیر و عداوت و عجب است فاعل آن نه مجرد نگاه و بی رضائی  
و ذلک اضعف الايمان و آن تغییر بدل تنهاست ترین ثمرات ایمان و مقتضیات انقیاد است و او  
\* **۲۰** \* **وعن النعمان بن بشیر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مثل الملعون**  
**فی حله و الله عال و مثال او مان کننده یعنی سستی و نرمی کننده و در حد و شریعت که خدا نپسندد و وضع نموده است**

والواقع فيها انك انما قد وجدته في هذه الكتب بعضها باب الامر بالمعروف  
 واداء المنهات ان بود که سگاری بیند و تغییر ندهد و نهی نماند با وجود قدمت بر آن بر جهت شرم یابی جمعی وین با جانب  
 داری کسی در شوق گرفتن و در لغت ممانعت و ندادات یکسب معنی آمده است اما در شروع رخصتی و در دادریات  
 آمده و مذموم نیست بلکه در بعضی مواضع مستحسن است و فرق میان ندادات و ممانعت چنان کند که در ادوات  
 آنچه بر جهت حفظ دین و نگاهداشتن از تشویش وقت و دفع ظلم ظالمان بشمارند و ممانعت آنچه برای حفظ نفس و طالب  
 دنیا و جلب منفعت از مردم و بی باکی در دین بکنند پس میفرماید که مثال و حال ممانعت در حد و حد او واقع در حال حد و  
 مثل قوم اعتدال و سنیة مثال و حال قومی است که شستند و رکشتی و فرمودند و اخذ تا بهر جا که قرعه بنام کس  
 بر آمد به نشست چنانکه عادت شرکاست فما رجعهم فی اسفلها و صار بعضهم فی اعلاها پس کشتند  
 بعضی در جای هست از کشتی و کشتند بعضی در جای بلند از وی فكان الذی فی اسفلها پس بود آن کسی  
 که در پایان کشتی است یمر بالماء علی الدین فی اعلاها می گذشت بآب بر آنکان که در بالای  
 کشتی نشسته اند قتی ذوابه پس آزادی کشیدند بالا نشینان بدان یعنی آن که از پایان به بالای آمد آب  
 می برد و وقت آب بردن جراثیم می کشید و بعضی گفته اند که مراد بآب بول و غایط است که در پایان  
 می کرد و بالای آورد و آمد و دریا بند از دور آوردن برای نشان می گذشت و ایند کشیدن درین صورت  
 ظاهر تر است فما رجعهم فی اسفلها و صار بعضهم فی اعلاها پس هر گاه نشت آنکس که در پایان کشتی است  
 و میگذشت بر بالا نشینان بآب دایمی کشیدند ایشان از آن تری و ادکادیدن گرفت پایان کشتی  
 را تا آب بگیرد یا بول و غایط اندازد از آن راه فالتوا پس آمدند آن جماعت او را فقالوا ما لك پس گفتند  
 آنچه چاره شده است ثم ارجعهم فی کفی کادی کشتی و اقال تا ذیتم بی و لا یدلی من الماء گفت  
 ایند کشیدن شما بسبب بالا آمدن من و گذشتن من بر شما آب و چاه نیست مرا از آب گرفتن یا از بول انداختن  
 این مقدمه از این قصه بنا بر عادت و بیان واقع و تقریب گرفتن کشتی است و مقصود در بیان  
 حال و مثال ممانعت این است که فرمود فان اخذ و اعلى یدیه پس اگر بگیرد آن قوم بالا نشینان  
 دست آن مرد پایان را که کشتی می شکافت و باز دادند او را از جن کار انیوه و نجاوا انفسهم و سگاری  
 میدهند او را و انجا از ماب افعال است و نحوه از باب تفصیل و در سگاری میدهند ذاتا می خود را از  
 غرق و هلاک و ان ترکوه هلكوه و اهلكوا انفسهم و اگر بگیرد او را بآب و کشتی را هلاک میکرد و اند  
 او را هلاک می کرد و اند خود را هم چنین اگر منع گفته فاسد را از نسق و باز دارند او را از ان خلاص  
 میکرد و اند او را از غدا ب خدا و اگر بگیرد او را هلاک میکرد و اند او را و او را فرد می آید بر همه ایشان  
ع ان روى البخاري ۳ و عن اسامة بن زيد قال قال رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم  
لنجاه بالرجل يوم القيامة و مروه میشود و مر و مراد از قیامت فی النار پس انداخته میشود و

آتش و وزخ قطع لقا فتقابه فی النار پس بیرون می آید سرعت می افتد باب الامر بالمعروف  
 و ددای او در آتش اندلاق بیرون آمدن سرعت چنانکه شمشیر از نیام ناکشید و بیرون افتد و اکتاب جمع  
 قتب بکسر معنی بدود و قطع فیها کطعن الحمار بر حاد پس آتش میگیرد و ددای خود را یعنی میگرد و گردوی  
 و پایال میبندد و ددای را همچو آتش کردن خرخراس آورد و آبای خود و قبیله جمع اهل النار علیه پس  
 که می آید و وزخیان که امر او می دو آتش افتاده اند بروی فیقولون ای فلان ما شاک بس میگویند  
 ای فلان چه کار میکنی تو ایس کنت قاترا یا بالمعروف و تنها ناعن المعکر آیا بنود تو که امر میکردی ما را  
 بمعروف و نهی می کردی از منکر قال کنت امرکم بالمعروف و لا آتیته گفتم بودم من که امر می کردم  
 شما را بمعروف و خود نمی کردم آنرا و آنها کم عن المعکر و آتیته و نهی میکردم من شما را از منکر  
 و خود می کردم آنرا متعلق علیه از نیام معلوم شود که دیگر آنرا امر و نهی کردن و خود بدان عمل نمودن  
 موجب عذاب است و سابقا معلوم شد که این بهر جهت عمل نمودن است نه بهر جهت امر و نهی کردن که اگر  
 این را هم نکند سخن ترسید و آنرا منکر و واجب **الفصل الثانی** **عن حذیفه** أن النبی  
 صلی الله علیه و آله وسلم قال **واللذی ففقی بیدار وایت است از حدیقه رض که گفتم آنحضرت**  
**میگویند بخدا ای که بتوای ذات من در دست قدرت است** لتأمرن بنا بالمعروف و لتنهون عن المعکر  
 یا رب آتیته امر می کنید شما بمعروف و نهی می کنید از منکر ایو شوکن الله أن یبعث علیکم هذا یا من عند  
 یا رب و یکاب است که خدای تعالی می فرستد بر ما خدایی را از نزد خود یعنی یکی از بین دو چیز واقع است یا امر  
 به معروف و نهی از منکر از شما یا عذاب فرستادن بر شما از خدا یعنی اگر معروف و نهی منکر نمی کنید عذاب  
 می فرستد خدای تعالی بر شما ثم لتدعونه ولا یستجاب لکم تستر ما آتیته دعای کنید می خواند الله تعالی را و  
 قبول کرده نمی شود و عامر شمار یعنی خدا بهاد و یا ددای دیگر بدعا احتمال دفع دادند اما خدایی که بر ترک امر معروف  
 و نهی منکر نازل می گردد و احتمال دفع ندارد و عذر آن مستجاب نبود و او اله التورمذی **و عن**  
**العمر بن** الصمیه و سکون و او بین مهمه بن حمیرة فتح عن مهمه و کسر مهمه و سکون تخانیه صحابی کنده  
 برادر ددی بن حمیرة وایت کرده است از ددی برادر زاده ددی بن ددی بن حمیرة و زهد بن حمیرة بن حمیرة  
 و غیر ایشان عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال اذا عملت الخطیئة فی الارض چون کرده شود  
 گناه در زمین من شهد ها فکرها کما کن غاب عنها ما که حاضر بود و آنرا پس ناخوش دارد آنرا باشد  
 همچو کسی که غایب است از آن یعنی بر تقدیر عدم قدرت بر تغییر بدست و زبان یا که ایت دل از نیام بعضی  
 تغییر است مثلثا و من غاب عنها فضر ضیعا کما کن غاب عنها و ما که غایب بود از آن پس خوش دارد آنرا  
 باشد همچو کسی که حاضر است آنرا یعنی حقیقت حضور و غیبت بدل است نه متن چون چیزی را که دیده و ناخوش  
 دارد بدل به حقیقت از آن غایب است اگر چه بظاهر حاضر است و چون بدل از آن راضی دیدن خوش

بوده معنی حاضر است اگر چه بصورت غایب است رواه ابو داود و عن باب الامر بالمعروف  
 ابی بکر الصدیق رضی الله عنه وایت است از ابی بکر صدیق که قال گفت یا ایها الناس انکم تقرؤن  
 هذه الآية ای مردمان بدوستی شای خوانید این آیت را که یا ایها الذین امنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من  
 ضل اذا احتل بتم ای کسانی که ایمان آورده اید بر شما باد ذاتهای شما زیان نمی کند شما را کسی که گمراه  
 شد حتی که شما را در است یافته اید یعنی این آیت را می خوانید و اگر بر غموم و اطلاق حمل می کنید و آن  
 عدم وجوب امر معروف و نهی منکر می فهمید این چنین نیست قال سمعت رسول الله زید اگر من شنیدم  
 پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم بگوید که می گفت ان الناس اذا را و ممکن اقلیم یغیروا مردمان  
 چون به بینند ناشد روحی را پس تغییر دهند و نهی نه کنند از ان یوشک ان یعمهم الله یحقا به و یک است  
 که در گیر و همه ایشان را خدا ای تنالی بعباد خود پس چون بر ترک نهی منکر و عید دارد و شده باشد ترک آن  
 چگونه صورت جو از داشته باشد پس این آیت عام و مطلق نیست بلکه مخصوص و مقید باشد بآنکه مردم آنرا  
 نشوند و دایشان تاثیر نکند و هر کس برای خود و معجب و مغرور باشد چنانکه حال مردم در آخر زمان باشد  
 در آحاد آمده است که این آیت را نزد این مسنود و رضی الله عنه خوانده فرمود این زمان ما و شما زمان این  
 آیت نیست زیرا که در وی می شنوند و قبول می کنند و لیکن در آخر زمانی نیاید که امر کنند و مردم نشوند  
 این آیت از آمدن ایشان خرمیده و دود خدمت ابی ثعلبه نیز میاید و بعضی مفسران گفته اند که مراد با آنها  
 و این آیت انگاه و نهی منکر است و برین معنی این حدیث تفسیر آیت میشود و مراد بضر و غموم خداست  
 و مراد بانفسکم مستانمان اند یعنی لازم گیرید بر خود اصلاح بکنید بگر از زیان نمی کند شما از ضلالت و معصیت چون بر  
 به ایت باشد و منع و نهی از ان می کرده باشید و رواه ابن ماجه و الترمذی و صحیح روایت کرده این حدیث را ابی  
 ماجه و ترمذی و تفسیر کرده آنرا ترمذی و فی رواية ای د او و در روایت ابی داود و ابی حنبله آمده اذ انوار الظالم  
 قلم داخل و اعلى یله و چون به بینند مردم کسی را که ظلم میکند پس بگیرند و دست او را اوشک ان یعمهم الله بعقاب  
 نزدیک است که در گیر و همه ایشان را خدا ای تنالی بعباد و فی اخری ثله و در روایت دیگر مرابی داود  
 را این چنین آمده ما من قوم یعمل فیهم بالمعاصی نیست هیچ قومی که عمل کرده شود و در میان ایشان  
 گناگان ثم یقلرون علی ان یغیروا ثم لا یغیرون پسر قدرت داشته باشند آن قوم بر تغییر دادن بستر  
 تغییر دهند آنرا یعنی بدست و زبان الا یوشک ان یعمهم الله بعقاب و فی اخری ثله و در روایت دیگر مرابی  
 داود و آمده که ما من قوم یعمل فیهم بالمعاصی هم اکثر من یعمله و حال آنکه آن قوم بیشترند از ان  
 کسانی که نمی کنند گناگان را این نیز در معنی قدرت است چه غالب آنست که آنها که بیشترند قدرت دارند بر  
 کمتر اصل مدار بر قدرت است کمتر یا بیشتر و عن جریر بن لقیح جیم و کسر ر ابن عبد الله قال سمعت  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تقول ما من رجل یكون فی قوم یعمل فیهم بالمعاصی نیست

نسبت هیچ مردی که می باشد در قوی که می کند آن مرد در ایشان گناهان یقیناً درون باب الامر بالمعروف  
 علی ان یغیر و اعلیه قدمت دارند آن قوم بر تغییر دادن و غلبه آوردن بر آن مرد و لا یغیرون و تغیر نمیدهند  
 الاصابهم الله بعد عقاب اگر آنکه برساند الله تعالی آن قوم را از جهت تغییر مذکور ایشان را از جانب آن مرد به جهت  
 عدم تغییر ماز پیش خود عذاب را قبل از آن یقیناً پیش از آنکه بچرخند یعنی در دنیا از نجا معاف می شود و که بر ترک  
 دادن امر معروف و نهی سکر عذاب و در دنیا هم برسد و عذاب آخرت باقی است بخلاف گناهان دیگر که عقاب بر  
 آنها در دنیا لازم نیست رواه ابو ذر و ابن ماجه و عن ابی ثعلبه فی قوله تعالی علیکم انفسکم لا یضرکم  
 من ضل اذا اهلتم بکم مردی است از ابی ثعلبه خشنی که صحابی مشهور است در تفسیر این آیت کریمه  
 فقال بس گفت ایما و الله لقد سالت رسول الله آگاه باشید بخدا سوگند مرا آئینه تحقیق من پر سیده ام ازین  
 آیت پیغمبر خدا و اصلی است علیه و سلم که آیا ترک کنیم بمقتضای این آیت امر معروف و نهی سکر را فقال بس گفت آنحضرت  
 یهل اثم و ابالمعروف و تهاو عن المذکر لکن یزید بلکه امر کنید بمعروف و نهی کنید از منکر حتی اذ ایت شحاطا  
 تا آنکه چون به پیش تو می مخاطب صفت نخل را در مردم که اطاعت و فرمان برداری آن کرده می شود و هووی  
 متبعاً و به پیشی مواد شهوت نفس را که متابعت آن نموده می شود و نیا هوثره به پیشی و بنار که اختیار  
 کرده می شود بر آخرت و احتجاج کل ذی رأی بر آیه و به پیشی خوش داشتن و نیک برداشتن بر صاحب  
 دای و مذہبی دای و مذہب خود را در جوع نه طمان نمودن و مفتی نفس خویش بدون و رایت امر الایله  
 و به پیشی امر می را که چاره و جدائی نیست ترا از آن امر یعنی امری که میل می کند بدان موای نفس تو از صفات  
 ذمیه که اگر میان مردم ده آئی و در ایشان باقی بی اختیار بحکم طمع و ان بیفتی که انقال الیسی و در بعضی  
 حوائی نوشته که معنی آنست که مراد از لایسکوت و اعراض است از جت عجز و ناتوانی از نهی سکر و این  
 معنی موافق است با آنچه در نسخ واقع شده و لایسکوت معنی بیانی نخواند معنی لا قدره کعب علیه یا مراد آن باشد  
 که به پیشی کاری ضروری که احتیاج است تر ابدان دچار نیست از آن اگر امر و بهی کنی آن امر ضروری فوت  
 کرد و فطیک نفسک پس برین قنایر لازم گیر ذات خود را و نگاهدار خود را از مباحی و دج امر العوام  
 و بگذارد کار عامه بختی و او ترخص کن بایشان و گوشه گیر از ایشان فان و راه کم ایام الصبر زیرا که  
 بدوستی و در پیشی شود و آخر زمان روز نیست که در آن صبر باید کرد و اندامی امر ایام بعد از غنای و اشدین  
 پیرا شده تا امر روز فانا لله وانا الیه راجعون فمن صبر فیهن کان کمن قبض علی الحجر پس کسی که صبر  
 روز و در آن ایام که در دست می گیرد و نگاه می دارد و انکار الملصا مل فیهن اجر خمسمین و جلا یعملون  
 مثل عملی مر تل کنند راه شریعت و احکام دین و در آن روز تا خرد نجا مرد است که عمل می کنند تا عمل او  
 از آنها که مبتلا نیستند بیدگویی و نیستند در آن ایام قالوا اگر چه صبر یار رسول الله اجر خمسمین و منهم  
 مران عامل را اجر نجا مرد است که از ایشان باشند قال فرمود اجر خمسمین مکنم اجر نجا مرد است

رواه الترمذی و این مسأله ازین حدیث فضل آخر است لازم آید بر صحابه و برین واجب الامر و المعروف  
صفت و ازین حدیث دگونی که فضل جزئی منافی فضل کلی نیست و شیخ ابو عمرو بن عبد الله صاحب کتاب  
استیعاب که از مشایخ مذهبین است درین مسأله سخن کرده و گفته که ممکن است که بعد از صحابه کسی پیدا شود که در مرتبه  
برخی از ایشان باشد یا فوق و با حدیثی که این معنی از آنها نفی میگرد و حجت آورده و مختار جمهور علما خلاف آنست و  
خلاف وی در آن صحابه است که ایمان آوردند و بوطن خود و قنده و زیاده برین صحبت نداشتند و آن اصحاب که  
صحبت مدید و حضرت و بی داشته و شب و روز در خدمت بوده و آنرا در صحبت اند و خیه و با وجود آن شرفیت  
صحبت در تمامه صحابه باقی است و درین قضایات هیچ کس را با ایشان مشارکت نه و در وقت انقباض گفته که  
یک نفر که بر جمال منور صلی الله علیه و سلم افتد چیزی گشاید و گادی بر آید که دیگر از ابا ربیع است حاصل نگردد  
و الله اعلم ۰۶۰ و عن ابی سعید الخدری قال قال فیما روی لول الله ایستاد و در میان ما پیغمبر خدا  
صلی الله علیه و سلم خطیبی بعد العصر در حالی که خلبه خوانده است آنحضرت بعد از نماز دیگر فلم یلع شیاً  
یکون الی یوم القیمة الا ذکر پس مکن از شمس جزئی را از قواعد مهمات دین که دفع میشود تا قیامت مگر آنکه ذکر کرد  
آنرا یا این مبالغه است مگر در این انکس و در حکم کل حفظه من حفظه و نسیمه من لسیه یا ذکر گفت و نگاه داشت  
آنرا کسی که نگاه داشت و فراموشی کرد آنرا کسی که فراموشی کرد و یعنی بسیار بود و بعضی یاد داشتند و بعضی  
فراموشی کردند و کان فیما قال و یوده آنچه گفت آنحضرت و در آن خلبه این کلمات ان الدنیا حلوة مضمرة  
بدستی که دنیا شیرین است که در مذاق طبیعت طعم آن شیرین و لذیذ آید و بشر است که در چشم  
اهل ظاهر صورت آن زیاده تر و نازد نماید و بعضی گفته اند که هر چه چیزی نرم و اخضر آگونی به جنت تشبیه  
به خضر اوت یعنی بهر ناز و ندرت زوال و کم پایندی و درین جا بیان مکرر عذابی دنیا است که  
مردم را بلذات و شهوات کاذبه و حس و جمال موه خود بفریب و دنیا پذیرد و بسبب بر و ان الله مستخلفکم فیها  
و بدستی که خدای جلنده گیرنده است شمار در دنیا و دین است که اموال و اشیای شما از آن خدا  
است و مالک اوست و شما خلفا و گامی آید و در تصرف با گرداننده است شمار اخلاقی آنکس که پیش  
از شما بود اند و در همین و داد است شمار آنچه در دست آنها بود و فها نظر کیف تعملون پس نظر کنند و  
بینده است که چگونه عمل می کنند و چه وجه تصرف میکنند و اموال ما چگونه عبرت می گیرید باحوال کند مشرکان  
و تصرف می کنند و اموال ایشان الا فاتقوا الله نیا و اتقوا الفساق و آگاهانید پس بر اینر کنید  
مکرر عذر و نیار و بر اینر بد زانرا و در نیت و شهوات است شمار و ذکر ان لکل غادر لواء یوم القیمة  
بقدر غدر رفته فی الدنیا ذکر کرد آن حضرت و در آن خطبه این را که مرا هر غدر کننده و ادا که عهد شکنی کند  
و بعدی که بسته است و فانه ناید و اکثر استمال اوده خروج و غلب و عهد شکنی با امام عصر و سلطان و ف  
آید علمی است روز قیامت براندازه عذروی در دنیا یعنی هر چند خدا را بیشتر و بزرگتر و ای او بلند تر و نمایان

نریتا شناخته شود بدان و آمده است که در قیامت هر دانی حق و باطل را علمی و باطنی و بالبر و بیرون  
 باشد که بدان شناخته شود لا عذر را کبر من عذر را امیر العالمی و نیست هیچ عذر و بزرگتر از خدا و امیر عالم بر  
 امام عمر و مراد و امیر عالمه متغی است که مستولی شده بر امور مسلمانان و بلاد ایشان و عام مردم او را  
 امیر ساخته و مضافت و مضافت نمود و می مشاورت خواص و اهل حل و عقد از علماء اعیان عمر یغفر له و او  
 عند الله است و علایق و میشود و لای او نزد پدر او از برای امانت و نصیحت وی خرد بپسین معجزه ازای  
 حالند و است بکر مراد و سکون مذهب حلقه و بر قال گفت آن حضرت بعد از آن خطبه و لا یمنعن احد ا  
 منکم هیبة الناس ان یقول یحیی اذا علمه و باید که بازند از هیچ یکی شمار از بزرگی و ترس مردم  
 از گفتن حق چون بدانند حق را بپسین باید که در کلمه الحق گفتن ترس و ملاحظه کسی نکند اگر خوف بملاک نبود  
 و اگر آنجا نیز کند عزیمت و فی روایه و در روایتی بجای آن یقول یحیی اذا علمه اینچنین آمده آن رای  
 منکر آن یغفر له یعنی باید که منع نکند احدی را از ایهیت هر دم چون به بند نامشروعی و از تفسیر دادن آن قبلی  
 ابو سعید پس بگفت ای سید خدای که راوی حدیث است و قال و گفت قد را یبدا فمعتنا  
 هیبة الناس ان نکتلم فیہ به تحقیق و دیدیم ما نیک را پس باز داشتند باز از ترس مردم از تکلم کردن  
 در آن دوی رضی الله عنه تا زمان امارت بنی امیه و غلبه ایشان بانی بود و در دایره که بریزد شقی بر بدینه  
 مطهر اشک فریب نداد و تنگ فرست آن باند و مظهر و کرد موجود و دو و مخزنهای شدید کشیده و وفات وی رضی  
 الله عنه در سینه اربع و سیبیم و عمر وی هشتاد و چهار سال ثم قال پس بگفت آن حضرت در خطبه  
 الا ان بنی آدم خلقوا علی طبقات شقی آگاه باشید که فرزند آن آدم پیدا کرده شده اند بر کوهها و جماعتهای  
 مختلفه و اقسام مراتب متفاوتة فی الصراح طبق بر معنی کرده هر دم و ما فمعتهم من یولد مؤمن و یحیی  
 مؤمن و یموت مؤمن یعنی از مردم کسی است که زائیده میشود مسلمان و میریزد مسلمان و میبرد مسلمان  
 و منهم من یولد کافر و یحیی کافر و یموت کافر او بعضی از مردم کسی است که زائیده میشود کافر  
 یعنی در جماعت کافران یا سابقه کفر و میریزد کافر و میبرد کافر و میبرد کافر و میبرد کافر  
 مؤمن و یموت مؤمن و یحیی مؤمن و یموت مؤمن و یحیی مؤمن و یموت مؤمن و یحیی مؤمن و یموت مؤمن  
 اقسام باطنی عقلی دیگر هم است و لیکن مقصود اصلی اینجایان هویت بر ایمان و کفر است فافهم و قال  
 و گفت ابو سعید و ذکر الغضب و یاد کرد آن حضرت اقسام غضب را و از دوی و در تنگی پس  
 فرمود فمعتهم من یكون مریح الغضب مریح الغضب پس بعضی از مردم کسی است که می باشد زود  
 غضب و زود باز گشتن از آن یعنی باندک چیزی زود به خشم می آید اما زود از آن بازی گردد و فاجدها  
 بالاخری پس یکی ازین دو خصلت که زود و در غضب آمدن و زود بر گشتن از آن است متقابل است

بدیگری اگر جز دویبه چشم در آمدن قبح مذموم است اما زود بر گشتن ازان حسن باب الامر بالمعروف  
 و محمود است حسن این مکافات تیج آن می کند این شخص نه مستحق مدح است علی الاطلاق نه مستحق ذم بین من  
 است و منهم من یطعی الغضب بطی القی و بعضی از ایشان کسی است که دیر غضب و دیر باز گشتن  
 ازان است یعنی زود به چشم نمی آید و خشم او دیر می ماند فاحد یهما با لا عری ای بنمایند یکی از دو خصالت  
 مقابل است بدیگری اگر چه دیر به چشم آمدن محمود است اما دیر بر گشتن ازان مذموم این نیز بین من است  
 و خیار کم من یطعی الغضب سریع القی و بدترین شاکسانی اند که دیر به غضب آیند و زود بر می گردند  
 و شرار کم من یطعی الغضب بطی القی و بدتر از ان شاکسانی اند که زود به چشم آیند و دیر ازان بر  
 سر دم قال گفت آنحضرت اتقوا الغضب فانه جمر ذلی قلب این آدم هرگز کند خشم کردن را زیرا  
 که وی آتش است آخر و خسته بر وی فرزند آدم به جت اشتغال روح حیوانی و شدت حرارت وی که من  
 آندل است و از انجا می آید که بدن الاکرون الی انتفاخ اود اجه آیمانی بناید به سوی آما سیدن و پرباد  
 شدن در گهای کردن وی و حمزه عینیه و سرخی شمان وی که اثر حرارت و انبساط بخارات غیره است  
 و آن سبب انتفاخ می گردد فمن احسن بشی من ذلك فلا یضطجع و لیتبلد بالارض پس کسی که در باید و خود  
 چیزی از غضب پس باید که بر پهلوی بخوابد و باید که به چسبند ز زمین فی الاجراح لیرد بالفم بر خصمه و بر زمین سابقا  
 در باب غضب گفته شد که چون ایراده باشد بنشیند و چون شسته باشد بنخسند و وجه آن نیز معلوم شد و شک  
 نیست که اضططیع او غل است و در آن قتال گفت ابو سعید و ذکرو الدین دیار کرد آنحضرت احوال و اقسام و احوال  
 دوام و ادوام خواه را فقال پس گفت منکم من یطعی حسن القضاء و بعضی از شاکسانی است که باشد  
 نیک ادا کنند مردین را و اذاکان له افضش فی الطلب و چون باشد دین مراد را بر کسی درستی کند در  
 طلبیدن آن پس این شخص و ادای دین نیک است و در طلب دین بد فاحد یهما با لا عری پس یکی  
 ازین دو خصالت مقابل است بدیگری و منهم من یطعی سبی القضاء و بعضی از ایشان کسی است که  
 می باشد بد ادا کنند دین را و ان کان له اجمال فی الطلب و اگر باشد دین مراد را بر کسی نیکی و آسانی می کند  
 در طلب پس در ادای دین بد است و در طلب نیک فاحد یهما با لا عری و خیار کم من اذاکان علیه  
 الدین احسن القضاء و اذاکان له اجمال فی الطلب و بدترین شاکسانی اند که چون باشد بر ایشان دین  
 ادا کنند آسانی آنرا چون باشد بر ایشان را بر کسی دین نیکی گفته در طلبیدن و شرار کم من اذاکان علیه  
 الدین اساء القضاء و ان کان له افضش فی الطلب و بدترین شاکسانی اند که چون باشد بر ایشان دین بد  
 کنند ادای آن را و اگر باشد بر ایشان را بر کسی دین درستی کند در طلب آن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 در خطبه این نصیحت فرمود حتی اذا كانت الشمس علی رؤس النخیل و اطراف الحیطان تا وقتی که شد  
 آفتاب بر سر های درختان خرماد که انهای دیوار های یعنی آخر های روز شد فقال پس گفت آنحضرت اما



انه لم يبق من الدنيا آكله بائنه كباقي ما ذاب است المراد من دنيا فيما مضى منها . باب الامر بالمعروف  
 نسبت بزمانی که گذشته است از این الا که باقی من یومکم هذا فیما مضی منه مگر چنانچه بانی ما ذاب  
 است الرب و در شافیه بآنچه که گذشته است از این و رواه الترمذی ۵۷۵ و عن المختاری للبحر با موصوفه  
 و سکون غایب و فتح ما مشاء نام او محمد بن فرزدانسی کوفی است روایت می کند عن رجل من اصحاب النبی  
 از مردی از یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لن یهلك الناس  
 حتی یغفروا من الغنم هر که هلاک نشود مردم تا آنکه بسیار شود گنایان و عیب های ایشان از ذنوبی  
 ایشان یعنی روایتم با سکون عین و کسر ذال بجمه از آنکه در فی الجراح از بسیار با عیب و گناه بودن  
 فی القاموس از نه ظلالی ای کثرت ذنوب و عیوب و حقیقت کلمه آن است که از ادب معنی سبب حد و از ال  
 گان باشد و چون کسی را گناه و عیب بسیار شود در عقوبت کردن حق تعالی او را دمیغ و نهی مگر در مردم او را  
 از حکایات جای حد نامند کسی به جنت کثرت ذنوب و عیوب سبب و از ال حد نه بود و نیز از ادب معنی  
 صاحب حد زکشتن آید و این معنی نیز در نهاده است می آید یعنی هلاک نشود مردم تا از برای دفع نسبت مصیبت  
 بخود از پیش خود دنا و گناههای را بحد و عذرهای خاصه پیدا کنند و در بعضی روایات بعد از الواجح یا نیز آمده از حد و  
 الواجح عین به معنی معذره و دافعت و معنی این چنین باشد که هلاک نشود مردم تا آنکه عیوب و ذنوب ملامت گردان  
 و نهی کنند چنان در از غایبهای خود یعنی ملامت گردان ایشان معذره و در جواب باشند در ملامت گردان به جنت  
 کثرت ذنوب و حاصل معنی بر هر سه کثرت توجیه آن شد که هلاک مردم بر تفرقه بر او زکاب ذنوب و منکر است  
 که بد آن محل زجر و منع و نهی از آن شود تا نفهم رواه ابو داود ۸۶ و عن علی بن علی الکلهی با هر گاه  
 منسوب بکنده است که نام قیله است از من تابعی ثقة ناسک فقیه پدر داد علی بن عجمه از صحابه است روایت  
 میکند از پدرش و هم خود و عمر بن عمر روایت میکند از وی ابوب و حظه خراسانی قال گفت حدی حد شامولی  
 لهذا حدیث که در او امولای که بود مادر الله سمع جلی یقول که وی شنید پدر کلان مرا می گفت سمعت رسول  
 الله شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یقول می گفت ان الله تعالی لا یعلب العامة  
 بعمل الخاصة خدا می تعالی عذاب نمی کند اکثر قوم را باین معنی را ایشان یعنی اگر بعضی از قوم گناهی کنند  
 بیکم و لا یزروا زره و زره معنی دیگر از عذاب نمی گذرند حتی یزروا المنکر بین ظهر الیهم تا آنکه به بیشتر عامه  
 نامشروعی را بیان خود که بعضی کرده و هم قاهره علی ان یمنکروه و حال آنکه ایشان می توانند که انکار کنند  
 و نیز دهند آنرا فلا ینکروه پس انکار نه کنند و نیز نه دهند آنرا فاذا افعلوا ذلك عذب الله العامة و الخاصة  
 پس چون بکنند عامه آنرا یعنی سکوت و داند است را عذاب کند خدا می تعالی خاصه را و عامه را خاصه را به جنت  
 از ثواب مصیبت عامه را به جنت هم انکار دمیغ رواه فی شرح السنة ۹۶ و عن عبد الله بن مسعود و قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لما وقعت بنو اسرائیل فی المعاصی نهتتهم علماء و هم

هر نامی که افغانند بنی اسرائیل و در محرمیت با ما و داشتند ایشان را و انشمنان ایشان  
 فلم یذهبوا پس با زیاده فجا لیهو هم قی معالسم پس نشنیدند و انشمنان آن با ایشان در مجلس با من  
 ایشان و آکلوا دم و شار بوقم و خود با ایشان و نوشیدند با ایشان یعنی نه ایت بنیاد کردند و با هم اختلاط  
 نمودند و آکلوا هم به هم و همه از با سبب مغالطه و در بعضی نسخ و کلام آمده بود و بنامی همزه و این نیز لغتی  
 است و لیکن نافذ است و شایع آکلوا هم است فضرر بالله قلوب بعضهم ببعض پس شرط کرد خدا تعالی  
 و بهم آسمت و نامی بعضی از ایشان و ابه بعضی فلعنهم علی لسان خداوند و عیسی بن مریم پس  
 لعنت کرد بنی اسرائیل را بر زبان خداوند عیسی بن مریم ذلک بما عصوا و کانوا یستبدون آن لعنت  
 کردن بسبب عصیان کردن و تجاوز کردن ایشان و از حد و در آخر آیت می فرماید نوکانوالا یفتاهون  
 من منکر فعلوه الایة قال گفت این مستود فجلس رسول الله پس بدشست به بنبر خدا صلی الله علیه  
 وسلم و کان متکئا و بود و نگه زده یعنی نگه داشت و به نشست از برای اتمام و اظهار بعد فقال پس  
 گفت لایعنه نجات نمی یابند از عذاب و اللی لغی بید و بنبر اسو گند خجی تا طرو و هم اطرا تا بر پیچید  
 ایشان را بر پیچیدنی دیگرید و دستهای ایشان را و خم کنند و دو تا کنند یعنی نسخ کینه و زخم کنند از معاصی و اطرد  
 اصل بعضی سخن ساختن و باین گزافیدن است اطرت القوس یعنی دوتا کرد و آنرا آلهه یکسر همزه و خبر خراب  
 و حلقه هم است و خبر دیگر و بر اطاع کند جز بر او و الله تعالی و ابو دازد و فی و وایت و وایت ابی  
 و او این چنین آمده که قال گفت آنحضرت کلا چنین نیست که شما گمان میبرید یعنی نجات یافتن از عذاب  
 یابد است و الله تعالی با معروف و تنهون من الله کنه اسو گند نرا آیه امر می کنند به میز و ف و بنی  
 می کنند از سکر و لشاخذن علی یدنی الطالم و دیگرید هر دو و مست فاعلم و اولتا طوفه علی المسقی اطرا  
 و بر پیچید و دو تا می کنند او را بر حق بر پیچیدنی و لتقص نه علی الحق قصرا و موقوف و محبوب می و واید  
 او را بر حق موقوف داشتن این کارهای کند او لیضون الله یقلوب بعضهم علی بعض یا میزند خدای تعالی  
 و لهای بعضی از شمار بر بعضی و غلطی کند آنها را بیکدیگر ثم لیلعنهکم كما لعنهم پس نرا آیه لعنت می کند شما  
 را اچنانکه لعنت کرد و بنی اسرائیل را یعنی یکی ازین دو چیز واقع است قطعا یا امر موقوف و بنی منکر کردن  
 یا غلط کردن خدای تعالی و لها را بیکدیگر و لعنت کردن آنها را و و عن ان رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم قال زایت لیلۃ اسری بی و جلا تقوض شفا هم بمقادیر من ناز فرمود دیدم در شب  
 انه بعضی مردان را که برزیده و بشود لهای ایشان بمزاحمه از آتش قلت من هؤلاء گفتم چه کسانی این جماعه یا جبرئیل  
 قال گفت جبرئیل هؤلاء عطاء من املاءه اشال خطیان اند از است تو یا مرون الناس بالبر  
 و یقننهم انفسهم امری کردند مردم و ابه نیکی و فرمود می کردند ذراتی خود را یعنی خود را و عمل نمیکردند و مردم را  
 امری کردند بعلل و واه فی شرح العفته و البیهقی فی شعب الایمان و فی وایت و وایت



و علم بمعتان مغبون غیراکثر من الناس و نعت اند که زبان زده اند و ان دو نعت کتاب الرقاق  
بسبباری از مردم که قدر آنها را نمی شناسند و مفت از دست میدهند و در معالجه آنها از نفس فریب بخورند  
چنانکه در معالجه بیج و شر اکسنی فریب بخور و دستاورد مفت از دست میدهند و زبان زده می شود آن دو  
نعت که امام است المصحة و الفراع صحت بدن از امراض و قلوب و تحت از شواغل و مشغولات قدر این دو  
نعت را نمی شناسند و کاری نمی کنند و فرصت را غنیمت نمی شمارند آن زمان که بیمار نبوده و متوسل و قوت و  
مرحمت اختیار گرفتار آیند قدر آنها را بدانند چنانکه گفته اند که المصحة اذا فقدت عرفت و او البخاري ۲۰۰ و عن  
الاستور بدین شداد صحاب است ما کن معرود و وقت وفات آنحضرت خردید و ولیکی بجماع داد و قال صحت  
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول والله ما الدنيا في الاخرة فرود بخار سوگند نیست دنیا در جنب آخرت  
الامثل ما جعل ۴ حدکم اصبعه في الميم مگر مانند آنچه می اندازد یکی از شما انگشت خود را در دیاقلینظر هم  
تیرجع پس باید که ببیند چه بازی کرد و یعنی چه قدر از آب بادی می آید از دریا چیزی نمی آید بخار غوری  
یا قطره این مقدار است دنیا در کثرت و خوارت نسبت با آخرت و این نیز تمثیل است از برای نهم  
مردم و الا متناهی را با غیر متناهی نسبتی نبود قطره که از دریا بر آید یا در کثرت و خوارت نسبتی بدیاد دارد  
و دنیا با آخرت این قدر نمی نهد در ذوات مسلم ۳۰ و عن جابر ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
من بجلى اسك ميت که نسبت آنحضرت نیز غایب بود و کوش بانی گوش مرده سبب ازین روکندن کوش تا با مرده فاده  
بود و از گندیدن گوشهای او جدا شده و در دوزخ فرو برده شد و کوش بانی گوش بودن به جنت نسبت چند ان  
دخل و منضود نذر و بار بگر با عباد قبح هیت و خوارت صوبت قال گفت آنحضرت از برای اظهار خوارت  
شبیبه او ایکم یحیی ان هل الله و در هم که ام یکی از شما دوست می دارد که این بر غایب هیت مراد و باشد  
بدل بکرم یعنی کسی از شما هست که این را بیک در هم بخرد فقال لو ايس گفتند صحابه ما لمحب ان لنا هذا  
بشی و دوست نمی داریم ما که باشد ما را این بر غایب چیزی یعنی این را هیچ بیشتریم و در هم به باشد قال گفت  
آنحضرت فوالله للدينيا اهن علي الله من هل اعلیکم بس تعد ان سوگند باز آید دنیا خوار تر است نزد خدا ابعالی  
ازین بر غایب و شمار و اء معلوم ۳۰ و عن ابی هريره قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
الدين يا مبین المؤمن دنیا بمنایه زندان است و مسلمان را که محبت و شدت نمی بیند و داند یا تنگ است  
قضای دنیا و سکونت در آن بر روی و همیشه می خواهد که از دینی بر آید و در قضای ملکوت جولان کند و جنة  
الکافر و بمنزله بهشت است هر کافر را که به لذات و شهوات دنیوی مشغول است و نمی خواهد از دینی که  
بر آید و بعضی گویند مراد آنست که دنیا همچو زندان است مومنین و ایه نسبت آنچه آورده کرده شده است برای  
اد از ثواب و در آخرت و همچو بهشت است هر کافر را در جنب آنچه ساخته کرده شده است برای او از عذاب  
یعنی مومنین هر چند در دنیا ناز و نعمت ببیند و نوز کم است و در آخرت بهتر ازین خواهد یافت و کافر هر چند محنت

[illegible]

[illegible]

زوی مبارک خود عرق را که بیداری شد نزد دل فوجی در حصا بضم را د قح جار محمد کتاب الوقای  
 وضاد محمد و در اصل عرقی است که در بدن تب آید و قال ابن الحائل و فرمود که است آن مرد  
 سوال گفته و کانه حملا و گویا که آن حضرت است و آن سایل را درین سوال فقال پس فرمود  
 انه لا یاتی الشیر بالشرب و سنی که شان ایست که نمی آید و خبر شد را یعنی ذوق اگر چه بسیار باشد  
 از جمله خبر است و شرعاً ضعیف و کمین و نخل و اصراف و نجا و ذاز و اخلاص ال مثل ریح که نمیر و یابد  
 مگر آنکه خبر است و در حد ذات خود و دهاک و ضرر از جهت افراط و واکل است چنانکه بیان کرد و بقول خود  
 و ان مساویات الربیع ما یقتل حیطا و بدوستی از جنس آنچه می در یابد بهار از گیاه غری است که می کند  
 و اب را از روی هلاک و جبرط جای صمد و شنبین هلاک شدن و اب به بسیار جردین و جهت خونی جرد دم کردن شکم  
 و فی الصراح جبرط بالخریک شکم بر آمدن است و در آن خود دن و در بعضی و قیامات خبطا نیز آمده بخار مجرب یعنی  
 اضطراب و خبط دست و پای زدن است و در خود دن و و ذابیت اول اصح و اقرب و انسب است او یلم  
 باز و یک می کرد و بهلاک یعنی اگر نمیرد و هلاک نشود و نزدیک می رسد و هلاک الیام فرود آمدن و نزدیک شدن  
 چنانچه الیام شب و الیام بطلع الا حکله التضرر مگر دایه که بخورند و خضر است بفتح خا کسر ضا و گیاه سبز و دانه  
 انا خود و آن باین صفت که اکملت حقی المثلثات با صرافها خود و دنا آنکه کشیده گشت به جهت نفخ کردن شکم هر دو  
 نمی گاه او استقبلت عین الشیء پیش آمد و روی آورد و چشمه آفتاب را یعنی متقابل آفتاب است و  
 و این عادت دایه است که چون از بدنه منعی شکمش نفخ کند و آفتاب بایستد و چون گرم شود شکم نرم  
 گردد و آنچه درون شکم است بزود آنکه چنانکه فرمود و فطالت و بابت پس بیرون آنکه آنچه در شکم  
 است نرم در قیق دیول کرد و یعنی خلاص شد از امتفان و مبط پس آنکه و شمر و گاد فیل که نرم بر آید  
 قمع عادت فاکلت ستر باز گشت چراگاه پس بخورد و یعنی می خورد و دید و منعی می کند و بیرون می آنکه و باز  
 می خورد و این تمثیل حال کسی است که در بعضی اوقات افراط میکند و از حد تجاوز می نماید و به هلاک مشرف  
 می گردد و از جهت عاید شهوت و شره که مرکز است در طبیعت آدمی زاده لیکن زود و از آن رجوع می کند و دایم  
 بر معصیت نمی ایستد و بر و شنائی آفتاب هدایت دوی آدوده توبه و ندامت می آرد و به تطهیر و تزکیه علاج  
 نفس خود می کند و قسم اول که گشت ما یقتل حیطا اشارت است بحال آنکه در معصیت و شهوت  
 اصرار نمود و هلاک شد و ان هلاک گشت و توفیق توبه و رجوع و استغفار نیافت و قیاس این دو قسم  
 مذکور قسم دیگر نیز می نمودم که دو که یکی باشد که اصلا دست به معصیت نزود و گرفتار شهوت نفس نه گشت  
 و در دنیا نماند و اول عالم است و ثانی مقصود و ثالث سابق یکی اصلا دست بدنیایا نداد و دیگری آلودگی  
 بهشت یکی دیگر هم آلوده از دنیا گرفت و توفیق با الله من ذلک پس اشارت کرد و بتفاوت احوال آدمیان  
 و در تحت مال و صرف آن و فرمود و ان هل المال خضر و غلوه و بهر دینی این مال دنیا سزد و دانه



و تازه و نرم و رنگین است که بیدار و چشم ز بیاغید و شیرین و لذت بخش طعم است که کردن کتاب الرقاق  
آن در دوان لذت افزاید و روانیست خضر و جلوه ای تابا عباد لفظ مال و بیا با عباد و بیاض من اخلاصه بحقه  
و وضعه فی حقه فمعم المعون له و پس کسی که بکیر مال را بجز آن و بیهوده آنرا و در حق وی پس بجای یاری و بیهوده  
است آجال و من اخلاصه بحقه و کسی که بگیرد او را بجز حق وی کان کالمالی یا کل ولا یشیع می باشد هم جو کسی که  
بخود و بپسری کرد و و یكون شهيداً علیه يوم القيمة وی باشد و بی یا مال وی گواید بر او و بی دوز قیامت  
متفق علیه و عن عمرو بن عوف قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فوالله لا الذنور  
اخشى علیکم گفت عمر بن الخطاب که خطابی البعادی است حاضر شد بدو او ساکن شد بدیند گفت آنحضرت با خطاب  
نموده ای سوگند خورم تا نمی ترسم بر شما و لکن اخشی علیکم ان تبسط علیکم اللد فیما و لکن بیشتر سم بر شما که فراح کرده  
شود بر شما و بیا که احاطه علی من کان قبلکم چنانکه فراح کرده شد و بیا بر آن کسانیکه پیش از شما بوده اند فیهما فسوها  
کما تدافعوها پس از غیبت کنید شما و دنیا چنانکه در غیبت کرد و دوز و بی آنکس که به پیش از شما بود و دنیا  
و تمامیکم کما اهلكهم و اهلك کند و بیا شمارا چنانکه هلاک کرد و ایشان را و بسبب ترس از بسبب دنیا  
که موجب رغبت و هلاکت کرد و بیا که فاری جری و دلیج جمع و او را و بیا که موجب هلاکت در آخرت  
است یا وقوع و از انواع و خلافت که بجز بر تان کشد متفق علیه و عن النبي هویرة ان رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم قال اللهم اجعل رزق آل محمد اقوی باعه و بیا که بر آن بر حق آل محمد  
قوت بتم قوت و سکون و او و فی روایة کثیرا داده و بیا که کفایت آباء و متعلق طایفه بد آنکه قوت آنچه  
از گاه او و بدن و اقامه بدن پوی بود از طعام و شرب است و بعضی گفته اند آنچه سینه دشمنی کند و القابیت نماید از رزق  
و کفایت آنچه باز داد و او و سواد و بی نیاز کرد و اندازان کرد و بیا که القابیت خوش او و فی الصراح کفایت و للبح  
اند از او مانده و روز گذارد و بعضی کفایت و بقوت فحشیر کرده و بر حق نقد برده و بیا که القابیت نشان و بیا که القابیت  
که روز و بیا که کفایت مختلف می کرد و بیا که خلافت و استیلا ص او از عان و او را ملکی است که کفایت  
بتفصیل طعام بکرد چنانکه دوسه روز و زیاده بر آن گزینند و بیا که اندازد بیا که بیا که بیا که بیا که بیا که بیا که  
و دوسه بار او و دو یکی عینا لیمدی است عقل یا کثیر و دیگر بی عیال اند و او و دوز زمان قحط و عسرت و حال ضعف  
و بر حق اندک و جزئی کفایت کند و دوسه روز و زیاده بر آن بیا که بیا که بیا که بیا که بیا که بیا که بیا که  
آن بود که بدان قوت بر غایت شود از کفایت خود و بی قوت نگردد و دوسه روز و زیاده بر آن بیا که بیا که بیا که بیا که بیا که بیا که  
و دوسه روز و زیاده بر آن بیا که بیا که بیا که بیا که بیا که بیا که بیا که بیا که بیا که بیا که بیا که بیا که بیا که  
کفایت افضل از شکر از فقر و غنا و اگر کثرت مال و غنا سبب طمیان و از کثرت مال و غنا سبب طمیان و زیادت  
بخرات و بخرات است و از آن قویات و بخرات است و بخرات تمام است و تا بجا شد چنانکه معنی اصل آل است  
و اگر اهل و عیال را از آن بخرات و از غیر ایشان بدالت و قیاسش بخرات کرد و و عن النبي محمد الله



بن عمر و قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قد افاح من اسلم تخمين راسه بخارجي كتاب الرقاق  
 و ظفر بمتمود يا مت کسی که بسمان شد یا سیم که و قضا و قدر الهی را و رزق کما فاد رزق داد و شد و از  
 انداز و قضا الله ما افاد و افاح کرد اند و از اندازی تعالی به چربی که و اده است او و از رزق و راضی  
 که و اند به قسمت رواه مسلم ۱۲۰۰ و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
 يقول العبد مالي مالي ي كوي بده مال بين مال من يعني انفق مالي كنه باليكست مال و كبري كنه به نسبت آن  
 و خانی كنه در آن مال مال من مال كنه نكره انك انك مراد و است از مال و بی سیر چرا نسبت ما اكل فافني  
 طعمای که خود و پیش پسری گرد اند آنرا اولیس فابلی یا جامه که پوشید و كنه گرد اند آنرا او اعطي فافني  
 یا بخشش گرد و بختی پس جمع گرد و ذخیره ها و برای خود و آنرا اشارت گرد و در نیامد كنه جمع مالی و حقیقت آنست  
 که به بخشند و تصدیق كنه بر فقر آنرا ذخیره گرد و ثواب آن برای روز حاجت و ر قیامت و ما و ی ذلك فهو  
 ذاهب و غیر چه فخر الهی است و رفته است از دست وی و تاركه للبا من و كنه از دست آنرا  
 برای مردم رواه مسلم ۱۲۰۰ و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يتبع الهية ثلاثة  
 دوی غیر و است و او میرسد دوی و تغلق میبکرو و میباید دوی به جز فیمو باج ایشان پس باز میگرد و و جز و بیفتی  
 معه و اصل و باری ایامه با دوی یک چیز يتبعه اهله و صالته و عمله و دوی میرود و او الهی او مال او گرد و او قیام جمع اهله  
 و صالته پس باز میگرد و او مال دوی و بیفتی عمله و باری میماند همراه دوی و میرود و با دوی گرد و او متفق علیه و دوی و عن  
 جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انكم مال و ارضه احب اليه من ماله كنه آن حضرت با چوبه  
 که ام یکنی از شما است که مال و ارضه دوی محبوب تر است بر دوی از مال خود یعنی كنه است که دوست دارد و او را  
 مال میزند و و ارضه او را مال یا میزد قایل و گفت صحابه یا رسول الله یا ما احب الالباه احب اليه من مالي و ارضه  
 نیست از این باج یکنی كنه آنکه بود و مال تر خود پس را دوست تر است از بود و مال مردار شش را قال  
 فلان ماله كنه آن حضرت بر دوی پس مال دوی كنه می كنه او را احب قلتم حزی است که پیش فرستاده  
 اینست آنرا از تصدق کرده است بر فقر و مال و ارضه ما انور و مالی و ارضه است آنچیز پس كنه از امته  
 است پس آنکه دوست میدارد که او را مال یا شده باید که تصدیق كنه و پیش فرستد و پس كنه او در چون  
 پیش نمی فرستد و پس می كنه او را معلوم می گردد که مال و ارضه او دوست تر میاید از مال خود و آنرا آنست  
 که غل می كنه و حق اداعی نماید و اگر بند از تصدیق و وصیت برای فقر آنکه اکثرش ثلث است برای و ربه  
 بگذارد و افضل است چنانکه در حدیث آمده است اگر و از زبان خود و او با كنه که از وی بهتر است که بگذارد  
 پیش مردم دست فراز كنه رواه البخاری ۱۰۵۰ و عن مطرف بن عوف ميم ذفج ثاود كمر را می مشد و قادر آخر  
 نابی است و یکی از اعلام است است و ذکر کرده است او را این سجد و ر طبقه ثانی از اهل بعبره و كنه  
 که قه بود و اهل فضل و درج و اواب و است می كنه از پدرش که حیدر است پس اشخبخیر با كنه پیشین و ظاهر آنكه





است در کبارنا بین از کوفین کبر الحج والیاوت و گویند که وی رجم کرد و زنها را در کتاب الرقاق  
 باطلت و ادیت می کند که قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لو رجل و هو یعظه  
 گفت آنحضرت مردی را در آن حال که آنحضرت پندی کرد آن مرد را اغتقم غمما قبل خمس غنیمت  
 شما پنج جز را پیش از پنج جز غنیمت و اصل مالی که از جنات کافران بدست افتد و به معنی یافتن مقصود  
 بی مشقت نیز آید و اتمام غنیمت شمرده شود شیا بک قبل هر یک غنیمت شمار چنانی را پیش از پیری  
و بهر م بلغ و اما پیری سخت و بکسر را بهر و صحتک قبل صدک و غنیمت شمارند و سنی را پیش از بیماری که  
 تعدد سنی نعمتی عظیم است بعد از ایمان و سقم بلغ بین و قات و نعم و سکون نیز آید و غناک قبل فقرک  
 و غنیمت شمار نوکری را پیش از فقر و غناک قبل شغلک و غنیمت شمار فراغ وقت را از شواغل و  
 مشغولات پیش از مشغول شدن و متلاکشتن به آن و حیاتک قبل موتک و غنیمت شمار زندگی را پیش  
 از موت یعنی پیری و بیماری و فقر و شغل و موت آمدنی و رسیدنی اند تا رسیدن اند وقت را غنیمت  
 دان رواه الترمذی مرسل \* و عن ابی هریر عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال ما  
یمتظر احدکم الا غنی مطغیا انتظار نمی بردونی خواهی یکی از شما که تو کار را که طاغی و عاصی گردانده و از خدا  
 امر نمی بردن اندانده است او فقرا معنی با انتظار نمی بردی و اگر فقری را که فراموش گردانده است طاعت  
 حق را اگر قدری و کمر سستی و برهنگی و تردد کفایت و طاعت قوت او و ضایعه فساد ایا یاد را که تباها گردانیده  
 است بدن را از جهت سختی آن یادین را به جهنت گیل که عارض می گردد و بسبب آن او و ما مغفل ایا پیری  
 سخت را که خرف و بی عقل گردانده است غرور را و افتاده معنی نکام بکذب نیز آمده و وقوع در کذب لازم  
 از خرافت است فی المصراع فذ یضربین و روع و سست را می از پیری افتاد و روع گشتن و خرف شدن  
 او و ما میبهرز ایا مرگ را که زود ناگهانی آید و هلاک کننده است که فرصت توبه و قدوت بران مانده فی المصراع  
 اجماز خسته را کشتن چهره اسب سخت دوزخ او والد جال یا انتظار نمی بردی و حال را که در آخر زمان بیاید  
 و از راه بر دوفته گردد فالد جال شر غایب یمتظر پس و حال بد غایی است که انتظار برده میشود و از آن  
 و حاضر گردد و در آخر زمان او الساعة یا انتظار نمی بردی قیامت را و الساعة ادهی و امر و قیامت سخت  
 ترین حوادث و ناخ ترین آفات است حاصل معنی حدیث آنکه میفرماید که آدمی که فرصت و فراغ را غنیمت نمی  
 شمرد و گویا غن آفات را و اگر دانات را انتظار می برد یعنی در حالت فقر که آبش و سلامت حال را غنیمت  
 نمیداند و بر فقر میبزمی کند مگر غنا بنخواهد که طغیان آورد و از راه بر دویم چنین در حالت غنا که شکر نمیکوید  
 و نسبت خدا را نمی شناسد و عبادت حق نمی کند مگر فقر بنخواهد که از اتمه عبادات و نجات فراموشی آرد و  
 هم چنین است سنی قراین رواه الترمذی و المنائی \* و عنه ان رسول الله صلی الله علیه  
و آله و سلم قال الا ان الدنیا ملعونة ملعون ما فیها الا ما شرب به رسی که دنیا اندوده شده است

از دوزخ و رحمت رانده شد است هر چیزی که در دنیا هست الا ذکر الله و مبادی و الآله کتاب الارقاق  
 مگر ذکر خدا و چیزی که دوست میداد وی تعالی آن جز از طاعت و قربات یا چیزی که قریب و  
 مشابه است آن جز ذکر را از ذکر انبیا و اولیاء و صلوات اعلیٰ علیهم اجمعین که نافع است ذکر را و از  
 لوازم و مقتضیات دوست از اتباع او امر و نواهی الهی عزاسمه و الا بر وجه اول از دلی است بر معنی  
 محبت و بر وجه ثانی از دلی بر معنی قرب و بر وجه ثالث از موالیت بر معنی تبعیت و این بر تفسیری است  
 که مراد ذکر ذکر اسم الهی باشد عزاسمه چنانکه متبادر است اما اگر مراد به آن هر عمل خیر بود که  
 به نسبت قرب و تقرب کند پس طاعت و عبادات باین معنی همه داخل ذکر باشند و مراد بآله اسباب  
 و آلات باید دانست که متوالی امر ذکر و منین بر اثر از کثافت میشت و ضروریات دیگر و ذکر قول وی که فرمود  
 و عالم او معلوم از باب تخصیص بعد از تعمیم باشد دیگر آنکه قول وی الا ذکر الله و عالم او معلوم بر نصب  
 و رفع هر دو رایت است اگر چه بر وفق قاعده بر نصب ظاهر است و در آخر او شرح بیان کرده ایم و در تفسیر  
 نصب با ذکر نیز دایت است رواه الترمذی و ابن ماجه ۷۸۶ و عن سهل بن سعد قال قال رسول  
 الله صلی الله علیه و آله و سلم لو كانت الدنيا قنصل عتدا لله جهنم اکر می بود دنیا که برابر  
 میشد نزد خدا باز وی بشه رایحه اگر دنیا را نزد خدا تعالی برابر باز وی میشد که بودی ما بقی کافرا منهای شریه  
 نمی نوشانید هیچ کافری را از دنیا یک آب خودونی و در نسخ مصابیح شریه ماه نیز آمده رواه احمد و الترمذی و ابن  
 ماجه ۸۹۶ و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تتخذوا الضیعة تنزعوها  
 فی الدنیا یکرم بد ضیعت را مناسب و ثبوت در دنیا نکرد و ضیعت ربح صاد و ضیعت و ضیعت و ضیعت  
 و بعضی تفسیر کرده اند آنرا به ساقین و فرعه و فریه زیرا که در آن خاذا آن حرص بر طلب زیادت پیدا شود و رواه  
 الترمذی و البیهقی فی شعب الایمان و این در حدیثی است که تلمس با سباب ادر مانع از شود  
 مسبب آید از ادای حقوق باز دارد اگر نه این چنین بود و مستثنی بود و این هر دو معنی را کریمه رجال لا تلهیهم  
 تجارة ولا بیع عن ذکر الله مختل است مردانی که باز نمیدار و ایشان را تجارت و بیع از ذکر خدا یعنی بی  
 و تجارتی ندانند تا مانع آید یا بدو آن از ذکر باز نمیدار و این معنی آخر را قول وی سبحانه تعالی و اقام  
 الصلوة و ایتاء الزکوة مناسب نمی آید بیت کرم مال و جاء است و زرع و تجارت است و چو دل با خدا  
 بست فارغ شنی فافهم ۹۶ و عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 من احب دنیا اضرب آخرته کسی که دوست می دارد دنیای خود را ازین می رساند آخرت خود را  
 و من احب آخرته اضرب دنیا و کسی که دوست میدارد آخرت خود را ازین بهر سبب دنیا را ازین می رساند  
 چون یکی دنیا را دوست دارد بسیار کند ذکر او و منهک و متوغل گردد و در تحصیل او پس از برای  
 اشتغال بگذارد آخرت کی مترفع گردد و هم چنین حکم فائز و اما بیهقی علی ما یفنی پس چون دوستی دنیا



فدکت و حملها فی لیسه پس خاموش ماند آنحضرت و چیزی نگفت و لیکن برداشت کتاب الرقاق و پوشید این حکایت را از طریق کراهت و غضب در باطن خود حتی لیما جاء صاحبها آنکه چون آمد صاحب قبه فسلم علیه فی الناس پس سلام گفت بر آنحضرت و مردم قاهره عرض هت هت پس روی کرد آید آنحضرت از روی صبح ذلك مزارا کرد آنحضرت این فعل را چند بار یعنی آن مرد سلام می کرد و آنحضرت روی می کرد آید از روی جواب سلام می داد حتی هرف الرجل القصب فیه و الا عراض عنه ما آنکه شناخت آن مرد خشم داد و آنحضرت روی مبادک کرد و ایندن از روی فشکی ذلك الي اصحابه پس شکایت کرد آنرا و آنرا از اصحاب آنحضرت که مختص بودند بمصاحبت و محبت وی و قال والله الى لا نكر رسول الله و گفت آن مرد بخدا سوگند من با آشنای بنیم بخود و به غیر خدا اصنافی اسلام علیه و آله و سلم یعنی از خشم و کراهت می بنیم از حضرت وی که هرگز ندیده بودم سبب چیست و به قصه است قالوا اخرج قرأی قبته گفتند قومه آن است که بیرون آمد آنحضرت و دید قبه را و دیگران نیز داشت آنرا فخرج الرجل الى قبه پس برگشت آن مرد و سوی قبه رفت و فهدمها حتى سواها بالارض پس ویران کرد قبه را آنکه بر او ساخت آنرا از زمین فخرج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ذات يوم فطمیرها پس بیرون آمد آنحضرت و روی پس ندید آن قبه قال گفت ما فعلت القبة چه شد آن قبه قالوا اشكى اليها صاحبها عراضك جمله گفتند صاحب شکایت کرد و سوی صاحب قبه روی کرد و ایندن تر از روی و پرسید که سبب آن چیست فاجابوا نا و پس خبر دادیم او را به حقیقت حال فهدمها پس ویران کرد وی آن قبه را فقال پس گفت آنحضرت و در سبب مکرده بد اشتن آن عمارت و خشم کردن بران اما ان كل بناء و بال علی صاحبه آگاه باشید هر بنا سبب عداست در آخرت بر صاحبش الا ما لا يعنى الاما لا بد منه مگر چیزی که نیست جاره از آن ضروری است و واه ابو داود و عن ابي هاشم بن عتبة بنضم عین و سکون شهادت بموجوده فرشی بنفشه اختلاف کرده اند و نام وی بعضی شیه گفته و بعضی استیم حال منادیه بن ابی سفیان برادر بنده بنت عبده استام آورد و در فتح و وفات یافت و خلافت عثمان فاضل و صالح بود و ایت کرد از وی ابوهریره و غیر وی قال عهدا الى رسول الله گفت عهد کرد سوی من یعنی وصیت کرد مرا بپیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال انما يكفيك من جمع المال خادم و مركب في هبيل الله فرمودند است ترا از جمع کردن مال يك خدمت گار و يك مركب و در راه خدا که بران سوار شوی و عاهد کنی یعنی اگر چیزی نگاه داری این دو چیز است زیاده بران اختیار کن یا صرف کن نگاه دار و وی احمد و الترمذی و العسای و این ماجة و فی بعض نسخ المصابيح عن ابي هاشم بن عتبة واقع شده بالبدال بدل التام بر وزن عتبة و هو تصحيف و این تحریف عتبة است و خطا و تفسیر است در صورت خطی او که بار ابدال ساخته و از بعضی دو آه واقع شده ۱۹۰ و عن عثمان رضي الله عنه ان النبي صلی الله علیه و آله و سلم قال ليس



ليس لابن آدم حق في سوى هذه الخصال ليست مرآة في زواجر استحقاق در غیر این چند کتاب الرقاق  
 بجز اوصاف کرده نمیشود و در آخرت بران از جنت احتیاج و افتقار در نزد گانی بدان حیثیت یسکنه خانه که سکونت  
 تواند کرد و در روی بر تندر کفایت و ثواب یواری به عورت و هماره که بنوشد بدین عورت خود را و جلف العجز  
 بکمر جیم و سکون هم نان سبب خشک نان قنجر ریش و پنج جیم نیز روایت کرده اند جمع جافه به معنی نان پاره خشک  
 که بدان دفع کر سگی کند و الماء آب که بدان قاتب نشکی بنسازد و رواه الترمذی ۱۷۹۰ و عن  
 سهل بن سعد صحابی انصاری است اخبر من مات من المصيبة في الدنيا قال جاء رجل فقال قلت  
 آدم مری پس گفت یا رسول الله لقی هلی عمل اذا انما علمت راه نمایی مرا بر گادی که چون بکنم آن  
 کار را ایا معنی الله واجب الملبس و دست و از دست خدا ای تعالی و دوست دادند مرا آدم بیان قال قلت  
 آنحضرت در بیان آن عمل که در خود است از هدی فی الدنیا لعبدك الله نرفت کن و مخواه دنیا را در نخت  
 بکن در روی قادر دست داد و خدا تعالی فی الصراح زهر ناخو الهی غلات و رغبت و از هدیما عندا الملبس  
 لعبدك الملبس و رغبت کن در آنچه نزد خود است تا دوست دادند ترا در دم رواه الترمذی ۱۸۰۰ و عن  
 ابن مسعود ان رسول الله روایت است از عید ابی بن مسعود و که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم  
 تمام علی حصیر خواب کرد بر بود یا فقام و قد اشرق فی جسده پس بر قاست و تحقیق ناشر کرده بود و درین  
 بنار که او نقش گرفته به آن فقال پس گفت این مسعود یا رسول الله لو امرت ان تبسط لك و تعمل اکر  
 می فرمودی باز اکر بگسترانیم برای تو فرشتهای نرم و بسازیم برای تو دوجو شمع و آسایش بهتر و خوش تر  
 بودی از خواب کردن تو برین حصیر و دست فقال ما لي وللدنيا پس فرمود آنحضرت چگامی کنم دنیا  
 را و ما اتنا و الدنيا الا كراكتها و نسیم من با دنیا مگر غارت نموده ای که احتیظ تحت شجرة سایه جست  
 ز به درختی و نیم سواره بایستاد ثم راح و قرنها پشتر رفت و گله است آن درخت را و تخصیص سوار  
 به جنت قلت مدت مکث و سرعت خواب است چه معاوم است که بر پشت است چندان ایستاد و  
 نیز درین اشارت است یا بعد حقیقه و اهتمام بقطع مسافت آن و عدم تعلل و التفت به چیزی دیگر که مانع  
 آمد از آن رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه ۱۹۰۰ و عن ابی امامة عن النبي صلی الله علیه  
 و آله وسلم قال فرمود اغبط اولیائی عذبی ز شک برده شده ترین و دستان من نرم و من لمومن خقیف العاذ  
 سسانی است سبک بار پشت و حاذیة تخفیف ذال معجز پشت مرکب و خقیف الجاذ قليل المال و  
 العیال کذا فی القاموس و قال فی الصراج قليل الجاذ ای خقیف الظهر و خط من الصلوة و اذ  
 نصیب عظیم از نماز از گذاردن آن و حضور و دوران و چون شواغل و تعلقات اهل و مال کمتر دارد و لاجرم کمتر  
 الصلوة و در افرا حضور و زاهد بود و در ایشان که ترک دنیا و قطع تعلقات گفته برای آن کنند که نماز و عبادت  
 مولی تعالی بحضور و تواند کرد چنانکه فرمود اخبرین عبادة و هو یک کر و دو به تمام و کمال که در این مومن



بر ستمش پروردگار خود را و اطاعت کرد و پروردگار را کتاب انوار  
 پنهان و در خلوت چون گارد نیاند از بیرون نمی رود و با مردم اختلاط نمی کند و هم در خلوت بیجا دست  
 موی نهائی مستعمل است و بکان غلامضافی الناس لا یشارة الیه بالاصابع دست آن مومن  
 که تمام در مردم اشارت کرده نمیشود و بسوی او بانگش نماند یعنی مشهور و بانگش نهائی خلق نیست و کان  
 رزقه کفایا فافصر علی ذلك دوست روزی او بقره و بیحتاج و بس صبر و قناعت کرد و بر آن ثم بقدم بیده  
 پست رفت کرد آنحضرت بانگش نماند دست مبارک خود چنانکه در اسم نقد گفته یکی بعد از دیگری و برداشتی  
 ظاهر و اندر ایکی بعد از دیگری نیز نقد گویند و گفته اند که مراد از وزن مرانگش نماند است بر یکدیگر بقصد تعجب و  
 تخیل فقال بسن گفت آنحضرت هیچوقت میباید شتاب کرد و شد مرگ وی و زد و زد شد ازین عالم زود  
 بر قدم و آشوب بخوار قدس با مراد آن است که اینچنین کس زود و آسان چنان میدهد بر جنت قلت تعلق  
 بدینا و غلبه شوق آخرت و بعضی گفته که مراد قاتل مونسیت مرگ و نهمیزد بکفین او است چنانکه مونسیت نیست او  
 و در حیات نیز کم بوده قلت هو اکیده کم اندر زبان گیره گفته بر مرگ وی قبل تر آنکه کم است میراث فری که  
 که است چون رزق و موی بر فرد کفایت بود آنچه از پس وی مانده باشد چو این در و راه احمد و الترمذی  
و ابن ماجه و عده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عرض علی ربی لیجعل  
 لی بطعامه مکه ذهباً عرض کرد و ظاهر و پندار است بر من پروردگار من بگوید که در این برای من بطعام  
 و آب و بطعام و آب طبع جای زودان شدن آب فراخ که در وی سبب نماند برای بار یکبار باشد و مراد بطلان کرد و این  
 بطعامی که بر کردن آن وادی است بطلان کرد و این بسبب نماند که در این ظاهر تر است چنانکه در  
 روایت دیگر آمده که کوی مای که در اطلاق و وسیع گفت اگر خواهی برای تو طعامی که در اطلاق تمام فقلت  
 لا یارب پس گفتم نمی خواهم ای پروردگار من که از برای من بطعامی که در اطلاق سازی و لیکن اشبع یوما  
 و اجوع یوما لیکن بمرغورم یکروز که ستمی مانم روز دیگر قیاذ اجبت نصرت الیک و ذکر تک پس  
 چون کرسم نامم زاری و نیاز مندی کنم بسوی تو دیار کنم ترا ذکر تو گیرم و اذ اشبعیت جمد تک و شکر تک  
 و چون بمرغورم ستایش تو کنم و سپاس گویم ترا یعنی من فز اختیار دارم روزی بمرغورم و زنی کرسم یا شکر ما  
 قضایت مقام صر و شکر مرود در بایم و این تعلیم و تنبیه است است را بر اختیار فرد قناعت و دل است  
 بر آنکه فزرا فضل است از غنای او احمد و الترمذی ۲۱۰ و عن حمید الله بن مسعود بکسریم و  
 سکون حاد فح صا و مملکتین صحابی احببت منه و زود اهل مدینه و بعد بیست وی در ایشانست قال قال رسول  
 الله صلی الله علیه و آله و سلم من اصابکم من آثمافی سر به کسی که بیج کرد از شما و طالی که از من است  
 در بر خود و سر بفتح سین و کسر ذی و سکون و ابر و در دایت آمده در روایت کمر اتوی است ففتح  
 یعنی طریق و وجه و سینه و بکسر طریق و طال و قلب و نفس و این معنی است سیاهینه مقام است حاصل آنکه هر که

صبح بر خاسته ایمن و فارغ مال و بی شویشتن و سراب مفتوحین به معنی خانه و دوزیر کتاب فی الزیارات  
 زمین مثل خانه های خوش نیز آمده و اگر دو ایت آن عجب باشد این معنی نیز مناسب است یعنی در خانه که این  
 سوراخ موش در دیوار است افتاده از آفات زمانه این است معافی فی جسدی عافیت کرد و شد  
 و قدرستی داده شد در بدن خود و هفتاد و نود است قوت یوم و نود است قوت یک روز فکما نیا چیزت له الله نیا  
 و پس گویا که کرده شده و جمع کرده شد برای او دنیا بخیر آفرین ها ایحسانت و اطرافت خود یعنی گویا دنیا برایم  
 نزد دست و خدا فرج خود فرج معنی جانب و طرف مثل عفو و عضا فیرحمهم و الله العزیز معنی  
 و قال هذا حدیث غیر یسیر ۲۲۰ و عن المقدام بن معدی کرب که در اصحابی است نزول کرد و حضرت  
 را قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ما ملا آدمی و عام شرا من بطن بر کرد  
 آدمی آدمی را بدتر از شکم یعنی شکم بدتر من آدمی است که بر کرده شده و او را بر کرده می شود و بدتر  
 بر می خیزد که توان گفت بعضی این آدمی کلات یقمن صلیب بعضی است آدمی را در آلتیه چنگ که راست  
 و بر باد آید استخوان است و ارفاقان بجان لا محالة پس اگر دست آدمی که آلتیه چه میکند شکم را  
 و قیامت نمی کند پادشاه قوت و قوت طعام و ثلث شراب و ثلث انفسه پس باید که هر جسم سازد شکم را یک جسم  
 جای طعام و یک جسم جای آب و یک جسم برای دم زدن تا نفس تنگ نشود و هلاک نگردد و الله العزیز  
 و این ما حجة ۲۳۰ و عن ابن جابر ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صنع رجلا یقوله ان تخیرت  
 شیء بر دی که از آرد و میزند بر آلتیه و جثه بجز کات کتبه خیم و در آرد و فقالت اقصر از آن و من حشاک  
 پس گفت آن تخیرت باز ای از آرد و خود مقصود نمی آید سر خوردن است که با عین آرد و زدن کرد و  
لهذا افرمود فان اطول الناس جوهایوم القيمة اطول لهم شهی فانی الله لیا زبر که در از زمین مردم از روی  
 که سبکی روز قیامت و از زمین ایشان است از روی سبکی و در دنیا یعنی هم که در دنیا سبکتر و از آخرت  
 که سبک تر و اف فی شرح السنة و رزی القریطی نحوه ۲۴۰ و عن کعب بن عیاض که در تخفیف غمنازه و ضاد  
 تخمه صابن سعد و دو شامین روایت کرده از روی جابر بن عبد الله قال سمعت رسول الله صلی الله علیه  
 و آله و سلم یقول ان لكل امه فتنة بدستی که مریم است و اقامه امتحان و آزمایش از جانب حق است  
 و فتنة امتی ایام و آزمایش است و این مال است یعنی ایشان را غنی میکرد و اموال می دهد و ایام زایه  
 که بر حد است بنامیت می نامند و الله العزیز ۲۵۰ و عن انیس عن ابی صلی الله علیه و آله و سلم  
 قال یساع یا بن آدم یوم القيمة کما نه بدج آورده میشود آدمی را روز قیامت گویا که بر است و در ضعف  
 و عمارت و بدج او را در پیش مثل خود از اولاد بفرموده و ذال مجسمه مقو حین جبر و از آخر مغرب بر و جمعه بدجان  
 بکمر فیوقف بین یلی الله پس اسناد کرده می شود پیش خدا ای تعالی فیقول له پس ای کوی بدی جز و جل  
اعطیتک و عو لک و انعمت علیک این همه عمارت بر داک هم اند و در معنی اعطیتک دادم ترا یعنی اموال

و استیفاء و تملک یعنی دادیم ترا خادم و راه و علام فی الصراح تحویل دادیم و نامک  
 کرد ایندن بجزی و ایضا قال قوله الشی اعطاء اياه و فی القاموس الشول معرکه آنچه داد و ترا داد ای تعالی از نعمتها  
 و عذمان و دمان و جز آن از خودی و انعمت علیک و انعام کردم بر تو این شامل است همه را پس می گوید حق سبحانه  
 و تعالی که این نعمتها را با خودم فیما صنعت بخص بر کار کردی و چگونه شکر آن که از دلی قیقول و ب جمعیت پس  
 میگوید ای پروردگار من حج کردم مال را و ثمره و افزون گردانیدم آنرا بسودا کرسی و بازرگانی تغییر نامی  
 کردن مال را افزون ساختن آن و ترک کینه اکثر مالکان و که اندام آن مال را در دنیا بیشتر از آنچه می باشد فار جعنی  
 آنکه به کلاه پس باز کرد آن و بفرست ترا در دنیا بیاوم ترا آن مال را همه قیقول پس میگوید پروردگار  
 از دلی مافله مت بشمارا آنچه پیشش فرستاده و در خیات خود و از مال الا آن مال نهاده و در دنیا قاید نهاده و نمکی  
 باشد باز فرستاد و قیقول پس می گوید آدمی رب جمعیت و ثمره و ترک کینه اکثر مالکان فار جعنی آنکه به کلاه  
 پس چون بجزی پیشش فرستاده است شرمند می شود و جوابی مطابق سوال نمی یابد همان کلام و اباز می گوید  
 چنانکه عادت گناه کاران و صیحو مانست که خدا هیچ نداد و پذیریشان باشند فاذا هب لم یقدم عیون پس ظاهر می شود که وی  
 براه است که پیشش فرستاده است بیک و او بجزی معنی مال کثیر بفرستاید قیضی به الی الثانی پس که زانید و بینو  
 و حکم کرده می شود و در امیدی آتش و فروغ و راه التوسلی و ضعفه روایت کرد این حدیث و از نزدی و نسبت  
 در صفت کرده زیرا که در استناد و ضعیفی است ۲۴۶ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه  
 و آله و سلم ان اول ما یسأل العبد یوم القیمه من الله تعالی ان یتوب و یسئله ان یتوب و یسئله ان یتوب و یسئله ان یتوب  
 ۱۱ از نعمت ان یقال له ایست که گفتمی شود مرا و را الم نصح بجمک آیا دوست نگر و ایندم من ترا و تر و ک  
 من الماء البارد و یسئله ان یتوب و یسئله ان یتوب و یسئله ان یتوب و یسئله ان یتوب و یسئله ان یتوب و یسئله ان یتوب  
 از بزرگان ما مییدی خود گفت ای پسر من در کوه بخور آب و ازیرا که آب من در نزد رستی نعمتی عظیم است بیک  
 و اول از دلی خود بیاوردم که چون آب من در نزد رستی نعمتی عظیم است بیک  
 بیاورد و چون بجا می آمد می گفت سبحان الله این چیست و چه جوهر است و بجزی از عالم ذوق  
 و توحید می گفت که بگویم رحمه الله علیه و راه التوسلی ۲۷۹ و عن ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه  
 و آله و سلم قال لا تزول قدمی الا من اهدم یوم القیمه و در نیر و پناه های آدمی و در قیامت یعنی استاده  
 می و از دلی خود بیاوردم که چون آب من در نزد رستی نعمتی عظیم است بیک  
 از خدا پسر سیده می شود از حمرو می که در چه کار برورد و عن شباهه فیما ابلا و در سیده می شود از حمرو می که در چه کار برورد  
 که خود را بجزی کند که زانید آنرا گویا جوانی بیا می خواست که رفته رفته کند می کرد و عن بنی الاکابر  
 در سیده می شود از حمرو می که در چه کار برورد و در چه کار برورد و در چه کار برورد و در چه کار برورد  
 فیما علم و پسر سیده می شود که بر کار کرد و بجزی که دانست یعنی علمی که خواند و کل کرد و راه التوسلی و قال



الكتاب و ارفع و منسوب خوانده اند و حاصل آنکه از راه چشم نیز و دل نیز  
 می در آید و قرآنی باید و ثابت می ماند و در آن چنانکه از راه گوش بعد از آن حاصل مارد و حکم و ایمان کرد و بقول خود  
 و قد افلح من جعل قلبه واعيا و به تحقیق و سنجش کسی که گردانیده ای تعالی دل او را بنا کرد از بعد  
 اول خود اداعی یعنی ماقول و نگه انداختن و روا احمد و البیهقی فی شعب الایمان ۴۰۰ و عن عقبه بن عامر  
 عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قدلی اذا رايت الله عز و جل یغطي العبد من الله لیس علی مخاصیه  
 و یا یستجب چون در پیشی خدا می و اگر می و بدیده را از دنیا بدو گناهان او یاد بدو گناهان او می کند  
 آنچه دوست می دارد و بدیده قانما هو احتدر راج پس نیست آن را و آن مگر استدر راج و مگر الهی تعالی  
 شده و استدر راج در لغت باید پیاده بردن کسی را و استدر راج می تعالی بدو و آنست که هرگاه برخصیت کند  
 بدیده او را نمی نو و تازه و بگذارد و او را در محبت و بدیده گمان برد که این لطفی است از پروردگار تعالی  
 و از فی وی پس توبه و استغفار از برخصیت بخاند و میزد و کرد و و ناگهان بیکر و او را بعد از اب یکایک پس گویا  
 در جبهه و او را می برد بجانب غاب ثم تلا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و یلم این آیت  
 را که در معنی استدر راج در دو یاقه است فلما انساوا ما ذکر و ابیه پس هرگاه که فراموش کردند کاران بر خیزد  
 که تذکیر کرده شدند آن بر خیزفتحقا علیهم ابواب کلشی کشاد می بر ایشان و در پیشی نیز خیزد از همه های  
 دنیا حتی اذ افرحوا بما اوتوا آنکه چون خوشحال شدند به خری که داده شدند از نعم الله بنا هم بفتحه گرفتیم  
 ایشان را یکایک فاذا هم یسئلون پس ناگاه ایشان متحیر و ناامید اند و ابلا من به معنی تخیر و نا امید می  
 آید استقامت ابلیس از وسوسه و روا احمد ۴۰۰ و عن ابی امامة ان رجلا من اهل البیت اهل صفه  
 جماعه بود از فرزاد غریبی صحابه که در حقه مسجد می بود و در حقه مسجد سوختی بود از مسجد شریف که مطاع بود یعنی  
 سایه دار سقف پیسیده و اصل آن مسجد می بود که در آن هنگام که قبله بیت المقدس بود و آنرا ساخته بودند و چون  
 قبله بیت کعبه شد آن موضع را هم بر آن حالت که آشفته و این جماعه در آن جا ساکن می بودند متعذر و هتاه و هتاه  
 من و گاهی کمتر می شدند و گاهی بیشتر و ایشان را منزل بود و در مال و در در مقام زهد و توکل نشسته و بر ریاضت  
 و میوه و ذکر و تلاوت قرآن و حفظ احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مشغول بوده و اقباس انوار  
 می نمودند و ایشان را احیای الله می نمودند و احیای صحابه بدمت ایشان میکردند و ذوق می رسانیدند و بمنازل  
 خود و کمالی می بردند و چندی در حوزة عنایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مخصوص بودند از خانه آنحضرت طعام  
 می خوردند و گاهی باعث ظهور آنحضرت و در تکثیر طعام می کشیدند چنانکه بکت گایه مشیر بهمه کفایت می کرد و  
 احادیث درین باب بسیار است و آنحضرت نامو بود که ایشان نشین و بار ایشان باشد پس  
 بار بار بحضور شریف خود ایشان را اندر طرف می ساخت و می گفت که من یلی از شما ام و بشادت منبه او ایشان را  
 کرد و آخرت شما من باشد و با من به نیست و آید و ابو هریره از ایشان است و نیست و با او خوش باش کان

محبوب جان را به روی ایشان و همگیان ضرری است و اسناد و انساب طائفة صوفیه درین کتاب القرقاق  
 طریق از ایشان است اگر چه ایشان لفظ صوفیه از منکر نکات است اما به معنی موافق است رضی الله عنهم  
 الحسین پس ابو امامه را ایست که مرفی از اهل منکر توفی و ترک دنیا را مرد که داشت یک دنیا که از جای  
 بفرستد و دو از بس وی مانده فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم کینه این دنیا را دافعی  
 است بر جبهه دینت و پهلوی حال وی نمیکش است به معنی قول وی سبانه فتکوی بهایجا بهم و جنو بهم و  
 ظهور هم قال گفت ابو امامه ثم توفی آخر پیغمبر و مردی دیگر از اهل منکر فتک دینارین پس گذاشت و دنیا را  
 فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم کینه این دنیا را دافعی اگر چه در  
 کرد آردون و نگاه داشتن یکم یار و دنیا برای وقت حاجت و در شرع گناهی نیست بلکه اگر گنجی بنه  
 بعد از آدای زکوة ممنوع نباشد ممنوع گنجی است که از آن حق زکوة او نماند و لیکن بنان اهل زهد و نادرکان  
 دنیا که بهر داکه اشسته و از همه چشم پوشیده و صحبت فقرا کرده و در فقر و توکل نشسته اند و متفرد و لوح  
 و دخول در دگر، قرب مولی ثنائی کشیده اند دیگر است گویا این نشاید و یونج رکذ به دعوی فقر و تجربه است  
 و بعد اوستی گفت فردی از اصحاب صفه هر دو نکات مرفی از اصحاب مرد یعنی از اصحاب صفه بودن که موسوم  
 باسم فقر و زهد در صحبت ایشان نشستن و دعوی حال ایشان کردن بیانی جمع در تم و دنیا را نیست اگر چه کار به  
 دیگران ایشان است و او احمد و البیهقی فی شعب الایمان ۶۱۰ و بیان بجای و به خلیه علیه السلام ابی  
 هاشم بن عتبة و احوال وی در فصل ثانی که شت یعوده معادیه بر حال خود که ابی هاشم بن عتبة است و  
 آمد تا عبادت کند وی را فیکسی ابی هاشم پس بگریست ابی هاشم و اضطراب نمود فقال پس گفت معادیه  
 ما یکیک یا خال چه خبر در کبره آور و ترالی حال من اوجع یشتیزک آیا و روی در قلق و اضطراب دارد  
 تر او ساند و تلخ شین معجمه و سکون همزه دزای در آخر و ارجل به معنی جای درشت که بسیار  
 داد آید و به معنی قلق و اضطراب بیشتر آید یشتیز بضم یاء و سکون بین و کسر همزه از اشارت به معنی اطلاق یعنی  
 در قلق و اضطراب انداختن هم حرف صلی الله علیه و آله یا در قلق و اضطراب وارد حرف ص بر دنیا و زیادت مال  
 در آن خود هیچ یکی نیست هر میر است خواه آنچه میخواهی قال کلا گفت ابی هاشم چنین نیست که تو گفتی نه  
 در دوزخ نه حرف صلی الله علیه و آله و سلم عهد الیهما عهد الیم لخل به و لیکن  
 قلق و اضطراب من از آنست که آنحضرت عهده کرده بود و بهیوی بایع و وصیت کرد ما را یعنی اصحاب را که  
 نکذ فیم من و عمل نکرد و ممان نصیحت حسن آدای عبارت این مرد بینیم که در این صیغه جماعیت آورد و گفت  
 که وصیت کرد و پیغمبر را و او مخصوص بهمن و توبه باخت و عمل نکردن و قبول وصیت نمودن را مخصوص  
 خود کرد و ایند و دیگر کسی نیست نکرد قال گفت ببادیه ما ذلک و چرا جزا است آن عهد و وصیت کرد و پیغمبر کرد  
 قال گفت ابی هاشم حقه یقول شنیدم آنحضرت را که میکانک انما یکمیک فی جمع الیه مال خادیم

و مرکب فی جیل الله ایست بر این نیست که بسند کی میگردد ترا از جمع و فراغ آوردن کتاب الرقاق  
 مال یک خادم و یک مرکب که بدان در راه خدا جهاد کنی و ابی ازانی قد جمعت به نسی من لی یامم خود را که به  
 تحقیق جمع کرده ام یعنی انواع و اصناف اموال و اشیای را و او احمد و القومادی و النضائی و این  
 ما حجة ۷۶ و عن ام الدرداء قالت قلت لابی الدرداء ام الدرداء که زوجه ابوالدرداء از فضیله  
 صحابیات بود گفت که کتم ابوالدرداء مالک لا تطلب کما یطلب فلان چه شده است ترا که چیزی نمی طلبی  
 و سوال نمیکنی یعنی از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا از یاران خود و او ایستاده و چنانکه طلب  
 می کند فلان و فلان فقال انی سمعت رسول الله پس گفت ابوالدرداء از آن جهت طلب و سوال نمی  
 کنم که من شنبه ام و پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یقول می گفت ان اما مکم عقبه  
 کوه و دایره رسی که پیش شما عقبه سخت است که دشوار است بر آمدن بر آن و عقبه تلخ است و قاف  
 جای بر آمدن دارد که در مراد اینها عقبات آخرت از موت و قبر و حشر و احوال قیامت را بجا  
 المثلون نمی تواند که شست از آن عقبه کران باران قاصد ان اتخلف لتلك العقبة پس دست می  
 دارم که بر سبک شوم برای آمدن آن راه سخت و دور و در ۸۰۰ و عن انس رضی الله عنه  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هل من احد یسبی علی الهاء الا ابتلت قد ما  
 آیا هست هیچ یکی که برود و بگذرد بر آب که آنکه نرنگد و دایره های او قالو گفتند لایا رسول الله هیچ کسی  
 نیست که بر آب رود و نرنگد و دایره های او قال گفت آنحضرت كذلك صاحب الدنيا لا یحلم من  
 اللذوب ثم چنین دنیا دار سلاست نمی ماند از گناهان الله هر که در دنیا فنا و خطا از وی سر برزد و اوها  
 روایت کرد این دو حدیث را البیهقی فی شعب الایمان ۹۶ و عن جابر بن نفیر مرود ام بر لوطه بنفیر  
 ادل یحیم دیا و ثانی بنون و قاتابی بنحرم است در بابت زمان حیات آنحضرت را و اسلام آوردن  
 خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه توفی منه خمس و مبعین و قیل منه ثمانین مرسل قال قال رسول صلی  
 الله علیه و آله و سلم گفت گفت آنحضرت ما اوحی الی ان اجمع المال و حی فرستاده نشد به سوی من  
 که جمع کنم و فراغم آرم مال را و اکنون من التاجرین دیشم از بازار گمان سوداگران که مال جمع کنند  
 بر آن یغزایند و ان اوحی الی ان اجمع بحمد ربك و کن من الساجدين و اعبد ربك حتی یاتیک الیقین  
 و لیکن وحی کرده شده است به سوی من که دایم اوقات دایه تسبیح و تحمید و عبادت خصوصاً نماز مشغول  
 و مستغرق دارم و تا آخر اوقات عمر من مشغول باشم و بگر مرا فرصت و مجال اشتغال به عبادت و سجده و شرا  
 و کارهای دنیا بجا باشد مگر آنکه به حکم ضرورت حیات و یا بقدر احتیاج بدان روی آرم و کار کنم و آن نیز چون  
 مقرر در حدیث و اقامت حی عبودیت و ذکر و شهود و بویست است عن عبادت و اقامت فی شرح  
 السنة و ابونعیم فی الحلیة عن ابی سلم ۱۰۰ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه

عليه وآله وسلم من طلب الدنيا حلالا کسی که طلب کند دنیا و اموال و اسباب کتاب الرقاق  
 آنرا بر وجه حلال استعفاقا عن المسئلة از جهت طلب پادشاهی و باز داشتن نفس از حرام و سوال کردن  
 از مردم و صغیا علی اهله و از جهت کسب و کار کردن برای اهل و عیال خود و قطعاً علی اجازه و از برای مهربانی کردن  
 بر امثال خود و لقی الله يوم القيمة و وجهه مثل القمر ليلة البدر پیش می آید خدای تعالی داد و زیادت و حال  
 آنکه روی او مانند ماه است و از شب چاره و من طلب الدنيا حلالا لا نکاتر امرا و ثیبا کسی که طلب کند  
 دنیا را بر وجه حلال و در حالی که طلب زیادتی نکند است و مال و نازده است بر مردم مال و زیاده و نمانده  
 بر مردم مال خود را یعنی اگر تصدق میکند و بی بخشش بر وجه دیار میدهد این را از جهت آن گفته ایم که زیاده عبادت  
 و بر خرد و دزد و غیر آن پس در نفس مال مخالفت و دزدی مراد از لقی الله تعالی و هو علیه غضبان  
 ملاقات میکند خدا را در حالی که در تنهایی بروی چشمناک است عزیز من و طلب مال حلال بقصد مکاره  
 و مخالفت و مرادات این حال است و در طلب مال حرام به حال خوابید و راه البیهقی فی شعب الایمان  
 و هو تعیم فی التحلیمة ۱۱۰ و عن سهل بن سعد ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال  
 ان هذا الخیر جز این لتلك الخیر این مقایسه فرمود آنحضرت این خیر یعنی مالهائی که بر خیرینهاست  
 که مر آن خیرینها را بگوید است عبادت از خود و خردمند آن که خیرینها را بگوید و به بخشش فطوری لعین  
 جعله الله مفتاحا للخیر پس خوشی و تنگی با دمرید و اگر گردانیده است خدا تعالی او را بگوید خیر یعنی سبب فتح باب  
 نیکی و بخشش مال مطلقا للشر سبب تنگی باب شروئ و ویل لعین جعله الله مفتاحا للشر مطلقا للشر  
 و مال با دمرید را اگر گردانیده است او را خدا تعالی بگوید شروئ سبب فتح باب آن و سبب تنگی باب  
 خرد و راه این ماجة ۱۱۲ و عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 اذا لم يبارك للعبد فی ماله چون مرکت داد و نهد و در مال وی بعله فی السماء و الطین می کرد اند  
 آن مال را در آب و کل یعنی در بنا و عمارت همان منی که گذشت ۱۱۳ و عن ابن عمر ان النبی صلی  
 الله علیه و آله و سلم قال اتقوا العرا في البیضان بریز کنید اتفاق مال حرام را در بنا افتاده اسامی  
 الخراب زیرا که اتفاق مال حرام در بنا و بنیاد و احسن خرابی دین است یا خرابی عمارت است  
 و از بن جامع بود می گردد که اگر از مال حلال طرف کشد موجب خرابی بود و بعضی گویند که منی این عمارت این  
 است که بریز کنید از تکاب حرام را که در بنا کردن لازم می آید و برین منی حرام همان بنیان است و منی  
 گاه فی مثل آنکه گویند و برین حالت و در طین آهن است و حال آنکه طلقه عن دور طین آهن است نه آنکه طرف  
 آهن است و مراد از خراب خراب و بن است و در آهن است و در آنکه خراب بنیان باشد یعنی بنا کردن انسان  
 و بنیاد خرابی است که آخر خراب شدن است چنانکه در حدیث آمده است لک و اللعوت و ادبوا للشراب  
 کذا فی بعض الشروح اگر مراد از حدیث آن دارد که بریز کنید از ارتکاب حرام و معصیت در بنیان یعنی



بنای چهارات برای آن نمید که در اینجا بنشیند و نفس کند و بیاورد آن صحبت کتاب الرقای  
 و اید و هر بنای که در وی نفس کند آخر خراب گردد و نیز صورت دارد و آنرا علم روانه و ادب است کرد  
 این دو حدیث را البیهقی فی شعب الایمان ۱۴۰ و عن عایشة رضی الله عنهما عن رسول الله صلی  
 الله علیه و آله و سلم قال الدنیا دار من لادار لعل دنیا سرای کسی است که نیست سر امر او و چون دنیا  
 قانی شدنی است و اقامت دخوا و دوزخ و گنج خوش و بدی ممکن نیست هر که دنیا و اخاه خود گرفت که یا نیست او  
 و اخاه و هم چنین قول او و حال من لا مال له و دنیا مال کسی است که نیست مراد او مال یعنی مقصود او زمال اتفاق  
 اوست و در خرات و مرصبات الهی و چون در شهوات و لذات دنیاوی صرف کند ضایع است و از حکم  
 مالیت بیرونست پس که یا مال نیست و در بهی خواشی نوشته که مراد آنست که دانه دنیا و او را نتوان گفت مال  
 او را مال توان خواند از جهت نداد خدمات آن و مرجع این نیزه منی اول است و تواند که مراد آن باشد که دنیا  
 خانه کسی است که نیست او و اخاه در آخرت و مال کسی است که نیست او و اخاه در آخرت یعنی هر که  
 دنیا و اخاه گرفت و مسکن و مطمئن گشت بدان و مال آن اند و خست بگمان بقا و طو و چنانکه فرمود آن الدین  
لا یرجون لقاءنا و ضلوا بالحمیوة الدنیا و اطعوا فو انہا و فرمود البیهقی ان ماله اخلاطه و اور او در آخرت  
خانه بنامند و غنای نبود و ولها یمع من لا عقل له و از برای دنیا و بقا و تمنع و در آن جمع می کند مال کسی که نیست  
عقل مراد او ایلام لها زاید است یعنی جمع می کند دنیا را کسب که عقل ندارد و رواه احمد و البیهقی فی شعب الایمان  
۱۴۰ و عن حذیفہ قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول فی خطبته مدینه می گوید که بشنیدم  
آنحضرت را که می گفت و در خطبه خود الخمر جماع الاثم شراب خودون جمع گناهان است یعنی همه گناهان در  
وی جمع است و از وی بوجود آید و از وی زاید و لہذا و او اسم الحجاب است خوانند و فی الاصرار جماع انشی  
با ناسر جمع جزئی و يقال الخمر جماع الاثم و النماء حبایل الشیطان و زمان اسباب و آلات شکار  
شیطان اند و حبایل جمع حبایل و زن کتابت بمعنی میرید و بمعنی آنچه بوی شکار کند یعنی دایم و حب الدنیا را اس  
کل خطیئة و محبت دنیا سر هر گناه است چرا که کتاب معاصی و خطورات و شهوات است که کتد به محبت دنیا کند  
و محبت آخرت موجب از کتاب معصیت شود و قال گفت خدیند و معصیت یقول و بشنیدم آنحضرت را که  
می گفت آخر و السماء حیث اخر من الله پس زاید زمان را آنجا که پس انداخته است یا ازین جهت  
که پس انداخته است ایشان را خدا نی نی و ذکر و شهادت و جماعت و تفهیل و در بیت و و ازین و در وی  
البیهقی فی مہ فی شعب الایمان عن الحسن مرسل را دیت که دین تمام حدیث را چنانکه مذکور شد و درین و روایت  
کرد و بیهقی از جمله این حدیث و در شعب الایمان از حسن بصری بطریق ارسال الحسن مشددا که حب الدنیا را اس کل خطیئة  
۱۴۰ و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان اخوف ما انخوف علی امتی بدر سیکویشترین آنچه  
 ترسیده شود از وی از آنچه می ترسم من بر است خود و دیگر است الهوی و طول الامل و مای نفس و و از وی امید در

رستن قاما الیوم فیصله من الحق اما وی نفس باز میدارد و از حق و اما طول کتاب الرقاق  
 الامل فیمنی الاخرة و اما درازی امید رستن پس فراموش میکرد اند آخرت را و هذه الدنيا من تحلة ذاهبة  
 داین دنیا کوچ کننده و رفته است و هذه الاخرة من تحلة قادمة داین آخرت کوچ کننده آمده است یعنی  
 و بعد از این می رود و میریزد و آخرت و بعد می آید و از اینجا دنیا و دنیا گذشتن آن زودتر مفهوم میکرد و چه اگر  
 آخرت بجای خود باشد و دنیا بد آن می رود و هم آخرت بگذرد و دنیا هم بگذرد و چه جای آنکه آخرت نیز از آن می رود  
 می آید و دنیا از آن می رود و دنیا هم می رود و هم در میان راه تمام کرد و و لکل واحدة منهما بنون و هر یکی از  
 دنیا و آخرت را پس از آن یعنی تابع و محکوم فاما استطعتم ان لا تكونوا من بنی الدنیا فافعلوا پس  
 اگر میخواهید که نباشید از انبای دنیا و پس از آن وی به کینه آنرا یعنی کار بکنید که از پسری دنیا بآید و تابع و  
 تابع و محکوم آن نباشید فانتقم الیوم فی دار العمل زیرا که شما امروز در دنیا هستید که خانه عمل و جایی کار  
 کردن است و لا حساب و حسابی نیست در دنیا بر عمل و انتم غدا فی دار الاخرة و لا عمل و شما  
 فردا در دار آخرت که عمل نیست و دردی بزرگ جای حساب است و رواه البیهقی فی شعب الایمان ۱۷۶ و عن  
 علی رضی الله عنه قال ان تحلت الدنيا ملوینة کوچ کرده است دنیا در حالی که پشت و پشته است بارای  
 و رفته است به معنی ذاهبه که در حدیث سابق مذکور است و ان تحلت الاخرة مقبلة کوچ کرده است آخرت  
 در حالی که روی آورده است به و لکل واحدة منهما بنون فیکونوا من انبای الاخرة و لا تكونوا من انبای  
 الدنيا و هر یک از آنها بنون اند پس باشیبه از انبای آخرت و باشیبه از انبای دنیا فان الیوم صلی و لا حساب  
 زیرا که امروز یعنی در دنیا عمل نیست و حساب و غدا حساب و لا عمل و فردا حساب است و نیست  
 عمل و رواه البخاری فی ترجمه ثابته روایت کرده است بخاری این حدیث را از علی رضی الله عنه در عنوان کتابی  
 موقوف بر علی و از حدیث جابر می آید که اصل آن مرفوع است و منمیهون این منمیهون ادست ۱۸۵ و عن  
 هروان النبی صلی الله علیه و آله و سلم عظیم عظیم یوم ما رواه یست از عمر بن العاص که آنحضرت خطبه  
 خواند روزی فقال فی خطبته بس گشت در خطبه خود الا ان الدنيا عرض حاضر و انما آگاہ باشید  
 بدستی که دنیا مانند غیر ثابت حاضر طبیی گفته که عرض چیزی است که ثبات ندارد فی الامراج مال دنیا یا کل  
 منه البر و الفاجر منور و از وی بگوید که در او یعنی مومن و کافر فاسق و بطع همه از رزق دنیا نصیبی  
 دارند الا وان الاخرة اجل صادق و انما آگاہ باشید بدستی که آخرت طاعت است همین مومن و صادق  
 یعنی متقین و ثابت و یقظی فیها ملک قادر و حکم میکند در آخرت بر مردگان بادشاه توانا الا وان الخیر کله  
 بعد اذ فی فی الجنة و انما آگاہ باشید بدستی که خیر و خوبی همه بنام یکجای اطراف و انواع خود در  
 است است الا وان الشر کله بعد اذ فی النار و انما آگاہ باشید بدستی که بدی و زشتی  
 همه بانواع خود در دوزخ است الا فاعملوا و انتم من الله علی حدیث آگاہ باشید پس عمل کنید

و حال آنکه شما از عذاب و حساب خدا بر بیم ایستاده و ترسان باشید که قبول کتاب الرقاق  
 آمده بانه واعلموا انکم معرضون علی اعمالکم و بدانید که شما عرض کرده میشوید بر مهمانی خود عبادت  
 محمول بر قالب است یعنی مهمانی شما عرض کرده میشود بر شما یا معنی این است که شما عرض کرده میشوید  
 بر حضرت پروردگار تعالی چنانکه عملهای شماست فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یراه و من یعمل مثقال  
 ذرة شر ایره پس هر که عمل میکند مقدار ذره نیکی می بیند جزای آنرا و هر که عمل می کند مقدار ذره بدی می بیند  
 سرای آنرا و ایه الشافعی ۱۹۰ و عن شداد قال سمعت رسول الله شداد بن اوس که صحابی میشود  
 است گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم یقول سیکف ایها الناس ان الدنیا عرض حاضر  
 یا کل منها البر و العجا و ان الاخرة و عد صادق بحکم فیها ملک عادل قادر یحق فیها الحق و یبطل  
 الباطل ثابت میدارد آن پادشاه دادگر قادر حق را و نابود می گرداند باطل را اکنون تو امن ابناء الاخرة  
 و لا تکنونوا من ابناء الدنیا باشید از ابناء آخرت و نباشید از ابناء دنیا فان کل ام یتبعها و الله هازیر اگر هر  
 ماور پدری می کند او را فرزند او پس هر که فرزند آخرت باشد پدری آخرت خواهد بود و موافق آن عمل  
 خواهد نمود و هر که فرزند دنیا باشد پس پدری او خواهد نمود و گاه برای او خواهد کرد ۲۰۰ و عن ابی الدرداء قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ما طلعت الشمس الا و یجب شیها ملکمان ینادیان بر نمی آید آفتاب  
 مگر آنکه بر دو بهایوی وی دو فرشته اند که ندائی کنند یسمعان الخلاق می شنواید آفریدار یعنی می شنوند آن  
 ندای آفریدار غیر الثقلین خرجن و انس به جهت ابتلا و ابقاء تناق اگر چه مذابا و میان می کشد و میگوید یا ایها  
 الناس ای آدمیان هلموا الی ربکم بیایید بسوی پروردگار خود و بدانید که ماقبل و کفی خبیث مما اکثر و الهی  
 روزنی که کم باشد و کفایت کند بهتر است از روزنی که بسیار باشد و باز دارد از عبادت خدا اگر گویند این ندا  
 برای شیبه آدمیان است و چون نشنوند آنرا چگونه متنبه شوند چو ابش آنکه کفایت می کند درین اخبار پیغمبر  
 صلی الله علیه و آله وسلم را و اهلما و ایت کرد این و حدیث را ابو نعیم فی الحلیة ۲۱۰ و عن ابی هریره  
 یبلغ به و روایت است از ابو هریره که میرسد ناین حدیث به پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و رفع میکند بسوی  
 آنحضرت قال گفت ابو هریره اذ اقامت المیت چون می میرد آدمی قالت الملائكة ما قدم میگویند فرشتگان  
 چه چیز پیش فرستاد آن میت از اعمال خیر و قال بنو آدم ما خلف می گویند فرزندان آدم چه چیز پس گذاشت  
 از مال یعنی نظر ملائکه بر عمل است و نظر آدمیان بر مال و رواه البیهقی فی شعب الایمان ۲۲۰ و عن مالک  
 ان لقمان قال لابنه روایت است از مالک که لقمان یکم گفت هر سر خود را در موخه یابمی ای پسر که  
 من ان الناس قد تناول علیهم ما یوعدون بدستی که آدمیان به تحقیق و از افتاد بر ایشان بدت  
 چیزی که داده کرده اند و هم الی الاخرة سراهایند هبون و ایشان یعنی مردم به سوی آخرت  
 تیزی روند و انک و بدستی که تو ای پسرک من قد امتد بروت الدنیا به تحقیق پشت داده و دنیا را امتد گفت

گفت ازان باز که پیدا شده و زائده شده و استقبال الاخرة در ای آورد آخرت کتاب المرقا  
 و این یعنی رد و ازال که پیدا شده چون متوجه سوی آخرتی گویا دینار که است و ان دارا تصیر الیهما  
 و بد رستی که سرای و بجای که بر روی میروی آن اقرب الیک من دار تخرج منها نزدیک  
 تر است به سوی نواز سرای و بجای که بیرون می آئی ازان چه هر که از بجای بر آید مردم و هر قدم  
 از وی دوری افتد و هر چه متوجه است بجانب آن نزدیک می آید مسافتی در میان است که مردم  
 و هر روز آنرا قطع می کند و از وی نزدیک تری گرد و روزی باشد که آن مسافت به تمام مستحق گردد و بدان  
 بر سه دروازه زین ۳۳۰ و عن عبد الله بن عمرو قال قيل لرسول الله گفت جبرائیل بن عمرو که گفته  
 شد و پرسیده شد مر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ای الناس افضل که ام یکی از آدمیان بهتر  
 است قال گفت آنحضرت در جواب ایشان کلي مضموم القلب صدوق اللسان بهترین آدمیان هر  
 مضموم دل در راست گویان است قالوا گفتند صحابه صدوق اللسان نعرفه راست گویان می شناسم  
 معنی آنرا که چیست آنکه هرگز دروغ نگوید و زبانش جز بر راست نبرد و در مضموم القلب پس چیست  
 معنی مضموم القلب قال فرمود و هو التقى الفقی دل پاک و خالص دل چنانکه فرمود لا اله الا الله و لا  
 الهی و لا غل و لا حمله نیست هیچ گناه و بزرگروی و نه ستم کردن و از حد و ر که شستن و نه غل و نه  
 حسد و اصل معنی نعم بنام مجسمه و نفس خاک و خاشاک است از زمین و چاه نعم البیت و اختمه جاد و داد  
 خانه را و خیمه بنعم خاک و روبرو را گویند تواند که صحابه اصل معنی مضموم در لغت نشناخته باشند زیرا که آنحضرت  
 گاهی لفظی می گفت که صحابه با وجود کمال معرفت زبان عرب و فصاحت و بلاغت که داشتند نمی فهمیدند  
 و معنی آنرا نمی دانستند چنانکه در جزم الروطس گفته اند یا معنی لغت را دانستند با وضاحت ادب قاصد و تبیین مراد  
 ازان و دنیا فند پس آن حضرت بیان کرد و این احتمال ظاهر تر است و الله اعلم و واء ابن مالک و  
 البیهقی فی شعب الایمان ۴ و عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اربع اذا کن فیکم  
 چهار خصصت اند که چون یافته شوند و در تو ای مخاطب فلا علیک ما فأتک الله نیا باک نیست بر تو و ضرر نیست  
 ترا از فوت شدن و نابودن دنیا چون اصول نعم آخر وی حاصل شد و نفس بدان کمال یافت و نورانی شد  
 ماده حصول ثواب آخرت و نعمهای بهشت بهم رسیده از فوات نعم دنیا وی و شهوات و لذات آن چه  
 غم بلکه اگر باشد خللی و وحشتی در کار خانه جمیع و حضور و کثافتی و غلظتی بر جمال لطافت و نور عارض خواهد  
 شد و مانا که فرمودن آنحضرت این را از برای تسلیه و تشفیه قلب سالکان است که ایشانرا گاهی بحکم  
 بشریت و طبیعت انسانی بجانب دنیا می افتد آن چهار خصصت که ام است حفظ امانه اول نگاه داشت  
 امانت و حقوق پروردگار و حقوق عباد و حق نفس و صدق حدیث دوم راستی و سخن و حسن خلیقه سیوم نیک طبیعتی  
 و درست فطرتی چنانکه با بتنا و معنی و غلبه مستقیمه گذشته و غلبه فی طعمه چهارم پادشاهی در لقمه

بابت حرام و کفایت بقدر حاجت و عدم اکتاف و راکب و واه احمد و البیهقی فی شعب کتاب الرقاق  
 الايمان ۵۰۰ و عن مالك قال بلغني انه قيل للمعلم الحكيم و ايت است از امام مالك رضي الله عنه  
 رسيد است مرا که گفته شد مرتبان عليم را ما بلغ بك ما نري يعني الفضل چه چيزه بنانده است ترا اين مرتبه  
 را که می بختم ترا و اين مرتبه از فضل قال گفت لثمان و ما بنده است مرا اين مرتبه صلح الجبل است و است  
 گفتاری و اداء الامانة و اداي امانت و در حقوق و قولك جالا يعني و که اشن کاري که نمی خواهد مرا يعني  
 ضروری من نیست و مراد را بنفایده نه و از اینجا گفته اند که حکمت راست گفتاری و یکایک که دارای است  
 و واه فی المو طار و ایت کرد ما نکات این حکایت را در موطا قاید لثمان خواهر زاد و ایه بیست و پنجم است علیه  
 السلام و بقولی این خاله دی بود و اختلاف است میان علما که پیغمبر بود یا نه و صحیح آنست که دینی حکم دوی بود و آورد  
 اند که دی برادر پیغمبر است که در و آمد نمود و از ابن عباس بنقول است که لثمان پیغمبر بود و پادشاه نمود  
 مده سیاهی بود که گو سفیدی چراندن تعالی او را برگزید و حکمت و نفوت و عقل داد و در کتاب خود که وی کرد  
 ۲۶۰ و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تفتي في الأعمال أي آتت عملها من بندگان  
 در حضرت خداوند متعال ما محبت شوند برای ایشان و شفاعت کنند ایستاد را و آمدن اعمال پارسه  
 پروردگار تعالی است ایشان را و در صور حسن و جمیل چنانکه از بعضی احادیث و آثار مفهوم می گردد بناقد است  
 الهی ثابت است بر آوردن اعراض و متکلم بختن ایشان یا کنایت است از اعتبار و استخفا و وجود  
 احمل و انصاف بند بدان فتیحه الصلوة پس حاضر می آید باز فیقول یا رب انما الصلوة پس می گوید نماز  
 ای پروردگار من منم نماز آمده ام بدوگاه لطیف تو ما شفاعت کنیم بنده را با عباد قبولی و آبروی که در درگاه تو  
 دارم که مرا بستاند و دین خود بخواند و در مقام عزت و قریب نشاند می و فرمودی ان الصلوة تنهني  
 عن الفشاء والمنكر و در دینا می و نانی تسوق و فیجود بودم امر و نه بر اسید بهیو ارم که مانع از خب  
 و عقاب تو آیم فیقول پس بگوید پروردگار تعالی انک علی خیر بد رستی که تو ای نماز پر خیر و صلاح و نور و فلاح  
 داین تو تنه و نهل است و قبول شفاعت می با لطف و رحمت و احسن مقال یعنی ترا فضلی و شرافتی  
 است و بجای خودی اما شفاعت کار نبی و جنتی دیگر است که اصیل و میبای تو و احو است نیست و جامع  
 جمیع صفات خیر است یعنی اسلام چنانکه بیاید و اینها که است که ایستاد و در مقام شفاعت مستحق آن  
 ذاتی است جامع کمالات مشابه جناب صمدیت و رجا نیست چنانکه ذات پاک معترطفی صلی الله علیه و آله  
 و سلم که مظهر تمام اسماء صفات الهی است خزان که هیچ پیغمبری فتح براب آن تو اند که دالای و تم جنس  
 و اعمال عملی که جامع جمیع صفات خیر و کمال است چنانکه در آخر حدیث مشهور روح گرد و فتیحه الصلوة  
 پس می آید صدقه یعنی زکوة فیقول یا رب انما الصدقة پس می گوید ای پروردگار من منم صدقه تیر شفاعت  
 می کنیم این بنده را و در راه لطف تو و بنواختی و در شان من الصدقة تطفي غضب الرب فرمودی فیقول

پس می گوید پروردگار تعالی صدهزار جا ناله نماز را گفت انك على خير ثم نجی الصيام كتاب الرقاق  
 فیقول یا رب انما الصيام بستر یاید و دزد پس بگوید یا رب منم دزد که مرا مخصوص بجزای خاص که جزو کسی آزا  
 نداند ساختی و هر که مرا دریافت و حرمت من نگاه داشت مغفور گردید و وعده بدو آمدن بهشت نمودی فیقول  
 پس پروردگار تعالی صوم را نیز بگوید انك على خير ثم نجی الاعمال جلی ذلک بستر می آید بستر  
 اعمال بر این وجه که مذکور شد یقول الله عز وجل انك على خير یعنی موقوف می دارد الله تعالی قبول شفاعت  
بر علل از اعمال می کند در اجابت و درخواست ایشان با لطف و جود ثم نجی الاعمال بستر می آید اسلام  
 که جامع اعمال خیر و مورد او امر و احکام است فیقول پس بگوید اسلام یا قرب انت السلام و انما الاسلام  
 پروردگار انام پاک تو عظام است یعنی اسلام و منزله از جمیع نقایص و آفات و سلامت بخشندگان از جمیع  
 شداید و مخافات و ستم اسلام اگر خاضع و خاشع و مطیع امر و منقاد حکم تو ام و فرمودی ان الیدین عند الله  
 الاسلام و اسلام بعد از جا بهیمت و بی حسن ادای کبر و در باب شفاعت داخل و اتم انیت که ابتدا  
 به تعلیم و تماشای الهی نبود چنانکه حضرت مصطفی اولی ثمای خاص پروردگار بگذرید بعد از ان فتح باب شفاعت  
 نماید و حضرت می داند سبحانه با هم سلام خواند و بید و بطیج آمد ازین جهت شفاعت وی قبول افتاد و احتمال  
 دارد که با سلام بهجت رضا و تسلیم و ترک آجیاد که اعلا مقامات اهل قرب و اصطفا است بر او دارند  
 چنانکه از صاحب مقام ثابت جرمی و به ادقال بلوریده اسلام قال الله تعالی اسلمت لرب العالمین بر هر تشهیر فیقول  
 الله تعالی لی انک علی غیر چنانکه دیگر اعمال را کفایت تا هم از اول ترجیح و تظہیر بر اقران لازم نیاید و آنها  
از درگاه رحمت و قبول با آسید و نفع و نگر و بجزو همه چه جزو و چهل غریق دریای رحمت و مستمول لطف  
و احسان انید بعد از ان ترجیح کرد او را و او پیشادیت داد به قبول شفاعت وی و فرمود بک الیوم  
یا عدل و بک اعطی به جنت تو امروزم و مواعظ می کنم به گان ها و او پیغمبر تو می دهم ایشانرا خواه هر چه می خواهی  
 قال الله تعالی فی کتابه ومن یمتغ غیر الاسلام وینافقن یقبل منه و هر که طلب کند جزوین اسلام و نبی  
را پس هرگز قبول کرده نه شود آن دین از آنکس و هو فی الاخر من الخاسرین و آن کس در آخرت  
 از زبان کاران است ۰۲۷۰ و عن عائشة قتلت کبان لنبی صفر فیه تماثیل طیر و و ما یرد و اگر در وی  
 تصویرهای پرندگان بود فقہال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و پیام یا عایشه حواشیه  
 نبرد این پرده را و در کن از میان فلانی اذ از او بگذر کردت الله انما زبراکه من چون می بینم این را یاد  
 می آید منیاع و یار که مقبوح و مذموم است نزد پروردگار من تعالی و تقدیر من هر چه من چون یاد و یاد دیدن  
 آنچه یاد و از ان موجب تشویش دل و مکه بر صفای و قیمت مرقبان است قیاس باید بکزد و نفس و یاد اگر چه  
 حال خواهد بود ۰۲۸۰ و عن ابی ایوب الانصاری قال قال عامر بن لعل النبی آمد هر وی بسوی پیغمبر خدا صلی  
 الله علیه و آله و پیام فقہالی عظمی و او جز گفت آن مردمان که حضرت پند و دیر او کوتاه کن یعنی هر چه و هر چه

جامع به فقال پس گشت آنحضرت اذا قمت الى صلاتك فصل صلوة مودع چون کتاب الرقاق  
 بکنه اری نماز پس بکنه اما بجز نماز شخصی که وداع کند و ترک دهند است ماسوی الله و از خلق و نفس  
 و اقبال کن بجناب حق باخلاص و توکل و توبه نام ممکن است که مراد تودیع حیات باشد یعنی گویا که این  
 آخر نماز است و این وقت آخر اوقات عمر تو چنانکه در وصایای مشایخ آمده که طالب و ایا که در نماز  
 خود جهان نرسد کند که این آخر نماز است چون چنین و اندک بگذرد و حضور و تعمیل خواهد که او در  
 ولا تکلم بکلام یعدله غل او گویا سخن که محتاج کردی بند و خواستی اذن فردا مراد اعتقاد بجناب  
 پروردگار است فردای قیامت یا مطلق است شامل سخن گفتن بااران و دوستان و سایر مسلمانان یعنی  
 سخن بگو که ازان بشنای شوی و محتاج با اعتقاد کردی و اجمع الایاس صافی ایله الناس ذکر و آرد ای  
 خود را و عزم میمکن کن بر نایمیدی از چیزی که در دست آدمیان است و قطع طمع از ایشان ۲۶۰ و عن  
 معاذ بن جبل قال اما بشفه رسول الله و نگاهی که فرستاد معاذ را پس فرموده اصلی الله علیه و آله وسلم  
 الی الیمن بسوی یمن بفرستاد قضا خرج منه رسول الله یرون آمد بمنشأ بیت دی بمنبر خدا صلی الله  
 علیه و آله وسلم یوصیه و در حالی که اندر می گشت آنحضرت در او معاذ را کب و معاذ سوار بود و رسول  
 الله و بمنبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم پیشی تحت را حلقه پیاده می رفت زیر شتر سوار می معاذ  
 در نیجا کمال عنایت و ابراهیم است از آنحضرت بشان معاذ و تنبیه است که اگر امام برای بعضی حکام خود  
 عنایت کند و احترام فرماید ادلی و انب است فرمان و نفاذ احکام دی فلما فرغ پس هرگاه که فارغ گشت  
 آنحضرت از وصیت قال گفت یا معاذ انک عسی ان لا تلقانی بعد عامی هذا یعنی که تو ندیدی که من  
 که در نیایی مرا بعد از سال عمر من که این است و لعنک ان تهرم مسجدی هذا و قبری در آن که تو بگذری  
 باین مسجد من و قبر من فبکی معاذ پس بگریست معاذ جشعا لفرار رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم از جهت جرح و اند و فراق آنحضرت جشع فنتحین جرح کردن بر فراق مجرب کل اقال الطیبی و فی  
 الصراح جشع غالب آمدن حرص و سخت آرزو نمیدن ثم التفت فاقبل بوجهه نحو المذینة پس برگشته  
 نگرید و روی آورد آنحضرت بجانب مدینه منوره فقال ان اولی الناس بی المتقون و فرمود قریب  
 ترین مردم بمن بر اینر گارند من کما نوا و حیث کما نوا هر کسائی که باشند و هر جا که باشند گویا این وصیت و  
 تنبیه است بر معاذ و اگر باید تقوی و وزی و بر فراق مانم خودی چون از مستقیان باشی بصودت اگر چه  
 جدا باشی بمعنی باائی و غیبی گفته که این تسلی است بر معاذ را بعد از خبر دادن او در ابر حلت خود یعنی چون باز  
 آئی بمدینه اشته کن بمنصل ترین و قریب ترین مردم من که بتقیانند و گفته اند که این کنایت است از ابوبکر  
 صدیق رض که بعد از وی صلی الله علیه و آله و سلم او ضیفه شود چنانکه در حدیث جبرین مضمون آمده که زنی آمد در  
 نماز است آنحضرت در کلام کرد و امری فرمود باز آی وقت دیگر آن زن گفت اگر بیایم در اینام یا رسول الله

و رسول الله چنانکه گویا این کلمات از موت شریف آنحضرت گردید صلی الله علیه و آله و سلم باب فضل الفقراء  
 فرمود اگر بیایی و مرا بیایی نزد ای که بیانش است بخلافت وی گردی و منی الله علیه بعد از خود و دشمنی و در روی آوردن  
 آنحضرت بجانب من نیزه این سخن فرمودن تأییدی و استنباطی است یا بمعنی و آلا اگر مقصود تو صیبه و نسیم  
 معاذ بودی و روی من نیزه آوردن برای چیست تا فهم روی الاحادیث الاربعة احمد روایت کرده این چهار  
 حدیث را از حدیث اعلیٰ مرسل و این حدیث امام احمد رحمه الله علیه ۳۰۹ و عن ابن مسعود قال تلا  
 رسول الله خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیت را که فون یزد الله ان یمده ینشر صدقه للاسلام  
 پس هر که می خواهد الله تعالی که راه نماید او را و بشناسد به طریق حق و او توفیق دهد برای ایمان کشاد  
 می گرداند سینه او را از برای و آردن سنانی و ایمان می آرد وی تو قوت و نیروی بر دیگری سپه او را این  
 کلمات است از قابل گردانیدن نفس مرقول حق و او میگردان آن برای حلول و جای گرفتن ایمان و روی مصفی  
 از کدورت سنانی و طاعت موانع و تخمیر صد دینار و افساخ از جفت بودن اوست محل قلب که منبع انوار و قابل  
 اسرار است فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ان الفود اذا دخل الصدور انفسخ  
 بدستی که چون نود در آید سینه را نمی کشاید سینه را فقیل یا رسول الله هل لتلك من علم یعرف به آیا هست مر آن  
 حالت را نشانی در ظاهر که بشناخته شود بآن نشان قال نعم فرمود آنحضرت آری آنرا علامت است التجانی  
 من دار الفرو و در یون از دنیا که محل فریب و کد و جداع است و دشمنان بسبب آن مردم را  
 فریب دهد و جداع کند و الانابة الی دار الخلود و رجوع کردن و بازگشتن بسوی آخرت که جای ایشی است  
 و الاستعداد للموت قبل نزول و آمادگی کردن برای موت پیش از فرود آمدن وی یعنی جاهلی کردن  
 که بعد از موت بکار آید و سود کند ۳۱۰ و عن ابی هریر و ابی خلاد بن یحیی و محمد بن یحیی و محمد بن یحیی و محمد بن یحیی  
 و گفته اند که نام وی عبد الرحمن است این چنین است در اصحاب و در استنباط گفته که مردی است از  
 اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و جاری او را در کنی مجرده ذکر کرده ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 قال اذا رايتهم العبد یعطی زهدا فی الدنیا و قلبه منطلق چون به بیند بنده را که او داده می شود او را بی رغبتی  
 و در دنیا و کم سخنی و خاموشی فاقتر به او سینه پس نزدیکی جوید از ان بنده فانه یلقى الحکمة تشبه بدقات  
 زیرا که تعلیم کرده می شود و داده می شود آن بنده را کثرت که عبادت است از نیک گردازی و راست  
 گفتاری و رواها البیهقی فی شعب الایمان ۳۱۱ باب فضل الفقراء و ساکان من عیش الیهی صلی  
 الله علیه و آله و سلم باب وریان قیامات قرا و بیان آنچه بود از زندگانی حضرت پیغمبر صلی الله علیه  
 و آله و سلم بر طریقه فقر و کفایت بدانکه علما را اختلاف است که فقیر صابر فاضل است یا غنی است که بعضی گویند  
 که غنی است که قاضی است که از دست او خیرات و قربات بیشتر آید و در حدیث نیز در شان اغنیاء آمده  
 که آنحضرت فرمود ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء بنا که سابقا در باب ذکر بعد الصلوة که شست واکثر

باب فضل الفقراء و ساکان من عیش الیهی صلی الله علیه و آله و سلم



بر آنکه فقیر افضل که جان شریف آنحضرت بر آن بود و آن حدیث بابت همه دلایل و بانه فضل الفقراء  
آنند و چون آنست که اختلاف در ماهیت فقر و غنا است بملکات و وجه محتاج است و در حق مخصوص شخص  
گاهی صلاح کار در غنا بود و گاهی در فقر چنانکه در حدیث آمده که چون برود و کار نیایی دایه بنده اطع بود و هر چه  
صلاح حال وی و در آن باشد بد به خواه فقر یا غنا خواه صحت یا مرض و کذا لك في جميع الصفات المتضادة  
والله اعلم از حضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین عبدالقادر دقنی الله عنه منقول است که از حضرت  
هی پر سید که فقیر صابر قاضی شاکر فرمود فقیر شاکر از هر دو بهتر و درین کلام اشارت است  
بفضل فقر یعنی فقر نعمتی است که بر آن شکر باید گفت نه بایستی که بر آن صبر باید کرد شیخ عالم عادت ولی  
مقدمی عبد الوهاب صنفی از شیخ خود نقل می کرد که تا اقرارسانی بر افضلیات فقر از مانگ نیست دست  
ارادت از مانگ گرفت و گفت بگوئید الفقراء افضل من الغنا ما کنتمهم الفقراء افضل من الغنا به از آن  
دست گرفت و مرید ساخت بعد از آن بدانکه بعضی در فقیر و مسکین فرقی نهاده اند که فقیر آنکه مالک نصیب  
نبود و مسکین آنکه هیچ چیز نداشته باشد و بعضی بعکس آن گفته و مراد به فقر اینست که فقر او مسکین است و  
احادیث که در باب مذکور گردید بعضی به لفظ فقر آمده و بعضی به عنوان مسکین الفصل الاول عن  
ابی هریره قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم رب اشعث اغبر مد فوج بالابواب بسا  
ذولیده موی گرد آورده شده از درها از جهت غایت خوارت و چون از در آمدن مد فوج و  
مطر و دباش از حضور و در و در محافل و مجالس بطریق اولی ممنوع خواهد بود و لهذا قسم علی الله لا برة  
اگر سوگند خورد و برخیزد ایستاده گویی کرد و اندوی تعالی او را در سوگند یعنی اگر چیزی از خدا  
و خواهد و سوگند دهد بروی تعالی که البته به کند و بد دهد او را آنچه وی می خواهد و در دینی کند  
و عای او را و راست گویی گرداند او را و بعضی گویند معنی این آنست که اگر وی سوگند خورد بخدا و تعالی  
می کند این فعل را یا سوگند خورد که نمی کند راست گویی گرداند الله تعالی او را و درین سوگند وی کند آن فعل را  
یا نمیکند و اگر بر نفس آن فعل سوگند خورده نمیکند و این معنی ظاهر تر است و موافق است حدیث انس  
بن النضر لا والله لا نکسر ثنیهما چنانکه در باب الدینه گذشت و رواه مسلم و عن مصعب بن سعد وی  
یسر سعد بن ابی وقاص است تابعی ثقة است کن الکذیب این حدیث را در کتاب الثقات آورده  
روایت می کند از پدرش و از علی و طلحه و ابن عمر و غیر هم مات سنه ثلث و مایه قال رای سعدان لله  
فضلا علی من ذونه گفت دانست و گمان بر وسع که او را فضل است بر کسی که خود او است از  
صفاتی مسلمانان و فقرای ایشان چون سید راضی الله عنه فضایل بود از شجاعت و کرم و سخاوت گمان  
برد که نفع وی در اسلام بضررت و اعانت مسلمانان بیشتر است از دیگران که نه باین صفت اند فقال  
رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از برای دفع حجب و کبر وی هل تفصرون

و ترزقون الا بضعة فكم آيات نفرت و اذنه می شود شایر و فسمان وین و قه بر کرده میشود باب فضل الفقراء  
شمار از رزق مگر ببرکت فقر اوضاعنا که در میان شما اند و واه البخاری ۳۰۳ و عن اسماء بن زید قال قال رسول  
الله صلی الله علیه و آله وسلم قدمت علی باب الجنة گفت آنحضرت ایستادم من بر در بهشت فكان عامه من  
دخلها المساكین پس بودند بیشتر از آنها که در آمدند بهشت را سبکیان و اصحاب الجهد محبوسون و خداوندان  
بخت و دولت و عظمت از او باب مال و منصب جیس کرده شد و موقوف داشته اند در عرصات از برای  
حساب غیران اصحاب الفار لیکن کافران قلدا مریم المي الفار تحقیق حکم کرده شده است ایشانرا  
در انده شده اند بسوی آتش یعنی سوزان و در قسم اند محبوس و غیر محبوس و کامل همه ایشان به بهشت  
است و کافران یک قلم بدوزخ روند و قدمت علی باب الفار فاذا عامته من دخلها السماء و ایستادم  
بر در دوزخ پس ناگاه اکثر از آنها که در آمده اند زمان اند متفق علیه ۳۰۴ و عن ابن عباس قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اطلعت فی الجنة مطاح شدم دیگر رسم و تامل کردم در بهشت  
فرایت اکثر اهله الفقراء پس دیدم بیشتر اهل آنرا فقر او اطلعت فی الفار فرایت اکثر اهله  
السماء مطام شدم دیگر رسم در آتش دوزخ پس دیدم بیشتر اهل آنرا زمان متفق علیه ۳۰۵ و عن عبد الله بن  
عمر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان فقرا الفها جرین یسبقون الاغنیاء یوم  
القیمة الی الجنة فقرای مهاجرین پیش دستی می کنند نو نگار از او و قیامت بسوی بهشت باز بعین عریضا  
به چل سال خریف نام زمان مشهور است مقابل ریح کنایست کرده شد بدان از سال زیرا که وی در سال  
یکبار بود و انداء سال نزد عرب از خریف اعتبار کنند و واه مسلم ظاهر حدیث تخصیص این حکم است بفقراء  
مهاجرین و ظاهر در آنست که مراد از اغنیاء نیز اغنیای مهاجرین باشند و قیامه این در حدیث ابی هریر که در اول  
فصل ثانی بیاید معلوم گردد ۳۰۶ و عن سهل بن سعد قال گفت سهل بن سعد سادی انصاری صحابی مشهور  
است هر رجل علی رسول الله که شست مردی بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فقال لرجل  
چند سال کن پس گفت آنحضرت مردی را که نزدی نشسته بود مار ایک فی هذا حیثیت رای تو چه گمان  
داری در حق این مرد که می گذرد فقال پس گفت این مرد که آنحضرت حال آن مرد گزند را از وی  
بر سمید رجل بین اشراف الغنای دی مردی است از بزرگان و نو نگاران آدمیان هذا والله حری  
این مرد و نه امو گند سر ادا راهت بآنکه آن عطب ان ینکح اگر خواستگار می کند زنی را نکاح کرده شود  
پای زن و آن شفع ان یشفع و سر ادا است اگر در خواست کند گناه یکی را قبول کرده شود و در خواست  
وی قتالی گفت سهل بن سعد که رای حدیث است فسکت رسول الله پس خاموش ماند پیغمبر خدا  
صلی الله علیه و آله وسلم ثم مر رجل پس سر که شست مردی دیگر فقال له پس گفت آنحضرت  
مرهان مرد را که نزدی نشسته بود مار ایک فی هذا چه گمان می بری در حق این مرد فقال پس گفت

یا رسول الله هذا رجل من فقراء المسلمين این مردی است از فزای مسلمانان باب فضل الفقراء  
هذا احري ان لا ينجح این مرد هر نادارتر است بآنکه اگر خواست بکارهای کند نکاح کرده نشود و آن شفع آن  
لا يشفع و اگر شفاعت کند قبول کرده نشود شفاعت وی و آن قال لا يسمع لقوله و اگر بگوید سخنی گوش  
نهدا نشود و سخن او را قبول کرده نشود آن سخن از وی و در تحقیر این مرد چیزی افزود و بسیار کند نمود که در تعظیم مرد  
اول نکرد زیرا که خوارت و نقص مردم در نفوس نبی ذبح بحسب ضیق و همت که در طبیعت ایشان نهاد و اند  
بیشتر از آن است که عظمت و کمال ایشان و زبان و در تحقیر و ذم مردم بیشتر میکرد و از آنکه در تعظیم  
و مدح ایشان فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم هذا اخير این مرد که تو او را دشمن خوارت  
کم دیدی و تحقیر وی کردی بهتر است من ملاء الارض مثل هذا از پرسی زمین مانند این مرد که تو او را  
ستودید و تعظیم نمودی یعنی اگر نام مردی زمین از امثال این مرد ستوده نزد تو پر گردد آن یک مرد نیکو بده  
در گمان تو هرگز زیاده تر آید از آن در مرتبه و فضیلت و لم ارمثل الرجال قماوتا اذ ما مضى حد الف بواحد  
منفق عليه ۷۰ و عن هاشمة قالت ما شمع آل محمد من خبز الشعير يومين متتابعين سر نشدند  
اهل بیت آنحضرت از آن جو دور و زبانی حق قیض رسول الله تا آنکه رفت از عالم پیغمبر خدا صلی  
الله علیه و آله و سلم و این کس یکی ایشان اختیار بود بر ک و نیاد که ات آن و قناعت بتو  
لا يموت و اینها فقراد مساکن و ترجیح حاجات مردم بر حاجت نفس خود و متفق علیه ۸۰ و عن سعيد المقبري  
ضمم با و فتح آن دگای مکر نیز آید منسوب به مقبره به منی موضع قبور سکونت میکرد وی و پدرش در مقبره کنیت  
وی ابو سعید است و پدرش ابو سعید کسان و وی و پدرش هر دو تابعی اند و مردم را در وی اختلاف است  
بعضی گفته اند صدوق است بعضی گفته لا باس به بعضی گفته نه است و و اقدی گفته که دو کبر سن و عقل وی اختلافی  
و اختلافی واقع شده هر چه از وی پیش از اختلاف گرفته اند حجت است روایت می کند از پدرش و از  
ابو هریره و عایشه روایت کرده اند از وی ایست و مالک و انجم عن أبي هريرة انه من يقوم بين  
أيديهم شاة مصلية روایت میکند سعید از ابو هریره به رستی که ابو هریره که شست بقوی که پیش ایشان گو سپیدی  
بود بریان فلان عو ۲ فابی ان یا کل پس خواندند آن قوم ابو هریره را بطعام پس ابان آورد و ابو هریره از خود و آن  
آن طعام و قال دگت در آن غذا را از ناخودون خرج النبي صلى الله عليه وآله وسلم من الدنيا  
بیرون آمد آنحضرت از دنیا و لم یسمع من خبز الشعير و سر نشد از آن جو چون حال آنحضرت این چنین بود  
خود در بریان مادر اگران و ناخوش می آید و واه البشاري ۹۰ و عن انس رضي الله عنه انه مشي الى  
النبي صلى الله عليه وآله وسلم بخبز الشعير و هالقه سخة روایت است از انس که وی بر نزد  
آنحضرت نان جو و دانه بایه که اخته و تغیر یافته را آنکه با کمر همراه جربش که آنی الراح و سخة بفتح سین و کسر نون  
بنام تخمه دهن متغیر شده و قاسه کشته و لقن رهن النبي صلى الله عليه وآله وسلم این نیز قول انس

انسان است که گفت و به تحقیق که از نهاد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در عالمه باب فضل الفقراء  
 با آنکه بقتل و رمی گردید و از او در مدینه هند یهودی نزد یهودی و اهل مدینه شعیب و کلمه و کلمه از آن  
 یهودی باز یهودی و ابرای اهل و عیال خود و لفظی که میگوید را وی انسان میگوید که شنیدم انسان را که می گفت  
 یا انسان میگوید که شنیدم آنحضرت را که میفرمود دنیا الهیست عند آل محمد شب نیکو از اهل بیت محمد صلی الله علیه و سلم  
 صاع و رطله صاع جنبه پیمان گذرم نه پیمان و آنرا دیگر از دانه های غله یعنی هر گز شنب نگاهداشته است برای فردا  
 و آن غله را تسع (صوده و طل) آنکه به تحقیق نزد آنحضرت نه زن بود و با وجود آن چیزی ذخیره نمی کرد و راه انجاری این  
 جا اشکالی نمی آمد که در حقیقت ثابت شده که آن حضرت برای تمام خود قوت یکبار یکجا داده و او ذخیره نموده  
 جواب میگوید که این نهادن ذخیره و در اویل حال که قریب بر حال ایشان غلبه بود و بعد از آن که دستنی را  
 بابت قوت یکسال ایشان بگذاشتی و بعضی گویند که لفظ آن هم نیست که دو کلام می آید که آل فلان می گویند  
 در راه فلان فلان می دادند پس ذخیره نکردن غنای مخصوص آنحضرت باشد صلی الله علیه و آله وسلم  
 که برای نفس شریف خود نمی کرد و اگر برای نسا و ذخیره کردی منافات بآن ندارد و و عن حمز قال  
در خلعت علی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فاذا هو مضطجع عمر گشت مضی الله عنه و آدم بر آنحضرت  
 نگاه آنحضرت بر سر او ایستاد و استفتای علی در سال حنین بر روی پای ایشان از هر یک خیمه یا شمشیر و غیره می این  
 بود و با بر سر او نگاه انداخته بودند و باز بر سر او افتاده بود و از بعضی چهار تن این چنین مقوم می کردند که بآن  
 میرود و بجزید نقل یافته بودند چنانکه چار بائیه را بر سر او می یافتند و در مال بر نهیم و او کسر آن بر معنی هر عول بر نهی  
 یافته شده و در قاموس بر نهیم را گفته اند پس بینه و بینه فراوان در حالی که نبود در میان بدن بنادک آنحضرت و میان رمال  
 جبر فراموشی او کند قلل اثر مال بینه به تحقیق تأثیر کرده بود نقش حیر و در پهلوی مبارک وی و تکیه علی  
 و صادقین آدم یکم زده بر بالین از جرم که جشوها ایضا آنگاه آن پوست خرمای و بعضی ساد بر کرده شده  
 باینکه بکمر لام و سون یا چنانکه اغنیا به بینه دماند آن بر کنند فرا پوست خرمای و زخم ساد بر کنند قللت  
 عمری می گوید که یار رسول الله ادع الله دعا کن خدا را فلیوسع علی امتلتا فتراخ کرد اند خدا تعالی از ارق را  
 بر است تو چون دید عمر رضی الله عنه که آنحضرت فقر اختیار کرده و خود را باین حال می دارد و نظر کرد در حال  
 خفتنای است که تاب فقر را در ولایت نیامده کار بر ایشان و سوار کرد و منها سبب حال ضعف ایشان این  
 دید که تو سینه و کار ایشان کینه طبعی گفت که مقصود و عمر طلت توسعه و کار آنحضرت است و لیکن از جلالت  
 شان وی صلی الله علیه و آله وسلم تنو است که برای وی ازین و بنای دینه خیمه ثابت نماید چنانکه دور وایت  
 دیگر آمده که عمر آنحضرت را دید در خانه تاریک بگرم بر حصیری افتاده و در گوشتهای خانه نگاه کرد و جرم  
 بازه دید و بیکه و ظرف کهنه افتاده و بگرم برست و چرا می گری ای بصر خطاب بگویی گفت یا رسول الله ترا  
 می بینم که رسول خدائی باین حال افتاده و بصر و کسری در نماز و نیت الکلیث اما منی اول مناسبت فر



الاغنياء بجمع ما في عام نصف يوم في دوازده قهبران بهشت و ايشان از نو انگار ان باب فضل الفقراء  
 يانصد سال که نمره و ده است از روزی که نزد پروردگار نشست و آن بهر احوال است و او اله الترمذي  
 و درین حديث فتره و اغنيا مطلق واقع شده و تقيد بهما حران بنا فخر چنانکه در فضل اول از حديث عهده من عمر و آمده  
 و باین وجه مرتفع گردد و اشکال با ناله و در میان این دو حديث تضاد نیست زیرا که از حديث سابق معلوم شد که تقدم  
 فقرا بر اغنيا بهر حال بمال است و ازین حديث يانصد سال چون اغنيا و مهاجرین از فضل و اکابر صحابه اند بلکه بعضی  
 از ایشان با فضل از فقرا لیکن این خاصیتی است مخصوص به قهرامان است تقدم بر ایشان کمتر باشد بخلاف غیر  
 مهاجرین و بعضی گفته اند که تقدم بهر حال سال فقره است که در ایشان میلی و رغبتی بدینا باشد و یانصد سال  
 فقره است و الله اعلم و حسن ان الله صلى الله عليه وآله وسلم قال اللهم احیی من مسکیننا  
 و امیت من مسکیننا و احشونی فی زمرة المساکین عا و اندازده و ابراسکین و بمران مرا سکین و براگیز مرا و کرده  
 سکینان فقالت عایشة لیمس بر سید عایشه بر ای بر طیبی این را یا رسول الله و سبب آن چیست  
 قال کنت آخرت و و جرات عایشة انهم یدخلون الجنة قلیل اغنياء ثم یاربیعین خرفا زیرا که  
 ایشان یعنی فقره و سبک گین می رود و آینه بهشت و ایشان را اغنيا بهر حال سال ازینجا این تو هم میشود که بکر فقرا  
 پیش از اغنياء بهشت و در آید اگر چه ستمبران باشد غایب مقصود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مجرد  
 اغنيا و فضل و شرف فقره است و طلب تقدم خود را مستحب بر اینها چون تا آخر روزی بر تقدیر غنا از اینجایی که فقره  
 انداخت تا آخر روز فقره ای غیر اینها باشد فهم بعد از آن و ضمیمه بکر و عایشه را بر عایت حال فقره و صحبت ایشان  
 و فرمود یا عایشة لا تفردي المسکین ای غایب که در آن سکین را بر اینجایی با و داده و حساب و مسامحه کن و در اولو  
 بشق زمره اگر چه به نمره آخر باشد یعنی مانند که پشوی یا عایشة احبب المساکین و قرآنهم ای عایشه و دوست  
 دارم مسکینان را و از دیگر کرد این بخود آید سوال فان الله یقر بک يوم القيمة زیرا که خدا می  
 تعالی نزدیک می کند و اند ترا بخود و در دنیا مستحب یعنی چون دوست دارد ای بوسه سکینان را و از دیگر کرد این بخود  
 ایشان را و دوست دارد و از خدا تعالی و نزدیک کرد و اند ترا بخود و در دنیا مستحب که در این حدیث را اینها چنانچه کرده  
 شد الترمذي و البیهقي فی شهاب الايمان و زوي و در ایت کرد این حاجة من الی طبعی الی قوله فی  
 زمرة المساکین ما قول و فی زمرة المساکین و سوال و جواب عایشه باقی حدیث در روایت این ماجه نیست  
 و عمل ابی اله زید عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال ايقظونی فی ضیقکم کما کنت آنحضرت  
 طلب کنید مرا بآن ضیق من و فقیران خود را و در عایت جفوق و نگاه داشته خاطر که من با ایشان هم جان بهمیداد  
 من و بعضی اوقات یعنی آنکه ما را بجهنم آنگاه می باشد چنانکه در حدیث قدیمی آمده که من از دیگر است و انهم یا طلب  
 کنید وضای ما را و وضای ایشان و قال هر دو یعنی یکی است فانیات زقون او تبصرون و ضعیفانکم زیرا که  
 رائق و ادنی شود شما با ما و ادنی نمی شود که بر کتب ضعیفان که در میان شما اند پس شما سید حق و فضیلت

[illegible]



از آب مراد بیماری است که آب اور از زبان داد و چنانکه مستحق مثلاً رواه احمد باب فضل الفقراء  
 و الترمذي ۹۸۰ و عن محمود بن لبید بن لاجع لام و کسر بانه فی انصاه ی اسهل و لا یت او و زمان شریف  
 آنحضرت بوزخاری گفته که مراد او صحبت است و ذکر کرده است او اسلم و در طبقه ثانیة از تابعین و ابن عبد البر گفته  
 سوابق قول بخاری است و اثبات کرده است مراد او صحبت آن المبعی صلی الله علیه و آله و سلم قال انفتان  
 یکو هه ما بن آدم و در خصالت و دود چیر است که ناخوش داد و آنها را آدمی یکو الموت یکی از ان دو  
 چیز مردن است که ناخوش داد و آنها را اگر چه به قه و بلائی مبتلا کرد و الموت محض للمؤمن من العفة و حال  
 آنکه موت بهتر است مرسلانرا از فتنه که گرفتاری به کفر و بیهوشیت و اکراه جباران است مراد کتاب  
 نامشروع و عات و مانند آن از کبر و مات دین زندگی بر آبی کن خوب است که طاعت کند و بر قدم استقامت  
 ثابت ماند و ایمان به سلامت بریندلی سلامت ایمان فتنه کی به کار آید و در صورت اکراه اگر چه دل  
 بر قرار خود باشد اما بر زبان گذراندن چیزی که لایق و مناسب دین نیست نیز فتنه است نعم اگر فتنه و ابتلائی  
 بویا باشد و شدت و محنت نفس بود و سبب کفایت ذیوب و فرغ و درجات است و مرکب خواستن به چست  
 این درست نبود و یکو قلة المال خصالت دوم کپی مالی و فقری است که آنرا نیز بحکم نفس و طبیعت  
 آدمی ناخوش داد و قلة المال اقل للحساب و کپی مان کمتر است در حساب و این بهتر است مرسلانرا  
 و باید که خوشتر باشد نزد وی زیرا که وی کمتر است برای حساب آخرت و شدت و محنت که به چست آن  
 برسد سهل است عزیز من اینها همه فرع ایمان است بلکه ایمان به گفته شجاع و درست داد و بیعتن داد  
 که آنچه دی فرموده است است و اگر قتل سلیم داد و در تجربه صافی در دنیا نیز دید که کثرت مال و محنت  
 گر فزاری و در ذلت و خواری و در کرد و آرد فن آن و نگاه داشتن و شمل بدن که می کشد از محنت فقر کم  
 نیست و محرومی و بی تعلقی و عزت و عفو است که در ترک آن و قناعت با کمات و ما محتاج است از زکای نفس  
 و صفای اوست رواه احمد ۹۰ و عن عبد الله بن مسعود بنهم بهم و فتح غین عجمه و تشدید قاعی  
 میشود است از اصحاب شجره با کن شد بعد از بعد از ان قول کرد و بعد از بعد از شید از وی حسن بهری  
 و ابن العباسیه قال جاء رجل الی البقی گفت مردی بحضرت پیغمبر آمد صلی الله علیه و آله و سلم فقال انی  
 احبک پس گفت آنمرد آنحضرت را بدوستی من و دوستی می دارم ترا قال انظر ما تقول گفت  
 آنحضرت آنمرد را بشکر که چه می گویی و تا مل کن که این دعوی تو که می کنی پس عظیم است و ایستادن و درین  
 مقام دشوار است فقال و الله انی لاحبک پس گفت آنمرد درین مرتبه به شوق تر و ناکید تر گفت بخدا  
 سوگند بدوستی و دوستی بهر آئینه دوست می دارم تراثلث مر ات به که گفت این سخن را احتمال دارد که  
 سه کثرت با کثرت ادبی باشد که گفت انی احبک چنانچه ظاهر است و احتمال دارد که بعد از فرمودن آنحضرت  
 انظر ما تقول سه بار دیگر گفته باشد و الله انی لاحبک قال ان کنت صادقاً گفت آنحضرت اگر راستی توانی مرد



درین دعوی صادق قاعد للفقیر تیغاً فایس آماده کن برای قریب کسوان تجنات باکر باب فضل الفقراء  
تا و سکن جسم سلاجی که پوشند بر اسبان نزد جنات تا از زحم و سمن در امان باشند چنانکه زهر مر سوار را که آنی  
الجواشی و در قافوس گفته تجنات باکر آلت حرب که پوشد آنرا اسپ و آدمی مانگاد اید و اود در جنگ و این  
کتابت از سر است که از آفت فقر نگاه دارد و هلاک نکر داند و در و طه خرع و صحف فیکنه الفقرا سرع الی  
من یحبنی هر آئینه خیر است تا بتر است و زود رسد و تر است بسوی کسی که دوست میدارد و تر است  
السبل الی منتهی از شتاب رسیدن سبل آنجائی که نهایت رسیدن وی بآنهاست سبل آب بسیار  
ردان شونده یعنی دوست و امانه مرا البته محبت فقر میرسد و در حقیقت دولت و سعادت اوست اما این  
صب است و او انعم علی و قال هذا حدیث غریب ازینها معلوم شد که دعوی محبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله  
و سلم بی اختیار فقر و سبک طریق آن نادر است و دروغ است و به حقیقت اتباع و موافقت لازم محبت است  
و محبت بی متابعت محبوب در صحت نه شرعاً ان المحب لمن یحب مطیع و لیکن این نشان هتق محبت و کمال  
اوست و نهایت محبت آنکه آب باطن و استلا و قلب به حسن و استخوان ذات و صفیات محبوب و خوبی  
و شکی و شبایل اوست که اود از همه خوب می بیند و خوب میداند و خوب می اندیشد اما در مرتبه عمل و اتباع  
ناقص و نازل است چنانکه ایمان بی عمل و اگر مستردون با اتباع کرد و داعی و اکمل بود اللهم ارزقنا ولا  
تلقنوه فانما یحب الله و رسوله جنت آنست \* ۱۰ \* و عن انص قال قال رسول الله صلی الله علیه  
و آله و سلم لمقد اضعفت بضم همزه و کسر خایه صیغه تمکلم از اخافت به معنی ترسانیدن یعنی به تحقیق ترسانیده  
شده ام من فی الله از جنت اظهار دین خدا و دعوت خلق بدان و ما یخاف احد و حال آنکه ترسانیده  
نمی شد هیچ یکی با من و بودم من تنها در آغاز کار دین و اظهار آن و هیچ یکی با من نبود و لقد اودیت  
فی الله و هر آئینه به تحقیق ایذا کرده شد و در بناییده شده ام در دین و ما یؤذی احد و ایذا کرده  
نشد هیچ یکی با من بهمان معنی که در ما یخاف احد گفته شد که انقال الطیسی و این معنی صحیح است و لیکن  
ظاهر آنست که معنی آن باشد که ترسانیده شده ام من در دین و ترسانیده نشد هیچ یکی ازینها چنانچه  
من ترسانیده شده ام و ایذا کرده شده ام در دین و ایذا کرده نشد هیچ یکی چون من چنانکه در حدیث  
و دیگر آمده ما اودی لی مثل ما اودیت زیرا که ایذا نازی بر اندازد قدر و مرتبه مرد است چون  
قدر و مرتبه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از همه عالی تر و صدق و خانیست و بی باهر تر و حوص و خواش  
وی برایمان و انهد ای است بیشتر از همه است ایذا ای او هر چه گفته عظیم و نازی وی از ان بیشتر  
باشد بعد از ان بیان شدت فقر که اشد و داعی و اصعب من است بقصد اشد و تعلیم است بیان فرموده  
بتول جو و لقد اتت علی ثلثون من بین لیل و نهم و نه تخفنی می آمد و می که شست بر من می شب روز  
سوالی و مالی و لبلال و حال آنکه نیست و نبود مرا و لبلال را اطلاع یا کله ذو کیده خود دینی که بخورد و جگر

داری یعنی حیوانی یعنی از این جنس از آنچه میخ حیوان آنرا بخورد نیز نبوده جایی باب فضل الفقراء  
 آدمی الاشیء یوارید باطل لاله که چری قیل خیر کمی پوشیده و پنهان می کرد آنرا بنعل بلال معلوم است که  
 در بنعل آدمی پرمی کند باز آنجا که در بنعل نیز میماند شود و بیرون نه نماید رواه الترمذی و حدیث کرد این حدیث  
 را ترمذی و قال و کنت ترمذی و معنی هذا الحدیث حیث عرج الذبی و مراد و مصدق این حدیث در هر گاهی  
 بود که بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هاربا من مکة که بخیه از کبه و معه بلال و بود با آن  
 حضرت بلال آنجا که کان نفع بلال من الطعام نبو و با بلال از جنس خود دینی ما بحمل تحت آبطه الا  
 آن قدر که بر می داشتند در بنعل خود را از آنچه گفت که مادی بلال بود معلوم شد که این قصه در ابرت از که  
 اینها نیز بنوار غا لبها و در آن هنگام است که چون ابوطالب و قات کرد و بعد از وی سه روز یا پنج روز خدیجه نیز وفات  
 یافت و این سال را عام الحزن گویند ابتداء از وفات کفار و صفا عفت شد پس بعد از سه ماه از موت خدیجه سال  
 و سم از بیوت پیاده از که بطایف رفت و نزدیک بن حارثه مادی بود پس از اهل قایف مساعدتی ندید و موافقتی  
 نیافت و نمایان و بخردان خود را اعزا کردند تا آنحضرت را ایذا نمودند و پاشنه های مبارک را در اسنکها زدند  
 و نعلین او را خون آلوده ساختند و خون از زخمهای سنگ آنحضرت بر زمین می افتاد و هر دو بال و دینی او را گرفته بر  
 می خراشیدند و خون سیرفت و چون سیرفت باز سبک ریزی می کردند و خنده می کردند و زید بن حارثه خود را پسر  
 آنحضرت می ساخت تا سر دی تمام بشکست و بخرج شد پس پروردگار تعالی ابری فرستاد و تا او را سایه  
 کرد پس جبرئیل آمد و گفت پروردگار تو مشنید سخن قوم ترا و آنچه کردند بر تو و ملک جبل را و احکم کرد که اگر  
 فرمائی این قوم را هلاک کنم و هر دو کوه اخشین را که که در میان آن آبادان است در انجم زخم و ایشان را  
 در میان آن بیهت کرد انم فرمود امید دارم که از اصلا بایشان کسی بر آید که پروردگار هر ابو جده اجبت  
 پرسند و در آخر این حدیث قصه است که در کتب میسرند که است و در شرح سزا است و نیز از آن چری ذکر  
 کرد ایم ماد و کتب ذکر بلال درین قصه مذکوریم آنکه مذکور است زید بن حارثه است و الله اعلم و عن  
 ابی طلحه قال شکونا الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الجوع ابو طلحه از صابی که از مشاهیر صحابه  
 است و شوهر مادر انس است گفت شکایت کردیم مابوسی آنحضرت که سنگی را فرودمان بن بطوننا  
 عن حجر حین پس برداشتم و کشادیم از شکم های خود و سنگ سبک یعنی هر کدام سنگی از بینه خود کشاد  
 و بنمود فرقع رسول الله پس برداشت و کشاد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم عن بطنه عن حین  
 از بینه خود و دو سنگ و سنگ بر سینه دو سنگی از آن بر بند که شربت صاب کند و بر استادن و راه  
 رفتن بقت بخشد از آنکه شکم در دوده کمر نچسبد رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۱۲۰ و عن  
 ابی هریره انه اصابعهم جوع و حدیث است از ابو هریره که رسید قرائی صحابه را اگر سنگی ذاعطاهم رسول  
 الله صلی الله علیه و آله و سلم تمره تمره پس و اد آنحضرت ایشان را خرمای خرمای بر یک خرمائی داد یعنی

فردی در حق برایشان بجای رسیده بود که گاهی یک خرمای اکتشای کردند و او باب فضل التقرء  
الترمذی ۱۰۳۰ و عن عمرو بن شعيب عن ابي عبد الله عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال كنت  
 اكرم من صليان من كانتا في يد وخصمت اند که هر کس که باشد آن دو خصمت بود آنکس محبت الله  
 شاکر اعیان و ابوسید آنکس را ندای تنائی نکرد که بزرگتر کند و من نظرفی دیدن الی من هو فوقه کسی که نظر  
 کند در دین خود بسوی کسی که بالای اوست یعنی کافر و قوی تر است از وی در دین فاقبتی بد پس  
 اقامه کند بسوی دستا بست کند او را و صبر کند بر مشاق عبادت و محاببت و بر عمل بکتاب و سنت و نظرفی  
 دنیا الی من هو دونه و کسی که نظر کند در دنیا بسوی خود بسوی کسی که فردا اوست و کمتر در محتاج تراست  
 از وی در دنیا فقه الله علی ما فضل الله علیه پس ستایش کند مر خدا را بابر فضیلت و اذن خدای تعالی  
 او را آنکس را شکر گوید بر این کتبه الله ی نویسد الله تعالی او را شاکر به جهت نظر ثانی بپایان بهجت نظر  
 اول و من نظرفی دیدن الی من هو دونه و کسی که نظر کند در دین خود بسوی کسی که آنکس فردا اوست یعنی  
 پس صبر نکند بر طاعت و محاببت و نظرفی دنیا الی من هو فوقه و نظر کند در دنیا بسوی خود بسوی کسی که  
 آن کس فوق اوست فاسف علی ما فاتک من بعد از آنکه خود در چیزی که فوت شد او را از دنیا لم یکتبه  
 الله شاکر است و بسبب او را خدای تعالی شکر به جهت آنکه او در فوات دنیا و لاحقها بر او بهجت صبر  
 نکردن او بر طاعت رواه الترمذی و ذکر حدیث ابی سعید و ذکر کرده شد حدیث ابی سعید خدی که  
 در وی این کلمه است یا بشر و یا معشر صبا لیک اللهم اجرین فی باب فضل القوان و در بابی  
 بی عنوان بعد از کتاب فضایل القرآن ۱۰ الفصل الثالث عشر عن ابي عبد الله الرحمن الرحيم  
 یضمین نام اجد الله من زید مضری است تابعی است روایت می کند از ابو ایوب انصار می و ابو ذر  
 و عبد الله بن عمرو بن العاص و غیر ایشان مات بافریقه سه مایه قال سمعت عبد الله بن عمرو کنت شنیدم  
 عبد الله بن عمرو بن العاص را که می گفت چیزی که بعد از این تفسیر آن بیاید و ساله رجل و حان آنکه به تحقیق  
 بر سید او از روی این سوال را که قال گفت آن مرد السما من نقوا الله اجرین آیا بنیستیم ما از فقیران  
 مهاجران که الله تعالی ذکر کرده است ایشان را این عنوان و مدح کرده برای ایشان و بشارت داده رسول  
 دی به بیت ایشان در دخول جنت فقال له پس گفت مرا و را عبد الله ابن عمرو و الله امرأ  
 تا و ی الیها آیا مرده ازل است که بجای می گیری و میروی بسوی او و می باشی با او قال نعم گفت آری مرا  
 زنی هست که بجای می گیرم بسوی او قال گفت عبد الله بن عمرو و الله مسکن تسکنند آیا مرا بجای می باشی هست  
 که می باشی در وی قال گفت آن مرد نعم هست مرا مسکن قال گفت عبد الله بن عمرو فانت من الاغنیاء  
 تو از بندگان این حکم حرفت قال فان لی عادم ما گفت آن مرد چون شنید عبد الله بن عمرو را که بگوید و  
 مسکن او را از اغنیاء پس گفت مرا خدمت گاری نیز است قال گفت عبد الله بن عمرو فانت من الملوك

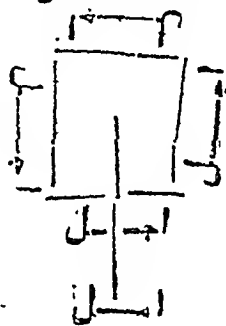
الملوك پس نواز بادشاهانی و در حکم ایشان قال عبد الرحمن ابن جهم است باب فصل الفقراء  
 در نسخ مسکات و صواب ابو عبد الرحمن است که راوی حدیث است چنانکه در صحیح مسلم آمده غالباً لفظ  
 ابو الزکام یا نسخ افتاد و نسخها هم بران روشش نوشته شد و جاء ثلثة نفر الي عبد الله بن عمر و وانا  
 عهده و آمده سه کس بنسوی عبد الله بن عمرو من نزد وی بودند فقالوا پس گفتند یا ابا محمد کیست عبد الله  
 بن عمر است و الله ما نقل و علی شقی نه اسوگند توانا بنسبیم ما بر چیزی لانهقه و لادانه و لا متاع نه بر  
 خرج و نه بر باد داد نه بر جنس دیگر از اموال منقوه و اظهار فقر و احتیاج و طمع و سوال بود فقال لهم ما شئتم  
 پس گفت عبد الله بن عمر در این چهار راه خواستند شما ان شئتم و جعتم الیها اگر می خواهید بازمی آید شما  
 بنسوی ما فاما عطینا کم پس میدم شمار اما یسر الله لکم چیزی که آسان گرداند خدای تعالی از برای شما یعنی  
 درین وقت چیزی نزد ما حاضر نیست و ان شئتم ذکرنا امرکم للمسلطان و اگر می خواهید ذکر کنم قصه شمارا  
 برای بادشاه که در ان وقت معاویه بود و ان شئتم صبر قم و اگر میخواهید صبری کنید فانی سمعت رسول الله  
 زیرا که من شنیده ام از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یقولی که می گفت ان فقراء الیها جری  
 یسبقون الاغنیاء يوم القيمة الی الجنة اربعین خوینداد پس که فقیران مهاجران پیشی میکنند  
 توانگر از او روز قیامت سوی بهشت بجهل ملل قالوا گفته آنجماع فانا نصبر لا نسال شیئا پس ما صبر  
 می کنیم سوال نمی کنیم چیزی را رواه مسلم ۲۰ و عن عبد الله بن عمر و قال بینما انما قلنا فی المسجد  
 در استای آنکه من نشسته ام در مسجد و حلقة من فقراء المهاجرین قعود و حال آنکه جماع از فقیران مهاجران  
 حلقه بسجده نشسته اند اذ دخل النبی ما گاه و در آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقلع الیهم  
 پس نشست آنحضرت بابل بجانب ایشان یعنی نشست در میان ایشان فقامت الیهم پس ایستادم  
 من و رفتم به سوی ایشان فقال انبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تبتشرو فقراء المهاجرین  
 باید که بشارت داده شوند فقیران مهاجران بها یسر و جودهم به چیزی که خوش حال گرداند ایشان پس  
 مراد بوجود ذات باشد و تواند که محمول بر ظاهر باشد و تخفیف بوجود برای آن بود که اثر خوشحالی در وی  
 ظاهر می گردد و خوشی را که بشارت گویند هم ازین وجه است که اثر آن در بشاره پیدا آید فانه هم بدخلون  
 الجنة قبل الاغنیاء یا ریعین عاماً زیرا که بشارت یعنی فقیران می در آید بهشت را و پیش از توانگران  
 به چهل سال قال گفت عبد الله بن عمرو و فلقد رايت الوانهم اسفرت پس نه اسوگند ما رأینهم به تحقیق  
 دیدم رنگهای فتر را که روشش و تابان شد شنیدن این بشارت قال عبد الله بن عمر و حتی تمعیت  
 ان اکون معهم یعنی ذوق آوردن این حال و تاثیر کرد در من تا آنکه آرزو کردم که باشم من با ایشان  
 او و منهم یا از ایشان شایسته راوی است و تواند که برای توبیخ باشد یعنی با ایشان باشم و در هر صحبت مجلس  
 ایشان باشم تا انوار داسر از بر کاتب صحبت ایشان بیند و زم اگر چه فقیر باشم یا فقیر شوم و از ایشان

بانتم دانه انام رواه الدارمی ۲۰۰ و عن ابی ذر قال امرنی خلیلی بسبع گفت امروز باب فضل الفقراء  
 کرد مرا دوست جانی من یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بهشت نصبت امرنی بحب المساکین والدنویومهم  
 اول امر کرد مرا بدستی مسکینان و نزدیک شدن اذایشان و امرنی ان انظر الی من هو دونی ولا انظر الی من  
 هو فوقی دوم امر کرد مرا که نظر کنم بسوی کسی که آن کس فرود من است و فطر کنم بسوی کسی که آنکس بالای من  
 است یعنی در دنیا و امرنی ان اصل الرحم وان ادبرت سیوم امر کرد مرا که عله کنم رحم و او پیوند کنم بان اگر چه پشت و  
 و قطع کند رحم یعنی صاحب رحم و امرنی ان لا اسال احدا شیئا جهاد امر کرد مرا که سوال نکنم و نظر کنم از هیچ یکی چیزی  
 را و امرنی ان اقول بالحق وان کان مرا یختم امر کرد مرا که بگویم حق و امر کنم بدان را که چه باشد ناخ و ناخوش  
 آید و امرنی ان لا اعاف فی الله لومة لائم ششم امر کرد مرا که شرسم در دین خدا و در امر معروف و نهی منکر  
 ملامت کردن هیچ ملامت کننده را و امرنی ان اکثر من قول لا حول ولا قوة الا بالله هفتم امر کرد  
 مرا که بسیار گویم این کلام را که مضمون وی نفی است از حرکت و خیال و بر کشن از محبت و قوت  
 و قدرت و طاعت گمراه او و توفیق الهی و اصلاح است از بد و اختیار و توانا از ان در جنب قدرت  
 حق و متبایخ شاذ لیه را قدس الله اسرارهم و نصبت است بآلایان بیکر از این کلام و گفته اند که پنج چیز ممد  
 و معین تر از ان برای توفیق عمل نیست فانه من کنز تحت العرش پس بد رستی که این هفت نصبت  
 از کجی است که حضرت رب العزت را است زیر عرش که فیوض و برکات از ان نازل و حاصل میگردد  
 و رواه احمد ۲۰۰ و عن مایشه قالت کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یسجده من  
 الدنيا ثلثة بود آنحضرت که خوشی آمد او را از دنیا سه چیز الطعام و النساء و الطیب خوردنی و زنان  
 و بوی خوش فاصاب اثنين و لم یصب واحدا پس یافت آنحضرت و و چیز را نیافت یک چیز را  
 اصاب النساء و الطیب یافت زنان را و بوی خوش را استینا کرد و ذوق و حظ از ان و لم یصب الطعام  
 و نیافت خوردنی را چنانکه استینا کند لذت آنرا و استکثار کند از ان با اختیار فقر و تنگی معیشت تا کاست  
 الهی و مصلحت وی در ان چه باشد و لابد در هر چه اختیار کرد حق عزوجل و علا حبیب خود را ملتزم بایع و مصلحتی  
 عظیم خواهد بود و رواه احمد ۲۰۰ و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حبیب  
 الی الطیب و النساء و جعلت قره عینی فی الصلوة و دست گردانید شد بسوی من بوی خوش و زنان  
 و گردانید شد شادی و خوشدلی من در نماز یعنی ذوق و شهو و و راحت و سرور که در نماز حاصل وقت من گردد  
 که در هیچ وقت و هیچ عبادت نبود و لهذا فرمودی ارحم الیایا بلال یعنی راحت بخش ما را ای بلال نماز یعنی از ان  
 گونا نماز کنیم و از تعب و مشغولی کاد نامی دیگر خلاص شویم و بمناجات حق به پیوندیم و قره یا مشقی است از قره فتح  
 قاف یعنی قرار و ثبات چه دید و بنظره محبوب قرار یابد و بدید او آرام گیرد بسوی دیگر نگر و در نظر بر غیر محبوب  
 بر ایشان و بر جانب نگر ان بود و یا مشقی است از قره نصم قاف یعنی سرودی و خنکی چشم دلالت وی در مشاهد

محبوب بود گرمی و سوزش و سی و سه بدن اعداء و لذت را قرا الیمن خوانند باب فضل الفقراء  
 رواه احمد و الترمذی و زاد و زیادت کرده است ابن الجوزی یعلق قوله حبیب الی این لفظ را که من الدنیا  
 این روایت چنین کرده حبیب الی من الدنیا الطیب الحدیث بدانکه لفظ حدیث چنانکه افتخار کرده اند بر آن آیه  
 اینست که در کتاب مذکور شد و روایت کرد آنرا غیرانی در ابراهیم معجم خود و خطیب و در تاریخ بغداد و ابن عساکر  
 و حاکم و در مسند رک نیز آورده و گفته که صحیح است بر شرط مسلم اما بدین لفظ و جماعت و در روایت نسائی نیز از  
 و در دیگر لفظ من الدنیا آمده و اما آنچه مشهور است بر زبانهای مردم از مذمه لفظ ثانی و در هیچ کتابی از کتب  
 احادیث یافت نشد و با وجود و تنقیح و تحقیقش مگر در دو موضع از احیاء العلوم و در تفسیر آل عمران از کلمات  
 کذا قال البخاری و شیخ ابن حجر عسقلانی در تخریج را فنی گفته که نیافتم لفظ ثانی را از هیچ طریق از طرق حدیث  
 و شیخ ذلی الدین عراقی در امالی خود گفته که این لفظ در هیچ کتاب حدیث نیست انتهی پس معلوم شد که در  
 حدیث چنانکه در کتاب مذکور است اصلاً اشکالی نیست و اگر یکی ازین دو لفظ من الدنیا و ثلث باشد نیز  
 تا شکل مذکور اگر این هر دو باشد اشکال دارد و زیرا که صلوة از دنیا نیست و جواب میدهد که مراد از دنیا  
 جنات این عالم است یعنی دین عالم مراد بر خوش آمدن آن و امور عظیمه و پیوسته است و سیوم از اجود  
 دین و بعضی گویند که چون آنحضرت و دیگر از دنیا ذکر و طولی شد از ذکر امور دنیای پس مدول کرد و با مردنی  
 و اشارت کرد و آنکه خوش داشتن طیب و ناسا بر دین است که مانع و تشغل آید از ذکر حق و دنیا جاست  
 و می بایک اینها و حی آنحضرت مدد و معاون بود و بر مباحث و جهاد است و می تواند که آن امر ثالث دنیای  
 ذکر کرد که ده است اسب باشد چنانکه در حدیث دیگر بر روایت نسائی از ابی بکر آمده که بنو د و سه تزد  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از نسا از اسب با طعام چنانکه از حدیث عایشه معلوم شد و الله اعلم  
 و بگردانکه منی قره العین فی الصلوة چنانکه شراح حدیث ذکر کرده اند آنست که مذکور شد و از زبان عامه  
 مردم این دیار شایعه می شود و بعضی رسائل مشایخ بنویخته اند که مراد از قره العین فی الصلوة  
 مخاطبه زهر است سلام الله علیها و نماز و این منی بر تقدیر عدم ذکر و جماعت محمل لفظ هست اما هیچ یکی از  
 شراح حدیث آنرا نه گفته و این احتمال را دارند و ۶۷ و عن معاذ بن جبل رضی الله عنه ان رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم لما بعث به الی الیمن قال روایت از معاذ بن جبل که چون فرستاد آنحضرت  
 میاذا ربی من بمنزلة قضا گفت آياك و المتفق و در آنچه در از تنم و ترغ و استراحت و تن آسانی  
 فان عباد الله لیسوا بالمتنعین زیرا که بنندگان خاص خدا را بعبادت وی مشغول اند نیستند تنم کنندگان  
 رواه احمد ۷۰ و عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من رضی من  
 الله با یسیر من الرزق کسی که راضی و خرسند گردد از خدا باندگی از رزق رضی الله عنه بالقلیل  
 من العمل راضی گردد خدا ای تمای از وی باندگی از عمل ۸۰ و عن ابن عباس رضی الله عنهما

قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من جاع او احتاج فكتبه الناس كسبي باب الامل والحرص  
 که گرسنه شود یا محتاج باشد پس بپوشد از مردم و نگوید که من گرسنه ام تا طعمای بد بماند و محتاجم تا چیزی  
 بپنجه کند کان حقا علی الله عز وجل ان یوزقه رزق حقه من حلال باشد لازم و ثابت بر فضل خدا که ناساند  
 او در روزی بکمال از و بر حلال رواهما البیهقی روایت کرد این مرد و حدیث را بیهقی فی شعب الایمان  
 ۹۹۰ و عن عمرو بن حصین قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الله یحب عبده  
 المؤمن الفقیر المستعفف ابوالعیال بدستی که خدای تعالی دوست میدارد بنده خود را که مسلمان است  
 و این صفات دارد که فقیر است و پارسا یعنی بازدارنده است نفس خود را از حرام و سوان بکرون از  
 مردم و صاحب عیال رواه ابن ماجه ۱۰۰۰ و عن زید بن اسلم قال استسقی یوما عمر زید بن اسلم  
 که مولی عمر بن الخطاب و از اکابر علمای ما بین است گفت آب خوردن طلبید روزی عمر رضی الله عنه فقیه  
 بماء قل شرب بعیل پس آورده شد آبی که بر تخمین آسخته شده است پسند فقال انه طیب پس گفت عمر  
 که این آب آسخته به عسل پاک و حلال است و خوش آید گوشت مرا البکی اسمع الله عز وجل لیکن نمی خورم  
 من آنرا زیرا که من می شنوم خدا را عز وجل تعی علی قوم شهواتهم عیب کرده بر قومی شهوات و خواهش های  
 نفس ایشان را در سر زدنش کرده ایشانرا ابرار و شهرت داده بدان فقال پس گفت وی عز وجل در  
 کتاب مجید اذ هیتم طیباً تکم فی حیو تکم لالدنیا و استمتعتم بهما و ید و استنبضنا کر و ید شما شهوات و بیهوشی  
 خود را در زندگانی خود که بستر و فرود نراست یعنی زندگانی این عالم فانی و بهره مند شدید بدان فاختلاف آن تکون  
 حسناً تقابلت لها پس فرمود عمر رضی الله عنه که می ترسم من که باشد عمل های نیک ما که زود داده شد و آب  
 آن داده ام این عالم یعنی اگر من این آب بخورم و لذت گیرم و تنعم کنم می ترسم که این ثواب عملهای  
 ما باشد که درین دنیا داده و تمام کرده باشد چنانکه کافران را پاداش عملهای نیک در دنیا داده و در  
 آخرت نصیبی نباشد فلم یشر به پس خورد و عمر رضی الله عنه آن آب آسخته به شهید را از او در زین ۱۱۰ و عن  
 ابن عمر قال ما اشد بعنا من تمویسیر شهیم ما یعنی اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از خرمای  
 بهشت فرود احتیاج حتی فتحنا خیبر ما آنکه کشادیم و یار خیبر را که خرد و را بخواب بود قافهم رواه البیاضی  
 ۱۶ باب الامل والحرص ۱۶ امل فتح یم امید داشتن ما یم کذلک کذا فی الصراح و در قاموس بر امل به معنی  
 و جا گفته و لیکن ظاهر آنست که مقید باید کرد با امید و درازی حیات نه امید که مقابل یاس است و در مشاقق  
 الانوار گفته که امل فتح یم خدیش کردن آدمی نفس خود را بد آنچه در یابد امود دنیا را در سر داده و وی آن و  
 حرص که در بر آن و این معنی نزدیک تر است بموارد استمال آن و لهذا طول امل و اندوم و آورده و حرص  
 فرط شده و ادات کند اقال الطیبی و شره از وی الصراح شره از ناک شدن به جزئی ۷۰ الفصل الاول  
 عن عبد الله قال عطا العقی صلی الله علیه و آله و سلم خطا من بها عبد الله ابن مسعود و گفت کشید

باب الامل والعرض



کشید آنحضرت شکل مربع واکه چهار خط بوی احاطه کرده و خط خطافی الوسط خارجا  
معه و کشید خطی در میان این شکل مربع که بیرون بر آید و است اذان شکل  
و خط خطا صغارا الی هذا الذي في الوسط و کشید خطهای خرد متوجه و روی  
آونده بسوی آن خطی که در میان است من جابجه الذي في الوسط از جانب وی  
که در میان است زیرا که یکانب این خط در میان است و یکانب وی بیرون و نه  
فقال هذا الانسان پس گفت آنحضرت هذا یعنی این خط وسط که در میان شکل مربع

واقع است مثال آدمی است و هذا الاجله محیط بعد این یعنی خارج مربع اجل او است که محیط است بآدمی و هذا  
الذي هو خارج اجله و این جانب که بیرون رفته است امل او است که در اذان است و هذا الخط الصغار  
الاعراض و این خطهای خرد اعراض است و الخ ههنا یعنی آفات و عیبات مثل امراض و حوادث مباد که  
عارض شوند و ملاک گفته و از هر جانب متوجه و روی آونده بآدمی و کثرت و متصل اند بوی فان الخط  
هذا انهم هذا پس اگر خطا نکرد که نسبت این عرض و این حادثه معین گردید و رسید آدمی بر اعراض دیگر و حادثه  
و دیگران اعطاء هذا انهم هذا اگر خطا نکرد که نسبت این حادثه نیز رسید حادثه دیگر حاصل آنکه آدمی امیدهای  
دور و دور اندازد و گمان نمی برد که می رسد بآن امیدها حال آنکه اجل قریب تر است بوی از امل و باز و دوا و امیدها  
نا رسید و جان می دهد و در بر فتنه خدایه پذیرد ای بسا آرزو که خاک شده و زوایه البخاری ۲۰۲ و عن انس  
نقال خطا النبي صلى الله عليه وآله وسلم حلقوا كشيد آنحضرت چند خط را فقال هذا اجله و هذا الاجله  
پس فرمود این خط امل آدمی است و این خط اجل او است فبینما هو كذلك اذا جاء الخط الاقرب پس  
و دانهای آنکه آدمی هم چنین است و امید وین اندیشه است ناگاه رسید او را خط اجل که نزدیکتر است یعنی آدمی  
می خواهد که به خط اجل که دورتر است برسد ناگاه اجل در رسید باطل ناسید و در که در و زوایه البخاری و درین  
حدیث در اجمال سه خط ذکر کرد و در تفصیل دو خط آورد و ذکر خلوط دیگر که در حدیث اول اعتبار نموده بود  
حدیث کرد و ظاهر آن است که کلی این حدیث مضمون حدیث ابی سعید است که در فصل ثانی  
پیاید ۳۰۳ و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يهرم بن آدم و يشب فيه اثنان  
پیر و ضعیف می گردد آدمی و جوان و قوی می گردد و دردی و بجز العرض علی المال و العرض علی العسر  
و حرص بر کثرت مال و حرص بر درازی عمر و هر چند پیر گردد این دو صفت آدمی شکسته دست مگر و دریرا که  
آدمی مجبور است بر حسب شہوات و شہوات بی مال و عمر بدست نباید و سبب قوی شدن اینها بصفت مدین  
بنات آن بود که از شہوات ملکه شده و قوت غلبه که قوت شہویه را از بون دارد و ضعیف شده و دفع آن نتواند کرد  
نجمای خوی بد محکم شده و قوت بر کردن آن کم شده و متعلق علیه ۳۰۴ و عن ابی هریرة عن النبي صلى الله  
عليه وآله وسلم قال لا يزال قلب الكبير شابا في اثنین همیشه دل پیر دآر زدی وی جوانست و در و بجز



في حب الدنيا وطول الامل در دوستی دنیا و درازی امید متفق علیه ۵۵۰ وعنه  
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اعذر الله الى امره گنه اشت خدای تعالی جای خود را زاله کرد  
 عذر را از مردی که آخر اجله پس افکند و مهلت داد اجل او را حتی بلغه ستین مئة ما آنکه زباید او را  
 برصفت ملایع این همه صبر بخشید و فرصت داد و توبه نکرد و اعتدال نمود دیگر چه جای خود ماند چون بپر  
 شوم توبه کنم بپرچوید و بعضی گویند که معنی عبارت اینست که ثابت و واجب کرد ایند بر دینی که عذر خواهی کند و  
 توبه و استغفار نماید و در آن تصریح نماید زواده البخاری ۵۶۰ وعنه ابن عباس عن العیسیٰ صلی الله  
 علیه وآله وسلم قال لو كان لادن آدم وادیان من مال لا بتقی ثا لثا اگر باشد مرادی را  
 در دوزخ اذمال هر آینه طلب می کند بوم را و یسر نمی شود شکم دی از حرص و لا یصلاء جوف این آدم  
 الا التراب و پرنی که شکم آدمی را اگر خاک یعنی نادر و دوزخ و حرص از وی نمی رود و این حکم بر غالب است  
 و یعقوب الله علی من قابله و جوع بر حمت می کند الله تعالی بر هر که می خواهد بنویس از او این و ذیله و تندیب  
 نفس از ان یا معنی آن باشد که قبول می کند توبه از حرص مذموم از هر که می خواهد زیرا که توبه از تحصیل مقبول  
 است از عمل ظاهر و باطن متفق علیه ۵۷۰ وعنه ابن عمر قال اخذ رسول الله كمر فمس به سببر خدا صلی الله  
 علیه وآله وسلم و دست زد به بعض جملای بعض من یعنی بعضی از اعضای من مثل دست و دو شش  
 چنانکه عادت است در سخن گفتن و نصیحت کردن و چون خصوص حضور را فراموش کرد و بکل گفت و در بعضی  
 روایات آمده که گرفت مراد و دوش مرافق پس گفت کن فی اللد تیا كانك غر یب باش در دنیا چنانکه گویا  
 شهر غریبی او عاید سبیل یار کند می مهلت دهد درین بیشتر است چه غریب گاهی دوزخی چند اقامت نیز کند و  
 مشغول گردد اما آنکه بر سر راه است می کند و دل به چیزی نه بدد و وعد نفسك من اهل القیود و شما خود را از  
 مردگان که در قبر آسوده و از همه که نشسته اند و تشبه بکن باستان و هم در زندگی در حکم مرده باش زواده البخاری و شرح  
 این سخن بر علی ظلمد بدانکه حقیقت موت چیست انقلاص تصرف روح از بدن و کسسته شدن پیوندی از ان و بیرون آمدن  
 بدن از آلت پیوند او و روح را در روح بیوت بدن منعقد و نایب و نکر و بلکه متغیری کرد و حال او چنانکه سلب کرده  
 می شود از وی چشم و گوش و زبان و دست و پاد تا همه اعضا و حواس و جدا کرده میشود از وی اهل و اولاد و اقارب  
 و آشنایان و دوستان و دور کرده می شود خیل و حشم و داه و غلام و دو اب و دراکب و زمین و غیر او هر چه  
 از متاع و اسباب و آلات دنیا است پس تشبه بر مردگان و در آمدن در حکم ایشان آن بود که مرتفع گردد و بقطع علایق بدنی  
 مهمما ممکن پس قطع کند تصرف روح از جو اوج در او نکاب محرکات و کمر دعات و بداند که هر چه در دست  
 تصرف اوست از دنیا از ان او نیست بلکه الله از ان مولی تعالی است و علامت او آنست که بقدر ان آن اند و ما بگین  
 نکر و در پیوند ان آن سرور نشود و هم چنین منقطع گردد از اهل و عیال و اقارب و معارف و بسبب ایشان در  
 حرام و مکروه نیفتد پس هر که باین صفات مرتفع شود مشابه گردد بر مردگان و داخل باشد در حکم ایشان

بستر و عایت کند و طوطا و اب و دیگر که بدان مشایخ بمرگان و در گود خرمگان گردد باب الامل و الحرص  
 یکی از آنکه توبه است و آن بر آمدن است از هر مطلوب جز خدا چنانکه بموت و زنده است و آن بر آمدن است  
 از دنیا و محبت آن و از شهوات و لذات آن چنانکه بموت و توکل است و آن بنزد آمدن است از قید اسباب  
 چنانکه بموت و قناعت است و آن بر آمدن است از شهوات نفسانه چنانکه بموت و توجه الی الله و روی گردانیدن از ما  
 سوای او چنانکه بموت پس باقی ماند هیچ مطلوب و محبوب و مقصود و جز خدا ای عزوجل و صبر است و آن بیرون  
 آمدن است از خلوط نفس بجاهت بی محابته و در خفاست و آن بیرون آمدن از خشونتی نفس  
 و در آمدن در خشونتی حق تعالی و تسلیم احکام از لیه و تقویض تبار او و به بدیدار اختیار موالی سبحانه  
 بی مبادعت و اغراض چنانکه بموت و ذکر است و آن بیرون آمدن است از ذکر ما سوای مولی سبحانه چنانکه بموت  
 و مراقبه است و آن بیرون آمدن است از هر وقت چنانکه بموت این صفات و این حالات چون حاصل گردد مشابه  
 مردگان گردد و در دشت اصحاب قیود افتد این است معنی قول آنحضرت و عد نفوسك من اهل القبور موتوا قبل  
 ان تموتوا نیز این معنی دارد و موت اختیاری این باشد که اذکر الشیخ عبد الوهاب الحنفی فی رساله فضل  
 التوبه ۶ الفصل الثاني \* عن عبد الله بن عمر قال مر بنا رسول الله صلى الله عليه وآله  
 و سلم يوما و انا و ابي لطیف شیعاً عبد الله بن عمر رضی الله عنهما گفت که که نشست آنحضرت بر ما و وزی و حال آنکه  
 من و مادر من کل اند و دیگر دیم پیخری را یعنی بکل اصلاح میکردیم و می دادی بادیاری فقال پس گفت آنحضرت  
 ما هذا چیست این و چکاری کنید یا عبد الله قلت گفتیم من شیء نفعنا به حزی است یعنی دیداری است که اصلاح  
 می کنیم و راست میاریم آنرا اقال فرمود آنحضرت الا من اسرع من ذلك کاد ثواب است ازین یعنی  
 بیرون آمدن از دنیا و که نشن از ان ثواب تر و زودتر است از دیگر بایند در ان که به جت آن مشغول  
 شوی و خانه را اصلاح کنی رواه احمد و الترمذی و قال هذا احدیث غریب ۳۰ و عن ابن عباس ان  
 النبی صلی الله علیه و آله و سلم کان یهویق الماء یود آنحضرت که میریخت آب را یعنی بول میکرد و قیتم  
 بالترا بپس نیم میکرد بجا که پیش از آنکه وضو سازد فاقول پس می گفتم من یا رسول الله ان  
 الماء منک قریب در سن که آب از تو نزدیک است یعنی آن قدر دور نیست که بآن نیم توان کرد و یقول  
 می گفت آنحضرت ما یلزمی لعلی لا یلقه چه در یابا می رانم شاید که نسیم من آب را یعنی مردمان  
 نه کند فرصت بنایم که وضو کنیم باری بالفعل یکسوع طهارتی خود حاصل کرد و با شتم عادت شریف چنان بودی  
 که بعد از نقض وضو و دینیم کردی پیش از آنکه وضو سازد برای مبادعت به تحصیل نوعی از طهارت  
 و این نیم آن نیم نیست که به جت فقد ان آب به کتبه و بدان نماز که از اند رواه فی شرح السنه  
 و ابن الجوزی فی کتاب الوفاء ۳ و عن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم  
 قال فرمود و هذا ابن آدم است و این اجل اوست یعنی نزدیک است بوی و وضع یده

عمل قضا و نهاد آنحضرت از برای تصویر و تمثيل قرب موت را بآدمی دست خود را  
 نزد نقاشی خود یعنی مرگ و رفتنهای آدمی است و قریب بوسی فی المصراع قفا پس سر تم بسط پس برکت و  
 و در از کر آنحضرت دست را دو و دو داشت از قیما از برای نمودن در از برای اهل فقال و ثم امله و آنجا است یعنی بجای  
 دو در اهل و امید او یعنی اجل نزدیک آمد اهل دو رفته است رواه الترمذی ۶۶۰ و عن ابی سعید الخدری ان  
 النبی صلی الله علیه و سلم غرغ عود ابین یلیده آنحضرت بخلا بچولی را پیش خود و آخر الی جنبه و بخلا بچولی نزد  
 دیگر بپای آن چوب اهل و آخر اهل متنه و بخلا بچولی دیگر را دور تر از چوب اول فقال پس گفت آنحضرت  
 اقل دون ما هک آید آدمی بایز و می و این که چیست مثال این را چوب قالوا الله و رسوله اعلم قال فرمود هذا  
 الانسان و هذا الاجل این چوب اول که من خلا بچولی مثال آدمی است و این چوب دیگر که خلا بچولی مثال  
 مرگ است که متصل است بآدمی از راه قال ابو سعید خدری می گوید که کن میهرم آنحضرت را که فرمود  
 و هذا الامل و این چوب بیژم که خلا بچولی آدمی است که دور در از عمر رفته است فیه تعاطی الامل پس در  
 میگرد و خوش میکند آدمی اهل را آدمی خواهد که برسد بآن دور یا بد آنرا فلیحقه الاجل دون الامل پس ناگاه و یافت  
 و در رسید او را مرگ بلی آنکه برسد اهل را رواه فی شرح السنة ۶۰۰ و عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه و  
 آله و سلم قال فرمود آنحضرت بمن امتی من ستین سنة الی سبعین عمر است من اکثر از شصت سال است تا هفتاد و یعنی  
 غالب این است و گاهی آدمی که در چنانکه و در حدیث آید فرموده است رواه الترمذی و قال هذا الحدیث غریب  
 ۶۶۰ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اعمار امتی ما بین المستین الی المعین  
 اکثر عمر های امت من میان شصت سال است تا هفتاد و اقل هم من یجوز ذلک و کمتر کسی است از  
 امت من کسی که بگذر از هفتاد و رواه الترمذی و این ماجة و ذکر و ذکر کرده شد حدیث عبد الله بن الشیخ  
 بکمر شین معجم ده و یا و یا و یا که قی باب عیاده المریض در باب بر پیش نمودن بیمار  
 ۶۳ الفصل الثالث عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده ان النبي صلی الله علیه و آله و سلم  
 قال اول صلاح هذه الامة اليقين والزهيد تخشع بين يمين يمين الامت يقين است برزاقیت حی وضعت  
 وی تنالی از ذاق را در ده و بی و خبی در دنیا چون یقین برزاقیت حی حاصل شد بخل نخواهد کرد چه بخل به جنت  
 بی یقینی بوصول رزق است می گوید که اگر مال صرف کنم و از دست و دم دیگر از کجا خورم و چون زهد کرد  
 طول امل و امید بقادر دنیا نخواهد ماند ازین جنت فرمود که و اولی فسادها البخل والامل و نخستین فساد  
 است بخیلی در زیدن و در صرف و افشای مال و در از داشتن اهل و بتاد و دنیا است که نصیر یقین برزاقیت حی و زهد  
 در دنیا است رواه البیهقي فی شعب الایمان بدانکه مشج اجل اکرم عارف باسه عبد الوهاب متقی رحمه  
 الله علیه و آله و سلم فی تصیل الیقین فرموده است اعتقاد چون بد خرم رسد و مستند  
 به دلیل و برهان بود که اثبات حی کند آنرا در اصلاح حکما و متکلمین یقین گویند اما از صوفیه تا تصدیق غلبه

غلبه و استیلائی بر دل نباید بجیشتی که متصرف و حاکم باشد بر دل تا به چیزهای  
 که موافق باشد غریص کند و از چیزهای که منافق و مخالف باشد ذاجر و مانع گردد آنرا یقین بگویند مثلاً هر کس را جزئی  
 به زور دل موت حاصل است اما آنکه ذکر موت بر دل وی غلبه و استیلا دارد و مستحکم و متصرف است و بر  
 اسباب موت بفعل طاعات و ترک معاصی باعث صاحب یقین است و یقین در چهار موضع باید که اگر چه مجموع  
 آنچه خبر داده است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدان جزئی و موضع یقین است اما اصول آن چهار  
 چیز است که سالک را از یقین کردن در آن چاره نیست اول توحید بداند که هر چه واقع میشود و بقدرت حق واقع  
 میشود و دوم توکل و استوار داشتن ضمانت خدای تعالی در رسانیدن رزق سیوم یقین کردن در جزای اعمال  
 از ثواب و عقاب چهارم یقین کردن در اطلاع خدای تعالی بر احوال بنده و همه حال پس فایده یقین و توحید  
 عدم التیات است بهیوی مخلوقات و فایده یقین در رسیدن رزق اجمال است و طالب وی یا ترک تا سقف  
 بر فوت آن و فایده یقین در جزای اعمال اقدام نمودن است بر طاعت و دور بودن از معصیت و فایده یقین  
 در اطلاع خدای تعالی آنست که بهالیه کنی در اصلاح ظاهر و باطن انتهی محصل کلام الشیخ و مراد در حدیث  
 یقین برزاقیت حق و توکل بر دوست چنانچه گفتیم بترتیب مقابل آن که بخل است و یقین کردن برزاقیت حق و بلوغ  
 رزق و استوار داشتن ضمانت خدای تعالی را منتهی است از سائل و از وی چاره نیست مرسل و ایه حق را  
 و فراغ عبادت موقوف بر آن است قال الشیخ الامام قطب و قته ابو الحسن الشاذلی اکثر حجت  
 الشیخ عن الحق اثنان هم الرزق و خوف الشیخ و هم الرزق اشد الحجابین ۲۰ و عن سفیان  
 الثوری قال لیس الزهد فی الدنیا بلبس الغلیظ و اللبث و اکل الخشب سفیان ثوری رحمه الله  
 علیه گفت نیست زهد در دنیا در غلبه و در ان بهوشیدن جامه سبزه خوردن خوردن غلبه خشن بی مزه و نان  
 بی نا خوردن شب هیچ جسم و کسرتین مجر و پیا و موده خوردن غلبه و خشن و قبل طعام بی نا خوردن و انما الزهد  
 فی الدنیا قصر الامل و نیست حقیقت زهد در دنیا که کوتاهی امل رواه فی شرح السنة ۳ و عن  
 زید بن الحسین قال سمعت مالکاً و سهل ای شی الزهد فی الدنیا زید بن حسین که یکی از یاران  
 امام مالک است گفت مشیرم مالک را در حالی که بر سیه شده از وی که چیست زهد در دنیا قال گفت در جواب  
 ابن سوال طیب الکسب و قصر الامل حقیقت معنی زهد پاک و حلال بودن کسب رزق است که آنرا از وجه  
 حلال پیدا کند و کوتاهی بودن امل است رواه البیهقی فی شعب الایمان باب استیجاب المال و العمل للطاعة  
 استیجاب بیکو شمردن و فی الامراح مال خواسته اموال جماعت و اشتقاق مال از میل است و آدمی  
 بالبح به ان مائل است و عمرها لفتح و الفهم زندگانی و زیستن و بضمین نیز آمده و اگر در مقام قسم واقع شود  
 فتح افسح بود ۱ الفصل الاول ۱ عن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 گفت سعد بن ابی وقاص که گفت آنحضرت ان الله یحب العبد التقی الفقی الخفی خدای تعالی دوست

حی دار دیندار که این سه صفت دارد حق پرینز گاد خنی تو نگردد. باب استجباب المال والعمو  
بالم یا بدل و آوردن این حدیث و باب استجباب مال دلالت دارد که مراد غنای مال است  
 خفی پنهان یعنی گوشه گیرنده از خلق برای عبادت چون خلق احتیاجی و نیازی ندارد از خلق گوشه گرفته  
 بعبادت مشغول است و خفی بجای همه نبرد و است کرده اند به معنی فربان و نیکی کننده و خلق را به معنی  
 به غنا موافق تر است و در بعضی نسخ مصابیح بعد از القی القی نیز آمده به معنی پاک و نفیثه و راه مسلم و  
 ذکر و ذکر کرده شد حدیث این عمر که ادش این است لا حسد الا فی اثین فی باب فضایل القرآن  
 الفصل الثانی \* عن ابی بکر ان رجلا قال روایت است از ابی بکر که صحابی مشهور  
 است از اهل طایفه و احوال وی در مواضع مذکور شده که مردی گفت یا رسول الله ای الناس خیر  
 که ام یکی از مردان بهتر است قال گفت آنحضرت من طال عمره و حسن عمله بهترین مردم کسی است  
 که دراز است زندگانی او و نیکو است کردار او قال گفت آن مرد فای الناس شری پس کدام یکی از آدمیان  
 بدتر است قال گفت آنحضرت من طال عمره و ساء عمله بدترین آدمیان کسی است که دراز است  
 عمر او و بد است عمل او ظاهر اعباد غالب راست و اگر عمل نیک و بد هر دو برابر باشند بوجی خیر بود و بوجی  
 شر بود و آنکه تحقیق این ماده نادر است فافهم و رواه احمد و الترمذی و الدارمی \* و عن حمید بن  
 خالد کینت او ابو جده سلمی است صحابی مهاجری سکونت کرد که در آن النبی صلی الله علیه و  
 آله و سلم آشی بین رجلیون روایت میکنند که آنحضرت بر ادوی او میان دو مرد از صحابه خود چنانکه  
 منقول است که یکبار میان دو کس از مهاجران عقد اخوت بست و بار دیگر در میان مهاجرین و انصار  
 ققتل احد بهما فی سبیل الله پس کشته شد یکی از آن دو مرد و راه خدا شد ششم مات الا عمر بعد از پسر مرد  
 مرد دیگر از آن دو مرد بعد از وی یجمعه او و نحوهایک هفت یا نه آن فصلوا علیه پس نماز که از دو صحابه برین  
 مرد فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ما قلتم به کفید و هر خواندید و نماز کردی که از دید و چه  
 دعا کردید او را قالوا دعونا الله ان یغفر له و بر حقه گفتند دعا کردیم خدا را که بیاورد او را و رحمت کند او را و یلحقه بصاحبه  
 و برساند او را ایاروی که شهید رفت در مرتبه و مقام فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله  
 و سلم فاین صلوته بعد صلوتی پس اگر این مرد که پسر مرد برابر باشد در دو به بان یا دخ و که بیشتر از وی رفت  
 پس چه شد و کجا رفت ثواب نماز این مرد که بعد از وی گذارد و عمله بعد عمله و کجا شد ثواب دیگر که با همای این  
 مرد که بعد از وی کرد او قال صیامه بعد صیامه و ادی شک دارد که و عمه بعد عمه گفت یا گفت و صیامه بعد  
 صیامه یعنی کجا شد ثواب روزی که بعد از وی داشت لما بینهم ما بعدهما بین السماء و الارض تحقیق تفاوت  
 و درجه که میان این مرد است و در بهشت و در قرب الهی تعالی دور تر و بیشتر است از تفاوت مسافتی که میان  
 آسمان و زمین است رواه ابوداود و الترمذی ابی جاسم شکان می آید که چاکونه فاضل و راجع آید عمل این مرد

پسین که در یک جمعه کرد بر شهادت آن مرد که پیشتر زنت و بیاورد آنکه در بر شهادت باب استعجاب الحال و المعصی  
 که در راه خدا اظهار دین حق یافت بالاتر است خصوصاً در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که زمان مسامحه  
 و رحمت و قاضی الحوائج و دین است جواب می گویند که این مرد نیز مرابط بود و راه خدا و نیت شهادت داشت پس  
 بخداداده شد بر نیت او و نیز می گویند که آنحضرت می دانست که عمل این مرد بی شهادت مساوی عمل آن شهید است  
 به جهت غریبه اخلاص و عقل و معرفت یا زبانی عملی که بعد از وی کرد پس نه مهر شهید فاضلتر و راجح تر است بر  
 غیر شهید علی الاطلاق بسا غیر شهید که فاضلتر بود از شهید دلیل برین سخن حال صدیق اکبر است رضی الله عنه  
 نسبت بشهداء صحابه کذا قالوا <sup>۳۳</sup> و عن ابی کبشه <sup>۳۴</sup> فتح کاف و سکون موحده الا که ما ری بفتح هاء و سکون نون  
 نام ادر عمر و بن سعد و نفعی گفته اند سید بن عمر و بعضی عامر بن سعد زول کر و شام را و بود قدوم وی آنرا با عمر بن  
 الخطاب انه سمع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول روایت میکنند که شنید آنحضرت را که می گفت  
 ثلاث اقسام علیین سه خصلت است و سه حکم که سوگندی خودم بر آنها که می اند و احد نکم حدیثی می خوانم  
 بر شهادت و اقا حفظه پس یاد گیرید و نگاه دارید آن حدیث را فاما الذي اقسام علیین پس آن سه چیز که  
 سوگند بخورم بر حقیقت آنها نیست فاما ما نقص مال عبد من حدیثه پس بدو سببکشان اینست که کم نشد مال  
 هیچ بنده از جنت تصدق کردن بر فقرا چه تصدق اگر چه در صورت نقصان است و لیکن چون موجب خیر و  
 برکت است و در دنیا و دین موجب حصول ثواب در آخرت و در معنی زیادتی است نه نقصان و لا ظلم عبد مظلمه  
 صبر علیها و ستم کرده نشد بنده هیچ ستم کرده شدنی و گرفته نشد از وی مالی بناحق که صبر کند و آن بنده بران ستمگر  
 الا زاده الله بها عزاً اگر آنکه زیاده کرد آن بنده را خدا می بخشد بآن مظلمه عزت مظلمه بفتح میم و کسر لام و فتح  
 نیز آمده مصدر بمعنی ظلم کردن و نام مالی که بظلم گیرند نیز آمده و لا فتن عبد باجب مسئله نکات و هیچ بنده در سوال  
 کردن از مردم الا فتح الله علیه باب فقر اگر آنکه گشاده خدای تعالی بر وی در فقر او اما الذي احد نکم فاحفظوه  
 و اما آن حدیثی که گفته می خوانم بر شهادت یاد گیرید آنرا اینست که می گویم فقال پس گفت آنحضرت و بیان آن  
 حدیث <sup>۳۵</sup> اما الذي لا ربه فقر نیست و نیاگر برای جهاد کس و سحر است احوال دنیا و دین چهار مرتبه عبد  
 رزقه الله ما لا و علما اول بنده که داد او را خدای تعالی مال و وادانش که بدان طریق صرف و کیفیت انفاق مال  
 در مضار و خیر و وجه بر شناسد فیهو یتقی فیهو به پس این بنده تقوی می کند درین مال پروردگار خود را  
 و از تکلیف نمیکند و در دخل و خرج آن حرام و نامرضیات حق را و یصل رحمه و پیوند میکند و نیکی و احسان می نماید  
 خویشان خود را و یعمل لله فیه بحسنه و کار می کند برای خدا و دین مال حق مال یعنی حق تعالی که متعلق است بآن مثل  
 زکوة و کنارات و غیانت و صدقات یا بجای خدا که فرموده است صرف مال را در ابواب آن فهدا  
 بافضل المنازل پس این بنده در فاضل ترین مراتب و منازل است و عبد رزقه الله علماء و مبنده  
 ایست که داده است او را خدای تعالی علم به حسن انفاق و صرف مال در وجه خیرات و مبرات و حصول ثواب

بران و لم یزقه مالا و نداده است او را خدای تعالی مال فهو صادق باب استحباب المال والعمر  
 و لکنیه پس این بزرگوار به مقتضای علمی که داد صادق و صالح است نیست وی و دوست دارد و آرزو میکند  
 وجود مال را یقول لوان لی مالا لعلیت بعمل فلان می گوید آن بزرگوار می بود و مرا مالی هر آینه عمل می کردم بهل  
 فلان که تقوی می کند پروردگار در مال و صلح و رحم می کند و صرف میکند مال را در حقوق فلان هر دو سوا پس  
 مرد و ثواب این هر دو بزرگوار برابر است اگر چه از بزرگوار اول بوجود مالی اتفاق با فضل می آید و از دوم نه اما به مقتضای  
 نیست صادق که داد و اجر آن می یابد و عبد و زقه الله مالا و لم یزقه علیما سیوم بزرگوار نیست که داده است او را  
 خدای تعالی مالی و نداده است او را علمی که بدان تقوی و در دوستی مال و در حقوق باید فهو یختطف فی ماله بغير علم  
 پس این بزرگوار به خط و خط می کند و مال خود و دست دینا میزند بی علم و دانش و تا بل و تمیز و در طریق خود شمر  
 و صرف می کند آنرا و در غیر حق چنانکه فرمود لا یتقی فیہ زبد و لا یصل فیہ رحمه و لا یعمل فیہ بحق شوی  
 نمی کند در مال پروردگار خود را و صلح نمی کند رحم خود را و عمل نمی کند و در وی نمی فعل ایا حیت الممازل  
 پس این بزرگوار به ترین جاهل است و عبد لم یزقه الله مالا و لا علما در حرام بزرگوار نیست که نداده است  
 او را خدای تعالی مال و نه علم تمیز میان وجود خود و غیره فهو یقول لوان لی مالا لعلیت فیہ بعمل فلان پس وی  
 می گوید اگر می بود و مرا مالی هر آینه عمل می کردم و در وی عمل فلان که اسراف و اتراف می کند فهو نیست پس  
 این است نیست وی و وزرها سوا و بارگاه ایشان که بر عهد دارند بر پشت خود آنرا برابر است و واه  
 الترمذی و قال هذا احدیث حسن صحیح اینجانب بر منی عزم باید چنان کرد و آدمی بر عزم مریضیت  
 ماخوذ است و منی عزم آن است که یک است بران و هیچ مانعی از جانب او نیست بگره دم قدرت  
 و ناسیدن بدان و اگر قدرت یابد و برسد بی توقفت می کند مثلا اگر یکی عزم بر زنا دارد و آنم است و  
 ماخوذ است بران اگر چه عزم زنا نماند اما گاهی هست بمر خود و تقصیل کلام آنست که اول و سواس  
 شیطان که در دل افتد بی کسب و قتل آنرا با جس خوانند و بر با جس مواخذة نبود و چون در خاطر بنشیند و در  
 باطن جولان کند و بگذرد آنرا خاطر خوانند و خاطر نیز از امت مرحومه محمد صلی الله علیه و آله و سلم مرفوع و منقول  
 است و مواخذة بران نه و این از خصایص این است است که از درگاه رحمت خاص پروردگار تعالی بدان  
 مخصوص شده اند بعد از ان هم است که قصد دینت فعل داد و در حسنات به مجرد قصد دینت حسنه کامل  
 می نویسند و در سیئات نه بعد از ان عزم است چنانکه تصویر نموده آمد و در وی مواخذة است بر وجهی که  
 مذکور شد هم و عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال ان الله تعالی  
 اذا اراد لعبده غیر الاستعمله فرمود آنحضرت که الله تعالی چون خواهد به بزرگوار یکی را بکار می دارد و او را  
 فقیل و کیف یستعمله پس گفته شد و بر سیده شد از این حضرت که چگونه بکار می دارد الله تعالی او را  
 یا رسول الله قال یوفقه لعل صالح قبل الموت فرمود تو فقیه می دهی او را برای عمل صالح پیش از

از مردن از دنیا قضایات حیات لازم آید که در وی گامی توان کرد و راه  
 التزمندی و معنی شداد بن اوس برادرزاده حسن بن ثابت است و او پدر او را صحبت  
 است نزد کربیت المقدس راه معصود است در شمعین قال قال رسول الله صلی الله علیه  
 و آله وسلم الکبیر من دان نفسه زیرک و فرزان و توانا کسی است که مطیع و فرمان بردار و ذبون  
 کرد اند نفس خود را و عمل لما بعد الموت و کار کند برای ثواب و جزا که بعد از موت باید و العاجز  
 من اتبع نفسه هواها و احق و نادان و ناتوان کسی است که پیرو کرد اند نفس خود را و اسوای نفس را یعنی  
 هر چه نفس خواهد از تحرکات و شهوات بدید و او را با نفس بس نیاید و دوست شهوت عاجز بود و اسیر سوای  
 نفس گردد و تقوی علی الله و با وجود آنکه مصیبت می و در دو برخالت فرمان می میرد و عمل خیر نمی کند  
 و توبه و استغفار نمی نماید آرزو و خواهش دارد بر خدا که را اضی کرد و به بخشد و در بهشت در آرد و راه  
 التزمندی و این ما جة شیخ ابن عباد شاذلی رحمه الله علیه در شرح حکم میگوید که علماء ما مذهب گفته اند رجاء  
 کاذب که منبر و گرد و صاحب آن بدان و باز ماند از عمل و دلیبر گرداند و ابر گناهان به حقیقت و جان نیست  
 بلکه آرزو و فریب شیطانست معروف کرخی و ضی الله عنه گفت طلب بهشت بی عمل گناهی است از گناهان  
 و امید شفاعت بی سبب و علاقه قوی است از فریب و امید داشتن و حمت از کسی که فرمان برداری  
 نکند و در احسن و جهالت است و حسن بصری گوید که قوی را باز داشت آرزوهای آمرزش تا بیرون رفتن از  
 دنیا و حال آنکه نیست ایشانرا حسنه می گوید یکی از ایشان نیک دارم که برابر پروردگار خود که آمرزنده است  
 و روغ می گوید اگر نیک یو و یگان وی به پروردگار نیک کردی عمل را و می گفت دور با شیدای بندگان  
 خدا این آرزوهای باطل که ایشانرا دیهای احمقان است که انداده اند و وی بخدا سوگندند خداوند تعالی هیچ بنده  
 و آرزوهای آخرت در دنیا و آخرت و عمر بن منصور یکی از یاران خود نوشت که تو اهل داری بد و از بی عمر  
 خود و آرزو داری بر خدا کار و خود باشد که آیین مروی کوبی اعاذنا الله منه \* \* الفصل الثالث \* \* حسن  
 رجل من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال کنا فی مجلس فطلع علينا رسول الله صلی  
 الله علیه و آله وسلم و ریت از مردی از اصحاب آنحضرت که گفت بودیم مادر محاس پس برآمد آنحضرت  
 و طلوع کرد بر ما و علی را سه اثر ماه و بود بر سر مبارک آنحضرت اثر آب یعنی غسل تازه آورد و دور و نفی  
 و نازگی بر جمال پاک دل خود را فرود و قلنا پس گفتیم یا رسول الله نوالک طیب النفس می بینم مادر آنحضرت  
 خوشدل قال اجل فرمود آدمی هم چنین است که شامیگوید قال گفت راوی ثم خاض القوم فی ذکر  
 الغنی استرد را دادند قوم و در ذکر تو تکدی که نیک است یا بد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی  
 الله علیه و سلم لا یأس بالغنی لمن اتقی الله عز وجل یا من است باک تو انگری مر کسی را که تقوی کند خدای را  
 عز وجل به مرتبه غنی شاکر باشد است و الصیحة لمن اتقی عین من الغنی و تدرستی بهتر است مر کسی را که تقوی



درد از تو نگری و طیب النفس من العظیم خوشدلی و خوشحالی از جمله نعمتها باب استیجاب المال

است که شکر آن واجبست و سوال کرده خواهد شد و از وی در قیامت چنانکه در قرآن مجید میسر ما ید ثم لثمنا این  
یوم مثل عن العظیم رواه احمد ۲۰ و عن سفیان الثوری قال کان المال فیما مضی یکره سفیان ثوری گفت

بود مال در زمان پیشین که مرده داشته می شد زیرا که زهد و قناعت در دنیا شمار اهل این روزگار بود و وقت لایموت این  
سعی و زبرد و توجه باو که دایم رسید و از ایشان آزادی دیده و خواری کشیده نمی شد فاما الیوم فهو ترس المؤمن اما  
امر و زردین روزگار که مایم چون با غنچه زهد و قناعت نیست افتاده و احتیاجا غالب آمده و برای تحصیل قوت

توجه و زبرد در دنیا خواری باید کشید مال پسر مسلمانان است که بسبب آن از آن در رسیدن سهام حوادث و  
بلا یاد امان است و کسبش است بدان از توجه باو که دایم او قال و گفت سفیان ثوری لولا هذه الدنيا لیموت  
لعمری بنی هلال بن الحلوک اگر نمی بود این دنیا ما هر آینه بمیدل می بست جنته ما را این دنیا داده ان و جواب

میداشند و میدل با سر و فتح سیر خر قمر که بدان دست و روی پاک کند کثابت است از ایند الی و خواری و داشتن  
و قال و گفت سفیان بن کان فی دنیا شی من هلاله فلیصلحه کسی که باشد در دست و روی چری از این مالها پس

باید که صلاح کند و ترتیب دهد و زیاده گرداند آنرا فاند زمان آن احتیاج زیرا که این زمانی است اگر محتاج شود  
کسی کان اول من یبدل دینه باشد آنکس اول کسی که بدل کند و از دست دید و بدین خود را و قال و گفت سفیان

الحلال لا یستعمل العرف مال حلال احتمال اندارد و بر نمیدارد افراط و اسراف را یعنی نمی باید در مال حلال  
اسراف کرد و باید آن را نگاه داشت و با احتیاط خرج کرد و با چندان گاه باقی ماند و خواهم بدین گرد و یا مراد آنست

که مال حلال کم می باشد و آن قدر نمی باشد که در وی اسراف توان کرد و رواه فی شرح السنة ۳۰ و عن

ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یفادی منادی یوم القیمة آواز می دهد

آواز دهنده روز قیامت یعنی فرشته که خدا می امر می کند او را بدان این ابناء العثمین کی اند پس از آن

شصت سال یعنی آنها که عمر ایشان در دنیا به شصت سال رسیده و این را نسب بدان عمر میدهند

چنانکه می گویند مات وهو این ثمانین یا تسعین وهو العمر الذی قال الله تبارک و تعالی و این شصت

سال عمری است که گفته است خدا می و نشان او این آیت را اولم نعمرکم ما یقل کر قیمة من

قل کر آبا عمر ند ایدیم شمارا عمری که پند پذیر گرد و در آن عمر کسی که پند پذیر تواند شد و چنانکه حکم القلید و آمده

شمارا پیغمبر ترساننده و خبر رساننده از دنیا معلوم گردد که تا پیغمبر بیاید و خبر رساند خبر و عقل بسند نیست و مواخذه نه

رواه البیهقی فی شعب الایمان ۴۰ و عن عبد الله بن شداد معن و است در طبقه ثانیة از کبار تابعین و

نقات ایشان شنید از عمر و علی و معاذ و ابن عباس و از پدر خود و از خاک خود که میمونه است ام المؤمنین و روایت

کرد اند وی شعبی و منصور و حکم و غیر ایشان قال ان لکرام من بقی هذه ثلاثة اتوا لابی بصری که چندی از

قیمة یعنی مدینه که مدینه بود آمدند پیغمبر و اصحابی الله علیه و آله و سلم فاسلموا پیش مسلمان شدند قال رسول الله

گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم من یکتفی فیهم کیست که کفایت کند باب استحباب المال  
 مرا موت ایشان را یعنی غم خدای و سامان حال ایشان کند تا مرا حاجت نباشد به جز داری ایشان قال طلحة انا کفایت  
 طلحة من کفایت می کنم موت ایشان را فکانوا اهلده پس بودند این سه تن نزد طلحة فبعث النبی صلی الله علیه و آله  
 و سلم بعثا پس فرستاد آنحضرت لشکر را بجائی فخرج فیهم احد هم پس بیرون آمد و من لشکر یکی ازین سه تن  
 قاتل شهید پس شهید گردانیده شد آن یکی ثم بعث بعثا پس فرستاد لشکری دیگر را آنحضرت فخرج فیهم الاخر  
 پس بیرون آمد و من لشکر مردی دیگر از این سه نفر قاتل شهید پس شهید گردانیده شد ثم مات الثالث  
 علی فرزند پسر مرد و در سیوم بر سر خود قال قال گفت عید الله بن شد که گفت طلحة فرزند هولا  
 الثالث فی الجنة پس دیدم یعنی در خواب این سه تن را در بهشت و رایت المیت علی فرزند امامهم  
 و دیدم آن مرد مرده بر فراش را پیش ایشان مقدم و متابقی تر ایشان را لذلک احدثه بعد از ایلیم و دیدم  
 آنرا که شهید گردانیده شد آخر که نزد یک نمیر و دوی و تمییز است دوی و اولیوم یلیه و دیدم نخستین  
 این سه کس را یعنی آنکه نخست شهید شده بود که نزد یک میزد و این شهید آخر و عقب تر از همه فک خلای  
 فی ذلک پس در آمد و باطن من تبسب و لنگار و دین دیدن این سه کس باین ترتیب یعنی بایستی که شهید  
 اول سابق و مقدم بر همه بودی یا مرد و شهید دومی که بر فراش من مرده و عقب تر از ایشان فک کت  
 للبیبی صلی الله علیه و آله و سلم ذلک پس ذکر کردم آنحضرت را این خواب قال فرمود آنحضرت  
 و ما انکرت من ذلک و چه جز را انکار کردی تو ازین قضیه یعنی دیدن تو آن مرده بر فراش را و اینست مقدم  
 تر از همه و هم چنین دیدن شهید آخر پیشتر از شهید اول محل انکار نیست هم چنین سپانید زیرا که لیس اجل  
 افضل عند الله من مؤمن یعرف فی الاسلام نیست هیچ یکی فاضلتر از دای نیامی از پنهانی که در او  
 شود و عمر دی در مسلمانان لتسمیعه و تکمیل و تهلیل از جهت عبادت کردن او مرده او را به هیچ و تکمیل و تهلیل  
 و چون شهید آخر در از شهید دی از شهید اول بیشک اجر دی و فضل دی زیاده بر باشد از دوی و  
 هم چنین آنکه بر فراش مرده ای از مرد و شهید مشهور و تاویل و توجیه این همان است که در فصل ثانی  
 از حدیث عبد بن خالد گذشت و عن محمد بن ابی حمیرة و کان من اصحاب رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم روایت است از محمد بن عمیرة و فتح عین و کسبر میم و کون تخانیه و بودی از  
 اصحاب آنحضرت این را از برای این میگوید که صحبت دی با حضرت مشهور نیست قال ابن عبد البر و خیر علی  
 وجهه گفت آنحضرت که بزرگوارندگان اگر بقیه مردی خود من یوم ولد الی ابن یسویت من ملا از روی که زاید  
 شده است تا آنکه بمر و سخت پیر فی طاعة الله و طاعت فرمان مردانی خدا یعنی فرض کرده شود که از ولادت  
 تا وقت میری در سبزه و نواز بر روی افتاده باشد یا مرد بعد از بلوغ بمرته تکلیف باشد لحقوة فی ذلک الیوم  
 بر آنیم کم می شمار داین افتادن خود را در طاعت و عبادت و در آن روز یعنی روز قیامت و لود انه رد الی



عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يدخل الجنة باب التوكل والصبر  
من امتی سبعون الفاضل حسابی در آمد بهشت را از است من هفتاد هزار کس که بی حساب هم الدین  
آن در آیندگان بهشت را بی حساب آن کسانی اند که لا یستعرقون ولا یتطیرون استون نمی کنند و  
شکون بد نمیکیرند و علی رهم یتوکلون و بر پروردگار توکل دارند متحقق علیه ظاهر آنست و الله اعلم که  
مراد استقامتی جاهلیت است که از کتاب دست معایم نشده و سواد آزارت بر نینوا و ذالیمنی نیست  
در ان از وقوع و ترک بترتیب قول او لا یستعرقون چه مقرر است که تطبیق از عادات جاهلیت است  
و ضمنی غده واجتناب از عادات جاهلیت بر عابد مسلمانان لازم است و با وجود آن در وی فعلیت است و  
بر وی جزائی جزئی منزب ساخته که در آمدن بهشت است بی حساب زیرا که اکثر مسلمانان مبتلا و گرفتار  
اند باسباب اگر چه از جاهلیت بود و این نیز از در جات توکل است و بالاتر از ان ترک استرقا و سالیجات  
و مذیبرات است مطلقا که از برای تحقیق مقام توکل کنند و متعارف اند توکل این معنی مفهوم می گردد و  
لهذا تفسیر کرده اند توکل را به ترک کسب و اسباب به جهت وقوع بر اقیات حی چنانکه که نیست و این  
مرتبه خواص است و موسطان و ایشان را این فعلیت و جبراً که درین حدیث مذکور است حاصل است  
باز یاتنی للاندین احسنوا التمسکی و زیاده سیوس مرتبه مستهیلان و متربانست که اسباب بالکلیه از نظر شود  
ایشان ملاحظه و دو عدم آن بر آورنده است و ایشان را در مباشرت اسباب وجودیت و استمال باهر  
ادوی است و باین حیثیت علم عزیمت گیر و این مرتبه اخص خواص است از انبیاء و اولیاء که از خود فانی و بانی  
ند اند و نهایت مرتبه توکل و حقیقت آن اینست و جزمی ایشان فوق همه است و تحمیل مقام این است که  
اسباب بر سه قسم اند تقینی و ظنی و دلی تقینی مثل برداشتن لقمه دریا وین دلی بدان و حاکمین و فرد درون آنرا  
و مباشرت این قسم از اسباب سنانی توکل نبود بلکه ترک آن عمل و سنده و بموجب اتم است و ظنی اسبابی  
که جاری شد دست الهی و تقدیر وی در حق عموم خالق مثل کسب قوت و پذیر در ان و مباشرت و مداوات  
مادویه طبیه که حاصل شد ظنی برفع آن و مثل احتیاط از بجزی که غالب است و دوی همایک  
چنانچه خواب در جائی که عدوت است و دوی و چو سبیل و غیره مثلاً و این قسم گاهی ملاحظ می گردد و از نظر  
اهل توکل و تقین به مشاهد قوت می و تقدیر وی و تقین با نیکو یک ذره بی افون پروردگار نبیند و هیچ چیزی  
خالق و تقدیر وی واقع نشود و اما اسباب دلی واجب است ترک آن و ستانی است مباشرت او هر  
توکل را همچو احتیاط از مکانی که سبیل و غیره در و هر که نمی آید و بجز و توهم آمدن ناگهان انرا که پس افسوسهای  
جاهلیت و تطبیق و مانند آن از آنچه شایع نمی آن کرده ازین قسم است و ترک مذیبرات و مباشرت عادی از  
قسم آن فافهم ۲۰ و عنه قال خرج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوما فقال دهم از این حساب  
است که گفت بیرون آمد آن خبرت روزی پس گشت عرضت علی الانیم ظاهر کرده شد و نمود و نمود و نمود

است. بطریق کشف و بخیان یا در خواب یا اخبار است از نبودن آن در روز قیامت. باب التوکل والصبر  
و تیسر ماضی به رجعت تحقق وقوع است فجعّل یوم الذبی و معه الرجل پس در ایستاد که میکند و پیغمبری و حال آنکه  
با او است یک مرد و الذبی و معه الرجل آن دی که در پیغمبری و حال آنکه با او است و مرد و الذبی و معه الرجل طوطی کز در  
پیغمبری دیگر با او است که دبی و الذبی و لیس معه احد می که در پیغمبری و نیست با دبی هیچ یکی از رجعت هم  
منابعت کسی مراد از فرایت سواد اکثر ائمه الا فقی پس دیدم سیاهی بسیار را که بسته است و باز کرده است کرانه  
آسمان و اقر جوت آن یکون امتی پس چون بیاید و این گروه اسد داشتیم که است من باشد فقیل هذا موعی  
فی قومه پس گفته شد که این موی پیغمبر است در امت خود ثم فیل لی انظر پس سر گفته شد مرا بنگر فرایت  
مواد اکثر ائمه الا فقی پس دیدم سیاهی بسیار را که بسته است افق را فقیل لی انظر پس گفته شد مرا  
بگر هکذا و هکذا هم چنین و هم چنین یعنی بمن و شمال فرایت سواد اکثر ائمه الا فقی پس دیدم دیگر سیاهی  
بسیار را که بسته است افق را فقیل هو لاء امة لك پس گفته شد که ایشان اند است تو وضع هو لاء سبعون الفا  
قبل امة هم و با ایشان هفتاد هزار کسی که پیش ایشان است یعنی در این آن سواد کثیر ما هم از ایشان چنانکه  
روایت بخاری و التبت دار و بران و انه اعلم ید خلون الجنة بغیر حساب می در آید بهشت و ابی حساب  
هم الذین لا یتطوون ایشان آنکسانی اند که شون بد نمی گیرند و لا یسترقون و افسون نمی کنند با فسونندای  
چاهلست و لا یکتون و داغ نمی سوزند و داغ نکردن نیز از اسباب و اتمیه است و در اجا و بیش می از آن  
آید و بز و ضرورت اگر بکار اطباء حاذق یقین شود و خصی نیز بهست اما فخر آنست که کرده و حرام است و کلام  
این درین باب در شرح تفر البسماء و بیت مشیج است از انجا باید جست و علی ربه یقولون و بر پروردگار  
خود توکل می کنند و بهست با حساب و اتمیه نیز نه فقام عکاشة بن نجیصن بکمر میزد و سکون عادی صا و اتمیه  
پس با سنا و عکاشه که از مشاهیر صحابه است بنصم علی و تشدید کاف و تخفیف آن و تشدید اکثر است  
حاضر شد و را در مشاهدی را که بعد از دست و شکست شمشیر وی روزید و پس داد آنحضرت او را چوبی  
یا شاخ خرما شک دادی است پس گفت و دوست وی شمشیر وی اول کسی است که بهست  
رضوان کرد و شارت داد او را آنحضرت به بهشت و وی از فضای صحابه بود و وفات یافت در خلافت  
صدیق در سن دوت و عمر وی چهل و پنج سال بود و ایست کرده است از وی ابوهریره و ابن عباس  
و خواهر ادم قیس بنت محض فقال ادع الله ان یجعل منی منهم پس گفت عکاشه مرا آنحضرت داد و عا  
کن خدا را که بگرداند مرا از ایشان یعنی از متوکلان که در آید بهشت و ابی حساب قال اللهم اجعله  
منهم گفت آنحضرت خداوند را بگردان عکاشه را از ایشان ثم قام رجل آخر ستر با سنا و مروی دیگر  
فقال ادع الله ان یجعل منی منهم پس گفت آنرا مرا آنحضرت را بگردان خدا را که بگرداند مرا از ایشان قال  
سبکک بها عکاشة گفت آنحضرت پیشی کرد در این و عت و مسات عکاشه گویا از آن کرده شد آنحضرت

و او دان بخلص مکر بدعا کردن یک کس را و چون عکاشه را دعا کرد کنجایش دعا در حق باب التوکل و الصبر  
 دیگر نماند یا این مرد اهل آن مرید مستحق آن منزلت نبود و ما در آن تصریح نفرمود که تو اهل آن نیستی و جواب  
 داد بکلام مشترک در بیان کرد که سبب در تخصیص عکاشه سبقت نوی بود با تمام آن دعا و گفته اند که مرد دوم از  
 منافقان بود از آن جنت ادا دعا نکرد و با وجود آن حسن خلق کار فرمود و جواب داد بکلام مجمل و بعضی گفته اند که تحسین  
 عکاشه بدعا بوجی نفعی بود و این قول صواب تر است زیرا که در روایتی آمده است که مرد دوم سنده من عبادا بود که از  
 خاص اصحاب و مشاییر ایشان است و الله اعلم متفق علیه و درین حدیث دلالت است بر مستارعت و  
 مسابقت به خیرات و ثواب و عاز صا حتمین <sup>۳۰</sup> و عن صریح قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم عجبا  
 لامر المؤمن ان امره كله خير و اینست از صریح و می که از فقر و صفا و کبرای ایشان و قدیم الاسلام بود  
 و مناقب او بسیار است گفت گفت آنحضرت شگفت مرثیان سلمان را که همه شان او را در اینک  
 است و ليس ذلك لاحد الا للمؤمن و نیست این شان مرا هیچ یکی را اگر مرثیان کامل را آن اصابت  
 شد <sup>۳۱</sup> اگر برسد او را حالت خوش شر میگوید فکان خیر الیه پس باشد شکر گفتن بهتر او را و آن  
 اصابت خیر او صبر او را اگر برسد او را حالت بد صبری و زود فکان خیر الیه پس باشد صبر کردن بهتر او را  
 و بمقام طبر و شکر هر دو عالی است و اجر و ثواب بر آن مترتب و آدمی الزین و در حالت خالی نیست پس بر  
 حال بهتر است رواه مسلم <sup>۳۲</sup> و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
 المؤمن القوي خير و انحب الی الله من المؤمن الضعیف سلمان قوی و ایمان و اعتقاد و خدا و توکل و تقه  
 بروی تعالی و عزیمت بر امور خیر و جهاد در راه خدا یا قوی و صبر کردن بر همت نشینی مردم و تحمل ایندانی ایشان  
 در نصیحت و تعلیم خیر بهتر است از ایمان ضعیف درین صفات و فی کل خیر و در هر ایمان قوی یا ضعیف نمی  
 است و هیچ ایمان از صفات نیک خالی نباشد و اصل ایمان اکل صفات خیر است احرص علی ما ینفعک  
 حرص و طلب زیادت کن بر چیزی که سود کند ترا و استمع بالله و لا تعجز و یاری جوی و تو فین بطلب از خدا  
 و عاجز نباش از طلب و استعانت و ان اصابك شیء فلا تقل و اگر برسد ترا چیزی از مصایب و بمر و مات  
 پس گوی این سخن را که لو انی فعلت کذا اکان کذا اگر من میکردم چنین می شد چنین و لکن قل قد را الله  
 و ما شاء فعل و ایس بگو شد بر کرد خدا و هر چه میخواهد خدای تعالی میکند فان لو تفتح عمل الشیطان زیرا که تو  
 بجهت بشمائی خوردن بر چیزی و بنار خدا تقدیر الهی و نسبت حول و قوت بنش کوبیدی کشاید کار شیطان را  
 می در آور و در دل و سینه او را بنده است و معارضه تقدیر و آنچه در بعضی احادیث از قول آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم واقع شد و چنانکه در حج فرمود لو انی استقبلت من امری ما استقبلت بروت نه باین معنی است فدی  
 رواه مسلم <sup>۳۳</sup> الفصل الثانی <sup>۳۴</sup> عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال سمعت رسول الله گفت  
 امیر المؤمنین عمر شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یقول که میبانت لواکم یتوکلون علی الله

حق تیرکله اگر ثابت شود که شما توکل میکنید بر خدا چنانکه باید توکل کرد و روز قیامت کمالات رزق الطیور باب التوکل والصبر  
بر آئینه روزی میدهد شمار چنانکه روزی میدهد برنده را و روزی توکل آنست که یقین صادق داشته باشد بضامنت حق تعالی  
رزق را پیش از دست و شبیه عطی گشته که حق توکل آنست که بدانند که نیست قاعلی مگر الله و با وجود آن سعی کند و طلب بر  
و به جمیل یعنی حرص و افراط و تنب و گفته که امام غزالی وح گفته که هر که گمان برد که منی توکل ترک کسب و  
و افتادن است بر زمین مثل جامه انداخته شد بر زمین جاهاست و اما هر چه چسبیده گشته که محل توکل طلب  
است و حرکت و ظاهر پس صافی توکل نباشد بعد از تحقق و ثوق بخدا عزوجل و بعد از تشبیه کرد بطیور که در طلب  
رزق می بر آید بی اعتماد بر طلب خود و عمل و وقت خود چنانکه فرمود تغذ و اخم اصحابا بکسر خای معجز و صادق  
می بر آید طیور و بلند ادگر سینه را غر شکم و تروح بطنا تا بکسر موده و باز بیکر دند با شبانه خود سیر و کلان شکم رواه  
الترمذی و ابن ماجه ۲۰۰ و عین ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ایها  
الناس لیس من شی یقربکم الی الجنة و یباعدکم من النار ای آدمیان نه سحر هیچ چیزی که نزدیک  
گرداند شمار ایسوی بهشت و دور وادار از آتش و دوزخ الا قل امرتکم به که آنکه به تحقیق امر کرد و شمار را  
بآن جز و لیس شی یقربکم من النار و یباعدکم من الجنة و نیست چیزی که نزدیک گرداند شمار از آتش  
و دوزخ و دور گرداند از بهشت الا قل تهیتکم عنیه که آنکه به تحقیق تهی گرداند شمار از آن و آن الروح  
الامین و بدوستی که روح امین و فی روایتی بجای و آن الروح الامین و آن روح  
القل من آمده و مراد بهر و عبادت جبرئیل است علیه السلام روح یعنی جان آدمی و روحی و جبرئیل و بی آمده  
و مراد اینجا جبرئیل است و وصف او با معین بهر جت الهی است عالم و روحی را و اضاحت فی  
بقدرش بضم قاف و سکون دال و ضم آن به معنی ظمیر بهر جت کمال طهارت است از نفس ناسوت میفرماید  
که جبرئیل نقی روحی و میدور دلسن کنایت از روحی خفی ان نفسا لیس تموت که هیچ ذاتی البته نمیرد  
حتی تموت کمال رزقها تا آنکه بنام و کمال نسبت از روزی خود را و هر چه برای او نهاده اند البته برای او رسیدنی  
است الا فاتقوا الله و اما آنگاه باشد پس چون چنین است که آنچه روزی نهاده اند رسیدنی است  
بر پیغمبر گاهی که خدا را و او اجمل و لای الطلک و یکنوئی کنید داعیه ال و دزید و افراط نهاید و در جستن روزی  
تأیر و مشروع و موافق حق افند و لا یستعملکم انتبطاء الرزق ان تطلبوه بمعاصی الله بر ندارد و با حب  
نشو و شمار او بر بنداشتن رزق بر طلب کردن او بکنایان خدا یعنی چون رزق و بر شد اضطرار سببه نماید و حاصل  
نکند آنرا بوجوهر حرام و مکر و در حقیقت رزق هر که در نزد خدا رسد و هرگاه که رسد رزق همان است و نقد بر  
هم چنان بود و به محبت زیاد و رسد و همان رسد که مقدر است و حاصل اضطرار جز محبت نبود و روزی که  
بر مسوخر ام کرد و پس طلب رزق به محبت نکند فانه لایزال ملک ما عند الله الا بطاقتی زیرا که در پناه  
نشود چیزی که نزد خدا است از رزق حلال که بطاعت می یعنی دوام و استقامت و رزق بر طاعت

طاعت که بر هر چه رسیدنی است از ذوق منبر سدا که به معصیت حاصل گنبد حرام کرد و باب التوکل والصبر  
 و اذم و اجمع کرد و اگر بطاعت بنم رساید خلل شود و مدح رجوع کند و در خواشی نوشته که مراد ما عند الله بهشت  
 است رواقی شرح السنة و البیهقی فی شعب الایمان الا انه لم یلک لیکن بهشتی ذکر نکرد این عبارت  
 و انه وان روح القدس الی آخره یا مراد آنست که بهشتی ذکر نکرد و ان روح القدس را بجای و ان روح الامین  
 چنانکه در روایت شرح السنة است قاسم <sup>۳۳۰</sup> و عن ابی ذر عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال  
 الزهادة فی الدنیا لیست بتحریم الحلال زهد کردن در دنیا نیست بحد ترک لذات و شهوات آن  
 که در معنی حرام گردانیدن حلال است که منہی عنه است بقول وی سبحانه لا تحرموا طیبات ما اهل الله  
 لکم ولا باضاعة المال و نه ترک مال و اشاق آن که در معنی ضایع گردانیدن مال است و آن نیز ممنوع  
 است و لکن الزهادة فی الدنیا ان لا تكون بما فی یدک او ثقی و لیکن کمال زهد در دنیا و تمامی ادب این است  
 که نباشی بآنچه در دست نیست از مال اعتماد کنده تر بما فی یدک الله به چیزی که نزد خدا می توانی است که معنی  
 توکل و توفیق بر مذاقیت می است و ان تكون ثواب الیه صیبة اذا انت اصعبت بها و زیادت در دنیا آنست که باشد  
 ثواب معصیت و قی که تو رسیده شوی و مبتلا کرده شوی بآن معصیت باقی داشته شود برای تو یعنی منع  
 کرده شود و تا آخر کرده شود و ترسیده شود آن معصیت برای تو رواه الترمذی و ابن ماجه و قال  
 الترمذی هذا احادیث غریب و عمر بن و اقل المرأوی مکر الحدیث بد آنکه زهد عبادت است است  
 از بی رغبتی در دنیا و میردن آمدن از متاع دنیا و شهوات آن از مال و جاه پس اثناء است کرد آنحضرت صلی  
 الله علیه و آله و سلم که مقام زهد بجز دین نام نگیرد و نام تمام صبر و توکل بدست نیاید و رغبت در آخرت بجای رسد  
 که در دو مصایب دلا در دنیا محبوب گردد و بامید ثواب آخرت و مرغوب تر گردد از دین آن و هر که را این  
 معنی حاصل شد راه است و الاخریم حلال و اضاعت مال یشس نیست <sup>۳۳۱</sup> و عن ابن عباس قال کنت  
 خلف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوما ابن عباس گفت رضی الله عنهما که بودم من و ذیف  
 آنحضرت روزی فقال پس گفت وی صلی الله علیه و آله و سلم یا غلام احفظ الله یحفظک ای کو دکن  
 نگاهدار و رعایت کن حق خدا را و طالب رضای او شو نگاهدار و خدا ای تعالی ترا از جمیع آفات در دنیا و آخرت  
 احفظ الله تعالی و تهاک نگاهدار خدا ای تعالی را و مراقب او باش بیای او را پیش روی خود حاضر و مقابل  
 تو زهر و اعانت و اذا سألت الله و چون سوال کنی و چیزی خواهی سوال کنی و نخواه از خدا و اذا  
 استعنت فاستعن بالله و چون یاری جوئی پس یاری بخواه از خدا و اعلم ان الامة لو اجتمعت علی ان  
 یدفعوک بشی و بد الامة تمام است و کرده آدمیان اگر جمع کرده شوند و اتفاق نمایند بر سود و شاییدن ترا باندگ  
 یزنی لم ینفعوک الا بشی قد کتبه الله لک یفزع تو الله رسا ندر اگر به و چیزی که نوشته است و تقدیر کرده  
 است آن بجز از خدا ای تعالی برای تو و لو اجتمعوا علی ان یضروک بشی لم یضروک الا بشی قد کتبه



الله عليك و اگر انبیا کتمت بریان و سائیدن مرا بجزی زبان تو احد و سائید بگر. باب المتوكل والصبر  
 بجزی که تحقیق نوشته است آنرا خداوند بر تو رفعت الاقلام و نهفت الصحف و داشته شد قلم تا وقت که ده شد  
 نامها کنایه است از تمام شدن قدر و فارغ کشش از نوشتن آن و او احمد و الترمذی و در بعضی روایات  
 بعد از تبهله و تبهله این زیاده تعریف الی الله فی الرضاء یعرفک فی الهدی شناسی کن  
 و شکر که آری و توجه کن موصی خدا در حالت فراخ و آسانی بطاعت و حق نعمت شناسی بشناسد و جرای  
 آن و در ترازد سخی و بر آرد حاجت می ترا فان استطعت ان تعمل لله بالرضاء فی الیقین فافعل پس  
 اگر میتوانی که گاهی کنی برای خدا ابراضی شدن در یقین پس کن آنرا که کاری عظیم است فان لم تستطع  
 فان فی الصبر علی ما تکره عظیم اکثیر البس اگر توانی کاری کرد و شکر نعمت به تمام که آرد پس بد رستی که  
 در صبر کردن بر بلائی و محنتی و کمر و می که بر تو رسد یکی و فضل و نواب بسیار است یعنی اصل شکر گداری  
 حق است به همه طایفه از جنت شمول نعم و الطاف علی و حق و اگر این باشد از صبر و دجاده نیست و این فصلی  
 دارد و اعلم ان المصبر مع الصبر و الفرج مع التکون و بد آنکه یاری دادن حق سده را با صبر و شکیبائی کردن  
 بنده است بر طاعت به از محنت و کساد کار با محنت و اندوه است یعنی بعد از ابر بپسندی گشادگی است  
 است و بعد از اندوه راحت و شادی و آن مع العسر یسر و بد رستی که بعد از هر سختی آسانی است  
 و لن یغلب عسر یسرین و هرگز غالب نیاید یک سختی با و آسانی یعنی اگر آدمی یک سختی بیند و آسانی یابد  
 یکی و در دنیا بگذرد و آخرت چنانکه مسلمانان تعب و محنت کشیدند در دنیا به فقر و شدت پس آسانی دیدند  
 در دنیا فتح و نصرت و در آخرت خواهند دید نعمت و راحت بنعم هشت و دیدار مولی این همه الفاظ در حدیث  
 دیگر آمده که در مسیح و مشکوه بنام آورده و عن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم کنت سعد بن ابی وقاص که گفت آنحضرت من سعاده این آدم رضا بما قضی الله که بد رستی  
 سعادت و بیک سختی آدمی و در اضی بودن است بجزی که فنیانمود و بقیه بر فرموده است الله تعالی برای وی  
 و من شقا و این آدم تکره استخاره الله و بد سختی آدمی در که اشتن اوست طلب جرات خدای تعالی یعنی  
 آدمی باید که همیشه طلب بخر کند از خدای تعالی و چون فرمود که آدمی باید که راضی باشد بهر حال تو هم این شد که گویند  
 مصیبت و نامرضیات نیز راضی باشد و فرمود همیشه باید که آدمی از پروردگار تعالی طالب بجز و و خیر و ابرار  
 جزو مرضیات برود و از شر و نامرضیات نگاه دارد و حقیقت آنست که رضا بقضای الهی و فعل وی واجب است  
 اگر چه گرفتار مصیبت بود و بی رضائی از فعل خود است که مقتضی است به قصد تحقیق این در علم کلام است  
 و من شقا و این آدم مسخه بما قضی الله له و از شقاوت آدمی است بی رضائی و کراهت او به جزی که  
 قضا شد بر کرد و است خدای تعالی مر آدمی را از بلا و مصائب رواه احمد و الترمذی و قال هذا حدیث  
 غریب \* الفصل الثالث \* عن جابر بن عبد الله عن ابي عبد الله علیه و آله وسلم قبل فجد و ابیت

است از جابر که دینی خرا کرد امراء آنحضرت به جانب بفتح نون و سکون جیم باب التوکل والصلو  
نام دباری که آنرا آنها گویند و هر چه بالا است از نهامه تا زمین عراق خد نام دارد و در اصل بفتح معنی زمین باشد  
است فلما قتل رسول الله پس هرگاه مراجعت کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم قتل شده مراجعت  
کرد جابر با آنحضرت و قتل باز آمدن از سفر بوش و قافله را که قافله گویند باین معنی گویند تفاوت یعنی رود و سلامت باز آید  
فاذ رکتهم القائلة فی والدکثیر العضا پس در بابت و بود رسید ایشانرا نیم روزی در وادی که بسیار بود  
درختان درودی و عنایت بکسر عن جمع غنچه به معنی درخت خاوار و در مجموع الجاد گذر غنچه درختان میدان فتنول  
رسول الله پس فرود آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و تفروق الناس يستظلون بالشجر و منزق شدند مردم  
در آن حالتی که سایه می طلبند به درختان یعنی هر که ام زیر درخت رفت و قیام کرد و فتنول رسول الله پس  
فرود آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم تحت شجرة زیر درخت باشد که نام او سمره است و فی الصراح  
سمره صحیحین و ضم سیم و درخت طلع فعلق بهما سیفه پس پیاد بخت آن حضرت بآن درخت شمشیر خود را  
و نه عافیه و جواب کردیم باینکه خواب فاذا رسول الله پس ناگاه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ایستاد و عونا  
می خواند وادی طلبه نزد خود پس در فتنه باز دوی و اذ اشد اعزایی و ناگاه نزد آنحضرت اعرابی حاضر است  
فقال ان هذا اختبر طاهلی سیفی و انا نائم پس گفت آن حضرت این اعرابی کشید بر من شمشیر را و حال آنکه  
من خواب می کردم فاصبحنا قطب و هو فی ید و صلتا پس برادر شدیم و حال آنکه آن شمشیر در دست آدمست  
برآمد و صلت بفتح صاد و ضم آن شمشیر آینه قال من یمنعک منی گفت اعرابی که من میبند و نگاه میدارد و ترا  
از من فقلت الله پس گفتم نگاه میدارد مرا خطای تنالی ثلثا سه باد گفت این کلمه را و لم یعاقبه نه انا نکر و  
آنحضرت آن اعرابی را و جلس و نشست متفق علیه و فی رواية ابی بکر الاسمعیلی فی صححه و  
در روایت ابی بکر اسمعیل که در صحیح خود آورده اینچنین آمده که فقال من یمنعک منی پس گفت آن اعرابی  
که من می کند ترا از من قال الله گفت آنحضرت منع میکند مرا از تو انه فسقط السیف من ید و پس افتاد  
شمشیر از دست اعرابی فاحذر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم السیف پس گرفت آنحضرت  
شمشیر را فقال پس گفت من یمنعک منی که من می کند ترا از من فقال کن جیم آخذا پس گفت اعرابی  
مر آنحضرت را باش هنر گیرند یعنی گیرند و بفرموده بگفتند فقال تشهد ان لا اله الا الله و انی  
رسول الله پس گفت آنحضرت آیا گواهی میدی که نیست هیچ معبودی بجای من فرستاده خدا  
ام یعنی سلمان پیشوی قال لا گفت اعرابی مسلمان نمی شوم و لکنی اعاهدک ان لا اقابلک و لیکن من  
همدی کنم ترا که کشش نه کنم ترا و جذب ناتم با تو و لا اكون مع قوم تقابلونک و نه با نم با تو می که قال میبایستند  
با تو فخلی جیمیله پس را کرد آنحضرت اعرابی را فاتی اصحابه پس آمد اعرابی باینکه خود را فخرال  
جنتکم من عند خیر الناس پس گفت بیا در آن خود آمده ام شمار از نزد بهترین آدمیان هکذا فی کتاب

التبیانی هم چنین است در کتاب جمیدی و فی الریاض و هم چنین است در کتاب باب التوکل والصبر  
 ریاض السالکین فی شعب امام شیخ الدین نووی \* ۹۲ و عن ابی ذر ان رسول الله صلی الله علیه  
 وآله وسلم قال انی لاعلم آیه لواء العاص بها الکفهم آنحضرت فرمود من دانم آنی را از قرآن که اگر بکند  
 دلیل کند و تک نماید مردم بدان آیت را آید پس است ایشان از جمیع اعمال او را آن آیت او شس  
 اینست و من یتق الله یجعل له مخرجاً و کسی که تقوی در دوزخ دای را بکند و اندک ای تعالی برای او پیران  
 آمدن و خلاص شدن از بهرنگی و اندوه و محنت در دنیا و آخرت و یزده من حیث لا یحسب و روزی رساند  
 او را از آنجا که گمان نه از دینش بی رخ و تب و زرد و راه احمد و این ماجة و الدارمی \* ۳ و عن ابن مسعود  
 قال اقرا فی رسول الله گفت عبد الله بن مسعود خوانید مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیت را  
 اینچنین انی انا الرزاق ذو القوة المتین و این قرائت شاذ است در قول حق سبحانه ان الله هو الرزاق  
 ذو القوة المتین و راه ابو داود و الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح \* ۴ و عن انس قال کان  
 اخوان علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انس گفت بودند دو برادر در عهد آنحضرت  
 فکان احدهما یاتنی بالنبی صلی الله علیه و آله و سلم پس بود یکی از آن دو برادر که می آمد نزد آنحضرت  
 چون بگردید و سبید اکثر بخت میر سید و الاخر یحترف و برادر دیگر حرف می می کرد و شکلی المعترف اخاه  
 النبی صلی الله علیه و آله و سلم پس شکایت کرد آن برادر حرف می می کرد و شکلی المعترف اخاه  
 او بر من افتاد و مرا عفواری او باید که و فقال لعلک تزقی به پس گفتم آنحضرت در نسیب و صبر دادن  
 می بر تحمل مونت او باید که نور زق داده میشود برکت او و بسبب عفواری و انفاقی که بر دی می کنی و  
 این حدیث دلالت دارد بر آنکه اتفاق بر خوراد تحمل مونت ایشان خصوصاً بر ذی ارطام سبب او را در زق  
 و برکت دار آنست و راه الترمذی و قال هذا حدیث صحیح غریب \* ۵ و عن عمرو بن العاص قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان قلب ابن آدم بکل واحد شعبه بدستی که دل آدمی را در هر دانی شافی  
 و قطعه است گنایست از شعب و نفر و هموم و خواطر دی در اسباب رزق و تکمیل آن فمن اتبع  
 قلبه الشعب کلیه پس کسی که تابع گرداند دل خود را آن شعبها الله یعنی در پی آن هموم و خواطر برود و در  
 نذر و افند لم یبال الله بای و ادا هلكه باک نه اندک ای تعالی که در کدام وادی هلاک گرداند او را  
 در نفس او ازین عالم در کدام مشغله اتفاق گردد و در حال موت او برسد و من توکل علی الله کفاه الشعب  
 و کسی که توکل کند و اعتماد کند بر خدا بسیار و کار خود را بوی تعالی کفایت کند الله تعالی او را همه شعبها و نذر قبا  
 و عاقبت مونت های گوناگون او را و راه ابن ماجة \* ۶ و عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه و آله  
 و سلم قال قال ربکم عزوجل آنحضرت فرمود که گفت پروردگار شما لو ان عبیدی اطاعونی اگر بندگان من  
 فرمان برداری کردند می مرا لایقیتهم العطر بالمیل بر آینه می نوشتانید مرا ایشان را بدان داد و شب یعنی

یعنی فرستادم در شب برایشان باران تا از آن آب بخورند و تخمیس شب به جنت باب التوکل والضر  
 آنست که غالب باران در شب افتد و مانع برآید و اطلعت عليهم الشمس بالنهار و طالع می گردانم برایشان  
 آفتاب را در روز قلم اسمعظم صوت الرعد و نمی شنوایم ایشان را آواز خردن ابردا کنایست از اسن و  
 سلامت خالس که در دوی اصلاحیم آفت و هلاک نباشد و راه احمد و عیبه قال دخل رجل علی اهلته گفت  
 ابوهریره ذاکم فردی بر اهل و عیال خود فلما رای با یهم من الحاجة خرج الی البریة پس چون دید آن مرد  
 آنچه با اهل دوی بود از فروختن حاجت بیرون آمد بسوی صحرا تا بهم دست نه برای ایشان چیزی از ثروت فلما رات  
 امراته قامت الی الرحنی پس چون دید زن دوی که وی بیرون رفته است ایستاد و رفت بسوی آسیا  
 فوضعتها پس نهاد آسیا را پیش خود نهاد یک سنگ آسیا بر و بگری باید آنکه مرد دوی که بیرون رفته  
 است چیزی نیارد و بساید و مانعی برزد و الی التور فسیرت به و ایستاد از زن بسوی تو پس گرم کرد و آخر  
 بمانید و در سحر تا قرین شود و تسبیح را بیدان ثم قالت اللهم ارزقنا پس تر گفت زن و دعا کرد که خداوند از دوی  
 و در افاضت فاذ الحیفة قد امتلأت پس زنا کرد آن زن بن ناکه گاه بزرگ که زیر آسیا نهاد و بود  
 پر شد بار و قال گفت را دوی و ذهبت الی التور فوجدته ممتلیا و رفت بسوی تو پس یافت  
 از اهر شده و به مان یعنی این آورد و خود بخورد و مان شد و به تو پیوست ما آورد و رجفت بحال خود و بد و مانها و رتو  
 در شب پیدا شد و قال گفت ابوهریره فرجع الرزق پس باز آمد شوهر چون این حال را دید قال گفت اصبت  
 بعد ی شیئا یا تیر بعد از رفتن من چیزی از خوب که آتش گردید و مان بچید قالت امرأته نعم من زینا  
 گفت زن آری یافتیم اما از خلی و بر مجری خدمت بلکه از پروردگار از جهت و قام الی الوحی و باستاد  
 و بر آفت آن مرد بسوی آسیا برداشت آسیا را که زن نهاد و بود فلک کوز ذلك للقبی صلی الله علیه و  
 آله وسلم پس ذکر کردند قصه آن مرد برای آنحضرت فقال اما الله لو لم یرفعها لم نزل تدور  
 الی یوم القیمة آگاه باشد بدستگاهشان اینست که اگر بر نمی داشت آنرا آسیا را دایم میکشت و  
 آوردی انداخت تا در قیامت داین هر از برکت صبر و توکل بود و معلوم شد که وقوع این قصه در زمان  
 برکت نشان سرور انبیا بود و صلی الله علیه و آله و سلم که از آثار و اوار ذات بجز آیات وی صلی الله علیه و  
 آله و سلم پر تو انداخته و قالب گرامت بعضی اصحاب دوی ظهور یافته نه قصه ایست از قصص اعم سابقه  
 و راه احمد و عن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الرزق  
 لیطلب العبد کما یطلبه اجله به و سنی که رزق هر آنیمی به به بند و اینجا که می جوید وی را اهل دوی یعنی  
 و سید بن نرد و یقینی است و چنانکه حاجت نیست که کسی مرگ را بخورد و حاصل کند البته میرسد هم چنین  
 و رزق را حاجت نیست که بخورند آنچه مقدر است البته میرسد بخورند یا بخورند و اگر گویند رزق بحق نمیرسد چنان  
 بخرم مقدر است یعنی توکل بر خدا باید کرد و یقین نهان نیست وی تعالی رزق را و اوثق داشت و اخطر اب نارد

اگر ثانی بر وجه جمیل کند برای اقامت رسم عبودیت یا وثوق بضمانت نیز درست  
 است عبودیت \* همین توکل کن بجهان پاوست \* رزق تو بر تو نوحش تراست رواه ابو نعیم فی الحلیة  
 ۹۰ و عن ابن مسعود قال کان فی انظر الی رسول الله ابن مسعود گفت گو یا که من می نگرم بجانب پیغمبر  
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم بکنی لبیاس الا فیما که حکایت می کند حال پیغمبری از پیغمبران را و باز  
 می ناید صورت آنرا صوبه قومه فاده زودند آن پیغمبر را قوم وی پس خون آلوده کردند و او را با کمر  
 همراه خون آلوده کردند و هو یسح الدم عن وجهه و حال آنکه پیغمبر میری در زد و پناک می کند خون را از  
 روی خود و یقول اللهم اغفر لقومي و اذنایا مرز قوم مرا فانهم لا یعلمون زیرا که ایشان نمی دانند حقیقت  
 حال مراد دین ادا می است با التماس و درخواست علم و معرفت از درگاه حق سبحانه برای قوم نا حقیقت حال  
 بشناسند و ایمان یابند شیخ ابن حجر عسقلانی می گوید که واقف نشدم بر تعیین این پیغمبر که در و نام وی که کیست  
 و چیست و احتمال دارد که نوح پیغمبر باشد استی و در اخبار آمده است که نوح علیه السلام را قوم وی چند ان  
 میرزدند که خون آلوده می شد و در نهایت زمین افتاده می بود باز بر می خاست و دعوت می کرد و بعضی گفته اند که مراد  
 از این پیغمبر ذات شریف خود را داشت در صورت ابهام و احتمال و انمود این سخن اظهار است و این کلام  
 از آنحضرت در روز احد مروی است و الله اعلم متفق علیه باب الریاء و السیعة \* ریاء منشق از ویت است  
 فی الصراح و یا کسر و المذخوشنن و به نیکو ذوق نمودن و در معنی العلم گفته ریاء طلب منزلت نزد مردم به عبادت من  
 و یا بخصوص لعل ظاهر باشد آنچه از قسم عبادت بود ریاء در اینجا و در جنانکه کثرت مال و اتباع و حفظ اشخاص  
 و حسن رمی و اگر باشد از وادی کبر و افتخار خواهد بود و ریاء آنچه مقصود وی طلب جاه و منزلت بود و جنانکه  
 مشایخ برای نمودن مریدان و استمالت قلوب و ترغیب ایشان براقه و اتباع گفته نیز در حقیقت ریاء باشد  
 اگر چه در صورت آن بود و این معنی گفته اند ریاء الصدیقین خیر من اخلاص المریدین باید دانست که ریاء آن  
 بود که در ذات شخصی گمائی بود و حکم واقع و آنرا بمردم نهاید و دوست دارد که بر مردم ظاهر گردد و دخلی آنرا  
 بداند و اما آنکه ناپو ده و انبیا آن که ب و اتفاق بودند ریاء بر قیاس آنکه گفته اند غیبت آن بود که کسی که در واقع  
 در شخصی بود بگوید و اگر بنو آن خود را قمر و بهتان باشد و ریاء انقسام بود و فاحش تر و قبیح ترین انقسام  
 وی آن باشد که در وی قطعاً از او ثواب و قصد عبادت مولی تعالی نبود بلکه محض از برای نمودن خلق  
 و طلب منزلت نزد ایشان بود و این در نهایت غضب و مقت الهی است و عمل در وی باطل است تا  
 آنکه بعضی گفته اند که موجب ابراء و نه نیز بود و واجب کرد و قنایسم دیگر آنکه هر دو بود و جانب ریاء غالب  
 و این نیز در حکم اول است و اگر آنکه هر دو را در برابر بود و ظاهر آنست که بود و زیان و دین قسم برابر  
 باشد و لیکن اطو یست و آثار دارد و وعید و هم قیول است و اما آنکه واجب و غالب و در ان نیست ثواب و  
 اراده وجه الهی تعالی باشد ظاهر و وی نقصانست بطلان یا ثواب و عقاب هر دو باشد بر انداز نیست و نیز فرق

گردد اندوه آنکه قصد ریاء و ابتداء ای عمل بود یا در انشای آن عارض شود یا بعد از عمل باب الریاء و الحیة  
لاهی گردد نخستین شیخ تراست پس اذان دوم و سوم کمتر است و بوجهی آنچه گفته شد باطل نمیکرد و نیز فرق  
است در آنکه قصد ریاء و عزیمت آن معصم باشد یا خطر و پیش نبود و خلاصی از ریاء غایت دشواری است و وجه  
حقیقت اخلاص مستمر تا گفته اند که اگر تائبش خود را از کسی بشود و بدان شاد گردد و علامت وجود ریاء است  
و اگر در خلوت کاری میکند و خیال ریاء در خاطر دارد و آن نیز ریاء است اعاذنا الله منها و اینجا حالتی دیگر است  
و آن فرح و سرور است بفصل خدا و رحمت و حسن الطیف و توفیق وی تعالی و تهنه مسینوشدن گناهان  
و آشکارا ساختن طاعات یا بقصد اظهار دین و طاعت نادیده آن افتد آنگاه پیروی نمایند و این محمود است و  
داخل ابواب ریاء چنانکه احادیث درین باب بیاید و مسئله غامض است و تقریبی دارد و در کتب فقه  
تعرض بآن نموده اند و تحقیق این مسئله از کلام قوم باید جست خصوصاً در کتاب اجیاء العیالوم و آنچه مذکور  
شد متنبس از آنجا است و جمعه بضم سین و سکون بیستم اکثر ریاء مذکور کرد و گویند که ظان این کار برای  
ریاء و سمعی گفته یعنی تا به مردم بدینگونه و یا بجهت سمع و دنیا متعلق بجامه جمع بود و ریاء بجمع بصره ۴۰۰

الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله لا ينظر الى صوركم و  
اموالکم خدا ی تنالی نمی بیند بنظر رحمت و عنایت بجانب صورتهای ظاهر شما که خالی است از سرنهای رزید و مالهای  
شما که عادی است از خیرات مقبوله و لیکن ی نظر الی قلوبکم و اعمالکم و لیکن نظر میکند بسوی دلهای شما که محل  
تقوی است و کردارهای شما که تقرب می نمایند بدان بدوگاه و می تنالی و در بعضی کتب انجمن نقل می کنند که  
ان الله لا ينظر الى صورکم و اعمالکم و لیکن ی نظر الی قلوبکم و انما تکلموا مسلم ۳۰ و عده قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال الله تعالی انا اغنی الشکاء عن الشک و سم از ابی هریره  
است که گفت گفت آنحضرت که پروردگار عالم جل جلاله میزاید من بی نیازترین شریکام از شرک یعنی شرکا که در  
عالم می باشند محتاج اند بشرکت و راضی اند بدان تا هر یک را نصیبی و دخلی در آن چیز باشد که شریک اند  
بغلات من که خلاق علی الاطلاق بی نیازم از آنکه بشرکت و عبادت راضی باشم تا آنکه خالص و تنها برای من نه کند  
و تسمیه وی سباجه بشریک باعتبار کردن بدگان است مرا و در اشریک پس از ان بیان کرد بی نیازی  
و بی رضائی خود را از شرک و فرمود من عمل ملا اشک فیه معی غیري کسی که بکند عبادتی را که شریک  
کرد و اندوختن عبادت با من دیگری را فرکت و شرکت می که آدم آنکس را با شرک وی و فی روایه در  
روایتی بجای ترکه و شرک این چنین آمده که فانما معی یومئذ من از آنکس نیز ارم هو للکدی عمله آنکس یا جل  
آن کس برای آنکمی است که کرده است عمل را برای آنکس دوا مسلم و ظاهر این حدیث آنست که مزج دوا  
و دخل وی نیز مفوت ثواب است و لیکن گفته اند که این در دو قسم از دوا خواهد بود که نیست ثواب در وی قطعا  
نمود یا قصد دوا غالب باشد و تواند بود که مقصود مبالغه باشد و در وجه و منع از مدحایت دوا دانه اهل ۳۰ و عن

چون بقال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من سمع کسی که مشهور باب الریاء والسبعه  
 گرداند نفس خود را در قصد شهرت کند میان مردم یا کسی بشنود مردم را احوال فضایل خود فصیح به معنی مشهور  
 کرد و این و گمانی خود کردن و نشر کردن ذکر آید و به معنی اسلاح یعنی شنوایان نیز آید کنانی التماس صبح الله به  
 مشهور گرداند خدای تعالی عیب های او را و دوسو کند او را و از قیامت چنانکه فید بوم القیمه صریح و حدیث جناب  
 در اول فصل ثالث نیاید و من یزانی فی الله بدو کسی که عمل کند بر یا خیر او را خدای تعالی خیر و ایمان یعنی گوید  
 چرا او در آن کسی طالب دارد که عمل برای وی کردنی و بعضی گفته اند مراد آنست که ظاهر گرداند عملهای زشت  
 او را که پنهان میدارد و فیضیت می کند و دوسو اگر داند او را از دظن و در بنایا آشکارا می گرداند نیست فاسد و عرض  
 باطل او را و ظاهر میگردد و مردم که عمل وی برای خدا بود و بعضی گفته اند که مراد آنست که کسی که بشنود عمل  
 خود را و بنماید آنرا مردم را بشنود و بنماید خدای تعالی ثواب او را و آنکه به آنرا بوی ماحسرت خود  
 بر آن یا مراد آنست که کسی بشنود و بنماید عمل خود را بشنود و بنماید حق تعالی آنرا مردم و ثواب وی همین  
 باشد در دنیا و مردم گردان ثواب آخرت مجلس علیه السلام و عن ابی ذر قال قیل لرسول الله گفت ابوذر  
 که گفته شد هر ستمگر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم از اینت الرجل ابای بینی و بنده انی مردی را که یعمل العمل  
 من الشیخی می کند گاهی را از حسن جزو یعمله الناس علیه و بنمایش می کنند او را مردم بر آن کار حکم این  
 چیست و فی روایتی دیگر در روایتی بعد از یعمله الناس علیه این عبارت نیز آید که ویسجد الناس علیه و دو سست  
 می و اند مردم او را بر آن کار قال فرمود آنحضرت قلک عاجل بشری المؤمن آن ستمگرش کردن مردم  
 دو سست داشتن ایشان او را و دوسات دادن سلطان است یعنی پیش از آنکه در آخرت ثواب  
 آن عمل یابد و دنیا ثواب آن بماند از ستایش و دوستی مردم و این کویا اشارت دادن است او را  
 به ثواب آخرت و این از روایست زیرا که قصد وی ثواب آخرت بود حق تعالی بفضل خود بزرگ دنیا  
 ثواب داد و او را مسلم الفصل الثانی عن ابی سعید بن ابی فضاله عن ابی سعید عماری عن ابی جعفر  
 است و زینب و جامع الاصول و استیجاب و در بعضی نسخ مصابیح و مشرکات ابی سعید آمد و عن رسول  
 الله صلی الله علیه و آله و سلم قال فرمود اذا جمیع الله الناس یوم القیمه و قتی که قرايم آرد خدای تعالی  
 آدمیان را از روز قیامت لیوم لا یریب فیهم و دوزی را که شک نیست و آدمیان وی نادای مباد آواز  
 امید به فرشته آواز دهند من کلان اشرك فی عمل عجله الله احدی که بود که شریک می گرداند در عمل  
 وی که نکرد آن را برای خدا کسی را یعنی برای کسی کرد و دنیا فلیطلب ثوابه من عند غیر الله پس باید که  
 طلب کند ثواب عمل خود را از نزد غیر خدا که شریک گردانید او را فان الله اغنی الشراکاء عن الشریک  
 زیرا که خدای تعالی بی نیازترین شریکان است از شرکست و رواه احمد و عن حیدر بن عبد الله بن عمرو انه  
سمع رسول الله و ابنته از عبد الله بن عمرو که وی شنید پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یقول

الفصل الثانی

يقول في كفت من سمع الناس بحمله كسي كس شوا انه مرم و اعمل خود را مشهور گرداند باب الرياء المحمده  
خود را زدايشان بل خود و صبح الله به اسامع خلقه مشهور گرداند خداي تعالى او را بر ستمهاي خلق خود و حقيره  
و صغره و خيره گرداند او را در دنيا و آخرت اسامع جمع الجمع بصر جمع جمع مثل الكلب و الكلب و اذ البهيقي  
في شعب الايمان ٣٠٠ و عن ابن النجى صلى الله عليه و آله و سلم قال من كانت له طلب  
الاخرة كسي كس باشد نيست و بي طلب ثواب آخرت جعل الله غناه في قلبه گرداند خداي تعالى تو انگري و بي  
نيازي او را و دل و بي نيازي بنا گرداند او را از خلق گردانور زدايشان و بي نيازي آن مال و جاه از  
ايشان بهم رساند و جمع له شمله و فرايم آرد و بي نيازي ابريشاينها ي اذ او مجموع الخاطر گرداند او را  
به تيره اسباب ميشت او و مثل الفتح بين معجز و سكون ميم ميم به معني بربشاني آيد و هم به معني جمعيت آيد  
و مراد اين جاستي پرشاني است و انته الدنيا و هي را غمة و بايد او را دنيا و حال آنكه دنيا خود را دن  
قد است از و بي نيازي طلب و معني و محنت و خواري اسباب و خواج ميشت او و بيست آيد و من كانت  
ليته طالب الدنيا و كسي كس باشد نيست و قصد و بي طلب دنيا جعل الله الفقر بين عبيده گرداند خداي تعالى تو قرا  
حاضر پيش و و چشم و بي و شقت عليه امرو و مفرق دپرشاني گرداند و بي كا را او را و لا ياليله منها الا  
ما كتب له و بايد او را از دنيا كمي آنچه نوشته و تقدير كرده است و بي تعالى مراد را يعني و بي طلب آخرت و عمل  
كردن براي آن جمعيت حاضر است و باساني رسيدن رزق و و بي طلب دنيا پرشاني و سرگرداني و رزق  
خود همان است كه تقدير است و رواه الترمذي و رواه احمد و الدارمي عن ابيان عن زيد بن ثابت و  
ابان للفتح امره و تخفيف موحده و ناهي است بامر امير المؤمنين عثمان و روايت داده از پدر خود و از صحابه و ديگر  
وقات يانت و در من هشام بن عبد المالك و حاضر شد حبيب بن ابا عايشه و ابو داود ابرص اصره و ابي شد  
مدنه داده ايام عبد المالك در رسيد او را قالج ٣٠٠ و عن ابي هريره قال قلت لابي هريره كفت كنتم  
يا رسول الله بينا انافي بيتي في مصلاي و انشاي آنكه من در خانه خودم و در جاي نماز كه اردن خود يعني و نماز  
بودم اذ دخل علي رجل ناگاه در آمد بر من مردی فاصحمني الحال التي راني عليها پس خوش آمد  
مرا حال كه ديد آن مرد مرا بر آن حال كه نماز كه اردن است يعني اين خوش آمدن از ريباشد ياه فقال رسول  
الله پس كفت بستميرضه اصلي الله عليه و آله و سلم يرحمك الله و حمت كنه ترا خداي تعالى نيا با هريره  
لك اجر ان اجر الصبر و اجر العلانية مر تر است و اجر اجر بهاني كردن نماز و اجر آشكارا كردن آن  
ظاهر خود شمالي ابو هريره در ديدن او را بر آن حال از جت آن يو و كه تا آن مرد ميته و اتباع و بي كند و و بي نيز  
باين حال منصف كرده بابه جت آنكه بكم من من سنة حسنة فله اجر و اجر من عمل بها او را اجر عاقل بدان  
حاصل كرده و در ممكن است كه خود شمالي ابي هريره و بدين آن مرد او داده نماز به جت شكرانه آن باشد كه باري در  
مسلمانان عبادت و توفيق موصوم و معلوم گشت و از جمله اقامت كند كان نماز كه اوقى او كان اسلام است



شد و بسیاری بر این شاه سزاوارتی است به معنی سزاوارتی و آه التزمندی و قال باب الربا والسبوة  
 هذا أحد بيت غريب وهو وجهه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يخرج في آخر الزمان  
 رجال يعقلون الدنيا بالدین. مردن می آیند و آخر زمان مردانی که فریب سهم خنده و یارایانهای دین یعنی  
 دینار ابل آخرت طلبند و مردمان بدانند که فریب خنل فرشتن من ضربت ضربت یلبسون المناس حلو و الضان  
 می پوشند برای مردم پوست بیش از این الدین اظهار عری و تلقی و تواضع و روی مردم الصفتهم احلی  
 من السكر و قلوبهم قلوب الزیاب زیادهای ایشان شیرین تر است از شکر در سخنان شیرین و نرم و  
 دوستدارانه گفتن و دلهای ایشان بهیچ و دلهای کرگان است و در سختی و دشمنی کردن یا مردم بگوید الله میگردد  
 خدا ای تعالی ای یفترون آیامیات و ادن و کدایش من ایشان را میخورد و میبندد و فریب می خورد و نام علی  
 یفترون بلکه آبار من جرات و دلیری می نماید فی حلیت پس بخود سوگند میخورد لا تعیش علی اولئک هر آنچه  
 می فرستد بران مردان منیم ناشی از فتنهای ایشان یا از جانب آدمیانی که این مردان آنها را می فرستد فتنه  
 تدع الحلیم فیهم حیران بلاد آشوب را که میگذارد و مردمان را آگاه دارد ایشان تحیر و میرت گیرند و آه التزمندی  
 ۶۹ و عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال ابن عمر و ابی می کند از آن حضرت  
 که فرمود ان الله تبارک و تعالی قال لا نفسی که خدای تبارک و تعالی گفت لقد علقت علیا تحقیق پیدا کرده  
 ام غلقی را که السبوة احلی من السكر زیادهای ایشان شیرین تر است از شکر و قلوبهم امر من الحیر  
 و دلهای ایشان تلخ تر از صبر تلخ عباد کسر یا سر و درخت تلخ مشهور فیهی حلیت لا تعیشهم پس بخود سوگند  
 میخورد و فرستد بران ایشانرا فتنه تدع الحلیم فیهم حیران فتنه که میگذارد و ایشان مردمان را  
 میخرد تا حدیجی مهمانند بر کردن کاری را و هیچ آنکه پیش آمد بکاری که نیاید فیهی یفترون ام علی یفترون  
 پس پس فریب می خورد یا برین جرات و دلیری می کند و آه التزمندی و قال هذا أحد بیت غریب  
 ۷۰ و عن ابی هریره قال قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم ان لكل شیء شر فیه و هستی که بر هر چیزی  
 و اثره است بکثر شین و تشدید را و داد و آخر حرص و نشاط و چیزی و شره اشباب ای نشاط و شره و بختن و  
 در آخر شدت حرص که انی التمام حسن و الصراح و فراوانهاک است و لكل شیء شر فیه و فتنه  
 و در هر شره و اقرب است بفتح قادن کون ناسبتی و انکسار و مراد تفریط و تقصیر است یعنی در هر چیزی  
 از اعمال غایره و اطلاق باطنه و طریقت است افراط و تفریط و هر دو مذموم و موجب نقصان است و محمود  
 و کمال توسط و اقتصاد است چنانچه در محل خود تحقیق یافته است و بطریق توسط اشوات کرد و قول خود  
 قان صاحبها سدد و قارب پس اگر صاحب شره ساد که طریق مد او و صواب کند و نزدیک و دود و  
 نفع از طریق توسط و اقتصاد و نفع در جانب افراط و تفریط قارب جو پس امید دارد و فلاح ادر او ان  
 اشیر الیه یا لا صاحب و اگر اشد است گزیده شود و بیوی صاحب شره با نکشتان یعنی مشهور و ممتاز کرد

در میان مردم فلا تعد و پس نشمارید و از این اهل فود فلاح و دور قول باب الریا والصفه  
 او ظاهر بود و آنچه در اثبات است باها هم عاقبت و بعد هم علم سابقه یعنی ظاهر امیدوار باید بود که هر که سلوک  
 طریق حق را در صواب می کند و از راه راست و در نمی افتد محمود و گناه فیه در سنگار است و اگر نه چنین است  
 و نفس و فدا گشت نمانده و او را و ظاهر از اهل فلاح شمارد و عاقبت کار هر دو بهم است تا خاتمت بر  
 چو بود به بیت و حکم مستوری و مستی همه بر خاسته است کسی ندانست که آخر چه حالت گذرد و اما امید است  
 که هر که اتو فین عاقبت داده و بر او راست برده اند بقیش نیز بخیر خواهد بود و نیز غایت رحمت الهی جادی  
 است که کار از آخر بجانب نیکی می کشد و توبه می بخشد اما بگو کار از ابراهیم که تری آر و تسال الله العافیة

رواه الترمذی و قال هذا احدی عشر غریب ۸۰ و عن انس عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال و مرود  
 یسبب امری بن الشران یشار الیه بالاصابع فی دین او دنیا پس است مرود از بدی که انگشت ناکرده شود و در  
 دین یا در دنیا اما مشهور و انگشت ناشنیدن و دنیا فو و ظاهر است که محل آفت و سبب بیرون افتادن از طریق  
 امن و سلامت است و باید در دین زیرا که آن نیز بدین وقوع و دیش بیکه و باید حسیب ریاست و امامت و تشم  
 و اعتقاد مردم و تعظیم ایشان و شهادت خیرة بنسبانه و نگاید نفس و غوازل بشیرانست و کمتر کسی بود که فحاش  
 باید از ان و سلامت مانده و ان مگر بزمان و صدقان چنانکه گفته اند که آخر ما شریح من راس الصلح یقین حب  
 الحیا پس قبول و کم نامی بر حال بهر حال و بیلاست و فقط حال نزدیک تر الا من عصمه الله مگر کسی که متعصوم  
 و بخیر ظاهر دارد و او را خدای تعالی از بنی معلوم شد که این و در حق کسی که محبت ریاست و جاه و قبول و پاهای مردم  
 و امن گیر حال او است اما آنکه محفوظ و محض است مستثنی است از ان و فرمود رب الغت در کلام خود  
 و حکایت کرد از حال خواص بهر گان خود و جعلنا للمتبعین اماما و قتل است که حسن بصری را گفته و رحمه الله علیه  
 که توانگشت نمانده و در مردم و حال آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این چنین می فرماید فرمود مراد آنحضرت مبدع  
 و در دین و فاسق و دنیا است یعنی آنکه و در دنیا غنی و مشهور گردد و دنیا و دینش و بجز بقیه و در دین بر طریقه سنت  
 و اتباع باشد و می داخل این گاه نیست و با سه التوفیق و راء البیهقی فی شعب الایمان ۱۰۸ الفصل

الثالث عن ابی تمیمه قال شهدت صفوان و اصحابه ابو نیمه من مخالفه بصری که از آنجا بعین است گفت حاضر  
 شد صفوان و یاران او و جند بیهیم و ابو ذر غفاری رض که نام وی جذب است و صیت می کرد  
 ایشانرا یعنی صفوان و اصحاب او را صفوان بن امیه و صفوان بن عسال و صفوان بن الموعظ همه صحابه اند  
 تا اینجا مراد کیست فقرا اراسل سمعت من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شیاً پس گفته صفوان و  
 اصحاب وی جذب را آیا شنیده از آنحضرت جزی قال سمعت رسول الله گفت جذب شدیم بنظر خدا را اصلی  
 الله علیه و آله و سلم یقول می گفت من سمع الله به یوم القیمة کسی که مشهور گردد و دنیا و دین را و در دنیا مسا  
 کروند و او را خدای تعالی روز قیامت و من شاق دکنی که در مشقت اند مردم و او را کایف اند ایشانرا بآنخ فوق

ظانت ایشانست و طبعی عام تر مراد داشته باشد نفس خود و غیر خود و نه انداختن نفس خود در باب الوداد السمعة  
 مستحق دفع طاعت که از حد تجاوز کند و موجب غل و ضرر گردد نیز منسوخ است و بعضی گویند که مراد وقوع در شقی  
 و جایی است از طاعت و در طرف خلاف و نزاع افتادن است باز ایشان بر مرقم بر خرای می آید که شقی الله علیه  
 یوم القيمة در مشقت و شدت و سخت اندازد ای تعالی او را در ذی قیامت شقی علیه در مشقت انداخت  
 او را در بعضی روایات شاق الله علیه نیز آمده قالوا کثیر صفوان و اصحاب وی جذب ما اوصفا اندر زکین ما را  
 فقال پس گفت جذب اول ما یفتن من الانسان بظنه اول و چیزی که قاسم و گد می کرد و از آدمی و میرسد  
 او را آتش و دوزخ شکر دوست یعنی نخست چیزی که سبب دخول و درآمدن در دوزخ و کشیدن  
 به آب آدمی کرد و آدمی را خوردن حرام است فمن استطاع ان لا یأکل الا طیبا فلیعمل پس کسی که  
 تواند که نخورد مگر حلال را باید که بکند این کار را تا از آتش و دوزخ نجات یابد و من استطاع ان لا یسول یمینه  
 و بین الیفة و کسی که تواند که حایل و مانع نگردد و میان وی و بهشت ملاء کف من دم احراقه فلیعمل مقه او بری  
 کف دست خونی که ریخته است آنرا باید که بکشد آنرا خون بنیاض و نجس مانع می گردد از درآمدن بهشت اگر چه  
 مقه او یک کف دست بود چه جایی زیاده بر آن و از عقل و دود است که از تکاب این چنین کار خیر و حسین کند  
 که مانع آید از ان چنان امر عظیم شریف که در آمدن بهشت است رواه البخاری و عن حمرون الخطاب  
 رضی الله عنه انه خرج یوما الی مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فوجد معاذ بن جبل قاعدا  
 عند قبر النبی صلی الله علیه و آله و سلم یبکی امیر المؤمنین عمر و دهی بر سینه آنحضرت در آمد و یافت  
 معاذ بن جبل را که نشسته بود نزد قبر شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که گریه می کند معاذ فقال پس  
 گفت عمر معاذ را ما یبکیك چه چیز و گریه آورده و زنا فقال یبکی فی شیء معته من رسول الله پس گفت  
 معاذ در گریه آورده و مراد کردن پیروی که شایسته ام آنرا از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سمعت  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان یصور الیاء شریک شریک من انیسمت را گری گفت اندکی  
 از دینا موجب شرک است چه جای آنکه بسیار باشد و من عادی الله ولیا و کسی که دشمن دارد و دوستی  
 از دوستان خدا را فقد بارز الله به امتیاز و پیوستن پیروان آمد خدا را بچنگ و هر که با خدا بچنگ بر آید البته  
 محذول و نهروم گردد و مبارزت میان صفت پیروان شدن بچنگ ان الله یحب الابرار الا تقیاء الاخفاء  
 بدرستی که خداوند تعالی دوست میدارد و نیکوگاران پر پیروزگان این پوشیده حالان را الذین اذا اشابوا الم یعتقدوا  
 آن کسانی که چون غایب باشند باز پرس کرده نشود احوال ایشان و اذا حضر و الم یدعوا و چون حاضر  
 باشند خوانده نشوند و طلبیده نشوند بمهری و مجلسی که ساخته شود و لم یقر بوا و اگر خوانده نشوند نزدیک کرد اندر  
 نشوند و برت نشاند نشوند قلوبهم مصایب الهمدی و الهای ایشان چراغهای هدایت است که بنور آن  
 راه راست یافتمی شود بجز چون من کل خبراه مظلمه پیروان می آید از هر زمین تاریک اشارت است

است نیز یکی تا یکی و خرابی سبک کن و منازل ایشان که پیری ندانند که چراغی افزونند باب الریاء و السیعة  
و تفاوت دهند درین حدیث شبیه است که اگر مردم عالم و صالح و متقی را اغیار خراب باشد از ایت و الیاس و خیر  
آن بازی نباید خورد و بیه ترکی تعظیم و احترام ایشان را تقصیر و افسی نباید شد کسی بداند که در باطن ایشان چیست  
«بیت» فاکیدان جهان را بختکارت منکر و نوچه دانی که درین گرد سواد می باشد و نیز اشارت است بآنکه  
بزرگوار و عمارتی درین اعتباری بختکارت نیست تا قوی و نورانیت باطن نباشد رواها ابن ماجة و البیهقی  
فی شعب الایمان ۳۶۰ و عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان  
العبد اذا صلى في العلانية فاحسن به و چون نماز کند از روی آشکارا پس خوب که او را و صلی فی السر  
فاحسن و بگذارد در پنهانی پس خوب که او را و قال الله تعالى هذا عبدی حقاً این بود من است برحق  
در آن کسی که ریا در عبادت نمی کند رواه ابن ماجة ۳۶۰ و عن معاذ بن جبل ان النبی صلی الله  
عليه وآله و سلم قال يكون في آخر الزمان اقوام اخوان العلانية اهل السريرة و اهل البيت  
انما ذین جبل که آنحضرت فرمود می باشد در آخر زمان گروهی که آشکارا از اهل ان و دوست مانند  
و پنهان یگانه و دشمن فقیل بر سر گفته شد یا رسول الله و کیف يكون ذلک و چگونه می باشد و چه سبب  
می باشد این حال قال ذلک بر غیبه بعضهم الی بعض و ربه به بعضهم من بعض فرمود این حال سبب رغبت  
که آن بعضی از ایشان است یعنی و ترسیدن و کراهت داشتن بعضی از بعض یعنی با خراض دنیاوی  
چون عرض داشته باشد رغبت نماید و اظهار دوستی کند و اگر عرضی در میان بود بگانه باشد و برترند مردم  
حصول عرض دشمن شوند ۳۶۰ و عن شداد بن اوس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول  
یمنع من الله علیه و آله و سلم یقول من صلی یزائی فقد اشرك کسی که نماز کند از روی ریاء پس  
بر تحقیق شرک کرده اند غیر خدا را بجز او جان و من صام یزائی فقد اشرك کسی که روزه دارد از روی ریاء پس  
بر تحقیق شرک کرده اند غیر خدا را بجز او جان و من تصدق یزائی فقد اشرك و هم چنین کسی که تصدق کند  
برای تحقیق شرک آورده یعنی هر عملی که بر یا کند شرک است غایت آنکه شرک جلی است و خفی شرک  
آنکه راجع است بر سنی کردن و نماز برای غیر خدا عمل می کند نیز بر سنی میکند لیکن پنهانی چنانکه گفته  
اند کل ما صدك عن الله فهو صمك رواه ما احمد و ابی کر و ابن هرود و حدیث را امام احمد ۶۶۰ و عنه  
آنکه یکی و نیز روایت است از شداد بن اوس که وی بکر است فقیل له ما یبیک پس گفته شد مرا در آنچه  
چیز در گریه آورده ام قال شی سمعت من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول گفتم در گریه آورده  
مرا چیزی که شنیدم از آنحضرت که می گفت فلن کرته فابکائی پس بناد آوردم آنرا پس در گریه آوردم را  
سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یقول که می گفتم اتخوف علی امتی الشریک  
و الشهوة الخفیة بسیاری ترسم بر امت خود شرک و شهوت پنهانی را قال قلت گفت شد و من اوس گفتم من

یارسول الله اشرك امتك من بعدك آیا شرک می آرند است تو بعد از تو باب الرداء والسمعة  
 قال نعم گفت آنحضرت آدمی شرک می آرند اما نه آن شرک که استعارت است که آن را شرک جلی میخوانند  
 اما انهم لا یعبدون شمساً ولا قمر ولا حیضاً ولا ولداً و ثلثاً آگاه باش بدستی که ایشان نمی پرستند آفتاب  
 را و نه مادر را و نه ستارک را و نه بت دیگر را از هر چه که باشد و لکن یرواؤن باجمالههم و لیکن زیای کنند  
 بهایهای خود چون عزت و قیمت عمل صالح میان این است بسیار است و عیالهای ایشان بزرگ و بسیار  
 و از بنا بیگفت مردی که مرائی را نیز حس نعل و عزت آن ظاهر شده است اما چه ناید که آنرا حضرت جانات  
 عزت می ناید و از جنت جاودمال آنرا بمرورم ناید و در دام شرک خفی گرفتار آید و این به حقیقت شرک و  
 بت پرستی است فوالشهوة الخفیة ان یصبح احد هم صائماً و شهوت نهان ایتست که مثلاً صبح کند  
یکی از ایشان روزه دارد فتعرض له شهوة من شهواته پس عارض شود و بیدار گردد و مراد از شهوتی از  
شهوتهای او مثل شهوت طعام یا شراب یا جماع فتوق صومه پس ترک دهد و بت کند روزه و خود را بنگهد آن شهوت  
 این شهوت داخلی خوانند از جنت آنکه نهان بود در باطن او گویا در وقت میت روزه و نفس خود نهان داشت اگر  
 شهوتی عارض شود و روزه شکم و طبعی گفته که خفی خوانند آن اوج جنت آن است که هلاک و دوی محقق است یا جنت  
 مشاکلت و مناسبت شرک که اینجا مذکور است چه مراد بدان شرک خفی است رواه احمد و البیهقی فی شعب  
 الایمان ۷۰ و عن ابی حمیل قال خرج صلی الله علیه و آله وسلم و نحن نقتل اکر  
 المسيح الدجال گفت ابوسجید بیرون آمد آنحضرت و رسید بر ما و ما اگر می کردیم مسیح و جال را دقتیم و ابتدای  
 او را فقال پس فرمود آنحضرت الا أخبرکم بما هو اعرف علیکم غفلی من المسيح الدجال آری خبر بدم  
 شما را به چیزی دجلایی که ترسیده شده تر است بر شما و دمن از فته و جال فقلنا بلی پس گفتیم بلی جزو ما را  
 بدان جز یارسول الله قال الشریک الخفی فرمود آن چیز شرک نهانی است ان یقوم الرجل فی صلی  
 و آن شرک خفی ایتست که مثلاً برمی خیزد و مرد پس نمازی که دارد و فیض یک صلواته پس زیاده می کند و در آن  
 می گرداند نماز خود را و در حد و خشوع و خشوع لهامیری من نظر رجل از جنت آنکه می بیند نظر کردن فرود را  
 بسوی او پس زیای کند و می نماید او را که من چند بن و این چنین نمازی کنم و ترسیده و ترسیده و در این  
 حال از دجال به جنت آنست که ابتلا با این بسیار است و در یافتن آن صعب و اجتناب از آن دشوار و نفس  
 به قباحت آن نمی فرسند و ابتلای دجال یک وقتی خواهد بود و ارات که بوی لایح و کراهت آن باتمی  
 است و نفس از وی متنفر و قبح او مشایدها این مبالغه است و نوشته بد و تبیع حال دریا کبیده و در دوزخ است آن نادر  
 که در چشم مردم که آدمی در آن راه را و ابن ماجه ۸۰ و عن محمود بن لبید اختلاف است در صحبت  
 دوی ولادت او در زمان سبادت نشان آنحضرت و روایت دوی از صحابه است و بخاری بر آنست که او را  
 صحبت است و صحیح ترین قول آنست ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال روایت میکنند که آنحضرت

گفت ان اخوف ما اعاف عليكم الشرك الاصفى و دستي که نفوذ نرین جزئی که خوف دارم باب الربا و السمعة  
از ان بر شما شرک کوچک است قالوا گفتند صحابه یا رسول الله و ما الشرك الاصفى و چه چیز است شرک کوچک  
قال الربا فرمود شرک کوچک و با است که کوچک تر است از شرک به معنی بت پرستی و دو محبوب و اعتقاد کردن  
است اگر چه آن جلی دقوی است داین خفی و ضعیف و رواه احمد و زاد الیه یحیی و زباده آورده است  
بعضی فی شعب الایمان ابن جبارت را یقول الله لهم میگوید خدا ای تنهایی مرا یا کنندگان را ایوم یبجیازی  
العباد باعمالهم در روزی که جزا میدهد خدا تنهایی بندگان را بگردانی ایشان اذ هیوا الی اللین که منکم  
قرآن فی الدنیا بروید بسوی آنکسانی که بودند شما که دریا بیکدیگر دید بایشان در دنیا قانظروا هل تجدون  
عددا هم جزاء پس بنگرید آبیایی باید نزد ایشان جزای را از خیرا یا بکنی را شک را دسی است که جزا  
گفته یا خرافه مرود ۹۹۰ و عن ابی سعید الخدیری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لو  
ان زبلا عمل عملی صغیر لا باب لهما اگر ثابت شود که مردی عمل کرد دهان و ادر مغر که نسبت در مرا آنا کسی  
از راه آن در آید خرد سبک بزرگ و اگر بید مانا که مراد این جاغرا است یا مبالغه فرموده که اگر نر خدا کسی  
در دن سبکی در دود که آزاد نمی باشد و لا کثرة و لا قیادگی که آزاد و زنی و سوداخی است که کسی تواند از انجا  
دید و مطلع شد که بخ کاف و ضم آن و تشدید و او در آخر نار و زن که در دوی او باشد و بعضی گفته اند که اگر نافه  
باشد بضم آید و غیر نافه بفتح و نیز اگر با بود و زن خرد و تنگ و اگر بی نابا باشد بزرگ و کشاد و درین حدیث  
چون روایت با و ضم است مراد و زن خرد و نافه نخواهد بود و مناسب مقام نیز هم چنین است که لا یخفی و حاصل  
آنکه می فرماید که هر چند کسی عمل پوشیده و در خلوت کند چنانکه هیچ کس بر ان اطلاع نداشته باشد خروج عمل  
الی الناس کاینما کان بیرون می آید و ظاهر می گردد کردار وی بسوی مردم هر چه باشد یعنی حاجت  
با کما نیستند فاریا کند و از ثواب محروم گردد و حق تنهایی کردار تنگ و البته آشکارای کرد اند اگر از روی اخلاص  
برای خدا است اگر تنگت وی تنالی اقتضا کند و صلاح بنده و ان باشد یا معنی است که خدا مخلص باید که  
احتیاط و مبالغه کند در اخلاصی عمل و کسب اخلاص زیرا که کل فایز است مع میرد و از انجا که بنده و اخرا خرد  
در ان بود ۹۹۰ و عن عثمان بن عفان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
من کانت له سریره صالحة و سیئة کسی که باشد را در ان فغان یا خصائی نهانی تنگ یا بد اظهار الله منها را در  
یعرف به آشکارای گرداند و ای تنهایی از ان سریرت علامتی را که شناخته می شود و آنکس آن علامت  
مراد بر و علامت است که بدان جزئی شناخته میشود و چنانکه مرد در دانا شناخته می شود که از اعیان است کذا  
قالوا ۹۹۱ و عن همر بن الخطاب رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال انما اخاف  
علی هذه الامة کل منافق نمی ترسم من برین است مگر شرار منافقی را که یتکلم بالحق و یعمل بالباطل و سخن  
می کند با علم و حکمت و موافقت و نصیحت و کار می کند بجهل و نادانستی و سفاهت یعنی میگوید بر یا نمودن مردم و خود کار

نمی گند این صفت منافقان است پس می فرماید از دو دین چنین شخص و ازین صفت  
 براست خودی نرم که این چنین مردی در امت پیدا شود و این صفت در ایشان زیاد روی البیهقی الاحادیث  
 الثلاثة و ادیت که در بیهقی این حدیث و اقی شعب الایمان عن المهاجر بن حبیب ظاهر آنست که میگوید این است  
 ولیکن ما ذکر او درین کتب نیافیم و الله اعلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال الله تعالی انی  
 لست کل کلام المحکم اتقبل گفت بر در و داد تعالی من نسیم که هر کلام حکیم را قبول کنم یعنی هر چه گوید در محل  
 قول الله و لکنی اتقبل همه و هو و ولیکن من قبول می کنم قصد نیست و محبت او را که بچه جزو او در و فان کان  
 همه و هو انی طاعتی پس اگر باشد نیست و محبت دینی و طاعت و فرمان برداری من جعلت صمته حلالا  
 لی و وقارای کرد انم خاموشی او را ستایش مر ذات احدس خود را و بزرگی و جاه و ان لم یتکلم و اگر چه سخن  
 نگوید یعنی اگر نیست طاعت من و محبت آن دارد خاموشی او هم محمود و ای طعم و وقار است و گویا در عین  
 خاموشی خود و شای من می گوید و اگر نیست و محبت او در طاعت است سخن او اگر چه در علم و حکمت باشد ضایع  
 است که بر وی و بیاد نمودن و شنوایدن خلق می گوید و رواه الد از می ۱۱۵ باب الکساء و الشوف و کما حاتی  
 است که عارض می کرد و انسا را و بگوید که یا از و بقصر آب چشم باریدن و نیایی زکف کردن و در کمره  
 و بزرگترین بیاد آوردن و حاضر کردن این چیز که در کمره آورد و بگوید که در کمره آوردن کسی را و در جوت  
 فرسیدن و اخافت و خوف رسانیدن و خوف حاتی است که عارض می کرد و مراد از اینجا که بر و ترس از خدا است  
 آخرت و عقاب موی است تعالی شام ۷۹۰ الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال ابو القاسم صلی  
 الله علیه وسلم و اللی نفسی بیده سوگند بآن ذاتی که بقای ذات من در دست قدرت اوست لیتعلمون  
 ما اعلم اگر بدانید شما آنچه میدانم من از احوال قیامت و احوال آن و حقیقت مبادی و معاد و صفات قهریه جلالت  
 باری تعالی که مورت خوف و خشیت و بیهت است و آنچه عارض میشود غم و محنت بزدل من از غایت حال شما  
 لبیکیتم کثیر و لضعفکم قلیلا هر آینه می کردید بسیار و می خندید اندک و ترجیح می کنید جانب خوف را بر رجاء  
 و این تمیز و تمیز است و اگر گرت بگوید استحضار آنچه مورت غم و اندوه و کمره بود از خوف و خشیت  
 و استشار عظمت و جلال حق و اجتناب از کثرت شک و راحت که داد جاهلان و غافلان است اگر چه خنده  
 و راحت نیرنی الحماه بامید عفو و مغفرت و رحمت و می کجایش و او در رواه البخاری ۲۰۰ و عن ام الطلاء  
 الانصاریة صحابه است از بیانات و حدیث و می نزد اهل مدینه است قالت قال رسول الله صلی الله علیه  
 و آله و سلم گفتم گفت آنحضرت و الله لا ادری و الله لا ادری که در فرمودند سوگند در نمی یابم من بده سوگند  
 در نمی یابم من و انار رسول الله و حال آنکه من پیغمبر خدا یم ما یغفل بی و لا حکم که چه کردی شود من بده  
 در می یابم که چه کردی شود و رواه البخاری ظاهر این حدیث آنست که غایت مبهم است و هیچ کس نمیداند  
 که آخر چه خواهد شد چه کار خواهد کرد و این در باب انبیاء و صل خصوصاً در حق سید المرسلین صلوات الله و

الله و خلاصه عليه و عليهم سنی است بدلائل قطعی که دلالت دارد بر جرم و یقین بر حسن باب البكاء و الشرف  
 عاقبت ایشان و در این حدیث و موت عثمان بن مظعون بود رضی الله عنه که از گمراهی جرمین بود اول کسی که بعد  
 از حضرت بعد از آن مهاجرین فوت کرد و او بود آنحضرت بعد از موت به جبین وی بوسه زد و اشک ریخت و او را  
 در بقیع مخصوص شریف خود دفن کرد و عنایات بسیار کرد زنی در آنجا حاضر بود گفت میباید ترا بهشت ای ابن مسعود  
 که عاقبت تو به خیر است و نس آنحضرت آن زن را بر زمین سخن تو میگوید و این حدیث فرمود و در حقیقت مضمون  
 آن از جر و منع است بطریق سالیه بر سوأوب و در حضرت فوت و حکم بر غیب و جرم به آن خلاصه آن گنایت  
 است از عدم تصریح بعلم غیب نادبا و حقیقت کلام مراد از ما مراد هم در بیان است احوال عاقبت است چه در دنیا  
 چه در آخرت به تفصیل چه علم باحوال غیب به تفصیل خبر در دکان تعالی را نباشد اگر چه مجمل است و است که عاقبت  
 انبیا علیهم السلام به خیر است و بعضی گفته اند که مراد هم در بیان است و در امور دنیا و دین است نه از خود به مراد آنست  
 که انبیا هم که بموت خواهم مرد باقتل دینی و انهم که نازل خواهد شد بر شما خدا اب و نکال چنانکه بر اسم سابقه نازل  
 شده یا نه و بعضی گفته اند که مراد از خود و در فتح مکه و وقت ادوست و این معانی نه موافق حدیث است و حق آنست  
 که در دین قول پیش از نزول قول حق سبحانه است لیستمر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تاخر و اول  
 ایهای بود در عاقبت و بعد از نزول این آیت یقین شد که عاقبت بخیر است كذالقیل و الله اهلهم ۳۰ و عن  
جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عرضت علی الفار عرض کرد و شد بر من و نمود و شد  
مرا آتش دوزخ در شب ممر ارج با در دقت دیگر در خواست باید اری فرایمت فیها امراة من بنی اسرائیل  
پس دیدم در آتش زنی را از قوم بنی اسرائیل تعلل فی هوة لها عذاب کرد می شود از جهت کبره که مر آن  
آن زن را بود و بطعها فلم تطعمها بسته داشت آن زن کبره را پس خود را نید او را پختی و لم تلک عها تا کل  
من عشا فی الارض و نگذاشت و سر نه اد آن زن آن کبره را که بخورد از حشرات زمین و خشتاش بکمر  
خام بجمه و شن بجمه آنچه سوزند او را از جهنم تا بر روی زمین و از پرند تا بزرگات مثل حشرات زمین و کنجشکان  
و مانند آن که انی القاموس و نودی گفته که فنج خاشهراست از کمر و ضم و اعجام شین اصوات است از  
امثال وی یعنی موام و پرند های ضیف حتی ماتت جوعا تا آنکه مرد آن کبره از کرسکی و رایت همروین  
هامر الخراعی دیدم عمر و بن عامر خراعی را یحیی قصید فی الفار کشید و دمای خود را در آتش دوزخ قصب  
بضم قاف و سکون صاد و ماله دو دکان و کان اول من سیب السواائب و بود عمر و بن عامر خراعی نخستین کسی که  
آزاد کرد و ناتنها اسواائب جمع سائبه است ناکه که در دو کشته می شد و جاهلیست به حجت مذریه جرات آن و از عادت  
جاهلیست بود که چون ناکه ده شکم میزاید ماله ماله و مایه می آورد و یکی از سفره و در از بابه می شد از مرض آزاد  
می کردند ناکه را در دمای کردند او را سواد نمی شد بر آن و منع نمی کردند او را از آب و گیاه از هر جا که میخورد  
دنی و و شبیدند آنرا و این فعل را عبادت و موجب تقرب با عنان می دانستند و اول کسی که این فعل



کرد و این رسم نهادن نمود و نیز گفته اند که نخستین کسی که بر سبش بیان رسم نهاد و باب البکاء و الحروف  
 آنرا موجب تقرب گردانید وی بود و در بعضی روایات عمر بن لُحی آمده ظاهر امر و یکی است عامر پدر  
 دوست و لُحی نام پدر یا بکس گاهی نسبت به پدر کرده اند و گاهی به کُل اقیل و او را مسلم و کرمانی گفته که ازین  
 حدیث معلوم گردد که بعضی از آدمیان امروز در روز پنجشنبه و در روزی اختی و ممکن است که  
 گفته شود کشف کرده شد بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم احوال آینده و در وقتیاست و بمناسبت ساخته شد بر وی  
 صلی الله علیه و آله و سلم و اسم اعظم و عن زینب بنت جحش ان رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم دخل علیها یوسا و ایتست از زینب که آنحضرت در آمد بر وی روزی فزعها ز سناک یقول  
 در حالی که میگوید آنحضرت لا اله الا الله و یل للعرب من شرقنا اقرب و ای مرعوب را از شری که تحقیق  
 نزدیک رسیده است گفته اند مراد آن شرقنا و قتلها است که در عرب واقع شده و اول آن قتل عثمان  
 بن عفان است و ضی الله غم و بعد از آن دایم و ستمر شده تا الان و بعضی گویند که مراد حصول قروح و اموال  
 و تاذع و تانس و در آن وقت کذا اقبال شیخ ابن حجر فتح الیوم من دم و باجوج و ما جوج مثل هذا  
 کشاده شد امروز از سب باجوج و باجوج و در خنده شده روی مقدمه این و حلق با صعبه الا بهام و التي تلیها  
 و حلقه بست آنحضرت از برای تمثیل و تصویر مقدمه و در خنده شده بود و انگشت خود یکی انگشت فردا کشتی که منجصل  
 است آنرا که سب باشد یعنی تا امروز در خنده در آن واقع نشده بود و امروز در خنده مقدمه حلقه همین بود و انگشت  
 کشاده شد و کشاده شدن و خنده از علامات قرب قیامت و وقوع قتلها و عرب نیز از آثار و علامات قرب  
 دوست و بعضی گفته اند که این اشارتست خروج از اک جنگیزه که بر آمدند و هلاک کردند و لُحی را و واقع شد  
 بر دست ایشان به بعد از غیر آن از بلا آنچه واقع شده و اسم اعظم قائلت گفت زینب فقلت پس گفت من  
 یا رسول الله افتهلك آیا بس هلاک کرده میشوم و فیتنا الصالحون و حال آنکه در میان ما موجود باشند  
 صالحان آیا برکت وجود ایشان مانع نمی آید از وقوع بلا و فته قال نعم گفت آنحضرت آری هلاک کرده  
 میشود شما با وجود بودن مردم صالح و در میان شما ذاکثر الخیث و فیه بسیار شود نفس و فجور یعنی اگر چه  
 مردم صالح باشند اما غلبه اکثر فسق و فجور سبب آن گردد و خبث بضم خا سکون بالاست و در بعضی  
 نسخ فتحین نیز تصحیح کرده اند متفق علیه و عن ابی عامر و ابی مالک الاشجری شک و تردد  
 کرد و بخاری و در دایت این حدیث که از ابی عامر اشجری است که عم ابو موسی اشجری است و از کبار صحابه  
 است شهید شده و زحین با از ابی مالک اشجری است که او را اشجری نیز گویند نیز صحابی مشهور است و شک  
 و تردد در صحابی موجب طعن در حدیث نگردد چون صحابه همه عدل و ثقه اند از هر که مانع صحیح خواهد بود و قال قلت  
 ابو عامر یا ابی مالک سمعت رسول الله شہد م یخبر هذا اصلی الله علیه و آله و سلم یقول ی گفت لیکن من  
 من امتی اقوام یستحلون بهر آنچه خواهند بود از است من کردها که حلال می گردانند حتی از کاسبی گفته

و است نهال سکنند چنانکه امر حلال دانگند الخنزیر و عجم و ذای مشد و و الحریز و الخمر باب البکاء و الخوف  
 و المعازف و رقاس و سب کفر خرافه مشهوری است و در مجمع البحار گفته که خرد در زمان قدیم اذیسم و ابریشم  
 باقی می شد و این سیاح است و صلابه و تابین آنرا پوشیده اند پس نمی از جنت تشبیه عجم و بود و این می با هر  
 اهل تنم داران باشد اما الان آنچه بنیاد است از خزان خود حرام است زیرا که نام از ابریشم است و  
 این حدیث محمول بر آن است و این نوع در زمان شریف آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود پس  
 این حدیث به جهت اجبار تنبیه از سبغات باشد و درین وجه عطف حریر بر وی از باب تنبیه نه از تنبیه  
 خواه بود و سازات برای به معنی ملاهی است مثل خود و پیوند و مانند آن جمع غرت یا غرفت بکسر هم و سکون هم  
 و غرت و غریف در اصل به معنی آذاز جن است و جرعه که سبزه می شود و در بادیه تابش و به معنی آواز باد نیز  
 آمد که آنی الشاموس و بعد از آن که خرد ادوی صلی الله علیه و آله و سلم بود و اقوام در است که استخوان  
 معاصی کتد خرد ادوی و اقوام دیگر که مسخ سا مل کتد و باد و ذروت و نیست و در قضای حاجت محتاجان توقفت  
 و تا خیر نایند و بدان مستحق هلاک و مسخ شود و فرمود و لیکن این اقوام الی جنب علم و بهر اینکه فرود آید کرده با  
 و بهایوی که نایند یعنی باشد منزل و مقام ایشان در جانی مشهور نمایان که که ابان و محتاجان به بنیدن آن  
 بیایند و حاجات خود را طلب نایند یروح علیهم بسا رحه لهم شایانگی می آید برای ایشان مواسی ایشان که  
 بحر گاه رفته و سیر شکم و پر شیر می آید و آنها را چاره آنها یا نیتهم و جل لحاجته می آید ایشان را و می  
 از جنت حاجت یعنی سبای می آید که از شیر مواسی محفوظ شود فیه قول ارجع البیاضه ابیس میگویند بقصه  
 و سوال وی بر کرد و باز آئی بسوی ما خرد و فیما بينهم الله پس میبزنند خدای تعالی برای ایشان عذاب شایسته  
 و یضع العلم بوی نند می اندازد که و ابر بعضی از ایشان تا هلاک می شوند و دست میگرد و در ذر که چنانکه باقی  
 نماند از ایشان اثری و یصبح آخرین قرد و و خنا زین الی یوم القیمة و مسخ می کند الله تعالی بعضی از ایشان  
 را و دیگر داند بصورت بوز و خاک نماند و قیامت وی مانند برین صورت و ایم با باقی می ماند این عذاب برای او می  
 که این عمل کند نماند و قیامت رواه البخاری و فی بعض نسخ المصابیح و در بعضی نسخهای مصابیح بجای الخنز  
 الحریز المهملتین یعنی بجای هماء در واقع شده و معنی هر یک حاد و تخفیف و از فرج زن است که مراد بدان زمانا  
 است و هو تصحیف و این واقع شدن الحریز مهملتین تصحیف است و خنا کردن در صورت خلی است که  
 از بعضی روایت واقع شده و انما هو بالحاء و الزای المعجمتین نیست این نظر مگر الخرنج و سبجه و ذای  
 به معنی جاده معروف که مذکور شد نص علیه الحمیدی و ابن الاثیر فی هذا الحدیث تخرج کرد و برین معنی حمیدی  
 و ابن اثیر و این حدیث مولف نایند کرد تصحیف را بقول حمیدی و ابن اثیر برای و کسی که گمان برده که  
 صحیح الحما است بهمان الخرنج و سبجه تصحیف است و اشارت کرد بقول خود فی هذا الحدیث که الحریز  
 مهملتین و حدیث دیگر است که ابوداؤد و غیر وی روایت کرده اند چنانکه طبری آن حدیث را آورده و درین

حدیث که بخاری روایت کرده است. اما شیخ ابن حجر فرمود که در اکثر روایات باب البكاء والخوف  
 بخاری نه میبایست و برین تقدیر روایت صحیح باشد و الله اعلم و فی کتاب الحمید لی عن البشاری روایت  
 شده است در کتاب حمیدی از بخاری و کذا فی شرحه للخطابی و هم چنین واقع شده در شرح بخاری که مر خطابی  
 و است از روح علیهم سارحة لهم بناءً فوقانیة در روح و سارحة برغ فاعل روح و این قرینه است بر آنکه یاد  
 بسیار که در روایت ادلی واقع شده زاید است چنانکه در وجه اول و در تقریر معنی حدیث است اشادت بدان  
 کردیم و هم چنین درین دو کتاب بیا قیهم لحاجة واقع شده بی ذکر رجل یا قیهم لی به بر رجل ۴۰ و عن  
 ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا نزل الله بقوم عذابا چون بفرستند عذای  
 نعلی بر کردی عذاب را اصاب العذاب من كان قیهم میرسد آن عذاب هر که ایستاد در میان ایشان از صالح  
 و طالح این چنین جاری شده است عادت الهی عزوجل در بعضی کنایان و در بعضی اوقات گاهی نعام میدهد و  
 صالح را از میان طالحان ثم یقتوا اهل اعمالهم پس بر آنکس می شوند این گروه در جاهای ایشان یعنی اگر چه  
 و در میان اب شامل اند میشود و لیکن در آخرت هر یکی نعل خود جزا داده می شود و نیز کرده می شود میان بگو گاران  
 و بد گاران متفق علیه ۷۰ و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یبعث کل عبد هلی  
 مات علیه بر آنکس می شود هر چند در دنیا نیست بر آن حال و صفت که مرده است بر آن از ایمان و کفر و طاعت  
 و معصیت و ذکر و غفلت پس متبر خاتمه است تا آخر چه حالت گذرد و از دنیا گفته اند هیئت حکم مستوری  
 و مستی همه بر خاتمه است کس ندانست که آخر چه حالت گذرد و لیکن بعضی از عارفان گفته اند که چون  
 یکی را ملکه یاد داشت و حضور حاصل شد و چون هر ذکر و دل قرار یافته است اگر به جهت تنگی وقت فوت  
 و غلبه و جمع و بی ثباتی دل اخلال و تنوری در استحضار آن راه باید بضروری ندارد و بعد از منازعت روح  
 از بدن آن حال خود را بد نمود بلکه ذکر باید بهر شایسته حاصل کرد و یاسد القویین و راه مسلم ۹۰ و الفصل  
 الثانی عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما راایت مثل النار  
 نام هار بهار دیده ام من النار آتش و دوزخ در شدت و سول که خواب کرده است که بزند از وی یعنی  
 اگر یکی از شما در شبی قوی می گریزد خواب نمی کند و غفلت را بخود راه نمیدهد می گریزد و جهان و چند آنکه میتواند  
 آتش دوزخ که باین شدت و شناعة و بی است و مردم در که بختن از وی غفلت می و دزدند و  
 نمی شوند و اگر می گریزد در آن عن کر بختن خواب می کند و غافل می شوند و کر بختن از آتش دوزخ برک  
 معاصی و التزام طاعات باشد و لا مثل الجنة نام طالبها و ندیده ام مانند بهشت و در بهجت و سرور که خواب  
 کرده است طلب کننده وی یعنی اگر کسی طالب محبوبی و را حتی می باشد غافل نمی گردد از آن دستنی  
 و تهاوین نمی و در زود در طلب وی و مید و در و در بخت وی چندانکه بستر هر دو بگر بهشت این همه خوبی و راحت  
 که در دست آدمی و در طلب وی نمی نشاند و آنرا در نمی باید و دشمنان بر بهشت و در یافتن آن بآن چیز باشد

الفصل الثاني

پند که کجی از دوزخ بدان و در راه التورملی ۳۹ و عن ابی ذر قال قال رسول الله ﷺ وانه البکاء والخوف  
 صلى الله عليه وآله وسلم انی اری ما لا ترون مدین کمن فی بنیم چیز که نمی بیند شما از آفات راحت  
 و آیات صنع الهی و صفات قهریه وی سبحانه و اوسع بالالتسعون و می شنوم چیزها که نمی شنوید شما از اخبار  
 و السراد اخرا ل آخرت و اسوال قیامت و شدت عذاب دوزخ اظلم السماء آواز کرد و یالید آسمان  
 و حق لها ان قاطد و اجنب و سر آواز کرده شد است مراد را که آواز کند و بناله و اظلم آواز بیاون و  
 زمین و نالیدن شتر که از قنب گرانی بار و آواز نالیدن آسمان چنانچه موق حدیث در آن ناظر است از  
 کثرت دوزخ و طام ملائکه و قتل ایشان باشد چنانکه مرکبی در زیر بار سوار نمی آید از قنب آواز کند و گفته اند که  
 مقصود بیان کثرت ملائکه و کثایت از آنست اگر چه درین جا آوازی و ناله نباشد و ممکن است که ناله آدمی از  
 خوف و خشیت پروردگار تعالی باشد و هرگاه که آسمان با آنکه جداست و محل ملائکه مقتدر است از ترس  
 و بی تمایل بناله آدمی که طانی دارد و آواز و ناله است سر او را در است که بناله و بگریزد و معنی این صاحب تر  
 است بمقصود که لا یجتنی و اللّٰه یبکی بیده ما فیها موضع اربعة اصابع و بفراسو کنه نیست در آسمان  
 جای چهار انگشت الا و ملک و اضع جبهه ما جل الله لک انک فرشته نهاد است سر خود را در حالی که سیده  
 کند و است سر خود را در جایت و خاشع است بشا به کبریا و جلال حق و الله لولیعلمون ما اعلم بذا سو کند  
 اگر بداند چیزی که می دانم من لضعفکم قلیلا و لیکبیکم کثیرا از آینه می خندید شما کم و دیگر یید شما بسیار و ما تملک ذم  
 بالسماء علی الفرشات و خوش نمی پاید بر مان بر ساطهای آکنده و لخرجتم الی المصعدات تجارون  
 الی الله و هر آینه بیرون می آید بسوی صحرا در حالی که ناله و فریاد و زاری کنندگان آید بدگاه خدا چنانکه  
 شان مردمان و انداز دکان و از غم بنساک آیندگان است که از خانه بدر روند و سر بفرانند تا گری از  
 دل بکشاید و نفسی نواند است که در صعدات جمع صعد یعنی کجاست به معنی روی زمین چنانکه  
 طرقات و طرق و طریق و قال ابو ذر و گفت ابو ذر بعد از روایت این حدیث بطریق نالم و تخمیر یا لمیتنی  
 گفت شیخ تفضلا ای کاش بودی من در خنجر بریده و بشود یعنی تا آلوده بکثرتان بر آنکسجه نشستی چنانکه درخت  
 را بریده درخت این چنین من نیز بودی و مثل این آزدادی در و ناک از کبار صحابه آمده است یکی گفت  
 کاشکی من گوسفندی بودی که او را می کشند و می خوردند و دیگری گفت ای کاشکی جانوری پرند بودی  
 بر جا خواست نشست و بر جا خواست رفت نهی بر روی نه و این جماعه اند که بشادت یافته اند از جناب  
 رسالت بهشت و عاقبت ایشان محمود است دیگر از آنجا بود اگر چه بعد از منجر صادق حق است اما خوف  
 لا اله الا کرمی شکرت و اء احمد و التورملی و این ماجه ۳۰ و عن ابی هریرة قال قال رسول الله  
 صلى الله عليه وآله وسلم من عاف اذ لک کسی که بفرسد از کسی میگرد و میراند از اول شب تا بر که  
 خدمت در آخر شب میبازد و من اذ لک بلغ المموزل و کسی که میگرد و میراند از اول شب تا بر که  
 خدمت در آخر شب میبازد و من اذ لک بلغ المموزل و

بسكون دال در اول شب رفتن و تشدید دال در آخر شب رفتن باب البكاء والخوف  
 و در حدیث به معنی اول است الا ان ملعة الله غالية آگاه باشد که گاهی که ای که ان قیمت است  
 جز بهای تبیخ بدست توان آورد آن وادان جان و مال است الا ان ملعة الله الجعة آگاه  
 باشد که گاهی که عبادت از بهشت است و واه الترمذی و عن انس من النبی صلی الله  
 علیه وآله وسلم قال يقول الله گفت آنحضرت میگوید خدا جل ذکره یعنی روز قیامت نرسیده  
 که موکلی اندر دوزخ اخراج و من النار من ذکرنی یوما یرون آید از آتش کسی را که یاد کرده  
 است هر از وی در استمال و طاعت و خافنی فی مقام و کسی را که نرسیده است از من در جای  
 یعنی از ارتکاب تبیخ بدست در نجا باشد رفت که هر که بکارد از روی اخلاص خدا را یاد کرده و در بگوشت از  
 عذاب وی نرسیده آخر از عذاب و دوزخ او را نجات داد اگر خواهد و تنائی در دوزخ نذر آورد و هم از اول  
 به بهشت فرستد یقول من یشاء و یعد ب من یشاء و یقتل الله ما یشاء و یحکم ما یرید کاد  
 لا یحال عما یفعل و هم یحالون شان او سبحانه و واه الترمذی و البیهقی فی کتاب البعث و النشور  
 و عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عن هذه الایة  
 گفت عایشه صدیقه رض بر سیدم آنحضرت را از معنی این آیت که و الذین یؤثون ما اتوا ب قلوبهم و جلة  
 پروردگار تعالی بدو بندگان خاص خود می کند که آن کسانی که سید هر روز بخیرگی می دهند یعنی صدق میکنند بر فقراد و لها و شان  
 برسان و لرزان است از آنکه بسوی پروردگار باز میگردند سوال حایت در اینجا نیست که گفت اهم الذین  
 یشربون الشمر و یسرقون آیا ایشان آمانند که شراب بنخورند و دزدی نمیکند زیرا که ترسیدند از عذاب  
 کارگاه گاهان و بدکاران است قال گفت آنحضرت لا یأبیت الصدیق به ای و خضر صدیق اینها آن جماعه اند  
 که شراب خورند و دزدی کنند و کارهای بد کنند و لکنهم الذین ولیکن اینها آن کسانی اند که یصومون روز میارند  
 و یصلون و نماز میکنند و یصدقون و زکوٰۃ میدهند و هم یثاقون ان لا یقبل منهم و ایشان می ترسند  
 که قبول کرده نشود و از ایشان بدلیل آنکه در آخر آیت فرموده اولئك یسارعون فی الخیرات و فرموده  
 است و هم لها سارعون آنجماعه که شای می کنند و گرمی مینمایند و رنگی دارند واه الترمذی و ابن ماجه  
 بدانکه ذین آیت دو قرات است قرات مشهور که قرات سبعة است یوتون بضم یا فعل مضارع  
 از یاد آید هر که قبل ماضی از دست دایمانه معنی اعطا است چنانکه معنی آن تقریر کرده شد قرات دوم  
 شاذ است یوتون ما تو استحق از ایشان به معنی کار کردن و شای آن باشد که آنکس که می گوید آنچه میکند  
 و دلهای ایشان برسان است و سوال عایشه باین قرات انب است اما در نسخ مصابیح هم بر افظ  
 قرات اول واقع است و ظاهر اینست که بر افظ قرات ثانی باشد فافهم و عن ابی بن کعب قال کان  
 النبی صلی الله علیه وآله وسلم اذا ذهب ثلثا اللیل قام یو و آنحضرت چون میرفت چهار دانگ شب

برای خاست برای نماز شب فقال پس گفت یا ایها الناس ای مردمان باب البکا والشوق  
اذکر والله اذکر والله اذکر والله سر ماری فرمود اذکر کنید خدا را یاد کنید خدا را یاد کنید خدا را ارجاءات الراجقة آمد  
نقشه اولی که قیامت بدان قائم شود همه می میبهرند و رجعت در رفت حبیدن و جنبانیدن و سخت اضطراب کردن  
در بعضی معنی زلزله آید تنبیهها الراجقة و بهی میبرد او را و اذکر یعنی نقشه ثانیه که بدان زنده میشود و برمی خیزند از  
قبور و غرض یاد دادن قیامت است تا باعث شود بر عمل و ذکر حق سبحانه و درودی ایامی است بآنکه خواب  
و غفلت حکم موت دارد که اثر نقشه اولی است و بیدار شدن حکم بعثت دارد که مراد از نقشه ثانیه است و این هر دو  
نشان قیامت و یاد دهند است از آن وی گفت آنحضرت که رجاء الموت بمافیة جاء الموت بمافیة آمد موت  
یا احوالی که درین موت است یعنی چیزیکه در جن موت و بعد از وی شدن است رواه الترمذی ۷۵۰ و عن  
ابی سعید قال عرج الدبی ابو سعید خدری گفت بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم لصلوة  
برای که آمدن نمازی قرائی الناس کانه یکتشرون پس دید مردم را گویا که خنده می کنند و کثرت شین معجز  
و بدان سفید کردن در خنده قال گفت آنحضرت اما انکم لو اکثرتم ذکرها ذم اللذات آگاه باشید که شما  
اگر بسیار کنید ذکر قطع کننده لذت و تبار او و ذم بذل بخم از بهیم به معنی قطع در روایت هم چنین است و در بعضی  
نسخه باید ال مهمل نیز می نویسد از بهیم به معنی شستن بنا و سیوطی گفته که سهیلی تصریح کرده است که روایت  
بذل بخم است پس فرمود که اگر شما ذکر ذم لذات را بسیار کنید لشغلکم مما اری به آئینه باز دارد  
شماره از آنچه می بینم یعنی خنده کردن و خوشحال شدن الموت بیان ذم لذات است فلکثر و اذکرها ذم لذات الموت  
پس بسیار کنید ذکر ذم لذات را که موت است فانه لم یات علی القبر يوم پس بد رستی که نباید بر کور  
بیچ روزی الا تکلم مگر آنکه سخن گفت بزبان حال فیقول پس می گوید انا بیئت الخربت من خانه عزیم فی الصرح  
خربت بضم دوری از جای خود و انا بیئت الوحلة و من خانه تنهایم و انا بیئت التراب و من خانه خاکم و انا بیئت  
الد و د و من خانه که مهلم و اذ دفن العبد المؤمن و چون در گور کرده می شود بنده مؤمن مطیع قال له القبر  
می گوید مر آن بنده مؤمن را گوید چنانچه مهلم عزیز را گویند و حیا و اهلا آمدی جای فراخ و جای خود را اما ان کننت  
لا حب من یبشی علی ظهري الی آگاه باش تحقیق بودی تو محبوب تر من از هر که میرفت بر پشت من فاذا  
ولیتک پس چون والی و حاکم گردانیده شد من بر تو ولیتک به تشدید بر صیغه مجهول از تو بیت است  
و بر صیغه ماضی از دلایت نیز و بیت است یعنی چون والی شد من بر تو الیوم امروز و صورت الی و از کشتی  
توبسوی من فستوی صمعی بک پس نزدیک است که بینی تو یکی کردن مرابن قال گفت آنحضرت فیتسع له  
مد بصره پس فراخی شود و گویا مر آن بنده را و می در آید در نظردی متعده در ازای بینائی آن بنده یعنی تا آنجا  
که کار می کند و یفتح له باب الی الجنة و کشاده می شود در آن بنده را در وی بسوی بهشت و اذ دفن العبد  
الغافر و الکافر و چون دفن کرده می شود بنده فاسق یا کافر قال له القبر ما گویا در او اثر چنانچه مهلم ناخوانده ناآشنا را

گویند که مر حبا و لا اهل اما ان کنت لا بعض من یمنی علی ظروی الی آگاه باش باب البکاء والخوف  
تخفین یودی تود شمن تر بسوی من از هر کنی که میرود بر پشت من فاذا ولیتک الیوم پس چون والی گردانید و شدم  
بر تو امروز و صورت الی و باز گشتی تو بسوی من فستقری ضیعی یک پس نزدیک است که به بینی توبه گردان مرابو قال گفت  
آنحضرت فیلتقم علیه پس حج می کرد و بهم می آید قروی یعنی تختلف اضلاعه تا آنکه نخامف می شوند استخوانهای  
بهاری وی یعنی درمی آیند بعضی از ان در بعضی قال گفت ابو سعید و قال رسول الله و اشارت کرد به پیغمبر  
خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای نمودن صورت اختلاف اضلاع باضا بعه با گشتان خود فادخل بعضها  
فی جوف بعض پس در آورده بعضی انگشتان را در درون بعضی قال گفت آنحضرت و یقیض له صبعون تدمیعا  
و گامشته می شوند مر آن بده فاجربا کافرا فمقاذا ذل لوان و احلها لهنها نفع فی الارض اگر یکی از آنها دم کند  
در زمین ما اثبت شیئا از ویاند زمین چیر از ابا بقیه انک لیا تا آنکه بایده است دنیا فی غیره پس می کنند آن  
ماران آن بده را و نه پس بین مهله بندان پیشین گردیدن و پیشان شده و می خراشند وی گفته پوست او را  
حتی یغشی به الی الحساب تا آنکه رساید می شود آن بده را بسوی حساب یعنی تار و زیامت قال گفت  
ابو سعید و قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم انما القبر و روضة من ریاض الجنة  
نیست که در هر مزاری از مزارهای بهشت او حق و حق از حق الیاری است از گوی های آتش دوزخ  
و در بعضی روایات من حق القیور ان میر آمد رواه الترمذی ۸۸۶ و عن ابی جحیفه صحابی خرد است  
در زمان آنحضرت خرد بود و لیکن سماع در و است و او و او الی وی در موضع دیگر نوشته شده است قال  
قالوا کانت گفته صحابه یا رسول الله قد شمت تخفین پیر شدی تو قال گفت آنحضرت شیبتهنی هود در بعضی نسخ  
سوره بود و اخواتها پیر گردانیده را سوره مود و مانند آن از سوره های دیگر که در حدیث آیند مذکور شوند و گفته  
اند که مرا و از سوره بود آیت فاستقم کما امرت و من تاب معک است زیرا که استقامت بر طریق مستقیم  
الی سبیل بجانب افراط و تفریط و اعتدالات و اعمال ظاهره و باطنه بنایت و شوار است و نظریه حقیقت عروض  
ش برب مرا آنحضرت را ازین خطاب بجهت و من تاب معک است و الا جوهر شریف دی مظهر کمال استقامت  
و اعتدال است و شوازی به معنی داد و ده و البته نسبت کار دآن را بسوره شوری با وجود آنکه در ان سوره  
نیز به خطاب فاستقم کما امرت مخاطب است و لیکن بی ذکر و من تاب معک پس شیب به جهت اهتمام  
بامر امت و عمر حصول حقیقت استقامت را ایشان دانند از جهت ذات شریف خودش برین معنی حمل باید  
کرد که سوره های دیگر را که در حدیث آیند با سوره مود مذکور اند رواه الترمذی ۹۹۶ و عن ابن عباس  
قال قال ابو بکر گفت ابن عباس که گفت ابو بکر یا رسول الله قد شمت به تخفین پیر شدی تو قال گفت  
آنحضرت شیبتهنی هود و الواقعه و المرسلات و عم یتساء لون و اذا الشمس کورت زیرا که درین  
سوره ها احوال آخرت و عذاب آنش و وعید های سخت مذکور شده رواه الترمذی و ذکر و ذکر کرده شد

کرده شد طریقت الی بریده که ادلس است لایح النافی کتاب الجهاد باب البكاء والشوق  
 الفصل الثالث \* عن انس قال انکم لتعلمون اعمالا بدستنی که شما نیز آئین می کنید عملها را که  
 هی ادق فی اعینکم من الشجر آن عملها باریک تر است و چشم های شما از موی یعنی بدقی فکر و اسباب  
 نظر و در آن عملها فی نهایت دکان می برید که آن عملها نیک است و در حقیقت نه چنین است یا مراد آنست که آن  
 عملها را صغیر و خفیه بپزداید و از آن کتاب آن پاک نمیدارد که گفته اند علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 بودیم تا که می شنیدیم آن عملها را در زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم من الموبقات یعنی المهلكات یعنی از خشن  
 عملهای که سبب هلاک میشوند مرقان آنرا در حکم کباب باشد رواه البخاری و عن عائشة رضی  
 الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال رواه ابی بن کعبه که آن حضرت گفت یا عایشه  
 ایایک و سقر است الذنوب ای عایشه دور از خود را از گناهان که آخر اقبیر و صغیر باشد استیغفار می شود فان  
 لها من الله طالبا زیرا که مر آن گناهان را از عاصی هذا طالب است یعنی ذی سبانه طلب کننده و سوال  
 کننده است از ان اعمال مثل این ترکیب درین مثنوی در زمان حربه بسیار آید چنانکه گویند و اینست من زید  
 احد او دیدم از زید شبیری را یعنی زید را که دیدم شبیر را دیدم و احتمال است از ذکر معنی آن باشد که ناله از  
 جانب حق تعالی طالب و سائل اند رواه ابن مساحه والد ارمی و التبیه فی فی شعب الایمان و عن  
 ابی هریره بن ابی موسی قال قال لی عبد الله ابن عمر ابی هریره بن ابی موسی اشتری که از کبار تابعین  
 است گفت که گفت مرا عبد الله بن عمر رضی الله عنهما جمیع هل تدونی ما قال ابی لایک آید میدانی و  
 دوری بانی که چه گفت پدر من مرید ترا قال قلت لا گفت ای برادره گفتم نمیدانم قال فان ابی قال لایک  
 گفت این عمر سس بدستنی که پدر من گفت مرید ترا یا بناموسنی هل تدونی ان املا مشاع رسول الله  
 آیا خوشحال نیکه و اندر این اسلام آوردن یا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و هیچو تمامه  
 و بمرت کردن ما با آن حضرت و جهاد نامه و کارزار کردن ما با کافران همراه آن حضرت و عملها کله معه و عملهای  
 ما هر که کردیم با آن حضرت بود لکن ثابت و باقی ماند برای ما و ان کل عمل عملنا بعده و این که هر عملی که کردیم  
 بعد از آن حضرت نچون نامه کفایار اما بواسطت یا بیم و خلاص شویم از ان بر ابر صبر یعنی نفع از ان  
 بار سود و نه ضرر و آن بر ما افتد و نه موجب ثواب گردد و نه سبب عقاب یعنی اگر موجب ثواب نبود و یا عیالت  
 عقاب نیرنگد و دول نعم من قال بیست طاعت ناقص ما موجب عفو ان شود و را ضمیم کرد و دعوت  
 عیبان شود یعنی اگر آن عملهای که در فتن نریست و نودانیت صحبت دی صلی الله علیه و آله و سلم کردیم  
 و کمان قبول بدان وادیم باقی ماندی سناوت اما عملهای که بعد از آن حضرت کردیم معادل و مدخول  
 می دانم اگر هر سر بگذرد و غنیمت است فقال ابوبکر لای بیست گفت پدر تو مرید زمر الا و الله قد جاهلنا  
 بعد رسول الله نه چنین است بخدا سوگند به تحقیق جهاد کردیم ما بعد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم



[illegible]

بیرون آید از دوزخ چشم او را بشمارد و آن کان مثل رأس الذیاب اگر چه باشد اشک باب تغییر الناحی  
 مانند سر کس در صغر و قلت من خشية الله از ترس خدا اثم یصیب شیئا من حر وجهه بشمارد آن اشک  
 چهری را از ظاهر دوی دوی یعنی اشک از چشم برآمد بر روی افند و حر بنهم حار مهله آنچه ظاهر است از دوی و  
 مقابل است از دوی و حراله از وسط آنرا گویند الا حرمه الله علی العار اگر آنکه حرام می گرداند آن بند و از خدای  
 تعالی بر آتش و دوزخ و راه این ماجة ۱۱۰ باب تغییر الناحی \* تغییر از حالی بحالی شدن و مراد تغییر حال مردم است  
 از آنچه در زمان نبوت بود از استقامت بر طریق دین و انزاع احکام سنت و انبیا حی و زنده و در دنیا و منور و  
 نشدن بزخات آن از مال و منال و دزد و چشم و نبات بر اعمال مرغیه و صفات حمیده و اخلاق عظیمه و نورانیت  
 قلب و صفای باطن و غرض اهدا این احوال در آخر زمان \* ۳ الفصل الاول و عن ابن عمر قال  
 قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انما الناحی كالابل المائنة و در و اینی کابل مایه می فرماید بنسبت  
 آدمیان اگر مانند شتر عهد که لا یتکاد تجد فیها راحلة نزدیک بنستی که یابی توای فحاسب در آن عهد شریک  
 داده و او را راحله شتری را گویند که توانا باشد بر سفر کردن و بار برداشتن و مایه ای میانگه است و منی آنست  
 که آدمیان بسپارند و بر گردان و پی کنند و گوید در آن که قابل صحبت باشند و حی صحبت یجا آمد و معاون باشند  
 بر خیر بیان ایشان کمترند بعضی گویند که مراد آدمیان آخر زمان اند که بعد از قرون متمادی که اخیار است اند پیدا آیند  
 و حی آنست که حاجت باین قید نیست احتیال دارد که سالکان کامل که در آن زمان باشند کم باشند اگر چه  
 نسبت به آنند و اخیار باشند و با لجه مردم بیگانه و صفاست پسندیده و موصوف و دانه زمانها کم بود  
 اند و در آخر زمان کمترند و فضیلت و خیریت آن سه قرن نسبت بآنها که بعد از ایشان آمد باقی است باعتبار  
 کثرت و قلت متفق علیه و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لتتبعن  
 حدن ثم سین و فتح بر دوزخ است من قبلکم بر آینه پیروی کنید شما طریقهها و عادهای کسانی را که پیش از  
 شما بوده اند مراد بدع و اسوا است در دین که پیدا کردند و تغییر و تبدیل احکامی که نام کرده بودند بآن پیغمبران ایشان  
 شبر ایشیر او ذرا عاقل را ع شبر بشیر و ذرا ع بد را ع عبارت است از موافقت و مطابقت و شبر بکرا از مر آنست  
 فراموشی آنست که پاک جمع اشیاء و ذرا ع بکرا از مر آنست مباد تا بعد باز و در صراح گفته شریک بد سنت  
 و ذرا ع دش دست مراد آنکه متابعت که مشرکان میکنند بر جمیع وجه و در کارها حتی لو اعلوا اجتر ضب  
 تبعتموهم تا آنکه اگر داند آنها سوراخ سوراخ از نام جا نوری میشود است پس پیروی میکنند شما ایشان را  
 می در آمد آن سوراخ را قیل گفته شد یعنی صحابه رسیدند یا رسول الله الیه و انصار ی ایشان که  
 پیش از ما بوده اند متابعت میکنیم ما ایشان را بود و نصاری الله و از من قبلکم ایشان را و دانسته قال فمن  
 گفت آنحضرت اگر آنها بودند و نصاری نیستند و مراد آنست که ایشان را پس بکنند آنها و کرا مراد  
 دانسته ام یعنی ظاهر است که مراد بود و نصاری از متفق علیه و عن مراد من الاناس

بکسریم و سکون را صافی است از اصحاب شجره معد و دوز کوفتین مراد از این  
 یک حدیث است که روایت کرد بخاری قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ینذهب الصالحون  
 الاول فالاول میروند مردم نیکوکار نخستین بعد از نخستین یعنی یکی بعد از دیگری و هر که ام را نخستین  
 خواند زیرا که چون نخستین رفت آنکه بعد از اوست نخستین شد نسبت بیاپی و تبقی حقاله کحفا لة  
 الشعیرا و التبر و نباتی می آید بدان و نبات گاران و نبات گاران مانند سبزه جو یا خرما و خاک که در غم جامعها و قار  
 روی و نبات از این چیزی که بگاید نبات و حماله نباته نیز باین معنی آید و آنرا از داله نیز گویند و در حراج گفته خال نبات  
 سبزه و نبات و چیزی و حماله باینهم پوست جو و گرنج و خرما می کوفند و بکجاده و سبزه و عفت این جماعه که باقی  
 می ماند مانند خال این است که لا ینالهم الله بآلته ناکند از روایت از اهل ای نبای یک و اشنی  
 یعنی قدری و اغیادی نمی نهد ایشان از واه البخاری \* الفصل الثاني \* عن ابن عمر قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اذ امشت امتی المظیطاء و قتی کر راه روید است من خرا مان  
 بطریق کبر و میله و نعیم میم و فتح ثلثه و مبدود و مقصور و خرا میدان و دست اندازان رقت و منظر کشیدن ابرو  
 و خساره از کبر و میله و در قابوس و صحاح و در نسخ مصابح و نسخ صحیح مشکات و حواشی و شرح آن  
 یک باب است میان دو بلا و بای دیگر بعد از ظاهر دوم نسبت و در مجمع البحار گفته و در بعضی جایش کتاب نیز  
 نوشته اند که نزد بعضی بحدت یا بعد از ظاهر یا نیز روایت است و این جا معلوم کرد و یک باب است یا بعد از ظاهر  
 نماید هم است بلکه راجع است و الله اعلم و عدل معهم ابناء الملوك ابناء قارین و البروم خدمت نمایند  
 و چاکری کنند ایشان را یعنی است مراد اولاد قارین و روم یعنی ولایت باو شهر بافی کنند و اولاد قارین و روم را  
 بعد گفته و خدمت فرمایند و ملوک و امرای آنها آمده چاکر شوند و خدمت کنند سلطه الله شرارها علی خیارها  
 بر گمارد و جدای نبای بدان است را بر بندگان ایشان و هم چنین واقع شد که خرداد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم  
 چون فتح بلاد قارین و روم کردند و ایشان را استیلا نمودند و دولت قومی شد بر کاشنت طای نبلی کشیدگان  
 عثمان را بر روی رضی الله عنه و بر کماست نبی امیر را بر نبی هاشم و کردند آنچه کردند و واه الترمذی و قال هذا  
 حدیث غریب ۱۰ و عن حدیثه ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال لا تقوم الساعة حتی  
 تقتلوا ما مکم گفت آنحضرت که بر بانی شود قیامت تا آنکه نمی کشید شما را هم خود را تکتل و ابا سیافکم  
 و میرند یکدیگر را به شمشیرهای خود اجلا و مجلا و و بجاله به شمشیر زدن یکدیگر و اویرت دنیا که شرارکم و تا آنکه  
 و ادت و مالک و متصرف می شوند و بای شمارد کاران شما یعنی مالک و سلاطنت دست فی امان آید کار و بار  
 خلیفه در قبضه افتد و ابدان و فاسقان افتد و واه الترمذی و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله  
 و هم لا تقوم الساعة حتی یکون الفاس بالک نیا بر بانی شود قیامت تا آنکه می کشند هر چند ترین  
 مردم بدینا کثرت مال و طیب حبس و انما ذلکم لکع بن لکع یعنی لیم و احسن ابن احسن که اصالتی ندارد

نداد و سرت نیکونه و کعب بنم لام و قح کات لیم و احمق و بنده و آنکه روش حرف زدن نداد و باب تغییر الناس  
 به متی که در کفر و نیرانه و راه الترمذی و البیهقی فی دلائل النبوة ۴۰۰ و عن محمد بن کعب القرظی قال  
 حدثنی من سمع علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال محمد قرظی نعم قات و فتح و اولاد بحمد که از قنات تابعین  
 است نه فی مرد صالح عالم بتر آن بودید و از یزدان تربط گفت حدیث کرد مرا کسی که شنید امیرالمومنین  
 علی را که گفت انما الجحش مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی المعجد بدستی که با هر آئینه نشسته  
 بودیم با آنحضرت در مسجد فاطم علیها السلام و اوقت شد و در آمد بر ما مصعب بن عمیر ما علیه السلام و آله  
 در حالتی که نیست بروی مگر چادری که مراد را بود و در و انیم با جامه خط واد معروف که انی القاموس من قوچه  
 جفر و پوند کرده شده آن بر رویه پوستن یاده فلما راه رسول الله پس هرگاه که دید او را پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه و آله و سلم بکسی که کرد للمذنی کان فیهم من النعمة از جنت یاد کردن حالی که بود مصعب و در آن  
 حال از نعم و ترخیش ازین درگاه و اللّٰهی هو فید المیوم و از جنت دیدن حالی که وی در دست امر و  
 از قزو و بزل و سبوتی و رجوع الجوامع از عمر رضی الله عنه روایت میکند که مصعب بن حمیر رضی الله عنه دوزی  
 بر آنحضرت آمد پوست گو سفید بکمر خود بسته پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نگاه کنید بسوی این  
 شخص که روش مگردانیده است انه تمالی دل او را و تحقیق دیدم من مادر و پند او را که می خور این غذا را  
 خوشترین طعام ما و دیدیم بروی جنت جامه که بدیشت در هم خرید و بودند آنرا پس رسانید او را محبت  
 خدا و رسول خدا این حال که می بیند و مصعب بن حمیر رضی الله عنه فرشی است از اجله صحابه و فضای ایشان  
 و بود در جامه بابت منعم ترین مردم و طعام و لباس و چون سلطان شده همه را که داشت و زهد و زبده وی  
 رضی الله عنه از شهدای احد است و بود وی رضی الله عنه در وقت شهادت چهل ساله یا بالای آن ثم قال  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کیف یحکم اذا اخل احدکم فی حلة پس فرمود پیغمبر صلی الله  
 علیه و آله و سلم چگونه باشد حال شهادتی که باید او کند یکی از شما و بخت جامه و راح فی حلة و شبانگاه کند و بخت  
 جامه دیگر یعنی اول روز سر نوپایی پوشد و در آخر روز سر نوپایی دیگر و وضعت بین یلایه صحف و رفعت صحف  
 انوی و نهاد و شود پیش روی کاسه کلانی از طعام و بر دشته شود کاسه دیگر و ستر تم بیو تکم کما تستقر الکعبه  
 و پوشید لباسها خنای خود را چنانکه پوشیده می شود و کعبه کنایت است از تنم و زود اسراف و لباس و  
 طعام و مسکن فقالوا پس گفتند یعنی صحابه یا رسول الله فاجاب یومئذ خیر معا الیوم ما در آن روز که این  
 داشته باشیم بهتر باشیم ازین حال که امروز داریم زیرا که تقرب غ للعبادة و تقوی الموتة فارغ باشیم از  
 کسب عیشت و زود رزق برای عبادت و کفایت و کار که از پی گرفته شویم ما و کراتی اهل و عیال را  
 قال لا گفت آنحضرت این چنین نیست که در آن روز بهتر باشید انتم الیوم خیر منکم یومئذ شما امروز بهترید  
 از آن که در آن روز باشید زیرا که امروز مشغولید نه از قریب بخواب قدس دی و در آن روز مشغول شوید

بخادون می دود و افتد از حضرت و می دانین حدیث دلیل است بر تقبلیت فقر باب تفسیر الناس  
 بر بخادوا الترمذی و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یاتی حلی الناس زمان  
 می آید بر مردم روزگاری که الصابون فیهم علی خیمه شب تاب باشد و زمان را روز برادرین خود و نگاه دارند و آرد  
 استنانات نمودن و ثابت بودن بران کالتقا بصر علی الیخیر باشد نگاه دارند است انکار سوزان را در دست یعنی  
 چنانکه نگاه داشتن انکار صبر کردن بران و شوار است هم چنین نگاه داشتن ذیل و ثابت و مستقیم بودن در آخر زمان  
 مشکلی اذجت ظهور نفس و غلبه نفسی و قلت بخادون و بخادون بران رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب  
 استناد ۹۸۱ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اذا کان ابراء کم غیا رکم و قیکر باشند  
 ابران شما بیکدیگر و غیا رکم و قیکر و باشند و انکار ان شما بیکدیگر و انکار ان شما بیکدیگر و باشند و انکار ان شما بیکدیگر و باشند  
 و بار شما بیکدیگر و مشورت کرده شده میان شما یعنی مسلمانان بیکدیگر و ای باشند و مشورت باشند بیکدیگر و  
 هر که امر را اسبنداد برای بود و مخالفت بیکدیگر نوزاد فظنوا الارض خیر لکم من بطونها سن پست زمین و  
 ظاهر وی بهتر است مرشاد از شکم زمین و باطن وی یعنی حیات شما بهتر از مافات است و اذا کان ابراء کم  
 بشو از کم و وقتی که باشند ابران شما و غیا رکم و قیکر و باشند و انکار ان شما بیکدیگر و انکار ان شما بیکدیگر و باشند  
 انما انکم و باشند و بار شما موقوف برای زمان شما ظاهر عبارت آنست که گفته شود و باشند امر شما محال میان شما  
 چنانکه مقابل شوری است کویا اختلاف و تنازع انکار از راه متابعت زبان و دفتن بر گفته ایشان می باشد  
 فبطن الارض خیر لکم من ظهورها پس در زمین زمین بهتر است بر شما از اظهار و بی یعنی مراد از بهتر از زمین  
 دوران وقت رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۹۸۲ و عن ثوبان قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم یوشک الاتم ان تد اصر علیکم زویات اند استنها یعنی کرده ای کفر و ضلالت  
 که جمع گردانند و بخوانند بعضی از ایشان بعضی را برای استقامت و کسر شوکت شما که اصر علیکم زویات اند استنها یعنی کرده ای کفر و ضلالت  
 چنانکه جمع میشوند چنانکه طعام خود را بیکدیگر می خوانند بعضی ایشان بعضی را بیکدیگر می خوانند و بیکدیگر می خوانند  
 و بیکدیگر می خوانند و بیکدیگر می خوانند و بیکدیگر می خوانند و بیکدیگر می خوانند و بیکدیگر می خوانند  
 اموال شما را در بین شما رتبت باین که شما و بیکدیگر می خوانند و بیکدیگر می خوانند و بیکدیگر می خوانند  
 می گفته فقال قائل پس گفت گویند از صحابه و من قلة فین یومئذ و این اگر آمدن ایشان بر ملازمت  
 کمی است که ما بر اینم در آن روز قال گفت آنحضرت این از جنت کمی نیست که شما را از بد بلی الاتم یومئذ  
 بکشید بلکه شما را در آن روز بیکدیگر می خوانند و بیکدیگر می خوانند و بیکدیگر می خوانند و بیکدیگر می خوانند  
 یا مثل حسن و خاتک و بزرگ و خنایه که مروج نکت بالانی سبیل می باشد و غیا و ضم غنی معج و مخفی شده  
 و تشدید وی گفت و بزرگهای کینه در خبان که بر روی سبیل و دند یعنی قوی و شجاعی باشد شمار اولین عن الله  
 من صد و رعد و کم السحابه بکم و هر آینه می کشد خدا اینانی از سینه های دشمنان شما نیست و بزرگی و

ترس از بهاء و ليقظن في قلوبكم الوهن و هم آئینه می اندازد در دلها می شمارد باب در لواحق  
ضیف و سستی را قال قائل گفت گویند یا رسول الله و بما الوهن و چیست سبب افتادن سستی و  
دلها می ناکال حب الدنيا و کراهیت الموت فرمود سبب افتادن سستی و ثرو دین و سستی و دنیا و ناخوش  
داشتن مرگ یعنی چون زندگی آسوار اوست دارد و مرگ ناخوش بود و گاه زار و بویانند که در جلالت نشیند و زواید  
ابوداؤد و البیهقی فی دلائل النبوة الفصل الثالث معنی ابن عباس قال ما ظهر الغلول  
فی قوم الا لئلی الله فی قلوبهم الرعب بعد النبوة و خیانت کردن در غیبت و در میان قبی مگر آنکه بیدارند  
خدا می تعالی و در کهای آن قوم ترس و افشای الزنا فی قوم الا کثیر فیهم الموت و بزرگند و بزرگوار  
در قومی مگر آنکه بسیار کرد و در ایشان موت و لا نقص قوم المکیال و العیزان و کم بایند قومی ترازد و را  
و بهانه را یعنی خیانت کنند و در کین و در آن الا قطع عنهم الرزق مگر آنکه بیدارند و شود از ایشان برکت و در  
وزن و لا حکم قوم بغیر حق الا فشی فیهم الدم و بایم که کد قومی باقی مگر آنکه قاس که در میان ایشان خوشتر  
ولا حقن قوم بالعهده الا سلاط علیهم العبد و در وجه شکنی بایند قومی مگر آنکه بر گمانت نشیند و در ایشان و دشمن  
خبر بخار و تحفه و نای فواقیه نه زنی الهراح ختر فریقین خیار فریبند و نای القیام و نسی الاختیار الخلد و الخلد یعه  
رواهما للک باب در لواحق و نعمات باب سابق الفصل الاول معنی عیاض بن حماد  
العجاض یعنی بر وزن قارحیوان معروف و عیاض بکسر نهاده و در آخر ضاده تخمینه یعنی مجاشعی یعنی نعمت بکسر معنی  
دارم صحابی است معذود در بصرین و وی دوست آنحضرت بود و قدیمی بکمال و خالت کز نهاده فرستاد و نزد  
آنحضرت پس قبول نکرد و چون سلمان شد قبول کرد و روایت کرد و از وی مسلم روایت میکند که این حدیث  
است آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قالی ذات یوم فی خطبته روایت کرد و داشتند که گفت  
آنحضرت روزی در خطبه خود و الا ان ربی امرنی ان اهلکم ما جعلکم اگاه یا شبید که پر و دگاز من اهر که در را  
که تعلیم کنم شما را چیزی که نلیه اند شما آنرا بعد از آن بیان کرد و آنچه ما مود شده تعلیم آن بقول خود و ما صلحی  
یومنی هذه از آنچه تعلیم کرد مرا بر و و گاه تعالی درین روز که من در آنم این کلام است که فرمود و تعالی کل مال نعلیه  
عبد اخلاص بر مالی که عطا کردم آنرا بده از زندگان را بر وجه شرعی حلال است که هیچ کس آنرا از پیش خود  
حرام نتواند است خفت چنانچه در جاهلیت شر از امر خود و حرام می ساختند چنانچه در ایمان معنی میو است  
در اول باب البکاء و الخوف که داشت و انی خلقت عبادی حنفاء کلهم دیگر آنست که گفت و می بماند  
که من پیدا کردم زندگان خود را بابل از بابل می و از کربلا سلام یعنی مستغذ من بول حی و طاعت را اسباب نیست  
بفطره که آمده است بفطره اسلام کل مولود یولد علی فطرة الاسلام نه مسلمان با کفیل یا زاید  
عبد اسلام است که در متیاق قالوا بلی انه اقرار بر رویست پروردگار تعالی کرد و اندا که چرخه از آن شرک  
ورزیدند و اختلاف نمودند و حقایق جمع ضیف بر وزن کزیم صحیح الکمیل باسلام ثابت بر آن و حنیف نزد عرب کسی که

الفصل الثالث

باب سابق

الفصل الاول

بر دین ابراهیم علیه السلام بود و اصل حقیقت میل کردن است که انی القاموس و انهم بابت در لواحق  
 اقمم الشیاطین و بد رستی که ایشان یعنیندگان من آمدند ایشانرا شبانه که لشکر ایامس اند و احتمال دارد  
 که شامل شیاطین انس نیز باشد چنانکه آمده است فابوا یهود انه و یحضر الله فاجتالهم هن ذیهم پس بر گردانیدند  
 ایشانرا شیاطین و دور انداختند از دین ایشان و حرمت علیهم ما احللت لهم و حرام کردانیدند شیاطین بر ایشان  
 چیزی که حلال است و امیر برای ایشان من یعنی گمراه ساختند تا حرام کردانیدند حلال را و بر نفس خود و اموالهم  
 و امر کردند شیاطین دنگان مرا آن یثرب کوهایی که شربک کردند من ما لم انزل به سلطانا چیزی که  
 نرسد تا دایم بان جرحی و برائی که بان غالب آید مراد بان آمد که آنها را می پرستند و دلیل و حجتی بر  
 استحقاق آن عبادت ندارد سلطان منند است و منی عهد و منکات و حجت و برهان چون قبر و غیره و دل  
 دارند سلطان نایبند و هم چنین شمس بادش و سلطان و ان الله نظار الی اهل الارض و دیگر است که ندای  
 تعالی نظر کرد و سوزی اهل زمین فبقتهم عربهم و من و من و داشت ایشانرا یعنی اهل زمین  
 حربه را و هم را الا بقایا من اهل الکتاب که جماعه از اهل کتاب را که باقی و ثابت ماندند بر دین و ایمان  
 بموی و عیسی و غیره و بتذلیل کرد و دین و کتاب خود را و قال گفت پروردگار من انما بعثک لایضاه  
 ایم برای من و برای من که بر دای آنگاه ایشان و آرزایش کنم ترا و بدانم که برساندی بخلق آنچه حکم کردم بدان از دین و  
 شریعت بانه و بتذلی بک و آرزایش کنم خالق و او که قبول کردند آنچه برساندی با ایشان بیه حقیقت آری ایشان نسبت  
 پروردگار تعالی محال است که آن است بر من حمل است مراد ظهور آن و علم بدان است و انزلت علیک کتابا یا فرستاده  
 ایم بر تو کتابی را که لایفسله لایمائی می شود و منحوی کرد و انداخته آت یعنی محفوظ و مصون است از زوال  
 و نسخ یعنی ناقض است و در فلها محفوظ است و احکام او باقی و دائم و مستمر است فقل ایا یأثموا یقظان  
 می خوانی و آن کتاب را در جواب و یداری یعنی محفوظ است و در دل خود در جری احوال بکتابت ابر کمال حفظ  
 و ضبط آن و حصول قرات سهولت و آسانی و ان الله امونی ان احرق فریضه و ندای تعالی امر کرد و مرا که  
 بسوزم فریضه را یعنی هلاک گردانم چنانکه نابود شود و اثری از ایشان نماند فقلت رب اذن یشلقوا  
 در آبی پس گفت ای پروردگار من اکنون که در مقام ابلاغ و اعلان ایشان شوم می شکند مرا قتل خود  
 بجزه پس می که اندر من مرا قتل می یعنی هم چنین می شکند و پست می کنند که در گت بانی می شود و سطح  
 و تابع فتح نامشانه سر شکستن و هر چه میان کواک باشد از باب فتح و فتح و فتح را نشانه شدخ کرد و اند  
 پسین و خوار و تحقیر و شکستن و پست کردن چیزی که نرم و در باشد به چیزی که خشک و سخت بود  
 چنانچه سیه و مثلاً از درخت می افتد و در زیر پای پست می گرد و مقصود آنکه من با ایشان چگونه پس می آیم و بر  
 ایشان غالب می شوم که لشکر من کم است و ایشان بسیار قال استخیرهم کما اخرجوک گفت پروردگار  
 تعالی بیرون آید ایشانرا از جای وطن ایشان و بر ایشان گردان ایشانرا چنانکه بیرون آوردند ایشانرا



و اغزوهم فغزواك اهل انخراب و دانی از اغزی بغری یعنی غزاه و کارزار کن با ایشان . باب در لواحق  
میایی که دانیم اسباب غزاه و دستان آن می گنیم یعنی قوت می . خشم و غالبیت می که در انیم برابر ایشان  
و اندق فستحق علیك و اتفاق کن و خرج کن بر لشکر بیان خود اموال را و اگر داری با اتفاق می گنیم و بهم  
می رسانیم آنرا برای تو و باعث جیشاد و فرست بر ایشان شد که در ا فیبعث خمسة مائه پس می فرستیم پنج مفسد را  
آنچه لشکر غنیم است چنانکه در روز بد پنج هزار فرستند و ابدد لشکر اسلام فرستادند و قاتل پس اطاعتك  
من عصاك و خیال کن امر ا کسانی که اطاعت و فرمان برداری کرده اند از ایمان آورده اند بنو مایکسانی  
که سرکشی کرده اند از او کافر و او مسلم ۲۰ \* و عن ابن عباس قال لما نزلت ابن عباس گفت چون  
نازل شد این آیت و انذر عشیرتک الاقرین و برسان قبیله و بناو خود را که نزدیک ترند بنوا سایر  
عرب سعد العنابی مالا بر آمدی منبر صلی الله علیه و آله و سلم الصفا کو صفاد که نزدیک خانه که است  
فجعل ینادی . سر آواز دادن گرفت آن حضرت یا بنی فهر یا بنی همدی لبطون قویش مریطهای  
قربش را و بطین شکم و کرده های کثیر از قبیله قریش قبیله است و را ایشان نفرین کنایه است و بایان  
ادب و نیت و انذار است و تحقیق این الفاظ در جای دیگر کرده اند و است و فهر بکسر فاء سکون یا و را  
و در آخر حتی اجتماعه را آنکه جمع شدند ایشان یعنی بطون قریش فقال یس گفت آنحضرت از این یکتکم  
خبر دهم و مرا به جلاست بگویند انرا خبر یکتکم ان عیلا بالوادعی یکم خبر دهم بن شمارا که اسپان یعنی موارد این  
و بشکر بیان و رواقی می رسند که بگذران وادی است که تو بدانی تحقیق علیکم می خوانند که غارت آمدند  
بر شما آنکه تم صلاقی آیا پس بد شما تصدیق کنند و راست گردانده و باور دارند و مرا و بن خبر قالوا نعم گفتند آری  
باور می داریم زیرا که ما خود را علیك الاصل قایم نمودیم مایر تو مگر در سنی را قال گفت آنحضرت قافی  
نذیر لکم بین یثربی هذا یثربی پس اگر باور دادید بنی سنی که بن خبر می ویم و متبرسانم شمارا ای مشر  
دانه و آمدن اهل سبخت یعنی اگر ایمان نمی آید من تفرودی آید بن شمارا اب سبخت فقال ابو لهب تبأ  
لك سائر المیوم پس گفت ابو لهب که عم آنحضرت بود و از آنحضرت را که هلاک و زیان باد بر زاده های روز انب  
و سبخت خبر اینکه که سودی هلاک کرد و و بنا بر و اصل به معنی قبیله است و بنی جمیع سبخت است که در الهملا اجمعنا  
و یا در ای این سخن نادره و نادرست جمع کردی بل به بطون قریش را فخر است پس فرود آمد این مورد و ثبت ید الاهی  
الهملاک یاد و زیان کار باد و دوست الی لهب و قبیله همدی که با همدی که سبختی که بر رسول خدا  
کرد صلی الله علیه و آله و سلم و مراد هلاک و زیان کاری ذات دوست و در سبختها را برای آن دو میان آورد  
که چون آنحضرت انذار کرد ابو لهب سبکتی ترا و است تا بر آنحضرت بنوازد و بدرضی گفته اند که مراد به و  
دست و یاد آخرت است که در هر دو جهان هلاک و زیان گاه شد متحقق علیه و فی روایة نادیه و در دینی  
این چنین گفته است که مذاکر و آنحضرت و فرمود یا بنی همدی مناف ای پسران عید سنوات و عید سنوات پند





مرور در غمنا است راه جامی افر باد خوشان اوسی با غایت صحیح ثابت شده است و باب در لواط  
با وجود آن خوف لا اله الا انت و این مقام تقاضای این حال کرد و تواند که احادیث افضل و شرف است  
الان در و یافده باشد و با کجاست با مورد از جانب پروردگار تعالی باشد این انسان کرد این امر از راه مسلم  
این روایت مسلم است و فی المثل علیهم و در حدیث مشهوری که بخاری و مسلم هر دو آن را روایت  
کرده آمده که قال کنتم آنحضرت یا معشر قریش اشتروا أنفسکم امی کرو و فروش خود را باین خود را  
و خلاص کنید آنرا از آتش دوزخ با باین و طاعت لا اعنی عنکم من الله شیعاً بی نیاز نمی توانم کرد و  
کنایت میبویانم کرد و فایده نمیدهم شمار از عذاب جزای یا بیستی عین منافی لا اعنی عنکم من الله  
شیعاً ای اولاد عید منافی بی نیاز نمی توانم کرد شمار از عذاب جزای یا بیستی عین منافی لا اعنی  
عنکم من الله شیعاً یا صلیه صلیه رسول الله لا اعنی عنکم من الله شیعاً ای عباس بن عبد المطلب بی نیاز  
نمی توانم کرد شمار از عذاب جزای یا صلیه نام نموده آنحضرت است ما و ذر بر بن العوام که از حضرت پیشتره  
است او را الله از کرد و چنانکه عباس را اگر دهم شریف او است یا فاطمه و بنت محمد صلیه من الله شیعاً  
فما لی ای فاطمه بکار گوشت محمد طاعت هر چه می خواهم از مال من لا اعنی عنکم من الله شیعاً اما از عذاب خدا  
و گرفتاری فایده نمیکنم جزای یا این جامی گوید که آنحضرت را خود مانی بود خصوصاً او گاه که این حدیث را اینجا  
و در و یافده و این سخن چهرگی نیست مال جز آنکه و پیش از اطلاق می باید و چون نامی که هیچ جنس از مال مطلقاً  
بود از کجا حاصل است و آنحضرت را بخاری و کسب پیدا آن که این عبارت تقاضای و خود را مال فی النعل  
نیکند مرا و آنست که اگر مالی از مالک من باشد طاعت ای نجات آخرت و بر مالک من است ۳: الفصل الثانی  
عجل الی هو سی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ای معنی هند امة من حومة امت من این  
امت مرده است یعنی باین حالت در اختیار و طاعت و محبت من و محبت من باین مقامات خبر و کرامت  
و درخت که حق تعالی از این مخصوص کرده و باید هیچ یکی از ائم کرامت بقدر آن عمل فرموده و بعضی و کرم  
و خود معرفت و حسن معاملة خود با ایشان مرا بشناسی و اده است که امت مرحوم را بخود و و سخن رحمت است  
در آخرت لیست علیها حد ابداً لاخرة یعنی این همه دلیل و نشان آخرت کرد و آخرت بر این حد نباشد  
حد ای بانی الان فی القفن والزلزال و القتل حد اب این است از دست و در و یافده و معنیها و بالا و بخدا  
است و از کرامت احادیث و از کرامت ایشان می رسد موجب کرامت و فوت و در و یافده و این کرد و در قتل  
و کرامت می که میان ایشان وقوع می باید اگر از دست کافران و مشرکان است و موجب شهادت و عجز است  
و اگر میان مسلمانان باشد پس اگر به حجت است بناء و فایده است هر دو جانب بر خلاف اند و اگر مابین  
بصرح قائم است آنجا است معلوم با و در و یافده و بعضی از علما گفته اند که حد اب قدر از حد بعضی این امت مرحومه  
مقدور است بیاور بر رخ منحصر و در و یافده و کرامت بخدا میباید ایشان را اظهار و سطر به آخرت برنده و اگر بخدا می رسد

و گویند که کریمه ان الله يقدر الذنوب جميعا در شان این است اما در روایات و ابصار و احوال  
 در عهد مکتب کبر و تقذیب وی منافات بین نداده و برای که مغزرت غیر شرک در مشیت حی است عموما  
 خصوصاً لازم نیست که البته واقع گردد و اگر واقع گردد لازم نیست که برادر خود وقوع یابد بد که بعضی مندرج باشند و بعضی  
 مقهور یفعل الله ما يشاء و لا يحكم ما يريد و با آنکه این است مخصوص است بمرتبه رحمت و عنایت باری تعالی  
 که اقتضای نیابت و غفور و مغزرت ایشان می کند و همه در مشیت اوست تعالی و واجب نیست بر وی چیزی  
 لیکن دقایق و غیر صادق مراد است در او ابو اؤد ۲۰ و عن ابی حمزة و معاذ بن جبل عن رسول  
 الله صلى الله عليه وآله وسلم قال ابو عبد الله الحجاج که از عشره مبشره است و معاذ بن جبل که از عظمای صحابه  
 است روایت می کند از آنحضرت که گفت ان هذا الامور ابوة و رحمة فرمود آنحضرت که امر دین  
 دامت پدید آمدن اولاد نبوت و رحمت و در بعضی نسخ بدایات النبوة و معنی ظهور یعنی اولی ظهور دین زمان نزول  
 وحی و رحمت نبوی است بود ثم و يكون خلافة و رحمة ستمی باشد خلافت و رحمت و آن مقتضای زمان  
 خفای و آمدن بن که بجاییت و نیابت آنحضرت کار دین و دانات انتظام و الکتاب داشت ثم و يكون ملکا  
 مخصوصا بمرتبه باشد ملک و پادشاهی کرده و کثایت است از وقوع ظلم و بعد از بر خلق خدا و غرض که بدین  
 و مخصوص بفتح عن صفة مباهات است و در بعضی روایات ثم ملوک و مخصوص و ضم عن جمع بکسر عین یعنی  
 خبیث و شریر یعنی پادشاهان جائرند و آنهم ثم کائن حیرة و عتوا و فسادا فی الارض پس بر شونده است  
 این کار بکسر و قهر و از خود بر کنه شدن و تسلط و پناهی در زمین و در نسخ مشکات لفظ جرأة لفتح جیم و با تصحیح  
 کرده شده است و در مجمع البحار از شرح شفا بکون با آورده و معنی کبر و از قاطب بس کسر جیم نیز معلوم  
 می گردد و در این مناسب تر است بقول دینی استحلون الجوارح و الکبیر و ان جلد میباید این  
 جماعه انجرده می کنند چنانکه طلال و الکنه جامهای افروشی را در فرجام زبان را و انوالع شرابها را این زقون  
 علی ذلك و بصرون زق و داده میشوند با وجود این کار و یاری داده می شوند و در کار با نصرت داده میشوند  
 بر کفار و مخالفان ایشان و هلاک کرده نمی شوند اگر چه سخن آن شده اند و جت آنچه سبقت کرده  
 است از پروردگار تعالی بر این امت را از مغزرت و رحمت و شاید که حی تعالی را در آن ناکمی باشد از ضبط  
 امور خالقی و انتظام آن و از تأیید بعضی احکام دین و جو ایشان اگر چه در بعد ذات خود ناسی و فاجره حتی  
 یلقوا الله انما ملاقات میکنند و میسر می آید خدای تعالی را در روز جزا و او البیهقی فی شعب الایمان  
 ۳۳ و عن جاثیة رضی الله عنها قال سمعت رسول الله گفت عایشه شهادت می دهد که پیغمبر خدا را صلی الله علیه  
 و آله و سلم بقول می گفت ان اول ما یکفاه و سستی که نخستین چیزی که سرگون کرده می شود  
 و گردانیده می شود و اکفاه سرگون کردن آوند تا بریزد آنچه در و است از آب یا شراب و موکفه  
 می گویند کسی را که بر روی افتد و سرگون گردد و قال زید بن یحیی الرازی گفت زید بن یحیی که راوی

راوی این حدیث است گفت اد ابو عبد الله دمشقی خراجی است روایت می کند از وی احمد و باحد در لواحق  
 راوی گفته است مات سنة سبع و مئین یعنی الاسلام یعنی سرنگون کرده می شود در اسلام و گفته می شود از لفظ راوی  
 ساقط شده که با یک شاه الا فناء چنانکه سرنگون کرده می شود آند تا برز آید و دست از آب یعنی انفسه این  
 نیز لفظ راوی است که بیان مرادی کند یعنی اول با یک فانی الاسلام که ام است خمر است این تقریر  
 شارحان است در نسب بر این حدیث و این بخانو جبهی دیگر است ظاهر از آنچه ایشان گفته اند و شرح آنرا  
 بیان کرده ایم حاصل آنکه اول چیزی که از نکاب کرده می شود از حرمت و ساقط گردانیده می شود از احکام  
 اسلام نزد تفریح احوال مردم در آخر زمان حکم خمر است که می نوشند آنرا و احوالات می کنند در غلبه می  
 چنانکه گفت و قیل فکیف و گفته شد پس چگونه از نکاب کرده می شود خمر را و تغییر داده می شود حکم آنرا یا رسول  
 الله و قلبین الله فیها مابین و حال آنکه تحقیق بیان کرده است خدا می تعالی در خمر آنچه بیان کرده است یعنی  
 حرمت او را باشد و اعلا و هو بیان کرده بانی واضح بین قال گفت آنحضرت حیاه می کنند و قابل می نمایند و خوردن  
 آن باین طریق که یسوینها بغیر اهمها قیست محمولها نام می برند آنرا نامی دیگر بر خمر چنانکه نبیند و مثلث  
 داند آن و در واقع آن نمر است و باین بهانه می خوردند یا می سازند آنرا از برنج و عسل و غیر آن و میگوید که خمر  
 نام آب انگور است که مستی آورد و این نه از آنکه راست است پس خمر نباشد و داند که هر چه سکر است حرام  
 است و خمر است یا حکم خمر را در رواه الدارمی ❦ الفصل الثالث ❦ عن الفضل بن بشیر عن  
 حذیفة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لعنان بن بشیر صابی الزماری اول مولودی که در خانه  
 انصاء آمد بعد از هجرت روایت می کند از حذیفة که صحابی عظیم القدر است صاحب سر رسول الله گفت خدیفه گفت  
 آنحضرت تکون الذبوة فیکم می باشد و باقی می ماند و دوزخ و نبوت و نوروی در میان شما مایشاء الله ان تکون مادام  
 کمی خواهی خدای تعالی بود آنرا ثم یرفعها الله تعالی پسر بر میدارد خدای تعالی نبوت را به برداشتن نبی ثم  
 تکون خلافة علی معهما ج المبعوث مایشاء الله ان تکون پسر می باشد خلافتی بر طریقه نبوت و روش آن مادام  
 کمی خواهی خدا بود آنرا و مباح را پیدا و کساده ثم یرفعها الله تعالی پسر بر میدارد خلافت را نیز ثم تکون  
 ملکاها خیا پسر می باشد امارت و حکومت ملکی گردند و فتکون مایشاء الله ان یکون پس باقی می ماند آن ملک  
 مادام کمی خواهی خدای تعالی که باشد ثم یرفعها الله تعالی پسر بر میدارد و آنرا خدای تعالی از ظالم ثم تکون  
 ملکاها جبریه پسر می باشد ملکی خداوند بکبر و غلبه و عفو فتکون مایشاء الله تعالی ان یکون پس می باشد و باقی می ماند  
 مادام کمی خواهی خدای تعالی که باشد ثم یرفعها الله تعالی پسر بر میدارد و آنرا خدای تعالی ثم یكون خلافة علی  
 معهما ج النبوة پسر می باشد خلافتی بر روش نبوت و گفته اند که برادر باین خلافت زمان مهدی است رضی الله عنه  
 پس ظاهرش گفت آنحضرت قال حبیب گفت حبیب بن سالم که یکی از روایات این حدیث است  
 و سولی نعمان بن بشیر و کاتب است روایت می کند از وی فتاوه و غیر وی فلما قام پس نهایی که برخواست

عمر بن عبد العزيز يعني ان مجلس كتبت اليه بهذا الحديث نو شتم بصوي دي  
 اين حديث را اذكرة اياه ده حالی که ياد سيد هم اورا اين حديث و قلت از جوان تكون و گفتم که ايميد سيد اوم  
 که باشي تو امير المؤمنين يعني غلبه بعد الملك العاص والجبرية به از ملک کردند و ملک قهر دعو که  
 آنحضرت فرموده است بدان قهر به پس خوشحال گردانيد شد عمر بن يحيى و اعيانه و خوشش آمد اورا  
 يعني عمر بن عبد العزيز را رواه احمد والبيهقي في دلائل النبوة ۳۱۹ \* كتاب القطن \*  
 نفس جمع فته شل مني جمع محنت يعني آزمائش و خوش داشتن شي و فرقه شدن به ان در بيني گمراه شدن و گمراه  
 کردن و گناه و گزند و محنت و جداب و گدازش و غلبه و چون و محنت و مال و اولاد و اخذات مردم و  
 رای نبر آيد و بدانکه مؤلف از پانجا آخر کتاب خود کتاب القطن ساخت و بعد از وی ابواب ترتيب داد و در  
 اين ظاهر نيست خصوصاً باب فضائل و مناقب که آنها را داخل کتاب القطن متاخرين و در موجد اردو اگر گويد  
 که ما رکعت و مبتلايم باعتقاد آنها گردیدن به ان پس باین اعتبار تمام آنچه در کتاب مذکور است از اين  
 قبل است نه بر و الله اعلم \* ۴۱۱ الفصل الاول \* عن حذيفة قال روايت از حذيفة که گفت قيام  
 قيام رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مقاماً استساو و رواه آنحضرت يعني خطبه خواند و خطبگفت  
 استادى که ما ترك شيئاً يكون به که استست به جزير که باشد و وقوع يابد غنى مقامه ذلك الى قيام الساعة  
 در ان مقامى که استساو و بود و ز قياست يعني نه که استست و از اين مقام پيچ جزى را از دقايق که شد نيست تا روز  
 قيامت الا حدث به مگر آنکه حديث کرد و فرموده ان جز حفظه من حفظه و نسبه من نسبه ياد کرخت  
 آنرا کسی که ياد کرخت و فراموش کرد آنرا کسی که فراموش کرد و يعني بعضى ياد و استست و بعضى فراموش کردند  
 قبل ما به اصحابي هو لا يدريه يگوید به تحقيق دانسته اند اين قضيه ايمان من که استست و امانه ليكون منه  
 الشئ قل نسبه به دستى که شان است که هر آينه دانعى شود از آنچه فرمود آنحضرت جزى که به تحقيق فراموش کرده  
 ام من آنرا افرا تا فاذ كره بسى من آن جزا پس باوى آرام آن فراموش شده را كه ياد كن  
 الرجل وجه الرجل چنانچه ياد دارد مردى دوى مردى را بطريق اجمال و ابهام اذا غاب عنه چون غايب مى شود از دوى  
 و فراموش مى كند آنرا به تقييل و تشخيص ثم اذا عرفت به بستر چون مى بيند او راى شناسد شخص متفق  
 عليه ۲۰ و عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان حذيفة است که گفت شيد من من يمتنع خذار اصلى الله عليه  
 وآله وسلم يقول سبقت تعرض القطن على القلوب عرض کرده مى شوند و نموده ميشوند و نهاده ميشوند و نهاده ميشوند  
 كالخصير من يربا هو ذا اين لفظ را سه نوع روايت کرده اند اول بضم عين و المال و ال و اين مشهورتر  
 است از روايات و معنى دوى چنان باشد که مى در آيد فته و دل بافته بعد از فته چنانچه مى در آيد چوب در  
 باقىن بوريا بکى به از ديگرى و مراد بچوب در اينجا شايستهاى سبب از خرماک شگافته بدان بوريا بيا فته بامراد تشيد  
 عرض فته است بر دل با عرض شايستهاى حبيب بر يافته آن يکى به از ديگرى و بعضى گفته اند مراد چسبیدن

و تأثیر کردن فتنه در دل هست مثل حسیدن حسیرون و تأثیر کردن او در بهیوی خواب گفته بران کتاب الفتن  
و این نانی للفتح عن و ذال معنی و معنی وی استنباطه کردن و پناه جستن بخدا است از شر فتنه چنانکه در اشعار کلام به  
از ذکر کفر و تمسکیت گویند فتنو ذبا لله بنهار یا معاذ الله ما کثرت به فتیج عن باهمل و ابرار و دیکر اعرض فتنه است  
بر دل مرده به آخری و بر روایت اولی بر رفع و نصب هر دو آمده و بر نانی و بر ناکث به نصب فقط و در شرح وجه  
دیگر نیز در کشف این عبارت مذکور شده است و مراد به فتنها احتمالات فاسده است یا غمها از ان شامل  
شبهات نسبه نیز فای قلب اثر بهای پس هر دلی که مخلوط شد به محبت فتنه در اسخ شد در ان و در آمد رنگ  
آن در وی چنانچه در آید رنگ و در جامه و اثر اب در خوردن جامه رنگ را در خود داند آن در ان گویا  
که می نوشد آنرا و قول وی بسجانه و اثر یو ا فی قلوبهم العجل ازین بابت نکتت فیه نکته سودا و خلاصه  
میشود در ان دل بکنه سیاه دکنه به معنی اثر آید که از خلانین چوبی و مانند آن در زمین حاصل گردد و معنی نقطه نیز آید و به معنی  
نقطه در چیزی که مخالف رنگ او بود نیز مستعمل گردد و ای قلب افکر ها دانه ولی که منکر شد فتنه را و استماع  
آورد و از قول آن و متاثر نمانست بدان نکتت فیه نکته بیضاء خلاصه می شود در ان دل نکته تمسک حقیقی یصبر  
علی قلبین تا آنکه می گردد انسان باعتبار عرض فتنه و تأثیر و عدم تأثیر وی در دل وی بای می گردد و لهما باعتبار  
آن بر دو نوع و بصیر را بیا و بنا هر دو خوانده اند بر تقدیر یا بصیر را جمع بانسان که مفهوم میگرد از صیاق کلام  
و بر فتنه بر نانی راجع بقانون که در آن است به تصریح و نیز بر رفع و نصب هر دو آمده ابیض مثل المصفا نوع اول  
سفید مانند سبک سفید که متأثر نمی گردد به چیزی هم چنین این دل که تأثیر نمی کند در وی فتنه اصلا و تشبیه  
نه تنها و سفید می است بلکه صلابت و قوت و سختی نیز ملحوظ است و لا تغتره فتنه و زیان نمی کند این نوع  
دل را هیچ فتنه مادمات السموات و الارض تا آنکه باقی است آسمان و زمین یعنی همیشه و الاخر اسود  
و دل دیگر بیه است که تأثیر کرده فتنه در وی مبادا یضم میم و شکون را و تشدید دال نیز و خاکستر  
رنگ بد و قیاسیم خاکستر کون ابد او خاکستر کون شدن و در روانی بر بادا بهمه ماسوره بعد از بایر آمده  
و در آن در شرح ذکر کرده ایم کالکوز و تشبیه این دل هم به کوزه است و از گون شده که هر چه در دست  
از آب بیرون افتاده هم چنین این دل از نور ایمان و معرفت خالی گشته و سیاه شده و نجی بضم میم و فتح جیم  
پیش از خا و سخمه مسموم شده به معنی مایل و سخی آید لایعرف معروفا نمی شناسد این دل کار بیک و مشر و ع  
و اولایک و منکر او منکر نمیکرد و کار بد و ناشد و ع را الا اما اثر ببن هوا که بخری را که نوشانیده شده  
و خط کرده است آن دل و کفر قنار محبت آن گردانیده شد از سوای نفس او موت قلب عبارت ازین  
حالت است اعاذنا الله من ذلك و رواه مسلم ۳۰ و عنه قال حدثنا رسول الله صلی الله علیه و آله  
و سلم حدثین هم از حدیث روایت است که گفت حدیث کرد ما را آنحضرت و حدیث روایت احمد هما  
و انا انظر الاخر ویدم بین یکی از ان و حدیث را اینکه وقوع یافت آنچه خبر داده بود آنحضرت و من انظر

بی برسم حدیث دیگر را که مستند و بی تردید است که حدیث ثانی الامانة نزلت فی جلد و کتاب الفتن  
 قلوب الرجال حدیث کرد ما را آنحضرت که امانت فرود آمد است و در اصل و لهای مردان بعد از فتح جبهه دیگر  
 آن و سکون ذال بحجه اصل هر چیزی و مراد بامانت یا معنی مشهود است که خیانت نکردن است و در حق مردم  
 یا مراد نامه نگاری است که مذکور است در کرمه انا عرضنا الامانة علی السموات الایة و اصل  
 همه ایمان است چنانکه اشادت کرد و در آخر حدیث و مافی قلبه من خردل من ایمان امانت هم که مذکور شد و بتول  
 وی و لا یکناد احد یهودی الامانة بنزله بر من است می فرماید که حق سبحانه ایمان امانت در دین و لهای مومنان  
 پیدا کرد و اثبات نموده است ثم علموا من القرآن پس دانستند آنرا از قرآن مجید که فرستاده ثم علموا من السنة  
 مستر دانستند از سنت رسول که بیان فرموده یعنی خلق و ایت و اراده آن از حق جل و علا سابق است  
 بر انزال کتاب و ارسال رسل هر که سابقه عنایت و هدایت وی تعالی ثابت شده از کتاب و سنت بهره  
 مند و منتفع گشته و بنزدین لفظ تخییم شان و اعلا ی و تبه ایمان و امانت است که با وجود انزال و اثبات آن  
 در قلوب بکتاب و سنت نیز آموید و مو که ساخته است این حدیث اول است که حذیفه آنرا در صحابه  
 رسول در حضور خود وی صلی الله علیه و آله وسلم آن را دیده و مشاهده نموده حدیث دیگر در بیان برداشتن  
 و کم شدن امانت که بعد از زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم راه یافته و واقع شده چنانکه گفت و حدیث ثانی  
 و قها حدیث کرد ما را آنحضرت از برداشتن امانت و نقصان پذیرفتن آن قال گفتم آنحضرت دو بیان  
 نقصان امانت بنام الرجل النومة خواب می کند مرد خواب کردنی یعنی غافل می گردد از آنکه کلمات و تسبیح  
 سنت و این مقابل آنست که فرمود ثم علموا من الکتاب و السنة فتقبض الامانة من قلبه پس قبض  
 کرده می شود و گرفته می شود و امانت از دل مرد یعنی بعضی از انوار و ثمرات آن روی مکی می نهد و نقصان  
 می پذیرد فیظل اثرها پس میگردد اثر امانت و اثر شمی آنچه باقی ماند از علالت و تبه آن مثل اثر الوکلت  
 مانند اثر وکت و فتح و او سکون گشت در آخر جامع و کده و آن اثر چیزی مثل نفوذ بر خلاف رنگ آن چیز  
 چنانکه نقطه سیاه و سفید و بعضی گفته اند که نقطه سفید که در سیاهی چشم پیدا آید یعنی به جهت طریبان غفلت  
 و از کتاب معصیت نور امانت کم شود چون آگاه شود و از حال دل خود و نقصان ناید چیزی متذکر نقطه از آن اثری  
 باقی نماند ثم بنام النومة پسر خواب میکند خوابی دیگر و غافل گردد بار دیگر فتقبض الامانة پس گرفته  
 میشود و نقصان کرده شود در وی دیگر از امانت که باقی مانده بود و ببقی اثرها مثل اثر المعجل پس چون  
 نگاه کند باقی میماند اثر آن مانند اثر مجل و فتح بیم و سکون جیم سخت شدن پوست دست از کارد کردن و در صراح  
 گفته مجل شوخ بستن دست از کارد بعد از آن بیان اثر مجل می کند بقول خود که محمد حر حتمه علی و جلتک  
 مانند انکه می که بگردانی و بنظر طانی آنرا بر پای خود ای مخاطب فقط پس آیه که آن موضع از لهای که انکار و ابدان  
 بایمال کرد و فقره معتبر پس می بینی تو آن موضع را که آیه کرده باشد منبر بضم میم و سکون نون و فتح تا و کبر با



کسر با اسم فاعل از خبر به معنی ارتضاع و بلند می و خبر مشتق از وصیت و لیس قیه شیخ و حال کتاب القدر  
 آنکه نیست و در آن آیه که بلند می نماید چیزی که بگوید آید هم چنین این مرد که امانت از دل وی برگرفته شده صالح  
 و کار آمدنی می نماید و در باطن وی صلاحی و چیزی که بگوید آید همین نور بر معلوم شده که و کثرت و جمل مثال بقیه امانت  
 است که در دل می ماند اما برین تقریر و ادوی کرد که اثر جمل سخت تر و بیشتر است از اثر و کثرت و مناسبت  
 سوق آن است که بقای اثر و کثرت نماید کمتر نماید از کثرت اولی جواب میدهد که چون جمل اثری منوفاً لا تأثیر  
 ختم است قلیل و خیر باشد از اثر و کثرت و این جواب حالی از ضعفی نیست و بعضی شراح اثر و کثرت و جمل را  
 مثال زوال امانت داشته یعنی اول مثل و کثرت اذان زایل میگردد و دوباره دیگر مانند جمل بیشتر از مرتبه اول  
 دور می شود زیرا که درین مرتبه قبض کرده شده از آنچه باقی ماند و به از قبض دور میزد اول فافهم و یصبح الخاس  
 قبا یعون و صبح می کند مردم و در حالی که مباحثت و معاشرت می کنند بایکدیگر و لایکاد احد یوحی الایمانه و نزدیک  
 نیست هیچ یکی که ادا کند امانت را و حقوق تکالیف شریعت را و خیانت نمود و دور می رود فیقال یسین  
 گفته میشود و قصد قتل و بیان مذمت و بدعت و امانت و اهل آن آن فنی بی بی فلان و جلا امینا به رستی که در قافان  
 پیدا باد و کثرت مردم و در وی بکفر و بی امنی و بی کفایت است و یقال للرجل و گفته می شود و سر مرد را و ستوده  
 می شود صفاتی که در عرت مردم آنرا داخل فضایل و کمالات میباشد اما احق له به عجب عاقل و و اناسی و و کاد  
 و بار دنیا و معیشت و ما اظرفه و به عجب ذریک است و می و خوش زبانت و و اجمک و به عجب  
 چست و جالاک است و می باین صفات می نمایند مرد را و ما فی قلبه مثقال حبه من خردل من ایمان و حال  
 آنکه نیست در دل آن مرد که او را می ستایند مقداره خردل از ایمان و صفات حمیده که مانع آفت و از نیما  
 معلوم کرد که اصل کار ایمان و صلاح است باقی بماند و به راست است اگر چه مردم اهل دنیا آنرا خوب دانند  
 و بدانستند و غیرستایش به تقوی و قوت ایمان است و رزقنا الله و متفق علیه و و عنه قال کان  
 الفان یعالون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من الخیر و هم از بدین است که گفت بودند  
 مردم که می پرسیدند آنحضرت را از نیکی و کثرت اسأله عن الشر و بدین من که می پرسیدم او را از بدی  
 مشافهه آن یکد زکنی از جهت ترس این که در یابد مرا آن بدی و پرسید من از آفت آن به دفع ضرر و دعاقل  
 اسم و اقدم است از جانب دفع و مانا که مراد از شر فتن و وقایع و است که دفع شوند و مردم دقش کردند و میان  
 ایشان از نزاع و جدال اگر چه موافق می باشد و الا منیات و در شرح معین است و سوالی از آن مخصوص  
 بوی و رضی الله عنه بود چنانکه سیاقی حدیث بر آن دلالت دارد و قال گفت حدیثه قلت گفتتم یا رسول الله انا کما  
 فی جاهلیة و شر بد رستی که بودیم بایش ازین و رجایات و بدی فجاءنا الله بهذا الخیر پس آورد  
 ما را خدا ای تعالی بوجو و شریفت تو این نیکی و اگر دین اسلام است و استقامت بر عمل به مقتضای آن  
 فهل بعد هذا الخیر من شر پس آیا چه باشد و دست متوقف بعد ازین نیکی از شر و ظلم و فساد و احتمال از بدی و قبل



نعم گفت آنحضرت آری است و خواهد شد بعد ازین خبر شرفقت و هل بعد ذلک الشر کتاب الحق  
 من خیر گفتند و آیا است بعد از آن شر که بعد از خبر حادث شود چیزی ازین که بد و باز آمدین روایح باید و برنج  
 استقامت رود و قال نعم گفت آنحضرت آری است بعد از آن شر خبری و فیه سخن و دین خبر که بعد  
 از شر باید و وی و کذا و فی است و حق و یحیی بر معنی و خان آید یعنی چیزی باشد مروج بشر و دلهای  
 مردم بآن صدق و خلوص که در او ایل بود نباشد و اعتقادات صحیح و اعمال صالح و عدل ملوک که در قرن  
 اول بود نباشد و بدیهات بد اعتقادات که در دیدان بایگان و اهل بدعت با اهل سنت مروج و مخلوط شوند  
 قلت و ما دعه گفتیم من و چیست آنچه او را در خان خبر گفتی قال قوم فرمود و خان که گفتیم کتابت است از دج و  
 قومی یعتقون بغیر سنتی داد و روش گیرند بغیر راه و روش من و یهلون بغیر هدایی و سیرت  
 سازند جز سیرت من تعرف منهم و تنکرمی ستماسی از ایشان کار و بادین دادنی ستماسی یعنی محروم و  
 منکر و مشروع و نامشروع هر دو در ایشان جمع است یا متراج و اختلاط خبر و شر که مراد دلال قول او است  
 نعم و فیه سخن و قول وی و یعتقون بغیر سنتی نیز مراد همین است و گفته اند که مراد بخیر بعد از شر ایام عمر  
 بن عبدالمطلب است و مراد بالذین تعرف منهم و تنکرمی امرائی که بعد از وی آمدند و در میان ایشان  
 کبشی بود که دعوت می کرد به بدعت چنانچه خوارج و بغی گفته اند که احتمال داد که شر زمان نقل امیرالمومنین  
 عثمان باشد و خبر بعد از وی زمان امیرالمومنین علی رضی الله عنهما و حق و شر بعد از وی زمان جماعه که لعنت  
 میکردند وی دادنی الله عنه بر بنایر و الله اعلم چنانکه گفت قلت و هل بعد ذلک الخیر من شر گفتیم و آیا  
 است بعد از آن خبر شری دیگر قال نعم دعاه علی ابواب جهنم گفت آری خوانندگان باشند مردم را  
 بر درهای دوزخ ایستاده من اجابهم الیه کسی که پاسخ دهد و فرمان بر دانی کند ایشان را و بر دوسوی  
 دوزخ قافله فیهامی اندازند ایشان او را در دوزخ قلت گفتیم یا رسول الله صدمت لعا و صفت کن ایشان را  
 برای ما یعنی بگو که چه گستاخ ایشان و چه صفات دارند تا بشناسیم ایشان را قال هم من جلد قنار فرمود ایشان  
 از ایناد جنس مایا از آفرمای مایا از اهل دین و ملت ماند و جلد و شمی ظاهر آنرا بگویند و در اصل به معنی پرده تن که  
 آنرا پوست خوانند و یتکلمون بالصنما و سخن می کنند بزبان ما که لغت عربی است یا نگویم می کنند بقرآن و  
 حدیث و مواظ و حکم و نیست و دلال ایشان خبر قلت فما تاملوا ان الله یکتفی ذلک گفتیم پس چه میفرمائی  
 مراد چه کار کنیم اگر دو باید مرا آن وقت که این گروه در آن دقت باشند قال تلزم جماعة المسلمين و  
 امامهم فرمود لازم بگیر می باشی جماعت مسلمانان را که بر حکم کتاب و سنت باشند و امام  
 ایشان را قلت فان لم تکن لهم جماعة ولا امام گفتیم پس اگر نباشد مرسلان از جماعتی و نه امامی برین  
 نقد بر جای گفتیم قال فاعتزل تلك الطرق کلها فرمود پس یک سو شو از همان گروهها و لو ان بعض یا حبل شجرة  
 اگر چه باشد اعتزال با التزام بخ درختی و پیاد حسن بدین در پیشه و بیابان و تحمل شداید و مشاق و خائیدن گناه

و چوب و قناعت کردن بدان کجا بود و صراحتی بدو که الموت تا آنکه در یابد و بر خیزد ترا کتاب الفتن  
 مرک و انفس علی ذلک و حال آنکه باشی تو بر حال اعتراض متفق علیه و فی زوایة لمسلم و آمده است  
 در روایتی مرسله را این چنین که قال گفت آنحضرت بکون بعدی ائمة خواهد بود پس از من ایمان و  
 پیشوایان یعنی با دشمنان که لا یقتدون بهدای که را انمی یابند و نمی روند بر او راست که من دارم و لا یقتنون  
 بهستی و طریقه و روش نمی گیرند بر روش و طریقه من و سیقوم فیه رجال و خواهند استند در آن زمان مردانی  
 که قلوبهم قلوب الشیاطین که دلهای ایشان و لهای دیوان است فی جثمان انفس و در تن آدمی  
 یعنی صورت ظاهر ایشان صورت آدمی است و سیرت باطن ایشان سیرت شیطان جثمان دشمن بهم و سکون  
 مثله قال حدیثه قلت کیف اصنع گفت خذینکم بکار کنم و بگو زبانم یا رسول الله ان ادوکت ذلک  
 اگر در یابم آن وقت را قال تسمع و تطیع الامیر فرمودی شوی و فرمان برداری میکنی کسی را که  
 امیر است و حاکم است بر شما و ان ضرب ظهرك و اخذ مالک اگر چاره شود پشت تو که نشود مال تو  
 یعنی غنم کرده شود در نفس تو و مال تو بایزند امیر پشت ترا بگیرد مال ترا غریب و اخذ با نظر مجبول و معلوم هر دو  
 روایت است یعنی خروج نمی کنی و فتنه بر نمی آید بری در دین و ملت صبری کنی و اگر نگوی با مشر و حنی نمی کنی  
 و اگر اگر اکتند آن دیگر است آنجا بر اخذ بغیرت باقی است فاصح و اطع پس بشود اطاعت و  
 انشاء کن این تا کید است در هم خروج و فتنه انگیزی و و عن ابی هریر و قال قال رسول الله صلی  
 الله علیه و آله و سلم باد و ایا لا همال فتنا کقطع اللیل المظلم بشاید پیش کنی بیایمانی بیک فتنه  
 را که مانند یارای شب تاریک اند که معلوم نمی توان کرد سبب آزادی است خلاصی از آن یعنی پیش از آنکه  
 این چنین فتنه نازل گردد و پیش آمد کارهای بیک کند که در آن وقت میسر نخواهد شد و از دست نخواهد آمد  
 و در محنت و بلائی دینی گرفتار خواهد شد و حال مردم در آن وقت این چنین خواهد بود که یصبح الرجل  
 مؤمنا و یسی کافرا لای صبحی کند مرد مسلمان و شامی کند کافر و یصبحی مؤمنا و یصبح کافرا و گاهی شام میکند  
 مسلمان و صبحی کند کافر و جنت بلاد امتحان و آفتان از اهل دوزخ و ابواب دوزخ که اختلاطی کنند با ایشان  
 و گردنار میکرد و مجاجات وی در آید و میان ایشان منافعا که حاجت را پس تابع می کرد و ایشان را و او  
 مضطر میکرد و جموع افتت ایشان در امور دینی که از دین اسلام است و دوا است که معنی آن باشد که صبح می کند  
 با ایمان از جنت تحریم خون و مال برادر مسلمان و شامی کند کافر و سبب غلبه آن باین معنی مراد فتنه جنگها و فتنه  
 باشد و معنی اول مناسب بقول دینی که فرمود یبیع دینه بعرض من الدنیا می فروشد دین را ایمان خود را بمناسی  
 قبل از دنیا و او فصل ۴۰ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ستكون فتن زوایک  
 است که پیدا کرد و فتنها که القاعد فیه اخیر من القائم نشیند و در آن فتنه که یک مرتبه دور تر است از  
 استند او حضور در آن بهتر است از استند او که نزدیک تر است از استند او و القائم فیه اخیر من

الماشی و ایستاد و در آن فتنها برآوردند و است بسوی وی و الماشی فیها عیون من کتاب الفتن  
 الساعی و در روز دوران فتنها برآوردند و شتاب رنده است من تشریف لها تفتش فیه کسی که بنگرد  
 مر آن فتنها را و طلب کند آنرا و نزدیک کرد بدان می نگرد آن فتنها و می جوید آن را یعنی استتران و نزاع و قرب  
 آن موجب وقوع در آن و رسیدن بدان است پس خلاصی و نجات از مر آن نیست مگر در دوی ازان  
 فمن وجد ملجاء او معاذا پس کسی که یابد جای پناهی و ملجاء و معاذ و نجات یک معنی آمده و باین جهت اگر  
 او برای شک رادی باشد بترتیب بسیار ای ناکند بود چنانکه این دو کلمه هم چنین معناه کوهی کرد و فلیعلیه  
 پس باید که بناه گیرد بدان نجات یابد از شر آن متفق علیه و فی رواية لمسلم قال یكون فتنه گفت  
 آنحضرت می باشد فتنه که القائم فیها عیون من الیقظان خواب است کشته و بدان که بخزند از ازان و نمی شود  
 اخبار آنرا بهتر است از بیدار و الیقظان فیها عیون من القائم و بیدار کرد و دوی افتاد و بانشسته است  
 بهتر است از ایستاده و القائم فیها عیون من الساعی و ایستاده و دوی بهتر است از سعی کننده مراد سعی  
 اینجا معنی شکی است که مفنی است سعی و فی الصراح السعی و دین و شتاب کردن و کسب و کار کردن  
 پس در اینجا این معنی اخیر مراد باشد فمن وجد ملجاء او معاذا فلیستعل به و مؤمن عن ابی بکر قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم انها ستكون فتن من زنتی که تهنه این است که نزدیک است  
 که پیدا کرد و فتنها بسیار الاثم تكون فتنه الاثم تكون فتنه آگاه باش بسترمانه می شود و دین فتنها یک  
 فتنه عظیم تر از فتنها دیگر القاعد عیون من الماشی فیها و الماشی فیها عیون من الساعی الیهها الا فاذا وقعت  
 آگاه باش پس چون واضح شود آن فتنه فمن كان له ابل فلیلحق یا بله پس کسی که باشد مراد را شتران  
 که میخزند در او و یا پس باید که لاجی کرد و به پیوند و بشتران خود و من كان له غنم فلیلحق بغنمه و کسی  
 که هست مراد او کوفته ان باید که لاجی کرد و بکوفته ان خود و من كانت له ارض فلیلحق بارضه و کسی که  
 هست مراد از مینی و قریه دور از مکان فتنه پس باید که لاجی کرد و بر مین خود یعنی بگریزد از فتنه در تنهایی بسازد  
 و بکار نفس خود مشغول کرد و فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله ارایت من لم یکن له ابل ولا غنم  
 ولا ارض خیره مارا که کسی که نباشد مراد شتران و نه کوفته ان و نه مینی که لاجی کرد و بدان و تنها سر خود گیرد  
 به کار کند قال یعمل الی سبیقه گفت قصد کند بسوی شمشیر خود فیلحق علی حلقه الحیوس بگوید بر تیزی شمشیر  
 بسوی یعنی بشکند شمشیر را تا به بند و بروی خود در کارزار اثم لینج ان استطاع النجاء بستر شتابی کند و زود بدو و  
 اگر میتواند شتابی کردن را بداند آنکه مابین حدیث و مانند این حدیث احتجاج کرده است کسی که قایل است بآنکه  
 قتال جایز نیست در فتنه بیسبب حال می گوید که چون دو فریق از مسلمانان میان یکدیگر قتال کنند واجب است  
 اجترار کردن ازان و یک سو شدن و گوشه گرفتن و بجانب هیچ یکی ازین دو فریق نیفتادن و مذمت ابی مکره  
 که صحابی مشهور است و بعضی صحابه دیگر همین است و این هم میگوید که قتال نماید کرد و بانه او اما اگر کسی

کسی قتال کند دفع آن لازم است و جمود صحابه و تابعین بر آنکه واجب است نصرت و اطاعت کتاب الفتن  
 نمی قتال کردن با باغی و اگر نه چنین گفته فایز کرد و فساد و قتل و کشتن اهل بی و دلیل برین مذہب قول جی سمانه  
 و ان طائفتان من المؤمنين اقتتلوا الآية کناحق است که چون قتال کند و طائفه از مسلمانان اصلاح باید کرد  
 میان ایشان و اگر بنی کندی ازین دو طائفه بر دیگری قتال باید کرد با طائفه باغی تا باز کرد و مناسب جی چون  
 بیان کرد آنحضرت حکم فتنه را فرمود اللهم هل بلغت قد اذنا آبار ساندیم من حکم ترا بر بندگان تو فلشاسه بار  
 گفت این کلمه فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله ازایت ان اکثر هتة خبره مرا که اگر او دیر  
 کرده شوم من حتی ينطلق لی الي احد الصغین یا آنکه برده شود مرا بسوی یکی از دو صفت قتال فتنه یعنی  
 رجل بعینه پس بزد مرا مردی بستم بر خود او یجی سهم یا باید بفرمی فیقتلنی پس بکشد مرا قال گفت  
 آنحضرت ببنوه یا ثمة و اثمک و یکون من اصحاب النار بر میگردد آن مرد که کشت ترا با کناه خود و گناه خود  
 می باشد از دوزخیان این عبادت داد و معنی گفته اند یکی آنکه بر میگردد بکناه خود که با افضل کرده و ترا کشته  
 و گناه تو که دوزخ دقت بر تو داری کشتی و گناه آن بر نومی نشست آن نیز بر سر او می بندد و حق بست گناه او را  
 منضاعت میبازد به جنت زحمت و تیغ دوم آنکه بر میگردد بکناه خود که با بقا داشت از بغض و عداوت  
 مسلمانان که سبب قتل تو شد و گناه کشتن تو که صادر شده از وی الآن رواه معلوم ۸۵ و عن ابی  
 سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوشک ان یکون غیر مال الیهم من ذیک است  
 که باشد بهترین مال مسلمان غنم یتبع بها شعث الجبال کو سفند ان که میردی می کند و میجوید بد ان گوشتن ان  
 تر که بهار او مواقع المطر و جای افتادن باران را یعنی گوشتن ی چند داشته باشد و کوهها را و دودها را  
 که در ان ماه ان می افتد میجوید نادان جا باشد و گوشتن ان را آنجا بپردازد و قوت خود را بد ان بسازد و بفرماید  
 من الفتن میگردد و این مسلمان بدین خود از فتنها و گوشه میگرداند با مردم اختلاط کند و در فتنه نافه رواه البخاری  
 ۹۰ و عن ابیة بن زید قال اشرف النبی مالا بر آید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم علی اطم من  
 اطام البدینة بر حسنی از حسنهای مدینه و اطم بنمین به معنی قصر باشد و هر حسن که بکنا بنا کرده باشد و در  
 حوالی مدینه مظهر قلعهها و حصنها بود که بود و قمبر ایشان در انجا ساکن می بودند پس اسامه بن زید می گوید که  
 روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر یکی ازین حصنها آمده بود فقال پس گفت آنحضرت هل ترون  
 ما اری آیای میزد شما جزیرا که می بینم من قالوا لا کنته نمی بینم قال فانی لاری الفتن فرمود پس بدستی  
 من بر آینه می بینم فتنه را که آن فتنها تقع خلال بیوتکم می افتد و در فرجهای خانههای شما وقوع المطرانه افانوان باران  
 متفق علیه ۱۰۰ و عن ابی هریر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هلكة امتی هلاک  
 امت من صلی یدلی غلته من قریش برود دست کوهان و جوانان و نوسالان است از قریش هلاک فتنات  
 هلاک و غنم بکمر عین و سکون لام جمع غلام یعنی جوانان که آنی القاسوسنی و فی الصراح علام کودک و اصل

غلته را غلام غلبه مشهور و بجهان ادست و طی تفسیر کرده آنرا بنویس لان که باک کتاب الکتن  
 ند از بد و ادب زکانه اند بار باب و بار فطه اند ان عقل و واه البخاری و در حواشی نوشته که مراد بان  
 غله کشندگان عثمان و علی و حسن و حسین اند بعضی اسد عظم اجمعین و امثال ایشان از اهل قته و بنی و قلمه  
 و در مجمع البیور آورده که ابوهریره می شناخت ایشان را با سواد اشخاص ایشان سکوت می کرد و از بیس و نام  
 بدون ایشان از عت ترس و مفسده و مراد از بدین معاویه و عبد الله بن زیاد و مانند ایشان اند از احداث  
 و نوسان بنی امیه خدا لهم الله و تحقیق صادر شده از ایشان از قتل اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
 و بد کردن ایشان و کشتن خیابان مهاجرین و انصاف آنچه شده و صادر شده از حجاج که امیر الامراء و عبد الملک  
 بن مردان بود و از سلیمان عبد الملک و اولاد او از ریختن خونها و تلف کردن مالها آنچه پوشیده است بر هیچ کس  
 و الله و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یتقارب الزمان نزد یک می شود اجزای  
 زمان مراد قرب و قیامت است یا تقارب اهل زمان بعضی از بعضی و در شر و قبه یا تقارب است از سه ذره  
 شر و تشابه اول و آخر و یک دیگر و بعضی گفته اند مراد کونانی جبر است در آخر زمان و گفته اند که قصه هفت  
 ایام و لبالی است چنانکه در حدیث دیگر آمده است که در آخر زمان سال پنجاه بگذرد و واد چون هفتاد  
 هفتاد چون در زیاده و کثرت دولت و مملکت تا که سبب تفرقه و پریشانی خلق است و این عبادت  
 در کتاب اگر و با آنچه که فرموده که و یا نر و نفا و سب زمان صادق اند نیز گذشته و و چه و دیگر نیز در آنگاه  
 مذکور شده و با کجای این لفظ محتمل معانی متعدده است بهنسی مناسب آن مقام و بعضی مناسب این و الله  
 اعلم و یتقرب العلم و مگر قته و بر دا شده می شود عالم یعنی بر دا شدن علما و چنانکه در حدیث آمده و تظهور  
 التفتن و پدید آیی که در وقتها و یملئ الشیخ و انداخته میشود بخل قوی یعنی در و لها مراد قوت و عموم  
 و جو شرح است در طوایف مردم و اطاعت و تبعیت ایشان آنرا در آخر زمان و الوجود اصل شیخ در  
 مردم بطبعی است و بیشتر الهرج و بسیاری شود و هرج و مرج و سكون را به معنی قته و افتادن مردم در یکدیگر  
 قالوا بر سینه صحابه و ما الهرج چیست مراد بهرج قال القتل فرمود مراد بهرج قتل است و تفسیر بهرج قتل  
 باعتبار آن است که بهرج سبب قتل و نفی به آن است متفق علیه ۱۲ و عنه قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم و البدی نفسی بیده لا تذهب الدنيا گفت آنحضرت بیدار سوخته نبرد و  
 و فان نمی گرد و دنیا حتی یاتنی علی الناس یوم تا آنکه می آید بر مردم روزی که لا یدری القاتل فیمن  
 قتل در نمی یابد و نمی داند کشته که در چه چیز و چه سبب کشت و لا المقتول فیمن قتل و نه در نمی یابد کشته شده  
 که در چه چیز کشته شده یعنی هم چنین به جمل و اشتباه قتالی می کنند و تمیز و تشخیص نمی نمایند که محلی کیست و  
 مبیان که فقیل کیف یكون ذلک پس بر سیده شده از آن حضرت چگونه می باشد آن حال قال الهرج گفت  
 آن به جهت قته و اختلاط و در هم افتادن است و تمیز و تشخیص القاتل و المقتول فی العار کشته

و کشته شده بر دودر آتش و وزنج اند کشته خود ظاهر است که بنای خون ریخت و اما کشته کتاب الفتن  
 شده به جنت آنکه وی نیز می خواست که به کشته و حریص و عازم بود بر آن و آدمی بخرم نصیبت مانده است و این حکم  
 بر تهمید بر چهل و عدم غیر است اما اگر به جنت استنباه خطا در اجتهاد و غری صواب باشد اگر چه در واقع نه صواب بود  
 این چنین نه خواهد بود و ابی ایلم و ابی مسلم ۱۳۰ و عن معقل بن یسار و عن یسار بن عمار و عن یسار بن عمار  
 بن یسار بن عمار و تخفیف بین مهاد صحابی است از اهل بیعت شمره ها کن شد بر سر و بوی مسوب است نه مقتل که در  
 بهر است قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم العباد في الهرج كحجرة الى ثواب عبادت  
 کردن و در گوشه خود خنیدن و در زمان هر چه با حق ثواب با جنت کردن بسوی من است چنانکه آن شخص که  
 از راه کربلا و اسلام بهرت نمود و بشرت صحبت آنحضرت مشرب شد هم چنین این شخص نیز از ظلمت  
 قبه و نساوری گردانیده عبادت مولی تعالی مشغول گشته و در این راه نورانیت و در آمدن کس گویا بهرت کرد  
 و ابی مسلم ۱۳۵ و عن الزبير بن صدقي قال اتيتا انس بن مالك زبير بن عدي که تابعی است و شنیده  
 است از انس و روایت می کند از وی ثوری نقیه شده است گفت که ما آمدیم نزد انس بن مالک فشکونا اليه  
 پس شکایت کردیم مابوسی و منی ما بلقي من السجاج آنچه میدیدیم و میشنیدیم آمد ما را از حجاج خالم فقال  
 اصبر و امسن گفت انس صبر کنید و تحمل نماید بر ظلم و اذی او فانه لا ياتي عليكم زمان پس بدین  
 نمی آید بر شما هیچ زمانی الا اللهی بعد از این زمان که بعد از وی بیاید بدین است از زمان که نشسته  
 پس چه میداند شاید که بعد از این ظالم نیز از حجاج پیدا شود و قاسد تر و بدتر از زمان دی بعد از آن پس صبر  
 کنید حتی تلقوا ربكم تا آنکه ملاقات کنید و میشن آید پروردگار خود را و در حضرت وی و در روز آخرت  
 سمعته من انبيكم شنیده ام من این حدیث را از پیغمبر شاهی الله علیه و آله و سلم رواه البشائر و درین  
 حدیث اشکال آورده اند که زمان عمر بن عبد المطلب بعد از زمان حجاج است و با وجود آن بدتر از آن نیست  
 بلکه بهتر از آن و از زمانهای دیگر که گذشته بودند و جواب داده اند که قول آنحضرت این را و خبر دادن بدان  
 باعتبار اکثر و اغلب است و مقصود صبر و تسلی دادن است مرایت را و تعلیم و ترغیب بر تحمل ایضا و بخانه  
 مردم و اضطرار با نکردن و جرع و فزع نمودن و ابی ایلم ۱۳۵ الفصل الثاني بحسن جديعة قال والله ما  
 اذري انسي اصحابي ام تناسوا و گفت حدیثی که از پیغمبر شنیده ام که در نمی یابم من که آیا فراموش کردند یا دانش فراموشی  
 می نمایند یعنی فراموشی کرده اند و لیکن نکات می کنند و خود را فراموشی کار می نمایند و الله ما ترك رسول  
 الله لدا سوگند نموده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم من قبل فتنه هیچ کشته شده را بعد از آنکه  
 و بر پا داشته آنرا مثل عالمی که احداث بدعتی کند که سبب ضلالت گردد و مردم را بدان دعوت نماید یا  
 ابیری که باعث بر مجاریه و مقاتله شود و خود کشیدن چار و از پیش چنانکه سوق را ندان از بسیر الیحدان  
 بتقصی الدنيا ناسپی شدن دنیا یبلغ من معه ثلثمائة فصاعدا صفت قاید فتنه اینست که میرسد به کبانی که

با او بد و نیت اوست که در دس برسد و از زیاده ازان الاقل صباه له با صبحه بگر. بحقیق کتاب الفتن  
 ذکر کرد و را آنحضرت برای ما بنام دسی و اسم ایبه و اسم قهیلته و نام پدر او و نام قبیله او و تبه عدد دسیصد  
 ظاهر برای آن که در اجتماع این قدر از مردم باعث برود و منسده و لئو ق ضرر به مشتمی کرد و اما اگر  
 کمتر ازین باشند اعتبارند از داند اعلم و واه ابوداود ۲۰۶ و عن ثوبان قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم انما اعطى علی امته الاثمة المذنبین ثوبان که مولى آنحضرت و خادم درگاه و حاضر در  
 ویرگاه بود گفت گفت آنحضرت نمیشد رسم من بر امت خود دیگر امیران و پادشاهان را که گمراکنده اند دیگر آنرا  
 بگمراهی خود زیرا که ضرر گمراهی ایشان بیشتر و بدتر است از گمراهی دیگران و اذا وضع السیف فی  
 امتی لم یرفع علیه یوم القيمة و چون نهاده شود شمشیر در امت من واقع شود قتل برداشته نشود  
 تا روز قیامت و مسعودی و ابن خردادقه قتل امیر المومنین عثمان است که اولی واقع است در اسلام و بعد  
 از آن باقی است تا امروز و بگمراهی خبر مخبر صادق تا روز قیامت باقی خواهد ماند و واه ابوداود و الترمذی  
 ۳۰۶ و عن سفینه که مولى رسول الله و صاحب کرامت در کتب بود احوال او در مواضع نوشته شده است  
 قال صحبت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول گفت شنیدم آنحضرت را که می گفت الخلافه  
 ثلاثون سنة خلافت کامله مضره که موافق سنت و اتباع طریقه حق باشد می سال است ثم تكون ملکاً عضواً  
 پستری می گرد و خلافت بعد از می سال ملک و پادشاهی گزیده که مردم از گردنند ستم ایشان ایمن نباشند  
 و واه الدالت دومین پرور می چنانکه باید روان نگردد و اگر چه اطلاق این اسم بجهاد و به معنی آنکه خلف که مشتمل  
 اند و سنت اما حقیقت خلافت که آنحضرت بدان اشارت کرده مخصوص می سال است که خلافت خلفای  
 اربعه دوران بود و اگر ایشان را امیر المومنین گویند دور نباشد که امر و حاکم اند بر مسلمانان و در احکام ظاهر  
 ثم یقول سفینه پس بر می گوید سفینه برای حساب می سال که خلفای اربعه نام می کرد و امسک خلافت ای  
 بکر سنتین خبر طاکن و نگارده است خلافت ابی بکر را دو سال و خلافت عمر عشره و مدت خلافت عمر و اده  
 سال و عثمان اثني عشره و مدت خلافت عثمان را دو و ده سال و علی ستة و مدت خلافت علی را شش  
 سال و واه احمد و الترمذی و ابوداود این حساب تقریبی است مبنی بر حذف کسوف و الا خلافت  
 ابوبکر چنانکه در جامع الاصول و غیره مذکور است دو سال و چهار ماه است و خلافت عمر ده سال و شش ماه  
 است و خلافت عثمان دو و ده سال الا چون روز خلافت علی چهار سال و نه ماه باین حساب خلافت  
 خلفای اربعه بیست و نه سال و نه روز و بیست ماه نام می شود و پنج ماه از می سال باقی ماند که با نام المسلمین حسن  
 بن علی نام میگردد و پس وی نیز از خلفا باشد و در بعضی کتب خلافت ابی بکر دو سال و نه ماه و نه روز  
 آمده و خلافت عمر ده سال و شش ماه و پنج روز و خلافت عثمان دو و ده سال و ده روز و خلافت  
 علی چهار سال و نه ماه و باین حساب هر حسن را شش ماه و سه شنبه ماند و ایبه اعلم و عن حذیفه قال قلت

قلت گفت خدیجه گنیم یار رسول الله ایكون بعد هذا الشیخ آتای باشد و باقی می ماند بعد از کتاب البقیع  
 ازین یکی که دین اسلام است بدی که کفر است کما کان قبله شریکانیه بود پیش از آن بدی قال نعم فرمود  
 آری می باشد و باقی می ماند وی قلت فما الحصمة گنیم پس چیست طریق حصمت و فاجت از آن بدی قال السیف فرمود  
 طریق حصمت از آن شمشیر است و قتال کردن با کافران قلت وهل بعد السیف بقیة گنیم آری باقی آید  
 اهل اسلام بعد از قتال و محاربه کردن با کافران و صلاحیت می دارند اهل آن زمان امارت را و امانت را و جمع  
 شدن و منفی کشن مردم بر ایشان قال نعم یكون امارة علی اقله فرمود آری می ماند وی باشد ملک و امارت  
 ولیکن باقیه او الله او جمع قدی آنچه در چشم دآب افتد از عباد و حسن و خاشاک و چرک یعنی اجتماع مردم بر  
 امر اگر اجمعت و نساد و انکار در دل باشد نه نجوشی و رضا صفای باطن چنانکه چشمی که درونی قدا افتد ظاهر  
 وی صحیح دیاطن سقیم و باین معنی قول او و هدایه علی دهن وی باشد صلی بروخان و این دو حکم نایک است مرآت را  
 و هدیه نهم باو سکون دال مهله صلح و در اصل بمعنی سکون و آرام است و دهن یعنی تقویت و جان یعنی صهی باشد  
 باشد اع و اتفاق چنانکه سابق که شست داولی آنست که معنی یكون امارة علی اقله آن باشد که می باشد امارت  
 باز تکاب مناسی و ظهور بدیع تا این فعل را ناید و جدید باشد قلت ثم ماذا گنیم بعد از آن چو خواهد شد قال گفت  
 ثم تشاء من عاة الضلال بستر پیدا می شود خوانندگان بگمراهی یعنی جماعتی پیدا می شود از امرای که گمراهی کرده اند  
 مردم را فان كان لله فی الارض خليفة پس اگر باشد مرید از دوزین خلیفه یعنی اسمیری و حاجتی که جلیل طوریک  
 و اخذ مالك تا زمانه زند پشت ترا دیکر و مال ترا یعنی اگر چه ظلم کند بر تو در نفس و مال فاطمه پس اطاعت و  
 اقتداء و فرمان برداری کنی او را در ظاهر و ادا می که بر خلاف فرمود خدا و رسول خدا انکم و الا فمت و انت عاص  
 صلی جلد شجرة و اگر نباشد خلیفه و امیر دوزین پس بفر و حال آنکه تو لازم گیرنده درختی را یعنی گوشه  
 گیرنده از مردم و گنده رانده عمر بصیر و سختی و دیشتهای بیابانها و دوزیر درختی و قناعت گفته و یا باین خوب و  
 گیاه و جدل بکسر جیم و سکون ذال مجه و فتح جیم نر آمده چنانکه در فصل اول گذشت و المعنی و الا فمت را  
 متعلی فاطمه دارند یعنی و اگر نه طاعت کنی خلیفه دانی بهری بخال شدت و هر کردانی و در بعضی نسخ بجای  
 فمت قمت آمد و بافظ ماضی از قیام یعنی و اگر نه چنین باشد بر تو و باصل و درختی بناه گیر قات ثم ماذا  
 گنیم بستر بعد ازین حال چه چراست و چه حال خواهد شد قال ثم یخرج الدجال بعد ذلك گفت بستر  
 بیرون می آید و حال بعد از آن حال باین صفت که بعد نهر و ناریاوی جو می است و آتشی ظاهر آنست که  
 محمول بر حقیقت است و احتمال دارد که مراد لطف و تیر و عید و عید باشد فمین وقع فی نار و پنجه کسی که  
 افتاد در آتش دی یعنی مخالفت و در نزد امرار و ایمان نیاوردی و در آمد در معرض تیر و غضب وی  
 و جب احرة و حط و زره ثابت شد اجرو می به جهت صبر و ثبات و می بر دین خدا و طلب و نهضای او و فرو آورد و  
 شربار گناه از گردن وی و من وقع فی لظى و حط و زره و سبک افتاد و در وی و می و طاعت



در زید و ایمان آورد بوی بطبع دنیا و محبت حیات و درآمد و تمام لطیف و غایت وی کتاب المختار  
 ثابت شد بار کنایه ای و فرود آورد شد احد و ثواب دی قال قلت ثم ماذا گفتند نفر گفتیم ستر به خواهر شد قال  
 ثم ينتج المهر فلان کتب حتی يقوم الساعة ستر زایانید می شود اسپ که پس سواد می نسید و تا آنکه برهان شود  
 قیامت به حج و بیشتر بگول است از رخ داشته اند از اشباح گفته اند که نج بر معنی تولد است یعنی زایانیدن و خدمت  
 و تدبیر زایانیدن او کردن چنانکه داید و انسان می کند و تحقیق معنی این نظر در مواضع دیگر از شرح کرده اند است  
 و اشباح به معنی رسیدن وقت ولادت و مهر قسم میسر و سکون نامه معنی کرده و مهر بتا داده و بر کتب بصم یاد کسر  
 گات و رسیدن وقت سواد دی دادن یعنی قابل سواد می شدن و مراد زمان نزول نبی علیه السلام است چه  
 از آن وقت تا روز قیامت بر اسپان سواد می واقع نشود و به جهت عدم وجود کنایه و احیای جبر و  
 فقال یا مراد آنست که بعد از آمدن و جال زمان نمک کرده و قیامت نزدیک رسیده است از زمان زایانیده  
 شدن اسپ یا رسیدن وقت سواد می بر آن و این معنی موافق است با حدیث دیگر که درین باب در دو  
 یافته اند و فی روایت قال و در روایتی این چنین آمده که گفت هذا لله علی و عن صلی خواهد بود و بیان مردم آن  
 زمان و ظاهر آنکه وقت و عرض و باطن و جماعه علی اقلاده و اجتهاد خواهد بود با که اینها قلت گفتیم یا رسول  
 الله الله الله علی الله عن ماهی به نه بردن که فرمودی چیست و چه معنی داد و قال لا توجع قلوب اقوام  
 علی الله کان علیهم فی آید و ماهی تو به بر آن حال و صفت که بود و اینها بر آن صفت و صاف و پاک  
 نمی کرد و چنانکه پیش ازین بود و در زمان سابق اسلام یا چنانکه پیش از عرض که ورت بود قلت بعد  
 هذا الشیخ شرا آباءه الدین بر گزید و بشو و نه و مختلف و صلیح و اتفاق شری دیگر خواهد بود و قال فتنة  
 عیاه صباه گفت بعد از آن فتنه خواهد بود که در پی مردم در آن فتنه تجوب خواهند بود و از بدین حی و  
 گمراه خواهند گشت از شنیدن آن و اسناد کوری و گری بنشیند نماز است و در حقیقت صفت آدمیان  
 است که در آن زمان فتنه باشند و صافه علی ابواب النار در آن فتنه و در زمان الطلوع بر آن  
 خواهد گشت بسوی آتش و در آن اسناد بر ابواب آن فان مت یا حذیفة وانت هاض علی جلال پس  
 اگر به میری نوای خدیش حال آنکه لازم گیرنده باشی اصل درخت را خیر لك من ان تتبع احدا منهم بهتر است  
 فرزا از پیری کردن تو یکی از ایشان را رواه ابو داود و عن ابی ذر قال كنت ردیفا خلف  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوما علی حمار و ایت است از ابو ذر که گفت بودم من سوار  
 در پس آنحضرت و روزی بر خری فلما جاؤنا بیوت المدینة پس به راه که که از ششم خانهای مدینه را  
 قال گفتم آنحضرت کیف یک یا با ذر بگو نه خرمی بود تو و به حال خواهد بود و ترا می ایماز اذاکان بالمدینة  
 جوع و قتی که باشد در مدینه که سبکی سخت تقوم عن فراشك ولا تبلغ مسجدك بر می خیزی از جا و خواب  
 خود نمیتوان رسید به خود و احتیاج به جهدك الجوع آنکه در مشقت می اندازد و اگر سبکی می به جهت ضعف

که سبکی چنان شوی که جز به مشقت نام به مسجد توانی رسید قال قلت گفت ابوذر گفت الله و کتاب القرآن  
رسوله اعلم خدا و رسول خدا و انما است بدان یعنی من نمی دانم که چه کنم هر چه فرمائی آن کنم قال تعذف یا باذر فرمود  
 عفت و پارسائی کن و باز در نفس خود از حرام و از سوال کردن از مردم و صبر کن بر سختی که سبکی ثم قال  
بستر گفت آنحضرت کیف بك یا باذر ادا کان بالحمد یعمه موت چگونه می باشی تو ای باذر وقتی که واقع  
 شود و در مدینه مرکب یعنی مردم بسیار بمیرند تا باین حد که ثرت که یبلغ البیت العبدی می رسد خانه بنده و این عبارت را  
 چند وجهی گفته اند یکی آنکه مراد به بیت خبر است یعنی میرسد بهای موضع قبر قیمت علامه را از بس که مردم  
 بسیاری بمیرند جای قبر مردم تنگی می گردد و بجائی میرسد که جای یک قبر قیمت علامه بدست می آید و دیگر آنکه میرسد  
 اجرت کردن قبر قیمت بنده به جت آنکه چون مردم بسیار نمیرند کسی پیدا نمی شود که گواهی کند تا اجرت او و مقداره  
 قیمت بنده دهند و دیگر آنکه مراد به بیت منی اصلی است که خانه است و مراد آنست که به جت کثرت موت از  
 مردم خانه خالی می گردد و منی را از آن می شود و بجائی که خانه قیمت بنده فروخته می شود و آنچه غالب و متعارف  
 است آن است که بهای خانه بیشتر از قیمت بنده می باشد و دیگر آنکه بانی و زنده انبی مانند خانه یک یک بنده  
 که غم خدای تمام اهل خانه او میکند و نوبت و رفته احوال ایشان بوسی میرسد و ترسب و تفرع قول وی  
 که فرمود حتی الله یباع القبر بالعیل تا آنکه فروخته می شود موضع قبر به بنده و قیمت وی بر منی اول ظاهر  
 است و بر منی ثانی بالاخره آنکه از بیع قبر استیجار حاضر مراد دادند و بر منی ثالث اصلا صحیح نمی افتد و مناسبت  
 خدا و بر منی رابع می توان گفت که چون مردم مردند و مال نکند امشند جز یک بنده اگر برای خریدن موضع  
 قبر یا اجرت حاضر استیجار افتد همان بنده را در خریدن موضع قبر و دادن اجرة خرفه صرف خواهند کرد پس واقع  
 می شود فروختن موضع قبر به بنده و گرفتن بنده و اجرت پس ظاهر شد که ادبی و انطباق حمل بر منی اول است بلکه  
 متین است حمل بر آن و الله اعلم قال قلت گفت ابوذر گفت الله و رسوله اعلم می دانم که چه کنم قال  
گفت آنحضرت تصبر یا باذر صبر کن و بزود و تکلیف خود را بر صبر داری ای باذر و دیگر بنده و بیرون خداوند  
 و در بعضی نسخ تصبر بجمعه مفارح آمد قال کیف بك یا باذر باز گفت آنحضرت چگونه می باشی تو ای باذر ادا  
 کان بالله یعمه قتل تغیر الله ما احوار الزیت وقتی که باشد و در مدینه کشش کمی پوشد و بالا میرود  
 و دومی گیر و خونها و غمی را که نام او احوار الزیت است و آن موضعی است در عربی مدینه که سنگهاست  
 سیاه که با کلاک کرده شده اند بر دغن زیت و این اخبار است از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از واقعه  
 حربه و آن اشنع و فاجع و افجع قیام است زبان و گوش منکم و سماع تحمل گفتن دشمنان آن خدا و وقوع آن  
 در زمان شهادت نشان بزرگوار است که بعد از واقعه قتل امام حسین لشکری بنی امیه مدینه مطهره رسانده  
 و سنگ حرمت آن بنده که در مسجد شریف بنوی علی الله علیه و آله را نهاده کرده و از صحابه و تابعین جماعه کثیره را قبل رسانیده  
 باشند عت های دیگر که توان گفت و در تاریخ مدینه ذکر آن کرده شده است از آنها باید جست و بعد از

خراب شدن مدینه امین شکر و ای که فرستاده و هم درین سال آن شقی مدینه الوارفت قال کتاب الفتن  
 قلت كنت اريد ان اكتب الله ورسوله اعلم قال قاتني من ائت منه كنت آنحضرت سبيل آست که می آئی  
 تو کسی را اگر تو از وی یعنی اهل و اقارب خود را در خانه خودی شینی یا در جوامع یا امام خود و کسی که از تو ابع ادبی می کنی و این  
 معنی ظاهر و مناسب تر است بقول ابو ذر که قال قلت واليكم السلاح وهو ثمرة و ان وقت سلاح را در میان  
 بگویم یا آن قوم نهان قال كنت آنحضرت شاركت بالقوم اذا اناز شدی آن قوم را اکنون یعنی سلاح که پوشیده می  
 جنگ کردی همچو ایشان می در مبارزت قبه و اذات آن قلت وكيف اصنع كنتم بس چگونه كنتم و چگونه كنتم  
 یا رسول الله قال فرمود ان عشت ان يهرك شعاع السيف اگر میز می کردی شش کرد و در غلبه کند ترا  
 تا من شمشیر یعنی خواهی کسی بر تو شست بر اند و ترا بکشد فالحق فاحية ثوبك على وجهك من يدي از طرف  
 جامه خود را بردوی خود یعنی روی خود را پوش و بغافل کن و تسلیم دهی شوم تا بکشد ليموء باذك و اذنه  
 تا باز کرد و در جرح کند وی بکشد و در گناه خود معنی این عبادت در فصل اول در حدیث ابی بکره معلوم شد  
 و این ناکند و میباید است در معنی کرون در قتل و جزیری و الا معلوم شده است و در شرع که دفع  
 خصم که با حق بخون ریزی آید واجب است و واه ابو ذر بد آنکه دفع و اقمه حرم و در من ثلث و ستین  
 است و موت ابی ذر سینه آتین و ثلثین در آخر خلافت عثمان رضی الله عنه و ابو ذر و اقمه حرم را در نیافت پس  
 گو یار آنحضرت دفع این واقعه و در مدینه کشت گردید بی تبیین وقت آن پس خبر داد آنحضرت بوقوع آن  
 ایا در او وصیت کرد و تعبیر و تفسیر در آن در فرض و احتمال در بیافین او آنرا و اما دفع و موت و در مدینه احتمال دارد که  
 واقع شده و ابو ذر آنرا فدا شده چنانکه در عام الرما و غیر آن با حال آنها بهترین قیاس باشد و الله اعلم بالصواب  
 حمدا لله بن عمرو بن العاص ان النبي صلى الله عليه وسلم قال عبد الله بن عمر و یرویه که آنحضرت مرا گفت  
 كيف بك اذا البقيت في حثالة من الغنائم بحال باشد ترا وقتی که اتی داشت نه شوی بود و مردی که خبر نیست  
 در ایشان و فی المراح حثاله بالغنم پوست جو کرخ و کبیره و سبوسه و فی القماموس قشاده و چیزی که خبر  
 نیست در آن و در وی از این چیز است عود و هم و اما نا تهیم مختلط شد و فاسد گشته و غیره های ایشان و اما قیامی  
 ایشان و بر آمده اند از دایره و فاد است قیامت و مرث بر او جیم بر صفت ماضی معلوم است از باب فرج و  
 در بعضی نسخ بافظ مجهول نیز نوشته اند آن نیز در دست و مرج متدی نیز آمده چنانکه مرج الخرب و فی  
 القماموس مرج الحمد و فاکر و آنرا و اختلطوا و اختلاف کرد و ایشان میان خود و در افتادند و یکدیگر فکافوا و فکلا  
 پس کشته این چنین و شبک بین اصابعه و در آورد آنحضرت ایشان خود را در یکدیگر از برای تمثیل  
 و تصویر در افتادن میان یکدیگر نزاع و خلاف و گاهی این تشبیه برای تصویر اجتماع و ابتلاست نیز  
 آید چنانکه و باب نسبت خمس غنایم و بیان اتفاق و التمام میان بنی ثامم دینی المطلب نموده و اصل معنی  
 تشبیه آمیختن و در آوردن جزا در یکدیگر و این در هر دو صورت پیدا است قال گفت عبد الله بن عمر

بن عمر و فهم قاصد لیا پس پیر جزا می کنی مراد چو فرمائی قال عليك بما تعرف و دع كتاب الدين  
 مانتفكر لازم کبر بر خود عقل و آنچه می شناسی که در دین است و مشرود است و بگذاردانی بخیر اگر نمی شناسی بودن  
 او را در دین و عليك بخاصة نفسك و لازم کبر خاصه بنفس خود را و اياك وهو اهم و در داده خود را از  
 عوام مردم یعنی خود باش و برای خود کاری کن و در خیال مردم بیفت و در نجات خصی و در ترک امر معروف و نهی  
 منکر کرد و این نزد غلبه اشرار و اتباع نفس و مواد اناست فته و فساد عدم معاد است اختیار درست است چنانکه  
 در باب خود گذشت و فی روایه و در روایتی این چنین آمده الزلم ببيتك لازم کبر خانه خود را و پیوسته در خانه خود  
 باش و بیرون میان ضرورت و املاک عليك لسانك و محکم کن و به بند خود زبان خود را و در آنچه زبان باشد زبان  
 گشاده املاک را بفتح امر از املاک نصیج کرده اند و طبعی باین معنی که گفته شد آخر تفسیر کرده و  
 در جمع الحار گفته که وی امر است از ملاتی معنی مالک شود نگاهدار زبان را از آنچه غیر نیست و روی اتمی و  
 خرد را در اینجا که گفته اند تکلم نماند که بخیر و تفسیر کرده اند یکی آنکه در وی اتم نبود پس مباح را نیز شامل  
 باشد دیگر آنکه در وی ثواب بود پس مباح داخل بود و خلفا ماتعرف و دع مانتفكر و عليك بامر عاصه  
 نفسك و دع امر العامة مضمونش همان است که در روایت اول است و اختلاف نیست مگر در  
 یعنی مرادات و ذوات التوکلانی و صحت بدانکه آنحضرت رخصت کرده اند بن عمر و در اجتماع با مردم  
 و بظاهر امر کرده اند و این تفسیر و اصلاح نفس خود خاصه و عدم تعرض و کاوش احوال عامه و امر کرده اند  
 را به بیرون آمدن از میان مردم و محروم باین و التزام حرمت بکلیت و ارشاد کرده اند که امر و آنچه لایق  
 اوست و صلاح او را آن است و میر است حصول آن از وی چنانکه مرشدان که مثلاً اسم الحکم اند بکنند  
 و حقیقت حال آنست که عبد الله بن عمر و معنی الله غده در جوانی بنیاد متعصب بود و می چنانکه هرگز افکار  
 نکردی و شب فحشی و بزن میل نکردی پس بدوی عمر و بن الناس او را نزد آن حضرت آورده و از شدت  
 ریاضت و مجاهد که میکرد باز آورد و بنیام سر روز و قیام ثابست باسد لبس او فرو بود و نگاه داشت و رضای  
 پدر و دینت گرد پس بحکم ضرورت وی در ایام فتنه نیز باید که وزیر معاد بود و مؤتمن بودی و حق و حجت آنحضرت  
 را با آوردی و چنانکه حکم فرموده بود و بلا مشغولی بودی بار اباشان می گفتند که تو از ما می چرا و در میان  
 ما نمی باشی گفتی من در خبر با شما شریکم و در شریه در باطن با اهل بیت و ابد نمودت محکم داشتی آورده اند  
 که روزی امام حسین را دید و بگذشت و به صحبت شریعت دی جرات توانست که گفتند چرا نزد وی رفتی  
 و با وی نشست گفتی من شرمند ایشانم که از ایشان و با ایشان توانم بود و عن ابی موسی عن  
النبی صلی الله علیه و آله و سلم انه قال ان یمن یدی العامة فتحا کقطع اللیل المظلم گفت آنحضرت که  
 پیش از آمدن قیامت قنایید و خواهد شد مانند بارانی شب سیاه و یصبح الرجل فیها مؤمناً و یومی کافراً  
 صبح می کند مرد در آن قنایم و می کند کافر و یصبح کافراً و شام می کند مؤمن و صبح می کند کافر

القاعد فيها خير من القائم شسته در آن قتها بهتر است از ایستاده و الماشی فیها کتاب الدین  
 خیر من الساعی و رنده و روی بهتر است از دنده و شرح این عبادات در فصل اول در حدیث  
 ابی هریرة است فکسر و افیها قسمیکم پس بشکنید در آن قتها گانهای خود را و قطعوا فیها اوتارکم  
 و برید در آن قتها زبانیهای خود را و اضر و واسی و ککم بالحجارة و بریند شمشیرهای خود را بسنگها  
 ناکند که در دیابش کند فان دخل علی احد منکم پس اگر در آمده شود یعنی در آمد کسی بزرگی از شما فلیکن  
 کخیرا بانی آدم پس باید که باشد وی بهیچو بهترین دو سر آدم که باطل است در وقتی که قبایم شد برای کشتن قابیل  
 مراد از ادغت کمن در از کند و نیست و است خود را بسوی تو من غی غام که نو باز کردی بکناه خود را و او  
 ابو داود و فی رواية له و در و ابی مرابی و او را ذکر الی قوله ذکر کرده شده است حدیث تا قول  
 وی خیر من الساعی و روی فکسر و افیها آخر نیست و درین روایت بعد از خیر من الساعی این عبادات  
 است که ثم قالو سر گفتند می به فما قامرنا پس چه سیزمانی داد و چه کنیم در آن قتها قال گفت آنحضرت  
 کونوا احلاس بیوفکم باشدید شما فرستهای خانههای خود و هیچ جان و بد حلس مانگر کلیم سطر طلس بختین شده  
 احلاس جماعت احلاس المیوت کلیهها که زیر فرستهای فخر افکند و فی رواية الترمذی ان رسول الله  
 صلی الله علیه و آله وسلم قال فی القعدة و در روایت ترمذی این چنین آمده است که گفت آنحضرت  
 و ربایب نشه کسر و افیها قسمیکم و قطعوا فیها اوتارکم و الزمو افیها اجواف بیوفکم بشکنید در قتها گانهای  
 خود را و پاره کنید در وی زبانیهای خود را و لازم گیرید در ون خانههای خود را و کولوا کما بن آدم و باشد مانند  
 پسر آدم یعنی بایل که کشت ادوا قابیل و قال و گفت ترمذی هذا احد یث صبیح غریب ۸۰ و سنن  
 ام مالک البیرونی فتح موطا و سکون ماسنوب است به برین امر التیس حجازیه است و مراد از صحبت است  
 در روایت کرده اند از وی خامس و کول که اذا کبرنا عین اد قالت ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فتمت  
 فقر بها ذکر کرد آنحضرت فتمت را پس نزدیک که دایر فتمت را یعنی بنزد او که وقوع آن قریب است و طین گفته یعنی  
 وصف کرد او را وصف بلخ و بار که وصف کند چیز از وی کسی وصف بلخ و ذکر کند صفات و احوال آنرا بمباله  
 قریب می گرداند آنرا نزد وی یعنی در ذهن وی یاد و خارج نیز بر او که چون بسیار و دین در آمد و زمین شد و او در  
 حاج نیز سبیل می کرد و قلت گفتم یا رسول الله من خیر الناس فیها کیست بهترین مردم در زمان وجود آن فتمت  
 قال رجل فی ماشیته گفت بهترین مردم در آن زمان مردی است که می باشد در نواستی خود و میخراشد آنها را و بدی  
 حقها و بعد از به ادای می کند چنان باشد که زکوة و صدقه است و پرستش میکند بر و و داند خود را و رجل اخذ بر این  
 فرمود و مردی دیگر که گرفته است بر اسب خود را یعنی بر او نشسته و در خان او را گرفته است و است لیثیف العاد  
 ویشو فوندی ترساند و شمنان دینی را یعنی کافر را و او را ترساند ایشان او را یعنی از فتنه و قتال مسلمانان که بخت  
 بخت کافران بر وی است و هر حدیثی از سر حدیثی اسلام که گرفته با کفران که دشمنان دین اند و در جنگ

می باشد رواه الترمذی ۹۰۰ و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ستكون فتنة تستنطق العرب نذرا يست که پیدا شود فتنه که در گریز و عرب را در سر  
 شر آن همه ایشان است تفاوت تمام که قن جزیرا قتلها فی النار کشته شدگان آن فتنه در آتش و دوزخ اند  
 اللسان فیها الشلalen وقع السیف و از کردن زبان و از آن فتنه بغیبت و دشنام ایشان سخت تر است از  
 و در ندادن شمشیر و در صراح گفته که وقع بالسکون نیز کردن کار و شمشیر بنیان زیر اگر هر دو طائفه مسلمانانند  
 خصوصاً که خطای اگر در آن میان باشند و غیبت و دشنام مسلمانان باشد حرام است چنانکه آمده است  
 الغیبة اشد من الزنا یا مردان است که زبان و از کردن بدشنام و غیبت آنها فتنه می آرد و بالا تر از فتنه  
 شمشیر که قتل است که به اگر با آنها می رسد بیکشد چنانکه اتحاد زبان را می کشند و بهت و عجزت می کنند و سیوطی  
 گفته که نقل اخبار نزد ائمه جو و زبان کشادن بر ایشان ناشی میگرداند از آن نسب و جلای وطن و مفاسد خطبه  
 بیشتر از آنچه از مباشرت فتنه حادث می گردد و چون هر دو طائفه مسلمان باشند حکم میبودن آنها و آتش  
 دوزخ بر سبیل زجر و تنبیذ و تیغ خواهد بود رواه الترمذی و ابن ماجه ۱۰۰ و عن ابی هریره ان  
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال ستكون فتنة صماء بكماء عیماه نزدیک است که پیدا گردد  
 فتنه که در کک و کور یعنی می شنیدن و می گفتن و می دیدن و در وی صورت نه بعد و من اشرف لها کسی که  
 بنگر و آنرا و مریع گردد بر آن و نزدیک گردد و آن است شرف است بلکه در نزدیک کرد و فتنه بر آنکس را  
 و اشراق اللسان فیها کوقوع السیف و اطلاع و نگریستن زبان یعنی کشادن و در از کردن آن و در وی  
 مانده وقوع سخت تر است و اطلاع اشراق و در لسان و طریق مشکا است رواه ابو داود ۱۱۰ و عن عبد  
 الله بن عمر قال کذا قعود عند الغبی عبد الله بن عمر گفت و دیم باشد فتنه نزدی غیر خدا صلى الله عليه وآله  
 وسلم فلا یکر الفتن پس ذکر کرد و آنحضرت فتنها را فاکثر فی ذکر آنها پس بسیار می و در از می کرد و ذکر فتنها  
 حتی ذکر فتنه الاحلاس تا آنکه ذکر کرد و آنحضرت فتنه اخلاص را و در به تسبیح فتنه الاخلاص یا به جنت و دامن  
 و در از می بدت وی باشد به جلیس چنانکه که شست فرشی است که آنرا از بر فرشهای نفیس می آکنند و وی  
 فتنه آن بر زمین همیشه افتاده میباشد و بر داشته نمی شود یا آنکه تشیه کرد آن فتنه را بجای و در سیاهی او  
 روایت یاد بر مرد این که در خانه می کسند و در آنجا فناد می باشد گویا اشارت است بالترایم نبوت و عزت  
 در آن فتنه فقال قائل پس گفت گویند که حاضر بود و ما فتنه الاجلام و چیست فتنه احلاس و به حال  
 دارد و چیست آن چیست قال فرمود می هر ب و حروب آن فتنه اخلاص که بختن است و پریشان شدن  
 و عارت کردن مال مردم است هر ب و حروب هر دو بد الفح و الفحج که در آید و بد آنچه کنیم شرح کرده شمس  
 فتنه السرا و در خانه بستر فتنه سرا و در و در طاعت و فساد وی ناشی می گردد و من فتنه قدیمی و اجل من  
 اهل بیتي از زیر دو پای مردی از اهل بیت من که یزعم الله صنی گمان میبرد و آن مرد که از من و اهل بیت

من است و لیکن معنی نیست به خجسته درین صفت از اتباع من اگر چه در ظاهر حسنی  
 و حسنی من و اعدا و لیکن المتقون نیستند و در میان من و اهل ولایت من مگر بر پیغمبر گاران از فتنه و  
 تساد و بر طریقه من و کمر دار من عمل کنندگان و درجه تسبیح بقیه السراء آن گفته اند که سبب وجود آن کثرت  
 نسبت و سمرت و اسرار و اثرات است تا آنکه وقوع وی خوشحالی می گرداند و دشمنان دین را فتنه السراء  
 و ولایت بر رخ است چنانکه تقریر کردم و در منصب نیز آمده یعنی ذکر کرد فتنه السراء از ان بیان کرد از آن بقول  
 خود فتنه الخ ثم یصلح الناس علی رجل یسیر به از وقوع این فتنه اشفاق می کنند مردم بر مردی که خود را  
 حلی صلح مانت و رک است بر صلح و در که صلح داد و کسر دامن و بالای آن دضاح بکنر ضاد صحیح و دفع لام  
 استخوان پنهان یعنی بر مردی که استقامت ندارد و احوال وی منتظم نبوده و سرین بر استخوان پنهان مستقیم  
 نمی آید و بوی ترکیب نمی یابد ثم فتنه الیه هیما به ضم و ال و فتح و فیضیر دها یعنی داهیه یعنی حادثه باده معنی  
 سیاه و تاریک اینها نیز از فتنه مرفوع و منصوب آمده لا تلذع احد من هذه الامة نمی که از دین فتنه هیچ یکی  
 ازین است و الا لافتنه لطمة مگر آنکه طایفه ای زده او را طایفه زدن فاذا قیل انقضت تعادلت پس چون گفته  
 شود که گذشت این فتنه مهلت و مدت زیاد دیدای کند یعنی تمام نمیشود اندکی فرو نشست باز زیاد میگردد  
 و صیغ الرجل فیها مومنا و یمشی کافرا صبحی کند مرد و روی در حالیکه مومن است و شامی کند در حالیکه  
 کافر است حتی یصیر الناس الی فسطاطین تا آنکه می گردند مردم و رجوع می کنند بسوی دو خیمه یاد کرده اند و  
 فسطاط ایمان لا ینفک فیها یکی فسطاط اهل ایمان که نیست اهل نفاق دران و فسطاط النفاق لا ایمان فیها  
 دیگر فسطاط اهل نفاق که نیست اهل ایمان دران و فسطاط بضم و کسر آن خیمه و خیمه بزرگ و جماعه است و  
 فاذا کان ذلك فانتظر و الدجال من یومئذ من غلبه پس وقتی که پیدا شود این فتنه پس انتظار ببرد  
 بر آمدن دجال و در همان روز افرادی آن از بیضا و سیاه می شود که این فتنه در آخر زمان بوجود خواهد آمد اما  
 در تعیین فتنهای سابق هیچ نگام نکرده اند و خصوصاً در فتنه السراء که گفته از وقت قدس مردی از اهل بیت  
 من پیدا خواهد شد تا آخر از اهل بیت کسیت در زبان این فتنه رواه ابو داود و ۱۲۰ و عن ابی هریرة ان  
 النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال ویل للعرب من شر قد اقترب هلاک بلاد عرب و از شری و  
 فتنه که تحقیق نزدیک رسیده است افلح من کف ید و سرنگاری و پیروزی یافت کسی که باز داشت  
 دست خود را از قتل و حرب رواه ابو داود و ۱۳۰ و عن المقداد بن الاسود قال سمعت رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان السعید لمن جنب الفتن ان السعید لمن جنب الفتن ان السعید  
 لمن جنب الفتن و اما این گفته و از پیوسته حسنی که نیک بخت کسی است که یکسر نگردد و از فتنه و  
 دور داشته شود از ان و لمن ابتلی فصر فواها و نیک بخت کسی است که مبتلا نگردد و از فتنه پس  
 صبر کرد و اجتناب نمود از فتنه و برین فتنه بر لام و در کس مفتوح است و قول او فاما منظم است از ان و حسنی

معنی او تهمت و تخمر است یعنی حسرت مرازا که یکسو کرده نشد از فتنه و مبتلا گردانیده شد باب الفتن  
بدین و صبر نگار در تفسیر این آیه یعنی چه عجب نیکو است صبر و اجتناب از آن بعضی  
لام را کسور نیز خوانده اند معنی توبیخ و توبه ای بود اود \* ۱۴۰ \* وعن ثوبان قال قال رسول الله  
صلي الله عليه وسلم اذا وضع العيف في امتي لم يرفع عنها الى يوم القيامة چون نهاده شود شمشیر  
و راست من و واقع شود قتل بر دامنش نشود شمشیر و قتل از امت من تا روز قیامت و لا تقوم الساعة  
حتی تلقى قبائل من امتی یا لشركین بر پانمی شود قیامت تا می پیوندد کراوها از امت من به مشرکان  
و حتی تعبدا قبایل من امتی الا وثان و تا آنکه بر شش می کنند کراوها از امت من بنابر او اند صیغون  
فی امتی کذا یبون ثلثون بدستی که شان اینست که نزدیک است که باشد و راست من و دروغ گویان  
سی کس کلهم یزعم انه نبی الله هر یک از این دروغ گویان گمان می برد که وی پیغمبر خداست و اما خاتم النبیین  
لا نبی بعدی و من آخر پیغمبران و ختم گفته ایشانم نیست پیغمبری پس از من و خاتم الفتح تا و کسر آن  
و در قرآن نیز درین لفظ هر دو قرأست و هر دو یک معنی است و اگر خاتم به معنی مهر که در آخر نامه می کنند داده  
نماید نیز مقصود بطریق تشبیه حاصل است و لایزال طائفة من امتی علی الحق ظاهرین و همیشه اند طائفة  
از امت من ثابت بر حق غالب بر اعدای دین و تواند که علی الحق متعلق بظاهرین باشد لایضروهم من غا لغرم  
ذیان نمی کند ایشانرا کسی که مخالفت کند ایشانرا احتیاتیاتی امر الله تا آنکه بیاید امر خدا یعنی قیامت یا مراد  
غالب دین است چنانکه اثر کفر بر زمین ماند و او ایود اود و البقره مادی \* ۱۵۰ \* وعن عبد الله بن مسعود  
عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال تدور رحی الاسلام می گردد آسبایی دین اسلام یعنی مسمر  
و منظر می باشد یا مراد آن که در امن و سلامت از فتن و جریان احکام سنت چنانکه باید لیتمس و ثلثین و  
مدت می پنج سال اوست و ثلثین یا دود مدت می و شش سال او سبع و ثلثین یا می و هفت سال پس  
منتهای مدت انظام مهام اسلام این سوات باشد و بعد از آن بجزت بود که بعد از ظهور دولت اسلام و فتوحات  
است و تحقیق بود و مقتل عثمان رضی الله عنه که اول فتنه است که در اسلام وقوع یافت در سنی پنج از  
هجرت و واقعه جمل درسی و شش و حرب صفین دومی و هفت و احتمال دارد که گفت آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم این کلام را در مدالی که از عمر شریف او چند سال باقی ماند و باشد که زاید است بر می سال  
که مدت خلافت خلفای اربعه است پس چون آنرا ضمیمه مدت خلافت حد آن باین مبلغ برسد که خبر  
داد و این توجیه اول است اگر استقراء و انظام باعتبار عدم نظریه بدعت و خلاف آنچه امر بران بود  
و ایند ای اسلام مراد داده و وجه اول او بی باشد اگر باعتبار عدم وجود فتنه و محاذیه و خلافت بود و احتمال دارد  
که ایند از ظهور روحی اعتبار کند پس تمامی حد می و پنج یا تقضای زمان خلافت فادوق بود رضی الله عنه چه شک  
نیست که امر امن و ایمان و سنت و جماعت و ایلاف قلوب در خلافت شیخین رضی الله عنهما منظم تر و سلامت



نزد یک تر بود و در خلافت عثمان رضی الله عنه تا بعد از گزشتن یکسال پادشاهان  
 اذان بر ناپیداشد که بسبب وحشت قلوب و ذنارت قهر گشت فان يهلكوا فسمييل من هلك بس  
 اگر هلاک شوند به از انظار امر دین و دین مدت بس سبیل ایشان سبیل کسایتست که هلاک شد  
 از قرون سابقه و اعم سلفه و ان یقم لهم دینهم و اگر بر پادشاه کار و بار شود دین ایشان و رعایت امر او  
 ولایت و اقامت شرایع و احکام و شوکت و دولت اسلام یقم لهم بمعین عامه بر پادشاه می شود و دین مر  
 ایشان را بقادشاهان و شاهان امور مملکت باغبانان امور مذکور و انظم و اتم بود تا این مدت نسبت با بعد خود با خدایه  
 مقبر صادق دومی و اما تر است بدان قلت انما بقی او و اما مضی این مسو و سیکو بد رضی الله عنه گفتیم من  
 و بر سیدم از ان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آیا بقاد سال که نام و بر پادشاه بر ای ایشان از آنچه بانی مانده  
 است یعنی معتبر و مجد و بعد از سی و پنج یاسی و شش یاسی و هفت سال است باز آنچه که نشسته یعنی مبداء  
 از زمان سابق است از زمان ظهور و وحی یا وجود و هجرت می در آید این سال تا نیز در ان قال مما مضی فرمود  
 بر پایی شود مرا ایشان از ان بعد ای آنچه که گشت نه بعد از انقضای خمس یا ست یا سبع و نیش است رواه  
 ابو داود و این وجه که ذکر کردیم و متع ما ختم و در شرح این حدیث کافی است و وجه مختار و موافق لفظ همین  
 است و شرح را در این مقام بیشتر ازین کلام است داسه اعظم ۲۰ الفصل الثالث \* عن ابی  
 و اقلد الیسی ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لما خرج الی غزوة حنین ابو و اقلد الیسی که  
 حال قدیم الاسلام است و حاضر شده بود و او و یوای بنی لیس و بعضی گفته اند که از مسئله فتنج است  
 و قول اذن صحیح تر است میگوید که چون بر آمد آنحضرت بسوی غزوه حنین که بعد از فتح که است هر بشیر  
 للمشرکین گذشت بد و ختی که بود مر مشرکان را کافوا یعلقون علیها اسلحتهم بود و مشرکان که می آویخته  
 بر آن و دخت سلاخی خود را از تیر و گمان و شمشیر و نیزه و جز آن یقال لها گفته می شود و نام برده می شود  
 مر آن و دخت را ذات انواطند انواط جمع نوط به معنی آویختن و چون سلاجماد ابوی می آویخته اند ذات  
 انواط نام کردند و این نام در ختی مبین است فقلا لواء پس گفته سلمان از مولفه القلوب با خبر ایشان  
 یا رسول الله اجعل لنا ذات انواط بکر دان و بساز ما را نیزه و ختی که بد آن سلاجماد ابیادیزیم و آنرا  
 ذات انواط نام کنیم کما لهم ذات انواط چنانکه مر مشرکان است ذات انواط که بد آن سلاجماد ای آویزند  
 فقال رسول الله بس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بطریق تعجب و انکار سبحان الله هذا  
 کما قال قوم موسی ابن سخن گفتن ایشان که اجعل لنا ذات انواط کما لهم ذات انواط چنانست که  
 گفته قوم موسی بنی اسرائیل اجعل لنا الهام کما لهم الهه بکر دان برای ما بسو دی که به پرستیم ما آنرا  
 چنانکه مرا ایشان را یعنی کافر از است مبهود و الی نفسی بید و سو گندید ای که بقای ذات من و دست  
 قدرت او ست لفرکین من من کان قبلكم هر آنچه می شوید و اد نکاب می کنید طر قهاده و مشتهای

کسانی را که پیش از شهادت اند از بنی اسرائیل و غیر هم این شکایت است که اند باب الملاحم  
 احوال ایشان که جز نامی گویند و می کنند که سب کمرابی و تجاوز از حد می گرد و چنانکه امیر سابقه را بشاز بنی اسرائیل  
 و در احادیث دیگر این معنی بطریح و در و یافته است رواه الترمذی ۲۰ \* وعن ابن السیب قال  
سعیه ابن السیب که از کبار و قدما می تابعین است و خلفای از بعد از او یافته گفت وقعت الفتنة  
الاولی واقع شد فتنه اولی که پیش از آن فتنه و اسلام واقع نشده بود و یعنی مقتل عثمان می خواهد و مراد  
 میدارد این السیب از فتنه اولی کشتن عثمان بن عفان رضی الله عنه فلم یبق من اصحاب یلدار احد  
 پس باقی ماند از صحابه بدر که در غزه بود و حاضر بودند هیچ یکی یعنی مردند از آن باز که بر باشد فتنه مقتل  
 عثمان در خمس و شش تا واقعه آخری که واقعه حیره است نه آنکه اصحاب بدو و مقتل عثمان کشته شدند و مردند  
 و بود آخر کسی که مرد از بدو بین سعد بن ابی وقاص پیش از واقعه حیره چند سال رضی الله عنه فتنه وقعت  
الفتنة الثانية بستر واقع شد فتنه دوم یعنی الحرة در سینه مانت و شش فلم یبق من اصحاب احد یبینه  
 احد پس باقی ماند از صحابه که در حدیبیه حاضر بودند که آنرا ایسه از رضوان خوانند هیچ یکی یعنی منی که مذکور شد  
 فتنه وقعت الفتنة الثالثة بستر واقع شد فتنه سوم فلم یبق من اصحاب احد یبینه و بالعماس طباخ پس بر طرف نشد آن فتنه  
 ثالثه و حال آنکه در مردم قوی و فزونی باشد و طباخ بر وزن سحاب و گاهی بنیم نیز آید قوت و سیمین که انانی  
 القاموس و در مشافق الانوار گفته مراد بطلباخ عقل است و نیز و بعضی قوت و نیز و بعضی حسن و بد و بد  
 مراد بقیه خیر و صلاح و قوت است یعنی دوین فتنه هیچ یکی از صحابه نمانده و در حوائی نوشته است که مراد  
 بفته ثالثه خروج ابن حمره خادجی است و در زبان مروان بن محمد بن مروان بن الحکم و بعضی گفته اند سی  
 فتنه الا زارقه داول اولی است زیرا که مخصوص مدینه است چنانکه فتنه اولی و ثانی و فتنه از ارقه مخصوص  
 بمدینه نیست و در مجمع البحار نقل از کرمانی گفته که فتنه ثالثه قتال عبداللہ بن الزبیر و حجاج است که در آن  
 خزیب کعبه بود و آن در فساد و چهار و در زمان عبدالملک بن مروان بود انتی و برین فتنه بر صحیح نباشد  
 قول یوم بقاء هیچ یکی از صحابه در آن بودند و در رواه البخاری ۲۶ \* باب الملاحم \* جمع لمحمة  
 به معنی سرگرد و موضع قتال از لجم است از جت بسبب ارمی گوشت کشتگان و روی باز لمحمة ثوب بسبب لجم که  
 معنی بود است از جت است بناک و اختلاط مردم و روی مانند است بناک و اختلاط لمحمة یا مدی که به معنی  
 ناز است و معنی اول انسب و اقرب است و لمحمة به معنی حرب و فتنه عظیمه نیز آید و فی الصراح لمحمة فتنه  
 و حرب بزرگ و در بین باب ذکر قتالهای مخصوص در طوایف معین در آنکه مخصوصه و بلاد مدینه آورده  
 و باین ملاحظه این باب را جدا آورده از باب فتن که در آنجا ذکر قتال اکثر بکل و مبهم بود ۱۳ \* الفصل الاول \*  
عن ابی هريرة ان رسول الله روایت است از ابی هریرة که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 قال لنت لا تقوم الساعة حتی تقتل فثمان عظیمتان بر یمنی که دو تباست تا آنکه قتال می کنند و

کرده بزرگ تکنون بیدهما مققلة عظيمة ميباشند ميان آن دو کرده کشتن بزرگ باب الملاحم  
 دعواهما و اهله دعوی این هر دو کرده یکی است یعنی هر دو دعوی دین اسلام دارند و طائفه ستمانه  
 یابرد و دعوی حقانیت دارند و هر یکی بزعم و اعتقاد خود برخاسته است گفته اند که مراد باین دو کرده اتباع علی و معاویه  
 چنانکه امیر المؤمنین علی فرمود که اخواننا باقیو اعلیاء و غیر آدوده اند که یکی را از جانب معاویه نزد ایشان اینتر  
 آوردند یکی از شیعه ایشان بر حال وی تاسف خورد که من امید انم که وی مسلمان نیک اسلام بود و فرمود چه  
 گوئی که وی هنوز مسلمان است و درین حدیث دلیل است بر بطلان قول خوارج که میگفتند که هر دو طائفه کافرند  
 و بطلان قول و افش که می گویند مخالفان علی کافرند و حتی بیعت دجالون کذابون و برپا میشود قیامت  
 تا آنکه بر اینک تخمه می شوند و دروخ گویند گان که تلبیس کنند و حی و ابیاطل پوشند و چنانکه بنماید نباشند و  
 دجل به معنی خراط و نمویه و تلبیس آید قریب من ثلاثین عدد این و جالان نزدیک است بسی تن و در باب  
 سابق بی بطریق تعیین فرمود و اینجا نزدیک بسی میفرماید تواند که آنجا نیز نزدیک بسی مراد باشد که مسامحه کرد  
 و بی فرمود و تواند که ادلاوی بطریق ابهام و اجمال شده باشد و ثانیاً تعیین یافته و الله اعلم کلهم یزعم انه  
 رسول الله هر که ام از ایشان گان میبرد و دعوی می کند که ادیب غیر خدا است و حتی یقبض العلم و برپا  
 نمی شود قیامت تا آنکه گرفته می شود علم و برداشته می شود از میان مردم بر فتن علما از جهان و یكثر الزلازل  
 و تا آنکه بسیار می شود زمره ها و یقتارب الزمان و نزدیک یکدیگر می شود زمانها یعنی زودی که دزد چنانکه  
 سالی مثل مای و ناسی مثل مفت و هفتقه مانند روزی و روز چون ساعت یا مراد بدان زمان مہدی است که  
 چون واقع شود آن در زمین خوش که دزدان گانی کوتاه نماید زمان چنانکه خاصیت زمان عیش و راحت  
 است که هر چند دوازده باشد کوتاه نماید و معانی دیگر نیز برای این عبارت در کتاب روایا و کتاب فتن که شده  
 است و معنی اول منطوق حدیث دیگر است پس حمل بر آن ظاهر باشد قتل کرو و یظهر الفتن و برپا میشود  
 قیامت تا آنکه پیدای گردد فتنها و جنگها میان مسلمانان و یكثر الهرج و تا آنکه بسیار می شود و هرج و هو القتل  
 یعنی مراد بهرج قتل است که بسبب فتنه و اختلاط بود می آید و حتی یكثر فیکم الاموال و تا آنکه بسیار  
 شود و در میان شما مالها فیفیض پس بسیار میشود فیض و اصل بسیار ریختن آب چندانکه روان گردد و در  
 وادی حتی یهم رب المال من یقیل صدقته درین عبارت چند وجه است اول آنکه بهم بضم یا و کسر بخوانند  
 و رب بضم یا یعنی چنین باشد بسیار شود مال تا آنکه در قللی اندازد و مخزون گرداند و مال را حسن کسی که قبول  
 کند صدقه او را یعنی بسیار جوید فقیری را که زکوة و صدقات او را بستاند و کم یابد از جنت بخت وجود  
 محتاجان دوم آنکه بفتح یا و ضم بخوانند از هم به معنی قصد و رب مرفوع یعنی تا آنکه قصد کند بسیار جوید صاحب  
 مال کسی را که بستاند صدقه او را سیوم بهم بفتح یا و ضم یا و رب بضم یا یعنی زمین گردانیدن فی الصحاح  
 هم که اختن بیمار می تن و ادنی القاموس الهم الحزن همه الامر هما حزنه کاهمه یعنی اندوه گین گرداند

صاحب مال را نایافته فقر که قبول کند صدقه آوردن و حتی تعرضه تا آنکه ظاهر کند مال را بر شخصی باب الملاحة  
تا سناخه آنرا فیه قول الذی تعرضه علیه پس میگوید آن کسی که عرض می کند ما را بر دوی لا ارب لی به  
نیست حاجت فراوان ادب. فتمن حاجت مند شدن و حتی بتطاول الناس فی البیان و تا آنکه دوازی گفته  
و تر کند مردم بماند بگر و دیگر نماند ده بر آوردن خانه های بالصرح بنا بر آوردن خانه بنیان بنهر و یواز که از بر آوردن تطاول  
بهر کردن و کردن و در از کردن و وقت بگرستن و حتی فی الرجل یقول الرجل و ما آتک فی کذا و در دوی  
مردی بر کوه مردی دیگر فیه قول شخصی گوید یا لیتنی مکانه ای گاش من می بودم بجای وی یعنی دوی قزوئی  
به جهت فتنه دین که در آخر زمان می بیند پس مرک را آرد و آرد تا آنکه اذان بلا انجات یابد و این محمود  
و مطلوب است چنانکه در حدیث آمده و اذا اردت یقوم فتنة الحلیث یا منی موت به جهت سخت  
دینار و ابو و باد و آن واقع است و حتی تطلع الشمس من مغربها تا آنکه بر آید آفتاب از جانب مغرب  
خو و شرح این در باب الکلمات بینیدی اساه باید و این دوی است که سه که در دوی نوی در آن  
دور و بعد اذان و در آیه قبول بشنید چنانکه فرمود فماذا طلعت و راها الناس آمنوا الجمعون پس چون بر آید  
آفتاب از جانب مغرب و بر می آید آن را آذینان ایمان آرد همه و امر آخرت عیان گردد و فماذا طلعت  
لا ینفع لعمایا پس آن دور است تا آنکه بسود کند هیچ نفسی و ایمان آوردن او و آن روز  
کم تکن امت من قبل نمی که ایمان نباشد و بود پیش ازین روز او که بخت فی ایمانها عیور او و مردی که  
کسب کردن شش یکی و ادرا ایمان خود را که کسب کند ده بود پیش ازین روز و و لتقومن الساعة و هر آینه  
برهای شود قیامت و قد نشر الرجلان ثوبهما و حال آنکه به تحقیق کشا و اتم و امر و بامر خود ایمان  
خو یعنی برای فردن فلا یقما یعانه و لا یطو یانه پس خرید و خر دخت می کنند آنرا و نمی بچند آنرا و  
امین حال باشد که قیامت قائم شود و لتقومن الساعة و قد انصرف الرجل لمن لقمته فلا یطعمه  
و هر آینه بر پاشود قیامت و حال آنکه باز کرده است مردی بشیر ناکه خود پس خورده است آنرا یعنی  
ناکه را و دوشیده آورده است و هنوز آن بشیر خورده که قیامت در و سیه لقمه بگر لقمه ناکه بشیر داه  
که دوشیده شده ناکه داه بند از زائیدن این نام دارد و همه اذان این میگوید و لتقومن الساعة و  
هو یلیط حوضه فلا یسقی فیه و هر آینه قائم میشود قیامت و حال آنکه مرد کل می اندازد حوض خود را تا  
شران را و در آن آب دهد پس آب نمیدهد شتران خود را و در آن حوض اهد و این قیامت می آید و لتقومن  
الساعة و قد رفع اکلته الی فیه فلا یطعمها و هر آینه برهای شود قیامت و تحقیق برداشته است مرد  
لقمه خود را بسوی دهن خود پس نمی خورد آنرا و قیامت می رسد یعنی قیامت بکباب می رسد مردم در کار  
و بار باشند که در رسد و مرا و قیامت این جا قائم است که بد آن همه بمرند لیکن علامات قیامت پیش  
از آن می بیند متدی علیه و عهه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوم الساعة حتی تنالوا

قوما قایم نمی شود قیامت تا آنکه قتال می کنند شوقی را که لعالم الشجر باید شهبای ایشان را باب الملاحم  
 موسی یافته است و بعضی گویند بیان ده الهی موسی است چنانکه موسی ایستادن نایابهای ایشان بر سر  
 یهای قتال می نشیند و این معنی بیدی نماید خواه موسی مراد او داد موسی معنی قید و حتی تقاطع و الهی و تا آنکه  
 قتال می کنند زکات را که از او لا یافت بن توح است و ترک نام چو زکاتان اجنانت و صورت ایشان و نیست  
 که صفات الاعین جود الوجوه ذلف الانوف و چشم سرخ و دیست بنی ذلف بنم ذال دسکون  
 لام جمع اذلت چنانچه سر بنم حاد سکون بنم جمع الحمر کان و جوههم النعمان البطرقة فتح میم و نشد بدون  
 جمع بن بکسر میم و فتح جیم گویا که در دینهای ایشان سر است و ذلف بضمض خودی جی با سطره ی طرف  
 آن که با وی آن نور بود دینهای جرم بر هم نهاده اند دو سطره و بسیاری گوشت و سطره بنم هم دسکون  
 طار مجتهد و از اطراف و فتح طار نشد و از طریق نیز خوانده اند معنی علیه و عنه قال قال رسول  
 الله صلی الله علیه و آله وسلم لا تقوم الساعة حتی تقاطعوا بریای می شود قیامت تا آنکه قتال می کنند  
 خود را و کرمان من الاحرام و زکات و زکات و از هم جدا می شود بنم خاد و آخر ای نام کردی از مردان  
 است از ماد و زکات و زکات و کرمات نام شمری صورت است میان فارس و بکسان و میمان  
 آنرا فتح کات نیز دوات گفته و در موس گفته کرمات نام فتح کات است و کرمات نیز آید با کرم خلاست  
 و کرمات شارج بخاری گفته که دادا نام بنم بنم شمره و کرمات است بنم فتح استی و ناما که فتح نوحی از تزیب  
 است در آن در دوات کرمات نام فتح کات معنی بر آن است و نیست خود کرمات نیز این است که جود الوجوه  
 سرخ و دسکون الانوف بنم جی صفات الاعین خود چشم و جوههم النعمان البطرقة و دینهای ایشان  
 مانند بر او بر نواست لعالم الشجر نبلین ای ایشان موسی است و واه البطاری ولی و ابیه لیه  
 من جود و بن تطایب یا و قایم و عن حجر محالی است و دوات که در از به شمر صلی الله علیه و آله وسلم  
 و در دوات که در از وی حسن و کرمی و علم من الاعرج و در دواتی مرغاری و از عمر دین تناب بای  
 جبر الیه عواض الوجوه است معنی بین و در ۴۰۰ عن ابی هریرة قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله وسلم لا تقوم الساعة حتی یقاتل المسلمون الیهود قایم نمی شود قیامت  
 تا آنکه قتال می کنند مسلمانان یهود و با هم فیقتلهم المسلمون پس میکشد یهود را از مسلمانان حتی یختبئ  
 الیهودی من وراء الحجر والشجر ما آنکه پنهان میگردد یهودی از پس سنگ و درخت فیقول  
 الحجر والشجر پس میگردد پس درخت یا معلوم یا عهد الله هذا یهودی خلفه ای مسلمان ای  
 بنده خدا این یهودی است پس من فیقتل پس یقاتل یهودی پس میکشد او را الا الفی قد کرم و رفت  
 فرقه فتح عن بنم دسکون و اد فتح کات نام درختی است خاد و در مقبره بنم و اگر بقیع الفی قد کرم و اضافت  
 یوی کنند که در زمان پیشین این درخت دین بسیار بود و این درخت یهودی و اگر یوی بنامی بود

بد انبیکه و نشان نمی دهد و پنهان میدارد و فاطمه من شیخ اليهود زبرا کردی باب الملاحم  
 در وقت بودی است و در باب ایشان کسی است که حقیقت آنرا جز خدا و رسول وی نداند و او مسلم  
 ۵۰۰ و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تقوم الساعة حتى يخرج رجل من قحطان  
 برها نمیشود و بدست نماند که می رودی آید مردی از قحطان بطح قات و سکون عاصمه که ایوایین است  
 یسوق الناس و بعضا یسرا من آن مرد مردم را بچوب خود کثابت است از ابتداء و اطاعت مردم مراد را  
 در قحطان ایشان بر دی و اسبیل و خشونت وی بر ایشان و شمر وی را ایشان را و احوال دارد که  
 مراد حقیقت یسوق برهما باشد معنی علیه ۵۰۰ و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
 لا تلهي الايام والليالي حتى يملك رجل مني كذا و در نزد ایشان که می شود یک و بنابر امری که  
 به قال له الجوهري كفتي شمر آن مرد را بحدیچ چمن و سکون ای اولی و فی رواية حتى يملك رجل من  
 الجوهري فابرا مراد یسوق ای اجماع اند که در اکثر موالی عرب می باشند بنامات یقال له الجوهري  
 و جها بدین نام از قحطان و جها نیز بر روایت آمده و او مسلم ۵۰۰ و عن جابر بن سمره قال سمعت  
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول لتقتلن معا بقمن المسلمين كنز آل كسرى جابر بن سمره که  
 یسوق مشهور است و احوال او در مواضع مذکور شده است گفته شنیدم آن حضرت را که می گفت هر آنکه  
 بکشد بگری از سیمانان گنج کسری را که داشت و فارس بود و کسری به حرب خسرو است و فتح کاف و  
 کسری آن و بادشاه فارس را کسری خوانند چنانچه بادشاه روم را فیروز و چین را خاقان و مصر را فرعون و پس در  
 قول بطح قات و جنبه را بنامی به از آن وصف کرد که کنز را بقول خود اللی فی الایام آن گنجی که در این  
 است و آن نام حسنی است و در این که حجم آنرا شنید که کسی می گفتند و الا ان بنا کرده شده است در  
 مکان آن سکه های دینار گنج در زمان امیر المومنین محمد بنی الله علیه و آله و سلم و بعد از این  
 غیر مخبر صادق که دید و دو طاقوس گفته که اینض نام قصری است که مرا گام را بر او بود آن از عجایب و درگاه  
 بود و غنیمت کمی باشد آنرا خراب ساخت و بشکری ای او قصری بنا کرد و اساس وی گنگری ای آنرا ساخت  
 پس مردم نجیب کرده ازین انقلاب و نام شهری است به نام و حسنی است پس انبی دوا مسلم  
 ۵۰۰ و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ملك كسرى ملكا که  
 کسری فلا یكون کسری بعد از آن نخواهد بود کسری پس از وی دینار گفته در آن زمان گفت که خسرو  
 مشهور علم آن حضرت و پادشاه که پس فرمود و قیصر لیملکن و قیصر نیز پادشاه می گردند و قیصر قیصر بعد  
 پس باشد قیصر پس از وی و لیتقمن کسری و همای قیصر و هر آنکه نیست کرده خواهد شد گنج های ایشان  
 در راه او صبیحه و عده و نام نهاد آن حضرت جنگ و اگر از غریب چون این گلام شهر بود و جرح  
 بود که حرب بیان کرده فرمود و حقیقت حده است یعنی در جنگ کردن با دشمنان فریبها و جملها را می باید کرد

خصوصاً ظاهر و نصرت داخل دارد و چنانکه لشکر خود را بجای آورد و چشم دشمن بسیار نمایانید و همین معرکه بماب الملحم  
 یوم دیگر و در نادشندان خیال کند که ایشان و قتل و جنگ نخواهند کرد و چون غافل شوند ناگهان بر سر ایشان  
 بریزند و مانند آن اندر رخ گشت و عهد شکنی و خدا کردن دوست نباشد و خدا بضم خا و فتح آن سکون دال و بضم ذ و فتح  
 دال نیز آمد و فتح و سکون فصیح تراست و در قافوس مثله آتیا گفته و فتح خا و دال بر وزن طبع جمع خا و فتح نیز دلت  
 کرده شد و مراد بدان اهل حرب اند و اصل مدح ظاهر کردن چیزی است و ستم و استن خلاف آن و در اول متفق  
 علیه و و عن نافع بن هبة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تفزون جزيرة العرب بفتح  
 بن عبده بن ابي وقاص فبهری برادر او سعد بن ابي وقاص صحابی اسلام آورد و در فتح که از طلقاءست عهد داد است  
 و اهل کوفه گفت گفت آنحضرت جنگ خواهد کرد شما فربر و حرب داد و آنرا جزیره خوانند از جهت احاطه دریا بدان از  
 هر طرف و طول و عرض جزیره العرب را و شرح با اختلافاتی که در دست نقل کرده ایم ففتحها الله بضم می کشاید  
 آنرا الله تعالی بر دست شما فتح نماید ففتحها الله بضم جنگ میکند و ایت ثابت فارسی و ایتس بیگانه آنرا  
 خدا می تعالی ثم تفزون المروم ففتحها الله بضم جنگ میکند و ایتس فتح می کند و از اندازی تعالی  
 ثم تفزون الدجال ففتحها الله بضم غرام میکند و حال و ایتس می کشاید خدا می تعالی ملک و و باد او را  
 که در دست وی در آمده و نصرت میدهد شمار ابروی در او اسلام ۱۰۰ و عن هوف بن مالك قال  
 معانی است اشجعی اول شانه از خیزر آشت و یو و یادی ز ایت بنی اسحق و و فتح که کت کن شد شام و ا  
 و مرد و سینه افتاد و در و ایت کرده اند از وی حاکم و نامعین گفت ایت اللهی صلی الله علیه  
 و آله وسلم فی غزوة تبوک و هو فی قبة من ادم آدم آنحضرت را در غزوة تبوک که نام موضعی است  
 از زمین شام و حال آنکه آنحضرت در خیمه بود از حرم فقال من گفت آنحضرت اهد دستایین بیدی  
 المساکمة بنما شش جزا پیش از آمدن قیامت یعنی این شش جزا از طلاات قیامت بدان مولی  
 اول مردن مرا و رفتن مرا از عالم که آمن در میان شما قیامت بر پائی شود و ثم فتح بیت المقدس و دوم  
 فتح بیت المقدس بر وزن مجسس و معظم یعنی نایست المقدس و افتح نمی کند قیامت تا نیم دیگر و دوم  
 موتان بنتم مبه و سکون و ادسیوم و بان که قیامت فیکم می کبر و ویدانی که در و شما کف قاص الفهم الله  
 منی که میدانی که در و در گوشتن ان و قیامت بضم فافت و عین الله و صا و در آخر و دنی که در و نواشی پیدا آید  
 و بدان ببرد و مراد باین موتان و بان داشته اند که در زمان عمر رضی الله عنه پیدا آمد و و و دلت  
 و در و افتاد و هر کس فرزند و اشک را و سمانان در ان وقت هموا سس بود و فتح عین که از قریات بیت  
 المقدس است و لکن آنرا طاعون عمواس گویند و این اول طاعونی است که در اسلام واقع شد و ثم استفاضة  
 المال جهاد بسیار شدن مال و میان مردم حتی یعطی الرجل مایه دینار تا آنکه داده می شود و در اصد و ناز و  
 فیظل ما عطا پس می گردد نادانی و قلیل و ضعیفی پیدا و آنرا ثم فتنة لا یبقی بیت من العرب الا و غلته



[illegible]



نزد خراج و حال برخواهد بود چنانکه زود غیبنا هم یقیناً هم پیش از انسانی آنکه ابطال الهی است  
 ایشان نسبت می کنند غیبنا را قلاً علقوا بهو فخرهم بالتریتون و حال آنکه تحقیق آنچه آمد بحث بر مانی خود را  
 بر جنت و بهشت انصاح فیهم الشیطان تا که آواز دهد و میان ایشان بشنیدن و شیطانی که ان الله سیخ قد خلفکم  
 فی اهلکم که هیچ در جایی نیست پس از شما آمده در این و او را دشمنان چون این از این می آیند بشنیدن این  
 خراج این شهر و ذلک باطل و این خبر شیطان و دروغ بود و جان خود را با آمد و افایا جلا و الشام خروج  
 پس چون می آیند از اینجا شام برودن می آید و جان و شام برودن می آید و آمد و در آن بلاد در شام  
 از آن جهت گویند که در جانب چپ کعبه است چنانکه پس و در جانب راست غیبنا هم و بعد از آن  
 یسویون الصلوة پس در انسانی آنکه ایشان را از آمدن آنکه می آید بر کار و در آن است که صغیراً و  
 اقیام الصلوة تا که بر پا شود و نماز و شروع کرد و می شود از آن فیقول پس فیقول می آید عیسی  
 بن المریم فاهم پس امانت بر کعبه ایشان اوفاد الله و الله در پس چون می بیند عیسی را این و در پس  
 که آنکه در حال آنست می که از دین خود و در جانب چپ کعبه است و ب السلام کما یلک و ب السلام فلی الله چنانکه می که از  
 بک و لا آب فلو یز که لا اقل اب لعتی یصلک پس اگر می آید و در جانب چپ کعبه است و می که از  
 ما آنکه ملاک می شود و می که با کعبه و لیکن یقتله الله بیل و لیکن بکعبه و در این است عیسی علیه  
 السلام یعنی کعبه و انداخت این می بیند و آنکه ملاک او بدست عیسی بود و نقل فیقول یعلم فیه فی حق یقول پس  
 می نماید عیسی علیه السلام ایشان را خون و جان از دین خود و کعبه است و در آن است و در آن است و در آن است  
 علیه الله پس منعه و قال ان الساحة لا تقوم حتی لا یقسم امیرا و لا یفزع بقیه من بلاد پس  
 که بواسطه اقامه نمیشود و نا آنکه نسبت کرده نمیشود میراث و شادمان شادمان نمیشود و نسبت ثم قال  
 پس فرمود آنحضرت در میان ایشان و وقوع این قضیه خدا و یحییون لاهل الشام حبیبی الا و سمان  
 یعنی اگر آنرا می آید لشکری را برای مقاتله اهل شام و یجمع لهم اهل الاسلام و کردی  
 آمد برای قال این دشمنان مسلمانان نیز لشکری را برای اعتراف جمع کرد آوردن او جمع کرد آمدن  
 یعنی الزوم این قسیر است یعنی مراد به دوم است فیه شرط المملکون شرط الموت  
 پس انتخاب می کنند و برای چینه مسلمانان از لشکر خود قومی را که پیش میزنند تا جانب کعبه  
 و میزنند لا تجمع الا خالیه بر که در این قوج که غالب و منظور و منظور یعنی اگر بر کردند غالب بر کردند  
 و اگر نه جنگ کنند تا جان بدهند و شرط بنشین و قوج را و سکون آن اول لشکری که حاضر کرد و جنگ را  
 و آمده بود مردان را و شرط را بایست فلی ما و از دست و شرط را از افعال نیز و این است فیه یقولون  
 حتی یحییهم اللیل پس کار را می کنند هر دو طرف یعنی مسلمانان و دشمنان ایشان تا آنکه حاصل نمیکرد  
 میان ایشان شب و روز میبارد از جنگ جز با وجود و زای بار و استن فیه مولد و مولد

[illegible]



مبنای و تأییدی بر واقع کرد و رواه ابوداود و ۴۰ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الملاحم  
 و آله و سلم الملاحمة العظمی و فتح القسطنطینة و خروج الملاحم فی سبعة اشهر فرمود این سینه و قلع و دودست  
 رفت باز واقع شدنی است رواه الترمذی و ابوداود و ۳۹ و عن عبد الله بن بسر ان رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم قال عبد الله بن بسر بضم موحد و سکون ستم ماله سلمی نازنی دی و دالکین دی و برادر دی اعظمه و خواهر  
 دی و همه صحابی اند احوال دی و موضوع دیگر نوشت شده است زوایت می کند که آنحضرت گفت البین  
 الملاحمة و فتح الملاحمة ست ستمین میان آن جناب عظم و فتح شهر مذکور و شش سال است و تخرج الملاحم  
 فی السابعة و بیرون می آید و حال در سال هفتم میان این حدیث و حدیث سابق اختلافی فاحش است و لیکن  
 این حدیث صحیح است چنانکه گفت رواه ابوداود و قال هذا اصح و در اسناد حدیث نایب سخن است و بعضی  
 روایت دی بخروج و مطعون ۴۰ و عن ابن عمر قال بوشك المسلمون ان یجتاحوا الی الملاحمة نزدیک  
 اند مسلمانان که خطر کرده و مشرط گردانید شود مصوبی مدینه مطهره که بیرون نوازند رفت از دی و از نواحی  
 دی حتی یکون ابعدا مسالحتهم سلاح تا آنکه می باشد و در زمین سرحد نامی ایشان سلاح فتح سین و کسر حاء  
 ماله یاد افخ و به توجین و غیر توجین و در آن و شرح مذکور است و سلاح قریب من خیمه و سلاح نام جای است  
 نزدیک از خیمه که بر چند مرحله از مدینه مطهره است رواه ابوداود و ۴۰ و عن ذی یحیی قال سمعت رسول  
 الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول روایت است از ذی یحیی که می گویند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و برادر او زاده غامبی بود و گفت شنیدم آنحضرت را که می گفت متصالحون  
 الزوم صلحا آمانا نزدیک است که صلح کنند شمار دوم را صلی ابن کردانند طرفین و از از خود وقت فتقروا  
 انتم و هم عدوا من ورائکم پس جناب می کنید شما و ایشان یا شقاق دشمنان را که از پس شما فتقظرون  
 و تقهون و تسلمون پس نصرت داده می شوید شما و غنیمت می آید و سلامت می آید از آن جناب ثم ترجعون  
 بستر بر می گردید حتی تنز لیا و یجوز ذی قلول تا فردی آید بر غنای که زمین نماید و از و فیرفع و نجل  
 من اهل النصرانیة پس باند می گردانند مردی از اهل نصرانیت یعنی از مردم یهود و من بعد بر دین نصرانیت  
 اند الصلیب چابپای ترسانان را فیقول پس می گوید آمر و غلب الصلیب غالب آمد صلیب پس نقض  
 عهدی کند باین سخن فیغضب رجل من المسلمین پس خشم می کند مردی از مسلمانان شنیدن این سخن از آن  
 نصرانی فیدقه پس می گوید وی زند نصرانی را بای شکنند صلیب را فعند ذلک تقدر الزوم پس نزد این  
 قبیله مذکور است عهد می کنند دوم و تجميع للملاحمة و گرد می آورند مردم را برای جنگ و زاد بعضهم و زیاده  
 کرده اند بعضی از روایت این عبادت را که فیشور المسلمون اسلحتهم پس می خیزند دی چند و شتاب می روند  
 مسلمانان بسوی سلاخای خود فیقتتلون پس کار زادی گفته باروم فیحکم الله تلك المعصاة به لشهادة پس  
 گرامی میدارد و ذای تعالی آن کرده مسلمانان را بشهادت رواه ابوداود و ۴۰ و عن عبد الله بن عمرو

من النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال اتركوا الحبشة ما تركوكم كنز الله وادعوا  
 لا تتركوا وادعوا ايشان را مادام که نگذارند ايشان شهادت عرض نه کنند بشافاه لا يستخرج كنز الحبشة زیرا  
 که مرن غمی آورد گنج کبر را الاذوالصوفیة من الحبشة اگر مروی خداوند و سابق خرد باریک از حبشه و سوبقه  
 تصنیف سابق است و سابقهای حبشه در اکثر خود و باریک می باشد و گنج کبر عبارت است از مالهای که  
 مردم بنده و در قدیم الزمان به بیت الهی می آوردند و می گویند که در زیر کعبه گنج مدفون است و در حدیث  
 دیگر آمده است که خرابی کند کعبه را صاحب و سوبقه از حبشه و این نزدیک قیام قیامت باشد و فنی  
 که بانی نماید گویند اسم الله و بعضی گویند که آن در زمان عیسی باشد علیه السلام و قرطبی گفته که بعد از  
 برداشتن قرآن بود از سینه داود و داشتن محبت از زبان مردم بعد از موت عیسی و در این قول صحیح  
 تر است رواه ابو داود و ۷۰۷ و عن رجل من اصحاب النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال  
 دعوا الحبشة ماود هوكم كما اذيد حبشه ما داودام که نگذارند ايشان شهادت اتركوا الترك ما تركوكم  
 و بگذارد بزرگ را مادام که نگذارند ايشان شهادت اگر گویند که در قرآن مجید حکم چنانست که قاتلوا المشركين کاد  
 پس علی التعموم فرموده است که مشرکان را قتل کنید هر که باشد و جواب این آنست که حبشه و ترک  
 از عموم این آیت مخصوص اند و خارج از آنکه دیار ايشان بعد است و در بیان بلاد ايشان و بلاد اسلام  
 و شت و بیابان بسیار تا که ايشان تعرض نمائند و بر بلاد اسلام سازند تعرض بایشان نباید کرد اما اگر  
 ايشان سبقت کنند و در بلاد اسلام بقیه و غلبه بیایند فرض عین کرد و قبایل ايشان یا گویند که این آیت ناسخ  
 این حدیث است و حکم این حدیث در اندامی اسلام بود بحسب حدیث اسلام و چون قوت گرفت حکم عام  
 شد که اقال النبي رواه ابو داود و الترمذی ۸۰ و عن بريدة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم  
 و سلم فی حدیث روایت است از بريدة السلی از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی که آورده  
 یقال لکم قوم صفا و الاعین قتالی گفته شد از قوی خرد و دشمنان یعنی الترك میخواهد آنحضرت ازین قوم ترک  
 را اقال تسوقونهم ثلث مرات گفت آنحضرت هر چند شما ايشان را با حبی قتل و دم بجزیره العرب  
 تا آنکه محمی کرد اید ايشان را بولایت عرب قاما فی السیاقه الاولى فینجوا من حرب منهم اما و در اندن  
 غنیمتین و هنگامی می باشد که سبب که بخت از ايشان و اما فی الثانية فینجوا بعض و یهلك بعض و اما  
 و در اندن دوم پس نجات می یابد بعضی و یهلك بعض و اما فی الثالثة فینجوا من حرب منهم اما و در اندن  
 سیوم پس قطع کرده می شوند و ازین برکنده می شوند و حکم اقال یا چنانچه فرمود آنحضرت این لفظ و جایی می گویند  
 که حدیث یعنی نقل کرده می شود و لفظ او مخصوص می باشد رواه ابو داود و ۷۰۹ و عن امی یکوة ان  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال یقول اناس من امتی یخایط فریور فرودی آید مردمان از امت  
 من و در سنن است بنابر آنکه یخایط البصره نام می بردند و در البصره الخ نام کسر آن و سکون صاد و

فتح آن دگر صوابتر آمده عند نهر يقال له دجلة نزدیکی که گفته می شود مراد از دجله باب الملاحم  
فتح دال و کسر آن یکون علیه جبری باشد بر وی بانی پیکر اهلها بسیار می باشد اهل بصره و یکون من  
امصار المسلمين وی باشد آن شهر از شهرهای مسلمانان را میسار گفت اشارت کرده بزرگی آن شهر  
چو شهر خیم را گویند بعد از آن مدینه و قریه است و اذا کان فی اخر الزمان و چون باشد امر با حال  
در آخر زمان جهاد و قتل و راهی آید برای قتال اهل این مصر پس آن قتل و راهی ترکان و قتل و راهی  
قات و بصره طائف مقهور نام بدو گمان ترک است که همه ایشان از اولاد او میسر از الوجوه صفار  
الاحین که رویهای ایشان پس است و چشم باخدا حتی یبذلوا علی شط النهر تا آنکه فردی آید بر  
کرامه این جوی فیصرفق اهلها ثلث فرق پس متفرق می شوند اهل بصره سه گروه فرقۃ یاعل و ن فی  
اذنا حب البقر و البقره کردی پناهی گیرند در دهنهای گادان و دشت دیابان یعنی اعراف می کنند از  
قتال و شتول می شوند بحراست و ذوات و خلاص می کنند خود را از هلاک باین عمل یا باری می کنند اهل  
و بخیال و استیجاب و شایع خود را از گادان و سر میزند خود را به دیابان و شهرهای غریب بیرون می رود و تا از  
شتر ایشان نجات یابد و قول دی که فرمود و البریه و برین یعنی ظاهر تر و ناظر تر است و هلاک و اهل هلاک  
می شوند این گروه و از شهر ایشان باین حیل خلاص و نجات نمی توان یافت چه آنش فتنه توکان چنان شش  
گیرد که باین حیاهاتوان نشاند و فرقۃ یاعل و ن لا نفهم و کردی دیگر پناهی گیرند از قتل و راهی خود را یعنی  
ایمان چنانکه مستعجم یا سه ذنبه و اکابر و اعیان بنده او دعا و ابرار آن بطلب امن و امان بیرون آیدند  
و هلاک و اهل هلاک شده و در غمت تیغ بید و تیغ ترکان مستاصل گشته و فرقۃ یاعل و ن در ابراهیم حلف  
ظاهر و هم و کردی دیگر می گردانند و می اندازند فرزندان خود را پس پشتمانی خود یعنی قتل میرند از  
ایشان و قطع می نمایند علاقه و محبت ایشان با و بنال خود می گیرند و همراه خود میبرند و یقال لکونهم و قتل می کنند  
با ترکان و کشته میشوند اگر ایشان و هم الشهداء و ایشان شهیدان حقیقی کامل و در شهادت که در  
طوفان این چنین فتنه و طغیان این نوع ایلا گریست بسند و مقام دست نموند و در راه خدا جان دادند  
زودا بودا و این قضیه اشارت است بر آمدن تار و آتش فتنه و قتل و دادن ایشان در بلا و اسلام زود  
گرفت این آنش و بانه شدن شعله و دی در اندک مدت و سوختن و بی عالم را و این قضیه است که زبان  
تقریر و تحریر از کشف و بیان آن عاجز و قاصر است و گفته اند که از اینده ای حمایت ربع مسکون مثل این  
واقع ما بین کجاست بوقع نیامده چه اگر می بود و نقل کرده میشود و این قضیه در کتب تواریخ به تفصیل مذکور است  
بد آنکه آنچه درین قضیه و حدیث و تفسیر آمده که مراد بدان بنده ادا است  
بدلیل آنکه و جاه و اهل در بنده ادا است نه در بصره و شهر بغداد در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم باین  
دست بنایان که الان است بلکه قریبا بود و متفرق از مصاف است بصره و منسوب بدان و آنحضرت خود



نبرد اذذو دآن و فرمودی مصری خواهد شد از اصدار مسلمانان عظیم و بسیار خواهند بود و بنا به الملاحم  
 اهل و سکنه آن و نیز نرگان در بصره به جهت حرب و قتال باین کیفیت مخصوص که مذکور شدند در آمده اند و از باب  
 توابع آنرا نقل نگارده الامور بنده و چنانکه مشهور و معروفست پس ذکر بصره در حدیث به جهت آنست که بصره  
 نسبت به بنده ادشهری قدیم است که قریه یا مواضع که بنده او و از آن بنا یافته منسوب بوی بودند چنانکه گفتیم  
 و نیز نزدیک به بنده اذ قریه است که نام وی بصره است و اکنون آنجا را نسبت بپیشی باب ابصره می گویند  
 ۱۰۰ و عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال روايت است اذ انس که گفت  
 ان حضرت يا انس ان الناس يسمون امصارا ای انس مردم می سازند شهر را و ان مصرا يقال  
 له البصرة و بدین سنی که شهری اذ ان گفته می شود در ادرا بصره فان الناس يسمون بها و اذ خلقها پس  
 اگر بگذرد می نویسد بصره یا وائی او را قایم و سیاه پس و در ادرا خود را از موضعی که شهر در زمین دارد و  
 در سیاه بکمر سفلی جمع سنجیده سکون باد کسر آن زمین تر نمکند و باین موضع است در بصره و کلاه ها در دور  
 دارد خود را از موضعی که نام وی کلاه است بر وزن کبان و در اصل به معنی کلاه جو می آید و نخیلیا و سقها  
 و از خبر ما از ادرا و بی و یا جانا امر آنها را از در ملک و اعرای و علیک یضوا هیما و لازم گیر  
 زمین و دنیا چیهایی اذ آنکه نام وی ضواچی است و ضواچی جمع ضاحیه اذ زمین که ظاهر و باطن باشد در آفتاب و  
 ضاحیه بصره باین موضع است اذ ان خانه یکون بها پس بدین سنی که نشان اینست که می باشد درین موضع که  
 مذکور کرده شد از ادرا آن انفسف انبر و درون در زمین و غطف و شک انداختن از آسمان و وجف و  
 و لزلله های سخت و قوم پیستون و یصحبون قریه و عمارت و در کوهی که شب می گذشت صحیح و سالم و با مدیکنند  
 در حالی که مسخ گردیده می شوند و گردانیده می شوند و ضرورت یوزنها و نوک ها ازین جا معلوم میگردد که مسخ درین  
 است نیز جایز الوقوع است اگر جایز نمی بود قدر بود تخويف اذ ان قائم نمی داشت و تحقیق واقع شده است  
 در احادیث و عیبه باین در باب فرق قدیمه و ازینجا گفته اند یعنی شرح که درین حدیث اشارت است بوجه  
 قدیمه و دران شهر زیرا که مسخ درین فرقه می باشد و اعمه اعلم و او ابو داود و ابی یوسف و ابی داود  
 این حدیث را ابو داود من طریق لم یحرم بها الطراوی از طریق که جزم نکرد دران طریق را و می آید  
 بل قال لا اعلمه الا ذکره بلکه گفته نمی دانم او را اشارت است به یکی از روایات که داخل این اسناد  
 است مگر که ذکر کرد این حدیث را عن موسى بن انس عن انس بن مالك این ناظر در ابهام و اشتباه  
 است و این موسی ابن انس بن مالک انصاری قاضی بصره است و از تابعین ادبست روایت کرده اند  
 به خود روایت کرد از ادبی که کجول شامی و حمید طویل و در نسخ اصیل از مشکلات که از مؤلف است در اینجا  
 پیاپی است به جهت نایافتن موافق نام را و می دانم دیگر آمده و نام را و می دانم نوشته اند چنانکه  
 در اشمال آن که شست ۱۰۰ و عن صالح بن درهم یقول روایت است از صالح بن درهم که از تابعین است

است بیکت انطلقا حاجین رفتیم مابقی صد حج از برادر هر یک فاذ ارجل پس ناگاه این حاضری کتاب الملاحم حاضر است و مراد این مرد ابو هریر است فقال لهما الی جنبکم قویة یقال لهما الالبلة پس گفت آن مرد مادر او را جانبی از شتر شامی است که گفته می شود مراد از اباله بضم همره و موحده و تشدید لام نام قرینه است مشهور قریب برادر و فاموس گفته که وی یکی از بهشت های دنیا است قلنا نعم گفتیم ما آری در اینجا نب قریه هست که نام دی ابله هست قال گفت آن مرد که ابو هریر است من یضمن لی منکم ان یصلی لی گفت بگفت که ضامن و منتهد که دو مراد از شما که بگذازد برای من و بخشه ثواب آن را بمن فی مسجد العشار رکعتین او را بجاورد مسجدی که در آن قریه است و نام وی مسجد العشار است بلح عین و تشدید شین معجزه و در رکعت یا چهار رکعت و یقول هذه لابی هریرة و بگوید این ناز یعنی ثواب وی مرا بی برادر است صحت علیلی ابا القاسم شنیدم دوست جانی خود را که ابا القاسم است صلی الله علیه و آله و سلم یقول می گفت آن الله عز وجل یبعث من مسجد العشار یوم القيمة شهداء هذا ای تعالی می برانگیزد از مسجد عشار روز قیامت شهیدان را لایقوم مع شهداء ید و غیر هم نمی آید و برابر نمیشود با شهادت این پدر و جراتشان و این منتجبی عظیم است مرا این جماعه را که ماشهدای پدر و برادرند پس چون این نسبه این فضل و شرف دارد و نماز کردن و روی فضلی عظیم و ثوابی جزئی داشته باشد و از اینجا معلوم شود که نماز که از آن در امان کن شریفه و حماوت و نیکی کردن و در آن فضلی عظیم دارد و بخشیدن ثواب عمل بدنی کسی و اجاز است و اکثر علما برینند و در عبادت مالیه با شوق جایز است و رواه ابو داود و قال هذا المسجد مما یلی البصر روایت کرد این حدیث را ابو داود و گفت که این مسجد از آن جانب است که متصل نهر است و سند کبر حدیث ابی الدرداء ان فسطاط المسلمين فی یاب ذکر الیمن و الشام و زبک است که ذکر کنیم حدیث ابی الدرداء را که ادش اینست ان فسطاط المسلمين و باب ذکر یمن و الشام ان شاء الله تعالی ۴۵ الفصل الثالث عن شقیق عن حذیفه قال کنا عند عمر گفت حذیفه بودیم با عمر رضی الله عنه فقال پس گفت عمر ایکم بحفظ حدیث رسول الله که ام یکی از شما یا دارد حدیث و سننبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم فی الفتنة که فرموده است و باب فته فقلت انا احفظ کما قال پس گفت گفتیم من یاد دارم چنانکه گفته است آنحضرت یعنی بعینه بی زیادت و نقصان قال گفت عمر هات بیار و بده آن حدیث را و روایت کن انک لبحری و کیف قال و بدستی که تو دلیبری در روایت بگو که چگونه گفته است چون حدیفه در میان جماعه صحابه در حضور عمر و خواهی حفظ حدیث کرد و گفت یاد دارم هم چنانکه فرموده است سخت آمد این سخن وی بر عمر و گفت بسیار دلیبری می کنی بیار این حدیث را و بیان کن چه گونه گفته است آنحضرت و تواند که این تحسین و تأیید حدیفه باشد در حفظ و ضبط یعنی سید انم که تو دلیبری بود و در سینه از آنحضرت از شتر فته البته نزد تو علم خواهد بود و درین باب بسیار بگو که چه گونه گفته



است قال گفت حدیثه قلت گفتم سمعت رسول الله شریک من یمنبر خدا اهل علی الله علیه باب الملاحم  
 وآله وسلم یقول ینکف فتنة الرجل فی اهله و ماله و نفسه و ولده و جاره فتمرد و ایزاد آزارش  
 وی و اهل و عیال اوست و در مال وی و نفس وی و فرزندان وی و همسایه وی یعنی مرد مبتلا است بر عادت  
 خرق ایشان و آدای آن چنانکه باید و در آن تشبیه ای کند بر خلافت فرموده ای و در تخریب ایشان  
 از کتاب نبیات می ناید و از آن محنت می کشد و ایزاد می بیند و در هیچ دقت می افتد بیکسرها الصیام و الصلوة  
 و الصدقة و الامر بالمعروف و النہی عن المنکر می پوشد آن قند و انقضیات را که سبب آن  
 از کتاب می کند سبب آرزش از آن می کرد و در روز دوازده صدق و امر معروف و نهی منکر که بنده می کند فقال  
 عمر لیس هذا ارید بس گفتم عمر رضی الله عنه نیست که این قند را می خواهم من یعنی من که حدیث  
 قند از خود خواهم مراد من از آن قند اهل و ولد و مال که نو گشتی نیست بلکه انما ارید التي توج کموج  
 البحر نمی خواهم من از قند که آنرا که موج میزند مانند موج دریا یعنی قند به منی می آید و عقائد که دوری گیر مردم  
 را و شایع می کرد و شر می و محنت می در ایشان قال گفت حدیثه قلت گفتم بعمرو ما لك و لهما چی کنی  
 و چه کار داری تو بیان قند یا امیر المؤمنین یعنی ترا از آن نمی نیست و شر آن بنویسند و تو آنرا در نمی بانی  
 ان یبذلک و یبذلها با با مغلطاید سنی که میان تو و میان این قند در نیست بسبب باب منلی کنایت داشته  
 از وجود عمر رضی الله عنه چنانکه در آخر حدیث تشبیر کرده است یعنی نماند وجود تو در میان است آن قند را نمی ناید  
 و چون تو از میان رفتی آن قند می و آید و دایمی باید قال گفت عمر بطریق استنباط فیکسب الباب او  
 یفتح بس شکسته میشود آن در که قند از آن می آید یا کشد می شود فرق است میان شکن در کث دن  
 و چون شکست راه داده شد دیگر توان بست و بهم بر آورد و بعد از کشادن بسن ممکن است و بعضی گفته اند  
 که شکن را کنایت از قتل داشت و کث دن را از موت یعنی چون فمید عمر که باب کنایت از وجود است  
 و آن از میان بر طرت خواهد شد پس سبب که قتل خواهد بود و باموت قال گفت حدیثه قلت گفتم لا بل یکم  
 نه بلکه شکسته می شود چنانکه دیگر علاج پذیر نبوده باز بسن آن ممکن نباشد قال گفت عمرو ذک اجزی ان  
 لا یغلق ابدا آن یعنی شکن و در سر او را راست با آنکه بسته نشود همیشه قال گفت شقیق که راوی از  
 حدیثه است فقلنا لیس یفقه مل کان عمر یعلم من الباب آبا و عمر که مبد است بکست مراد از در که  
 شکسته خواهد شد قال گفت حدیثه نعم آری می دانست عمر آنرا که ما یعلم ان دون غدا لیملة چنانکه مبد اند که  
 و من از فردا شب است یعنی علم یقینی ضروری افی حادثه حل یشالیس بالا غدا لیطایرستی که من حدیث  
 کردم عمر را حدیثی که نیست و در وی غلطها و غلط مراد داشتن شی بی معرفت و ب صواب در وی و غلط و راه  
 چیز و در بعضی گفته اند مخصوص گفتار بود و قال فیهنا ان لیسال حل یفقه من الباب گفت راوی حدیث  
 که شقیق است بس نیست و او شقیق و در سببیم ازین که به بر سیم حدیثه را که بکست مراد باب فقلنا

لم يرد في سائر كتبهم ما مر من ذلك فخر به و آنجا پس در حقه و افعاله پس برسد باب اشراط الساعة  
 مسروق بن جندب و افعال عمر بن مسعود گفت حدیث مراد یارب عمر است متفق علیه ۲۰۰ و عن انس قال فتح  
 القسطنطينية مع قيام الساعة فتح ابن خنيس متر و نست باقیام قیامت و رواه الترمذی و قال هذا حديث  
 غریب \* ۲۷ باب اشراط الساعة \* شرط به سکون و ای جزیره ای جزیری و ابسته بگردانیدن چنانکه گویند اگر چنین باشد  
 چنین شود و شرط جمع آن و شرط فتح و اعلام است و نشانه و جو و دیگری و اشراط جمع وی پس اشراط ساعت  
 به معنی نشانهای قیامت باشد و ساعت جزوی از اجزای شب و روز را گویند به معنی وقت حاضر نیز آید  
 قیامت یا وقت بر باشند آنرا ساعت گویند زیرا که چون آمدن وی مبهم است بعد از این ساعت وجود آن منتظر  
 و متحمل است و علامت تفسیر کرده اند اشراط ساعت را با امور صغیر که وقوع یا بندیش از قیامت قیامت و منکر  
 باشد آنرا مردم مثل ولادت الهی و خود را و قتل و در میان و کثرت اجل و زنا و شرب خمر و قتل  
 و جال و کثرت نساء و تنج امانت و کثرت حروب و فتن و امثال آن که درین باب مذکور شده است و  
 و در تفسیر اشراط ساعت باین معنی آنست که علامات کبری که متصل قیامت واقع شوند و در باب آید  
 مذکور شوند دیگر مذوی گویند که شرط در وقت به معنی اول شمس و زوال و صغار آن نیز آمده است  
 و باعث آنکه مردم آنرا آنست که این امور در عالم همیشه واقع است پس علامت بودن بر قیامت قیامت  
 را آنکه کند اما کثرت وقوع و شیوع آنرا علامات آن داشته اند مثلاً آنرا دیوبل و درین باب خروج  
 مهدی را نیز ذکر کرده و خروج وی با عیسی و دجال باشد که در قریب ساعت ظهور نمایند مگر آنکه گوئیم که ذکر  
 مهدی اینجا تقریب ذکر حروب و فتن است و نموده این کلام در باب آید بیاید انشاء الله تعالی \* الفصل  
الاول \* عن انس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول ان من اشراط الساعة  
گفت انس شنیدم آنحضرت را که می گفت به درستی که از جمیع نشانهای قیامت آن برفع العلم و یكثر  
الجهل برداشته شدن علم است از میان مردم و بسیار شدن جهل است در میان ایشان و یكثر  
الزنا و یكثر شرب الخمر و بسیار شدن زنا است و بسیار شدن شراب خوردن و یقل الرجال و یكثر  
النساء و کم بودن مردان و بسیار بودن زنان است و چون که در آخر زمان شایع و غالب گردد مردان جماد  
 کنند و کشته شوند حتی یکون الخمسين امرأة القیم الواحد تا آنکه می باشد مردی با زن را یک مرد که بر باشد و کار  
 و بار این زمان و مصالح و معیشت و غنای ایشان و فی رواية و در دینی جای برفع العلم و یكثر الجهل  
 این عبارات آمده که یقل العلم و یظهر الجهل کم شود علم و پیدا گردد جهل متفق علیه ۲۰۰ و عن جابر  
 بن سمرة قال سمعت النبی گفت شنیدم در سننبر را صلى الله عليه وآله وسلم و يقول می گفت ان بین یولی  
 الساعة کذا بین فاعلم و هم بدستی که پیدای شوند پیش از آمدن قیامت و دروغ گویند پس بر هر  
 کس از شر ایشان و مراد بکدام این با آنکه که احادیث وضع کنند یا آنکه دعوائی و تخفیری کنند یا آنکه مدعیها

پیدا کنند و موای قاسد و اعتقاد بی باطن خود را صحابه و تابعین نسبت کنند  
 و گمان برند که طریق حق در راه سنت این است. نور ذیابنه من ذکاب رواه مسلم و عن ابی هریره  
قال بیعنا الفبی در انشای آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم یحدث سنی می کرد اذ هیام اعز ابی  
ناگا آمد بادی نشینی فقال متی العاصه پس بر سیدی خواهد شد قیامت قال گفت آنحضرت اذا ضیعت  
الامانة فانظر العاصه چون ضایع دهناک کرده شود امانت یعنی ذکاب شرمی و احکام دین که انا عر ضنا  
الامانة اثارت بآنت باخی مردم و امانتهای ایشان منتظر باش قیامت را یعنی تبیین وقت  
دی جز علام النبوه باشد و هیچ کس را بدان راه نداده اند این قدر هست که علامات که پیش از  
دی بوجود آید نشان قرب دی کرده اند و یکی از علامات وی تضحی امانت است قال کیفدا ضاحقها گفت  
اعمال چگونه باشد ضایع کردن امانت و در کدام وقت باشد قال اذ اوعد الامر الی غیر اهلک گفت وقتی  
که پسرده شود کار دین از سلطنت و امارت و قضا و امثال آن بناهین فانتظار الساعه پس چشم و اذ قیامت  
را از بر آنکه چون کار دین و دنیا در دست ما اهل القبله لاجرم صلاح کار اندوست برود و فساد پیدا کرد و حقوق ضایع  
شود و سبب بر لفظ مجهول به تشدید سنن و تخفیف آن از داده است و هر که بوی گازی پسرده شد گوی آن کار را  
و ساد و بیکه ذبی ساخته شد رواه البخاری و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
لا تقوم الساعه حتی یكثر المال و یقیض بر پاشند و قیامت تا آنکه بسیار شود مال دین بسیار شود  
حتی یشترج الرجل زکوة ماله تا آنکه بیرون آید مرد ز کوه مال خود را قلا یجیل احد او یقبل هاهمه پس نیاید  
هیچ یکی را که قبول کند زکوة از وی و حتی یعود ارض العرب من و چا و انهار را تا آنکه بازمی گردد زمین  
عرب گشت زار و چراگاه و جو بهار و مردج جمع مرج به معنی چراگاه و بحر اذ استن ستر و زاکذانی الاخراج  
رواه مسلم و فی روایة له قال و در روایتی مرسل آمده که گفت تبلیغ المساکین اهاب میرسد مسکینان  
و عمارت خانههای مدینه موضعی را که از مدینه بر چند میل است و نام وی اهاب است فتح همرا بر وزن سحاب  
کذا فی القاموس اهاب کسر همزه نیز گفته اند او اهاب یا نام وی بهاب کسر باء تخمینه و فتح آن داد برای  
شک و اوی است با آنجا را یکی الدین و نام می خوانند بعضی همزه خوانند و بعضی بیاه و نام او است و مقصود  
آنست که عمارت و آبادانی این مایه و مملکت بعد کمال و تمام رسد و عن جابر قال قال رسول الله صلی  
الله علیه و آله وسلم یكون فی آخر الزمان خلیفه می باشد در آخر زمان خلیفه که یقسم المال و لا یعد  
بخش می کند مال را دینی شمارد آنرا یعنی بسیار میدهد و بی شمار میدهد و بعضی گفته اند مراد باین خلیفه مهدی است  
و فی روایة قال یكون فی امتی خلیفه و در روایتی این چنین آمده که گفته باشد در امت من خلیفه که یبشی  
المال همیشه و لا یعد هدایا گفت کف سید مال را و شمار نمی کند آنرا شمار کردن از جهت کثرت اموال  
و غنایم و قنوجات و جود و سخاوت وی رواه مسلم و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله

الله عليه وآله وسلم يوشك الغرات فرات نام خوی کوفه است و فرات در اصل به معنی باب اشراط الساعة  
 آب خوش شست شیرین است و مراد و حدیث معنی اول است می فرماید نزد یکست این جوی آن یسوع و یحیی و عیسی و  
 و کشت کند و در دکنده برده هن کنیز من ذهب از کنی که از طلاست یعنی آب و می خشک گردد و از زیر و می کنی از  
 طلا بر آید فمن حفر فلا يخالط منه شيأ پس کسی که حاضر شود آنجا باید که نستاند از وی بخری زیرا که وی  
 باعث تنازع و قتال است چنانچه در حدیث آمده یاید و بعضی گویند زیرا که گرفتن از آن گنج بخاصیت موجب  
 ورود و نزول آفات و بلیات است و آن آیتی است از آیات خداوند تعالی و بعضی گفته اند از آن جهت  
 که آن مال منضوب و بکرمه است نزد حق سبحانه مثل مال قارون پس انتفاع و تمتع بدان حرام باشد  
 و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تقوم الساعة حتى يسور الغرات عن  
 جبل من ذهب و هم از ابی هریره است که گفت آنحضرت قائم نمی شود و قیامت تا آنکه کشت میکنند فرات  
 از کسی که از طلا است یعنی ظاهر کرد و اندازد آنرا يقتتل الناس عليه کث کثی میکنند آدمیان بر وی فیه قتل  
 من كل مائة پس کشته می شوند از هر صد تسعة و تسعون نو و نه و يقول كل رجل منهم و می گوید هر یکی از  
 ایشان لعلى اكون انا الذي انجوا شاید که من باشم آنکه نجات یابم و او مسلم ۸۰ و عنه قال قال  
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و هم از ابی هریره است که گفت گفت آنحضرت تقی الارض  
 افلاذ کبد هانی میکنند یعنی بیرون می اندازد زمین بارهای بگو خود را که جهاز تست از کنجهای مدفون و  
 حروق ممدیده و افلاذ جمع فلذ است بکسر فاء ذال در آخر و فلذ به معنی قطعه و در قاموس گفته که فلذ بکسر جکر  
 شتر و فلذ به تبا و بکسر و باره ذهب و فقه و لحم و تعمیر بارهای بجز از برای آنست که آن خلاصه زمین  
 است چنانکه بکسر خلاصه شتر است اما فلز برای مستد و کسر قاولام و فتمتین و ضمن بمنی جو اهر معدنی  
 است مثل ذهب و فقه و نحاس و رصاص می فرماید که بیرون می آرد زمین قطعه ها را امثال الاسطواناته مانند  
 سکه ها من الذهب و الفضة از طلا و نقره فیه القتال پس می آید کسی که کشته است مردم را برای  
 مال فیه قول فی هذا قتلت پس میگردد از برای این قتل کرده ام من و یجی القاطع و می آید قطع  
 گفته و رحم و باز دارند احسان از خود ایشان فیه قول فی هذا قطعت رحمی پس میگردد از برای این مال  
 بریده ام حتی رحم را و یجی السارق و می آید دزد فیه قول فی هذا قطعت یدای پس میگردد از برای این  
 بریده شده دست من یعنی این مال بخری است که در محبت و خدایش او این معاصی را از کتاب کرده و  
 این محبتها دید ام دالان هیچ کار نمی آید و حاجت بدان ندانیم فیه عوله پس ترک میکنند و سبک دارند آن  
 مال را که از زمین بر آمده فلا يخالطون منه شيأ پس نمیکند از آن بخری را و او مسلم ۹۹ و عنه  
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و الذي نفسي بيده كذبت آنحضرت سوگند بخدا می که  
 بنای ذات من و دست قدرت اوست لا تذهب الدنيا حتى يمر الرجل على القبر يمر و و فانی

فیکر و دنیا تا آنکه بیکر و مرد و بر گود ایستد و علیهم السلام میخاند بر گود و بقول باب اشرا ما الساعة

بالیقینی کنت مکان صاحب هذا القبر و یگوید کاشکی می بودم من بجای صاحب این گور و ایس به الدین  
الا البلا و نیست بی دین بگر بلا و این عبارت را از دینی گفته اند یکی آنکه مراد بدین حادث است  
و دین بمعنی عادت است پس معنی چنان باشد که می غلطند آن مرز و آرزوی کند بر قبر نیست عظیمین و آرزو  
کردن مراد را عادت و نیست باعث مراد را اگر بلا و فتنه که گرفتار او شده و بر دیگر آنکه دین بمعنی مشهور  
است و معنی آنست که نیست مراد را باعث بر غلطیدن و آرزو کردن بحسب امری و فتنه که رسیده باشد  
او را و دین بماند بلا و مشقت که از جهت دنیا رسیده است و این مرز و دو به خالی از بعدی نیست و تواند  
که معنی این باشد که درین وقت که میخاند بر قبر و تمنی میکند موت را هیچ از دین با دینی نمانده است  
و دین بحسب فتنه و ابتلا از دست داده و نمانده است نزدیگر همین بلا و فتنه رواه مسلم و عده قال قال

رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقوم الساعة حتی تخرج ثمان ارض الحجاز قائم نمیشود قیامت  
تا آنکه بیرون می آید آنسی از زمین حجاز قضی حجاج الابل بصری و روشن نیکو داند که دهنای شتر را در  
بصری بنظم باد سکون صا در شهر است از شهرهای شام میان وی و دمشق چند مرحله است متفق علیهم  
بدانکه اخبار در ظهور این ناریجه تو اثر رسیده و غالب ظهور او و فتنه می نمود و دیده است و پروردگار  
تعالی برکت حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوات است اهل این بلاد را از آمدن آن وقایع نموده  
و ایندای ظهور آن از روز جمعه نایب جمادی الاخره تا غایت روز یکشنبه بیست و هفتم و هجرت که مجموع  
آن مذمت پنجاه و دو روز است و در رسیدن آن از جانب حجاز بود و مانند شهری بزرگ که او را قلعه  
باشد یا بروج و کلکها گویند که جماعه از آدمیان هستند که او را می کشند بهر کسی که میرسد خاکسپاری میار و چون  
از نزدیک از دو چون و عد فریادی کند و چون دریا جو شش میزند و گویا از میان آن جویهای سرخ و کبود  
می بر آید و بقریب مدینه میسرمد و با وجود آن نسیمی بار و اذان بسوی مدینه می آید و گفته اند که ضوء آن نادر  
اکتاف اطراف آن بودی و برادی را که فتنه بود و حرم نبوی و حله بیوت مدینه و اصل نو در آفتاب و در کر فتنه  
و مردم شبها و در دشمنائی آن کادسکه مذ و نور آفتاب و ماه دهان ایام از کار افتاده و اختلاف پذیرفته  
بود و بعضی از اهل مکة منظمه نو این نادر و پیام و بصری مشاهده نموده و از عجایب احوال این آنش آن  
بود که احجار را می خورد و می که اخت و اشجار را از وی اثری و آسیبی نبود و می گویند که در وادی سبکی بزرگ  
بود که نصف آن داخل حرم مدینه بود و نصف دیگر خارج نصف خارج و آتش فرو برده بود و چون نصف داخل  
رسید منطفی گشت پس اهل مدینه متعنه شد و بتضرع و استهال آوردند و در مظالم نمودند و اتفاق و اعتناق  
کردند و در شب جمعه جمیع اهل مدینه حتی النساء و الصبیان در حرم شریف بیخوت کردند و کرد و خجرا  
شریفه نموده و منحن تضرع و استهال بخامی آوردند و در کار تنائی روی آتش را بجانب شمال گردانیدند

اهل این بلد و عظیمه را ازین آفت نجات بخشید و همه دین سال و قایع غریبه و ذاکفات . باب اشراط الساعة  
 عالم بدو شد آمد و در اول نبال دیگر خروج تار بوقوع رسیده و در بنده ادوا کفایت عالم آتش حرب و فتنه باند شد  
 چنانچه گذشت و در کتاب جندب القلوب الی دیار المعبوب که در احوال مدینه مطهره تألیف یافته است زیاده  
 برین مذکور شده و اسم اعظم ۱۱۰ و عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال اول اشراط الساعة  
 تحسین علامات قیامت نار یشتعل الناس من المشرق الی المغرب آتشی است که میراند مردم را از  
 مشرق بجنب مغرب طبعی گفته که مراد ادبیت اوست و در علامات که متصل اند بقیامت و الا این بار چهارم که  
 بیان آن گذشت پیش ازین نادر بود پس نخست چون باشد و اسم اعظم رواه البخاری ۱۲۰ الفصل  
 الثانی عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا تقوم الساعة حتی یتقارب  
 الزمان بر پانصد و قیامت تا آنکه نزدیک یکدیگر بشوند و زود می آید و انداز از زمان تفسیرش آنست که میفرماید  
 فتكون السنة كالشهر من می باشد و می که در سال باشد ماه و الشهر كالجمعة و ماه مانند هفته و تكون الجمعة  
 كالیوم می باشد و هفته هم چو روز و يكون اليوم كالساعة و می باشد و روز همچو ساعت و تكون الساعة  
 كالضربة بالعارف و می باشد ساعت مثل زمان یک شعله از آتش خرمه فتح خدا و مجت و سکون و ایام افروختن  
 از آتش و فتح را خسی که زود و افروخته گردود و ایت مشهوره و حدیث بد سکون را است چنانکه در اکثر  
 نسخ صحیح نوشته شده است و در بعضی نسخ نیز ضبط کرده اند چنانچه عبارت طبعی و الی است بران و ضربه الفتح را  
 بعضی آتش نیز آید و مقصود ازین بیان که نای عمر است و الی بر کنی دران یا کثرت زول باشد اید  
 و محی و حر و فتن که با هم مردم را در شتال بدان بر خیزد و انداز آگاه نشوند که عمر چند گذشت و چگونه گذشت  
 رواه الترمذی ۲۰ و عن عبد الله بن حوالة الفتح طاه و مهله و تحقیق و اوصالی است زول گردد  
 شام را و در کاشت ذای گفته که مراد و اسم حدیث است یکی این حدیث است که اینجا مذکور است  
 قال بعثنا رسول الله کت فرستاد و از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای عزاکردن لغضم تا غنبتی  
 بیایم و چیزی از جنس مال حاصل کنیم غالباً قوم محتاج و مجبور بودند آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
 خواست که چیزی برای خود پیدا کنند که موجب رفع احتیاج شود و انداز که عزاکردن بصریح نکرده و بر ذکر غنبت  
 اکتفا نمود فافهم علی اقله امضا فرستاد و از پایهای مانع پیاده فرستاد و از بخت عدم قدرت بر مراکب  
 فرجه متاپس بر کشیم از ان خرد و فلم نغتم شیئا پس نیاز داریم از غنبت چیزی را و عرف الجهد فی وجوهنا  
 و شناخت و دید آنحضرت اثر مشقت و محنت در رویهای ما فقام فینا پس برخواست بخطبه بهجت تسلیم و دعا  
 کردن ما را فقال پس گفت اللهم لا تکلمهم الی خدا و انداز ایستادن بسوی من و سپار کارهای  
 ایشان را من فاضیف عنهم که ضعیف شوم من ایشان و توانم بر دوانست بار مونت و غم خواری ایشان را  
 و لا تکلمهم الی انفسهم و گفتند ایشان را بایشان فیتجزوا عنها که عاجز آیند از شناختن بهمت نفسهای

نود ولا تكلمهم الى الناس وكنز اربابان را در کوه های ایشان را بر مردم و محتاج باب اشراذ الساعده  
 گردان ایشان را سوی مردم فیضا نثر و اعلیهم که اختیار کنند و مقدم دادند مردم حاجتهای خود  
 را بر حاجتهای ایشان چنانچه طبیعت بشری و عادت گرفتار این نفس است و در اینجا تعلیم و تئیه است  
 از آنحضرت مراست را که کارهای خود را بذا سبب دارند و اعتراف بر خیر و بی سمانه نمایی نه کنند و نظرند انداخته است  
 که خود را بذا سبب انداخته است که نمی بینم ازین بهتر کاره و آنحضرت نفس شریف خود را باین مقام بر حد بشریت  
 و ضعیف عبودیت داشت به جهت رعایت کمال عزت و عظمت و بویست حق جل و علا و الادی صلی الله علیه  
 و آله و سلم خدایه مطلق و نائب کل جناب اقدس است می کند و سید به هر چه خواهد باذن و سی فان من جودك  
 الدنيا و صرقتها و من علو ملك علم اللوح و القلم و جزاء الله عنا خیر الجزاء ثم وضع يده علي راسي  
 عبيد الله بن حواله که را دی حدیث است می گوید پسر نهاده آنحضرت دست مبارک خود را بر سر من ثم قال  
 يا ابن حواله پسر فرمود ای سرور اگر اذاریت الخلفه قلنزلت الارض المقدسة و قتی که بر بینی خافت  
 و امارت را که تحقیق فرود آمده است در زمین شام فقلدت التلازل بسس مدایک تحقیق نزدیک  
 و سید است زجر لها و الیلا بل و بملک و باید للبحر یعنی هم و حزن و فقه و دوسه آید و الامور العظام و نزدیک  
 و سید است کارهای عظیم و حادثهای شده بد فالصا حة یوم مثل اقرب الی المنان من یدی هذه الی و اسك  
 بسس خیانت و دین فزکام نزدیک تر است از مردم ازین دست من بسوی هر خوا و مانا که وقوع این حال  
 در آخر زمان باشد در وقت فتح یستالمقدس چنانچه در احادیث که شست و امه اعلم در اذان ابود اود  
 و احنادة حصن و رواه الحاكم فی صحیفه و اینجا در اصل کتاب باض است و جزئی این کلام را نوشته  
 ۳۰ و عن ابن حریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا اتخذ الفی دولا و قتی که  
 گرفته شود و گردانیده شود غنیمت را در او بشت مایعنی اختیار و باب مناصب غنیمت را که بحکم شرع مشترک  
 است میان تمام غافلان بر دادند و دست تصرف خود را دادند و میان خود قسمت کنند و فزا  
 و بخوار از ان مردم گردانند و دول بگیرد ال و فتح و اوج دولت بشهر دال و فتح آن به معنی انقلاب  
 زمان و دست بدست رفتن مال و بعضی گویند که بسم الله مال است که گرفته می شود و فتح ابتغال از  
 حال شدت و محنت بحالت تنعم و سرور و الامانة مغنما و گرفته شود امانت را غنیمت یعنی در امانتی  
 و دینی که نزد مردم نهاده شود خیانت کنند و آزاد حکم غنیمت دادند که از کافران بدست آورده اند و  
 ایشانست و الزکوة مشرک و دایه شود و بدست گرفته شود زکوة را مثل حرمانت یعنی دادن زکوة بر  
 مردم چنان شاق آید که گویا ظلم و ناوان از ایشان مال می ستاند و تعلم لغیر اللبیین و قتی که آموخته شود و  
 تخمیل کرده شود علم نه برای دین و ترویج شریعت و قصه عمل و تقرب حق بلکه برای تحصیل دنیا و جاد و عزت و  
 و تقرب باوک و اطاع الرجل امراته و اطاعت و فرمان برداری که مرد زن خود را در آنچه مصلحت دین

دین و فرموده‌ای است و حق آمده در بانی جهت شرعی مآد خود را و ادانی صد بقیه و در باب باب اشراط الساعة  
 کرده اند مرد بخود دست خود را و اقصی آباء و در داد و بداد خود را و ظهورت الاشارات فی المساجد و پیدا کرد  
 آواز او و گنهای لایحه در مسجد و خصوصاً آوازی غناد مرا میر و فریادای و قاضان که برانی کند چنانچه درین زمان  
 شهادت شده است و ساد القبيلة فاسقهم و مسترد بر برگ کرد و قیام و کسی که فاسق است میان  
 ایشان و کان زعیم القوم اذ لهم باشد کفیل و ده بیس قوم کسی که سخن میکند در گاه و بیاد مهمات ایشان  
 در جمع مهمات ایشان با دست اوزل ترین ایشان و اکرم الرجل مشافه شود و گرامی داشته شود و مردار  
 بخت نموده ای او چنانچه فاسقی یا غامی حاکم و غالب آید و مردم را چاره نماید از غلیم و ناکرم و اطاعت و سی  
 و ظهورت القیادات و پیدا آید میان مردم و اختلاط کنند با ایشان مطرب زنان و قبیله حج قات و سکون یا مستندم بر نون  
 در اصل یعنی واه سر و گویند است یا صلی واه و المعازفه و پیدا آید ملامی یعنی آلات سر واد که آرا  
 فرا میر خاندن مثل خود و بنود و باب و جزآن و شربته الشهور و نورده شود بر ابا و سکر ات و لحن آغز  
 هذه الامة اولها و نزلین گفته و بد گویند و در شام دهند و سببشان این است یحییان امت و ایشی  
 گفته یعنی طعن کنند طاعت و دین و یاد گفته بدی ایشان را و آند او پیردی کنند ایشان را چون چنین کرده گنای  
 لغت کرده این سخن درست است و حقیقت سخت بر و صحابه و آبهان ایشان از فرق و این را فقه  
 بوجود آورده شمال الله العاقبة و دار تقبوا عند ذلك پس اظهار بریدند و پیدا شدن این امور که مذکور شده  
 و یحییان را و در سرخ و او زلزله و جبهیدن زمین و او غصدا و فرو رفتن و در زمین را و معضاد و سنج کردن  
 آویدمان را و در سنج بدل صورتی دیگر تر از آن و قلد فادسنگ افتادن را از آسمان و آیات  
 لتابع و انتر و برید نشانیهای قیامت را که بی و بی میرسد گنظام قطع بلکه هم چو ترتیب داشته جوهر  
 و در رسته کشیده که گسسته شده و رسته او فقتابع پس بیایی انطا و جوهر آن نظم و در کشیدن جوهر بر شده  
 نظام کمر رسته جوهر و تلخ بر آمده و ساک رسته که انی القاموس و الصحاح و نظام در قاموس به معنی  
 مصدر و نیز گفته پس برگردانید او را یعنی منقولم بیه معنی حاصل بالمصدر و چنانکه در ترجمه اشارت بدان کردیم  
 فافهم و رواه الترمذی و عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و علم اذ افعلت امی خمس عشر خصله و فی که کند امت من باز و خصلت را حل بها البلاء و فی آید  
 بر دی بلاد و فقه که مذکور شد و بعد هذه الاتصال و شمار کرد آن حضرت این خصلتها را که مذکور شده و این قول  
 صاحب جمیع است زیرا که ترمذی ذکر کرده و در حدیث و آیهایی و شمار کرده و او خمس عشر را که  
 قال اللبی منه و چون این خصلتها که مذکور شده اند از این جهت گفت و ام یدکر تعظم لخبیر الدین  
 و ذکر کرد این خصلت را که آموخته شود و علم نه از برای دین قال و یک اختلاف دیگر و دین و حدیث این  
 است که گفت بجای و ادانی صد بقیه و اقصی آباء و بر صد بقیه و چنانکه آباء و بیک کند و دست خود را و چنانکه



پدر خود را و قال و گفت بجای و شربت انجموز و شرببا الخور با فظ را حد و گفت بجای باب اغراط الساعة  
 لعن الله هذا الامم و ليس الحرير و بوشیه شود جانهای از بنی رواه الترمذی ۵۰۰ و عن عبد الله بن مسعود  
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا قد هب الدنيا حتى يهلك العرب رجل من اهل بيتي يمرود  
 و ثاني نمی کرد و دنیا تا آنکه مالک میشود عرب را مردی از اهل بیت من تخمین بر عرب درین حدیث به بیت اصالت  
 و ثمر است اولاد اعدایت و بگم آنکه که مالک تمام دنیا گردد عرب و عجم بواسطه اسمی موافق  
 باشد نام آن مرد نام مرا رواه الترمذی و ابوداود و فی روایقه له و در دایه برای داود را  
 این چنین آمده است که قال لولم یبق من الدنيا الا یوم گفت آنحضرت اگر باقی نماند از دنیا مگر یک  
 روز بطول الله ذلك اليوم بر آنکه در ازسی کرد اند خدا ی تعالی آن روز را اختی یبعث الله فیه رجلا  
 مبعی تا آنکه ی بر اکیز و خدای تعالی در آن روز مردی را که از من است او من اهل بیتی یا گفت از اهل بیت  
 من است بواسطه اسمی و اسم ابیه اسم ابی موافق باشد نام ادا نام مرا و نام پدری نام پدر مرا  
 و ملای الارض قسطا و عدلا پر کرد و از آن مرد ز سن و اید او عدل کما ملئت ظلما و جورا چنانکه پر کرده  
 شده است به ستم و جور یعنی ستم و عدل بزد یک بهم اند هم چنانکه سنی فلم و در و در صراح گفته ستم و عدل  
 و عدل و داد و دین و در خطبات الجور و ستم و اصله و طبع الشی فی غیر مجله و میل کردن از راستی  
 و در ایقال جاز عن الطریق و ستم کردن و حکم بر کسی و در قاضوس نیز بزد یک به من گفته و گویند که مراد او  
 حدیث ناگه و تفسیر بر است یا گوئیم مراد قسط و داد و اخ و امان و اذن و عدل و اهل بیت و تفسیر و بر ابروی و  
 حقوق نمودن و از ظلم و جور مقابل این و از منی و اسم اعظم ۷۰ و عن ام سلمة قالت سمعت رسول الله  
 صلى الله عليه وآله وسلم يقول النهدي من هترقى من اولاد فاطمة ام سلمة گفت شنیدم رسول  
 خدا را علی الله علیه و آله و سلم گوی گفت مهدی از حضرت حضرت از اولاد فاطمه حضرت باکر نسل نرد و کرده  
 دی و خوششان و بزد یک وی از آنها که که نشسته اند و انما که بیایند فی الصراح حضرت خوششان و بزد یکان مرود  
 و در نهایی گفته حضرت بر دخی بشان وی و خوششان آنحضرت اولاد عبد الله ثلث را گویند و بعضی گفته اند بزد یکان  
 از اهل بیت یعنی اولاد وی و بعضی گویند قریش هم حضرت اند و مشهور است که حضرت آنها که حرامست  
 بر ایشان زکوة و آنها اولاد ما شتم اند و بر همه اقوال قول وی من اولاد فاطمة تعبیه است تا معلوم گردد که  
 مهدی خصوصاً از اولاد فاطمه است رواه ابوداود ۷۰ و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول  
 الله صلى الله عليه وآله وسلم النهدي منی مهدی از اولاد من است اجلی الجیهة و دیش زکوة و بشان  
 اقنی الا لف باندی از طرف بالا و ملای الارض قسطا و عدلا بری که زمین را عدل و داد کما ملئت ظلما  
 و جورا چنانچه پر کرده شده است بجور و ستم یساک سمع سنین مالک می شود زمین را بخت بیان رواه  
 ابوداود ۸۰ و عنه عن النبی صلى الله عليه وآله وسلم فی قصة النهدي قال روایت کرد ابو سعید

انداختند و در قهقهه مهدی که فرمودند از ذکر حال و داد و دی فی الله الیه الرجوع پس باب اشراط الساعة  
 می آید مهدی مردی قیقول پس مینویسد آن مرد یا مهدی احطی احطی ای مهدی بدو در این خبری  
 قال گفت آنحضرت قیشتی له فی ثوبه پس بدو گفت برگزیده مهدی مرا خبر داد و در جامه آنرا دما استطاع  
 ان یسجله آنچنینو اند که در دار و آن مرد آنرا از درام و دنا برین بسیار میداد و میشمارد و چنانچه که منت و دوا  
 الترمذی ۹۰۰ و عن ام سلمة عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال گفت آنحضرت یکون اختلاف عند  
 موت خلیفه بعد از او شود اختلاف و نزاع و جدال در مردم نزد مردن خلیفه که در آخر زمان باشد فیخرج رجل من اهل  
 اهل یمنه پس بیرون می آید مدعی امامت مردی از اهل مدینه هاربا الی مکه در حالی که گریزند و  
 در دوزخ است پس وی که فیاتیه فاض من اهل مکه پس پیش می آید در آمدن از اهل مکه فیخرجونه  
 پس بیرون می آید و امام می گرداند از ابراهیم و الحاح و هوکاره حال آنکه آن مرد خشنود  
 در اضی نیست با امت فیجاء یحوطه بین الرکن و المقام پس بیعت می کنند و میگردد مردم آنرا و اعیان  
 حجر اسود و مقام ابراهیم گفته اند که مراد باین مرد مهدی است فیبعث الیه پس فرستاده پس و پس وی این  
 مرد بعثت من الشام لشکری الزمام یعنی بادشاهی که در آن وقت در شام باشد لشکر بر آید جنگ  
 و قتال مهدی به فرستاده قیصیف و هم با لیل و این مکه و اهل یمنه پس بر زمین فرود آمده بود این لشکر را  
 و دید که نام موعود نیست در میان بگردد و میزدند او و لغت به مثنی یا بان و زمین هموار آید و مراد باین لشکر لشکر  
 سفیانی است و این قتال قهقهه امارت سفیانی است که یکی از علامت خروج مهدی است و درین باب احادیث  
 بسیار دارد و شد و قریب بنو انزلی از این حدیث صحیح است که روایت کرده اند است از امیر  
 المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه که فرمود سفیانی از اولاد خالد بن زید بن ابی سفیان الی است مهدی که آن  
 مهر جیجک روی نمک سفید در چشم که بیرون آید از جانب دمشق و اکثر از تابغان وی از قیله باشند که نام  
 وی گلب است و بسیار کشند و مردم و دانا گاه شکم می زنند از شکاف و بجز کارا باشد چون خبر مهدی بشنود  
 لشکر به جنگ وی بفرستد پس آن لشکر بفرست خود پس از این سفیان خود و یا لشکری که با وی بود  
 به جنگ مهدی بنام دود و موضعی که بعد امام است یا لشکر به زمین فرود و دو بیج یکی از ایشان فاخت  
 یابد مگر کسی که این خبری مهدی برساند فاذا رای الناس ذلك پس چون بداند که بنده مردم این حال را بدینگونه  
 خبر ملاک سفیانی و انباء ابدال الشام باینده مهدی و ابدال از ولایت شام و مصایب اهل العراق  
 و جامعها از اهل عراق فیجاء یحوطه پس بیعت می کنند مهدی را و ابدال قومی اند که بر بای داد و خدا ای تنالی  
 زمین و امرکت ایشان و ایشان هفتاد تن اند محل تن در شام می در غیر آن اگر یکی از ایشان بیرون  
 در مدین وی دیگر را از سایر الناس بجای می بنشانند و ذکر ایشان و احادیث آمده و سیوطی در ترح  
 بسنن ابی داود گفته ذکر ابدال و دکنب سه بنامه مگر درین حدیث نزد او و او حاکم آنرا اینرا خارج کرده

و اصبیح نمود است و لیکن سیوطی در جمیع الجوامع از غیر کتب سنه و ذکر ابدال احادیث میبارد باب اشراط الساعة  
آورده در اکثر احادیث ذکره و چهل است و در بعضی می دهر حدیثی از امیرالمومنین علی آورده که ابدال این درجه  
و ابدال بیابانی نیاز دروزه و صدقه یافته اند و بدان از سایر مردم جدا نگاشته بلکه سخاوت نفس و سلامت قلب و  
خیرخواهی مسلمانان باند و فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم یا علی و چه دردم در است من که بر صفت ابدال  
باشند کمتر از گوگرد و سرخ است و در حدیثی دیگر از آن بزرگوارین جمل آورده که هر که در وی این سه صفت بود وی  
از جمله ابدال است رضا بقضا و خبر از ما فرمود و نبهاد خشم کردن به جهت دین خدا و بر امام خیرانی در احیاء  
العلوم آورده که هر که این دعا هر روز سه بار بخواند اللهم اغفر لامة محمد اللهم اغفر لامة محمد اللهم  
غفر لامة محمد او را درجه ابدال نویسد و با محمد هر که بدیل صفات ذمیه کند و برخواه خلق خدا باشد  
از جمله ابدال است اما مراد بمصائب اهل عراق نیز قوی اند از رجال الله سنی بمصائب چنانچه ابدال  
و از امیرالمومنین علی آمده است که ابدال بشام باشند و نجباء مصر و مصائب بصران و نهضی می گویند مراد  
بمصائب بکران و از ایشان و عابدان اند از مردم و عصب التوم بشمت و درنت بکران قوم و اگویند ثم یقشاه  
و حل من قریش بعد از آن پیدا شود مردی دیگر از قریش به مخالفت ممدی که احواله کلب خائمانی آن مرد یعنی  
برادران مادر وی از قبیله کلب باشند که قبیله است مشهور از عرب و وجهی کلبی از آن قبیله بود فیبعث  
الیهم عشا پس می فرستد این مرد بر بنوی ممدی و تابان می شکری داده وی جوید از احوال خود که بنی  
کلب اند فیظهرون علیهم پس غالب می آیند ممدی و تابان وی برین لشکر فلک بعثت کلب و این مذکور شده  
لشکر کلب است که بزرگوار علامت خردم ممدیست و یعمل فی النیاس و کار میکند ممدی و مردم مسلمة نبیهم  
بشمت در دوش پیغمبر ایشان محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و یلقی الاسلام بجراله فی الارض  
می اندازد پس مسلمان کردن خود را بر زمین و نبات و قرار می باید و جوان مکرر جیم و خفت و او نون و در آخر  
پیش کردن شمر از اندج یا شمر وی که دو وقت نشستن و قرار گرفتن و استراحت اثر ابر زمین بند و  
اینجا کفایت است از نیکان اسلام و استسخر آدمی که دیگر بهرج و مرج از میان بر خیزد و از جهک و جدال نشن  
نماند و دین اسلام و احکام سنت و جماعت قرار یابد و استقامت پذیرد و خدائی و در میان نماید فیلیت سبع سنین  
پس بکشت می کند و بپایه ممدی هفت سال ثم یتوفی پس مرانیده شود ممدی و یصابی علیه المسلمون و نماز  
بگذراند بر وی مسلمانان رواه ابو داود و عین ابی سعید قال ذکر رسول الله گفت ابو سعید خدری  
ذکر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم یصلوا علیه هذه الامة محبتی و آرد بایشی و نهضی را که برنده این  
است راحتى لا یجهد الرجل ملجاء یلجاء علیه من الظلم ما انکه مرویاید جای را که پناه گیرد بوی از ظلم مردم  
فیبعث الله رجلا من عترتی و اهل بیتمی پس می برانگیرد و می فرستد خدای تعالی مردی را از فرزندان من  
و اهل بیت من یا امامت فیملاء به الارض قسطا و عدلا پس بر می گرداند حق فغانی بوجه و آن مرد و زمین را

را بعد از داد کما ملئت ظلما وجورا چنانکه بر گردوست و است زمین بخورد و بناحب اشراط الساعة  
 ستم برضی عنه ماکن السماء را ضی و خشنودی باشد از وی سکونت گشته آسمان یعنی هر که در آسمان است  
 و ساکن الارض و سکونت گشته از زمین یعنی هر که بر زمین است لا تدع السماء من قطر هاشیائی که از آسمان  
 از قطراتی باران خود چیزی را الا صیحه ملر آرد اگر نگردد بر زمین و آسمان آرزای زمین و آسمانی که بسیار در دنیا است  
 در طرح دال و تشبیه را با بدین باران بدارد بسیار در این و لا تدع الارض من لیا قها شیئا الا اخر جفته  
 و نمی گذارد زمین از دست پیچهای خود چیزی را اگر بگردن می آرد آید یعنی بارانها در زبان فهمی بسیار بار و  
 در مراد دارد و در آنها حاصلهای زمین بکمال آید و عیش و زندگانی خویش کرد و حتی قیمتی الا حیاء الایوات  
 تا آنکه آرد و در این زندگان مردگان را یعنی وجود حیات ایشان را بکوبد این گاش ایشان در این تپو بدنی  
 تا وی عیش و نشاط و کامرانی بدنی و جسمی احیا بکند هرگز نخواهد میسر و بدنی زنده گردانند یعنی مردگان آرد  
 برید که زنده گرداند ای تعالی ایستار او این بطریق فرقی و نقد بر اینست برای قصد سبانه اگر روایت  
 بر این ثابت گردد و الا محرومان است و ابراهیم یغیث فی ذلك سبع سنین او ثمان سنین او قسع  
 سنین زنده گانی بکنند مهدی و بدین خوشی و کامرانی بفتت بیان یا نیست بیان یا نه سال و این بطریق شک  
 و ادای است باران و وقت بر این حضرت میم و ایشیز و در وقت دیگر چنین کرده باشد و ایضا انعم  
 و رواه الحاكم فی مستدرک و قال صحیح و روایت کرد این حدیث را حاکم در مستدرک خود که با هم کتاب  
 اوست و گفت که این حدیث صحیح است و در اصل کتاب و این مقام پافض است و او و عن علی رضی الله  
 عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یخرج رجل من وراء النهر یزورنی انید مردی از  
 وراء النهر و در نسخ مصابح من ما رواه النهر و قال انه کتمی شود در آنم و رواه الحارث حرث عارث نام او است  
 و حرث صفت و گاه او است یعنی گشت گاه بکند و تواند که هر روز نام باشد یا نه و وصفت او با الجوز اخواه  
 و طریق علیه با وصفت او را این دو نام خوانند علی مقدمه رجل پیش از وی مردی دیگر بر آید و قال الله  
 گفته میشود در این مرد و امصود و بوطن او میگویند لال محمد فرامید به و متوطن میگردد آن مرد که حارث است  
 نام او است آل محمد او را میگویند شک را وی است و نمکین و توطین نزدیک هم اند و معنی قرا و اذن  
 و پای بر جای کردن کما یکنث قریش لرسول الله چنانچه قرار دادند و پای بر جای گردانید قریش هر  
 پیغمبر خدا را اصلی الله علیه و آله و سلم اگر چه بعضی از ایشان در ابتدای حال اندای آنحضرت گردانند و از  
 دهن بیرون آورند اما در آخر قوت و نمکین و نصرت و تأیید هم از قریش وید و منها حران از که همه قریش  
 اند و تأیید و نمکین او را لقب آنحضرت را نیز ازین باب است و جب علی کل مؤمن نصره واجب و لازم  
 است بر هر مسلمان باری دادن و تأیید نمودن آن مرد حارث نام او قال اجابته یا فرمود لازم است قبول  
 نمودن و گردیدن او را شک را وی است که فرمود گفت یا اجابته از سوق این حدیث چنانچه از منبای احادیث

دیگر که آورده اند درین باب ظاهر می شود که خروج این مرد بطریق دعای باب اشراف الصلوة است و خلافت بود که بر مومنان اجابت دعا طاعت بود و لازم کرد و همچنین که بطریق تعلیم و ادب و دین است بود و مراد منظر و اجابت اعتقاد و محبت باشد و گفته اند مقدمه فکر و می بود و اول اهورا و دوم و سوم و عن ایضاً معید الحدادی قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم والذي نفسي بيده من كنتم في ثلاث من هذه الثلاث قد اتت اولهن لا تقوم الصلاة برأيهن شروا بياض حتى تكلم الصباغ الا اني تا انك سخي كثر در دهان آدمیان را و حتی تكلم الرجل على بطة فوطه و انما كثر سخي كثر مراد از طرف نماز یا دعا و غیره. تحریک طرف بر جر که انی القاموس و فی الفراع هذه اللسان برتری را بان و عقبة السوط جانب از باز و عقبة الحیزان دشته که بر داشته شود و می تر از و و شرک بعله و سخی که بر درنده نعلین او و بنجره فخله و از خرد مراد از ان دی بها احدث افله بعد ایه جزئی که نه پیدا کرده است اهل و خیال و می پس می روه الترمذی و الفصل الثالث و عن ایضاً قتادة قال قال رسول الله كفت كفت بنجره و صلى الله عليه وآله وسلم الايات بعد الماتين ظهور انشا بنهای قیامت که بی دردی بر سینه بنده از دوست سال خواه بود از ظهور دولت اسلام بر از وفات حضرت بنجره و اصلی الله علیه و آله و سلم و زاد که بنده آن بعد از حضرت یاد او بنجره و بنابر و الله اعلم و روه ابن مساجه و ۲ و عن ثوبان قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا قرأتم الروایات المروية كفت ثوبان مولى ان حضرت که گفت آن حضرت و قی که بنده شود از نشانی سیاه را قل جاء من قبل عرواسان که تحقیق آمده است و از جانب فراسان قاتوها پس بیاید آنها را فان فیها خلیفه الله المولی زیرا که بدوستی که در ان دایات خلیفه خداست که نام او محمدی است و و انما الله و البیعی فی دلائل النبوة و تفصیل این حکایت و امثال آن از دین حضرت شیخ علی متقی قدس سره که در طوالت مبدءی و آخر زمان نوشته اند باید جست و ۳ و عن ایضاً اصحق گفته ابو اسحاق سبئی که نابی گیر است وید طی و او این عباس و این عمر و دیگر حکایه و او شنیده و حدیث از سنی و هشت صحابی فخر است و شبیه گفته که می احس است و حدیث از حسن و ابن سیرین و بنابر و سبیین فتح بین و کسیر با نسبت بسبب که نام شخصی است قال قال علی گفته ابو اسحق سبئی گفته امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و نظر الی ابنة الحسن و طال انک ما کما که بسوی بسیر بزرگ خود که نام حسن نمیشد قال گفته علی ان ابنتی هذا امیلة و سنی که این بر من سید است کما سماء و رسول الله چنانچه نام کرده است از اسبیه و بنجره و اصلی الله علیه و آله و سلم و متخرج من صلبه و زود بکاست که بیرون ی آید از پشت وی و جل مردی یعنی نامیده می شود با اسم تبیکم بنام بنجره شایسته که تشبیه عخی الخلق مشابیه دارد و این مرد بنجره و اصلی الله علیه و آله و سلم و در سیرت باطنی و لا یشبهه فی الخلق و مشابیه ندارد آن حضرت و او صورت ظاهر یعنی در نامه جزو نامه و جهاد و اولاد و ادب مشابیه صورت

[illegible]

درین باب گردی و لیکن چون ذکر مهدی در احادیث باب باب علامات الساعة و ذکر الدجال  
 ذکر فن و ملاحم که پیش از خروج او واقع شود بعد از خروج وی مرتفع گردد واقع شود و یا من تقریب ذکر وی  
 در آن باب جریان یافت به آنکه احادیث و اخبار و ترتیب وقوع آیات عشر و که مولف ذکر کرده و مختلف  
 آمده است و سخن در تطبیق و توفیق آن بسیار است و شاید که در ضمن شرح بعضی از آن مذکور گردد و در اعظم  
 آیات داشته و دایه و بلا یا دوح و دجال است و در حدیث و روایات اکثرا آمده است و دجال پیش از  
 دجل است و دجل به معنی غلط دیگر و ظاع و بلیس آید دجل الحی بالناسل گویند و قتی که کسی حق را بیا غلط غلط  
 کند و تمویله نماید یعنی که بیز آید و دوح و این غفاری و دجال فایر است و همان و دیگر که از دوح و سمیه بدجال  
 تواند بود و بیشتر در فاسوس مذکور است و در شرح آنرا ذکر کرده ایم و صبح اسم شترک است میان  
 وی و عیسی علیه السلام و اکثر آنست که اسم وی راه قید بدجال و او در عیسی علیه السلام مطلق گذارد و عیسی  
 را صبح از آن گویند که چون آنکه و ابر صبح را صبح و نفس گردی به شدی و از جهت آنکه از شکر نادر بمسوح  
 بر آمدنی آلابش و حرکت که اطفال و از او زمین باشد و بعضی گویند صبح به معنی حدیث است یا از جهت آنکه  
 گفت بای وی ایوا بود و تخم و باد بک چنانکه در اکثر مردم می باشد یا آنکه بسیار شناخت می کرد و زمین را  
 و این وجه شترک است میان وی و میان دجال و دجال را صبح از آن گویند که یک چشم وی بمسوح و  
 ایوا است و مسوح الوجود صبح الوجود کسی را گویند که یک طرف روی وی ایوا بود و چشم و ابر و دنا شد یا  
 به جهت آنکه صبح کرده شد و مانده شده از وی خبر خوبی چنانکه صبح کرده شد از عیسی شری و عیسی  
 صبح السلام است و عیسی صبح الهی است از آن جهت و در نام وی صبح بکسر نیمه و سین شده و نیز آمده و بعضی  
 گفته اند که شد و نام دجال است و مختلف نام عیسی و آنکه گفته اند که نام دجال صبح است بخاطر خطاست  
 \* ۱۰۰ الفصل الاول \* عن خلیفه بن اسید القفاری یخرج هرزه کسر سین و بدال نهاده از اهل بیعت  
 وضو است و بعضی گفته اند اول مشاهد وی حدیث است و لیکن بیعت نکرد و تحت شجره زان کرد و بگوید و بعد دو  
 است در اهل کوفه روایت کرد از آن حضرت در روایت کرد از وی ابو الطفیل و شعبی قال اطلع النبی  
 صلی الله علیه و آله وسلم علیها و لیکن فقد اگر گفت حدیثه واقف شد آنحضرت بر مادر حالی که مذکره  
 می کردیم یک دیگر فقال ما قلد کرون پس گفت آنحضرت چه ذکر می کنید شما قالوا لک کبر الساعه گفتند  
 حاضران ذکر می کنیم قیامت را قال انها لیس تقوم گفت آنحضرت بدوستی که قیامت قائم نمی شود حتی  
 قر و اقبلها عشر آیات آنکه می بینید پیش از آن ده نشانی فلک کبر الدخان پس ذکر کرد آنحضرت دخان را  
 یعنی دودی که بر آید و در گردان مشرق و مغرب را و بجل و دریا بسند پس مسلمانان مثل زکام زدگان شوند و  
 کافران مانند سگهان گردند چنانکه در حدیث دیگر آمده است و آنچه در قرآن مجید در سوره دخان آمده که  
 یوم تأتي السماء بدخان مبین یغشی الناس الا به همرین محمول است بقول حدیثه و با بیان وی



دنی و نزد این مسعود کسی که مانع است او را خدا بداند قحطی است باب علامات الساعة وذكر الدجال  
 که قریش و اود گرفت و عهد رسول به عادی صلی الله علیه و آله و سلم که فرمودند ایابگردان بر ایشان هفت  
 سال قحط چنانکه گردانیدی بر مسویمان در زمان یوسف پس مبتلا گشتند بر آن دمی خوردند چه مهار ادم و دارا را  
 و نینیدیدند و سوا مانده و دپتری زیر که کرسه به جنت خست بصر سواد مانند دودی بیند تیر تا یک دینر سواد  
 قحط سال به جنت یوسف است وقت امطار و کثرت غبار تیر نماید مانند دود و نیز عرب شرو حاد و کشت و اذخان  
 نام گفته و در صحیح بخاری و در باب اذاین مسعود احادیث آمده و الله الدجال و ذکر کرد دجال را احوال  
 وی بیاید و الدابة و یاد کرد آنحضرت اذان ده نشانه دایه را که برون آید از سجده حرام میان صفاد مرده  
 و قول حق سبحانه و اخراجنا لهم دابة من الارض محمول بر آن است و گفته اند که آن چهار پایه است  
 که در ازمی دنی شمت گردید و بعضی گفته اند که مختلفه الخلق باشد شاید بسیاری از حیوانات که جبل  
 صفار است کافه در آید بادی حسای موسی و خاتم سلیمان باشد و هیچ کس در تک و دلیوی بونی تواند رسید  
 و از وی تواند که بخت بزند موسی را بعباد بنوبسد و در وی او موسی و هر کس که از فردا بخاتم و بنوبسد و در وی  
 وی کافرو ملووح الشمس من مغربها یاد کرد و آنحضرت اذان ده نشانی بر آمدن آفتاب را از جانب  
 مغرب و فرود رفتن وی و بیان این و در حدیث بیاید و نزول عیسی بن مریم یاد کرد و آنحضرت فرود آمدن  
 عیسی را از آسمان بر زمین و بیان این باید و یا جوج و ما جوج یاد کرد آمدن یا جوج و ما جوج و اوار ایشان  
 و و قیله اند از اولاد یافث بن نوح و این دو اسم مخفی است و بعضی گفته اند عربی و ماده اشتقاق آن  
 و شرح بیان کرده شده است و ثلثة عصف و یاد کرد در فرقت زمین را که سه جا واقع شود عصف بالمشرق  
 یک خست واقع شود در زمین مشرق و عصف بالمغرب و خستی دیگر در مغرب و عصف بجزیره العرب  
 و خستی دیگر در زمین عرب و منی جزیره عرب و در آن در باب ملاحم معانم گشت و آخر ذلك نار  
 یخرج من الیمن و آیت و هم که بعد از همه واقع شود آتش است که برون آید از جانب یمن نظر د  
 الناس الی محشر هم میراند آن آتش مردم را بسوی زمینی که حشر و را بخواه بود و مرا و بان زمین  
 شام است چه در صحیح آمده که حشر در زمین شام بود و ازین جالازم بیاید که این طرود اندن آتش مردم  
 و ابد از حشر باشد تا گویند که علامت قیامت پیش از قیامت بود و حشر بعد از وی خواهد شد و فی رواية  
 فان تخرج من قعر عدن و در روایتی این چنین آمده است که آتش است که برون آید از انصاری عدن  
 و عدن نیز از من است تسوق الناس الی المحشر میراند مردم را بسوی محشر و فی رواية فی العاشرة  
 و در روایتی دیگر در آیت و هم بجای ذکر نار خارج از یمن یا قعر عدن ذکر بادی آمده که می اندازد مردم  
 و او در اینجا فرود و در صحیح بخاری و در آیه فی البحر و او مسلم اینجا اشکالی آرد که در صحیح بخاری نادر  
 مذکور از اهل اشراط ساعت شمرده و جمع کرده اند میان این دو حدیث که آخرت وی باعتبار آیاتی است



که ذکر کرده شده اند و ادلیت به ثبت آیاتی است که بعد از ظهور باب علامات الساعة و ذکر رجال  
 آن جزئی از امور دنیایانی نمائند بلکه با تنهائی آن فتح شود واقع شود که و یافانها بآن فانی و مالک کرو  
 بخلاف آنچه ذکر کرده شده بادی از آیات زیرا که ظاهر آیتی از آن جزا از دنیایاتی می ماند پس قسم اول علامات  
 است قرب قیام ساعت و ادنیائی مر قیام آنرا و ادلیت و آخریت امری هستی است و یک جزو آنکه  
 نسبت عیسی اول باشد و نسبت دیگر آخر فافهم ۳۰ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم بادروا بالاعمال سقا مبادت کنید کارهای نیک شش آیات و حوادث را یعنی بشناید  
 بسوی اعمال صالح پیش از رسیدن این شش جزا الدخان و الدجال و دابة الارض و طلوع الشمس من  
 مغربها و امیر العامة و کار عامه را یعنی فتنه را که در گیر دشمنان کرد عامه طی و او مویصة احدکم و فتنه را که مخصوص است  
 به یعنی از شما یعنی از شواغل نفس و اهل و مال که مخصوص بود یکی از شما تواند که مراد با مرعانه قیامت باشد و خاصه  
 موت چون که مراد از علامات قیامت قدر که در قیام آن و از موت که قیامت صغری است و واء  
 و سلم ۳۰ و عن عبد الله بن عمر و قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان  
 اول الايات خروجا لطلوع الشمس من مغربها بدو شش که نخستین آیات قیامت بر آمدن آفتاب  
 است از جانب فرو نشستن او و ادلیت این نسبت بآن علامت که حادث آنها سخت تر و دشوار تر باشد  
 چنانچه بسته شدن درهای توبه است و درین علامت و خروج الدابة علی الناس ضعیفی و بیرون آمدن  
 دابة الارض که ضعیفتر معلوم شد بر مردم و ننگم کردن ادیان ایشان و دقت چاشت و و بعضی و آیات او خروج  
 الدابة بجای و او گفته آید است و این موافق تر است بقول دی که فرود و ایها ما کانت قبل صاحبها در که ام  
 ازین و علامت مذکور که پیش ازین دیگری باشد فالآخری علی اثر فاقریب یا پس دیگری واقع میشود در بی او  
 نزدیک یعنی فاصله میان وقوع این دو کمتر است از فاصله میان آیات دیگر پس اگر بر آمدن آفتاب بیشتر  
 خروج دابة متعاقب اوست و اگر خروج دابة بیشتر وقوع بآمدن آفتاب از مغرب متصل اوست و مانا که  
 وحی در باب ترتیب و تقدم و تاخیر این دو علامت به قبین وارد شده و صبرم گذاشته اما این قدر معلوم شده  
 که این هر دو از علامات دیگر که از جنس آنها باشند بیشتر وقوع یابد و و سلم ۳۰ و عن ابی هریره  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ثلاث اذا خرجن لا يدفعن نفسا لایمانها نه علامت  
 است که چون بیرون آیند و پیدا شوند سو دشمنی کند هیچ فتنی را ایمان اولم لیکن امنت من قبل که ایمان بیارده  
 بود پیش ازین یعنی ایمان آوردن و توبه کردن از کرد و ان دقت سوده ارد او کسمیت فی ایمانها حیرا  
 با کسب کرده آن ذات و ایمان خود یکی را که کرد و دوشش از ان یعنی توبه از گناهان نزد ان و دقت  
 سوده ارد و دشمنی درین آیت در قفا سیر بیشتر ازین است و آنچه گفته یک وجاست از ان و آن سه علامت  
 که ام است طلوع الشمس من مغربها و الدجال و دابة الارض زیرا که قیام قیامت بواسطه وقوع اینها

بینین کرد و احوال آخرت معاین و مشاهد شود متبرایمان بیت است باب علامات الساعة و ذکر دجال  
 رواه مسلم و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حين غربت الشمس روايت  
است از ابی ذر که گفت گفت آنحضرت هنگامی که فرو رفت آفتاب که آتشی این کذب شد آتشی این ای اهل  
 دوزخ می رود آفتاب قلت گفتم من الله ورسوله اعلم قال فانها تذهب حتی تصید تحت العرش فرمود این آفتاب  
 میرود تا آنکه سجده می کند زیر عرش فتستاذن بس طلب اذن کند تا در آید و حضرت حی قیوذن لها پس اذن کرده  
 میشود آفتاب را تا در آید و امر کرده میشود که به مشرق رود و طلوع کند و ظاهر آنست که مراد بآفتاب نیز آن همین  
 طلب اذن طلوع باشد بر طریق نبود و اذن کردن بدان و پوشش آن تصدق و لا تقبل منها و نزدیکیست  
 که سجده کند آفتاب و قبول کرده نشود سجده از وی و تستاذن فلا یؤذن لها و طلب اذن کند و اذن داده  
 نشود و او را یقال لها ارجعی من حیث جئت و گفته شود آفتاب را برگرد که در اینجا که آمده چون از مغرب  
 آمده بود و نیم به مغرب باز که دو دفعه طلوع من مشرق بها پس طلوع می کند از مغرب خود و قل لك قوله پس آن  
 است مراد بقول حی سبانه که فرموده است والشمس تجري لمستقر لها آفتاب را و آن میگردد و بقرآن گاهی  
 که مراد از است قال مستقرها تحت العرش گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در بیان معنی مستقر شمس یعنی قرار  
 گاه از زیر عرش است که بعد از غروب آنجا میرود و بجهت میماند و استقر آن می ناید پس اذن کرده شود او را  
 متفق علیه بر آنکه در تفسیر مضادی و جوه دیگر نیز در معنی این آیت گفته است و شک نیست آنچه در حدیث  
 متفق علیه در تفسیر آن واقع شده متعین باشد و او آن و عجیب که این در اصطلاح ذکر کرده غالباً فلسفه او را  
 برین داشته و از کلام طبری نیز ضیق صد می و درین باب ظاهری کرد و سال الله السلامه و عن حمز  
 بن حصین قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم يقول ما بین خلق آدم الی قیام الساعة  
 امرا کبیر من الدجال نیست میان پیدایش آدم تا روز قیامت امری بزرگتر و سخت تر از دجال یعنی  
 و در باب فقه و ابلا و اضلالی و استند راجع رواه مسلم و عن عبد الله قال قال رسول الله صلی  
 الله علیه و آله وسلم ان الله لا یغنی علیکم بد رستی که خدای تعالی پوشیده نیست بر شما یعنی تحقیق  
 شناخته اید و در اوصاف کمال و ایمان آورده اید بوی چنانچه در شرع آمده پس گراوه نشوید با آنچه بید از دجال  
 از سحر و استند راجع ان الله لیمن یا عورید رستی که خدای تعالی نیست یک چشم که مراد باین نفی نقص  
 است نه اثبات نارسایی و سی سبانه از جن آدمیان بود و در او چشمی چنانکه آدمیان را با شده چه جای آنکه  
 او را باشد و ان المسيح الدجال اعور من الیمین و بد رستی که دجال که راست چشم راست او کان  
 عینه عینه طافیه گویا که چشم وی دانه آنکه راست بلند بر آمده و طافیه باین معنی یاست غیر هموز از طوفیه معنی  
 بر سر آمدن چیزی و اکثر روایات برین است و بجز نیز روایت است از طوفیه معنی کشته شدن آتش و  
 چراغ یعنی نیروی نور متفق علیه و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله

و سلم ما من نبی الا قل ان ذرأته الا عور الکذاب نیست باب علامات الساعة و ذکر دجال  
 هیچ پیشبری مگر آنکه تحقیق ترسانند است است خود از آن یک چشم کور دروغ گو که دجال  
 است از بنحالی نامیشود که وقت خروج دجال را هیچ کس متعین نساخه اینقدر معلوم است که پیش  
 از قیامت برآید و چون وقت قیامت معلوم نیست وقت خروج وی نیز متعین نباشد الا الله  
 عور و ان در یکم لیس با عور آگاه باشد بدستگاه دجال الخ و است و هر دو دگر و شما عور نیست  
 مکتوب بین عینیه کاف و نوشته شده است میان دو چشم وی لفظ کفر و در نسخ مصابیح و صحفکات این  
 سه حرف به از یکدیگر نوشته اند گوید در وی آن دجال نیز باین صورت نوشته شده است متفق علیه  
 ۹۹۹ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الا احدکم حدیث ما من الدجال  
 ما حدث به نبی قومه آیا خبر ندیم شما خبری از دجال که خبر داده است آنرا هیچ پیشبری امت خود را آن خبر  
 اینست که الله عور بدوستی که دجال یک چشم کور است و الله یحیی معه بمثل الجنة و النار بدوستی  
 که دجال می آید با خود مانند بهشت و دوزخ را چنانکه بادی بستانی و آتشی بود یا مراد آسایش و محنت  
 مانند بالطف و غیره فالتی يقول انها الجنة هی النار پس آنچه می گوید دجال که این بهشت است در حقیقت  
 آن آتش است که در آدن در وی درختان که در آن سبب فساد و در آدن و دوزخ است و بهمن  
 قباس آنچه می گوید وی که این آتش است به حقیقت بهشت است و چون مقصود انداز است اکتفا بر ذکر  
 باول لفظ و در بعضی احادیث ثانی نیز صریح ذکر یافته و ابی اندر کم که ما ان الله یذوق قومه بدوستی که  
 من می توانم شما از دجال چنانکه ترسانند بدان نوح قوم خود را تخصیص نوح یا دج و هجوم حکم بهست بودن اوست  
 مقدم شما بر انبیا صلوات الله علیهم اجمعین و ذکر نوح درین مقام انداز اوست علیه السلام قوم خود را از درد و  
 طوفان چنانچه احد ثکم حدیث ما من الدجال ما حدث به نبی قومه موبد این معنا است که فی الله از انبیا موجب  
 نفی انداز است از نوح علیه السلام نیز مگر این که تشبیه با نوح از نوح هم در آخر باین معنا بود باشد و در  
 شبه قرب دجال است باین است چنانچه قرب طوفان بتوم نوح علیه السلام بود و الله اعلم متفق علیه  
 ۱۰۰ و عن حذیفه بن الیاسی صلی الله علیه و آله و سلم قال ان الدجال یخرج و ان معه ماء و نار  
 فرمود بدوستی که دجال بیرون می آید و حال آنکه بادی آبی است و آتشی این نیز احتمال حقیقت  
 دارد و مجاز چنانکه جنت و نار فاما الذي يراه الناس ماء فنار تحرق اما ان يجرى كرى يبتدأ و  
 آدیان در ظاهر آب پس در حقیقت آتش است که می سوزد و اما الذي يراه الناس نار اذماء  
 بارد عذاب و اما آن جری که می بینند مردم آنرا آتش پس آب سردترین است فمن ادرك ذلك منكم  
 پس کسی که دریابد آنرا از شما فليقع في الذي يراه نار افس باید که بیفتد در آنچه می بیند آنرا آتش  
 فانه ماء عذب طيب پس بدوستی که آن آب شیرین است یعنی باید که عذاب و محنت که از جانب وی

دی بیند آنرا است و خوشی و اند دبان از جان و دود و دودام وی نیفتد باب علامات الساعة و ذکر الدجال  
متفق علیه و زاد مسلم و زیاده کرده است مسلم این عبادت را که و ان الدجال موهوم العین و بدستی که  
دجال نبوازه نماید شده است چشم وی علیهما ظاهر غلیظه بر چشم وی ناخن است سنبه و ظفر و الخ و ناگوشه  
زاید که میرود بر چشم وی پوشد آنرا از جانب بینی مکتوبه بین عینه کاف و نون شده است میان دو چشم  
وی کافریان نوشته شده است که باو کافر است و قرا فکل مؤمن کاتب و غیر کاتب می خواند این لفظ را هر مسلمان  
خواند مکتوب و ناخودا که مکتوب آنرا یعنی آنکه ببقاع علم بکتابت دارد و یانه اید و امانه ظاهر آنست که ناخن در  
عین غیر ممسوح باشد به معنی ممسوح چنانکه در وجه ششمه و فحان به سبع گفته اند آنست که بر یک جانب  
روی وی چشم و ابر و اصلا نیست و هموار و نالیده است پس ناخن روی چه معنی دارد دیگر آنکه از ممسوح  
معیوب مطلق اراده دارد و نیز کان عینه طافیه واقع شده و این نیز به معنی مذکور و تخصیص عین که در حدیث  
دیگر آمده بناات دارد و نیز در حدیثی اخبر عن ابی بنی آمد چنانکه گفته شد و در حدیثی دیگر عن ابی سیری  
واقع شده و با آنچه احادیث و در حدیث دجال و بیانی و متخالفند و در بیان و توریستی گفته که وجه میان این  
احادیث متافره آنست که فرض کرده شود که یکی از دو چشم وی مطلق رفته است و دیگری میسب است  
پس هر یکی را اخبر می توان گفت چه خود در اصل به معنی عیب است فیه بر ۱۱۰ و عینه قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم الدجال اعور العین الیه سری و دجال که چشم چپ است جقال المصغر  
بسیار بر آنگاه موی و جقال چشم چپ و فقا به معنی کبریا مخصوص است به چشم و ناخن آن و فی القاموس  
جقل الشعر جهول لا یست مع جهته و ناره همراه او است شست و آتش از غبار جهته و جهته نادرین  
آتش او است است و شست او آتش رواه مسلم ۱۲۰ و عن القولس الخ یون و تسدیر او و شستن همراه بن سحان  
بکسر سکن و سکون نیز معانی است ساکن شام قال ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الدجال  
فقال ان یخرج و انما فیکم فانا حجه یاء و اگر حضرت دجال را پرسش گفت اگر بیرون آید وی و من  
در میان شما باشم فرضا من من حجت گفته ام یا اود و فکم پیش شما یا پس شما یا نای شما و من به معنی ایام  
و دود و فوق آید و ان یخرج و است فیکم و اگر بیرون آید و چشم من در میان شما فامون حجه نفس من هر مرد  
حجت گفته ذات خود است یعنی دفع می کند شر او را از خود و به جهت فاطمه شریعه عقیده که نزد اوست و الله  
خلیق فقی علی کل مسلم و خدا خلیفه و کمال نیست بر هر مسلمان و وی او نیست بعد از من که دفع می کند شر دجال را  
از وی بد آنکه بدلائل و قراین مدعوم شد که ظهور دجال بعد از زمان مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواهد بود  
و ملوک این طریق مذکور در حدیث از مرای مبانی و آنکه است در تحقیق و نیز ظهور دجال و ابهام وقت آن  
و ابقای خود فیه وی بر مکتوب آنده شایع قطعه بدستی که دجال جهان است سخت چنانکه موی عینه طافیه  
چشم وی بر آید و وی نور است کانی شبهه گویان شبیه می آید و از یقین العزیز بن قطن شرح فاف و ظاهر نماید

و این عبد الرزقی شخصی بود از خراسان که باو شد و بود و در عهد باب علامات الساعة و ذکر الدجال  
جا بهلیت بعضی گویند که نام یهودی است و از مشهوران نام او معلوم می شود که منکر بود و آن مختصرت تشبیه کرد  
و حال را بوی و دود و جرم بهشتی نوی نمکدی فریاد گویا تشبیه می کند بوی و از احادیث دیگر جرم به تشبیه  
نیز معلوم کرد و دود گویا کانی برای ناکید تشبیه است و تقریر این قسم از کتب مستکم فلیقروا علیه فواقع سورة  
الکھف پس کسیکه روایت از او را شنید باید که بخواند آیات از اول سوره گفت و فی روایة دود و داتی باین  
لفظ آه فلیقروا علیه فواقع سورة الکھف فانها نحو ارحم من اقتنته بختی بدستی که این آیات  
و دلیل سوره کھف سبب آن شده است از قته و حال چنانکه اصحاب کھف آمن و نجات یافتند از شر قته  
و قیاموس خیال کرد و در بیان نوی بودند و در بعضی اطویرت خواندن این آیات در وقت خواب و قن آمد  
و جو او بمرحوم و ضم آن و کسم فصیح است و تشبیه کنی و آمان جاد و نماء و زنها و داده و در بعضی نسخ جو از کلم  
الفتح جیم و ذای آمده و بعضی نماء که می گیرند آنرا سبب از راه سبب آن بلایان اودا قرض کند کسی بوی  
و در راه عار و ج خفته بین الشام و العراق بدستی که در حال بصر من آمده است از راهی که میان  
شام و عراق است و خلیج فارس می بیند و تشبیه را نام را که در دوزخستان و دوحفات و بیضا و عات شمالا  
بجس نهادار کنند و آنست بود جانب بزمین و نوا و کینه است از جانب شمالی بجهت نهادار و مشابه و مواجیه  
فان اگر دلف و غیره و دیگر هر سویی و در چپ بود و است بکار وی بخشد است و عات و از صیغه فاعلی نیز خوانده اند  
یا عباد الله فان ابیتوا ای بندگان خدا ای بس نامید و بختی و ای الی یاز و یز قلنا کنتم یا رسول الله صلی  
الله علیه و آله وسلم و ما لبثت فی الارض حیث مدت او و مات کردن او و اقامت نمودن و حال در زمین  
قال اربعون یوما گفت مدت بخت رومی در زمین چهل روز است یوم کعبه یکروز و نیمه است لیست  
و روز از وی و یوم کعبه و روز و یز و یز و یز است و یوم کعبه و روز و دیگر مائة و نیمه است و سایر  
ایامه کایا و بکم و بانی و روزهای او مانند روزهای شماست که شمارت است قلنا کنتم یا رسول الله قلنا  
اللیوم الودی کعبه ای کعبه بنا قیه صلوة یوم پس آن روز که مقداره است آیات است که می کند از اذان  
و در زمان بخت روز و قال لا فرود نه نشد کی نمی کند در آن مذیک و در زمانه اقداره و الله از کند برای  
اذا بی صلوة خمس مقداره روزی چنانکه چون مقداره وقت نماز است بگذر و الله از ظهور فجر بگذر و  
نماز فجر از چون بگذر و در وقت مقداره از پنج سال روزی و ظهر نماز است می باشد بگذر و از نماز پیشین را و چون بگذر و  
میان از وی و عصر بگذر و از نماز دیگر را و سم چنین نامهای آن روز که مقداره است و باین قیاس و در روز  
باشد تا و اقیمة الله انما معلوم می شود که تا باین در از وی روز مثل سال و ماه و بیست و هجده و از آن و باین آن  
باین و چون قهر و نه بگوشتش در هر وقت زیاده می کرد و باطل نقصان می پذیرد و در اوست و فقه فو می  
می گیرند آستان می گیرند و شخصی میرد گوئی نماید باطل است و مناسب این سوال جواب نه قلنا کنتم یا رسول



فیهما هو کذا لک اذ یفتی الله الخیر من مریم ودر انشای باب علامات الساعة و ذکر الدجال  
آن که دجال در بین کارهاست و در باب اول از انکه او را کفر می برانند و در باب دوم از انکه او را کفر می برانند  
مریم را علیه السلام فی منزل عند المعارة البیضا پس فرمودی آیه سبح بن مریم فرموده مناره سفید شرقی چه شوق  
بجایب شرقی دمشق و دمشق مشهور بکثره آل و فتح نیم و نیم کاه و نیز آیه بین یسرو ذلین بیان دو جامه رنگ  
کرده شده یکبارگی که نام وی کریم است یا بکل مزاج و کمر و ذین بدال صمد و ذال مجر برد آورده و در قاموس گفته  
که به معنی خردن بن حدیث استمال سیاه بعضی تفسیر نموده ذلین بهیمین و حلقین نیز کرده اند و در شرح در تحقیق  
این لطیف بیشتر ازین کلام آورده شد و اضعافه جای انجمنه ملکین و در خالی که نهاده است سبح بن مریم فرمود  
کند ثلاث خورده از باران دایمی و در غرضه اذ اطلعت طلاء راسه قطره چون پستی می کند سر خود را می چکه عرق از وی و اذ  
رفع فینزل منه مثل جمان کاللولؤ او چون برآمیده از آخر روزه فرود می آید از وی مائده و انهای نقره که سر سم بود  
مراورده اند و همان ابرو زن خراب نولید اینها بر شکل لاله از نقره و اجد چنانچه که انی القا موس و در جوشی نوشته که همان  
بهمی هم دیشد نیم مرد و اید خرد و به تحقیق نیم ها انا که از نقره و اید و اینها معنی اخیر است انشی و قرینه  
برادر او معنی انخرفان از کالو او است یعنی چون پستی می کند از نقره و اید و اینها معنی اخیر است انشی و قرینه  
فرود می آید آن قطرات کنایه است از نهایت نورانیت و انوار و طراوت جمال و ای عظیم الاستانیم فلا یصل  
لجافو یجیل من ریح نفسه الانفات پس خلال نمی شود یعنی ممکن نمیشود و صراحت نمی بود در اینج کافر را که  
نیاید از یاد و هم سبح بن مریم فرموده که آنکه می شنود و نفسه یستقی حیث یتقنی طوفه و ذموی سستی نمی کرد و  
می زند تا آنجا که میرسد نظر وی سبحان الله گاهی مذموی مراده از مذموی گفته و حیات می بخشند و وقتی زندگان را  
می میراند فی طلبه پس می جوید عینی و جلال را حتی ید و که بیابانها آنکه در باید اید و اید و قرینه از قرانی است  
المقدس که نام اوله است بضم لام و شنید لال و در قاموس گفته قرینه است سلطان یکی کشد عینی دجال  
را بر روی یاقیه است از قرانی است المقدس فی قتل پس می کشد دجال را عینی ثم یاتی همیسی قوم قد  
عصمهم الله منه پس بر می آید عینی را علیه السلام که وی که تحقیق نگاه داشته است ایشان را عینی تعالی  
از دجال فیهم من وجوههم پس می افشاند عینی از وی ایشان کرد و غبار شدت و محنت را و یستد ثوم  
ید و جاتهم فی الجنة و فرید به ایشان اید درجات و مراتب ایشان که می یابد و در بهشت فیهما هو ذلک  
اذا و حی الله الی عینی پس در انشای آنکه عینی هم چنین باشد نگاه دمی می فرستد ای تعالی بر وی عینی که ای  
قد افرج عیاد الی بدستی که من تحقیق بیرون آوردم بندگان که مرا انداخته اند این لاجد بقعاهم  
پسست الطاعت و قدرت مرید یکی را بکار و اید کردن ایشان چون آثار قدرت و کارزار و دست  
نمایر کرد و تغییر از این پند شایع شده و غالب افرادید است و گاهی تشبیه کنند برای مثال فیروز خدیانی  
الی الطور پس کرد آرد استوار کن و محافظت کن و میرندگان مرا بسوی که بود و بیعت الله یا جوج



یا جوج و یا جوج می را بگرد و میرز سته خدای تعالی یا جوج و یا جوج را باب علامات الساعة و ذکر دجال  
و هم من کل حاله یفسلون و ایشان از هر زبانی اند و درشت بشتانی می آیند و میرز ند فیمن او اثلهم  
هلی بحیرة طبریة پس میبندند آنها که بیشتر می آیند از ایشان بر دریاچه طبری که نام قره ایست بواسطه  
دور یاچه ادا لی است طول وی ده میل فیشر بون صافیها پس بنوشته هر چه در دست از آب ویمو  
آخر هم می که زند جماعه از ایشان که پستری آیند از ایشان فیقول بس می گوید این جماعه لقد کان فی هله  
من ماء به تحقیق به و درین مجمره یکبار می آب ثم یحیرون حتی ینتهوا الی جبل الخضر وهو جبل بیت  
القدس پستری می کنند تا آنکه میرسد تا جبل خمر که نام کوهی است بقدر س و خمر بنشینند یعنی درختان  
بیمبد و یا هر چه پوشد پشیر از درخت و غیره و درین جبل دوختان بسیارند ازین جهت انداجبل الخمر نام  
کردند فیقولون لقد قتلنا من فی الارض بس می گویند یا جوج و یا جوج هر آینه تحقیق کشیم ماکسی را  
که در زمین بود و هلم فلنقتل من فی السماء پیاپی بس باید که بد کشیم کسی را که در آسمان است  
فیرمون بنشاهم الی السماء پس می اندازند تیرهای خود را بسوی آسمان و نشاب بر زمین و تشدید  
شیر تیرها را و احد نشاب فیهم الله علیهم نشابهم منضویه دما پس بازی گردانند خدای تعالی بر ایشان  
تیرهای ایشان را و نکند که و نه بخون و یحصر نبی الله و اصحابه و حبس و منع کرده می شود و پیغمبر خدا که عیسی  
علیه السلام است و یار این او که با او بند در جبل طور حتمی یکنون راس الثور لاجلهم خیرا من مائدة دینار  
لاجل کم الیوم تا آنکه می باشد سر گاو در یکی از ایشان و بهتر از صد دینار یعنی فاقه و احتیاج بودی و در یکبار  
ایشان را که گاو که از آن زمین اجرا می اوست بهتر از صد دینار می باشد هر یکی از شمار امر و باقی اجرای  
گوشت را بر آن قیاس کن که چه حال داشته باشد و چه اگر این بهاد و دزد ایشان و بهر تنی گفته اند که مراد بر اس  
بور ذات بود باشد که برای زداعت و حرث محتاج شوند بدین و این سخن ضعیف است زیرا که ایشان  
که در آن روز مجبوس و محصور باشند بازداعت چه کار بود فیروز غلبه نبی الله عیسی و اصحابه پس رنجت  
می کند و وعانی کند پیغمبر خدا که عیسی است علیه السلام و وعانی کنند اصحاب او و هلاک یا جوج و یا جوج فیصل  
الله علیهم النصف فی دقایبهم پس می فرستد خدای تعالی بر ایشان گرم باران و در آن ایشان و نفع  
بفتح نون و شین مجمر که میباید که درین شتر و گوسفند افتد و احد قفله تا فیصحبون فرسی کموت نفس و احدا بس  
می گردند مرده و کشته هم چون مردن بگذشت یعنی همه یکبارگی بمیرند و هلاک شوند و فرسی بر وزن فتلی جمع  
فرس یعنی قنبل ثم یهبط نبی الله عیسی و اصحابه الی الارض بستر فرودی آید پیغمبر خدا عیسی و فرود  
می آیند اصحاب وی بسوی زمین فلا یجدون فی الارض موضع شرا پس نمی بایند در زمین جای  
بک بدست الاملاء از همهم و لغتهم مگر آنکه پر کرده است موضع را چرایی ایشان و کند کی ایشان  
وزم بنشیند یعنی دوست یعنی چری و اکثر دایات برین است و بفرم زاده فتح فایز دایت کرده



است جمع زانه به معنی بوی بد فیورسل الله طیرا کا عناق باب علامات الساعة و ذکر دجال

اللیت پس می فرستد خدای تعالی پرندها را که گردنهای ایشان مانند گردن شتر بجای است و بخت بفر باد سکون خاشتران خراسانی که در آن گردن می باشند و اند بخن فتعطلهم فتطرحهم حیث شاء الله پس بر میدارد این دیور ایشان را پس می اندازند ایشان را آنجا که خدای تعالی و تقدیر خواسته است و فی روایة تطرحهم بالمهیل دور را بی آمده است که می اندازند ایشان را به مهیل بفتح نون و سکون ه و فتح با و ه و دو معنی است از بیت المقدس و بعضی گفته اند آنجا که بر می آید آنجا سب که انی بعض الخواشی این چنین تفسیر کرده شده است این لفظ را در نسخهای شکات بنون و این چنین است صورت لفظ در نسخ طبری و در مجمع البحار از کربانی مهیل بهیم آورده و تفسیر کرده اند که بوی فرو رفته در زمین و در غاموس در باب الاطام و فصل البهیم گفته مهیل که منزلی هوی من را من مهیل یعنی فرو افتادن از سر کوه و گفته که ترمذی و در حدیث دجال فتطرحهم بالمهیل بنون آورده و آن تفسیر است

و صواب همان مهیل است بهیم و یعقود المسلمون من قسیم و نشاءهم و جعا بهم سبع سنین و آتش افروزند مسلمانان از گانهای با جوج و تیرهای ایشان و تر کشهای ایشان هفت سال حباب بکسر جیم جمع جبهه به معنی بتردان ثم یوسل الله مطرا الا یکن منه بیت مدرو لا و یوسل یوسل خدای تعالی بارانی را که نمی پوشد از آن باد این خانه در ششمین کوخ که خانه اهل حضرت است و نه خانه و بر نیز بفتح تین معنی هشتم شتر که خانه اهل سزا است چیزی و جانی را یعنی زانه جا باران باران و جانی نمی ماند که باران بد آنجا نرسد و هیچ دیوراد و خیمه از رسیدن باران هر جا مانع نیاید و لایکن بفتح بانی بختانیم و فخر کاف از کن و بضم یاد کسر کاف از اکنان بر دو آمده است و بر دو به معنی ستر است فیغسل الارض پس می شود آن باران زمین را حتی یقر کها کما لزلقة نأ نکه می که آرد و آنرا مانند زلفه بفتح زای و لام و قاف بضم معنی آمده که همه آن معانی مناسب مقام است معنی جائیکم آب در آنجا بر شود و صاف می ماند و به معنی گاسه سبز و خم سبز رنگ به ظرف چون بر آب باشد سبز رنگ نماید به معنی صدف و سنگ همواره و زمین بار و آب زده و بضم زای و اسکان لام نیز و دایت است به معنی صحنک گلان و کما لزلقة بقافات نیز و دایت کرده اند به معنی سنگ ملأ و آئینه و این نیز مناسب است گو با صحت زمین به حنفت کثرت آب میل آئینه شده و کرده می در وی میتوان دید ثم یقال الارض انبتت ثم نکب بستر گفته می شود زمین را بر و میان صیور خود را و ردی بوز کتک و باز یار برکت خود را فیومثل یا کل العصابة من الرماة پس درین روزی خود و جماع از ده تا چهل از یک اناء یعنی انار با چنان بزرگ و پر دانه آید که جماع اکثر از وی بخورند و سیر کردند و یستظلون بظلالها و سایه جویند و بنام گیرند بسایه پوست انار است قتلان پناه حسن بسایه نشید کرده در دن پوست انار را اما استخوان شتر آدمی که بالای داغ اوست که مانند نمک است بکسرات و سکون جا و مهمله یعنی گاسه سبز و فتح جیم و ییدار ک فی الرسل

بکسر و اسکون بین هماده برکت کرده شود و شیر یعنی شیر در باب علامات الساعة و ذکر دجال  
 بهستانهای شیر ذکر سفید بسیار شود حتی ان اللقمة من الابل لتكفي الغشام من الناس تا آنکه شیر دار از  
 باد و شیر بر آئینه بسندگی کند جماعه از مردم را لقب بکسر لام و فتح نیز آید و ناقة بشیر دارد و گفته اند که ناقة  
 واحد از ایدن نادره و نایاب است و القوح خوانند بعد از ان لیون خوانند و تمام بکسر فاء بعضی بفتح آن نیز گفته اند  
 بهمه و ویا و همزه فصح و اقوی است و بعضی بفتح فاء تشدید با خوانده و خطابی گفته که آن غلط است و هر دو به معنی  
 جماعه است و ادوا واحد از غلط و نیست و اللقمة من البقر لتكفي القبیلة من الناس و شیر دار از گاو  
 بر آئینه بسندگی شود و قیل را از مردم و اللقمة من الغنم لتكفي القبیلة من الناس و شیر دار از گوسفند  
 کلمات می کند فدی و از مردم فتح فاء سکون جاعه کمتر از بطن و بطن کمتر از قبیله و اما فتح بعضی غصو  
 مخصوص کرد ان است بکسر فاء سکون اوست مینا و بعضی کسر را مخصوص بعضی داشت و سکون نیز و تحقیق  
 آنست که هر دو لفظ متداول اند و حرکات و سکات بفتح فاء کسر آن و سکون فاء کسر آن و این که به معنی نفر  
 است نیز متداول از غصو است چنانکه بطن شامل هر دو در ان است و هر یکی از دو در ان ناحیه است از ان  
 هم چنین و در تفسیر فیهما هم کذلک اذ یعت الله و یحاطبینه پس در اثنای آنکه ایشان هم چنین و باین حالی  
 باشند ناگاه در سینه صدای تعالی باد و شیر و افتخار هم نسبت ایاطهم پس بر می گرد آن باد ایشان و از آن  
 بغلهای ایشان فقیه و روح کل مؤمن و کل مسلم پس می ستانند آن باد روح هر مؤمن و هر مسلم را و در  
 محل خود معلوم شده است که مؤمن و مسلم هر دو یکی اند هر که مؤمن مسلم است و هر که مسلم مؤمن و لیکن  
 تفاوتی که در میان نهند آنست که مؤمن باعتبار تصدیق قلبی گویند که در باطن است و مسلم باعتبار خضوع  
 و انقیاد ظاهر و مقصود اینجا تاکید و تسمیه است تا هیچ کس بد نزود و ببقی شوار الفاس و باقی می ماند بدترین  
 مردمان یتها از چون فیهما تها رج الحمر و مخاطب می شوند و خصوصیت می کنند در زمین مانند اجنبا طحران و ربکه بکر  
 و بعضی گفته اند که مراد جماع مردان است زنان را علاوه چنانکه عادت خزان است و هر چه به معنی جماع آمده هرج  
 جاریه جامعه که انی القاموس قطبهم تقوم الساعة پس بر ایشان برپای می شود قیامت و او را مسلم الا  
 الروایة الثانیة روایت کرد این حدیث را باسم مگر روایت دوم را و هی قوله و این روایت دوم  
 قول اوست تطرحهم بالنهب الی قوله ناقل او یصح سنین رواه الترمذی روایت کرد و این روایت  
 تأیید اثر مذکور و این اعتراض است بر صاحب مصابح که این روایت را در فصل اول آورده ۱۳ و عین  
 ابی حنبله الشری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یخرج الدجال یزدنی آید و حال  
 فیتوجه قبله رجل من المسلمین پس روی می آید و بجانب وی مردی از مسلمانان فیلقاه اما صالح  
 صالح الدجال پس پیش می آید آن مرد را جماعه مسلح جنگ که مقه به لشکر دجال اند و مسلح در اصل  
 جمع مسلح به معنی مژده که جای پوشیده ن سلاح است پس از ان بر مردان مسلح و از اطلاق گردند که نگاه

می دادند هر چه را در این میان منی است فبقولون له این باب علامات الساعة وذكر الدجال  
 تعمده پس می گویند این جماع سلاح دار مر آن مرد سلمان واکجا قصد کرده که می رودی فبقول  
 اعمد الي هذا الذي عرج پس می گوید آن مرد قصد دارم که بروم بسوی این کسی  
 که برون آمده است یعنی دجال قال گفت آنحضرت یارادی فبقولون او ما تو من بر بنیاس  
 میگوید آنجماع از لشکر دجال آیا ایمان نمی آوری و میگویند میثوی به پروردگار فبقول پس می گوید آن مرد  
 سلمان ما بر بیا عفاء نیست دو صفات پروردگار داخل علامه پوشیدگی یعنی بران دو بیت او با هر  
 نیست و در اصناف کمال است که نقص و ابدان و اوست داین دجال نه بران صفات فبقولون  
 اقلوا پس می گویند آنجماع بکشید این مرد را که ایمان نمی آورد به پروردگار فبقول بعضهم لبعض  
 پس می گویند بعضی از آنجماع مرعنی را ایس قد نهاكم ربكم ان تقتلوا احدا و نه آیا نیست که به تحتین  
 نمی کرده است شما پروردگار شما یعنی دجال ازین که به کشید کسی را بی حکم او در غیر حضور وی فبقولون  
 به الي الدجال پس می برند این مرد بسوی دجال فاذا راه المؤمن قال پس چون می خیزد او را  
 مرد مؤمن می گوید یا ایها الناس هذا الدجال الذي ذكر رسول الله ای مردمان آگاه باشید که این  
 دجال است که باد کرده و نشان داده است بمنبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم قال گفت آنحضرت  
 یارادی فیما هو الدجال به پس امری کند دجال بنحسب باندن آن مرد بر تقاضا یعنی گفته به شکم بر زمین چنانکه  
 گناه کاران را ازای حسب الله تا بر قدشان فیشیع پس حسب باندن می شود فبقول خدا و شجوه پس می گوید دجال  
 بگریزد و بگریزد و در آب بشکیند فیوسع به سکون و داد تخفيف سین از وسع او و بعضی نسخ فتح داد و تشدید  
 سن از توسیع نیز تسخیر کرده اند یعنی پس فراخ و نرم کرده میشود ظهره و بطنه ضربه است و شکم آن مرد  
 بزدن و برین وجه گفته شد شیع ضربه مضارع مجهول است بمای نحوه شده و حادثه اله از شیع  
 به منی که داندن جز بر اعراض و شجوه امری است از شیع به منی جراحت کردن در سر و این روایت  
 چنانکه در شرح مسلم گفته اصح است در روایت دوم آنکه فیشیع چنانکه گفته شد از شیع و شجوه نیز امر ازین  
 باب بود و این روایت را حمیدی در جمع بین الصحیحین آورده در روایت سیوم فیشیع و شجوه هر دو از شیع  
 به منی جراحت و در سر قال فبقول اما تو من بی پس میگوید دجال آیا ایمان نمی آوری تو من فبقول انت  
 المسيح الکذاب پس میگوید آن مرد توئی مسیح و دروغ گوی قال گفت آنحضرت فیوم یوم یوم فبقول  
 فاما یشار من مفرقة حتی یفرق بین رجلین پس امر کرده میشود یعنی امر میکند دجال به دیار کردن  
 و پراگنده کردن آن مرد پس دیار کرده میشود دیار از فرق سر وی تا آنکه دیار کرده میشود میان هر دو  
 پای وی و میشا بکسر میم آمده و شره منی نشد نه و میانی آمده است اشرا و شرا و شر و شرا  
 هر دو آمده و بالمشا ربون نیز آمده و مزق للجمع و کسر و انار که مر قال ثم یشی الدجال بین القطعتین

القطعتين بستر مزدوجا لسان مزدوجا، ثم يقول له قم بستر ميكويد. باب علامات الساعة وذكر الدجال  
 دجال مر آن كشته را بر خيز فيستوي قائما پس بر خيز و راست می ایستد ثم يقول له انظر من بيني بستر ميكويد  
 مر آن مرد را آیا ایمان می آوری پس فيقول بستر ميكويد آن مرد ما از ده دت فيك الابصيرة زياد انكر دم  
 يا زياده كره نشدم من در كه ب تو بگر بصيرت و تيقن را ايستد باین كه زنده كره و ايندي تو مرا بعد از  
 مير ايندي ن يقين شد كه تو دجال دروغ گوئي و في الصراح الا زياد افزون كردن و افزون شدن قال ثم يقول  
 بستر ميكويد يا ايها الناس ان لا يفهل بعدى باحد من الناس اى مردان بدوستى كه اين دجال نمى كند بعد از من  
 بهيچ يكى از مردم يعنى آنچه ميكند از قتل و احيا قال فياخذ الدجال ليله معه پس ميگيرد او را و دجال ناز و  
 كند او را و فقهيل صابرين رقبته الى قرقوته فصاحا و در بعضى نسخ فياخذ من ضمير واقع شده پس كره ايندو ميشود و موضعي  
 كه ميان كردن دوست نااستخوانى كه ميان شتر و دوش دوست پس بى سخت چنانكه شتر بر دوشى كارد نماند  
 فلا يستطيع اليه سبيلا نس نمى تواند بافت سوى قتل و ذبح وى را، قال فياخذ بيده و رجليه پس ميگيرد و دجال  
 آن مرد را برود و دست و پاى او راى آن مرد فيقتله پس مى اندازد او را يعنى در آتشى كه همراه او دارد و فقهيل  
 الناس انما قلناه الى النار پس گمان مى برند او را مردم كه نيز اخذت بگر سوى آتش و اخذوا القى فى النيران  
 و دى انداخته شده است بگر سوى جهنم چنانكه كند شتر كه ناز او جهنم است و جهنم وى ناز فقال  
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم هذا الاظم الناس شهادة عند رب العالمين پس گشت آنحضرت  
 اين مرد بزرگترين مردم است از دوى شهادت نزد پروردگار جهانيان با عينا بگفته شدن او ياد اول اگر چه  
 بعد از ان زنده شد ببا اعتبار قصه ذبح كردن دى اگر چه دوى مذبح نشده و نماند كه مر او و شهادت حاضر آمدن و كواى  
 و اذن باشد نزوحى تعالى و ايند اعلم در راه معلوم ۵۰۰ و عمن ام شريك فتح شين و كسب را اصحابه انصاويه است  
 و ام شريك ديگر است كه نيز شهادت است و دوى قرشيه عامره است از بنى لوى بن غالب و آنكه دو حدت فاطمه بنت  
 قيس در عدت واقع شده است اگر چه آنكه ام شريك انصاويه است و بعضى مى گویند قرشيه و امه اعلم قالت  
 قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليقرن الناس من الدجال حتى يلحقوا بالحيال هر آنكه بگرزند مردم  
 از دجال تا آنكه لاجى و بيوسته شوند بگو، قالت ام شريك قالت كنت ام شريك كفتن يارسول الله فاني اعرب  
 يومئذ پس گفتم باشند در ان روز عرب كه گار ايستادن جهاد و در راه خود واقع شده است از دين قال  
 فرمود آنحضرت هم قليل ايستادن در ان روز و از انكه باشد و او مسلم ۱۰۰ و عمن انس عن رسول الله  
 صلى الله عليه وآله وسلم قال يتبع الدجال من يهود اصفهان پس دوى مى كند دجال را از قوم  
 يهود اصفهان كه شهر بىست مشهور از شهرهاى تخم و اصفهان بيا موده همكان نادره بگيرد و فتح نيز آيد و اين  
 مهربان است بمانى كه در انجا كن نودند يا آنكه چون نمرود سپاه خود را بچنگ كسى  
 كه در آسمان است بخواند در جواب دى نودند سپاهان آن كه با خدا جنگ كند كه نى القاموس

بست لاجنى حاكم لى به و كسبه سياه بفرجه او را پس جالبه السلام و اسما علم

بسوی فرماید که بروی کنه دجال را از یهود این شهر میخوان  
 الفاه غناه هزار کس علیهم السلاسه که بر ایشان طیات نهاده اند و این بر عادت یهود است که طیلان  
 بر سر می پوشند و راه مسلم و بعضی از علما احتجاج کرده اند باین حدیث بر ذم طیلان و بآنچه روایت کرده  
 است از انس که وی جماع را دیده که بر ایشان طیلان نهاده اند اینها یهود و خبیر و حتی آن است که لبس  
 طیلان به معنی پوشیدن سر بر و محمود است و مسنون و احادیث بسیار در آن از حضرت رسول صلی الله علیه  
 و آله و سلم و از صحابه رضی الله عنهم آمده اگر چه در وقتی شمار یهود بود و انکار انس آنرا باین بود و یا از جهت  
 رنگ آنها که زرد بوده و محل خلافت در لبس طیلان است به معنی پوشیدن سر بر و داد انداختن طرف آنرا  
 بر کف و آمد استیغ و قناع نیز گویند و منکر آن گویند که آنچه از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه  
 واقع شده مخصوص بوقت ضرورت است از گرمی آفتاب و مانند آن و نزد جمیع و علی الاطلاق جایز است بل  
 که اہبت و در حدیث آمده است که پوشیدن سر طیلان که از دالسه عربست و اقناع لبه ابرامان است  
 و در مدی و غیره از انس بن مالک آورده اند که گفته بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بسیاری  
 که در قنق ثوب خود و یا چنان می نمود که جامه او جامه زیاد قنق و مراد از بن جامه گوشه طیلان است که بر سر می نهاده  
 در حدیث انس آمده که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بسیاری که در قنق را در ردای آید که به غفار قنق  
 نمی که قنق را از امام حسن بن علی رضی الله عنهم که دیدند او را که نمازی که آورد و حال آنکه مستیغ بود و قنق  
 از وی در غیر حال ناز نیز آمده و در حدیث دیگر آمده پوشیدن سر طیلان در روز قنقست و در شب زمینت و از  
 صحابه نیز قنق آمده و آثار و اخبار و روی بسیار است ۱۶۰ و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی  
 الله علیه و آله و سلم یا قتی الدجال وهو محرم علیه ان یدخل نقاب المدینه می آید دجال و حال  
 آنکه دی حرام کرده شده است بروی در آمدن دایمهای مدینه مطهره و او نمیتواند و آید آنرا در نقاب بکمر نون  
 جمع نقب فتح نون و سکون قاف در اصل به معنی راه در کوه فیغزل بعض السباغ التي تلی المدینه  
 پس فرد و آید بعضی زمین شود و نهاده که متصل مدینه است و سببا بکمر نون مایل دایم موحده و خای  
 بنحبه جمع سبج فتح سین و سکون با زمین شوره که نزد یاب و چیز را فخر ج الیید و جل پس یزدن می آید  
 بسوی دی مروی و هو خیر الناس دجال آنکه وی بهترین مردم است او من عیار الناس با گفت از  
 جماع بهترین مردمان است شک را وی اہبت و در بعضی حواشی گفته که آن مرد خضر علیه السلام است  
 و الله اعلم فیقول اشهد انک الدجال الذي حلف الله رسول الله پس می گوید آن مرد گواهی میدهم که تو آن  
 دجالی که خبر داد ما را اینست خدا صلی الله علیه و آله و سلم حدیثه را و اقیقول ارا یتهم ان قتلت هذا ثم  
 احييته پس میگوید دجال با مردم که کرده اند خبر و بید مرا که اگر بکشم این مرد را بسوزند و اگر دانم او را  
 هل تشکون فی الامر یا شک می کنید و دشان من که من خدا یم فیقولون لا پس می گوید مردم

شک نمی کنیم اگر انجاء از اهل شقاوت اند که بوی گردیده اند باب علامات الساعة و ذکر الدجال  
 و تبیین او کرده مراد حقیقت کلام است و الا بهر جهت خوف و دفع الوقت می گویند و تواند که مراد ایشان  
 بطریق توریه و کنایات هم شک و رکن نبوی باشد فافهم فیقتله ثم یحیی به پس می کشد آن مرد را  
 بسوزند و بیکه داند او را میقول پس می گوید آن مرد که بهترین مردم است و الله بها کنت فیک اشد  
 بعین قهقهه ایوم بخدا موکند نبودم من در شان تو سخت تر و قوی تر از دوی علم و بصیرت از خود چنانکه  
 امروز یعنی امروز که امانت و احباب از تو دیدیم یقین من کند تو قوی تر شد و خیانت شد به مشایخ علامت کذب تو که پیغمبر خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم بدان بردارد و بد فحیرید الدجال ان یقتله پس می خواهد دجال که بکشد آن مرد را  
 فلا یسلط علیه پس برگشته می شود و دست داده نمی شود و دجال را بر تنش آن مرد متفق علیه ۱۷۰ و عن  
 ابی هریر عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال یأتی المسیح من قبل المشرق می آید  
 مسیح دجال از جانب مشرق همت به المذیبة در حالی که قصد او در آمدن مدینه مطهره است حتی  
 یدخل دبر احدی تا آنکه نزد می آید بزرگوار که بر سر میل از مدینه است ثم تصرف الملائكة وجهه قبل  
 الشام بستر می گردانند فرشتگان دوی او را بجانب ولایت شام می رود آنجا و هناك یهلك و آنجا یعنی  
 در شام هلاک می گردد چنانکه گذشت که عیسی علیه السلام بآب که از قریات شام است او را می کشد  
 متفق علیه ۱۸۵ و عن ابی بکر عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا یدخل المذیبة رعب  
 المسیح الدجال در نمی آید اهل مدینه و او را نمی کشد بآب ایشان ترس مسیح دجال لها یوم مثل سبعة ابواب  
 مدینه دارد آن روزی که دجال آید هفت دروازه است علی کل باب ملکان بر او در و فرشته نگهبان اند  
 و در بانی می کنند و نمی گذارند او را که در آید رواه البیضاوی ۱۹۰ و عن فاطمة بنت قیس فرشیه فمریه  
 منسوب بفرین مالک بن النضر اخوت ضحاک بن قیس از مهاجر است اول بود خداوند جمال و عقل و  
 کمال و بود تحت ابی عمر بن حفص بن النخیر و چون وی طلاق داد آنحضرت او را برای اسامه  
 بن زید خواست و این حدیث در باب الله و مذکور شده است قال سمعت منادی رسول الله گفت شنیدم  
 موزن پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یدادی که ندای می کرد و او از مدینه ادباین کلمه الصلوة جامعة  
 نماز جمع کننده مردم است و این کلمه ایست که برای ترغیب و طلب نماز میگویند تا یابند مردم و جمع شوند  
 چنانکه در نماز خسوف و کسوف در زمان شربص می گویند فخرجت الی المسجد پس بیرون آمدن من  
 بسوی مسجد فصلیت مع رسول الله پس نماز که از دم بابت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم فلما قضی صلواته  
 جلس علی المنبر پس چون تمام کرد آنحضرت نماز داشت بر منبر و هو یضربک و حال آنکه آنحضرت خنده  
 می کند فقال لیلزم کل انسان مصلاة پس فرمود باید که لازم گیرد هر آدمی جای نماز خود را و در آنجا که نماز  
 که کرده است نشسته باشد و بر نه خیزد ثم قال هل تدرون لم جمعتکم پسر فرمود آیا در می یابید که برای چه

جمع کرده ام شمار اقبالوا الله ورسوله اعلم قال اني والله باب علامات الساعة وذكر الدجال ما جمعتكم لرغبة ولا رغبة فرمود بدستی که من بخدا سوگند کرد دنیا و دم شمار از جنت امری مرغوب مانند عطا و نه از جنت امری مریض مثل جرا و لکن جمعتکم لان تهیما الداری ولیکن جمع کرده ام شمار از جنت آنکه نمیم داری که منسوب است بعباده او و ادنام بنی است که نسبت بوی عیبه الیه او گویند صحابی مشهور است که احوال وی در مواضع نوشته شده است کان رجلا نصرانیاً و ابن تیمیم داری مردی نصرانی فیه و اسلام پس آمد و سلمان شد و حدیثی حدیثاً و فرمود از فرای چیزی که واقف الی کنت احد ثکم به عن المسیح الدجال موافق افتاد خبری را که بودم من که خبر میدادم شمار از مسیح و حال یحیی خواسنم که بشنوا نم خبر تیمیم داری که تا موجب زیادت یقین شما بود و خبر معانی مرقون کرد و در بیان منبهم شود حدیثی آیه و کتب فی مقیلة بحریة فرمود از مرا تیمیم داری که سوار شد کشتی و دریائی را مع ثلاثین رجلاً من انجم فجاءهم بانی مرد از لجم بفتح لام و کون طاء بجمه جمله ایست از پس و بعد ام لغم جم و ذال بحکم نام قیله ایست از بند و مراد از سفینه خبریه کشتی بزرگ است که در دریای سیر در زود و قیود که در پناه گرد و بعضی گویند که سفینه سفینه به بحریند بر ای تیمیم و آخر از انا ابل است که او را سفینه خبریه میگویند و این سخن ضعیف است زیرا که در حدیث قراین بسیار است که دلالت داده ویر آنکه مراد کشتی منماری است پس احتیاج باین تفسیر و تمیز و قلعیم بهم الموج شورا فی البحر پس بازی کرد و باین کشتی سواران موج بایکاه و در دریای غایت اخت و در دیابا بشانرا در غیر جنت مقصد به لعب فلانی را گویند که در وی فایده و غرض مفید بود قار فاء الی چیز پیرة حین تقرب الشمس پس نزدیک بر دند سفینه و بسوی خرم و در مانگام فرود رفت آفتاب و او باز و یک کرد و این کشتی بکانه فجلسوا فی اقرب السفینة پس نشسته و در کشتیهای خود که امرا سفینه بودند و اقرب بفتح هاء و ضم و اجمع فارب بکمر و دفع آن به معنی کشتی خروسی که همراه کشتی بزرگ می باشد مثل اسپ کول تا و اوج از سواحل قضا کنند فدا خلوا الی چیز پیرة پس در آمدند خبریه و با خبریه و بعضی که آب نکردند کشته باشد و در کرده فلقیتهم دابة اهل کثیر الشعر پس پیش آمد ابشانه را بجا بایه بسیار و دست موی فی الصراح هابه موی های طبر و م اسپ اهل اسپ انبه دم لایندرون ما قبله من ديرة من كثرة الشعر چنانکه در نمی بایند پیش او افس او نمید اند که پیش وی پس وی که ام است از بسیاری موی قبالوا و یلک ما انت گفتند این مرد ای بر تو چیست ما هست تو جزئی یا انسی و یا کاه و شان تو چیست قالت لانا الجساسة گفت من جاساسه ام که جاسوسی می کنم و میرانم خرابی اتفاق و ابد جان انطلقوا الی هذا الرجل فی الدیور و بد بسوی این مرد که در در است و در کلبی ترس یان و صومعه ارب را گویند فانه الی خبرکم بالاشواق زیرا که وی بسوی مشیدن خرابی شبانه یا شوق و امه و قال گفت تیمیم و او نمی لهامست لانا و جلا برگاه که تکلم کرد و این را به و نام بر داری و فرقتا منها ان تكون شیطاناً ترسیدیم از وی که باشد وی شیرطان و در

در لباس حیوانی در آمد. قال فانظروا سراعا گفتم باب علامات الساعة و ذكر الدجال  
 واری پس رفتیم با شتابان به سوی دیر حتی دخلنا لدیونانکه در آمدیم و در را فاذا فيه اعظم انسان ما  
 راینه قطعاً لباس ناگاه و دوی بزرگ و نهیب و فطیح تر آدمی است که نه دیده باشیم مادر در زمان ناضی  
 هرگز از دوی خلقت و اشد وثاقاً و سخت ترین انسانی که نه دیده باشیم از دوی بند وثاق بگردان و فطیح آن چیزی  
 که یوی حکم بزند مجموعه هدایا الی عقیقه و دحالی که جمع کرده شده و بسته شده است دهنهای او بسوی گردن دوی  
 ما بین رکبیه الی کعبیه بالحدید میان دوز آنوی ادبهاشهای او باهن قلنا و یلک ما انت گفتم وای چه چیزی  
 تو اگر چه دانسته که از جنس آدمیان است اما چون بر صفتی دیدند برخلاف صفات آدمیان شک کردند و ما بیت  
 وی که بیت قال گفت آن مرد قلنا و تم علی خبری. تحقیق قادر و مستکن شده اید شما بر خبر من یعنی من خبر خواهم  
 داد شما را الحال خود فاجبرونی ما انتم. پس خردید مرا که شاید چه کسید و چه حال دادید ما بیت ایشان  
 خود معاوم دوست که استند اما بمتابعت سوال ایشان او نیز از ما بیت سوال کرد قالوا لئن اناس من  
 ! لعرب گفت ما آدمیانیم از عرب که رکبنا فی سفینه بحریه سوار شدیم در کشتی و یائی قلعب بنا البحر شهر  
 پس بازی کرد و با موج دریا با یکدیگر قلنا البحر یورث پس در آمدیم این جزیره را فلطمه فناد ابداهلب پس  
 پیش آمد مادر ابر بهر سوی طیر فقالنا اننا للجماعة اعدوا الی هدا فی الدیور. پس گفت آن دایه من  
 جاسوس خبر ام فمید کنید و بر دید بسوی این کس که در دیر است فاقبلنا الیک سراها پس دوی  
 آوردیم ما بر تو شتابان فقال اخبرونی هن نخل بیسان گفت آن انسان خردید مادر از در خان خرمای  
 بیسان هل نشعر آیا میوه دهد و بیسان. ففتح موده و سکون مشا قریر اصبست در شام و موضوعیت بهما و در  
 مشا رقی الا نوار گفته که بیسان و حدیث جسامه از بلاد حجاز است و بیسان دیگر در بلاد شام است  
 قلنا نعم گفتم آری میوه دهد نخل. بیسان قال اما انھا قوشك ان لا نشعر گفت آگاه باشید بدوستی که این  
 نخل بیسان نزدیک است که میوه دهند اشارت کرد بقریب قیام قیامت قال اخبرونی عن بحیره الطبریه  
 هل فیها ماء گفت خردید مرا از دریاچه طبریه آیا هست در دوی آب و طبریه. ففتح طابا و با قصبه ابست از اردن  
 و طبرانی که از اینه حدیث است مشوب باوست قلنا هی کثیره الماء گفتم ما آن بحیره آب بسیار دارد و  
 قال ان ماءها یوشك ان ینفد گفت که آب دوی نزدیک است که برود و خشک گردد و قال اخبرونی  
 عن عین زغر خردید مرا از چشمه زغر زای بنم دغین بنم مفتوح شهریت ممدون در جانب قبابی  
 شام هل فی العین ماء آیا هست در آن چشمه آب و هل یزرع اهلها یماء العین و آیا زراعت  
 می کنند اهل آن بلد و آن آب چشمه قلنا نعم هی کثیره الماء و اهلها یزرعون من ماءها گفتم آری  
 آن چشمه آب بسیار دارد و اهل آن زراعت می کنند از آب دوی قال اخبرونی عن نبی الایمین  
 ما فعلت گفت خردید مرا از پیغمبر امیان یعنی عرب که چه کرد این بر اعتقاد یعنی بود است که نبوت حضرت



سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم اعتقاد دارند اما مخصوص باب علامات الساعة و ذکر الدجال  
 عرب دارند و این تحریف است از ان معون یون حضرت وی مبعوث بنادان و جاهلان ندانند که الله  
 قلنا قد خرج من مكة و نزل یثرب گفتیم ما به تحقیق بیرون آمد آن پیغمبر از مکة و نزل کرد و یثرب  
 که نام قدیم مدینه است قال اقاتله العرب گفت آیامقاته و کارزار کردند و یثرب عرب قلنا نعم گفتیم  
 آری مقاتله کردند و عرب قال کیف صنع بهم گفت چگونه منادی کرد وی با عرب قاضی نه آنه قد ظهر  
 علی من یلیه من العرب و اطاعوه پس خبر دادیم او را که آن پیغمبر به تحقیق غالب آمد و بر کسی  
 که متصل و نزدیک بود او را از عرب و اطاعت و فرمان برداری کردند آنها و اقال اما ان  
 ذلك خیر لهم ان یطیعوه گفت آگاه باشید بدوستی که آن بهتر است مرا ایشان را یعنی اطاعت کردن ایشان  
 مراد از این اعتراف است از وی بفضل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بحکم اضطرار و از جت آنکه  
 بود مراد از این حال غرض در اظهار کفر و انکار دین پس پوشیده داشت یا مراد وی خیریت در دنیا  
 است و انی مخبرکم عنی انی انا البشیر و الخیر من خبر دهم شما را از حال خود که من تحقیق سنجیم  
 و انی یوشک ان یوذن لی فی الخروج فاجرح و من فریب است که اذن کرده شود مراد بر آمدن پس  
 بر آیم قاصیر فی الارض پس سیر کنم در زمین فلا ادع قربة الا هبطت بها پس گذارم من هیچ دینی را  
 مگر آنکه نزول کنم و فرد آیم او را فی الارضین لیلة در چهل شب غیر مکة و طيبة خرمه و مدینه و طیبه یکی از نامهای  
 این بلاد و مطهر و طیب است و او را نامهاست متجاوز از صد بعضی از ان در اول کتاب جذب القلوب ثبت یافته  
 است و تیسری از مدینه طیبه متضمن خیانت و نجاست نفس خبیثه است که حاجت غراین بلاد از وی منزه  
 مقدس خواهد بود و این لفظی اختیاری بر زبان وی جاری شده و احتمال دارد که آنحضرت یا او سی تیسر یا من  
 اسم مناسب مقام دیده ذکر کرده باشد و الله اعلم همه محرمات علی کلتها بلکه طیبه حرام کرده شده اند  
 بر من هر دو کلمات اردت ان ادخل و اخلد امنهما هر گاه که در آیم یکی را اذان دو موضع است قبلی  
 ملک بیده السیف صلتا پیش می آید مرا فرشته که در دست او ست شمشیر آینه و در قاموس گفته که  
 صلت شمشیر صفتش و فی البصر ارج صلت بفتح شمشیر زدن صلت به بالسیف ضرر به و به یصل فی علیها باز  
 میدارد و اذان و ان علی کل نقب منها ملائكة یحرسونها بدوستی که بر بردار از طیبه فرشتگانند که نگاهبانی  
 می کنند او را قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و طعن به من فی المذبح گفت آنحضرت این کلمه  
 را از دهن منخرن خود کرده است داشت در منبر و محضر با کسرم و کون خا و معجمه و فتح صاد مهمله خبر می که  
 در دست گیر او را آدمی و نامه کند بوی مثل عصاره و عکاز و مانند آن هذ و طيبة هذ و طيبة یعنی  
 اجد یثرب این طیبه است صداره که فرمود از جت ابتهاج و سرور و اظهار فضیلت و امتیاز وی از میان سایر  
 مواضع و بلاد الا هل کفتم حدیثکم آگاه باشید آیا بودم من که خبری را دوم شمارا با این خبر فقال الفاضل نعم

گفتند آدمی خبری دادی ما را باین خبر الا انه فی بحر الشام باب علامات الساعة و ذکر الدجال  
آگاه ماست که دجال در دریای شام است و یحیی الیمین یاد رویای یس لابل من قبل المشرق ما هو  
نه بلکه از جانب مشرق می آید و یحیی دجال و مادر ما زنده است و صله کلام است و نافی نیست که اقال  
قاضی حیاض فی المساروق و غیبی در شرح این لفظ و اعراب آن و جمعی ذکر کرده با مثل مستند و آن را موی  
ساخته است و او می پیدد الی المشرق و اسنادت کرد و آنحضرت بدست مبارک خود بسوی مشرق چون حی  
جل و علاقیام قیامت را مبهم گذاشته و به تعیین خبر نداده اوقات علامات آنرا متعین نساخته است  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مکان بند کردن دجال را درین اماکن نموده مردم مبهم داشت با غلبه ظن در  
آخر آن و آن نیز متعین نیست جز آنکه در آنجانب است از غیر تعین موضعی مخصوص و این است منی فی دو  
احتمال اول و اثبات ثالث که فرمود لابل من قبل المشرق و احتمال دارد که نزدیک میان این اماکن  
به جهت انتقال وی باشد از بعضی به بعضی و الله اعلم و رواه مسلم ۱۰۲۰ و عن عبد الله بن عمر ان رسول  
الله صلی الله علیه و آله و سلم قال رأیتني الليلة عند الکعبة آنحضرت فرمود دیدم من خود را در خواب امشب نزد  
کعبه فرایت رجلا آدم پس دیدم مردی گندمگون را که احسن ما التراء من آدم الرجاء هم چونکو ترین آنجیستند فی  
توازدان گندمگون له لمة مر آن مرد را موی است نزدیک بدوش رسیده که احسن ما التراء من  
اللمام قل رجلا هم چونکو ترین آنجیستند فی توازموها بصفه مذکور به تحقیق شده که ده است آن مرد موی  
را فیه نقطه ماء پس آن مویهای چکه از وی آب کنایه است از غایت نصارت و نظافت متکففا علی  
عواقب رجلین بیکه گنده بر دوشهای و مرد و بطوف بالبیوت طواف می کند خانه کعبه را فسمالت من هلا  
پس برسدیم که کیست این مرد فقالوا هذا المسیح بن مریم پس گفتند این مسیح بن مریم است قال  
گفت آنحضرت ثم اذا انا بوجل جعل قطط بسمر ناکه من کزنده ام بردی جنگه موی اهور العین  
الیمینی که چشم راست کان عینه غبیه طافیه کوبا که چشم او انکو زنده است بر آمد و بایی نور است  
چنانکه که شست کاشبه من رایت من العاس باین قطن هم چون مشابیه ترین کسی که دیدی تو یا دیده ام من از  
مردم رایت بر صیغه مخاطب و مشکلم هر دو خوانده اند باین قطن مراد همان عید العری من قطن است که ذکر او  
گفته شد و کاف در کاشبه زاده است و اضعا یل یه علی متکبی رجلین بطوف بالبیوت در حالی که بنده  
است هر دو دست خود را بر دوش و مرد طواف می کند آنرا و بنجانه کعبه فسمالت من هلا پس برسدیم  
کیست این مرد فقالوا هذا المسیح الدجال پس گفتند این مسیح دجال است متحقق علیه انجا شکل می  
آورد که دجال کافر است او را با طواف چکار و جواب میگویند که این از مشکلات آنحضرت است  
در رویا و تعبیرش آنست که آنحضرت را نمودند که روزی باشد که عیسی علیه السلام گرد این بگردد و از برای  
اقامت آن و اصلاح غل و فساد آن و دجال نیز گرد این بگردد و از برای قصد افساد و اغایب آن کذا اقال

الطبيعي بوجهه نماید که کفار قریبش در جاهایت طوائف است بامیلا بهات الساعة و ذکر الدجال  
 میگردد پیش از آن که نبی کرده شوند از قریب سجد حرام اگر دجال نیز میگردد باشد مذکور چیست و نیز  
 از بیجا جواز طواف کافر و خارج لازم نمی آید و نبی از طواف مشرک و خارج است فافهم و فی روایة قتال  
 فی الدجال و در روایتی آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم گفت در وصف صورت دجال  
 رجل احمر جمیم نردی سرخ تن داد جعل الراس انکاه موی سر او و عین الیهشی که چشم راست  
 اقرب الناس به شیبها این قطن نزدیکترین مردم بوی از روی مشابیهت این قطن است و ذکر و ذکر کرده  
 شد حدیث ابی هریره که او شش اینست لا تقوم الساعة حتی تطلع الشمس من مغربها فی باب ملاحم  
 در باب ملاحم که گذشته و منکر کرد نزدیک است که ذکر کنیم حدیث این هم که او شش اینست قام رسول  
 الله صلی الله علیه و آله وسلم فی العباس فی باب قصة ابن الصیاد اذ شاء الله تعالی و این هر دو حدیث  
 در مصابیح و در باب الامارات میں دی الساعه مذکور اند ۸۰ § الفصل الثاني عن فاطمة بنت قیس  
 فی حدیث تمیم الداری از فاطمه بنت قیس و حدیث تمیم داری که تم از فاطمه بنت قیس که بر دایت سلم  
 گذشت بجای فلقتهم ذابة اطلب الی اخره در روایت این داد از فاطمه مذکور این چنین آمده که قالت گفت  
 فاطمه قال گفت تمیم داری فاذا انابا مرارة یجوز شهرها پس ناگاه من مقرون یا زنی ام که می کشد موی  
 خود را از درازی قال گفت تمیم داری ما انت جیستی نو و کبستی قالت گفت آن زن انا الجساسة من جساسه  
 ام که خرمی زسانم بدجال اذهب الی ذلك القصر بر دینان شب آن قصر که می بینی فاتیته پس آدم آن  
 قصر را فاذا ارجل یجوز شهرها پس ناگاه و برین قصر مری است که می کشد موی خود را مسلسل فی الاغلال  
 بند کرده و بسته شده است در غلها یجوز و فیما بین السماء و الارض می جنبه و اضطراب می کند در میان آسمان  
 و زمین فقلت من انت پس گفتم کیستی تو قال انا الدجال گفت من دجالم ذکر کردن آن این خود را با اسم دجال از  
 جهت تعیین نفس خود است با اسم عالم اگر چه به جهت اشتقاق اصل لفظ حقات نفس لازم آید یا نو اند که آنحضرت  
 ذکر مری باین اسم کرده باشد نقلاً یا بمعنی رواه ابو داود آنکه مخالفی که درین دو حدیث واقع شده آنست  
 که در آنجا جساسه را داده گفته که معرفت عام و در چهار پایه مستعمل است و اینجا امراة خوانده جواب می گویند  
 بآنکه شاید که دجال داد و جاسوس باشد یکی دابه و دیگر امراة و یا آنکه دابه در اصل وضع لغت به معنی جنبه و بر زمین  
 است و تخمین بر چهار پایها بحسب عرف عام است و در قرآن مجید استعمال دابه بمعنی لغت بسیار آمده  
 است و این معنی شامل است امراة را و بآنکه احتمال دارد که جساسه شیطان باشد که متمثل می شود بهر صورت  
 که خواهد و این احتمال قریب تر و وجیه تر است و الا تحسب احبایه عالم از دابه یا امراة بعید است مگر آنکه مراد  
 از جاسوس امراکب باشد که در نواحی می گذرد و الله اعلم و مخالفی که درین دو حدیث باین وجه نیز است که سایل  
 و مخاطب دو حدیث مسلم جماعه اند که تمیم داری در میان ایشان بود و درین حدیث سوال و جواب

جواب مخصوص به تمیز داری داشته و این مخالفت تواند که سائل جماع باشند. باب علامات الساعة و ذکر الدجال  
 و چون تمیز داخل است نسبت شوال بوی نیز جایز است یا سائل وی باشد نسبت آن جماع نیز درست  
 است چون یکی از جماع گادی کرد نسبت آن کار جماعی کند بطریقه قول مردم قبله بوفلان ۲۳ و عن  
 عبادة بن الصامت عن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال گفت آنحضرت الی حدیثکم عن  
 الدجال حتی عشیتم ان لا تعقلوا من فرادس شمار از دجال خرابی متعذر و بر آنکه ما آنکه ترسیدم که  
 مبادا که تعقل نکنید و تفهیمد حقیقت حال او را و کند ب او دوا مشبه شود بر شما حال او پس باید که تعقل بکنید  
 و تفهیمد و مشبه بگردید بر شما بعد از آن بیان کرد حال او را تا تفهیمد بقول خود آن المسیح الدجال قضیو دجال کوناه  
 قد است اگر چه حسیم و عظیم و بطن است اقصی بقدریم جابر جیم آنکه دو وقت زاهد قرن هر دو بای وی از  
 یکدیگر دور افتد در قاموس گفته آنکه صد و هشتاد و سه روز و شبی نزدیک افتد و با شهادت دور جعد جعد موسی  
 اعوز کور مطوس العین شود و نوار کرد شد چشم لیست با لیمه و لا یجوز ان یقتدی بجم جیم بر حایض نه  
 باند بر آینه است چشم او نه بست و بدرون فرو رفته و به تطبیق بیان احادیث که بعضی دلالت دارد بر  
 توفیق بعضی بر طمس نشانها مکتوم شده است فان البس هلیکم پس اگر التباس و اشتباه کرد شود بر شما یعنی  
 در حال او بشهر را باید فاعلموا ان ربکم لیس با عود پس بدانید و این مقدمه مستحسن دارد که در روزگار  
 شما تالی شده گویند رواه ابو داود ۳۰ و عن ابی عبید بن الجراح قال سمعت رسول الله صلی  
 علیه و آله وسلم رواه است از ابی سعید بن الجراح که از صحابه عظام و عشره مبشره و ائمه این امت است  
 گفت شنیدم آنحضرت را یقول انه لم یکن نبی بعد نوح می گفت بدستی که نشان اینست که نوح و هیچ  
 پیمبری بعد از نوح الا قد انذر الدجال قومه که آنکه تحقیق تر سایه است آن پیمبر از دجال قوم خود  
 را و به تحقیق که شد که نوح نیز ترساید است از وی قوم خود را پس مراد بقول او بعد نوح بعد از انداء  
 نوح است نه بعد از وجود نوح و انی انذرکم و بدستی که من می ترسم شمار از وی قوضقه لقا پس وصف کرد  
 و بیان کرد آنحضرت حال دجال را بر ای ما قال لعله سید که بعض من زانی فرمود شاید که نزدیک بود که در یابد او را  
 بعضی از آن کسان که دیده است مرا اوسم کلاسی یا شنید است کلام مرا یعنی رسید وی خبری که من داده ام از وی  
 اگر چه بعد از طول زمان باشد یعنی وجود و خروج وی متیقن است و وقت آن مبهم اگر چنان باشد که  
 بعضی اصحاب من در یافتن می تواند الا دیگران که بعد از ایشان بیایند البته خواهند دید و چون خبر مرا که از وی  
 داده ام شنید باید که بر قیمن خود باشند قالوا گفته صحابه یا رسول الله فکیف قلوبنا بعد ان یومئذ یس  
 چگونه باشد و لهای ماری که در بایم او را قال مثلها یعنی الیوم فرمود چنانکه است و لهای شما امروز  
 او خیر یا بهتر ازین باشد یعنی هر که ایمان ثابت و مستقیم است دل او ثابت است و هیچ اندیشه نیست  
 چنانکه آآن منکر است او را در آن زمان نیز منکر خواهد بود و باک منکر تر که به معایر احوال او را خواهد دید



يزيد قالت كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم في بيتي باب علامات الساعة وذكر الدجال  
فلما ذكر الدجال اسما بنت يزيدى كويد كويد آنحضرت و در خانه من پس یاد کرد دجال را فقال ان بين  
 يدیه ثلث سمین پس گفت که پیش از بر آمدن وی سه سال یا شهر مئة تمسك السماء فيها ثلث  
 قطرها لی است که بازید آمد آسمان در آن سال و دواک باران خود را و الارض ثلث نباتها باز  
 میداد زمین دو دانک و میزد نهایی خود را و الثانية تمسك السماء ثلثی قطرها و الارض ثلثی نباتها  
 و سال دوم بازید آمد آسمان چهار دانک باران خود را و زمین چهار دانک روئیدنی خود را و الثالثة تمسك  
 السماء قطرها ككله و الارض نباتها ككله و سال سوم نگاه میداد آسمان باران خود را تمام و نگاه میداد  
 زمین روئیدنی خود را تمام فلا یبقی ذات ظلف و لا ذات ضرمن من البهايم الاهلك پس باتنی نمی ماند  
 خدا ندیم شکافته از حیوانات مانند گاو و گوسفند و آمو مانند آن و نه خداوندان از وحش چهار پایاگر آنکه  
 هلاک گرد و ظف مکر غلام بر پایها و گاو و گوسفند و آمو اطلاق کنند چنانکه خفت بضم خا و شتر و حافر و هم  
 اسب و ماناگر ادا بطلاق حیوانات است یعنی هیچ حیوانی بر روی زمین به جمت قحط سال زنده نماند  
 و ان سن اشد فتنه و درستی که از سخت ترین قته دجال انه یأتی الاعرابی اینست که دجال می آید بادی  
 نشینی را که علم و عقل ندارد و فیقول ارایت ان احيیت لك ابلک پس می گوید بآن اعرابی خرد مرا  
 که اگر زنده گردانم برده ای تو شتران ترا الست تعلم انی ربك آیا نیستی تو که میدانی که پروردگار تو ام  
 فیقول بلی پس می گوید اعرابی آری می دانم که تو پروردگار منی فیه مثل له پس تمثیل و تصویر می کند دجال  
 برای اعرابی و در بعضی نسخ فیه مثل له الشیطانین چنانکه در اب و اخ مذکور است فتوا بلك مانند شتران  
 اعرابی کا حسن ما یكون ضر و عا لکچو بهترین آنچه می باشد ابل از روی پستانها و اعظمه اسمة و بز گترین  
 آن چرمی باشد از روی ساهها قال گفت آنحضرت و باقی الرجل قدمات اخوه و می آید دجال مردی را  
 که مرده است به تحقیق برادر او و مات ابو و مرده است پدر او و فیقول ارایت ان احيیت لك اباك و  
 اعماك پس می گوید دجال با اعرابی خبر ده مرا اگر زنده گردانم برای تو پدر و برادر ترا الست تعلم انی ربك  
 آیا نمیدانی تو که من پروردگار تو ام فیقول بلی پس می گوید اعرابی آری میدانم که تو پروردگار منی فیه مثل  
 له الشیاطین پس تصویر می نماید مرا اعرابی داشت باطنین اینها لفظ شیاطین در همه نسخ مذکور است فتوا بیه  
 و فتوا بیه مانند پدر او و برادر او و دین اثارست که آنچه نموده می شود از ابل و برادر و پدرشالی و خیالی است  
 که شیاطین بدان صورت می بندند و تمثیل می شوند نه حقیقت آن قالت گفت اسماء بنت یزید که راوی این حدیث  
 است ثم خرج رسول الله یسیر یرون رقت پیغمبر خدا از مجلس صلی الله علیه و آله و سلم لحاجته  
 برای حاجتی که داشت ثم وجع یسیر باز آمد بمجلس بعد از قضای حاجت و القوم فی اهتمام و غمهما  
 حدثهم و حالانکه صحابه و هم دغم بودند از آنچه خبر داد ایشان را از حال دجال قالت فاخذ بالمتممی الباب پس

گرفت آنحضرت هر دو طرف در را هم چسبن وافع است در نسخ باب علامات الساعة و ذكر الدجال  
 مشقات معاصج و در خوانشی نوشته اند که لحمه بلخ لام و سکون حاء مهمل و مهم مقصوره معنی جنت و جانب و در  
 صحاح و قابوس و کتب دیگر لحمه باین معنی ذکر کرده اند و طبعی گفته صواب لجفتی الباب بحکم مکان حاء و با  
 بدل میم و در کتب لغت بحقه بحکم و طایفه معنی عضا و باب آمده و البجات بر خوانب چاه و گویند فقال مهمیم  
 اسماء پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چیست حال و شان تو ای اسماء مهمیم فتح مهمیم سکون ما دفع یا لحمه  
 باینه است. معنی استنهام اسی ما حاک و ما شاک قلت گفتم من یا رسول الله لقد قلت ان الله قد قتل الدجال فقال الدجال  
 به تحقیق کشیدی و بیرون آوردی و لهای ما را یاد کردن این صفت که و جا را کردی قال گفت آنحضرت ان  
 یخرج و انما حی اگر بیرون آید و من زنده باشم فاذا حیثیه پس من حجت کند و ام و ابرام دهند  
 او بر و الا و اگر من زنده باشم فان ربی علی قلی کل مؤمن پس پروردگار من عاینه من و وکیل  
 منست بر هر مسلمان و وی عز اسماء حافظ و حامی و متولی امر ایشان خواهد بود و فقلت پس گفتم من یا رسول الله  
 والله اننا لنعین عیبتنا فما نعین حتمی نجوع بعد از سوگواری و سستی که ما را آید ساخته و مهیای کنیم خیر  
 خود را پس نمی توانیم که نان بخریم تا آنکه گرسنه می مانیم از جنت غم و هم عظیم که کشیده و بیرون آورده  
 است و لهای ما را از ذکر دجال فکیف بالهؤمیین یومئذ پس چگونه بود حال مسلمانان که در زمان او  
 میشوند و چه غم دارند و بر حال ایشان مستولی باشد و مانع آید از تهیه اسباب اکل و شراب قال گفت  
 آنحضرت یجیزهم ما یجیز اهل السماء من التسمیع و التقدیس کنایه است می کنند مومنان را که در زمان  
 اوند چیزی که کنایه است می کنند اهل آسمان را از فرشتگان از تسبیح و تقدیس یعنی حق تعالی صبر و نسی  
 می دهد ایشان را بر کت تسبیح و تقدیس یا معنی آن بود که ما خیر می کنیم پس گرسنه می شویم از جنت  
 تاخیر خیر و طبیعت انسان در گرسنگی تاباین حد است و این معنی انسب است بقول او یجیزهم  
 ما یجیز اهل السماء پس چه حال بود آن کسانی را که در زمان دجال باشند از مسلمانان و چیزی نمایند  
 که بخورند چگونه صبر کنند بر عدم غذا پس فرمودند ای ایشان در آن روز تسبیح و تقدیس یزد و چنانکه غذای  
 فرشتگان آسمان تسبیح و تقدیس است و شاید که امما این سخن را بعد ازین مجلس آمده عرض کرده باشد  
 و لیکن ظاهر مستثنای کلمه فاو در نقات ناظر با اتصال این قول است بشدن خبر دجال در مجلس پس آنچه  
 گفت از قصه عجیبین و جوع از زمان آید گفت قافهم رواه احمد بن عبد الرزاق ۲۰ الفصل الثالث  
 عن المشیة بن شعبه قال ما قال احد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن الدجال گفت منبر  
 بر سید نبی کی آنحضرت را از احوال دجال اکثر مما عايناه من قبلنا من انبياء الله عز وجل  
 لی ما یضرك و درستی که آن حضرت گفت مرا زیان نمی کند ترا یعنی گمراه نمی سازد ترا و لطف و حمایت الهی  
 کنایه است می کند ترا قلت انهم یقولون ان معه جبل عظیم و نه ساء گفتم من که مردم می گویند که با وی کوهان است

است و جوی آب است پس یکی اگر گرسنه شود تشنه گردد و حال با مضطراب باب قصه ابن صیاد

کشد چاکر کند قال هواهون علي الله من ذاك گفت آنحضرت دجال خوار تر است بر خدا از بن که بر خدا کند بر دست ادا نشان این امور حقیقه و آنچه ظاهری شود بر دست او سحر باطل و صودهای بی حقیقت است و او را قدرت نیست بر اضلال و تشکیک مومن که یقین دارد در دین بلکه هر چه می بیند از وی از خود اوق موجب زیادت یقین دمی می گردید که بگوید او متفق علیه ۲۰ و عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال یخرج الله جال علی حمار اقمه یرون می آید دجال بر خر سفید و در قاموس گفته که قمره و کاک بایل بسبزی یا سرخی که در وی تیرگی است ما بین اذنیه سجعون یا عا مسامت میان دو گوش او پنهان است و باغ درازی آنچو میان هر دو ذراع و میان هر دو دست باشد فی الکهرج باغ و بوع یضم قلاج رواه البیهقی فی کتاب البعث و العشور ۱۱۰ باب قصه ابن صیاد و او را این صیاد نیز گویند و نام وی صافست و بعضی گویند عبد الله و وی از یهود مدینه است و بعضی گویند ذخیل بود میان ایشان بود و وی جبنی از کمانت و سحر و مجل امروزی آنست که دی قند بود که سبلا و منمنی گردانیده شده بود و ندی وی مسلمان و احوال وی مختلف فیه است و صحابه را نیز در وی اختلاف بود پس بعضی بر آنند که وی دجال مهو بود و که در آخر زمان بر آید و مردم را گمراه گرداند و اکثر بر آنند که این نه آنکس است و لیکن از جمله دجالان است که باعث قتل و کساد و ضلال و اضلال اند چنانکه در خبر آمده است که درین است دجالان بنیاشند که گمراه و گمراه کنندگان باشند و دلیل این ظاهر آنست که وی در اول اگر چه گاهن و ساحر بود و لیکن در آخر اسلام آورد و او را فرزندان شدند و وی در که مدینه می بود و دجال کافر باشد و او را فرزندان نباشند و از او آمدن که مدینه منموغ بود و بعضی بر آنند که وی دجال مهو بود و که فرود آمد و در آن که مدینه و علامات و صفات ویک در شان دجال در و دیافه در وی موجد دینو آن احوال دجال است بعد از خروج اما استدلال بحديث تمیم واری بران ناتمام است و با بحمله حال دی بهم است و بران حضرت نیز درین باب وحی نشده و بهم داشت چنانچه از احادیث باب معلوم گردد و الله اعلم ۷۰ الفصل الاول عن عبد الله بن عمر بن الخطاب رضی الله عنهما انطلق مع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فی رهط من اصحابه رضی الله عنهم قبل ابن صیاد و ایتست از این عمر که عمر رفت همراه آنحضرت در که وی از اصحاب آنحضرت بجانب ابن صیاد حتی وجدوه و یلف مع الصبیان تا آنکه یافتند او را که بازی می کند با کودکان فی اطعم یعنی مغالطه تضمین قمر و هر بنای مرتفع و هر حصن یعنی تجارت جمع اطام و اطوم و بنی مغالطه التمسیم و تخفیف عن محمه نام قومی است از یهود و قد قارب ابن صیاد دیو مثل التلم و حال آنکه تحقیق نزدیک رسیده بود این صیاد و دران وقت بلوغ را قلم یسحق پس خبردار نشد این صیاد با بدن آنحضرت و اصحاب وی حتی صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ظاهره پیداه

\* باب قصه ابن صیاد \*

\* الفصل الاول \*



تا آنکه زو آنحضرت پشت ابن صیاد را به دست خود ثُمَّ قَالَ أَتَشْهَدُ أَنِّي  
رَسُولُ اللَّهِ پستمر گفت آنحضرت آیا گواهی میدی که من پیغمبر خدا یم فَنظَرَ إِلَيْهِ فَقَالَ بَسْ زَكَةً كَرَامًا  
 صیاد بسوی آنحضرت پستمر گفت أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ الْإِسْلَامِ گواهی میدهم که تو پیغمبر ایمانی یعنی عرب  
 چه اکثر از ایشان خوانده و نویسنده نباشند و این با اعتقاد بعضی یهود است که رسالت آنحضرت را از منکر  
 نشوند و لیکن مخصوص به عرب دارند و این سخن وی از قبیل باطیل است که شیطان بگمانان القامی کند  
 و متناقص است چه نبی صادق باشد و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و دعوی نبوت عام کرد و تخصیص بعرب  
 باطل باشد ثُمَّ قَالَ پستمر گفت ابن صیاد آنحضرت أَتَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ آیا تو گواهی میدی که من پیغمبر  
 خدا ام فَرَّ صَدَّقَ الْبَعْثُ صَاحِبِي اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاسْلَمَ پس ررم چسباید آنحضرت اعضاء ابن صیاد را بر همه گیر  
 و استوار گرفت آورد و در ص. فتح را و صا و صما استوار کردن و بر رم چسپانیدن و ویز را و بناء مخصوص  
 بنیاد استوار را و کوبید و و بعضی را و آیات فَرَضَهُ النَّبِيُّ بِنَاءً وَضَاوِجَهُ نِزَامٌ یعنی ترک واد و ترا کرد  
 آورد و ترک واد سوال کردند آورد از اسلام از جهت عدم نفع و تاثیر دوی ثُمَّ قَالَ پستمر گفت آنحضرت  
أَمْنٌ بِاللَّهِ وَبِوَسْلَةِ إِيْمَانٍ آوردیم بخدا و پیغمبران او و این حسن ادب است و در واد انگار دوی از جهت  
 عدم احتیاج به تفریح و در واد زکار و ظهور و بطلان دعوی دوی و درین نوع تکلیف است مرا و را و بعد از  
 ظهور حقیقت حال تفریح کرد و بر واد زکار دوی و زجر و دهر و کرد و را بقول خود وَإِنْ شَاءَ فَلَنْ تَعُدَّ وَلَكَ و این ادخل  
 است و در زجر و منع ثُمَّ قَالَ لَابْنِ صِيَادٍ مَاذَا تَقُولُ پستمر گفت آنحضرت بَابْنِ صِيَادٍ بِقَصْدِ كَشْفِ وَامْتِحَانِ  
 حال دمی نا ظاهر گرد و کند دغوی رسالت دوی را همه آیا چه چیزی مینوی تو قَالَ يَا تَائِي مَنِي صَادِقٌ وَكَاذِبٌ  
 گفت ابن صیاد دمی آید مرا گاهی ششمنی راست گویند که می آرند از من خبر راست و او گاهی ششمنی دیگر  
 و دغ گویند که می آرند خبر و دغ را یعنی بعضی خبر راست می آید و بعضی و دغ نمی آید چنانکه عادت  
 گاهنان است که شیاطین القامی کنند بر ایشان خبر راستی راست و دغ را قَالَ رَسُولُ اللَّهِ گفت پیغمبر خدا  
 صلی الله علیه و آله وسلم خَلَطَ عَلَيْكَ الْأَمْرَ تَخَاطَبُ وَتَلَيَسُّ کرده شد بر تو حال تو دمی آید ترا شیطان که  
 خلط می کند آنرا و باین ظاهر شد دغوی بطلان رسالت از دوی چه رسول را خبر کاذب نباید دوی بر زبان خود بدان  
 اعتراف کرد و این حال گاهنان را باشد پیغمبران را قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وسلم بعد ازان  
 گفت آنحضرت بقصد استخوان و تحقیق سحر و کلمات و توطی حال دوی انی خبایات لَكَ خَبِيئَاتٌ بَدَسْتِي که سن پوشیده  
 ام و پستمر داشته ام برای تو امری پوشیده را خبی بر وزن قبح و خبیته بر وزن قصیص و خبی بر وزن صعب  
 امری پوشیده را گویند و روایت در حدیث خبی است و خبی نیز روایت آمده چنانکه در قول شی سجانه  
وَهُوَ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ و خبیاء سموات با بدان است و خبیاء ارض نبات  
 و خبیاء له یوم تأتي السماء بدم خانی مبین و پوشید آنحضرت از برای او این آیت را که در دوی ذکر

دغان است فقال هو المداخ پس گفت ابن صیاد آن جنی دخی است و دخی بضم  
 وال و فتح آن معنی دغان آید پس یافت وی ازان جنی مگر یگان لفظی ناقص می آید تمام آیت در باب این نیز بر  
 عادت گاه نیست که شیاطین کلمه را از کلمات در دیو و دیابیشان القا کنند و احتمال دارد که آنحضرت یا بعض اصحاب  
 آهسته بدان تکلم کرده باشند پس شیطان آنرا شنیده و بر وی القا کرده فقال احصاء فلن تعد و قدر لك  
 چون ظاهر شد که حال وی حال گاهنان است که بعضی خبرهای ناقص یا تلقای شیاطین در یابد پس گفت آنحضرت  
 و در شو پس دو پس تجاوز نمی توانی کرد قدر خود را و در نمی گذری از حد و مرتبه خود که حد قدر و مرتبه گاهنانست از  
 اظهار بعضی از خبیات ناقص و نام تمام و و حوی کن نبوت را که آن نه حد است و احصاء کلمه زجر و استنہاف  
 است که برای راندن سگ دخی گویند تا نزدیک مردم نیاید و اینجا کنه لطفی است که بعضی شرح گفته اند  
 که اخبار و اخبار آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این آیت را اشارت است بآنکه دجال داعی طایفه السلام  
 بکشد نزدیک مگوی که نام وی جمل دغان است و این بنا بر ظن و جاہلیت اوست و تمریض است  
 بقتل وی فقال گفت عمر یا رسول الله اتاذن لی قیہ اضرب عقه آیا و ستود می و می مرا و دشان ابن  
 صیاد که بزخم گردن او را فقال بن رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن یکن هو  
 لا تسلط علیہ اگر باشد ابن صیاد و جال فهو و سبط گردانید و بر گاشه نمی شوی تو بر وی و نمی توانی کشت او را  
 زیرا که کشنده داعی است علیه السلام و آن لم یکن هو و اگر باشد وی دجال فلا خیر لك فی قتلہ پس  
 نیست بکی ترا و در کشتن وی زیرا که وی ذمی است و از یو و است که اهل ذمه بوده اند و در جن  
 وقت وی ناله یزید و قال ابن جمر اطلق بعد ذلك رسول الله گفت ابن عمر مدت بعد از آن پیغمبر  
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابی بن کعب الا قصاری دانی بن کعب نیز امراء آنحضرت بود و عثمان  
 النخعی التي فیہا ابن صیاد و رحالی که قصد می کند و در خان فرما که در وی ابن صیاد می بود و فطلق رسول  
 الله پس و را استاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یتقی یتقی و النخل پناه می جوید شاخهای خرما  
 و هو یتقل ان یجمع من ابن صیاد شیاً قبل ان یراه و حال آنکه آنحضرت طالب می کند پنهانی و پوشیده که  
 بشود از ابن صیاد سخنی را پیش از آنکه بریند او را و خن و اصل قریب و خداع و ادب و ابن صیاد  
 مضطجع علی فراشه و حال آنکه ابن صیاد بر پهلوان فداه است بر جامه خواب خود و فی قطیقة پیچیده و در چادر می  
 له فیہا زمزمه مرا بن صیاد را در آن قطیقه زمزمه است به درازی معجم کلام پنهانی که فهمیده نشود و در مردم  
 بد و اوهامه نیز و است است یعنی قرات ام ابن صیاد الغیبی پس دید مادر ابن صیاد پیغمبر را  
 صلی الله علیه و آله و سلم و هو یتقی یتقی و النخل و حال آنکه آنحضرت پناه می جوید پنهانی می گردد و شاخهای  
 خرما فقال ای صاف و هو اسمہ پس گفت مادر ابن صیاد را و اندا کرد او را ای صاف و صاف نام ابن صیاد  
 است هذا محمد ابن محمد استاد است و حاضر است فتنه های ابن صیاد پس باز آمد ابن صیاد از آن

کلام پنهانی که می کرد و خاموش گشت قال رسول الله صلى الله عليه باب قصة ابن صياد  
 و آله و سلم گفت آنحضرت لوتر کشته بین اگر می گذاشت ماد و اد و جزنی کرد و سی حقیقت حال خود را  
 یعنی جزنی از دی بود می آید که بدان حقیقت حال دی فاهری گشت که حبیب قال عبد الله بن عمر فام  
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في الناس گفت ابن عمر باستان آنحضرت در مردم یعنی خطبه خواند  
 فائسی علی الله بما هو اهل پس تا که در عذاب آنجودی تعالی اهل و سر داد آنست ثم ذكر الدجال پس  
 ذکر کرد دجال را و احوال او را با احتمال آنکه ابن صياد و جال است با ترتیب نذر گری و اوصاف او  
 به بعضی صفات وی دجال را یاد کرد و احوال او را اعلام فرمود فقال اني انذركم و پس گفت بدستی  
 که من می ترسم شما از وی و ما من لبي الا وقد انذركم و نیست هیچ پیغمبری مگر آنکه حال آنست که  
 به تحقیق ترسانیده است از وی قوم خود را لقله اند و لوح قومه بهر آئینه به تحقیق ترسانید لوح قوم خود را  
 از دجال و لکنی ما قول لكم فيه فولا لم يقله نبی لقومه و لیکن من می گویم مرشد او را باب دجال کنی  
 و نشانی که نگفته است آنرا هیچ پیغمبری مر قوم خود را قطلمون الله اعور می دانید که ذی الخوار است  
 و ان الله ليس باعور و درستی که اسم سجده و تعالی اعور نیست از جهت نذر و تعالی از طایفه من بمصر تا نور  
 لای کرد و می متفق علیه ۳۳ و عن ابی معبد الخدری قال لقیه رسول الله صلى الله عليه وآله  
 و سلم و ابوبکر و هم یعنی این صیاد فی بعض طرق الملائكة ملاقات کرد ابن صياد را آنحضرت و ابوبکر و عمر رضی  
 الله عنهما در بعضی راههای مدینه فقال له رسول الله پس گفت او را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 انشهد انی رسول الله آیا گواهی میدی تو که من پیغمبر خدا یم فقال هو انشهد انی رسول الله پس  
 گفت دی یعنی ابن صياد نیز مرا آنحضرت را آیا گواهی میدی تو که من پیغمبر خدا یم فقال رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم امنت بالله و ملائکته و کتبه و رسله ایمان آوردم بخدا و فرشتگان وی و کتابهای وی  
 و پیغمبران وی چنانکه سابق گشت از قول وی امنت بالله و رسله ما ذلکری چه خبر می بینی تو ابن صياد  
 قال اری عرشا علی الماء گفت می بینم تخت بر آب فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه و آله و سلم تری عرش ابلیس علی البحر می بینی سریر ابلیس را بر دریا چنانکه در اول کتاب در  
 باب الوسوسه گذشت که ابلیس می نهد سر بر خود بر آب و می فرسند فوجهای خود را که در فتنه می اندازند  
 مردم را قال گفت آنحضرت و ما تری و دیگر چه می بینی قال گفت ابن صياد اری صا د قین و کاذبانی یم  
 و در مردم است کوه که نمی آید خبرهای راست را و دیگر دروغ کو را ا و کاذبین و صا د قایمی یم  
 و دشمن دروغ کو را و دیگر در است کوه این یا از قبیل شک را وی است که آنچنان گفت با این چنین  
 و احتمال داد که شک هم از ابن صياد باشد که گفت آنرا می بینم یا این را و این ادخلی است در خاطر و اختلال  
 نامروی که عزم نداد و شان او بر وجه انتظام و استقامت ناکامی آنچنان می بینم و گاهی این چنین فقال

فقال رسول الله. پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ایس علیه باب قصة ابن صياد  
قد عوه خطا وليس كرهه. شده است گاد بروی پس بگذاورد او را رواه مسلم ۳۰۳ و عند ان ابن صياد  
سال النبي وسم از ابو سعید خدری است که ابن صياد پرسید پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم  
عن قربة الجنة از خاک بهشت که بر چه صفت و کیفیت است فقال در مکه بیضا محك غالى فرمود  
خاک بهشت در سفیدی و زردی بر صفت دو که سفید است و در که لفتح دال و کون داد فتح میم آرد سفید  
دو بار بپخته که بیاض و مغز آرد است پس توصیف به بنابر وجه تاکید است و در طبیب و خوش بوی مانند  
مشک نالین است رواه مسلم ۳۰۴ و عن نافع قال لقی بن عمر ابن صياد فی بعض طرق المدينة  
گفت نافع که ملاقات کرد ابن عمر ابن صياد را در بعضی از راههای مدینه فقال له قولا غصبه پس گفت  
ابن عمر مرا ابن صياد را بخنی که در غضب آورد او را فانتفخ حتی ملأ السکة پس دم کرد و اما سید  
ابن صياد تا آنکه بر کرد و کوبه را داخل این هم علی حفصة پس در آمد ابن عمر بر ام السومنین خنصره که  
خواهر او و در غنی است غنما و قد بلغها تحقیق رسید و بود حفصة را خبر و در غضب آورد و ابن عمر ابن صياد را  
فقال له رحمك الله ما اردت من ابن صياد پس گفت خنصره ابن عمر را در حسرت کند ترا نه ای  
تعالی بر خواستی تو از ابن صياد که در غضب آوردی و او را ما فقلت ان رسول الله صلی الله علیه  
وآله و سلم قال یا بنیة انی تو که آنحضرت گفته است انما یخرج من غصبة یفضیها یزور فی ابدا و حال  
مگر از جنت خشمی که می کند آنرا و این منع خنصره ابن عمر را بجهت احتمال و امکان آن بود که ابن صياد و حال  
باشد یا نسب اعتقاد و جرم مردم بدان بود و الله اعلم رواه مسلم ۳۰۵ و عن ابی سعید الخدری  
قال صحبت ابن صياد الی مکه ابو سعید خدری می گوید صحبت داشتم ابن صياد تا آنکه یاد و حال که ستود بودیم  
بمکه فقال لی ما لقیتم من الناس پس گفت مرا این صبا و چه جزو محبت را پیش آدم من دیدم از مردم  
یزعمون انی الدجال گمان می برند و یایی گویند که من دجالم السبت سمعت رسول الله آیا نیستی تو ای  
ابا بنیة که شبیه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بقول که می گفت انه لا یولد له بدستی که شان  
این است که زاید نمی شود مرد دجال را یعنی او را ولد نمی باشد و قد ولد لی و به تحقیق زاید شده است  
فرزدان برای من ایس قد قال هو کافر آیا نیست که تحقیق گفته است آنحضرت که دجال کافر است  
و انا مسلم و من سلمان اولیس قد قال لا یدخل المدينة ولا مکه آیا نیست که فرموده است آن  
حضرت در منی آید دجال مدینه را و که او قد اقبلت من المدينة تحقیق پیش آدم من آمد مدینه و انا  
ارید مکه و من می خواهم که را دمی در آیم و دمی ثم قال لی فی آخر قوله پسر کنیت ابن صياد مراده  
آخر کلام تو و اما والله انی لا علم مولد و مکانه و این هو و اعرف اباء و امه آگاه باشی خدا سو کند  
بدستی که من بر آئینه می دانم مکان و دولت دجال را بجای بودن او را دمی دانم که کجاست او دمی شناسم

پدر او را در او را قال فلبستی. تخفيف بار موده گفت ابو سعید پس متبیس باب قصه ابن صیاد  
 و مشبه ساخته امر را بر من یعنی من معتقاد دجالیت او بودم این انکار که کرد است بانه مراد او یا بجهت  
 آنکه اول کلام در انکار دجالیت و استدلال بر آن بود و این که در آخر گفت که من می دانم مولد و مکان او را  
 و می شناسم پدر و مادر او و از هر بض و نایج با قرار آن می کند چه این عبارت را استرکمه گاهی گنایست از  
 نفس خود می دارد و الله اعلم قال گفت ابو سعید قلت گفت من اعی صیاد را اقبالک سایر الیوم زیان و هلاک  
 با تو را و باقی روز نماید تمام روزهای عمر تو و سایر معنی باقی و تمام هر دو می آید قال گفت ابو سعید قبیل له  
 و گفته شد مرا این صیاد را یعنی کسی از حاضران گفت ایسرک انک ذاک الرجل آباخوشش و راضی می کردند  
 تر که تو آن مرد باشی یعنی دجال بانی قال فقال گفت ابو سعید پس گفت این صیاد لوعرض حلی ما کرهت  
 اگر عرض کرد شود بر من صفاتی که در دجال است از اغوا و افلال و خدایت و بلبیس ناخوشش ندارم  
 و نارضی نیستم از آن و این کلام دلالت دارد بر رضای او بدجالیت و صفات وی و این دلیل واضح  
 است بر کزاد و او مسلم ۷۶ و عن ابن عمر قال لقیتہ وقد تعرت عینہ ابن عمری گوید ملاقات کردم  
 ابن صیاد و او طال آنکه تحقیق جو شید و اما سعید بود چشم او قلقت متی فعلت عینک ما اری پس گفتیم  
 از کجا باز کرد چشم تو آنچه می بینم از ایشان و درم قال لا ادوی گفت نمی دانم و در نمی یابم آرا قلت  
 لا تلذی زهی فی راسک گفتیم در نمی یابی و حال آنکه چشم تو در هر تست قال انشاء الله خلقها فی  
 غصاک گفت اگر می خواهی خدا پیدا میکند آنرا در عصبای تو یعنی خدا قادر است که پیدا کند چشم را و در جهاد و در  
 آرا و جهاد را خود دشمن و نه خواه بود به چشم و پدری که در آن چشم پیدا کرد پس هم چنین جابر  
 است که آدمی را نیز شعوری نبود و بدان بهجت کثرت اشتغال و انکار که مانع کرد و از احساس و ادراک  
 قال گفت این عمر فقیر کاشد نخیز حیا سمعت پس آوار کرد و از راهی می چو سخت تر آواز خری  
 که شنیده ام آرا و او مسلم ۷۷ و عن محمد بن المنکدر قال رایت جابر بن عبد الله یحلف بالله ان این  
 صیاد الذی جال محمد بن سکره که تابعی مشهور جلیل جامع میان علم و زهد و عبادت و دین متین و صدق و شرف و  
 شهید از جابر و انس و عایشه و ابو هریر و در خیر ایشان از صحابه و شید از وی ثوری و شعبه و عمرو بن  
 و بنار و مانک و در خیر ایشان از ائمه مات سنده یثین و مایه و قیل غیر ذلک می گوید که دیدم جابر بن عبد الله  
 انصاری را که سوگند می خورد و می گفت که این صیاد دجال است قلت تحلف بالله گفت سوگند می نمودی بخدا یعنی از کجا  
 خرم کردی بآن قال انی سمعت عمر یحلف علی ذلک گفت جابر من شنیدم عمر رضی الله عنه که سوگند می نمود  
 بر آن که این صیاد دجال است عند النبی زید بن عمر رضی الله علیه و آله و سلم فلم یفکره النبی صلی الله  
 علیه و آله و سلم پس انکار نکرد آنحضرت آرا از عمر و اگر واقع نمی بود انکاری که در آنحضرت و مانا که  
 سوگند جابر و عمر رضی الله عنهما بر آن بود که وی دجال از دجالان بود و دجال صیاد اما حدیثی که در فصل ثانی

از آن عمر آمده صریح است که وی مسیح دجال بود و شاید که مذکور این عمر این باب قصه ابن صبیاد  
 باشد و با الجمله در حال وی اختلاف و اشتباه است و الله اعلم متفق علیه **بج ۵۰ الفصل الثانی** عن  
 نافع قال کان ابن عمر یقول والله ما شک ان المسیح الدجال ابن صیاد بود این عمر که می گفت خدا  
 سوگند شک نمی کنم من که مسیح دجال ابن صیاد است رواه ابو داود و البیهقی فی کتاب البعث والنشور  
**۲۰** وعن جابر قال فقلنا ابن صیاد یوم الحزین کم کردیم ما ابن صیاد را و روز واقعه حرا اگر مراد باین عبارت  
 آنست که وی در آن واقعه غایب شد چنانکه کسی ندانست که کجا رفت پس این روایت متنافی آن روایت  
 است که وی در مدینه مرد و نماز کرد و بروی و اگر مقوم این عام تر است شامل موت نیز هست فلا منافات و واقعه  
 حره واقعه ایست که در مدینه مطهره از شرک بزیده شقی واقع شده و محلی از وی سابقا کنه شده است و نصیب آن و  
 شناخت آن ناکفته و آنرا در تاریخ مدینه ذکر کرده ایم رواه ابو داود **۳۰** وعن ابی بکر قال قال رسول  
 الله صلی الله علیه وسلم گفت ابوبکر که صحابی مشهور است که گفت آنحضرت یحییٰ ابن الدجال ثلثین عاما  
 لا یولد لیهما ولد درنگ می کند مادر و پدر دجال سی سال زائیده نمیشود و مراد از آنرا فرزند وی ثم یولد لیهما غلام  
 اعور و ستر زائیده می شود مراد از آنرا پسری یک چشم کور و اضرس بضاد معجم بزرگ و دندان و بعضی گفته اند  
 مراد اضرس آنکه زائیده شود و دندان و اقله متفقه و کمترین جنس غلامان از وی منتخت تمام عیثاء و لا ینام  
 قلبه خوابی کند در چشمان او و خواب نمی کند دل او در جنت کسرت و سادس و توالی انکار قاسد که  
 التامی کند آنرا شریطان ثم تحت لیلار رسول الله پس فرمایان کرد برای ما پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله  
 و سلم ابویه غنات مادر و پدر او را فقال پس گفت آنحضرت ابو طوال بضم طاضرب اللحم بدوی  
 در از قدس یک گوشت یعنی نجف الیدین کان انفه منقاد کوبایی وی نول مرغ است و الله امراته فرضاخیمه  
 و مادر او زنی است مطهر بزرگ عربض فرساح بکنر مرد مطهر و فرضاخه زن مطهر و فرضاخه بلاظ نسبت  
 نر کوبند طویله الیدین و در از هر دو دست فقال ابوبکر و فسمعنا بمولود فی اليهود بالمدینة پس  
 گفت ابوبکر پس شنیدیم ما مولودی را و در یهود و مدینه قد هیبت انا و الزبیر بن العوام پس رفتیم  
 من وزیر حتی دخلنا علی ابویه تا آنکه در آمدیم ما را مادر و پدر او فاذا تحت رسول الله پس ناگاه وصفت  
 پیغمبر خدا که کرده بود صلی الله علیه و آله و سلم فیهمادری مادر و پدر او واقع است و چنان است که  
 فرموده بود و فقلنا هل لکما ولد پس گفتیم ما مادر و پدر او آیا هست مراد از آنرا فرزند وی فقال مکشنا ثلثین  
 عاما پس گفته ایشان درنگ کردیم ما سی سال لا یولد لهما ولد زائیده نمی شد ما را فرزند وی ثم ولد لنا  
 غلام اعور اضرس ستر زائیده شد ما را پسری انحر اضرس و اقله متفقه تمام عیثاء و لا ینام قلبه  
 فخر جنا من عیلهما گفت ابوبکر پس بیرون آمدیم از پیش ایشان فاذا هو منجلد فی الشمس  
 فی قطیفة پس ناگاه ابن صیاد افتاده است بر زمین و رآفتاب در قیبه و له همهمة و مراد از الکافی است

خفی فکشف عن راسه بس بشاد سر خود را فقال بس گفت ما قتلنا باب نزول عیسی  
 چه می گفتید نه قتلنا کذبتم ما و هل سمعت ما قتلنا آیای شنیدی تو چیزی که می گفتیم ما قال نعم گفت  
 آری می شنیدی چیزی که می گفتید شما تنام عینای و لا ینام قلبی خواب می کند دشمنان من و خواب می کند  
 و لمن رواه الترمذی و عن جابر ان امرأة من اليهود بالمد یمة ولدت غلاما ممسوحا عینه  
 و دایتست از جابر بن عبد الله که زنی از قوم یهود در مدینه زایید پسری که نوحه نمود که ده شده است چشم  
 او طالع نایه بر آید است و ندان بیشتر که آنرا شک نیز گویند فاشفق رسول الله پس رسید به منبر  
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم ان یکون الله جال الزین که باشد وی دجال فوجه تحت قطیفة پس  
 آمد آن حضرت بدین ادنا تحقیق حال او ناید پس یافت او را زیر قطیفة خست و ویرهم در حالی که میگوید  
 کلامی خفی فاذا نته امه پس آگاه گردانید او را مادر او فقالت بس گفت یا عبد الله هذا ابر القاسم این  
 ابر القاسم است یعنی حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است ایستاده فخرج من القطیفة  
 پس برودن آمد از قطیفة فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما لها قاتلها  
 الله چه شد مرا آن زن داد چه گاه کرد آن زن باشد او را خدا ای تعالی لئن لم یقتله لبین اگر می گذاشت او را دگر  
 نمی کرد او را امر آئینه نایمی کرد وی حال خود را فلک کرم مثل معنی حدیث ابن عمر بس ذکر کرد و جابر  
 یار او سی جابر مثل معنی حدیث ابن عمر را که در اول باب گذشت فقال عمر بن الخطاب ایذا فی لی پس  
 گفت عمر رضی الله عنه دستور می ده مرا یا رسول الله فما قتله بس بگشتم او را فقال رسول الله پس  
 گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ان یکون هو غلست صاحبه اگر هست ابن صیاد و جال بود پس  
 نیستی تو یار او یعنی کشنده او را صاحب عیسی بن مریم نیست یار او اگر عیسی مریم که پنج کسر را آمدت  
 بر قتل وی نباشد مگر عیسی و اعیان السلام و الا یکن هو و اگر نباشد وی و جال فلیس له ان یقتل رجلا من اهل  
 العهد پس پیغمبر مدتر که باشی مروی ز آنرا ای فیه این بس از اسلام وی بود بعد از اسلام نیز مال وی معلوم  
 شد که راضی بود و اینکه دجال باشد و این کز است چنانکه از حدیث ابی سعید خدری که همراه او بود که میرفت معلوم  
 شد فلم یزل رسول الله پس همیشه می بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مشفقاً الله هو الله جال ترسند ازین  
 که وی دجال باشد رواه فی شرح السنة و باب نزول عیسی علیه السلام به تحقیق ثابت شده است  
 با عاویت عجمی که عیسی علیه السلام فردی آید از آسمان بز من و می باشد تابع دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم و حکم  
 میکند بشر بهت آنحضرت و اما بعضی احکام که در شریعت مانیت و حکم عیسی به آن ثابت شده پس وی از  
 باب بیان دل است چنانکه نسخ می باشد و آن دو از زمان از شریعت محمد است صلی الله علیه و آله که در هر چنانکه  
 وضع خرید و مانند آن و الفصل الاول و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم والذي نفسي بيده سو گند نه ای که جنای ذات من در دست قدرت او است لیوشکن ان یزل

ینزل فیکم این مومنین را یک است که فردا آید از آسمان در اهل  
 دین و ملت شامی پس هر یک از اینها حکما عدلا و حاکمی که عالم داد که است فیکم الصلیب پس  
 بشکست صلیب را و آن در پوست از یکدیگر کشیده و قاطع نموده بر پشت مصلوب یعنی شخص بر دار کشیده  
 و نصابی شکل آزار عایت کند و بران محافطت نمایند تا اگر جزای خود را بدانان شکل نماند و در  
 کردن آویزند مثل زمار دیگر کافران را و گاهی صودست عیبی را در وی بسازند از جهت مذکور است او که او را  
 با اعتقاد ایشان بنمود و در دار کشیده بودند و فی الصراح صلیب چایبای ترسانان و یقتل الخضر و یکشنبه  
 جو کار او یصنع الخیر و بهمه خیره را از اهل ذمه و حکم نماید که با اسلام یا آتشگیر مقصود از اطلاق نصرانیت و نحو  
 احکام و آثار آن و حکم بشرایع دین اسلام و بقیض المال و بسایر شود و از زمان صبی مال یا بسیار بریزد و عیبی  
 مال را بقیض الفح یا از فیضان و عثم دی از افاضه بردارد و است حتی لا یقبله احد بسیاری مال و در آن  
 زمان چند آن شود که قبول کند آنرا هیچ یکی حتی تکون السجد و الواحد و غیر اهل دنیا و ما فیها آنکه  
 می مانند یک بکه و هزار بهتر از دنیا و آخر در دنیا است این کلام شیعانی است به مجموع آنچه مذکور شد از کسب  
 صلیب و مثل آن یعنی دین اسلام و رواج در وقت باید و میل و محبت مردم و طاعت و عبادت پیدا کرد و  
 که یک سید بهتر از تمام مزایع و پاکیزه و دین خود همیشه است که سید و ستر از دنیا است و ما فیها است و مخصوص  
 بآن زمان نه و لیکن در آن زمان صلیب و تقویست آدمیان نیز بدین آید و نزد ایشان هم بهتر می نماید و  
 احتمال دارد که متعین بقیض المال باشد یعنی مردم را چون رحمت در مال نماید یکی از آن اجراض  
 نمایند و در بزال مال فضیلتی و محبتی نمایند پس نماید ذوق و محبت جز و نماز ثم یقول پس می گفت ابو هریره  
 فاهروا ان شتم پس اگر شک و نزود و از بد و این جزو نماید اگر می خواهد این آیت را و ان من اهل  
 الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته الا یتوب الیه یکی از اهل کتاب یعنی بنو و نصاری که آنکه ایمان  
 می آورده عیبی علیه السلام پیش از موت او یعنی بعد از نزول اوستی و از آخر زمان پس چون دین و ملت  
 یکی گردد و اختلاف از میان بر افتد و اختلافی که بود و نصاری در شان عیب علیه السلام دارند نیز بر طرف  
 کردند و همه ایمان آورند بوی بر وجهی که در دین اسلام است که الله علیا الله و اسوله و ابن امته و این  
 یک وجه است و تفسیر این آیت و ابو هریره رضی الله عنه باین وجه است لانی که در مضمون حدیث و وجه  
 دیگر نیز گفته اند و آن این است که نیست هیچ یکی از اهل کتاب اگر آنکه ایمان می آورده عیبی پیش از  
 موت خود یعنی نزد غرغره که ایمان در آن وقت سودمند بود و برین وجه احتمال دارد که پیغمبر محمد صلی الله  
 علیه و آله و سلم باینکه سجده و تعالی راجع باشد و محصل مقصود آن کرد که تا کافر بود وقت مردن بکلم  
 اضرط ادا ایمان می آورد و لیکن نباید بداند پس باید که با اختیار پیش از آن وقت بداند این است آنچه که بود  
 متفق علیه و علیه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الله لیمنن ان اهل مومنین حکما عدلا



[illegible]

استانز ابائی است رواه مسلم و هذا الباب خال عن الفصل الثاني \* و این باب قرب الساعة  
باب در مصابح خالی است از فصل ثانی که از حسان است \* الفصل الثالث \* عن عبد الله بن  
هبر و قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله و علم يعزول عيسى بن مريم الي الارض فرأى آدمي  
يسوي ذنبن فيتنزع و يولد له پس زن نمی خواند و زاید میشود و او را برای وی و میبختند و راهین  
مطعمه در گلاب میکنند و می آید او در سن چهل و پنج سال ثم يموت پسر بی میر و فیلد فن مسمی فی قبوری پس کور کرده  
می شود و من در مقبره من فاقوم اما و عیسی ابن مريم فی قبر واحد پس می خرم من و عیسی در یک مقبره بین ای یکی  
و هم میمان او بکر و عمر که در آن مقبره دفن اند رواه ابن الجوزی فی کتاب الوفاء پس معلوم شد که مراد بقبر مقبره  
است و در اخبار آمده است که در مقبره شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جانی یک قبر خالی است  
و هیچ کس را آن حاکم نشده و چنانکه امام المسلمین حسن بن علی را خواستند که در آن جای دهد و عایشه  
و فاطمه غما که خانه او بود در آن را نشیمن شدنی امیر آمدند و نگذاشتند که او را در مقبره جد وی نگاه اندازد  
و عبد الرحمن بن عوف را نیز با آنکه عایشه را نشیمن میسر نیامد و عایشه را نیز نگذاشتند که خانه نسبت ترا این جابر بنیم  
گفت من به آن را نشیمن میزا و عیسی اجابت من در بیعت نمیدم گویند که حکمت در آن آن بود که این جای نم  
عیسی علیه السلام خوانده بود و آنکه انظر \* ۷ باب قرب الساعة و ان من مات فقد قامت قیامت \* ظاهر آنست  
نزدیک بودن قیامت قیامت باین معنی است که آنچه مانده است از دینی که برای آن نهادند کسر است  
و اکثر که بیشتر و بعضی گفته اند که اگر اندکی از آن گذشته باشد نیم حکم بقریب صادق است باین اعتبار  
که مسافت ازین نقطه تا منتهی کمتر است از میانه آن و این اعتبار صحیح است و لیکن مراد این جاسنی  
اؤل است چه واقع آنست که آنچه مانده اندکی است چنانکه احادیث بدان ناظر اند و من مات فقد قامت  
قیامت نیز لفظ حدیث است که مولف این جاعل این باب ساخته و معنی او آنست که هر که مرد آنچه در  
قیامت از احوال و احوال واقع شده فی است نمونه از دو وجه ادوای می کرد و دو ایام عزالی در کتب  
خو داین معنی را تفصیل داده و شرح نموده است و خود نوشته تفصیل آن بر دو نوشته است و یکدیگر و موبت را  
نست نسبت قیامت صغری گویند چنانکه و اما که دانی شدن مجموع عالم و عالمیان و اقیامت کبری نامند و قیامت  
وسطی نیز دارند آن عبادت است از مردن طبقه مردم که در آثار قریب بیکدیگر باشد که آن را قرن خوانند  
چنانکه در حدیث عایشه باین \* ۸ الفصل الاول \* عن شعبه عن قتادة عن ابن عباس قال قال رسول الله  
صلى الله عليه وآله و علم بعثت النبا و الساعة که اثین شعبه از قتاده از انفس روایت می کند که آنحضرت  
فرمود ترا که بعثت شد ام شریب با قیامت هم جو این دو انگشت که میان او و وسطی باشد قال شعبه و سمعت قتادة  
و يقول فی قصصه گفت شنیده شنیدم و آنکه می گفت در قصصهای او و عظمای خود که می خواند و می گفت و در  
بیان مراد از تشبیه نیست آنحضرت با قیامت باین دو انگشت که فضل اخلاص علی الاعوام هم جو

زیادتی و پیش یکی ازین دو انگشت که وسطی است برویکی که سبابه است باب قرب الساعة  
یعنی همان مقدار که انگشت میانه پیشتر از ان انگشت است مبعوث شدن من پیشتر از قیامت  
نیز آمده است که من پیشتر آمده ام و قیامت از پس و سید اُمّی آید فلا ادري اذکری عن انس او  
قاله قتاده شعبه می گوید پس نمیدانم که این بیان را قتاده از انس نقل کرده یا از پیش خود گفت و بعد از  
آنکه از انس باشد نیز احتمال دارد که انس از خود گفت یا از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بشنیده و از  
حدیث مسند وین شده که باید معلوم کرد که این بیان را آنحضرت است و بعضی گویند مراد بیان ارتباط  
و اتصال دعوت آنحضرت است بقیامت دینی و دنی و دیگر دین میان متخل نیست چنانکه در میان این دو  
انگشت انگشتی دیگر باشد از آنکه دومی اثر افسیر کرده باشد و در حدیث تصریح آمده خلافت آنرا اعتباری نبود  
محقق علیه بد آنکه مثل این حدیث در باب کافل و یتیم نیز آورده یافته است که فرمودوا فاول الیتیم فی  
الجمعة هکذا من و آنکه غم خواری یتیم باشد و یتیم هم چنان باشیم که این دو انگشت اند و درین حدیث  
اگر حمل بر معادنت و اتصال کنیم بقصد سبالت و جی و ادوا که بر تاخر کافل یتیم و در غول جنت از آنحضرت بر  
و جی که تقدیم و تاخر این دو انگشت است نیز فضلی عظیم دارد و آنکه کرمانی در شرح صحیح بخاری در همین  
حدیث بیان کرده که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این کلام فرمود بر ابر کشته بود و بعد ازین هر دو انگشت  
در آن حال پس از آن بحالت طبع اصلی که تقدیم و تاخر است باز آمده اند و نیامده اند که در وقت این  
دو انگشت از آنحضرت بر طریق نبود و معادنت بود چنانکه از سایر مردم و لیکن بر ابر کشتن آنها در وقت  
این قول مجزیه بود و آنچه در بعضی کتب فارسی نوشته اند که سبابه و وسطی از ان حضرت بزرگتر بودند بحکم عظمت  
اصلی ندارد و مخالف کلام شراح و متن حدیث است و الله اعلم ۲۹ و عن جابر قال سمعت رسول  
الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول قبل ان یلوه یبشر گفت جابر شنیدم آنحضرت را که می فرمود پیش  
از رحلت خود بیکاه تسالونی عن الساعة می پرسید مرا از وقت قیامت و انما علمها عند الله و نیست  
عالم به تقین و وقت آن که نزد خداوند عزوجل یعنی از وقت وقوع قیامت کبری می پرسید آن خود معلوم  
من نیست و آنرا جز خدای تعالی نداند قیامت صغری و وسطی و انما شمایان کنیم که از ان عالم و مردم چنانکه فرمود  
واقسم بالله ما علی الارض من نفس مغفوة سواک می خورم بخدا که نیست بر روی زمین هیچ نفس که زنده  
شده و وجود است الان یلقی علیها مائة سنة و هی حیة یوم مثلک که بیاید و بگذرد بر روی صد سال دوی زنده  
باشد در آن روز که صد سال تمام بگذرد یعنی این طبقه و قرن از آدمیان که در آن زمان خرد آید من موجودند  
و مدت صد سال همه بگذرد و هیچ یکی از ایشان باقی نماند این قیامت را وسطی گویند و مردن هر یک را  
نسبت بوی قیامت صغری و الله اعلم و باین حدیث است که در این بعضی از اکیابر علمای حدیث در موت  
خضر علیه السلام بر وی در وقت خرد آید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از مولودان و موجودان بر روی

بر روی زمین بودند و بحکم خبر نوح صادق باید که بنای وی از صد سال در نماند و دو باب قرب الساعه  
 بعد از که شش صد سال بمیرد و جواب می دهند که خضر ازین عموم مخصوص است و آن حضرت بجز از احوال است  
 خود داده است که از است من که درین وقت موجودند بعد از صد سال بمیرند و بعضی گویند که شاید که  
 خضر در آن وقت بر زمین نباشد بلکه بر آب بود و یا در سماوات است نقل کرده اند که چهار کس از  
 انبیاء زنده اند در زمین خضر و الیاس و دوبر آسمان ادریس و عیسی و اخبار در وجود خضر از پیشانج و عاقل بتواتر  
 رسیده اگر چه آنرا بعضی تأویل کنند که هر زمانه خضری است که مرئی و مفیض آنست ولیکن از کمال اولیا  
 وجود همان شخص از بنی اسرائیل که مصاحب موسی بوده آمده و از حضرت فوٹ الباقین شبنج محی الدین عبد  
 القادر رضی الله عنه منقول است که گاهی در انشای کلام خود می فرمود و اشارت بجانب بنوای کرد قف یا اسرائیلی  
 و اسمع کلام المسمودی فرمود بایست ای اسرائیلی بشنو کلام نجی دامرا و ذات شریف خود را و کلام  
 خود را می داشت ۳۰ و عن ابی سعید عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا یأتی مائة سنة و علی  
 الارض نفس مدفوعة الیوم و رواه مسلم ۴ و عن عایشة رضی الله عنها قالت کان رجال من الابرار یأتون  
 النبی یومنون انهم مردان از بادید نشینان که می آمدند بمنبر را صلی الله علیه و آله و سلم فیما لونه من المساء عقب  
 می رسیدند آنحضرت را از وقت قیام قیامت فکان یبصر الی اصغرهم پس بر آن حضرت که می میگفت  
 بجانب خردترین ایشان در سن و سال فیه قول ان یصل هذا الیدرکه الیهم اگر می زید این خردک در  
 نمیباید او را پیری سخت حتی تقوم علیکم ساعتکم تا آنکه بر پایش و بر شما قیامت شما یعنی هنوز می باخیزد  
 نرسیده باشد که شما همه مرده باشید اشارت بهلاک این طقه و دفای این قرن در مدت این مدت و لهذا  
 فرمود عنکم متفق علیه ۲ و الفصل الثانی ۳ عن المستور و دایت از مستور و بضمیم  
 و سکون سین مهمل و قیام سکون و او در کسر را در آخر دال مهمل بن شداد الخ فین و تشدید دال صحابی است  
 میزد و در ابل کوفه ساکن شد مسر را و معده داشت و در ایشان دور وقت و ذات آنحضرت کو واک  
 بود اما روایت دارد از آن حضرت عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال بعثت فی نفس الساعة  
 بر آیه نوحه شده ام من و ابدان کار قیامت و اوایل علامات آن و نفس به حرکت ابتدا ظهور چیزی چنانکه  
 نفس الصبح گویند و ظهور آنرا از اند فسیقتها کما سیقت هذه هذه پس پیشی کردم من  
 ساعت را چنانکه پیشی کرده است این انکشت یعنی وسطی این انکشت را یعنی سبابه را و اشار  
 باصبعیه السبابة و الوسطی و اشارت کرد بدو انکشت خود که سبابه و وسطی است رواه الترمذی  
 ۴ و عن سعد بن ابی وقاص عن النبی صلی الله علیه و آله قال انی لارجو ان لا تعجز استی عند ربها  
 فرمود بدستی که من هر آینه امید می دارم که عاجز نیاید است من نزد پروردگار خود و ان یوخرهم نصف  
 یوم ازین که آن خبر دهد و مهلت بخشد و بشارت اینم روز قیل لسطن و کم نصف یوم گفته شد مر سعد بن ابی قاص

را چند است و چه مقدار است نیم روز قال خمسمائة سنة گفت نیم روز پانصد باب لا تقوم الساعة سال است این از اینجا چه است که طی قنای فرمود و آن یوم ما عند ربك كما لف ساعة ما تعدون می فرماید که یک روز و یک شب و یک روز و یک شب و یک روز و یک شب است از آنچه شما می گنید شما چون روز مقداره هزار سال باشد نیم روز پانصد سال بود و معنی حدیث آنست که این است در این مقداره قدرت و کثرت و قرب و مکان نزد پروردگار تعالی هست که پانصد سال ایشان را نگاه دارد و هلاک نکند و بقای ایشان کمتر از این خود نباشد اگر پیشتر بود تو اند اشارت کرد بآنکه در کمتر از پانصد سال قیامت قائم نمیشود و این است و هلاک نکند بعد از آن تا چه خواست باشد و بعضی گفته اند که مراد آنست که تا پانصد سال سالم و ایمن از شداید و عقوبات نگاه دارد و در ایشان آفت نرسد که بدان مستحکم و مستحصل شوند رواه ابو داؤد و مشیخ جلال الدین سیوطی و بعضی وسایل خود اثبات کرده که قنای است بعد از هزار سال از رحلت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از پانصد تا دویست و گفته که بعضی از علماء وقت قنوی دادند که در مایه عاشر خروج مهدی و دجال و نزول عیسی و دیگر علامات قیامت دافع کرد و این قول را رد کرده و از پیش خود اثبات کرد که اخبار و آثار دلالت دارند که از هزار یک روز و زیاد بر آن از پانصد بگذرد و الله اعلم الفصل الثالث

عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یمثل هذه الدنیا بمثل ثوب بشق من اوله الی آخره حال این دنیا در نزدیک رسیدن بنش و هلاک و قرب زمان قیامت هم چو حال جامه ایست که پاره کرده شده است از اول آن تا آخر آن فبقی متعلقا فیخیط فی آخره پس باقی مانده آویخته یک رشته در آخر دی فیوشك ذاك الخیطان یخطف پس نزدیک است آن رشته که کسبه شود و دت دنیا سر آید و قنای کرد و رواه البیهقی فی شعب الایمان \* \* \* باب لا تقوم الساعة الا علی شرار الناس \* \* \* باب و بیان آنکه بر پانصد قیامت مگر بر مردم بد یعنی نیکان الله میبرد و بدان باقی مانده پس قائم شود قیامت بر ایشان و تا دویست و نیکان در دنیا هست قیامت قائم میشود و چنانکه گذشت که در آخر عهد عیسی علیه السلام با دوی خوش بوی بوز که سلمانان الله بدان جان دهند و دگر از آن بانی مانده که میان خود و مانده خزان اختلاطه نمایند پس بر ایشان قائم شود قیامت \* \* \* الفصل الاول \* \* \* عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تقوم الساعة حتی لا یقال فی الارض بر بانی شود قیامت تا آنکه گفته نمیشود در زمین الله الله یعنی کسی نمی ماند که ذکر خداست تعالی کند و او را بر سر نه بلکه همه کافروبت برست و فاسق باشند و فی رواية قال و در وایتی این چنین آمده است که گفت لا تقوم الساعة علی احد یقول الله الله بر پانصد قیامت بر هیچ یکی که می گوید الله الله رواه مسلم و ازین حاصل معلوم کرد که قنای عالم برکت ذکر خدا و اگر آن و صالحان و نیکوکاران است و چون ایشان از عالم بر دارند عالم نیز در پاید \* \* \* و عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله

و سلم لا تقوم الساعة الا على شرار الخلق معنی این حدیث از بیان باب لا تقوم الساعة  
معنی ترجمه باب معانوم شد و مراد بخلق نامس است زیرا که مراد بشرا از عصاة است اندا و متمم  
به معصیت آدمیان اندا سایر خلق رواه مسلم ۴۰ و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول  
الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تقوم الساعة حتي تضرب الیات نساء دوس حول ذی الخلفة بر یا  
نمی شود قیامت تا آنکه نمی جنبند سر نهایی زنان قبیلہ دوس که دبت خانه که نام او ذی الخلفة است  
الیات فتح همزه و لام صح الیه فتح همزه و سکون لام دو قاموس گوید سرین زن بایه و گوشت یا آنچه  
نشسته است بر ذی از پیه و گوشت و غی الخراج الیه دنیب و در مجمع البحار گفته گوشتی که بماند شد بر پشت  
و دران و در دست تاریق الانوار آورده که گوشت نصف پایان از حیوان و آن را بنی آدم گوشت مقته است  
دوس فتح دال و سکون داد در آخرین مهاد قبیلہ است از یمن و ذوالخلفة فتح خاء معجمه و لام و بنشین  
نیز آمد دبت خانه که آنرا کعبه یمنیه می گفتند و در آنجا بتی بود نام او خلفة که قبایل دوس و خثعم و بجیلہ آنرا  
می پرستیدند و آنحضرت جبرئیل بن عبد الله بجلی را بر فرستاد تا آنرا خراب کرد پس می فرماید که در آخر زمان  
این قبایل مرتد دبت پرست شوند و زنان ایشان که در آن بت خانه طواف کنند و راوی در تفسیر ذو  
الخلفة گفت که ذو الخلفة طاغیة دوس و ذوالخلفة نام بت قبیلہ دوس است التي كانوا يعبدون  
ففي الجاهلیة آن طاغیة که بودند ایشان که پرستش می کردند در زمان جاهلیت و از آنچه گفته اند که نام  
بت خانه است معانوم می گردد که درین تفسیر مسامح است متفق علیه ۴۰ و عن عایشة رضی  
الله عنها قالت سمعت رسول الله گفت عایشة رضی الله عنها شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله  
و سلم یقول ی گفت لا یدلک لیل و النهار حتی یجعل الملات و العزیز نمبر و شب و روز یسے فانی  
نمی گردد دنیا تا آنکه عبادت کرده بشو و لات و عزی که نام دبت مشهور است لات نام صنم قبیلہ ثقیف  
است و عزی نام بت غطفان و سلیم فقلت عایشة می گوید پس چون شنیدم آنحضرت را که این سخن  
گفت گفتم یا رسول الله الی کف لا ظن حین انزل الله بدستی که بودم من که هر آنکه گمان میکردم هر گاهی  
که فرود آمده است خدا می آید این آیت را هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره  
علی الدین کلد و لو کره المشرکون آن خدائی که فرستاده پیغمبر خود را در راه راست و دین درست  
تا غالب گرداند او را بر دین همه دین اگر بر ناخوش دارند آن را مشرکان دبت پرستان و چون مدلول  
این آیت اینست که دین مانده باطل شود و بت پرستیه باز و ال پذیرد دین اسلام بر همه غالب آید  
پس من گمان می بردم بلکه یقین می دانستم که آن ذلک قائم دبت پرستی تمام شوند و زوال پذیرند  
و هر طرف شوند است و در بعضی نسخ قاسا بنضرب آمده و آنرا موافق علم خود می دانست که در شرح ذکر  
کردیم و دیگر این خبر چندی که در آخر زمان لات و عزی و ابیه بر سینه قال الله سیکون من ذلک ما شاء الله

فرمود آنحضرت که بد رسی که شان اینست که خواهند در آخر زمان چری از بت پرستی . باب لا تقوم الساعة  
 مدتی که خواسته است خدای تعالی ثم یبعث الله ریحاً طیبه پس می فرستد خدای تعالی بادی خوشبو فتوفی کل من کان  
 فی قلبه بهشقاق حبه من خردل من ایمان . ستر میرانده می شود هر کس که هست در دل وی سقاده دارد  
 خردل از ایمان فیبقی من لا خیر فیہ پس باقی می ماند کسیکه نیست هیچ نیکی در وی فیزجفون الی دین آباثم  
 پس مرد می شود و بازی کردند بسوی دین بدان خود یعنی بکشتن الهی در آخر زمان کفر و بت پرستی خواهد شد  
 تا قیامت که محل ظهور قهر و جلال حق است بر بدان قائم شود بر بزرگان و ذوالعزمین عبد الله بن عمرو  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یخرج الدجال یردن می آید دجال فی کثرت از یحیی بن  
 درنگ می کند می پاید جل لا ادوی از یحیی بن یوما او شر او ما ما عبه الله من عمر بن الناص می گوید در نمی یابم  
 که مراد آنحضرت از چهل چل روز است یا چهل ماه است یا چهل سال سابقاً معلوم شد که در بعضی روایات  
 چهل سال آمده و در بعضی چهل روز یا چهل شب و در تطبیق نیز معلوم گشت فیبعث الله عیسی ابن مریم پس  
 می برانیزد وی فرستد الله تعالی عیسی بن مریم را علیه السلام کانه عروقه بن مسعود گوید که وی عروقه بن مسعود است در  
 صورت و شکل و عروقه بن مسعود و ثقی از صحابه مخفایم است و این مسعود پدر عبد الله بن مسعود و نیست پدر وی  
 مسعود بن غافل نهی است و پدر این مقتصد بن مالک فی طایفه قبیله کنده پس می جوید عیسی علیه السلام دجال را  
 پس می کشد و اثم یمکث فی الناس سبع سنین لیس بین اثین عداوة پس درنگ می کند می ماند عیسی  
 علیه السلام در مردم هفت سال و حالتی که نباشد میان دو کس دشمنی یعنی همه کس بر صفت ایمان کامل  
 و طریقه محمود و دوست یکدیگر باشند و کث عیسی هفت سال یعنی بعد از کشتن دجال باشد و الا سابقاً معلوم  
 شد که مدت کث وی علیه السلام چهل و پنج سال است ثم یبعث الله ریحاً طیبه من قبل الشام  
 پس ستر می فرستد الله تعالی بادی خوش و خنک از جانب شام فلا یبقی علی وجه الارض احد پس باید  
 می ماند بر وی زمین هیچ یکی که فی قلبه مشقالات ذره من خیر در دل وی سقاده از ذره از خیر است او ایمان  
 شک و ادوی است که من خبر گفته یا من ایمان گفته الا قبضه مگر آنکه می ستاند آن باد آن کس را  
 و سبب انزاع روح وی می گردد و حتی لو ان احد کم دخل فی کید جیل تا آنکه اگر ثابت شود که یکی از شما  
 در آید در درون کوی لدخلته علیه حتی تقبضه بر آئینه می در آید آن باد و آن کوهران شخص تا آنکه می ستاند  
 جان او را و کید الفتح کاف و کسر بادال میانه هر چهره ای گویند و دیگر بفرمانی نیز باین معنی می آید  
 قال فبقی شرار الناس پس باقی می ماند مردم بد فی خلق الطیر و احلام السباع و سبکی بر مذکورانی  
 دهند تا یعنی در فسق و فساد و قضای شهوات نفسانی چنان سبک و نیز و باشند چنانکه بر مذکور و ظلم و خونریزی  
 و در افتادن در آن چنان کران و سبکی شوند که در مذکور و احلام اینها جمع حلقه بکسر عاده شده اند که بمعنی گزایناری  
 و وقار است و مراد اینها نمکن و استقرار است و در ظلم و فساد لا یعرفون معروفا و لا یفکرون معکراً

آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دانیادرسد و بگوید و منسخت وی  
 عز و علا از دوزخ شان بر آید و در حدیث ابی سعید در فصل اول از باب الحشر بیاید که این بحث نام از مایه جوج  
 و مایه جوج خواهد بود و شفاعت با موطن باشد اول که عاصیان را بدو نگاه عزت بیارند و ایستاده کنند از جرق خوف  
 و خیالت غرق شوند و از رسول و نبوت حساب و عذاب بگردانند و شیعیان و رفق است کنند که تابه نشینند و آرامی گیرند  
 و نفسی بر آورند و در عرصات قیامت بعد از آن حکم شود که بر فند حساب بگردانند اینجانیست و رخواست کنند که از روی  
 حساب ایشان بگذرند و هم چنین عفو کنند و چون حساب هم بگیرند مناسقه و در حساب نکند که هر که مناسقه کرده  
 شود در حساب عذاب کرده شود و بعد از حساب بدوزخ بنزدند اینجانیست محل شفاعت و در خواست است  
 تا بدوزخ نرسند و چون نرسند عذاب کنند شفاعت نمایند و از دوزخ بر آورند امید داری از کرم بخند  
 عزاسمه و شفاعت حضرت رسول فخر و صلی الله علیه و آله وسلم بسیار است باقی هر چه حکم او است  
 انه علی کل شیء قدیر قال فذلک یوم یجعل الاولاد ان شیعلا گفت پس آن روزیست که می گرداند  
 بچگان را بیر کنا نیست از درازی آن روز و از شدت دمخت که در آن روز است چه پیری و دغم و محنت  
زود رسد و ذلک یوم یکشف عن ساق و آن روزیست که پیدای می شود و کشاد میشود و در وی از امری  
عظیم و محنتی سخت و کشف ساق کنا نیست از خوف و رسول و شدت دمخت و این معنی شهادت است میان  
حرب و اصناف آنست که هر که در شدت و محنت سخت افتد و اهتمام آن و اسیر از ساق مرزد و ساق وی بدان  
کاشوف گردد و کلام در تفسیر کریمه یوم یکشف عن ساق و یدعون الی السجود بسیار است و نزد اکثر  
مأدب وی این است که گفته شد و الله اعلم و راه مسلم و ذکر کرده شد حدیث معاویه که او شش ایست  
لا تقطع الهیوة و در وی ذکر انواع آفتاب از جانب مغرب آمده است فی باب التوبة در باب توبه  
 باب التوبة فی الصور فتح میدن و صدور بضم شاخ که در وی بدینند و مراد اینجاست که در وی  
 انرا قبل بدین و آن در دفع است یکی بر ای هلاک گردانیدن و میرانیدن زندگان و دیگر برای  
 زندگ گردانیدن و برانگیختن مردگان ۵۸ الفصل الاول عن ابی هریره قال قال رسول  
 الله صلی الله علیه و آله وسلم ما بین النبیین از دعون مدت فاصل میان دو نفر چهل است  
 و چون ابوهریره از دعون بجل گفت قالوا ابر سیدند یا با هریره از دعون یوما آیادت مذکور چهل  
 روز است قال ابیت گفت ابوهریره ایبا آوردم از جرم و قطع کردن بآنکه گویم چهل روز است و ندانم  
 بتوانم گفت انرا قالوا از دعون شهر گفته آیا چهل ماه است قال ابیت گفت از چهل ماه گفتن نیز با  
 آوردم انرا نیز توانم گفت قالوا از دعون سنة گفته آیا چهل سال است قال ابیت گفت این را نیز  
 توانم گفت یعنی چون از آنحضرت بجهن شید و امیاسین شنید و آنرا فراموش کرده ام بخرم  
 توانم گفت که مراد چیست و گفت آنحضرت ثم یقول الله من السماء ماء یسری فرسده خدای

باب التوبة فی الصور  
 الفصل الاول



تعالی از آسمان آبی را فیض بخشید که با یثیمت البقل سر میر و باند و پدای می شوند باب النسخ فی الصور  
 آدمیان و جز ایشان از جانداران چنانکه میر و پدای می شود تر و دهنها و گیاها بر زمین و به حقیقت آدمی را و  
 را نخی است چنانکه نباتات را بهمان در زمین که بوجود آن پیدا کرد و دوسر گشته چنانکه اثار است کرد  
 بقول خود قال ولیس من الانسان شی لا یبلی الا عظما واحدا و یست از آدمی جزئی که کهنه نشود  
 یعنی همه چیز از اعضا و اجزای می کهنه شود و پوسیده و فرسوده گردد مگر یک استخوان و هو عجب الذنب  
 و نام آن استخوان عجب الذنب است بفتح عین و سکون جیم و فتح دال و فون و آن استخوان  
 است بایمان صاب میان دوسرین و عجب الذنب به تبدیل یا بهیم نیز آمده و عجب و عجم هر دو به معنی  
 اصل رنج آید و ذنب به معنی دم و این استخوان چون در انجاست آن را باین نام خوانند و منده یز کب  
 الخلق يوم القيامة و ازین استخوان ترکیب کرده میشود و پیوند داده میشود و پدید آید جسد آدمی  
 متفق علیه و فی روایة لمسلم قال کل ابن ادم یأکله التراب منه جسد آدمی را آدمی خورد آنرا  
 خاک الا عجب الذنب مگر این استخوان که منده خلق و فیه یز کب از وی پدید آمده شده است در اول  
 خلقت در آدمی ترکیب داده می شود در روز قیامت ۲۴ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه  
 و آله وسلم یقبض الله الارض يوم القيمة در نیمه گیرند ای تمامی زمین را در روز قیامت و یطوی  
 السماء بید میخند و می پیچد آسمان را بدست راست خود دکانیست از عظمت و جلال و کبریای حق و مهانت  
 و حقارت افعال غنیمه که او عالم خلق در این جرات است در جنب آن و تنبیه است بر آنکه خراب کردن عالم و  
 برداشتن زمین و آسمان نزد قدرت وی ممکن و آسان است و چون آسمان را شرف و عظمت نسبت  
 بر زمین بیشتر است اذرا ذکر کرد و تخصیص کرد بزمین که اثرش از بسار است پس قبض می کند  
 زمین را آدمی بید آسمان را بدست راست خود و ثم یقول یسئری کوبید وی تعالی انا الملك منم بادشاه عالمی  
 الا غلاق این ملوک الارض کجا بادشاهان که در زمین دعوی بادشاهی می کردند متفق علیه ۳۰ و عن  
 عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یطوی الله السموات يوم القيمة  
 می پیچد ای تعالی آسمانها را در روز قیامت ثم یأخذهن بیده الیمینی یسئری گیرد آسمانها را بدست راست  
 خود و ثم یقول یسئری کوبید انا الملك این العباد و این المتکبرون منم بادشاها کجا اند جرد قهر کنندگان  
 و کام شکنندگان و کجا اند کمر کنندگان ثم یطوی الارض بشماله یسئری بید زمین را بدست چپ  
 خود و فی روایة و در دینی اینچنین آمده است که یأخذهن بیده الاغوی می گیرد زمین را بدست دیگر  
 ثم یقول یسئری کوبید انا الملك این العباد و این المتکبرون کجا اند ستم رگادی  
 دارند گان مردم را و کردن کسان و بزرگی نمایند گان از خود و رواه مسلم ۳۱ و عن عبد الله  
 بن مسعود قال جاء جبر من اليهود الی النبی آمد دانشمندی از یهود سوی بنی اسرائیل و آله

و سلم فقال بس كنت يا محمد ان الله يسمك السموات يوم القيمة على اصبح باب النسخ في الصور  
 بدستی که خدای تعالی نگاه میدارد آسمانها را روز قیامت بر یک انگشت و الارضین علی اصبح و نگاه  
 میدارد زمین را بر انگشت دیگر و الجبال و الشجر علی اصبح و نگاه می دارد کوه ها و درختان را بر انگشت دیگر  
 و الماء و الثری علی اصبح و نگاه می دارد آب را و خاک نمناک را بر انگشت دیگر و سایر المخلوق علی اصبح  
 و نگاه می دارد بانی خلق را بر انگشت دیگر ثم یهزین ستر می جنباند اینها و فیقول یسری گوید انا الملك  
 انا الله منم باو است منم خدا اینها همه کنایت و تمثیل و تصویر بر غلبه قدرت و عظمت الهی است تعالی شان و قطعا  
 معنی و است و انگشت و جنبانیدن منظوری و ملحوظه روش کلام عرب اینست که چون یکی را خواهند وصف  
 کنند بزرگ و گویند دوست وی فراخ و کشاد است یا آنکه تواند که او را دست نبود و دستهای وی  
 برده شده باشند باز اول خلقت بی دست آفریده شده یا کسی را بر سلطنت و ملک وانی وصف کنند گویند  
 فلان بر تخت نشست اگر چه او را تختی نود و نه نشستی نه و این مسلکی سدید است و در نعم مستجابات قرآن  
 و حدیث بی آنکه تاویل کنند بگویند مراد است اینست و تحت این فاعلم و انداخته که در آنحضرت از  
 گنهار یهودی و تصدیق کرد مراد را چنانکه گفت فضلك رسول الله پس بخندید پیغمبر خدا صلی الله علیه  
 و آله و سلم تعجبا ما قال الحجر از جمت شکفت نمودن از آنچه گفت آن و انشمنده بود و تصدیقا له یعنی  
 تعجب نمودن آنحضرت نه از جمت گنیز سب جرم و بلکه از جمت تصدیق وی در است کوه انسن وی بود  
 ثم قرأ بترخاوند آنحضرت این آیت را و اقلد و الله حق قل و داند از هر دند آنکسان که شریک  
 می گردانند خدا را غیر او را و ایمان ندارند بکمال قدرت و عظمت او می اندازد کردن او یعنی نشناختند او را  
 چنانکه باید شناخت و تعظیم نداشتند او را چنانکه تعظیم باید داشت و نه پرستیدند او را چنانکه باید پرستیدند  
 و الارض جمیعاً قبضته يوم القيمة و زمین تمام در جفا قدرت او است و السموات مطويات بيمينه  
 و آسمانها پیچیده شده اند بدست راست وی سبحانه و تعالی عما یشرکون پاک است و بزرگ است وی  
 از چیزی که شریکانی گردانند او را آنچه یهودی گفت نصیر و فضل اینست متفق علیه و عن  
 عایشة رضي الله عنها قالت سألت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن قوله تعالی پر سید پیغمبر  
 خدا را از معنی قول خدای تعالی که گفته است يوم تبطل الارض غیر الارض و السموات روزی که تبدیل  
 و تغییر داده شود زمین را و پیدا گردد شود و زایل وی زمین دیگر و تبدیل داده شود آسمانها را و آفریده شود  
 آسمانهای دیگر یعنی روز قیامت فاین یکون الناس یومئذ پس گجا باشند آدمیان در آن روز و در آن وقت  
 که تبدیل داده شود زمین و آسمان را قال علی الصراطا گفت آنحضرت آدمیان در آن وقت بر صراط  
 باشند مراد همان صراط است که معهود است نزد مسلمانان یا هر صراطی که باشد و اصل صراط به معنی راه است  
 و راه مسلم بدانند تبدیل و توابع می باشند یکی تبدیل و زوایات چنانکه گویند تبدیل گردم و دایم را

و از این نیز یعنی در بدل و دایم و نابریز که در بدیل و در صفات چنانکه گوید تبدیل باب الفتح فی الصور  
که در ممانعه و اجتنام یعنی حلقه و از آنکه اتم و در شکل خاتم ساختن با آنکه ذات یکی است و صفت و هیئت دیگر شد  
و تبدیل زمین و آسمان بر زمین و آسمان دیگر و احتمال دارد و آثار و اخبار نیز و تبدیل صفات بیشتر است  
این عباس فرموده زمین همان زمین است تغییر در صفات او است و ابوهریره گفته که فرارخ کند  
زمین را چنانکه هیچ بماند و دست در آن نمائند و در دگاه تعالی قاده است که زمینی دیگر و آسمانی دیگر پیدا کند چنانکه  
برخی آثار و اخبار در آن نیز ناظر است از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه آمده است که زمینی پیدا کند  
از خرقه و آسمانی از طلا و از این مسند آمده که زمینی پیدا کند سفید و دیگر که کلاه بکشد و کسی در آن  
و ظاهر حدیث و سوال عایشه و جواب آنحضرت مراد ناظر دین است که اقال الطیب و ابیه اعلم ۶۰ و عن ابی

هریره قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الشمس والقمر مكدوران يوم القيمة آفتاب و ماهتاب  
بیکدیگر میشوند روز قیامت یعنی بر داشته و دو گوشه انداخته میشوند چنانکه جامه و ایه و پیچند و دو گوشه بیکدیگر انداخته  
بایکدیگر میشوند و در دشت نانی این آمد و می رود و اسباط آن از آفاق و زوال می پذیرد و از آن روایه البخاری  
۲۰ الفصل الثانی عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله گفت گفت پسر من اصلي الله

صلیه و آله و سلم کیف انعم و صاحب الصور قد التقه چگونگی نعمت کرد و ما ششم و حال آنکه صاحب  
صور که اسرافیل است علیه السلام فرد برده است صور را در دستان خود و رای دیدن و اصفی  
سمعه و مایل کرد اینها است و بر داشته است گوش خود را بجانب حی تا کی اذن کند و به فرماید که  
بدنم و حی جبهه و گنج داشته و نمون کرده است پشانی خود را چنانکه عادت و مندان بوق و  
دشخ می باشد یعنی چهار شده و آمده است ينتظر معي يوم بالفتح اتفرای می برد که کی امر کرده شود و دیدن  
فقالوا پس گفته صحابه یا رسول الله و ما تا مونا چون حال اینست چه می فرمائی ما او چه گاه کنیم قال فرمود  
قولوا حسبنا الله و نعم الوكيل بگوئید پس است ما را خدا و بگوید کفیل است وی که سبب و می شود تمام کار  
و با خود و ابوی یعنی آلتیاید و گاه حی بر بردا و عباد بر فضل و کرم وی کنند و بر عمل و کردار خود تکیه نکنند  
با آنکه بد آنچه فرموده است گاهی کرده باشد و این گفته است که چون شدت و محنت در سر از چیزی

پیش آید این را بگویند و از آن سلامت یابند و روایه العز مزی ۲۲ و عن عبد الله بن عمر و عن  
النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال الصور قرن يفتح فيه گفت آن حضرت صور که اسرافیل در  
داده ان قیامت قیام شود بر صورت شخی است که دیده می شود و می و عظمت آنرا خدا می تعالی  
و از اخبار و روایات در تصویر و توصیف و عظمت آن بسیار آمده است و ابیه اعلم و روایه الترمذی  
و ابوداود و الدارمی ۳ الفصل الثالث عن ابن عباس رضى الله عنهما قال فی قوله تعالی  
گفته است این عباس و در تفسیر قول حی تعالی که فرموده است فاذا قرئ في الناقور الصور یعنی مراد

بنا فوراً صورت است و معنی این است که چون دیده شود در صورت پس آن روز سنت باب الحشر  
 است بر کافران قال والراجحة الخلفه الاولى والراجحة الثانية گفت این چهارس در تفسیر  
 قول حق تعالی يوم ترجف الراجحة تشبهها الراجحة روزی که یخبند را بجهنم آید و از او خبر که  
 مراد از راجحه قحطی است که زمین و کوه بدان یخبند و در حرکت آیند مشق از رجف به معنی  
 جنبیدن و در لرزه افتادن و مراد بر اوقه قحطی نایب است که در پی قحطی ادلی برسد مشق از رجف به معنی از  
 عقب چیزی آمدن و در پی وی رسیدن و واه المبحاري في ترجمة باب روايت کرده است این را  
 بخاری از ابن عباس در ترجمه بابی از صحیح خود ۲۵۰ و عن ابي سعيد قال ذکر رسول الله صلی الله  
 علیه و آله وسلم صاحب الصور ذکر کرد آنحضرت فرموده را که صاحب صور است و مویکل است  
 بر آن و در رسیده در آن که امر انیل باشد و قال و گفت آنحضرت من یمینه جبرئیل از جانب دست  
 راست وی جبرئیل باشد و عن یساره میکائیل از جانب دست چپ وی میکائیل بود یعنی در وقت و در  
 رسیدن ۳۰ و عن ابي رزین بنح را که کسر زای الحقیقی بضم عین و فتح قاف نام او لقیظ بن عامر است بنح  
 لام محالی مشهور است معنی و در اهل غایت قال قلت گفت ابو رزین انتم یارسول الله کیف یحیی الله الخلق  
 چگونه بازمی گرداند خدای تعالی خلق و او زنده می سازد بندگان و خاک شدن و ما آیه ذلک فی خلقه و چه  
 چیز است نشان آن در خلق او که بدان امکان آن توان داشت و بر آن دلیل ساخت قال گفت آنحضرت  
 انما مروت بوادی قومك جل با آیا بماند شده بود در دست و صحرای قوم خود و در زمان قحط سال و خشکی بادران  
 که هیچ سبزه در آن نباشد ثم مروت به یهتز حضرت می گذری بآن وادی و در حالی که می جنبیدی بانه سبزه  
 جذب بفتح جیم و سکون دال و کسر آن خشک سالی ضد خصب بکسر خا قلت نعم گفتیم آدی که زنده ام بوادی و در  
 دو حالت قال فتلك آیه الله فی خلقه گفت آنحضرت پس آن نشان خدای تعالی است و رطوبت وی  
 و زنده گردانیدن مردمان از مردن و بر آوردن ایشان از گور و دلیل است بر آن چنانکه فرمود و کذلک  
 یحیی الله الموتی تم چنین که میروید و در زمین سبزه زنده می گرداند خدای تعالی مردمان از واهما روايت کرد این  
 و حدیث را از زین ۱۷ باب الحشر فی الصراح حشر برانگیختن و زنده کردن و در دن و منه یوم الحشر و در قیامت  
 و این عبارت است از گرد آوردن مردمان از زنده گردانیدن و بر آوردن ایشان از قبور و در جایی که  
 آنرا محشر گویند بکسر شین و فتح نیز خوانند و محشر دو حشر است یکی بعد از قیامت باین معنی که گفته شد دیگر پیش از قیامت  
 از علامات آن چنانکه در حدیث آمده است که آنش از جانب مشرق پیدا آید که مردم را بجهنم یعنی زمین  
 شام بر اند چنانکه سابقاً گفته شد و مراد اینجا معنی اول است و بعضی احادیث باید که مختل هر دو معنی است  
 و علامه و احتمال قابل شده اند که اختلاف کرده اند و ظاهر همان اول است ۱۲ الفصل الاول عن  
 سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یحشر الناس یوم القيمة علی ارض بیضاء

حقرا کرده می شود مردم روز قیامت بر زمین سفید که سخت نیست رفیدی وی باب العشر  
 و اعز سفید که خالص و سخت نباشد سفیدی او مایل باشد سرخی کفر صفة النقی نامرمان آردینه شده و تشبیه در  
 لون و اسناده است لیکن فیها علم لاحد نیست و دان زمین علامت و نشانی یحیی بن ابراهیم را  
 هیچ یکی را یعنی زمین و سواد خالی از باندی و بستی یا نبسته و دان زمین نشان ملک و تصرف مزایج یکی را اگر  
 پروردگار تعالی و تقدس را متفق علیه ۳۳ و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم تكون الارض يوم القيامة خبزة واحدة ی باشد زمین روز قیامت یکمانی که یتکفاهها الجبار بیدله  
 می کردند آن نان را جبار تعالی و تقدس بدست خود و چنانکه عادت است که نان را از دست میگردانند  
 تا که در دو دست و برابر شود پس از آن بر خاکستر گرم بپزد از مذابحه کرده و کما یتکفاهها احدکم خبزة قد فی السحر  
 چنانکه می کردند یکی از شامان خود را و سفر یعنی می برد و آخر بطریق استنباط و سفر بضم سین و فتح یزخو اند  
 جمع سفره که بر آن طعام خود نزل لاهل الجنة در حالی که این نان بزل است مر بهشتیان را و نزل بضم نون  
 و ذای دستون آن طعام حاضری که اول نزد مهمان بیاید بدانکه ظاهر حدیث آنست که زمین مان شود و بتبدیل بدان  
 گردد و طعام بهشتیان شود که بالفعل نزد آمدن بهشت بخورند پس بعضی هم بر ظاهر حمل کرده و گفته که سبب  
 نمیدادیم هیچ خبر از قدرت خداوند تعالی و وی تعالی قادر است که زمین را بانی سازد و بخورد و در بهشتیان  
 دهد و دیگران گویند که در قدرت حق استبداد نمی ندادیم و لیکن دلیل سستی که نص باشد و دان نمیدادیم و حال آنکه  
 داده و بشده است که این زمین را بابر و بجزوی بآتش پر کنند و باد و وزخ پیوند پیش مقصود تشبیه زمین  
 است و در بیاض و اسناده است بانی که بیدار میکند و بیاورید و اند پروردگار تعالی بهشتیان را از دوزخ آمدن آن بطریق نزل  
 و در ضمن این بیان عظمت بهشت است و آنچه هم یاد داشته شده است مر بهشتیان را از جلاجل نعم یعنی نمانهای  
 بهشت باین عظمت باشد که تمام روی زمین مقدار یک نان از آنها باشد پس حرف تشبیه مذکور  
 باشد فاتی رجل من اليهود پس بعد از فرمودن آن حضرت این حدیث را آمد مردی از قوم یهود فقال پس  
 گفت آن مرد یاربک الروح من علیک برکت فرستد خدای مهربان بر تو یا ابا القاسم الا اخبرک  
 بنزل اهل الجنة يوم القيامة آیا خبر ندیم ترا بطعام بهشتیان که اول پیش ایشان پیاده روز  
 قیامت قال بلی گفت آنحضرت بلی خبر ده مرا آن قال تكون الارض خبزة واحدة گفت یهودی  
 می باشد زمین یکمانی کما قال النبی چنانکه گفته بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فمظنوا النبی  
 صلی الله علیه و آله و سلم المینا پس نظر کرد آنحضرت بسوی ما ثم ضحك پسر خند کرد آن حضرت  
 بهجت موافقت خبر وی صلی الله علیه و آله و سلم خبر یهودی را که از تورات می داد و حصول مزید ایتقان  
 دقت ايمان صحابه خبر وی صلی الله علیه و آله و سلم و خنده میبانه کرد و حتی ولات نواجله ما آنکه ظاهر شد  
 و دان می بین که در اقصای دین اند آنها را داند آنها را خاتم عقل گویند از جنت رویدن آنها بعد از بلوغ

و کمال عقل و نوا جند ابریشک و ملین احراس که بعد از بیشک اند نیز اطلاق کنند ظاهر بنات النحش  
آنست که مراد اینجاست یعنی باشد چه ظاهر شدن و بداندنای عقل در خند و در غایت بعد است  
ثم قال بسنگفت آن بودی الا احمولک بما دلتهم ابا خردم ترایان خودش اهل بهشت بالام  
و المنون نان خوردش ایشان بالام است بیا موده و تخفیف لام و مایی و چون بالام لفظ سر بانی بود و صحابه  
یعنی آنرا نه نمیدند قالوا و ما هلاکک نه صحابه و چیست این یعنی بالام قال گفت یهودی باین عبارات  
نان خوردش بهشتیان خود به معنی گداست و لون دمای است بادی یا بکل من زائله کبد هماسبعون الفا  
می خورد از گوشت پاداه که زیاد بر جگر است بنقاد هر از کس و آن طایفه اند که بی حساب در بهشت  
در آیند و دوی ایشان مانند ماه شب چهار دهم باشد و تواند که مراد کثرت و بیانیه در آن باشد نه عدد مخصوص  
و گفته اند که زاید که کبد قطعه جداست پیوسته به جگر و آن خوش تر و گوارا ترین اجزای اوست و تواند که بیان معنی  
بالام از آن حضرت باشد چون صحابه معنی آن را نه نمیدند و پرسیدند آن حضرت بیشتر از آن که بودی بیان  
کنند بوجی الی آخر بیان کرد و این وجه نزد کاتب حر و ت اله و ا جلی است از وجه اول فافهم متبعی  
علیه ۳۰ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یحشر الثمان علی ثلاث طرایق  
حشر کرده می شوند از میان بر سه طریق و سه فرقه را غیبین یک فرقه و غیبت کنندگان دو بهشت و فصل در حشر  
الهی تعالی لا خوف علیهم و لا هم یحزون صفت ایشان است را غیبین و فرقه دیگر ترسندگان از آتش  
و وزج و غضب و سخت پروردگار عز و علا و الثمان علی بعیر و ثلاثه علی بعیر جان آنکه دو کس بر یک  
بشتر اند و سه کس بر یک شتر اند و اربعة علی بعیر و عشر علی بعیر و چهار کس بر یک شتر و دو کس  
بر یک شتر این اعداد تقمیل مراتب این دو قسم است بر سبیل کتابت و تثبیل و هر که مرتبه دوی عالی تر  
شرکت دوی کمتر و سرعت و سبق دوی بیشتر و اعدای که میان اربعه و عشر است ذکر نکرد و بر قبایس  
کنه است و بودن چند کس بر شتری یا بر وجه اجتماع بود یا بطریق تباقیب و تادب که هر که ام بنویست  
سوار می شد و یا باشد و دو احد بر شتر ذکر نکرد زیرا که آن مرتبه بمقربان است از انبیا و صل و مقصود ذکر  
احوال اتم است و تحشر بقیتهم النار و جمع می کند و گرد می آرد و بانی مردمان را آتش این بیان فرقه  
سیوم است که آتش لازم و مصاحب گاه و بیگاه ایشان است چنانکه فرمود تعقیب معهم حدیث  
قالوا قیلولی کند آتش با ایشان هر جا که قیلولی کند و تبیت معهم حیث بقوا و شب می کند آتش  
با ایشان هر جا که شب می کند و تصبح معهم حیث اصبحو و صبح می کند آتش با ایشان هر جا که صبح می کند  
و تمسی معهم حیث امسوا و تمسکند آتش با ایشان هر جا که شام می کند یعنی آتش و در شب و صبح  
و شام با ایشان است و ایشان را میراند و گرد می آرد و محشر بدانکه در فضل ثانی از حدیث ابی هریره  
بیاید که شتر کرده می شوند از میان سه صنف ضعیفی پیاده و ضعیفی سوار و ضعیفی زنده و دوی و این حدیث

حدیث نیز متضمن ذکر آن اصناف میباید بود و ذکر سواران و برهمن و دیوانگان مصرح باب العشر  
 و برپای دیوانگان مشتمل بر این معنی داد و شرح به تفصیل تر ازین قشر بر کرده شده است آنجا باید دید و شارحان را  
 اختلاف است در آنکه این حشر در قیامت است بعد از برانگیختن مردمان از کوه یا میش از آنست از  
 علامات قیامت بحسب محشر که زمین تمام است و اول ظاهر تر و صواب تر است و الله اعلم مشتق علیه  
 و معن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال انکم یحشرون حفاة عراة غرلا  
 و ابائی کذا ابن عباس از آنحضرت که گفت بد رستی که شما حشر گردید و برانگیخته میشوید برهنه پا برهنه  
 تن ناخن کرده و غرل بضم غین معجم و سکون و اجمع آخر یعنی اقلقت یعنی ناخن کرده شده و ثم قراءه بستر خواند  
 آنحضرت این آیت را که اول خلق نفعی چنانکه پیدا کردیم ایشان را و اول پیدا شدن باز  
 پیدا می آید از قبور و اولیاء و اولی لازم است این پیدا کردن بر ما تا کما فاعلین بد رستی که هستیم  
 ما کندگان آنرا و گفت آنحضرت که اول من یکسی یوم القيمة اینرا هدیم تخمین که پوشانیده می شود و او را جاده  
 و در قیامت از ایم ظلیل است زیرا که وی علیه السلام نخستین کسی است که برهنه گردانیده و در راه خدا و  
 وقتی که انداخته شد در آتش و تیز او باین فضیلت ازین وجه دلالت نمیکند بر فضیلت وی از سید انبیاء صلی الله  
 علیه و آله و سلم و در حقیقت این اعزاز و اکرام وی ببلای قرابت اوست مرا آنحضرت را با آنکه در بعضی  
 روایات آمده است که آنحضرت هم با جماعتی که در آن دفن گردیده بودند و در آن زمان اصحابی  
 یوخذ بهم ذات الشمال و گفت آنحضرت که جماعتی از اصحاب من گرفته می شوند و برده می شوند بحسب دست  
 چپ که عاصیان و گناه گاران را با آنجا می برند فاقول پس می گویم من بطریق تخمیر و بقصد استخلاص  
 ایشان اصحابی صبیح جمع قات آورد و تمیز کرد از جهت قلت عدایشان فبقول پس می گوید  
 پروردگار تعالی بقصد شکایت و بیان سبب تذبذب ایشان انهم لن یزوالوا من قللین علی اعقابهم بل فارقتهم  
 بد رستی که ایشان همیشه بودند بر کشته از دین و رجوع گشته بر پشتهای خود را از این باز که جدا شده و باز  
 ایشان فاقول کما قال العبد الصالح پس می گویم من چنانکه گفت بنده صالح که عبادت است  
 از عیسی بن مریم علیه السلام در اعتقاد او استخلاص قوم خود آنحضرت و سبب حرکت این آیت را که و کفتم  
 علیهم شریدا اما میت فیهوم و یوم من شاه و واقف بر احوال ایشان تا آن وقت که بودیم در میان  
 ایشان الی قوله العزیز الحکیم تا این کلمه که آخر آیت است و مضمون تمام آیت این است که  
 عیسی گفت علیه السلام خداوند امان در میان ایشان بودم بر حال ایشان واقف بودم و نمیدانستم  
 که کزور زده و جرحی گویند و چون برداشتی تو مرا از میان ایشان بودی تو نگاهبان و واقف بر حال ایشان  
 و تو بر هر چه شاه و حاکم می کنی ایشان را می گیری ایشان را بر کردار ایشان ایشان بندگان بودند  
 بر روی خویشی می کنی و کسی تواند گفت که چرا می کنی و اگر می آمرزای ایشان را و دوی که روی از خداست

ایشان تو عالمی و یکی هر چه می خوانی می کنی متفق علیه و گفته اند که مراد از اینجا صاحب خاص باب الحشر  
 اصحاب نیست زیرا که ملازم بقین معلوم است که هیچ یکی از خواص اصحاب بعد از وی صلی الله علیه و آله و سلم  
 مرتبه نداشت الا قومی از خاندان عرب از اصحاب سید و اسود و یا بعضی از سادات القریب که به بعضی قری و در وقت دور  
 ایمان داشتند یا مراد بر دست رجوع از دین سلسلانی نیست بلکه خروج از حد استقامت و بعضی حقوق و صلاح  
 میریست در بعضی امور و رجوع از مرتبه حسن اخلاق و صدق نیت و تقصیر در بعضی حقوق و رعایت اهل بیت  
 و در ادب با ایشان به جهت ایستادگی و فتنه به آنحضرت فرموده بود که من نمی ترسم بر شما کفر و ادب برستی  
 را ولیکن می ترسم از مداخلت دنیا و آفات آن کذا قالوا و عن عائشة رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله  
صلي الله عليه وآله وسلم يقول في يوم القيمة حقاؤه غرة لا قلت گفتم یا رسول الله  
 الرجال والنساء جميعا مردان و زنان همه به نظر بعضی به بعضی نگاه می کنند بعضی از ایشان بسوی بعضی  
 یعنی مردان و زنان برهنه می بینند مردان را و زنان را پس در حشر ایشان برهنه به یکت باشد فقال  
 بئس فرمود آنحضرت یا عائشة الامر اشد من ان ينظر بعضهم الي بعضهم ای عیبه کار در آن روز و در محبت  
 تر است ازین که نگاه کنند بعضی به بعضی یعنی کجا محال و فرصت و شعور نیست بآنکه کسی به کسی نگاه تواند کرد متفق  
 علیه و عن انس ان رجلا قال روايت من ان انس که مروی است از انس که مروی است از آنحضرت گفت یا رسول الله کیست  
 الکافر حلی و وجهه يوم القيمة بکاره حشر کرده می شود کافر بر روی خود روز قیامت و پاکوسه بکاره باشد بر روی  
 زدن قال گفت آنحضرت ایس الذي امشاه علي الرجلين في الدنيا قادرا على ان يمشيه علي  
 وجهه يوم القيمة آیا نیست شان این که آنکسی که در آن ساخته است او را بر دوش و پا بر دوش او اما است بر  
 روان بگردانیدن وی و روز قیامت بر روی وی متفق علیه و عن أبي هريرة عن النبي صلي الله  
عليه وآله وسلم قال يلقي ابراهيم اباه آزر يوم القيمة گفت آنحضرت که بیش می آید ابراهیم پدر  
 خود را که نام او آزر است روز قیامت تحقیق نزد بعضی ملا رحیم الله که قایل اند بآنکه آباء آنحضرت به  
 از لوث شرک و کفر پاک و منزله اند آنست که آذر هم ابراهیم است علیه السلام که بخار آزر پدر خود را انداخته اند نام پدر  
 وی نازح است و ازین جهت مقید ساخت ابا را باز و فرمود بیش می آید ابراهیم این پدر خود را که آذر است  
 و علی وجه از وقترة و غیره و حال آنکه مروی از سیاهی و غبار است قرة و غیره فتعین به معنی غبار آید ولیکن  
 قرة غباریکه در روی سیاهی بود و بعضی گویند قمرت سیاهی و که در آن که از هم درین بر روی و در فیه قول الله ابراهیم  
 پس می گوید ابراهیم مراد از الم اقل لك لا تعصني آیانه گفتیم من ترا ای فرمانی بمن مراد اطاعت کن مراد  
 آنچه از جانب من بگویم و جزو هم فیه قول الله ابوهم می گوید مرا ابراهیم را پدر روی که آذر است فالاموم لا  
 احصيك پس امروز ای فرمانی نمی گفتم ترا شفاعت کن مرا فیه قول الله ابراهیم یا رب انك و عذتني ان لا  
 تقبضني يوم يبعثون پس می گوید ابراهیم ای پدر و در گذار من بدر سینه تو و عده کرده مرا از اجابت کرده



دعای مرا که رسالت وانی مراد زنی که برانگیخته شوند مردم و حشر کرده شوند فای عزیزی . . . باب الحشر  
 اخروی من ای الایله پس که ام رسوائی سخت تر از فردن تر از رسوائی بد رس که ناک است  
 دو و تر است از رحمت تو فیقول الله تعالی پس می گوید خدای تعالی انی حرمت الجنة علی الکافرین  
 بد رستی که من حرام کرده ام بهشت را بر کافران و دعای که آوردن و دخی وی کنی و التماس  
 که در مغرب وی داری شوند یقیناً یقال لا هو اھیم انظر ما تحت رجلیک پستر گفته می شود  
 مرا ابراهیم را نگاه کن که چه چر است در زیر نهرو و پای تو در بین فیه نظر پس نگاه می کند ابراهیم زیر پاهای  
 خود و فاشا هو بل یحس نساگاه وی ملائسن و مقرون است بدیخ بکسر ذال بمجمه و سکون یای تخمیه دعای  
 مجمه در آخر کرای گفته اند که حیوانی است کلان شکم بی اندام ذنی التماس حسن الذبح یا کبر الذیب و  
 و بعضی نسخ ذبح بیا و نموده و حار و نهاده واقع شده بعضی مذبح و تطلق آلوده بگل و مرکب فیهو خذ بقوا یمه  
 پس گرفته می شود و کشیده میشود و پایهای آن ذبح را فیلقی فی النار پس انداخته می شود و آتش  
 و درخ و این آذر است که مسخ مگر ذابند و ذبح ساخته شده در چشم ابراهیم تا مردی که پیدا شده بود و سیاق  
 مگرد و گفته اند که اگر چه ابراهیم از آذر و دنیا بگری کرده و بسزا شده بود و بیکی چون روز قیامت وی  
 و ادب هرگز وی دامن بگیرد وی شد و برای وی مغز است و زخ است شاید که بدو چاقول افتد و چون نیستاد و  
 منخ شده دیدنا امید شد و برای اید نمود و بعضی گفته اند که موت آذر بر کفر یتیم ابراهیم نشد و بدو شاید که  
 پنهانی ایمان آذرد و باشد و ویر اطلاع و دست اندازی از وی بحکم فایر بود و روز قیامت یتیم شد که کفر  
 رفته بود پس شتر می شد به برای ابدی داند اعلم و رواه البخاری ۸۵ و عنه قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم یعرق الناس یوم القیمة حتی ینھب عرقهم فی الارض سبعون ذراعا  
 عرق می کتد و خوی میریزند مردم روز قیامت تا آنکه میرود و خوی ایشان در زمین افتاد و می یلچهم  
 حتی یبلغ اذانهم و لگام می کند عرق ایشان را یعنی میرود و تا دانه های ایشان مثل لگام و باز  
 میرود شان از لگام تا آنکه میرسد ناگوهای ایشان متفق علیه ۹۰ و عن المقداد عمای قدیم الاسلام  
 است ما دوس در اسلام حاضر شد بد را و بانی مشایخ و از فضلی کباب و نجیبای اخبار است و دایت کرده  
 است از وی علی بن ابی طالب و جزی از صحابه و بعضی مواضع زیاده برین از احوال وی نوشته شده  
 است قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا و صلی الله علیه و آله و سلم یقول که می گفت  
 قلنی الشمیل یوم القیمة من الخلق نزدیک کرد اندید میشود آفتاب در روز قیامت از خلق احتی  
 یکون معکم کما یقال از میل تا آنکه می باشد آفتاب از ایشان هم چو مقدار یک میل که ثاب فرسنگ  
 است و بعضی گفته اند که مراد میل سر است و مقصود نهایت قربت فلیکون الناس علی دید را صلاهم  
 فی العرق پس می باشند آدمیان بر تدرج گاهانی خود در عرق فمنهم من یتکون الی کعبه پس بعضی از ایشان

کسی است که می باشد عرق ناپا و دپاشنه بای وی و این جماعه اند که ایشان باب المعشر  
 بیشتر و خوب تر است و برین قیاس و منهم من یكون الی و کتبید و بعضی را تا نبرد و زانو وی  
 و منهم من یكون الی حقوقه و بعضی را تا نبرد و جای بستن ارادوی و منهم من یلجمهم العرق الجاما  
 و بعضی از ایشان کسی است که لگام می کند ایشان عرق لگام کردنی یعنی نادان میرسد بلکه در  
 و ان می آید و اشار رسول الله و اشارت کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیده الی فیه بدست  
 شریف نادان مبارک خود را و او مسلم ۱۰۰ و عن ابی سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه و آله  
 و سلم قال یقول الله تعالی گفت آنحضرت می گوید خداوند تعالی روز قیامت یعنی در محشر دندانی کند  
 آدم را و میگوید یا آدم فیقول پس میگوید آدم له یک و سعد یک می ایستم برای خدا مت و فرمان  
 بر و آدمی تو و اطاعت و انقیاد می کنم برای پروردگار و استادی بعد استادی و الخیر کله فی ید یک و  
 نیکی همه در دست نهت قال میگوید پروردگار با آدم اخرج بعث النار بیرون آتش را  
 یعنی آنجماعت را که بدو زخ فرستادنی اند از میان فرزندان خود بیرون آورد و جدا کن قال میگوید آدم به پروردگار  
 و ما بعث النار و چیست مقدمه لشکر و زخ از میان ایشان قال من کل البف تسعمائة وتسعة و تسعین  
 می گوید بیرون آدم از هر هزار کس نهصد و نود و نه و او این است مقدمه از زخیان که از هر از یکی را به جنت  
 می فرستد و بانی داد و زخ و بدایت ابی هر بره از هر صد و نود و نه و شیخ ابن حجر گفته که ممکن است حمل حدیث  
 ابی سعید بر جمیع ذریت آدم و حدیث ابی هر بره بر اعدای باجوج و باجوج نیز بره آنکه در حدیث ابی سعید ذکر باجوج  
 و باجوج واقع شده است نه در حدیث ابی هر بره و با اول متنبی همه ضایق است و ثانی مخصوص این است مروج  
 است یا بهشت نادر حدیث ابی سعید شامل کنافه و حصص است و در حدیث ابی هر بره حصصات موسنین  
 و کرمانی گفته که بنوم عد و متبر نیست و مقصود تقابل عد و موسنین است و کتاب سیر عد و کنافه و الله اعلم  
 ففصله یثیب الصغیر پس نزد این حال و این حکم پیرمیکه بدو خر ذوال و تضع کل ذوات حمل حملها  
 و می بندوی آنگاه هر زن بار دار بار خود را یعنی فرضا کرد و آن وقت زنی بار دار باشد از بهیت این  
 حال و صدست مقام بار خود را می آکند و بعضی گفته اند احتمال دارد که زن حامله حامله بیعت کرد و از بهیت  
 این مقام حمل خود و میبندد پوشیده نماید که در صغیر نیز هم چنین تاویل میزد و که ایشان نیز صغیر بیعت میبندد  
 پس نزد وقوع این حال پیر میبندد پس اذان و ده آذان بهشت جوان میبازند و صواب آنست که این  
 عبارات کنایت است که از شدت هم و حزن و محنت با قطع نظر از خصوص معانی منبر و ات چنانکه در  
 امثال آن گفته اند و فري الناهی سکاری و می بینی تو ای مخاطب و بدان حال مردم و امستان  
 و ما هم بسکاری و بنسبت ایشان مستان و لكن عذاب الله شدید و لیکن عذاب الله جد او و تعالی  
 سخت است و این مستی و عیونش از آن است قالوا گفتند صحابه از خوف و حیرت چون شدند

شنیدند که بهشتیان یکی از هزاره خواهد بود یا رسول الله و اینها ذلک الواحد و که اسم از آن یکی باب الحشر  
 باشد که او را بهشت بر مذ قال گفت از برای شهید و نسبه ایشان ابشر و اشدان شوید و غم نخورید  
 فان منکم رجلا پس بدو سنی که از شما بگردی و من یا جوج و صاجوج القاد از یا جوج و صاجوج  
 هزار آنها یکی گیرند که اگر بهشتیان یکی از هزاره باشند جمعه گیرند شامل می گردد و بعد از آن اشتهاست کرد  
 بکثرت اسم سابقه بنر غیر یا جوج و صاجوج اگر شما نیمه اهل بهشت باشید و بهشتی یکی از هزاره باشد کجایش دارد  
 چنانکه گفت دادی ثم قال بستر گفت آنحضرت و الذی نفسی بید و ارجوان تکونوا ربع اهل الجنة  
 امید دارم که باشد شما چهار یک بهشتیان و یکم را پس بگیر فرآوردیم ما که گفتیم ما اسم اکبر به جنت استبداد  
 و استغفرم این نعمت فقال پس زیادت بشادت داد و گفت آنحضرت ارجوان تکونوا ثلث  
 اهل الجنة امید دارم که باشد شما سه یک اهل بهشت و یکم را پس باز بگیر فرآوردیم ما فقال پس  
 گفت آنحضرت ارجوان تکونوا نصف اهل الجنة امید دارم که باشد شما نیمه اهل بهشت و یکم را  
 پس باز بگیر فرآوردیم ما قال گفت آنحضرت ما التقم فی الناس بنسبه شما در میان مردم در قلت الا  
 كالشعره السودا فی جلد ثور ابيض مگر تا ترموی سیاه در پوست گاو سفید او كشوره بیضاء فی جلد  
 ثور اسود یا هم چو موی سفید در پوست گاو سیاه متفق علیه ۱۱۰ و عنه قال سمعت رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم یقول و هم از ابو سعید خدری است که گفت شنیدم آنحضرت را که می گفت که یکشفت  
 در میان من سابقه می کشاید و بر نه می بکشد پروردگار ماساق خود را یعنی می نماید شدت و محنت از پیش خود برای  
 ظالمین این عبادت کنایت است از شدت و محنت و هم در حزن فی نظر مخصوص معانی مفردات چنانکه  
 کسی بخشد و در گدای و شمشیر سابق می کند و بعضی تاویل کنند و علم آنرا بجای قبول بینایند چنانکه حکم مشابهات  
 است فی مسجد لکل مؤمن و مؤمنه پس سجد می کند مراد از هر مرد مسلمان و هر زن مسلمان و بیقی من  
 کان یسجد فی الدنیا ریاض و سمعة و بانی می ماند و سجد نمی کند هر که سجد می کرد و دنیا برای نمودن مردم و  
 شواخین ایشان نه با خلاص فیل هب لی مسجد پس میرود و میخواهدی که سجد کند فی وجود ظهور طبقات و احدا  
 پس بازی کرد و بهشت دی یک انحت که فاصلا تبیت میان استخوانهای آن که بدان دو تا شود و بر داشتن  
 و فرود آوردن متفق علیه ۱۲۰ و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم لیأتی الرجل العظیم السمین یوم القیمة ثم آتیه می آید مردی بزرگ خربه ر در زیامت لا یزین  
 عند الله جراح بعضه نمی شنید و نمی اندزد و زخمی ندارد و می باشد او قال و گفت آنحضرت اقرا و اینها را  
 بدانید که طالبان دنیا که میروند و دگر دگر خود را و از یک می شمارند جاهلای ایشان ضایع و نابود است این آیت را  
 فلا نقیم لهم یوم القیمة و زنا پس بر پانی کنیم ما را می شمارند از زیامت و زنی و متداری و اعتدای  
 متفق علیه ۱۳۰ الفصل الثانی عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله یمنع من

و آله و سلم هذه الآية ابن آيت و ابو مثل تحدث اخبارها در آن روز که بجهنم زمین و مردن باب الحشر  
 آمد مردان را بگوید زمین خرابی خود را قال فرمود اقدرون ما اخبارها آیای در یابد وی دانند که چیست  
 خرابی زمین کی گوید آنرا قالوا گفتند الله و رسوله اعلم قال فان اخبارها ان تشهد علی کل عبد  
 و امه فرمود پس خرابی زمین اینست که کوی سید بر بریزند و دود و دهن بر مرد و زن بساهل علی ظهرها  
 میبیزی که غل کرده است بر پشت وی ان تقول این چنین که بگوید سهل علی کل او کذا اهل کرد بر من  
 چنین و چنین بوم کل او کذا و در چنین و چنین قال فرمود و هذه اخبارها پس اینست خرابی زمین رواه  
 احمد و الترمذی و قال و گفت ترمذی هذا حديث حسن صحيح غریب ۲۰ و عنه قال قال رسول  
 الله صلی الله علیه و آله و سلم ما من احد یوت الالهة نیست هیچ یکی که ببرد و بگذر آنکه شیمان می کرد بدید از  
 مردن قالوا ما ندع الله گفتند عجب و پرسیدند چیست سبب مذامت وی یا رسول الله قال ان کان محسناً  
 فلام ان لا یكون از دادرز و اگر بدست بگو کار شیمان می شود که زیادت کردنیکی را و ان کان معیاً  
 فلام ان لا یكون از دادرز و اگر بدست بگو کار شیمان می خورد که نکشید نفس خود را از بدی و باز نیاید از ان رواه  
 الترمذی ۲۰ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یحشر الناس یوم القيمة ثلثة  
 اصناف حشر کرده می شود مردم روز قیامت سه گروه و صنفها مثلاً که وی که پیاده بر پای روان اند و این  
 حال خانه مومنان باشد و صنفها که با دگر وی سواران و اینها خواص مسلمانانند و صنفها و اقیای ایشانند  
 و صنفها علی و جوههم و کروی بر رویهای خود و دوان قیل گفته شد و پرسیدند یا رسول الله و کیف یحشون  
 علی و جوههم چگونه میروند بر رویهای خود و چگونه می توانند رفت قال ان الذی امعاهم علی اقلابهم  
 فرمود بر سنی آنکس که روان ساختند است ایشان را بر پایهای ایشان قادر علی ان ییشیهم علی و جوههم  
 توانست بر روان گردانیدن ایشان بر رویهای ایشان اما افهم یتفقون بوجوههم کل حدب و شوك  
 آنگاه باشند و بدانند که ایشان می بر میزنند بر رویهای خود و دیگر زمین درشت باشد و او را را را این بر رویهای  
 ایشان بجای دستهای و پایهای ایشان می گردد و چنانکه بدست و پای از سوفیات طریق و بلند و پست  
 آن بر میزند و آخر از نمایندگان ایشان بر رویهای خود گفته و در رویهای ایشان گاه پایهای ایشان گفته بی هیچ تفاوت  
 و لیکن چون در دنیا سجده نکردند و گردن اطاعت و انقیاد نهاده اند پروردگار تعالی ایشان را خوا ساخت و سر  
 بگون گردانید رواه الترمذی ۲۰ و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 من سره ان ینظر الی یوم القيمة کسی که شاد و خوشحال می گرداند او را که نظر کند بسوی روز قیامت  
 و بپزند آنرا کانه رای عین گویا که آن دیدن بر چشم است و ثنایدی و خوشحالی از جهت حصول ایمان و قوت  
 و تبیین خواهد بود فلیقرأ پس باید که بخواند سوره اذ الشمس کورت و اذ السماء انفطرت و اذ السماء  
 انشقت چنان سوره تبارک و تعالی قیامت به تفصیل و تخیل مشتمل اند و بر خواننده اگر بخورد دل بخواند چنان

و در این مستخرجی که دانسته که گویا چشم بری بنزد راه احمد و الترمذی باب الحساب و المیزان  
 الفصل الثالث \* ۲۶ عن ابي ذر قال ان الصادق المصدوق گفت ابوذر آنکه راست گفته  
 در است گفته شد است بوی و راست خرداده است بوی حق تعالی یعنی بنشین صلی الله علیه و آله و سلم  
 حدثني ان الناس يحشرون على ثلاثة افواج خرداده را که آدمیان حشر کرده میشوند سه فوج فوجا  
 و اکميين طاعين کاهین فوجی سوار خورده میشوند یعنی سترده و ستم و فوجا يعصمهم الاملا تكة على  
 وجوههم دفعی دیگر که کشیده است از افرشتگان بر زمین بر روی ایشان و تحشرهم النار ايما سرخو  
 است یکی فخر هم ای النار و برین شعله بر خیمه فخر راجع بلامکام است یعنی کردی آرد ایشانرا افرشتگان  
 و میرانند تن بوی آتش و دوزخ و دم فخر هم النار بنصب نار و این جایز ضمیر برای مالا تکه است  
 یعنی حشری کشیده ایشانرا و لازم می گرداند آتش از برای ایشان تا آنکه مفاد وقت نمی کنند از ایشان  
 و دوزخ و شمع و شام چنانکه سابقا گفته شد سیوم بر فاعله این معنی ظاهر است موافق احادیث دیگر  
 که در آن اسناد حشر بنا را قیام شده و فوجا يعصمهم و یسهون و فوجی دیگر بر با نمر و مذوی و دوزخ و شتاب  
 میرود و یلقی الله الافة على الظهور و می اندازد ای تعالی آت و هلاک و ابر پست یعنی بر مرا کب که  
 بر پست آنها سوار می شوند فلا تقبی پس باقی و باینده نمی ماند مرا کب حتی ان الرجل لیکون له السدة یقنه  
 تا آنکه مردی بر آید می باشد مراد از این حدیث ان القیام یبذل انرا در بدل شتر که ذات القیام  
 قیامت از آنست و قیام یبذل بالان شتر پس خداوند بالان به معنی شتر باشد لا یقعد و علیها باوجود آنکه  
 حدیثه در بدل شتر میباشد قدوت نمی یابد بر آن و بهم نمی رسد بدان که سیاق حدیث و ذکر وی درین مناسب  
 دلالت دارد بر آنکه این حالت روز قیامت خواهد بود و لیکن قول او ان الرجل یكون له السدة یقنه  
 صریح است که این حشر قیامت نیست و هم چنین قول او طاعین کاهین ظاهر است و در آن و طبعی گفته که این  
 حشر قیامت نیست بلکه حشری است که از اثر اطاساعه است چنانکه در آن باب ذکر آن گفته شد پس  
 ذکر این حدیث و درین باب اسطرادی است رواه العساکم \* ۱۶ باب الحساب و القصاص و المیزان \*  
 حساب شمردن و مراد این جاشمردن که داده ای بندگان است روز قیامت اگر چه همه بر در و دگر تنالی را  
 معلوم است و بر وی و و شش است و لیکن نا حجت گرد و در ایشان در و شش کردن بر خلاف قرآن مجید  
 به آن ناطق است و احادیث صحیح به آن دارد پس اعتقاد به آن واجب باشد و قصاص جمل کردن با شخص  
 مانند آنچه کرده چنانچه کشتن عوض کشتن و جراحت عوض جراحت و زدن عوض زدن فردای قیامت و  
 هر که با هر کسی چیزی کرده و داد و آرد داده اگر چه سود و کس باشد قصاص آن از وی بستاند اگر چه بیگفت نباشد  
 چنانکه حیوانات و اطفال و جمیع حیوانات و ابرای این مصیحت برانگیرند چنانکه گوشت فسخ داد که ناشاخ  
 دارد از دود آرد و باشد قصاص از وی بگیرند و میزان عبارتست از آنچه دانسته شود بآن مقایره اعمال و جمیع بر آنکه

الفصل الثالث \*

باب الحساب و القصاص و المیزان \*

اورادو گفته است و انسان چنانکه نژاد و نامی و یار و باشد و دوری میان او گفته شد دوری باب الحساب و المیزان  
 مشرق از مغرب برگزیده می شود و آن صحیفات اعمال و بعضی گویند که حسنات را بر صورتهای خوب منمّن گردانند و  
 سیات را بر صورتهای بد بر آوند و برگزند و حدیث بطاقت که بیاید مقبول قول اول است و حجتی درین و اما قول گفته  
 بمقابل با خن اعمال با خیرای آن و طوایف فصوص بر قول اول است ۷۰ الفصل الاول \* عن هارث

رضی الله عنهما ان القبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لیس احد بحاسب يوم القيمة الا هلك نیست  
 هیچ یکی که حساب کرده شود و در قیامت مگر آنکه هلاک شده و عذاب کرده شده قلت عایشه می گوید که چون  
 این سخن را طریق بگفته از آنحضرت شنیدم مشکلی شد بر من از برای دفع اشکال گفتم او ایس یقول  
 الله تعالی آیا نیست کسی گوید الله تعالی فسوف لحاسب حسابا یا یسیر کسی که داده شده کتاب او بدست و است  
 وی پس سرانجام است که حساب کرده شود آن کس حسابی آسان پس چون حساب آسان باشد چرا هلاک  
 شود فقال پس گفت آنحضرت در دفع اشکال من انما ذلک المعروض نیست این حساب آسان که  
 فرموده است مگر عرض محض و بیان کردن مجرد چنانکه گویند این کردی و آن کردی بی آنکه بروی بهر چه دوست  
 کند و در فعل ثالث بیاید که حساب بپسیر آن است که کتاب داده ای پس بپسیر آنکه دینش در گذرد و لیکن  
 من فو قش فی الحساب یا هلك لیکن غرض این است که کسی که مناقضه کرده شود در حساب و دشوار کرده  
 شود و بروی کار وادقت و استتفاضا کرده شود و چیزی فرو نگذاشته نشود از قیاس و کثیر هلاک کرده می شود  
 آن کس و حساب به حقیقت ممانع نیست و اول عرض و اظهار است و پس متفق علیه ۷۱ و عن هارث

بن حاتم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما منکم من احد الا سیکلمه ربّه یوم یوم حاتم  
 طائی مشهور که از صحابه است بعد از پیروی و خواهری با قوم خود آمدند و سخنان شدند گفت رسول  
 خدا نیست از شما هیچ یکی مگر آنکه گلامی کند و سخن می گوید او را و در دگر ادبای صفت که ایس بیند و بیند ترجمان  
 نیست میان او و میان پروردگار شخصی واسطه که بیان می کند وی فهماند کلام را و لا حجاب بیند و بیند  
 میان او و پروردگار و او را بلکه بی پرده می گوید و ترجمان هیچ مانع جیم و ضم هر دو و فتح هر دو نیز آمده کسی که زبان  
 را از بانی دیگر تیر کند چنانکه زبان عربی را با فارسی یا فارسی را با عربی فهماند فیم نظر ایمن منه پس نگاه می کند  
 آن کس جانب دست راست خود و فلاوی الا ما قدم من عمله پس نمی بیند مگر چیزی را که پیش  
 فرستاده است از که دارد خود وینظر اشاتم منه فلاوی الا ما قدم و نگاه می کند جانب دست چپ  
 خود پس نمی بیند مگر آنچه پیش فرستاده است وینظر بین ویند فلاوی الا النار تلقاء وجهه و نگاه می کند  
 پیش خود پس نمی بیند مگر آتش را پیش روی خود و فاتقوا النار و یلوی بشی تمرة پس بر پیرد آتش  
 و درخ را اگر چه نیمه خرم باشد این عبارت دو احتمال داده یکی آنکه بر پیرد آتش و درخ را و ادغام نکنند  
 هیچ یکی را اگر چه نیمه خرم باشد یا آنکه تصدیق کنید اگر چه این قدر باشد و در بنا آن باشد از آتش و درخ

و درخ متفق علیه ۳۹۰ و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول  
 الله صلی الله علیه وآله وسلم ان الله یبذل فی المؤمن خدای تعالی نزدیک می گرداند مومن را از جناب  
 رحمت خود و فیض علیه کتفه پس می نهد بر مومن هر روز و حفظ دیر و در اکت نهیمین پناه و پرده و نگاه بانی و  
 سایر و جانب و بازوی طبر و یستر و دی پوشد مومن را تا در این محضر و پرستش گناهان و پیداکشن آنها  
 شمرند و رسوا کند و فیقول پس می گوید مومن انعرف ذنب کل الاعرف ذنب کل آیای شناسی گناه چنین را  
 آیای شناسی گناه چنین را فیقول نعم ای رب پس می گوید مومن آری ای پروردگار من می شناسم گناهان  
 چنین را حتی قرره بذا نوبه تا آنکه در اترادی آرد پروردگار تعالی مومن را بگناهان او و رای فی نفسه  
 انه قد هلك انی میزدی و ربابه مومن و ذوات خود که تخمین هلاک شد بد ریاضت حرانی این گناهان قال میگوید  
 پروردگار تعالی مومن ستودها علیک فی الدنيا بوشیدم من این گناهان را بر تو در دنیا و انا اغفرها لک  
 الیوم من می آرم از آنها امر را امروز فیعطی کتاب حسنا که پس داده می شود مومن را کتاب حسابات وی  
 و اما الکفار و المنافقون فینادی لهم علی رؤس البلائق اما کفران و منافقان پس خدا کرده می شود  
 و آرد داده می شود بر سرهای ظالم و در حضور ایشان هولا لایین کذبوا علی ربهم اینها آنکسانی  
 اند که دروغ گفتند بر پروردگار خود و الا لعنة الله علی الظالمین و آباد آگاه باشد که لعنت خداست  
 بر ظالمان متفق علیه ۳۹۰ و عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اذا کان یوم  
 القيمة و فی کرباست دفع الله الی کل مسلم یهودیا او نصرا انبیای سپاه و خدای تعالی هر  
 مسلمان یک بودی را یا نصرانی را فیقول هذا فکاک من النار پس می گوید خدای تعالی این بودی یا این  
 نصرانی سبب خلاصی هست از آتش دوزخ کاک کردی بر دوزخ آوردن و فکاک فتح فاک کسر آن چیزی  
 که بد آن کردی بر دوزخ آوردن کویا مسلمان و آتش دوزخ در بند گردید و این بودی یا نصرانی را در بدل  
 دینی یا آتش فرستادند و آن مسلمان بر دوزخ آوردند و تاویل می آید که هر مسلمانی که از کفر و مومن جانی  
 است در بهشت و در دوزخ و هر که ایمان در دست مسلمان او که در دوزخ و تبدیل کرده می شود به مسلمان او که در  
 بهشت شد و هر که ایمان نرفت حال او بر عکس این آید پس گویا این کافران علف و بدل مومنانند و  
 جایی ایشان که در دوزخ بود پس گویا این کافر فکاک مومن شد از آتش و مراد آن نیست که کافر را  
 بگناهان مومن عذاب کند و لا تزدوا زنة و ذرا غری و تخفیر بود و نصاری از جنت ایشان  
 است بعد اوست و مساوات مومنین رواه مسلم ۳۹۰ و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول  
 الله صلی الله علیه وآله وسلم یجاء بنوح یوم القيمة آورده می شود نوح را از روز قیامت فیقال له هل  
 بلغت پس گفته می شود مرا و آید تا بندنی او را و احکام الهی را بامت فیقول نعم یا رب پس می گوید  
 نوح آری و ما ندیم ای پروردگار من فسال امته هل بلغکم پس پرسیده می شود امت نوح آیا رسانید شما را

فيقولون ما جاءنا من ربك سركى شئنا استوى وى كوزيد بن جابر باب الحساب و اليزان  
 ما را اينچ رسائده و ترسانده فيقول من تهوذك بس كفته شى شود بنوح كشته كوايهان نو بر و خواى بنايخ فيقول  
 همدوا متب بس مى كويد نوح كوايهان من محمد است وى است فقال رسول الله بس كنت بينبر خدا  
 صلى الله عليه وآله و علمت بى صحابه خود و افتخار بهكم بس آرد و مى شود شمار افتخار و بن انه قل بلغ بس  
 كواى مبد بعد شما كه نوح بختين رسائده است احكام الهى و اياست ثم قرأ رسول الله بستر خود  
 بينبر خدا صلى الله عليه وآله و سلم راى تحقير و قصد بق اين حال ان آيت كرمه را كه حق تعالى  
 خطاب باین است كرده بى فرمايد و كذلك جعلناكم امة وسطا و هم جنين كروا بعد شما است نيك  
 و عادل و فاضل لتكونوا شهداء على الناس تا آنكه با سئيد شما كواى دهند و مردم و همچون الرسول عليكم  
 شهيدان باشند بينبر بر شما كواى و ادن ايشان بر مردم چنانكه كواى دادند بر قوم نوح كه رسانيد نوح بر شما  
 آنچه فرستاده شد بر وى از دين و دين بينبر صلى الله عليه و سلم كواى ايشان چنانكه در حديث ديگر آمده  
 است كه چون ائم انبياء نوازه اسلامه عليه السلام سارگ شوند كه با اينچ كس بجز من رسانيد بس انبيا است  
 محمد به را كواى گيرند ايشان كواى دهند و سبب شود از ايشان كه شجره دايد و از كجا كواى و اولايد بر ايشان  
 كويد كه ما كتاب الله را ناطق يافتيم بر ان پسر كواى و اديم بكواى وى پس اذان ائم انبياء سخن و صدق و  
 حقايق اين است كند بس آنحضرت صلى الله عليه و آله و سلم بعد ميل و توكيد ايشان كند و كواى و به كه  
 ايشان عادل و صادق است معنى بودن رسول شهادت بر ايشان و به همين اعتبار آنحضرت را كواى بر ائم  
 كشته شد كه چون بزرگ است خدا و در تحقير شهادت ايشان نمود بر ائم كواى و بنبر كواى و او بر آن و باین  
 اعتبار گفته محمد دايد و فخر و دواة البخارى ۴۰۰ و عن انس رضى الله عنه قال كنا عند رسول الله  
 يومئذ بينبر خدا صلى الله عليه وآله و سلم فضحك بس خند كروا آنحضرت فقال بس فرمود  
 هل قدرون مما اضحك اياى و رايه وى دايد شما كه آنچه بخرند وى كرم قال كنت انس قلنا كتم ما الله  
 و رسول الله اعلم خدا و رسول دى و انا تر است قال من مخاطبة العبد و به گفت خند وى كرم از جهت  
 سخن و در وى كتم بنده بر و دواى خود را بيقول كه مى كويد بنده يا رب الم تيسر لى من الظلم اى بر و دواى  
 من آيا زاندى و نگاه داشتى مرا از ظلم و فرودى كه ظلم نمى كنى بر بندگان خود و مقدر از وى قال گفت آنحضرت  
 يقول بلى بياورد بر و دواى تمام آرى دايد و ائم ترا از ظلم و ظلم نمى كنى بر بندگان قال گفت آنحضرت فيقول  
 بس مى كويد بنده فاني لا اجيز على نفسى الا شاهد اعمى بس اگر اين جنس است حال من اجازت  
 نمى كنى در و انبياء ائم بر نفس خود نگاه كواى از جانب خود يعنى ديگر بر ابر خود و انده ائم اگر هم ذات من بر من  
 كواى پيدا شود قبول و ابر بخيان كرد كه از ذات من بر من كه كواى خواهد داد و بر اهلان آن داد و به بچ كس  
 بر ضرر خود كواى ندهد و خداست كه دى تعالى قادر است كه هم از ذات دى بر دى كواى پيدا كند كه او را افعال انگاه



و گنایش دم زدن پیدا نمائند و باعث خند آنحضرت این ادای دازند و باب الحساب و الحساب  
 یا هر کردن حق تعالی بر دامن ند و لیس کردن ارکان و اعضا یا بنج عمل کرده و دشنام دادن نه ایشان را و دعای بد  
 کردن بر ایشان چنانکه می یافتم فیه قول پس می گوید پروردگار تعالی بنفسك اليوم  
عليك شهيد پس است نفس تو امروز بر تو گواه و بناظر المكاتبين شهید است پس اند فرشتگان بزرگ  
 که نویسنده گان اعمال بندگان اند گواهان و گواه گرفتن این فرشتگان زیاده بر مقصود است از برای تقریر و تاکید بند  
 از آنکه از نفس بند گواه قرار داده شده که و دیده این راضی شده و در نوشته ایشان را نیز گواه ساخت و اگر تنها  
 ایشان را گواهی ساخت خلاف قرار دادن بود وقال گفت آنحضرت فتمت هلی فیه پس مهر کرده می شود بر  
 دامن بند فیه قال لا رکا فیه انطقی پس گفته می شود در جماعت ارکان نه در هر یک که طه کن و گویا قال گفت  
 آنحضرت فتمت باعماله پس نظری کند و گویا می شود ارکان وی بکدامی از این طه بیخه و بین الکلام  
 پس خالی گردانیده می شود و گذاشته می شود میان بند و میان نمی کردن وی قال گفت آنحضرت  
فیه قول بعد الکن و سحقا پس می گوید بنده مرا خصمی خود را و در می مادر شما از جزد و هلاک باد بر شما  
 و افعلک کننت انا خذل پس از شما بودم من که خصوصیت می کردم با مردم و دفع می کردم ضرر را از شما یعنی  
 می فطنت شما می کردم و در دعوت شما می نمودم و شما را دوست خودی دانستم آخرش دشمن و بدخواه  
 من بر آمد رواه مسلم ۷۰ و ابن هریره قال قالوا گفت ابو هریره که گفته صحابه یا رسول الله  
هل فری ربنا يوم القيمة آیا می بینم ما هر دو در دگر خود را و در قیامت قال فرمود هل تضارون فی روية  
الشمس فی الظهیر آیا نیست فی سحابة آیا نزاع و نزاع می کنید و شک دارد و در بین آفتاب و در  
 نیم روز که نیست پوشیده و در ابر قالوا الافتد نه غایت نمی کنیم قال هل تضارون فی روية القمر لیللة  
البدل و لیس فی سحابة فرمود پس آیا نزاع و شک می کنید و در بین ماه و شب چهار دم که نیست  
 پوشیده و در ابر قالوا لا گفتند نه قال فوالله ببید ببید لا تضارون فی روية ربکم فرمود پس  
 سوگند نه آن که بتای ذات من در دست قدرت اوست نزاع و خلاف نمی کنید و در بین پروردگار خود  
 الا که تضارون فی روية احدهما که چنانکه نزاع و نزاع و شک می کنید و در بین آفتاب یا ماه و در  
 در بین اینها و نزاع و شک نمی کنید پس در بین پروردگار نیز نمی کنید بد آنکه تضارون فتم  
 تا نشد بد را و تخلف آن هر دو آمده اگر تمسجد است از مضار است بمعنی ضرر و اگر تخلف است  
 از غیر که بنابر معنی ضرر آید و معنی آنست که ضرر نمی کنند یکدیگر و اجماع است و نزاع است تا در مخالفت یکدیگر  
 افتد و تا یب یکدیگر کند و در بین و صحت نظر از جهت غایت ظهور و وضوح و بعضی گفته اند هر دو آنست  
 که معنی حاجب یعنی نمیشوند تا ضرر کنند یکدیگر و ادویه جمع الیها گفته که مضار بمعنی اجتماع و آنکه دوام است  
 و در نزد قاضی عیاض ماکن گفته که بمعنی مضار و شک گرفتن یکدیگر است که نزد یک بمعنی از دوام و

اجتماع است و گفت که من بوقت دیدن بخری بود که در مکان و اخذ و جفت باب الحساب و التميزان  
 مخصوص و براندازه خاص بود و دایست دیگر تصاویر نسبت به سیل مکان را و آن نیز بنظم تا و تشبیه بهم و تخفیف  
 آن به تشبیه از ضم و تخفیف از ضم یعنی اجتماع و از دو حام و ضمیم یعنی فقه و ستم کردن و تامل معنی بر  
 هر قندیری است قال گفت آن حضرت فیلقی العبد پس چون می بیند بندگان پروردگار تعالی را پیش  
می آید و خطاب می کند و تعالی یک بند را فیقول ای فل پس می گوید پروردگار تعالی بند را ای فلان  
الم اکرهک و اسودک و از وجک آیا گرامی نداشتم ترا و بزرگ و بهتر نکردم ترا و دجست نکردم ترا  
و اسخرک الخیل و الابل و سفر نکردم ترا اسبها را و شترها را و اذک ترا من و تو ببع و کذا شتم ترا که رئیس  
 و سر دارم شوی دیگری رنج غنیمت را در جا غنیمت چنان رسم بود که سر دارم قوم چهار یک از غنیمت  
 می گرفت و بانی را بقوم می گذاشت فیقول یلی پس میگوید بنده ای پروردگار من کردی و وادی پس  
آنچه گفتمی قال گفت آنحضرت فیقول پس میگوید پروردگار تعالی اظننت اذک ملاقی آیا پس گمان می بردی  
تو که ملاقات کنده تو و همیشه آینده مرا فیقول لا پس میگوید بنده کن خیر و موم و غافل بودم از آن و فراخوش  
کردم ترا فیقول فانی قد انساک کما نسیتنی پس میگوید پروردگار تعالی پس بدستی که من به تحقیق  
فراخوش می کردم ترا و ترک نمیدادم ترا چنانکه فراخوش کردی تو مرا فثم یلقی الشانی بستر ملاقات و خطاب  
می کند پروردگار بنده دوم را فل کور مثله پس ذکر کرد آنحضرت در خطاب حق باین بنده و جواب بنده او را مانند آنچه  
در بنده اول مذکور شد ثم یلقی الثالث فیقول له مثل ذلک بستر پیش آید پروردگار تعالی بنده سوم  
را پس میگوید مرا و مانند آنچه گفتم بد و بنده اول فیقول پس میگوید این بنده سوم در جواب پروردگار  
یارب آمنت یک و بکما یک و برسلک ای پروردگار من ایمان آوردم شود و بکتاب تو و پیغمبران تو  
و صلیت و صمت و تصدقت و نماز کنه کردم در روز و شتم و تصدق کردم یعنی زکوة و اوم و دشمنی بشیوه ما  
استطاع و سناش میکند این بنده نفس خود را به یمنی چند آنکه می تواند فیقول ههنا اذ انا پس میگوید  
پروردگار تعالی این جا بایست یعنی اکنون که دعای اعمال خیر و شکر کنه اری نعمت های ما کردی یا ش  
تابا تو کردی ترا به نمایم ثم یقال الان نبعث شاهد علیک بستر گفتمی شود بنده که همین بعت  
بر از کنیزم و بنده انکم گواه بر تو و یتنکر فی نفسه من ذالذی یشهد علی و اندیشه می کند بنده در باطن خود  
کیست که گواهی میدهد بر من و که می داند کردی مرا فیتختم علی قیه پس مهر کرده میشود بر دامن بنده و  
بصینه منوم نیز خوانده اند یعنی مهر میکند خدا می تعالی بر دامن وی و یقال لتخذه انطقی و گفته میشود در آن  
ادر انطق کن و سخن کو فتنطق فخذ و لسمه و عظامه پس نطق میکند ران وی و گوشت وی و استخوانهای  
وی و دهان و هر که دارد وی و در قرآن تکلم و دست و پای و زبان و پوست واقع شده و این جا نطق ران و  
گوشت و استخوان ذکر یافته تا بهر مفسر و تفسیر اعضا و ارکان اوست چنانکه در حدیث انس گذشت

گذاشت و ذلک لایعذر من نفسه و این سوال و جواب و مهر کردن بر دماغ بنده . باب الحساب و المیزان  
و نظم کردن اعضای دی که مذکور شد از برای آنست که باز از خدا بزرگوار کند بنده از نفس خود و ثابت کرد و گناگان  
دی و جای غرمانه با نسی آنست که تا صاحب غدر کرد و خدا ی تعالی در عذاب کردن آن بنده از جانب  
نفس دی و ذلک المصادق آن بنده که ذکر کرده شد حال وی منافق است و ذلک اللی سخط الله علیه  
و آن بنده ایست که چشم گرفته بر وی و پیشتر بنده خدا می تدلی از وی رواه مسلم و ذکر کرده شد  
حدیث ابی هریره که او پیش از آنست که یل حال من امتی الحیة و می آیند از است من بهشت را بنیاد  
باز این کس بی حساب فی باب التوکیل و در باب توکل بر وایه ابن عباس یعنی این حدیث در مصباح  
درین باب ذکر کرده بر وایت ابی هریره و ما از روایات توکل ذکر کردیم بر وایت ابن عباس از جهت سبب  
مناسبت بآن باب باب فیما فی الفصل الثانی من ابی امامة قال سمعت رسول الله گفت شدم  
پیشتر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم بقول می گفت و غدر می ریزی این بدخل الحیة من امتی و عدو کرد  
مرا برود و دگر من کرد و آرد بهشت را از امت من بعضین البیلا حساب علیهم و لا هذا به بناد برادر  
کس را که نیست حساب بر ایشان و نه عذاب هیچکس ایف یف یحقون القبا بایر برادر کس نیست و نه از  
دیگر و ثلث حشیات من حشیات زانی و بایر برادر از بایر برادر سر خیز از حیات برود دگر من و جنبه آنچه  
برود و گفت دست پر کرد و بکار آمد رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه ۶۲۰ و عن الحسن عن ابی  
هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یفرغ الناس یرم القیمة ثلث مرصات ظاهر کرده  
و نموده می شوند مردم روز قیامت سه بار قیامه عرضتین فین الی و معاذ بن اماره عرض به بحث و جدال است  
و مراد از ال آنست که بنده گان در ذنوع گناگان و از کار آید از خود می کنند خصوصاً کافران که بکند سبب انبیاء و رسل  
و تبلیغ ایشان دین و شریعت های کنند و بیا یزج و غدر وقت که بنده گان احترام گناگان به کنند و لیکن اعذار  
نماند بسو و نسیان و عجز و اضطراب و نود اما العرضة الثالثة فضل ذلک تطبر الصحف فی الایدی اما عرضة  
سیوم پس نزد آن می برود و میرسد صحیفه های اغمانی و دواست تمام شدن معاملة حساب فاعل بیستینه  
و آخل به ماله پس یکی گبرنده است صحیفه اعمال نادر است و است و دیگری گبرنده است دست چپ  
رواه احمد و الترمذی و قال و گفت ترمذی لایصح هذا الکتل حدیث صحیح نیست این حدیث من قبل آن  
الحسن ام یسمع من ابی هریره از جهت آنکه حسن بصری که را دی این حدیث است نشنیده است حدیث را  
از ابی هریره و بصحبت او در سیده و اگر چه او را دیده باشند و با او ملاقات نموده اند شنیدن او حدیث را از وی  
بصحت ز سیده و شیخ بخردی و در صحیح مصباح گفته که بخاری و در صحیح خود حدیث از حسن از ابی هریره اخراج  
کرده است و با مسلم بیرون نیامده و از وی جزئی و اسم اعظم و قد رواه بعضهم به تحقیق روایت کرده  
اند این حدیث را بعضی از محدثین عن الحسن عن ابی موسی از حسن بصری از ابی موسی اشعری ۳۰۳ و عن

باب الحساب

عبد الله بن عمر وقال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الله باب الحساب والميزان  
 مختلص رجلا من امتي على رؤس الخلائق يوم القيمة قلت آنحضرت بد رستی خدا می توانی بگردن  
 می آوردی را از امت من بر سرهای خلائق یعنی در حضور پادشاه مردم روز قیامت فینشر علیه تسعة و  
 تسعين سجلا پس بر آگهی کند بر آن مرد و در کتاب بزرگ و اکل سجيل مثل هذا البصر به کتاب  
 مانده و از وی خبر یعنی در آستانه آنجا که نظر برسد ثم يقول انك من هذا شيئا پس می گوید الله تعالی مرا از  
 مرد و آیتان که می شنوی ازین که درین کتابهاست چیزی را اطلعك كتبتي الحافظون آیاتهم کرد و آنرا  
 نوشتند که آن من که نگارنده انفعال و احوال تو بود و نه فیقول لا یارب نسبی گوید آن مرد و ای پروردگار  
 من منک نمی شوم ازین بجزی را و ظلم نکرده اند گنایان تو فیقول افلك عبد پس می گوید آیاس مرا تراعه می  
 است قال لا یارب گفت نه ای پروردگار من مرا عده می نیست فیقول بلای ان لك عندنا خبطة پس  
 می گوید الله تعالی من بد رستی مرا تراعه می نیست و الله لا ظلم عليك اليوم و بد رستی که نیست ظلم بر تو امروز  
 فتخرج بطاقة فیها پس بگردن آورد می شود که پاره خرد و کثرت شده است در وی این کلمه اشهد  
 ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و بماتوا کما هم سوخته و پاره کاغذ که نهاده می شود و در ثوب و نوشته  
 می شود در قلم بهای وی باقیست اهل منصرفه فیقول اخضر و ذلك پس میگوید الله تعالی حاضر شو و زن عمل خود را  
 فیقول یارب قیامت هذه البطاقة مع هذه السجلات پس میگوید آن مرد ای پروردگار من چه چیز است این  
 کاغذ و پاره و زن خواهد داشت با این کتابهای بزرگ فیقول انك لا تظلم پس میگوید الله تعالی بد رستی  
 تو ظلم کرده نمی شوی یعنی این بطاقت عظیم است می باید آنرا ازین گردانید و ظلم نکرده و قال گفت آنحضرت  
 فتوضع السجلات فی کفة و البطاقة فی کفة پس نهاده میشود سجده و یک کفه بر آید و این کاغذ پاره و در آگهی  
 دیگر فقط است السجلات و ثقلت البطاقة پس سبک می آید نامه آن سجده و گردان می آید این کاغذ پاره و فلا  
 یثقل مع اسم الله شی پس گردان نمی آید با نام خدا بجزی و نام خدا از قفه عظم و قبل است اگر چه کوه گنایان پرور و او  
 التورمذی و ابن ماجه و عن حایشه و شی اسمعینا انما ذکرنا النار فیکتروا نیست از عایشه  
 که وی یاد کرد و آتش و دوزخ را پس بگفت فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه  
 و آله وسلم ما یکمیکم چیزی در گردن آورده و ترا می عایشه قالت ذكرت النار فیکتروا گفت عایشه یاد کردم  
 آتش و دوزخ را پس بگفت اسمعینا انما ذکرنا النار فیکتروا فیقول الله تعالی فیقول الله پس گفت  
 شما اهل و عیال خود را در روز قیامت و جردار می باشد از احوال ایشان فقال رسول الله پس گفت  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم اما فی ثلاثة مواطن فلا یلک من احد اهل النار و در سه جایگاه پس یاد نمی آورد  
 هیچ یکی از شما یکی را عند المیزان که بر می کشند اعمال را حق تعالی و علم الله فیقول الله پس گفت عایشه  
 که سبک آید ترا از وی می بگردان و عند الکتاب عین یقال دیگر نزد دادن کتاب بدست عین یقال ها و هم

باب الحساب

اقول اکتایم روزی که گفته می شود بگیرد بخواند کتاب مرا این را آن کس  
 می گوید که کتاب بدست راست وی می دهند و وی خوشحال می شود وی گوید مردم بگیرد بخواند کتاب مرا  
 حتی یعلم این یقع کتابه تا آنکه می داند یکداغ شد کتاب وی اقی میمده ام فی شماله من وراء ظهره  
 آید و دست راست وی یاد و دست چپ وی از پس پشت وی و در بعضی نسخ مصابیح او من  
 وراء ظهره است و عند الصراط اذا وضع بين ظفري جهنم دیگر نزد پاهای او فنی که نهاده شود میان دو رخ  
 نیز از شمشیر و بار یک ترازموی و گذرانیده شود مردم را ایران درین سه موطن همه ایران و در بانه  
 به نفس خود باشد و کسی را بحال یاد آوردن و جز کر فنی نباشد و راه ابوداؤد ه ه الفصل الثالث  
 عن عایشة رضي الله عنها قالت جاء رجل ففقه بين يدي رسول الله آه مردی پس نشست نزد  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله ان لی ملوکین و رسی  
 که مرا غلامانند که بکنند یونی و دروغ می گویند با من و یقولون فی لی دیناری می کنند و رخ من و یصونونی و بی فرمانی می کنند  
 مردان و اشتهم و اضر بهم و دشنام می کمر ایشان را وی زخم ایشان را فکیف انا منهم پس چگونه ام  
 من از ایشان یعنی چگونه خواهد بود حال من از در قیامت از جت ایشان و پس ایشان فقال  
 رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اذا كان يوم القيمة یحصب ساجد انوک و عصوک  
 و کل دویک و عقابک ایاهم چون باشد روز قیامت حساب کرده می شود آنچه خیار است کرده اند و بی فرمانی  
 کرده اند و دروغ گفته اند این غلامان ترا و حساب کرده می شود عذاب کردن تو که دشنام دادن و زدن  
 نسبت ایشان را فاکان عقابک ایاهم بقدر ذنبهم پس اگر باشد عذاب کردن تو ایشان را بر  
 اندازد و کنان ایشان کان کفایا لک و لا عليك باشد عذاب تو برابر کنان ایشان که نه سود تو در آن  
 است و نه زیان تو و ان کان عقابک ایاهم ذنب ذنبهم و اگر باشد عذاب کردن تو ایشان را فرود گناه ایشان  
 و کمتر از ان کان فضلا لک باشد آن زیادتی مرزا بر ایشان و ان کان عقابک ایاهم فوق ذنبهم  
 و اگر باشد عذاب کردن تو ایشان را مالای گمان ایشان و بیشتر از ان اقتص لهم منك الفضل قصاص  
 گرفته میشود و ایشان را از تو آن زیادتی را اقتصی الرجل و جعل یهتف و یبکی پس بکنونند آن مرد  
 و بنیاد کرد و فریاد کرد و گریه کرد و ان فقال له رسول الله پس گفت مراد را پیغمبر خدا صلی الله علیه  
 و آله و سلم برای تأیید و اثبات آنچه فرمود اما تقر ما قول الله تعالی آسانی خوانی قول خدا ای تعالی را  
 که میگوید و نضع البوازين المقسط ایوم القيمة وی تیم ترا از دای راست و در دست برادر و از قیامت  
 فلا تظلم نفس شیاً پس ظلم کرده نمی شود هیچ نفس چیزی را از ظلم و فرود گذاشته نمی شود هیچ او چیزی  
 و ان کان مثقال حبة من عرسل اقیما بها و اگر باشد مثل با علم مقدر او دانه از خردل می آید و حاضر  
 می گردانیم آنرا و کفی بها خا حین و بسنده این حساب گفته که زیاد بر علم و عدل ما متصور نیست فقال الرجل

پس گفت آن مرد یار رسول الله ما اجد لی و لهو لاء شیاً عین امن باب الحساب و الحساب  
 معاذ بن سمری یوم مرخو لاد و مرایشان ابن ابراهیم انهم کلهم احرار کوا به سیکرم  
 ترا که ایشان همه آزاد و اینها را به القدری ۷۰ و عینها قالت سمعت رسول الله دسم از عایشه است  
 که گفت شدم پیغمبر خدا اصلي الله عليه و آله و سلم يقول فی بعض صلواته که یاکفیت و بعضی  
 نمازهای خود که دعا می کرد و در آن اللهم عاصمینی عسایباً یسیراً بعد از حساب کن مرا که در این حساب  
 حساب آن قلت کفر یار رسول الله ما الحساب المیسر چه حساب است حساب آسان و صودت آن  
 چیست قال ان یبظرفی کتابه فیتجاوز عنه فرمود و صودت حساب بر آنست که نگاه کنه یعنی همه در کتاب  
 خود پس در کوزه دانه نعل از دانی یعنی کتاب اعمال او را بوزناید و در کوزه دوا که خمیر بنفشه را با ناله  
 تنالی راجع و این نیز صودت و در دانه من بوقش الحساب بوزنیدن یا عایشه فطک بد رستی که شان اینست  
 که کسی که بگوید نه و دنت کرده نه حساب و در آن روز می عایشه نخبش هلاک شود و آیه الحمد ۳۰ و عن  
 ابی سعید الخدری انه اتی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ایت است از ابی سعید نه ای که  
 وی آمد آنحضرت را فقال اخیر فی من یقوی علی القيام یوم القيمة پس گفت خبر ده مرا که چه کس  
 قوت خواهد داشت بر ایستادن در روز قیامت الذي قال الله عز وجل انکسین که گفته است خدا عزوجل  
 در شان او یوم یقوم الناس کتب الله لهم من ذری که باید استند مردم بر دهم و در قاف و همانان بآن روزی  
 که آن روز دارد فقال یخفف علی المؤمن پس گفت آنحضرت سبک و آسان گردانیده می نمود  
 ایستادن و در آن روز بر ستمانان حتی یکون علیه کالصلوة الکتوبة تا آنکه می باشد آخر و زبرد می ماند  
 نماز فرض که هایت آن چهار رکعت است ۷۰ و عنه قال سئل رسول الله دسم از ابی سعید آمده است که  
 پرسیده شد پیغمبر خدا اصلي الله عليه و آله و سلم عن یوم کان مقدار عشرين الف سنة از روزی که باشد  
 مقدار آن پنجاه هزار سال ما طول هذا اليوم چه است درازی این روز فقال پس گفت  
 آنحضرت و الذي نفسی بیده انه یخفف علی المؤمن نه سو که که آن روز سبک گردانیده می شود بر  
 مسلمان حتی یخفف علیهم عاید من الصلوة الکتوبة تا آنکه بر بارش سبک و آسان تر بر مسلمانان از  
 نماز فرض و سایر افعی الله لیا که بگذارد آن را در دوازده ماه و اما البیهقی فی کتاب البیت و النشور  
 ۷۰ و عن اسماء بنت یزید عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال یبشر الناس فی ضعیف  
 و احد یوم القيمة فراحم آورده می شود مردم در صعبه واحد روز قیامت صعبه در اصل به معنی زینین یاروی  
 زینین و مراد این جائز معن فراح هموار و پختنجه و در حدیث دیگر آمده است که در سن محشر دسین صعبه هموار  
 است که می نمردهای در وی از جنت ملاشت آورده فینادی منادی پس آواز میدهد و آواز دهنده فیقول پس  
 می گوید آن آواز دهنده این الدین کانت تتجافی عنهم من المصاحح که آواز آن کسانی که دور

و در دیدانی باشد پهلوانی ایشان از خواب گاهای ایشان مراد باین قیام باب الحوض والشفاعة  
 لیل است از برای نماز نهد و بعضی اعیان بین الغائبین مراد داشته اند نماز فیه و مومن و هم قلیل پس  
 برمی خیزد از اهل محشر آنها که صفت ایشان این است و حال آنکه ایشان کم باشند میان مردم  
فیل خلوا الجنة پیش حساب پس مید و آید بهشت و ابی آنکه حساب گرفته شود از ایشان ثم یقر بسا لئلا  
 الفاس الی الحساب. ستر افر کرده میشود مردم را بحساب گرفتن و راه البیضاء فی شعب الایمان  
 ۳۹۹ باب الحوض والشفاعة حوض در لغت جمع شدن آب و سیلان او است و حوض که زنان را باشد  
 دسبب سیلان دم است معنی از آن است و مراد این حوضی است که آنحضرت راضی الله علیه  
 و آله و سلم در روز قیامت باشد و صفات وی در احادیث بیاید و وارد شده که هر چه بنمبرد را حوضی است  
 و در روز قیامت که است وی بر آن در و نماید و شفاعت مشتق از شفع است و معنی آن در اصل  
 پیوستن چیزی به چیزی است و شفع مقابل و ترکیب معنی زوج است مقابل فرد نیز باین معنی است و شفعه که  
 حی نامیده است و در سینی که فروخته شود دم ازین قیل است و در شفاعت نیز پیوستن شفع است  
 به مجرم بدو است کردن گناهان وی از درگاه عزت و انواع شفاعات همه ثابت است از شهادت  
 المرسلین و اصلی الله علیه و آله و سلم بعضی بخصوص وی و بعضی به مشارکت و اولی کسی که فتح باب  
 شفاعت کند آنحضرت باشد پس در حقیقت شفاعات نامیده از جمع حضرت وی بود و او است صاحب  
 شفاعات علی الاطلاق توحید اول شفاعت عظمی است که عام است مرئوسه خلافت و او مخصوص است  
 به بنمبر ماسلی الله علیه و آله و سلم که هیچ کس را از انبیا صلوات الله و آله و سلم علیهم مجال جزا است و اقدام  
 بر آن نباشد و آن برای اذاحت و تمییز از طول و قوت و در حرصات و تنجیل حساب و حکم کردگار تعالی  
 و تقدس و بر آوردن از آن شدت و محنت چنانکه در احادیث بیاید و دم از برای در آوردن قومی در  
 بهشت بنمبر حساب و ثبوت آن بنبر وارد شده برای بنمبر ما و بعضی مخصوص بحضرت است و یوم  
 و اوقای که حسانت و سیات ایشان برابر باشد و باید از شفاعت به بهشت در آید چنانکه قومی که  
 مستحق و مستوجب دوزخ شده باشند پس شفاعت کند و ایشان را به بهشت در آید و بگویم برای دفع  
 درجات و زیادت کرامات ششم در کنا گاران که بدوزخ در آمد باشند و شفاعت بر آنند و این  
 شفاعت مشترک است میان سایر انبیا و ملائکه و علماء و شهداء و ما فقم در استفاح جنت هشتم در  
 بحقیقت عذاب از آنها که مستحق عذاب نباشند و باین اهل مدینه خاصه دم برای زیادت  
 کنندگان قبر شریف بر در استیاز و اختصاص کذا ذکر و ۲۱ الفصل الاول عین النور قال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم بیننا و البیت فی الجنة فرمود آنحضرت در آشنایی آنکه من بصری کنم در بهشت و ظاهر  
 آنست که این بصر در شب مبراج باشد اذا انا و بعضی حافظان و قباب المدین السیوف تا که در سید میجوئی

باب الحوض والشفاعة

جان انواع شفاعت

الفصل الاول

که در هر دو جانب او کعبه ای مرد از یدرگاه می نه گاداک اند یعنی هر کندی

مرداوید است چو نت قلت ما هذا سیدم چیست این چو بی باین صفت یا جیر تیل قال هذا الكوثر الذي اعطاك ربك گفت این حوض کوثر است که داده است ترا برادر دگر تو اثار است بکریمه انا اعطيتناك الكوثر و بسیاری از مفسران آنرا بحوض کوثر تفسیر کرده اند و تحقیق آنست که مراد بکوثر خیر کثیر من شرط است از علم و عمل و شرف دامن و حوض مذکور یک فردی از آنست و بعضی با دلالت و اتساع و عظمای است تفسیر کرده این نیز داخل خیر کثیر است و این قوم را در بیان این سخنان بلند و کلمات از جمله است برخی از آن در رساله مناقب ائمه اثنی عشر مذکور شده است فاذا طينه منك اذفر بس نساگای بنیم که کل وی مشک نیز بوی خاص است و ذکر بتختین تخت بتری بوی خوش بمانوش و مشک اذفر مشک بغایت خوش و نیز بوی رواه البشاری ۲۰ و عن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله

و سلم حوضی مسیر شهر من است حوض من مقدس است و زوایا و سوا و دگر شای وی بر ابراند یعنی مرغ است و از وی دهنای وی بر آب و ماء ابيض من اللبن آب وی سفید تر از شیر است و ریشه اطیب من السمك و بوی وی یعنی بوی آب وی خوشتر از بوی مشک و کیز آنه کنجوم السماء دگر نای وی نایب سنا دای آسمان است در بسیار وی دور حشانی من یشر ب منه فلا یطأ ابدا کسی که شود از آن حوض پس بشوید اگر گویند برین تقدیر لذت اینها بهشت بچ و باینچه لذت آب بود تشنگی است و چون تشنگی نباشد لذت نیز نباشد گویم مرا و تشنگی منظر مملکت است و نیز تشنگی دگر تشنگی الم است که دفع آن لذتی نتوانم می کرد و چون الم آن نباشد دفع آن حاجت نمند و شاید در آن تشنگی لذت بخند و بخورد بهشت هر چه اوته حاصل کرد و اگر تشنگی نیز خور اینها حاصل کرده و متفق علیه ۲۰ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم ان حوضی

اهل من ايلة من عدن بدوستی که خوش من دور تر است از دوری اهل الفح هرگز که نام شهری است از آخر شرای شام متصل و دیای یمن از عدن که شهری است از شهرهای یمن متصل و دیای بند لهوا شد بیاض من الشاح به تحقیق آب آن حوض صحت تر است در سفیدی از برف و احلی من العسل باللبن و شیرین تر از لذت است از شهد آسمان و لا یتقه اکثر من عدد النجوم و هر آئینه آیدای او بیشتر است از شمار ستارگان و اهل الفاس عنه و بدوستی که من هر آئینه باز میدادم و میرانم مردم را یعنی آستان و بگردا از وی کمایصل الوجل اهل الناس عن موضعه چنانکه میراند مرد و دختران مردم را از حوض خود قالوا گفته یا رسول الله اتعرفنا یوشل آبای شناسی ما در آن روز که غیر ما و امیران و بایزیداه ی قال نعم گفت آن حضرت آدمی می باشد اسم شما را لکم میما لیست لاحد من الاعم مرشاه اعلامتی و نشانی است که نیست مرا هیچ یکی از شما را شناسی من و سکون یا و مقصود علامت و نمند و نیز آمده و قد دون علی غرا



## باب الخوض والشفاعة

مجتلین من اثر الخوض می در آینه من سفید پشانی و دست و بار اثر نورانیت و صبر چنانکه گذشت در کتاب الطهارة در باب غسل و ضرر واه مسلم و فی رواية له عن انس و در وایتی مسلم را از انس ابن چنین آمده که قال گفت قری فیہ اباریق الذهب و الفضة دیده می شود در آن حوض آب و بزای ثلاثه دفعه ابرقی بکمر همراهی آب بکشد و نجوم السماء مانند شمار ستارگان آسمان و فی اخرى له عن نوبان و در وایتی دیگر مسلم را از نوبان ابن چنین آمده که قال گفت انس سئل عن شرا به پرسیده شد آنحضرت را آب آن حوض فقال پس گفت اشد بیاضا من اللبن و احلي من العسل آب می سخت تر است از دای سفید، از شیر و شیرین تر است از شکر و یقیناً فیہ میز آبان پیمد آنه من الجنة احد هما من ذهب و الآخر من ورقی و یزید و یزد و سیلان می بکشد و فی در آن حوض و نودان که مددی کسد آنرا از بهشت یکی از طلا و دیگری از نقره و وقت بعین معجزه و ظاهر منقوبه شده به معنی عین و قهر و غلبه و بی دردی آمدن و رفت بکمر عین و ضم آن از ضرب و نصیر و آمده و عیب یا موحده شده و ضم عین موهبه از عیب به معنی بیابی آب خوردن و شب یا تخمین و ثمار مثله و فتح عین موهبه از تعب به معنی مجرب یعنی دان شدن و بیرون آمدن آب نیز روایات است و نیز اب بکمر نیم مشق است از وزن به معنی سیلان آب یا نایمی است معرب همراه و نیز در فارسی معنی بیل آید و عین سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انی فرطکم علی الخوض من یمشی و نذره اشوام بر حوض و فرط بضم فحسب کسی را گویند که بیشتر از قوم به منزل رود تا حوض و دلو و بسما طیار دارد و من هر علی شود به هر کسی که می کند و بر من می نوشد آب آنرا و من شرب ام یظلم اید او هر که بنوشد از آب آن نشسته نکرده و هر که از آن حوض اقوام اصغر فهم بر آئینه و در دنیا بند می در آینه بر من کرده های یعنی از امت من که می شناسم من ایشان را و بعضی فوفی و می شناسند ایشان را اثم بحال یعنی و بیعتهم ستر حائل مانع گردانیده می شود میان من و میان ایشان فاقول انهم منی پس می گویم من به رسی که ایشان از منند فیه قال انک لا تدري ما احد ثواب بعدک پس گفته می شود که تو در نمی یابی دنی وانی که چه ترا حاد است که در مذ و نوبه او دند ایشان بعد از تو فاقول صقلا لمن غیر بعدی پس می گویم من دوی باد و دوی باد از مقام قرب و محبت مرگانی را که تنبر و ادب دین و سنت مرا بعد از من معنی این حدیث نیز دیگر بمنون آن حدیث است که در فصل اول از باب حشر گفته شد که در آنجا گفت اصحابی اصحابی و شرح و تاویل آن پانچمی گفته شد متفق علیه و عین انس ان النبي صلی الله علیه و آله و سلم قال یحبس المؤمنون یوم القیمة حين کرده میشوند از حبس در سالمان روز قیامت حتی یخرجوا اهلک ناکه در قسم در آورده می شود و شرون گردانیده میشوند به حبس حين فیه قولون لو اشفقنا الی ربنا پس میگویند سالمان کاشکی عاب شناعی می گردیم سوی جود و دله خود دیدای که بر برای خود کسی را ناده حضرت می شناعی می گردانید و فی شناعی من مکانه پس می جنبانید

و میر و مادر ازین جائی که ایستاد ایم مادر راحت می انداخته و خلاص میکرد و باب الحوض و الشفاة  
 مادر ازین اندوه و سخت فیاتون آدم پس می آیند آدم را فیهو اون پس میگوید انت آدم ابوالمعاص  
 تو آدمی پدر منم مردم خلقك الله بیدار کرد ترا خدا ای تعالی بدست قدرت خود و اسكنك جنته و ساکن  
 کرد ایند ترا بهشت خود را و اسجد لك ملائكتك و سجده کرد ایند برای تو فرشتگان خود را و علمك اسماء  
 كلشی و دانید برانامهای همه جز را اشفع لعا هنك ربك شفاعت کن مادر از دهر در و گار تو که مخصوص  
 کرد ایند ترا بآن فضایل و کرامات حتی در مقام من مکانها هدا اما راحت بخشد و میر و مادر ازین بجای ماکه بنایت  
 سخت و دشوار است فیهو لست هنا کم پس میگوید آدم بنسم من دین من مقام و مرتبه که گمان می برد  
 شما جرات کنم و در آیم در مقام شفاعت و ایند اکرم و فتح این باب نمایم و یلک خطیعتی التي اصاب  
 و یادمی کند وی عاید السلام گناه و تقصیر خود را که رسیده بود و اذوا اكله من الشجرة که خوردن اوست  
 از درخت و قبل نهی عنها و حال آنکه تحقیق نمی کرده شد و از نزد یک شهنشآن ولیکن ایتوا انو حوال  
 نبی بعثه الله الی الارض ولیکن بیاید نوح را که اول نبی مرسل است که فرستاده است از الاند بر کافران و دوی  
 رسن فیاتون لواحی پس می آیند نوح را فیهو لست هنا کم پس میگوید نوح بنسم من دین من مقام که شما  
 گمان می برد و یلک خطیعتی التي اصاب سواله ربه بضمیر علم و یادمی کند نوح گناه خود را که رسیده بود و آن  
 سوال کردن اوست پروردگار خود را در نجات بنسب نادانسته و تحقیق ناکرده که این سوال می بایست کرد  
 یا نه تا عتاب آمد که یا نوح میر من اذان پر بدان علم نداری ولیکن ایتوا ابو اهییم خلیل الرحمن ولیکن  
 بیاید ابراهیم را که دوست خدای مهربان است قال فرمود آنحضرت فیاتون ابو اهییم پس می آیند  
 ابراهیم را فیهو لست هنا کم پس میگوید ابراهیم بدستی که من بنسم دین من مقام و سر اذ ان  
 و یلک کر ثلث کلمات کل بین و یادمی کند ابراهیم سه دروغ را که گفته بود و آنرا در دنیا به حقیقت آمده و دروغ  
 اند بلکه دروغ نما و در صورت دروغ اند ولیکن چون مقام و مرتبه انبیاء عالی است بر ایشان با نشان  
 این امور نیز مواخذه و دویکی اذان سه دروغ آنکه قوم او به تماشای عیدی که داشتند بیرون میرفته و  
 خواست که نزد و فرصت یابد و بنان ایشان را بشکند گفت من بیمارم با شما بیرون نمی توانم رفت و بظاهر  
 بیمار می نه است اما نه توان و دانست شاید که در باطن بوده باشد و مزاج آدمی زاد و اکثر بی خالی و انحرافی نبود  
 و شاید که بیماری دل و نیز وقتی آن مراد داشته که به جهت کفر و عناد ایشان بود و دوم آنکه چون بنان ایشان را  
 بشکست گفتند تو کردی این را یا که نای ابراهیم گفت من نکردم بلکه این بت کلان کرد یعنی باعث و بانی برین  
 فعل خراج و این بت شده که بجاوت تعظیم شما صناد و منفرد است یا مقصود است از ارام ایشان  
 چنانکه یکی خطی بنویسد و غایت حسن و لطافت و دیگری که آنرا نتواند نوشت گوید تو نوشتی این خط و وی  
 گوید من نوشتم ام تو نوشتی کتب می کند از آنکه این چنین نوشتن از تو هرگز نیاید نسبوم آنکه زوجه خود را که

و اگر سار و نام داشت به جهت اختصاص از غنیمت آن کار گشت این خواهر من است باب الحوض و الشفاة  
 و مراد اوست اسلام داشت و نیز در حدیثی بود و لیکن ایتوا موسی عبد الله التوریه و لیکن بیاید موسی  
 و اگر بیده است که داده است او را الله تعالی توبه که کنانی عظیم الشان است و نامیده انبیا و بنی اسرائیل  
 تابع اوید و کلبه و قریه نجیاد سخن گفتند و بیاید موسی به لفظه و نزدیک گردانید او را و از او و محرم  
 امر از حضرت خود ساخت قال انما تون موسی فیقول انی است هناك گفت بس می آید موسی به این  
 بی گوید موسی بنیسم من دین مقام داهل آن و وید که طبعه التي اصاب قتلته النفس و یادمی کند موسی  
 گاه خود را که رسید موسی و آن کشتن قبیلی است که او را مشی زد و کار وی بیگشت تمام کرد و لیکن ایتوا  
 میسی عبد الله و رسول و روح الله و کلمته و لیکن بیاید موسی را گوید خاص خداست و فرساده اوست  
 در روحانی است که بی مادی جسمانی از حضرت حق پیدا شده و اسباب حیات اجسام و قلوب است و کلمه او  
 است که یک کلمه کن پیدا شده و در همه کلام کرده فیما تون عیسی فیقول لست هناکم پس می آید  
 عیسی را پس می گوید عیسی بنیسم در میان این کار و عیسی علیه السلام حدیثی بیان کرد و خطبه از خود یاد داند و  
 و گفته اند شاید که توقف وی علیه السلام به جهت شرمندگی بود که از نعمت و انقراضی نصاری بر وی و بر والد وی  
 بالویت داشت و در بعضی روایات مذکور نیز شده و احتمال دارد که وی علیه السلام خود را با قطع نظر از  
 اعتد او تمسک بدان اهل این مقام که قیام است و عبادت خلایق و نیافت و جرات بر آن نکرد و  
 صواب آنست که انبیا و مرسلین صلوات الله علیهم اجمعین از در آمدن درین مقام و اقام برین کار  
 طاهر و قاهر اند و بی احتیاج با خدا و لیکن در ظاهر عذری نیز کردند بخیر سید المرسلین و امام الدینین که به نهایت  
 قرب و عزت و مکانست مخصوص است و محمود و محبوب حضرت اوست و لهذا در احادیث دیگر آمده که  
 انبیا همه گفتند که تا اهل این کار نیستیم آنکه نیست و تلقین با خدا نماید و الله اعلم و لیکن ایتوا محمدا عبدا  
شکر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تاخرو لیکن بیاید محمد را صلی الله علیه و آله و سلم که گفته است که آفریده  
است خدا مرا در امر به پیش کشیده از گناهان وی و هر چه پس آمده بد آنکه اقبال و نادیدن درین آیت  
بیاید است یعنی گفته اند که مراد به معذرت محبت است و جمیع انبیا صلوات الله علیهم اجمعین معصوم و معذورند  
و آنچه حضرت ایشان منسوب است از جنس گناه است و هر یکی از آنها را نادیده و توجیهی است خصوصا  
سید انبیا صلی الله علیه و سلم که هرگز در هیچ وقت خطیه و سیه از حضرت وی بوجود نیامده و لیکن او را خبر داده و در دنیا  
و اعلام نمودند بدان دیگران را و لکن ایشان یاد آورده خطیات خود را و احسن احوال آنکه این کلمه شریف است  
از حضرت عزت برای سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم بی آنکه در دنیا گناهی باشد و منفرقی بود  
و صاحبان و مالکان چون از بنده خاص خود را غنی و خوش و شاد و خواهند که اختصاص داشته و آن بنده را اظهار  
نمایند و سرافراز سازند گویند که تا ترا بخشیدم هر چه کردی و هر چه کنی ترا عطا است و بر تو هیچ که فکری نه دانی

اقوال نیز در شرح ذکر کرده ایم قال گفت آنحضرت فیما تونی پس میآید مرا باب الحوض والشفاعة  
فاستاذن علی ربی فی داره پس طلب اذن در آمدن می کنم بر پروردگار خود در سرای عزت می  
که مقامی خاص و جای مخصوص است که اینجا پس را در آن بدخلی و گنجایشی نبود و فیوذن لی علیه پس اذن  
کرده می شود و مرا در آمدن بروی تعالی فاذا از ایته وقعت ساجد پس چون می بینم و در اتعالی و تقدس می افهم  
سجده کنتم فیلد عنی ما شاء الله ان یدعی پس می کند او در دلمی کند مرا پروردگار تعالی در سجده چند آنکه میخواهد  
که بکند او و فیقول ارفع محمد پس ازان می گوید سر بر وادای می نماید محبوب من ای ملائکة من اسی  
ستوده درگاه من ای بنده خاص من و قل تسمع و بگو هر چه می گوئی شنوده می شوی و اجابت نمود می شوی و اشفع  
تشفع و شفاعت کن هر گز ای خواهی قبول کرده شود و شفاعت از تو وصل تعطه و بطلب هر چه می خواهی داد  
می شوی آنرا قال گفت آنحضرت فارفع راسی پس بر میدارم سر خود را فائنی علی ربی بشناء و تحمید یعلمه  
پس سناش می کنم بر پروردگار خود به شایسته و دانستی که می آوزد پروردگار تعالی مرا بندگان وقت و این  
جست این را مقام هر دو مقام محمود گویند و از اینجا معلوم گردد که شفیع را باید که اول حمد و شای مستحق گوید تا ثواب  
در ضای وی مشورت گردد و قبول شفاعت فایز گردد و ثم اشفع بستر شفاعت می کنم فیتد لی حدا  
پس حد می کند پروردگار تعالی برای من حدی میبند یعنی تبیین می نماید طایفه مخصوص از گناه گاران را برای  
شفاعت چنانچه بی نازان و زناکاران و شراب خواران را سزاوار حکم می کند که این طایفه و شفاعت کن  
فاخرج فاعز جهنم من النار پس بیرون می آیم از درگاه حضور و بیرون می آیم این طایفه را از  
آتش دوزخ و ادخلهم الجنة و می در آیم ایشان را در بهشت از اینجا معلوم می شود که مستحقان شفاعت  
در اینجا بقراین محبوبان که ذکر کرده شد دیگران نیز بودند که ایشان را فی توقف آتش فرستاده بودند چون  
ذکر شفاعت آنها کرد و شفاعت اینها نیز کرد یا مراد بنا را اینجا کر می سختست که از قرب آفتاب حاصل شده  
و مرا و باخراج استخلاص ازان است که اقبل و اسه اعلم ثم اعوذ بالشانیه بستر بر می کردم و بیروم  
بدرگاه مار ووم برای شفاعت عوایت و بگر فاستاذن علی ربی فی داره فیوذن لی علیه فاذا از ایته  
وقعت ساجد افیلد عنی ما شاء الله ان یدعی ثم یقول ارفع محمد و قل تسمع و اشفع تشفع و سل  
تعطه قال فارفع راسی فائنی علی ربی بشناء و تحمید یعلمه ثم اشفع فیتد لی حدا فاعز جهنم  
من النار و ادخلهم الجنة ثم امود التالفة فاستاذن علی ربی فی داره فیوذن لی علیه فاذا  
رایته وقعت ساجد افیلد عنی ما شاء الله ان یدعی ثم یقول ارفع محمد و قل تسمع و اشفع تشفع و سل  
تعطه قال فارفع راسی فائنی علی ربی بشناء و تحمید یعلمه ثم اشفع فیتد لی حدا فاعز جهنم  
من النار و ادخلهم الجنة حتی ما یبقی فی النار ما آکله باقی نمی ماند در آتش الا من قلد حبسه  
القرآن مگر کسی که به تحت حق حبس کرده و نگاه داشته او را قرآن ای و جب علیه الشلو و یعنی کسی که

واجب گشته بودی همیشه بودن در روز نوح یعنی کافران ثم قلا هذه الآية باب الحوض والشفاعة  
 بنسخت از آن حضرت این آیت را که عسی ان یبقیك ربك مقام محمود از دیگر است که بر آن گزیده  
 برادر و دو گاه نود و نه مقام محمود که مراد مقام مذکور است چنانکه فرمود و هذا المقام المحمود الذي وعده  
 فیبیکم و این است مقام محمود که داده کرده است خدا می آید این منبر شهادت توصیف این مقام به محمود  
 بایان معنی است گوی سبب آنکه با سبب دوستی و شناسه آنرا بایان است که حمدی گوید آن حضرت  
 در آن حق سبحانه تعالی را چنانچه از حدیث معامره شد یا برای آنکه سروده می شود آن حضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم در آن مقام بر زبان ادبین و آخرین متفق علیه ۲۰۰ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه  
 و آله وسلم اذا كان يوم القيمة ملج الناس بعضهم فی بعض یسألون یسألون یسألون یسألون یسألون یسألون یسألون  
 انتم مردم بعضی در بعضی فیاتون آدم فیقولون اشفع الی ربك یسألون یسألون یسألون یسألون یسألون یسألون  
 کن یسوی برادر و دگر خود فیقول لست لهما یسألون یسألون یسألون یسألون یسألون یسألون یسألون  
 علیکم یا ابراهیم فانه خلیل الرحمن و لیکن لازم گیرید شما برادریم را از برای که بدوستی و دوستی  
 خدا می آید فیاتون ابراهیم پس می آید ابراهیم را فیقول لست لهما یسألون یسألون یسألون یسألون یسألون یسألون  
 من برای شفاعت و لیکن علیکم یسوی فانه کلیم الله ذی الکرامه است بحسب تعالی بی واسطه  
 فیاتون موسی فیقول لست لهما یسألون یسألون یسألون یسألون یسألون یسألون یسألون  
 علیکم بعیسی فانه روح الله و کلیمه و لیکن لازم گیرید عیسی را از برای که روح الله است و کلیمه و او فیاتون عیسی  
 فیقول لست لهما و لیکن علیکم محمد پس می آید عیسی را پس می گوید عیسی بنسبت من اهل آل لیکن بر شما و که بیاید  
 محمد را پس آن حضرت می فرماید که فیاتونی پس می آید خزا فاقول ان الله یسألون یسألون یسألون یسألون یسألون یسألون  
 شفاعتم و من اهل آن و این کار نسبت از دیگر می نیاید فاقض عن علی بنی فیمودن لی پس طلب اذن  
 در آمدن می گم بر پروردگار خود پس اذن کرده می شود مرا و یلهی صامدا حمدا و فیها و الهام می کند  
 پروردگار من برادی اندازد و در دل من جدا و شایان که می ستانم من او را بآن جدا که لا تعصونی الان  
 حاضر می شود مرا آن محامد و این وقت یعنی امدان وقت نوری خاص از مقام قرب و معرفت و در  
 دل من اندک علم آن محامد اثر آن باشد فاحمد و بسلام الحامد پس حمدی گویم خدا را بآن جدا  
 و آخر له ساجد او بر روی می افتم مر خدا می آید و سجده کند فیقال یسألون یسألون یسألون یسألون یسألون یسألون  
 و امك و قل تسبیح و صل تعطه و اشفع تشفع اسی گزیده را در سر خود و از گوهره گوی شایان شوی و طلب  
 بهره خدای داده شوی و شفاعت کن قبول شفاعت شوی فاقول یا رب امتی امتی پس می گویم  
 من ای پروردگار من بخش امت مرا تا شفاعت می کنم امت خود را فیقال انطلق فاخرج  
 من کان فی قلبه مثقال شعيرة من ایمان پس گم شود بیرون اگر کسی را که است و در دل وی مقدار

جوی از ایمان فانطلق فافعل پس می گویم پس می گفتم آنچه گفتم برود و گذار باب الحوض و الشقاعة  
یعنی بیرون می آرم کسی را که است و در دل وی ستم از جوی از ایمان ثم اهود فاحمد و بتلك المصاد  
ثم اخر له ساجد ابستر باغی می گویم انما تعالی و ایمان حاکم الهام کرده است بر روی  
می افتد سجد گشته و فیقال یا محمد ارام ز اسك و قل تسبیح و سل تعطه و اشفع تشفع فاقول یا رب امی  
امتی فیقال انطلق فاخرج من كان في قلبه مشقال ذرة او عودا لمن ايمان ابن جابر الخدر و بنحو شایش  
میشتر است به مقه او ذره و خرد که تر است از یو مزه و ذره این جای ما و زهر خرد است یا آن ذره که  
و در موازات آفتاب نماید فانطلق فافعل ثم اهود فاحمد و بتلك المصاد ثم اخر له ساجد ا فیقال  
یا محمد ارفع را سك و قل تسبیح و سل تعطه و اشفع تشفع فاقول یا رب امی امی فیقال انطلق فاخرج  
من كان في قلبه ادنی ادنی مشقال حبة خردالة لمن ايمان فاخرج من النار و بنحو کمال سبانه  
و نهایت فضل و کرم است فانطلق فافعل ثم ادعوا الی اربعة پس باز می گویم و انما یس می گفتم  
کوت چهارم فاحمد و بتلك المصاد ثم اخر له ساجد ا فیقال یا محمد ارفع را سك و قل تسبیح  
و سل تعطه و اشفع تشفع فاقول یا رب ایدن الی فیمین قال پس می گویم من ای پروردگار  
من اذن ده مرا از برای شفا بخیر کسی که گفته است لا اله الا الله و هیچ یکی زیادت بر این ندارد  
قال ليس ذلك لك می گوید پروردگار تعالی نیست شفا عبت کردن هر کسی را که گفته است لا اله الا الله  
را بر ترا نیست این کار تو و لكن و عزتی و جلالی و کبر یائی و عظمتی و لیکن سر که بدست و خلال  
و کبریا و عظمت ذات و اسما و صفات و افعال خود را بخیر من منهای آمینه بیرون می آرم انداختن  
من قال کسی که گفته است لا اله الا الله متفق علیه ۷۹ و عن ابی هريرة عن النبي صلى الله عليه  
و آله وسلم قال اسعد الناس بشفاعتی يوم القيمة فیروز تر و بره مند ترین مردم بشفاعت من من قال کسی  
که گفته است لا اله الا الله الصام قلبه با و در آسایش شقای از دل خود او و نفسه یا من نه گفت  
جای من قلبه شک را وی است و بر هر تقدیر این تاکید است چنانکه گویند دیدم به چشم خود و بشنیدم  
بکوش خود و اخلاص البته از دل باشد و جای اخلاص دل است نه غیر او و ابی البخاری ۸۰ و عده قال اتی  
النبي صلى الله عليه وسلم بلحم گفت ای مهربان آورده شد زود آنحضرت کوشی فرقع الیه الذراع پس برداشته  
و بردید بسوی آنحضرت کوشی استخوان دست و کانت تعجبه و بود که خوش می آمد کوشی این  
استخوان آن حضرت را قدس مدتها نهسته پس بگزید آنحضرت از آن بدن آن گزیدنی و نهس به بین  
مهمه گزین بدن و پیش و به معجز گزین بدن آن پس که اغراض است و اکثر و آیات به صله است  
و در بعضی روایات به هم نیز آمده ثم قال ستر فرمود انما سید الناس يوم القيمة من ستر و مهر آدمیان  
روز قیامت يوم يقوم الناس لرب العالمین روزی که بایست مردم برای حکم و فرمان پروردگار جانان

جانبان و تدنوا الشمس و روزی که نزدیک شود آفتاب فیباغ الناس من باب الخوض والشفاعة  
 الغم والكرب ما لا يطيقون پس برسد آدمیان را از غم و اندوه سختی چیزی که طاقت نداشت آنرا  
 قیقول الناس الا تنظرون من يشفع لكم الى ربكم پس بگویند آدمیان یک دیگر را آیینی بنید و نمی جوید  
 کسی را که شفاعت کند شاهان و پادشاهان و درگاه شامیان و آدم پس می آیند آدم را و ذکر حدیث الشفاعة  
 و ذکر که در آنحضرت تمام حدیث شفاعت و آدمیان را از دنیا و انبیاء و التمس شفاعت از  
 ایشان و جواب دادن انبیاء هم قدرت مردار آدم بر پروردگار تعالی درین مقام و قال و کنت آن  
 حضرت بعد ذکر آن فاطماتی تحت العرش پس می و دم از میان مردم پس می آیم زیر عرش  
 که مقام خاص عظیم است و کبریا است فاقع ساجد الربی پس می افتیم بر زمین سجده کننده و پروردگار  
 خود را ثم یفتح الله علی من حمده و حسن البناء علیه شیئاً بستر می کشاید حق تعالی بر من و الهام می کند  
 مرا از جهای خود و شای یک بر ذات خود چیزی را که لم یفتح علیه احد من قبلی که نه کشاده و الهام  
 نکرده بر هیچ یکی و شش از من بلکه بر من نیز پیش ازین وقت چنانچه از حدیث سابق لایح می شود  
 ثم قال بستر می گوید پروردگار تعالی یا محمد ارفع راسک و سل تعطه و اشفع تشفع فارفع راسی  
 فاقول پس بر می دادم سر خود را پس می گویم که در بار امتی یا رب امتی یا رب  
 فیقال یا محمد ادخل من امتک پس گفته می شود ای محمد در آراست خود من بحساب علیهم کسانی  
 را که نیست حساب بر ایشان یعنی گرفته نمی شود حساب از ایشان و بی حساب در آورده می شوند  
 و در بهشت من الباب الایمن من ابواب الجنة از در جانب دست راست است از درهای بهشت و هم شرکاء  
 الناس فیما سوی ذلک من الابواب و ایشان را بازگردند و آنچه خیر این در است از درهای  
 دیگر که در جانب دیگر اند یعنی باب ایمن بهشت مخصوص با ایشان است و هیچ کس در وی شریک  
 ایشان نباشد و باقی درها شریک است میان ایشان و غیر ایشان ثم قال پس تر گفت آنحضرت  
 و الله ی نفسی بیده ان ما بین المصر اعین من مصارح الجنة کما کان بین مکه و هجر سو کند اندانی  
 که بقای ذات من در بهشت قدرت اوست بدستی سافت میان دو تخته در از درهای بهشت  
 مانند مسافتی است که میان مکه و هجر است بنحیف نام قریب است از قرای بحرین و مدینه و صحیح آنست که  
 این جمارا اول است و دومصرع و دو قطعه از باب واحد که بسته می شوند بر سقف واحد و در آمدن میان  
 هر دو می شود و مصرع است هم به مشابیه مصرع باب می گویند و اصل دی از مصرع به معنی دغ و انما است  
 و در مشارق الانوار گفته که مراد به مصرع جنت ابواب اوست و مصرع باب گفته می شود دیگر در جای که  
 و باشند انتهی و مقصود بیان است باب جنت است که مسافت میان دو جانب و اداین قدر است  
 و مراد قدید و تبیین نیست بلکه این تخصیص و تقدیر است برای تبیین مردم و حقیقت حال و رای اینست

۹۹۰ و عن حدث في حديث الشفاعة عن رسول الله وروايت

ابن خزيمة بن ايمان وحدث ثنا عن ابي بن عمر عن ابي عبد الله عليه وآله وسلم قال وتوكل الامانة والرحمة  
وفرسانه هي شهاداته التي حفظ حقوق اموال مردم است ونگاه داشت ديانته در آن ورحم که قرابت و لاوت  
است وصاله آن واجبست فتقويمان جبهتي الصراط يميغا و شما لا پس استاده هي شهاداته  
و رحم برای طلب حقوق خود و حجت و خصوصت کردن با آدميان در رعایت آن بر دو جانب صراط است  
و چاه مقصود تعظیم شان و تاکید رعایت حقوق امانت در رحم است و تواند که حضرت حق سبحانه این  
دو صفت را بصورتی تمثيل کرداند و بر هر دو جانب صراط استاده کند تا طلب حق خود نمایند و او را مسلم

۱۰۰ و عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم تلا قول الله تعالى

في ابراهيم ردايست از عبد الله بن عمرو که آنحضرت خود اند قول خداي تعالی را در مثل ابراهيم که وی  
سبحانه از ابراهيم خليل حکایت کرده که گفت رب انهن اضللن کثیرا من الناس ای پروردگار من این زنان  
گمرا کرده اند بسیار ای مردم را فمن تبعني فانه مني پس کسی که پس روی می کند وی مرا پس بد رسی  
آنگاه از من است و آخر آیت اینست که ومن عصاني فانك غفور رحيم و قال عيسى و آنحضرت خود باید  
قول عیسی را که در حق است خود پروردگار تعالی گفت و قال ابن جابن قول است ان تغلب بهم فانهم عبادك  
اگر غلبه می کنی تو ایشان را پس بد رسی که ایشان بندگان تو اند و جاوه ندارند و کنش مانع نمی تواند  
آمد و آخر آیت اینست و ان تضرع لهم فانك انت العزيز الحكيم و حاصل آنست که آنحضرت شفاعت  
این دینی که بر او که برای است خود کرده یاد آورد و از آنجا است خود را یاد کرد و وقت نمود و شفاعت  
خو است و دعا کرد چنانچه گفت فرفع يده پس برداشت آنحضرت بر د دست خود را فقال پس گفت

اللهم امتي امتي نداند این شخص و بیمار است مرا است مرا و یکی دیگر است آنحضرت فقال الله تعالى  
پس گفت خداي تعالی یا جبرئيل اذهب الى محمد و بسوی محمد و ربك اعلم و پروردگار تو ای جبرئیل  
و انما است و احتیاج بر رسیدن ندارد و لیکن با وجود اظهار کرم و عنایت خود می پرسد فاسله ما یبکیه پس  
پرس محمد را که چه جزو کرده آورد و است او را فاتا جبرئیل فساله پس آمد آنحضرت را جبرئیل  
پس بر سید او را که چه جزو کرده آورد و ترافا جبرئیل رسول الله پس خبر داد جبرئیل را ابراهيم خدای اصلی الله  
عليه وآله وسلم بما قاله چیزی که گفت و الناس منفرات است که و فقال الله لجبرئيل پس  
جبرئیل بدو گزارش داد و عرض کرد و گفت الله تعالی مر جبرئیل را اذهب الى محمد فقل بر و بسوی محمد پس  
بگو انما عرضك في امك بد رستی که باز دیک است که راضی گردانیم ترا در باب است تو و لا نسوك  
و دیگر و اند و یکس ناسازیم ترا درین باب در روایات آمده است که آنحضرت گفت که من هرگز راضی شوم  
تا یک از انسان من پس به نخواستند اکنون است او باید بود و حقه امان را بوی درست کرد و مشرکی که





طبیی نقل کرده که تواند که آمده تنهای و قدس پس در صورتی نامی از ملائکه که مشابه صفات باب الحوض و الشفاة  
 اگر هستند بنماید تا امتحان کند پس چون این مائکات و این صودت بگوید که من پروردگار شما و بدین صودت بروی از علامات  
 مخلوق انکار کند و بداند که پروردگار است تنهای و قدس و استعاذه نماید و طبیی را درین مقام کلام  
 مشع است نقل از شرح طریث قال عماد المنظرون می گوید آمده تنهای با ایشان پس هر چیز را انتظار  
 دارند بجمع کل امه ماکانات تعبد در می و در هر گروه چیزی را که عبادت می کنند یعنی شما چرا نمی روید  
قالوا یا اربابنا فارقنا الناس فی الدنیا می گویند ایشان ای پروردگار ما جدائی کردیم ما مردم را از دنیا  
افقر ما کما الیه در حال محتاج می رویم ما بسوی این مردم و علم نصاحت و مناجات نکردیم با ایشان و  
 متابعت نمودیم ایشان را پس اکنون چون متابعت می کنیم ایشان را داخل آنکه بی نیازیم  
 از ایشان و ایشان و معبودان ایشان نامه میبرد و درخ اند وقتی روایه ای هریره و در روایت ابی هریره  
 ابن جبرین آمده که فیقولون هذا امکاننا پس می گویند این عبادت کنندگان حق این است عبادی ما و  
 نمی رویم همتی یا تیار دنیا تا آنکه باید ما را پروردگار ما بخاذا اجاء دنیا عرفنا پس وقتی که باید پروردگار را  
 می شناسیم ما و در او فی روایه ای سعیك و در روایت ابی سعید خدری این چنین آمده که فیقولون  
هل بینکم و یمه آیه تعرفونه پس می گویند پروردگار تنهای آیا هست میان ما و میان وی تنهای فیکشف عن ساقی پس  
 که بدان می شناسید او را ختیقولون نعم پس هر یک که می شناسد میان ما و میان وی تنهای فیکشف عن ساقی پس  
 آشکارا کرده میشود و بنموده میشود یا کشف می کنند و مینماید مابق و شرح این است بقادر آخر فصل اول از باب  
 لا تقوم المساجة الا علی شوار الناس کذا شده است که مراد مساق شدت و فحش است و کشف ساق  
 مثل است و شدت و برهنی گویند مراد از آنکه و ضوابط آنست که وقت کنند و تاویل  
 نه نماید و حقیقت معنی و مراد از آنکه و ضوابط آنست که وقت کنند و تاویل  
 کسی که سجده می کرد مراد از این معنی در دنیا از جانب نفس خود یعنی با خلاص نه برای و پایی خلق و ملاحظه ایشان  
 و خوف شمشیر الا اذن الله له بالسجود مگر آنکه اذن می کنند الله تعالی مراد از سجود و سجد می کرد و از سجده ایست از  
 و لا یبقی من کان یسجد اتقاء و ریاء و باقی نمی ماند کسی که سجده می کرد از جهت پروردگار و ترس و قتل و عادت  
 و برای سودن مردم الا جعل الله ظله طایفه و احده مگر آنکه می کرد و اندک ای تنهای بخت او را یک  
 تحت که بند داده استخوانهای وی نباشد تا تواند دو تاشد و سجد کرد و کلمات او را در آن سجده عز علی ققاء  
 هرگاه که خواست سجده کند می افتد بر سر سر خود و ثم یضرب بالکسر علی جهنم بستر زده می شود و نهاده می شود  
 بل صراط پروردگار و تحمل المشقة و حلول می کنند و واقع می شود شفاعت و یقولون و می گویند یعنی انبیا بهجت  
 امتیان خود برای غالب سلاست و استقامت ایشان چنانکه در حدیث ابی هریره ضریح بیاید اللهم سلم  
 سلم خداوند اسلامت بگذران ایشان را از صراط نادر آتش برفتند فیمن المؤمنون پس می گذرانند مسلمانان





آزاد کرده شدگان عدا می هر باشد که ادعایهم الجنة بغير عمل عملوا و زاده و نه باب الحوض والشفاعة  
 است ایشان را و او بهشت بی سابقه می که کرده اند و لا خیر قلتموه و بی واسطه نیکی که پیش فرستادند  
 انرا فیقال لهم ما ایتکم پس گفته می شود از ایشان را امر شماست آنچه دیدید از انعام و اکرام  
 و تشایع و نعمتهای دیگر است اصل آن با آن و طبیی گفته می این است که تا هر جا که رسیدند چشم شما بر آن  
 بیند و نظر شما تا آنجا کار کند برای شماست و مانند آن با دوست اگر گویند پس فرق چه باشد میان عالمان و غیر  
 عالمان چون همه در بهشت در آمدند و چشم آن سرزد و مشرف شدند و یاد بر آن هر چه توان کرد و او باش آنکه بهشت  
 را در جات و مرا بهشت یک و نهایت همه در بهشت در آمدند و در نعمتهای ظاهر و بی اثر یک شدند اما برای اعمال  
 و امتیاز عمل باقیست و با وجود آن همه فضل اوست یوقیة من و شاء و الله ذو الفضل العظیم و از اینها یاد داشت  
 که عمل و عبادت برای بهشت و ایم آن نیست آن وظیفه بزرگی و مقتضای محبت است و اجر و خیرای آن فضل  
 و کرم است و با وجود آن هیچ عمل بزرگی ضایع نبود و هر چه از جاری و خیرای و درستی و درستی باشد متفق علیه  
 و ۱۳ و عنده قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا دخل اصل الجنة الجنة و اهل النار النار و هم  
 اذ ابلیس سجده حادی است که گفت گفت به سهر خدای که در آید بهشتیان بهشت داد و در خندان داد و خ داد  
 یقول الله تعالی یی گوید خدای تعالی من کمال فی قلبه مشغال حبة من خردل من ایمان فاعز جوار کسی که  
 بهشت در دل دی مقدار داده از خردل از ایمان پس بیرون آید او را از دل و روح فبشر چون قل  
 استمضوا و اعادوا حملا پس بیرون آید و حال آنکه به تحقیق سوخته اند و کشته اند مانند آنکه فیلقون فی  
 نهر الحیوة پس انداخت می شوند در نهجیات فینبتهون کما تنبت الحبة فی حمیل السیل پس می ریزند  
 و تر و بازی شوند چنانکه می رود و در حمیل بین الم تر و الا انما یخرج صغیرا ملقویة آیامی رسید که در میان می آید  
 زرد و در هم پیچیده یعنی تر و تازه متفق علیه ۱۳ و عن ابی هریرة ان الناس قالوا یا دایت است  
 از این بهره که مردم گفته یا رسول الله هل نری ذیما یوم القیمة آیامی بنیم تا بر در دگر خود دار و ذی قیامت  
 قل کر معنی حدیث ابی سعید پس ذکر کرد حضرت معنی حدیث ابی سعید حادی و اگر که گفت اگر چه در لفظ اختلافی  
 دارد و غیر کشف الساق خردل که کشتن است که در حدیث ابی هریره نیست و قال و گفت ابو هریره بجای آنکه  
 در حدیث ابی سعید گفته است ثم یضرب الحجر علی جهنم الی آخر این عبارات را که در حدیثی اوست  
 یضرب الصراط بین ظهران جهنم زده می شود و بر پا کرده می شود صراط در میان دو کرانه و درخ فاکون  
 اول من یجوز من الرسل باشته پس می بانم من نخستین کسی که می گذرد از صراط از پیغمبران با است  
 خود و لا یتکلم یومئذ الا الرسل و سخن نمی کند و مجال سخن ندارد و دان و در اینجا کس گذر پیغمبران و کلام  
 الرسل یومئذ سخن پیغمبران در آن روز است که اللهم سلم سلم و فی جهنم و در دوزخ کلا لیب جمع  
 کلوب شخ کاف و تشدید لام مضمومه آنانی سر کج و بعضی گفته آهین تشدید دارد که آویخته می شود بدان کونست

[illegible]

ولیکن مردی در لغت قصر است و اما به معنی زیر کی و نیز فتمی بضم دیر است باب السجود والشهادة  
بالتناق فیقول هل عصیت ان افعل ذلک ان تسال غیر ذلک پس میگوید پروردگار تعالی آیا نزدیک است  
که اگر بکنم من آنرا یعنی بگردانم روی ترا از آتش و دوزخ سوال کنی و خواهی بفرایین چیزی دیگر را فیقول  
لا و عزتک پس میگوید آن مرد سوال نمی کند و نمی خواهم چیزی دیگر را میتوانی بدی عزت تو فیعطی الله ما شاء  
الله من عهد و میثاق پس میدهد این مرد خدا را از چیزی که میخواهد خدا را از تعالی از بیان و اسواری  
آن فیصرف الله وجهه من النار پس میگرداند خدا را از آتش او را از آتش فذاذ اقبل به  
حلی الجنة پس چون روی میگرداند خدا را تعالی او را در بهشت زای بجمعهای میدهد حسن و نصابت  
آن را حکمت ما شاء الله ان یسکت پس خاموشی می باشد تا زمانی که می خواهد خدا را تعالی که خاموشی باشد  
ثم قال یا رب قد بینی عند باب الجنة پس می گوید آن مرد ای پروردگار من پیش بر سر درخت  
فیقول الله تبارک و تعالی الیس قد اعطیت العهود و الميثاق آیا نیست که تحقیق داده تو به پیمانها را  
اسواری را ان لا تسال غیر الله کنت مالت برین که سوال نکنی جز آنچه سوالی کرده بودی یعنی که روی  
مرا بجانب بهشت آرایی فیقول یا رب لا اكون اشقی خلقک پس می گوید پروردگار من تبارک من بد بخت  
تو من خلقی تو که بر روی بهشت افتاده باشم دشمنان همه و دشمنی و اگر در بهشت تبارک باشم یا هیچ یک از آن نبود که در  
بهشت باشم فیقول فما عصیت ان اعطیت ذلک ان تسال غیره پس می گوید پروردگار تعالی پس  
چیز است که نزدیک است که اگر داده شوی تو آنرا یعنی که پیش برده شوی پروردگار بهشت سوال کنی جز آن  
چیز دیگر را فیقول پس میگوید آن مرد لا و عزتک لا تسال غیر ذلک پس میگوید بزرگ تو سوال نه کنم از تو جز  
آن را اگر گفته شود جز اعتنا نمی کند پروردگار تعالی او را هر شکستن عهد و پیمان کند خواه پیش آنکه حال او حال  
و ایمان و ایمان است و روی و این معذور است یا آنکه آنجا نگه داشت نیست تا مواضع بکشد فیعطی الله  
ما شاء من عهد و میثاق پس میدهد پروردگار خود را در این مرتبه نیز چیزی که میخواهد الله تعالی از عهد  
و میثاق که زیاده بر آن سوال نکند و نخواهد فیقله الی باب الجنة پس پیش می برد او را خدا را  
تعالی تا در بهشت فذاذ بلغ بابها فرائی زهرتها و ما فیها من الفضة و البهرة پس چون می رسد آن  
مرد در بهشت را پس می بیند تا زنی و خوبی بهشت را و چیزی را که در بهشت است از تبارکی و خوشی و حکمت  
ما شاء الله ان یسکت پس خاموشی می باشد تا آنکه خواسته است خدا که خاموشی باشد فیقول یا رب  
ادعنی الجنة پس می گوید ای پروردگار من در آور مرا در بهشت فیقول الله پس می گوید خدا را تا رگ  
و تعالی و یلک یا ابن آدم ما اخلدک هلاک مادر ای فرزند آدم به عجب عهدی شکنی و بی وفایی کنی  
تو در عهد ای خود پس اخراج کنی بجهنم و دال عهد از خود به معنی عهد شکنی و به عن عهد و ذال عهد از  
خود نیز خوانده اند یعنی چه بر چه میزد و در ادب سوال الیس قد اعطیت العهود و الميثاق ان لا تسال







ولیکن مرده است در لغت قصر است و اما به معنی زیر کی و نیز نهی است باب السور و الشفاعة  
 باتفاق فیقول هل عسیة ان اقبل ذلك ان تعال غیر ذلك پس میگوید در دو گاه تعالی آید و یک است  
 که اگر بنیم من آنرا یعنی بگردانم روی تو از آتش و دوزخ سوال کنی و خواهی بفرایین چیزی دیگر را فیقول  
 لا و عزتك پس میگوید آن مرد سوال نمی کند و نمی خواهد چیزی دیگر را بگوید بزرگوار تو عیسی الله شاه  
 الله من عهد و میثاق پس میدهد این مرد خدا ای تعالی را از چیزی که میخواهد خدا ای تعالی از ایمان و استواری  
 آن فیصرف الله وجهه من النار پس میگوید خدا ای تعالی روی او را از آتش فاذا اقبل به  
 على الجنة پس چون روی میگرداند خدا ای تعالی او را بر پشت زای بجهنم می بیند حسن و زینت است  
 آن را سکت شاه الله ان یسکت پس خاموش می باشد تا زمانی که می خواهد خدا ای تعالی که خاموش باشد  
 ثم قال یارب قدمی عند باب الجنة پس می گوید آن مرد ای پروردگار من پیش بر مرا نزد در بهشت  
 فیقول الله تبارک و تعالی الیس قد اعطیت العهود و الميثاق آیات است که بجهنم داده بودی بهایه را از  
 استواری را ان لا تعال غیر الذي کنیت ما لیت برین که سوال کنی جز آنچه سوال کرده بودی یعنی که روی  
 مرا بجانب بهشت آردی فیقول یارب لا اكون الا على خلقك پس می گوید پروردگار من بیا شمع من بد غیث  
 برین خلق تو که بیرون بهشت افتاده باشم دشمنان همه دور من و اگر در بهشت بیا شمع باری هم اذن شود که بیرون  
 بهشت بیا شمع فیقول فما عسیة ان اعطیت ذلك ان تعال غیره پس می گوید پروردگار تعالی پس  
 چیست که بزدنک است که اگر داده شوی تو آنرا یعنی بیا شمع بر ده شوی پروردگار بهشت سوال کنی جز آن  
 پروردگار را فیقول پس میگوید آن مرد لا و عزتك لا اسأل غیر ذلك پس میگوید بزرگوار تو سوال نه کنم از تو جز  
 آن را اگر گفته شود چه احتیاج نمی گوید پروردگار تعالی او را بر پشت کین عهد و میثاق که خاموشی آنکه حال او حال  
 ایمان و ایمان است و روی او را بر این عهد و میثاق است یا آنکه آنجا تکلیف نیست تا مواخذ کند فیعی ربه  
 شاه من عهد و میثاق پس میدهد و پروردگار خود را در این مرتبه نیز چیزی را که میخواهد الله تعالی از عهد  
 و میثاق که زیاد و بزرگان سوال بکند و خواهد فیقله الى باب الجنة پس پیش می برد او را خدا ای  
 تعالی تا در بهشت فاذا بلغ بابها فرأى زهرتها و ما فیها من النضرة و المروءة پس چون می رسید آن  
 مرد در بهشت را پس می بیند نازکی و خوبی بهشت را و چیزی را که در بهشت است از نازکی و خوبی بهشت  
 شاه الله ان یسکت پس خاموش می ماند تا آنکه خواهد است خدا که خاموش ماند فیقول یارب  
 ادخلنی الجنة پس می گوید ای پروردگار من در آمد مرا در بهشت فیقول الله پس می گوید خدا ای بارک  
 و تعالی و یراک یا ابن آدم ما اعد لك هلاک مادر ای فرزند آدم چه عجب عهدی شکنی دلی و فانی کنی  
 تو در عهد ای خود پس اگر شکنی بجهنم و دال عهد از عهد معنی عهد شکنی و به سن عهد و فانی بجهنم از  
 خدا نیز خوانده آمد یعنی چه چیز میزد در داد و در این سوال الیس قد اعطیت العهود و الميثاق ان لا تعال

خیر الذی اعطیت آبانیت که تحقیق دادی تو به ما و میثاق که باب الحوض والشفاعة  
 سوال کنی غیر آنکه دادی شدی فیقول یارب لا یجعلن اشقی علقک پس می گوید ای پروردگار من  
 که از این مراد بدست ترین خلق خود که همه درون بهشت باشند و من پرورد آن فلا یزال یدعوا حتی  
 یضیک الله منه پس همیشه دعای کند و می خواند یا آنکه می خندد یا نه تعالی ازین حالت قضا اضحک اذن له  
 فی دخول الجنة پس چون می خندد یا نه تعالی اذن می کند او را در پروردن بهشت فیقول تمن پس گوید  
 خدای تعالی آرزو کن و به خواهر پروردی خواستی فیتممی حتی اذا انقطع امیتة پس آرزو میکند آن مرد را  
 آنکه منقطع نمیکرد و در بهشت میرساند و می آید او را و می گوید خدای تعالی تمن من کذا و کذا آرزو  
 کن از چنین و چنین اقبل ید کز و نه پیش می آید پروردگار او که باو می دهد آرزو را و مطلب  
 در عیادت را حتی اذا انقضت به الاثنان یا آنکه چون به بهشت میرسد آرزو را قال الله تعالی میگوید خدای  
 تعالی لك ذلک و مثله مع امرنا است آنچه آرزو کردی و در خواستی و مانند آن باو است و فی روایتی سعید  
 و در روایتی ابن سیرین این چنین آمده است که قال الله تعالی لك ذلک و عشرة امثاله امرنا است آن  
 آرزو را در ده چیز آن متفق علیه ۱۴ و عن ابن مسعود رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه  
 و آله و سلم قال آخر من یدخل الجنة رجل یسین مردانی که در آئین بهشت را یک مردی است فهو  
 یسینی امره و یسبوه و یس آن مرد را میزد و می کشید و بر روی می افتاد و می دیکر و تسبوه النار و دهلاست  
 میکند آرزو آتش ماری و یکبارین تلوز که میرسد گرمی آتش بوی پس ظاهر میشود اثر آن در دمی و تنبیر  
 میگرد و در یک بشر او بای سوز و بغنی اخصای او اصل تسبیح میامی که در دمی باشد و اصلی گفته که تسبیح سرخی  
 که الاثنی آن سیاهی دو و قاذ اها و زها التعت الیه پس چون میگذرد آن مرد از آتش و میگذرد و آرزو  
 التقات می کند و می نازد بجانب آتش فقال تبارک الذی یجانی معك پس میگوید و خطاب میکند آتش  
 بزرگ است مدائی که نجات داد مرا از تو لقد اعطانی الله شیئا ما اعطاه احدا من الاولین و الاخرین  
 و البینه تحقیق داد مرا خدای تعالی چیزی را که داد آن را هیچ یکی از پیشینیان و پسینیان را و این کلامی است  
 میاد و از غایت فرح و سرور و حقیقت آن مراد نیست و مراد مبالغه و در تاثیر عطاست فترفع له شجرة پس بلند  
 نموده میشود و مراد او درختی فیقول ای رب ادنی من هذه الشجرة پس میگوید آن مرد ای پروردگار  
 من نزدیک یکزدان مرا ازین درخت فلا متظل و ظلها تا بناه جویم سایه آن درخت و اشرب من  
 ثمرها و بنوشم از آب که در زیر آن درخت است از غایت تشنگی گمان برود که در زیر دمی آبی خواهد بود  
 یا بنابر آنکه عادت خدای است که در زیر درخت آبی میباشد یا بر سبیل اجتهال گفت یعنی اگر آبی در آنجا  
 باشد بخورم فیقول الله یا ابن آدم پس میگوید خدای تعالی ای پسر آدم لعلی ان اعطیتکها سالتنی  
 غیرها شاید که اگر من بدم تر آن درخت را و در یکزدانم ترا از آن درخت سوال می کنی و می خواهی

چیزی دیگر غیر آن درخت فیه قول لایارب پس میگوید آن مردی ای پروردگار من باب الخوض والشفاعة  
سوال نمی کنم غیر آنرا و باینکه آن لایسالت غیرها و حمد می کند آن مرد پروردگار او را که سوال نمی کند غیر آن  
را و زنه بعد از او پروردگار وی معذرت می دارد و ملاست نمی کند او را لانه بی سالا صبر له علیه زیرا اگر وی  
می چید چیزی را که صبر نیست مراد از این چیز قید نیه منها پس نزدیک میگردد و اندازد از آن درخت قیستظل  
بظله پس بپای خود آن مرد بسایه آن درخت و شرب من ماءها و می نوشد از آب آن ثم ترفع له  
شجرة هی احسن من الاولى پس برآمد نمود و بشود مراد از درختی دیگر که آن بهتر است از درخت نخستین  
فیه قول ای رب اذنمی من هذه الشجرة لا شرب من ماءها و استظل بظلمها ای پروردگار من نزدیک گردان  
مرا ازین درخت تا بگویم از آب وی و بشیم در سایه او لا اسالك غیرها سوال نمی کنم ترا غیر این درخت  
و ا فیه قول یا ابن آدم ألم تعاھد فی ان لا تسالنی غیرها آیا عهد نکردی تو بمن اینکه سوال نکنی از من  
غیر آن درخت و ا فیه قول لعلی ان اذیتك منها تسالنی غیرها قیما هذه ان لا تسالنی غیرها و زنه بعد از او  
لانه بی سالا صبر له علیه قید نیه منها فیه استظل بظله او شرب من ماءها ثم ترفع له شجرة هی احسن من الاولى  
احسن من الاولى فیه قول ای رب اذنمی من هذه الشجرة فلا استظل بظلمها و اشرب من ماءها  
لا اسالك غیرها فیه قول یا ابن آدم ألم تعاھد فی ان لا تسالنی غیرها قال بلی یا رب هذه لا اسالك  
غیرها و زنه بعد از او لانه بی سالا صبر له علیه قید نیه منها حاصل آنکه هر بار درختی می نماید بهتر از  
نخستین و وی می بخشد قرب آنرا و حمد می کند که دیگر نماند و هر بار عهد شکنی می کند و پروردگار تعالی چون بی صبری  
او را می بیند معذرت می دارد و درخت سیبوم فاذا اذیاء منها پس چون نزدیک میگردد و اندازد ازین  
درخت سمع اصوات اهل الجنة می شود و آوازهای بهشتیان را فیه قول ای رب اذ علیها پس میگوید  
ای پروردگار من در آرد درخت فیه قول یا ابن آدم ما یصبر ینی منك لفتح یاسکون صلا و صبر از صبری  
بمعنی قطع پس می گوید پروردگار تعالی ای ابن آدم چه چیز قطع نمیکند و خلاص میگرداند مرا از تو یعنی از سوال تو  
و خوش باشی تو که هر بار نمیکنی و در دواستی ما یصبر ینک عنی به قطع میگردد ترا از من یعنی هرگز و وی سوال یا وجود  
عهد کردن که دیگر نمانم پس چه چیز قطع کند باز دارد سوال ترا از من و این معنی روشن تر است و و ایت  
اول محمول بر قالب است ای رضیک ان اعطیک الدنیا و مثلها معها آیا رضی میگرداند ترا این که  
بدستم ترا جای در بهشت مقید است و یا و مانند آن با آن قال ای رب ایستغفری منی و انت رب  
العالمین میگوید آن بنده از غایت غرض و سرور و آیا استغفر از تحریت میکنی بمن و حال آن که تو پروردگار جهانیانی  
فضحك پس خند کرد این مستعد فقال پس گفت الاتصالونی مم اضحك آیا نمی پرسید مرا از چه خنده  
کردم فقالوا مم تضحك پس پرسیدند از چه خنده کردی فقال هکذا اضحك رسول الله پس گفت  
این سبب و هم چنین خنده کرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقالوا مم تضحك یا رسول الله پس

گفته صحابه از پیغمبر خدا که می فرمود من ضحكك رب العالمين باب الخوض والشداقة  
 بنده کردم از جنت خنده کردن بر او و گاه چنانچه این چنین قال وقتی که گفت بنده انتخهزی منی و انت  
 رب العالمين فقال بس گفت بر او و گاه تنالی انی لا استوزی معك و انکفی علی ما اشاء قد یز  
 بد رستی که من استنزا نمی بکنم از تو و میدانم که اهل و سخن آن نیستی ولیکن میدم آنرا بنویزیر اگر من  
 بر هر چه می خواهم قانورم و رواه مسلم و فیروایة له عن ابی سعید نخوع و آمده است در حدیثی  
 مرسل است و اندازد ابی سعید خدری مانند این الا انه لم یذکر و لیکن مسلم در روایت ابی سعید ذکر کرده این  
 عبارت را که فیقول یا ابن آدم ما یصریعی معك الی اخر الحدیث و زاد فی حدیث و زیادت کرده است  
 و درین روایت و یذکره الله کل کل او کل ابای و دیو می آید و دانه تنالی آن بنده را که موایل کن و بخواب  
 چنین و چنین حتی اذا انقضت الی الا مالی ما انک چون منقطع می گردد به نهایت می رسد بنده آورد و قال الله  
 می گوید الله تنالی هو لك و عشرة امثالها آنچه آورد کردی آن برای نیست و ده چنده آن بود که قال گفت  
 آنحضرت ثم یدخل بیتہ پستری در آید آن مرد خانه خود را که در بهشت است غفلت خلی علیه و رجاء  
 پس می در آید بر روی و در آن نوبی من الخور العین از خود عین زمان سفید روی سیاه چشم کلان چشم جمع  
 و در او صبح عینا فتقولان پس می گویند آن و در دو دی الحمد لله الذی احیاک لنا و احیا لنا لک شکر مرید ابر  
 که پدید آید اگر و ترا برای ما و پدید آید اگر و بار برای تو و درین سر را که نیست موت در دی قال گفت آنحضرت  
 فیقول پس می گوید آن بنده از غایت خوشی و شادی ما اعطی احد مثل ما اعطیت داده شد هیچ یکی مانند آنچه  
 داده شد من ۱۰۰ و عن انس ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال لیصیب من اقواما سفع من النار  
 هر آینه میزند که در دایمی مسلمانان به علامت و اثر از آتش و دوزخ که منبری می گرداند رنگ و روی  
 ایشان را دنی اهرام سفع سوختن آتش و باد سموم روی را و رنگ گردانیدن سواج روی بهو خنکی  
 بل نوب اصا بهو ها سبب گناهان که رسیده بودند و کرده بودند ایشان آن گناهان را عقوبة به جنت  
 عذاب کردن یخز او گناهان ایشان ثم یدخلهم الله الجنة پستری در آورد ایشان را دنی تنالی در بهشت  
 بعضی رحمته بوسیله زیادت رحمت خود و در بعضی نفع بقوله و رحمه فیقال لهم الجنة میون پس گفته میشود  
 بر این اقوام را و از خیانت به جنت و آمدن ایشان و دوزخ و در ابد بار و این نه به جنت منبر ص و تخمیر  
 ایشان گویند بلکه برای تفریح و لذت گیرناش رحمت گویند و در شمال و سر و در شند و رواه البخاری ۱۰۰ و عن عمر ان بن  
 حصین قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یخرج اقوام یرون آورده می شوند و میروند و در  
 بعضی نفع قوم من النار از آتش دوزخ بشا عا محمد بشا عت آنحضرت فیدخلون الجنة پس  
 می در آید بهشت را و میمون الجنة میمون و نامیده می شوند ایشان چندی رواه البخاری و فیروایة و در  
 دوزخی این چنین آمده که یخرج قوم من امتی من النار بشا عا میمون الجنة میمون یرون آورده میشوند

میشود و می از امت من از آتش دوزخ بشفاعت من نمایند می شوند ایشان باب الحوض و الشجرة  
 ۱۷۰ و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اني لاعلم اخر اهل النار  
 اخر وجامتها فرمود آخر نعم اخر دوزخیان را در بر آمدن از دوزخ و اخر اهل الجنة دخول  
 و آخر بهشتیان و در آمدن در بهشت رجل يخرج من النار حبوا مردی است که بر دهن می آید از آتش  
 و می رود بر شکم دوست خود و جو به تنی خریدن کودک بر و سر برین خود و خریدن نیز آید فیقول پس می گوید اله تعالی  
 اذهب فادخل الجنة برو پس در آی بهشت را فیا تینها پس می آید آن مرد بهشت را فیتجیل الیه  
 اقامه ملائک پس انداخته می شود در خیال آن مرد که بهشت پر است از مردم و در وی جای نیست فیقول  
 یا رب وجدتها ملائک پس میگوید آن مرد ای مرد و دگارس من یافتم من بهشت را پر از مردم فیقول الله پس  
 می گوید اله تعالی اذهب فادخل الجنة برو پس در آی در بهشت فان لك مثل الدنیا و عشرة امثالها  
 پس بدستی مرتز است مثل نسیان و نساوت و نساوت و نساوت آن فیقول پس می گوید آن مرد یعنی نه پر و دگر  
 تعالی اتعجز عني آیا شغرت می کنی از من او تعجزك منی می گوید آیا خنده میکنی از من و انت المالك و حال  
 آنکه تو بادشاهی این مسوومی گوید فقله رایت رسول الله پس تحقیق دیدم پیغمبر خدا را صلى الله  
 علیه وآله وسلم ضحك خندید از من سخن حتی بلبات فوالله ما آتاه ظاهر شد و نه انهای درون او و کان  
 يقال دید که گفته میشود در دنیا یاد ر آخرت ذلك ادنی اهل الجنة منزلة آن مرد که مقدمات و دنیا و  
 چند آن دارد و فرودترین و کترین بهشتیان است از روی منزل یا مرتبت و فی الصراح منزل جای فرود  
 آمدن و در برای منزلت نموده ایضا مرتبت و حرمت متفق علیه ۱۸۹ و عن ابی ذر قال قال رسول الله  
 صلى الله عليه وآله وسلم انی لاعلم اخر اهل الجنة دخول وجامتها فرمود آخر نعم اخر دوزخیان را در بر آمدن از آتش  
 دوزخ رجل یوتی به یوم القيمة مردی است که آورده میشود و در او روز قیامت فیقال اعرضوا علیه  
 صغار ذنوبه و اعرضوا عنه کبارها پس گفته میشود یعنی به ملائکه عرض کنید بر وی گناهان صغیره اوداد بردارد  
 و بپوشید از وی گناهان کبیره اوداد را فتعرض علیه صغار ذنوبه پس عرض کرد می شود بر وی صغیره گناهان  
 در ا فیقال عملت یوم کذا او کذا پس گفته میشود کردی تو روز چنین و چنین کذا او کذا کار چنین و چنین  
 و عملت یوم کذا او کذا او کذا کردی تو روز چنین و چنین کار چنین و چنین فیقول نعم پس می گوید  
 آری کردم فلان روز فلان روز چنین و چنین لا یستطیع ان ینکر منی تو اذ که میگردد شود و هو مشفق من  
 کبار ذنوبه ان تعرض علیه و حال آنکه وی ترسیده است از گناهان کبیره مبادا که عرض کرده شوند  
 بر وی فیقال له فان لك مکان کل سبعة حسنة پس گفته می شود مراد را که ترا بجای هر بدی یکی است  
 فیقول رب قلبه عات انبیاء لا اراها ههنا پس می گوید آمر دای پر در دگارس من کرده ام چیزهای گناهان

که نمی بینم آنها را این جا و لقد را بیت رسول الله ابو ذری گوید. تحقق و ید م. باب الجحوض والشفاعة  
 پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم خصله خندید حتی بدت فواجده اما آنکه ظاهر شد دندانهای  
 پسین وی رواه مسلم ۱۹۰. و عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال يخرج من النار  
 اربعة فرمود آن خنجر مت بیرون آورد و می شود از آتش و درخ چهار مرد و غیر ضون علی الله پس  
 عرض کرده می شود بر خدای تعالی ثم یؤمن بهم الی النار ستران کرده میشود دنیا و فرستادن ایشان  
 بسوی آتش فیلتفت احد هم پس بازی نکرد یکی از ایشان قیقول پس میگوید ای رب لقد كنت  
 ارجو اذا اخر جنتی منها ان لا تعید لی فیها ای برادر دگارسن. تحقیق بودم من که امید میداشتم که چون  
 براری مرا از آتش باز پس تفرستی در آن قال فیمنه الله بنها گفت آن خنجر تیر نفس نجات می دهد و  
 خلاص میکند الله تعالی او را و باز نمی فرستد او را آتش و مانا که بیرون آوردن و باز فرستادن و نجات  
 دادن از برای اظهار امتحان و استمان ایشان است و ذکر حال یکی در ک احوال سه دیگر بر نقایسه است  
 یعنی به همین قیاس آن دیگران و انحراف بهرین منوال خواهد بود ذکر از بعد بر پسین تقدیر و تمثیل است  
 و مراد جماعه است و الله اعلم رواه مسلم ۲۰۰ و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه  
 و آله و سلم یخلص المؤمنون من النار ثلاثا که در اندیشه میشوند مسلمانان از آتش و درخ فیستبسون علی  
 قنطرة بین الجنة والنار پس جاس کرده میشوند و موقوف داشته میشوند بر پانی که میان بهشت و درخ  
 است فیقتصص لیستضعفهم من بعض مظالم پس قصص گرفته میشود و در بعضی ایشان از بعضی ظلم و ستم تا  
 که کائنات بینویم فی الدنیا و دیمان ایشان در دنیا حتی اذ اهل بو و تقوا اما آنکه چون پاکیزه کرده میشوند  
 از لوث اعمال خبیثه و اجلاق ذمیه اذن لهم فی دخول الجنة اذن کرده میشود و ایشان را در ویر آمدن بهشت  
 از بیجا معلوم میشود که در آوردن مومنان فاسق و در درخ برای تنقیه و تهذیب ایشان است از کثافت آتیا پاک  
 و صاف کرده در بهشت که مکان خلوت ایشان است در آردند بطریق غضب و عداوت چنانکه در دنیا  
 با مراض و بهیضاب کنار است ذنوب می نمایند تحقیقان گفته اند که بعضی کنا مان بهشت که با مراض و مضایب  
 از آن پاک کرده اند و بعضی بهشت سمرات مونس و بعضی بعد از آن قمر و بعضی کنا مان است که جز آتش  
 و درخ از آن پاک نکردند چنانکه ملا و نقره جز بکد اخن صاف و پاک نکردند و قال الذی نفس بهیج بیلده لاحد هم  
 اهله ی بمنزله فی الجنة پس نه اسوگند که بر آئینه یکی از ایشان راه یابند و تروشانند و تراشند  
 بمنزل و مکان خود که در بهشت دارد و بهیج بمنزله کجا ن له فی الدنیا از خودش که راه یابند و تروشانند  
 بود بمنزل و مکان خود که بود مراد او را در دنیا اشارت به تروت نورانیت قلب و هدایت بعد از خود و تهذیب  
 و تنقیه و پاکیزه چون در دنیا بنور توفیق با بیان و عمل صالح و مقام قرب الهی عز وجل به ایشان یافت و در آخرت  
 نیز بمنزل و مقام خود که در بهشت دارد و اندام بیابد و ثانی اثر ازل است و رواه البحاری ۲۱۸ و عن

ابي هريره قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا يدخل باب الخوض والشفاة  
 احد الجنة الا اري مقعدا من النار لو اساء ورنى آية يخرج بها من الجنة او را  
 جاي نشست وى از آتش که اگر بدى میکرد جاي او آن بودى و اين نمودن جاي او در دوزخ  
 براى آنست که يزداد شکر از ياد کند شکر را و پيشتر بايد که آنرا ولايد قبل ان ياد احد الا  
 اري مقعدا من الجنة لو احسن ليكون عليه حسرة و ورنى آية آتش را بپنج کبی که اگر آنکه نموده مى شود  
 جاي نشست او از بهشت که اگر يکي ميکرد جاي او آن بودى تا باشد اين نمودن بروى حسرت و زيادت  
 کرده اند اب رواه البخاري ۵۲۰ و عن ابن عمر رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه  
 وآله وسلم اذا صار اهل الجنة الى الجنة و اهل النار الى النار و اتى كل برزخ و برزخ بهشتيان  
 بسوى بهشت و برگرند و برند و دوزخيان بسوى دوزخ جيعا بالموت اورد مى شود و مرگ را و در بعضى روايات  
 آمده که آورده مى شود و مرگ بر صورت کتس حقي يچمل بين الجنة و النار تا آنکه گردانيد و ميشود  
 و نهاد ميشود ميان بهشت و دوزخ ثم يذبح بستر ذبح کرده مى شود ثم ينادي مناد بستر او از مبداء آواز  
 داند و يا اهل الجنة لا موت و يا اهل النار لا موت اى بهشتيان نيست بعد از اين موت و اى دوزخيان  
 نيست بعد از اين موت فيزداد اهل الجنة فرحا الي قوتهم بمن نزلوا بهى گفته اهل بهشت خوشي را  
 بمنزلت بسوى خوشي خود که داشته اند و يزداد اهل النار حزنا الي حزنتهم و يزداد و يمانند اهل دوزخ اند و در آ  
 منضافت بسوى اند و خود که استر جيق عليه ۵۴ الفصل الثاني عن ثوبان عن ابي بصير  
 رضي الله عنه و آله وسلم قال هر ضي من عدان اليه ان اليلقاه قرو و سمانت حوض من  
 مقيد ارمسانت از عدان که شمرى معروف است از من با عماران الباقى و عمان الفتح عن و نشيد ميم موضع است  
 از شام و بضم او تخفيف بلد است بر من و طيس موافق نهايه گفته که موقوفى است بر بحر من و انما چون اخلاف  
 به لقاء کرده که الفتح نموده و سکون لام و فاف و ده موضعي است بشام را و ده منى اول متين باينه ما جانم اشد  
 بياض من اللبن آب او سخت تر است از دهنى سفيدي از شير و احلى من العسل و شير من تراست از شهد  
 و اکوابه عدل و ثيم و السماء و كور لى او بشمار ستارگان آسمان من شرب منه شربة لم يظما بعد لها  
 اول اكنى که نوشد از دوى يك نوشيدنى تشنه نگردد و بعد از آن نهيشه اولى الناس و زود اققرأه  
 الله ما جردن تخمين مرده که فردا يند بر آن راى آب خوردن قرا و مهاجرين اذ الشفت رؤسا که اوليد  
 موسى که داکو دسرند و نهشت بضم شين و سكون عن جمع اشعت زويدة موسى اللئس ثيبا باز ميکين  
 جاها و دنس بضم وال دون جمع و نس الفتح و ال و کسر نون به منى ريکين الذين لا يفتكجون اليه تنجيات  
 آنها که فلاح گرداني شوند زمان نهشت دارا يعنى اگر خواستگار مى کنند اين زنان را قبول گردانند و نشوند ولا  
 و عتير لهم السلام باشد و نهشت و راى استايد و راى بى اگر بر دوزخ يابند و ملت اذن نمايد و دون آدود



ثم رواه أحمد والترمذي وابن ماجه وقال الترمذي هذا حديث صحيح

۲۰۰. وعن زید بن ارقم قال کنا مع رسول الله زید ارقم کہ صحابی مشہور و اہست می گوید بودیم با اہل بیت علیہ السلام و علیہ السلام

علیہ وآلہ وسلم فنزلنا منزل لا پس مرد و آدمیم منزلی و اذ فقال پس گفت آنحضرت بیست و پنج سال با شماست جز ما

من مائة الف جزء من برد علی الحوض یسند شما بکمر و از صد هزار برد نسبت بکسانی که فرو دمی آیند بر

من حوض را قبیل کم گشته دیدم و گفتم شد مرزیدین از قریه و اچند کس بودند شهادت آن دوز قتل گفت زید میرزا

وتم جمعاً ثمة اوثماناً ثمة وادیم ما انصرد یا استصرد و مراد باین تخدیم و تعیین نیست بلکه مراد مختص بکسر است

شاید که مراتب غیر مخصوصه زیادترین باشد زیرا که ظاهر آنست که دار و تمامه است باشد لکن آنکه مخصوص

ایده و آلہ وسلم ان لکل نبی حوضاً گفت امیر ابن جندب کہ گفت آنحضرت پدیدستیم کہ عرضہ شدہ راجع

منت وانهم ليتباهون ايهم اكثر والارواح بعد رسمه كه انبساطها خست مكنه درگاه كبر كه ام كن انرا از اين

شترند از دهن امت که وارد می شود نیز جو ضرر نمی لاریجوان اکنون انکشاف یافته و از دست کردن

آئینہ امید ازم کہ ماٹھر پشتمر ہے

عَنْ أَنَسٍ بْنِ مَالِكٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ بَلَغَ مِنْكُمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً فَلَمْ يَلِدْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ حُلَّةٌ فَهُوَ مُسْكِينٌ»

و اما انك يا مولانا قاله في هذا الموضع من كتابه في بيان ما في الدنيا من النعمان والنعمة

و اما در مورد این که آیا این حدیث صحیح است یا نه این حدیث صحیح است و در حدیث دیگر آمده است که هر کس که در روز قیامت با کسی که در روز قیامت با او

چندین بار، حضرت اچھی باتوں اور روز دہشت و نادرین ان بگم وادی کی خطرات ظاہر است۔ \* \* \* وعن ابن

شیخ الاسلام حضرت مولانا محمد امجد علی صاحب دہلوی مدظلہ العالی نے فرمایا ہے کہ:

یوم القیمة کہ سماعت بعد مراد فرمایا ہے فقال انا فاعل پس گفت آن محضرت من کلمہ ام

اعتدال من سباعت می کرم غایلی را اندر آنکه جانوم دیار من باسی چرا نام ریاضی آنست که من از جانب

ی گویم و قبول آن از برای نفسانی است و دوی تعالی چه در دو حد ذکر و است مراد این تاکید و تشدید تمام

ت اللهم يا رسول الله فإني أطلبك من الخايمتين وكجايمتهما قال أطلبني أول ما تطلبني على الصراط

نقاب کن هرادر اول زمان طہیدن من برصراط قلت فان لم القک علی الصراط اکنتم من پس اگر

ت نامم ولا یریاہم تراہ ہر اطا کاظمہ را اقبال فاطمہ فی عند المیزان فرمود پس اگر دہا نجائی بی و طاب مرا

یثراں قلت فان لم یلق عند المیزان کنتم من الکرمات کنتم من المیزان کنتم من المیزان کنتم من المیزان

فاطلبني عند الحوض فاني لا اخطئ هذه الثلث المواقف

سہ مسکن را گاہی انجام و گاہی انجام بہات و کاروانستہ ہوا

کامرکنده ای است. مشهور و اهل طایفه و قبیله است. در این سر اطن است

که ده فصل باشد، از باب الحجاب که شصت و یک است.

و ان ازین کتاب الله است که چون عیسی از حضرت پرسید ای پادشاه آدمی آری یا نه و



اهل و حیال خود را در آن دنیا است آنحضرت فرمود و اما درین سه موطن خود هیچ کس  
 کس هیچ کس را نباید تواند آورد و همه نفس بخود و در ماند با شنید می گویند که این جواب آنحضرت مر  
 حله است راه جنت آن بود که وی حرم پاک دمی بود هم چنین فرمود تا نیکند و اعتقاد بر شفاعت نماند و از حمل و  
 جدا جدا دیا را نماند چنانکه ما اهل بیت و قرابت خود میفرمود که من مالک بنسبم شهادت می دهم که اگر کسی  
 بر من بماند و با نفس این چنین گفت تا امید نسود و در حقیقت شدت و محنت آنروز در غایت سختی است  
 و در بر شفاعت هر آنحضرت را ثابت و هر دو حق است و در هر جواب مسأله حال غایت و غایت  
 فرمود و عن ابن مسعود عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال قيل له ما المقام المحمود  
 گفت این مسعود گفت شد هر آنحضرت را چیست مقام محمود چیست صفت آن که حق تعالی بخرداده  
 است از آن و فرمود عن ابن مسعود عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال قال قلت لابي عبد الله عليه السلام  
ما المقام المحمود قال هو المقام الذي لا يرفع فيه من الدنيا شيء الى الله تعالى  
و لا ينزل من الله تعالى شيء الى الدنيا و در آن روز خود را بد که فرد دمی آید اندای تعالی بر آن کسی خود دنیا را  
 کما یا ظ الرحمن البجل ید من قضا ثقه پس آوازی کند کرمی چنانکه آواز می کند پالان و زین نوا که از  
 جرم می مانند از تنگی آن و هو کسفة ما بین السماء والارض و فراخی کرمی هم چو فراخی حیوان آسمان و زمین است  
 و در خبر دیگر آمده است که نیست بهشت آسمان و بهشت زمینی نسبت به کرمی مگر مانند حلقه در بیابانی و در فصل  
 عرش بر کرمی مانند فصل آن بیابان است بر آن حلقه و اینها ظاهر می شود که سعة ما بین السماء والارض  
 آنکه درین حدیث واقع شده است تصویر و تمثیل عظمت کرمی است بحسب مقام عزت نه فزید و تعیین مقدار  
 اوست چنانکه در سنت جنت واقع شده است طراضاها السموات والارض و مقصود این جایان فراخی  
 و واقع بود هم صبر اوست که از تشبه این اصل و اعلی او از فضایل پیدا شده و حدیث از حیل مشابهاست  
 و خلاصه معنی در بدنه آن بیان عظمت الهی و کبر بای اوست و معنی منفرد است کلام و درین جا ملحوظ نیست و  
 کرمی با خود است از کرمی بادشاه که بر آن بنشیند و حکم راند یا کرمی عالم که برای آفاده و افاعه علوم و مهارت  
 نماید و بقاء بکم حقاء غز لا آورده میشود دشوار پایی بر بندن بر نه خسته ناکرد و فیه کون اول من یکسبی  
 ابراهیم پس می باشد نخستین کسی که جامه پوشانیده می شود ابراهیم يقول الله تعالى اكسوك خليلي می گوید خدای  
 تعالی کسوت میدهد هم دوست خود را فيموتی بر یطتین بیضا وین پس آورد می شود و و چادر نرم از کتان  
سبز من رباط الجنة از چادر های بهشت و ریخته کمر او سکون مثلاً تخفایه بر ثوب دقین لین از کتان  
 سفید که دو قطعه بهم پیوسته نباشد و ناکتجه بود ثم اکساک علی اثره کسوت می شود من بدلی ابراهیم  
 و از تحقیق کسوت کمر او سکون مثله هر دو خوانده اند و سبب تقدیم کسوت ابراهیم در فصل اول از باب  
 خیر بیان کرده شد و معلوم شد که آن دلالت بر تفضیل ابراهیم بر آنحضرت ندارد و باید که تقدیم و تعظیم وی  
 بسبب اوست آنحضرت است اما آنکه گفته شده است که آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم در جامها مبعوث

کرد و ظاهر بیانات داد و بقول وی که فرمود ثم اقصی علی اثره بر آنکه : باب الحوض و الشفاة  
 گفته شود که آن حضرت صحت و کسرت شود و یاد و آن با انبیاء صلوات الله علیهم بر کسوت داد و شود  
 که در جهت کمال شرف و فضل وی و تقدیم و کسوت فضل جزئی است و فضل کلی آنست که  
 فرمود ثم اقوم عن یسین الله بسترى ایسم من الی جانب دست راست مولی تعالی قده من مقام  
 یضبط فی الاولون والاخرون استادی که در شکی می برند برای شبنان و یسینان و دین حدیث دلالت  
 ظاهر است بر فضل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر کاف کایات از ملائکه و انبیاء و مرسلین و سایر  
 مقرر من صلی الله علیه و آله و سلم و علیهم اجمعین و رواه الدارمی ۴۹۰ و عن المغيرة بن شعبه قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شعرا را المؤمنین يوم القيمة علی الصراط شمار سلمان  
 و در تفسیر بر صراط دقت گذاشتن از ان این است و سلم سلم و در بعضی نسخ رب سلم  
 ثابت نام در قابوس گفته که شیما بکسر سن علامت در جزک و در سزا این که علامت سلمان است  
 و در قیامت که در ان شفاة شود و امر است به متابعت و اقتدای پیغمبر ان خود آنرا بگوید رواه الترمذی  
 و قال هذا حدیث غریب ۷۰ و عن انس ان النبى صلی الله علیه و آله و سلم قال شفاة حتى لا یهل  
 الکبایر من استی شفاعت من ثابت است مرگناه کبره گفته گان را از امت من چه جای اهل ضمان  
 و مراد شفاة است که برای نجات اخلاص از خداست بر دانا برای دفع درجات و مزید کرامت  
 ثابت است برای او و انبیاء صلوات الله علیهم و ابوداؤد و در و ادین ما جة عن جابر ۸۶ و عن  
 عوف بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انما آت من عقدر لی آدم را آية و  
 از نزدیک پروردگار من مراد ان جبرئیل باشد یا خبر وی از ملائکه و الله اعلم بشیء من ان یلدن نصف  
 امتی الجنة پس تخیر کرد و اندر مراد دین که در آید نصف امت من بهشت را و بین الشفاة و میان  
 شفاعت کردن برای کل فاعشرت الشفاة پس اختیار کرد من شفاعت کردن و ابرانی است تا الله مومنان  
 و شامل باشد و هیچ کس از ان بیرون نرود و چنانکه فرمود و هی لمن مات لا یشرك بالله شیء شفاعت  
 من ثابت است برای هر که میرد و شریک نماند و اندر اجزی را یعنی برای مومنان همه رواه الترمذی  
 و این ما جة ۹۰ و عن عبد الله بن ابی الجعد عاه فتح جهم و سکون دال مهمه نمیمی و بعضی گفته اند کنانی صحابی  
 است مدد و در بصر من کنانی جامع الاصول و در تفسیر بدال معجزة و گفته که او را حدیث است  
 یکی این و دیگر کثرت نبیاء و آدم فی الروح و الجنة و در نسخ میر جمال الله به حدیث به معجزة تصحیح نمود و قال  
 صحیح رسول الله گفت ابو الجعد شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم بگوید می گفتید یی خل  
 الجنة و شفاة رجلی من امتی در می آید بهشت را بوسیله شفاعت کردن بروی از امت من اکثر  
 من بنی تمیم بیشتر از بنی تمیم که قبایله است در غایت کثرت و چون شفاعت یک نفر و چندین کس

بهشت و دوزخ و جنین مردان باشند و اینست سن که اگر همه شفاعت کنند باب الحوض والشفاعة  
 عالم شفاعت ایشان بهشت و دوزخ و اهل القومندی والدارمی و این حاجه ۱۰۶ و عن ابي سعید ان  
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال ان من امتی من يشفع للفقائم بدیني که بعضی از است من کسی است  
 که شفاعت می کند مر جماعت را و قیام بکسر فارجمع بیه است از روی معنی نه لفظ و او را واحد از لفظ و بی  
 نیست و اصلش بهمره است ولی بهر تائیدی خواهد و منم من يشع للقبيلة و بعضی از ایشان کسی است  
 که شفاعت می کند مر یک قبیله و او قبیله بزرگان یک پدر را گویند و منهم من يشع للعصبة و از ایشان  
 کسی است که شفاعت می کند مر حصه را و عصبة بضم عین و کون صاد از ده تا جل و منهم من يشع للرجل  
 و از ایشان کسی است که شفاعت می کند مر یک مرد را حتی یدخلوا الجنة تا آنکه می رود آیند بهمن  
 طریق شفاعت تمام است و ارواه القومندی ۱۰۷ و عن انس قال قال رسول الله صلی الله  
 علیه و آله وسلم ان الله عز وجل قد رسی کذا ای عز وجل وعد لی و نه و کرد مر ان یدخل الجنة من  
 امتی که در آرد و در بهشت از است من ان بعدا ثمة الف بلا حساب چهار صد هزار تن حساب فقال ابو بکر  
 بس گفت ابو بکر زده تا زیادت کن ما را یا رسول الله یعنی زیادت کن سوال از آنکه تنالی و در خوا  
 از وی که زیادت کند در ان زیادت کن در جردادن از آنچه دهه کرده است ترا بر و زده تا تو و ساقا  
 که شدت رفت و هزار بار هزار رفتا و هزار و صد حبش است قال گفت آنحضرت و هکذا و زیادت برین این  
 چنین گفتا بکفیه و چه عها پس برای بیان اینکذا جمع کرده و در گفت سنت خود را چنان که در وقت جنگ  
 می کند و جبهه آنچه برسد و گفته است بهر یک از فقال ابو بکر زده تا زیادت کن ما را یا رسول الله قال  
 باز گفت آنحضرت که و هکذا باز دیگر اندازت برسد و گفته است کرد فقال عمر و عبا یا ابابکر پس گفت  
 عمر که از ما را انی اماک یعنی تا عمل کنیم و خوف خداست و اجتناف نمازیم و در ان و با اعتماد کرم الهی از عمل  
 باز بنایم فقال ابو بکر پس گفت ابو بکر و ما علیک ان یدخلنا الله کلنا الجنة و چه کران می آید بر تو ای  
 عمر یا نیست زیان آن بر تو ای عمر که در آرد و دای تنالی همه ما را و در بهشت فقال عمر ان الله عز وجل  
 ان شاء ان یدخل خلقه الجنة بکف و اخلا فعل پس گفت عمر بدینست که ندای تبتالی اگر می خواهید که  
 در آرد ما را خلوت و در ای یک گفته است یعنی یک عطا بکار و می کند آنرا پس احتیاج بکار از سوال و کثرت  
 آن چیست فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم صدق عمر راست گفت  
 عمر و گفته اند که آنچه ابو بکر گفت رضی الله عنه از باب قدر سننت و نیاز مندی است و قول عمر رضی الله  
 عنه از باب رضای سلیم و آنکه آنحضرت هم در اول جواب نداده بود که با آنچه عمر گفت و ثانیاً بعدین  
 عمر که وزیر اکم بشادت را مدحان عظیم است در توجیه دلیل و کلام تر نبر شادتست بلکه عظیم تر از ان پس  
 نال هر دو یکی باشد تا فهم دوا فی شرح السنة ۱۲ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله



النفاس المار ثم يصدر من منها باعمالهم فرومى آينه مردم آتش و آينه در باب الحوض والشفا  
 ایشان بر صراط کبر آتش نهاده اند. بسم ربانی که در نه اذان یعنی نجات می یابند و خلاص می شوند از آن سبب  
 اعمال خود بر اندازند آن فالو لهم کلمه البرق پس ادلی و افضل ایشان می گذرد مانند درخشیدن برق ثم  
 کالریح بستر مائده و زیدن باد ثم کحضو الفرس بستر مائده و دیدن اسب فی المصراع حضر نعم حار و مهاد و سکون  
 ضاد و دیدن اخضر و دیدن اسب ثم کالراکب فی رحله بستر مائده سوار بر شتر خود و اصل معنی رحل پالان  
 شتر است و مراد سوار می برد راه است و سوار می بر رحل اقوی و امکان است از سوار می نه بر رحل و فی  
 بر معنی علی است ثم کشد الرجل بستر مائده و دیدن مرد است ثم کمشده بستر مائده و رفتن مرد و پای بر طریق  
 میآورد و اه الترمذی و الدارمی الفصل الثالث عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه  
 وآله وسلم قال ان ايتاكم حوضي فرموبد رسانی که میشن شواخص منست ما بین جنبیه کما بین جرباء  
 و اذرح سافنت میان و بجانب حوض مائده صافتی است که مائده جرباء اذرح است و جنب بر سکون  
 نون جانب و فتح آن ش انسان و غیره که فی القاموس و جرباء فتح جرم و موبد و بد و قصر اذرح و فتح همزه  
 و سکون ذال بجره و ضم و ادغام مهاد قال بعض الرواة گفته اند بعضی را بیان هما قریتان یا الهام  
 و بینهما مسیرة ثلاث لیال جرباء اذرح و تبریة اند بشام که مسافت میان ایشان بمرسه شب است  
 ابن جرین گفته اند شرح حدیث و درین باب تحقیقی است که صاحب قاموس آنرا ذکر کرده است و شرح  
 آنرا آورده ایم و شیخی و روایة دور و دینی این زیادتى ترا کرده است که فیه ایا ربی کنجوم السماء و ان  
 حوضی آبر پر ماست مانند ستارهای آسمان و در بسیاری دور و خشیدن من و در دشت شرب منه لم یظما بعد هایدک  
 کسی که فرد ذاید آن حوض را ببیند آب از وی تشنه نگردد و بعد آن شرب همیشه یتقی علیه و عین  
 حدیثه و ابی هریره قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم یجمع الله النفاس فرام می آرد  
 ندای تنالی آدمیان و ادر محشر فیمقوم المؤمنون حتی یرلف لهم الجنة پس می ایستند مسلمانان تا آنکه  
 قریب گردد ایده می شود ایشانرا بهشت فیماتون آدم پس می آید آدم و اذ یقولون یا ابا ناس افتح  
 لنا الجنة پس می گویند ای پدر ما را باب کسادگی کن برای ما بهشت را فیمقول پس می گوید آدم و هل  
 اعرجکم من الجنة الا عطیة ابيکم آیا بر آورد و است شماء از بهشت بگردان و تغییر پدر شما که باعث بر  
 بر آمدن شما شد باز از پدر کساده شدن بهشت و در آمدن در بهشت را چرمی جوید است بصاحب ذلك بنسبتم  
 من صاحب داهل این کار اذ صبا الی ابنتی ابراهیم خلیل الله بر وید بصوی بنسبتم من که ابراهیم است  
 و در ستند ادرین حدیث ذکر نوح علیه السلام نیامده قال گفت آنحضرت فیمقول ابراهیم بصاحب  
 ذلك پس می گوید ابراهیم بنسبتم من صاحب این کار و اما کننت خلیلا من وراء و رأه بودم من خلیل  
 دور و دینی و در مقام ادب و بهت ایستاده بر حد نسبتم و عبودیت نشسته انبساط و اذلال از من

الفصل الثالث



که شست و آب بر برده بعد از روایت حدیث چون این جاز سید سوگند یاد کرد: باب صفة الجنة واهلیها  
 وگفت والله نفس اماری هرگز یکه ان قصر جهنم لسمیعین عریضا بد زشتی که دادمی نمک و دوزخ  
منافعت هتتا دمال است و متهودیان کثرت و تصویر و تمثیل آن است نه تدبیر و تبیین و نور و آتشی مستحون  
یواد این شامه و نحو سابق تراست چنانکه در شرح مبین شده و رواه مسلم ۳۰۰ و عن جابر قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یخرج من النار قوم بالشفاة کافهم الشماریر ویرفون می آید  
از آتش و دوزخ قوی شفاعت گویا شماریر میزدند و عین شفاة قلمها گفتم ما الشماریر شماریر چیست  
قال انه الضعافین فرمود شماریر ضعیف است یعنی ضعیف و کمر موحد و یکگون تخمینه جی ضعیف نفس  
بهم ضا و عن محمد بن زبایر موطا و سنن مهمل خیار خرد و ششم و او را بعضی گفته اند که گمانی است سفید ناسته  
چیزی و دید در یک معنی علیه ۳۰۰ و عن عثمان بن عفان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله  
علیه و آله و سلم یسقى یوم القیمة ثلاثة شفاة نمی کنند و در قیامت سه قوم الانبیاء بخت پیغمبران  
ثم العلماء و ستر علما ثم الشهداء پس ستر شهیدان رواه ابن ماجه باید دانست لکن تخمین شفاعت باین  
که در دجوت زیادت فضل و کرامت ایشان است و الا الله اهل خراز سلمانان را ثابت است و احادیث  
مشهوره درین باب و او را دخواه از برای مغزیت ماضی باشد یا رفع و درجات و انکاش شفاعت بدعت  
و ضالالت است چنانکه خوارج و بعضی معتزله بدان رفته اند ۳۱۰ باب صفة الجنة واهلیها بخت و ارجل  
انت معنی پوشیدن است و ترکیب این خردت برای ستر پوشیدن آید پس از ان نام و ریختن  
سایه و او را که دند بخت پوشیدن می نامند تحت خود را پس از ان نام بستانند که در خان سایه و او را  
و او بعد از ان نقل کرده نزد ادنواب که بهشت است و در صراح گزشت باغ و بهشت ۱۸ الفصل الاول  
عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال الله تعالی گفتم خدای  
قال اعددت لعبادی الصالحین آناه که و دادم من مبرندگان صالح خود و را اما لا عین ذات جبری که نه هیچ  
چشم ذات آن را دیده و لا انه و اسعفت و نه هیچ گوش اعصفت آن را شنیده و لا یطر علی قلب یشرد که نه سته  
ماهیت آن بر دل آدمی و نه او که مراد بادل صورت های خوب و بئان آوازهای دلگش و ثالث خاطرهای خوش  
باشد فاقرا و ان شتم پس بخواند اگر می خواند تحقیق و تصدیق آن آیت را فلا تعلم نفس ما اعطی  
لهم من قرة أعین پس نمی داند هیچ ذاتی اجزئی را که پنهان کرده شد و نهاده شده است برای شب بخران  
و مال خرج کنندگان از آنچه سبب خنکی چشم و آرد ام او سست کنایه است از شادای و خوشی و یافتن  
مقصود و قره مشق است از قره لفتح قاف بمعنی قرار و بشارت چشم خود و نظر بر محبوب اقرار و کبر و  
و مطمئن گردد و بحساب و بگزیند و در هم چنین در حال فرج و سر و دستگون و آرد ام پذیرد و نزد نظر بنیر  
محبوب منتزعی و مانت بودم چنین در حال ترس و اندوه و متحرک و منبسط یا شله یا مشتق از قره ضم

قاضی معنی بر دی و جنگی و سردی و گرمی و لذت و درد و پشیمانی و محبوب  
 و دود و پادشاهی و مقصود و بدو و گرمی و سوزش و دی و در دین و تمنای و در حالت انتظار و استیارات  
 بمطالع و لذت و ادله و اقره البین گویند آنکه در حدیث واقع شده که جعلت قبر عینی فی الصورة باین دو  
 معنی است چنانکه در باب فضل قرا که شد متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
علیه و آله و سلم موضح سوط فی الجنة یمین الدنیا و یسار فیها عای یکنار یاه و در پشت یعنی اندک جای و ادنی  
مکان در آن بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا است و ذکر که یار یاه بنا بر مجری عادت است که سوار و چون  
در جائی نزل خواه کرد و یار یاه خود را بینه از دنیا عادت باشد بر آن و دیگر ی در انظار و دنیا و متفق علیه  
و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم غدا و فی سبیل الله اورد و حق  
بخیل من الدنیا و یسار فیها کنت یاه اود و قتی و در راه عایا یک ش با نکه و قتی و در راه وی بهتر است از  
دنیا و هر چه در دنیا است و عن فتح یکبار در قتی و در یاه اود و یقیم یاه اود یار آمدن آفتاب و در فتح یکبار در قتی  
در شبانه گاه از زوال آفتاب غائب و بخیل بند و در سبیل عادت است و فراد مطلق و قتی و  
ما بهست اگر چه در یاه اود و شبانه گاه باشد و سبیل الله جهاد و حج و طاب علم و هر چه در آن قصد تقرب  
الی الله تعالی و برای خود او عادت آنکه سز برای طلب از نوق طلال برای نفعه حیال و تحصیل جمعیت و حضور در عبادت  
فی سبیل الله است و چون ذکر کند و فضیلت و قتی و در راه ادا معلوم شد که ثواب آن بهشت است باین  
تقریب چیزی از مجامع بهشت بیان کرد و بقول خود و لوان امرأه من لسان اهل الجنة اطلعت الی الارض  
و اگر یاه شد و فی الزمان بهشتیان ظاهر شود و فر و آید بسوی زمین لاضامت ما بینهما یار آئینه و روشن  
کند آن زن هر چیز اگر میان بهشت و زمین است و لاه لاجت ما بینهما یار یاه آئینه پرمی کند آن زن  
هر چیزی که میان بهشت و زمین است به بوی خوش و احتمال دارد که بخیل ما بینهما راجع مآسمان و زمین باشد  
بقرینه مقام و لصفها علی راسها خمیر من الدنیا و یسار فیها دهر آئینه بحر آن زن که بر سر دارد و بهتر است  
از دنیا و هر چه در دنیا است و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
و علم ان فی الجنة شجرة یسیر الی اکب فی ظلها مائة عام یدر یسری که در بهشت درختی است که سیر  
ی کند سوار و سایه آید و بخت خدای او صد سال لایقظها و یسیر قطع نمی کند شفت آنرا و گفته اند  
که مراد باین شجره وخت طوبی است و در احوط برانی و این جهان نسیر باین آمده و لقاب قوس احدکم  
فی الجنة و هر آئینه جای مقدره گمان یکی از شما و بهشت قوس قوس و قوس یکسر قاج و قوس  
و قوس قوس ای قدره و قایت کوشه گمان و اینر گویند و بختی قوس بر منی ذراع نیز آید و همه این معانی در قول حق  
سجانه فکان قوس من گفته اند نسیر می فرماید جای مقدره گمانی و در بهشت عیو و ما طلعت علیه  
الشیخین ان تغرب بهتر است از چیزی که طلوع کرده است بر آن آفتاب یا غروب می کند یعنی از نماز دنیا



و یار این دو منی میان سوط است که در سبب سابق مذکور شد و در آنست باب صفة الجنة و ادایا  
که سوار تازیانی اندازد و دیدار کن متفق علیه و ه و حسن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله  
علیه و آله و سلم ان المؤمن فی الجنة الجنة من لؤلؤة و احدها معترقة بدرسی که مسلمان را  
در بهشت خبر است از یک مرد اید میان کواکب عرضیا بنال آن خبر و فی روایة در روایتی  
طوالیما در اندی آن خبر متون حیلانست کرده فی کل زاویة منها اقل و در هر گوشه از آن فیه اهل خانه  
مومن و در که مایه یون الاخرین نمی بینند دیگر از اهل خانه که در گوشه دیگر اند بطوف علیهم المؤمن  
طوف می کند و در ایشان آن مسلمان و در بعضی روایات المؤمنون آمده بجمع جمع و مراد با المؤمن  
نیز جنس است و جنات من فصة آیتیم و ما فیهما در مسلمانان را و در بهشت است که از نقره است  
آوند و در هر چه در آنهاست از مناع و اشباب خانه که مناسب است بودن آن از نقره و جنات  
من ذهب و آیتیم و ما فیهما در بهشت است که از طلاست آوند های آنها و در هر چه در آنهاست و مابین  
القوم و بین ان بنظر و الی ربه و ذیبت میان مردم در میان نظر کردن ایشان بسوی پروردگار  
ایشان برده الکره الکیویا علی وجهه مگر چادر بزرگی و عظمت بر ذاست پروردگار یعنی جباهای  
جسمانی که در دهنهای طبعی همه از میان بر افتاده مگر پرده های جلالت و کبریا و عظمت ذات مقدس  
و چون آن نیز بر اند چه از عیایا بهر بیت و تحقیر و بیان این منی در باب رویت بیاید فی صفت عدن  
در بهشت که محل اقامت و جاوداست و عدن در لغت به معنی انقاست و باین وجه جنت عدن نام کرده اند متفق  
علیه ۴۰ و عن عباد بن العاصی عیالی مشهور است که در مواضع احوال وی نوشته شده است  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی الجنة مائة درجة در بهشت صد پایه است مابین  
کل درجتین مسافت میان هر دو پایه کما بین السماء و الارض آن مقداره است که میان آسمان و زمین  
است و الفردوس اخلاص در جنة و فردوس که نام یکی از بهشتهاست باینترین آنهاست از دوی  
در جنة یعنی درجات دوی باینترین درجات است صورتی و منوی در قاموس گفته که فردوس بسائی که  
جمع کرده هر چه در بساهاست از دو خان ناک و بخرآن و جنة الفردوس باین اعتبار نام است منها تفهیم  
انهار الجنة الاربعة از جنت فردوس روان کرده می شود و جبهای بهشت که چهار اند و من فوقها یکون  
العرش و از بانی جنة الفردوس است عرش فاذا ما لقم الله فاما الله الفردوس پس چنان سوال کنید و بخوابید  
از خدا بهشت را بخوابید فردوس را که از الله دفع تر و بالاتر است و واه الترمذی روایت کرده این  
حدیث را از منی و لهم اجله فی الصحیحین و فی یام آزاد و صحیحین بخاری و مسلم و لافنی کتاب التمهیدی  
و نه در کتاب حمیدی که جامع است میران صحیحین و بعضی از تراجم نوشته اند که این حدیث موجود است در صحیح  
بخاری و در دو موضع یکی در کتاب الجرد و دوم در باب کدام هر شده علی الاماء و در صحیح مسلم در باب

[illegible]

سادات مذاد بآنگه در ای این جنس روایات دیگر بسیار باشد باب حقیقة الجنة و اهلها  
 یزید می سوزن من و زاده العظم و الملح من الحسن ویده می شود و ضراستح ان ساقهای ایشان  
 از بس استخوان و گوشت از غایت حسن و صفاء لافقت یسبحون الله بکرة و عشیا بیاکی یاد می کنند  
 خدا را سج و شام یعنی همیشه لا یسقمون بیهامی شوند اهل بهشت و لا یبولون و بول نمی کنند و لا یتغوطون  
 و بایه نیروند و لا یتفلقون و آب از دهن نمی آکنند و لا یتخطون و آب از بینی نمی اندازند آئینه هم  
 الذهب و المفضة آینه های ایشان از طلا و نقره است و امشاطهم الذهب و شام های ایشان از طلا  
 و وقود و میاه هم الا کو قد و زینه بجزهای ایشان بخودند می است که بخود می شود بآن یعنی  
 بجزهای دنیا و زینه آن همیشه با خود بخود آن خود بخود آن بجزهای بهشت که زینه آن همه بخود باشد و خود بخود  
 و او فروختن آنش و بفتح آن همیشه که فروخته شود بآن آتش و مجامع بجزهای میهم بر صیغه آلت آنچه نهاده شود  
 در دنی انکار برای بخود بفتح نیز آمده و آله بفتح همزه و ضم آن و ضم لام و تشدید و ادغود که خود کرده شود دیدان  
 و در ششم المصک و عرق ایشان مشک است یعنی خوشبو مانند مشک صلی خلق رجل واحد بضم خا یعنی  
 همه بر خلق و سیرت یکمرد یعنی خوش خلق و متقی و منجذب یا یکدیگر چنانکه در صمد و حدیث گذشته و برین و بول  
 می صلی صورت آید هم آدم ستون ذرا اضافی السعاه بصورت و شکل بد را ایشان که آدم است شست کرد  
 جانب آسمان یعنی در طول فاست گلابی جدا باشد از برای میان صورت بعد از بیان سیرت و خلق بفتح خا  
 نیز روایت است یعنی همه بر شکل و صورت یکمرد و در حسن و خوبی موافق یکدیگر و برین و بول و می صلی  
 صورت از بیم الخ بیان و تفسیر این قول باشد در روایت بفتح و ضم هر دو صحیح است متفق علیه ۹۹ و عین  
 جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان اهل الجنة یا کلون فیها و یشربون کث  
 ان تخمیرت بهشتیان می خوردند و در بهشت می نوشیدند و لا یتفلقون و لا یبولون و لا یتغوطون و لا یسقمون قالوا  
 بکنند و بر سیدند صحابه فما بال الطعام یعنی چون تو طعمی کنند و بارگاه نیروند حال قصاص طعام چیست و چگونه  
 بد میزدند و قال جشاء بضم جیم و شین مجرور شج کوشج المصک فرمود آدوغ است و عرق است مثل عرق مسک  
 یعنی آدوغ میزند و بدان می آید از معده بر میزد و عرق می کنند و بدان داده و بطوبی بیرون می آید باین پنج قصه  
 طعام بیرون می رود یلهون التمیمع والتحمید کما یلهون النفس الهام و اعلام کرده می شوند بهشتیان  
 تسبیح و تحمید و ذکر الهی را می گردانند آن لازم حال ایشان و بی تکلف می آید چنان که بیرون آورده  
 می شود از شمس نفس که بی تکلف می آید و غیر و ذکر الهام و نفس بطریق مشکا که است و راه مسلم  
 ۱۰۰ و عین ابی هر چه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من یدخل الجنة ینعم  
 و لا یباص کسی که در می آید بهشت را تنعم و آسایش می کند و مشوب نمیکرد و تنعم ابد محبت و مشقت یعنی در  
 بهشت اصلا محبت و مشقت نبود و آسایش باشد و لا یباص بفتح تخمید و شکون موبد و از بوس بر منی

شدت و مشقت و لا یبلی ثیاباً به و کنه غمی کرد در جامه های او و لا یغنی ثیاباً به و اب صلی الله علیه و آله  
 و فانی و بابو و غنی کرد و جوانی او یعنی در شب تیره و تحول و ب و او خرابی بود و و اه مسلم و عین ابی  
 معید و ابی هریر و ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال یفادی مناد آواز میداد که آواز دهد  
 بهشتیان و می گوید که ان لکم ان تصیروا فلا تموتوا ابدا و مرشده است که زندہ باشید پس نمیرد همیشه و ان  
 تنوید همیشه و ان لکم ان تصیروا فلا تموتوا ابدا و مرشده است که زندہ باشید پس نمیرد همیشه و ان  
 لکم ان تصیروا فلا تموتوا ابدا و مرشده است که زندہ باشید پس نمیرد همیشه و ان  
 را و ان لکم ان تصیروا فلا تموتوا ابدا و مرشده است که زندہ باشید پس نمیرد همیشه و ان  
 همیشه رواه مسلم و عین ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال ان اهل  
 الجنة یترأون اهل الغرف من فوقهم بد رشتی که بهشتیان می بینند اهل غرف را از بالای خود و عرف  
 بضم غین و فتح راجع خرفه بضم و کون منزل عالی و قصر و فیه کما یترأون الکوکب الدری الفایز فی  
 الافق من المشرق او المشرق چنانکه می بیند ستاره و دوشان را که رفته است یا بجای است و رکناره  
 آسمان از مشرق یا مغرب چه ستاره درین دو وقت روشن تر و بزرگتر نماید و اگر در آسمان می گفت  
 بلندی و دوری غرف معلوم می شد و لیکن معنی روشنی و درخشیدن معنوم نمی گشت و در افق هر دو  
 معنی مستفاد می گردید و در بعضی روایات غایب بیای نجاتیه بنر آمده از غور بمعنی نشیب و در بعضی غایب  
 بعین مبهله و زای به معنی بعد از آب و در روایت مشهور غایب است بعین بنجمه و بقاء موحده از غور بمعنی در گذشتن  
 و بانی ماندن لفظا ضل ما بینهم و این از تنوع و باندی غرف به جهت تفاوت مراتب است که  
 میان بهشتیان است مرتبه بعضی بلند و بعضی پست و گفته اند که بهشت را طبقات یا سماوات و  
 و اسطر برای مقصودان و اسافل برای مخدومان قائلان گفته صحیح یا رسول الله مازل الانبیاء لایسلطوا  
 غیرهم این عرف و این قسم های رفیع مگر منزل های پیغمبران خواهد بود که نمی رسد بآن منازل و مراتب  
 خبر پیغمبران قال بللی فرمود بللی می رسد بآن منازل و مراتب را غیر پیغمبران بر تابت و محبت ایشان  
 و الذی نفیس محمد بیده رجال آمنوا بالله و صدقوا الامر سلین بخدا سوگند می دهند از امر داران که ایمان  
 آورده اند بخدا و راست گویند ان پیغمبران را متفق علیه و عین ابی هریر و قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یدخل الجنة اقوام اثنتی عشره مثل ائمة الطیر می در آیند بهشت  
 را که دهها که دل های ایشان مانند دل های پرندگان است یعنی دو خوف و هبیت پر در دگاه و در میدان  
 دیگر بخت از اغیار چه پرندگان تر سنده تر و دهنده ترین جانوران اند و در توکل در رزق چنانکه در حدیث در  
 شان پرندگان واقع شده است که بیرون می آیند باند اگر سنده و رزق می گردند مثلاً بانه سیر و واه مسلم  
 و عین ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله تعالی یقول لاهل الجنة

الجنة بدستی که خدا می گوید بهشتیان دادند انی کذا ایشان را که یا اهل  
 الجنة فیقولون پس می گویند بهشتیان و جواب می دهند پروردگار تعالی را که لپیچ دنیا و سعد یک می ایستیم  
 برای خدمت تو ایستادنی بعد ایستادنی و یاری می دهیم دین تو ایستادنی و دانی بعد از یاری و دانی یعنی  
 دایم دستم را و الشیرقی ید یک و نیکی در دست تصرف تست هر که از خواص بدی فیقول هل رضیتکم  
 پس می گوید پروردگار تعالی مرا ایشان را آیا راضی شدید شما که در آوردم شما را و بهشت فیقولون و ما لما  
 لانرضی یارب و چیست و چه شما را که راضی نشویم ای پروردگار ما و قد اعطیتنا ما لم نعط احد من  
 خلقك و تخیرین دادی تو ما را چیزی که ندادی هیچ یکی از خلق ترا فیقول ایا اعطیکم افضل من ذلک  
 پس می گوید پروردگار تعالی آیا ندیدم شما را بهتر از آنچه دادم فیقولون یارب وای شی افضل من  
 ذلک ای پروردگار من و که ام چراست بهتر از آن فیقول احل علیکم رضوانی فردوی آرام بر شما رضای  
 خود را فلا استعط علیکم بعده اهل پس حشم نمی بگیرم بر شما بعد از این همیشه و چون مولی اند بنده و راضی شد  
 همه نعمت و سعادت حاصل شد و دولت دیدار بنیاد و پیوسته آن است اول پرسید از ایشان  
 که آیا راضی اند از وی چون رضای ایشان از حضرت دی حاصل شد رضای خود را از ایشان بران  
 مرتب ساخت تا معلوم گردد که دلیل و علامت رضای مولی تعالی اند بنده و رضای بنده است از مولی پس  
 و حال خود نکند کن اگر خود را راضی می یابی از پروردگار خود بدان که او نیز از تو راضی است صحابه رضوان الله  
 علیهم اجمعین بحث می کردند و تمییز می نمودند که چه است مناسب که حق تعالی از ما راضی است آخر اتفاق  
 می نکردند بر آن که اگر ما از وی راضیم به یقین و بی نیاز از ما راضی است پس از آن بمشاورت داد که  
 رضای وی از ایشان دایم و ابدی است بالاتر از این چه نعمت باشد اندک رضا الله تعالی بزرگ تر است  
 از بهشت و آن هر چه در دست چنانکه فرمود و رضوان من الله اکبر چه جانی آید که دایم و مستمر باشد اللهم ارض  
 عنا و ارضا عنك و متفق علیه و عه و عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 قال ان احدى مقعد احدکم من الجنة بدستی که کمتر منزل دجای یکی از شما از بهشت آن مقعد را راست  
 که ان یقول له تمن فتمنی و یتمنی بگوید پروردگار تعالی مرا داد آرزو کن و بخواه آن خدا که خواستی پس  
 آرزو کند و بخواهد و کرد آرزو کند و بخواهد فیقول له هل تمنی پس بگوید پروردگار تعالی مرا آن بنده را  
 آرزو کردی و خواستی تا نهایت آنچه آرزو می توان کرد فیقول نعم پس بگوید بنده آرزو کردم  
 نهایت آنچه آرزو می توان کرد فیقول له پس می گوید پروردگار تعالی مرا آن خدا را فان لك ما تمنی و  
 مثله معه پس بدستی که مرزا است آنچه آرزو کردی و ما شد آن با وی رواه مسلم ۱۶۰ و عنبه قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صحاب و جمعی من القرات و الغیل کل من انهار الجنة فرمود آن  
 حضرت بر یکی از این چهار جوی الهی بشت است رواه مسلم فرات و نهر خود نام نهر کوفه و سهر است

بی خلافت امام در تعیین سیجان و حیجان خلائی است بعضی گفته اند سیجان نهری باب صفة الجنة و اهلها  
 است بشام و حیجان نهر بلخ است و گفته اند که سیجان و حیجان غیر سیجون و حیجون است که نهر ترک و نهر  
 بلخ است چه اینها در بلاد دار من است و بعضی گفته اند که قول جوهری که گفته حیجان نهرش هم است غلط است  
 و اتفاق داده اند که حیجون یواز نهر خراسان است و گفته اند که سیجون نهر است بسند و با لجمه مراد بودن این چهار  
 از انهار جنت آنست که چون آبهای اینها خوشترین آب باشد و درین مفاوید و منافع بسیار است گویا  
 از جوی های بهشت اند و بعضی گفته اند که انهار را دیده اند که اصول انهار جنت اند و انهار اباها هم این  
 انهار را دیده که اعظم و اشهر و اقدس و اقدس انهار دنیا اند خوانده اند و است اشارت بآنکه آنچه در دنیا است  
 از مفاوید و منافع نمودهای بهشت است و بعضی گفته اند که در سیمیه اینها با انهار جنت به جنت آنست که ایمان  
 شامل است بلادی را که این انهار در آنهاست و آب خود ان انهار اجماع اند بخت و صحیح آنست که آن محمول  
 بر ظاهر است داده این انهار مذکور از بهشت است و سیمیه را ذابست کرده است که فرات و تیل روان  
 می شود از بهشت و در صحیح بخاری آمده که از اصل سدره المنتهی و در معالم التنزیل آورده که این چهار نهر  
 از بهشت اند که در سجانه و نقالی انهار اباها سیمیه و از آنجا بر زمین جاری ساخته اند که از کربلا و الطبی و الله اعلم  
 به حقیقه الحال ۱۷۰ و عن حجة بضم عین مبهمة و سکون ما بین غزو ان فتح بمکه و سکون ذای صلی بدری  
 جلیل قدیم الاسلام اسلام آورده اند از شخصی مرد و بود از تیراندازان مشهور قال گفت ذکر لغات ان السجور  
 یلقی من شقة جودهم ذکر کرده شد ما را یعنی روایت کرده شد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که  
 فرمود سناک انداخته می شود از کنار دوزخ فیهو یقیرها سبعین خریفا پس فرود می افتد آن سناک در دوزخ  
 تا افتاد سال خریف مقابل و بج است چون عرب ابد ای سال از خریف اعتبار کنند سال تمام بدان مراد  
 دارند لا یدک لها قفزا در نمی باید آن سناک در دوزخ و انک و الله لیتملأن بخرا سو گند هر آمده  
 بر گرد می شود و دوزخ بازو داین سناکی و فراخی و لقد ذکر لغات ان ما بین مصر الحین من مصاریح الجنة  
 و به تحقیق ذکر کرده شد ما را که میان دو تخته و در از تخته های در بهشت میسر و اربعین سنة مسافت چهل  
 سال است و لیاتین هلیها یوما و هو کظیف من الزحام و هر آینه بیاید بر بهشت روزی و حال آنکه وی  
 بر است بابر کرده شده است از از دحام رواه مسلم ۳۱ الفصل الثانی ۱۰۰ عن ابی هریره قال قلت  
 یا رسول الله مم خلق الخلق ابو هریره گفت پرسیدم از آنحضرت از چه چیز پیدا کرده شد خلقی قال  
 من الماء فرمود پیدا کرده شد از آب اختلاف است عقلا را که نخستین چیزی که از اجسام پیدا شده چیست  
 اکثر بر آنند که جوهر آب است زیرا که وی قابل است در جمیع صور عالم را پستری پیدا کرده شد از وی زمین  
 به تکثیف و انجماد و آتش و هوا بتلیف و ترکیب به آب هرگاه لایف گردد و هوا شود پیدا شد آتش از غفوه  
 و خلاصه آب و پیدا گشت آسمان از دخان نار و این حدیث دلیل است بر آن و گویند که در سزا دل از تواریخ

الفصل الثانی  
 ۱۰۰

آمد که برود و کارهای پیداکرد و جوهری پس نظر کرد و سوسوی در نظر هیت باب صفة الجنة واهلیها  
 پس بکه اخت اجزای او و آب گشت و از وی بخاری برآید و بلا وقت مثل دغان پس آسمان بعد آمد  
 پس ظاهر شد بر وی آب کف و از وی زمین شد و کوهها را لنگر آن ساخت و آنچه در بعضی جو اشی نوشته  
 شده است که مراد با نطفه است تقاضای کند که مراد بخاور حیوانات باشد چنانکه در قرآن مجید فرمود  
 و جعلنا من الماء کل شیء حی و الله اعلم قلنا الجنة ماینا وها پر سیدیم از آن کنهت که بهشت بنای او  
 از چوبست قال فرمود لطفه من ذهب و لطفه من فضة بنای بهشت خشتی از طلا و خشتی از نقره و لطفه  
 لام و کسب و با کسب لام و سکون باشد و ملاطفا المسك الاذفر و کل آن که بدان بنا کنند شک فاصل  
 بنزیری و حصبا و ما اللؤلؤ و الیاقوت و سنگهای ادا که در جوهرها و جز آن باشد در واید و یا قوت  
 و قرینها الزعفران و دغاک او مثل زعفران زرد و خوشبو من ید خاها یعتم و لا یباس کسی که در آید  
 بهشت را تنم می کند و نمی بیند ریح و مبهت و یضلی و لا یموت و اینها بنزید و هرگز نمیرد و لا تبای ثیابهم  
 دکنه نمی گردد و جامهای بهشتیان و لا یفقدی شبا بهم و فانی نمیکرد و جوان ایشان رواه احمد و الترمذی  
 و الدارسی و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما فی الجنة شجرة الا ونا قها  
 من ذهب بنیست و در بهشت درختی مار آنگاه وی از طلاست رواه الترمذی و عنه قال قال رسول  
 الله صلی الله علیه و آله و سلم ان فی الجنة مائة درجة ما بین کل درجتین مائة عام بدستی که  
 در بهشت نهد باید است مسافت میان هر دو پایه مسافت صد سال رواه الترمذی و قال هذا  
 حدیث یثاب عن غریب و عنه و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان فی الجنة  
 مائة درجة لو ان العالمین اجتمعوا فی احدا یهن لوسعتهم بدستی که در بهشت صد درجه است چنانچه  
 اگر عالمیان تمام جمع شوند در یکی از آن درجات گنجایش می دهد رواه الترمذی و قال هذا حدیث  
 غریب و عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی قوله آله است از آن کنهت در تفسیر قول حق تعالی و فروش  
 مرفوعة و در بهشت فرشتها باشد بر سر نهاده شده تا آنگاه بلند شده قال ارتقاها الکما بین السماء و الارض  
 فرمود باندی آن فرشتها چنانکه ساخت میان آسمان و زمین است میسر و خمسة مائة سنة یا نصف از راه  
 و گفته اند که مراد بر فرشتگان اهل بهشت است و مرفوع به معنی فایق و فاضل در حسن و جمال از زنان  
 و یار رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 ان اول زمرة یدخلون الجنة یوم القیمة بدستی که نخستین گروهی که در آیند بهشت را در روز  
 قیامت ضوه و جوههم علی مثل ضوه القمر لیلة البدر در رشتی و درهای ایشان واقع شده است  
 بر مانند رویشی ماه در شب چهارم و الزمرة الثانية علی مثل احسن کواکب در فی السماء و کرده  
 دوم بر مانند بهترین ستارها در خمشند و در آسمان لکل رجل منهم زوجتان علی کل زوجة سبعون حلة مر

هر یکی از ایشان را دوزخ است بر هر زن افتاده و هر یک ازین دوزخین باب صفة الجنة و اشغالها  
 باین صفت که دوزخی مع ساقها من و را پیدا بدی می شود منزلة استخوان ساق وی المرسل ساق کنایت است  
از غایت لطافت و عبق و جمال رواه الترمذی ۷۰۷ وعن انس عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال  
يعطي المؤمن فی الجنة قوة کل اوکنا من الجماع داده می شود سپهان و در بهشت قوت چندین و چندین  
زن از جنت جمع قیل گفته شد یا رسول الله او یطیق ذلک آیات طاعت و ارد مرد جماع چندین زن را  
قال يعطي قوة مائة فرمود داده می شود قوت صد مرد پس چرا طاعت جماع چندین زن را رواه  
الترمذی ۸۰۰ وعن سعد بن ابی وقاص عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم انه قال ان ما یقل ظفر صا  
فی الجنة بل اذا کر آنکه چیزی که بر میدارد آن و ناخن از آن چیزی که دو بهشت است از اسباب  
 زینت و آلات آن ظاهر شود لتنز عرفت له ما بین عواقی السماء و الارض هر آنکه زینت می باید از جنت آن  
 چیز چیزی که میان جوانب و اطراف آسمان و زمین است از مکانهای خواق جمع خافیه است به معنی جانب  
 و خافیه مشرق و مغرب را و افاق آنها را گویند زیرا که شب و روز مختلف می شوند در آنها و نفس به معنی  
 حرکت و اضطراب آید و خفیان دل از انجاست و خواق آسمان جوانب آنرا که از اینجا چهار باد مشهور  
 بر آید نیز گویند و لغوان رجلا من اجل الجنة اطلع و اگر آنکه مردی از بهشتیان بر آید و پیدا کرد و فبل او اساوره  
 پس ظاهر می گردد دیاره های دست وی لطمس ضوء الشمس هر آنکه محو و ناپدید می گرداند روشن  
 او روشن آفتاب را کما بطمس الشمس ضوء النجوم چنانکه محو و ناپدید می گرداند آفتاب روشن  
 سائر را رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۹۰ وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه  
و آله وسلم اهل الجنة جرد مرد کسلی بهشتیان جردند بضم جیم سکون و اجمع اجرد و مردم بر وزن وی جمع  
 امر و کسلی بر وزن قتل جمع کجیل به معنی اکجیل و اجرد دردی را گویند که موی بر بدن وی نباشد و اصل  
 نادر برای سب و اندام است چنانکه جرد بفتح جیم فضائی که در وی نبات نبود و برید پوست بر کندن و موی  
 از وی و تجرید از ثوب بریدن کردن اذن و امر ساده زنج و در قاموس گفته که امر و جانی را گویند که طلوع  
 کرده موئی لب وی و بر وید زش وی و کل بفتح سین سیاهی چنهای مرغان بی سر و چنانکه سر مرگ در  
 شود و ز مثل آمده لیس التکحل کا تکحل یعنی آنکه به تکلف سر نه کند آینه ان بود که بی سر مرگ در اصل  
 خافت مرغان چشم سیاه افتد لا یعنی شباهت و لا قبلی ثیابهم فانی می کرد و جوانی بهشتیان و گفته  
 نمی کرد و جامهای ایشان رواه الترمذی و الدارمی ۱۰۰ وعن معاذ بن جبل ان النبی صلی الله  
علیه وسلم قال یدخل اهل الجنة الجنة جردا کسلیان می و آیند بهشتیان بهشت را اموات باین صفات  
ایماء ثلاثین او ثلث و ثلاثین سنة می سال و بیامی سه سال یعنی چنانکه در دنیا در غن و سال باشند  
چه کمال جوانی و قوت مرد و دین و قوت است که آن را شده خواهد فتح همزة و ضم مشین رواه الترمذی



۱۱۰ و عن اصماء بنت ابی بکر قال سمعت رسول الله باب صفات الجنة واحكامها  
 گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم و ذکر له و حال آنکه ذکر کرده شد مرا آنحضرت را مسأله  
 المنتهی قال فرمود یسیر الراكب فی ظل اللعن منها مائة صفة سیبری کند سوار و زبرث نبهای وی صد  
 سال نفس نفوذ من شاخ افغان جمع وی او یستظل بظلها مائة راکب یا نهایی گیر و بسایه او صد سوار شک  
 الراوی شک کرده است و ادوی حدیث که یسیر الراكب فی ظل اللعن منها مائة صفة شنید یا  
 یستظل بظلها مائة راکب شنید اما شک نیست که مهالفة و جوارث نخبین است قیما قراش الله ص  
 و در حدیثی که گهای طلاست قراش الفخ فادخت کرمی که می برد و کرد چراغ وی افند و وی که آنرا  
 پروانه خوانند مانا که مراد فرشتگان اند نورانی که می درخشند باز دهای ایشان گویا که از طلاست یا تشیه  
 کرد و ادوی را که منبث می گردد از ان و تبیر کرد از ان و قراش ذهب و این تفسیر این آیت کریمه  
 است که اذ یفشى السلافة ما یفشى می پوشند سوار و آنچه می پوشند و یضادی گفته که می پوشند آنرا جمعی غفیر  
 از ملائکه که عبادت می کنند حی را کان ثمرها للقلال گویا جود و مثل سیبهای کما نصبت قلال بکسر جمع  
 فاقه فشم سیبوی بزرگ که آنرا جود گویند و سوار و الممنهی نام در غنی است و در نهایت بهشت که منتهی می گردد  
 بیان علم اولین و آخرین و هیچ یکی از مخلوقات نداند که دهای آن چیست و در نیکوشت از ان جز نیک  
 حبلی الله علیه و آله و سلم و آن مقام جبرئیل است که از ان خواهد گذشت و آن بردایی در آسمان ششم  
 است و مشهور آنست که در آسمان هفتم است و در تطبیق و درین دو روایت آنکه پنج دور ششم باشد  
 و شاد و در ششم و الله اعلم و رواه الترمذی و قال هذا حدیث شریب \* ۱۲ \* و عن انس قال مثل رسول  
 الله پر سید و شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما الکوفی چیست کوفی قال فرمود اذاک نهرا عطاء نیه  
 الله یعنی فی الجنة جوی است که داده است مرا دهای تعالی آنجوی را در بهشت اشد بیاضا من اللبن  
 منبت تراست آب وی در سفیدی از شیر و احلی من العسل و شیرین تراست از شهد خیده طیار اصنافها  
 و در ان حوی پرندگان اند که در دهای ایشان کما علق الجود مائة که دهای شتران است و جود نفوذ من جمع  
 جود و الفخ جیم یعنی شتر که آماده کرده شده است برای خوردن قال عمران هذه لفامة گفت عمرو بنی  
 الله غنم و سنی که این پرندگان در ان حوض ششم و فریه و خوشحال باشند قال رسول الله گفت پیغمبر خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم آكلها انعم منها خورندگان آن پرندگان که بهشتیان باشند مستعم خود مشرف  
 ترند از ان پرندگان و رواه الترمذی \* ۱۳ \* و عن بريدة بن رباح قال روایت است از بریده اسلمی  
 که صحابی مسعود است گفت که مردی گفت یا رسول الله هل فی الجنة من خیل آباد است چیزی در  
 بهشت از جنس اسبان قال گفت آنحضرت ان الله تعالی ادملك الجنة اگر خدای تعالی در آن در آنرا  
 و در بهشت فلا تشاء ان تحمل فیها علی فرس من یا قوتة حمراء پس نمی خواهی نو که سوار گرد شوی

در بهشت براسی زیافات سرخ تطهیرك في الجنة که همراه آن اسب ترا باب ضفة الجنة و اهلها  
 در بهشت یعنی بدو و در ترا حیت شئت آنجا که می خواهی تو الا فقلت این کلمه را صبیح خطاب خواند اند که چون  
 و هر مردن یعنی مگر آنکه کرد و میبوی تو یعنی واده می شوی و عاده می شود و برای می کنی تو یعنی می بانی و فایز میبوی بمشود  
 تو دنیا و نایزت بصیبه که چون نیر آمد یعنی کرده میشود و ماضی میشود آن اسب برای تو و فریب مذکر و موش هر دو  
 آید حاصل آنکه در بهشت هر کس هر چه خواهد بنیاد و ساله رجل و سوال کرد آن حضرت را مردی فقال پس  
 گفت و ارسول الله هل في الجنة من ابل آباء است و در بهشت از جنس است مردان قال گفت بریده خلیم  
 یقول له ما قال لصاحبه پس گفت آن حضرت مر این مرد را چیزی که گفت مر بار او را و او را جواب یعنی نکند  
 که اگر در آورده مرا خدا ای تعالی و در بهشت و نهو ای که سوار که ترا بر ستری از باقوت خیر الحج فقال پس گفت  
 بطریق کلیه ان ین خلک الله الجنة و کن لك فیها ما اشتئت لنفسك اگر در آورده مرا خدا ای تعالی و در بهشت  
 باشد ترا در بهشت هر چه خواهی تو و لذت عینک در ره کبر چشم تو رواه الترمذی ۱۴۰ و عن ابی ایوب  
 قال انی النبی گفت ابی ایوب از خدا می که از کبار ضحیه است آمد به پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم  
 اعرابی بادیه نشین فقال پس گفت یا رسول الله انی احب الخیل انی الجنة خیل من دوست  
 می دارم ایشان را آباء در بهشت اسپان می باشند قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله  
 و سلم ان ادخلت الجنة اگر در آورده می شوی تو بهشت را ایتیم بکس من یا قوتة داده می شود ترا پس  
 از باقوت له چنانچه آن که مر آن اسب را و در باز دست فتملت علیه پس سوار کرده می شوی بر آن  
 اسب ثم طار بك ستری برآمدی رساند ترا آن اسب حیث شئت هر جا که می خواهی رواه الترمذی و قال  
 هل احل ینک ایس اسدا ده یا لقوی و گفت ترمذی ابن حدیث است که نیست اسناد او قوی و ابی  
 موزة الراوی یضعف فی الحدیث و ابو سوره یصح سننهما و کون داو که را دی این حدیث است نسبت  
 بضعف کرده می شود و او حدیث و سمعت محمد بن اسمعیل یقول و بشیدم من بخاری را که می گفت  
 ابو سوره هذا منکر الحدیث یروى من اکیف این ابو سوره حدیث او را که است روایت می کند و می حدیث  
 منکر را و معنی منکر در مقدمه معلوم شد و عن بریده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اهل  
 الجنة عشرون و مائة صف بهشتیان صد و بیست رسته باشند ثمانون منها من هذه الامة هشتاد از این  
 صف از این است مخرج بر محمدیه باشند و از بعضی من سایر الامة و جل ضعف از دیگر است از این معلوم شود  
 که بهشتیان از این است دو چند تا نه است باشد رواه الترمذی و الدارمی و البیهقی فی کتاب البعث  
 و النشور اگر گفته شود که بقادر باب شفاعت گذشت که آن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم  
 امید دارم که باشد شفاعت اهل جنت و این بنای فرماید و چند ایشان جوابش آنکه تواند که امید وادی  
 آن حضرت از و گاه باری آن باشد بعد از آن زیاده کرده شد و شایسته داده شد زیاده از آنچه امید داشت و این

زیاد و کرم اوست تعالی شانه در حق حبیب خود است و الله باب صفة الجنة و اهلها  
 ذوالفضل العظیم ۱۹۹ و عن سالم عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لم  
 ين عبد الله بن عمر بن الخطاب از اجله علماء ما بين دوات و ثقات ایشان است امام ماک گفت  
 که بود هیچ یکی در زمان سالم مشابه تر به سید و زنده و فاضل و زنده گان درست از وی و دوست می گفت  
 سنی بجاح بن یوسف غالم روایت می کند از پدرش که گفت آنحضرت باب امتی الدین یل خلون  
 منه الجنة درمی از بهشت که است من از ان دور آید بهشت را عرضه مسیره الراکب المجهود ثم یم و  
 کسر و او میشد و پنهانی آن در مقصد از سافت سینه سواد می است که یک می داند و اندین است را با سیر  
 هو از است که یک میزد و ثلثه شب یا سه سال ثم انهم ایضا طون علیه بستر و دستان ایشان بر آید  
 از دحام کرده می شوند و رفت برده می شوند بر دریا و جود این دست و پنهانی جتی تکاد منا کبهم تزل تا آنکه  
 بز دیک است که دو شش می ایشان زوال پذیرد و میوه کرد و رواه الترمذی و قال هذا  
 حدیث ضعیف روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت که این حدیث ضعیف است و سالت محمد بن  
 اسمعیل عن هذا الحدیث فلم یعرفه و پرسید این بخاری را از این حدیث پس شاخت آن را و قال  
 یختلف بن ابی بکر بن روی المصنفین و گفت بخاری بخار بر وزن اصل مضارع از خلودن الی بکر که راوی این  
 حدیث است روایت می کند از اوست مکرر ۱۷۰ و عن علی بن النعمان قال قال رسول الله صلى الله  
 علیه وآله وسلم ان فی الجنة لسوقا بدستی که در بهشت بازاری و بختی است که منافعی با شری و لا بیع  
 نیست و در این بازار خریدن و نه فروختن بخاری را الا الصور من الرجال والنساء که صورهای خوب از  
 مردان و زنان که بدیل کرده می شوند و روی صورهای بد بصورهای خوب فاذا اشتبى الرجل صورة پس  
 چون خوش و از و نخواهد مرد صورتی خوب را در محل قیهای و آید و منصف می کرد و باین صورت رواه  
 الترمذی و قال هذا حدیث غیر یاب ۸۰ و عن معین بن المصیب انه لقی ابا هریره و روایت از  
 سعید بن المسیب که از کبار تابعین است که وی پیش آمد ابو هریره را و قال ابو هریره انما قال الله ان  
 لیجمع بیخی و بینک فی سوق الجنة سوال می کنم خدا ای تعالی را که جمع کند میان من و میان تو در بازار بهشت  
 فقال سعید ان فیها سوق پس گفت سعید بن المسیب آیا در بهشت بازاری خواهد بود و قال نعم گفت  
 ابو هریره آری در بهشت بازاری خواهد بود و اخبرني رسول الله جردا مرا بآن خبر خدا صلى الله عليه وآله  
 و سلم ان اهل الجنة اذا دخلوها بهشتیان چون در آید بهشت را از لواحقها بفضل اهلهم زود  
 می کنند در بهشت و فرود می آید در منازل بهشت بقدر علمانی خود هر که را عمل بیشتر و بهتر منزل وی شریفتر  
 و بزرگتر ثم یوفون لهم فی مثل از یوم الجمعة من ایام الدنیا پس از آن گروه می شود مرا ایشان را در  
 میندازد و از جمیع از روزهای دنیا یعنی در روزی که در دنیا روز جمعه بود و یکم برود و کار تعالی می شود و بزرگتر آید

چنانکه در دنیا تکمیل بود که در جبهه بر آید و این اثر و نتیجه جزای بر آمدن جمعه باب صفة الجنة و اهله  
و در متن نه نماز جمعه باشد و درون دهم کسی بر آید و زیادت می کنند بر و در گذار خود را می در آید  
در حضرت کبریا ای اعدا و عیوب ز لکم عرشه و ظاهر و سید اینی کند بر و در گذار تقای مرا ایشان را عرش خود را  
کنایت است از ظهور حق و تجلی او تباری مریدگان را و یقیناً بی لطف حقانیه و فوقانیه و موصوفه و اهل عالم باشد به  
لهم روضة من ریاض الجنة و ظاهر می شود وی جل و جلالت مریدان و او مریدان می از مرقد او ای بهشت  
فیوضع لهم منابر من نور پس نهاده می شود در ایشان و منبرها از نور که بر این نشینند و منابر من لؤلؤ  
و منبرها از مرادید و منابر من یاقوت و منبرها از یاقوت و منابر من زبرجد و منبرها از زبرجد و منابر من ذهب  
و منابر من فضة و منبرها از طلا و منبرها از نقره بر حسب تفاوت مراتب و درجات و اعمال و انحال و مجلس  
آید فاهم می نشیند فرودتر و کثرت ایشان در سترت و مرتبت و مافیهم دینی و نیست در ایشان  
خستین و کینه یعنی ادنی که گفتیم به معنی اقل و کمتر و مرتبه و نسبت باعلی و اکثر اوده کردیم نه متعصب  
بدیانت و خاست و در حد ذات که در آن در بهشت نایانت است علی کثبان المحک و الکافور  
می نشیند ادنی در مرتبه بر تلهای مشک و گافور نه بر کوسبها و منبرها که اعلی در مرتبه می نشیند چنانکه جمعه در  
صد در مجلس می نشیند و جمعه دیگر بر خاک می نشیند و کثبان و منبرها که اعلی در مرتبه می نشیند چنانکه جمعه در  
منابر و ان اصحاب الکبر می با فضل منهم مجلسا گان نمی برند این قوم بر قل نشیند گان که بر کرسی  
و منبر نشیند گان فاضل ترند از ایشان از دوی جای عیش و شست گاه به دور بهشت هر کس بمقام در مرتبه  
خود راضی و شاکر باشد و آرزوی مرتبه فوق بخند و اتم و حرمت و محبت و غیرت نبرد اگر چه مبداء که او  
در مرتبه فوق است و من در مرتبه ادنی حال گفت ابوهریرة قلت یا رسول الله و هل قری ریاض  
آیامی بینم بر و در گذار خود را و ان و در حال فعم فرمود آن حضرت آری می بیند بر و در گذار خود را اهل قنمارون  
فی روية الشمس والقمر لیللة البدر آیات و شبهه مبداء دیدن آفتاب باشد و در دیدن  
ماه و شب چهارم قلت لا کثرت نه شک ازیم قال کلک لا قنمارون فی روية و یکم فرمودم چنین  
شک نمی کنید و دیدن بر و در گذار خود و بولا یبقی فی ذلک المجلس و جل الا حاضر و الله محاضرة و  
باقی نمی ماند و در ان مجلس مردی مگر آنکه گلامی کند او را حی سخا به بی واسطه و کشف می کند حجاب براد اصل  
معنی محاضرة سخن گفتن است و بر دیو اسطه و ترجمان حتی یقول الرجل منهم تا آنکه می گوید خدای تعالی مردی  
را از ایشان یا فلان بن فلان اتلک کر یوم قلت کذا و کذا آیا یاد او می دونی که گفتی چنین و چنین  
فیل کرة ببعض علرا تله فی الدنيا پس یاد میدهد وی تعالی آن مرد را یعنی مرد را و عهدت شما که کرده  
است در دنیا مراد از ذنوب و معاصی است که در ادق کتاب آن نقض عهد و یومیت است فیقول یا رب  
أفلم تعمر لی پس می گوید آن مرد ای بر و در گذار من آیا نه آمرزیده تو مرا آن گناهای را فیقول بلی پس

پس می گوید پروردگار تعالی بانی آرزید و نام و بخشید، ام را فسیحة مغفرتی باب صد الفیحة و اهلها  
بلغت منزلتک هذه پس بسبب فرخی آفرینش من و رحمت من رسید و تو این مرتبه و منزلت را فیهما هم  
 علی ذلک غشیتهم سبحانه من فوقهم پس در انشای آنکه بهشتیان برین حال و درین مقام باشند می پوشند  
 ایشان را بری از بالایی ایشان فامطرت علیهم طیبالم یجد و امثل ریحہ شایقاً پس می بارد آن  
 ابر بر ایشان و شش بیل را که نیافته اند مانند بوی او بیج جز در ابر که و یقول و ینادی گوید پروردگار تعالی  
 قوموا الی ما اعدت لکم من الکرامة یا سید و یسید بسوی چیزی که آماده کرده ام من برای  
 شما از بزرگی و کرامتی و آشنی فشان و اما اشتیهتم پس بگریزد بر چیزی و آنکه می خواهید و خوش و اید ففنا تی  
 موقفاً حققت به الملائكة پس می آید باز از ای و آنکه تخمین کرد که ده انداد و از فرشتگان ما لم ننظر  
 الا لیون الی سید و می آید چیزی را که نگاه کرد و اند چشم ما می آید آن و ندیده اند مثل آن را  
 و لم نسمع الا ذان و نشید و اند گوشها می آید آن را اولم یخطر علی القلوب و نگذشته است بر دلها و خاطر  
 ما آن فیممل لهما الشیخینا پس بر داشته می شود و داده میشود برای ما بر چیزی که خواستیم و آرزو کردیم  
 لیس بیاع فیها و لا یشتري فروخته نمی شود و در آن باز آرد و خریده می شود و فی ذلک السوق یلقی اهل  
 الجنة بعضهم بعضاً و در آن باز ملاقات می کنند بهشتیان بکند یکدیگر اقال گفت آنحضرت فیقبل الرجل  
 ذی البزلة المرفقة پس روی می آرد و مردی جدا و در مرتبه می آید و اذ یلقی من هو دونه پس پیش  
 می آید کسی را که آن کس فرو در مرتبه او نیست و ما فیهم دینی و نیست در بهشتیان و فی و خیس و همه ده  
 به ذات خود و قی و عالی اند اگر بر نسبت به بعضی فرو و باشد غیر و چه مایه من اللباس این عبادت  
 اجمال و بعضی دارد و در معنی تر باشد و در کفایت آوردن و بر در اول این معنی شود که می ترسند  
 آن مردانند و فریب را بچند بگوئی می آید چیزی که می بیند بر آن کس که در آن است از لباس از فی و در و جانی  
 بر کفایت می آید و در عجب می آید از مرد و از چیزی که می بیند بر خود از لباس اعلی فما ینقضی آخر حد یثبه  
 حتی یتخیل علیه ما هو احسن منه پس نمی کند در میان سخن آن مرد که با نفس خود می گرد یا با کس که  
 ملاقاتی شده او را می گردانند آنکه ظاهری شود و مهمای گردد و بر آن مرد عالی مرتبه لباسی که بهتر است از لباس  
 او که بوده است بر روی بابر آن کس که در آن بود و این معنی مناسب و موافق تر است بقول وی که  
 فرمود و ذلک انه لا ینبغی لاحد ان یحزن فیها و آن ظهور لباس احسن از جهت آنست که نمی سرزد و نمی آید  
 مر بچ بکی را که اند و بگین کرد و در بهشت و شاید که بد ماوت لباس آنکس و آخر آن و اند و می آید و می آید  
 باشد و شاید که آن مرد عالی مرتبه نیز لباس من عابدی که لباس دیگر بهتر از دیگری باشد مخزون کرد و فافهم ثم تنصرف  
 الی جناز لهما فخلقنا از و اجناس و ستر از برای گردیم ما بسوی منزل لباسی خود پس بشر می آید ما را از میان ما  
 فیقلن مرحبا و اهلا پس می گویند ما را خوش آمدید و خانه خود را آمید و می گویند هر کی بر خود را لعل جنت

وان بك من الجمال افضل مما فارقنا عليه به تحقيق آدمي نود حال

باب صفة الجنة واهلها

آنکه باشت از حسن و جمال فاضلتر و بیشتر از آنچه جدا شد و وی را با بران همان فبقول انا جالسنا  
اليوم ربنا الجنان پس می گوئیم بایا زمان خود بدستی که با بمنشی کردیم امر و زبردگار خود را که  
بنام گفته اها و در دست گفته هشت سستی اما است و یسقمبا ان لنقلب مثل ما انقلبنا دمر او را است وی و سه  
ما را که باز کردیم بماند آنچه از کشته ایم چه که با این چنین ذالی که تمام احسن و جمال بر تو نور است بنشیند چرا  
حسن و جمال بر تو رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حديث غريب ۱۹۳ و عن ابی سعید  
قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ادني اهل الجنة الذي له ثمانون الف عادم كثر  
و فر و ترين بهشتيان در مرتبه کسی است که مراد را داشته اند از خدمت گد است و اثنان و سبعون زوجة  
و افتاد و دوزن است و تنصب له قبة من لؤلؤ و زبرجد و يا قوت و بر پا کرد می شود برای آن کس خیمه  
از مراد و در بر و با قوت یعنی ساخته می شود قبة از اینها یا مکمل و آنرا است می شود و اینها که بین الخبا بية  
الي صنعا مسافت و فراخی آن قبة چنانکه مسافت میان جایزه بحیم و موحده و تحمید که شهری است بشام  
اما عنما که موصی است و درین و نهی الاستیاد قال و به امن است ناز که حدیث مذکور روایت کرده اند  
است گفت آنحضرت من مات من اهل الجنة من صغير او كبير انك انی که مراد در دنیا ازاں بهشت  
چون در بهشت آورده شود از خرد و کلان بود و ن یعنی ثلاثین فی الجنة کرد انده میشو می سال در بهشت  
لا یزید و ن علیها اهل از یاد دینی شوند برسی سال همیشه و همیشه بر یک حال و سن و سال می باشند  
و كل لك اهل النار و هم جنین و جوجیان می سال می باشند و بهد الاستیاد قال و به امن است ناز که حدیث  
ان عليهم التيجان بدو سنی که بر سر بهشتیان تاجهای باشد که ادنی لؤلؤة منها الغضی ما بین المشرق و  
المغرب فرود ترین مراد از آن تاجها از روی فلما است روشن می گرداند بیزی را که میان مشرق و مغرب است  
از انا کن و بهد الاستیاد قال و هم ما بن است ناز که حدیث المؤمن اذا اشتهى الولد فی الجنة سمان چون  
خواهد و آرزو کند فرزند را در بهشت کان حمله و اوضعه و منه فی ساعة کما یشتهی می باشد باز شکم وی  
و زانده شدن وی و عمر وی در یک عت چنانکه میخواهد و میل دارد و قال گفت امحق بن ابراهیم  
فی هذا الحديث درین حدیث اذا اشتهى المؤمن فی الجنة الولد و ننی که خواهد سمان در بهشت فرزند  
و اكان فی ساعة یزاد و در وقت و لكن لا یشتهی لیکن نمی خواهد رواه الترمذی و قال هذا  
حديث غريب و روی ابن ماجه الز افة والد ارانی الاميرة و روایت کرده است ابن ماجه روایت  
چهارم را روایت کرده اند می روایت ابخره که قال اسحق بن ابراهیم اجبت ۲۰۰ و عن علی بن رضی الله عنه  
قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان فی الجنة لبحر من الخمر العین بدستی که در بهشت  
اجتماعی است مر و عن و ارفعن باصوات بان می کنند آواز را که لم تسمع الخلاق مثلها نشنیده اند خلاق

باشد آن آواز می یکنی گوید این کلمات را نحن المتخالدات فلا نبیلا ما مرثیه باب صفة الجنة واهلها  
 زندگانی پس بپایان نمی شود و نمی میرد و نحن الناجیات فلا نبیلا ما مرثیه کشته گانیم پس نمی بینیم شدت و عذاب را  
 و نحن الزانیات فلا نبیلا ما مرثیه و شوخ گانیم از آواز خود پس ناخشنود و ششیم نمی شویم طوطی احسن  
 بجان لیا و کما له خوشی و حکمی باد هر کسی را که هست برای ما و هستیم ما برای او و اه القرمذی ۲۱ و عن  
 حکیم بن معاذ بن اختلف است در صحبت او بوسط کرده است کلام در وی در اسرار الخاء روایت می کنند از وی  
 معاویه بن حکم و قاتل قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان فی الجنة بحرا ماء و بحر العمل  
 و بحر اللبن و بحر الخمر و بحر البسنت که در بهشت دریای آبست و دریای شهد و دریای شیر و دریای  
 شیراب ثم تشقی الاینها بعد بستر می شکافند و می روند بی آید از آن و می آید بهای از در آمدن مسلمانان در  
 بهشت و بی آید بر هر یکی جزئی از آن چنانکه در قرآن مجید می فرماید فیها انهار من ماء غیر اسن و انهار من لبن  
 الا یغور و اه القرمذی و الک ارمی عن معاویه ۳ و الفصل الثالث ۳۰ عن ابی سعید عن رسول الله  
 صلى الله عليه وآله وسلم قال ان الرجل فی الجنة یتکي فی الجنة یتکي فی الجنة صبیحین مسندا اقبل ان یتحول  
 برستی که مرود به بهشت هر آینه نیکوتر نمی کند و در بهشت بر هفتاد و یک بهشت از آنکه بر کرد و از هر دوی پنداری دیگر  
 چنانکه در تفسیر دفرش مرزومده آمده که فرشته های است که بر هم نهادند اندک با لای بعضی ثم بتاتید امره  
 فتعصب علی منکبه پستری آید آن مرد در آن از زمان بهشت پس میزند آن زن بر دوشش آن مرد و می نظار  
 و جبهه فی عاصف من المرأة پس می بیند آن مرد و دوشش آن زن در حالی که رخساره او در شمر  
 از آنکه است و ان ادنی لؤلؤة علیها تضی ما بین المشرق والمغرب و بدستی که ادنی بر او بدید که بر آن  
 زن است و در شش می گرداند چنان میان مشرق و مغرب را افتسلم علیه پس سلام می کند آن زن بر آن مرد و فرود  
 و السلام پس جوابش می گوید آن مرد سلام او را و یسألها من الایات و می پرسد آن مرد از آن زن که گیتی  
 تو فتقول انا من الجنز یل پس می گوید آن زن من از جنات زیادتی ام کرده که ده است حق تعالی هر یک  
 کار را آنجا که فرموده در قرآن مجید لهم ما یشاؤون فیها اولاد ینامون و لا مرثیة لهن و ان یتوفینا  
 و نوداست مرید بر آنچه خواهند و نیز فرموده للذین احسن التسبیح و زیاده مرکسانی را که نیکی کرده اند  
 یکی است و زیاده و نیز تفسیر کرده اند زیاده را بر دینه الله و حسن را بد زادن بهشت چنانکه بیاید و الله  
 لیكون علیها سبعون ثوبا و بدستی که شان ایست که هر آینه می باشد بر آن زن و چنانچه حاکم قینقلها  
 بصرة پس توفی می کند و در میر و او در آن جا می نازد آن مرد حتی یزید منی سا قها من وراء ذلك تا آنکه  
 می بیند آن مرد منراستخوان سابق آن زن را از پس آن لباس و ان علیها من التبیجان ان ادنی  
 اللؤلؤة منها تضی ما بین المشرق والمغرب و بدستی که بر سر آن زن تا چنانچه می باشد که فرود و مرزومده  
 از آن تا جوار دوشش می گرداند میان مشرق و مغرب را و اه احمد ۲۰ و عن ابی هریره و غیره

ابره عن ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم كان يتحدّث وعنده رجل  
 من اهل البادية آنحضرت حدیث می کرد و حال آنکه نزد وی مردی بود از بدویان بمرانشینان آن رجلا  
 من اهل الجنة استاذن زده فی الزرع حدیث این بود که مردی از بهشتیان طلب اذن کرد و زود و گاه  
 خود را در زراعت کردن یعنی دو خواست از حضرت عزت جل شانه که ادا اذن فرماید تا در بهشت  
 زراعت کند فقال له المسنت فیما شئت پس گفت برو و دگر ندانی مر آن مرد را آیینستی تو در هر چه می خواهی  
 یعنی همه چیز از هر جنس که می خواهی حاضر است دیگر زراعت برای چه می کنی قال بلی ولیکنی احب  
 ان ازرع گفت آن مرد بلی همه چیز هست ولیکن من خوش دارم که زراعت کنم قبل از پس  
 اذن شد او را زراعت پس تخم ریخت آن مرد و بگذاشت خدا در الطرف نباته و استواءه  
 و استحصاده پس شانت و پیشی بردن زراعت چشم بر هم زدن دارد و بدین آن و رسیدن  
 آن و در بدین آن زراعت و طرف بسکون را چنانچه در پاره ها نیکان اشال المیبال پس کشت  
 چند مانند کوه با طیقول الله تعالی پس می گوید خدای تعالی دو نیک یا ابن آدم گیری ای فرزند آدم آنچه  
 خواستی داد و کردی خانه لا یشبعک یعنی پس بدوستی که بهر نمی گرداند ترا هیچ چیز که با دو داین همه  
 نعمت های بهشت لا تعب ولا تحمی آرزوی زراعت کردی و از اینجا معلوم شود که آدمی را در هر ص و زرگی  
 قناعت مجبول است و این صفت بهر که از وی بدو زودا که چه در بهشت رود فقال اعرابی والله  
 لا نجده الا قرشیاً او انصار یا پس گفت آن بادیه نشین بخدا سوگند نمی یابی تو آن مرد اگر قرشی  
 یا انصاری فاتهم اصحاب زرع زیرا که ایشان خداوندان زراعت اند و امانین قناعت با اصحاب  
 زرع و امانا بل بد پس بهر چه خداوندان زراعت باریک بسندگی می کنم اکثر احوال بشیر و خرافضک  
 رسول الله پس خند و کرد و بهر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ازین سخن اعرابی رواه البخاری  
 ۳۰ و عن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله گفت جابر بر سر مردی بنفیر قد ادا صلی الله  
 علیه و آله وسلم اینام اهل الجنة آیا نواب می گفته بهشتیان قال الثوم اخوات الموت گفت آنحضرت  
 خواب برادر مرگ است و در حکم او سست در تعطل قوی و جوارح و لا بموت اهل الجنة و نمی میرند اهل  
 بهشت پس خواب عارض وقت ایشان گردد رواه البیهقی فی شعب الایمان ۹۹ باب روية الله تعالی  
 بدانکه روح حق تعالی جایز است عقلاً نزد اهل سنت و جماعت و مکان اجهات و مقابله شرط دیدن نیست نزد  
 ایشان و همه موجودات است ممکن است بدن آن اگر چه جسم و جسمانی نبود و در مکان و جهت نباشد  
 و در طایفه این امور و در بدن بجزایان عادت است و اگر قادر مطلق بر خلاف مادت بی آن نماید نیز جایز است  
 و وی تمامی قادر است که قوت بصیرت را در بصرند و هم چنانکه او را هر دو در دنیا بصیرت و در بی باشد فردا  
 بر سر بریتند انه علی کل شیء قدیر و اتفاق دارد بر وقوع روایت مومنان حق را سجده و تقدس در آخرت



آخرت و دلائل از کتاب دست و اجتماع صحابه و تابعین بر این متظاهر و متعاقدند و آن باب در روى الله تعالى  
دلائل با اعتراضات مبتدعه که سنگ نه آن را و مادیات ایشان آیات و احادیث را و جواب اهل حق از آن  
به تفصیل در کتب کلامیه مذکور است و مختصراً آنست که روایت حق سبحانه تعالی در دنیا نیز ممکن است و لیکن  
واقع نیست با اتفاق الا حضرت سید المرسلین و اصلی ائمه علیهم السلام و آله و سلم و دست مبراج که آن واقع است و بعضی  
و ادراک آنجا نیز خلاف است و بیان آن در ضمن شرح احادیث بیاید و از بیچ یکی از مفسرین و خلف دیدن حق سبحانه در  
دنیا بصحبت فرسیده و از ادب و مشایخ طریقت هیچ کسی بد آن بر نرفته و در جوی آن نگردد و مشایخ اتفاق دارند  
بر نگذیب و تفصیل بدعی آن و در انوار که فقه شافعی است گفته اند که گویند ادا اعیاناً و در دنیا چشم سر می  
بیند و در تنبالی بالمشافه بمن کلام می کند کافر که دوا کر گویند که چون رویت الهی تعالی و تقدیر ممکن است  
و آفتی و وحاشه بصیرت پرانی نماید و سبب نادیدن چیست جوابش آنکه دیدن بقدر ذات و خلق الهی است  
و حاشه بصیرت آن نیست حق سبحانه تعالی بفرمان عادت آنرا سبب ملاحظه و دخلی داده اگر بنماید چشم  
توان دید اگر بنماید اگر چشم کشاده بود و نیز توان دید و اگر کسی بماند مشایخ پیش چشم بود و وی تعالی صفت  
دیدن در چشم پیدا نموده توان دید و اگر کوری در اقصی بلاد مشرق باشد و پیشه در مغرب اگر وی تعالی به نماید  
توان دید این افکار و استنباط منکره آن از گرفتاری عقل و قیاس خود است و نظریه مدت باری تعالی همه ممکن  
و آسان باشد و گفته اند که این شخص رویت بمومنان در بهشت است که بعد از در آمدن آن یاس دولت مشرف  
شوند اما در موقت حشر همه به بهشت بروند و چه کافر و کافران بعد از دیدن تجویب شوند و در حضرت ابد مانند و صحیح  
آنست که نثار انزرویت باشد چنانکه مردان را و بعضی گفته اند که دیدن از زمانه آگاه باشد مثل ایام جمعه و  
اعیاد که اوقات ارقام بود و بعضی گفته که زمان را دیدار نبوده و باشند چنانچه فرموده در مصورات  
فی الخیام و این قول خلاف و نادست است و هیومات نبی و ادله در رویت شامل است مردان و  
زنان را و خاتم جنت سوح پرده و حجاب نبوده و صورت و ادراک فاطمه زهرا و خدیجه کبری و عایشه صدیقه  
و امثال ایشان ازین نعمت محروم و باین دولت مشرف نباشند و با وجود فضیلت و اکمیت ایشان از  
بسیاری از مردان و نیز صحیح آنست که رویت عام است هر جمیع مومنان را چه از مشرق و چه از مغرب که دجن و از  
کلام بعضی از علمای شافعه چنان معلوم گردد که رویت مخصوص بمومنان بشر است و ملائکه دجن را رویت  
نبود و این قول نیز صحیح نیست و امه ائمه و رویت حق عز و علا در تمام بنی جاز است و در حقیقت آن رویت  
قلبی است که محال بود و حق و امثال بوده مثل و از سلف نقل آن بصحت رسیده و از امام ماو حنیفه  
رضی الله عنه آمده که صد بار باین نعمت مشرف شده و از امام احمد بن حنبل و فی الله عنه نیز آمده که دیدم رجب  
الفره و از منام بس بر رسیدم که که ام عبادت فاضل است فرمود تلاوت قرآن بار دیگر بر رسیدم که  
بنم مانی باین ائمه آن فرمود بنم باین نعمه **الفصل الاول** عن جبرین الله رضی الله عنه قال قال

رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عربین عباد الله بجلی که از کبار باب رویه الله تعالی  
 صحابه است گفت که گفت پیغمبر خدا انکم سترون ربکم عیافا به رستی که شمارزدیاست که به چند روز دیگر  
 خود را آشکارا به چشم و فی زوایه در دانی آمده است که قال کننا جلوسا عند رسول الله گفت بودیم  
 مائست نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فنظر الی القمر لیلۃ البدو بس باریست آنحضرت  
 بر روی ماه در شب جماد دوم فقال یسئل فرمود انکم سترون ربکم کما ترون هذا القمر به تحقیق شما  
 می بیند پروردگار خود را چنانکه می بیند این ماه شب چهارده و این تشبیه رویت برداشت است و اینک نام  
 نام یسئ ویدن شما می بیند این چنین بود که دیدن ماه را که شک و شبیه راندن راه بود نه تشبیه مرئی برائی  
 یعنی چنانکه این ماه در مقابل شماست و از جهت است و قد دانست ذات حق تعالی و تقدس سرچنین بود  
 چنانکه فرمود لا تضامون فی رویته تضامون نسیم تا و تخفیف میسر مشهور و یفتح تا و تشبیه میسر هر دو روایت است  
 بر احوال از ضم است یعنی ضرر و فم یعنی ضرر کرده می شود و در بدن وی سبانه باین طور که بعضی به نهد و بعضی نه یا فم  
 کند بر یکدیگر بگذرد و انکار در ذراتی از ضم به معنی بهم پیوستن و از دحام کردن یعنی اجتماع و از دحام نمی کند  
 و در رویت وی تعالی از جهت کمال ظهور و وضوح چنانکه در ماه شب چهارده روایت ویدن ماه را که خیالی داشت باین داد  
 فان استطعتم ان لا تغلبوا پس اگر میتوانید که غلبه کرده نشوید و عابر و زبون گردید علی صلوة قبل طلوع  
 الشمس و قبل غروبها بر نمازی که پیش از آمدن آفتاب است یعنی نماز باید داد نمازی که پیش از  
 فرد رفتن آفتاب است یعنی نماز دیگر فاعلموا پس بکنید آنرا یعنی ما توانید مواظبت بر نماز فجر و عصر را دست  
 ندید که مواظبت کنید برین نمازها سر آوار تر و لایق تر است بدیدن پروردگار تعالی که بیک شهود ذات ازینجا هم  
 هر سه ان تعدد ربك کأنک ترا و جعلت قرعة عینی فی الصلوة شاة آنست و چون در دنیا پرده در میان  
 است کأنک ترا گفت فردا که پرده از میان بر افته بکأنک ترا انک ترا کرد و جعلت قرعة عینی فی  
 الصلوة به حقیقت اثبات نماینده می کند و این مقام خاصه آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم و نماز نماز  
 در حکم عین است و تخصیص به نماز باید از دیگر جهت از غیبت آنهاست چرا دل وقت انصراف و غیبه  
 خواب و بانی وقت کار و بار و در قن یا زار است و از جهت شرف این دو وقت و از جهت آنکه رویت  
 در آخرت آمدن دو وقت باشد ثم فرأی ستر و انه آنحضرت است این آیت را که و سبج بحمد ربك قبل  
 طلوع الشمس و قبل غروبها نماز کن در حالی که حمد و ثنا گویند پروردگار خود را پیش از آمدن آفتاب  
 که مراد بآن نماز فجر است و پیش از غروب آفتاب که مراد نماز عصر است و بعضی ظهور عصر هر دو مراد داشته  
 و اول نماز تر است و ظاهر به بیش فرموده آن است متفق علیه ۲۰ و عن صییب رضی الله عنه عن النبی  
 صلی الله علیه و آله وسلم قال اذا دخل اهل الجنة الجنة گفت آنحضرت چون در آیند بهشت بیان بهشت  
 را بگوید الله تعالی می گوید خدا ای تنی تو یل و ن شیأ ازینکم می خواهم چیزی را و نه منی جلیم را که زیاده کم شمارا

بر در آمدن بهشت فیقولون پس قبح می کند بهشتیان می گویند الم تبیض باب رویة الله تعالی  
و جوهنا آیا سفید و روشن نگردانیدی روی ما را باغش حس و جمال و غایت فضل و کمال یا باستان گردانیدن  
حساب و خلاص گردانیدن از دوزخیم و عذاب الم نلنا الجنة آیا در نیاید روی ما را و بهشت و تنجینا  
من النار و نجات ما را از آتش دوزخ زیاد برین چه خواهد بود قال فیرفع احیاب فیمنظرون  
الی وجه الله پس برداشته می شود پرده پس می بگرد بسوی ذات اقدس اله تعالی فما املوا شیاً احب  
الیهم من النظر الی وجههم پس داده نشوند بهشتیان هیچ چیزی را که دوست تر بود نزد ایشان از نظر  
اگردن بجانب پروردگار منتهای تمام نعمتداید ارحی است چنانکه نهایت تمام نعمتداید ادراتب موجودات  
اقدس اوست ثم تلاستروا آسمان این آیت را اللذین احسنوا الحسنى و زیاده مرکسان را که  
نیکی کرده اند خیرانی است و زیاده بران مراد به حسنی بهشت است و زیادت ر دیت حق تعالی و تقدس  
رواه مسلم اگر گوید که صفات پرده ذات است و باصلاح صوفیه هرگز این پرده بر بنفقه پس برداشتن  
پرده از ذات چه منی داده و بواسطه اش آگاه این ترفیق است از قوم در تحقیق احدیت ذات و تشرع او  
از جمیع صفات و اعتبارات و لیکن مبنای مدیت بر حجت است و هر که ذات را با صفات دید گویند ذات  
دادید و تو چون کسی را به بینی سفید یا سیاه و از یا کوتا یا منکر کباب کن گویی جسم دادیدم هر چند پرده  
صفات در میان است و آنکه فاسفی گوید هر گاه اعراض است نه حیرت فقی باهوی است که در عرف آنرا  
اعتبار توان کرد و با الجماد و در آخرت چیزی به نماید که صادق آید بیقین کرد و که خدا را دیدیم و چشم دادوی  
و خل بود و چنینی از عرفا گفته اند که با یقین داریم که دیدن حق و در بافتن وی تعالی بدل است و چون وی  
فرمود که دیدم را در ان دخی باشد اما و صد قنا اگر می گفت که کوشش شمار او و شش شمار او  
در ان دخی خواهد بود و نیز تصدیق می کردیم بر جای چشم فافیم و الله التوفیق \* ۰۲ الفعّل الثانی \*  
عن ابن عمر رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان ادنى اهل  
الجنة منزلة لمن ينظر الى جنانه و ازواجه و نعيمه و علمه و حور و معيرة الف سنة به رستی  
کمتر و پست ترین بهشتیان از روی قدر و مرتبه هر آینه کسی است که می نگرد بجانب باغ های خود  
و زنان خود و ماکل و مشرب و ملا پس ناز و نعمت و مال و منال خود و خدمت گاهان خود و سر بر های  
خود که می نشیند و استراحت میکند بران تا مسافت هزار سال که راست باین اثبات با بر دست  
بهشت و فراخی جای آن و اگر مهم علی الله من ينظر الي وجهه و غلوة و عشية و کرامی تر و عزیز تر نزد خدای  
تعالی کسی است که مگر و بجانب ذات مقدس وی صبح و شام بینه روز و شب علی الدوام با مراد  
و خصوص این دو وقت باشد و بجای و برین دو هنگام بود چنانچه از حق گفت بر نماز بیش از طلوع و بیش از  
غروب که دو حدیث سابق گفته است این معنی توان کرد و از اینها معلوم میشود که بزرگی و علو نیستند

باب روي الله تعالی

آن است که بماسوائی حق و شهود ذات وی هیچ چیزی پروانده و توجیه الیقینات باب روایت الله تعالی  
 غیر حق از بسستی بهمت و دانات پایه نقد و است اگر چه بنیم بهشت باشد ثم قرا بسرخواند آنحضرت  
 این آیت را و جوه یومئذ فاضرة الی ربها ناظره و بهایانند و در آن روز تر و تازه و خوش و خرم بجانب  
 برورد و گار خود نیز گفته در واه احمد و الترمذی ۲۰ و عن ابی زرین فتح زاد کسر دای العقیلبی بضم  
 غین و فتح قاف نام او لقیط است للفتح نام صابی مشهور است سعد و در او اهل طایفه رضی الله عنه قال قلت  
 کفتم ابو زرین گفتم یا رسول الله اکلنا یری ربه مثلیا به یوم القیمة آیا هر یکی از ما می بیند برورد و گار خود را  
 و در حالی که تنهاست و خلوت دارد و است برورد و گار خود را و در قیامت و محلیا بیع می بیند و نیکون خاد کسر لام  
 و تشدید یاد بضم سیم و کسری خاد تخفیف یاد کسر لام برود و دایت است قال بلی گفتم آنحضرت  
 آری می بیند هر یکی از شما برورد و گار خود را و در حالی که تنها و خلوت دارد و است بوی تعالی قال  
 پر سید ابو زرین از آن حضرت و ما آیه ذلک فی خلقه و حیث علامت نشان و بین همه  
 برورد و گار را ایستادگی در محاورات قال گفتم آنحضرت یا یا زرین الیس کلکم یری القمر لیلة البدر آیا  
 نیست هر یک از شما که می بیند ماه را در شب چادر دم مثلیا به تنهایی مزاحمت و خوت دارد و بوی قال  
 بلی گفتم ابو زرین آری می بیند هر یک از ما را با این صفت قال گفتم آنحضرت فاما هو و خلق من  
 خلق الله پس نیست ماهی که خلقی از محاورات خدا که در وی این صفت و حالت است که همه او را بینند  
 و هر یکی در دیدن سبزه و تنهاست بی هجوم و از دحام و الله اجل و اعظم و خدا ی تعالی جلیل تر و عظیم تر است  
 جلالت و عظمت هر دو یک منی است بزرگی و بزرگ شدن کنانی البهرج یکی با عباد ذات ملاحظه  
 کنید و دیگری از حیث صفات رواه ابو داود الفصل الثالث عن ابی ذر رضی الله عنه قال  
 حالت رسول الله ابو ذر گفتم پر سیدم بنمیزد از اوصالی الله علیه و آله و سلم هل رأیت ربک آیا  
 دیدی تو پروردگار خود را یعنی در شب معراج قال نورانی آراء فرمود پروردگار تعالی و تقدس نور  
 است پاک و نیم او را یعنی حجاب او نور است چگونه نیم او را چه کمال نور و شدت ظهور مانع است از ادراک  
 و غیره گفته است انصار و اطلاق نور بر ذات پاک باری تعالی آمده چنانکه الله نور السموات و الارض  
 یعنی ای منور و مظهر و مایه روشن گفته آسمان و زمین و پیدا کننده آنهاست یا بادی اهل السموات  
 و الارض و روشن کننده دلهای بنده گان و در بعضی قرائت آمده مثل تقود فی قلب المؤمن کمشکوه  
 فیها مصباح الایة و نور در اصطلاح اهل تحقیق به معنی ظاهر بر خود و مظهر غیر خود است و برین وجه که تقریر  
 نمی گردد شد نور بتوین است و ان للفتح همزه و نشد بدو نون مفتوحه معنی کف و نورانی و بصیغه نسبت بنور  
 در ایت است و دانند که این نیز بر طریق استنباط بود و حدت همزه استنباط با امر ای اثبات و دیت بود و  
 استنباط و در حدیث دیگر آمده است دایت نور ادا هم نیز محتمل است که به معنی تنی و دیت ذات باشد

باشد یعنی همین نور دیدم و غیره کثرت و مجال دیدن ذات نبود یا دیدم ذاتی را که بیاب و بقاء الله تعالی  
منوذاست و الله اعلم و راه مسلم ۲۰ و عن ابن عباس رضی الله عنهما منا کذب القوا دفرا را می  
ورود گفت ولی محمد با محمد و در چیزی که دیدی بپرس و آن ذات آقا نفس الهی است تعالی شانه و لقد  
و آیه نزله اخروی و به تحقیق دید آنحضرت پروردگار را یکبار دیگر قال گفت این همانست در آن شب این  
آیت راه بقوا و مرتبین دید آنحضرت پروردگار تعالی را و تقدس بدل خود و بناد باین طور که و او در پروردگار  
تعالی بصرا و در دل وی یاد آور و دل او را در نور و نورانی باین معنی خواند گویند به چشم دل دید یا به چشم سر دید  
هر دو یک معنی دارد و این معنی بهجت آن گفتیم که مذاهب ابن عباس و ابن جبر است و دیدن بدل نه مذاهب  
دیگران است بر خلاف مذاهب او چنانکه معلوم کرد و راه مسلم مقتضی دانست که ابن عباس نفس از  
و دیت رویت حق مراد و از وجه و صحابه موافق اوید و ایشان در نوذلی و قاب قوسین او ادنی همه را  
بیان قرب آنحضرت در شب معراج بدرگاه صمدیت دارند و این معبود و عایشه و بعضی دیگر از صحابه  
از ان رویت جبرئیل بصورت اصلی و معنی اراده نموده که درین شب دور غیر این شب حاصل شده و  
آیات مذکور در ابیان این قرب دانسته چنانکه در حدیث آمده معلوم کرد و فی ذی الیقین و فی  
و در روایت نزدی این چنین آمده که قال گفت ابن عباس در شب مر این آیت را می دید و در حدیثی  
الله علیه و سلم ربه پروردگار خود را قال حکونه قلت گفت عکرمه گفت یا ابن عباس و اشکال آوردم  
بر وی که الیقین الله یقول آیا نیست که می گویند ای انبیا و در وقت ذات خود و تمجید می کند خود را باین  
که لا تدركه الابصار و هو ینزل الالبصار و نمی یابد او را بصرا و او تعالی و تقدس در می یابد بصرا و او  
پسر چون قابل نمی شنوی دیدن آنحضرت و اب الحراثت را اجل جلاله قال گفت ابن عباس در جواب عکرمه  
و یسک دای بر تو ای عکرمه ذاک آن ادراک نا کردن ابصار مراد را اذ اتجلی بنور الله الی هو نور  
و حق است که تجلی کند و ظاهر کرد و بنور خود که آن نور خاص ذات اوست چنانکه هست و درین هنگام صمدی  
کرد و ادراک دانی و مایه شود و درگاه اما که تجلی کند و تقدس می کند و فاکند بآن وقت بشری ادراک می تواند  
کرد و او را بصرا و نیز گفته اند که ادراک در لغت احاطه اش است به جمیع حدود و دنیا و او حق سبحانه و  
حدی دنیا بنی نباشد و دیدن عامتر است از ان و قد را می ربه مرتبین و به تحقیق دید آنحضرت صلی الله علیه  
و آله و سلم پروردگار خود را اجل و غلا و بار یکی چون نزد و آهسته می بود و دم چون بالای عرش بر آمد  
و عن الشیبی قال لقی ابن عباس کعبا عرفه ملاقات کرد ابن عباس کعب اجبار و ابهرقات  
و در عرفه فساله عن شئی پس پرسید ابن عباس کعب را از چیزی یعنی از رویت حق و در علا در دنیا  
فکیو پس تکبیر مراد و کعب اجبار بهجت استغنیم و استبعاد این موالی ابن عباس حتی جاویده  
الجبیل نا که جو اب دادند او را که به زبان صد ایچ چنان بلند تر بر آورد و بکبر را که از کواها صد ابر آورد

فقال ابن عباس انما بعوها شمس پس گفت ابن عباس باسران باب روية الله تعالى  
باشمسم يعني مشهور بعلم و فضل که نادانسته بوال نگنيم و از آنچه مستحيل و مستبعد باشد پسرسم و از نزد بندگان  
و ملازمان و درگاه ثبوت که استماعه و اقتباس علوم و از او حضرت وی کرده ایم تا مل کن و به خشم و  
استبعاد و مشتاب و تنگ کن در جواب که رویت حی و دینیانی الجاه ممکن است فقال کعب ان الله قسم  
زویته و کلامه بین محمد و موسی پس چون ابن عباس این میانه نمود و کعب اجبار به تنگ و تامل و رفت  
و گفت بد زبانی که خدای تعالی بخش کرد رویت خود را و کلام خود را میان محمد و موسی فکلم موسی مرتین پس کلام  
کرد با موسی و بار یکی ده وادی این دیگر بر سر که طور در آید محمد مرتین و دید او را محمد و بار و ظاهر آنست  
که کعب اجبار این کلام را از تو رویت نقل کرد و قال مسروق گفت مسروق که شبی این حدیث روایت  
از وی و از وفات علی عایشه پس در آدم بر عایشه از بدن مناظره ابن عباس و کعب اجبار و شنیدن این  
کلام از کعب نقلت هل رای محمد ربه پس گفتم بعباس آیا دید محمد صلی الله علیه و سلم برود و گداخود در افقالت  
پس گفت عایشه بمسروق لقد تکلمت بشی قفلة شعری تحقیق فکلم کردی تو ای مسروق می چری که بر خاست  
به جنت وی موسی بر اندام من قلت روید اگنم آهسته باش و شتابی کن در انکار رویت حی ثم قرات  
مسروق میگوید پسر خواندم برای اثبات رویت این آیه و القدرای من آیات ربه العظیم تحقیق  
دید محمد صلی الله علیه و آله و سلم از آیات و علامات برود و گداخود که بزرگترین آیات بود و مقصود خواندن  
آیات دیگر است که این آیت خاتمه آنهاست بدلیل روایت دیگر که در آخر حدیث بیاید که فلین قوله ثم  
دای فقل لی و فقلت پس گفت عایشه در جواب من این قل هب هک کجایی بر داین آیات تو اگر آن را  
بر رویت برود گدا خدای تعالی حمل کردی انما هو جبرئیل نیست این مرئی مگر جبرئیل و مراد باین آیات دنود  
قرب جبرئیل است با آنحضرت در رویت اوست جبرئیل را بعد از ان ذکر کرد عایشه جزئی چند که آنحضرت  
را انبیج کس و اثبات نیست و اعتقاد ثبوت آن جایزه و گفتم من اخبرک ان محمدا رای ربه کسی که  
خرد او را که محمد دید برود و گداخود و در شب مسراج او کتم شیئا مما امر به یا خبرید به که آنحضرت پوشید  
جزئی از احکام و شرائع دین را از آنچه امر کرده شده ان و وحی کرده شده است بسوی وی تا برساند آنرا  
بخان او يعلم الشمس التي قال الله تعالى یا میده اند آنحضرت میچیز را که گفته است الله تعالی در شان  
آنها ان الله عنده اعلم الساعة و يقول الغیث تا آخر آیت فقد اعظم العریة پس به تحقیق عظیم انرا  
کرد و آنکس و بسیار دروغ گفت و لکنه رای جبرئیل و لیکن مراد بآیات مذکور آن است که وی صلی  
الله علیه و آله و سلم دید جبرئیل را لم یبق فی صورته الا مرتین ندید جبرئیل را در صورت خاصه وی بن تمثیل  
مگر و بار مرة عند سدة المعتزلی یکبار نزد سدة المعتزلی چنانکه فرمود و لقد را نزلت اخری عند سدة  
المعتزلی و مرة قبی الجیاد و یکبار در اجیاد الفح همزه و سکون جیم و یا و تجانیه موصنی مشهور است و را بسفل

که یا کسی که در آنجاست و درسی است از درهای حرم شریف که او را باب رویه الله تعالی  
باب الاجابة گویند از جهت دفع شدن بآن جانب شیخ آمده است قاضی علی بن جواد سه چون باین حدیث  
میرسد آتی بر آورد و در حال می کرد و می گفت یا شیخ عبدالحق هادی هذال لیل و الا مکه التي ترونها  
محال الرحمة و تعالیات الحق سبحانه و له ستمائة جناح ویدا آنحضرت جبرئیل و احوال آنکه مراد از شش صد  
بازوست تلوار و بیان مراد از اجنحه اقوال است مختار آنست که مراد باجنحه قواهی ملک است و چون در قرآن  
اثبات اجنحه ملک را کرده اند ما را اعتقاد آن باید گردانیم و باید آن چه باشد و الله اعلم قل الله لا فقه تحقیق است  
و در تمام کرامه آسمان را و الله اعلم مدعی روایت کرد این حدیث را بر وجهی که مذکور شد و روی الشیخان  
و روایت کرده اند بخاری و مسلم مع زیاده و اختلاف باز یادی و اختلاف و فی و روایتها و در روایت  
شعبین این چنین آمده که قال قلت لعلی کتم مرأته و افا این قوله پس اگر مذکور  
نموده و در گذار خود را بکاست و بر چه تمول است قول حق سبحانه ثم دنی فتدلی پس نزد یک آمده  
پس فرد آمد و متعاقب شد بوی فکان قاب قوسین اوادنی پس بود مقدار سکنت قرب ماند  
مقدار دو کمان یا نزدیک تر از آن و تحقیق سنی این لفظ در باب سابق گذشت قالت ذاک جبرئیل گفت  
عایشه آن که مراد است و درین آیات جبرئیل است کمان یا تیه فی صورة الرجل و ذکر می آمد جبرئیل  
آنحضرت را در صورت مردی و الله اعلم هذه الصورة فی صورته التي هي صورة دبر رسی که جبرئیل  
آمد در ادین بار و صورت خود که آن صورت خاص اوست فسد الا فقی پس است و چه بگوید و نامه  
کران آسمان را از جهت عظمت صورت او و عنه این معهود در سنی آمده عنها فی قوله و الله اعلم  
از این مسند و در قول حق سبحانه فکان قاب قوسین اوادنی و فی قوله و در قول وی تعالی ما کذب  
الفراد ما رای و فی قوله و در قول وی سبحانه لقد رای من آیات ربه الکبری قال فیها کلها  
گفت این مسند در تفسیر این آیات که رای جبرئیل علیه السلام ویدا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
جبرئیل علیه السلام را له ستمائة جناح و در حال که مراد از شش صد باز بود و متفق علیه و فی روایت  
الترمذی و در روایت ترمذی این چنین آمده که قال ما کذب الفواد ما رای قال گفت این مسند و  
رای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جبرئیل ویدا آنحضرت جبرئیل و افا فی حلة من زفر و در جهت جامه  
از جامه های سبز قلاد ملاء ما بین السماء و الارض در حالیکه تحقیق بر کرده است جبرئیل جزئی را که میان آسمان و  
زمین است و زفر معانی بسیار دارد و بمعنی جامه ای سبز و آنچه از دیار قین و تنب و نیکو خت بود و بساط  
و فراش و سجایب و ذاسن خیمه و غیر آن بیاید و مناسب و درین جاسنی اول است و معنی از آن بازه  
های جبرئیل مراد داشته اند که باستر اند چنانکه جامه ها و زفر است و اگر بستر اند و زفر جنبانیدن طایر باز و  
و اوسط کردن آنها را می فرود آمدن نیز گویند و له و للنجاری و در روایتی ترمذی و در بخاری و افا فی قوله

در تفسیر قول حق تعالی لقد راى من آیات ربی این چنین آمده که بأب زویة الله تعالی  
 قال گفت این مسعود را دیدم که در آفاق آسمان دیدم حضرت و رفعت سبزه را که بسته است  
 که این آسمان را آتشیته از آنچه گذشته معلوم شد که در روایت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر درگاه و آتالی  
 و تقدس در شب مزاج به چشم سر صیحه و اختلاف است عایشه رضی الله عنها فی آن می کند و این  
 عباس رضی الله عنها اثبات آن می نماید و با هر یکی از ایشان جماعه اند از صحابه موافق و بعد از صحابه تابعین  
 و من بعد هم نیز بر طریقه اختلاف رفته و بعضی توقف کرده و گفته بر هیچ جانب دلیل واضح نیست و لیکن جمهور  
 بر جانب اثبات اند و شیخ نجی الدین نووی گفته راجح و فخر از ذاکر علمای کبار آنست که آنحضرت دید پروردگار  
 خود را به چشم سر و گفته که اثبات آن جز بسماع از پیغمبر علیه السلام راست نیاید و عایشه در انکار آن  
 تمکین بدیث نموده و چیزی بر سماع از حضرت روایت نه نموده بلکه آن استتباطی و اجتهادی است  
 از وی رضی الله عنها بقول حق سبحانه ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب و قول وی  
 سبحانه لا تدركه الابصار و جوابش آنست که منفی در آیت ادلی کلام و در حال رویت است و اما منافی  
 رویت بی کلام لازم نیاید و اگر احوط است و از فنی احوط نفی مطلق رویت مفهوم نگردد و بعضی از علما گفته  
 اند که اعتماد برین باب بر قول ابن عباس است و متعین است که ذی این قول را خبر بر سماع از حضرت  
 نبوت نگفته و در این باشد که این چنین قول عظیم را بطریق اجتهاد گوید و این عمل درین مسلم بر اجتهاد نبوی کرده  
 و از ذی بررسیده که هل را می محمد را به پس وی گفت و اما پس این عمر تسلیم نموده و قطعا بر او تردید  
 و انکار و تردید و حرمین را شده گفته که عایشه نزد ما علم از ابن عباس نیست انتهی و منتهی اکثر از  
 مشایخ صحوفیه بنزوات رویت است و به حقیقت آنحضرت را کالی است و ای انهدام خلق و عقول  
 ایشان خصوصاً در شب مزاج که آتم و اکل است و اعلا دار فاع مقام قریب دوست و در این مکان رویت حق  
 و در دنیا خود هیچ کس را اخلاقی نیست و اگر درین مقدم آنچه ممکن است او را از حصول غایت قریب و کمال  
 حاصل نشده باشد دیگر کجا و کی حاصل خواهد شد یا رب مگر رویت بعد از آنکه در آخرت و موقوف  
 آن نشاء داشته باشد و نیست بر آن و لیلی قاطع و با وجود حصول رویت بصری درین جا بود جسمی که  
 مناسب این نشاء باشد تواند که بعضی تفصیل و جزو و حالات موقوف نشاء و آخرت بود و باشد و چون کلام  
 درین مقام بر طریقه علم و نقل بود و میرین قدر اقتضا نموده آمد و نیز و یک اهل معرفت و تحقیق درین کلامی دیگر  
 است و الله علم و مثل ما لک بن انفس و بر سبیده شد امام مالک عن قوله تعالی ان تفسیر قول حق تعالی  
الی ربها فاعلم و در این باشد و در روز آخرت بسوی پروردگار خود نکرده فقیل قوم یقولون الی ثوابه  
 گفته شد یعنی هر امام مالک را که قومی می گویند که مرا و نظر بسوی ثواب پروردگار است نه بسوی ذات وی  
 و بعضی گویند الی اینجا بمنی نعمت است یعنی منظر اند نعمت پروردگار و افعال ما لک کذبوا پس گفت



گفت امام مالک رضی الله عنه دروغ گفته و خطا کردند این قوم که گفته مراد نظر باب صفة النار و اهلها  
 بسوی ثواب است نه بسوی ذات فاین هم من قوله تعالی پس گمانند این قوم و چرا در افتادند از فهم منی  
 قول حق تعالی که در شان کفار و قبیح مال ایشان فرموده است کلا انهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون بدستی  
 که ایشان از دیدن پروردگار خود دران روز محجوب و ممنوع اند قال مالک الناس ينظرون الي الله تعالی يوم  
 القيامة باعينهم گفت مالک مردم یعنی سلمانان بنگرند بسوی خداي تعالی روز قیامت بحشم های خود بعد از ان  
 تقریر که امام مالک دلیل را بر دیدن مومنان پروردگار تعالی و تقدس را و قال و گفت لولم ير المومنون ربهم  
 يوم القيامة اگر نمی دیدند سلمانان پروردگار خود در روز قیامت لم يعبر الله الکفار بالحجاب سرزنش  
 و کوهش نمی کرد الله تعالی کافران را بودن ایشان محجوب از دیدار حق فقال پس گفت حق تعالی  
 در شان کفار کلا انهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون یعنی نه سبب و تغییر درین است که دیگران به نعمت  
 دیدار محجوبان مخصوص باشند و ایشان محروم و محذول و اگر مومنان نیز محجوب باشند سرزنش کافران  
 درین بر باشد رواه فی شرح السنة ۵۰۰ و عن جابر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله  
 وسلم بینا اهل الجنة فی نعيمهم و اثنای آنکه بهشتیان در ناز و نعمت خود باشند اذ طمع لهم نورنا که  
 برآمده باشد گشته باشد برای ایشان نوری قرفعوا درو بهم پس برداشته باشند سرهای خود را تا بنگرند آن  
 نور را فاذا ارب تعالی قدا اشرف علیهم من فوقهم پس ناگاه می بینند که پروردگار تعالی شرف و مطلع  
 شده است بر ایشان از بالای ایشان فقال پس گفت پروردگار تعالی السلام علیکم یا اهل الجنة  
 قال گشت آنحضرت و ذلك قوله تعالی و انتم قول حق تعالی که فرمود سلام قولاً من رب الرحیم  
 و مرستیان دانست سلام و در حالی که گفته اند پروردگار مهربان و بخشنادی گفته که سلام می فرستد پروردگار  
 تعالی بر ایشان بواسطه ملائکه یا بواسطه و ازین حدیث خود معلوم می گردد که بواسطه است قال فظن الیهم  
 و ينظرون الیه پس بنگرست پروردگار تعالی بسوی ایشان و می نگرند ایشان بسوی وی سبحانه تعالی  
 فلا یلتفتون الی شی من النعمیم پس انعمات نمی کنند و بمیل و شجوت نمی نگرند ایشان بجانب چیزی  
 از نعمتهای بهشت مادامو این نظرون الیه تا زمانیکه نظری کنند بسوی وی تعالی حتی یستجیب عنهم و یبقی ثور  
 تا آنکه محجوب و پنهان می گردد پروردگار تعالی از نظرهای ایشان و باقی می ماند آثار و انبیا و ذوق و سرور  
 آن رواه ابن مساجه و امن احتجاب و استتار نیز از جمله لطیف و مهربانی است از رحیم منان بر بندگان  
 خود چه دایم و در درگاه شهود حضور داشتن و مستتر حق نور ذات گردانیدن نه ظانفت و تاب ایشان است  
 زمانی باید که بپایند و مجال خود باز آیند و در پرده ها نشاند که مجال و مهربانی آن نعمت جنت است مشاهد  
 نماید و مستحق تاج دیگر شوند و نهار لذتی تازه و ذوقی جدید بیابند ۲۶۰ باب صفة النار و اهلها نار آتش و  
 اشتقاق نار و از یک ماده است و جمع نار نيران و نیز کسرون و فتح یا و نور و یار و انوار و استمال و می

موت آید و ند که نر آید و غالب آمد و در زمان شرح بر آتش دوزخ نرود باشد منها باب صفة النار و اهلها  
 ۸ الفصل الاول عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
 قال النار كم جزء من سبعين جزء من نار جهنم فرمود که هر یک آتش شمایند آتش دنیا یکبار است  
 از هفتاد و یکبار و از آتش دوزخ یعنی آتش دوزخ هفتاد مرتبه گرم تر است از این آتش مانا که مقصود از  
 عدد هفتاد بیان کثرت و سیالیت است نه تعیین این عدد مخصوص در ذکر این عدد اراده این معنی مهوود متبادرت  
 است قیل گفته شد یا رسول الله ان کانت الکافیة بدرستی که بود این آتش دنیا بسنده و در عذاب  
 کردن و سر دادن پس چه حاجت بود بهید اگر در آتش سخت تر از این قال فضلت علیهن بتمیمة  
 و ستین جزء فرمود زیادت کرد و ایضا شد آتش دوزخ بر این آتشها به تمیصت و نه جزء کلهم مثل جررها  
 گرمی هر یک از آن شصت و نه جزء مانند گرمی آتش شمایند این خود همان منهنون فقره اولی است که گفت  
 گرمی آتش شمایک جر از هفتاد جزء آتش دوزخ است برای ناکید و تقریر مکرر کرده و مقصود آن  
 است که هم چنین می باید که زیاد باشد گرمی آتش و دوزخ بر آتش دنیا و لایه است از آن و کفایت نمی کند  
 آتش مانا محمدا باشد عذاب خدا از عذاب خلق و از همین جهت اختیار کرده شد عذاب با آتش بر سایر  
 اجناس عذاب متفق علیه واللفظ للمختاری این حدیث در صحیح بخاری و مسلم است اما این لفظ که ذکر  
 کرده شد از آن بخاری است و فی روایة مسلم و در روایت صحیح مسلم این چنین است که النار کم التي  
 یوقد این آدم آتش شما که میزدند نوع بنی آدم جزوی است از هفتاد جزء آتش دوزخ و فیها  
 و در روایت مسلم علیها و کلها یادل لفظ علیهن و کلهم و در روایت مسلم لفظ علیها و کلها بخای علیهن و کلهم  
 یعنی در روایت بخاری آمد فضلت علیهن تسعة و ستین جزء کلهم و در روایت مسلم این چنین آمده فضلت  
 علیهن تسعة و ستین جزء اکاها ۲۰ و عن ابن مسعود رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه  
 وآله وسلم یوتی بجهنم یومئذ آردوی شود دوزخ را در آن روز لها سبعون الف زمام مر آن و دوزخ  
 را هفتاد هزار مزار است که مع کل زمام سبعون الف ماله یجرونها با هر هزار هفتاد هزار فرشته اند که می کشند  
 آنرا و او مسلم ۳۰ و عن العثمان بن بشیر صحابی مشهور است و اول مولودی است که بعد از هجرت در  
 خانه ائمه رسیده رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان اهل النار  
 علی ابد رستی که آتشترین و سبکترین دوزخیان از روی عذاب من له نعلان و شر اکان من نار کسی است  
 که مراد از نعلان و دو الکهای ناعین از آتش در بای است یغلی منهما دماغه می جوشد از آن ناعین منخرومی که با یغلی  
 المرجل چنانچه می جوشد و یک مسین مایزی ان احد الله منه عذابا کان غیره و آنکس که هیچ یکی از دوزخیان سخت تر  
 باشد از روی از روی عذاب و آنه لاهونهم علی ابد و حال آنکه آن کس به تحقیق آسان تر از این و سبکترین  
 دوزخیان است از روی عذاب متفق علیه ۴۰ و عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول

صلی الله علیه وآله وسلم اهون اهل النار عند ابا ابوطالب سبکترین و دوزخیان باب صفة النار واهلها  
از روی عذاب ابوطالب است و هو معتقل بنعلین یغلی معهما دماغه و حال آنکه ابوطالب پوشیده است نعلین  
را که می پوشد از آنها دماغ وی رواء البخاری و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله  
علیه وآله وسلم یوتی بانعم اهل الدنیا من اهل النار یوم القیمة آورده می شود من نعم ترین اهل دنیا را از  
دوزخیان روز قیامت فیصبع فی النار صبغة پس غوطه داد می شود و فرد برده می شود و آتش دوزخ یک غوطه  
چنانکه جاره را در خم برای رنگ کردن اندازند ثم یقال یا ابن آدم هل رایت غیرا قطا پس رنگته می شود  
ای فرزند آدم آیا دیدی روی نیکی را هرگز هل من بك نعیم قط آیا گفتمت بر تو نعمت و راحت هرگز در دنیا  
فیقول پس می گوید آن دوزخی لا والله یا رب بعد او گندم بدیدم هرگز روی نیکی و گندم شست بر من هرگز نعمت  
و آسایش در دنیا ای پروردگار من یعنی بعد از آنکه در دوزخ در آید همه ناز و نعمت و آسایش دنیا  
و افزایشش کرد و کوبان کرد داشت و یوتی باشد الناس رؤسا فی الدنیا من اهل الجنة و آورده می شود  
سخت ترین مردم را از روی محنت داند و در دنیا از بهشتیان فیصبع صبغة فی الجنة پس یک غوطه داده  
می شود و انداختنی شود در بهشت فیقال له یا ابن آدم هل رایت رؤسا قطا پس گفتمی شود ای فرزند  
آدم آیا دیدی روی محنت را هرگز هل من بك شدة قطا آیا گفتمت بر تو سختی هرگز فیقول لا والله یا رب  
ما مر بی رؤس قط و لا رایت شدة قطا پس می گوید آنکس نه بدیدم سو گند ای پروردگار من بگفت شست بر من  
محنتی هرگز در دنیا و ندیدم سختی هرگز اینها صریح فی کرده گزشتن محنت و دیدن شدت در دنیا به جهت حصول  
کمال آسایش و خوشحالی در بهشت و مطابقا فراموش گردانیدند آنرا بخلاف دوزخی و دوزخ اگر چه وی نیز  
فراموش کرده است اما اگر فی الجمله یاد هم داشته باشد موجب کمال حسرت و محنت خواهد شد و او معلوم  
۶۰ و عنه عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال یقول الله لا هون علی النار عند ایا یوم القیمة  
می گوید خدا ای تنهایی مرا آسان ترین و دوزخیان را از روی عذاب روز قیامت لو ان لك ما فی الارض من شی  
اگر می بود مرا چیزی که در زمین است از آسای دنیا اکنت تقتلنی به آیا بودی تو که ندیدی می کردی بآن  
یعنی بیدادی آنرا و خود را از عذاب دوزخ بازمی خریدی و می دانیدی اگر چه اندک عذابی می بود فیقول نعم  
پس می گوید آن دوزخی آدمی اگر می بود مرا چیزی ندیدم بیدادم و خود را از عذاب دوزخ بازمی خریدم  
فیقول پس می گوید خدا ای تنهایی ارادت من هون من هذا انما استیو دم من از تو و مرا کرده بودم ترا چیزی آسان تر  
و کمتر ازین ندیدم و اذن و اوقت فی صلب آدم و حال آنکه تو در صلب آدم بودی ان لا تشرک بی شیأ و آن  
چیز این است که شرک بگردانی من چیزی را اشتادست بعد میثاق که در روز آست بگرفت و امردهی در  
دنیا بمنی و منفرع بر آست فایمت الان تشرک بی پس شکستی تو عهد را و فرمان بر واری نکردی امردهی  
مرا و باز با منادی و سرکشی کردی مگر آنکه شرک بگردانیدی بمن متفق علیه و عن حمزة بن

جعد ب عتال مشهور است مدد از اهل بصرو حسن نظری و ابن سیرین از روی باب طغیة النار و اهلها  
 و روایت دارد از فضیله که ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال منهم من یأخذ النار الی کمبیه  
 بعضی از دوزخیان کسی است که میباید او را آتش دوزخ تا دوش تا لکب از و منهم من یأخذ  
 النار الی رکمبیه و بعضی از ایشان کسی است که میگیرد او را آتش دوزخ تا زانو و منهم من یأخذ  
 النار الی حیزقه و بعضی از ایشان کسی است که میگیرد او را آتش تا نیمه از او و منهم من یأخذ  
 النار الی ترقوته و بعضی از ایشان کسی است که میگیرد او را آتش دوزخ تا چهره گردن ترقو و فتح  
 مشد فوقه و بکون و او ضمر قات جبر گردن و او مسلم ۸۰ و عن ابی هريرة قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله وسلم ما بین منکب الی الکافر فی النار میان دو دوشش کافر در آتش دوزخ  
 مسیریة ثلثة ایام للراکب المصرع مسافت سیر سه روزه است مر سوار تیز در او فی روایت ضرس  
 الکافر مثل احد و آمده است در روایتی که دندان کافر مانند کوه احد است و احد یضربن نام کوه پاره است  
 و در مدینه جدا است پاره که با هیچ کوه دیگر اتصال ندارد و از او جدا گویند و غلط جلد مسیریة ثلث و سبیری  
 نیست او مقه او مسافت سیر سه شب است و او مسلم و ذکر و ذکر کرده شد حدیث ابی هريرة رضی الله  
 عنه که او شش این است اشتکت النار الی ریهائی باب تعجیل الصلوة ۱۷ الفصل الثانی ۸۰ عن ابی هريرة  
 رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال او قد علی النار الف سنة حتی احمرت  
 افروخته شد و دم کرد و شد بر آتش دوزخ هزار سال تا آنکه سرخ شد ثم او قد علیها الف سنة حتی ابیضت  
 پس سرافروخته شد بروی هزار سال تا آنکه سفید شد و آتش چون تیزتر کرد و وصاف تر کرد و سفید کرد و در  
 سرخی وی از آفرینش دو برابر شد ثم او قد علیها الف سنة حتی اسودت پس سرافروخته شد  
 هزار سال تا آنکه سیاه شد و تیزتر گشت یعنی سودا و مظلجة پس آن آتش دوزخ سیاه  
 تاریک است که اضلار و شیان می ندارد و او ۱۸ الترمذی ۲۰ و عنه قال قال رسول الله صلی  
 الله علیه و آله وسلم ضرس الکافر یوم القیمة مثل احد و دندان کافر در قیامت مانند کوه احد است  
 و فخلد مثل البیضاء و زبان وی مانند یمن است که آن نیز نام کوهی است و مقعد من النار  
 مسیریة ثلث مثل الریة بجائی نشست از آتش دوزخ مسافت سیر سه شب مانند بذر بر او باد  
 ذال محمد هم مستوح قریه است از قریه مدینه بر مسافت سه شب و او الترمذی ۳۰ و عنه قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان غلط جلد الکافر اثنان و اربعون ذراعا بدستی که  
 سبیری پوشت کافر چون دو کرا است و ان ضرسه مثل احد و بدستی که دندان او مانند کوه احد است  
 و ان مجلسه من جهنم ما بین مکة و المملادة و بدستی که جای نشست او مقعد است و است که  
 میان که مدینه است مسافت و دوزخ و در بیشتر رواه الترمذی ۴۰ و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال

قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الكافر ليحجب لسانه باب صفة النار واحملها  
 الفرسخ والفرسخين بدرسني که کافر آینه می کشد زبان خود را بر زین بر میل بتوطا الناس باب مال  
 می کند زبان او را در دم رواه احمد والترمذي وقال هذا احد اثبت غريب ۶۰ وعن ابي سعيد رضى  
 الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال الصعود جبل من نار منو که در قرآن مجید  
 واقع شده است صاعقه صعود الفتح صادق می است از آتش بتصعد فيه سبعين عريقا بر آمد می شود بر  
 روی بناد و هو ي به كذا لك فيه ابد او فرود انداخته می شود آن کافر جمیع یعنی بناد سال در  
 و درخ امیر رواه الترمذي ۶۰ وعنه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال في قوله كالمهل يضم  
 ميم دكون نادر ایت کرد ابو سعید از آنحضرت که گفت در تفسیر قول حق تعالی ان شجرة البر قوم طعام الاثيم  
 كالمهل يغلى في البطون بدرسني که درخت زقوم خوراک گناه گاران است بم جو مهلی می جوشد در شکم  
 پس آنحضرت در بیان معنی کالمهل فرمود ای حکمران الزيت شجرتی در دمی زیت و دغنی مشهور و تفسیر  
 مهلی بار زیز که اخته و بر د آب روان از جسد نیز آید فاذا قرب الى وجهه پس چون نزدیک گردانیده  
 شود مهلی بسوی روی و درخی سقطت فرفوة وجهه فيه می افتد پوست روی و روی و این رواه الترمذي  
 ۷۰ وعن ابي مزينة رضى الله عنه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال ان السميم ليصب على  
 رؤسهم بدرسني که آب گرم و بخته می شود بر سرهای ایشان فینفذ السميم حتى يخلص الى جوفه پس  
 در می کند و آب گرم تا آگاهی می رسد و دومی رسد تا درون شکم او فیسلت مافی جوفه پس می برد و قطع  
 می کند چیزی که در شکم است حتی یمرق من قدامه تا آگاهی می رسد و دومی آید از بر د و پای او و هو الصهر  
 و این است صریح صادق مجله دسکون مایه منی که اخن که مذکور شد است در قول حق تعالی یصب من فوق رؤسهم  
 السميم بصهر به مافی بطونهم و الجلود و بخته می شود از بالای سر ایشان آب گرم که اخته می شود چیزی که در  
 ایشان است دکه اخته می شود پوستهای ایشان یعنی تأثیری کند از قسط حرارت و غلظت و مایل  
 ایشان ثم یطو كما كان بستر باز گردانید می شود چنانچه بود یعنی بمال خودی آید پوست و احشا و بخته  
 میشود آب گرم می در آید در شکم دکه اخته می شود آنچه در شکم است چنانچه در قرآن مجید فرموده است  
 بد لغاهم جلود اغیرها رواه الترمذي ۸۹ وعن ابي امامة رضى الله عنه عن النبي صلى الله عليه وآله  
 وآله وسلم فی قوله تعالی ابوامر روايت می کند از آنحضرت در تفسیر قول حق تعالی ویسقي من ماء  
 صلیل و نوشانیده می شود و روی که ذکر او بالا رفته است از آب که زرد آب است یتجرعه در حالی که  
 جرد جرد می کشد از آنکه گفت قال فزود یقرب الي فيه فیکرعه نزدیک آورد می شود صدید بسوی دهن  
 می پس ناخوش می داد و آن را اذا ادنی منه شوی وجهه پس چون نزدیک گردانیده و پوست  
 می شود از دهن او بر میان می کند روی او را و دعت فرفوة رأسه می افتد پوست سر می فاذا شرب به قطع امعاؤه

پس چون می نوشید آبرابار و باره می کرد و دانه ای او را احتیجی بخرج من دهه باب صفة النار و اهلها  
 یا آنکه بیرون می آمد از جانب پس او میگوید که ای تنالی و سقوطا ماء حیما فقطع امعاء و هم  
 و نوشاید و میشوند و در میان آب گرم را پس پاره پاره می کرد و دانه ای ایشان را و میگوید  
 تنالی و ان یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل و اگر فریاد کنند که خزان از شکنج فریاد می کرده می شوند بآبی که مانده  
 من که آید است یا آنکه هم چو در دلی ریت است چنانکه گذشت لیشوی الوجوه بریان می کرد و در میان  
و ایشان الشرباب بدو نشاند است آن آب رواه الترمذی ۹۹۰ و عن ابی سعید الخدری رضی  
 الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال احراق النار اربعة جدر اخر اذن قسم بین و جزی که  
 احاطه کند به جزی از دیوار و جزی بر او و جزی در جمع جزی از بعضی دیوار و سر اذن راه و جزی در ایست  
 کرده اند فتح لام در قیاف و کسر لام و حرقات معنی بر ذهابل جیان شود که هر آینه سر او آتش دوزخ چهار دیوار  
 است و بر وجه ثانی سر او آتش را چهار دیوار است کشف کل جدر او مصیرة اربعین صفة سبری بر دیوار  
 مسافت سیر چهل سال است رواه الترمذی ۱۰۰۰ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 لو ان دلو من غساق یهراق فی الدنیا لانت اهل الدنیا اگر آنکه دلوئی از غساق ریخته شود در دنیا  
 هر آینه کندی شوند اهل دنیا و غساق به تشدید من و تخفیف آن زد آب که روان می گردد از جملای دوزخیان  
 و بعضی گویند که اشکها را که روان است از چشمهای ایشان رواه الترمذی ۱۱۰۰ و عن ابی  
 حباس ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قرأ هذه الآية و دایت است از ابن عباس که آنحضرت  
 خواند این آیت را که اتقوا الله حق تقاته بریزید حد ادای بریزید و می بخت چنانچه سر او داد است و راست  
 و درست و لا تموتن الا و انتم مسلمون و نمیپذیرید گم و در حالی که شما ساینده یعنی مسلمان باشد تا وقت  
 مردن و چون تقوی سبب سلامت از عذاب دوزخ است و ترک آن سبب گرفتاری بدان ذکر  
 که آنحضرت باین توبی بعضی مذاهبای دوزخ را و دایت کرد از ادای و گفت که قال رسول  
 الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم لو ان قطرة من الزقوم اگر آنکه یک قطره از زقوم که  
 درختی است در دوزخ و طعام دوزخیانست قطرات فی و اهل الدنیا چنانکه در سرای دنیا لافسدت علی  
 اهل الارض معایشهم هر آینه بآید که دانه بر زمینان اسباب زندگانی ایشانرا فکیف بمن یکون طعامه  
 پس چگونه باشد حال کسی که باشد زقوم خوراک می رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح  
 ۱۲۰ و عن ابی سعید رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال و هم فیها کالبحون اول  
 آیت است که تلفح و جوفهم النار و هم فیها کالبحون یسوزون و زبانه بریزد و دیهای ایشانرا آتش و ایشان  
 در آن آتش روی گرفته و بر هم بسته لب انداز سخن موزاش و کلوخ روی زرش کردن و بر هم  
 حسن که از زبان قال گفت آنحضرت در تفسیر این آیت تشویه النار بریان می سازد و روی

ایشان را آتش دوزخ فتنه العلیا پس بر می جند و مقبض باب صفة النار و اهلها  
می گردد لب زیرین او قاص از باب تسبیح و فلو ص بر آمدن سایه و بر جستن آب و جاسه بعد از شستن  
او حتی تبلغ و سطر اسه تا آنکه میرسد تا میان سر او و قنطرة عی شفته العلیا دست می گردد و فرو می  
افتد لب زیرین او حتی تضرب سرتنه تا آنکه میرسد بابت او را واه القرمطی ۱۳۳ و عن انس رنی انه غم  
عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال یا ایها الناس ابکوا فرمود آنحضرت ای مردمان بگریید از ترس خدا  
چنان لم تسعطعوا افتما کوا پس اگر نمی توانید گریست و نمی توانید زیست و سبک کرد چنانکه صاحب  
این حال نمید نکات کنید در گریستن و خود را بران دادید و تذکره و تصویب آن احوال کنید که گریه آرد  
و رقت غشه فان اهل النار یبکون فی النار پس بد رستی که دوزخیان می گریزند در آتش حتی تصیل  
و صوعهم فی وجوههم تا آنکه روان نیکار و داشکهای ایشان دود و دویهای ایشان کافها حد اول گویا آن  
اشکها جو بهای خردا بد ختی تمقطع الدموع تا آنکه سبزی میشود داشکها فتسیل الدماء پس روان  
بیکر دوزخها فتقرح العیون پس ریش می شود و چشمها بارش می کند خونها چشمها را فلان صفتنا  
از جیت فیها الحرت پس اگر کشیدند و شوز داشکهای ایشان شود و آبت بر آینه می گردد کشیدها  
در وی رواه فی شرح السنة ۱۴۰ و عن ابی الدرداء رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی  
الله علیه و آله و سلم یلقی علی اهل النار الجوع انداخته می شود و دوزخیان که سنگی فیعدل ما هم  
فیه من العذاب پس بر ابری که دوزخ است که سنگی چیزی را که ایشان در آند از عذاب آتش  
دوزخ و از بیجا معام شود که آتش که سنگی با آتش دوزخ برابر است فیستقیثون پس فریادی کند  
از الم که سنگی فیثا ثون بطعام من ضرر یع پس فریاد می کرده می شود از ضرر که نام گیاهی است  
خار و از چو خشک گردد و لا یمن و لا یغنی من جوع فریادی که داند ولی نیاز نمیکرد و انداز که سنگی فیستقیثون  
با لطعام پس باز فریادی کند بطعام فیثا ثون بطعام فی غصة پس فریاد می کرده می شود بطعام کاهو  
بکر از امثال همین است یا فیلد کرون انهم کانوا یخیزون فی الدنيا بالشراب پس یاد  
می آید که ایشان می بودند که می کند را بد بطعام می گوید که را بنوشیدنها فیستقیثون یا شراب پس  
باز فریادی کند یا فیرفع الیهم الحیم پس برداشته می شود و بسوی ایشان داد می شود آب گرم  
یکلا لیب الحدید یا نهی سر کج ذبی الصراح کلوب و کلاب الفح و النهم اده کلاب جماعت فاذا ادنت  
من وجوههم شوت و جوهرم پس چون نزدیک می آید از دویهای ایشان بر میان میبارد و دویهای ایشان را  
فاذا دخلت بطورهم قطعت مافی بطورهم پس چون می در آید شکم های ایشان را بار بار می کند چری را  
که در شکم های ایشان است فیقولون اذینوا اخرتة جهنم پس می گریزند دوزخیان دعا کنید ای خازنان  
دوزخ و نگاهان آن دوزخ را بر و در گذار تمامی که سبک گرداند از یکدیگر دزی خدا سب را فیقولون

پس می گویند خازمان و درج الم تلك تاتيكم رسلكم بالبينات آیا بود که می باب صفة العار و اهلها  
 آمدند شمار این پیغمبران شایسته مجزات و دلائل روشن قالوا ايلي مي گویند و در خیابان آدمی آمدند مادام پیغمبران  
 مجزات و لیکن ناگهرا شدیم ذایمان یاد و دیم قالوا می گویند خازمان قادی عوادعا کیندا اما اینست اجابت نیست  
 زیرا که وما دعاه الكافرين الا في ضلال نیست دعای کافران مگر در گمراهی و زیان گادی دبی ناید کی  
قال گفت آنحضرت فيقولون پس می گویند و در خیابان یکدگر یابی گویند ملائکه یا ایشان ادعوا مالک بخوانند  
 مالک را که در رخ حواله است فيقولون پس می گویند یا مالک ليقض علينا ريك ای مالک باید که بپسرا اندازد  
 پروردگار تو قال گفت آنحضرت فيجيبهم اوکم ما کثون پس جواب میدهد مالک ایشان را که بدوستی که  
 شمار نگاشته گایند و در رخ و بر آندی بنسبت از آن قال الا همش گفت اعمش که راوی این حدیث  
 است ثبتت ان بین دعاهم و اجابة مالک اياهم الف هاهم خبر داده شد من که میان خواندن ایشان  
 مالک را از جواب دادن مالک ایشان را باز ارسال و تا ارسال منتظر جواب مالک می باشد و عذاب  
 می کشد قال گفت آنحضرت فيقولون پس می گویند ادعوا ربکم بخوانید پروردگار خود را و بخوانید از دی  
 نجات خود را الا اهل غیر من ربکم زیرا که نیست هیچ یکی بهتر مرشدا از پروردگار شما فيقولون ربنا  
علیت علینا شقوتما پس می گویند ای پروردگار ما غلبه کرد بر ما بد بختی ما فکنداقو ما ضالین و بودیم تا قوم گمراه  
 و بنا آخر چنانچه ای پروردگار ما بیرون آر ما را از آتش افان علنا ناظا ناظا اکنون پس اگر باز گردیم  
 ما بگنیز پس ما غم گشته گان ایم بر نفس خود وقال گفت آنحضرت فيجيبهم احيوا فيهما پس جواب میدهد پروردگار  
 تعالی ایشان را داد و شوید دهر کردید و آتش چنانکه سلطان و دند و اصل خساء را از آن سب و بر کشتن  
 اوست از پیش ولا تکلمون و سخن نگویند و هیچ نگویند مراد و دفع عذاب از خود که هرگز آن دور شدنی نیست قال  
گفت فعند ذلك يثبوا من کل غیر پس بزد آن نو مید می شوند از هر نیکی خرد را خوانند سودمند شد و از مالک بدو است  
 نمودند که بسراند آید از پروردگار تعالی قاید و کرد و دوید و گاه حق تعالی نضرع و زاری و اعتراف نمودند قول بنفاد  
 دیگر کار وند و پیش که نالند و عند ذلك يا اهل و فی الزفير و زرد آن نیادی کتد و دنا و قریاد و زخیر اول فریاد  
 خردا گویند چنانکه سهبین آواز آخر از او الحسرة و الویل و در درین خردن و آه و یلا کردن قال گفت عبد الله بن  
عبد الرحمن که یکی از رواة این حدیث است و الناس لا یرفعون هذا الحدیث و مردم رفع نمی کنند این حدیث را  
 و نمی دانستند بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سوف می وادند برای اله و داد و قول او را می دارند  
 لابد این حدیث مرفوع است خواجه معریج بحضرت برساند یا رساند به این خرمای قیامت دگفت و گوی  
و در خیابان جز سماع از حضرت توان دانست رواه الترمذی و ابن ماجه و ابن النعمان بن بشیر و ابن  
قال سمعت رجول الله صلی الله علیه و آله و سلم قول انک ربکم النار انک ربکم النار فرمود  
 ترسانیدم شمار از آتش و در رخ ترسانیدم شمار از آتش و در رخ انعمان بن بشیر می گوید لما زال یقولوا



یقولان پس متصل می گفت آن حضرت این کلام را در آید می شنید باب صفة النار و اصلها  
 آن حضرت حتی لو کان فی مقامی هذا انما آنکه اگر می بود آن حضرت و این جا که من سمعه اهل السوق می شنیدند  
 آنرا مردم که در بازار نشسته اند و حتی سقطت خمیصه کانت علیه هند رجلیه و آن آنکه افتاد گیم سیاه  
 علم داد که بود بر بدن آن حضرت ز دیابهای او و رواه الدارمی ۱۶۰ و عن عبد الله بن عمرو بن العاص  
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لو ان رصاصة مثل هذا اگر باشد شود از ریز پاره مثل  
 این و اشار الی مثل التیممة و اشارت کرد آن حضرت برای بیان کردن اشارت به ذی سوی مانه  
 جیم به و جیم مضموم به معنی کله سر و قدح چوبین یعنی اگر از ریزی مد و مقه ارگه که رزین و کرانست و مدور  
 و این هر دو صفت سبب سرعت و حرکت و شدت سقوط و هیولانست از سمت من السماء الی الارض  
 فرستاده شود و انداخته شود از آسمان بسوی زمین و هی مسیرة خمیصه مئة و حال آنکه مسافت  
 میان آسمان و زمین مسافت سیر یا صد سال است لبشت الارض قبل الليل هر آنکه میرسد آن  
 رصاصة ز زمین را پیش از سبب یعنی در اندک مدت و لو انها ارسلت من رأس السلسلة و اگر ناپست  
 شود آنکه آن رصاصة فرستاده شود از منبر زنجیری که در ازی او افتاد کز است و دور دور می شود و در آن  
 کافرا صارت از بعین خریفه الليل و النهار هر آنکه سیری کند آن رصاصة چهل سال شب و روز میزند و  
 چهل سال قبل آن تبلیغ اصلها پیش از آن که برسد آن رصاصة پنج ساله و پایان او را و قدرها یا برسد  
 نمک و در اشک و ادی است که اصدها گفت یا قمر یا قمر عبارات همین است که ضمیر اصلها یا قمر را جمع  
 بساله باشد و احتمال دارد که بر بنمید و زیرا که در خیال که دو ساله اند در دو زخند و بر و اول مشعل  
 می شود که ساله که انداخته اند بر باشد این قدر مسافت دور می اندک باشد و رجواب آن می گویند که مراد  
 بنفاده و مخصوص نیست بلکه کثرت و بسیار است مگر آنکه گفته شود که ذرع آن چنان اقیاس بذرع  
 این چنان توان کرد چنانکه واقع شده است که قیاط مثل احد است و نیز بر آنکه که جده آنها را آن عظم باشد که  
 در احادیث آمده است ساله که در کردن دیای آنها باند اند قیاس میتوان کرد که به مقدما باشد  
 و با وجود آن پوشیده نماید که خود ضمیر به ختم اظهر و اعلمی است از حیث منی رواه الترمذی ۱۷۶ و عن  
 ابی یزید بن عمر بن ابی سون و ابی سیر ابی موسی اشعری است تا بنی ثقه قاضی کون نام او طارث و بعضی گفته اند  
 نام و بعضی گفته اند اسم او کیت است و او است می کند از پدر خود از علی و زبیر و بود از بنابر علما توفی سنه  
 اربع و مائه عن ابیه ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال ان فی جهنم لواء یا یقال له هرب  
 بدرستی که در دو زخ و ادی است که گفته می شود مراد از هرب بر وزن جوز و هرب به معنی نیز و شتاب  
 است از جهت شتابی و دفع تذبذب گناهکاران و نیز می زبانه زدن آتش و روی بسکند فل چهار  
 سکونت می کند و روی بر میگیرد و رکنه رواه الدارمی ۱۶۰ الفصل الثالث و عن ابن عمر رضی

اسم عنهما عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال يعظم أهل

النار في النار زك ولى اذ امسى شؤذ ووز خيان ووز میان ووزخ حتی ان بین شحمة اذن احدیهم

الی عاتقه ما انکه نشان زنده کوشش یکی از ایشان تا دوش و می مسیریة سبع مائة عام مسافت سیر

و قصه سار را است و ان غلظ جلده سبعون ذراعا و بد رستن که سبزی پوست ذی افتاد کز است و ان

ضربه مثل احد و بد رستی که و ان وی با ند کوه احد است ۴۰۰ و عن عبد الله بن الحارث بن

جزء سبع جیم و سکون زاده زده در بعضی شرح مصاحح فتح جیم و تشدید زانی تصحیح کرده اند صحیحی است

حاضر شد فتح مضر را و ناکن شد در ان و آخر کس است که ماتی مانده و به مضر از عجاوه قال قال رسول

الله صلى الله عليه وآله وسلم ان في النار حیات کامثال السمكة تضم موحه بد رستی که در

آتش دوزخ ما انداختن یعنی شمران قوی تلسع احد یون التلسعة میگردی یکی ازان مادران یکبار کزیدن قبیح

حموتها از بعین خریفا پس می باید و دوزخی سختی و در آن چهل سال و جمود و بفتح حا و کون میباشند

الم و ان فی النار عقارب بد رستی که در آتش کز و بها است کامثال البغال الموهکفة یا نه

است نرهای پالان کرده تلسع احد یون التلسعة قبیح حموتها از بعین خریفا و اهما روایت کرد

ابن مردود حدیث را احمد ۳۰ و عن الحسن قال حدیثا ابو هريرة عن النبي صلى الله عليه وآله

وسلم قال الشمس والقمر ثوران مکوران فی النار یوم القيمة آفتاب و ماهتاب و و ثوران میچند

شده و انداخته شده و آتش دوزخ روز قیامت نور بفتح مثله پاره از نیر فقال الحسن و ما ذنبهما

پس گفت حسن ذبیست گناه آفتاب و ماهتاب فقال پس گفت ابو هريرة احد ثك عن رسول

الله یخرمید هم ترا از پنجم خدا صلی الله علیه و آله وسلم یعنی و تو در برابر سوال می کنی گویا که صد و سوال

از حسن بطریق اسبما و استعراب و وفست الحسن رواه البیهقی فی کتاب البعث و النشور ۴۰

و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا یدخل النار الا شقی فی در آمد

آتش دوزخ را اگر بد بخت قیل گفته شد و بر سیده شد یا رهول الله و من الشقی کیست بد بخت قال

من لم یعمل لله طاعة و لم یتترک له به عصىة فرمود کسی که نماند برای خدا طاعت را و ترک نماند برای خدا

گناه را رواه ابن ماجه ۴۰ باب خلق الجنة و النار و در پیدا کردن بهشت و دوزخ و بیان احادیثی که

دلالت دارند بر وجود آن الآن پیش از روز قیامت بر جلات آنکه بعضی مبدء کوه که جنت و نار هنوز

پیدا نشده اند و روز قیامت پیدا خواهند شد ۴۰ الفصل الاول و عن ابی هريرة قال قال رسول

الله صلى الله عليه وآله وسلم تحتاج الجنة و النار مکات و حکایت کردند بایکدیگر بهشت و دوزخ با

اظهار نوعی از شکایت از حال خود که چرا چنین شد و لهذا جواب داد ایشان را حضرت دین الیمره

که آن مقتضای مثبت و اختیار من است یکی داخل و مظهر لطف و رحمت من ختم و دیگر بر محل و مکان

قهر و غضب فقال النار بس گفت و درخ او ثرت بالمعجبين والمعجبين باب خلق الجنة والنار  
 اختیار کرده اند ام من برای سبکتران و گردن کشان و قال الجنة فما لي لا يدخلني الا ضعفاء  
 الناس و گفت بهشت چه شد مرا که در نمی آید و از من بگر ضعیفان و مسکینان از مردم و سقطهم و افتادگان  
 از چشم مردم و سقط منجین مناع روی و ناگه آمدی در او کینه و این باعتبار اکثر اعلاب است و الا انبیاء  
 و سل و ملوک و علمایز و اعلی آن باشند و یا مراد از ضعیفان اهل خضوع نه و تواضع کننده گان برای خلق و خوار  
 واده گان نفس و ساقط از نظر اعتبار نزد خود دارند و غیرتهم بکسر عن تخمه و تشدید را و در نمی آید مرا که  
 کولان و فریب خود را گان و ساده و لان چنانکه واقع شده است اکثرو اهل الجنة البله قال الله تعالى للجنة  
 گفت خدا ای تعالی مر بهشت را انما انت رحمتی یعنی تو که مظهر رحمت من و محل آن ارحم بک من اشاء  
 من عبادي رحمت می کنی بگو کسی را که می خواهم از بندگان من و قال للملأرا انما انت عبد الی و گفت  
 خدای تعالی مرا آتش و درخ را نیستی تو که محل و جای عذاب من اعد بک من اشاء من عبادي عذاب بیکانم  
 بگو کسی را که می خواهم از بندگان من و لکل و اخلد و منکم ما ملؤها و مره یکی را از شمار پیادوست یعنی هر  
 یکی را پری گردانم مردم فاما النار فلا تملأی اما آتش و درخ پر نمی شود حتی یضع الله رجله یا آنکه  
 می نهد خدای تعالی پای خود را تقول قط قط قطع ثافت و سکون طای گوید آتش و درخ بس بس بس  
 سه بار و اطلاق و جل بر حضرت حی سبحانه از مشابهاست چنانکه بد و عین و وجه و حکم مشابهاست که در قرآن  
 مجید و حدیث آمده است که اعتقاد کنند که آنچه مراد است بدان حی است و در کیفیت آن نیفتد مذنب است  
 این است و بعضی آنرا دلیل کنند تا آنچه مناسب ذات اقدس است تا موم تشبه نگردد و فرما لک تمثلی پس در اینجا و  
 در اوقات پر میشود و میزوی بعضیها الی بعض و جمع کرده میشود و کرده میشود بعضی اجزاء آتش بسوی بعضی  
 یعنی تنگ کرده می شود و فراموشی آید فلا یظلم الله من خلقه احدا بس ستم نمی کند الله تعالی از خلق  
 خود و هیچ یکی را که کنا، ناکر و کسی را در و درخ در آورده و جماعه را پیدا کند که درخ را با ایشان پر کرده اند  
 و مراد بظلم از روی صورت است و الا اگر بی گناه هم در آورده و بحقیقت ظلم نباشد چه هر که تصرف در مالک  
 خود کند ظلم بود اما وی تعالی بصورت بنظر ظلم نکند و اما الجنة فان الله ینشی لها خلقا و اما بهشت بس  
 بدستی که خدای تعالی پیدای کند برای وی خلقی جدید را که بی سابقه کمال ایشان را به بهشت در آورد  
 فضل و رحمت اوست که بی گناه به درخ نبرد و بی طاعت به بهشت در آورد و متفق علیه ۲۳ و عن انس  
 رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال لا تزال جهنم یلقى فیها مملیة است و درخ  
 باین صفت که انداخته می شوند و روی یعنی جرد انس و تقول هل من مریک و می گوید و درخ آیا هست هیچ  
 زیادتى یعنی پر نمی شود و بس نمی کند از طلب زیاده حتی یضع ربها الفرقة فیها قلده یا آنکه می نهد حی تعالی  
 که انداخته عزت و قهر و غلبه است و روی قدم خود را فینزوی بعضیها الی بعض بس کردنی آید و متنبی

می نکرد و بعضی اجزای دوزخ بسوی بعضی و تنگ می کرد و در فتقول قطعا پس فانما خلق الجنة والنار  
میگوید پس پس بعضی تک و کوکب سوگند نهت تو کوکب تو که بر مشم و لایزال فی الجنة فضل و همیشه  
است و در بهشت و سست و زیادتی حتی یفتی الله لهما خلقا آتاکه بیدائی کند خدای تعالی برای بهشت  
خانی را قیسکنهم فضل الجنة پس ساکن میکردند آن خلق را و زیادتی و دوست بهشت متعلق علیه و ذکر  
حدیث انس و ذکر کرده شد حدیث انس که در اول او این کلمه است که حفت الجنة بالمکاره فی کتاب الرقاق  
الفصل الثانی عن ابي هريرة عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لما خلق الله الجنة  
قال لجبرئيل ان يداكر خدای تعالی بهشت را گفت جرئیل را اذهب فانظر اليها بر و پس نظر کن  
بسوی بهشت که چه جمیل و لطیف آفریده ام آنرا فذهب فنظر اليها پس رفت جرئیل پس نظر کرد  
بسوی بهشت و الی ما اهد الله لاهلها فیهما و نظر کرد بسوی چیزی که آماده کرده است خدای تعالی بر  
بهشتیان را و ان ثم جاء جبرئيل بستر آمد جرئیل و در حضرت حق فقال ای رب پس گفت جرئیل  
ای بر در دگار من و من ترك لا يسمع بها احد بعزت تو سوگند نمی شنود صفات بهشت را هیچ یکی الا دعلاها  
گم آنکه در آید او را یعنی طمع میکند و در آمدن از بهشت حسد و بخت وی مقصود بیان کمال خوبی و لطافت  
بهشت است چنانکه هر کس آنرا خواهد که در آید ثم حقها بالمكاره بهشت کرد که دانه نیامی بهشت را  
به کار دانات طبیعت و صفت امر و نهی و محیط گرداند آنرا به بهشت ملکه که در بین مکاره و مشاقق در آید به بهشت  
نرسد ثم قال یا جبرئيل اذهب فانظر اليها بستر گفت حق تعالی ای جرئیل بر و پس نگاه کن بسوی  
بهشت یا بمکاره که محفوظ بدان شد فذهب فنظر اليها پس رفت جرئیل پس نگاه کرد بدین ان ثم جاء  
بستر آمد فقال پس گفت ای رب و عزتك لقد خشيت ان لا يداخلها احد ای بر در دگار من سوگند  
بعزت تو تحقیق ترسیدم من که در یابد بهشت را هیچ یکی مقصود بیان شد ب تکالیف شرعیه و صعبیت وصول  
به جنت است قال گفت آنحضرت فلما خلق الله النار پس هرگاه که بیدار خدای تعالی آتش دوزخ  
را قال گفت خدای تعالی یا جبرئيل اذهب فانظر اليها ای جرئیل بر و پس نظر کن بسوی آتش که چه لطیف  
و مشنج آفریده ام قال فذهب فنظر اليها گفت آنحضرت پس رفت جرئیل پس نظر کرد بسوی  
آتش ثم جاء بستر آمد جرئیل فقال ای رب و عزتك لا يسمع بها احد فیدخلها پس گفت جرئیل ای  
بر در دگار من سوگند بعزت و جلال تو نمی شنود صفات آتش دوزخ را هیچ یکی پس خواهد که در آید یعنی بغایت  
طیغ و جمیب آفریده ففسقها بالشهوات پس کرد که در میاگرداند آنرا حق تعالی بشهوات نفس و خواهشهای  
طبیعت از ذوق و معاصی ثم قال بستر گفت یا جبرئيل اذهب فانظر اليها ای جرئیل بر و پس نظر  
کن بسوی آتش قال گفت آنحضرت فذهب فنظر اليها پس رفت جرئیل پس نظر کرد بسوی  
آتش یا بسوی شهوات فقال پس گفت جرئیل ای رب و عزتك لقد خشيت ان لا يداخلها احد ای بر در دگار من سوگند



لیست کرد و سوا شود و از خلاصه آن آتش پیدا آمد و از دخان آن آسمان باب بدان خلق و ذکر الانبیاء  
منکون شد و الملاق دخان بر آسمان در قرآن مجید آمده است و این قول نسبت کرده شده است  
بر بعضی حکما که نام او تاسس مدعی و لیکن گفته اند که دسی این قول را از مشکات نبوت گرفته است و در سفر  
اول از تورات آمده است که الله تعالی پیدا کرد و جوهری پس نظر کرد و دسی نظر بهست و جلال پس  
بگذشت از خدای دسی و آب کثبت و از دسی بخاری بر خاست مانند دسی پس پیدا کرد و از دسی آسمانها پس  
ظاهر گشت بر دسی آب کثت و پیدا کرد و از دسی زمین بستر لنگر کرد و بر زمین کوه ها را و مردم را و این باب  
اقوال مختلف است و این امور بقتل و قیاس در سنون یافت الا یوم آسمانی بابا بست و فیم از آنچه دارد  
شده بیان دسی و الله اعلم بختایق الامور ۲۶۳ الفصل الاول عن عمران بن حصین بسم حاد قح صا و  
مهاجین صحابی مشهور است که سی سال بر بستر بیماری افتاده بود و ملائکه را مشاهده می کرد و ملائکه بر دسی  
سلام می کردند و آورده اند که یکبار داغ کرد و از دیدن ملائکه تعجب گشت فقال انی کنت عند رسول الله  
گفت بدستی من بودم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جاء و قوم من بنی تمیم باکاه آمد آنحضرت  
و اگر دسی از بنی تمیم فقال اقبلوا البشری یا بنی تمیم پس گفت آنحضرت پذیرید خبر خوش را ای  
پسران تمیم یعنی قبول کنید و ای ایمان آید و بطل و آید چیزی اگر موجب بشارت بر جنت و فوز و سعادت دارین  
است به تمام احکام و عقاید آن و چون اکثر مضطرب بودند و مریض نظر بهست ایشان و ثیاب و صاع آن بود نفوذ  
بالله من ذلك قالوا کنتم بشر فاعطنا بشارت دادی و آید بن پس چیزی بد یعنی بشارت شنید  
که نفیم دیدیم و تمیم تو چیزی بد از دنیا که ما می باید فقلنا من اهل الیمین پس در آمد مردم از اهل  
یمین فقال پس گفت آنحضرت اقبلوا البشری یا اهل الیمین اذ لم یقبلوا و هابتمو تمیم قول کنید بشارت  
را ای اهل یمین چون قبول نکردند بنو تمیم قالوا کنتم اهل یمین قبلنا قول کریم ما جئناک لتتخذ فی  
الدین آمدم ما نانا دانشور شویم و در دین و لیسما لک عن اول هذا الامر و آید بم نام پر سیم تر از نخست  
این کار یعنی آفرینش ساکنان که چه بود قال کان الله ولم یکن قبله شیء گفت آنحضرت بود خدا و نبود پیش  
از دسی چیزی بلکه هر چه شد بعد از دسی شد و کان عرشه علی الماء و بود عرش خدای تعالی بر آب ثم خلق  
السموات و الارض بستر پیدا کرد خدای تعالی آسمانها را و زمین را از اینجا معلوم می شود که عرش و آب  
پیش از آسمان و زمین پیدا شده اند و چون عرش بر آب باین معنی است که حایلی در میان ایشان نبود  
نه آنکه عرش بر روی آب بود و مراد آب آب دریا نیست بلکه آبی دیگر زیر عرش و ذکر این در اول  
کتاب در باب الایمان بالقدر کشته شده است و کتب فی الذکر کلشی و نوشت دسی تعالی بابا حروف  
یا امر که ملائکه را بنوشتن در لوح محفوظ ظاهر و غیره ظاهر آنست که این نوشتن پیش از پیدا کردن عرش باشد  
عمران بن حصین می گوید ثم اتانی زجیل فقال یا عمران ادرک ناسک فقل ذهبت بستر آدم را و دسی

وگفت ای عمران در باب شتر داده خود را که تحقیق نموده است و گرفته باب بدء الخلق و ذکر الانبیا  
است می گوید فانطلقت اطلبها پس بر آید می رانم تا که وایم الله و نجد اسو گند بکه سو گند اوددت اليها  
قلذ صبت ولم اقم بها آینه دوست میدادم که ناله می رفت و من بر نمی خاستم عمران تا که وایزدن در  
سینه حضرت رسول در آمد و دانا گاه ناله می گفت پس شخصی آمد و خبر کرد که ناله تو گرفته است  
در باب پس بر خاست دی و منی الله غم بجکم فردست و بشبان شد که چرا بر غایتم و از خود بخت شریف  
آنحضرت و خاتین و علوم کرده و آنجا که می شد محروم شد رواه البخاری ۲۶ و عن عمرو بن عبد الله  
قال قام فبنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مقاما گفت امر المؤمنين عمر که ایستاد در میان ما از  
جنت ما و غطت ما آنحضرت ایستادنی با دستقام ایستادن یعنی غریبه خواند فاعاد برناهن بدء الخلق پس خبر داد و را  
از آغاز آفرینش حتی دخول اهل الجنة منازل لهم و اهل النار منازل لهم تا آخر و زبانت که در آید بهشتیان  
بهشت را و دوزخیان دوزخ را یعنی احوال مبداء و مباد از ازل تا آخر همه را بیان کرد و حفظ ذلك من حفظه یاد داد و  
آز آن کسی که یاد گرفت و بعد از یاد گرفتن فراموش نکرد و نسی من نسیه یاد داد و کسی که یاد نگرفت یا یاد گرفت  
و بعد از آن فراموش کرد دعا صل منی آنکه بعضی یاد دادند و بعضی فراموش کردند رواه الترمذی ۳۳ و عن  
ابی هريرة قال سمعت رسول الله گفت بشنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم يقول می گفت  
ان الله كتب كتابا قبل ان يخلق السموات والارض ان رحمتي ضيقت غضبي بدستی که خدا می ننمائی  
نوشت کتابی را پیش از آن که پیدا کند آسمان را و زمین را این نوشت که هر بانی من به مشی کرده است  
خشم مرا فهو مكتوب عند فوق العرش پس این کتاب با این قول نوشته شده است و نزد اوست  
بالای عرش و منی سبقت رحمت کثرت ظهور آثار رحمت و بشیوع و رسول آن تمام نعمتات را  
نسبت بغضب که هر گاه گاهی در سواد مخصوص نباشد چنانکه در قرآن مجید می فرماید که ان هذا ابي اصاب به  
من اشاء و رحمتی وسعت کل شیء فرمود بدستی خدای من می رسد نعم آنرا کسی را که می خواهم و رحمت  
من در گرفته است هر جز را متقی علیه ۳۵ و عن عائشة عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
خلقت الملائكة من نور و اکرده شده اند فرشتگان از نور بنی القابوس نور و شانی با شمع آن و  
مراد این جا جوهر منی و تحقیق معنی نور از آنچه در تفسیر کریم الله نور السموات والارض گفته اند باید  
جست و امام غزالی در کتاب شکات الانوار استنباه آن کرده و ماینرود و سارید آنرا ترجمه  
کرده و چنان بر آن فرموده ایم و خلق الجن و پیدا کرده اند است جان که بمنی جن است یا پدر جنیان  
چنانکه آدم مرشد است من مارج من نار از زبانه آتش آمیخته به و دکنه انی النهایه و مارج در اصل  
انتزیه معنی منطرب و مختلط است و برضادی گفته مارج صفت از دکان و من ندیان اوست موافق آنچه  
در صحاح و قاموس می گوید مارج من نار آتش بنی دکان و نیز برضادی گفته است مراد بنو رجو برضی است

و آتش نیزم چنین است جز آنکه دو شتائی وی که رد و آنجا بد خان است باب بدا الخلق و ذکر الانبیا  
و چون منزه و معذنا شود منحن نور ماند و چون پس دو و دو بد جالت اصحاب نماید نور او منطقی گردد و دو خان صرف  
باند یعنی فرقی میان فرشته و حق این است و سابق آدم مسا و صف لکم و پیدا کرده شده است آدم از آنچه  
بیان کرده شده است برای شما در قرآن مجید یعنی از خاک کن و راه مسلم و و عن انس ان رسول الله  
صلی الله علیه و آله وسلم قال لما صور الله آدم فی الجنة ترکه ما شاء الله ان یترکه و قتی که پیدا  
کردند او تصویر نمود آدم را در بهشت ظاهر این حدیث آنست که جنی و تصویر آدم و در بهشت است و حال  
آنکه اخبار متظاهر است در آنکه خلق و تصویر وی در دادی نماند است که در میان که ولایت است و بعد از  
تسویه و تفخیم روح به جنت بردن پس ذکر فی الجنة این جا باعتبار عاقبت حال اوست فافهم و نور پستی  
گفته که گمان آنست که ذکر فی الجنة سهواست از رادی و است نشیند بر مرتبه بر چون آدم را پیدا  
کردند فجعل ابلیس یطیف به بضم یا بس کشت ابلیس که نزد یک می آمد تا وی فی المصراع الطاهر فرود  
آمدن بر چیزی و نزد یک شدن بینظر ما هو و روحانی که نگاه می کند ابلیس می بیند که چیست آدم و چه حال  
دارد و چه طور است ترکیب وی و لما رآه اجوف عرف انه خلق خلقا لا یتما لك پس چون دید ابلیس  
آدم را کاداک شناخت که وی پیدا کرده شده است پیدایشی که مالک نفس خود نمی تواند شد  
و نمی تواند نگاه داشت خود را از کربنکی و شهوات یعنی پس خوشحال شده ابلیس و گرامید بر بهشت  
و را ضلال وی رواه مسلم ۶۶ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
وسلم اختن ابن ابراهیم القیمی و هو ابن ثمانین سنة بالقل و م خانه کرد و ابراهیم پسر بهر و حال آنکه وی  
هشتاد ساله بود و در دایه ضد و ست ساله بود و م بفتح قات و تخفیف و ال یشه و در و در و بشه بد نام موضعی  
است بشام و ذره مختصر نماید گفته که به تخفیف و بشه بد نام موضع است و بعضی گفته اند که بشه بد و تخفیف  
به معنی یشه است و نور پستی گفته که آدم به تخفیف و ال است و نام موضعی است از شام و بعضی از مکه من یشه بد  
می خوانند و آن خطاست و بعضی مردم گمان می برند که ختم کرده اند که آدم که تراشیده می شود بدان چوب و آن غلط است  
و بیشتر گمان من آنست که ابن لفظ به تشدید است متفق علیه ۷۷ و عنه قال قال رسول الله صلی  
الله علیه و آله وسلم لم یکن اب ابراهیم الا ثلث کل بات دروغ گفت ابراهیم که سه دروغ و آن  
تبر بابت ظاهر است و نظر به قصود ائمه است اما ادع که بد ادبی است و در وقت صغریو که در آن وقت  
مکلف نبود کذا اقیل و کذا بات بفتح کات و ذال است جمع کذا به بر وزن و گفته که جمع وی رکعات است  
و بفتح کات و به سکون ذال نیز گفته اند ثبتهین معین فی ذات الله و دروغ از آن سه دروغ در ذات خداست  
یعنی برای خدا و امر وی و طلب رضای اوست که در آن قطع برای نفس خود نیست و مقصود توحید و تشریح بود و  
در ثالث که بد اختری است اگر چه آن نیز برای خداست اما دوی نقی برای ذات وی نیز حاصل است



است و بعضی گفته که مراد بذات اوست قرآن است که صفت حق است (باب بن الخلق و ذکر الانبیاء)  
و قائم بذات وی فافهم بقوله انی مقیم یکی قول وی علیه السلام است انی مقیم بر ربی که من پیغمبرم  
این در اینجا گفت که قوم او وی را پستشای عید خود و ظاهری و وی را حق و خدا کرد که من پیغمبرم این ظاهر  
و نوع می نماید که وی پیغمبر خود و تاویل وی آنست که مراد از صفات اوست بقسم فی الجمله در زمانی اند  
از بعد پس اینهم کرد و بلطفی که ظاهر در ستم اوست و در حال و بعضی گفته اند که در و هم انداخت که وی  
استدلال کرد با ممانعت معلوم بخوم که پیما خواهد شد چنانکه از سابق آیت معلوم می گردد با آن مراد داشت  
که دل من پیما و در حال است سبب کنز شما و نیز اگر صحت را تفسیر کنند بسلامت جمع قوی و صدور  
افعال آن بر وجه سلامت و ستم با آنکه این چنین نباشد هیچ کس نیست که خالی از ستم باشد مگر کسی که مزاج  
وی همه و جو معتدل باشد و آن را در وقوع بلکه بعد و م الوجوه است صاحب مقام عالی شاه ابوالمعالی باین  
ضعیف در نصیحت با عذر از خود اندن مردم بجانس می فرمود که اگر مردم ستم پیش دهند و بطلبند سخن ابو  
المعلی غلیل اگر حسن درین باشد کافی است که انی ستم و این بیت از خود است فرموده اگر تو را پستشای  
خود و طلبند خلیل و از جوابی بگوید که پیما هم و قوله دوم قول اوست بل ففعله کمین هم چون وی علیه السلام  
غایبانه ایشان بنان ایشان در است پست بر ستم یزد که تو کرد وی این کار را از انجا ایان نا ای ابراهیم فرمود بلکه  
این بیت که کلان است میان ایشان و وی کرد این بن بر صادق نیست و لیکن تاویل وی آنست که باعث  
بزرگ شدن ترا این بیت کلان شد که تمیز از قطع و وی فرمود و غضب و شود دشمن آذ و یا ترمیض است با آنکه  
کسی که تا و نیست بر دفع غیر از نفس خود و لایق نیست که او را این بیت و قال و گفت آن حضرت بینما  
هو ذات یوم و سارة این بیان صدمه و کشته تا که است از ابراهیم که میگردد و راشای آنکه ابراهیم و سارة  
به تخفیف را که زوجه وی بود و را بحرین که ابراهیم کرده بود و ششم میرفتند اذ انی هلمی جبار من الجبارة  
ناگا آمد ابراهیم با سارة و کشته بر ستمگر می از مرگیزان که نام وی صا و وق این صا و ون و او از قبر طیان بود  
فقیل له ان ههنا رجلا معه امرأة گفته شد مر آن جبار را یعنی خبر از ستمگر وی که و را بنما مردی آمده است  
که بادی زنی است من اسم من الملائک من مروج و حسن و جمال فارسل الیه پس کس فرستاد  
آن جبار بسوی ابراهیم فصلا له عنهما پس بر سید آن کس ابراهیم را از حال سارة من هله که کیست  
این زن که باست قال احتی گفت ابراهیم که این خواهر منست این ظاهر دروغ است که ابراهیم گفت  
و توجیه و تاویل این بیاید فانی سارة پس آمد ابراهیم تده را و تعلیم کرد و را را حیه و را استخوان وی از  
شر آن جبار فقال لها پس گفت مر سارة را ان هله الجبار ان یعلم انک امرأتی یقلبونی علیک تدرستی  
که این جبار اگر بداند که تو زن منی علی می کند ترا بر تو و ترا از من می ستاند فان سالک فاعتبر به انک احتی  
پس اگر بر سر ستم ترا پس خبر ده و او را که تو خواهر منی ای الا سلام و درین مسامانی یعنی نیست کنی اخوت

اسلام را داین راست است زیرا که لیس علی وجه الارض مؤمن غیر ی ( باب بلد الخلق و ذکر الانبیاء )  
و غیر ک نیست بر روی زمین هیچ مسکنی جزین و خرتو داین بیان واقع است که در آن دنت هیچ کس  
دیگر بوی امان نیارد و دود ساره بنت عم ابراهیم بود داین توحیدی دیگر است برای صدق بذاختی و شاید  
که اقتضای ابراهیم بر اخوت اسلام از جهت شرف و اصالت این نسبت است و میگویند که چرا ابراهیم  
نکفت که این زوجه من است حال آنکه زن را از دست مرد وی کم می ستانند و نیز ظالم چرا که داد و دهن باشد  
یا خواهری بگیرد و اش آنکه عادت آن ظالم بر آن رفته بود که زنی گرفت نه خواهد و او نیز وی مجوسی بود و  
دین مجوس اگر خواهر بود برادرش اخی و ادلی است بوی از غیر وی پس خواست ابراهیم که چنانک در زند بین  
آن ظالم با وجود آن وی دعایت دین خود نگردد و قصد کرد که قتل ویرا دایمجا اخرا نض می کند که دین مجوس از  
زرا داشت آمده است و وی خود متناخر است از ابراهیم و جواب می گویند که دین مجوس قدیم است ولیکن  
زرا داشت آمده و خرافاتی چند بآن بر بست و زیاده کرد و فارسل الیهاب نس فرستاد و آن جبار کسی را  
بسوی بیار و دلا بید او را فاتی بهای پس آورده شده ساره زردی قام ابن اهییم یصلی الیه ایستاد ابراهیم  
تا نماز کند و مناجات کند بر پروردگار خود و وی بد آرد تا ازین در ط نجاش یابد و عادت مقربان و دلا  
است که چون باند وی دو مانند به نماز و آیند و عادت شریف به ستمر ماضی الله علیه و آرد و ستم نیز تم چنین  
بود فلما د عاصه علیه ذهب یقتنا و لیا ایل و پس و قتی که در آمد ساره بر جبار خواست که دست اندازد  
و وی و بگرد و فایده و لفظ مجهول پس گرفته شد آن جبار یعنی باز داشته شده شد و دشت الهی از دلا و اشحن  
نمود و یا گرفته شد بگناه وی و عقاب کرد و شد بر آن بایه و شش گردانیده شد و هر سه معنی تفسیر کرده اند این  
اقتدار او در روایتی اظهار شد و از با خیزد نیز آمده است بمعنی گرفته شدن دل شخصی با دسون یا بهر چنانکه  
ایم و حایر کرد و دواخذ و دشمن افسون را هر دو گویند و یوی فقط و روایت کرده شد بجای فایده فقط و ستم غن  
سجده و تشدید ظاهر و دلا بر بنای مجهول یعنی خفه کرده شد و گرفته شد و نفس بروی تا آنکه شیدند و سدا از خلق وی آواز  
چنانکه در خواب کسی آدازی کند که آنرا غلط گویند حتی و کض بر جله تا آنکه حرکت کرد پاهای خود یعنی پایها را  
بر زمین میزد و می کشید چنانکه کسی را سحر می کنند یا جن می گیرند فقال ادعی الله لی پس گفت جبار یعنی ساره  
و عاکن خدا را برای من تا خلاص گرداند مرا ازین بلا و لا اضرك و زیان نمی رسانم من ترا د نمی گیرم  
و اقل عت الله پس دعا کرد و خدا ای تالی را فاطلاق پس دعا کرد و شد آن جبار از بند این بلا نهم  
تثنا و لها الثانیة ستر دست اندازی کرد و بگرفت ساره و اكرت و دم فایده مشلها پس گرفته  
شد مانند گرفتن نجست او اشد بلکه سخت تر از آن فقال ادعی الله لی و لا اضرك قد عت الله فاطلاق  
قد ما بعض حقیقه پس خواند آن جبار بعضی از برده و اذان سرای خود را حجه نوشت است جمیع حاجب  
چنانکه طلبه و طالب فقال انك لم تاتنی با نسان پس گفت بدرستی تو نیارد و وی نزد من آدمی را انما

انیتنی شیطان یار وی تو هم شیطان را شیطان نام هر کس که مسترد (باب بعد از الخلق و ذکر الالباب)  
 است جن باشد یا انس که انی القاموس و ثبیتی گفته مراد اینجا جنی است و این قوم از جن بسیار می ترسیدند  
 فاعلم ماهاجر پس خدمت گذار کرد انید برای ساره و اجردا فتح جیم یعنی دای نجشید که نام او حاجری وی گویند نام  
 مادر اسمعیل است علیه السلام و ابراهیم را از ساره فرزندی نمی شد پس ساره و اجردا با ابراهیم نجشید و  
 گفت امید است که ترا از وی فرزندی شود پس اسمعیل شد ابراهیم در آن تاریخ صد ساله بود و در آخر  
 از ساره نیز اسحاق علیه السلام شد فانت و هو قایم یصلی پس آمد ساره و زدا ابراهیم و حال آنکه ابراهیم  
 ایستاده نمازی کرد و خا و صاید و مریم. فتح جیم و سکون با فتح تخماید پس اشادت کرد بدست خود که به حال  
 واری چه شده قالت رد الله کید الکافر فی نحره گفت ساره باز کرد انید خدای تعالی بد صگاهی آن  
 گافردا در پیش سجدی یعنی بد اندیشی وی هم یوی باز گشت و با من سرایت نکرد و زبانی ز سید  
 و اخلاص ها جرد خادم گردانیده است احرار قال ابوهریره تلك امکم یا بنی ماء السماء گفت ابوهریره  
 آن با جردا دشمن است ای پسران آب آسمان این خطاب پسران اسمعیل است علیه السلام و بماء  
 السماء نفیر گردانید طهارت ایشان و آب آسمان مثل است و در طهارت چنانکه می گویند فلان از  
 آب آسمان پاکتر است و بعضی گویند اشادت کرد بآن بیرون آوردن چشمهای زمزم بتوب  
 اسمعیل و آن آبی است از آسمان قدس و طهارت بر آمده و هر چیزی که در زمین پیدا می شود صانع تعالی  
 آنرا از آسمان می نهد و بعضی گفته اند که این خطاب بانصهار حضرت است زیرا که ایشان اولاد عاقرین  
 حادیه از وی اند و می عقب بماء السماء بود زیرا که قوم وی طایف باران می گردند بوی و بعضی گفته اند  
 مراد عرب است و نام گرد ایشان و ایدان زیرا که ایشان بیرونی می کنند باران را و میست می کنند  
 در هر جا که بادان است و اگر چه نام عرب الابلن با جرد نیست و لیکن تنایب گردانید اسمعیل را به جت  
 شرف و غلبه ایشان و بعضی می گویند که این معنی است بر آنچه مشهور است که امه عرب از اولاد اسمعیل  
 است قد بر متفق علیه ۸۰ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نحن احق بالملك  
 من ابراهیم گفت آنحضرت ما را و از تریم به شک آوردن از ابراهیم علیه السلام اذ قال و ابی  
 کیف تحیی الموتی و قی که گفت ابراهیم ای پروردگار من بنما را که چگونه زنده می کنی مردار و سبب ورود  
 این حدیث آنست که چون نازل شد قول حق سبحانه قال اولم تؤمن قال بلی و لکن لیطمئن قلبی گفتند  
 طایفه از صحابه شک آورد و ابراهیم نه پیغمبر مایس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ما نرا و ابر  
 فریم به شک از ابراهیم و ظاهر این عبادت و ادب است شک است هر ابراهیم را و در نفس شریف  
 خود را و حال آنکه هر دو محال است چه عروض شک مرا دنیا را صلوات الله و سلامه علیه جمیع که اول  
 مومنان و موقنان اند معنی نداد و پس نمی آنست که اگر شک را می یافت یا ابراهیم یا بنی یافت و شما

می دانید که شک را نه می باید بیاورید که ابراهیم نیز می بین است پس (ایات بداء الخلق و ذکر الانبیاء)  
 سوال ابراهیم از برای طلب ترفنی بود و اعظم الیقین بین الیقین که اطمینان قلب جنات اذان است یا  
 چون وی علیه السلام حجت آورد بر قوم خود که پروردگار من زنده می گرداند وی میراند طالب کرد این و ناظر  
 کرد و دلیل وی عیاناً فاهم لیکن اشکال است که اذن حدیث ترجیح ابراهیم بر نفس شریف آنحضرت مفهوم  
 می گردید و این است که این سخن را بطریق واضح فرمود بپیش اذان فرمود که وی آید که وی صلی الله علیه و آله  
 مسلم سید اولاد آدم است و یاسین است بوجه دیگر حدیث که مشهور است بعد از افضلیت آنحضرت از انبیاء  
 دیگر چنانکه فرمود تقضیل کنید مرا بر یونس و انبیا آن و گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و یوحنا  
 الله لوطاً و رحمت کند خدای تعالی لوط را لوط بجان یاقوی الی رکن شد یطهر آئینه تحقیق بود لوط که می آمد و  
 پناه می گرفت بسوی رکن سخت و رکن گرانه قوی از هر چیز را گویند یا نش است که چون قوم لوط قصد  
 کردند خماران او را که فرستگان بودند متهمش صورت امر دان گفت لوطان لای بکم قوه کاشکی می بود مرا با  
 شما قوی یعنی نفس خود قوت مقاومت و دفع شامی داشتند او وی الی رکن شدید پناه می جست بر وی  
 قوی یافتی سخت که وی می آورد دم بوی و بازی داشتند خود را از اثر شهاب قوت آن کس پس می گوید  
 آنحضرت رحمت کند خدای تعالی لوط را که پناهی جست بر رکن شدید از آذینان و حال آنکه رکن شدید تنگ  
 به حصنت حی و حفظ او مست و عرب ترحم در جای می کشد که از کسی تقصیری واقع نشود و چیزی کند که نباید کرد  
 می گویند خدا رحمت کند و بخش فلان را که این چنین کاری کرد و یعنی کاری نابایستی کرد و ذکر این قول لوط  
 و در حقیقت قول ابراهیم ایمان است که قول ابراهیم بنزلی گویند تقصیری و خفنی نیست و الله اعلم و نیز فرمود  
 آن حضرت و لولیت فی السجن طول مالم یوسف و اگر درنگ می کردم من در زندان و دان بدایت  
 خود از که درنگ کرد یوسف لاجبت الی اللهی بر آئینه اجابت می کردم خود را که از جانب مبارک لطاف  
 یوسف علیه السلام آمده بود قصه آنست که یوسف علیه السلام نه سال در زندان بود و چون ناکس مصر او را بپایند  
 ناخالص کند و مقرب خود گرداند یوسف علیه السلام در بر آمدن توقف کرد و زود اجابت نکرد و گفت نخست  
 حال مرا فیش نماید و اذان زمان که مرا دیده دست خود را برید مدحمت و امان عزت من تحقیق کند بعد  
 اذان می بر آیم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود که اگر من بجای یوسف می بودم و چون  
 مدت در زندان بر من می گذشت و کسی برای استخلاص من می آمد زود اجابت می کردم و  
 اصلاً منتظر تحقیق حال نمیشدم و توقف و تأمل نمی نمودم چنانکه خود بعضی این کلام آنحضرت را بر شای یوسف و  
 و صبر و ثبات و صفت و ای وی چل کرده اند یعنی با وجود طول کشت وی و زندان و محنت و شدت  
 در آن کسی برای استخلاص وی بیاید و وی صبر و ثبات و زود زباده برین استقامت منصوص نیست  
 اگر من درین موردی بودم و درین حال می بودم و درین حال می بودم و این توضیح است اذان حضرت برای

برای مبارزه و مدح و ستای یوست است و اگر نه استقامت آنحضرت (باب هلد الخلق و ذکر الانبیاء)  
 بالا تر از استقامت جمیع انبیای اولی الزم است و بعضی گفته اند، بلکه این اثبات است بر تقصیر  
 یوست و دشمنی بر آمد نکردن با وجود آنکه بر آمدن آنحضرت از زندان بود آمدن در میان ایشان  
 سبب هدایت ایشان بود بلکه می گویند که دای عابد اسلام مرسل بود بر ایشان و اهداد دعوت کرد و زندانیان  
 را بقول خودی صاحب السجین الزیاد مستغرقون غیر الایات پس می بایست اودا که زود می بر آمد و دعوت  
 می کرد و توقف نمی نمود و متعبد باقیات بر اوست نفس خود نمی شد که اقبل و درین سخن نظر است زیرا که  
 تقدیم اثبات بر اوست نفس وی اذخل بود و امر دعوت و ابلاغ و اهداد عام متعلق علیه و عنه قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان موسی کما رجلا حییا گفت آنحضرت بدرستی که موسی  
 علیه السلام بود و مردی بحیثی الفتح حاد و کسر تخمینه اولی و تشدید ثانیه شریک حقیقی الفتح سین و کسر آن  
 و کسر فوائده باشد و سکون تخمینه بسیار پوشیده بدن خود را و سالخه کند و در آن چه جای عورت و شرمگاه  
 و فی الصراح رجل بتیل عقیف و جاریه ستیره عقیفه لا یوری من جلده شیء استیفاء دیده نمی شد از پوست وی  
 هیچ چیزی از جهت شرم داشتن فآذاه من آذاه من بنی اسرائیل پس ایند نمود و آزاد کرد و او را  
 کسی که آزاد کرد و زانرا قوم بنی اسرائیل فقالوا هاتسیر هذا التمسیر پس گفته آن قوم نکلف و مبارکه  
 نکرد موسی و دستر کردند و پوشیدند بدن این الهه پوشیدند و این چنین مبارکه کردند و زان الامن عیب  
 بجلده مگر از جهت عیبی که در پوست او نیست اما برص یا برصی است و برص فتح باور ایسی اوادرة  
 برشم هرزه و سکون دلیله نور ایا تافاس است در خبیثین و ان الله اراد ان یوریه و بدستی که خدای  
 تعالی خواست که پاک کرد اند موسی را از عیب و ظاهر کرد اند بر مردم بی عیبی اود را فخلایوما وحده لیفتسل  
 پس خالی شد موسی و روزی تنها غسل کند فوضع ثوبه علی حین پس ها و جامه خود را بر سنگی و درینجا  
 جو از غسل است برهنه و در فعل موسی علیه السلام حکمتی بود که عاقبت انبریه فاخت عزو کمال او بود از انهام  
 بعیب و نقصان فقر الحیث ثوبه پس کمرخت آن سزک و بر و جامه موسی را افصح موسی فی اثره پس  
 شتاب رخت موسی و دلی آن سزک و نشان وی جوح بنم جیم شتافتن و اثر بر کمر الهه و سکون  
 شده و فتح هر دو نشان یقول و در حالی که بی گوید موسی ثوبی یا حیر ثوبی یا حیر به جامه مرا ای سزک  
 جامه مرا ای سزک حقیقی انتهی المی ملاه من بنی اسرائیل تا رسید موسی بحاجتی کثیر از بنی اسرائیل  
 فرأوه و هر یانا احسن ما خلق الله پس دیدند آن جماعه موسی را برهنه بر یکو زمین پیدایش خدا یعنی سزک را  
 عیب و نقصان که نسبت می کردند و اآن بی خردان بدان و قالوا و الله ما به موسی من دامن گفته اند سو کند  
 نیست موسی هیچ پاک و هیچ عیب ازین جا معلوم میشود که خدای تعالی پاک می کرد اند دوستان خود را از هر  
 عیب و نقصان که نادانان دلی خردان و منکران ایشان را بدان موسوم و مستهم می دادند تا از ان منزله و سزا

باشند و سوز و گرم در خلق باشند و اخذ ثوبه و کرمت موسی جامه (باب بداء الخلق و ذکر الانبیاء)  
خود را و طفق بالبحرین ضرب بایس در ایستاد موسی که دست نکات دارد دنی فوالله ان بالبحرین لند بامین اثر  
ضربه بایس نزد سوگند که پیدا شده و نکات نشان از تائیدزدن موسی آزادند بشتن نشان  
جراحت که بلند نشده باشد از پوست تشبیه کرد و اثر ضرب را با اثر جراحت ثلثا او را بقاء و عیسای  
نشان با چهار یا پنج بار که زدنشان از ان پیدا آمد و این سینه موسی نو علیه السلام و ظهور آن درین وقت مصیبت  
مقای علیه ۱۰۰ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بینا ایوب یغتسل عریا نادرا  
انسانی آنکه ایوب علیه السلام عیسی می کرد و برهنه از حصول صحت و عافیت از ان مرض که بدان  
میباشد بود و حی سبانه پنجهها از زرد و زردی می بارید فقر علیه هر آدمی ذهب پس افتاد بر ایوب می  
از زرد فیصل ایوب عیسی قی ثوبه پس گشت ایوب که کردی آورد یعنی آن پنج را دور غلام خود  
فتاد ادر به یا ایوب الم اکن اغنیة کما تری پس آواز داد ایوب را بر و در دگاری که ای ایوب  
آیایی نیاند که دایم ترا از چیزی که می بینی تو یعنی چندین زردی را انده ام بر تو که ترا احتیاج نماده است  
باین طبع که در جامه خود برداشتی آنرا که در وی قال بللی و عزک گفت ایوب آری بی نیاز گردانده  
سوگند بجزت تو و لکن لا غنایی عن هر کتک و لیکن بی نیازی مرا از افزودنی نیست تو هر چند گرم  
تو بیشتر غش پس معلوم شد که بر داشتن ایوب علیه السلام آن پنج دایره شوه منت داشتند از  
از نیست حی بودند بطریق حرص دنیا و کثرت مال و ذکاب فخر و اهل البخاری ۱۰۰ و عنه قال احتب رجل  
من المسلمین و رجل من الیهود و نام یکر که و در مردی از مسلمانان و مردی از یهودی فقال  
المسلم و الذی اصطفی حمدا علی العالمین سوگند یان خدائی که بر گزید محمد را بر جهانیان فقال الیهودی  
پس گفت یهودی و برابر آن و الذی اصطفی موسی علی العالمین سوگند یان خدائی که بر گزید موسی را  
بر جهانیان فرفع المسلم ید فحفل ذلك فیلطم وجه الیهودی پس برداشت مسلمان دست خود را  
بر دامن گفتن آن یهودی پس طپانچ زد روی یهودی را تا مرا گفتن آن یهودی این قول را بر و جاز کار  
اصطفای آنحضرت بود و الا اصطفای موسی علیه السلام بر جمیع عالیشان ثابت است و حی سبانه در باب  
بنی اسرائیل گفت فضلناهم علی العالمین و در باب موسی علیه السلام انی اصطفیک علی الناس  
فذهب الیهودی الی النبی پس رفت یهودی موسی بنمبر صلی الله علیه و آله وسلم فاخبره  
هماکان من امرو و امو المسلم پس جرداد آن حضرت را بچیزی که بود از کار وی دگاد آن مسلمان  
و آنچه گفته بود از قصه آن فدا عالمی صلی الله علیه و آله وسلم المسلم پس خود خواند بنمبر  
مسلمانا فسیاله من ذاک پس پرسید مسلمان را از آنچه گفته بود میان وی و میان یهودی فاخبره  
پس جرداد مسلمان آنحضرت را آنچه گفته بود فقال النبی پس گفت بنمبر خدا صلی الله علیه

و آله و سلم لا تخیر و فی علی موسی بر نکر نیک و قضیات تجدید (باب بدأ الخلق و ذکر الالباب)  
 مرا بر موسی فان الناس یصعقون یوم القيمة زیرا که بدستی آدمیان بیوش می افتد و وز  
 قیامت صعق به معنی بانگ عذاب و آواز سخت و موت نیز آید قاصعق بمعهم پس بیوش می افتد من  
 نیز با ایشان فاکون اول من یعقیق پس میباشم من نخستین کسی که بیوش می آید فاذا موسی باطش  
 بجانب العرش پس ناگاه می بینم که موسی علیه السلام گرفته ایستاده است یک جانب عرش را بطش  
 خمد کردن و سخت گرفتن فلا ادري کان فیمن صعق فافاق قبلی پس در نمی یابم من آیا بود موسی در میان  
 آسمان که بیوش افتاد و بودند پس بیوش آمد پیش از من و متعلق شد به عرش او کان فیمن امتحنی الله  
 یا موسی در آن کسان که است با کرد و فرود آورده است ایشان را خدا می تعالی از صعی و فرمود فصعق  
 من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله یعنی فرموده است حق تعالی روزی که دیند و شود  
 در صور هلاک کرد و دیگر که در آسمان و زمین است مگر کسی که خواهد حق تعالی که دی هلاک کرد و چنانکه فرشتگان  
 شاید که موسی نیز از ایشان باشد و فی رواية و در ذاتی این چنین آمده است که گفت آنحضرت فلا ادري احو صعب  
 بصعقه یوم الطوفان پس در نمی یابم من آیا حساب کرده شد این صعقه یا موسی بصعقه روز و در بیوش موسی را علیه السلام  
 صعقه شد در آن روز که دید او ظاهر بود و در آن منسوج شد و حق تعالی تالی کرد و بر کوه طور و موسی بیوش افتاد و بنده  
 بود امروز این صعقه را بصعقه که او را در آن شده بود حساب کردند و صعقه نشد او بصعق قبلی بصعقه شد  
 موسی را دلیکن بر این صعقه شد و پیش از من پس موسی را چون این قضیات ثابت است که مرا نیست تفضیل  
 چون فید برابر دی و این تواضع است از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نیز این فصل عزلی است که  
 موسی را علیه السلام ثابت و آن منافی فصل کلی نیست یا وقوع این کلام پس از نزول وحی باقیانیت  
 اوست چنانکه مذکور شد و وجه دیگر نیز باید و باید دانست که این صعقه آن صعقه نیست که به نفع صورت روز قیامت  
 حاصل شود زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و موسی علیه السلام در آن روز یکجا بودند که ایشان  
 را بدین صعی حاصل شود و نیز بعد از دی بحث است نه افاق و آنحضرت اول بصعق است با اتفاق  
 پس چون فراید لا ادري بلکه مراد بصعقه درین حدیث صعقه است که بعد از بحث خواهد بود و مردم الله  
 بیوش افتد بعد از آن بافاق است آیند اینجا فرموده است که چون من بافاقت یابم موسی را اینهم باطش  
 بجانب عرش و استثناء الامن شاء الله هم چنانکه در صعیق به نفع صورت است که قبل از بیوش است چنانکه  
 تفسیر آن ذکر کرده اند که این حدیث دلالت می کند که درین صعقه نیز خواهد بود و لا اقول ان  
 احدا افضل من یونس بن یسعی و فی گویم من که هیچ یکی از پیغمبران فاضل تر است از یونس علیه السلام  
 و منی بفتح میم و تشدید فو قایمه مفتوحه نام پدر یونس است که ابی القاسم موسی و در شرح این المکاب از  
 جامع الاصول نقل کرده که نام مادر اوست و تخصیص به نسر علیه السلام مذکور بدقت آن است که در

از اهل الحرم نبود و از ایندای قوم بنی صبری نبود و غضب کردند (باب بدأ الخلق و ذکر الایمان)  
 دید رفت در کشتی نشست انقضیه بامر ایشان اینی منظره آن است که کسی را بر وی قصص نمایند و فی  
 روایة ابی سعید لا تقیر و ابی الا انبیاء یعنی بر نگردد بعضی از پیغمبران را بر بعضی یعنی بگوید که فلان  
 پیغمبر فاضلتر است از فلان متفق علیه و فی روایة ابی هریره لا تفضلوا بین انبیاء الله تفصیل نه نمید میان  
 پیغمبران خدا و لا تفضلوا بحدود و روایت کرده اند بحال این نمی یاور و دوست قبل از نزول و بی  
 تفصیل یا تفصیل در اصل نبود و تفصیل بر وجهی که تحقیر و از وی دیگری لازم آید ۱۳۴ و عن ابی هریره  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا ینبغی لجملة ان یقول انی خیر من یونس بن متى  
 گفت آنحضرت هر سه مرتبه می فرمود که بگوید من بهترم از یونس پیغمبر این عبارت دو احتمال دارد یکی  
 آنکه آنحضرت می فرماید که بر اوستر بگوید از یونس برترم که معلوم شد و دوم آنکه کسی خود را بهتر از یونس  
 بگوید زیرا که هیچ دینی بر این نیست که اگر چه نه از اهل الحرم بود و قبل است که در زمان حضرت غوث  
 الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی یکی از مشایخ وقت خود را فوق یونس علیه السلام می گرفت و می گفت  
 من فاضلترم از یونس و مقام من بالاتر است از مقام وی علیه السلام پس حضرت غوث الثقلین  
 در غضب آمدند و فرمود که در دست و استخفاف بجانب وی ایضا افتاد و بر وی یابریه آید و در و  
 همان جا هلاک شد متفق علیه و فی روایة للشیخاری و در و ابی هریره بن العین چنین آید و است  
 گفت آنحضرت من قال انا خیر من یونس بن متى فقد کذب کسی که بگوید من بهترم از یونس  
 تحقیق و در و بی گوید بر مبنی ثانی مراد کند کفر است زیرا که علما اتفاق دادند بر کفیر کسی که خود را بهتر  
 از پیغمبران و اند ۱۳۴ و عن ابی بن کعب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الغلام  
 الذی قتلہ النضر طبع کافر اید و سن کدی که گشت او را حضرت علیه السلام سرشته شد و بود کافر  
 یعنی و نقد بر اهل بیت و در و که خاتم دینی بر کفر خواهد بود و این منافی نیست حدیث کل مولود یولد علی  
 فطرة الاسلام را زیرا که مراد باین تیر و استعدا قبول اسلام است و این منافی نیست شهادت خاتم را  
 و باجماع فطرت غیر ساقط است و تحقیق این و در و ایل کتاب در باب الایمان بالغنم و کند شده است فذکر  
 و لو عاش لارحق ابویه و اگر می زیست آن کودک هر آینه می پوشید و ظلم می کرد و داد خود را در تکلیف  
 می کرد ایشان را بر کفر طغیان و کفر از جت از حد و کینه استی و در تکلم کردن بر ایشان و کفران  
 نمودن نعمت ایشان را بعتوق مقصود ذکر حضرت است و این باب و اشادت بائنه وی از ایمان است و  
 خضر الفح حاد کسر آن و سکون خدا و کسر آن که اقل الکرالی و قتلانی گفته خضر الفح حاد کسر صاد و سکون  
 صاد و یا کسر خاد فح آن نیز آمده و نام وی باین مکان است و بعضی گفته است این ملک بر او ایلاس  
 بعضی گفته اند که کسر آدم است از صلب وی بعضی ابن فرعون گفته و این قول غریب است و بعضی



بعضی گفته که در زمان ابراهیم خلیل بود و بعضی گفته که از اولاد نوح (باب بدء الخلق و ذکر الابیاء)  
 است بهیئت واسطه و پدر او از مابوک بود و اسم اعظم و صبح آنست که وی عمر است و عمر محبوب از ابصار و  
 باقی است تا روز قیامت از جهت خوردن وی آب حیات را و برین اندکها میرعلی صوفیه و بسیاری از  
 صایحین و بعضی از کبار محدثین مثل بخاری و ابن الجبار که و جمعی دیگر چنانچه جرعی و ابن جوزی خیاست او را  
 از یاد کرده که انقل فی شرح القصد الاثالیه و ذکر او در کلام مشایخ بسیار آمده چنانکه شک و شبیه را  
 بدان را نباشد و در احوال حضرت فوت الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی نوشته اند که گاهی در وقت نغم  
 ایشان خضر و موائی گذشت و ایشان می فرمودند قف یا امرائیلی و اسمع کلام المجدی و مشایخ وقت  
 که او را می یافتند وصیت می کرد ایشان را می گفت علیکم بجلال البشیر عبد القادر فانه ینزل  
 فیه البرکات و یحصل منه السعادات و كما قال متفق علیه . ع . و عن ابی هریره عن النبی  
 صلی الله علیه و آله و سلم قال انما سمی الخضر لانه جلس علی فرة بیضاء . گفت آنحضرت که نام  
 کرده شد خضر که از جهت آنکه وی نشست بر زمین خشک که بر وی نیکی نمود و در وی بار بار گیاه خشک  
 فاذا هی بهتز من علفه خضر ام پس ناگاه آن زمین بار آن گیاه می جنبید از پس وی سبز تر و تازه  
 رواه البخاری . و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جاء ملک الموت الی موسی بن  
 عمران آمد فرشته مرگ یعنی عزرائیل علیه السلام بسوی موسی فقال له اجب ربک پس گفت فرشته  
 مر موسی را پاسخ ده مر برود و گداخود را و قبول کن حکم او را که قبض روح تو شده است . قال فاطم موسی عین  
 مالک الموت گفت آنحضرت پس طمانچه زد موسی چشم مالک الموت را اففقاء ها پس شست  
 و برگرد چشم فرشته را و گود کرد و فتو و تقیه کرد و گود کرد و فرج الملك الی الله پس باز گفت آن  
 فرشته یناب هذا فقال انک ارسلنی الی عبدک لایرید الموت پس گفت فرشته یعنی خدا  
 بدرستی تو فرستادی مرا تسوخی بده مرا ترا که نمی خواهد مرا و قد فقاء عینی و به تحقیق کرد که چشم مرا  
 چون گفتم اجابت کن برود و گداخود را و جان بده قال فرد الله الیه عینه گفت آنحضرت پس باز داد  
 حی تعالی چشم فرشته را و قال ارجع الی عبدی و گفت برگرد و باز برو بسوی آن بنده من و قل دیگو  
 الحیوة ترید آیا زندگانی درازی خواهی فان کنت ترید الحیوة فضع یدک علی متن ثور . سن اگر  
 می خواهی زندگانی درازی پس بنده دست خود را بر پشت گاوینی فماتوارت یدک من شعرة پس چیزی  
 را که بپوشد دست تو از موسی یعنی آنچه در زیر دست تو بیاید از موسی با آن کثرت فانک تعیش بها سقة  
 پس بدستی تو میری به شمار آن موسی یک سال و نوارت بد و ناست و در صبح مسام و ظاهرات  
 است به معنی بپوشد دست تو و توارت به معنی پوشیده شود و این درین عبارت معنی ندارد و اگر چه آنرا  
 توجیهی است که در شرح ذکر کرده ایم قال ثم مکث موسی ستر بعد ازین همه زندگانی و در از پیوست

قال ثم قموت كنت فرشته پس می میری تو قال گفتم موسی قال ان (باب بد الخلق و ذکر الانبیاء)  
 من قریب پس اختیار کردم موت را هم اکنون و مناجات کرد و بجز نایاب او در مقام نبوت که واقع  
 کرد و گفت و ب اذنی من الارض الثقلة خداوند از دیگ گردان مرا از زمین پاک کرده شد و که  
 نیست المنة صحت باشد و اثرش و افضل بقاع بود و در آن زمان و لد فن انبیا و رسل بود در صیقه یحیی و دیگ  
 گردان مرا از آن اگر چه قبل از یک سنک ادا می شد و درین استجابت و فن است و مواضع متر که  
 و قرب از دافن صالحین قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الله لو انی هنداء لاریتکم قبره  
 الی جنب الطریق گفت آنحضرت اگر این است که می بودم من نزد میت المنة پس مرا آئینه می نمودم  
 شمار قبر موسی را در یک جانب را در عند الکشیف الاخر نزد تو و دیگ سرخ که در آنجا است متفق علیه  
 پوشیده نماید که در بعضی اوقات استبعادی از مضمون این حدیث را می باید که کور شدن فرشته در معنی  
 داد و فرشته که برای قبض روح باید طیاره زدن بروی پر و پند او و اذنی که ایت موت و طول بقا و  
 دنیا مقوم می گردد و آن به لایق مقام نبوت و رسالت باشد و جایش آنکه چون فرشته بصورت  
 بشر آمد موسی علیه السلام ندانست که این ملک الموت است قبض روح وی آمده بلکه چون دید مردی  
 یکایک بروی در آمد گمان کرد که بقصد هلاک وی آمده پس دفع کرد او را تا بگوید چشم وی کشید و نیز  
 موسی او را دروغ گو دانست و آنکه دعوی قبض روح او کرد زیرا که بشر قبض روح نمی باشد پس غضب کرد و بروی  
 و غضب بر روح کوبید فی السعی باشد پس مذموم نبود و بلکه احتیاجی از جانب حق بروی متوجه نشد و گفته اند که در طبع  
 موسی علیه السلام حدیثی شدتی بود و موسی مظهر جلال بود و ماه و ایت می گفته که چون در غضب می آمد نگاه که بر سر  
 و است اشتعال می نمود و او را خدرا می و لویه کار و درین علیه السلام به جهت تقصیری که از حق و در سنخ از کوساله  
 بر سنی دیدیم ازین بابست و همه ش بود با جملة چون حدیث صحیح است ایمان بدان باید آورد و بر آنچه صحیح است  
 از محامل و تاویلات حمل باید کرد و الله اعلم ۱۶۵ و حسن جابر ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال  
 قل عارض علی الانبیاء گفتم آنحضرت به تحقیق عرض کرده شد بر من بنمبر ان و نموده شد ندانم که  
 لشکر را عرض می کند بر سر و ار فاذا موسی ضرب من الرجال کانه من رجال شقوة پس ناگهان  
 دیدم که موسی علیه السلام صغری و نسیمی از مردان است گویا که وی از مردان شتوده است بفتح شین متجمعه  
 و نیم نون پیش از داد و دهنه او و همه را تا در آخر نام قیام مشهور است از من و از دشمنان و از نیز میگوید  
 بفتح همزه و سکون ذای و ضرب بمعنی کم گشت و به معنی ممانه جسم نه لاخر و فریه آید و مردان شتوده ازین  
 قسم اند و حمل برین معنی مناسب تر است و روایت هیسی بن مریم و دیدم عیسی بن مریم علیه السلام را  
 فاذا اقرب من روایت به شهادت عروقه بن مسعود پس ناگاه از دیگ ترین کسی که دیده ام در  
 مشابیه بوی خرد بر سر مسعود است صحابی بود ثقیفی بعد از خود آنحضرت از طایفه آمد و مسلمان شد پس

رفت و دعوت کرد قوم خود را و قبول کردند و دعوت از ابراهیم  
بایستاد بر بام خود و اذان گفت تا مردی از قوم وی بری بسوی وی انداخت و بانست پس  
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود قصه هر دو مانند تهنه صاحب بس است که دعوت کرد قوم خود را  
پس بکشتند او را و رایت ابراهیم فاذا اقرب من رایت به شبها صاحبکم و دیدم ابراهیم خلیل  
را علیه الصلوة والسلام پس ناگاه نزد یکتربین کسی که دیدم مشابه بوی مصاحب شماست یعنی نقشه می خواهد  
و مراد میدارد آنحضرت بصاحبکم ذات شریف خود را اما معلوم می شود که میان آنحضرت و حضرت ابراهیم  
مشابعت تمام بود و رایت جبرئیل فاذا اقرب من رایت به شبها دحیة الفتح و آل و کمر آن بن خلیفة سبحانی  
مشهور است که جبرئیل بدان سمش می شد و در وقت این رویت هم سمش بصورت وی بود و رواته مسلم  
۱۷۰ و عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال رایت ليلة امری بی موسی  
گفت آنحضرت دیدم در شب امر را که برده شده مرا به بیت المقدس در شب معراج موسی علیه السلام  
را در جلا آدم مردی کندم کون طوا الا بضم طاء تخفیف و او به معنی طویل یعنی دراز قد و بلند و او بسیار  
دراز و در حدیث تخفیف است جعل الخیم و سگون عین و جمودت اکثر صفت موی می آید و گاهی صفت  
جسم می افتد که جمع و گرد باشد و اینجا این معنی مراد داشته اند زیرا که در حدیث آیند و بیاید که موسی علیه السلام  
در جل الشمر بود و در جل خیم جمع است چنانچه بیاید و فی الصراح جمع مرغول و مرد گرد اندام کانه من و جمال  
شفوة و رایت عیسی و جلا مر بوع الخلق و دیدم عیسی را مردی میان بالا الی الحمرة و البیاض مایل  
به سرخی و سپیدی یعنی رنگ وونی میان سرخی و سپیدی بود و سبط الراس فرو شده موسی سر و تحقیق معانی  
این الفاظ در شمایل شریف حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم بیاید و رایت ما لك نمازن الجار  
و دیدم مالک را که خزینه دارد و دوزخ است و دوزخ خواله اوست و الدجال و دیدم دجال را فی آیات  
اراهن الله آیاه و دید آنحضرت این جماعه را در ضمن آیات و علامات قدوت خود که نمود آن  
آیات را خدای تعالی او را یعنی در شب امر این قول را موسی است فلا تکن فی مریة من لقاءه پس  
جماش تو ای مخاطب و شک از دیدن و دریافتن آنحضرت ایشان را در این عبادت ذات جویی دیگر  
نیز است که در شرح مذکور است متفق علیه ۱۸۰ و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی  
الله علیه و آله وسلم ليلة امری بی لقیته موسی گفت ابو هریره که گفت آنحضرت که در شب  
امر ملاقات کردم موسی را فتنقه پس صفت کرد آن حضرت موسی را و بیان کرد و حایه را و بایقولی خود فاذا  
رجل مضطرب پس ناگاه که دیدم موسی مردی است مضطرب این را بچند وجه تفسیر کرده اند بعضی گفته اند  
که مضطرب به معنی دراز بالاست و قاضی عیاض گفته مضطرب طویل خیر شده و بعضی به معنی خبیث الائم گفته  
چنانکه در حدیث ضرب من الرجال و بدان تفسیر کرده اند و بعضی گفته اند که مضطرب این جا به معنی

جند است از خوف وحشت حی و آنده است که دی علیه السلام در (باب بلد الخلق و ذکر الانبیاء) نماز منضطرب و متحرکی بود و در عوارف آنرا بیان کرده بگلابی که حاشش آنست که جنبیدن وی از تپوچ و بای آنس و حضور و مشاهد جلال حی بود و باطن وی در جل الشمر و جل بکسر جیم که نه فرو داشته باشد که آنرا سبط گویند و نه رنگه که آنرا جند گویند کلاه من و جل شموه و لبقیت عیسی و بعة الفخ را و سگون موحده احمر و دیدم عیسی را میانه بالا صرخ مابقا صرخ سفید گفت و این جاسرخ چون صرخ سفید بود اطلاق تفرخ داشت آید و کویا صرخ از سفیدی غالب تر و بیشتر بود و کانا نما عرج من دیما س یعنی الحمام بکسر دال و سگون تخناب در آخر سین مهمه کونا بر آمده است از حرام مقصود و ضعف است بصفا و لون و تر و تازگی جسم و غایت ابروی به جنت غلبه روحانیت و زایت ابراهیم و انا شبه ولد به و دیدم ابراهیم را علیه السلام و حال آنکه من مسابه ترین فرزندان ادیم بوسی قال گفت آنحضرت فاتیما فاتیما پس داده شد فرا و آوند اهلها لکن یکی از آن دو آوند شیر است و الاخر فیه خمر و آوند دیگر دهوی می است در این فیه نیاید و دور خمر فیه گفت ظاهر آنست که نفس عبارت است و بعضی گفته اند که درین اشارت است بکسر است لکن و ثلث خمر فافهم فقیل لی غذا ایها شئت پس مخیر ساخته شد مرا و گفته شد بیکر هر کدام یکی ازین دو آوند که می خواهی و اختیار کن شیر را یا می و افا خلعت اللین فشر بعه پس گرفت شیر را پس نوشیدم آنرا فقیل لی هکایت القطرة پس گفته شد مراد او نموده شدی تو دین اسلام را که مفلور و مخلوق اند مردم بران زیرا که شیر دین عالم چون پاک و صاف و خالص و سفید و شیرین است و اذل و جزئی است که تربیت مولود و تغذیه وی بدان حاصل می گردد و در عالم اقدس آن امثال هدایت و فطرت است که تمام می گردد و باغذای قوت و حانی و در عالم قدس مورد امثال از عالم سفلی تا بهشت تا از وی معانی مناسبه اخذ می کنند و آمده است که هر که شیر و خواب بپزند و بخورند و تغیر وی عالم و دین و هدایت است الحمد لله علی ذلک بر خلاف خمر که همه خیانت و فساد و شر و منفرت است درین عالم و در آن و گفته شد پس اما انک لو اخذت الخمر غوت امک و اما آگاه باش مریستی که تو اگر می گرفتی خمر را اگر ادلی رندی شد امت تو مستغرق علیه ۱۹۹ و عن ابن عباس قال مرنا بجمع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بین مکة و المدینة گفت این عباس سیر کردیم ما همراه آن حضرت میان مکة و مدینه فمررنا بواو پس گذشتیم مابین وادی فقال ای واد هذا پس پرسید آنحضرت که ام وادی است این فقالوا وادی الازرق پس گفتند عیاله این وادی الازرق است بتقدیم زای بر راسی و وجه تسمیه این وادی به جنت کبودی که زمین وی داد و بعضی گفته اند که مسو است بر وی که کبود چشم بود و قال کانی انظر الی موسی گفت آنحضرت گویا زنگه می کنم من بسوی موسی و می بینم او را فلذا کرم من لوفه و شعرة شیاً پس ذکر کرد آن حضرت از رنگ موسی و موسی وی جزو آنکه گفت گندم کون است و در جل الشمر است چنانکه کشت و اضعافا صغیریه

اصبعیه فی اذنیہ نه نه و دو انگشت خود را در هر دو گوش خود چنانکه در (باب بلد اخلق و ذکر الانبیاء)  
افان می نهند برای باندی آواز له جوار الی الله بالتعلییه مراد آواز بلند و زاری و فریاد است بسوی خدا  
و در لیکت گفتن که مهران می کند و جواب بضم جیم و تخفیف امر بعد از وی الف در آخر و اصل بانگ  
گاد و د کرد نه عجل جسد الی عوار جواب بضم هم قرانی آمده است و به معنی آواز بلند کردن بدعا و تضرع و زاری  
نیز آمده مار ایهل الوادی و حالی که کرده است موسی و بن داوی قال ثم سرنا حتی اتینا علی  
ثنیة گفت این جواسس پسترسیر کردیم تا آنکه بر آمدیم بر کوهی و ثنیة فتح مثله و کسرون و نشد بد ثانیة  
و ایند بر کوه فقال ای ثنیة هذه پس پرسید آنحضرت که اسم ثنیة و که اسم کوه است این قالوا هر شا  
این کوه را بر شا است فتح و سکون و روشن معجمه نام کوهی است میان که و دینه اولفت یا گفته که اولفت  
است بکسر لام و فتح آن و سکون فاینر نام کوهی است و دین و اولفت و او می است فقال کانی الظر  
الی یونس علی ناقته و اعلیه جیه صوف پس گفت آنحضرت گویای بنیم بسوی یونس سوار  
بر ناله صرخ بر دی جیه پشمن است خطام ناقه خلیقه مبارک و می آرزوست فرماست خطام بکسر خا معجمه  
و جیه بضم خا معجمه و سکون لام و ضم آن مار ایهل الوادی بکسر بزه باین و او می سلیمینا ثنیة گفته که حج  
می آید رواه مسلم و تیره دیدن آن حضرت انبیاء اصلی الله علیه و آله و سلم و علیم کنایت است از یقین نام  
یعنی من چنان علم و ادم باحوالی ایشان که در حالت خیانت داشتند گویا که می بینم آنرا و بعضی گفته اند  
که این همه دشنام است و بعضی بر آنند که این تمثیل است که کشت یک دانه شد برای آنحضرت  
و در آوده شد و حس مشترک وی صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی از اهل تحقیق می گویند که بعد از آن وقت  
دید که در حالت خیانت داشتند و این در عالمی می باشد که در آن جامه سی و ستمبل و حال نیست و تحقیق  
این از کلام بعضی از متوفیه که در حقیقت زمان و مکان نگزم کرده اند باید جست گفت بنده مسکین عبد الحق بن  
سید الله بن حصه الله عن شوا ینب الظن و النجیمین که چون اتفاق است بر حیات انبیاء صلوات الله  
و سلامه علیهم اجمعین بحیات حقی و یاوی لیکن تجوب اند از نظر اوم پس بحقیقت نمود ایشان را به حبیب  
خود صلی الله علیه و آله و سلم بی تمام و بی مثال و بی استثناء و بی اشکال ۵۰۰ و عن ابی هریره عن المدینی  
صلی الله علیه و آله و سلم قال عفف علی داود و القرآن گفت سبب که دایده نه بر داود علیه السلام  
قرأت زبور و نوریت و افکاک یا مر بد و ابه فتخرج پس بود او که امری کرد بدین کردن چاه و نامی  
خود را پس زن کرد و می شد یقرا القرآن قبل ان تخرج و ابه پس می خواند داود قرآن را و تمام  
می کرد و آنرا پیش از آن که زمین کرده می شد دو اب وی معلوم نشد که چند بود و اب داود و در چه  
مقدار از زمان زمین کرده می شد اما این قدر معاروم است که از مجرای عادت بیرون بود و خصوصاً قرأت  
نوریت با آن بسیاری و در از می که داشت چنانکه می گویند که خط و می بخرا انبیای بنی اسرائیل بود و عزیر

عليه السلام را که بعد از احیاء و براشناخته نه خطه نوریت شناخته و (باب هدا الشلق و ذکر الانبياء)  
این از قبیل طی و سبط زمان است و آن امری ستره است نزد عارفین و از سیدنا امیرالمومنین علی رضی الله عنه  
نیز نقل است که در رکاب پاهی می نهاد و مایه ای دیگر در رکاب نهادن ختم قرآن می کرد و در وانی از منبر کبر  
تا باب دینی و لایاکی الامن عمل یدیه و می خورد و او در روزی که از کسیت و کار هر دو دست خود کرد و  
بانی بود در راه البخاری ۱۰۰ و عده من الی نبی صلی الله علیه و آله و سلم قال کانک امرأتان معهما  
ایضا هم اگت آن حضرت بودند و وزن که با آن دو زن و در سر آمد بودند یعنی یکی از آن دو زن  
پسری داشت جاء الذی قلبت باین احدیها آمد کرک پس بر دپسری یکی از آن دو زن را  
فقال صا حبتها انما ذهبت باءک پس گفت زنی که معاصب آن زن بود و خبر داد است کرک کرک بر سر  
ترا و قالت الا عری ایضا ذهبت باءک و اگت زن دیگر زده است کرک بر سر ترا پس خلا فی میان این  
دو زن افتاد هر که امی گوید که بر سر ترا می خورد فرا قتها کنتا الی داود پس قضیه بردند آن دو زن بسوی  
داد و نا حکم کند و میان ایشان فی قضی به للکونی پس حکم کرد بان بر سر ترا می زنی که کلان تر بود  
به جت شبیهی که بر سر ترا بان وید یا به جت آنکه در دست زنی بود یا به لیل و دیگر که سبغ شد مرا و را  
با جهاد و این حکم داد و دوی خود و الا خلافت آن مرد سلیمان را کنایش پیدا است فخر جتا علی سلیمان بن  
داود پس بیرون آمدند آن دو زن بر سلیمان و آمد بر نزد وی فاحین قاتل پس خبر دادند سلیمان را بصودت قضیه  
فقال ایتونی بالسکین اشقه بیکما پس گفت سلیمان بیاید نزد من کار و او پاره کنم این بر سر و احیان  
شما پاره یکی و هم و پاره دیگر را بر من می بفرستد سلیمان علیه السلام ازین امتحان شنفقت آن دو زن بود  
تا بکنیز گردد که مادر کسیت فقالت البصری لا تفعل یو نعلک الله پس اگت زن خود و پاره کن بر سر  
و ارحمت کند ترا خدا می تعالی هو اینها این بر سر سر زن کلان ترا است و هم بوی ده فقضی به للبصری  
پس حکم کرد سلیمان بان بر سر مردان خود ترا انما الله اقدوسی کبری الاقرام هم کرد که این بر سر صغری  
است پس بوی داد کند اقبل ای نهای گوید که سلیمان چون نقض کرد حکم داد و با آنکه حکم بر سر مرد و و منقوض  
نی کرد و اگر چه با جهاد باشد و جواب می گویند که آن حکم را و او علیه السلام بطریق جرم و قطع بود بلکه بطریق  
احتمال بود و قصد کرده بود که حکم کند و تواند که نسخ حکم مجامع فیه جایز باشد و در شریعت ایشان او اسم اعظم  
متمم علیه ۱۲۰ و عده من الی نبی صلی الله علیه و آله و سلم قال سلیمان لاطرفن اللیلة  
علی لعمین امرأة گفت سلیمان علیه السلام بر آن کنیز طواف کنم امشب بر نو وزن کنایست از جماع که در آن  
ایشان است و فی رواية بمانه امرأة و در این موبن بصد زن واقع شده است کلین قاتی بفارص  
بجاء فی سبیل الله هر یک از آن زبان بیاد و یعنی بر این سواد می را که کار را کند در راه خدا سلیمان علیه  
السلام این چند را بخود بر بست و عزم کرد که این چنین کند فقالت له الملك قل انشاء الله پس گفت سلیمان را

[illegible]



از شاد مردم مناسب احوال آنها و ایس بینا قلبی و نیست در میان (باب بداء الخلق و ذکر الایمان)  
 یا یعنی من و عیسی هیچ پندهری پس قرب ذاتصال معنوی در همه اینها مشترک است و خصوصیت قرب و  
 اتصال خودی با عیسی است بجهت السلام بتقدیر علیه ۲۰۰ و عغه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و نزل کل بنی آدم یطعن الشیطان فی جنبه با صبیحه عین یولد له فرزند آدمی خلایق و میزند شیطان  
 در بر و پهلوی وی بر دوا کاشت خود در این گام که زاییده میشو و فرزند آدم عیسی بن مریم خرنس  
 بن مریم ذهاب طعن و نشت شیطان با خلایق طعن فی الحجاب پس خلایق و دوا کاشت در پرده مراد  
 پیوستی است که نولد و دوی می باشد که آنرا مشتمی گویند ا کاشت و دوی خلایق و محمد عیسی نرسید و کلام دومین  
 حدیث مامن مولود الایمنه الشیطان در باب الایمنه گفته است معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم نسبتی و خارج است ازین پس حکایت از احوال بنی آدم جزو ذمی کند متفق علیه ۲۰۱ و عین  
 ای موسی ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال کمل من الرجال کثیر گفت آنحضرت کامل  
 شد از مردان بسیار و لم یکمل من النساء الا مریم بنت عمران و کامل شد از زنان مگر مریم دختر  
 عمران نو آسمیه امراة فرعون و آسیه زن فرعون ظاهر این حدیث ناظر است و دوا کاشت و اخصیت این  
 دوش از هر که جز ایشان است حتی فاطمه و زهرا و عایشه و سایر از زواج مطهرات و توجیه می کنند که هر اد  
 نساء در اتم سابقه است یا این کلام پیش از زودن و هم بود و فصل و کمال این مطهرات باشد با آنها  
 مستثنی اند از ان بقرینه اخبار و دیگر که در میان قبیل فاطمه و زهرا واقع شده است که فاطمه سیده النساء  
 المجته و در بعضی طرق از حدیث اخصیت فاطمه و زهرا و آسیه را استثنای آن و با لجمه احادیث مختلفه و درین  
 باب آمده پس با جهات و خبیات متعدد آید و بیا به تخیص جمومات قابل شود و در سایر سبب در  
 عقاید احوال علماء و درین باب نقل کرده شده است و ایضا علم درین حدیث فصل عایشه بلکه افضلیت او را  
 بیان کرده و فرمود و فضل عایشه علی النساء کفضل الثرید علی سایر الطعام و فضل عایشه بر زنان دیگر  
 مانند فصل مرید است بر باقی نظام و زید طمانی میگوید است که آنرا اشکنه گویند و در زمان شستن دو کاسه متفق علیه  
 و ذکر حدیث انفس و ذکر کرده شده است حدیث انفس که دوی یا غیر البریه واقع شده است و حدیث  
 یا بنی هرینه و ذکر کرده شده است حدیث ابی هریره که دوی ای الناس اکرم است و حدیث ابن عمر  
 و ذکر کرده شده است حدیث ابن عمر که در دست الکرم ابن الکرم فی باب المعافرة و العصبیه که  
 که شیت **فصل الشانی** **عین ربی و زین** **لحق و اح کسر زای و سکون** **نما به صحاب مشهور است**  
 خدا دوی و در این طایفه است **قال قلت** **گفت** **گفتم** **یا رسول الله** **این کسان و بنما قبیل ان** **بشرایق**  
**خلقه** **کیا بود و در دگر مایه سخن** **ان** **آگاهید** **ان** **خلق خود را** **قال** **کسان** **فی** **هماء** **گفت** **آنحضرت** **بود و**  
**هماء** **گفته اند** **که مراد** **هماء** **و در** **حجاب** **رقیق** **یا** **کنیف** **بر** **هم** **نشد** **و در** **ایت** **کرده شده** **است** **همی** **بمد** **و** **تقصر**



بشخص و برانهم نقد بر مراد بدان امری است که اودراک کند آنرا عقل و نه سه کنه ( باب بعد التخلق و ذکر الالباب )  
 آن وصف و قول وی که فرمود ما نبتته خوا و صافوقه هوا و بنو و زیر وی و او بنو و زیر وی و او کنایه نیست  
 از آنکه نو دماوی چیزی بس حاصل آن راجع کرد و بمضمون کما ان الله و لم یکن معه شیء و بعضی گفته اند  
 که این اثبات نسبت بدفع توهم مکان زیرا که ابر متبادست محال است وجود وی بی مکان و بی موالات امری  
 گفت که با ایمان آوردیم بدان و کف ندانیم آنرا به چیزی و بعضی گفته اند که مراد از سوال آن بود که  
 این کان عرش و بنا و اندا فرمود و خلق عرشه علی الماء و بعدا که در عرش خود را بر آب رواه المتروکی  
 و قال قال گفت نزدی که گفت یزید بن هارون که از اعلام امت دایمه حدیث و حافظ متقن صحیح الحدیث  
 و ایام احمد شای اذ گفته و اصل او از بنام است و فضایل او بسیار است مات سنه سبع و ثمانین الهجری  
 ای ایس معه شیء یعنی عما کنایت از آنست که نو دماوی چیزی چنانکه گفته شد ۲۰ و عن العباس بن  
 عبد المطلب زعم انه کان جالسا فی البطحاء و رایت من از عباس گفت که دی نشسته بود در بطحای  
 که که نام موضعی است و ابطح آب و در سنگ لاج فی عصابة نشسته بود و در وی از مردم و ظاهر  
 بحدیث حدیث در آنست که ابن قصیه پیش از اسلام عباس بود و آن گروه نیز مسلمان بودند  
 و رسول الله و حال آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بمجلس نشسته است فیه من سحابه فظنوا  
 الیه بانس کنشت ابری پس نگاه کردند آن جماعت بسوی آن ابر فقال رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم ما تمجدون هذه پس گفت آنحضرت چه نام می کنید شما این را قالوا السحاب گفتند این سحاب  
 است یا نام می گوییم این را سحاب و سحاب بر رفع و نصب هر دو در دایه است قال گفت آنحضرت و المزن  
 و مزن هم نام می کنید بضم میم و سکون ذای و مزن ابر بغیر را گویند قالوا و المزن گفتند مزن هم نام می کنید قال  
 قال لعنان گفت آنحضرت و عنان نیز نام می کنید بلخ عن قالوا و العنان گفتند و عنان هم نام می کنیم و فی  
 القاموس عنان ابری که نگاه ندارد آب را قال هل قدر ان ما بعد ما بین السماء و الارض گفت  
 آنحضرت آبادی باید و میدانید که چه چیز است و چه مقداره است دوری مسافتی که میان آسمان و زمین  
 است قالوا الا ندري گفتند فی و انیم قال ان بعد ما بینهما گفت آنحضرت که دوری مسافت  
 که میان آسمان و زمین است اما واحد قیاسی و اما اثنتان و یا دوا و ثلث یا سه و سبعون سنة  
 و یا دوا سال است یعنی مسافت هفتاد و یک سال است یا هفتاد و دو یا هفتاد و سه سال و این نزدیک از شک  
 رادی است و السماء التي فوقها كل لك و آسمانی که بالای اوست نیز هم چنین است که مسافت میان  
 این آسمان و آن آسمان هفتاد و چند سال است حتی عد سبع صوات تا آنکه شمار آنحضرت هفت آسمان را  
 و در حدیث دیگر بیاید که بعد میان زمین و آسمان و هم چنین میان آسمان با نصد که راد است و ابری هر آسمانی نیز  
 مقدره و با نصد که راد است و طبیی گفته که مراد سبعین میان است نه عدد زمین و این حد دبر ای میا گفته

سپاد آید و الله اعلم ثم فرق السماء السابعة بمربعه ازان بالای (باب در الخلق و ذکر الانبیا)  
 آسمان هفتم در بالی است که بین اعلا و اسفله کما بین سماء الی سماء سماعت میان بالای آن دریا  
 و پایان دی مانند مسافتی است که میان آسمان و آسمانی دیگر است و در اخبار آمده است که حق تعالی زیر  
 عرش و دیای آفریده است که ازان باز که عرش را برادر کرده است آن دریا را دان است  
 ثم فوق ذلك تماثیه او عال بسمر بالای آن دریاهاست فرشته است بر صورت او عال جمع و عل  
 بلج و ادو سکون عن بركوی بهن اظلاهن و در کهن مثل ما بین سماء الی سماء سماعت میان سبهای  
 ایشان در سرین های ایشان مقداد آنچ میان آسمان و آسمانی دیگر است ثم علی ظهورهن العرش بسمر  
 بر پشتهای ایشان عرش است بین اسفله و اعلاه ما بین سماء الی سماء سماعت میان  
 پایان عرش تا بالای آن مقداد آنچ میان آسمانی و آسمانی دیگر است ثم الله فوق ذلك ستر خدا ی تعالی بالای  
 آنست بنا و عظمت و کرم و عزت و بزرگوار و است قرار و تمکن و این تصویر می و تمثیلی است برای علو  
 و عظمت الهی تعالی و تقدس که دی فوق الله و در او کلی است چنانکه در قرآن مجیدی فرماید و الله من  
 ورائهم محیط و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خواست که ایشان را از شغل سفایات برداشته  
 برصور علویات و افکار در ملکوت سموات و ادوی متنان سازد تا از آنجیتر ترقی کرد و بهر پدید آکنده و برپا دارنده  
 ایشان متوجه گرداند و از گردناری بر سر شش بنان که در اسفل سافلین افتاده اند باز دارد و قائم و با  
 التوبی و واه الترمذی و اهود او و عن جیب و ضم جم و فتح با بن مطعم و ضم سیم و سکون و و  
 کسر صی صابی است از اثرات قربش از اولاد عجب سمات اسلام آورد و پیش از فتح بعد از عام خیبر عالم  
 بود و عام انساب و اخبار و ایام عربت گردانی که صدیق رضی الله عنه قال انی رسول الله صلی الله علیه  
 و آله و سلم اعرابی گفتم آمد آنحضرت و ابادیه نشینی و قال جهدت النفس و در مشقت انداخته  
 شد نفس با و جماع العیال و گرسنه شده اهل و عیال و فیکت الاله و ال و نقصان کرده شد مالها و هلكها  
 الا نعام و هلاک گشت چار و افا حتمق الله لنا پس طالب ما دان کن از خدا برای ما فانا نستشفع بك  
 علی الله پس بدستی طالب شفاعت می کنیم تو بر خدا یعنی ترا شفیع و وسیله می گیریم بدو که حق تبارک و  
 بنورسد و نستشفع بالله علیه و بطلب شفاعت می کنیم نزد ابر تو و خدا و شفیع می آید نزد تو تبارک و تعالی از  
 وی فقال النبی پس گفتم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سبحان الله سبحان الله کمر و فمازال  
 یسبح حتی عرف ذلك فی وجوه اصحابه پس همیشه تسبیح می کرد آنحضرت به تعجب و غضب تا آنکه  
 شناخته شد اثر غضب در رویهای اصحاب وی یعنی صحابه بعصب آنحضرت متاثر شد و در رویهای  
 ایشان نیز اثر آن ظاهر شد ثم قال بسمر گفتم آنحضرت و بیک و ای بر تو و عجب از تو انه لا یستشفع  
 بالله علی احد بدستی شایان اینست طالب شفاعت کرده نمی شود نزد ابر هیچ یکی و وسیله گرفته نمیشود و ایشان

الله اعظم من ذلك امر خدا و قدر و مرتبه او بزرگتر است از آن که وسیله (باب بدء الخلق و ذکر الالبیاء)  
 سازند او از کسی و بیک اندری ما الله و ای ترا آبا مبدائی و درمی یابی که چیست خدا و صفت او  
 و عظمت او چیست آن عرشه علی سمواته لهنکذا بدستی که عرش او که وی بر آن محیط است بر آسمانهای  
 وی هر آینه این چنین است و قال با صابعه مثل القبة علیه واثرت کرد او آنحضرت برای  
 نمودن و فهمیدن صورت نمکند آبا ماستان خود مانند کعبه بر کف دست خود به منی احاطه و نهی تمامه آسمانها را چه  
 جای زمین تا واته لیا طابه اطیقا الرحل بالحو اکب و بد رستی عرش ما آن عظمت و سنت هر آینه  
 آداز می کند مایه آداز کردن بالان شرف و ارفع یعنی ما بخوبی آید عرش از برداشت عظمت حق مانند عجز بالان  
 از برداشت سواد اطیقا آداز بالان دزین دشکمنی و نالیدن شمر کرده داین تصویر و تمثیل عظمت الهی است  
 بر قدر فهم اعرابی رواه ابوداود و عین جابون عبد الله عن رسول الله صلی الله علیه و آله  
 وسلم قال اذن لی ان احلث عن ملک من ملائكة الله من حملة العرش گفت آنحضرت اذن کرده  
 شد مرا که حدیث کنم و خبر دهم از عظمت فرشته از فرشتگان خدا از حاملان عرش و برادران آن ان مابین  
 شجرة اذیه الی عاتقیه که میان دو درخت گوش دی تا دو دوش دی مسیره سبعینة عام جای سیر  
 و قصد سال است عاتقی دوش و بعضی گفته اند میان دوش و کردن موضع رده رواه ابوداود و عین  
 زوارة بنم زای و تخفیف زاد الدلی بن ابی اوفی یصح لفره و سکون و او دفا از ثبات تابین است قاضی  
 بطر بوده از علما و فضلا و عا و زمان خود از ابن عباس و ابی هریر و سماع و در دوزی و در نماز فجر است می کرد  
 و آیت فاذا انقرفی الناقدی خواند صحیح ز و و جان و ادسه ناث و تسبیل و رزمین و لید بن عبد الماک  
 ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال لجبرئیل روایت می کند که در ده که آنحضرت گفت  
 هر جبرئیل را اهل روایت و بیک آیه و دیده پروردگار خود را فائتقص جبرئیل نقض بناد خدا و متحجر از نشاندن و انتقاض  
 کر زیدن و ناقض تب لرزه را گویند می گوید پس بد زید جبرئیل از دهنست این سوال و تصور این حال و قال  
 و گفت یا محمد ان بیعتی و بینة سبعین حجیا با من نورید بدستی میان من و میان خدا و تا پذیرده است  
 غایت آنکه آن برداشتی نورانی است و آن صفات مایه جبرئیل است بلکه صفات حق نیز که صفت برده ذات  
 است و تبیین و موقوف به علم شارع است و در روایتی سبعین الی حجاب و نو اند که کنایت از کثرت حجاب  
 باشد و در حدیث دلیل است بر جو از روایت حق سبحانه از جهت سوال آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
 از آن و کلام جبرئیل بر ذلالت دارد و بر آن و فرق میان ملائکه و بشرد وین باب حکم است اگر چه بشرد و  
 حجب و وحالی با جسمانی جمیع است و خود بشر را می باشد و در روز قیامت برویت حق و در رویت ملائکه  
 خلاف است فافهم لحد فوفت من بعضها لا حقن قفیت اگر نزدیک شوم از بعضی حجابها هر آینه بسوزم و بیست  
 اگر یک شرموی بر تر پریم و فروغ بجلی بسوزد پریم این عبارات ناظر بر حجب صفات حق و انوار ذات است

است تمامی شانه هکذا فی المصابیح هم چنین است در مصابیح که از (باب بد الخلق و ذکر الالبیاء)  
 زرار در روایت کرده و نام صحابی برده است و رواه ابو نعیم فی الصلیة من الحسن و روایت کرده  
 از ابو نعیم در حلیه که نام کتاب است از انس و تواند که زرار را از انس روایت کرده باشد الا  
 انه لم یکن یکن ابو نعیم ذکر کرده است این عبارت را که فانتقص جبرئیل دیبانی جواب داد که  
 کرده و ۶۹۰ و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان الله خلق امیرا فیل  
 مثل یوم خلقه بدستی خداوندی تعالی بعد از امیر افریخ و از آن روز باز که پیدا کرده است صافا قلمیه  
 در حالی که ضعف زنده است بر روی خود و الا یروى بصره بر نمیدارد امیر افریخ چشم خود را بینه از صور  
 و این چهار است از الهی و از تعدادی برای امری تیج صوابی که در این زمان فرمان و در سه بینه و بین  
 الرب بنان امیر افریخ و میان پروردگار تبارک و تعالی میفون نور افشاند و است که حجاب است  
 ما متها من نور و نوره الا احترق است از آن افشاند و تیج نوری که نزدیک شود از پروردگار تعالی مگر  
 آنکه بسوزد رواه الترمذی و صححه ۷۰ و عن جابر بن العباس صلی الله علیه و آله وسلم قال لما  
 خلق الله آدم و قد ربه روایت است از جابر که آنحضرت گفت از گاهی که پیدا کرد خدای تعالی آدم را احوالا و در  
 قالت الملائكة یارب خلقتهم یا کلون و یشرهون و ینکحون و یتوکجون گفتند فرشتگان ای پروردگار پیدا  
 کردی تو ایشان را که بخورند و می نوشند و جماع می کنند و سوار می شوند و قبا جعل لهم الدنیا و لنا الاخری پس ایشان را دنیا  
 بگردان و ما را آخرت یعنی چون ایشان شمع اند بدینا و ما را الدنیا نیستی نیست ایشان را همین دنیا باشد  
 و ما را آخرت و جمع کردن میان دنیا و آخرت مرا ایشان را زیادت است قال الله تعالی لا اجعل من  
 خلقتهم بیدای نمی گردانم کسی را که پیدا کرده ام من او را پرورد و دست قدرت خود جامع میان جلال و جمال  
 و نفخت فیة من روحی و دمیدم من روی از روح خود اضافت برای شریف و کریم است  
 کمین قلت له کن فکان هم چو کسی که گفتم من او را پرورد کردن شوبش میشود و آدم و ذابیت می این  
 را هم دارد با وجود آن شریف و کریم و همه ایشان جامع کمالات صوری و منوی و حسی و عقلی دنیا  
 و آخرت شدند و این حدیث و دلیل است بر افضلیت شریف بر مایه رواه البیهقی فی شعب الایمان  
 ۶۱ الفصل الثالث عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم المؤمن الاکرم  
 علی الله من بعض ملائکته سلمان بزرگتر است بر خدا از بعضی فرشتگان و فی تفصیل این مسئله مذکور  
 است در کتب کلام و رواه ابن ماجه ۵۲ و عنه قال اخذ رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم بیدای و هم از این بهره است که گفت گرفت آنحضرت پرورد دست مرا فقال پس گفت  
 خلق الله التربة یوم السبت وید اگر خدای تعالی خاک را در شبته و خلق فیها الجنایال یوم الاحد و پیدا  
 کرد و روی که در روز یکشنبه و خلق الشجر یوم الاثین و پیدا کرد و درختان را در روز دوشنبه و خلق

وخلق المکروه يوم الثلاثاء ویدر اگر دیگر و در ایینه پیرهای باخش را روز ( باب بداء الخلق و ذکر الانبیاء )  
سه شنبه و خلق التوریه يوم الاربعاء ویدر اگر در دشتانی را روز چهارشنبه این را دایت اسم است و روز  
دایت غیر اذ خلق النون یعنی پند اگر دوت را در روز چهارشنبه و تواند که نوز و حوت هر دو دوزین روز  
پنداشد و یا شد و ثبت فیها الدواب يوم الخميس ویدر اگر دوز زمین جنبند را در پنجشنبه و خلق  
آدم بعد العصر من يوم الجمعة ویدر اگر دادم دایم از نماز دیگر از روز جمعه فی آخر الخلق در آخر  
پندایش و آخر ساعة من النهار فقیما بین العصر الى اللیل و در آخر ساعت از روز در میان عصر  
نائب ازین جهت جمع نام کرد که پندایش الله در دبی جمع شد و قضیات دادند آخر ساعت او را  
رواه مسلم و صحفه قال بینما نبی الله صلی الله علیه و آله وسلم جالس واصحابه واثانی اباک انحضرت  
نبت است و یاران او اذا بی علیهم سحاب ناگاه آمد بر ایشان ابری در بعضی نسخ صحابه فقال نبی  
الله صلی الله علیه و آله وسلم هل تدرون ما هذا پس گفت آنحضرت آباد می یابید چیست این  
قالوا گفتند بر عادت خود الله و رسوله اعلم قال هذه العنان گفت آنحضرت این عنان است سابتا  
کنده است که عنان الفتح عن نام ابر است و هذه روايا الارض فرمود این ابر را از بهانی زمین است روايا  
برای مهله جمع را دید است در ادب شتری که بوی آب کشند تشبیه کرد ابر را با ابدان یسوقها الله فقال لکی  
اللی قوم لا یشکرونی و ندبی را اندخ ای تعالی آنها را بسوی قوی که شکر نمی کنند خدا را و لایله عوله و لکی خوانند  
او را درین شگایت است از کفران این قوم که برین نعمت شکر نمیکنند ثم قال هل تدرون ما فوقکم  
پس گفت آنحضرت آباد می یابید شما چیست بالای شما قالوا گفتند بحابه الله و رسوله اعلم قال فانها  
الرقیع گفت آنحضرت بد رستی آن چیزی که فوق شماست رقیع بر وزن فعل آسمان و بعضی گفته اند نام  
آسمان و بناست سقف محفوظ آسمان پستی است نگاه داشته شده از اقدان تشبیه کرده آسمان را به سقف  
خانه و موج مکشوف و آسمان موجی است منع کرده شده از سقوط موج نیز تشبیه کردند چنانکه موج معلق در هوا  
می باشد آسمان نیز معلق است بی ستون اسناده ثم قال هل تدرون ما بینکم و بینها پس گفت آن  
حضرت آیامی دایم چه در است میان شما و میان آسمان قالوا گفتند بحابه الله و رسوله اعلم  
قال بینکم و بینها خمس مائة عام گفت میان شما و میان آسمان پانصد ساله است ثم قال هل تدرون  
ما فوق ذلك پس گفت آنحضرت آیامی دایم چیست بالای این آسمان قالوا الله و رسوله اعلم قال  
مما آن بعد ما بینهما خمسة مائة سنة گفت بالای این آسمان دو آسمان دیگر است که دودی مسافتی که  
میان آن دو آسمان است پانصد ساله راه است ثم قال کذلک پس گفت آنحضرت هم چنین حتی حد  
جمع سموات تا آنکه شمرده هفت آسمان را بالای یکدیگر مابین کل سمانین ما بین السماء و الارض مسافت میان  
هر دو آسمان مقداره مسافتی است که میان آسمان و زمین است یعنی پانصد ساله راه است ثم قال هل تدرون

ما فرقت ذلك قالوا الله ورسوله اعلم قال ان فوق ذلك العرش كنت (باب بدأ الخلق وذكر الالهية)

بدستی بالای آن بخت آسمان حرش است وبنده و بین السماء بعد ما بین السما بین و میان عرش و میان آسمان مقید در دوی میان هر دو آسمان است ثم قال هل تدرون ما الذي تسمعون بستر گفت آنحضرت آیای و آیای چیست آن چیزی که از شما است قالوا الله ورسوله اعلم قال انها الارض گفت آنچه از شما است زمین است ثم قال هل تدرون ما تحت ذلك بستر گفت آیای و بنده چیست زیر این زمین قالوا الله ورسوله اعلم قال ان تحتها ارض اخرى گفت بدستی زیر این زمین زمینی دیگر است بینهما مسيرة خمسمائة عام میان این دو زمین سیاحت با قصد سالها است حقیقی عدد سبع ارضین بین کل ارضین مسيرة خمسمائة سنة تا آنکه شمرده آنحضرت بخت زمین را همان هر دو زمین با قصد سالها ازین حدیث معلوم می شود که نسبت مسافت و دوری میان زمین با بر و فوق نسبت آسمان باست پس آنکمی گویند که حقیقات زمین و آسمان متصل یکدیگر اند و بهم پیوسته و لهذا اراض را در قرآن مجید مژد ذکر می کنند و سموات را با لفظ جمع محالست این حدیث است شاید افراد ارض با اوده زمین زمین است که زیر ایشانست و زمین های دیگر که از این حیث آسمان با که از لفظ فیوض و آنادی رسیده و الله اعلم ثم قال والذي نفس محمد بيده و لو انكم ذریتهم انجل الى الارض السفلى لهبط علي الله انکر بودنی که شایف و درهای کر دید بدستی را بدستی زمین که با بیان از لفظ است هر آینه می افتاد آن رس بر خدا چون در احادیث دیگر فرقیست و اطاعت پروردگار تعالی و تقدس بر عرش عیان یافته است اعطاء و وجود علم و قدرت و ظهور آثار صفات اعمال و در زمین بیان کرد که هر جا قدرت اوست و زیر و بالا نه را اعطاء کرده است ثم قرأ بستر خواند آنحضرت این آیت را که هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بكل شئ عليم شرح حال این اسماء شریف سابقا و شرح اسماء حسنی معلوم شده است رواه احمد و الترمذي وقال الترمذي قرأ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الآية ذل على انه اراد لهبط علي علم الله و گفت ترمذی خواندن آن حضرت این آیت را دلالت دارد و در آنکه مراد و حدیث که گفته است لهبط علي الله لهبط علي علم الله است بقرینه وهو بكل شئ عليم یعنی می افتد آن در همان بر علم خدا و قدرت و سلطانه و بر قدرت او و بر قهرمان او و علم الله و قدرت و سلطانه فی کل مکان و علم خدا و قدرت و سلطان او در هر جا است یعنی آثار این صفات در همه جا است و الا این صفات حق هم مکانی نمید و هو علی العرش و خدا به کلی ذات خود بر عرش است که با وصف نفسه فی کتابه چنانکه وصف کرده است وی تعالی و تقدس ذات خود را در کتاب خود گفته الرحمن علی العرش استوی و هو رب العرش العظيم یا مراد مجموع آنکه آنچه ذکر کرده از وجود عالم و قدرت و سلطان و وجود ذات بر عرش چنانکه و هو الله فی السموات و فی الارض فربو الله

بکشفی محیط و بر هر تقدیر این آیات اگر چه در ظاهر موهم است و گمانه دلیکن (باب هذا الخلق و ذکر الایمان)  
 به حقیقت کنایت و عبارات از ظهور سلطان علم و قدرت اند و ما را و آیتها خدایان و معانی است که مناسب  
 قدس و نزاهت ابدی و تعالی تبار و غیر بر مانده و اسم اعظم ۴۰۰ و عنده ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 قال کان طول آدم متین ذراعاً و دراز می نه آدم شصت گز فی صبیح اذ روع مر ضاً در بهشت  
 گز بهشت ذراع در اصل به معنی دشت است از مرفق تا فوق اصبع وسطی و گز شرعی همان است ماند  
 آنکه مراد ذراع آدم است که قد ادمه از شصت ذراع و می بود یا ذراع متعارف الان از مردم  
 و ظاهر آنست که مراد ذراع مردم باشد زیرا که اگر مراد ذراع آدم باشد لازم آید که ذراع وی شصت  
 یکسانست و می باشد و در غایت قضا باشد بحسب طول جسد وی و از تناسب بنایت بیرون بود و کمالاً یخشی  
 و عن ابی ذر و ابی بنیست از ابو ذر خفاده می که در صدق در بهشت از اکیا بر داعیان صحابه است قال قلت  
 گفتم یا رسول الله انی الان نبیاء کما انی اولی که ام یکی از پیغمبران بود و نخست قال آدم گفت  
 آنحضرت بود اول انبیا آدم غیر اسلام قلت گفتم یا رسول الله و نبی کان پیغمبر بود آدم قال نعم  
 بپی مکلم گفتم آنحضرت آدمی آدم پیغمبر بود و سخن کرده شده یعنی فرستاده شده بروی صحت یعنی رسول  
 است قلت گفتم من یا رسول الله کم المرسلون از بیان انبیا مرسل چند کس اند قال ثلثمائة و بضعة  
 عشر گفتم آنحضرت در سل سبعمه و ده و چند تن اند و در دایمی سبعمه و چهارده آمده جماعه غفیراً جماعتی  
 انبوه جمیع جبرم و نشدیدیم به معنی بسیار و غفیر از خفا است به معنی سبزی نزار افاده یعنی کثرت می کند چه جماعه  
 کثیری پوشیده بودای خود را و فی رواية عن ابی امامة قال ابو ذر قلت و در دایمی از ابی  
 امامه آمده است که گفت ابو ذر گفتم یا رسول الله کم و قاء عدة الانبیاء چند است نام شمار انبیاء چه  
 در سل و چه غیر در سل قال مائة الف و اربعة و عشرون الفا فرمود صد و بیست و چهار هزار الف مرسل  
 من ذ لك ثلثمائة و خمسة عشر جماعه غفیر از مرسل از میان آن سبعمه و پانزده تن فرق است میان  
 نبی و رسول نبی آنکه وحی بوی بیاید تا مردم برساند و رسول آنکه کتاب با وی باشد و در عدد انبیاء و بیست  
 و بیست و چهار هزار نیز روایت آمده و سبب این اختلاف فاش از تعیین عدداً انبیا منع کرده اند و مجمل  
 باید گفت آنها بالانبیاء کاهم اجمعین ۴۰۰ و عن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم لیس الخبر کالمنها ثمة نیست خبر چری شنیدن مانند آن خبر چشتم ویدن بهر چند خبر یعنی باشد با وجود  
 ویدن را خاعینی و گاهی است که شنیدن را نیست و آنحضرت دلیل می آورد برین معنی می فرماید که ان الله  
 تعالی اخبر موسی بما صنع قوم فی العجل بدستی خدا انی تعالی خبر داد موسی را علیه اسلام پیغمبری که  
 کردند قوم وی در ماده کوب که قلم یلق الا لواح پس نیز داشت لوح را که در ان تودیت نوشته  
 بودند فلما عاين ما صنعوا پس هرگاه که موسی نزد قوم آمد و بهر چشم دید آنچه خدا انان از کمال الهی





وخلق المکروه يوم الثلاثاء ویداکرد که در رایی یعنی پیرامی پانزده روز (باب بعد الخلق و ذکر الانبیاء)  
 سه شنبه وخلق النور يوم الاربعاء ویداکرد در شنبان وادوز چهارشنبه این روایت مسلم است و در  
 روایت غیر اعلی النور یعنی پیداکرد حوت وادوز چهارشنبه و تواند که نور و حوت هر دو دین روز  
 پیداشده باشد و ثبت فیها المدواب يوم الخميس ویداکند که دوز من جنبه مارادوز پنجمه وخلق  
 آدم بعد العصور من يوم الجمعة ویداکرد آدم وایند از نماز دیگر از روز جمعه فی آخر الخلق در آخر  
 پیدایش و آخر ساعة من الفها رقیما بین العصر الى اللیل و در آخر ساعت از روز در میان عصر  
 تا شب و ازین جهت جمعه نام کردند که پیدایش اله و دردی جمع شد و قضیات دادند آخر ساعت او را  
 رواه مسلم و عنه قال بینما نبی الله صلی الله علیه و آله وسلم جالس و احصا بانه و انشای آنکه آنحضرت  
 شنبه است و یاران او اذا تبی علیهم حساب ناگاه آید برایشان ابری و در بعضی نسخ صحابه فقال نبی  
 الله صلی الله علیه و آله وسلم هل تدرون ما هذا یستن گفت آنحضرت آیا درمی یابید چیست این  
 قالوا گفتم بر عادت خود الله و رسوله اعلم قال هذه العنان گفت آنحضرت این عنان است سابقا  
 که شست بر عنان الفخ عنین نام ابراست و هذه روايا الارض فرمود این ابرها را ویهایی زمین است روایا  
 برای مهمل جمع و آید است در آیه شتری که بوی آب کشند نشید کرد ابرها را بدان یسوقها الله تعالی  
 الی قوم لا یشکر و ندعی را اندر ای تعالی آنها را بسوی قومی که شکر نمی کنند خدا را و لایذ عوفه و نمی خوانند  
 او را و ازین شکیات است از کفران این قومی که بزمین نعمت شکر نمیکنند ثم قال هل تدرون ما فوقکم  
 یستن گفت آنحضرت آیا درمی یابید چیست بالای شما قالوا گفتم صحابه الله و رسوله اعلم قال فانها  
 المرفیع گفت آنحضرت ابد و سنی آن چیزی که فوق شماست رفیع بر وزن فعیل آسمان و بعضی گفته اند نام  
 آسمان و نیابت سقف محفوظ آسمان یعنی است نگاه داشته شده از انقادن تشیه کرده آسمان را به سقف  
 خانه و موج نهکفوف و آسمان موجی است منع کرده شده از سقوط موج نیز تشیه کرده چنانکه موج ملتی و در هوا  
 می باشد آسمان نیز غلظی است بی ستون ایستاده ثم قال هل تدرون ما بینکم و بینها یستن گفت آن  
 حضرت آیاتی و آید بر قدس است میان شما و میان آسمان قالوا گفتم صحابه الله و رسوله اعلم  
 قال بینکم و بینها خمس مائة عام گفت میان شما و میان آسمان پانصد ساله راه است ثم قال هل تدرون  
 ما فوق ذلك یستن گفت آنحضرت آیاتی و آید چیست بالای این آسمان قالوا الله و رسوله اعلم قال  
 مما آن بعد ما بینهما خمسة مائة سنة گفت بالای این آسمان دو آسمان دیگر است که دوزخی مسافتی که  
 میان آن دو آسمان است پانصد ساله راه است ثم قال کذلک یستن گفت آنحضرت هم چنین حتی عند  
 سبع سموات تا آنکه شمرده هفت آسمان را بالای یکدیگر ضابین کل سمواتین ما بین السموات و الارض مسافت میان  
 هر دو آسمان مقداره مسافتی است که میان آسمان و زمین است یعنی پانصد ساله راه است ثم قال هل تدرون

ما فوق ذلك قالوا الله ورسوله اعلم قال ان فوق ذلك العرش كنت (باب بدء الخلق وذكر الانبياء)  
 بده سني بالاي ان انفت آسمان عرش است وبينه وبين السماء بعد ما بين السمايين وبيان عرش  
 وبيان آسمان مقدمه در دوی میان هر دو آسمان است ثم قال هل تدرون ما الذي فتكم بستر گشت  
 آنحضرت آیامی ده باید چست آن چیزی که زیر شما است قالوا الله ورسوله اعلم قال انها الارض  
 گفت آنچه زیر شماست زمین است ثم قال هل تدرون ما قبت ذلك بستر گشت آیامی دانیه چست  
 زیر این زمین قالوا الله ورسوله اعلم قال ان تحتها ارضا اخرى گفت بد رستی زیر این زمین زمینی  
 دیگر است بینهما مسيرة خمسمائة عام میان این دو زمین سیاحت با قصد سال راه است حتی عند  
 صبح ارضین بین اکل ارضین مسیره خمسمائة سنة یا یک شهر و آنحضرت هفت زمین را میان مردم  
 زمین با قصد سال راه ازین حدیث معلوم می شود که نسبت مسافت دو دوی میان زمین با بر دقت نسبت  
 آسمان است پس آنکمی گویند که ثقیات زمین همه منحل یک است و یکو آمد دهم بنو سدر و نه دایم را  
 و قرآن مجید همزد ذکر کن کند دسموات و اربابط جمع محال این حدیث است شاید افراد ارض بار ادا همین  
 زمین است که زیر این است و بر زمین های دیگر که دارند بخلاف آسمان که از الله فیض و آتامی رسد  
 و الله اعلم ثم قال والذي نفس محمد بيده لو انكم ذلتم فنجعل الى الارض المسطلي لهبط علي الله ان  
 بودنی که شکر و نوحه می کردید رستی را بسوی زمین که پایان از الله است بر آئینه می افتاد آن رستن  
 بر خط ایون در اطرافت دیگر تو قبت و احاطت پروردگار تمامی دقت سس بر عرش عیان یافته است اطاف  
 و وجود علم و قدرت و ظهور آثار صفات انفعال و در زیر زمین بیان کرد که بر جاده است او است و زیر  
 و بالا الله را اطاف کرده است ثم قرأ بستر خواند آنحضرت این آیت را که هو الاول والاخر والظاهر  
 والباطن وهو بكل شئ عليم شرح حال این اسماء شریف سابقا و شرح اسماء حسنی معلوم شده است  
 رواه احمد والترمذي وقال الترمذي قرأه رسول الله صلى الله عليه وآله وعلم الایة قدال  
 علی انه اراد لهبط علی علم الله وگشت ترمذی خواندن آن حضرت این آیت را دلالت دارد دوه  
 آنکه مراد از حدیث که گفته است لهبط علی الله لهبط علی علم الله است بقرینه وهو بكل شئ عليم یعنی  
 می افتد آن در میان بر علم خدا و قدرت و سلطانه و بر قدرت او بر قهرمان او و علم الله و قدرت  
 و سلطانه فی کلی مکان و علم خدا و قدرت و سلطان او در هر جا است یعنی آثار این صفات در  
 همه جا است و الا این صفات حق هم مکانی نه بیند و هو علی العرش و خدا بر تلی ذات خود بر عرش است  
 کما وصف نفسه فی کتابه چنانکه وصف کرده است وی نمایی و تقدس ذات خود را در کتاب خود  
 گفته الرحمن علی العرش استوی و هو رب العرش العظيم با مراد مجموع آنکه آنچه ذکر کرد از  
 وجود علم و قدرت و سلطان و وجود ذات بر عرش چنانکه و هو الله فی السموات و فی الارض فرمود و الله

بکشتی محیط و بر هر نقه بر این آیات اگر چه ظاهر مومست و نگانده لیکن (باب هذا الخلق و ذکر الانبیاء)  
 به حقیقت کنایت و عبادت از ظهور سلطان علم و قدرت اند و مراد آنها خدای حق و معانی است که مناسب  
 قدس و نزاهت اویند تعالی شاه و علم بر نامه و اسم اعظم ۹۹۰ و عنده ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
 قال کان طول آدم ستین ذراعا و در او ای قد آدم شصت گز فی صبع اذرع عرضا و دهفت  
 گز پهنا ذراع در اصل به معنی دشت دست اذرفتی تا فوق اصبع وسطی و گز شرعی همان است مانند  
 آنکه مراد ذراع آدم است که تداومت در شصت ذراع و سی بود یا ذراع متعارف اقلان از مردم  
 و ظاهر آنست که مراد ذراع مردم باشد زیرا که اگر مراد ذراع آدم باشد لازم آید که ذراع دسی شصت  
 یکسان است دسی باشد و در غایت قسرها شصت طول جسد وی و از تناسب بعایت بیرون بود و کما لا یخفی  
 ۹۹۰ و عن ابن ذریر و ابنت از ابو ذر خفای که در صدق و زهد از اگابو داعیان صحابه است قال قلت  
 لکتم یا رسول الله ای الانبیاء حکمان اول که ام یکی از پیغمبران بود و نخست قال آدم گفت  
 آنحضرت بود اول انبیاء آدم علیه السلام قلت کتم یا رسول الله و نبی کان پیغمبر بود آدم قال نعم  
 فی مکلم گفت آنحضرت آدمی آدم پیغمبر بود و سخن کرده شده یعنی فرستاده شده بروی صحت یعنی رسول  
 است قلت کتم من یا رسول الله حکم المرسلون از میان انبیاء مرسل چند کس اند قال ثلثمائة و بضعه  
 عشر گفت آنحضرت در کل سیمصد و دود و چند من اند و دود و ای سیمصد و چهارده آمده جمعا غفیرا جماعتی  
 انبیه جمیع صبر و نشد بدین معنی بسیار و غیر از خبر است به معنی ستم این نیز افتاده یعنی کثرت می کند به جماعت  
 کثیری پوشیده مادر ای خود را و فی روایتی این امامه قال ابو ذر قلت در دوا بی از ابی  
 اناده آمده است که گفت ابو ذر گفتتم یا رسول الله حکم و فناء عدة الانبیاء چند است تمام شمار انبیاء و  
 رسول و غیره من قال مائة الف و اربعة و عشرون الفاً فرمود صد و بیست و چهار هزار الف رسول  
 من ذلک ثلثمائة و خمسة عشر جمعا غفیرا بر سل از میان آن سیمصد و پانزده تن فرق است میان  
 نبی و رسول نبی آنکه وحی پدید آید و مردم بر او رسول آنکه کتاب بادی باشد و در دوا بیاء و دست  
 و بیست و چهار هزار نیز روایت آمده و سبب این اختلاف فاش از تعیین عددا بیامیغ کرده اند و بجل  
 باید گفت آنها را لا انبیاء کلهم اجمعین ۹۹۱ و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 وسلم لیس الخبر کالما قنته مست خبری شینان مانند آن جز چشم و بدن با چند تفریق نبی باشد با وجود  
 و بدن را جانی نبی و حکمی است که شینان را نیست و آنحضرت دلیل می آورد برین معنی دسی فرماید که ان الله  
 تعالی اخبر موسی بما صنع قومه فی العجل بدستی نه ای تعالی خبر داد موسی را علیه السلام بچیزی که  
 کرد قومی دسی در ماده کوب فلهم یلق الا لوالح پس بنده اخت و خوار که در ان توبیست نوشته  
 بود فلما عاين ما صنعوا پس هرگاه که موسی نزد قوم آمد و بد چشم دید آنچه خدا اند از کوساله الملقی

الاواح انداخت الواح را از جهت شدت غلبه فائز کسرت پس شکست (باب فضائل سید المرسلین غم)  
 الواح روي الاحاديث الثلاثة احمد و ايت کرد اين سه حديث را امام احمد رحمه الله تعالى و ابان فضائل سید المرسلین  
 صلى الله عليه وآله وسلم فضائل سید المرسلین صلی الله عليه وآله وسلم از حدیث و در حصر خارج است  
 و اعطای نمی کند به ان علوم اولین و آخرین و نموده اند آثار آنکه و حقیقت مگر بر نور نگاه و در حل و اتفاق دارند که  
 آن حضرت سید اولاد آدم و فاضل ترین پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم و علیهم اجمعین و بعد از وی  
 ابراهیم خلیل الله پس از وی موسی کیم است و یافه نشد و است تصریح از علما بعد از موسی و انبیا اعلم  
 الفصل الاول \* عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بعثت  
 من غیر قرون بنی آدم قرون فقرنا کلت آنحضرت بر اینکجه شده و قریب داده شده ام من از بهترین طبقات  
 فرزند ان آدم قرنی الله از قرنی یعنی در هر قرن در صلبهای پدران می کشتم و قرن طبقه مردم در یکت زمان که  
 قریب بود مگر با شد چنانکه صحابه و تابعین و تبع تابعین و امثال آن در هر از بخیر قرون بنی آدم هر طبقه است  
 که پدران آنحضرت در ان طبقه بودند و آن حضرت در اصلاط آنها بود و چنانکه بعد از اسمعیل علیه السلام  
 گناه بود و ترشش بود و بعد از وی ما ششم بود یعنی کثرت من القرون الذی کثرت معه تا آنکه شدیم از ترشش که  
 شدیم از وی و معنی خیریت محمود است بر فضایل حمیده و فضایل شریفه که در مبادی وقت عقلا اهل کرم و ابدان  
 مدح کنند به اعتبار دین و ایمان کمال اولاد این بود و در قرون است اما آبایی که اسم آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم پس به ایشان از آدم تا جد الله ظاهر و مظهر اند از او نبی که نزد و حسن شرک چنانکه فرموده  
 میزبان آمده ام از اصلاط ظاهر و با حاکم ظاهر و دلائل و دیگر که متاخرین علما می حدیث آن را تحریر و تقریر  
 نموده اند و انهمی این علمی است که فی تعالی سبحانه مخصوص اگر و انبیا است باین متاخران را یعنی علم آنکه  
 آباد اجداد شریف آنحضرت بمنه بر دین توحید و اسلام بوده اند و از کلام متقدمین لایح می کرد و کلمات  
 بر خلاف آن و ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء و يختص به من يشاء و هذا جزای خیر و شج خلال الدین  
 سید علی را که در دین باب مسائل تصنیف کرده اند و احادیث و احادیث بوده این مدعا را ظاهر و با هر که و انبیا  
 است و حاشا الله که این نور پاک را در جای ظلمات پدید نهد و در غرضات آخرت به تندیب و تحقیر آباء  
 و ارحم الراحمین و محمد و آل محمد و اولاد البختاری ۲۰ و عن واثلة کسر شانه بن الاصفع من مملو و قاف  
 صحابی مشهور است قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول ان الله اصطفى كنانة  
 من ولد اسمعيل بدرستي خدای تعالی برگزید کنانه را با کسر کاف که از اولاد اسمعیل پخته و اسطه است بعد از  
 اسمعیل و پیش از قریش است بعد و اسطه و اسطه قریش من کنانة و برگزید قریش را که از اولاد  
 نصرین کنانه است مشهور در اسمیه قریش آنست که آن نام داده بحریه است که در غایت قوت و زور  
 است و در صحاح از ابن عباس آورده که گفت قریش را اذان جت قریش نام کردند که در دین

در باطنی است که آنرا تریش می گویند و خود او باید تراشیده شود . ( باب فضائل سید المرسلین عم )  
 و در اینجای غالب و مانند نمی کرد و بر دی بیج یکی از آنها و جوه دیگر نیز در قاموس مذکور است و اصطافی  
 من قریش بنی هاشم و برگزیده از اولاد قریش هاشم و پسران او را اصطفائی من بنی هاشم و برگزیده مرا از  
 پسران هاشم پس وی صلی الله علیه و آله و سلم برگزیده ترین برگزیدگان و خلاصه خلاصها باشد و او اسلام و فی رواقه  
 للمقرضی ان الله اصطفی من ولد ابراهیم اسمعیل و اصطفی من ولد اسمعیل بقی کفایه و در روایت ترمذی  
 ابن قتیبه زیاده کرد که عذای تعالی برگزیده از اولاد ابراهیم اسمعیل را بعد از ان از اولاد اسمعیل کنانه را الی  
 آخره ۳۰ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انا سید ولد آدم  
 یوم القیمة من بهتر و بهتر و بزرگتر فرزندان آدم در جمیع صفات کمال روز قیامت تقید بر روز قیامت  
 باستوار ظهور آثار سیادت و کرامت است و در آن روز چو در آن روز ظاهر گردد که روز و زو از دست  
 و بیج کس از وی بخیرت الهیه قریب تر و بزرگتر نیست و از اینجا فضیلت بر ملا یکه نیز لازم آید بر مذ هب  
 اهل حق وی گویند بشر فاضلتر از ملا یکه اند و در بعضی احادیث ا فضیلت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 بر حلق علی الاطلاق نیز مذکور است در مواهب که نیمه در حدیث سلمان ابن عساکر آورده که گفت سلمان فرود  
 آمد جبرئیل بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و گفت بدرستی و راستی پروردگار تو می گوید یا فریدم بیج آفریده  
 را بزرگتر من از تو و دنیا داهل و دنیا را برای آن پیدا کردیم تا بشتنا سازیم ایشان را بزرگی ترا و مرتبت  
 ترا که بزرگتر نیست و اگر نمی بودی تو پیدا نمی کردم دنیا را پس ثابت شد که آنحضرت افضل خلایق  
 است همه و آنکه در بعضی احادیث آمده است که تفاهیل نهید میان پیغمبران و تفصیل نهید مرابر موسی و بر  
 پیغمبر جواب آن در سابق معلوم شد و اول من یشیق عنه القبر و من نخست کسی ام که  
 شگاف می کرد و از وی قریبتر نیست از آنکه وی صلی الله علیه و آله و سلم اول کسی است که بر انکبوت می شود  
 از قبر و اول شافع و من نخستین شفاعت کننده ام و اول مشفع و نخستین کسی که قبول کرده شود شفاعت  
 وی چو وی صلی الله علیه و آله و سلم نخستین شفاعت کننده است و شفاعت وی البته مقبول است  
 لازم آید که نخستین کسی که قبول کرده شود شفاعت وی است و تفصیل این در باب الشفاعت  
 گذشت و رواه مسلم ۴۰۰ و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انا اکثر الانبیاء  
 تبعها یوم القیمة من بیشترین پیغمبرانم از روی تابان روز قیامت و انا اول من یقرع باب الجنة  
 و من نخستین کسی ام که می کوبد در درخت رادی در آید وی در آرد در درخت رواه مسلم ۴۰۰ و عنه  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انی باب الجنة یوم القیمة و هم از انس است گفت  
 گفت آنحضرت می آیم در درخت را روز قیامت فاستفتح بس طاب می کنم کشادن در درخت را فیقول  
 الشاذن من انت پس می گوید خزینه دار بهشت چه کسی تو فاقول محمد پس می گویم یوم فیقول انک

امرت ان لا افتح لاحد قبلك پس میگوید تا من هشت بسبب (باب فضائل سید المرسلین ص م)  
 تو امر کرده شد و ام من که کتابم در مرتبه یکی را پیش از تو در اسلام ۶۰ و عقد نال قال رسول  
 الله صلى الله عليه وآله وسلم اما اول شفيح في الجنة من ختمين نزلت كتمه ام برای در آمدن  
 هشت یا برای دفع درجات و ان لم يصدق نبي من الانبياء ما صدقت تصديق کرده نشد و ایمان  
 آورد و نشاء هیچ پیغمبری از پیغمبران آن مقدار که تصدیق کرده شد من یعنی من بیشترین انبیاء از  
 و دئی است اتباع یا تصدیق کرده نشد هیچ پیغمبری چنانکه تصدیق کرده شد من و روقت اعتقاد بر وجه  
 اوس بیان کثرت است و بر وجه ثانی بیان قوت ایمان و زیادت محبت است یا محضرت صلی الله  
 علیه و آله وسلم و ان من الانبياء نبيا ما صدقه من الله الا رحل واحد و در رستی از پیغمبران پیغمبری  
 است که تصدیق نه کرد او را از است وی مگر یکم در و اسلام ۶۲ و عن ابي هريرة قال قال رسول  
 الله صلى الله عليه وآله وسلم مثلي ومثل الانبياء كم مثل قصور احسن بهيما له قصه و حال عجیب من و  
 پیغمبران سابق هم چه قصه و حال کوشی است که یکم کرده شد بنای او تمام کرده شد فی الاصرار بنیان  
 دیوار کرده در آورده ترك محله موضع لبنة گذاشته شد و از ان کوشک جای یکخشت و لبنة فتح لام  
 و کسر باد کسر لام و سکون یا نماز آمد قطاف بد الفظا پس گوید که او گذشته نظر کنندگان بقیه چون من  
 حسن بنیانه در عالی که شایسته می کنند نظر کنندگان از خوبی بناء آن کوشک الا موضع تلك اللبنة مگر  
 جای آن خشت که خالی ماند فكنيت ابا ساد ذب موضع اللبنة پس بودم من که بسنم جای آن خشت را  
 ختم می البنیان و ختم می الرسل ختم کرده شد بنیان بنا ختم شده من پیغمبران و فی رواية فانما اللبنة و  
 انا خاتم النبيين پس منم منال آن خشت و منم ختم كتمه و پیغمبران متفق علیه ۶۳ و عنه قال قال  
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما من الانبياء من نبي الا فدا عطي من الايات ذمت از  
 پیغمبران هیچ پیغمبری نماند به تحقیق داده شده از معجزات ما مثله آمن علیه البشر معجزه که مثل دبی در اجاز  
 و دلالت بر صدق پیغمبر ایمان آورده اند باطلاع بر ان مشابه آن آسمان و منظر شده اند با ایمان آوردن  
 چنانکه شان معجزه است یعنی هیچ پیغمبری نیست که اظهار معجزه باین کیفیت کرده و دلیکن مخصوص بر زمان وی  
 بود و از انقطاع آن زمان منتفاع گشت آن معجزه و انما كان الذي اوتيت وحيًا وحي الله و ذمت معجزه که داده شده ام  
 مگر و حی که فرستاده شده است نسوی من یعنی قرآن عظیم که معجزه عظیم است باقی به ندای و مور و شاه صدق است  
 بر نبوت سید العالمین و مرشاه المعبود طریق حق و یقین قار و جوان اکون اکثرهم ناطقًا انی يوم القيمة پس  
 امید ام که با ششم من بیشترین پیغمبران از وی ناطقان یعنی ناطقان مبرر بیشتر باشند تا در قیامت از جنت  
 بقایای معجزه که تا روز قیامت هر که آنرا مشاهده نماید ایا ان آرد متفق علیه اگر گوید که بانیای دیگر نزد حق  
 و کتاب و جواب بشر آنست که آن وحی و کتاب معجزه نبود هم چنین تکرار کرده اند و بیان منی این حدیث

و بعضی گفته اند که منی آنست که هر پیغمبر داده شده است از تجزات (باب فضائل سید المرسلین ۵ م)  
بحری که بود مانند آن مر پیغمبری را که پیش از وی بود از خوارق عادات و اما سحره عظیمه منی که وحی است  
و ادانش هیچ یکی را و ایند بیشتر شده تا باین من و این منی بحسب عبادت ظاهر نمی نماید اگر چه تقریر اول  
احد دو انکام است و اگر تشریح بر آید فافهم ۹۹ و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
و سلم اعطيت خمساً لم يعطهن احد من قبلي داده شده ام من پنج خصلت که داده نشده است هیچ یکی  
پیش از من نصرت بالرب ع بهیوة شهر فنج و طفر داده شده ام من باز اخن ترس و رول دشمنان من  
از سبابت بگاه داده و منحصر این نسبت بانبیا است صلوة الله و سلامه علیهم و امر ساطین و جبار  
خارج بحث است و مقصود حصول فتح و طفر است بر عجب که بالعدل حاصل شود و اما مجرد وقوع رعب پیزی  
دیگر است فافهم و جعلت لی الارض وسیلاً و کرده شده برای من تمام روی زمین سجد و گاه که درست و روی  
نماز کند آردن و در انهم ساقه خرد و مواضع معهود که یح و کنایس ایشان باشد دوست نبود و بعضی گفته اند که  
منی آنست که ایشان نماز نمی کند از دنگ و رجائی که متیقن می بود طهارت آن و مباح کرد و ایند شده  
برای ماهر حا که باشد خرا که متیقن کرد و نجاست آن و طهور او کرد و ایند شده برای من زمین پاک کننده که  
قیمم باشد و در انی امم دیگر که طهارت جز بآب نبود فایما رجل من امتی اذ و کتته الصلوة فلیصل پس  
هر که ام مرد از امت من که در راه بود او وقت نماز و یا نه نشود آب پس باید که تیمم کند و بگذارد و در انجا  
نماز و این تقریر این قول منفرج بر مارد و کردیم بگردانیدن تمام زمین مسجد و سم بر نکر دانیدن دی و خود  
و احدث لی المغانم و لم تحلل لاحد قبلي و حلال کرد ایند شده برای من غنیمت و حلال کرد ایند شده  
مر هیچ یکی را پیش از من گفته اند که انهم ساقه چون غنیمت می کردند حیوانات و امی کست آن ملک  
غنیمت کنندگان را بنبیای ایشان پس مخصوص کرد ایند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باخذ خمس و صنی  
که هر چیز از غنیمت خویش می کرد و مثل شمشیری یا چاربه مثلاً اختیار می کرد برای خود و اگر غیر حیوانات و  
غنیمت می کردند که دی آورند او را در جائی پس آتش می آمد از آسمان و آن را می سوخت که انی بعض  
اشروح و اعطيت الشفاعة و داده شده مرا مرتبه شفاعت عظمی عامه ثلثه تمامه محال و مواطن شفاعت  
و اچنانچه در باب شفاعت گفته شد و كان الفی یبعث الی قومه خاصه و بود پیغمبر پیش از من که  
فرستاده می شد بسوی قوم خود خاصه و بتومی دیگر که داشت و بعثت الی الناس عامه و فرستاده  
شده من بسوی تمام مردم بلکه بانس و جن و تواند که بعثت وی صلی الله علیه و آله و سلم بسوی جن بعد از ان شده  
باشد ازین جهت تعرض بحی که در تحقیق این در حدیث آید و کرده شود و متفق علیه ۱۰۰ و عن ابی  
دروم ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال فضلت علی الانبیاء بعثت و این است از ان  
هر چه که آنحضرت گفت فضیلت داده شده ام من پیغمبران به شش خصلت و حدیث سابق

و نج گفت و این جانش و بحقیقت فضیلت آن حضرت صلی الله علیه (باب قضائین سید المومنین عم)  
 و آله و سلم که بدان مخصوص و ممتاز است بسیار است خارج از حد حصرواحص و لیکن بعضی از آن  
 بتقریب وقت و سوال و در احادیث مذکور شده و مقصود حضرت نیست اودیت جوامع الکلم داده شده ام گمانی  
 که جامع کلمات و حاوی معانی کثیره اند و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تکلم می کرد و بکلامی موجز که  
 شامل معانی کثیره می شد و این از جواهر حضرت حامیه مجریه است مثل انما الاله مال بالنیات و من  
 حسن السلام الموه توكلمه سالایه و والدین النصیحة و امثال آن که هر یکی متضمن معانی کثیره و جریله است و  
 بعضی از علماء از برای جمع این احادیث مرصعه ای شده و قطعی از آن گرفته اند و بعضی گفته اند که مراد جوامع قرآن  
 است که جنس بسیار در وی در الفاظ سبزه معانی کثیره جمع کرده و معنی اول ظاهر تر است و ولایت می کند  
 بر این دو ابی که زیاده کرده است در وی اختصار فی الکلام و این ولایت دارد بر معنی اول و نصرت بالمرحوب  
 و نصرت داده شده ام بر محب و خوف چنانکه در حدیث سیره شهر مذکور است و احلت لی القضاء  
 و جعلت لی الارض مسجدا و طهورا و ارسلت الی الخلق كافة و فرستاده شد من سوی خلق همه  
 و ختم بی النبیون و ختم کرده شد بمن پیغمبران و راه مسلم و در تخصیص عموم رسالت آن حضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم سخن کرده اند که در زمان نوح علیه السلام پیغمبری دیگر نبود پس باید که مبعوث بنامه اهل آن  
 زمان باشد و نیز دعای وی علیه السلام بر تمامه اهل ارض و ملاک و غرق و لالت و در آیه مبعوث آمده بود  
 و استثنای امر وی نگارند و نیز سلیمان علیه السلام سیر می کرد در زمین و امری کرد مردم را با اسلام چنانکه  
 باقیس و جزوی و تهدیدی نکرد ایشان را بقبال و این دلیل است بر عموم رسالت و جواب داده شد است  
 بآنکه عموم رسالت در اصل پشت نبود بلکه حادث شد بعد از آن با کمال غایت الله بعد از غرق در موبو این  
 ابابیش از غرق احتمال دارد که وی مبعوث باشد بقوم خود خاصه و چون جرقوم وی بر زمین نبودند بظاهر  
 چنان بود که بعثت وی عام است اما دعای وی علیه السلام بر تمامه اهل ارض از جهت آن بود که دعوت  
 وی قوم خود را بتوحید رسانید تمام مردم را از جهت طول مدت عمر وی پس متاوی شده بدین شر که پس  
 سبخی شده مذایب را و بعضی گفته اند که تواند که توحید عام باشد در بعضی انبیاء و التزام فروع شریعت وی عام  
 نباشد و جواب از اشکال بحال سلیمان علیه السلام گفته اند که معنی رسالت مخصوص است بحال و احیایات  
 و مراثت اما در مذایب پس مردم را بدان و انبیاء و انامید بقبال که بظاهر از خصایص و احیایات  
 می نماید بحقیقت از خصایص آن نیست بلکه آنچه مخصوص است عقاب در آخرت است که انی حاشیه السوطی  
 علی الناس و احتمال دارد که تهدید بقیس و قبال وی از جهت ملک باشد از جهت رسالت و وی علیه  
 اسلام هم ملک بود و هم رسول فلا اشکال کذا اقیل و عینه ان رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم قال بعثت بجوامع الکلم و نصرت بالمرحوب و هم از این بهره است که آن حضرت گفت برانگیخته



بر آنکس که شده و فرستاده شده ام این یواضع کلمه و حضرت داد و شد ام ( باب فضائل عید الفریسین هم )  
بر عجب شرح این معلوم شد و بیننا انما نائم را اینتی به معانیخ خوان این الارض و در انشای آنکه من  
در خوانیم دیدم خود را که آورده شده ام گنبد های خزیده های زمین را یعنی در او نهاده است آن گنبد مرا  
فروضت غنی یلای پس نهاده شد آن گنبد به پیش من مراد قنوط است که کشاد باوری تعالی بر است  
وی صلی الله علیه و آله و سلم از بلاد شرق و غرب و استخراج کنوز و وفایب یا مراد گنهای زمین که در وی  
سیم و زراست متفق علیه ۱۲۰ و عین ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
ان الله ذوی لی الارض بدرستی خدا ای تعالی فرام آورده و در کشید برای من زمین را فرایت مشارقها  
و مقاربهها پس دیدم من بلاد شرق و او غرب آنرا و ان امتی میبلغ ملکها مازوی لی منها و بدرستی  
است من نزد کاب است که برسد ملک وی و بادشاهی وی چیر بر اگر فرام آورده شده و در کشیده شده است  
برای من از زمین یعنی در مشرق و مغرب پادشاه شوند و تعریف کنند و اعطیت الکفرین الاخر و  
الایض و او را شده فراد و کنج نهرخ و سفید مرا و کنج سراز خزیده های اکامره که خسران فادین اند  
که غالب بر این پادشاه است و کنج سفید خزیده های قیصره که پادشاهان روم اند و غالب بر ایشان نقره است  
و بعضی گفته اند که مراد با کاب تمام است از جهت نهرخی و کاب ایشان و بایض ملک فارس از جهت  
سفیدی و کاب ایشان و بعضی اول ظاهر تر است و ای ایها الکرام و ایها الامتی ان لایهکما بمسنة عامة  
و چون در سنتی من سوال کردی که بر دوزخ و دوزخ های اینست من این که هلاک کند امت مرا تقطع عام یعنی تقطعی  
که تمام امت را هلاک کند و ان لا یسلط علیهم عدوان من سوي انفسهم و این که بر نگار و بر امت من  
و من لا از فرزندان ایشان یعنی کافران را قیصت بیخ بیضت هم پس مباح کرد اند و ایشان جای اجتماع  
ایشان و محل سلطنت و قهرمان ایشان را و برضه میان هر ای و بینان شهر و جای قوم یعنی و قسمی که محل  
و مستقر ایشان است و ایشان را تمام هلاک کرد اند و ان ربی قال و بدرستی بر دوزخ و دوزخ من گفت  
یا محمد انی اذا قضیت امر افاته لا یرد برستی من چون حکم کنم امر را پس برستی که آن دوزخ ده  
و باز گردانیده نمی شود آن حکم علما باشد یا لا و ای اعطیک لامتک ان لا یسلط علیهم بمسنة عامة و بدرستی من  
و او را بر امت تو که هلاک نکرد انم را شارا تقطع عام و ان لا یسلط علیهم عدوان من سوي انفسهم  
قیصت بیخ بیضت هم و او را بر امت تو که هلاک نکرد انم را شارا تقطع عام پس مباح کرد اند و بعضی  
ایشان را و او را اجتماع علیهم من با قطار هاد اگر بر فرام آید بر ایشان کسانی که در تمام حواس  
و فوای زمین اند یعنی اگر بر کافران تمام عالم جمع شوند حتی یکون بعضهم یهلك بعضا و بعضی بعضهم بعضا  
تا آنکه باشند بعضی از امت تو که هلاک کرد اند بعضی را دند و اسیر کند بعضی را یعنی کافران بر ایشان غلبه و تسلط  
نشد و ملک را نتواند ستاند و لیکن امت تو میان خود جنگ کنند و بعضی هلاک کنند و بعضی را این چنین

در قضا است قد بر الهی و قضای وی و قضای الهی عز شانه هر که تغییر نیابد (باب فضائل سید المرسلین عم)  
و بعد از این خبر و اگر چه امر بکند و بدان و حکم شرع بدان اتفاق نگردد و او محکم است و عن سعد ابن رسول  
الله صلی الله علیه و آله و سلم من معجل بنی معاویه و ایت است از محمد بن ابی وقاص که آنحضرت کذاست  
به مسجد بنی معاویه که قیله ایست آنجا نصاره و ملائک میروند حدیثه سطر نشان آن مسجد قایم است و در سخن و بی  
نشان های ناله آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است و محل فرج عینه از کفایت و رآه آنحضرت  
پیش بگذارد و در آن مسجد و در کت و صلیبا معه و کذا الله ویر ما آ آنحضرت و در عاب به طویلا و واکر و  
آنحضرت پرورد و گاه خود را دعای و در او در شهید یا بعد از آن و ظاهر ثانی است اللهم انصرف بستره اکت  
آنحضرت از نماز و دعا فقال پس گشت سالت ز بهی فلما سوال کردم و او خود استخیم از پر و دگار خود و  
خصلت و فاعطانی ثقتین و صنعتی و احل لک پس و او در او و خصات و او را یکی را بعد از آن بیان آن  
به خصات می کنند که در روز است و آن و واکر و او یکی که کند و بقول خود و سالت ز بهی ان لا یهلك امشی بالسنه  
سوال کردم پرورد و گاه خود و واکر و اما که نگردد اند است مرا بقطه عام فاعطانیها پس و او مرا این خصات  
و او سالت ان لا یهلك امشی بالفرق و غیر سوال کردیم که بیا که نگردد و اندامت مرا بفرق عام فاعطانیها  
و سکون آن و واکر و ایت به سکون است فاعطانیها پس او در این و این و سالت ان لا  
یجعل بآسهم بفرق و سوال کردیم که بیا که نگردد و اند بجا که ایشان را میماند ایشان که بجا که بجا که بجا که  
و با سس و اب و سخی و حاسب سخت فاعطانیها پس منع کرد و در او این خصات را از این بجا  
معاوی می شود که بهی ای بیا ضلوا است بعد و سالت به علیهم سباحت است و در او بجا که بجا که بجا که  
از این سباحت ان کلامی است که در بجا خود و چیزی از آن از او است بجا که بجا که بجا که بجا که بجا که  
و ما و عن عطاء بن ریحان و سالت بجا که بجا که بجا که بجا که بجا که بجا که بجا که بجا که بجا که  
است بر وی بسم الله الرحمن الرحیم است قال لقلت عبد الله بن عمر و این العاص گفت ما یقات  
کردم عبد الله بن عمر و بن العاص را قلت اجمع فی عن صفه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
فی التوریه کتم خبره مرا از بعضی صفات پیغمبر که در تورات مذکور است فابرا عبد الله بن عمر و تورات  
خوانده بود و از آن حضرت شنید و بیا شد از بعضی اهل کتاب که ایمان آورد و در دود و بود و بی دهنی ای بیا  
از اهل علم و کتابت و عالم بکتاب سباحت خوانده بود و آنها را می نوشت اعادیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
و وی کثیر الاحادیث است مثل ابی هریره و ابو هریره می گفت که فرق میان من و عبد الله بن عمر و حسین است که وی  
می نویسد احادیث را و من نوشتم نمیدانم پس او را حفظ عطا کرد چنانکه در حدیث ذکر آمده است  
گفت عبد الله بن عمر و اجل الفخره و جیم از حروف تصدیق است یعنی نعم یعنی آری پیغمبر است ترا  
لصفت آنحضرت که در تورات است و الله انه لم یصوف فی التوریه بجا که بجا که بجا که بجا که بجا که بجا که بجا که بجا که بجا که

نه است و در تورات بعضی صفتها فی القرآن آنرا بعضی صفات (باب فضائل حید المرسلین هم)  
 وی که مذکور اند در قرآن درین آیت یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا ای کرامی بشمار بدرستی ما  
 فرستاده ایم ترا شاه بر اهل است و مبعوث از خورشید و بنده و جواب مرسلین را و قلیلا و ترستاده از  
 مذاب مرعایان را و حرز اللامیین و بنا بر عرب را احراز با سرحد سکون و ای مهمانین جای استوار که  
 پناه ده و ترا و با جمیع عرب اندر بر آنکه در غالب خود اندین و خوشنمذات و پادشاهت آنکه جنوب بام القری اند  
 که نام یک است و تخصیص بحرب بهجت آنست که مبعوث در ایشان و از قوم ایشان است و بهجت  
 آنحضرت ایشان از سطوت عجم و آنکه حرز از اهل اشیاطان و آنوقت نفس مراد در آن فرو و در شریف وی صلی  
 الله علیه و آله در علم بهجت و پناه علیمان است و بعضی گفته اند که مراد حفظ قوم اوست اذ است قبضال و نزول  
 خدا بر ایشان مادی که وی در ایشان است چنانکه در قرآن مجیدی فرماید و ما کان الله ليعذبهم  
 اوانت فیهم انت عیالی تو ای محمد پدر و خاص نبی که در حقیقت ندگی خاص هیچ کس با تو شریک نیست  
 و در رسولی و تو رسول نبی و فرستاده نبی بخلق محمد و کل نام ذکر ده ایم من ترا ستوین که همه کارهای  
 خود را بدین سپرده و قطعا بر جود و فو است خود را بسپارده لیس بفظ این چنین ستوین که نیست و در شست خود  
 و لا غلیظ و نه دشت سخن و لا مشابیه بشید خام و نه فریاد کننده فی الاسواق و در بازار را تخصیص بیازار  
 بهجت عزت و عادت که در آنجا شود و در غایت بسیار بی باشد و صاحب ریضا و نیز آمده است و لا یدفع بالبیعة  
 السیئة و در نمی کند بدی و اید بدی یعنی هر که بوی بدی آگند بدی خجای و بی نمیده و لکن یفعلوا و یفعلوا  
 و لیکن و در نمی کند بدی بوشد بلکه احسان می کند و لکن یقیضه الله حتی یقیم به الیلة العو جاء و قض می کند  
 روح او را خدا ای تعالی تا آنکه ترا است می گردانند به ایت می کند بوجدی قوم کج و گیر او را بان یقولوا  
 و است که در این حالت کج ماین است که بگویند ایشان لا اله الا الله و صفت شوند بوجیه و یقیض بها  
 اعینا عیادی کشاید ای تعالی ماین گفته چشمهای کو در او را و افا فاصلا و می کشاید گوشهای که در او و قلوبا  
 خلفا و دلهای را که نمی نمند چیزی و یاد از این چیزی را کو یاد و غلات و و پرده اند و الا البخاری و کذا  
 و واه الدار می عن عطاء عن ابن سلام فحوره و سم چنین در ایت و کروه است این حدیث را  
 و از می از عطاء بن یسار از عده ابن سلام فانه این حدیث که روایت کرده است بخاری از عطاء از عده  
 ابن عمر و ذکر حدیث انبی هر ذرة من الاخرین فی ما لا الحیفة و ذکر کرده شد حدیث ابن ابی ربه  
 که در فضائل آنحضرت است و در اول از نظر فی الاخرین است و در باب جمعه ۱۸ الفصل الثانی  
 عن اصحاب فتح خاه مجمر و شید بنو محمد دین الارث فتح امره و دادند به وفایه صحابی است اسلام آورد و پیش  
 از در آمدن آن حضرت و ادال که تم را دعاب کرده شد و در بین خدا و سر کرد و حاضر شد بدرد او مشایخی  
 و اگر بعد از است و وی اول کنش است که مرد بگویند و نماز گذارد و بر وی امیرالمومنین علی بن ابی طالب

قال كنت خباب صلي بنار رسول الله نازكنا واما يعني امانت (باب فضائل سيد المرسلين عم)  
 كردند و بغير خدا صلي الله عليه وآله وسلم صلوة يك نمازي را فاطما لها پس در از كرد آن نماز را  
 قالوا كنهه يار رسول الله صليت صلوة لم تكن تصلها كذا روي تو نمازي را بر از ي كه خود ي نو ك  
 ي كه از دي نماز باين در از ي قال اجل كفت آن حضرت آدمي اليها صلوة رغبة ورهبة زير كه اين نماز  
 رنجت و خواهش و بیم و بوی دعا و سوال ي كردم و امید اجابت و خوف خشیت داشتند ازین  
 جهت در از كردم و خضوع و خشوع بسیار نمودم و انبي مالک الله فيها ثلثا وید وستی من سوال كردم  
 خدا را درین نماز حاجت فاطماتی اثنتین و شتمنی و احادیث پس داد خدا ای تعالی مرا و حاجت را  
 وند او يك حاجت را اما الله ان لا يهلك امتي و صفة سوال كردم خدا را كه هلاك نكرد و اند است مزار القوط  
 فاطماتها پس داد مرا این را و اما الله ان لا يسلط عليهم عدو امن غيور هم سوال كردم او را  
 كه بر نگارد بر ایشان دشمن را از غیر ایشان یعنی كذا فاطماتها پس داد مرا این حاجت را  
 بنور و اما الله ان لا يلد يقي بغضهم بامن بعض سوال كردم خدا را كه بخت ندهد بعضی از ایشان را عذاب  
 بعضی یعنی جنات كنند میان خود و هلاك نكرد و اما الله كذا فاطماتها پس داد مرا این را و اما الله القوم الذي  
 هو النساء ۲۰ و عن ابی مالك الاشعري صحابي انك انت و زناهم و هي اختلافت است نفسی بعد الله  
 كفته و بعضی كفت و بعضی جز آن نود و نه شخصت و هي نیز اختلافت است بعضی اشعري كفته و بعضی اشعري قال  
 قال رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم ان الله يدرسي في كل امة من امة رجلان من اهل البيت و اولادهم  
 كرد اند شمار این ثلاث خلال الامة خصات ان لا يلد هو عليكم بينكم فتلهكو اجمعها یکی آنكه و یکی در  
 نهند بر شما سب بر شما پس هلاك شود شما چنانكه بعضی بیهوشان كذا و ان لا يظلم اهل الباطل علي اهل  
 الحق و دم آنكه غالب نيابد اهل باطن یعنی كافران اگر چه بسیار باشند بر اهل حق یعنی مسلمانان اگر چه كم  
 باشند چنانكه است دانا و كرد آمد و بين اسلام را و ان لا تجمعوا علي ضلالة سب و م كه اتفاق نماند شما همه  
 بر گرای و این دليل است بر آنكه اجماع حجت است كه عبادت از اتفاق عامی بر عصر و كلی شری و مراد  
 بنما محمد و اولاد او و ۴۰ و عن خوف ابن مالك صحابي است و اول مشابه و ی خیر است  
 قال قال رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم ان يجمع الله علي هذه الامة سبعين جمع كذا خدای تعالی  
 برین است و دشمن بر احمقها منها و سيفها من مد و هلك دشمن از این است و دشمن و گرا از  
 دشمن این است نور بشتی كفت معنی این است كه حق تعالی برین است و دشمن جمع كند كه واقع شود  
 بآن هلاك و اسب رسال بلكه و قبی كه است میان خود و حاك كند بر كند دندانی كافر از ايجك ایشان  
 ناز و جنگی كه میان خودی كردند باز آید و طبی كفت ظاهر آنست كه می نماید و عده كه خدای تعالی كه جمع نماند بر  
 است من دو جنگ میان خودم جنگ كنند و كافران هم جنگ كند بلكه اگر یکی باشد و گری نباشد و اند

[illegible]

اذما اتوك لتصلهم الآية. من رسول الله روایت می کند (باب فضائل سید المرسلین ه م)  
 از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم آنکه قال انی عند الله بکتوب گفت آنحضرت به دوستی کس نزد  
 خدا ای تقابل نوشته شده ام خاتم البیین ختم کننده پیغمبران که بعد از من پیغمبری نباشد و آن آدم لعن الله  
 فی طایفه و دوستی آدم هر آینه افتاد بود بر زمین و لکن خود دهرشت خود طیبیت پاره از کل و به معنی  
 خلقت و جبات نیز آمد و حاصل این معنی آنکه مشهور است بر زبانها باطل گفت نبی و آدم این العلماء و الطین  
 و در روایتی کتبت نبی و کتبات یعنی نوشته شده ام من پیغمبر و عال آنکه آدم میان آب و گل بود یعنی مخلوق  
 نشده بود و اینجائی گویند که از سبب نبوت آنحضرت چه مراد است اگر عالم و تقدیر الهی است نبوت  
 همه انبیا را شامل است و اگر بافضل است آن خود در دنیا خواهد بود و جانش آنست که مراد اظهار نبوت اوست صلی  
 علیه و آله و سلم پیش از دج و عنصری می در ملائکه و ارواح چنانکه وارد شده است کتابت انکم شریف  
 التبرع شمس و آسمانها و تصور نیست و آخرهای آن و بر سبب آن خود العین در گهای و در احسان جنت و  
 درخت طوبی و نیز ابراهیم و چشمهای فرشتگان و بعضی از عرفا گفته اند که روح شریف وی صی اله  
 علیه و آله و سلم نبی بود در عالم ارواح که تربیت ارواح می کرد چنانکه در بین عالم و جسم شریف مرئی  
 احسا بود و به تحقیق ثابت شده است خلق ارواح قبل احسا و اله اعلم و ما خبر کم باول  
 امری و سزا انجام است که نزد من شمار این نخست کار خود دعوت ابراهیم اول امر من و عای ابراهیم است  
 علیه السلام که بر سبب است من کرده بود چنانکه بزمه و بنا و بعضی فهم و رسول الله علیه و آله بر آن دلالت  
 دارد و بشان عیسی و نیز اول کار من خبرش داد و عیسی است علیه السلام چنان که در قرآن می فرماید  
 و مبشر ابر خول یاتی من بعد اسمعه احمده و رویا الهی التي رات عین و ضعتی و نیز اول کار من  
 خواب دیدن مادر نیست که وید فرمائی که از آید مرا و قد عرج لها نور اضاء لها منه قصور الشام و  
 تجتمع یرون آمد برای مادر من و دشمنائی که روشن شد مرا و از آن بدوثنائی کوشکهای شام چنانکه  
 و اخبار آمده است که در وقت زائیدن آنحضرت نوری از آسمان ظاهر شده که خانههای ولایت شام نمایان  
 گشت و گفته اند که این دریداری بود پیش مراد بر دیار و بای عین است و خواب دیدن آنحضرت پیش از ولادت  
 بود که فرشته ذوالخواب آمد و گفت که میدانی تو که حامل شدی بهترین امت و پیغمبر خدا و زواله فی شرح  
 الائمة و رواه احمد عن ابی اسامة من قوله ما خبرکم الی آخره و روایت کرده است این  
 حدیث را امام احمد از ابی امامه از قول دینی ما خبرکم تلاً آخر حدیث و ادل حدیث را که در شرح اوست از  
 عمار بن ساریه روایت کرده است که در ۷۵ و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم ناسیک ولد آدم یوم القیمة و فرمود آنحضرت من بهترین فرزندان آدم و روز قیامت  
 تجویض ذکر روز قیامت به جهت ظهور آنان و ادب و ادب است در آن روز و اولاد وی صلی

ابراهیم علیه و آله و سلم همیشه سید است و منجبت سیادت است (باب فضائل خلیل المرسلین هم)  
 چه در دنیا و چه در آخرت و لا فخر و فرمودنی گویم این را بطریق تشایخ و مباحث و نازیدن بلکه بهجت شکر  
 و تقدیر به نعمت پروردگار و استمال امر وی تعالی که فرمود و اما بهیچ وجه در کمال و نیز آستانه قدر  
 مرا و اعتقاد آورند پس و عمل کنند بمقتضای آن در تو قدر عظیم و محبت و ایمان بر اندازد آن و بیدای لواء  
 الحلال و لا فخر و بدست من است نیز و چهارم ادب و شهرت و انفراد آنحضرت است بحمد پروردگار و خلق و عرب  
 وضع می کنند لواء او در مقام شهرت و آنحضرت را نسبت خاص است بحمد که نام وی محمد واحد است و  
 صاحب مقام محمود است و او را حمادون گویند که در شادی و اندوه و احوال و کینه دوی صلی الله علیه و  
 آله و سلم حامد و محمود بود و بخند الهی فتح باب شفاعت به نمایند چنانکه در باب الشفاعت گذشت  
 و با این نبی یومئذ آدم فین سواه الا تحت لوائی نیست هیچ پیغمبری در روز قیامت چه آدم و چه هر که  
 بخراست نگر آنکه در زیر لواء من در آید و پادشاه من حوید و تابع من باشد و ازین جاسته می شود که بظاهر نیز  
 آنحضرت را لواء باشد چنانکه با دشت این و هر و از آن دانی باشد و نام دوی لواء الحمد بود و انا اول من  
 یشرقی عند الارض و من نخستین کسی ام که شگفتی کرد و پیرای وی بر زمین کنایه است از سبق و  
 تقدم و در پشت و ظهور و بر آمدن از عالم برزخ و لا فخر و نیست که از نازیدن باین باب که اعتراف است  
 بفضل حق و شکر نعمت وی چه نازیدن من نه است و نه بمانش و وی تعالی رواه الترمذی و عن  
 ابن عباس قال جلس ناس من اصحاب رسول الله گفت این عباس نشسته بودند مردان از یاران  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فخرج پس بیرون آمد آنحضرت از درون خانه یعنی اذ اذ یامتهم  
 معهم یخرجون تا آنکه چون نزدیک شد آنحضرت از اصحاب شریف ایشانرا که می گفتند یک  
 دیگر قال بعضهم ان الله اتقوا ابراهیم خلیلا گفته اند بعضی از اصحاب که بیدارستی خدای تعالی گرفت  
 ابراهیم علیه السلام را دوست و قال آخره و بنی کلمه تکلیف ما دیکت صحابی دیگر که موسی علیه السلام  
 سخن کرد خدای تعالی او را سخن کرد و قال آخره فعیسی کلمه الله و گفت و بگری پس عیسی علیه السلام  
 کلمه خداست که بیک کلمه کنی ای سیب طوسی پیدا شد و در کسور سخن گفت و روحه و عیسی روح  
 خداست که وی تعالی روح الامین را ببلاد و دشمن بر بناد و در وید و از آن عیسی پیدا شد و نیز آناه  
 روحانیت و سی چند آن ظاهر شد که مرد و از بدوی کرد انبیا و قال آخر آدم اصطفا الله و گفت  
 دیگری آدم برگزید او را خدا چنانکه فرمود و ان الله اصطفی آدم و فوجا الیه اصحاب این انبیا را  
 ذکر می کرد و دوی ستانیدند فخرج علیهم رسول الله پس ناگاه بیرون آمد و در آمد بر ایشان پیغمبر خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم فقال قبله ضجعت کلامکم و عیبکم ان ابراهیم خلیل الله پس گفت  
 آنحضرت تحقیق شنیدم من سخن شما را و شنیدم آردن شما را که ابراهیم دوست و اندوه خداست

وهو كل لك ودي هم چنین است دوست خاص خداست و موسی (باب فضائل سید المرسلین عم)  
 نحبی الله و موسی بهر از دهم سخن خداست و هو كل لك و دی هم چنین است دوست خاص خداست  
 و عیسی روحه و كلمته و عیسی كلمه خداست و روح او و هو كل لك و آدم اصطفا الله و هو كل لك الا وانا  
 حبیب الله و لا فخر و اناد آگاه باشد و من دوست داشته خدا را و گفته اند که حبیب محب که به مقام  
 محبوبت رسیده باشد و خلیل محب سلطان را که به اخیار و خل بماند و مومنان نیز همه محب و محبوب و درگاه  
 الهی اند و یکی سخن دومین جاد را علی مرتبه کمال است و اخلاص ذرات آن و بعضی از عرفا و علما را در فرق  
 میان حبیب و خلیل کلامی است غریب که در تهرج ذکر کرده شده است و انا حامی لواء الحمد  
 يوم القيمة و من بر دارنده علم هر چه روز قیامت فخته آدم فمن دونه و لا فخر ز بر لواء است و  
 هر که بخرد است و نیست تحریر و در جمیع این سنا مقب و القاب گاه بهتر از همه ام و انا اول شافع و  
 اول مشفع يوم القيمة و لا فخر و من نخستین شفاعت کننده و نخستین مقبول شفاعت و دو قیامت و  
 نیست آخر و انا اول من فخرك خلق الجنة و من نخستین کسی ام که می جنبانده طقهای در بهشت را و قصد  
 و آمدن آن بکنه فیفتح الله لی فیک خلقیة پس می کشاید خدا بر ای من یعنی در بهشت را یعنی امر میکنه ملائکه را  
 بکشادن در روز آخر و من بر او را ان و معی فقر اه آله و معین و لا فخر حال آنکه با من اند و در ایشان  
 مسلمانان نیست فخر و انا اکرم الاولین و الاخرین علی الله و لا فخر و من بزرگترین پیشینیان و  
 پسینان نزد خدا و نیست فخر ظاهر در آنست که درین حدیث مراد اولین و آخرین انبیا اند و اگر در اولین  
 ملائکه را نیز داخل دارند و در نباشد او اله الترمذی و المذازی ۹۰ و عن عمر و بن قیس نام این ام  
 کنوم است که صحابی مشهور و اعمی بود و بعضی گفته اند که نام وی عبد الله است و اول تاریخ است آن  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال فین الاخرین و ذ زوج و وظهو و ستر آمده ایم و لن  
 المعاقبون يوم القيمة و لیکن در مرتبه سابق و پیشین روز قیامت وانی قاتل قولا فخر و من  
 گویند ام کنایه ای را بی مغایرت و مباهات و آن قول امین است که ابو احیم خلیل الله ابراهیم خلیل  
 خداست و موسی صلی الله و موسی بر کزیده خداست و انا حبیب الله و من محبوب خدا ام و معی لواء  
 الحمد يوم القيمة و یا من است لواء حمد و روز قیامت و عاده و کمودم در آن روز و ان الله و عدنی فی امتی  
 و اجارهم من ثلث و بدوستی خدا می نمای و عده کرده ام و با سب امت من و نگاه داشت و امان داد  
 ایشان را از سه خصالت لا یجمعهم بسنة و نه نمی گیرد ایشانرا و تحکمت سال یعنی هلاک نمی کند همه را و بقیه  
 و لا یستأصلهم عدا و از پنج بر نمی کند یعنی مطلق هلاک نمی کرد و اند ایشان را و دشمنان دین یعنی کافران  
 چنانکه گذشته و لا یجمعهم علی ضلالة و جمع نمی کند ایشانرا بر گمراهی که متفق شوند همه بر یکی که موجب  
 ضلالت است و او اله ارمی ۹۰ و عن ابی ابراهیم رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال



قال رداً يست از جابر که آنحضرت گفت انما تأيد المرسلين ولا فخر ( باب فضائل سيد المرسلين عم )  
من كنهه ثم سبناهم و نیست فخر یعنی مقدم ایشان بر من می آیند بهشت یا بر صامت خود کشیدن  
اسب الربش و سوق راندن از پس و انما تأتم اليهيبين ولا فخر و انما اول شافع و مشفع و لا  
فخر و رواه المداومي . الروضة عن ابي رضى انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
انما اول الناس عروجا اذا بعثوا من نخسين مردم از روی میرون آمدن از قروفتی که بر آنکسخته  
شوند از قور و انما قايد هم اذا اوقدوا من كنهه و پیشروای مردم و قتی که پیانند در راه خدا و ندی و انما  
خطيبهم اذا انصتوا و من خطبه خوانده ایشان و قتی که خاموش شوند از اعتذار و قیام کنند ام بهشتا عت  
نزد پروردگار و قتی که سکوت کنند و تکلم ننمایند کرد و انبیای کبار و انما مستشفعهم . فتح خدا کسروی هر دو  
برو ایست و بر وجه اول معنی آنست که طلب کرده می شود از من شفاعت بسوی خدا و بر ثانی طالب می کنم  
من از خدا که شفاعت کنم مردم را اذا احبصوا و قتی که حس کرده شوند و ایستاده کرده شوند مردم در موقف  
و انما مبشر هم اذا ايقنوا و من بشارت دهنده آم مردم را بشفاعت و در حمت و قتی که نوید شوند و  
انما انبیا شفاعت طلبند و ایشان با قدم بران خواهند آمدند چنانکه در حدیث شفاعت آمده است  
الكن امة و المقاتل يومئذ يبيد يزر كل اواون و كيد يائي بهشت و ابراسر رحمت آرزو زد دست من  
است و لواء الحمد يومئذ يبيد يرم لواءى حمده آرزو زد دست من است و انما اكرم و ولد آدم عالمی ربی  
و من که ای ترین فرزندان آدم نزد پروردگار من همیشه خصوصاً در آرزو بطوفان صلی الف عبادم که در د  
و خدمت می کنند مرا بر از حد متجاوز کانهم بیض مکنون کویا آن خادمان برضهای پوشیده آیند بیضا دی و  
تشریف قول وی بیجایه کانهم بیض مکنون گفته که شبیه گردوران را به برضهای شهر مرغ که مصون  
است از خیار و مائه آن دو صفای بیاض مخوط با دنی صغره که احسن الخوان ابدان است و در جمیع البحار  
گفته که مراد به بیض مکنون لؤلؤ مصون از ابدی و ابصار است و در حدیث که دست احدی بدان بر سیده است  
لؤلؤ لؤلؤ منشور یا مروارید نامی بر انگنده کرده شده گویند و صفت به بر انگندگی به حمت آنست که مشبهه خواهد افتاد و  
جنود مستغرق در انگنده اسلحه می باشند و نیز لالی و انتشار در روشن تر و نمایان تر و در نظر بهتر از زیاتری  
و در آید و می نماید به معنی اول بیض متاخر است ظاهر است و به معنی ثانی متاخر است باعتبار صفت است که آنجا مکنون  
گفته را اینجا مشهور و بعضی گفته اند او را بی شک راوی است رواه الترمذی و المداومی قال الترمذی  
هذا احديث غريب ابو الحسن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال فاكفني حلة  
من خلل الجنة پس پوشانیده می شویم من حله را از اطهای بهشت و حله خست یا مروارید را گویند ثم اجزم عن احسن  
العرش پس بر می ایستم من از جانب دست راست عرش . ليس احد من الخلا بق يقوم ذاك  
المقام غیر وی نیست هیچ یکی از خلق که بایستد خود ان مقام هر من رواه الترمذی و فی رواية جامع الاصول

صنفه در روایت جامع الاسفل از ابی هریرة این عبارت زیاده کرده که (باب فضائل سید المرسلین ع) .  
 انا اول من تنشق منه الارض فاکسی من اول کسی ام که شکاف می گردد از وی زمین پس پویند  
 می شود علم از طاهانی بهشت الی آخره ۱۳۰ و بحمد عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال وازالی هریر  
 از آنحضرت آمد که گفت سلوا الله لی الوسيلة سوال کنید و بخوانید از خدا برای من وسیله قالوا بکنه  
 یا رسول الله و ما الوسيلة و چه چیز است وسیله و چه معنی دارد آن قال گفت آنحضرت اعلی درجه فی  
 الجنة وسیله اندرین پایه ایست و در بهشت لا ینالها الا رجل واحد نمی یابد آن در درجه دیگر و انجوا  
 ان اكون هو امید میدادیم که باشیم من آن مرد این توضیح است از آنحضرت و نگار داشت ادب درگاه خداوندی  
 و الا سبیل است که آنحضرت است صلی الله علیه و آله وسلم که متفرد و تمیز است از همه و بدانکه وسیله به معنی سبب  
 دوست آویز است پس مقصود طلب وسیله است برای آنحضرت برای حصول شفاعت و ظاهرا تمکن در آن درجه  
 بهشت سبب دوست آویز حصول مرتبه شفاعت است و تمام کلام در باب اجابة التوذن گذشته است  
 رواه الترمذی ۱۸۹ و بحسن ابی بن کعب عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال اذا کان يوم القيمة  
 کنت امام القیومین گفت آنحضرت چون باشد روز قیامت منی باشم امام و پیشوای همه پیغمبران و خطیبان  
 و صاحب شفا عتیم و می باشم خطیب پیغمبران و شفاعت کنید میان ایشان و می باشم خداوند شفاعت  
 میان ایشان یعنی فخری آنکه فخر کنیم به آن رواه الترمذی ۱۸۹ و بحسن عبد الله بن مسعود قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان لكل نبی ولایة من القیومین بد ر سنی نزد پیغمبران و دوستان  
 و نزدیکان از پیغمبران و ان ولی ابی و خلیل و بی و بنو سنی و دوست و ترشیب من بد ر سنی و دوست و دوستان  
 سنت که ابراهیم خلیل است علی بنیاد علیه الصلوة و السلام ثم قرأ بسم الله الرحمن الرحیم آنحضرت بر ابی تأید  
 و تقویت این کلام این آیت را که ان ولی الناس یا ایها الذین آمنوا ان الله قد فرغ من رسلی که فرمود بکنه  
 مردم بابر ابراهیم آن کسانی اند که متابعت کردند ابراهیم را و هذا النبی والذین آمنوا و این پیغمبر است  
 است بذات شریف آنحضرت که ما نور است بمتابعت و موافقت ابراهیم و ذلین و شریف و الله  
 ولی المؤمنین و ذلای تعالی و دوست مسلمانان و متولی امر ایشان است رواه الترمذی ۱۸۹  
 و بحسن جابر ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال ان الله بعثنی لتمام مکنا ر م الا خلاق گفت  
 آنحضرت که خدا ای تعالی بر ما بکند و فرستاده است امر را برای تمام کردن خیرهای نیک هر کارم جمع کرده  
 به معنی خصات فرضیه مگر اگر ای داشت شود و شخص بد آن و اخلاق جمع خلق بضم به معنی بهشت باطن و کمال معانی  
 الافشال و فرستاده است برای کامل گردانیدن کردن خیرهای نیک یعنی برای اتمام طاق و تکمیل  
 ایشان تمام مرتبه کمال و اخلاق باطن و احوال ظاهر و اوفی شرح السنة ۱۷۰ و بحسن کعب بن عقیق عن  
 التوریه و رواه است از کتب اخبار که از کبار تابعین است از علمای اهل کتاب بود نقل می کند از

نو در بیت ثانی چند مکتوب با گفت می یابم مانو شسته یعنی در تودیت و ر (باب فضائل سید المرسلین عم)  
 صفات آنحضرت محمد رسول الله عبدی العشتار محمد فرستاد و خداوند و مرکزیده منست لافظا ولا غلیظا  
 یسخت خوش است و نه درشت کنی و لا صخاب فی الاسواق و نه آواز بلند کند و در بازارها و لا یجزي  
 بالسیئة السیئة پاداش نمیدهد به بی بدی و او لکن یعفو و یغفر و لیکن نجوی کند و می بخشد مولد و بیکه دلاوة  
 او در که است و هیترت بطیبة و بر آهن ادا ز که بیدینه است و طیر فتح طاو سکون غنائیه نام مدینه است  
 و ملکه بالشام و بادشاهی او در شام مراد بادشاهی دین و نبوة است و ظهور آن در ولایت شام غالب تر  
 و غرور و باد در آن ملک بیشتر است و الاماک آنحضرت و در جمیع آفاق و اکناف عالم است و ائمه  
 السیادون و است وی بسیارند که گویند کان اند مرشد ابراسیمانه و شمر کنندگان مراد را یحمدون الله  
 فی السراء والضراء خد و تشکر می گویند مرخدا ی را در شادی و غم و در فراخی و سختی یحمدون الله فی  
 کل منزل له حمدی گویند خدا را در هر جای که فرد و آیند و جای گیرند و با مراد بنزل مکان و است برقرینه  
 قول وی و یکپن و ده علی کتل شرف و تبری گویند مرخدا ی را در بزرگی و بزرگی یاد می کنند او را در هر جای باند و در  
 کتاب اذکار و دعوات گفته شد باید که چون جای بلند بر آیند تبری گویند و چون فرد و آیند تحمید و در بعضی روایات  
 تمیل رعاة الشمس رعایت کنندگان و چشم داشت نگارنده آفتاب و طلوع و غروب و ذوال او را برای اوقات  
 عبادات یصلون الصلوة اذا جاء وقتها می کنند از آنکه از ابرناخت خود و مسالمت می کنند بر سر تحریرت یا مراد آنست  
 که می پوشند نافه ساقهای خود و این معنی ظاهر تر و مبنا و ذرا است و زیج و ضوون علی اطرافهم و وضو  
 می کنند بر اطراف خود که دست و پای او و و بها باشد و گفته اند مراد اسماخ وضو و اکمال ادبیت میباشد  
 ینادی فی جو السماء آواز کند ایشان آوازی کند در میان آسمان و زمین عبادت است از گفتن  
 اذان در مکان بلند صفیهم فی القتال و جیفهم فی الصلوة حواء ایستادن و صف بستن ایشان در  
 کارزار و در نماز بر ابراست یعنی برای روانه و ادمی ایستد چنانکه امر است در قتال به جناب کافران  
 و او را نماز بحکام شیران لهم باللیل دوی بکد وی النجیل مر ایشان و است بشت آواز پست تسبیح  
 و تهلل و قرآن ذکر کنند آواز گس شهد هذا المصباح این مذکور لفظ مصباح است و روی الد ارمی  
 مع تفسیر یسیر و روایت کرده است داری باند که تفسیری ۱۸۰ و عن عبد الله بن سلام از کبار صحابه است  
 و از علمای اهل کتاب بر و ایمان آورده ایمان روزی که نظر او بر جمال مبارک آنحضرت افتاد قابل مکتوب فی التوردة  
 صلوة یحمد کت عبد الله بن سلام نوشته شده است در توبیت صفات آنحضرت و عیسی بن مریم یافن  
 مع و این هم نوشته است که عیسی علیه السلام دفن کرده میشود با آن حضرت در حبره وی قال ابو مودود  
 گفته است ابو مودود که از رویان حدیث و علمای سیر اینست که و قد یقی فی البیت موضع قبر و یغتمن باقی ماند

است و در خانه اگر آنحضرت مدفون است جزئی یک قبر و در آن بر عیسی (باب فضائل سید المرسلین صم)  
مدفون کرده گویند که در بانی مذهب آنجا بود و قصد بعضی اصحاب دفن را در آن جا و عدم تسبیح بر آن ابن یزید  
گفته اند که این یکی از نوادیه است که در قول آنحضرت کرده اند انا اولی بعیسی بن مریم و الله اعلم  
رواه الترمذی ۳۰ الفصل الثالث فی محسن ابن عباس قال ان الله تعالى فضل محمد اصابی الله طبعه و آله  
وسلم علی الانبیاء و علی اهل السماء گفت ابن عباس رضی الله عنه باید رسانی که خدای تعالی فضل در بادی داد  
آن حضرت را بر بندگان و فضل را در اهل آسمان که فرشتگانند فقالوا یا ابا عباس کینت ابن عباس  
است بم فضله علی اهل السماء بخیر جز فضل را در خدای تعالی محمد را بر آسمانیان قائل ان الله تعالی  
قال لا اهل السماء گفت ابن عباس باین فضل را در خدای تعالی محمد را بر آسمانیان که خدای تعالی گفت مر  
فرشتگان را ابن کلام ومن یقل منهم انی الامن دونه و کسی که بگوید از فرشتگان من خدا ام جز خدا  
فذلك فبیضیه جهنم پس آن کس را داشت می دمم او را در دوزخ كذا لك فی جزای المظالمین هم چنین  
پاداش می دمم ظالمان را که از حد خود بگذرند پس حق تعالی خطاب کرد و آسمانیان را ای صولت  
و شدت و عظمت و مرتب کرد این بر آن عذاب شده و او قال الله تعالی لمحمد صلی الله علیه و آله  
وسلم و گفت خدای تعالی مرا آن حضرت را در خطاب کرد بوی بملاطفت و رحمت و گفت که هر چه از وی صادر کرد  
مغفود مغفود است بقول خود انا فیتنا لك فتحنا مبینا لیه فقر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر بد رسانی  
ما فتح کردیم هرگز از ابواب برکات و کرامات که از جمله آن فتح که است تا بیامرزند بر خدای تعالی هر چه پیش  
رفته است از گناه تو در جزئی که پس آید از ویلات ذرین آیت بسیار کرد و از او آید و توجیهات آنست  
که این کلمه "تشریف" و "کریم" و "لطیف" و "رحیم" است بی آنکه ذنب و جودی داشته باشد و صادقان چون از بند  
خوشحال شوند مگر خدا باشد که آنان ترا بخشیده هم بر چه کنی برو بگیریم اگر چه آن بند را هیچ گناه داشته باشد و قالوا  
و ما فضله علی الانبیاء و گفتند چیست فضل محمد را بید قال گفت ابن عباس در بیان فضل وی بر انبیاء قال الله  
تعالی و ما ارسلنا من رسل الا بالحقان قومه و نفر ستادم ما هیچ پیغمبر بر او پیش از تو مگر بربان  
قوم وی که بر ایشان مبعوث است لم یبین لهم ما یمان کنند آن پیغمبر برای قوم خود احکام و شرائع را و فی فضل  
الله بن بشام پس گمراهی کرد اند خدای تعالی هر گز ایواید الا لیه انما آیت و قال الله تعالی لمحمد  
گفت خدای تعالی سرگردان ما ارسلنا لك الا کافة للناس فارسله الی الجن و الانس پس فرستاد  
خدای تعالی محمد را بوی پر بیان و آدمیان و شخصیت باد میمان در آیت بهجت فضل و شرافت ایشان  
است و منضمه و آسمانی در آیت تمجید آدمیانست تا تخصیص بحرب چنانکه بعضی اهل کثافت می گفتند باطلان  
گردد و دلایل در آیات و احادیث بر شمول نبوت آنحضرت مخرج را بسیار است و در بعضی ابی  
ذر الغفاری قال قلت کینت ابو ذر گفت من یار مولی الله کیف علمت انک نبی چگونه دانستی تو که

تو که پیغمبری حتی استیقت تا اینکه یقین کردی تو نبوت خود از اینجا (باب اسماء النبی وصفاته)  
 معلوم می شود که یقین اعلی مراتب علم و نهایت اوست و علم عامتر است از ان فقال پس گفت  
 آنحضرت یا باذر اثنائی ملکمان و انما بعض بطحاء مکه آمدند مرا و فرشته وحال آنکه من بجای از بطحاء  
 که بودم فوق احد هما الی الارض پس اذنا و یکی از ان دو فرشته بسوی زمین و کمان الاخر بین  
 السماء و الارض و بود فرشته دیگر میان آسمان و زمین فقال احد هما لصاحبه پس گفت یکی از ان  
 دو فرشته مرا بخود را اذ هو هو آیا و اوست یعنی آنکه مادر اهل نبالی خرد داد که مرا پیغمبری است نزدی  
 بروید آن پیغمبر بمن است قال نعم گفت یار او آدمی بمن است قال فز نه بر جل من امته گفت  
 آن یکی یار خود را پس برکش او را و برابر نه و انداز کن بر روی از است او فوزنت به پس بر کشیده شد  
 من آن مرا فوزنت پس راجع آمدم و چریدم من از ان مرد بزم قابل پس گفت زنه بفشرة برکش او را و مرد  
 فوزنت بهم پس بر کشیده شد مرد و فرجعتهم پس چریدم من ازین دو مرد ثم قال فز نه بماتة فوزنت  
 بهم فرجعتهم ثم قال زنه بالف فوزنت بهم فرجعتهم کما نبي انظر اليهم ينتشرون على من خلفه  
 المیزان کو یاسن نگاه می کنم بسوی این بزار مرد که می افتد بر من از سبکی تر از د قال گفت آنحضرت  
 فقال احد هما لصاحبه پس گفت یکی از ان دو فرشته مادر خود را و فوزنته بامته بر جفتها اگر بر  
 کشی تو او را و برابر نهی تمام است هر آینه چرید تمام است و ادواهما الله از پی روایت کرد این حدیث  
 و حدیث سابق را دارای ۳۰ و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کتب  
 علی الکثر و لم یکتب علیکم فرض کرده بشد بر من خر که مرا بدین قربانی است و فرض کرده نشد  
 بر شما قبول حی سبانه فصل اولک و انظر و مراد آنست قربانی بر آنحضرت واجب بود علی الاطلاق اگر چه غنی  
 نباشد و لیکن بر است مقید بنفاست و امرت بصلوة الضحی و لم تو مو و ابها و امر کرده شد من بدینا چاشت  
 و امر کرده نشد شما بآن و تحقیق این در باب علیه السلامی گذشت و رواه الدارقطنی و در حدیث دیگر و تر نیز  
 و ان شئ به این لفظ که کتب علی و ام یکتب علیکم الضحی و الاضحی و البقره ۲۰ باب اسماء النبی صلی  
 الله علیه و آله و سلم و صفاته ۱۰۰ که آسمان شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسیار است  
 و مذکور است در قرآن مجید و کتب بماده و داده شده در سنت و لسان انبیا علیهم السلام و اشهر اسامی  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم محمد است و تسمیه کرد او را باین اسم جدوی عبد المطلب و چون گفته  
 شد او را که جرانام نهادی این سر خود را بنام پدر ان خود و این نام هرگز در قوم تو نبوده گفت نام نهادم  
 او را باین نام بامید آنکه ستود شود بر زبان ثناء اهل زمین و در دانی تا بسایه او داند او را آسمان و  
 بسایه مردم بر زمین و آورده اند که محمد المطلب در خواب دید که یاساده از نقره از پشت او بر آمده  
 است یک طرف او در آسمان است و طرف دیگر در مشرق و طرف دیگر در مغرب همه اذان آن

ساسه و درختی نهاده است که بر هر برگ وی نویدی است و اهل مشرق (باب اسماء النبی و صفاته)  
 و مغرب سنبلی اند بآن و درخت پس گفت این خواب را با مردم و تغییر کرد و آنرا که از صلب وی کسی پیدا شود که  
 اهل مشرق و مغرب تاج وی شوند و ستوده شود و در آسمان و زمین ازین جت محمد نام نهاد و نیز آمده و آمده  
 آنحضرت در خواب دید که گوینده می گوید باده دار شده تو بسمه این است و پیغمبری و چون بزائی محمد نام وی  
 کن و آورده اند که پیش از وجود شریف هیچ کس سسمی باین نام نبوده و چون اهل کتاب خبر دادند که  
 نزدیک است که پیغمبر آخر الزمان بوجود آید که نام وی محمد باشد چنانکه کس بپسیران خود و ابابین آرد و محمد  
 نام نهاد که شاید بشرت نبوت شهرت شوند چون این تسمیه بعد از سماع اسم آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلام شد گویا بعد از وی شد و در حواصط لیده آورده که از القاب و اسمای آنحضرت و در قرآن مجید  
 بسیار آمده و علامت حضرت آن در حدیث آن مقید شده اند بعضی یوده نام جمع کرده موافق اسمای الهی عزوجل  
 و فانی عباس گفته که حق جل و علا ششم از اسمای خود حبیب خود را مخصوص کرده و دانیده و بعضی علما گفته اند  
 که چون تفحص کرد شود اسماء آنحضرت از کتب متقدمه و قرآن و حدیث سیصد و سیصد و چهل و صد و شصت  
 و فانی ابوبکر بن الحزلی که از عظمای علمای مالکیه است گفته که بعضی صد و یک اسم از اسمای الهی را نام است  
 و حبیب او را صلی الله علیه و آله و سلم نیز از نام است و مراد از صاف است و از هر صفت اسمی مشتق  
 است و سی و هجده کتاب علامه و در اسمای شریف تألیف کرده و طبعی بیست و دو اسم را آورده و شرح کرده و  
 مولف جز چند اسم و در ضمن و حدیث بنا کرده و مراد از صفات آنحضرت درین جا احوال علیه شریف و  
 صورت ظاهر است و بانی دیگر عقده خواهد کرد و در بیان اخلاق و شمایل و سیرت باطن اللهم صل و سلم علی  
 محمد بعد اسماءك الحسنی و بعد كل معلوم لك و علی آله و اصحابه و اتباعه اجمعین ع ۱۰۱ الفصل  
الاول عن جابر بن مطعم بسم میم و سکون طاد کسر عین هائین محمالی است قرشی است  
 از اول و بعد صفات اسلام آورده پیش از فتح قال سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم یقول  
 ان لی اسماء کثرت بشیرم آنحضرت را که می گفت مرا نامهاست انا محمد و انا احمد و انا محمد یاک نام من محمد است  
 و دیگر احمد و در بعضی روایات محمد و غیر آمده است و نه مشتق از حمد آه گوید ستوده شده و ذات و صفات  
 و دوباره آخرت و محمد بسیار ستوده شده و بیرون از حد و حد و احصا و از همه ستوده تر بر زبان او این  
 و آخرین و ستوده او را حق سبحانه و کلام قدیم با ستاییده تر موی خود را زیرا که فتح کرد و شود بر وی  
 در مقام نمود حمد که کشاده نشد بر هیچ یکی بیش از وی پس بناید بدان برود و گاه خود را عقده کرده  
 شود برای وی توای حمد و انا المصاحی الذی یصو الله بی الکفر و نام من محمد است آنکه نوحی کند  
 حد ابو جودین و دعوت من کفر از یاده از آنچه بدعت پیغمبران دیگر کرده محمد سزدین و پاک کردن  
 و انا الحار المذی یحشر الناس علی قدیمی و نام من طائر است که بر آنکه نوحی شود مردم بر قدم من بابر

الفصل الاول  
 عن جابر بن مطعم

هر دو قدم من قدمی با فطره فراد و تشبه هر دو مرویست اگر گفته شود که خاتمه است (یا با اسماء النبی و صفاته)  
 به معنی حشر کننده است و از حشر کردن پیش و بی لازم نمی آید که وی حشر باشد چنانکه چون  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نخست از مردم محشور می گردید و بعد پیش وی محشور می شوند گویا  
 حشر کننده است و انا الما قیید نام من عاقب است و العاقب الذی لیس بعده بشی و عاقب  
 آن کسی است که نیست بعد از وی پیغمبری عاقب پس آمده مراد این طایفه است که بعد از آن آمده  
 است متفق علیه و عن ابی موسی الاشعری قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله  
و سلم یسبغی لنا فی هذه اسماء گفت ابو موسی بود آن حضرت که نام می کرد ذات شریف و خود  
 را برای ما میافشید انا محمد و احمد و الحقیقی ضم میبرد و فتح یافت و کسر فای میشد و از پیغمبر  
 بدین پس آمدن و پیروی کردن قاضی و قضا ازین طایفه پس به معنی آخر اینها و جامع ایشان باشد و  
 به معنی عاقب موافق آید و الحاشی و فی التوبة پیغمبری که بود گردن خدایان بر دست وی و بر گردن خدای  
 تعالی بر ایشان برکت های و این صفت در جمیع انبیاء مشترک است و در ذات شریف آنحضرت  
 از همه بیشتر و افزون تر است و انبیاء الرحمة نیز نام شریف آنحضرت است صلی الله علیه و آله  
 و سلم چنانکه در قرآن مجید می فرماید و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و فرمود آنحضرت انا رحمة  
بهذا الامة و رواه مسلم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الا تعجبون  
کیف یصور فی الله عینی ششم قریش را عجب نمی کنید که چگونه باز دانستند خدای تعالی از من دشنام مشرکان  
 قریش را و لعنهم و لعنت که وزن ایشان را یشتمون مذمومون مذمومها و دشنام می گفتند مذموم  
 و اولت می گفتند مرارا و انا محمد و من مجامع مشرکان لعنهم الله آن حضرت را صلی الله علیه و آله  
 و سلم مذموم می خواندند که در معنی نقض مجامع است و دشنام می کردند پس آن حضرت گفت ایشان ستم  
 و لعن مذموم می کنند و من پیغمبر رواه البخاری و عن جابر بن سحرة قال کان رسول الله صلی الله  
علیه و آله و سلم قد شطط فقدم راسه و لم یجد یومئذ بود پیش آن  
 حضرت پیشانی وی و شطط سبب می موی باست بامی و از آن سخن و کان اذا اذهن لهم یقیمین و بود وقتی که  
 رخن و غل می مالید پیدائی شد سفیدی موی و اذا شعث راسه تبین و چون رخنه می شد سر مبارک وی  
 پیدائی شد سفیدی بابت جهت آنکه در صورت رخن مالیدن موی های مجتمع و در هم می شود و چون مویهای  
 سفید کم بود ظاهر نمی شد و در برابر آنکه کی و از رنگی موی بازم جدا می شود پس پیدائی شد سفید از سیاه  
 با سبب آنکه چون رخن می مالید موی مبارک و در حشده و مجامع و این موجب عدم امتیاز می گردید  
 و در پی آنحضرت در سر و درش مبارک زیادتر بر دست موی نیامده و در بعضی روایات کمتر از آن آمده  
 و کان کثیر من اللیة و بود آن حضرت بسیار موی ریش گویا این تفسیر آنست که در روایت دیگر آمده

که بود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بکثرت اللبسة الخفاف و تشدید سائمه (بابت اندام النبی و صفاته)  
 یعنی بسیار موی منبسطه شبک و رنگ دود طول الحیه شریف جزئی ثابت تشده است و از صافیة خفام طول  
 الحیه مقبول است و از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه آمده که در پیش مبارک وی تمام سینه موی را با دوش  
 بپیر کرده بود و عادت است و بر آن مختلف بوده و در حلیه ثغوث الثقلین شیخ محی الدین عبدالقادر نوشته  
 اند که کان طویل اللبسة و عریضها و از ابن عمر آمده که زیاد بر قرضه نمیکند است و یا الحجه کم از قرضه و یا  
 نبشت و در زیادت و زیادات و آثار مختلف است فقال رجل وجهه لمثل السیف پس گفت مردی  
 وقت بیان کردن جابر بن سمرة حلیه شریف را بود و وی بسیار که وی مانند شمشیر ایستاده و برین و لعمان  
 فقال لا بل کان مثل الشمس والقمر پس گفت جابر نه مثل سبت کانونیکه بود مانند آفتاب و صفت  
 و کان مشتملاً بر او بود و وی مبارک وی گرد و در شمشیر است و است نیست اگر چه لعمان و او و در  
 حدیثی دیگر آمده است که لعل کان مثل القمر و او دیگر آمده و کان وجهه قطعة قمر و در دیگری می نوشته  
 روی وی مانند در حشیدن ماه شب چهارم و در حدیثی آمده که می بود و روی مبارک وی چون خوشحال میبود  
 مثل آئینه و عکس می انداخت صورت و یار بود و بشماره شریف بود و در امور است و می گوید که این  
 تشبیهات است که مردم بزرگوار و عظامت حرکت و عبادت کرده اند و الا هیچ یکی از این  
 امور زور است و جلالت و جلال و کمال و بی و هیچ چیز می از تحلیفات و عبادت و عبادت  
 خداوند و تشبیهات ظاهری و خفیه و بی بود و عظم کسی به حسن و بلاحت بیاید و مانند و برادرین  
 سخن از کار کارزار شد و نهاده و تشبیه بر آید و کمال صبح و بی یکی از تحلیفات و کار و مایه صلی الله  
 علیه و سلم و علی آله و اصحابه و تلمذ و حصار و کما که میاید و است که است و در وجه شریف  
 اثبات کرده اند بر شکل و الیه است چنانکه از تشبیه بافتاب و ماه و آئینه است و سم می کرد و در بر آید  
 و ترا حدیث بیاید که لم یکن بالکامل ثم نبه و روی مبارک آنحضرت تمام کرد و مانند طولی داشت نه بسیار  
 و در آنکه با عده ال چنانچه موانع شبیه حسن و جمال است ضابط و زیان حسن و جمال وی همین است و بیت  
 خول و شکل و شمایل حرکات و سکات و آنچه توان به دارد و نهاده ای بیت و کس نیست در جهان  
 که رحمت عجب نماید و ای و در کمال حسن عجب تر از هر عجب و اللهم صل و سلم علیه صلی الله علیه  
 محمد و آله و در آیت الشانیم عند کشفه راوی می گوید و دیدم هر نوت را از دشت و وی و در و ابی  
 میان و دشت بر هر تقدیر و شباهت عجب نزدیک تر بود و مثل ریضة السمامة یسجد و مانند برضه کوز  
 مشابیه می داشت و من مبارک او را در دکان و آب و تاب و و و مسلم به آنکه بود و آنحضرت را حلی  
 الله علیه و آله و سلم بیان و دشت باره گوشت مانند تر از سایر اجزای بدن شریف که آنرا خانم نوت می گویند  
 یا بکمر تا از ختم نه معنی تمام شدن کاری و رسیدن وی با خریا فتح مایه منی هر دو نشان آید و وی خانم النین



النبي است ذکر این خاتم در کتب مقدمه از خود است و انجیل و جز آن (باب اسماء النبوی وصفاته)  
 موجودید و انبیا علیهم السلام که بوجود ظهور وی صلی الله علیه و آله و سلم در آخر زمان بشارت داده بودند  
 این نشان داده و حاکم در کتاب مستدرک از ذهب بین سینه آورده که هیچ پیغمبری نبود که ادرایشان  
 نبوت و دوستی است بود الا سید ما را که نشان نبوت وی بر پشت بود میان و دستان و این کلمه هر  
 نامه داشت تا از تیسر و تبدیل حصون باشد و لکنهم لما قال الشايع نبوت را نوی آن نامه در پشت که  
 از تعلیم دار و مهر بر پشت و در بعضی روایات آمده است که گویا بود وی الله وحده لا شریک له  
 توجه هیئت گفت انا لله منصور و در روایات آمده که توری از وی می و در حشید که چشم و انیر می کرد و  
 همدان صورت و شکل ظاهر او ایوان کرد و به تشریح کرده اند که هر دم آنرا بشت داشتند و برضه گویا  
 یا شکل شست یا گوشت پاره و یا نه آن ایا حقیقت آن طریقی معلوم و آئینی شرف بود و مخصوص است بندگان  
 صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین که هر زب الفرت آنرا انداخته و عین عبد الله بن حوجین میجانی  
 است و تحقیق این اسم سابق در کتاب الطیاره گذشته است و صحیح آفت که فتح هر دو سبزه و یک کوسه  
 و کسر جیم است قال رایت النبوی صلی الله علیه و آله و سلم گفت دیدم من آن نبی برت را و در یافتن  
 من صحبت ثریف او را و انا کلت معه خبز او لجمعا و خوردیم با آن نبی حضرت نان و گوشت او قال ثریف ایا گفت  
 خوردیم اشکنه داشت که او بخت داشت که بنزدان و گوشت است که نان او را و در شور بانی شکند و می خوردند  
 قم درت علفه بسیر کشتم و رفتم بسس آن حضرت قنطاریت الی عالم الیقوة بین کتفیه پس نگاه  
 کردم بسوی خاتم نبوت میماند و شاه آن حضرت عندنا الحسن کتفه المصر ما نزد استخوانی بر می آید شاه  
 چپ و نا عرض بنون و کسر عن وضا و بتحدیق استخوانی نرم که از طرفت شاه است و بعضی گویند هیچ گردان  
 و بعضی شاه نیز می آید جمعا مامد بشت و حج بنم جیم و از اصل بر بعضی گجوج است و از او حج اطفال است  
 در گفت که نام آن شست است علیه یحییان کسر خا و کون با بران حج خا لها شست کما مثال الطالین  
 هم به امثال الیل فتح شده و دانه حج مالول و آنها که بر این بر آید مامد نخ و دو به بعضی سر پستان نیز می آید  
 و واه معلوم ۵۶ و عین ام خالد بنت خالد بن سعید ام خالد صحابید است و پدر وی خالد بن سعید بن  
 انصاص اسوی بنیر میجانی خدیج اسلام است تا آنکه با اسیر قوم بنی علی نزاع می کرد و دست بخت اسلام  
 ایمان آورد و بعد از آن که دایم اعظم وی خالی دید و بدو که پیغمبر آن ظهور و نور اسلام بود و در آنکه خواب آنست  
 که خالد بن سعید پیش از بخت شش و ده خواب دید که گویا که تار یکی پر شده است تا هیچ یکی گفت دست  
 خود را نمی تواند دید ناگاه توری از فرزند بر آمد و تا میان وقت و غامه که بعد از روشن شدن پیدا از آن که در  
 روشن کرد و اند بعد از آن بجانب بخت رفت بعد از آن اطراف شرب رفت و آنرا روشن کرد و این  
 پس خالد این خواب را به برادر خود گفت که عمر و بن سعید نام داشت و مردی عاقل و حریف الای بود

[illegible]

که آمده سمرقند شده است و در آن میان سیاهی و سفیدی و آن حضرت (باب اسماء النبی و صفاته)  
 اسمر بود یعنی سرخ سفید گندمگون بودند آدم و نوح و یونس که آنحضرت شده الیاض بود و  
 مراد همان است که حمزه آنجا بود و در عرب این را سمرقندی گویند و بعضی گفته اند که آنجا بیرون بود و از بدن از جامه و  
 آفتاب و باد بر آن می خورد و چنانکه روی و گردن و دست است بر روی و آنچه پوشیده بود و درون جامه سفید خالص  
 بود و درین سخن نظر است زیرا که نوشته اند که آفتاب و باد و امثال آنرا تأثیری نبود در بدن شریف وی  
 چنانکه در حدیث آمده است که کان انوار التجرد و ایس با لبعده القلط ولا بالسط و آنحضرت  
 جمیع قسط و نه سبط و وجه بفتح جم و سکون عن موی که در وی و دمانی و پخش باشد و نرم و در تاب باشد و قسط بفتح  
 فاء و کسر طای و فتح سخت جمیع مانند مویهای سیاهان که آنرا جنگله گویند و سبط بفتح سین و سکون با و فتح و کسر  
 آن موی نرم و فرو بسته ضد حجت و در طراح گفته جمیع مرغول قطره سخت مرغول سطر فرو بسته شدن موی  
 پس موی آن سر در نه جمیع بود و نه سبط و جنگله هم نبود بعثه الله علی راس آن یحیی سنه بر آنکینت  
 و در اخذ ای تعالی بر سر چهل سال یعنی به تمام شدن چهل فاقام بمکه عشر سنین پس اقامت کرد به مکّه معظمه  
 و ده سال و در نجافات است و محتار سیزده سال است فبا لملا ینة عشر سنین و اقامت کرد به مدینه مطهره  
 و ده سال لین با شاق است که هیچ گونه در آن خلائی نیست و توفاه الله علی راس ستین سنه و میرانده  
 او را الله تعالی بر تمامی شصت سال و چون محتار و اقامت مکه سیزده سال است و فاء بر سر شصت و سه  
 باشد و بنویسند آن می کنند که رادی و دین روایت کثرا اعتبار ندارد سیزده راده گنت و شصت و سه را  
 شصت و این عادت از اهل عرب است و در حد و لیس فی راسه و لحیته عشرون شعرة بیضاء و حال آنکه  
 نبود و در روایتش سواد که وی بیست موی سفید و فی روایة عنه و در روایتی این چنین آمده که یصف النبی  
 و روایت است از انس در حالی که وصف می کند پیغمبر اصلی الله علیه و آله وسلم و قال گفت کان  
ربعة من القوم بود آن حضرت ربه بفتح و سکون یا میان بالا چنان که گفت لیس با لظو یل  
 و لا بالقصیر نه در از و نه کوتاه از هر اللون روشن و در حشده راک و قال و گفت انس کان  
 شعز رسول الله بود موی پیغمبر اصلی الله علیه و آله وسلم الی انصاف اذنیه تا نیمی موی و نو گوش  
 و فی روایة بین اذنیه و عاتقه و در روایتی میان و نو گوش و دوش وی و در روایتی دیگر تا دوش و نو  
 گوش و در دیگر تا نو گوش و دوش و اختلاف روایات باعتبار اختلاف احوال است گاهی گفته می کردند و تبیل  
 می مایلند و رازی نمی نمود و در غیر این حال کوتاه و یا بر ستن موی بعد از ستردن و در جمیع الجار گفته گاهی که  
 غفای می شد از تنبیر موی و رازی شد و چون قطری که در کوتاه می شد و ازین عبارات معلوم میشود که آنحضرت  
 گاهی موی قبری که در اندام خلق خود گفته اند که در غیر حج و عمره نبود و الله اعلم و فی روایة للإختاری کان  
 ضخم الو این و القل مبین بود آنحضرت سطر بر سطر بنای با و در بعضی روایات عظیم الراس

واقع شده است و آن نیز همین معنی است و خودی نیز عیب است و (باب اسماء النبی و صفاته)  
 نشان قات عقل است اما بزرگ نیز میوه نیست اعتدال در همه جا معتبر است و اخضای شریف و مزاج  
 لذت در غایت حسن و جمال و نهایت اعتدال بود که فوق آن مقصور نیست و هیچ کس با وی صلی الله  
 علیه و آله و سلم در حسن و جمال شریک و برسان بود چنانکه میگوید هر چه اسباب جمال است درخ  
 خوب تر است و همه بر وجه کمال است که لا یخفی و لم یزل و لا قبله مثله نمی دانم بعد از وی نه پیش  
 از وی هیچ کس را از خودی و کان یسطا الکفین و بود آن حضرت فراح و کشاد و کف دست  
 و فی آخری له و آمد و است و در روایت دیگر در بخاری را قال کان گفت انس بود  
 آنحضرت شش القدمین و الکفین سبط و بزرگ دست پایی و کفهای دست و وعن البراء  
 قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مرهوعا گفت براء بن عازب که از مشایخ صحابه است  
 بود آنحضرت میانه بالا بعلید ما بین المذکبین و در فراح سفت میان و در منکب فی الصراح منکب  
 بکمر گات بین بازو و کتف یعنی فرق میان بازو و منکب آنحضرت بسیار بود و از بین جانفراخی سینه نیز لازم  
 می آید چنانکه تفسیر میفرماید و است و بعد بضم با و فتح عن بصینه و تصنییر نیز و اینست یعنی دو و دو و دو  
 بود و له شعر بلع شیمه از تیره بر آنحضرت را موی بود که می رسید بر زانو و گوش او و الا یشع فی حلقه  
 جمر از دیرم سن آنحضرت را در حلقه شرح حلقه بخت جانده را گویند از او و دارا که از یک جنس باشند و برادر  
 نماه جامه افریشی نیست چنانکه بعضی توهم می کنند و مراد بکمر او جامه که دو دمی خطهای شرح بود چنانکه الایچه  
 و در بار بانی باشد شرح حالص هم چنین تخمین کرد و اند محمد بن دعلج خضر او صوفی است که در احادیث واقع شده  
 است هم چنین معنی است که خطهای سبز و زرد داشت و آنحضرت را حلقه بود از برادر من که خطهای شرح  
 داشت لم از شیتا قاطا حسن صندیدم که من هیچ چیز را از او بزرگتر از آن حضرت ظاهر آنست که گوید هیچ کس  
 و اما هیچ مردی را و در تفسیر هیچ نیز ما لعمریه شتر است کما لا یخفی و متفق صایه و فی روایت لمسلم قال  
 ما رأیت من ذی لحة احسن فی حلقه حمراء من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نه بد من هیچ  
 موی را و بر اینگونه در حلقه حمرا از آنحضرت شتر و یضرب منکبه موی را و نزدیک می رسید بدشتهای او  
 و عیلاما بین المذکبین لیس یا الطویل و لا بالقصیر بلکه موی بی آدی و اسه نام است جمعه بضم جیم  
 و تشدید میم و لکن بکسر لام و تشدید میم و و فرجه فتح و او سکون قائمه آنکه از نو نه گوش در کرد و و چون  
 بدوش و سجد جمعه است و فرجه آنکه بر نو نه گوش بر سه مشهور و در تفسیر این الفاظ این است و از عبارات  
 بعضی ازین قوم خلافت ابن فاطمی کرد و گاهی جمعه به معنی ملتن موی نیز آید و و عنی صا ک بکسر سین و تحقیق  
 میم بن حزب فتح و سکون را نامی مشهور است گفت می نفر از صحابه را و در باقره دوی یکی از غلامی گوید  
 است و بعضی نه ثمن او را تضعیف کرده اند و گفت وی رفت بر سر من پس نوحا کردم خدا را و باز داد

باز در این عصر حضرت جابر بن سمرة روایت می کند سماک از جابر بن سمرة ( باب اسماء النبیین و صفات )  
 قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ضلیع القم یوذا تخضرت بزرک و کشاده دهن و غریب  
 بدح می کند مردان را به کشاده دهنی و تنگی دهن و او مردان غیب میدهد و بعضی این را کنایت می دارند  
 از فصاحت و کشاده بخنجی اشکل العین آنکه سفید نمی چشم او و منجوط بود و بسوخی کویار گهائی سرخ  
 است و شکله بضم سین نام این دناک و آخر اسخرایض بین پیر کویند و شبهه بها حفظه سرخی بسیار می چشم که سیاهی  
 بسیار بود و کوباسرخی میزند چنانکه در ایشان بر کس نهاده و افع میبود و منهوش العقبین منهوش را و در  
 مشارق بسین نهاده و به معجز نیز گفته اند یعنی کم گوشت پاشنه و قیل لسماک ما ضلیع القم و گفته شد سماک  
 بن حرب را که دای حدیث است چیست معنی ضلیع القم قال منی ضلیع القم عظیم القم است قیل ما اشکل  
 العین گفته شد چیست معنی اشکل العین قال طویل شق العین گفته شد معنی اشکل العین و از شکافت چشم و  
 گفته اند که تعبیر کردن سماک اشکل العین را باین معنی خطاست صواب آنست که گفته شد چنانکه علامه  
 لغت بر آن اتفاق دارند و قیل ما منهوش العقبین قال قلیل لحم العقب چنانکه کنیم و رواه مسلم  
 ۱۰۰ و عن ابی الطفیل از صفات صحابه است دشت سال از زمان حیات آنحضرت در بناقه و آخر  
 من مات من الصحابة است در سنه صد و ده سال مرد و وی از شبیه علی بود و در جمیع هشتاد و بیست و پنج  
 بود و بر او بکر و عمر و عثمان شاهی گفت رضی الله عنهم اجمعین و عالم و فاضل و حاضر الجواب بود و قال روایت  
 رسول الله گفت و بدیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم کان ابيض فلبسنا مقصداً به و سفید نمکین  
 میانه و در طویل و قصر و جفاست و نمانست و در تمامه ضلیع و بلاخت و باو صحت بچشم شدن و آن صفتی الهیست و در  
 حسن که در چشمش نمک و در آید و در دل نمک بنشیند و زبان از بیان خوبی آن ظاهر بود و رواه مسلم ۱۱۰ و عن  
 ثابت قال مثل ائیس روایت است از ثابت بن ابی رباح که از مشایخ اهل بیت است که روایتان است گفت  
 بر سینه شد اندک انس عن خضاب رسول الله از پیروی رنگاب کردن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 فقال انه لم يبلغ ما يخضب انس بدستی آنحضرت بپیرزی و بی تر سید زمان خضاب  
 کردن و آینه پیرزی وی اندک بود و بدانی شد و زیاده وی نظر چنانکه از سیاق حدیث ظاهری شود یا مراد آنست  
 که پیرزی وی خالص نبود و هنوز سرخ بود و چنانکه در آغاز پیرزی می باشد چنانکه در حدیث دیگر آمده است که کنان  
 شبیه احمر بود و پیرزی وی سرخ و لوشنت آن اهل شطاطه فی طبیعتهم اگر می خواستم من که بشمارم مویهای  
 سفید آنحضرت را و در لایحه شریف وی و شطاطه شین معجز و سکون میم سفیدی موی بسیار و در آنمختن  
 و لایحه میم موی سفید و فی روایة دوز و ابی یاسر لفظ آمده و لوشنت آن اهل شطاطات کن فی راسه و اگر  
 می خواستم که شمار کنم مویهای سفید را که بودند در سر مبارک وی قطعت می کردم می شمارم و هرگاه که  
 سفیدی موی باین قات باشد مثل خضاب نخواهد بود و متفق علیده و فی روایة لمسلم قال و در روایتی مرصع

و این چنین آمد که گفت انفس اندا كان البياض في عنقه فتح عين  
 مهبط و سکون نون و شخ نادان بود و سبیدی مگر در موهای که از لب زیرین او بودند و فی الفصل غین  
 و یکار و موسوی های که در میان چشم و زده گوش اند صرخ بضم صاد سکون و ال دغین مجر در اصل نام این  
 موضع است در موهای که در بین موضع اند نیز اطلاق میگردد و فی الراس فیک و در سر موسوی چند بر آگه بودند  
 و بند بضم نون و فتح مود و فید ال مجر جمع بنده و سکون با یمنی شی سیره و عین انس قال کان رسول  
 الله صلى الله عليه وآله وسلم از هجر اللون بود آنحضرت زوشن رنگ تبان کان عرقه اللؤلؤ و کوب  
 که قلعه های خوی وی مرد اوید است بهجت حنائی رنگ و لطافت جسم از مشی تکفاه چون ماه میرفت  
 آنحضرت بر میداشت پای و ابقوت و جلالت و کشتان نمی کرد چنانکه عادت قوی شان و دلیران میبازند  
 و این منایات بسرعت مشی ندارد چنانکه در حدیث دیگر آمده است زیرا که سرعت عبارت از  
 تابع خلوات و بیای بیادن کا هما میباشد و تکفای به معنی و بخشن چیزی یکبارگی تر آید و تعبیر کرد و میشود  
 بتألی بجانب پیش چنانکه کسی از زمین بلند به نشیب می آید و بلند و دیگر و در جنگ و فصل فانی بیاید و ما مسمت  
 بکبر سن ادلی و فتح نیز آمده دیباجه بکسر دال و لا حوی و الین من کفر رسول الله انس میگوید که نمودم  
 من هیچ دیدار از خوی از حریر است و نه هیچ حریر از من تر از کف و ست پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 و لا شیهت بکثریم و فتح نیز آمده مسکا و لا هنیوة و نبویم من هیچ مشک داد و خبر را ا طیب خوشبو  
 من ر ائیت النبی از بوی بدن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم متغی علیه و در دانی من عرق  
 یعنی خوشبو از عرق پیغمبر خدا ۱۳ و عین ام سلیم بضم سین صحابه است و الله انس قال عقالی  
 نسا و فضلی ایشان است مناقب وی بسیار است و فی انه جهنم النبی و وابست می کند که پیغمبر  
 صلی الله علیه و آله و سلم کان یاتیهما و یقیل عندها بود آن حضرت که می آمد ام سلیم را و او قبول  
 می کرد و زدی فتبعها نطقاً قیقل علیه پس می کسرا نند ام سلیم نطق و الفتح نون و کسر  
 آن و الفتح و سکون آن به چهار وجه بساط از جرم بس خواب نیمروزی کرد آنحضرت بران و گفته  
 اند که ام سلیم از محارم آن حضرت بود و صلی الله علیه و آله و سلم از رضایان و یاقب و یعنی گفته اند که  
 اباحت نظر با صنیات و جو از خلوت با ایشان از خصایص آنحضرت بود و صلی الله علیه و آله و سلم کذا فی  
 المواب الله بنده و کان کثیر الخرق و بود آنحضرت بسیار خوی فکانت لجمع عرقه پس بود ام  
 سلیم که جمع می کرد خوی آن حضرت را ففتحله فی الطیب پس می کرد اندام سلیم عرق آنحضرت را و در  
 عطر و خوشبو نهی فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا ام سلیم ما هذا پس چون به آنحضرت که می گرد  
 عرق او را فرمود ای ام سلیم چیست این عرق گرفتن و جگر می کنی آنرا قالت عرقه فیک فیک فی طیبنا گشت  
 ام سلیم عرق نیت می کرد انهم وی اندام آنرا و خوشبو نهیهای خود و هو من الطیب الطیب و عرق تو از

خوشبوی ترین خوشبویهاست و فی ذلک آیه قد وادانی این چنین (باب اسماء النبی و صفاته)  
آمده است قائل گفت ام سلمه زار رسول الله فرجوا برکتکم لصلی الله علیه و آله و سلم برکت عرق ترا از برای  
خردان خود و میالیم آنرا بر رویهای ایشان و بدنهای ایشان تا برکت آن از همه بلامحوظ باشد قال  
گفت آنحضرت اصبت راست گفتی تو خوب کردی متفق علیه ۱۴۰ و عن جابر بن سمرة بن  
ویدر مرد و صحابی از روی خواهرزاده سعد بن ابی وقاص است قال صلیت مع رسول الله صلی الله علیه  
وآله و سلم صلوة الا ولی گفت جابر که از دم با آنحضرت نماز پیشین ما اقم خروج الی اهلک پسر  
مردن آمد آن حضرت از مسجد و رفت بسوی اهل خانه خود و عوجت معه و بنزد آن آمد من بنزد آنحضرت  
فانتقله و لد ان پس بهمش آمدند آن حضرت را بچکان ففعل یمنی علی احدی و احدی  
و احدی پس گشت آنحضرت که مسح می کنند و میمالد بدست مبارک خود و خسارهای این چکان را یکی  
یکی و اما انا فمسح علی و اما من پس مسح کرد آن حضرت را خستاده و خراشیده بگنزدان و سکون یا بافظ  
مزد است و در بعضی نسخ این ظاهر بافظ آمده است بفتح و ال و ثمة بعد یا یحیی مسح کرد و هر دو خستاده  
مرا دید و دانست افراد است آنچه در حدیث دیگر آمده است که گفت جابر مسح کرد و بعد فرا پس بود آن  
خدا بگو از خود دیگر فوجدت الید بود ایشان میان من مرد دست مبارک او را از روی او و پیشا یا بوی  
در همه نسخها یکجمله او دست نه و او ظاهر آنحضرت که برای شک را وی است کائما انحرجهما من جوفه  
عطار گویا برون آورد و آنحضرت دست را از طبله بخار و جوفه بضم جیم طبله عطار و او مسلم و ذکر حدیث  
جابر و ذکر ده حدیث جابر که در اول او سئوا بنا سئو است و در مصابیح دین باب مذکور است  
فی باب الاحادیث و در باب اساسی و حدیث العایب بن قزید نظرت الی خاتم النبوة و ذکر کرد  
حدیث سیب بن یزید که در وی نظر یافتیم بود است فی باب احکام المیاء ۷۷ الفصل الثانی  
عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لیس بالطویل ولا  
بالقصیر و دانست از انیر المومنین علی رضی الله عنه گفت بود آن حضرت نه دراز قد و نه کوتاه ضخم الراس  
واللحمیه بود و طبر سر و پیش شش الکشین و القدمین طبر و بر گوشت کفهای دست و پاها شش بنا حجرة رفیع  
آینه سرفی مشربا ضخم میم و سکون شش و فتح راه مخففه از شراب به معنی آینه شش رنگی برنگی دیگر گویا رنگی دیگر را  
نوشیده است ضخم الکرا دین طبر بندگی استخوان کرا دین ضخم گرد و دین ضخم میرانی استخوان که  
بهم جمع شده اند طویل الصریفة دراز سر بر فتح میم و سکون سن و ضم را و با موده و توبه که در میان سینه  
شریف بود و خلی دراز بار یک از بالای سینه تا بافت و سر بشتن بر معنی راه و سینه آید و توبه های ریزه میان سینه  
و بافت کزانی السراج اذا مشی تکفاه تکفاه کائما ینتظم من صیب و فی که راه میرفت میل می کرد و میل  
کردنی گویا فردوی آید از جای بلند به شیب مقصود آنست که ششی می کرد و ششی قوی که بر سینه است یا بهارا

الاهل الثاني





سان و دشانه وی هر نبوت بود و هو خاتم النبیین و وی ختم کننده پیغمبران بود (باب اسماء النبی و صفاته)  
 اجدد الناس عدداً و احسنهم خلقاً و ابرارهم و اذی سینه و گفته که مراد سینه دل است که محل اوست یعنی جود آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم بدل و جان و بطبع و رعیت بودند تکلف و ستم و ریاضت و احتمال داد و که اجدد از جودت باشد  
 فتح رحم و فراوی قنای وی باشد ما وی اسم که از انی شرح الشیخ و اصدق الناس لهجة و راست ترین مردم  
 بود از روی زبان و لهجه فتح است و در سکون نیز آمده و بعضی گفته اند که سکون لغت ضعیف است یعنی  
 راست گو ترین مردم بود و بعضی گفته اند مراد آنست که زبان او است و دوست ترین زبانها بود یعنی باکم  
 می کرد و بخارج حرمت چنانکه باید و شاید چنان که هیچ کس بران قادر نبود و الینهم عریکه و نرم ترین مردم  
 بود از روی طبیعت و اگر مهم حشیر و بزرگترین مردم بود از روی قوم و قبیل و در روایتی غشیرة بکسر عین  
 به معنی صحبت من را و بلایه شباهه کسی که میدهد آنحضرت را با یکایک می رسید او را و بهیت ناگ می شد  
 و من خالطه معرفة احمد و کسی که اختلاطی کرد آنحضرت را و صحبت پیدا شد دوست می داشت او را و یقول  
 فاعتبه می گوید صفت کنه و آنحضرت را و می عبادت از ذات خودی کند یا هر که بخواد که صفت کند او را لم ار قبله  
 و لا بقدره مثله ندیدم و نمیدانم پیش از وی و نه پس از وی مگر او را صلی الله علیه و آله و سلم  
 رواه الترمذی ۳۰ و عن جابر ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم لم یسلك طریقاً فیتبعه  
 احد الا عرف انه قد سلک و روایت از جابر که آنحضرت بهر سنت و راهی واپس بر روی می کرد  
 و او را کسی در پی نداشت مگر آنکه می شناخت آنکس که آن حضرت به تحقیق رفته است این  
 راه را من طیب عرفه از خوشبوی آنحضرت و عرف شیخ عین سکون را بوی خوش و ناخوش و این  
 گویند اما غالب اطابق او بر بوی خوش است یعنی بهر راهی که میرفت از بوی خوش آنحضرت مطهر میشد و هم  
 از بوی خوش می شناخت که وی از این راه گذشته است و ظاهر آنست که این بوی خوش ذات آن حضرت  
 بود صلی الله علیه و آله و سلم و تواند که احتمال طیب که عادت شریف آنحضرت بود نیز علاوه آن می شد  
 باشد او قال یا کنت راوی بخای من طیب عرفه بنام زینج عرقه قنات یعنی از بوی عرق وی به معنی جوی  
 که از بدن جگه رواه الدارمی ۳۰ و عن ابی عیبه که راضی بن محمد بن عمار بن یاسر مابنی ثقه است  
 قال قلت للربیع بنت معوذ کنت ابو عبیده که گفتم مرا ریح را ضم و ادفع نحوه و کسر تخانیه باشد و دختر  
 مو ز ضم حیم و دفع عین و کسر و او شده و عیبه مشهور است صلی الله علیه و آله و سلم  
 و سلم عفت کس برای ما آنحضرت را و بیان کن جلیه شریفه او را قالت یا بنی لورایتی رأیت الشمس  
 طالقاً کنت ریح و در وقت جمال آنحضرت ای پسر که من اگر ببیدیدی تو آن حضرت را میدیدستی تو  
 آفتاب را بر آورده یعنی چنان است و جلال و نور آنست و بهجت داشت که گویا آفتاب است طلوع کننده  
 رواه الدارمی ۳۰ و عن جابر بن سمرة قال رأیت النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی لیلۃ

اضحیّان گفت جابر بدیدم من آن حضرت را در مشرب و انجیان (باب اسماء النبی و صفاته)  
بکسر هاء و سکون نصاد تجر و کسر حاء نهاده شب و روشن که دردی بهر سبب بود و او را کرد و بخواب نهادند  
فقط انتظر الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الی القمر بس کشتم من کفای نگاه می کنیم بسوی  
جمال آن حضرت و گاهی می بینم بسوی ماه و علیه حلقه حمره و بر بالای آن حضرت حلقه حمره  
معاد می شد در حدیث بر او فاذا هو احسن عندی من القمر بس نگاه آن حضرت بنحو نور و روشن تر  
بود نزد من از ماه و نزد من از برای اظهار استناده و ذوق خود گفت و الاذی صلی الله علیه و آله و سلم اس  
بود از قمر در واقع و نزد من کس از مجبان می رواه الترمذی و الدارمی ۶۰ و حسن ابی هریره  
قال ما راایت شیئا احسن من رسول الله که گفت ندیدم من هیچ چیز را بنیکتر از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله  
و سلم کان الشمس تجری فی وجهه کواکب آفتاب در آن میرفت در روی ماه که می و ما راایت  
احدا اخرج فی مشید من رسول الله صلی الله علیه و سلم ندیدم من هیچ کی را بنیز در راه رفتن از آنحضرت  
که از همه بنیز تر می رفت کما انما الارض تطوی له کواکب زمین پیچیده می شد برای آنحضرت انما لنیهد  
انقصا و انه لفی نکتة بدستی مادر مشقت می انداختیم ذراتی خود را در بنیز رفتن و تعب می کشیدیم  
و تکلف می کردیم در آن و آنحضرت غیر با که دادنده بود و بی تکلف و بی تعب و بی پاک و باسانی بطور خود  
میرفت و بنجد بنظم نون و سکون جیم و کسر با و کثرت بنظم میم و سکون کاف و فتح تا و کسر را و بهمانه از  
اکثرات به معنی پاک داشتن و این از بنیزات آنحضرت بود که دیگران سید دیدند و مشقت می کشیدند و بوی  
نمی رسیدند و وی صلی الله علیه و آله و سلم باسانی و بی تعب بیشتر از همه میرفت رواه الترمذی  
۶۰ و حسن جابر بن سمره قال کان فی ماقی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هموشه گفت جابر  
بوده و قهای آن حضرت بکنوع باد یکی و پروا سطر بود و کان لا یفصلک الا جسمه او و آنحضرت که خنده  
نمی کرد و بگریه تبسم و فی الطراح تبسم لب شیرین بگردن و کنت اذا نظرت الیه قلت اکیل  
العیفین و بودم من وقتی که نگاه می کردم بسوی آنحضرت می گفتم که سر نه کنده چشم هست و ایمن بنا کحل  
و حال آنکه بنزد من نه کرده بایک بحسب خلقت سر نه کون چشم بود و میت و در چشم تو که میان من و من نه کرده  
بسان سر نه سید کرده خانه مردم رواه الترمذی ۶۰ الفصل الثالث ۶۰ حسن ابن عباس قال  
کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم افلیج التیمیین بود آن حضرت کشاد دودن و بدان پیشش یعنی  
بمان این دو دندان فرج و فرقی بود فلج لفتح فاولام و جیم کشادگی دندانهای پیشش افلیج الاستمان که می گویند  
اینرا دندان فرج و در وایتی منبج الاستمان نزدیک شده است اذا تکلم رای  
کما انور یخرج من بین ثنا یاه چون سخن می کرد آنحضرت دیده می شد مانند نور که بر روی می آمد از میان دندان  
های پیش وی دندانها را نامهاست دو دندان پیش را از بالا و پایین شینان و شایامی گویند باثنا ثنیه

الفصل الثالث

و جمع و دود و آن دیگر را اگر در دو طرقت آنها از رباعیات خوانند بفتح ( باب اصابه النبي وصحاته )  
 و ادواج منتهین فرجه میان دزدانها و صاحب نهاده گفته که فتح نزد آریان شاید رباعیات و غیره میان شاید افرق گویند منتهین  
 پس این پنج را یکی فرق استعمل کرده است و ظاهر عبارت حدیث آنست که این فرجه در منتهین در بالا  
 و پایان بوده نه مخصوص سال و اندام رواء الدارمی ۲۲۰ و عن کعب بن مالک قال کان رسول  
 الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا سار استنار وجهه و اذا تخضرت و قتی که خوشحال گردی شد روشن  
 می شد روی مبارک وی حتی کان وجهه قطعة قمر تا آنکه گویا روی مبارک وی باره از ماه بود و کنا تعرف  
 ذلک و بود ویر ماکمی شناختیم آنرا که آنحضرت درین وقت خوشحال است به مشاهیر تازگی و روشنائی  
 روی شریف وی متفق علیه ۲۳۰ و عن انس ان غلاما یهودیا کان یخدم النبی صلی الله علیه  
 و آله و سلم و ایتست اذا انس که کوی یهودی بود که خدمت می کرد آنحضرت را فوض پس بیمار شد آن  
 کودک ماتا و النبی صلی الله علیه و آله و سلم یهودی پس آمد و ادا آنحضرت بعبادت فوجد اباه  
 عند راسه یقر التوراة پس یافت آنحضرت پدر او را و از دسر او که می خواند تورات را فقال له رسول  
 الله صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت مرید را در آنحضرت یا یهودی انشدک با الله الذی انزل  
 التوراة علی موسی ای یهودی می پرسم و سوگند میدهم ترا باینکه آن که فرستاد تورات بر موسی علیه السلام  
 هلی قبل فی التوراة نعتی و صفتی و مشورچی آبی بانی و د تورات نعت مراد و جهت مراد و بیرون آمدن  
 مراد از یک بعد از یک یا تخرج به معنی است باشد بازمان یا مکان آن باشد و نعت و صفت یک معنی می آید گویا مراد  
 به یکی صفات ظاهر و دیگری باطن باشد قال لا کنت یهودی نمی یابم قال الفتی بلی و آله گفت آن  
 غلام آری بدسوگند یا رسول الله انا قبلک فی التوراة نعتک و صفتک و مشورچک بدسوخی یا  
 می یابم و د تورات نعت ترا و صفت ترا و مشورچ ترا و انی اشهدک من کواهی می دهم که آن لا اله الا  
 الله و انک رسول الله فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم لا صحابه  
 مزبارة ان خود را اقیموا هذا من عند راسه بر خیر اند این شخص را یعنی پدر او را از نزد و سر وی  
 و لو احاکم و نزدیک شود بر او خود را که این غلام است و متوالی امر وی شود و رواء البیهقی فی  
 دلائل النبوة و عن ابی هريرة عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند ابی هريرة  
 از آن حضرت انه قال که آنحضرت گفت انما انا زحمة مهذاة یستم من کما حست فرساده شده  
 از جانب من شیخ ابو الجاسس مریم قدس الله سره فرمود درین تعظیم و تکریم این است است زیرا  
 که همه برای تکریم فرساده می شود رواء الدارمی و البیهقی فی شعب الایمان این خبری است  
 که آورده مولف و میان خلقت و صورت آن حضرت از احادیث و چیزی بسیار مانده است که ذکر کرده  
 و در شرح زیاده بر آن از آنچه در نظر نگذارد کتب احادیث آمده ذکر کرد ایم آن جا باید برگزیند ۲۳۵

باب فی اخلاق و شمائله صلی الله علیه و آله و سلم در اخلاق آنحضرت از (باب فی اخلاق و شمائله)  
 مهربانی و مروت و سخاوت و رفیق و تحمل و تواضع و رحمت و جواد و جود آن چون فارغ شد از بیان صورت  
 و شکل ظاهر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که آن را صورت و خلقی گویند. لیخ حاجه است که ذکر کند  
صفات نامی شریفه و در آنکه آن را خلق می نامند. بسم خدا شملی جمع شمال است بکسر بمضی طبع که فی القاموس  
 و فی الاصراخ شمال بکسر دست چپ و جود و عادت و شمال بمعنی دست چپ جمع ادا شمل می آید و شمایل نیز می آید  
 و در شرح تفسیر گفته شمایل جمع شمال است بکسر شین بهرست و به معنی خلق \* ۱۸ الفصل الاول \* عن انس  
 قال خلاصت النبی صلی الله علیه و آله و سلم عشرین گفت انس خدمت کردم آنحضرت را ده  
 سال و قد بمان ایام که حضرت بمدره محرت گردیدند مادر انس و بعضی خویشان وی از انصاف او و  
 در ملازمت آن حضرت آوردند و در خدمت گذاشته دوی هشت یا ده سال بود و اختلاف است  
 و در سال که مدت اقامت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بمدره بود خدمت کردم و وی گویند انس درین  
 مدت که خدمت کردم قیما قال لی اف بس گفت آن حضرت مرا این بضم همراه و نشدید فاء بکسره مینون  
 و غیر مینون گفته است که ولایت داد و در کرامت و برز جود و لبتی و بایک بگردن بر دیدن امری کرده  
 و لا لم صدمت و گفت آن حضرت مرا چرا که وی این کار را و لا الا صدمت و گفت چرا که وی این کار را  
 یعنی در آنچه متعلق شد نگاردی و نباید باشد و در امور دین و این ولایت دارد و در کمال سماجت و حسن خلق  
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و عیسی گفت که درین مدح انس است مروج و در آنکه هرگز گاردی نگاردم  
 که از آن حضرت بر من اعتراض متوجه گردد و پیشید انما ند که معنی اول انس و او فقی است بمقام ختم  
 بر من مدح است بکرم و شرف آن حضرت بر وی متفق علیه ۲۹ و عده قال کان رسول الله صلی  
 الله علیه و سلم من احسن الناس خلقا و سمی از انس است که گفت بود آنحضرت بگویند مردم از روی  
 درین فار ملسی يوما الحاجة بس قرب یاد آنحضرت روزی مرا برای کاری فقلت والله لا اذهب  
 بس گفتیم من نه اسو گند نمی دارم و فی نفسی ان اذهب لهما امری به رسول الله و در دل من هست که  
 می روم برای کاری که فرموده است مرا آن کار به آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یعنی با و و آنحضرت  
 فرمود و در دل می خواهم که بروم بزبان گفتیم می روم و صد و این قول از انس به جهت همسر من و نا ازال بود  
 مدینه روی در سن تکلیف هم خود آمد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم القات بقول و می نمود  
 بر آن ادب نه کرد و بلکه ملاعت کرد و در نزدی نمود فخرجت حتی امر علی صبیان و هم يلعبون  
 فی العروق بس گردن آمد می گزیدم بر کودکان که بازی میکردند و باز از قاذ رسول الله بس ناگادی بهم که  
 که پنهان شد اهلی الله علیه و آله و سلم قد قبض بغفای من و رای به تحقیق که خد است گردن مرا از  
 بس من قال فظنرت الیه و هو یضحک گفت انس پس نگاه کردم من بسوی آنحضرت و حال آنکه

آنکه آن حضرت می خندد فقال یا ایها النبی ذممت حیث امرتک پس گفت ( باب اخلافة و شما ذله )  
 آنحضرت ای اینسن با لفظ بشیر برای شفقت رفتی تو آنجا که فرموده بودم من قلت نعم انا اذهبکم  
 آدمی اینک میروم و می خواهم که بروم یا رسول الله رواه مسلم ۳۰ و عنه قال كنت امشی مع رسول  
 الله صلی الله علیه و آله وسلم و علیه بود بخیرانی و هم از اس است که گفته بودم من میروم  
 هر ادا آن حضرت در آن حضرت جاوری بود و منسوب به نحران نفع نماند و منسوب به جهم و انام موصی است  
 غلیظ الحاشیة چادری بود که داشت و منسوب به کلاه او فادریکه اعرابی قبیله او داشت پس  
 و ریاست آنحضرت را باده نشینی پس کنید آنحضرت را ایجاد ریش جبهه شلیده کتیدنی سخت  
 و رجع نبی الله و باز گشت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فی نحر الاعرابی و پیش سینه آن  
 اعرابی یعنی چنان بزرگشید که آن حضرت پیش سینه اعرابی کشید و آمد حتی نظرت الی صفة عاتق  
 رسول الله تا آنکه نگاه کرد و من بکراهت اگر در پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم قد اثرت بها حاشیة  
 اليهود بمحقق تاثیر کرده بود و صفة عاتق آنحضرت کنایه چادر من شلیده جبهه ته از جنت سختی کشیدن اعرابی  
 بر دوا و عاتق موضع رد از کتفت ثم قال یا محمد مر لی من مال الله الذی عندک پس گفت اعرابی  
 ای محمد اثر کن بر آنی من تا بدهند مرا چیزی از مال خدا که نزدست قال قلت الیہ رسول الله پس باز برگشت  
 بسوئی آن اعرابی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ثم ضحك بسخر خند کرد آن حضرت ثم امر له  
 یعطاه پسر امر کرد و فرمود برای وی بختی و این و ثالث داد و بر کمال حلم و تحمل آنحضرت بخشای مردم را و این  
 اعرابی از صفات عزت و درشت خویان ایشان که تدنیب اخلاق نکرد و ادب نماند و در حدیث دلالت  
 است بر آنکه حاکم و والی را باید که بر ایندانی و رعایای و بخردان مبر کند و تحمل و در و متفق علیه و عده قال  
 همان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم احسن الناس بود آنحضرت نیکوترین مردم در حسن و جمال و فصل  
 و کمال و صفات حمیده و اخلاق عظیمه و اجود الناس و جزا و در و سخنی نیکوترین مردم و اشجع الناس و مردانه تر و دایر  
 ترین مردم و لقد فرغ اهل المدینة ذات لیلة و تحقیق ترسیدند و فریاد کردند کسان مدینه یک شبی چنانچه  
 زدوی و دشمنی در آید فانطلق الناس قبل الصوت پس ایستادند و رفتند مردم محاسب او از قاصت قبلهم  
 النبی پس استقبال کرد و پیش آمد مردم را پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم قد سبق الناس الی  
 الصوت و در حالی که تحقیق پیشی کرد آنحضرت مردم را بسوی او از او است پیش رفت و هو یقول  
 و حال آنکه آنحضرت می گفت لم تر احوالکم ترا خواهم که در رسیدن رسید و گفته اند لم این بجای معنی لا سمت و نوع  
 ترسیدن ترا احوال من است و هو علی فرس لابی طلحة عری و آن حضرت سوار بود بر اسبی که  
 بود برای طلحة انصاری را برهنه پشت با علیه سرج بود بران اسب زمین عری است و عری بضم عین  
 اسکون و اسب بی زمین و فی عنقه سیف و در گردن آن حضرت شمشیر بود و فقال لقد وجدته بصری

و گفت آن حضرت را تحقیق یافتیم این اسپ را مانند دریا یعنی فراخ (باب اخلاق و شما قله)  
 و دو کشته که کام متفق علیه و در روایتی دیگر آمده بود که بود آن اسپ کم و فشار کردن تک کام و بعد  
 از آن روز چنان تیز رفتار شد که هیچ اسبی از وی سبقت نمی توانست کرد و به حقیقت هر کس را در هر  
 چیزی که یادی دید و گاری از آن حضرت بود اگر لاشی باشد نمی کرد و اگر زبون بود غالب و اگر دست  
 بود بلند کرد و اگر ضعیف بود قوی کرد و اگر مراد بود و دوی می بیند و در هر خوشی جوان و دوی می بیند  
 و و عن جابر قال سئل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم شيئا فقال لا گفت جابر می توان کرد  
 شد از آن حضرت چیزی پس که گفته باشد یعنی نمی دهم شیخ ابن حجر گفته که مراد آنست که هرگز  
 تلفظ با نمی کرد بلکه اگر می بودی داد و اگر نمی بود سکوت می ورزید و حدیثی دیگر باین مضمون آمده و این  
 قریب است به حدیث ابی هریره که آنحضرت طعام را عیب کرده اگر خوش می آمد می خورد و اگر نه می گذاشت  
 و از شیخ عزالدین حیدر السلام نقل کرده اند که گفت لا هرگز برای منع از خطاب زبان شریف وی نرفته  
 و این سخنان را در وقت غم و در وقت شادی و بیاض و در وقت غم و در وقت شادی و بیاض و در وقت غم و در وقت شادی  
 احکم علیه در وقت شریف وی صلی الله علیه و آله وسلم گفت ما قال لا قط الا في تشبهه  
 لو لا التشبه كان لا و نعم و مضمون این حدیث است که شاعری از شما آمده که گفته ترفت کلمه لا  
 بر زبان او هرگز مگر باشد ان لا اله الا الله و محجب و دایمی که این حدیث مخصوص داد و غیر آن  
 حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از کلمه و سعه معرفت کرده تفوذ بالله من الزيف والزلل و متفق علیه  
 و و عن انس ان رجلا سال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم غنما بين جبلين ردائيت  
 از انس رضی الله عنه که مردی سوال کرد از آن حضرت گوشت خورده ان میان دو کوه یعنی گوشت خورده ان  
 بسیار آن قدر که هر کوه بود و تمام دادی را که میان دو کوه بود و عطا عایه ایاه پس داد آن حضرت  
 آن مرد را همه آن گوشتی قوم فقال پس آمد آن مرد و قوم خود را پس گفت ای قوم اسلموای قوم  
 سلمان شود فوالله ان محمدا ليعطي عطاء ما يخاف الفقر پس بدو سوگند بدی که هر آینه می بخشد  
 بخششی را که نمی ترسد فقر را یعنی دید و هیچ نگاه نمی دارد و درین معنی گفته است شاعر هر چه آمدت  
 بدست دادی تو بیش از آن این جو و آنکس است کش از فقر عار نیست و و عن جبر بن  
 مطعم بینما هو یسیر مع رسول الله وایت است از جبر بن مطعم بنهم میم و سکون طاد کسر عن مهمین  
 بن علی بن نوفل بن عبد مناف ذبی در کاشند در احوال او چنین نوشت که سید عالم و خود از اشرا فزین  
 عالم بود و عالم انساب و اخبار و ایام عرب و بود شاگرد او و بکر صدیق و دین عالم روایت می کند که در اثنای  
 که وی سیر می کرد با پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم مقفله من حمین در وقت بازگشتن آن حضرت  
 از غزه چنین که بعد از آنکه واقع شده فقلت الا هو ابی نوح عن و کسر لام به تخفيف - ابو

پسیدند بادیه نشینان عرب در حالی که سوال می کردند از آن حضرت (باب اخلاقه و شمائله)  
 اموال را از غنایم حبش و غنایم درین خرو و بسیار بود و بخشش آنحضرت بسیار و اکثر بر مولف التناوب  
 بود و اذابل که در بخشیدن کوفسندگان بیان مرد که در حدیث سابق گذشت آمد درین جا بود حتی اضطروا الی سمرق  
 و پسیدن اعراب آنحضرت در سوال یحیی و سید که مضطرب و بیمار و صاحب اعراب آنحضرت را در بر و  
 بسوی سمرقان بفرستید و ضمیر اسم نوعی از درخت خاوار که در بادیه می باشد فخطقت لفتح خاوار و داء  
 پس بر بود آن کمره دای مبارک ادر که پوشیده بود آنحضرت فوق النبی پس توفت نمود و  
 یا سنا یا بنصر صلی الله علیه و آله وسلم فقال اعطونی ردائی پس گشت آنحضرت بدید مراد دای  
 مرالوکان الی عدد هذه الغضاة نعم لقمته بیعکم اگر می برد بشمار این درختان که درین خرنل اند چادر پادها  
 از شتر و کوفته هر آینه بخش می کردیم آن را میان شما تم لا قیل و فی یخیلا پسترنی بافند شما را  
 بنجل که ندیم آن را و لا کذب و باد و دروغ گو که و دکنم و نرب نم و لا جبا و نا و نه بدول و تر سنده که در  
 دادن از فرد و بستنی ترسم و اصل بنجین به معنی ضد شجاعت است و جوان مردی در عظامی از شجاعت  
 و تنگی در دادن آن مثل جبن است و معنی گفته اند که و لا کذب و لا جبا و نه است برای تنبیه صفات و تعداد  
 آن و اشارت است بامتنع عنات حمیده و الفهم و رواه البخاری ۸۵۹ و عن انس قال کان رسول  
 الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا صلی الغداة جاءه حلام المدينة بآیتهم چون می گذارد آن حضرت  
 نماز باده می آوردند و اهل مدینه از راه و غلام آوند می خود را فیها الماء که در آن آب می بود  
 فمیا تون با ثاء پس نمی آوردند هیچ آوندی و الا غمس ید فیها لکه آنکه فردی مرد آنحضرت  
 دست مبارک خود را در آن آوند می آب و تبرک می کرد و ایند آنرا برای ایشان تا شفا و برکت شود  
 مرا ایشان را فرما جائه بالغداة الجاردة فیفس ید فیها پس بسا که می آمدند آنحضرت  
 را و باده می آوردند پس فردی بر دست خود را در آن آوند و درین گاه شفت و مهربانی است باست  
 و اثرت است تا آنکه از برای تنج غلق ضرر خود را باید کشید و تحمل کرد و رواه مسلم ۹۰ و عنه قال کانت  
 امة من اماء اهل المدينة تاخذ ید رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دم از انس است گفت می بود  
 دای از او آن مدینه که می گرفت دست مبارک آنحضرت و اقطعطلق به حیث شاءت پس می برد  
 آنحضرت را و اینها که میجو است و عرض حال خود میکرد و در بنجا فایت نواضع و شفت آن حضرت است  
 صلی الله علیه و آله و سلم پراست حتی بر کترین آدمیان رواه البخاری ۱۰۰ و عنه ان امرأة کان فی عیالها  
 شی و هم از انس است که زنی بود که بود در خردوی چری از تقمان و خلل فقالت پس گفت آن زن  
 یا رسول الله ان لی الیک حاجة بدستی مرا بسوی تو حاجت و کاری است و ظاهر آنحضرت در دای  
 می رفتند فقال پس گفت آنحضرت یا ام فلان انظری الی السکک شئت به من هر که ام ار که چها که

می خواهی یعنی بنشین بابایت و در آن کوزه که من با تو می نشنم می ایستم (باب اخلاق و شمائله)  
حتی انقضی الیک حاجتک تا آنکه ادا کنی و بر آدم برای تو حاجت بر افخلا معها فی بعض الطرق حتی  
فرغت من حاجتها پس خلوت کرد و تنها شد آن حضرت با آن زن در بعضی راه تا آنکه فارغ شد آن  
زن از حاجت خود و پرداخت آن را و عرض کرد آنچه عرض کردی یار و راه مسلم **و الله و عنده تال لم یکن**  
**رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم** فاحشاً نبود آنحضرت فحش گوینده و فحش از حد در گذشتن در جواب و  
در سخن و اکثر اطلاق آن در الفاظ و قاع و جماع آید و در آنچه متعلق است بدان زیرا که اهل فساد و اهل حیایان را  
در آن عبارت صریح فاحشه است که اهل صلاح و ارباب جلال از آن اعراض نمایند و کماست و ایام از آن اکتفا نمایند  
بلکه از بول و غایط نیز تمیز قضای حاجت و مانند آن نمایند و فحش به معنی زیادت و کثرت و به معنی زنا و تمییز است  
نیز آید و لا لعافا داد و نمود آنحضرت لعن کننده کسی را و خبری داد لعن از خدا را ندان و دور انداختن از  
درگاه رحمت و از پیرگان و دشنام دادن و دعا کردن بدان و لعنت کردن مرگ کسی را اگر چه مستحق آنست  
از کائناتان سخت است و بکثرت گیر می کرد و اتفاق دارد بر تخریم لعن بر شخصی عین اگر چه کافر باشد  
مگر آنکه به یقین معلوم کرد که از دنیا کافر رفته باشد چنانکه ابو جهم و امثال وی و حرام نیست بر موصوف بصفت  
عام چنانکه گویند لعنت خدا بر کافران و با خود آن و ظالمان و امثال آن و باید دانست که لعنت بر دو قسم  
است یکی طرد و ابعاد از رحمت حق و در آمدن بهشت و موجب خلود و نادر و این مخصوص بکافران است  
دوم طرد و ابعاد از جناب قرب و رحمت خاص و در وجه یقین و این شامل است بر بعضی کناگان و این  
و به گادان را و باین تحقیق منحل می گردد پس از مشکلات باب و ایه اعظم و لا حیاء یا نبود آنحضرت  
دشنام کننده کان یقول عند المعیة بود آنحضرت که می گفت نزد عتاب کردن مرگ کسی را و دشنام کردن  
بر کسی متبیه فتح متناه و کسر آن و عتاب خشکین شدن و به معنی ناز کردن نیز آید حاله قرب جبین به شده  
است او را و چو می کند وی خاک آلوده یا پیشانی وی کناست از خواهی و کناوندی یعنی به نهایت آنچه نزد  
خشم و بی رضائی می گفت این کلمه بود و در معنی اینست رخم افکند خاک آلوده یا بینی او را و این نزد منی سیده است  
دو دشنام است رواه البخاری **و عن ابی هریره قال قیل رواه است از ابی هریره گفت که گفته شد**  
**یا رسول الله ادع علی المشرکین** دعای بد کن بر کافران تا همه مستاصل شوند و هلاک گردانند قایلیم  
**ابعث لعافا** گفت بر آنکس نیت شده و فرستاده نشده ام پس لعنت کند و داده از رحمت خدا و آنها  
بعثت رحمة و بر آنکس نیت شده ام مگر سبب رحمت بر چنانیان چه بر مومنین چه بر کافران اما مومنان خود ظاهر است اما  
کافران بر دفع عتاب از ایشان در دنیا و در شرفتی و چنانکه در قرآن مجید می فرماید و ما کان الله ليعذبهم و انت  
فیهم بخلاف اتم سابق که بدعای پیغمبران ستمناک و مستاصل شدند بآب مگر بر بعضی از مشرکان که وقت  
بر رسید و حکم الهی دعای بد کرد و هلاک شدند چنانکه مشرکان قریش که در روز بدر هلاک شدند و قد بر





ما خير رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بين امرين قط الا (باب في اخلاقه وشما ئله)  
 اخذ ايمن ههنا مخير كره داند نشد آنحضرت و اختيار داد و نشد بدست دوى ميان دو كار هر كره آنكه  
 اختيار دوى كره نشد آنحضرت آسان ترين و دكاوه را با هم بكن اثبات دادم كه نمى بود آن كار آسان تر  
 موجب بزرگان ائمه اس اگر نمى بود موجب بزرگان ائمه منته مى بود آن حضرت دور ترين  
 مردم ازان كار و در اين حديث نكته كرده اند كه مخير بام تر است كه از جانب پروردگار تعالى باشد يا از  
 جانب خلق و ليكن بزرگتر تر مخير از جانب حق اتم بود و بنى مشركى است بگر آنكه مراد معنوى با تم باشد چنانكه  
 مثلا مخير از ملى ميان فتح اكود از ارض كه در ايش شمال بوى احمقان عدم نفع از براى عبادت و ميان  
 كفالت بيشتر پس مراد با تم امر نبى است و مراد بآن گناه است از جهت ثبوت عصمت كذا اقال  
 الشيخ ابن حجر و در مجمع الباء گفته كه اگر مراد مخير از جانب كافران و منافقان باشد بوى يكى از دو امر  
 اتم ظاهر است و اگر از جانب مسلمانان باشد مراد چيزى است كه نمى شود بوى با تم است چنانكه مخير ميان  
 مجاهده و اقربا و ذير كه مجاهده كه مفضى بظنا ك كرده و جايز نيست و با مخير از جانب خدا باشد ميان چيزى كه دوى و  
 حقوت است يا يك حقوت است يا ميان دوى و ميان كفار چنانكه تعالى و اخذ جز يها و دوى خدا ميان مجاهدت و  
 عبادت يا اقربا و فقير و ما انتقم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في شىء قط و كنه نكشيد آن  
 حضرت براى نفس خود در اين چيز هرگز الا ان ينتهك في حرمة الله بگر آنكه غلبه كرده مى شد و حرمت دين خدا  
 قيمتقم لله بها پس كينه كشيده راى خدا نسبت به حرمت خدا كه انتهاك كرده مى شد و دوى كشت شيخ ابن  
 حجر كه مراد آنست كه انتقام نمى كشيده آنحضرت براى حاجت نفس خود پس بشكلى نشود كه آنحضرت امر برك و  
 بقتل كنانى كه ايند اسير و نه ادر از براى آسان انتهاك حرمت خدا بزرگتر دزد و بزه بى گفته اند كه اين در غيرى است  
 كه مفضى بگر دزد و بزه بى گفته اند كه اين مخصوص به قصه مال است نه در عرض و نه يك به معنى غلبه است يعنى كسى  
 كه مبالغه مى كرده در خرق محارم شرع دنى الصراح نمك كنه و فرسود شدن جايه پوشيدن و بهانه كردن  
 رواه مسلم ۱۱۰ و عنها قالت ما ضر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم شىء قط بيد ولا امرأة ولا  
 خادما گفت عايشه نزد آنحضرت چيزى را و كسى را برك بدست خود نه زن را و نه خادم را و نه برك دوشى  
 بر دزد اطلاق مى يابد الا ان يضا هدا في هيبيل الله بگر آنكه كاهن دوى كرده و در اخذ او مافيل بده شىء قط  
 قيمتقم من صاحبه و يافته نشد ازان حضرت چيزى را برك بپيد با آنحضرت از جانب بپس كس  
 آنچه زبان كند ادر پس انتقام كشيده از صاحب خود يا صاحب آن بجز الا ان ينتهك شىء من محارم  
 الله بگر آنكه غلبه كرده شود و در كره شود چيزى از محارم خدا فينتقم الله پس انتقامى كشيده از براى  
 خدا رواه مسلم ۱۲۰ الفصل الثاني عمن انس قال حدث رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
 وانا ابن ثمان حين كنت انيس خدمت بركم آنحضرت را و در آمد م در خدمت دوى و حال آنكه

من اشتهت ما را بودم فعلا متعشعین خدمت کردم اورا و سال (باب فی اعلاقه و شما نله)  
 که مدت اقامت آن حضرت است و در مدینه فعلا لامتنی علی شی قط بس نکویش مکرم ابراهیم جینزی هر که  
 آتی فیه علی دل ای بانظ محمول است و حاصل معنی ترکیب این است که هلاک شد و تلف گردید آن  
 چیز و دوست من فان لامتنی لا ثم من اهل پس اگر می نکوید مرا نکویدند و اهل خانه آن حضرت قال دعوه  
 لانه لوقضی شی کان می گفت آن حضرت بگذارد او را و ملاست نمکند او را زیرا که بدرستی شان اینست  
 اگر قضا کرده می شود چیزی واقعی شود آن چیزی یعنی تلف شدن هر چیزی بقضا و تقدیر الهی است اگر چه بر  
 دست وی شده نعم اگر حکم شرعی در وی ثابت می بود می کردیم و اگر کسی حق خود و عفو کند چه مضایقه است  
 و در حدیث دیگر آمده است که و اما ان را که غرور بر دستان ایشان شکسته می شود و نزدیک می آید جز را اجل  
 و مدت بقا است هذا اللفظ المصباح این لفظ که مذکور شد لفظ مصباح است و روی البیهقی فی شعب الایمان  
 مع تشریح و ردایت کرده است بیهقی در کتاب شعب الایمان باند که تغییر و تبدیل در الفاظ ۲۰ و عن  
 عایشة قالت لم یکن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فاحشا بود آنحضرت فحش گفته در قول یا بطیع  
 و لا متفحشا و بود نکلف گفته در فحش و قصد بکنند آن را یعنی فحش از وی بود دنی آید بهما بطیع و نه  
 برکلف و معنی فحش در حدیث انس سبابم شد و لا سبنا یا فی الاسواق و آواز کننده در بازار یا چنانچه  
 عادت عوام الناس است و لا یجوزی بالشیعة السیئة و خرا نید ایدید بدی را و لکن یتقو و یصق  
 و لیکن جنوی کرد و در می گذشت داین صفات در کتاب فضایل آنحضرت گذشته است و آه التوصلانی  
 ۳۰ و عن انس یحدث عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انه کان یعود المویض و رایت است  
 از انس که وی خبر میداد از صفات و اخلاق آنحضرت که وی صلی الله علیه و آله و سلم باند پرس می کرد و یار  
 را و یتبع تشدید الجبازة و میر نیت پس جنازه و یجیب دعوة المملوک و می پذیرفت خواندن غلام  
 را که بطعام می خواند به جای احرار و یرکب التماس و سوار می شد و از او کوشش را از جت غایت تواضع و  
 بی تکلفی و دفع پیادگی و در انجامایت تواضع و ترک نکلف و نهی بکمر است بر خلافت عادت مایه و جبار و  
 بقل و آیته یوم خیبر علی هماد را آئینه بر تحقیق دیدم او را در غزه و خیبر با دو و آنکه روز اظهار شوکت  
 و جلالت یو سوار بر دراز کوشی که خطامه لیف برسمان میداد آن از پوست خرما بود و رواه ابن ماجه و  
 البیهقی فی شعب الایمان ۴۰ و عن عایشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 یتصف نعله بود آنحضرت که می و دخت نعل خود را در خدمت بر هم میافروید و پاره پاره و اصل آن جمع کردن  
 و بهم پیوستن است و یتطیب ثوبه و می و دخت جامه خود را نو یا کنه که پیوندمی کرد آنرا و یعمل فی بیتة  
 و کار میکرد آنحضرت در خانه خود و کما یعمل احدکم فی بیتة چنانکه کار میکند یکی از شما در خانه خود و فالت کان  
 بشر امن البشر بود آن حضرت آدمی از آدمیان یغلی ثوبه می بست جامه خود را تا خسی و خادی و از

حشرات چری نباشد و اصل فی به منی سبب حسن است. (باب فی اخلاقه و شمایله)  
 و لیکن در مواهب لذتیه گفته که سبب و زیاده و بدن شریف آن حضرت هرگز نیفتاده و از امام فخرالدین  
 و از ی نقل کرده که گیس بر آن حضرت نه نشسته و پشه و مایت آن آنحضرت را ایدانگر و و و لیکن چون  
 و جو و چری از مویات و حشرات لازم نقلی است چاره نیست از قابل شدن تعلیق چری از ان بجای ترفیع  
 از خارج نه از بدن و الله اعلم و یعلب شایسته و مید و بشید که سپند خود را و یختم انفسه و خدمت میکرد  
 ذات شریف خود را یعنی کار خود را و میگرد و بد بگری کم میفرمود و رواه الترمذی و دین حدیث دلیل است  
 بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با دشمنان مبارزه و در صد و ر این نوع افعال از ایشان بود  
 نمی آید بلکه نبی مرسل متواضع بود و واقف بر حد شریعت مخصوص گردانید و حاجی جل و علا. بفضل عظیم و منقول  
 اصلی تعلیم و ادب داخل با ادب گرفته و اخلاق عظیمه بود صبی الله علیه و آله و سلم و عن خارجة بنی مخرجه و جیم  
 بن زبیر ثابت تابعی جلیل القدر است و از نقبای سببه است که در مدینه بود و اند قال گفت خارج دخیل نفور  
 علی زید بن ثابت در آمدند جماع بر زید بن ثابت که بد را دوست فقها لواله الحدیث انا احادیث رسول الله پس گفتند  
 آن جماع هر زید را دوست کن ما را احادیث پیغمبر خدا از اصلی الله علیه و آله و سلم فقال گفت جاریه  
 پس گفت زید بودم من بمنایه آنحضرت فكان اذا نزل علیه الوحي بعث الی بس بود آن حضرت  
 چون فرو می آمد بروی و می کسی می فرستاد بسوی من فکتمته له بس می نوشتم من آن وحی را برای  
 آنحضرت فكان اذا ذکرنا الذکریا ذکرها معنا بس بود آنحضرت چون ذکر میکردیم و ما دینار ذکر می کرد  
 آنحضرت دینار ابا و اذا ذکرنا الاخرة ذکرها معنا و ذکریه ذکر میکردیم ما آخرت را ذکر می کرد آنحضرت  
 آخرت را ابا و اذا ذکرنا الطعام ذکره معنا و چون ذکر میکردیم طعام را ذکر میکردیم و طعام را با ما را بیان خسل  
 معاشرت و انبساط خلق و تألیف قلوب اصحاب است بموافقت و آنچه از جنائات عادات مردم و احوال  
 ایشان است از آنچه کرده و مذموم نیست و اما آنچه کرده و مذموم باشد حاشا که کند آن حضرت آنرا  
 و ذکر کرده شود در مجلس شریف و صلی الله علیه و آله و سلم فکل هذا احدکم عن رسول الله پس از برین  
 احوال و حکایات حدیث گنیم شما را از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم رواه الترمذی و عن  
 انس ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان اذا صافح الرجل لم یزغ یده من یدیه بود آنحضرت  
 چون مصافحه میکرد و در وی دانی کشید و دست خود را از دست آن مرد و حتی یکون هو الی یزغ یدیه  
 تا آنکه می بود آنرا که وی می کشید و دست خود را از دست آن حضرت و آنحضرت دست در دست وی  
 گذاشته صبر میکرد و نمی کشید و این ولالت دارد بر کمال صبر و تواضع آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 مصافحه و تصافح دست یکدیگر را اگر قس و لا یصرف وجهه عن وجهه حتی یکون هو الی یصرف وجهه  
 عن وجهه و بر نمی گردانید آن حضرت روی مبارک خود را از روی آن مرد تا آنکه می بود آن مرد که میکرد و این

بیکر و انچه درونی خود را از روی بوی و امیر مقلد ساز کتبیبه و دیده نشد (باب اخلافة و شما ئله)  
 آنحضرت پیش گفته از انوای خود را این یلای جلیص له پیش میبشینی که مراد از ابودی یعنی در مجلس  
 بر اعراف نشستی و زانوهای پیش هر دی چنانکه منبران و جباران کنند و بعضی گفته اند که مراد آنست که  
 زانوهای او را در نشستن بر نه داشتنی بقصد تعظیم اهل مجلس و فرط ادب و تعظیم اصحاب و این مشکل میشود بآنکه  
 مرای است که گاهی زانوهای او را بر داشتنی در وضع اجتناب نشستی و شاید که آن در خلوت بودی یا با بعضی  
 اصحاب بودی و بعضی گویند مراد بر کتب قدسین است و تقدیم عبارت از در کردن آنهاست میان  
 اهل مجلس و آنرا عام روایه الترمذی ۷۰ و عنه ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
 کان لا یول خروشیاً لحد بود آن حضرت که نگاه نمی داشت چیزی برای فردا یعنی برای خاتمه نفس  
 خود و الا به تحقیق ثابت شده است که می نهادن بیک ر برای نسا و خود او خارج نمی کردند و ذیخرو بخنی  
 روایه الترمذی ۸۰ و عن جابر بن سمره قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم طویل  
 الصمت گفت جابر بود آنحضرت که در از بود خاموشی وی و نهم نمی کرد و دیگر در حاجت زوایه فی شرح  
 المسنة ۹۰ و عن جابر قال کان فی کلام رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ترتیل و ترسیل  
 بود در سخن آنحضرت آدمی کی و هموار کی و پیدا کردن حرکت و حرکات جدا و ترتیل و ترسیل قریب اند  
 در منی و اصل ترسیل در نگ کردن و فردا نشستن است روایه ابوداؤد ۱۰۰ و عن عایشه قالت  
 ما کان رسول الله گفت عایشه نبود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم یسر و سرخ کم هذا که پیغمبر  
 میگفت سخن را بلند پای هم گفتن شما که عادت دارید و انکان کان یتکلم بکلام بینه فصل و لیکن بود آنحضرت  
 که سخن می کرد و سخنان که میان آنها فرق می بود و کلمات از یک و بیکر جدا می بود یسقطه من جلس الیه  
 بادی که گفت کلام او را کسی که می نشست مادی روایه الترمذی ۱۱۰ و عن عبد الله بن حارث  
 بن جزء یخرج جم و سکون زای و هر دو در آخر صحابی آخر کسی که بانی ماند بمصر از صحابه قال ما راایت احدا  
 اکثر تبسم من رسول الله گفت ندیدم من هیچ یکی را بیشتر از روی تبسم از پیغمبر خدا صلی الله علیه  
 و آله وسلم روایه الترمذی ۱۲۰ و عن عبد الله بن سلام رضی الله عنه قال کان رسول الله  
 صلی الله علیه و آله وسلم اذا جلس یتحدث بکثران یرفع طرفه الی السماء بود آنحضرت وقتی  
 که می نشست که سخن کند بسیار می کرد و بر داشتن چشم خود را بجانب آسمان یا نگاه نمودن بجزئی بوجی  
 روایه ابوداؤد ۱۳۰ الفصل الثالث عن هرون بن سعید عن انس قال قدیم الاسلام است از منی  
 امیر برادر خالد بن ابراهیم اموی و ذکر هر دو در فصل اول از باب اسما و النبی و در حدیث ام خالد که شست  
 روایت می کند از انس قال ما راایت احدا کان ارحم بالعیال من رسول الله صلی الله علیه  
 و آله وسلم گفت انس ندیدم من هیچ یکی را که بود مهربان تر با اهل و عیال خود از آن حضرت کان

ابراهیم ابنه مسقر ضاعی عوالی الیه یثقه بود ابراهیم پسر آنحضرت (باب اخلاقه و شماثله)  
 که از مادیه قطبیه شده بود شیرخونده در پانصدی هجری یعنی در جاسب بالای مدینه که بجانب مسجدی قبا  
 و مسجد بنی قریظه است و آن زن که او را شیر می داد آنجانی بود فکان ینطلق و فین معه پس بد آن  
 حضرت کمی رفت آنگاه برای دیدن پسر و خبر داری وی و حال آنکه مادر او را آنحضرت میبردیم  
 فیلعل البیت و انه لیدخن پس می درآمد آن حضرت خانه را و حال آنکه خانه پر دود کرده می شد  
 لیدخن. لفتح لام و ضم یاء و تشدید و ال مفتوحه و فتح خایسه و خانه پر دودی و درآمد از جهت غایت شفت و  
 مهربانی و کان ظنر ه قینا و بودایه ابراهیم آنگاه دود و خانه باین سبب بود و ظنر مکر ظاهرا و سكون همزه  
 دایه هم بر زنی که شیر میدهد و تربیت میکند اطلاق میکنند و هم بر شوهر وی و نام دایه ابراهیم ام یوسف بود  
 و نام شوهر وی ابو یوسف و فین لفتح قاف و سکون تحتانیه آنگاه فیا خله پس می گرفت آنحضرت ابراهیم  
 را فیه قبله پس یوسف می کرد و او را اثم یوجع پست بر می کرد دید و بمنزل شریف می آمد قال عمرو زگفت  
 عمرو بن سید که دایه حدیث است فلما توفي ابراهیم قال رسول الله پس هنگامی که میرانیده شد  
 ابراهیم گشت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن ابراهیم ابنی بدرستی ابراهیم پسر من است  
 و انه مات فی الثدی و بدو سنی که فیه مرده است در پستان یعنی در مدت شیرخوارگی روایات ده  
 مدت عمر ابراهیم مختلفه باتفاق بر آنکه در مدت رضاع بود و آن له لظنرین و بدرستی مراد او دایه اند  
 تکملان رضاعه فی الجمله سیر میدهد و تمام میکنند شیرخوارگی او را در بهشت یعنی او در عقب  
 موت بهشت می درآمد و تمام می کنند دودی رضاع او را کذا اقلوا رواه مسلم و در شان ابراهیم حدیثی  
 روایت می کنند که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم لو عاش ابراهیم لکان لیثنا اگر میزیست ابراهیم  
 ما رأیناه پیغمبری بود و امام نووی گفته که این حدیث باطل است و انه اعلم و در شرح تبکام در وی کرده شده  
 است ۲۰ و عن علی رضی الله عنه ان یهودیا کان یقال له روایت است از امیرالمومنین علی رضی  
 الله عنه که یهودی بود که گفته می شد مراد او فلان حور و بفتح حاء و سکون موحده و انتمند بود و جمع اخبار  
 کان له علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دانیو بود و مر آن یهودی را بر آنحضرت و بنا به  
 دین فتنماضی النبی پس تقاضا کرد آن یهودی و طلب کرد دین خود را از وی صلی الله علیه و آله و سلم  
 فقال له پس گفت آنحضرت مرید ویر ای یهودی ما عندی ما اعطیک ای یهودی نیست نزد من چیزی که بدهم ترا  
 فبال فان لا افارک یا مستمد گفت یهودی پس بدرستی من جدا نمی شوم از تو یا حتی تعطیفی تا آنکه مهدی مرا بین مرا  
 فقال له رسول الله پس گفت مرید ویر ای پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اذا اجلس معك اکنون چون مفارقت  
 میکنی و نمیکزازی مرا اندم می نشنم یا تو دمیبرم از پیش تو فجلس معه پس نشست آنحضرت بآن یهودی فصلی  
 رسول الله پسر که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم الظهر والعصر والمغرب والعشاء والاخرة و الاغلاة این پنج

نماز می شود که تمام شب بادی نشسته بود و کان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 علیه و آله و سلم یقربونه و نه یترکونه و نه یترکونه و نه یترکونه و نه یترکونه و نه یترکونه و نه یترکونه  
 فتقطن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما الذی یصنعون به پس درین وقت آنحضرت چیزی کردی  
 کردی صحابه را بودی از تنید و در عید فقالوا پس گفتند صحابه یا رسول الله یهودی یستبک یهودی حبس کند  
 و منع کند ترا از بر آمدن فقال رسول الله پس گفت پس عمره امضی ربی ان اظلم معاها منع کرده است  
 مرا پروردگار من ازین که ظلم کنم ذمی را که عهد بسته است بمنها بکسر با و شیوه و نه جزوی را یعنی هیچ کس را ظلم  
 نکنم و این که از وی دین ادا نکرده باشد اشوم ظلم است فلما قریل النهار قال الیهودی پس هر گاهی  
 که بر آمد روز گفت یهودی اشهد ان لا اله الا الله و اشهد انک رسول الله و شطر مالی فی سبیل الله  
 و گفت نصف مال من تصدق است در راه خدا اما والله ما فعلت بک الذی فعلت بک آگاه باش و  
 بدان بخدا سوگند که نکردم من تو را آنچه کردم من تو را زورستی و سخن الا لا نظر الی نعمتک فی القوریة  
 مگر از برای آگاهی بهیم بسوی صفت تو که نوشته شده است در تورات و در باطن آن صفت داده و نوشت  
 اینست که محمد بن عبد الله مولد به حجة و مهاجرة بطیبة و مسلک به الشام محمد پسر عبد الله و ولادت وی  
 بمکه است و هجرة او میدینه است و مالک اندیشام است لیص بقطا و لا غلیظ نیست و رشت خوی و درشت  
 سخی و لا صغاب فی الاسواق و نه فریاد کننده و در بازار او با و لا متزنی بالفتش و لا قول الشناء متنی  
 و متصف بفحش و نه بکفار یهودی برای و تشدید با با بس و هیبت و فحش ضم انداد و کشتن و  
 قول و خبا لفتح حاء بمجمه سخن یهودی اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله و هذا مالی فاحکم فیها ما را که  
 الله و این مال من است پس حکم کن در وی بخیزی که به نماید و نه بماند ترا خدا می تمامی یعنی مکن هر چه قرار  
 گیرد بر آن رای تو ظاهر آنست که تمام مال مراد باشد نخست نصف مال در راه خدا کرد و چون نور ایمان  
 قرار گرفت در دل و محبت خدا و رسول خدا و فرزندان کشت و غلبه کرد تمام مال را صرف کرد و در آخر جان  
 نذرند خواه کرد و کان الیهودی کثیر المال و بود و آن بودی بسیار مال رواه الیهیقه فی  
 دلائل النبوة ۳۰۰ و عن عبد الله بن ابی اوفی صحابی مشهور است آخر کسی که وفات یافت بکوفه  
 از اصحاب قال کان رسول الله گفت بود به سنبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یکش الذکر بسیار میکرد  
 ذکر خدا را بسیار چه که مردم و هر آن شنید او بد کرد و یقل اللغو و کم می کرد و یهودی گفتن را وقت  
 این حا یعنی عدم است و یطیل المصلوة و درازی کرد نماز را از جهت غایت شوق و حضور و شهود و یقصر  
 الخطبة و کوتاهی خواند خطبه را زیرا که یک گناه از وی جامع معانی میشد و انداز بود و این با عباد اکثر احوال  
 خواهد بود و الود بانی که متفق و تاثیر موثره و نصیحت بودی تطویل نیز کردی و ظاهر مقصود آنست که خطبه  
 آن حضرت نسبت به نماز کوتاهی بودی چنانچه در روز عید و جمعه و در حدیث آمده است که فرمود درازی

نماز و کوتاهی خطبه نشان فتنه و دناست بر دناست چنانکه در باب اینک مذکور است (باب اخلاق و شهادت) ولا یانف آن یمشی مع الارملة و المکین و یکند است آن حضرت که برود همراه یوا و سبکین قیمتی له الحاجة پس بر آید و مراد حاجت اریه فتح میم زنی که شوهر وی مرد و اهل بر دی که زن وی مرده خواه غنی باشد خواه فقیر اهل جمع و صبیحه جمع بسیار مخصوصه و استمال ذی در آن بیشتر و تفسیر اهل بیضا کین نیز کرده اند کذا فی النهاية و فی الصراح اهل یوگان و ده و ایشان و محتاجان و در قاموس نیز مثل آن گفته دواة النساء و الدارمی ۴۰ و ۴۱ و عن علی رضی الله عنه ان اباجهل قال لیلینی صلی الله علیه و آله و سلم اما لا ینکحک و لکن نکحک بما جئت به ابو جهل لنته الله علیه بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت مادی و غی گوئی و آنچه ترا اصدق تو بر ما عیان است و تو مشهوری بصدق و امانت و لیکن تمذیب می کنیم ترا از کتاب و ثریست و بتذیب آن ترا نیز تمذیب می کنیم و به حقیقت حسد و عناد باعث بران است یعنی این و از تو بر نمی توانیم تانت دادیم و اگر این نباشد ما را با تو نزاعی نیست و این جاهل باخون این قدر نمی اندیشید و نمی فهمید که هرگاه که ذبی صادق باشد و در کار دنیا مایل و دروغ نگوید و برایشان دروغ نه بخند و در کار دین چون دروغ بی گوید و برخدا چون دروغ می بخند و چنانکه در حدیث هر قل در باب غلامات النبوة بیاید اما مقصود مثل همان است که گفته شد فانهم فاکزل الله تعالی فیهم پس فرستاد خدا بی تعالی این آیت را در شان ایشان قایل فیهم لایکذلک و لکن الظالمین بایات الله لیجهلون پس بدستی گافران ترا تمذیب نمی کنند و لیکن این ظالمان از حد تجاوز کنند گان بایات خدا انکار می کنند در کثافت و تفسیر این آیت دو وجه گفته است یکی آنکه این گافران که ترا تمذیب می کنند به حقیقت ترا تمذیب نمی کنند بلکه آیات خدا را تمذیب می کنند چنانکه مولی بغلام خود که مردم او را می بخند می گوید ایشان ترا نیز بخند به حقیقت مرا نیز بخند به بین که با ایشان چه میکنم و وجه دیگر آنکه ایشان ترا تمذیب نمیکنند زیرا که تو مومنون و صدق و امانتی نزد ایشان و لیکن انکار ایشان بایات خداست و این وجه نیز موافق است نه مضمون حدیث رواه الترمذی ۴۰ و ۴۱ و عن عائشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا عائشة لو شئت لشارت معی جبال الذهب گفت آنحضرت ای عایشه اگر من دنیا خواهم و در خواست کنم از پروردگار خود هر آنچه همراهی روند با من کوتاهی زرجاء نمی ملک و آن حیوانه انتسابی الکعبة آمد مرا فرشته و بدرستی جای بند از او دی مرا آئینه بر آبرو و کعبه را در باند می مقصود بیان درازی قامت او است و حجره بضم حاء همراه و سکون جیم و زای بند از او این جا را در جای بند از او است فقال ان ربک یقرأ علیک السلام پس گفت آن فرشته که پروردگار تو می خواند بر تو سلام و یقول و میگوید ان شئت نبیا عبد او ان شئت نبیا ملک او اگر میخواهی تو باشی پیغمبر بنده موصوف به عفت بندگی و فردا اگر میخواهی باشی پیغمبر بادشاه چنانکه میبمان پیغمبر







نمی دید هیچ خدایی مگر آنکه نمی آمد تغییر و تاویل آن خواب مانند سفید و دم صبح (باب المبعث و بده الوحي)  
 یعنی ظاهری شده بود و چون ابلیس به ایمان و استقامت و دین کلام و رمزی است بوقوع آن شتاب  
 و قریب آمد هیچ بعد از نسب ثم جیب الیه الخلاء پست و دوست گردانیده شد بسوی آن حضرت صبر  
 خلوت و خلایق نموده تنهایی ساختن و این ابداء قضیه است پیش از ظهور نبوة و نزول وحی و کسان بخلو بگذار  
 حرا آورد و آن حضرت که خلوت می داشت در غار کوه حرا که کبریا و مهابه و راه مکه و مدینه و بعضی تسبیح و قصر  
 گفته اند نام کوی است معروفه که در آنرا جبل ثور نیز می گویند و از آنجا نظریه جمال کعبه نیز می افتد و ما را که  
 سبب اختیار این مکان این بود آورد اند که عبدالمطلب نیز در واقع اصحاب قبل آن جاریه دعا کرده  
 بود و قیامت در قیامه سید عبادت می کرد آن حضرت در آن غار و هو التعمید و تخت بون مشابه به معنی  
 عبادت کردن است الی الی ذوات العباد و عبادت می کرد شب های شبید و مرا در روز و شب است  
 و تخصیص ذکر شبید به جنت آنکه مناسب تر است بخلوت قبل آن بیرون الی اهل عبادت می کردند در آن  
 غار پیش از آنکه باز کرد و بسوی اهل خانه خود و در جل بجانب ایشان کشد و بزرع یعنی استنایق است و در  
 روایتی از بخاری بر جمع آمده یعنی عبادت نمیکرد و هرگاه که دل به خرداوی مروح خانه و ادای حقوق ایشان  
 می کشید به کعبه می آمد و میزد و لذلك دوش بر می داشت برای آن نیم در جمع الی علیه بیست و نهم می آمد بسوی  
 خدا و میفرمود به شهادت پس نوشته بر می داشت بجز الی ما ندانند که آن کیهانی و مذات خلوت بگاه بود و ما در مصاف  
 بود و علما اختلاف دارند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از نبوت تابع قریش یعنی از مشرکین سابقه  
 بود و بنا بر حکم عقل و استصحاب آن عمل بنمودن از هر شریعتی هر چه اولی و افضل می یافت میگرد و و اگر تابع  
 شریعت بود که امر شریعت بود و محال آنست که تابع دین ابراهیم بود و تابع اسلام و بعد از او دینی بجای  
 تخت جنت جنت بنا نیز آمد که عمل کرد و این است بدین حقیقت که لقب ابراهیم علیه السلام است و ظاهر آنست  
 که از جانب حق نود و شد و در دل دینی یافته بود که بدان مرتب و مرض درگاه و عمل می آمدن اتباع  
 شریعتی و حکم عقل و نیز اختلاف دارد که تبه وی به فکر بود یا ند کرد و صحیح آنست که ند کرد بود و نه بلکه و مرا این را  
 بیان شکر است و در سفر سعادت و شرح آن پس ذکر می کرد و توجه بنام و جانش حق می داشت  
 حق می جاء الحق تا آمد از حق یعنی وحی یا رسول حق که روح الامین است و در بعضی روایات حتی فقیه  
 تا آنکه نگان آمد حق از من جا گفته اند که فیض حق بناگاه رسد و لیکن بر دل آگاه رسد و هو فی غار حرا و حال آنکه  
 آنحضرت در غار حرا بود فقیه الله العالیین آمد آن حضرت را فرشته یعنی جبرئیل فقال اقرأ این گفت فرشته  
 بخوان فقال ما انا بقارئ پس گفت آنحضرت من خوانده و نمی توانم خواند و نمی آید خواندن از من  
 و شاید که این معنی از غایت داشت و خوف بود که در دل شریعت وی از رویت ملک و اوست بقرار  
 در آمده از جنت آنکه بنا بر وی کند نعم که آن حضرت امی بود و دای خواندن ندانند زیرا که خواندن به خواندن

تعبیر و تعلیم دینی با صیبت منافات ندارد و خصوصاً از آنجا که در غایت فصاحت صیبت (باید البته و البته الوحي)  
 منافات بکلمات و خواندن نامه دارد و در قاموس گفته امی آنکه نوشتن مذکور کتاب مذکور و در بعضی روایات آمده  
 است که جرئیل صحیفه از حمیر مرصع به جواهر در دست آنحضرت داد و گفته به خوان آن پس آنحضرت گفت نمی توانم  
 خواند و در این نامه پیرخی نوشته نمی بینم به خوانم و این معنی است و اظهار است در مقصود و البته اعلم مقال فاخذنی  
 گفت آنحضرت پس گرفت آن فرشته فزافطنی یعنی منجمه و طاهره و ماه پس فراسم آورد و بخود و بیشتر و  
 دنی السراج خط فوطه داد و این باب حتی بلغ منی السجده بشم جسم و فتح آن تا آنکه رسید جبرئیل یا بیشتر از  
 وی از من غایت و مسح و طافیت را باور سید بن از من مسح و طافیت من غایت خود را یعنی آن مقداری  
 که زور و طاقت من بود و تحمل نتوانستم کرد و گفته اند که این معنی آنحضرت اقریب و انسب است از معنی اول  
 زیرا که نه بشری احتمال استیضائی قوت نمیکند و در دست سید و آغاز کار و جواب داد که این مهالنه است  
 در بیان خط و غلط نه حقیقت دین جبرئیل بر صورت حقیقه و قوت مالک خود و اینجاست نصرت بود از جبرئیل  
 در دو شریف آنحضرت به آوردن نور مایه و وحی و باطن شریف وی نامی و مستند حمل آن  
 بار کرد و هم ارسلنی فقال یس گفت اقر آنخوان فقلت ما انا بقاری پس  
 گفتم نمی توانم خواند فاخذنی فطنی الثانیة پس گرفت مرا پس بیشتر و غرا بار دوم حتی بلغ منی  
 السجده ثم ارسلنی فقال یس فقلت ما انا بقاری فاخذنی فطنی الثانیة حتی بلغ منی السجده ثم  
 ارسلنی فقال یس اقر انا انزل فی خلق یخوان بنام پروردگار تو که پیدا کرده است تو را و هر چیز را  
 یعنی تو بجزل و قوت خود و سنگرم و ذات تعالی به پروردگار خود کن که پیدا کرد بر همه چیز قادر است خلق  
 الا انسان من خلق پیدا کرد آدمی را از خون بس که در رحم بود و اقر انا انزل فی خلق یخوان علم به القلم  
 بخوان و پروردگار تو که نیم تر و بزرگتر است از همه آن پروردگاری که تعالیم کرد انسان را بقلم مراد بقلم  
 یا قلم اعلی است که سبب و باعث نگاشتن جمیع علوم و کتب سماوی است یا همین قلم که درین عالم مظهر و  
 مهال آن قلم است صاحب کشف گفته که اگر در دایره صنعت الهی همین قلم را بگیرند که در عجایب  
 و غرائب از علوم می نگارند پس است و دلالیت بر کمال قدرت وی عز و علا عالم بالا انسان ما لیم یعلم  
 و انانیه مردم را آنچه ممکن نبود که قدرت خود تواند دانست و این نخست چیزی است که از قرآن بحقیقت  
 مازل قوج بهاء رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس باز گشت آنحضرت پس کلمات یا یا این قصه  
 بر جبهه فواده در حالی که می بیند وی نکر و رسول وی خواهر و برادر و فاطمه علیها السلام پس در آمد آن  
 حضرت بر خدیجه فقال زملونی زملونی پس گفت مکرر به جت آنچه لایحی شد او را از خوف بپ و لرزه  
 به پیچید مرا به پیچید مرا به پیچید فی السراج بر میل و پیچیدن چاه فزملوه پس پیچیدند آن حضرت را چاه حتی  
 فذهب لذهب الروع شخ را نا آگاه رفت از وی ترس و حال خود آمد فقال لشد یسجه و اخبرها الشیر

الخیر پس گفت مریدیم را و دانستید خدیجه را خبر بآنچه کند شده بود و گفت (باب المبعث و بلاء الوحی)  
 لقد خشیت علی نفسي امر آئینه به محقق تر سیدم من بر نفس خود از غایت خوف و رعب که مباد اهلان  
 شوم یا دیوانه شوم یا خوف عجز از برداشت بار نبوت یا عدم صبر بر ایدای قوم و قتل و کذب یا مفادقت  
 وطن و مشهور و دپیان خشیت خوف کهانت است و گاهمان و در عرب جماعه بودند که جیان و ابایشان رجوعی  
 بود و خبرهای راست و دروغ با ایشان می رسانیدند و دعوی علم غیب می کردند پس آن حضرت از  
 مشاهد این حال ترسید که مباد ازین قلیل باشد اما این ترس پیش ازین حال بشیدن  
 آواز او دیدن روشن با محتمل است اما بعد از مشاهده ملک و نزول قرآن و ظهور انوار وحی پس  
 بعید است زیرا که درین صورت آنحضرت را علم ضروری به نبوت حاصل شده دیگر این  
 ترس چه احتمال دارد و اند افاضی ابو بکر بن العربی این احتمال را ابطال کرده است و الله اعلم  
 فقال له خذ یحیی کلا پس گفت خدیجه این چنین خواهد بود و الله لا یخسر یک الله اهدا برضم تحتانیه  
 و سکون خاء معجم و کسر زای و سکون یا از خرنی بکسر خایه منبیه رسوائی یعنی بخدا سوگند رسوائی کرد اند  
 ترا ایدای تعالی همیشه و بجاء مهمله و نون بنزد و آیات از خرن و یا بر این تقدیر مفتوح است و زای  
 منموم یعنی بخردون و غمگین نمی گرداند ترا ایدای تعالی انک لتصل البرحم زیرا که بدرستی تو هر آئینه صله  
 و پیوندی کنی رحم را یعنی فراتر از او و تصدق الحدیث و راست می گویی سخن را و در بعضی روایات  
 زیاده کرده این را که تو صدي الامانة و ادا می کنی امانت را و تحمل الكل و بر میداری کرانی را و کل  
 فتح کانت و تشدید لام ثقل و کرانی از هر چه برداشته شود و به منی عیال نیز آید و اتفاق بر ضعیفان و غربان  
 و یتیمان نیز داخل کل است و ناشقاق وی از کلال است فتح کانت سستی و ماندگی و در فتح الباری  
 گفته که کل کسی که مستقل نیست و در کار خود و تکسب المعاد هم و کسب می کنی مردم را یعنی از کسب  
 و تجارت می خوری و این مدح بود نزد و در عرب و انصاف یعنی و کسب می آری غیر خود را یعنی مالی میدی  
 مردم را که بدان کسب و تجارت می کنند و صرف می کنی مال را و در وجود غیر یعنی مرا و به مردم فقیر میدادند  
 که در حکم نیت است که تصرف نیست مرا و را یعنی فقر را و در کسب میدادی بدان مال ایشان  
 و تقری الضیف و مهمانی می کنی عیال را تقری فتح فقیه سکون قاف از قری بکسر قاف و ایه منبیه مهمانی کردن  
 و تعیین علی ثواب الحق و یاری میدی خلق را بر حوادث حق یعنی بر که بگذارد در ماند می شود و مثل قرض  
 و مال دست مددی کنی و یاری میدی او را و نمائی می بخشی او را از آن و در نه و نوا یس حق به جوت آن گذشت  
 که بگذارد نواحی مثل امراء و غنص و مانند آن و مانند نشو و که اعانت در آن مذموم است استدلالی  
 که در خدیجه رضی الله عنها انصاف آنحضرت بکارم اخلاق و حمایه صفات بر عدم اصابت گداز و است در دنیا و دین  
 و این از غایت فراست و معرفت خدیجه و جزالت رای او بود و پادیه نباشد که مدتهای مدید و صحبت آنحضرت

بود صلی الله علیه و آله و سلم داد و کسی که به خیمت ایمان آورد و دست (باب البیت و بدء الوحي)  
و هیچ کس را با وی مبارکت و دین صفت نیست و ضی الله فیها انطلق به مثل یحیی الی ورقه. سر برود  
آنحضرت را خدیجه بسوی ورقه فتح داد و در اوقات این نوفل بن عم خدیجه سر عم خدیجه زیرا که خدیجه  
بنت نوفل بن اسد بن عبدالمزی دوی ورقه بن نوفل بن اسد دوی مردی بود که نصرانی شده بود از جایبست  
و ابجد و ایزمان عربی ترجمه می کرد و دیگر کبرنده و اعجمی کشته فقال له یا ابن عم اصنع من ابن اخیک  
بس گفت خدیجه مرد ورقه را ای سر عم من بشو از برادر زاده خود آنچه می گوید یعنی از آنحضرت این  
بروش عرب است که در محاورات بکدیگر را برادر و برادر زاده و عم و این می خواند این جابر او را زاده خواند  
به جهنم کبر سر دینی و بعضی گفته اند که ورقه درس در مرتبه والد آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم فقال له  
بس گفت مرا آنحضرت را ورقه یا ابن اخی ما ذاق ریای برادر زاده من چه چیزی بینی بینی فاخبره رسول  
الله پس خبر داد ورقه را اینم خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر ما را ای خبر چیزی را که میدید و مشایخ  
طریقت این را سندی گیرند برای عرض و قایح و مقامات بر پیران خود فقال ورقه هذا الناموس الذي  
انزل الله علی موسی گفت ورقه این ناموس و فرشته ایست که فرستاد خدا می توانی بر  
موسی علیه السلام و در دینی نزل به نشدید معاد و مجهول آمده و ناموس صاحب سر کسی را گویند  
که ملاح باشد بر باطن امری و بعضی گفته اند ناموس صاحب سر خیر و صاحب سر شر را با ناموس خوانند و مراد اینجا  
چربل علیه السلام و علی موسی گفت نه علی عی الراجت عظم شان موسی و جامعیت کتاب و شریعت دی اگر چه  
و کربعی مناسب تر بود بدین نصرانیت یا لیتنی فیها جلد عای کاشکی می بودم من و وقت نبوت و دعوت  
نوجوان و قوی و جرع الفتح جیم و ذال محرمه اصل و در بهایم گوسفندی را بگویند که دو سال دوم و گذرید اگر در سال سیوم  
و شتر که دو سال پنجم باشد و اینها مراد جوانی و قوه است لیتنی اکنون حیای کاشکی من می باشم زنده اذین و جک  
قوسک و قی که بیرون آرند ترا قوم نو فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم او مشو حی هم آبا  
بیرون آمدگان من اند ایشان قال نعم گفت ورقه آدمی بیرون خواهند کرد ترا لم یات دجل قط بمثل  
ما جئت به الا خودی بیاد و هیچ مردی هرگز مانند آنچه آورده تو یعنی نبوه و شریعت گم آنکه و شمس دانسته  
شد آن مرد و در دینی الا و ذی یعنی هر که پیغمبر شد او را اگران و شمس شده اند و ایزد کرد و ان یلد و کنی  
یومک و اگر دوبار مراد و زو یعنی در آن ایام که تو دعوت کنی و قوم تو ترا در مقام ایزد شوند و بر آرد و  
من زنده باشم انصرك نصو انموز را یاری میدهم ترا یاری دادنی سخت به مبالغه اذ الفتح همزه و سکون  
زای برود و بست ثم لم یفت ورقه ان توفی بستر دینک نکر دو ورقه که میز اینده شد و شب الفتح شین  
معجمه با خط معاموس از نشویند معنی در نگ کردن و در اصل نفاق کردن به جزئی بد آنکه و ایمان و ورقه آنحضرت  
خلاقی نیست و ایمان و در صحبت نهادن است اگر این واقعه بعد از نبوت نبوت است صحابی است و اگر

و در مبادی احوال است چنانکه ظاهر است صحابی نیست و اسم اعظم و فتور (باب المبعث و بده الوحی)  
 الوحی و بعد از آنکه وحی بر آنحضرت آمد و نبوت ثابت شد فتور پذیرفت وحی و از پیایی آمدن بازاء سبند  
 و نفرت سستی و زمان میان دو پیغمبر و مراد اینجا بازاء سادون وحی از پیایی آمدن است و مدتی  
 نایز شدن در آن و فتور در اصل سببی از ضعف بعد از قوت و سکون بعد از حدت است و گفته اند که مدت  
 فتور سه سال بود و بعضی شش ماه گفته و بعضی و دینیم ثل و شیخ ابن حجر گفت مراد بفتورت وحی میان نزول  
 اقراء باسم ربك و یا ایها المملکة لم یعمد فی جرئیل نیست بلکه نایز نزول قرآن جرئیل می آمد اما قرآن نمی آورد  
 و گفته اند که کاست در نفرت وحی و نایز وحی آن بود که تا بعد از آن حضرت خوف که عارض شده بود و حاصل  
 شود شوق و انتظار بیت و دیر ست که دله از پیایی نرسد تا و توبت سلامی و کلامی نرسد تا و متفق  
 علیه این مقدمه از حدیث بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند و زاد البحاری و زیادت کرده است  
 بخاری این را که حتی حزن النبی تا آنکه اند و میگویند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فیما بلغنا در آنچه  
 رسیده است ما از احادیث و المبرور و حزن این کلام یکی از روایان حدیث است که در میان آورده  
 حزننا عند الله مرارا کی یتردی من رؤس شوا هق الجبل اند و گین شد آنحضرت آنچنان اندوه گین  
 شدنی که بامداد کرد آنحضرت و کثبت چند بار تا پایان افتد از سرهای کوه های بلند یعنی می خواست که از بالای  
 کوه ها خود را بپندارد و هلاک کرد و از جهت نفرت وحی و غایت محنت فراق و شدت اشتیاق فکله او فی  
 یل و رة جبل لکی یلقی نفسه منه پس هرگاه که بر آمد بالای کوهی تا بپندارد و خود را از کوه و ذروه و بضم ذال  
 و سر آن بالای هر چیزی قبلی له جبرئیل پیرامی شد و ظاهری گشت مراد از جرئیل فقال پس می گفت  
 یا محمد انک رسول الله حقاً بدستی که تو فرستاده خدائی بر استی ظاهر این کلام و در آن میگردد که خوف  
 و اندیشه آنحضرت از کفایت و امتداد آن بود و لیکن ممکن است که مراد آن باشد که چون تو رسول خدائی بر حق  
 از گفته آفات این باش و عاقبت گاد نوبت و چه در دنیا و دین بخیر خواهد بود و اگر چه محنت و ابتلا در میان آید  
 فیسکن لذلک جاشه پس می آید از من سخن ترس دل و بی الهی المصراع جاش بر آمدن دل از ترس و اضطراب بهمه  
 و بی بهره و فقرت نفس و قرار می گرفت نفس مبارک وی ۴۰ و عن جابر اله سمع رسول الله صلی الله علیه  
 و آله و سلم یسبح ث عن فترة الوحی روایت است از جابر که وی شنید آنحضرت را که حکایت  
 می کرد از نفرت وحی فرمود فیینا انا امشی سمعت صوتاً من السماء پس در آشی آنکه من می روم  
 بشنیدم آوازی را از آسمان فرفعت بصوی پس بر و اشنم بینان خود را فاذا الملك الذي جاءنی  
 یترأف على کرسی بین السماء والارض پس ناگاه فرشته که آمده بود مرا مکوه مرا نشسته است  
 بر تختی میان آسمان و زمین فجلست منه رجلاً پس ترسانیده شدم من از وی ترساندنی جا و میخیم  
 و هر دو مثل ترسانیدن حق هویت الی الارض تا آنکه افتادم من بر زمین فجلست اهلی پس آدم

من اهل خانه خود را فقلت زملونی زملونی بجای پیچید مرا بجای پیچید مرا و (بجای المبعث و بعد الوحي)  
 در بعضی روایات زملونی یک مرتبه است و در روایت دیگر درونی آن نیز بر معنی زمیل است از دنا  
 بر معنی جامه که بر بالای جامه می پوشیدند فزملونی پس بجای پیچیدند مرا فانزل الله پس فرود فرستاد خدای  
 تعالی یا ایها الملک اترقم فانزل رای مرد بجای پیچید و پس بر نیزه و دعوت کن قلب را و اوربك فکبر  
 و پروردگار خود را بزرگ دان یعنی از خلق شمرس و ملاحظه کن و ثیابك قطره و جامه های خود را پاک کن  
 از نجاست و بعضی گفته اند مرا ویه ثیاب صفات نفس است و تفسیر کنایت از اجتناب از ذایل و الرجز فاهجر  
 و پلیدی را ترک کن مرا و شرک است و عبادت او مان و به نفس او مان نیز تفسیر کنند و مائل یکی است ثم حمی  
 الوحي و تعایب پسر کریم شد و حی و پیایی آمدن گرفت متفق علیه ۷ و عن عائشة ان السارث  
 بن هشام روایت است از عائشه که حادث بن هشام که صحابی است و برادر ابی جحل بن هشام  
 اسلام آورد و پیش از فتح صاحب مکارم اخلاق بود و در جاهلیت و اسلام سال رسول الله بر سید  
 پیغمبر خدا اصلی الله علیه و آله وسلم کیف یا نیک الوحي چگونه می آید ترا و حی فقال رسول الله پس  
 گفت پیغمبر خدا احيانا یا تیني مثل صلصلة الجرس گاهی می آید مرا مانند آواز جرس که ظنین  
 دارد و صاصله در اصل آواز دادن آهن بر آهن چون بار بار جنبانیده شود آواز باد و یکد یکد داخل  
 کند بعد از آن الطاق کرده شده بر آواز که از ظنین دارد و بعضی گفته اند که صاصله آوازی که بی هم آید و در  
 اول و هله منبوم نکر و دگر سائل و تحقیق و تشبیه و حی بآن برای تهنیم عامه است و هو اشد هلی و این  
 قسم و حی سخت ترین آن بود بر من در فهم مقصود زیرا که فهم معنی از کلام مثل صاصله مشکل تر است از  
 فهم کلام مردی بتجاطب موه و فیفصم عنی پس مستطیع می شد یا قطع کرده می شد یا یک یا و حی از من و قد  
 و حیت هله ما قال و حال آنکه تخمین یادمی که فهم از آن و حی چیزی را که گفت فرشته و بفصم فتح خوانید  
 و ضم آن و کسر صاد و ضم تخانیه و فتح صاد میرسد روایت است فصم بنیاد است و بریدن بی آنکه جدا گردد و  
 یقات قطع با حادی و این جا بنماست یعنی اگر چه ملک مستطیع می شد اما علاقه تو ز باقی می بود و احيانا یا تیني مثل  
 الملك و جلا و گاهی تمثیل می گیرد برای من فرشته بصورت مردی چنانکه مشهور است که جبرئیل  
 بصورت و حیه گاهی می آمد فی کلمتی فاهی می یقول پس سخن می گوید مرا فرشته پس یا دیگر فهم چیزی  
 را که می گفت و گفته اند که برای استفاد و استفاضه میان متکلم و مناسبت شرط است و این جا بد  
 طریق بود گاهی ملکیت جبرئیل و روحانیت وی بر آن حضرت غالب می آمد و آن حضرت را از بشریت  
 غایب می ساخت این نوع ادل است و گاهی بشریت آن حضرت بر جبرئیل غالب می آمد و جبرئیل  
 منزله بوصف بشریت میشد و این نوع ثانی است و این بر تقدیر است که صاصله آواز و حی باشد چنانکه  
 ظاهر عبادت حدیث ناظره آن است و بعضی میگویند که این صاصله آواز بر جبرئیل بود و حکمت در تقدیم وی



دی آن بود که آن آنحضرت را بآن جانب آورد و فرخ کند و حی سبغ ادر آورد و دی (باب المبعث و بدء الوحي)  
 جای تعمیر نماند و دی ایشد بود برای جمع هم و توبه بآن جانب کند انی فتح الباء سی و اسم اعظم قالت هایشه  
 و لقد رايتہ ينزل عليه الوحي في اليوم الشديد البرد و كنت عايشه و به تحقیق دیدم من آنحضرت  
 را که فردوی آمد بر آنحضرت و حی در روزی که سخت سرد بودی فیه صم عنده و ان جببته لیتفصل عرقا پس  
 منقطع می شد و حی از دی و حال آنکه بدوستی از ایشان دی میریخت حوی را ظاهر آنست که این حال در  
 نوع اول می بود و تواند که در نوع ثانی نیز عارض می شد باشت متفق علیه ۸۰ و عن عبادۃ بن عیثم عن  
 و تخفيف با و موده بن الصامت صحابی مشهور است از اکابر انصار حاضر شده عتقه اودی و ثانیه را دیده را  
 و نامه مشاهیر و اقبال کان النبی گفت بود پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اذا انزل عليه الوحي  
 و قتی که فرد و فرستاده می شد بروی و حی کرب لک نسیم و اندوه گین ساختن می شد از جنت و حی  
 بسبب شدنی که می رسید یا بسبب اتمام بمطالعۃ حق و جودیت و ادای شکر نعمت از امت و کرب  
 للفتح و اندوه که بد آن دم گرفته می شود و توبه و جهت متغیر می گشت و دی مبارک دی و رده بنسب  
 خاکسار کونی و حی روایت در و دایمی این چنین آمده که چون نزول می کرد بروی و حی نکس راسه پایان  
 می افکند آنحضرت سر خود را و نکس اصحابه رؤسهم و پایان می افکند و یاران آنحضرت سرهای خود را  
 نکس می کردند و افکند فلما اتلی عنه رفع راسه پس چون بر طرف گزده می شد و حی از آنحضرت  
 بر می داشت سر مبارک که خود را و اتلی بنسب همزه و سکون مشاء و کسر بلام بلطف مجهول و اصل اتابه معنی حواله  
 کردن است و سر پایان افکند اصحاب یا از جنت سر ایست حال آنحضرت بود در ایشان یا به جنت  
 موافقت و اتباع و اسم اعظم رواه مسلم ۹۰ و عن ابن عباس قال لما نزلت روایت است از ابن  
 عباس گفت هنگامی که فرد و آمد آن آیت که و اندر عشیرتک الاقربین و ترسان از عذاب  
 خدا قیله و بیا و خود را که ترش باشتند عرج النبی صلی الله علیه و آله وسلم بیرون آمد آنحضرت  
 حتی صعد الصفا فأتاه آن که بر آمد کوه عفار و فجعل ینادی پس و را بساد و گشت آن حضرت که آواز  
 می کند قیله های ترش را نام بنام و گفت یا بنی فهر ای پسران فهر یا سکون نام پدر قیله نیست از  
 قریش یا بنی عدی یا بنی نضیر نام کسی است از قریش لبطون قریش ندا کرد در اینها قریش را  
 بطن بمنی شکم است و به معنی کرد و گشت از قیله آید حتی اجتمعوا آنکه جمع شدند همه مقابل و لبطون فجعل الرجل  
 اذا لم یستطع ان یتخرج ارسل رسولاً پس گشت مرد چون نمی توانست که خود بیرون آید می فرستاد فرستاده  
 را از جانب خود و لیتنظر ما هو فایا کند و به بنید که چیست این ندا کردن و چه عرض دارد و فیما بعد ابولهب  
 و قریش پس آمد ابولهب بن عبد المطلب که علم آنحضرت بود و مشرک بود و قریشیان دیگر همه همراه  
 او آمدند فقال ارایتما ان اخبرتکم ان خیلنا یتخرج من صفح هذا الجبل پس گفت آنحضرت

خبر دید مرا که خبر دایم من شد که سواران برون می آیند از کربلا این کوه (باب المبعث وهدا الوسی)  
 و فی روایة دور و ایاتی این چنین آمد که آن عیلا یخرج بالوادئ تردان تغییر عالمکم سواران برون  
 می آیند بوادی یعنی بکوه در حالی که می خوانند آن سواران که عادت آمدند بر شاد و هلاک کنند شمارا غیر بضم  
 فو قایمه و کسر غن تخمه و کون نختایه از عادت بر معنی فادست کردن اکنتم مصداقی آیات است  
 راست که دانه مراد دین خبر قالوا نعم گفتند آری استیم راست گود آمد ترا ما جبر بنا علیک الاصله قما  
 تجربه کار و ایم و نیاز سود ایم بر تو مگر راستی را قال فانئین لکم بین یدئ عذاب شد ید گفت  
 آن حضرت پس بد رستی من رسانده ام مر شمار ایمان و دوست عذاب سخت یعنی میرسانم که عذاب  
 شد به شمار پیشتر آمد فی است قال ابو لهب تبالمک گفت ابو لهب زبان و هلاک ما ترا الهذا اجمعنا  
 آیا برای ما این فرا هم آوردی تو ما را فقولت پس فرود آمد سوره ثبت و ابی لهب و تب هلاک  
 باد هر دو دست ابی لهب و هلاک شد و لفظ بدایعیم است و در بعضی روایات آمده است که ابو لهب  
 هر دو دست خود را بر گرفت و بجانب آن حضرت انداخت و این حدیث در بابی که بس باب  
 تنبیر الناس است گفته است متفق علیه و عن عبد الله بن مسعود قال بینما رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم یصلی عند الکعبه در انشای آنکه آن حضرت نمازی گذارد و در خانه کعبه و جمع  
 قریش فی سجده و حال آنکه جماعتی از فریشتش در مجلس می بودند که در حریم داشتند از  
 قال فاقبل ما که گفت گویند در روایت بخای قابل ننیم یعنی گویند از فریشتش در روایت بخاری این بئر  
 زیادت کرده که گفت گویند الا تظنون انی هذا المرأه آیاتگاه نمی گویند سو می این دیا گفته یعنی  
 آن حضرت و گویند این سخن ابو جریل بود انتمه السعید که گفت ایکم یقوم الی جرد آل فلان که ام  
 یکی از شما بایسته و برود بسوی شتر که گشته شده است و دلا و قلان یعنی در فلان قبیله و فلان محله و ضرور یفتح جیم و زای  
 شتر که پاره پاره کرده شود و بر شتر غایز اطلاق می کنند فیصله الی قرنها شام و در مجلس قصد کند آنکس  
 بسوی فرشت و می فتح فاد سکون را و می پشانه سرگین ده شنبه و بسوی خون و می و صلاها یفتح سین و تخفیف  
 لام پیوستی که درونی می باشد از آدمیان و میو اشی و بعضی گفته اند مخصوص بمواشی است و در آد میان  
 مشتمه می گویند ثم یذهله بستر بر کند و دایه نه آن اشی مذکور را جسی اذا سجد و ضعه بین کتفیه  
 تا آنکه وقتی که سجده کند آن حضرت بپند آن را بران برد و شانه وی قبا نبعت اشقا هم پس  
 بر خاست و بر پشت بد بخت ترین ایشان که حقیقه بن ابی معیط باشد بضم میم و فتح عن مهرله و سکون  
 بخانه و او را اشقی گفتن تا آنکه ایو جلن سر که و این اشقیما بود و وی اگر کرد باین زیرا که مباشرت  
 فعل قوی تر است از سبب بودن و درین آیت تلخیص است بقول وی سبحانه اذا نبعت اشقاها که  
 بن گفته و تاقه صالح باشد فلما سجد و ضعه بین کتفیه پس هنگامی که سجده کرد و آنحضرت به نهاد آن را میان دو شانه

و ی. و ثبت الغیبی صلی الله علیه و آله وسلم ساجدا و بر جا ماند . (باب المبعث و بداء الوحي)  
 آنحضرت سجد کند . فضعوا اسس خندیدند این مشرکان حتی مال بعضهم الي بعض من الضحك  
 تا آنکه میل کردند بعضی بسوی بعضی از خنده میل کردی و خنمی و ضحاک بکسر ضاد و سکون حاء و فتح ضاد  
 و کسر عا بنز آمده . فانطلق منطلق الي فاطمة پس رفت و بنزد بسوی فاطمه زهرا رضی الله عنها و خبر کرد  
 گویند که وی این مسعود بود و فاطمة تسبیحی پس پیش آمد فاطمه در عالی که میبید و دوستان می کنند  
 و ثبت الغیبی صلی الله علیه و آله وسلم ساجدا و بر جای ماند آنحضرت سجد کند و حتی القته عنه تا آنکه  
 انداخت فاطمه رضی الله عنها آنرا از مالای آنحضرت و اقبلت علیهم تسبیحهم و وی آورد و فاطمه بر آن بد بخنان  
 و در عالی که دشنام می کند ایشان را و درین وقت و بهمت فاطمه و ثرث و کرات استادست که ما خود  
 صخره بر روی ایشان و دشنام کرد و ایشانرا بجل تعرض بوی نشد فلما قضی رسول الله صلی الله  
 علیه و آله وسلم الصلوة قال پس هنگامی که تمام کرد آنحضرت نماز را صلی الله علیه و آله وسلم  
 گفت اللهم علیک بقریش خداوند ابرو باد که بگری قریش را از آنها نیکه مشرکند از ایشان و مستمرند  
 بدان و عذاب کنی ایشانرا ثلثا سه بار کرد این و عار او کان اذا دعا دعا ثلثا و بود آنحضرت چون  
 دعای کرد وی خواند خدای تعالی را دعا میکرد سه بار و اذا سال سال ثلثا و چون سوال میکرد و میگوید  
 چیزی را از خدای تعالی سوال می کرد سه بار و بعد از آنکه علی التیوم دعا کرد و مخصوص این استیقا که شقی از می  
 یزدند بنر پیش کشید و گفت اللهم علیک بعمر و بن هشام نام ابی جمل لعین است و عقیبة بنهم عن  
 سکون تابی و بیعة . فتح را و شیبة بنخ شعی و سکون یابن ربيعة هر دو برادرانند و الولید بن عقیبة بنهم  
 عن سکون و قاتنه و امیة بن خلف فتح خا و لام و عقیبة بن ابی معیط و صارة بنهم عن و تحفیف میم بن الولید  
 این استیقا بودند که سر کرده مشرکان و موفیان بودند و آنحضرت بر این ای ایشان بسیار صبر کرد و  
 تحمل و دزدید و چون وقت آمد و فرمان الهی در رسید بخرای علی خود رسید و کار با منضا کشید و لطفت  
 حی که چه موانع کند چون که از حد بگذرد و رسوا کند . قال عبد الله گفت عبد الله بن مسعود که رادی  
 این حدیث است فوالله لقد را یتهم صرعی یوم بد و پس بخدا سوگند هر آینه تحقیق دیدم ایشان  
 را بهلاک شده و بر زمین افتاده و زجگند بر رتم سجوا الی القلیب پس کشید شدند و انداخته شدند  
 بسوی چاه قلیب بعد چاه که ذرید و یزدنی الصراح طیب چاهی سرگردنا کردند ثم قال رسول الله پس گفت  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و اتبع اصحاب القلیب لعنة و ربی فرستاده شد این جماعه که در  
 چاه انداخته شدند لعنت و خلات کرد آنحضرت ایشان که ماعده خدا است باقیم شما هم با فیتد و تمه و کلام و  
 کتاب الجهاد گذاشت و انداختن این همه مشرکان را اعتبار اغاب است و الا میگویند که عماره بن الولید  
 در بدر بود و بلکه در حبشه مرد و عقیبة بن ابی معیط بعد از رجوع از مدینه کشته شد و امیه بن خلف بسبب آما

کردن و گران شدن وی در راه انداخته نشد چنانچه در کتب سیرت کور (باب المبعث و بده الوحی)  
است متفق علیہ بدانکه درین حالت اشکال کرده اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون در  
نماز بر چنانچه با وجود اصابت نجاست بر پشت شریف وی و جواب داده اند که آنحضرت ندانست که چه چیز  
بر پشت وی نهاده اند پس بر جای خود مانده و بحث کرده اند که پس چرا بعد از علم نجاست قضا نکرد پس شافعی  
جواب می گویند که نماز قیل بود شاید در وقتی دیگر اعاده کرده باشند و اگر فرض بودیم وقت موسع بود  
کرده باشند و لیکن می گویند که اگر می کردند قیل کرده می شد زیرا که نماز فرض بجماعت می کنند و حال آنکه  
آنحضرت کس قیل نکرد و بعضی می گویند که کس را که حادث شده از ادراک انسانی نماز آنچنانکه در ابتدا مانع انتقاد  
است فاسد نمی گردد نماز او باین حدیث استند لال می کنند بر آن و بخاری نیز بهمین است و عمل ابن عمر  
نیز هم چنین بود و الله اعلم چون سید بر جاسه خود و خونی در نمازی نهاد و جامه را از بروی گذشته در نمازی  
که می گذارد و عین عایشه انرا فالت روایت است از عایشه که بدستنی عیثه گفت یا رسول  
الله هل اتی علیک یوم کان اشد من یوم احد آیا آمد بر تو روزی که بد سخت تر از روز احد سختی ما  
آنحضرت رسیده بود که دندان شریف بخرج شد و صبح خود در خوابه مبارک خایه و چیزها دیگر که در حدیث  
آینده باید فقال لقد لقیتم من قومك پس گفت آنحضرت هر آینه به تحقیق دیدم از قوم تو آنچه دیدم  
و کان اشد ما لقیتم معهم یوم العقبة بود سخت ترین آنچه دیدم ازین قوم روز عقبه است حقه بنحو ثبات راه  
صیان که در ظاهر آنست که مراد بنقبه مکانی است که در سنا است و جمعه بدان مضاف است و او را جمره  
العقبه می گویند چنانکه در کتاب الحج گذشته و آنحضرت در موسم حج آنجا ایستاد و قبایل را دعوت کرد  
چنانکه عادت شریف بود که در موسم و مجامع دعوت می کرد و مردم را ترغیب و ترهیب می نمود آنحضرت  
از آنجا بجانب ثقیف رفت و ابن عبد یلیل بن خثیمه بعد وی الف بنه از وی لام کسور و قیل تخمینه بن کلال  
بنضم گان شخصی بود از روم ثقیف او را نیز دعوت کرد چنانکه فرمود از هر ضمت بقسمی وقتی که عرض  
کردم نفس خود را احلی بن حبیل یا لیل بن کلال فلم یجیبی الی ما اردت پس پاسخ نداد مرا آنچه  
خواستم یعنی قبول نکرد دعوت اسلام را و جاهلان و بی خردان آن مکان ایضا نکردند و آنحضرت واسطه  
زدند و خون آلود ساختند و انما مهموم پس دقتم در روان شدم من حال آنکه اندوه کینم حلی و جهمی  
دقتم بر روی خود یعنی جبران و منجوم که دغنی یا بجم که بکار وی می آدم بیت زور اخبار و از دیو اسبک  
باری بار و بلای در دستان از دور و دیوادی بار و فلم استفق الا بقرون الشعالب پس هوش نیادم  
مگر بموضعی که نام وی قرن الشعالب است فتح قاف و سکون و ادنون که آنجا میقات اهل نجد است و او را قرن  
الانزال نیز گویند فرقت را می پس برداشتم من سر خود را فاذا انا مسماة قد اظلمتني پس ناگاه  
من لای پس و متردن را بر می ام که به تحقیق سایه کرد و است مرا فظورت فاذا فیها جبرئیل پس نگاه

ازگاه بگویم پس ناگاه و زان سخا به جبرئیل است فناد انی پس (باب الله بعث و بده الوحي)  
 آواز داد مرا جبرئیل فقال ان الله قد سمع قول قومك پس گفت بدو منی بده ای تعالی شنید سخن قوم  
 تو را و ما را و اعلیك و شنید آنچه را و کردند بر تو و جواب تو دادند بکذب و سختی و دورستی و لقد بعث  
 علیك ملك الجنات و هر آینه به تحقیق فرستاده است بر تو فرشته نکو با و این فرشته که کوه های دوی زمین  
 را آوست لقا نموده باشند فیهم تا بزمانی تو آن فرشته را به جزئی که می خواهی تو در قوم خود از عذاب  
 و هلاک و دست و زیر کردن ایشان در میان کوه ها قال گفت آنحضرت فناد انی ملك الجنات پس  
 آواز داد مرا فرشته کوه ها فسلم علی پس سلام کرد بر من فقال پس گفت آن فرشته یا محمد ان الله  
 قد سمع قول قومك ای محمد درستی بده ای تعالی به تحقیق شنید سخن قوم تو را و انما ملك الجنات و من فرشته  
 کوه ها ام و کوه ها حواله من است قد بعثتی ربك الیک به تحقیق فرستاده است مرا بر و در دگر تعالی بسوی تو  
 لقا نموده با من تا مرا مرگنی تو مرا بامر خود در هر به فرمائی بکنم آن شت ان اطلق علیهم الاخشیین اگر خواهی تو  
 که بر جم زمین بر ایشان برود و کوه ها که اخشیین اند اخشیین بخار سجده و شین سجده و بای موحده نام و کوه ها که  
 که میان آنها آبادان است فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بل ارجوا ان یشرح الله  
 من اصلا بهم من یصل الله و یصله لا یشرك به پس گفت آنحضرت نمی خواهم هلاک ایشان بلکه  
 امید دارم که بیرون آوند از تعالی از پشتمانی ایشان کسی را که پرستد خدا را تنها و شرک نیابد و بی  
 متعلق علیه ۱۲۰ و عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کسرت رباعیه یوم احد و ایت  
 است از آن که آنحضرت شکسته شد یکی از چنانچه دندان مبارک وی که آن را رباعیه می گویند روز احد و  
 رباعیه الفتح را و تخفیف بابر و زن ثامیه چهار دندان که میان شاداباد نیابت و دیالود و پایان پس دندان یعنی  
 سقایی شکسته شد و لب پایان نیز منحروح گشت و شکسته شدن دندان نه بآن معنی که از بیخ افتاده باشد و در  
 دندانها خنده پیدا شده باشد بلکه پاره آزان جدا شد و این از دست عقبه بن ابی وقاص بود در اور سعد بن ابی وقاص  
 و در اسلام و صحبت وی اختلاف است و از اولادی هر که زائیده می شد چون بلوغ میر رسید دندان پیش  
 از فاد می بود و شش فی راحه و شکستی کرده شد و در مبارک وی شبیه الفتح شین و تشدید جیم شکستی و در  
 سر و در بعضی روایات و وجه آمده آورده اند که بزرگی از کوه خرد آمد و قاع آنرا پاره بار و کمر و در جزئی  
 دیگر نیز رسید کافران در میدان کوه ها که بودند اسب آنحضرت در آن افتاد پس عیبه الله آمد  
 و آنحضرت را در کنار گرفت و بر داشت و غرود و اوج غلظت یعنی واجب کرد این طایفه برای خود بهشت را  
 و طاقه خود که بر سر داشت و در خسار شریف در رفت چنانکه ابو عبیده بن الجراح بدندانهای خود آنرا بر کند  
 و دندان او بر آمد و مانک بن سنان خون آنحضرت را بکشد و آنحضرت فرمود هر که خون او بکشد واجب شد او را جنت  
 فیجعل یسلط الدم عنه پس گشت آنحضرت که پاک می کند خون را از خود و سالت لب کاسه با شست

پاک کردن و دور کردن زن خضاب را از دست و می گفت باب المبعث و بدء الوحي  
 آنحضرت کیف یفلح قوم شیوا را اس نبیهم و کسر و اربا عینه بگو نه را بسنگها شوند که و می که  
 شستند سر پیغمبر خود را دست بستند و بدان او را از آورده اند که علی مرتضی بر خود آب آورد و فاطمه زهرا  
 نیز باره سوخت و در زخم نشاند و در بعضی روایات آمده است که چون در آنحضرت نفیری بحکم بشریت  
 را بایست این آیت نازل شد لیس لك من الامم شیء او یتوب علیهم او یعدل بهم فانهم ظالمون  
 و نیز آمده که آنحضرت خون را پاک می کرد و می گفت اگر قلعه از وی بر زمین افتد فرود می آید بر ایشان عذاب  
 از آسمان و فرمود اللهم اغفر لهم فانهم لا یعلمون و رواه مسلم ۱۳۰ و عن ابی هريرة قال قال رسول  
 الله صلی الله علیه و آله و سلم اشتد غضب الله علی قوم فعلوا اینبیهه گفت آنحضرت سخت شد خشم  
 خدا بر قومی که کرده اند پیغمبر وی که فرستاده شد بر ایشان یسیر الی رباعيته اشارت می کرد آنحضرت  
 باین فعل بسوی دندان خود و دستکشدن آن از دست ایشان و فرمود اشتد غضب الله علی رجل  
 یقتله رسول الله سخت است غضب خدا بر مردی که بکشد او را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فی  
 صلیل الله و زاده از آنرا از کرد از قتل بکشد و قصاص مرا از رسول الله یا ذات شریف خود را از آتش یا هر  
 پیغمبر را از براه کشتن پیغمبرش است و محض است بنا بر این من مقبول وی واجب القتل و دوزخی است بی شبه  
 متقی علیه و هذا الباب خال عن الفصل الثانی و این باب طای است از فصل ثانی ۱۰ الفصل  
 الثالث \* عن یحیی بن ابی کثیر و از اعلام تابعین و ثقات ایشان است و از عباد و علماء اثبات است  
 ایوب گفت که بانی خانه بر روی زمین مشی یحیی بن ابی کثیر قال ما لیت ابی سلمة بن عبد الرحمن گفت  
 یحیی بر سیدم اباسلمة پسر عبد الرحمن بن عوف را که وی از کبار تابعین و مشاهیر علمایست و از فقهای سبیه  
 است عن اول ما نزل من القرآن از نخستین چیزی که فرود آمده از قرآن قال یا ایها المدثر گفت  
 نخستین چیزی که فرود آمده از قرآن یا ایها المدثر است قلت یقولون اقرا یا سم ربك گفت یحیی  
 گفتم می گویند که اول آنچه نازل شد اقرا یا سم ربك الذي است قال ابو سلمة ما لیت جابر عن ذلك  
 گفت ابوسلمه سوال کردم من جابر را از ان یعنی وی نیز جواب گفت چنانکه من گفتم و قلت له مثل الذي  
 قلت لی و گفتم مراد ما نمند آنچه گفتی تو مرا که می گویند اول ما نزل اقراء یا سم ربك است فقال لی  
 جابر لا احد لك الا بها حد ثنا رسول الله پس گفتم مرا جابر حدیث نمی گفتم ترا مگر آنچه حدیث کرد مرا  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال حدیث که آن حضرت کرد و این است که گفتم جاورت  
 بصرامه شهر انجا و دست کردم و خلوت کردم بنهار حرایک ما فلما قضیت جواری هبطت پس نه می که  
 که از دم و تمام کردم خلوت و اختراکات خود را فرود آوردم از کو، ففودیت پس آواز کرده شد من  
 ففطرت عن یمینی فلم ارشیا پس نگاه کردم من از جانب راستای خود پس ندیدم چیزی را و فطرت

من شمالی فلم اَرشیا و نگاه کردم بجانب چپ خود پس ندیدم چیزی را (باب علامات النبوت)  
 و نظرت من علفی فلم اَرشیا و نگاه کردم جانب پس خود پس ندیدم چیزی را و فرقت داسی پس برداشتم من  
 سر خود را اگرستم جانب بالا فرایت شیاً پس دیدم چهره عبارت از نوشته که بر او ادب نبوت تا آخر قصه فائیت  
 خلد بجه پس آمد خدیجه را فقلت من گفتم به جهت شدت خوف و دهرت که بمن سرایت کرده و را بافته بود  
 دثر دلی گاه پیچید مرا قلد ثوونی پس پیچید مرا بجای و صهوا علی ماء باردا و ریخت بر من آب سرد که در دفع  
 غشی و هوش آمدن ناخبری قوی دارد و فرزت یا ایها المله ثوم فاند روریک فکیر و ثیا بك فطهر و الوجل فاشحور  
 تفسیر این در فصل اول در حدیث جابر کذشت و ذلک قبل ان تغرض الصلوة و این پیش از  
 آنست که فرض کرده شود نماز متفق علیه و گفته اند که در اینجا شبهه حال است بر ادوی و صواب آنست  
 که اول ما انزل اقرارها سم ربك است و یا ایها المله ثو نزل وی بعد از قدرت وحی است و  
 شاید که راوی این حدیث احتمال کرده قصه را و طی کرده و ذکر نزل اقرار با شبهه شد امر روی باخلاق  
 یا نسبان و حقیقت حال آنست که در فصل اول کذشت ۱۰ باب علامات النبوت علامت و علم فتح  
 و علم فتحین و در اصل نشان که بر سر راه نهند و مراد این جانشانهاست که دلالت کند بر پیغمبری آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم از صفات و اخلاق و قسایل و شمایل و اعمال و احوال آنحضرت که عاقل متفلسس  
 که در آن نظر کند استدلال کند بر نبوت و آنچه در کتب سابقه آمده از صفات و احوال وی صلی الله علیه و آله  
 و سلم نوشته شده نیز از این قبیل است و شک نیست که بحضرات همه علامات نبوت و مقام نشد که  
 مولف که دو باب حقه که یکی در علامات نبوت دیگر در بحضرات پیغمبر است و هر فرق نهادن میان  
 علامت و بحضرت با آنکه در دو باب خوارق ذکر کرده و جوی موه برای آن ظاهر نمی شود و در شرح تقریر این سخن  
 به تفصیل کرده است ۹۹ الفصل الاول ۱۰ عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 اقام جبرئیل و هو یلعب مع الصبیان و دایست از انیس که آن حضرت آمد او را جبرئیل حال آنکه  
 آنحضرت بازی میکرد و با کودکان و بود در میان ایشان و این در وقتی بود که نزد طایفه بود که مرضعه او دست  
 فاعذه فصرعه پس گرفت جبرئیل آن حضرت را و بنداخت او را بر زمین فشق عن قلبه پس به شگفت  
 دل او را فاستخرج منه علقه پس بیرون آورد از دل وی پاره خون بسته غلیظ سیاه که اصل مناسد  
 و ماصی می باشد فقال هذا احط الشیطان ملک پس گفت جبرئیل که این نصیب شیطان است از تو  
 ثم غسله فی طست من ذهب و سترت است دل او را و طستی از زر از جت تعظیم دیگریم وی و استبرل  
 ذهب را که درین دنیا منح کرده اند از جت امتحان و ابتلا است اما در آخرت آن از ادانی بهشت است  
 و اگر از آنچه واقع شده در آن وقت و در شب معراج از عالم غیب و احوال آن جفاست و حال آنکه  
 آن حضرت آنرا استمال نموده و استماع بدان نه نموده بقاء زمزم شستند آب زمزم و گفته اند از اینجا

معاوم می شود که آب زمزم بهترین آبهاست اگر چه آب بهشت باشد (باب علامات النبوت)  
 چرا که آب دیگر فاضل از آن بودی. آن سستی ثم لاءمه بهر آب ستر پیچند و دخت دل ادرا  
 و احاده فی مکانه و باز نهاد و زاد و جای خود و جاء الغلمان یستون الی امه و آند آن کودکان  
 که امرا و بودند و آن حضرت یغنی ظهرا مراد میدارد و ادی از مادر دایه آنحضرت را  
 که شیر میداد فقالوا ان یقتل اول قتل پس گفتند آن کودکان که محمد به تحقیق کشته شد فاستقبلوه  
 وهو منتفع اللون فتح فابت پس پیش آمدند مردم آن حضرت را و حال آنکه آنحضرت بمنبر  
 و یک است فی الصراح اتقاع کوزه دوی بر کشتن قال انس فکنت اری اثر العنیط فی صلد ده کنت  
 انس پس بودم من که میدیدم اثر دخت با و ز سینه آن حضرت و غبطه و اصل یعنی سوزن است  
 و او را محاسن بد آنکه شصت و شریف چهار بار واقع شده نخست در جبهه من نزد جبهه دوم و ده سالگی سوم در نزد  
 بت چهارم و ده شب اسرا و وقتی که حرثیل بطلب دوی آمد صلی الله علیه و آله و سلم و در شرح آن را  
 به تفصیل ذکر کرده ایم و اختلاف کرده اند که شوق صده و شریف و غسل قاب مبارک دوی مخصوص با دست  
 صلی الله علیه و آله و سلم یا مریمه بر آن دیگر را نیز واقع شده و از ابن عباس در خبر تاوست سینه آمد که گفت  
 دوی طشتی بود که کشته شده بود و دوی قاصد انبیا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین ۲۵ و عن  
 جابر بن مسرور قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انی لا عرف حیرا بهکة کان یسلم علی  
 قیل ان ابعت گشت آنحضرت بد رستی هر آینه می شناسم من بسکی را که در یک است بود که سلام  
 می کرد بر من پیش از آن که بیعت شد من انی لا عرفه الا ان بد رستی من می شناسم آن سنگ  
 را اکنون بعضی گویند که مراد جبراسو و است و اکثر بر آنکه آن حجر می است که باز است در کوه که  
 در آن جا اثر مرقن آن حضرت است در طریق بیت خدیجه زار و قبر که به شیخ ابن حجر می گفته که این متواتر  
 آمده از اهل مکة خلفاء من سلف و آن کوه را زقاق الحجری گویند بضم زای و وقف به معنی کوه و رواه مسلم  
 ۳ و عن انس قال ان اهل مکة سالوا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان یزیرهم آیه  
 کنت انسر که اهل مکة طلبیدند از آن حضرت که به نماید ایشان را بفره که نشان صدق دوی کرد و در  
 دعوی نبوت قاراهم القهر و شقتین پس نمود ایشان را مادر و دایه و پاره باشت دست حتی را و او  
 حراء بینهم تا آنکه دیدند که جبار را میان آن دایه و مادر متفق علیه ۴ و عن ابن مسعود قال انشق  
 القمر علی عهد رسول الله شکافته شده ماه و زمان بمنبر خدا فرقتین و پاره و فرقه طوق الجبل یکپاره  
 بالای کوه و فرقه دونه و پاره دیگر زیر کوه و در و ابی فقهتین بلام آمده است فقال رسول الله صلی الله علیه  
 و آله و سلم اشهد و پس گفت آن حضرت بکافران که ابن حجر از و طلبید بود و مذ حاضر شوید  
 و برینید و گواه شوید متفق علیه بد آنکه اشتقاق قمر به تحقیق واقع شد و آن حضرت را صلی الله



صلی الله علیه و آله و سلم در روایت کرده اند آنرا جمعی کثیر از صحابه (باب علامات النبوت)  
و تابعین در روایت کرده اند از ایشان جم غفیر از ائمه حدیث و علامه این مکتبی و در شرح  
مختصر این صاحب گفته که صحیح نزد من آنست که اشتقاق قمر متواتر است و مروی است در  
تجیمین و جز آن از طرق کثیره چنانکه مشبه را قطعا بدان را نیست بکنه نقل نمی آید ابو ایهب اللدیزی و  
مفسران اجماع دارند که مراد از کرمه اقتربت الساعة و انشق القمر همین اشتقاق است که به معجزه  
آنحضرت واقع شده آنکه در قیامت واقع شود و سیاق آیت که فرمود و ان یروا آیه یعرضوا و  
یقولوا احقر محقر دلالت دارد بر آن و انکار کرده اند این معجزه و بعضی از مبنی با عتقا و  
آنکه فرق و الیام بر فلکیات محال است و نمی دانند این حال که افلاک هم مخلوق پروردگار تعالی اند و  
مسخرند دست گایه آوند چنانکه در سیم پیچ این بار در قیامت و بعضی از ملاحده می گویند که اگر این واقع  
بودی آن را عوام و خواص مردم نقل کردند و تمام اهل زمین و رودین آن شریک بودند و  
دیدن آن مخصوص با اهل بکنه بودی و ادبای تواریخ متواتر آن را نقل کردند و می گویند که چون  
طالب کرده بودند قومی قبیله صبیان نشان نمود و معجزه نمودن ظاهر آمد و در نظر ایشان  
در آوردن بود و نیز در شب بود و لحظه بیخش نبود و مردم در خواب بودند و تواند که قمر در آن وقت  
در بعضی منازل بود و باشد که به بعضی اهل اتفاق ظاهر شده و در بعضی دیگر ظاهر نشده باشد چنانکه خسوف  
را بعضی از اهل بلا می یابند و بعضی زیانکه در روایات آمده است که مسافران که از احوالی زمین در آن  
زمان رسیده اند خبر دادند و نقل آن متواتر است بی شبهه و کتب سیر و تواریخ بدان مملو گویند که کافران و  
مکبران نقل نه کنند و منکر شوند زبان نداری و و عن ابی هریره قال قال ابو جهل یعجز محمد و جیره  
بین ظنکم گفت ابو هریره رضی الله عنه که گفت ابو جهل لعنه الله علیه آیا خاک آلود می کرد اند محمد و می  
خورد ایمان شما و تغییر خاک آلود کردن و می خورد خاک غلاتین و می کنایت است از سجده کردن فقیل  
فعم بس گفته شد آدمی تنفر می کند فقال و اللات و العزی لئن را یتنه یفعل ذلک بس گفت آن  
ملعون سوگند بلامت و عز می هر آینه اگر به بینم من او را که می کند آنرا یعنی سجده و الاطمان علی رقبته هر آینه  
می سیر کنم بر کردن و می داند زخم بر آن فاتی رسول الله پس آمد ابو جهل پیغمبر خدا را جملی الله علیه  
و آله و سلم و هو یصلی و حال آنکه آنحضرت نمازی گذارد زعم طمطاء علی رقبته طمع کرد و خواست  
که بی سیر کند بر کردن آنحضرت فما فقیههم منه الا و هو ینکص علی عقیبه و یتقی بید به پس  
ند آمد آن ملعون ناگهان مردم را از آن حضرت بگردانید و می بس می رود و بر هر دو باشد و بر نیز می کند  
به دست خود یعنی چون آمد و بر کشت و چنان ظاهر می شد که گویا آفتی بوی می رسد و وی برود و دست خود  
آن را باز میدارد فقیل له مالک بس گفته شد مراد را چه کار میکنی و چه شد فلانست ترا که بر نیز کردی

و چیز را بدست نماز خود بازی دادی فقال ان یعنی و بنده بخند ق (باب علامات النبوت)  
من نادى بس گفت بدستی میان من و میان آن خرت خندنی است از آتش خندق. فتح خاددال  
گوی کرد اگر دشمن مرگ کند و هیولاد میان من و وی ترسی است و اجتناع و باز داشت یعنی از  
فرشتگان فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود نامنی لاخطفنه  
الملائكة عضو اعضاء و اگر نزدیک می شد ای چهل ار من هر آنکه می رودند و افرشتگان چنانکه هر عضو  
و اجد احدی بر دند بوا ۴۰۰ و عن جلدی بنی حاتم قال بینا انا عبد النبي صلی الله علیه و آله  
و سلم اذا اتاه رجل و دایت است از جلدی بن خاتم جواد مشهور که بعد از پدر آمد و اسلام آورد و صحابی شد  
گفت و را شاه آنکه من نزد آنحضرت بودم ناگاه آمد و مرا مردی فشکی الیه الفاقة پس شکایت کرد  
آن مرد بسوی آن حضرت فاقه و احتیاج بود و شکی را قیم التاه آخر فشکی الیه قطع العجیل پس  
آمد آن حضرت را مردی دیگر پس گاه کرد بسوی وی راه زنی را که واقع میشود در بلاد فقال بس  
گفت آنحضرت یا احدی هل وایت الحیوة ای عی آیا بدی تو جیره را یا کسری های نهاده و سکون بخانه و را  
نام شهری قدیم است. بظهر کوفه و نام محله ایدت به نیشاپور فان طالبت بك حیوة فلتقرین الطعيفة  
قرین من الحیوة پس اگر دراز کرد و بدو زندگانی پس هر آنکه به بینی تو زنی نشسته در مودج را که کوچ  
می کند از جیره حتی تطوف بالامیت اطواف کند بکعبه یعنی الله خیر و بکرم میرود و لا تخاف احد الا الله و  
جالی که نمی ترسد هیچ یکی را اگر خدا را این را در جواب مردی فرمودند که گاه از بی امنی و داء زنی کرد و در  
جواب از شکایت مردی از فقر و فاقه فرمودند و خطاب هم بعد می بین حاتم کردند که در مجلس شریف حاضر  
بود و ولئن طالبت بك حیوة لتفتتنی سخن و کسری و هر آنکه اگر دراز شد بدو زندگانی می بینی که کشاده میشود  
کنج های کسری بادشاه فارس و نسبت میباید میان مسلمانان و لئن طالبت بك حیوة لتقرین الرجل  
بخروج ملاء کفه من ذهب و فضة و اگر دراز شود بدو حیات هر آنکه می بین مرد را که میرون می آرد آن مرد  
پس بری گفت دست خود را از دریا سیم بطلب من یقبله میوید کسی را از فقر که قبول کند آن را فلا یجد  
احدا یقبله منه پس نمی یابد هیچ یکی را که قبول کند آنرا از وی از جهت عدم فقر و احتیاج و کرفتن زود سپهر  
برای دفع حاجت است و چون حاجت نباشد کرفتن زود و سیم برای چه باشد و گفته اند که این حال در آخر زمان  
خواهد بود و در زمان نزول عیسی علیه السلام چنانکه در حدیث آمده است و در باب نزول عیسی گذشت و بعضی گفته اند که  
که مثل این در زمان دولت عمر بن عبد العزيز رضی الله عنه نیز بود و آمد که مصدق این حدیث گشت و  
حرم کرد و بعضی باین معنی و ظاهر عبادت و لئن طالبت بك حیوة لتقرین الله ربین است فهد بر داند اعلم و چون  
بیمارت داد آنحضرت بهمت و زرق و فراغ میشت انداز کرد و بشده و محنت روز قیامت ناجیه کند میان  
پشاده و انداز چنانکه شان مقام نبوت است پس فرمود و لیل القین الله احدکم یوم یلقاه و هر آنکه پیش می آید

خدا را یکی از شمار روزی که پیشتر می آید یعنی روز قیامت و لیکن بیعت و بیعت (باب علامات النبوت)  
 ترجمان پتر جم له و عال آنکه نیست چنان وی و میان خدا کسی که میان کند و تفسیر نماید برای وی و ترجمان  
 فتح ما ضم جهم ففتح هر دو و ضم هر دو کسی که تبری کند کلام را از زبان و دیگر و مراد اینجا مفسر و مبین است  
 فلیقولن الم ابعث الیک رسولاً فی ملک پس بر آنند می گوید خدای تعالی آیا نبی فرستاد و بسوی تو پستی را تا که  
 برساند ترا احکام در آن و حضور روز قیامت را فلیقول بلی پس می گوید آفری فرستادی رسول و افعیقول الم  
 اعطک مالاً و افضل حلیک پس می گوید خدای تعالی آیا ندادیم ترا مالی را و آیا افضل نکر تو م و فردی نکر دم  
 و در روزی بر تو فلیقول بلی پس می گوید بنده آری و ادی مال و فردی کز ادی فینظر عن یمینه فلا یری  
 الا جهنم پس نگاه می کند آن کس جانب راست خود پس نمی بیند گرد و زخ را و فینظر عن یساره فلا یری  
 الا جهنم پس نگاه میکند آن کس جانب چپ خود پس نمی بیند گرد و زخ را و اتقوا النار و لولیشق تمرة برین  
 کنند آتش و زخ را یعنی تصدق و اگر بخیر نفعی فرماید و می قیل بود دفن لم یجعل فیکلمة طيبة پس  
 کسی که نیاید بش تره را پس به سخن خوب و نرم که بسا ابل گوید که خوشحال گرد و بدان ما دام که در آن  
 مدامت و درین بود قال صلی فی ایت الطعیمة تر تحلی من الحیوة حتی یطوف الکعبة گفت جدی پس  
 دیدم زن مودج نشین را که کوچی که در زیر پای آنکه طوف کند کعبه را لا تخاف الا الله نمی ترسد مگر خدا را  
 چنانکه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود گفت فیمین افتتح کنوز کسوی این هر مژ و  
 بود هم من و در میان کسانی که به کشاند کنبهای کسری بر سر هر زن نو شیر و آن را و لیکن طالت  
 بکم حیوة لترون ما قال النبی ابو القاسم و هر آینه اگر در از گرد و بشمارند گانی هر آینه می  
 بیند چیزی که گفته است پس بر ابو القاسم صلی الله علیه و آله و سلم بخروج ملاء کفه که بیرون  
 می آورد و بر سرین و زردی جوید کسی را که قبول کند آنرا پس نیاید کسی را که قبول کند وفات جدی بن  
 حاتم و نه سبع و سنین اذنان او نفع و سنین است پیش از زمان عمر بن عبد العزیز و او را البخاری  
 ۷۰۰ و عن خباب الفتح ما و غیره و نشد موده بن الازد الفتح همزه و را و آخر تا وفاتیه مشد و صحابی است  
 اسلام آورد پیش از درآمدن آنحضرت و او را رقم را قال گفت خباب شکوفا الی النبی که کردیم  
 ما بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و هو متوجه لدره فی ظل الکعبة و حال آنکه آنحضرت زیر  
 سر نهاده بود و گویی داد و سپاه کعبه افتاده و ساد و بکمر بادن و بر و بزم گیم مخط و قد لقینا من المشرکین شدة  
 و حال آنکه به تحقیق یافتیم ما از مشرکان سختی و عذاب فقلنا الا ندعوا الله پس گفتیم ما آیا دعائی کنی خدا  
 را برین کافران و ظالمان فقل و هو صم و وجهه نشست آنحضرت و حال آنکه مرخ شده است و وی  
 مبارک و دی به جت حالی که عارض شد او را از شنیدن غلام و بی اندامی کافران با جت بل صبری کردن مسلمانان  
 و شکایت نمودن از کافران و این مناسب تر است بقول وی که و قال گفت آنحضرت کان الرجل فیمین کان

قبلکم یستقر له فی الارض بود مرد در میان آنکسانی که بودند پیش از شما که کفره (بَاب ملامات النبوت)  
 میشد مرا فرود آگویی در زمین فیجعل فیہ پس کرد ایندی می شود آمد در این کو قمیجا به عشار فیوضع فوق راسه  
 پس آورد می شد او پس نهاده می شد او بالای سر آن مرد فییشق باثنین پس شکفته می شد به دیاره  
 فما یصله ذلک عن دینه پس باز نمی داشت آن مرد را آن عذاب کردن از دین دی وینه شطبا مشاطا  
 الحدید و شانه کرده می شد مردی بشانه های آهن مادون لحمه من عظم و عصب چیزی که نه گوشت است از  
 استخوان و بی یعنی شانه از جهت نیزی و سختی از گوشت کشته به پی و استخوان میرسد و ما یصله  
 ذلک عن دینه و باز نمیداشت او را آن عذاب از دین وی والله لیتمن هذا الا لم یزده اسو کند هر آنچه  
 تمام و کمال میرسد این دین و آنسانی می بیند بعد از شهادی حتی یسوی الکرک من صنعاء الی حضور موت  
 تا آنکه سیر می کند سوار از صنعاء تا حضور موت که مسافت بعد است میان این دو موضع لا یشاف الا الله و حال  
 که نمی ترسد آن سوار هیچ کس را اگر خدا را و صنعاء شهری است برین بسیار درخت و آب مشابه دمشق  
 و قریه است بر در و مش که آن فی التمام و حضور موت به سکون صاد و فتح میزد و بضم بهم نیزی گویند شهری  
 مشهور برین جای صلح و عجا و تا آنکه گفته اند حضور موت نیست الا دلباء آن شهری میرد یا نه او دلباء یعنی  
 او دلبا از آن زمین بسیار فی خیزند و وجه تسمیه وی باین اسم اینست که صالح پیغمبر حاضر شد آن را و مرد  
 در آن و بعضی گفته اند حاضر شد و وی موت جرجیس او اللذیب علی ثغمة یا نهی ترسد مرد دیگر کرک  
 و ابر کو سخندان خود مقصود میان امن است از ظلم مردم بر یکدیگر چنانکه و زجا هایست بودند امن  
 از تمام کرک بر کو سفند زیرا که آن خارج از عادت و این نیز خواهد شد و لیکن در آخر زمان نزد زول  
 قبیعی علیه السلام و لکنکم تستعجلون و لیکن شما شتابی می نایید و بی صبری می کنید و او اله بخار و بی  
 ۸۰ و عن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یدخل علی ام حرام بنت ملحان  
 گفت انس بود آن حضرت که می در آمد برین زن که ام حرام است بجاء مهمله و در دختر ملحان مکریم و سکون  
 لام و وی خاله انس است و او را در وی که ام سلیم است و این نیز و زن نسبت خالکی با آن حضرت  
 نیز دارند از رضاع و بعضی می گویند که خاله بود آن حضرت بود و اند صلی الله علیه و آله و سلم و مادر وی ابی  
 النجاد بود که قبیله است از انصار و کافات تحت عباد بن الصامت بود و ام حرام زن عباد بن الصامت  
 که از کبار انصار و قیما ایشان است پس آن حضرت به جهت محرمیتی که باین دو خواهر داشت بر ایشان  
 می در آمد و قیلوله می کرد و چنانکه در باب اسماء البی از حدیث ام سلیم گذشت فدخل علیها یوسا پس  
 در آمد آن حضرت بر ام حرام و وی فاطمة بنی طعمه پس طعام خود را بخد ام حرام آن حضرت را اثم جعلت تغلی  
 و اعهه پسر گشت آن زن که سپس می جوید از سر مبارک آن حضرت سخن درین معنی نیز و فصل ثانی  
 از باب فی اخلاقه که گذشت و ضحی آنست که سپس بر بدن مبارک آن حضرت نبود و مراد آنخص کردن و

کردن و پاک کردن مر است از مانند نجار و خس و خاشاک و الله اعلم فقام رسول الله (باب علامات الحيوت)  
صلی الله علیه و آله وسلم ثم استيقظ بس خواب کرد و آنحضرت بعد از آن بیدار شد و هو یضیک و حال آنکه خدا  
می کند آنحضرت قاتل فقلت ما یضیک گفت ام حرام پس گفتم من چه چرخند امید ترا یا رسول الله قال فاس من  
استی عرضوا علی غزاة فی سبیل الله گفت آنحضرت که جمعی مردمان از است من عرض کردند بشنید بر من و  
نموده شد مرا در خواب که غزاه کنه گاه بشود در اجد الم کیون ثبیح هذا البحر سوار می شوند آن مردمان بهانه  
این دریا و پشت آنرا هیچ بمنته و موعده مفتوحین و در آخر حیم میان کف و پشت و میانه بحر حیر دیندی و بنک  
ملوکا علی الاسرة سوار می شوند در باماند ملوک بر تختها و مثل الملوک علی الاسرة شک را وی است  
و منی هر دو عبادت یکی است و مراد تشبیه نشستن بر کشتی است بجای ملوک بر تخت فقلت ام  
حرام می گوید پس گفتم من یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم دعا کن خدا را اگر بگرداند مرا ازین  
طلب که خوا می شوند در بار ابرای غزاه فلما علیا یاس پس دعا کرد آن حضرت ام حرام را بدینچه در خواست  
کرد و تم وضع راحه فقام پستر نهاد و آنحضرت بر میارگ نمود از بس خواب کرد و ثم استیقظ و هو  
یضیک پستر بیدار شد آنحضرت و حال آنکه چندی می گذشت فقلت یا رسول الله ما یضیک قال فاس من استی  
عرضوا علی غزاة فی سبیل الله كما قال فی الاولی چنان که در بار اول گفت که سوار میشوند بر پشت دریا مانند ملوک  
بر میار فقلت یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم قال انت من الاولین گفت آن حضرت تو از  
نخستینان ازینجا خواهی شوی که جماعه که بار دوم نموده شدند بخرآن جماعه بودند که در بار نخستین نموده شدند  
یعنی همیشه نوبت نبوت بر دریا نشینند و غزاکتبه و تو از آنجماعه خواهی بود که در اول این کار کشته فر کیمت پس  
سوار شد ام حرام البحر فی زمن معاویة بر دریا بقصد غزاه در زمان معاویه ظاهر عبادت آنست که در  
زمان امامت وی بود و باین رفته حاجی دقانی عیاض و اکثر بر آمده که در وقت امامت وی بود و در خلافت  
عثمان بن عفان و در غزای قرس سه نمان و عشرین گذارد که السبوی فی فصرعت عن دابتهما حین خرجت  
من البحر پس انکاد شد ام حرام بر زمین از پشت چار وای وی بنگارنی که بیرون آمد از دریا فقلت  
پس هلاک شد و بر دو راه جدا متفق علیه ۹۹ و عن ابن عباس ان ضمادا قدم مكة و انما است  
از ابن عباس که ضماد بکسر ضاد معجم و ضم آن و در آن در آخر قدم آورد که را و کان من از دستوع لفتح  
همزد سکون را و کسر ال و فتح سین معجمه و ضم نون و نمره و تا در آخر از دیار یمن است و این مرد در  
اصل از انجا بود و می گویند که آنحضرت پیش از بیعت آشنای و دیار بود و بعضی ضام بمیم در آخر و ایت  
کرده اند و بعضی گفته اند ضام غیر ضما د است و ضام از و فنی سیم بن بکر بود و در و این تعبیه اند و ضما و بدل  
مردی شیطانی استون کرید و طالب غم و کان یزقی من هذا الریح و بود ضما و که انسون می کرد و ازین  
باد و ادعای است که از آسبب جن میرسد و چون را و می خوانند باعتبار آنکه دیده نمی شوند چنانکه با دق و مع

صفه اهل مکه يقولون ان محمداً مجنون بس شديد ضما و (باب علامات النبوت)  
يخردان اهل مکه را که می گویند مجنون شده است فقال لو اني رايت هذا للرجل پس گفت ضما و  
اگر چه من اين مرد را بهتر باشد لعل الله يشقيه علي يدي شاید که خداي تعالي تدريستي و به او را  
بر دست من و سب من قال فلقيه پس گفت ابن عباس پس پيش آمد ضما و آنحضرت را و دي  
فقال پس گفت يا محمد اني ارقى من هذا الزبيج بدري من انسون مي كنم از اين باد فهل لك  
پس آيا است مرزا انجنت و را انسون من و دور شدن اين علت فقال رسول الله پس گفت يا سفيه  
خدا صلي الله عليه و آله و سلم ان الله بدري من سباس و سبابه شش همه مرده اي و است محمد و  
و استحيته چي گويم مرده از ابر ذات و صفات و بي و شكري گويم بر نعمتهاي دي و يا دي مي غم از دي  
بنوفين ذكر و عبادت و طاعت دي من يهد الله فلا مضل له كس كه راه ناياب و بمقصد برساند آنكس را  
خداي پس يا سفيه كس كه راه كننده و از راه برنده مراد او عرض يضلله فلا هادي له و كسي كه گمراه كند و راه  
او را خداي پس نيست آنچاس راه نماند و بنزل مقصود و شانه او را شاهدان لا اله الا الله و حده لا شريك  
له و شاهدان محمد اعلمه و رسول الله اما بعد اين كلمه بعد از شهادت من در خطبه ها ذكر و مشهور است چنانكه  
در كتاب الحميمه گذشت خواهست آنحضرت كه خطبه بر خواند و در وعظ و بصيوت آن شخص و ليكن به همين قدر  
بس كبر و آنحضرت بخرج چو ائمه ضما و گفت دامن كلام خود را كه فليل اين اعقل جملها بايد و تو هم چون  
و آسبب چي را اگر دشمن ابر و ده حال و بي محال نبود و دشمنان او را و ديروانات خود را و شادان با نكه بخون  
نيست فقال اعد علي كلميا تك هو لاء پس گفت ضما و آنحضرت باز برگردان و بخوان اين كلمات  
خود را فاما ما دهن عليه رسول الله پس باز انا و كرد و خواند اين كلمات را بر ضما و بغير خدا صلي الله  
عليه و آله و سلم ثلاث مراتب سه بار فقال لقد سمعت قول الكهنة و قول السحرة و قول الشعرا پس  
گفت ضما و بدي تحقيق شنيد ايم من قول كهان و ادواني سحران را و قول شاعران را فاما سمعت مثل  
كلميا تك هو لاء پس نشيدم مانند اين كلمات تو را لقد بلغن قاموس البحر و تحقيق و سسيده اند اين كلمات  
مبارك و معظم آنرا قاموس و بطوريك آيت انجا عيني فراست و قمس به معني بخوبه خوردن است و در ياد و قاس  
خواص هات يديك ايا يديك علي الاسلام به دست خود را تا نيغت كنم بر ابر اسلام قال گفت ابن عباس  
قبايعه پس مبايعت كبر و ضما و آنحضرت را و مسلمان شد و راه مسلم و في بعض نسخ المصابيح و بلغنا نا عوس  
الموس و در بعضي نسخهاي مصابيح اين چنين واقع شده بلنا بجاي باسن و نا عوس بنون و عين مهله بجاي قاموس  
بنات و مهم و هذا الثاني هو المشهور في روايات الحديث و شيخ محي الدين نووي و شرح صحيح مسلم  
گفته كه اين نظير ابر و در نوع ضبط كرده ايم نا عوس بنون و عين و موجود و در اكثر نسخ بلا و ما اين است و قاموس  
فانست زيميم و مشهور در روايات اين است و در غير صحيح مسلم و قاضي عياض گفته بعضي نا عوس

روایت کرده و شیخ ما ایاة المحسن گفته مائوس بر منی فائوس است و تو بر منی (باب علامات النبوت)  
گفته مائوس البحر خلاست و نصیحت است و نیم دای است و نزد بعضی فائوس بنات و صحن نیز آمده و  
مائوس در کتب مشهور و ائمت مذکور نیست و ذکر حدیث ابی هریره و جابر بن صبرة و ذکر کرده شد  
حدیث ابی هریره و حدیث جابر بن صبرة که در اول یک حدیث بهائیک کهنی است و الاخر و در اول  
حدیث دیگر لتفتحن عصا بیه فی باب الملاحم در باب ملاحم و هذا الباب خال عن الفصل الثانی  
الفصل الثالث عمن ابن عباس قال حدثني أبو سفيان بن حرب عن من فيه الي في كنت  
ابن عباس حدیث که در ابیوسفیان حدیثی که رسیده است از دهن دوی بسوی دهن من یعنی مشتافه  
بی واسطه میان من و دوی قال انطلقت في المدة التي كانت بيني وبين رسول الله كنت به سفر فقم  
من دهنی که بود و در میان من و میان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مراد مدت صلح حدیبیه است فیینما  
انا بالاشام اذ جی بکتاب من النبی صلی الله علیه و آله و سلم الی هرقل پس در اثنای آنکه من  
بیک شام بودم ناگاه آمد کتاب آنحضرت بجانب هرقل بکسر ناله و فتح ندا و سکون یافت و بکسر ناله سکون و نا  
دافت نیز می گویند نام پادشاه روم و کان ذیئة الکلبی جاء به و یو ذحیه کلبی فتح دال و کسر آن که از مشایخ  
نقابه است از قبایه که نام آن بنی کلب است آورده و آن کتاب را اخذ فعه الی عظیم بصری پس  
و سائید و جبه آن کتاب را بنگران و مقدم بصری که از اعظم امرائی هرقل بود و بصری بصیر موحده و سکون  
صاد و بهام نام شهری از شهرهای شام فلما فقه عظیم بصری الی هرقل پس رسانید عظیم بصری بهرقل  
و بهم چنین حکم کرده بود و ندید حید که تو این را بظلم بصری می رسانی و دوی بهرقل می رساند فقال هرقل هل  
هو هذا من قوم هذا الرجل الذي يزعم انه نبي؟ گفت هرقل آری است اینجا هیچ یکی از قوم  
این مردی که دعوی می کند دمی گوید که دوی پیغمبر است قبالوا انعم گفته پیر دمی آدمی است اینجا یکی از قوم آن مرد  
که به تجارت آمده است شد عیت فنی نفر من قریش پس خوانده شد من و رجاء از قریش که متهم اری کسی  
بودند و بعضی بیست گفته قد خلتا علی هرقل پس نور آمدیم ما بهرقل فاجلسا بین یدیه پس شانه شدیم و در  
پیش هرقل و بلغنا فایست نام خود نیز خوانده اند یعنی انکر کرو نشان من ما فقال ایکم اقول فاجلسا من هذا  
الرجل الذي يزعم انه نبي؟ پس گفت هرقل که ام یکی از ما نزدیک است از دوی نهب ازین مرد  
گویی گوید که دوی پیغمبر است قال ابوسفیان فقلت انما گفته ابوسفیان پس گفتم من نزدیک ترم و در نزد  
ازین مرد فاجلسوا فی بین یدیه پس بنشاند مرا در پیش هرقل و اجلسوا صتایی خلفی و بنشاندند  
مرا در آن پس نشست من ثم دعا بترجمانه بتر خواند هرقل ترجمان خود را که زبان رومی و عربی میزد و  
می دانست فقال قل لهم اني سائل هذا عن هذا الرجل الذي يزعم انه نبي؟ پس گفت هرقل  
پیر ترجمان بگو مریدان او را که من سوال میکنم این را یعنی ابوسفیان را از احوال این مرد که میگوید دوی پیغمبر

است فان كذا بني فكذا بوه پس اگر دروغ گوید من پس دروغ گو سازید (باب علامات النبوت)  
 و در ادب گوید که دروغ می گوید قال ابو سعیدان و ایم الله ان لا مشاققة ان یؤثر علی الکذاب لکل بته  
 گفت ابو سعیدان سوگند بخدا اگر کسی بود ترس این که قتل کرده شود از من دروغ بر آید و دروغ می گویم  
 من هر قتل بد جنت خدا و بی دغا لقی که با حضرت داشتم در آن مدت مادی نشان صدق نبوت آن حضرت  
 نشان مندر نکر و دیوی نکر و ددم قال لیسر جماعه پسر گفت هر قتل مرتد همان خود را سله کیف حصیه فیکم  
 پسران او را که چگونه است حسب آن مرد در میان شما قال قلت گفت ابو سعیدان گفتیم هو فیما  
 ذو حسب دی و در میان ما خداوند حسب است و در صحیح البخاری فکیف تسبیه فیکم و حسب آنچه شمار مرد  
 و غیر بکنده ان از شرف و فضل خود و پدر ان خود و این مثل است نسبت را نیز و مراد اینها بواشمنند که  
 در میان قریش از همه قاضیتر و بر کزیده و نیرو و اند قال گفت هر قتل قبل کبان من آیات من ملک پس  
 آیا بود است از پدر ان این مرد هیچ پادشاهی قلت لا گفتیم نبوده است قال فعل گفتیم تهمینه یا الکذاب  
 قبل ان یقول ما قال گفت هر قتل پس آیا نیست می کردید او را دروغ گفتن پیش از آنکه بگوید  
 بحر می گوی آن یعنی پیش از دعوی نبوت دروغی از وی ظاهر می شد و او را استم بدو دروغ  
 می داشتید قال قلت لا گفت ابو سعیدان گفت منتم نمیداشتیم او را به کذب پیش از این قول قال و من  
 یقبه گفت هر قتل و کسبت که متابعت می کند او را ایمان می آید و بی اشراق النعمان ام ضعفاء هم  
 اگر بزرگان مردمان یا غنیان و خردان و برادران ایشان اهل تحوت و بگرفتند و الا کسبت شریف تر  
 از او را داشتیم مثل عباس و حمزه و علی و جعفر و دیگر از اگایر قریش مثل ابی بکر و عمر و دیگر صحابه از قریش  
 که پیش از سوال هر قتل ایمان آورده بودند قال قلت گفت ابو سعیدان گفتیم بل ضعفاء هم بلکه ضعیفان  
 مردم ایمان آورده و در روایت ابی اسحق این چنین آمده که گفت متابعت کرده اند ضعیفا و ساکین  
 و احداث اما خداوند ان انساب و شرف و بیعت نکرده اند و این معمول بر اکثر و اغلب است قال ایزیدون  
 ام ینقصون گفت هر قتل آیا افزون می شوند مردم روز بروز و بیعت می یا کم میشوند قال قلت گفت  
 ابو سعیدان گفتیم لا بل یزیدون کم نمیشوند بلکه افزون میشوند قال هل یرتد احد منهم عن دین بعد ان  
 یرتد علیه سخطه له گفت هر قتل آیا مرتد میشود و یرتد می آید یکی ازین با بعد از دین آمدن و دروغ او از  
 جنت بر ضای و ناخوش داشتن مروین او را قال قلت لا گفت گفتیم فی مرتد نمیشود و نمی بر آید قال  
 قبل قال تلتموه گفت هر قتل پس آیا قاتل می کیند شما با وی قلت نعم گفت آدمی قاتل می کیم قال  
 گفت فکیف کان قتالکم آیا به پس چگونه باشد قتال شما او را قال قلت یكون الحرب بیننا و بینهم سجالا  
 گفت گفتیم می باشد جنگ میان ما و میان وی باشد و گویا که گاهی آن پرست و این نمی دگای این پرست و  
 آن نمی یصیب و بینا و نصیب مده می یابد دی از ما و می یایم با از وی یعنی گاهی از وی مصیبت میرسد با و گاهی



د کای مبر سر باز د بوی قال فیهل یثقل آیامی شکر دوی صلی ( باب علامات النبوت )  
 کی کند و یونانی می کند قلت لا کنتم نمی کنید و لیکن منه فی هذه المدة لا تدری ما هو صانع فیها و ما زدی در سن  
 مدت صالح در نمی یابم که چه گفته است درین مدت یعنی ده میان ما و وی صلی است و ما این نمی نمیدانیم که  
 وی چه کرده است برقرار خود است یا نه کرده است قال والله ما امکنی من کلمة اذ شئ فیها شیء غیر هذه  
 گفت ابو سنیان بخدا سوگند ممکن نشد مرا از سخنی که در آورم در وی چیزی جز این کهم یعنی پنج سخنی که در  
 وی نسبت نقض و عجب جانب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سلم باشد توانستم و در آورد  
 جز این گفته که در وی احتمال نسبت خود دارد قال فیهل قال هذا القول احد قبله گفت هر قل  
 پس آیا گفته است این قول را هیچ یکی پیش ازین مرد و کسی از قوم شما دعوی نبوت کرده است  
 قلت لا کنتم ناکنه است این قول را هیچ یکی پیش از وی ثم قال لئن جئنا نه قل له بسم گفت هر قل  
 هر زمان خود را بگو مرا و این ابو سنیان را انی سالتک عن حسیبه فیکم بد و سنی من پر سیدم ترا  
 از حسب این مرد در میان شما فیهل صمت انه فیکم ذو حسب پس گفتی تو که وی در میان شماست و اند حسب  
 است و کذلک الرسول تبعث فی احصاء قومها و هم چنین جماعه پیغمبران برانگیز می شوند و احصاء  
 قوم خود و اثرات آن و سالتک هل کان فی آباءه ملک و پر سیدم ترا آیا پدران وی هیچ بادت می  
 فرستاد ان لا پس گفتی تو که نبوت و قلت لو کان من آباءه ملک پس گفتیم من در دل خود اگر می یافد از پدران او  
 باو شای فلست رجل یطلب ملک آباءه می گفتیم مردی است که می طلبد ملک پدران خود را و سالتک عن اقباعه  
 اضعاء هم ام اشرا فهم و پر سیدم ترا از تابان او که آیا از ضعیفان مردم اند یا اثرات و اکابرند فقلت  
 بل ضعیفاء هم پس گفتی تو که بلکه ضعیفان مردم اند و هم اقباع الرسول و همین ضعیفان اند تا بعد ازین  
 و پیغمبران که مبادرت می نمایند به متابعت ایشان اما اکابر که گرفتار جاد و تکبر اند محروم و موقوف اند از  
 نیل این سماعات و مبادرت و سالتک بدان تا آخر که عاجز شوند و راه بر آمدن تنگ کرد و مضطر  
 شوند بر آمدن در اسلام و سالتک هل کنتم تهمونه بالکذب قبل ان یقول ما قال و پر سیدم ترا  
 آیا بزرگواران شما که نسبت می کردید او را بد و خ گفتن پیش از آنکه بگوید چیزی که گفت یعنی پیش از دعوی  
 نبوت فرستاد ان لا پس گفتی تو که نسبت نمی کردیم او را بد و خ گفت پیش ازین فخر افتاد انه لم یکن  
 لیدع الکذب علی الناس ثم یدعی کذب علی الله پس شناختم و دانستم من که نیست مقول  
 و متصور که ترک کند و بد و خ گفتن و بر مردم پس از ان برود پس و بد و خ گوید بخدا و سالتک هل  
 یترک احلامهم عن دینه بعد ان یدخل فیدعی سطة له و پر سیدم ترا آیا مازی کرد و هیچ یکی  
 از مردم از دین این مرد بعد از در آمدن در دین رجعت کرده داشتند مردین او را فرستاد ان لا پس  
 گفتی تو که باز نمیکرد و کذلک الا ایمان و هم چنین است حال ایمان که بدون نمی رود و اخلاط بشا شتند

المغاربة دینی که بیامیزد کثرت و طاقت و انشراح دوی دل دارد که (بامعای علامات النبوت)  
رنگ ایمان قرار بست و اگر یکی باز کشت ایمان در درون دوی در نیامد و قرآن نگرفته بود از شیخی گفته اند  
ثابته صوفیه قدس الله سرهم که الغائی لا یرد الی او صافه و سالتک هل یریدون ام ینقصون  
و پرسیدم ترا که در زبردن از خردن می شوند تا ایمان او یاکم می کردند فرمودت اهتم یریدون پس گفتی تو  
ایستان افزون میشوند و کذلک الایمان حتی یتیم و یم چنین است و این و ایمان که افزون می شود  
تا آنکه تمام شود و کامل گردد و سالتک هل قاتلتهم و پرسیدم ترا که آیا قتال می کنید شما با و فرمودت انکم  
قاتلتهم و پس گفتی تو که شبه قتال می کنید او را فتکون الحروب بینکم و بیمنه سیال پس می باشد جنگ  
میان شما و میان او و مانند و لو یغالی سفکم می گیر و روی از شما و تعالون منه و میگیرید شما از وی و کذلک الی رمل  
تبتلی و یم چنین است بران مبتلا و کمشی گردانید میشود باعدای و یم ثم یم یكون له العاقبة پسترس می باشد  
مراجعت پیغمبران واقع و نصرت در آخر کار و غالب می آید و یم ایشان و سالتک هل یقتل و پرسیدم  
ترا آیا عهد می شکنند بد عهدی می کند آن مرد فرمودت انهم لا یقتل و پس گفتی تو که دوی حذر نمی کند و کذلک  
الرسول لا یقتل و یم چنین است بران حذر نمی کنند و سالتک هل قال هذا القول احد قبله و پرسیدم ترا آیا  
گفته است این قول را یعنی و لای یوت و ایچ یکی پیش از دوی فرمودت ان لا پس گفتی تو که نگفته  
است فقلت لئو کمان قال هله القول احد قبله قلت رجل ائتم بقول قیل قبله پس گفتم من  
که اگر میبود که میبافت این قول را کسی پیش از دوی میبگفت مروی است که آنرا اینک بقولی که گفته شده  
است پیش از دوی قال ثم قال گفت ابو سفیان پسر گفت هر قیل و پرسید از من بمایا مرکم یح جزا مر  
میباشد آن مرد بشما قلنا گفتیم ما با شما فی الصلوة و الزکوة و الصلوة و العفاف امر میباشد ما را بنهار و روزه  
و صلوات عام و پارسانی و باز ایستادن از حرام قال ان یک ما نقول حقاً فانه فیی گفت هر قیل اگر است  
آنچه میگوئی تو است پس بد رستی و به تحقیق دوی پیغمبر است و قد کنت اعلم انه خارج و تخمین  
بودم من که می دانستم که دوی بیرون آید است و لم اک اظنه معکم و کمان نمی بردم از او از شما  
و دانستن هر قیل بیرون آمدن آن حضرت باخبار از کتب قدیمه بود و بجم کمانت و نجوم نیز بود چنانکه در صحیح  
بخاری آمده که گفت هر قیل نظر کردم در نجوم و دیدم ملک خنان و پس پرسیدم کیست و یم است که  
خنان میباشد گفته که عرب اند که خنان میگویند و لو انی اعلم انی اعلم الیه لاحتببت لقاءه و اگر میدانستم  
که من میتوانم دیدن او می رسید بسوی دوی هر آینه دوست میداشتم دیدن او را و لو کنت عندہ لفعلت  
عن قل صیه و اگر می بودم نزد دوی هر آینه می شستم هر دو پای او را و لیبلغن بلکه ما تحت قدمی و  
هر آینه میرسد ملک دوی زمینی را که زیر هر دو پای من است که ملک دوم و شام است  
ثم دعا بکتابه و حول الله پسترس طلبید هر قیل کتاب پیغمبر خدا را اصلی الله علیه و اله و سلم فقرأه پس

خواند آن کتاب را متفق علیه و قد سبق تمام الحدیث فی باب الکتاب ( باب فی المعراج )  
 الی الکفار و تحقیق گذشت نام حدیث در باب الکتاب الی الکفار از کتاب الجهاد و در صحیح البخاری  
 آورده که هر قل عظمای روم را و سرای جمع کردیم کرد که در نای آزمایه چند و گفت ای گروه اگر ملاح  
 و رسته خواهید ایمان آرید باین نبی آخر الزمان پس بجهید مد و میان و میدند چنانکه خران و خش بجهند و  
 بر منده هر قل چون وحشت و نفرت ایشان دید گفت بحال خود باشند سن شمار ای آزمودم که در دین خود  
 چه متد ارفوت و استخام دادید پس سبه کرد و داد و راغنی کشته از وی دید و این آخر کار هر قل  
 و اختلاف کرده اند و ایمان هر قل را حج بتای او ست بر کفر و در سند امام احمد آمده که وی نوشت از  
 بنو که بجانب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که من مسلمانم آن حضرت فرمود و رو می گوید وی مر  
 نصر اینست خداست و از قصه هر قل میاوم می کرد که علم و دانش در اندک کافی نیست تا قنیر رفیق نکر دو  
 چنانکه حال بود و بدو عشق نگاریدست که موقوف به ایت باشد و نیز میاوم می کرد که محبت و بناد حب ریاست مانع  
 است از دریافت حق و الله اعلم لسال الله الخافیه ۶ باب فی المعراج عروج به معنی صعود است یعنی بالا  
 رفتن و معراج آلت صعود یعنی نردبان کویا برای آن حضرت نردبانی نهادند که بآن بر آسمان بر آمد و در دایت  
 نیز آمد است که چون بر صعود صعد و کرد نردبانی برای وی نهادند که بآن بالا رفت و آن نردبانی است  
 که ملائکه بید آن عروج و نزول می کنند و اکثر بر آید که معراج در ربیع الاول بود و در سال دوم از وسم از بهشت  
 و بعضی گویند در بهشت و هفتم رمضان بود و مشهور آنست که در بهشت و هفتم رجب بود و عمل اهل مدینه  
 در وجیه که از مواسم شریفه ایشان است برین است و بعضی گفته اند که در سده پنجم یا ششم بود و باید  
 دانست که اینجا اسرا است و معراج اسرا از مسجد حرام است تا مسجد اقصی و معراج از مسجد اقصی است  
 تا آسمان و اسرار ثابت است به نص قرآن و مگر آن کافر است و معراج با حاد و بیث مشهوره که منکر آن ضال  
 و مبتدع است و محلت آمده است احوال علما و دین باب که در خواب بود یا در بیداری و یکبار بود یا باره  
 یکبار و بیداری بود و باره ای دیگر در خواب و آنچه در نوم بود و توطیه و تمهید آن بود که در بقیه بود و ناقصی  
 و استیناسی بآن عالم حاصل کرد چنانکه در روایا صادق و در حدیث نبوت این گفته اند یا در نقطه بود و بحسب  
 مابیت المقدس و بروج تا آسمان و تحقیق آنست که یکبار در نقطه بود به جسد شریف از مسجد حرام تا مسجد  
 اقصی و از آنجا تا آسمان و از آسمان تا آنجا که خدا خواست تا آخر قضیه که در اعادیت مذکور است و همین است  
 مذهب جمهور فقها و مشرکان و صوفیه و توار نمود بر آن طوائف احادیث صحیح و اخبار مصریح از صحابه و رعایت  
 کثرت در واقع اگر در مقام بودی باعث این همه فتنه و فو غانی شد و باعث اختلاف و ارتداد نمی گشت  
 و معراج به جسم از خواص حضرت ختمیت محمدیه است و مقامی است مخصوص بوی صلی الله علیه و آله و سلم  
 که هیچ یکی از انبیاء و افریدی نبود و تشریف دیگر بهر خاص است از حی سجا نوری و فهم این معنی از حوصله

او را که که تباران منضی حس عادت یرون است اینجا ایمان باید آورد و کیفیت (باب فی المعراج)  
 آن بعلم الهی تنویض نمود و به حقیقت تمامه انوار نبوت دوحی و تجزئات از حیطة عقل و قیاس پیروند  
 هر که آنرا تاج قیاس و موقوف فهم دور که عقل خود دارد و گوید که تا مقبول من نشود نمیکردم و اعتقاد  
 نمی کنم از نصیبه ایمان محروم باشد اینجا نوی دیگر است که ولایت است و ظل و تلو بمقام نبوت است  
 اگر آنجا برسد مقداری از ان روشن و واضح گردد و پیش از رسیدن بدان طوطا ایمان است که  
 سلامت در آن است و ولایت نیز از مقام نبوت نازل و ناقص است فقال الله العافیة والله اعلم  
 الفصل الاول عن قتادة روایت است از قتاده که از مشایخ تابعین است عن انس بن  
 مالك که صحابی مشهور است عن مالك بن صعصعة صحابہ صحابہ بن مسعود و عن مہمہ اولی بنر صحابی است  
 قابل الحدیث و انس از وی حدیث معراج روایت کرده این اصح و احسن حدیث است و درین باب  
 ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم حدیثهم که آنحضرت حدیث کرده و خبر داد صحابه را عن لیلۃ اسی به  
 از احوال شبی که برده شد آنحضرت را بینما النافی العظیم در انشای آنکه من بودم در حطیم و دریم  
 قال فی الصحیح و اندکیست بایست که گفت در حجر حطیم الفتح حاد حجر بکسر حانم دو موضع است در صحن  
 کعبه و تفسیر آنها در کتاب الحج گذشت مضطجعا در حالتی که بر پهلو خواب کنند ام فاذنای آت بس آمد  
 مرا آینده مراد فرشته است که جبرئیل است فشق ما بین هذه الی هذه بس بشکافت چیزی که میان  
 این ما نیست یعنی من ثغرة نحره الی شعرة یعنی از بالای سینه تا زیر نامت ثغرة بضم مثله و سکون  
 عنین بضم و براء مناک میان جنبه گردن و شمره بکسر شین و سکون عنین مہمہ جای رستن موی زانو  
 فاستخرج قلبی بس یرون آورد دل مرا ثم اتیت بطیئت من ذهب بستر آورده شد نزد من طشتی از زر  
 و طست بس مہمہ مرید طشت بشین بجمہ مملوا ایمانا پر کرده شده بایمان این از باب کنایت  
 و تمثیل است یا تمثیل ساخته شد مراد از معانی چنانکه تمثیل ساخته می شود و اعمال و وزیامت برای وزن  
 فغسل قلبی ثم حشی بس شسته شد دل من بستر پر کرده شد یعنی بعلم و ایمان ثم اعید بستر باز  
 گردانیده شد ولی و نهاده شد بجای خود و فی رواية و در روایتی این چنین آمده که ثم غسل البطن بماء زمزم  
 بستر شسته شد شکم من بآب زمزم ثم سلخی ایمانا و حکمة بستر پر کرده شد بایمان و حکمت ثم اتیت  
 بلابة دون البطل و فوق الحمام بستر آورده شد من بمرکبی و قاست بایمان اشتر و بالای چهار  
 ابيض سفید و يقال له البراق گفته می شد این مرکب را بر اق بر جت سرعت سیرومی مانند برق و بر جت  
 برقی و اعمان او شیخ عالم عارف سعیدی الشیخ عبد الوهاب متقی می فرمود که او را بر اق باید گفت و مرکب  
 و دایه باید گفت و غرس نباید گفت چنانکه در کلام بعضی شاعران آید و می فرمود بایست که بر اق  
 است مناسب مرتبه و مقام او چنانکه بایک را خواص است در آخر است موافق مقام وی و در کلام الهی

اهل تاویل آمده که براق مثال نفس شریف اوست صلی الله علیه وآله وسلم و نفس (ابواب فی الامتراج)  
 مرکب روح است و سبب وصول اوست بمقام اعلی و ازین بود که سرکش می کرد و چنانکه خاصیت نفس  
 است بعد از ان اطمینان پذیرفت و ازین جا معلوم میشود که این براق مخصوص با حضرت بود صلی الله علیه و  
 آله و سلم و آنکه در بعضی روایات آمده که این براتی است که ابراهیم بران سوار شده و در بعضی سوار شده  
 بروی صابرا و انبیا و صحبت این سخن است و الله اعلم یضع خطوطه عندا قصی طرفه می نهاد این براق  
 کام خود را نزد نهایت منتفی بعمر خود و بعضی استلال کرده اند باین بر آنکه رسیدن او بآسمان بیک کام  
 باشد زیرا که نظر هر که بر زمین است بآسمان میرسد پس رسیدن او بر آسمان با در هفت کام باشد  
 قحطت علیه پس بر داشتند و سوار کرده شد من بروی و درین عبارت ایشاد است بآنکه سوار  
 شدن آن حضرت بر براق به محض اعانت الهی و قدرت وی بود و ممکن است که گفته شود که حامل وی صلی  
 علی الله علیه و آله و سلم بران جبرئیل بود و بقوت ملکوت خود و درین جا هیچ بدی نیست چه جبرئیل واسطه بود  
 در وصول فیض الهی و درود وی بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و این نوعی از خدمت است  
 که خدا مملو کی کند و جبرئیل و درین شب چاکر دولت و عاشق ذار آن سرور بود و در دایتی آمده است  
 که جبرئیل رکاب آنحضرت گرفته بود و در سیرک ایل زمام براق در دست داشت غافلقت بی جبرئیل پس  
 بر در جبرئیل حتی اتمی السماء الله فیما تا آنکه آمد آسمان فرود آمد و درین حدیث قصه اسرار اطلی کرد و  
 ازین جا گمان برده اند بعضی که معراج در غیر شب امر ایذ و ازین دلالت داد بر آنکه سواد می تا بر آمدن آسمان  
 بود و بعضی گمان برده اند که بعد از رسیدن به مسجد اقصی فرود بانی نهاده شد که بدان بر آسمان رسید و در  
 روایتی بر داشتند او را جبرئیل بر بازوی خود و بآسمان برد و الله اعلم فاستفتح پس طلب کرد و جبرئیل کشادن  
 در آسمان را قیل گفتند یعنی در بانان آسمان گفتند و بر سیدند من هذا کیست این قال جبرئیل  
 گفت جبرئیل منم جبرئیل و من ملک گفتند و کیست با تو قال منم گفت جبرئیل یا من منم است قیل  
 و قد ارسل الیه گفتند بطریق استقام و به تحقیق کسی فرستاده شده است بسوی وی یعنی منم که با تو  
 آمده است ظایده آمده است یا منم و آمده است قال نعم گفت جبرئیل آری فرستاده شده است کسی بسوی  
 وی و بعضی گفته اند که سوال از آنست که آیا سبوت شد آنحضرت و وحی فرستاده شد بسوی و درین سخن  
 نظر است زیرا که اگر بعثت صلی الله علیه و آله و سلم مشهور بود و در ملکوت چه جای سوال از آنست و  
 قول اول نیز خالی از غشقی نیست چه معلوم است که هیچ کس بی اذن و امر الهی همراه جبرئیل بآسمان نر آید  
 و احسن احوال آن است که سوال ایشان بطریق استیجاب و انسبت باشد و درود و آنحضرت  
 بود و این قول ظاهر و احسن و اعجب است و انسب است بقول وی قیل من حیاه ففهم العجیب جاء  
 گفته مر حیا به من خوش آمدنی آمده و معنی مر حیا آمده مکان فراخ را افشاح پس کشاد شد در آسمان

قرآن عظیم و احادیث ناطق اند بآنکه آسمان را در راست می گویند که آن در مقابل (باب فی المعراج)  
و محاذی بیست المقدس است و قول علامه برهان خرق و التیام بآن باطل است چه قدمت بر درگاه  
نعمانی همه را شامل است و آسمان مثل اجسام دیگر است و همه قابل خرق و التیام اند و دلایل که بر آن  
اقامت کرده اند همه مدخول و معاولند و خود چون آسمان را در ثابت شد خرق و التیام نیز لازم نباید فلما خلاصت  
فاذا فیها آدم پس هنگامی که رسیدم دور آدم در آسمان پس ناگاه دوران آسمان تمام است فقال هذا  
ابوك آدم فسلم علیه پس گفت جبرئیل این پدرت آدم پس سلام ده بروی و گفته اند که امر  
جبرئیل مرا آنحضرت را بمیاد دست سلام بر انبیاء حجت تعلیم تو اضع و شفقت بود بر انبیاء و اجریم هر چه جبرئیل  
گوید از جانب حق گوید و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در علو و رفعت مقامی رسید و بدو که فوق آن  
مکان و متصور نباشد مثل آن بود که تو اضع کن و شفقت نماید و نیز گفته اند که چون آنحضرت روی در عبود داشت  
در کمر قائم بود و انبیاء چون در مقام خود ثابت بودند حکم قاعد داشتند و قائم سلام می گوید بر قاعد اگر چه فاضل  
باشد از وی فسلمت علیه پس سلام دادم بر آدم علیه السلام فرد السلام پس جواب سلام داد  
آدم ثم قال مرحبا بالابن الصالح والنبي الصالح پس گفت آدم مرحبا به پسر صالح و پیغمبر صالح  
و صغیر کرد آدم و نام انبیاء که مذکورند در این حدیث آن حضرت را در صلاح و ازین جا معلوم شود که صلاح مرتبه  
عظیم و مقامی رفیع است و بر درگاه تعالی بنزد کتاب مجید و صف کبریه انبیاء ابدان و گفت و کل من  
الصالحین و کلا جعلنا صالحین و صلاح خدا داد است و منش من اتصافست بتمامه آنچه صالح گرداند قابل  
زاد کمال است و صفات جمیل به حقیقت آن چنانکه حضرت فوشت الثمانین رضی الله عنه در قروح التنبیه فرموده  
ان صلاح فانی عباد است بکلیت از خودی هستی خود که تا شبیه الالهستی بانی است فساد است و چون فنا  
نی الله کامل شد بقا با الله نیز کامل خواهد بود و اکل افراد آن حضرت سید السادات و افضل کایات است  
صلی الله علیه و سلم و علی آله و سایر النبیین و آل کل و سایر الصالحین ثم صعد بی حتی اتی السماء  
الثانیة پس بالا برد جبرئیل مرا و آمد آسمان دوم را و اذا استفتح قیل من هذا اقال جبرئیل قیل ومن معك  
قال محمدا قیل و قلنا ارسلا الیه قال نعم قیل من حبا به ففتح السماء فلما خلاصت اذا عیسی  
وعیسی چون رسیدم بآسمان دوم ناگاه این دو پسر عیسی را مشاهده اند و هما ابنا خالقة عیسی و عیسی پسران  
خالق اند زیرا که خواهر مریم در خانه زکریا علیه السلام بود و باین نسبت ذکر یا گفت مریم می کرد و قال هذا  
یعنی و هذا عیسی فسلم علیهما گفت جبرئیل این عیسی است و این عیسی است پس سلام ده بر ایشان  
فسلمت فردا پس سلام دادم بر ایشان پس جواب سلام دادند ثم قال بس کنت عیسی و حبا بالاب الصالح  
و النبي الصالح مرحبا به پسر صالح و پیغمبر صالح و حبا بالاب الصالح و النبي الصالح ثم صعد بی حتی اتی السماء الثالثة فاستفتح قیل من  
هذا اقال جبرئیل قیل ومن معك قال محمدا قیل و قلنا ارسلا الیه قال نعم قیل من حبا به ففتح

المپی جاء ففتح فلما خلصت اذا يوسف قال هذا يوسف فسلم عليه فسلمت. (باب في المعراج)  
 عليه فرد ثم قال مرحبا بالاخ الصالح والنبی الصالح ثم صعد بی حتی اتی السماء الرابعة  
 فاستفتح قیل من هذا قال جبرئیل قیل ومن معك قال محمد قیل وقد ارسل الیه قال نعم قیل  
 مرحبا به فنعم المپی جاء ففتح فاذا ادریس فقال هذا ادریس فسلم عليه فسلمت عليه فرد ثم قال  
 مرحبا بالاخ الصالح والنبی الصالح اگرچه ادریس از آباء آنحضرت است ولیکن انیایم برادران  
 یکدیگرند و چون ابوت آدم و ابراهیم مشهور و درودشن زیاده ایشان الایم الصالح گفته ثم صعد بی  
 حتی اتی السماء الخامسة فاستفتح قیل من هذا قال جبرئیل قیل ومن معك قال محمد قیل وقد  
 ارسل الیه قال نعم قیل مرحبا به فنعم المپی جاء ففتح فلما خلصت فاذا هارون قال هذا هارون  
 فسلم عليه فسلمت عليه فرد ثم قال مرحبا بالاخ الصالح والنبی الصالح ثم صعد بی حتی اتی السماء  
 السادسة فاستفتح قیل من هذا قال جبرئیل قیل ومن معك قال محمد قیل وقد ارسل الیه  
 قال نعم قیل مرحبا به فنعم المپی جاء ففتح فلما خلصت فاذا موسی قال هذا موسی فسلم عليه فسلمت عليه  
 فرد ثم قال مرحبا بالاخ الصالح والنبی الصالح فلما جا وزت بکی بس انگامی که کنه ششم از پیش موسی  
 گریه کرد موسی قیل له ما یبکیک گفت موسی می گریم از جت آنکه کودکی فرستاده شد بعد از من که یدخل الجنة من  
 غلاما یثقی بصلی گفت موسی می گریم از جت آنکه کودکی فرستاده شد بعد از من که یدخل الجنة من  
 امته اکثر من ید علیها من امتی می و رآید بهشت را از امت وی بیشتر از ان کسان که می در آیند بهشت  
 را از امت من علما گفته اند که بنود گریه موسی علیه السلام به جت جسمه بر فضیلت پیغمبر با و است وی زیرا  
 که حسد مذموم است از احاد و موافقین و کشیده شده است از ایشان و در ان جهان تکلیف از کسی که  
 برگزیده او را خدای تعالی و کلام کرد بادی و در از گفت بادی بلکه از سبب آنچه فوت شد موسی علیه السلام  
 را از اجری که مترتب می گشت بر وی دفع و درجات بسبب چیزی که دفع شد از امت او از مخالفت  
 امر و توقف در امثال آن که موجب تنقیص اجر ایشان شد که سبب تنزیل نقص اجرا و است علیه السلام زیرا که  
 پیغمبر را اجر کسی است که نسبت وی کرده و بعضی گفته اند که این محمول بر وقت وی علیه السلام بر امت خود و  
 شفقت بر ایشان بود بسبب آنکه متوقع نشدند به متابعت وی چنانکه متوقع شدند این امت مروج به متابعت پیغمبر  
 خود و نرسیدند کثرت ایشان بکثرت این امت و تحقیق نهاده شده است رافت و رحمت و شفقت در  
 دل های پیغمبران بر افرم خود بیشتر از آنچه در دیگران نهاده شده است بس گریه کرد موسی علیه السلام  
 بسبب رحمت بر امت خود و دین ساعت که وقت افضال وجود و کرم است شاید که شسبجانه رحم  
 کند بر ایشان بمرکت این ساعت و بعضی گفته که مقصود موسی بر او خال سرور است بر پیغمبر ماعلی الله علیه  
 و آله و سلم بآنکه تابان وی بیشتر از وی در آیند و بهشت بیشتر از آنکه می در آیند از امتان دیگر و

اما قول موسی که گفت کودکی فرستاده شد بعد از سن نه بر سبیل منتبتس (باب فی السجود اچ)  
 و استحضار نشان وی است صلی الله علیه و آله و سلم بلکه تنوید و تنظیم قدوت پروردگار و عظم کرم وی  
 سبحانه با مبارک آنچه بود و آن حضرت در آن سن و اخلاصی آنچه هیچ یکی از پیشینیان را با وجود کبر سن نداده  
 بود اکثریت سواد است وی از ائم و بزرگانی غلام می گویند و مراد قوی طرب و شاب مراد می دارند  
 اگر چه در سن کولت باشد و اهل اهل مدینه آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم شاب می گفتند و ابو بکر  
 صدیق را رضی الله عنه با وجود آنکه صغیر سن بود از آن حضرت پیروی گفتند ثم صعد بی الی السماء للسابقة  
 فاستفتح جبرئیل قیل من هذا اقال جبرئیل قال ومن معك قال صعد قیل وقد بعث الیه قال نعم قیل  
 من حیایه فنعیم المچی جاء فلما خلعت فاذا ابراهیم قال هذا ابوک ابو ابراهیم فسلم علیه فسلمت  
 علیه فرد السلام ثم قال من حیایا بل ابن الصالح والنبی الصالح ثم رفعت الی صدره المتهی به  
 برداشته شد من بسوی سوره المنتهی که نام درختی است در آسمان هفتم و پنج اودر آسمان ششم  
 است و سوره در لغت بمعنی درخت کناد است و منتهی به جنت آن گویند که علوم خلائق از ملائکه و غیرهم  
 منتهی بدان می شود و هیچ کس از آن نکند شده مگر پیغمبر مصلی الله علیه و آله و سلم بهیبت چنان کرم و در به  
 قربت براند که در سوره جبرئیل از و باز ماند اشارت بآنست فاذا انبجها مثل قلال هجر پس ناگاه میوه  
 آن ماند کوزه ای بجز است بنی الفتح نون و کسر با و قاف بر درخت کنار و قلال مکر قاف جمع قله به هم قاف  
 آند بزرگ و بجز منتهی نام موضعی است قریب مدینه که کوزه ای وی بزرگ می باشد چنانکه در حدیث  
 قتلن آمد و اذ اورقوا مثل اذان القیلة و ناگهان بر کهای او ماند کوشهای فیلان است فیله بکسر فاء فتح یا  
 جمع فیل چنانکه دیکه جمع دیکه و این تشبیه بر قدر فهم عامه و قیاس عقل است و الا بزرگی وی بیرون از حد  
 حراست قال هذا مدرة المنتهی گفت جبرئیل این سوره المنتهی است مقصود جبرئیل یا تعلیم و تحریر  
 آن مقام است و اشادت بدان ذبشارت آنحضرت بوصول باین مقامی که منتهی عقول و علوم خلائق  
 است یا اعتدال از مضارعت خود و یا از پس گردیدن از مصاحبت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بهیبت  
 بگذا فراتر محال نماید بماندم که بیرونی با لم نماید اگر یک سر موسی بر تر پر م فردغ بجای بسوزد پر م  
 فاذا اربعة انهار س ناگاه آنجا چاروی است فهران با طنان و فهران ظاهران و دوی باطن اند  
 و دوی ظاهر قلت ما هذا ان یا جبرئیل گفت من چیست این دو نهر ظاهر و دو نهر باطن ای جبرئیل قال اما الباطن  
 فهران فی الجنة گفت جبرئیل اما و نهر باطن دو بهشت طیبی گفته که یکی سلسیل و دیگری کوثر  
 است و در شرح این فرشته گفته یکی کوثر و دیگر نهر الجنة و باطن از آن جنت گویند که در بهشت روانند و از وی  
 بیرون نمی آیند و بعضی گویند از آن جنت باطن گویند که عقول بکنه و صف آن نرسد و اما اظواهران فالنیل  
 و الفرات و اما و نهر ظاهر سلسیل و فرات ظاهر آنست که مراد نیل مصر و فرات است که فرات است و حکم



و حکم حدیث اینها ازین سند روی بر آید و بر زمین می افتد و در این میروند و روی (باب فی المعراج)  
 و شیخ جلال الدین سیوطی و جمیع الجوامع در باب نبل و فرات احادیث آورده است من عجایب و غرایب  
 که متخیرند عقول و در آن و بعضی گفته اند که این از باب تشبیه است که آب ایشان در کفایت و خدایت و  
 منافع مشابه باب بهشت است یا از باب توافق اسماست که این دو هر دو موافق و در هر بهشت است و  
 نام که انی شرح ابن الهمکف و ابدا عالم ثم رفع لی البیت المعمور و ستر نموده شد برای من بیت  
 معمور آن خانه است در آسمان بستم مخاضی خانه کعبه که اگر فرض کرده شود افتادن آن بر زمین راست  
 بر خانه می افتد و ذکر روی و حدیث آید و یاید ثم اتیت باناء من حجر و اناء من لبن و اناء من عمل  
 بستر آورده شد نزد من آوندی از می و آوندی از شیر و آوندی از شهد تا اختیار کنم هر که ام بکی از اینها  
 را که خواهم فاخذت اللبن پس گرفتیم شیر را و خوردیم آنرا آن خمر و غسل را فقال هی البطورة پس  
 گفت سیریل شیر فطرت است یعنی دین اسلام که مخلوق اند مردم بر آن و گفته اند که لبن و در آن عالم مثال  
 دین و علم است حتی اگر کسی در خواب بیند که شیر می خورد و تغییر آن بیدار گردد از زمین و علم منبثق و محفوظ گردد  
 و بمناسبت آنکه غذای آدمی در ابتدا از این است و به جهت صفا و الطهارت و خدایت و کوارای آن  
 انت حلیها و امتک تو بر فطرت خود ای بود و است تو و با آنچه پس ام الحیاء و ما و شرف و است و است  
 و در حدیث دیگر آمده است که گفت جبرئیل اگر تو فریادی می خوردی فبایدی بشد در امت تو اگر چه خبر در آن  
 زمان مباح بود و خصوصاً خمر جهت انا تغییر شدن درین جهان این بود و غسل اگر چه شیرین فطرتی است  
 اما لطافت شیر و کوارای وی زیاده بر آنست و در حدیث آید ذکر غسل فینیت امین و انا خمر و لبن  
 مذکور است و ازین حدیث معلوم می گردد که آردن این سه ظرف بالای آسمان بود و در حدیث آید و آید  
 که نزد آمدن به مسجد اقصی و وظاهر آنست که در هر دو مة بود و در بیت المقدس انا خمر و لبن و بالای آسمان  
 انا خمر و لبن و غسل و الله اعلم ثم فرضت علی الصلوة خمسين صلوة کل يوم بستر فرض مکرده شد بر  
 من پنجاه نماز نماز هر روز و فرضت فمردت بموسی پس بر کشتم من از درگاه پس گذشت تم نمویی عابد السلام  
 فقال بیما امرت پس گفت موسی و پر سید از من بچیز امر کرده شدی تو فعلت امرت بخمسين صلوة  
 کل يوم پس گفتم من امر کرده شدم به پنجاه نماز هر روز فقال ان امتک لا تستطیع خمسين صلوة کل يوم  
 پس گفت موسی بدستی است تو نمی توانی بجای آورده پنجاه نماز هر روز و انی والله قد جربت الناس قبلك  
 و بدستی من نداسو گنده از موده ام مردم را پیش از تو و دریافته ام که برداشت مشاق الخلیف بخوت  
 است بر طبیعت ایشان و عالجت بعی اسرئیل اشد المعالجة و علاج کرده ام بنی اسرائیل را سخت  
 ترین علاج و اصلاح پس فرمود فارجع الی ربک پس برگرد و بر موی پرده دگر خود فاما له التخیف لا یمتک  
 پس سوال کن و در خواست کن بر دگر را سبکی و آسانی برای است خود و فرضت تو وضع عفی

عشرا پس برگشتم و رفتم بدوگاه برود و در پس نهاد و کم کرد از من ده ناز (بأنه في المعراج)  
را و چهل ماند فرجعت الی موسی فقال مثله پس باز برگشتم بسوس موسی پس گفتم مانند آنچه گفته بود بار  
ادل که است یونمی تواند کرد و چهل ناز و من آنموده ام مرد را فرجعت فوضع عینی هشر اوس باز برگشتم  
به روه پس نهاد از من ده دیگر و پس سی ماند فرجعت الی موسی فقال مثله پس باز آمدم نزد موسی پس  
گفتم مانند آن که گفته بود فرجعت فوضع عینی عشر اوس باز برگشتم پس نهاد و پروردگار تعالی ده دیگر  
بنت ماند فرجعت الی موسی فقال مثله فرجعت فوضع عینی عشر اقامت بعشر صلوات کل یوم پس  
امر کرده شدم به پنج ناز هر روز فرجعت الی موسی فقال یما اثرت قلت امرت بخمس صلوات کل  
یوم قال ان امک لا تستطيع خمس صلوات کل یوم وانی قد جریت الناس قبلک وعلیت بنی  
اسرائیل اشد المعالجة فارجع الی ربک فاما له التخفیف ودر بعضی نسخ لا تمک قال گفتم آنحضرت  
صلوات ربی حتی استجیبتم گفتم آنحضرت بسوس سوال کرده بود و درگاه خود را آنکه شرم زده  
شدم اکنون رجوع نمی توانم کرد و لکن ارضی و اسلام و لیکن راضی می باشم و تسلیم می کنم امر الهی را  
یا تسلیم می کنم و می سپارم کار است را بخدا و توفیق می فلما جاووزت نادیا مغاداة مضمت فریضتی  
پس انگاشتی که بگذشت از آن مقام آذر داد و آذر دهنده و گفتم که دانیدم و مقرر کرد دانیدم فریضه خود  
را و عفتت عن عبادی و سبک کرد دانیدم فریضه را بر بندگان خود و نهادم بار از ایشان متعلق علیه  
و عن ثابت المناقی نظام ما و تخفیف نون تابعی مشهور است اذا علام بصرد و فقهای ایشان اجد  
اهل وقت خود دیدند اس فخری پوشید و چهل سال در صحبت انس بود و اصحاب کتب منه از  
وی روایت دارند و انس گفتم من خراج اقل است و نابت از مناجیح خیر است عن انس روایت  
می کند نابت از انس ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال که آن حضرت گفتم  
آیت بالبراق آورده شد مرا براق و هو دابة ابيض طويل فوق الحمار و دون البغل و  
براق چهار پایه است سیم و دوازده بالایی حماد و پایان اسر یقع حافرة عند منتهی طرفه می افتد  
مهم می نزد نابت بصردی فوق کعبه حقی آیت بیت المقدس پس سواد شد براق را تا آنکه  
آمد میت المقدس را بفتح میهم سکون فانس و کسر دال و بضم میهم و فتح قاف و فتح دال شد و  
نیز آمده فر بطه فالسلسلة التي یربط بها الانبياء پس بسم براق را بطه در سینه که می بستند  
براق را با آن حلقه به سیمبران حلقه به سکون لام و فتح نیز آمده و بر بط بنو قایه و تحتانیه هر دو روایت است  
نوبها به تیسر مونث و ارجح بحلقه و در اکثر اصول فیمیر مذکر نظر به معنی قال ثم دخلت المسجد گفتم  
آن حضرت پسر و آدم من در مسجد فصلیت فیه و کعبین پس که از من در وی دو رکعت و تحقیق فوت

شد این را وی را ذکر ایست آن حضرت انبیا را به جت اخضرار یا (باب فی المعراج)  
 ذمول چنانکه در حدیث اول ذکر و قول بیت المثلث سیزده فوت شده بود و قم خرجت فتیانمی  
 جبرئیل یاناه من عمو و انا من لبن. ستریزون آدم پس آورد و مرا جبرئیل آوندی از خمر و آوندی از شیر  
 فاخترت اللبن پس اغیار کردم و بر کزیدم من شیز را فقال جبرئیل اختورت المظرة پس گفت  
 جبرئیل اغیر کردی تو فطرت را و دین را ثم عرج بها الی السماء پستر یا لایر ده شد ما را بسوی  
 آسمان و ساقی مثل معده و زانده را وی مثل معنی این حدیث که کنشت چنانکه می فرماید قتال گفت آنحضرت  
 فاذا انا بآدم پس ناگاه من کنه شتم بآدم و رسیدم بوی فرح حبیبی پس ترجیب کرد آدم بمن  
 و مرجبائی گفت و دعای بی بخیر و دعا کرد مرا به نیکی و قال فی السماء الشا لثثة و کنشت در آسمان سوم  
 فاذا انا بیوسف پس ناگاه من بایوسف چنانکه در حدیث سابق نیز هم چنین بود اذ انا عطي شطر الحسن  
 ناگاه یوسف داده شده است شطر حسن را فرحبیبی و دعای بی بخیر پس ترجیب کرد یوسف بمن و دعا  
 کرد مرا بخیر مدامکه شطر به معنی نصف و به معنی جزوی از منی نیز آید نصف باشد یا کمتر از آن و به معنی جت و سوی  
 نیز آید و مراد اینجا جزو است و اگر به معنی جت حمل کنند نیز درست است یعنی داده شده است حتی از  
 حسن و طری بزک اذان و بالجمله ثابت شده است و در شان حسن یوسف علیه السلام و صحبت وی  
 و جزئی که می اندازد و در دهن که دی برادرین باین جزوی حلیم از همه قرون تربود و هم درین قصه معراج  
 را ذاتی آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود رسیدم بمردمی که احسن خلق الله بود و  
 افزون بود از خلق و در حسن چنانکه قمر نسبت بسایر کواکب باز نزدی حدیثی آورده و جامع خود از انس  
 جن مالک که فرزند خدا ی تنالی هیچ پنهانی را که خوب و وی خوش آواز و هست پیغمبر شامخوب  
 از در خوش آواز تر از همه پس حدیث معراج مخصوص بنبر آنحضرت باشد چنانکه بعضی گفته اند  
 که سرنگم در عموم خطاب داخل نمی باشد و شیخ ابن جرکی در شرح شایب گفته که از تمام ایمان با آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم آنست که اعتقاد کنند که جمع نشده در ظاهر صورت هیچ آدمی از حسن و لطافت آنچه  
 جمع شده و وی چنانکه جمع نشده و در باطن سیرت هیچ یکی از فضل و کمال آنچه جمع شده و وی  
 زیرا که ظاهر عنوان باطن است حد و ضابطه و در وصف وی صلی الله علیه و آله و سلم آن است که هر چه جزئی  
 الوهیت است از فضل و کمال همه او را ثابت است و هیچکس کاملتر از وی و مساوی با وی نیست  
 کسی بحسن و ملاحظت بیاد ما رسد ترا درین سخن انگار کار ما رسد هزار که یازار کائنات روز  
 یکی نجو بی صاحب عباد ما رسد صلی الله علیه و آله و سلم در حسن و جمال و فضله و کمال و لم یذکر بکمال  
 موشی و ذکر کرد و وی این حدیث کرد سنن موسی و علیه السلام چنانکه در حدیث سابق گفته شد  
 و قال فی السماء السابعة و گفت را وی این حدیث در آسمان هفتم فاذا انا بابر اهیم مستند اظهروه

الي البيت المعمور ودر حالی که بجهت کند است ابراهیم پشت خود را (یاب فی المصر اج)  
 بسوی بیت المعمور و اذاهوید علیه کل یوم سبعون الف ملک ثم لا یعودون دناگاه بیت معمور  
 می در آید و در ابرای طوائف هر روز هفتاد هزار فرشته پستربازنی کردند آن فرشته ها و نمی در آیند  
 یعنی آن را هر روز هفتاد هزار فرشته دیگر می آیند و در شرح حدیث سابق معلوم شد که این بیت المعمور  
 مسادات و مقابل خانه کعبه است و می گویند که این بیت المعمور همان خانه است که برای آدم علیه السلام  
 فرد آورده بود و در باز برداشته شد ثم ذهب بی الي سدرة المنتهی پسترباز ده شده مرا بسوی سدره المنتهی  
 فاذا ورقها كماذا ان الفيلة واذ انمرها كالقلال یعنی این در حدیث سابق معلوم شد فلما غشيتها  
 من امر الله ما غشي تغيرت پس برگاه که پوشیده سدره را از امر الهی آنچه پوشیده از انوار دیگر کون شده  
 و رنگ دیگر گرفت و در حدیث آمده است مثل پرده ها که بر شمع می افتند و این از زبده و بعضی گفته انوار  
 یا امای فرشته ها بود و فما احدث من خلق الله يستطیع ان یفتقر من حسمها پس نیست هیچ یکی از خلق خدا  
 که تواند صفت کردن او را از خوبی او و اوحی الی ما اوحی و وحی که وحی سبحانه بسوی من آنچه وحی  
 کرد و آنرا جز خدا در شمول و می بیند پس خداوند واحد و اقرب بصواب آنست که آن را بر اینها م  
 اجمال گذرانند و به بیان و تفسیر آن تعرض نه کنند فقروض علی خممین صلوة فی کل یوم ولیلته پس  
 فرض گردانید و می توانی بر من پنج نماز و هر روز شب فقلت الی موسی پس فردو آدم از علو  
 آن مقام بسوی موسی و در آسمانی که موسی بود و فقال ما فرض ربك علی امتك پس  
 گفت موسی چه فرض گردانید بر من و گار بر امت تو قلت خمسين صلوة گفتم فرض گردانید پنج نماز و در  
 یعنی شمع فی کل یوم و لیلته قال ارجع الی ربك فساله التخفيف گفت موسی باز گرد بسوی پروردگار  
 خود پس سوال کن او را سبکی را فان امتك لا تطیق ذلک زیرا که امت تو طاقت ندارد آنرا فانی بلوت  
 بنی اسرائیل و جریتهم پس بدستی من آرموده ام و تجربه کرده ام بنی اسرائیل را قال فرجعت الی ربی و قلت  
 یا رب خفف علی امتی گفت آنحضرت پس باز برگشتم من بسوی پروردگار خود و گفتم ای پروردگار  
 من سبک گردان بر امت من فمطا غفی خمساً پس کم کرد از من پنج نماز و فرجعت الی موسی و قلت حط  
 غی خمساً پس باز برگشتم بسوی موسی و گفتم کم کرد بر من و گار نهالی از من پنج نماز را قال ان امتك لا  
 تطیق ذلک فارجع الی ربك فساله التخفيف قال گفت آنحضرت فلم ازل ارجع بین ربی و موسی پس  
 همیشه بدو من که بر می گشتم میان پروردگار من و میان موسی و هر بار پنج نماز کم می شد تا آخر پنج نماز محو شد  
 یعنی قال تا آنکه گفتم پروردگار یا محمدا انهن خمس صلوات کل یوم و لیلته لکل صلوة عشر این  
 نماز یعنی فرض پنج است هر نماز ده حسنه است فذلک خمسون صلوة پس یابین حسنه است اینها حکم  
 شده نماز را بر ده پوشیده نهاد که ازین حدیث معلوم شد که پنج پنج نماز کم کرد پس مراجعت نماید و از

و از حدیث سابق داده معلوم شد و در آخر پنج کم شد و در حدیث آید (باب فی السبع اج)  
 بیاید که شرط شرطی که کرده شد و ظاهر شرط به معنی ضمیمه است و تطبیق میان روایات این چنین کرده  
 اند که وضع شرط و ضمیمه عام تر است که یکبارگی کرده باشند یا در دفعات پس چون پنج و پنج کم کرده اند در  
 دو و نه داند و در پنج دفع بست و پنج و کرمانی گفت در دفع اول سیت و پنج کم کرده اند و در ثانی سیزده  
 بجزر کسر و در ثالث هفت قدر بر وجه از آن که یکبار حسنه پدید شده و باقی بقضل نموده و موسی رحیم بر است نبی  
 کریم خود و فرمود من هم بمسنة فلم یعملها کسی که قصد کرده و نیست برست نیکی کردن پس نیکو داند آن  
 نیکی را و اصل در نیارد و کتب له حسنة نوشته می شود آن حسنه که قصد آن کرده مراد با یکبار نیکی کامل تمام  
 فان عملها کتبت له عشر ایا پس اگر عمل کرد آن نیکی را بنویشت می شود آن حسنه مراد داده چند آن حسنه  
 این است و در اجادیت دیگر آمده است که از آن بهرنا عفت نیز می کرد و آنکه تا مقصد بلکه زیاده بر اندازد صدق  
 و اخلاص و من هم بمسنة فلم یعملها لم تکتب له شیاً و کسی که قصد کرده و بعد کردن پس یکبار بدی را نوشته  
 نمی شود آن مسیئة پنج چیز فان عملها کتبت له و اجدد پس اگر عمل کرد آن بدی را بنویشت می شود برای  
 وی یکبار بدی و گفته اند که این در همه و قصد است ایا عزم بکمر نه دیگر است بالا تر از هم و آن عمل قلیب  
 است و در وی مواجد است چنانکه در موضع دیگر به تفصیل بیان کرده شده است قال گفت آنحضرت  
 فقلنت پس فرود آمد من از آن مقام عالی حتی انتهیت الی موسی فاجتهدت ما آتاکه رسیدم موسی پس  
 خرداوم ادرابه حقیقت حال فقالی ارجع الی ربک فیما لا یتکفیف پس بنویزد گفت موسی برگرد و بسوی  
 پروردگار خود پس سوال کن تخفیف را اما از پنج چیز می کم کند فقلت قد رجعت الی ربی حتی استخفیت  
 منه پس گفتم من تخفیف رجوع کردیم بسوی پروردگار خود و چندین بار تا آنکه شرم داشتیم از وی رواه مسلم  
 ۳۰ و عن ابن شهاب عن انس قال کان ابو ذر یحلم فی ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 قال خرج عني سقیف بیعتی وایت است از ابن شهاب زهری از انس که گفت بود ابو ذر زهری  
 انده حدیث می کرد که آنحضرت گفت بشمارده شد از من سقیف خانه من و انا بمكة و حال آنکه من بکعبه  
 بودم فخرج بلطف مجبول است به تخفیف و به تشدید نیز گفته اند و روایات و تعیین مکان اسرار مختلف آمده  
 و بعضی حلیه و در بعضی حجر چنانکه در حدیث اول از تفصیل گذشته و در بعضی غذا لیسنت و در بعضی شربت  
 ابی طالب و در بعضی بیت ام ثانی و این مشهور تر است و جمع میان اقوال چنانکه در قیام ایاذی گفته  
 آن است که وی صلی الله علیه و آله و سلم و بیت ام ثانی بوده باشد و ایاذی خود گفته با اعتبار بیعت و در آن  
 و آن در شعب ابی طالب است پس زیت نه آمد و بر در کعبه آورد و از آنجا گرفته به مسجد اقصی پرورد  
 فقلئل جبرئیل ففجر صلاهی پس فرود آمد جبرئیل پس شمرگفت سیه مراد و فخرج ابی طالب معلوم است  
 تحت ثم غسله بماء زمزم ستر شصت سینه را باب زهرم ثم جاء بطاقت من ذهب مستطلی حکمة

و ایما ناسر تور و جبرئیل طشتی را از زر پر حکمت و ایمان ظاهر شد (باب فی السجراج)  
 قی صلدی پس ریخت طشت را در سینه من ثم اطبقه بستر یوشید سینه را شرح این در فصل اول  
 گذشت ولیکن ظاهر در آن بود که غسل قلب و طشت ذهب بود بعد از آن بر کرد و شد بجام و  
 ایمان و از بنجا ظاهری شود که نخست شسته بود بآب زمزم بعد از آن آورده طشت نمائی به حکمت و ایمان  
 و ریخته شد در سینه مبارک که قیام فی ثم اخذ بیل ی فخرج بی الی السماء بستر گرفت جبرئیل دست  
 مرا پس برداشت مرا بسوی آسمان و در بنجا ذکون سوار می بران و در قن به مسجد اقصی نیست از بنجا رفت  
 اند بعضی بآنکه معراج در خبر لیله الاسری بود و سوار می بران و در اسری بود و اسم اعظم قلما جئت الی السماء  
 لئلا نیاقال جبرئیل لئلا یزال السماء افتح پس هنگامی که آدم با سنانی که با یان تراست گفت جبرئیل مر کجوز دار  
 آسمان را بکشت یعنی در آسمان اقال من هذا اقال جبرئیل قال هل معك احد قال نعم معی محمد فقال  
 ان سل الیه قال نعم فلما افتح علونا السماء الدنیا پس هنگامی که کشاده شد در بالا بر آدم این آسمان را  
 آذر اجل قاعد علی یمنه اسوده و علی یساره اسوده نگاه مر ذی نشسته است که بر جانب راست وی  
 سیاهی راست و دست چپ وی سیاهی راست یعنی اشخاص مردم اسوده و فتح هر دو سکون سبب و کسر واد  
 جمع سواد و آن شخص انسان را گویند و در فتح الباری اشخاص از هر چیزی اذ انظر قبل یمینه ضحك و اذا  
 نظر قبل شماله بکی چون نگاه میبندد آنرا در جانب دست راست خود میبندد و چون نگاه میکند بجانب دست چپ  
 گری می کند فقال پس گفت آن مرد مر حبا یا النبی الصالح و الابن الصالح قلت لجبرئیل من هذا  
 گفتم من جبرئیل را کیست این مرد که بر دست راست وی و دست چپ وی سیاهی راست قال هذا  
 آدم گفت جبرئیل این آدم است و هذا الامود عن یمینه و عن شماله فهم بنجه و این  
 سیاهی از جانب راست وی و از جانب چپ وی از و اح اولاد او است که متمثل شده اند این جا  
 و نسف للفتح نون و بین قیس و روح بدن در معنی انسان نیز آید فاهل الیمین منهم اهل الجنة  
 پس آنها که بر دست راست اند بهشتیان اند و الاسوده التي عن شماله اهل النار و سیاهی  
 های که در جانب دست چپ اند و در خیانت فاذا نظر عن یمینه ضحك و اذا نظر قبل شماله بکی پس چون  
 نگاه می کند آدم بجانب یمین خود می خندد و چون نظری افکند بجانب دست چپ می گرید از بنجا معلوم می گردد  
 که پدران بشادوی و اندوه اولاد شاد و اندوه بکین می شوند بدانشد یا نیک حتی خرج بی الی السماء الثانية  
 تا آنکه بالا برد و شد مرا بسوی آسمان دوم فقال لئلا یزالها افتح پس گفت جبرئیل مر خازن آسمان دوم را  
 بکشت فقال له خازنها مثل ما قال الاول پس گفت مر جبرئیل را خازن آسمان دوم مانند آنچه گفت خازن  
 آسمان اول که کیست و بناتو کیست گفتم من جبرئیل دباست محمد الی آخره قال انس فذكر انه وجد  
 فی السموات گفت انس پس ذکر کرد آن حضرت یا ابوذر که وی یافت در آسمان های این دنیا را

آدم و ادریس و موسی و هیمسی و ابراهیم و لم یثبت کیف منازلهم (باب فی المعراج)  
و اثبات نکر و بیان نه نمود که چگونه بود منزل او و مقام های این پیغمبران غیر آنکه ذکر اند و چون آدم فی السماء  
الدلیا جراته وی ذکر کرد که یافت آدم را در آسمان نخستین که پایان تر است و ابراهیم فی السماء  
السادسة یافت ابراهیم را در آسمان ششم در حدیث اول گذشت که ابراهیم را در آسمان هفتم  
دید و این اثبات داقوی است زیرا که در حدیث جماع آمده است که دید او را نبیه زده به بیت المهور  
و بالجملة در تبیین سموات و دیدن انبیاء و ان اختلاف گونه در احادیث واقع شده است و آن بابا شهاب  
روایت است یا تواند که در هر دو آسمان دیده باشد فند بر قال ابن شهاب فاخبرنی ابن حزم گفت ابن  
شهاب پس خبر داد مرا این حرم بجای مهبه و زای بخرم ان ابن عباس و ابی حبه لرحم مهبه و تشدید  
موده و بعضی به تخمین گفته و بعضی بنون و مشهور بیا موده است صحابی است الانصاری کلا نایقولان قال  
النبی بودند ابن عباس و ابی حبه که می گفتند گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ثم عرج بی حتی  
ظهرت لمستوی اسع فیه صریف الاقلام ستر بالا برد و شد مرا تا آنکه ظاهر شد و بر آدم بجای بر آمدنی که  
می شنودم در وی آواز قلتم ما که فرشتگان بدان تقدیر و حکم های الهی می نویسنده و از لوح محفوظات سخا  
می کنند و کیفیت آن قلم ما را جرحه او رسول خدا انداند و حقیقت قلم چریت که بدان نقوش و حرکت  
پیدا شوند و فی و قولادر حقیقت آن داخل نیست و قومی از متفلسفه آن را تا و بملات کنند و از ظاهر بر آوند  
و طریقه اسلام آنست که آن داخل بر ظاهر کنند و بوج و قلم قائل شوند و حقیقت آن را حواله بعلم الهی نمایند  
و اسد اعلم و قال ابن حزم و انس و گفت ابن حزم و انس قال النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه  
و آله و سلم ففرض الله علی امتی خمسين صلوات پس فرض کرد و ایند خدا بی تعالی بر امت من و بنیاد  
نماز فرجعت بذا لك حتي مررت علی موسی فقال ما فرض الله لك علی امتك قلت فرض خمسين  
صلوات قال فارجع الی ربك پس رجوع کن پسوی پروردگار خود و فان امتك لا تطیق پس تحقیق است  
تو طاقت آن ندارد فرجعتی پس باز گردانید مرا یعنی سنی مرا فی الصراح رجوع باز گشتن و مراجعت  
باز گردانیدن سنی را فوضع شطرها پس بنهاد و کم کرد و نصف آن را و بعضی آن را بیان این دو شرح حدیث  
ثابت گذشت فرجعت الی موسی فقلت وضع شطرها فقال راجع ربك مراجعت کن پروردگار خود را  
فان امتك لا تطیق ذلك فرجعت و در بعضی نسخ فرجعت نسخا است بجای فرجعت و این ظاهر تر است  
فوضع شطرها فرجعت الیه فقال ارجع الی ربك فان امتك لا تطیق ذلك فرجعت ترجمه این  
عبادت از سابق ظاهر شده است فقال هی خمس و هی خمسون پس گفت پروردگار و تعالی این  
پنج نماز است بصورت در عمل و بنیاد است بمعنی در ثواب لایبدال القول الذي بدیل و تغییر کرده  
نمی شود و قول نزد من و بر ادباعد مبدل فرضیت خمس است و بودن او حکم موبد یا خدمت بدیل حکم یا نکه پنج

در کلمه بنیاء است بحکم بودن حسنه و قرحه الی موسی فقال راجع ریک ( باب فی المنزاج )  
فقلت استجیبت من ربی ثم انطلق بی حتی انتهی الی سدرۃ المنتهی بسبر و در نه مرا تا آنکه  
به نهایت رسانید و نام سدرۃ المنتهی ازین است برود لفظ مجبول تصحیح کرده اند و غشیها الوان  
لا ادري ماهی پوشیده سدرۃ المنتهی را و نام آنکه در نهی یابم من که چیست حقیقت آن رنگها  
ثم ادخلت الجنة بسبر و آورده شدم من در بهشت فاذا فیها جماد اللؤلؤ تس ناگاه در بهشت  
کنند های مردارید است و چنانچه جمیع جنبه و ضم جیم و سکون نون و ضم موعده در آخر دال معجم عمارتی باشد و در  
چنانچه قبه و عامه فتح با خوانند و ظاهر آنست که این معرفت کند است و در وایت مسلم آمده که سبزی کردم  
من در بهشت ناگاه در آن جوی است که بر هر دو کنار وی فیها است از مردارید گاو و گاو و اذ اترابها  
المهک و ناگاه خاک بهشت از شک است یعنی خوشبو مثل شک با حقیقت شک است متفق  
علیه ۵۵۵ و عن فید الله قال ایما سری بر رسول الله و ایت است از عید الله بن مسعود و گفت و گاهی  
که شب برده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم افتد بی الی سدرۃ المنتهی به نهایت برده شد  
آن حضرت را نام سدرۃ المنتهی واهی فی المصاء السیاده و سدرۃ المنتهی در آسمان ششم است و حدیث  
مالک بن صعصعه که ثبت است که در آسمان هفتم است و می گویند که پنج اودر آسمان ششم است و شاه خوار  
هفتم الیه یفتی ما یخرج به من الارض بسوی سدرۃ المنتهی نهایت پذیر می شود و چیزی که بالا برده میشود  
از زمین از احوالی و علوم فقیض منها پس گرفته می شود از وی بقدر است الهی بی آنکه ملائکه فوق  
آن روند و الیه یفتی ما یهبط به من فوقها فقیض منها و بسوی سدرۃ المنتهی منتهی می گردد  
چیزیکه بایان فرسایده می شود از بالای وی از او امر و احکام الهی تعالی پس قیض کرده می شود  
از وی می گیرند ملائکه که استوار اند آنجا دست می عودم جان و حردچ ملائکه آنست و بعد از سدرۃ المنتهی نام  
نکرده اند و هر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بالاتر از آن پنج کس نرفته و آنحضرت بجای رفت  
که آنجا جایست هیت و برداشت از طبیعت امکان قدم که آن امری بعید است من المعجل الحرام  
تا عرصه و جوب که اقصای عالم است و کاینجا جاست و تی جت ملی نشان نه نام و سریت پس  
شکرت و در اینجا هیچ مان و از آشنای عالم جان بر من اذین مقام و قال گفت آنحضرت با این مسعود  
برای تأیید قول خود که گفت و غشیها الوان قول خداوند تعالی در قرآن مجید اذ یغشی السد و غشیها  
و وقتی که می پوشید سدرۃ و با چیزی که می پوشید یعنی چیزی که کنه آن توان رسید که چند است و چون  
است مقصود و تعظیم و تکریم آن است و شاید که مراد قول آنحضرت لا ادري ماهی نیز همین است به حقیقت  
عدم علم و در وایت و در حدیث دیگر آمده است که بر هر دو و می فرشته است و است که هیچ نمی کند و جاه  
از جانودان سبزه که آنرا عمارت از اراج انپا و ادلما بیند اوید و آنکه فرمود و قال فرأش من ذهب باعتبار



باعتبار تشبیه گفت. و آن انوار ناز از عالم ملکوت و انشیه کرد بر افراش بفتح فایرند (باب فی المستراح)  
 مشهود که گردش می کرد و در اینجا اشارتی است بشوق و محبت ملکوت و جراتی و سرگردانی وی بر تورات قدس و ب  
 تعالی و در دایمی جراتش ذهاب یعنی باخ از دینز آمد و این نیز بر سیل تشبیه و تمثیل است زیرا که بر درختان این  
 جانوران می آیند و می نشینند و من ذهاب گفتن کیامت از صفا و خیاست و تواند که مراد حقیقت ذهاب باشد  
 و قدرت شایسته است و الله اعلم فاعطی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تالشاس داده  
 شد آنحضرت و ادران شب معراج سه چرخه حقیقت آنچه داده شد بوی علی الله علیه و آله و سلم و ادران  
 شب از مواهب علمی و عملی و انوار و اسرار و فیوض و برکات بیرون از حد حصر و احصاست ولیکن عبد الله بن  
 مسعود این سه جزیه جهت شرف و کرامت که تملک بامت دارند ذکر کرد و اعطی الصلوة الخمس داده شد  
 نمازهای بیگانه و اعطی عوایم حور و البقرة و داده شد آیت ها که خانم سوز و بغیر است آمن الیوم و قول  
 بما انزل الیه تا آخر سوره و مضمون آن ناظمی است بکمال و جهت خداوندی مر این است مرحوم را و  
 تحقیق تکالیف ایشان و عفو و مغفرت از مر ایشان را و نصرت وی مر ایشان را بر کاران و غفر  
 لمن لا یشرک بالله من ائمه شیخ المصطفی و آفریده شد هر کسی را که شریک نمی کرد انداخته اند است  
 وی چیزی را کائنات گیره که می در آرد هر کسب آید از آتش و دوزخ بزد و فرستاد و اقامه و اذکار  
 بسختی یعنی عاصیان است را آخر آفریده بدست می در آید و رواه مسلم و عن ابی هریره قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لقد رایتنی فی الحیجر مرأیة به تحقیق میدانم من خود را  
 که بودم در حجر مکر نادگون حرم موضعی است متصل گنجه که نادان گنجه در آن جاست و فریش تعالی  
 عن مسرای و حال آنکه مشرکان قریش می بر سبیدند مرا از شب و فتن به بیت المقدس از  
 علامات و نشانه های آن جافضا اتنی عن اشیاء من بینة البقلا من لم ایتها پس مو این کردند  
 مرا از چرخه از بیت المقدس که ثابت ندانم آنرا و درین وقت بر رسیدن ایشان از جهت بربان  
 بسیار فکرت کربا ماکریت مثله پس اند و باین که در شدم من اند و می که هرگز اند و باین که در  
 شده ام ماند آن فرقه الله لی انظر الیه پس برداشتند از بیت المقدس را و نزد یک  
 گردانید آنرا پس و برداشت حجاب را از آن و نمود و مرا و جایی که نظری کنم بسوی آن و می بینم آنرا بی  
 حجاب مایسا لونی عن شیء الا انبأ بهم نمی پرسند قریش مرا از هیچ چیز که آنکه می آگاهانم من ایشان  
 را و خبر می دهم هر چه می پرسند و قد رایتنی فی جماعه من الانبیاء و تحقیق می دانم خود را نزد بیت  
 المقدس در جماعتی از پیغمبران فاذا موسی قائم و صلی پس ناگاه می بینم که موسی ایستاده است نماز  
 می کند فاذا رجل ضرب پس ناگاه موسی مردیست سبک گوشت جعد مرغول موسی یا که و اندام حدود  
 بر دوش می آید گاهی به منی خود و شمر و گاهی بمنی جو و به جسم به منی اجتماع وی کانه من رجال شجرة

گویا که وی از مردان شهنشاه است که نام قبيله اوست ازین و اذا (یا ب فی المعراج).

عیسی قائم یصلی وناگاه عیسی نیز ایستاده است نمازی کند و اقرب الناس به شبهه هرویه بن مسعود  
الثقفی نزدیک ترین مردم بوی از دوی شبیهت عرفه بن مسعود ثقفی است که نام یکی از صحابه  
است و در کتاب بد الخلق گذشت که سرخ و سفید بود و لطف بود و چنانکه گویا آب از دوی وی می پد و اذا  
ابر اهیم قائم یصلی اشبه الناس به صاحبکم مشابه ترین مردم بابر اهیم یا هاشم است یعنی نفسی خواهد  
آنحضرت از صاحبکم ذات شریف خود را اگر گویند که آن جهان دار تکلیف نیست نماز و روی چرا باشد جوابش  
آنکه انبیاء صواواته و سلامه علیهم زنده اند بحیات حقیقی و نبای دی و چون زنده اند شاید که تکلیف نیز باشد  
و نیز رفوع در آن جهان و لوجب است نه وجود آن فحانیت الصلوة پس و رسید وقت نماز فاما محتمم  
بمس امامت کردم من انبیا را و این امامت بانیاد بیت المقدس بود و بعد از آن ایشان را بر آسمان  
بردند و ارواح ایشان را در آسمان متممیل و منتمیل ساختند مگر عیسی و ادريس که بر آسمانند و الله اعلم  
فلما فرغت من الصلوة قال لی قائل یا محمد هذا مالک خازن النار فسلم علیه پس هرگاه که فارغ شدم  
از نماز گفتم مرا گویند ای محمد این کنجینه دار آتش است پس سلام دادم و روی قال قلت الیه پس  
باز که بستم بسوی دی قیلا انی بالسلام پس ابد اگر دوی مرا بسلام دنگذ است مرا که من بروی  
سلام کنم از جهت وجود خیمه شوکت و رحمت آنحضرت بر نماز و خازن دی فافهم ظاهر چنان می نماید که این  
احوال بر آسمان باشد و تواند که امامت آنحضرت را انبیا را بر آسمان نیز باشد ولیکن سیاق حدیث در آنست  
که در بیت المقدس بود و الله اعلم و رواه مسلم و هذا الباب خال من الفصل الثانی \* الفصل  
الثالث \* عین جابر اذ سمع رسول الله یصلی الله علیه و آله وسلم یقول رواه است از جابر رضی الله

عنه که دوی شنید آن حضرت را که می گفت انما کذب بنی قریش هر گاه می که نسبت بدو رخ کرد مرا مشرکان  
قریش در قضیه اسرا به بیت المقدس و پرسیدند مرا از نشانهای آن مکان قمه ثقفی الثجر ایستاد  
من در حجر فجلی الله لی بیعت المقدس پس رویشان کرد و ایند و الله و خدا می مرا بیت المقدس را  
و دو کرد پرده و ایمان من و دوی چنانکه دیدم آنرا بی شبهه و احتمال دار و که بیت المقدس را بر داشته پیش  
آنحضرت انبیا آورده باشند چنانکه در حدیث ابن عباس آمده است که گفتم آنحضرت پس آورد و شد مسجد  
را نهاده شد نزد دار عقیل و این ابلیخ داخل است و در بخرا چنانکه حاضر گردانیده شد تحت یاقینس و طرفه العین نزد  
سلبان علیه السلام فطاعت اخبرهم عن آیاته پس در ایستاد و من که خبر میدهم قریش را از  
نشانهای بیت المقدس و انا انظر الیه حال آنکه من زفر می کنم بسوی آن متفق علیه بد آنکه در  
احادیث مزاج حدیثی نباده که حال رویت آن حضرت مردب العزیز را معاوم کرد و دو صحابه را و نا بین را  
اختلاف است در آن و قول محمد اثبات آنست و بعضی گویند بدل دید و دیدن بدل و رای دانستن بدل

است و تحقیق و تفصیل این در باب ر دینه الله در کتاب الجنته و النار گذشت (باب المعجزات)  
 فقه بر ۷۴۳ باب المعجزات \* \* \* منجزه از اجاز است به معنی عاجز کرد و این در آن امری است خارق عادت  
 که غامبی کرد و بوی دعوت نبوت و خوارق عادت که پیش از ظهور نبوت ظاهر شد آنرا ادا صحت گویند  
 و ادا صحت محکم کرد و این بناست بسبب و کل گویا که در وی استحکام امر نبوت است و مجموع خارق  
 عادات را چهار قسم نهاده اند آنچه از کفار و فساق ظاهر کرد و آنرا اسد راج گویند آنچه از عموم مسلمانان ظاهر  
 شود آنرا معجزات گویند و آنچه از اولیاء بود که است و بقید دعوی نبوت این همه اقسام بیرون دنت و سحر  
 خارق عادت نیست بلکه غامبی کرد و با سبب باب از هر که آنرا سبب شرت کند و هر چه با سبب عادی ظاهر کرد  
 خارق عادت نبود چنانکه شفا باد و یثیمه و هر که آنرا خارق عادت خواند باعتبار ظاهر آنست \* \* \* الفصل الاول \* \* \*  
 عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ أَنَّ ابَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ قَالَ رَوَيْتُ عَنْ أَنَسٍ كَهْدِيقٍ وَضَى اللَّهُ عَنْهُ دُونَ  
 وَتِ حَلِيتَ كَرْدَنَ اذْ قَسَمَ هَجْرَتِ وَ دَر آمدن در غار و رسیدن مشرکان بر سر غار بختن سید ابراه  
 صلی الله علیه و آله و سلم گفت قَطَرَتِ اِلَيَّ اَقْدَامُ الْمُشْرِكِينَ عَلَيَّ رَوْحًا وَنَحْنُ فِي الْغَارِ نَزَاكَ كَرْدَمِ  
 مِنْ بَسْمِ بَاهِنِي مُشْرِكَانِ كَهْدِ اَمِي جَسْتَدِ حَالِ آنكه ماد و درون غاریم و صورت آن غار آنچنان  
 واقع شده است که اگر کسی بر زردی ایستاده باشد نظر آنکه درون غار است بر پایهای دی می افتد و  
 اگر آنکس بر جای پای خود چشم نه بد بیند آنرا که درون غار است و گفت فَقُلْتُ يَسُّ كَفْتُمُ مِنْ يَارَسُولَ  
 اللَّهُ لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ نَظَرَ إِلَى قَلَمٍ مَدَّ ابْصَرَ نَا اَكْرَ تَحْقِيقِ يَكُنْ اِذَا اِشْتَانِ نَظَرًا كَهْدِ بَاجِنِ بَاسِ خُودِ وَ بِنْدِ حَشَمِ  
 خُودِ اَبَرِ جَای پای خودی بیند اَفَقَالَ يَسُّ كَفْتِ آنحضرت پا با بکر مَا ظَنَنْكَ يَا ثَنِينَ اللَّهُ ثَا لَتُهُمَا  
 جِسْتِ كَمَانِ تَوْبَانِ دَدِ كَسِ كَهْدِ اَمِ اِشْتَانِ بَصْرَتِ دَاعَاتِ وَ بَعْرَه  
 درین قصه بر کرد و این خدای تعالی است هست کفار را از شخص و تنهش و نظر کردن بدرون غار  
 با حرم داشتن ایشان که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر صدیق رضی الله عنه و عاده بیت \*  
 فَالْصِّدِّيقُ فِي الْغَارِ وَالصِّدِّيقُ لَمْ يَرِ مَا هُوَ وَهُمْ يَقُولُونَ مَا بِالْغَارِ مِنْ أَرْمِ وَطِي رَوَيْتُ كَرْدَه است  
 که آنحضرت و عا که در ایشان و گفت هَذَا كَرْدَه كَرْدَانِ حَشَمِ هَای ایشان را پس گرد غامی کشند  
 و در نمی یافتند ایشانرا و پیغمبر نهادن کبر و پر د بختن عینکوت نیز منجزه بود چنانکه در احادیث آمده است  
 مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ \* \* \* عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ قَالَ لَا بَيَّ يَكُونُ رَوَيْتُ اِذَا اِشْتَانِ اَبَرِ اَمِنْ عَازِبِ  
 از پدرش که عازب است که وی گفت مرا بی بکر صدیق را که یا ابا بکر حله ثنی کیف صنعتما حین مروت  
 مع رسول الله ای ابا بکر خنده مرا چگونه کردید و چه کردید شما یعنی تو و پیغمبر خدا هنگامی که شب رفتی تو یا پیغمبر  
 خدای تعالی علیه و آله و سلم قَالَ كُنْتُ اَبُو بَكْرٍ اَسْرِيًا لَيْلَتَنَا مَامِ شَبِ رَقِيمِ مَا مِنْ الْقَلَمِ دَبَارَهُ اَز  
 فردای آن شب حتی قام قائم الظلمة آنکه نمر و زنده و باستاند آفتاب قیام اینجا یعنی توقف و ظلمه

به معنی نمرود و برادر بقالیم ظهیر آفتاب که در نمرود چنان نماید که گویا بسناده است (باب المعجزات)  
 و حرکت نمی کند و خلا الطریق لایمرفیه احد و طالی شد و چنانکه نمی گذرد و روی هیچ یکی فروفت لهذا صخره  
 طویله لها ظل پس نموده شد و او ظاهر شد بر ما سنگی و در از که مراد است به است لم تات علیها الشمس  
 بنامه است بر آن صخره آفتاب فنزل لها غلظتها من فرد آدمیم بازو آن صخره و سورت للنبی صلی الله علیه و آله  
 و سلم بکافا بیدای و برادر و هموار کردیم من هر آنحضرت را جای برادر و دست خودیغلم علیه که خواب  
 کند آن حضرت بر آن جا و بسطت علیه فزوة و قلت تم و کسرا عدم من بر آنجا و سبب باره را و کفر  
 خواب کن یا رسول الله و انا انقض ما حولک و من بی بنیم چیزی که کرد و نسبت دهر که پیدا شود از هر جانب  
 درگاهانی و پاسبانی می کنیم و چیزی آرام از هر جانب و نقص بقا و ضا و بحمد نظر کردن در جانبی و دهر که  
 و دوست و نقصد فتیحات جماعه را که بید که فرستاده می شوند و در فن بجاسوسی قنایم پس خواهد آن حضرت  
 و خروجت انقض ما حوله و بیرون آمدیم من در حالتی که می بنیم و جاسوسی می کنیم جانی که کرد و آن حضرت  
 است فاذنا اننا بر ابع مقبل پس ناگاه من ملاقی شوم اتم بخرایده کو سفیدان که پیشش آید است قلت  
 افي غمك لبين پس گفتیم آیا و در کوفته ان تو شبیری هست قال نعم گفت راجعی آدمی هست قلت افتحلب کفرم آیا  
 پس می دوشی شیر را قال نعم گفت آدمی می دوشم فاعلنا شاة فتحلب فی قعب کشفة من لبن پس گرفت  
 کو سفیدی را پس دوشید و در گانه چون قدیمی از شیر را قعب فتح قافت و سکون عین قدح چون مناک  
 به طبر که سیر است کند آدمی را و کعبه بصم کاف و سکون مثله و بار موحده یک و دوشیدن از شیر و معنی ادا و  
 حملها للنبی صلی الله علیه و آله و سلم یرتوی فیها یشرب و یتوضأ و با من بطره بود که بر دوشیده بودیم  
 آنرا برای آنحضرت که سیر است می شد و روی وی نوشید و وضوی کرد فانیات النبی صلی الله علیه و آله و سلم  
 و هو فی اليوم پس آمدیم نزد آن حضرت و آن حضرت در خواب بود و فکر هیت ان او قظه پس  
 تاوشین داشتیم که بیدار کنیم او را فوافقه پس مواقت کردیم من آن حضرت را و خواب یعنی من  
 نیز خواب رفتم و بعد تقدیم قاف بر ظاهر و ابست کرده اند یعنی صبر کردم و توقف نمودم و بیدار نکردم  
 حتی استیقظنا آنکه خود بیدار شد آنحضرت فصیبت من الماء علی اللبن پس و بختم پاره از آب  
 بر شیر حتی بر داسفله ما آنکه خنک شد بایمان شیر بایمان قدح یعنی آب بیدار و بختم ما شیر همه بر دند  
 و این عادت عرب است که آب سرد در شیر می ریزند و می خوردند ظاهر از دفع حرارت شیر فایده داد و  
 فقلت اشرب پس گفتیم من نوش یا رسول الله فشراب حقی رضیت پس نوشید آنحضرت ما آنکه  
 داضی و درو شکان شدیم من و از اینجا معلوم می شود که شادی جان محب و خوش دلی وی در خوشی و آسایش  
 محب و است و اینجا اشکان می آمد و می گویند که چون بی اذن مالک کو سفید شیر و دوشیدند و خوردند  
 جواب می گویند که کو سفید از ان دوستی از دوستان ایو که بود و رضی الله عنه که احوال و رضای او داشت



گفت شنبه عبد الله بن سلام که یکی از اجداد بود و عیلمای ایشان بود خرقه و دم (باب الامور) آوردن آن حضرت را بدین در باحترام و هو فی ارض یحضر فخره و حال آنکه عبد الله بن سلام در زمینی بود که می چید میوه را از دوختن یعنی در باغ و بستان خود و میوه را از دوختن می برد می چید مقصود بیان دفع است یا مبالغه است در آمدن او نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آنستجالی و می در آن باد و آنکه در کاری بود و مجال فرصت تنگ بود و وی صفات آن حضرت را در توبیت خوانده تحقیق نموده منتظر ظهور توبیت بود و دم در ز اول قدم ایمن آورد و بیت مدتی بود که مشایق لقائت بود و دم لا حرم روی را دیدم و از علامه فقه فاتی النبی پس آمد پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم فقال ابی سائلک عن ثلاث پس گفت عبد الله بن سلام از برای تحقیق علامات و نشان صدق آنحضرت بدستی من سوال کنده دهر سنده اجمرا از سه چیز که لا یعلمهن الا نبی نمی داند آن سه چیز را اگر کسی که پیغمبر است فما اول اشراط الساعة یکی از آن سه چیز آنست که چیست نخستین علامت های قیامت و ما اول طعام اهل الجنة چیست نخستین خورشی بهشتیان که در اول در آمدن به بهشت بخورند و ما ينزع المولد ابی ابیه او ابی امه چیست که می کشد فرزند را بسوی پدرش یا بسوی مادرش و شبیهی که داند او را یکی ازین دو یعنی فرزند که گاهی در صورت شبیه پدر می آید و گاهی شبیه مادر سبب آن چیست قال اخبرنی بهن جبرئیل آنها گفت آن حضرت خبر داد مرا این سه چیز جبرئیل اکنون همین ساعت گفتن آن حضرت این سخن را بعد از مدتی است مراد او کسادن کوشش موش می را بود و حی و نزول جبرئیل اما اول اشراط الساعة فتنه الناس من المشرق الی المغرب اما نخستین نشانیهای قیامت پس آنشنی است که می برانیزد و که می آورد مردم را از جانب مشرق بجانب مغرب شرح این در باب اشراط الساعة گفته است و اما اول طعام یا کله اهل الجنة و اما نخستین طعامی که می خورند آنرا بهشتیان فریاده کمال حوت زیاده بگرمای است و آن بکار پاره ایست آویخته بکار و طعم او و نباتات گفته است بیان این نیز در باب صفه الجنة و اما ماکذ شته است و اذا سبق ماء الی جبل ماء المرأة نزع المولد چون پیش می شود آب مرد آب زن را یعنی پیشتر در رحم می افتد می کشد فرزند را و مانند می که داند بخورد و اذا سبق ماء المرأة و چون سبقت می کند آب زن یعنی آب مرد را و در بعضی نسخ نامر جل مذکور است فرغت می کشدن فرزند را و مانند می که داند بخورد ازین حدیث معلوم می شود که سبب شته فرزند پدر یا مادر سبقت آب یکی ازین دو است و از حدیث دیگر که در باب الغسل از کتاب الطهارة گذشته معلوم می گردد که سبب غلبه است یا سبقت است و سبقت را منضمین هر دو منی توان داشت قال گفت عبد الله بن سلام بعد از شنیدن جواب اشهد ان لا اله الا الله و انك رسول الله گفت عبد الله یا رسول الله ان الیهود قوم بهت بدستی بود و کرمی اند بسیار بهتان کننده و دروغ گوینده

واقرا گفته و بهت دروغ بستن بر کسی و بهت بضم با و د سکون آن (باب المعجزات)  
 هم دور و است جمع بهوت بر وزن فحول مبالغه و انهم ان يعلموا با ملامتی من قبل ان تسالهم  
 یبیهوننی و بدستی ایشان اگر بداند اسلام آوردن را پیش از آنکه بپرسی تو ایشان را دروغ  
 می ندهند پس یعنی بعد از پرسیدن فجاءت اليهود پس آمدند یهود و نزد آن حضرت و عید آمد و در گوشه بنهان  
 فقال ای رجل عبد الله فیکم پس گفت در سید آنحضرت که ام مرد است یعنی چگونه مردی است  
 عبد الله بن سلام و در میان شاقا لوالا خیر نا و این خیر نا گفته بدترین ماست و بدسر بدترین ماست و سید نا  
 و ابن حید نا و مهر ماست و بدسر مهر ماست و عبد الله بن سلام از ادلا و دوست علیه اسلام بود قال ارا یتهم  
 ان اسلام گفت آنحضرت خبر دهید مرا که اگر اسلام آورد عبد الله بن سلام یعنی شما هم مسلمان می شوید  
 قالوا اعاده الله من ذلك گفته یهود نگاه داد و اراضای تعالی ازان یعنی از اسلام آوردن فخرج  
 عبد الله پس برودن آمد عبد الله ازان جایی که مخفی شده بود فقال اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا  
 رسول الله فقالوا پس گفته یهود بعد از این که معلوم کردند اسلام عبد الله را شرتا و ابن شرتا دی بد  
 ترین ما و بدسر بدترین ماست فانهقصوه پس نقص او کردند و کم او گفتند قال هذا الذي كنت اخاف  
 گفت عبد الله اینست چیزی که بودم من که می ترسیدم از بتان و اقزای یهودان یا رسول الله رواه  
 البخاری و رحمه الله ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم شاور حنین بلغنا اقبال ابی هنیان  
 و هم از انس است که آن حضرت کنکاش کرد و انگامی که رسید ما را پیش آمدن و روی آوردن  
 ابی سفیان یعنی بکار دان از شام بکوه و این مقدمه غرض بد راست که ابو سفیان اموی به تجارت شام رفته بود  
 و اموال بسیاری آورد و با وی چهل سووار بود چون مسلمانان این خبر شنیدند خواستند که برین قافله بزنند  
 و چون این خبر بکوه رسید ابو جمل بالای کعبه بر آمد و ندا کرد و مردم را جمع کرد و بر آمد و با وی گفته که  
 کاروان را ساحل گرفت و نجات یافت و بیرون سیاه چون دنت زوال آن بی دولت رسید و بد گفته  
 مردم باز نیامد و دید رسید و واقع شده آنچه واقع شد چنانکه در کتب سیر مسطور است مقصود اینجا ذکر  
 معجزه آن حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله و سلم که خبر داد و تبیین مواضع هلاک و افتادن مشرکان  
 و ادر عرصه نمود و چون آنحضرت با اصحاب مشورت کرد و قاصد بن عباد را و سید بن عباد که  
 از کبر اقبای انصار بود فقال پس گفت یا رسول الله و الذي نفسي بيده لو امرت لقاتلنا ان فحیضها  
 البحر لا غصنها الا کرامی کنی نووی فرمائی که در آدم مرا کب را از اسب و شتر و در باهر آئینه  
 می در آدم آن را در دنیا یعنی بر روی زمین چه باشد که بفرموده تو و دردن در بامی اقیم خوض در آب  
 آمدن و احاضه در آوردن دران و لو امرت لقاتلنا ان فحیضها الی برك الغماد لفعلها و اگر  
 می فرمائی ما را که بزنیم بکارهای شتران و اسبپان را تا برك الغماد برك بکمر موحد و فتح آن و سکون را و

خمد بکسر مجسمه و ضم آن و بعضی. لحق نمرگفته اند نام بلدنی است از بلادین یاد (یا جاداً المعجزات)  
 اقصای البحر با اقصای معمره هر آیه می کنیم وی ز نیم جگرهای شتران را کنایت است از ترانندن آنها  
 که در دست سوار می و دیدن پایهای سوار بر بکری زند قال گفت انس فقد ب و هول الله پس  
خاند و برانکشت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم العاص مردم دایر آمدن فانطلقوا احتی لنزلوا  
بلد را پس برآمدند و رفتند مردم تا فرود آمدند در راه که نام موضعی مشهور است میان کوه و مدینه  
دو به نسیمه پدر و در کتاب البحار گذشت فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه  
و آله و سلم بطریق اخبار از غیب و وحی آسمانی هذا مصرع فلان این جای هلاک شدن و افتادن فلانی  
است نام یکی از ان استقامی بر ذ و یضع یده علی الارض وی نهاد آنحضرت دست خود را بر زمین  
برای تعیین موضع ههنا و ههنا اینجا و این جا یعنی هر که ام از موضع را تعیین می نمود داشت می کرد و قال  
گفت انس غماما طاحله من موضع ید رسول الله پس دور نشد و در نیکو شست هیچ یکی از ایشان  
از جایی که دست نهاده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم محیط دور شدن و دور کردن و او را مسلم  
و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال و هو فی فیه یوم بلد را دایت  
است از این عباس که آن حضرت گفت و حال آنکه وی در خیمه بود در زبد ر اللهم افسح لک عهدک  
و وعدک خداوند اسوال میکنم ترا ایمان و آمان ترا و بسر بردن نوید ترا که الحق و نصرت من بر اعدای دین  
و او و انشد الحق هره و ضم شین و نشد و نشد ان با کسر کم شده جستن و انشا و تحریف کم شده کردن  
گویا از خاطروی کم شده بود و نوید دادی آنرا و نیز گفت آن حضرت اللهم ان تشاء لا تعبدا بعد الیوم  
خداوند اگر میخواهی که پرستیده نشوی پس از امروز یعنی بر روی زمین از آدمیان کسی ترا پرستد  
یعنی اگر این جماعه مسلمانان را هلاک میکنی دیگر کمی پرستد ترا و این عبارت بترجیح نیز روایت آمده و  
نیز آمده است که آنحضرت مناجات می کرد تا آنکه ردا از بر او یافت و از خود رست فاحمد ابو بکر بیله پس  
گرفت ابو بکر رضی الله عنه دست آن حضرت را فقال حبهك پس گفت ابو بکر پس است ترا این  
تقد که گفتی و کردی یا رسول الله الصحت هلی ربك بسیار مبالغه کردی تو در دعا الحاج ستمیدن و  
الحاج آنحضرت در دعا برای و ایرساختن و پابر جای کردن مسلمانان بود زیرا که ایشان می دانستند که  
دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در امثال این موطن البته مستجاب است خصوصاً وقتی که الحاج  
کند و مبالغه نماید در سوالی فخر ج و هو یثب فی الدرع پس چون گفت ابو بکر این سخن بیرون آمد آنحضرت  
از جایی که دعای کرد و حال آنست که آن حضرت بر می حد از زده خود از غایت فرح و نشاط و یقول میهم  
الجمع ویولون الله بر میگوبند و یک است که شکت داده شود این جماعت و روی گرداند و پشت دهند  
چون آنحضرت در این حال دایر و حایر بود و میان بیم و بی نیازی حی و امید بوده و می بقالی و راجح آید حاسب



جانب رجاء یقین و طمانینی که از جانب الی بکر رضی الله عنه و غیره اول و بی نسیم (باب المعجزات)  
 امید به شکست بر خاست و خبر داد با تمام مشرکان و حضرت موسی بنان بطریق اعجاز که باطلاع دادن حق  
 سبحانه و ابرار غیب ظهور بکرد و گفته اند که گمان نه بر کسی و چه جای گمان بردن است که مگر وثوق و یقین  
 ابو بکر به هر دو نگاه تمامی و قدس س قوی تر و محکم تر بود از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن حال  
 حاشا و گلا بکه با جبرم آن حضرت را بر دعا و الحاج شغقت بر اصحاب و تقویت قلوب ایشان بود زیرا که  
 این اول مشبهی بود از مشاهیر جنادنی سیل آسم که مشاهیر کرد و بدیدند ایشان پس مبالغه کرد و در  
 توجع و تضرع و ابتهال بدو نگاه و الجلال از برای تسکین نفوس و تقویت قلوب ایشان پس چون  
 دریافت آنحضرت قوت یقین و طمانینت از جانب الی بکر دریافت استجابت داد جمع کرد خاطر را  
 که از جانب ایشان نشانی و نگهانی داشت و امام غزالی گفت رحمة الله علیه که حال آنحضرت انهم  
 و اکمل بود با تسامع نظر و علم بصفاات خدا لا اله الا الله در نگاه حق و سطوت و جلال و بی و نظر ابو بکر متظاهر  
 و عدد بود و صدق آن و این را تحقیق دیگر است که در رواه البخاری ۵۶ و عنه ان النبی  
صلی الله علیه و آله وسلم قال یوم یلد وسم از ابن عباس است که آن حضرت گفت روز بد  
هذا جبرئیل اخذ بر اس قرصه این جبرئیل است که گیرده است سر اسب خود و از عنان آنرا برای  
ساختن جنک علیه اداة الحرب در حالی که بر جبرئیل است و دست افراز جنک و سلاح آن سحره  
این جادین آن حضرت است جبرئیل را برای جنک که در آن همراه وی در روز بد و رواه البخاری ۵۷  
و عنه قال بینما رجل من المسلمين یومئذ یشتد وسم از ابن عباس است که گفت در شای  
آنکه مردی از مسلمانان روز واقعه بدر حمله می کرد و می دید فی اثر رجل من المشرکین امامه در پی مردی  
از مشرکان که پیش آن مرد مسلمان بود و اذ مع صریقه بالموط فوقع ناگاه شیخه آن مرد مسلمان آواز  
زدن بتازیانه بالای خود و صوت الفارس یقول دشمنه آواز فارس پس را که می گوید اقدم حیر و م  
اقدام کن ای حیر و م اقدام در آمدن جنک و شجاعت نمودن با پیش آبی ای حیر و م و اقدام به معنی اول  
بفتح همزه سکون فاق و کسر الی است و بر وجه ثانی بضم همزه و ضم دال و حیر و م بفتح همزه و سکون تخانیه  
و ضم زای نام اسب جبرئیل است کل اخی القاموس و بعضی گفته اند نام اسب یکی از فرشتگان  
است اذ نظر الی المشرک امامه حیر مستلقیا ناگاه ناگاه کرد آن مسلمان بسوی مشرک در پیش خود  
که بر زمین افتاد بر قفا فظفر الیه سر باز نگاه کرد و پیش خود بسوی مشرک فاذا هو قد عظم انقه  
پس ناگاه آن مشرک به تحقیق زده شده است برینی او دید آه است اثر زد و برینی او و بخام بکسر  
نشان برینی مشرک به تحقیق رسید و بوزجراحت برینی و لیدین الخیره و زید و بانی ماند و بود اثر آن

بر منی و باین است اشارت قول فی سبانه عنه علی الخ طوم (باب المعجزات)  
و شق وجهه کفر به السوط و شگانه شده بود و وی آن مشرک مانده و درون تاریانه فلما حضر ذلك اجمع  
پس سبزه شد جای ضربه همچنانکه باقی می ماند اثر ضرب سبزه است بیا فقیهه الا انصار وی پس آمد  
انصاری که همان مرد مسلمان است که دیده بود مشرک را بآن حال فحدث رسول الله پس خبر داد پیغمبر  
خدا را صلی الله علیه و آله و سلم آنچه دیده بود از شبنم آن آواز و درون سوط بر مشرک و افتادن او بر  
زمین تا آخر آنچه گذشت فقال صدقت پس آنحضرت گفت بانصاری راست می گوئی ذلك من مدد  
السماء الثالثة آن مذکور از کتب فرشتگان از آسمان میوم بود فقتلوا یومئذ سبعین پس  
کشتن فرشتگان و در روز هفتاد کس از مشرکان و اسیر و سبعین و اسیر خند و بعد کردند هفتاد کس  
را رواه مسلم ۸۰ و عن سعد بن ابی وقاص قال رايت عن یمین رسول الله صلی الله علیه  
و آله و سلم و عن شامه یوم احد و رجلین گفت سعد دیدم من را سبای آنحضرت و از جانب چپای  
او روز واقعه احد و در دراکه علیهما اثیاب یضیان و در دجای میفید بود و یقاتلان کاشدا القتال کشتن و کار  
را می کردند هم جو سخت تر بین گذر از و کشتن کردن ما را ایتها قبل و لا بعد نه دیدم من آن دو مرد  
را پیش از آن و نه پس از آن یعنی جبرئیل و میکائیل می خواهد سعد من ابی وقاص بآن و در جبرئیل  
و میکائیل را این تفسیر از وادی است و لابد سماع از آنحضرت و اخبار و نبی صلی الله علیه و آله و سلم خواهد  
بود متفق علیه ۹۹ و عن البراء قال بعث النبی صلی الله علیه و آله و سلم رهطاً الی ابی رافع  
روایت است از براء بن عازب گفت برابک سخت و فرستاد آن حضرت کردی را بسوی ابی رافع  
بودی که گیت دمی ابوا لک حقیق بضم حاء و هاء و فتح قاف اولی سکون تخانیه میماند و قاف که دشمن  
ترین و دشمنان آن حضرت بود که عهدت کنها کرد و فقه که بها نمود و همچو پاکر و دو و حصنی که و است پناه  
جست پس آنحضرت رجاحت را بر وی رکاشت که بخ ف و او را بر کتد و ملاک کت زند فلان خل  
علیه عبد الله بن عتیک بیته لیلا پس در آمد بر ابی رافع عبد الله بن عتیک بفتح عین مابه و کسر ف و تانیه  
برد زن عتیک که از مشاهیر انصار است خانه ابی رافع را در شب و هو نائم فقتله و حال آنکه وی در خواب بود  
پس کشت او را فقال عبد الله بن عتیک فوضعت السیف فی بطنه حتی اخل فی ظهره پس نهادم  
شیر را در شکم وی تا آنکه گرفت و در پشت او در گذشت از آن فقر فت انی قتلته پس شش ختم من  
و یقین دانستم که کشتن من او را فجعلت الفتح الا بواب پس در ایستادم من کفی کشتایم در پای  
حسن او را تا در آید آن رهط نیز که فرستاده بود آنحضرت ایشان را همراه من برای کشتن او و درون  
در ایستاده بودند و شریک شوند در قضیه و بنجد الله بن عتیک بجایه غریب در آمد و بود و تفصیل این  
در کتب سیر مذکور است و در صحیح بخاری نیز در اوایل کتاب المنازی بعد از غزو بدر حدیث آن مذکور

است و بنایت غریب و عجیب است حتی التزمیت الی درجة فوضعت رجلی (با المعجزات)  
 تا آنکه رسیدم پای زین پس نهادم پای خود را بر پای زین فو قعت فی لیلة مقبوة پس افتادم  
 ازان پای زین بسبب اشتبا های زین بر زمین در شب مهتاب فانکسرت ساقی پس  
 شکست ساق من فقصبتها بعمامة پس بر بستر ساق را بدستاری فانتقلت الی اصحابی پس رفتم  
 من پیروی یاران خود که بیرون در ایستاده بودند فالتهمیت الی النبی پس رسیدم من بجنبه پیغمبر صلی  
 الله علیه و آله وسلم فجللته پس خبر دادم آنحضرت را بقضیه کشتن وی فقال ابسط رجلك پس  
 گفت آنحضرت فراح کن و دراز کن پای خود را فبسطت رجلی پس فراح کردم پای خود را ففهمتها پس  
 بیدار گشودم و دیدم بر ساق دست بهارک خود را فکنا تمام اشتکها قط پس به شد ساق من گویا که شکایت نکردم  
 سابق را و در دستم نشستم ازان هرگز شکایت در اصل به معنی که کردن به معنی در و دیوار سی یزاید رواه البخاری  
 ۱۰۰۰ و عن جابر قال ان یوم الخندق لحفر روايت است از جابر گفت که در روز خندق که عبارت  
 است از غزوه احزاب سی گندیم خندق را و خندق گوی که کرد شهر بمانند مهر بگنده و قصه آن مذکور  
 است در احادیث و کتب سیر فخرجت کلبه شد یله پس پیش آمد و پیدا شد زمین سخت که کندن  
 آن آسان نبود و گدیزه بضم کاف و سکون دال و تخمیناً زمین سخت میان کوه که میزد و کندن در وی کارگاه  
 فجاء النبی پس آمد باضحاب نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فقالوا انک کلبه خرجت فی  
 الخندق پس گفتند این زمین سختی است که پیش آمد و سخت در خندق فقال انا نازل پس گفت  
 آنحضرت من فرود آیم ثم قام سراً ایستاد و بطنه معصوب و بجزو شکم آنحضرت بسته شده بود  
 به سکی از جت کر سکی و لبثنا ثلثة ايام لا یذوق ذواقا و درنگ کرده بودیم ماه روز در  
 حالی که نمی چشم هیچ چشیدنی را و ذواق هیچ آنچه چشیده شود از ما کول و مشرب یعنی گرسنه بودیم  
 و در روز گذشت بود که هیچ نه چشیده بودیم فاجعل النبی صلی الله علیه و آله وسلم الهمول پس  
 گرفت آنحضرت بین ما فخرت ففاد کشید ما هیل پس زویران که به پس کشت آن که به  
 بوده و یکبار ویزان مول بکسر میم و سکون مهمه آهی که شکسته و شکافته می شود بوی کوه و کینت هیچ کانت  
 و کسر مثله تل و یک و ایل بر وزن الفعل به تخنید و یک ویزان روان فانکفرت الی امراتی  
 جابری گوید پس چون مشاهد کردم اثر رجوع را در آنحضرت بر کشتن و میل کردم در فتم پیروی زن خود که  
 بایم وی بهیادست من و انصاری بود فقلت هل عندک شیء پس گفتم من آباء هست نزد تو چیزی از طعام  
 و اسباب آن فانی را بیت بالنبی پس درستی من دیدم به پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم خدما  
 شد یله اثر کر سکی سخت را فخص شیخ خا و سکون میم و فتح نر آمده کر سکی چنانچه غمزه و خمیرص و خمسان مرد  
 باز یک و لا غشکم از کر سکی فاخرجت جرابیه صاع من شعیر پس بیرون آمد آن زن انسانی را

که در وی پیمانۀ از خود و جراب بر سر و فتح آبان از جرم و نجر آن و لنا بهمة حاجن (باب المنعجات)  
 و ما در غار که بود خانه پر و در بهمه لیلج باد سکون نایج پیش و فی الصراح همه شود و بزر چون بر و بزر عالم تر و داده و دور  
 بعضی نسخ بهمه بافظ نصیر و داحن بحجم از حیوان آنچه در خانه الفت گرفته باشد فله لبعثها پس ذبح  
 کرد و من آن همه را و طحنت الشعیر و آس کرد و زن من جو داد و بعضی نسخ بنظم تا نیز تصحیح کرد  
 اندیشه من آس کرد و جو را حتی جعلنا اللحم فی الیومة تا آنکه که دانیدیم و انداختیم گوشت را در  
 دیگ و بر سر بنظم موده و سکون را و دیگ از سبک و آلان نیز ستارفت و در عرض دیگ از سبک  
 است و بر سر می گویند و قدر کم می گویند ثم جئت النبی سمر آمدیم من پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم  
 بمسار دقه فقلت پس سر کوشی کردم آن حضرت را پس گفتم یا رسول الله فبعنا بهمة و طحنت صاعا  
 من شعیر ذبح کرده ایم ما بزر عالمی را و آس کرده است زن من با من پیمانۀ را ما از جو این مقداره چیزی  
 حاضر است ففعال انت و غفر معک پس بیانو و جماعه بانو زفر و تفتیش کردی از مردان کم از ده فصاح  
 الی نبی صلی الله علیه و آله و سلم یا اهل الجنه ق ان جاءوا صنع صور افحی هلا بکم پس آواز  
 در داد آن حضرت و گفت ای اهل خندق بدرستی طاب رخت است مهانی پس شتابی کنید و بیایید  
 و سود بنظم سین و سکون را و طعامی که خوانده شوند مردم بدان لفظ فارسی است که بر زبان شریف آنحضرت  
 رفته و چند لفظ دیگر هم هست از فارسی که آنحضرت آن را امرت ساخته فقال رسول الله پس  
 کنت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم لا تنزلن بر منکم ولا تعجزن هینکم حتی اجن فرد و بیارید شما  
 دیگر خود را بدانان نه پزید خمیر خود را اما آن که بیایم من و لا تنزلن بنظم فوقانیه و سکون نون و غم لام و تخمین  
 لیلج تا و ضم را و هر دو بصیغه حق و جاء و آمد آنحضرت ظاهر جت له عیینه پس بران آورده از من برای  
 آنحضرت خمیری که داشت فبصق فیہ پس آب دهان مبارک انداخت در خمیر و ببارک دعا کرد  
 به برکت و زیادتى ثم عمل الی بر متنا پس سر قصه کرد و آمد بسوی دیگ ما فبصق و ببارک ثم قال ادهی  
 خابو فقلت بحجر معک پس سر گفت آن حضرت بر من بخوان و بطلب زن مان پزیده را پس باید که پزیده همراه تو  
 واقع می من بر منکم و بکمش گوشت بخانیر از بر سر خود مان و لا تنزلوها و فرد و بیارید دیگران  
 و هم الف جابری گوید و این اهل خندق هر از کس بودند فاقسم بالله لا تکلوا پس سو گندی خود را پزیده را آئینه  
 خوردند این هزار کس حتی ترکوه و انصرفوا تا آنکه باقی گذاشته آن را و بر کشند و آن هر متنا لفظ  
 کتابی و بدستی دیگر آئینه می خوشه چنانچه بود و عطیه منی جو شیدن و یک هکذا فی کلام الشارحین  
 و ان عیینه لایخیز کما هو و بدستی خمیر آئینه پخته می شد چنانچه بود و متفق علیه این همه از برکات آن  
 سید السادات و منیع البرکات بود صلی الله علیه و آله و سلم که زمین و آسمان و قاع و باطن از برکات  
 و نعم وی پر است و تصور باید کرد که چقدر ذوق و سرور از این سود و دل باقی اهل حضور با صلی الله علیه و آله

باشد تا دان دلی و خوشا باطنی که برکت آن رحمت قضا محسن و دوزخی را بداند (باب العجرات)  
 بکند این فقیر و باز از مکه که در مصی است از زنده فروشی می بشود که بر نزدیکی خود آب می آید  
 و می گوید یا بزرگه الهی تعالی و انزل لی ثم لا تر تخلی ای برکت پیغمبر یا و بمنزل من فرود آ می پس از آن  
 هرگز کوچ کن اللهم صل وسلم و زود و ارك و کرم علی سیدنا و مولانا و برکتنا محمد و آله و صحبه  
 اجمعین و زنجیری برآمد جان عالم و ترجمانی الهی ترجمه آن خبر حمد لله العالی و زنجیر دامن اجرا فرغ نشینی  
 و عین آینی قضا دان ز قول الله جللی الله علیه و آله و سلم قال اعمیاء حین یستغفرون الخندق  
 فیتعمل یسع راسه و یقول روایت است از ابی قتاده که از مشایخ صحابه است که آنحضرت گفت  
 مر عمار بن یاسر را در راه گاهی که می کند آن حضرت با چهار خندق و آب پس شروع کرد آنحضرت که مسیح  
 می کند سر عمار را و پاک می کند گرد از سر وی و می گوید تو من این سمیه ای شدت او مشقت و محنت  
 یاسر سمیه رضی الله عنین تمهله و فتح خیم و تشدید تخمیه نامبر ما و در عمار است که بشانان شد بیکه و عذاب کرده  
 شد در دین خدا و بیرون نیامد از آن تا آنکه خبر از او ایوچن لعین و در فرج وی زد بکشت او و آب پس آنحضرت  
 سختی و محنت چهار بار ایادی کند و ندای کند آنرا و در حقیقت مراد از ابی عمار است و لهذا فرمود تقتلك الله  
 البیاضیه می کشد ترا بکر و می که یعنی می بکشد و بیرون می آیند ابی اطاعت ایام بر حق مراد باین قه معاذیه و تو هم  
 اوست زیرا که قتل عمار در حربه صفین است و عمار بنا بر این بنی علی بود و دوزخی باز دلائل چنانست علی  
 است در این قضیه چنانکه آورده اند که عمر و بن العاص نزد معاویه آمد که بجهت کار بی مشی کل پیش آمد  
 که عمار بن یاسر مرد است ماکشته شده بیاور گفت مشی کل چیست گفت من شنیدم که آن حضرت بعمار گفت  
 تقتلك الله البیاضیه معاذیه گفت که عمار را با کاشیه ایم علی کشت که او را بیکشت آورد و در بعضی  
 اخبار آورده اند که معاویه بهر دین العاص گفت تو حجب مردی بوده که در کیمز خود می نیزی و اسیر اعلم  
 و این حدیث را طرق کثیره بالغ بر سه شصت و نوزده جا که در کتاب التعمیم البیاضیه ذکر کرده ایم و در بعضی  
 اخبار به غیب است که از قتل عمار بر وجه مخصوص خبر دادند از اواده مسلم ۱۲۰ و حسن سلیمان بن اصره  
 بضم صاد مهاد و فتح را ابو لمعرفه خراجی کوفی میانی است و یو دوی و عینی الله عنه جبر فاضل عابد مشی عالمی  
 داشت و شریعت نبود و در قوی خود و اخیر بود بر زبان کینه امام شهید حسین بن علی ارضی الله عنهما و جلی کیمز  
 را بران آورده و خانه و در دهان حال شهید شد و در سن نو و ده سال و عینی الله عنه قال قال البیاضیه  
 صلی الله علیه و آله و سلم حین ارجلی الاحزاب گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میانی که در  
 کرده شد در پستان کرده شده که در غر و خندق بر جاک و عادات آنحضرت اجتماع اتفاق کرده بود و  
 و غر و خندق را غر و اخرا ب نیز می گویند بمن جنت که مشرکان و یهودانه گروهی کافر این اتفاق کرده  
 آمد و یو دوی پس بر در دگر تنالی با دگر شکر با تر تاد از ملاکه که در هم و بر هم کردند ایشان را چنانکه در

انجا دیش و کتب سیرت کور است و اجلی بانظر محول و معلوم هر دو در این است است (نات المعتبر ۱۰۱)  
 پس آنحضرت از طریق الجبل از غیب فرمود والان تعزوه هم ولا یغزو فانا به تشدید نون اکنون غزائی کنیم  
 با ایشان و از غزائی که با ایشان دارد آنرا چون تسبیح الیهیم و تائید بر می کنیم بنویسند ایشان را و میرویم بر سر  
 ایشان و غنی آمد ایشان بر سر مادم چنین شد که بعد از این عزم قدم مشرکان بمیدینه بختک مسلمانان بنیاده  
 و مسلمانان بر ایشان در فتنه و قحط فاکر و در راه الجحاری ۱۳۰ و عن غایبته رضی الله عنها قالت لما رجع  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من الجحلی که برگشت آنحضرت از غزو الجحلی و انحرام  
 کناره و توضیح السلاج و نهادن راج جناب را به جهت فراخ از جناب او غسل و غسل کرد و در بعضی روایات  
 آمده است که کت جانب هر شسته بود یعنی غسل بود تمام کرده بود که اقامه جبرئیل آمد نزد آنحضرت  
 جبرئیل و هو یفقد و الله من الغبار و حال آنکه جبرئیل می افشاند سر خود را و پاک می کرد و از گرد و غبار  
 خدشیدن بدن آنرا و در مقامی قد و وضعت السلاج و پس گفت جبرئیل آنحضرت: تمقین نهاده می شود سلاج را  
و الله قد اوضحه شما که نهاده ام سلاج را چنانکه می بینی اخرج الیهیم بیرون آئی بنویس این کاران  
 فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم فاین پس آنجا بروم و بنویس که بیرون آیم فاشار الی  
 بنی قریظ که پس از آن است که در جبرئیل بنویس بنی قریظ که قوی از یهود بود و بنویس چهار میل از مدینه بود و مدینه  
 در الشبه و الاثنی اثنا عشر مایه است و بنویس قریظ که آنحضرت در ایام محاربه ایشان در اینجا اقامت داشت  
 و ناز می کرد و والله از قوی و در آن مکان سکونت می نمود و آن در جانب شمال مدینه است  
 فخرج الیهی صلی الله علیه و آله و سلم الیهیم بیرون آمد آن حضرت و رفت بنویس بنی قریظ  
 و متقی حلیه و فی روایة للجبار فی قال انزل کانی انظر الی الغبار و اطعافی من فانی الی عظم گفت  
 این گویا که من نگاه می کنم بجانب عباد که بر می خاستند و کوبه بنی غنم را فتح بین آمد و سکون نون و الفح و ان  
 بر آمده نام قریظ است انما یجاء ذاق الیهیم ذای و فافین کوبه هو کتب جبرئیل از احاطت سواران  
 که همراه جبرئیل بودند و در بعضی نسخ خطی بود که این ظاهر را است و هو کتب با کسر کاست جماعه سواران و پیاده  
 کل افی القاموس و از عبادت نهاده مخصوص آن بنویس در این مفهوم می شود که تسبیح کنند خرمی و آسمانی حسین سار  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هنگام سیر کردن و ارفق بنویسند صلی الله علیه و آله و سلم  
 الی ابدی قریظ بنویس این قبیل و آنرا از آن سیرکنان است سلاج پوشیده با بوی کیش بر این جنک و  
 و در آن اعداد از هو کتب نهاده و انما یجاء و منی شد و ع و عن جابر قال عطش الناس یوم الیوم الیوم الیوم  
 گفت جابر تسبیح شد و مراد هم از هر حدیث به تحفیظ و ثبت شد و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 بمن آید که ذکوة و حال آنکه آنحضرت در پیش روی رکوع بود و الفح را از طریق از حرام که وضو خدش و بنویس  
 قزو ضاً منته پس از وضو می کرد آن حضرت از وضو می قتل الناس تسبیح و ستره و می آوردند و مراد آمد

بجانب آن حضرت قالوا ليس عندنا ماء فتوضأ به فذهبوا آبي (باب المعجزات)  
که دفعوا کبریاں و نشر بدو بشیر آن آب را الا ما فی وکونک اگر امین آید که در کوه است فوضع  
الابی صلی الله علیه و آله وسلم یدہ فی الحزکوة پس نهاد آن حضرت دست خود را در کوه فجعل  
الماء یفوار من بین اصابعه پس گشت آب که می جوید از میان انگشتان آن حضرت کما مثال العیون  
مانند چشمها قابل گفت جابر فشر بنا وتوضأنا پس آنو شستیم ما و وضو کردیم باقیل ایجا بر کم کفتم گفته  
شد مرا جابر و ایند کس بودید شما قال لو کنا عاقله لکنا فاکت جابر چند بودید به کن است آن قدر آب  
روان شد که اگر می بودیم ما صد بار را کس هر آید کسیدی بود ما را اکتنا خمس عشر ضاقة و رواه یوسف  
پانزده عندنا علمه است آن بود که گوید ما را و ما بعد و لیکن مقصود اینجا آنست و نیز اهل حدیث  
قوجا بودید جابر فوجی صد کس که اذیل متفق علیه و وحق الخبر عن عازب قال کنا مع  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اربع عشر ساعة یوم الحذیثه کثرت بر او بودیم ما چهارده صد کس و روز  
صد میه و رواست جابر پانزده صد گفت بعضی می گویند زیاد از چهارده صد بود پس آنکه پانزده صد گفت خبر  
کسر را و آنکه چهارده صد گفت کسر را و آنکه اذیل یا فوج فوج می آمدند و نیز فقه و فقی چهارده صد بود و فقی دیگر  
پانزده صد شد یا پانزده صد بود و چهارده صد شد انداز بر غلبه فقی و محسن راست و الحذیثه یعنی و حدیث  
نام جای است نزد کس بوده و از ده میل فخر احناها اقلیم تشریف فیها قطارة پس کشیدیم ما آب را و این  
کذا بشیر و روی ما فطر فیلخ النبی پس دستید این خبر بشیر را صلی الله علیه و آله و سلم افا قاتنا  
فجلس علی شقیزها پس آمد آن حضرت بر سر این چاه پس نشست بر کمر آن ثم دعا با قاتنا  
من ماء بئر عابیه آن حضرت آمدی از آب فتوضأ پس وضو کرد آن حضرت ثم مضض و دعا بئر  
بعد از وضو آب در دهن کرد و حاکم و ثم صبه فیها بئر ریخت آن آب را در چاه ثم قال دعوا غنما غنما  
بئر گفت بندگان را و آن را ساعی نابز شو و فار و و انفسهم پس سیراب کردند و ایند مردم و از انهای دور  
و در کابهم و مرکبهای خود را احتی و اقلوا اما آنکه کوچ کردند از حدیثه یعنی نامت اقامت انسان و سیران انسان  
از آن آب سیراب بودند و اقامت ایشان و در آنجا از دیکر است روز بود و واده البخاری و وحق  
عوف روایت است از عوف که از ابن عباس است هن ابی رجاء از ابی رجاء و عطاء و ابی از کبار تابعین است  
دلاوت وی در زمان نبوت است و لیکن آن حضرت را دیدند و عمر طول یافت بشیر از صد و بیست سال عالم عابد  
بیل ستری است و وفات او در سنه خمس و نایه عن عمران بن حصین که عیالی مشهور است قال کتافی  
مکرم مع النبی گفت عمران بودیم ما و در سفری ما بشیر صلی الله علیه و آله و سلم فاشتکی الیه الناس  
من العطش پس نماز کردیم و در سفری آن حضرت از تنهای قنبرال پس فرود آمد آن حضرت فدعا  
فلان پس خواند آن حضرت فلان را نام شخصی اگر گفت و طلبیدگان یصیه ابو رجاء بود که نام می برد آن



واینان را ابود جا که دای حدیث است از عمران بن حصین و نسیمه عوف (باب المعجزات)  
 و فراموش کردن نام او را چون که دای حدیث است از ابی رجا و عاقلیاد خوانند آنحضرت علی و ارضی  
 الله عنه نیز قال اذهبوا فاعفوا الماء و گفت بر وید هر دو و شاپس طاب کینز آب را اذنا نطقا پس  
 رفتند هر دو علی و آن فلان فطلقنا امرنا بین سرادقین او سطیحتین من ماء پس ملاقات کردند  
 و دیدند زنی را میان دو مراد و یا دو سطیحه از آب امراد و تخمیم و بحقیقت زمانی و در اصل  
 به معنی نوشتن دان و بریدادیه که در وی آب آرد نیز اطلاق می کنند و آن از دو جریم می باشد  
 و گاهی جریم سبوم در وی سید و زید تا فراخ شود که انی القابوس و در فتح الباری گفته مراده مشک بزرگ  
 که زیاده کرده می شود جریم دیگر در سبطه القح سین و کسر طایفه معنی مراده است یا نوعی از مراده از دو جریم  
 که یکی بر بالائی دیگر دوخته شده است فجهاء ابها الی الغبی پس آوردند علی و آن شخص دیگر آن زن را  
 نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فاستنزلوها عن بعیرها پس فرود آوردند آن زن را بیا آن مراده  
 و از شنیدن و منی اول ظاهر است و دعا النبی صلی الله علیه و آله وسلم باناء و غایبه آنحضرت  
 ظری را فقر غ فیه من افوا البحر اذین پس بر نخت یعنی امر کرد بر نختن آب در آن طرقت از دهنهای  
 هر دو مراده و نودوی فی النام اسقوا و آرداده شد و مردم که آب دید خود را یعنی یکدیگر را  
 اسقوا بالفتح امر و کسر او هر دو لغت است و فتح افصح است که اقبل فاستقوا پس آب خوردند و قال  
 گفتن میزان فشرینا مطایفا اذ بعین رجلا پس پوشیدیم مادر حالی که نشسته بودیم چهل مرد حتی روینا  
 ما آنکه سیراب شدیم روینا بالفتح را و کسر و او فملا فاکل قریة معما و اداوة من بر کردیم و هر یک یک و هر مطهره  
 که با ما بود یعنی هر طرف که با ما بود فی الصراح ادا و اطهره یعنی آب و سنان و ایم الله لقد اقلع عنها  
 و انها لیخیل علینا انها اشد ملئة متوا حین القلاء و سوکد خدا را آید بحقیق باز داشتند آن مراده و  
 حال آنکه بدینستی آن مراده هر که یزد و خیال انداخته می شود بر ما که آن مراده سخت بزرگتر است  
 از روی پر شدن از خودش که در نخست بود یعنی به آب خوردند و هر که دند و آن مراده بحال خود بود و هم چنان  
 بر بود که نخست بود و برای میانه فرمود که از نخست بر ترو و اقلع بضم هاء بلفظ محمول و محمول مضارع محمول  
 از تحیل و ملئة کسر نیمه و کون لام و اندی نیز محمول است متفق علیه ۱۰۷ و عن جابر قال مرنا  
 مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حتی فرلنا و اذنا افیح فدا و حای مهامه گفت جابر سیر کردیم  
 با آن صحیرست ما آن که فرود آمدیم و دای فراخ را غلب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
 یقضی حاجته پس دانستند آن حضرت که قضا کند حاجت خود را مراد حاجت انسانی است فلم یرشأ  
 و استقر به پس ندید جری را از دیوایان و شک که برده کند بد آن از مردم و اذ اشجرتین بشاطعی  
 الوادی و ناگاه دید آن حضرت دو درخت را در که راه وادی و در و ابی شجران و این افظ ظاهر



تا برتر است فانطلق رسول الله بس وفت بغيره اصابه عليه وآله وسلم (باب المحتجرات)  
 الى احد يهيا سوي يكي از اين دو درخت فاخذ بخص من اغصانها بس وفت آن حضرت شاهی  
 از شاخهای آن درخت را فقال انقادني على باذن الله بس وفت آن حضرت که در آن روز فرمان  
 برداری کنی که و آید بر من بدستوری خدا فانقاد معي بس که در آن روز آن درخت با آن حضرت  
 کما البصير المشهور الذي يصانع قائدا ما به شرجوب و درین کشته که بملا و حیت و فرمان برداری  
 می کند از پیش کشنده و خود را حشاشین بکسر جار بکشد و ششین بکسر تن جوی که در این ششتری اند از دنیا  
 بیشتر و شتاب تر شود و را قیاد و مصانعت و در اصل یعنی رشوت دادن و دلاست نمودن است و مراد  
 انقادنا بعت و انقادنا است حتی اتی الشجرة الاخری تا آید آن حضرت درخت و دیگر را فاخذ بخص من  
 اغصانها بس که شاهی از شاخهای او را فقال انقادني على باذن الله فانقاد معي  
 کلک هم چنان که درخت نخست آمد و بوجهی اذاکان بالانصف ما بینهما تا وقتی که شد آن حضرت  
 در میان راه آن دو درخت منصف بفتح ميم و سکون نون و فتح صا و جای میان دو جا قال التیما علی باذن  
 الله وفت آن حضرت هم بکسفت بر من بدستوری خدا الیام اتفاق کردن و سازداری نمودن فالتامها  
 بس هم چسبیدند آن دو درخت فجلست باحدث یقین جاری گوید بس نشستیم من و رحالی که  
 حدیث می کنم نفس خود را و سخن می گویم با وی یعنی در وقوع این امر عجیب که دیدم از آن حضرت با خود گفتیم  
 که این چیست و چگونه است با و چیزهای دیگر چنانکه عادت انسان می باشد که با خود در سخن می باشد و آنرا  
 حدیث نفس می گویند فقیات معنی لفظة بس ظاهر شد از من الاتفاق و تکرار بستنی بجای یعنی مشغول  
 بودم به نفس خود و التفات نداشتم به چه چیز بس التفات کردم و بکسر ستم فاذا انان رسول الله صلی  
 الله علیه و آله وسلم مقیلا بس ناگاه می بینم آن حضرت را که روی آورده است باین جانب و اذا  
 الشجرةین قد افترقتا و ناگاه می بینم آن دو درخت را که به تحقیق جدا شده اند فقامت کل واحدة منهما  
 علی سابق بس استناد به یکی از آن دو درخت بر تن خود چنانکه بر حالت اصلی خود بود و رواه مسلم ۹۹  
 و عن یزید بن ابی عیینة بنیم عن و فتح با تابی فتم است مولى سلمة بن الاکوع قال رأیت اثر ضربة  
 فی سابق سلمة بن الاکوع وفت بریدیدم نشان زدن و سابق سلمة نقلت بس کتم با تابی سلم  
 کنت سلمة بن الاکوع است ماله الضربة چیست این اثر ضرب قال ضربة اصابتني يوم خيبر وفت  
 این اثر ضرب است که رسید و مراد از خیره خیره و ضربه ضربه رسید که مردم گمان بریده که مرد فاقیت المنی بس آمدیم  
 ساهم یعنی کشته شد و مراد یعنی ضربه شد رسید که مردم گمان بریده که مرد فاقیت المنی بس آمدیم  
 را صلی الله علیه و آله وسلم ففت فیه ثلاث نقبات بس و دیدم آن حضرت در آن موضع سه دندانی  
 فما اشدکیتهما حتی الساعة بس شکایت نکردم آنرا و دیدم نشدم تا این ساعت رواه البخاری

۱۹۰ و عن انس قال بعى النبي صلى الله عليه وآله وسلم زيدا  
 وجعفر او اذن روضة اللداس گفت انس خبر سازد آن حضرت بموت زيد بن حارثة و جعفر بن ابی طالب  
 و عبد الله بن رواحه از برای مردم قتل آن یارقیسم خود هم پیش آن که نباید مردم را خبر موت ایشان  
 داین سه صحابی در غزو موته بضم میم که شهری است از ثمام و در مسند ثمامه شهید شدند و مسلمانان سه هزار  
 بودند و مردم صد هزار و تمام این قسم مسطور است و در کتب سیر فقال بس گفت آن حضرت در بیان کیفیت  
 شهید شدن ایشان اخذ الراية زید گرفت و ایت را نخستین زید بن حارثة فاصیب بس کشته  
 شد ثم اخذ جعفر فاصیب پس بر گرفت و ایت را جعفر بن ابی طالب بس کشته شد ثم اخذ  
 بن رواحه پس گرفت و ایت را عبد الله بن رواحه فاصیب بس کشته شد و عیبه تغرفان می  
 گفت آن حضرت این حکایت را در دو چشم آن حضرت اشک میرفتند حتی اخذ الراية  
 سيف من سيف الله با آنکه گرفت و ایت را آنکه لقب او شمشیر است از شمشیرهای خداى يعنى  
 خالد بن ولید و کونید که هفت شمشیر از دست خالد بن ولید در آن روز کشته شد حتی فتح الله  
 عليهم تا آنکه کشته شد اى تعالى بر مسلمانان پیغمبر نعت داد ایشان را بر مردم و مسلمانان از  
 دست ایشان سلامت ماندند رواه البخاري ۲۰۰ و عن عباس قال شهدت مع رسول الله  
 صلى الله عليه وآله وسلم يوم حنين گفت عباس حاضر شدم با آنحضرت در روز غزوه حنین که بعد از فتح  
 که واقع شد و حنین بضم حاء و هاء و فتح نون اولی بعد آن تحمیت کن است نام موضعی است میان مکه و طائف  
 و در اعراف فلما التقى المسلمون والكفار ولي المسلمون تدبرین پس هنگامی که پیش آمدند  
 یک دیگر مسلمانان و کافران بر کشته مسلمانان در حالی که پشت دهنده اند و به حقیقت این بهر محبت بود  
 بلکه بر کشته بناه آن حضرت آمد تا استنداد جوید از حضرت وی و الحمد لله که لای بود از مسلمانان که  
 واقع شد فطقی رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم یرکض بغله قبل الکدار پس در استنداد  
 آنحضرت که می جنباند استرخو در آنکه نام وی دلیل بود و بجانب کفار رکض جنبان داد و پای و قبل بکسر  
 قاف و فتح موه و جانب و این غایت جرات و فحاشی است که در جهان میر که کسی با ستر نازد  
 و انا اخذ بلجام بقله رسول الله عباس می گوید رضی الله عنه و حال آنکه من گیرده ام لکام استر بهر  
 خدا را صلى الله عليه وآله وسلم اکفها ارادة ان لا تصرع در حالی که باز می دارم بغله را از جفت  
 خدایش این که شتابانی نماند و نیز در ابوسعید بن الحارث اخذ برکاب رسول الله صلى الله  
 عليه وآله وسلم و ابو سعید بن حارث بن عبد المطلب ابن عم رسول الله که از قبیان قریش و  
 منجنان عرب بود و گیرند و در کاب آن حضرت را نماند و اگر فرضا ناز و در کاب باشد فقال رسول  
 الله صلى الله عليه وآله وسلم اى عباس ناد اصحاب السرة پس گفت آنحضرت اى عباس

آورده خداوندان سمره را بفتح سنی و ضم می نام درختی است که بیست (باب المعجزات)  
 کردند زیرا آن درخت پیه که آن را ایمنه الرضوان خوانند یعنی نداده اهل طایفه را که درین وقت  
 برسد فقال عباس وکان رجلاً صبیحاً پس گفت عباس و بود عباس مردی صبیح بفتح صاد کسر  
 تخانیم شده و مرد بلند آواز میبانه صامت بقلت با علی صوتی عباس می گوید پس کنتم من بآواز بلند خود این  
 اصحاب الممونه کجا اند اصحاب سمره فقال پس گفت عباس و الله لکان عطفهم حین  
 سمعوا صوتی هر آینه گویا باز بر کشتن اصحاب سمره هنگامی که شنیدند آواز مرا عطفه البقر علی اولادها  
 بودند بر کشتن گاو ان بر بچه های خود که چگونه نیز در محبت و شوق می آیند هم چنین این جماعه آمدند فقالوا  
 پس گفته برای اظهار خدمت و طاعت و امثال امریا لمیک یا لمیک قال گفت عباس فاقفوا  
 و الکفار پس کشتن کردند با کفران و الدعوۃ فی الاقصاء و دعوت یعنی استعانت و ندا کردن در  
 انصار و یقولون می گفته غایبان یا معشر الانصار یا معشر الانصار می گفتند ای گروه انصار آمد  
 کنید و یاری دهید ثم قصرت الدعوۃ علی بنی الحارث بن الخزرج سر کونا کرده شد دعوت بر اولاد  
 حارث بن الخزرج انصار اولاد و برادران یکی اوس دیگر خزرج و بنی حارث از اولاد خزرج اند  
 فظفر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هو علی بقله کالمطاول علیها الی قتالهم پس نگاه  
 کرد آنحضرت و حال آنکدوی بر است بر خود و دو ماند که دن دراز کند و در نگر ستن بر بنده بسوی  
 قتال ایشان یعنی صحابه قتال می کردند و آن حضرت علیه السلام کردن دراز کرده بجانب ایشان  
 می دید فقال هذا حیی الوطیس پس گفت آنحضرت این هنگام گرم شدن جنگ است و طیس  
 بفتح واد و کسر طاء مهمله به منی تو راست و مراد اینجا حرب است فی الحراج فی طیس تو را آهسته و گفته  
 اند که این عبارت از هیچ یکی پیشتر از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مشیده نشده است ثم اخل  
 حصبات پسر که رفت آن حضرت چند سنگ بزرگ فرسی برون و جوه الکفار پس انداخت آن سنگ بزرگ  
 و ابروی کافران ثم قال انهزموا و رب محمد پس گفت آنحضرت شکست خوردند این کافران  
 سوکنند به پر در و گار که فوالله ما هو الا ان رماهم بحصباته پس بخداسوکنند نو و آن الزام نگردد بسبب آنکه  
 انداخت آنحضرت ایشان را بسنگ بزرگ های خود یا بود و افغ مگر انداختن سنگ بزرگ اما فمالک اری حد هم  
 کلایلا پس همیشه بودم من که می دیدم نیزی ایشان را که و امر هم مدبر اوی دیدم کار ایشان را  
 پس رنده رواه مسلم و عین ابی اسحق نام او عمر دین عبد الله سبعی بفتح سین مهمله و کسر موحه  
 و یون تخانیه نسبت بسج که نام مردی است بود ابواسحق از مشاهیر تابعین کثیرا که وایه شده از سی و  
 هشت صحابی سماع دارد و قال قال رجل للهراء گفت ابواسحاق گفت مردی مرا این عازب را که از مشاهیر  
 صحابه است یا با عماره کینت برادر است فوراً یوم چنین آبا که بختی شما از پیش کافران و از چنین

قَالَ كُنْتُ بَرَاءَ اللَّهِ مَا وَلِيَ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ يَسْتَبْشِرُونَ (باب المعجزات)  
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم و لکن عرج شبان اصحابه ليس عليهم كُفْرٌ صلاح و لیکن این ستمه در بود  
 که بدون آمدن جو انان از اصحاب آنحضرت که بنود بر ایشان بنسب و سزاخ فلحقوا قومًا رماة لا یکاد  
 یسقط لهم سهم پس پیش آمدند گروهی و مانند کافران که نزدیک بود که یغلبه مرا ایشان و آفری یعنی این چنین  
 تیر اندازان بودند که خفانی خود بر ایشان فوشقوهم دشقانا یکادون یسقطون پس تیر انداختند  
 آن گروه این جوانان و تیر انداختی که نزدیک بود که خطا کنند فاقبلوا هنالك الی رسول الله پس روی  
 آوردند این جوانان آنجا سوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یعنی عاصی را که است پناه بان حضرت  
 آوردند و رسول الله و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی بغلة بیضاء بر اسب سفید خود بود که آنرا  
 ولول نام است و ابو سفیان بن الحارث یقرؤه و ابو سفیان که ابن عم آن حضرت بودی کشید آنحضرت  
 و ایستاد و او را که در دگاب آن حضرت بود و فخرزل و استعصر پس فرود آمد آن حضرت از غله و طالب  
 حضرت یکر در دژ خود دعا کرد و وقال و گفت آن حضرت چنانکه عادت غازیان می باشد و بدح نفس خود  
 برای اظهار جلالت و شجاعت و تحکیم بر و آتش انا اللہ لا کذب من پیغمبر ما هیچ دروغ نیست  
 و زمین الالبون عدل المطلب من پسر عبدالمطلب که مشهور بود و شرف و عزت و کرم ثم صفهم پسر  
 صف بست آن حضرت صحابه را و استاده کرد و دست در او و مسلم و للبشاری معتقد و روایت کرد این حدیث  
 رواه مسلم و مرتجاری را است معنی آن و لفظش مرسم دانست و فی روایة ابنه دوز و ابی مرتجاری  
 و مسلم را هر دو آمده است که قال البراءه گفت براء بن عازب کنا و الله اذا امرنا بالبأس فتقی به و دیم  
 و توفیق که سرخ می شد عذاب یعنی قتال و سرخ شدن قتالی سختی و تدنی او است چنانکه کسی در دست  
 و خصب می شود و قایمی کردیم و پناهی جستم بان حضرت و ان الشیاع بینا الذی یحاذی به و درستی و لرزه  
 مردانه را کسی می یزد که مقابل می ایستاد و ای و در جای که وی می بود بر جای می بود یعنی اللہی یعنی با پیغمبر صلی  
 الله علیه و آله و سلم و یجزه اینجا نزول و استیضار و دیگر فتن سبک بر ما انداختن آن بجانب  
 کفار و هرگز نیست خود و این ایشان بدان که در حدیث اول مذکور است و ذکر حدیث ثانی برای تمهید  
 قصه چنین است و بعضی گفته اند که انشاء شجرمان بان حضرت و پناه جستن ایشان یوی و در اسنابل این  
 موطن میخراست و امرت بیرون از جریان عادت و بحین سلمة بن الاکوع قال غزو و قابع  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عنینا فولي صحابة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 گفت سلمة بن الاکوع غزا کردیم با همراه آنحضرت غزو و چنین را پس برکشید و دست و او را بعضی از  
 اصحاب آنحضرت فلما غشوا الفخ من حجة و ضم شین محمده رسول الله پس از گامی که نزدیک آمدند  
 و قصد جیانیت کردند کافران با آن حضرت غزل من البغلة فرود آمد آن حضرت از اسب ثم قبض قبضة من



برتر کرد چون نامی نشد فن به شمشیر کرد و الله اعلم فاشهد رجال من  
 المسلمین الی رسول الله پس شهادت رفته و دویدند مردان از سگمان موسی به تبرکده اصلی الله  
 علیه و آله وسلم فقالوا پس گفته یا رسول الله صدق الله حدیثك راست گردانید خدای تعالی فن  
 بر آن گفته بودی آن مرد از اهل نارا است قتل فلان و قتل نفسه به تحقیق به عرو و اهلان یعنی  
 آن مرد کشت خود را فقال رسول الله پس گفت بشیر خدای صلی الله علیه و آله و سلم الله اکبر اشهد  
 انی عبد الله و رسول الله گوای میمسم که من پندارم خدایم و فرستاده دی گاهی که بخرد ظاهر می شد آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم گوای میمسم که برسانیت خود از بهشت باز کی پستی که میمسم ای شه در آن و بهشت عیان برای  
 نبیه و یقین مردم بدان و فرمود آن حضرت یا لوالدکم فاذن لا یدخل الجنة الا مؤمن ای بمان  
 بر خیز سن اعلام کن مردم و اولین که در نمی آید بهشت را مگر مسلمان و ان الله لا یؤید هکذا المذنبین  
 یا ایها الملأجور و بدستی خدای تعالی قوی نمی گرداند این دین را بر دواج و جهاد و قتال و بی قیودی  
 فرمان و جنگی کردن و و الله المذنبون ای حدیث دلالت دارد بر آنکه قاتل نفسش و زود و زنج است  
 و مذنب است که با کفر من ارتکبتم و تصدیق ایمانی و او دخیله در نارا قتل می یابد و او هم چنین است حکم  
 قاتل مومن عمد او قاتل غیر خود قاتل مومن است و در قرآن مجید حکم قاتل مومن و ماله کرده و عاقدان  
 تاویلات دارند و جعلی که شریک از اهل طهارت اند که اگر به مومن است و این قسم مومن بخنده  
 است و نارا پس ایشان نارا را مخصوص بکار فرمی دارند اما این قول شهادت است مخالفت اجماع  
 اهل حدیث است و جماعت و در خصوص این مرد که قصه او در حدیث است که شهادت می گویند که وی  
 منافق بود چنانکه خطیب بغدادی گفته است یعنی و واقع منافق بود و اگر به ظاهر بود ذائق وی و الله اعلم  
 و عمن جایشه راضی الله عنها قالت سحر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حتی افه  
 انی لیل الله فعل الشی و ما فعله روایت کرده شده است از عایشه که گفت سحر کرده شده آن حضرت  
 تا آنکه هر آینه در خیال انداخته می شد او را که وی کرده است چیزی را و حال آنکه نکرده است آن را  
 و در حدیث دیگر آمده است که در خیال انداخته می شد که پیاده اهل خود را و جماع گفته نمی آید ایشان را یعنی  
 ظاهری شده او را از بی نظارت و فرج که وی قادر است بر آمدن زبان و او چون نزدیکی می شد با ایشان قدرت  
 نمی یافت بر آن بود آنکه قوی از بلا و استیلا می بود و باید عروض بخرد امثال آن از عوارض و امراض  
 بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در راه سخن و از کاه و طین در این باقیه و موسم کرده اند که چنین  
 نقد بر اعتماد بر شریعت و اقوال و افعال و می نماند و شک و التماس راه یافته که شاید از این قبیل باشد  
 و این نوع ذابل و باطل است بعد از وجود دلایل قطعیه یقین بر صدق و نبوت نبوت و بی صلی الله  
 علیه و آله و سلم و هر مرضی است از امراض و عارضی است از علل که جایز است طرمان آن بر انبیا

صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين چنانکه سایر انواع مرض و اگر فرض کرده (بابها المعجزات)  
 شود جری از اختلال در افعال نبات مرض موجب نمی گردد آن کمال اختلال را در سایر افعالی  
 که مذکور نیست و در این مرض و بعد از حصول صحت و در این مرض چنانکه در سایر ناس و انبیاء علیهم  
 الصلوٰه و السلام طایفه است بر ایشان طریقی از آفات و تغییرات و آلام و استقام  
 آنچه طایفه است بر سایر ایشان را که انداخته است برده اجسام و خواص ایشان بر حد بشریت و جنات و  
 ایا در روح و باطن ایشان معصوم است از این و معنی ملا و اعلا و گیرنده است علم و وحی و از ایشان  
 اجساد هم از خصیصه و از او اجسام هم می گویند پس معنی و آوردن گاهی و گاهی میباید و ایشان را از آفات بشریت  
 و احکام جنات و طریقی از عجز و عجز عادت از برای اظهار شرف و کمال و امتیاز ایشان از سایر بشر و حتی  
 که تقاضا کند اثر امکان چنانکه از ایشان نیز می بود و بر ایشان آفت نماند است و نزد آنحضرت که انصاف القضا  
 از هم بود و دیگر از سحر این اجسام نیست و حکمت و برایشان در چشم شریف و ای صلی الله علیه و آله و  
 علم اظهار چنانکه نیست و نیز سحر و جبر بر ایشان نیست ای بر شوی آن که اسرار حق و اظهار نبوت و اشیاء آن بود  
 چه آنکه در سایر ناس نمی کند و کافران آنحضرت را سحر نمی کنند پس حق تعالی بنابر سحر و روی ظاهر که و این  
 که وی سحر نیست و با تعجب این و عدم قدرت بر جاد که در حدیث مذکور شد و طریقی از ضعف و سحر که در بعضی  
 و ادب است آمده داخل باور تلخیص شریعت و توحید و در حلقه دینی نیست از جهت قیام و دلیل بر عصمت و نزاهت  
 وی و در ابلاغ شریعت و آن در بعضی امور و دنیاوی است که آنحضرت بر این آن معصوم نشده و فضیلت  
 و او نشده و در هیچ حدیثی و خبری نیامده که خدا در شده از وی صلی الله علیه و آله و سلم قولی یا فعلی بر خلاف  
 آنچه اخبار کرده و در ابلاغ نموده و مخالفت آنچه نفس الامر است گفته و کرده و آنچه مذکور است و سحر و سحر و  
 تجلیات است و این تجلیات را صادق اعتقاد نمی گردد و اشیاء نمی نمود و اعتقاد است وی بر هیچ  
 صدق و سه او و احوال وی بر طریق عصمت و عدم تساد و در آنکه ضعف و سحر هم ظاهری شد  
 فعل عقل و غیر نبود و با همه التوفیق و تقیید سحر بعد از ارجاع از حد می بود و ذوقی الحیوانی سحر سادس  
 و در بقای او گفته اند که چنانکه روزی در روز دینی شش ماه و تقوی تمام سال غالباً قوت و غلبه وی چنان روز  
 بود و وجود بعضی آثار ناشنی ماه و تقای بعضی و تقای او با سایر و اسم اعظم و نظری علم بدان که حاصل شده است که  
 گفت عایشه حتی اذ اکان ذات یوم جعلی یا ذقی که بود آن حضرت روزی نزد من دعا الله و دعا  
 دعا که در آن حضرت خدا را دعا کرد آن را یعنی دعا می کرد و بعد دعا می کرد و در آن مستمر بود و در اینجا  
 دلیل است بر استحباب و سبب دعا و حصول کبر و در ذول بلاد گفته اند که از خواص همان وقت دعا  
 می کنند که وقت اجابت رسد و بکار آن و ای که اندک دعا می کرد و یا شده تا در وقت خود و سبب  
 می کرد و ثم قال بر سر گفت آنحضرت اشعرت یا عایشه ای میدانی و خبر داری ای عایشه ان الله قد



افتخانی فیما استقیمه که خدای تعالی جواب داد و فرمود جزئی که در (تایید المعجزات)   
 خواست بود و در روسی جواب آن جمله فی رطلان جلس احد هما عندنا فی الی و الاخره فین رطلی   
 آمدند مراد در نوشتن یکی از آن دو فرد در دفتر من نوشتند و بگفتی می فرمایند ای من قسم قال احد هما   
 لصاحبه پستر گفت یکی از آن دو فرد در برابر و در صاحب خود را میا و جمع البوجه چسبید سبب او را بدیدی   
 در بخوری این فرد قال بطوب گفت صاحب و بی این مراد سر کرده شده است طبعه معنی استخر می آید   
 و یکی از معانی طبع است قال گفت آن یکی و من طبعه و که استخر کرده است او را قال لبید این   
 الاحصم الیهودی گفت آن را بگرد سر کرده است او را الیهودی بن عاصم بود و می دانند که دختر آن روسی   
 کرده بود و در با مردی و شرکت و می قال فیما ذاک گفت او را بگرد سر کرده است قال فی لشیط و مشاطه گفت سر   
 کرده است و در مشط بضم م و سکون شین و الیهم لآن و لغناست و یکا نیز و او است و مشاط بضم مو یا   
 که از شایه اند و جف طلعه ذکر و در غلاف شکوفه که بخت بضم جیم و نشدید فل غلاف شکوفه و طلعه فتح ط   
 و سکون لام شکوفه و آن برای فرو داده هر دو میباشند و این را شکوفه نیز بود و ظاهر این خاصیتی دیگر دارد   
 و در حب بنو حره بنزاد است معنی حب و جفت هر دو یکی است قال قانون هو گفت پس آنجا نهاده   
 اید آنرا قال فی بیور و آن گفت در چاه و در آن فتح ذال و محمه و سکون و لام بی جاهی طبعست و او در معنی   
 ر و ایات از و آن بیج هر دو و هر دو صحیح و امشب و آن است و در اول ر و مح و امشب شهر است فل هب الیینی صلی الله   
 علیه و آله وسلم فی اناس من اصحابه الی البیور یسلون فقلت آن حضرت در میان چند مردم از اصحاب   
 خود بسوی این چاه فقال هذه البیور التي اریتمها یسئلون فقلت آن حضرت این چاهی است که نموده شد   
 مرا و کان ماءها نقاعة الجفاء و گویند که آب آن چاه آن است که ترا کرده اند است و در وی دنیا کمر حادستید و آن   
 کبابی خوشبوی مشهور است و کان یظلمون و فی الشیاطین و کبابی های خرمای و او هر دای و در آن   
 است فاستخرج به پس بیرون آورد آن حضرت آن سحر را که در آن چاه نهاده بود و نور ریشتی گفته که   
 گاهی هم مان می رود که مراد بقول می و یظلمون و فی الشیاطین در خانه که کرده آن چاه بود اند که   
 آنها را شبیه بر دوش شیاطین داده باشند و در قبح منظر و لیکن مراد شکوفه های قن است که در چاه   
 دفن کرده بودند و عرب و در پیش شیاطین را القبح لمرطری و آن را بد و بعضی گفته اند که مراد شیاطین با دای   
 غیبت اند که آنها را سمیه بشیاطین کرده اند معنی علیه و در و این از این عباس آمده است که   
 که آن حضرت علی و عمار از رضی الله عنهما فرستاد و برای استخراج سحر از زیر دروازه آن پس یافتند ایشان   
 و در وی غلاف شکوفه نخل را که در وی تمثال آن حضرت از عزم ساخته اند و تصور نهاده و وی طلا بند و در شده   
 زده بازده کرده است اند پس آورد و جزئیل مودقین را نهادی که از آن می خواندند کسی کشاده می شد و   
 و هر سوزانی که از آن بیرون می آوردند آن حضرت را نسکینی و آرای می شد و شاید که آن حضرت بر هر



مر آن چاره نده علی و حماد را بد آمدن و درون چاه و بیرون آوردن امر (باب المعجزات)  
 و باشد و نیز در روایات آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن بود و هیچ نکفت  
 و مقام اشقام آنها را ستاد و فرمود ختم بر انگشتش را و دست نمیدارم ۴۰۰ و عن ابی سعید الخدری  
 ل بیما نحن عند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هو یقسم قسما گفت ابو سعید در آن ای  
 نکه باز در آن حضرت بودیم و حال آنکه آن حضرت بخشش می کرد مالی را و تقسم بفتح قاف  
 بخی مقوم و تقسم بکسر قاف به معنی نصیب و بخشش و این مال از غنایم جین بود که قسمت کرد آن را  
 همراه اقامه آمد آنحضرت اذوالخویصره بضم خاء مجمره و فتح واد و سکون تخمین و کسر صاد ملامه و هو  
 الحرجل من بنی تمیم و ذوی النجاشه مردی بود از بنی تمیم فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله اعدل  
 دل کن در قسمت و هر را بر ده فقال ویلک فمن یعدل اذالم اعدل پس گفت آنحضرت  
 ای تو پس که عدل می کنی و حق که من عدل کنم قد صحبت و خسرت ان لم اکن اعدلی به تحقیق تو میدانی  
 و زبان گاردندی تو اگر بنستم من که عدل کنم زیرا که امید داری و سود مندی شناده الت من است  
 و مرا رحمت عالمیان ساخته برای اقامت عدل فرستاده و اگر من عدالت نوزم شناده جز نا امید می  
 و زبان گاردی بجزی نیست فقال عمر ایمن لی ان اخضر عنته پس گفت عمر رضی الله عنه اذن ده  
 مرا که بزنم کردن او را فقال هه فان له اصحابا پس گفت آن حضرت بکنه او را و تعرض می بوی  
 زیرا که مرا و ابا را الله که یحقر احدکم صلواته مع صلواتهم خود و خود می پرداز و یکی از شما نماز خود را  
 در حفاکه نماز ایشان و صیامه مع صیامهم در روز خود را با روز ایشان یعنی در ظاهر نماز و روز ایشان  
 بیشتر و قوی تر از نماز و روز شمس است و از گشتن مضطربان نمی واقع شده است اگر چه نماز و روز ایشان  
 برصعد قبول نمی رسد و اگر چه ایشان واجب القتل شوند و خروج ایشان بر امام چنانکه می فرماید  
 یقرؤن القرآن لا یجاوزوا قیهم می خواند قرآن را و می گذر و قرآن خبرهای ایشان را گنایست  
 ما ندم صعود و وصول به محل ثابت و قبول و یحرقون من الدین كما یحرقی الهمم من الرمیة می بر آید  
 از دین چنانچه می بر آید می گذر و بر اثر شکار که انداخته می شود بر بسوی دی می یفتقر الی فصله نگاه کرده  
 میشود بسوی پرگان بر الی و صافه نگاه کرده می شود بسوی و صاف تیر بزم را و گسر آن بی که پیچیده می شود  
 بر مدخل فصل و الی الی تضییع نگاه کرده می شود بسوی بخشی سهم بفتح نون و کسر ضا و مجمره و تشدید تخمین  
 و هو قلعه و نهی قدح تیر است بکسر قاف و سکون دال یعنی بفتح و این تفسیر از دادی است  
 در میان قول آنحضرت الی قلعه نگاه کرده می شود بسوی قذوذی بدعم قاف و فتح ذال بمعنی دلی  
 برای تیر یعنی می گذر و بر اثر شکار از پرگان تیر افلا یوجد غنیه شیء پس مافه نمی شود و در غیر بجزی از اثر شکار  
 قبل سبق الفوت والدم و عالمی که گذر شده است تیر سرگین را و خون را یعنی این فرق هم چنان از دین می گذرند

که تیر باین صفت اند شکاری کند و در کجای آن از خون و غیره و در پنج خردی از بایان در ( باب المجهزات )  
تا بایان بدانی کرد و باین حدیث است لال کرده است که کسی که زخم کرده است خوارج و او خطایی گفته است  
که مراد باین که شما را حاجت انعام است و در بخار می و سلم و این باجه آمده است که بیرون می آیند از دین  
چنانچه بیرون می آیند تر از شکار و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند  
نبی بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند  
بودی چیزی از خون بعضی از علما گفته اند که این اثبات است از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنوعی و در  
کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند  
که نخته اند ایشان و مثل این از امیرالمومنین علی علیه السلام و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند  
آیتهم فی جلی اسود علامت اصحاب این مرد که ذری النور حضرت است بر روی است که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند  
از ایشان است و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند  
است و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند  
ند حرج یعنی هر کس می کند و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند  
فتح و ال و تشهد بد بخانه و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند  
می آیند این مرد و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند  
فرقه از کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند  
الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت ابو سید خدری گوای می تو هم که من تشید دام این حدیث را از  
آنحضرت و اشهد ان علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال لهم و انما هی ذریه ای می تو هم که امیرالمومنین  
علی بن ابی طالب را از کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند  
المرجل قال له من و جان فتح کرد و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند  
بینان کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند  
تا آنکه نظر کردیم من بهیوشی او و باقیم او را علی بن ابی طالب رضی الله عنه و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند  
الذی نعتیه و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند  
و در اول حدیث واقع شده است این چنین واقع شد که اقبل رجل آمدند و علی بن ابی طالب رضی الله عنه و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند  
و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند  
باصل و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند  
اثر است و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند  
و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند و در کجای که بیرون می آیند

است و تو هم انجا دهر دو خطاست فقال پس گفت این مرد باین بد شکلی (باب المصیحات)  
یا محمد انا لله ای محمد بر این کن و طاقت کن خدا را و عدل کن فقال پس گفت آنحضرت قصه طاع  
الله اذ اعصمته پس گفت که فرمان برداری خواهد کرد و خدا را و وقتی که من بفرمانی کنم یعنی من از نامه  
مطیع تر و فرمان بردارنده تر مغاندا پس امر باطاعت بخرمی کنی فیما بیننی الله علی اهل الارض پس  
امین می گرداند مرا خدا ای تمامی بر نامه از مبینان و می فرستد مرا بر خلق تا عدل کنم میان ایشان و لا تأخرونی  
و امین می گردانید شما را و اعتماد نمی کنید بر من فقال رجل قتلته پس دو خواست از آنحضرت مردی  
اذا صح به کشتن و بی بر اکه این حرف گفت چنانکه در روایت است بن کذشت که گفت عمر که اذن ده  
مرا که بزنم گردن او را فنهت پس باز داشت آنحضرت آن صحابی را از کشتن وی فلما ولی پس  
چون میت را داد آن فرد قال ان من ضعیفی هذا قوماً گفت آنحضرت از اصل این مرد که وی پید خواهد  
شد یقرؤن القرآن لا یجاءون بها جرهم من قون من الاسلام من و تقی البیهم من البرمیه ضعیفی  
بکسر و ضیاء جمع و بد و سزاوار معنی اصل مراد از اصل این در سبب و مذای است که سواد از وی زیرا که  
خواندج از نسل او و او را ف و النجیر و بود فیه قتلون اهل الاسلام و یدعون اهل الاوثان پس می کنند  
این قوم خواهد چسبید بایمان را می گذارند و ترک می دهند پرستان و او جناب آنها نمی کنند که اهم است  
لئن ادرکتهم لا قتلهم قتل جهاد فرمود آنحضرت و الله اکبر فرمود و بایم من ایشان را و در زمان من  
پاشید مرا آئین می کشید ایشان را هم جو کشتن عا و مراد بکشتن عا و اهل ک و استبرصال ایشانیت بالکلیه  
و تعبیر قتل بر ای مشکله است و الا عا و کشته نشد و اند بکله بر هر صر قهر بکله شده متفق علیه ۲۶۰ و عن  
ابی هریره قال کنت اذ غوامی الی الا سلام و هی مشرکه گفت ابو هریره رضی الله عنه بودم من می  
خوادم من مادر خود را با سلام و وی بر دین مشرکان بود و قد عودتها پوما پس و ثوت کردم من مادر خود  
را و زنی فاما معتمی فی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما اکره پس شتوانید مادر من مرا یعنی  
گفت و من بشنیدم مادر وی در بیان و امر آنحضرت چیزی که ناخوش دارم گفتن وی آنرا یاد کرد و در  
من اکنون آنرا او را می آید که مراد از کراحت است و ردول یا طبع نظرا نذکر فاقیت رسول الله پس  
آمدیم بر دین غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و انا ابکی و حال آنکه من گریه می کنم بر حال مادر فقلت پس  
گفتم یا رسول الله ادع الله ان یرد لی ام ای هرینه دعا کن خدا را و در خواست از وی که او را راست بیاورد  
یا ربانی یرد او فقال اللهم اهد ام ای هر برة پس گفت آنحضرت خدا را دعا است کن مادر ای  
هریم در آنچنین جهت به تشر اید عود الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم پس پذیرد آن دم من از بزمش  
آن حضرت خواستمال مدعای آنحضرت که کرد و بپزاشت ما و امن فلما صحت الی الیاب پس هر گاه می  
کشم و آدمم بر و رخا فاذ هو معافی پس ناگاه دیدم که در سینه و بر هم زده است فسمعت امی

حشف فلما می پس شنبه مادر من آید از پایهای مرا حشف بخاوش، مخمبین (باب المعجزات)  
 فقالت مكانك پس گفتم مادر بجای خود مائش و نذر آید اباهویره دارا هیچ مائش الی برید و ندای دی  
 استاجال دی درضا قبول قول دی مفهوم می کرد و دی گوید ابوهریره که سمعت خفضة الماء و شنبه  
 جنبان آب را که مادر من غسل می کرد خفضة به و خادید و ضاده معجمه جنبان آب و سوبق فاغتسلت  
 و لبست درهما پس غسل کرد مادر من و پوشید پیراهن خود را و عجلت عن عمارها و ستال  
 کرد از سرپوش خود یعنی از پس شنبه خمار را توانست پوشید و خمار بکمر خاوش معجمه بخرزان غفقتت  
 الباب پس کشاد مادر در را ثم قالت یا اباهویره اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا  
 عبدا و رسول الله فرجعت الی رسول الله ابوهریره می گوید پس بر کشتم و آدم من بسوی پیغمبر  
 خداصلی الله علیه و آله وسلم و انا ابکی من الفرح و حال آنکه من گریه می کردم از شادی که به را اقسام  
 است گاهی از غمی آید و گاهی از شادی یعنی از خوش طبعان گفته اند گویه شادی از اذیت که غم صورت  
 گریه شده از درون بد می رود و فحمد الله پس شاکت آن حضرت خدا را و شکر کرد بر اسلام مادر  
 من و قال خیر اذ گفتم آنحضرت یک یعنی کلامی گفتم متضمن یکی از دعا و بشارت معجزه اینجا  
 ظهور اثر دعای آن حضرت در شان مادر ابی هریره فی الحال مادر و آن آباد استماع و شدت گریه داشت  
 پس این از حضرت آن حضرت بود و دی و دیگر داندن و دی دل در آید از گز با سلام مادر آن  
 و او مسلم ۲۷۰ و عنه قال انکم تقولون اکثر ابوهریره من النبی صلی الله علیه و آله و سلم  
 گفت ابوهریره بدستی شامی گوید که بنیاد کرد ابوهریره و آیات احادیث از آن حضرت و الله الموعود  
 و لقای خداصلی الله علیه و آله است مراد از قیامت یعنی اگر من کم و بیش کرده باشم و خیانتی و زید و خدای  
 تعالی در قیامت جزای من خواهد داد و آن حضرت فرموده است من کلام علی متعبد الحدیث بعد  
 از آن سبب اکثرا خود را بیان می کند و می گوید و ان اخوتی من المهاجرین کان یغفلهم الصقی  
 بالامواق و بدستی برادران من که مهاجران بودند بازی داشت ایشان را از بازی شریعت  
 آنحضرت دست بردست زدن بیازاد نگذاشت است از بیع و شرا که در آن با بیع و مشتری دست بر  
 دست یکدیگر میزنده از جهت بودن ایشان اصحاب تجارت و ان اخوتی من الانصار کان یغفلهم حمل  
 حمل اموالهم و بدستی برادران من که انصارند بازی داشت ایشان را از مال می ایشان مراد با سوال  
 نزد اهل بیته باغ و زراعت می افتد چنانکه نزد اهل که شتران و گوسفندان و انصار را با سبب بسامین  
 و زراعت بودند و گفتم امور امکنینا الزم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابوهریره من مردمی مسکین که  
 پیوسته می بودیم و ملازمت میکردم آنحضرت را علی ملاه وطنی بر پر کردن شکم خود یعنی فقیری بودیم و هر چه  
 میرسید ایمان قدر که شکم پر کرد و مدح کذ قناعت می نمودیم و تجارتی و زراعتی نداشتیم بآنان مشغول

مشغول شوم و از دربار شریف و در انجمن و در ملازمت شریف می بودم و احوال (باب المعجزات)  
و احوال آنحضرت را امید به می شنیدم و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یوسا و گفتم آنحضرت  
روزی من بیضا احمل منکم ثوبه حتی اقصی مغالعی. هذه هرگز فراخ نکند و نکشاید یکی از شما جامه خود را  
تا آنکه تمام کنم سخن خود را که این است است است بد عاقل که کرد آن حضرت برای امت خود بخفاظ  
و نگاه داشتن و آنچه شنیدند از آن حضرت از احادیث ثم یجمعها الی حدیثه و بستر کرد آن جامه خود را  
بمنوی سینه خود فیمنسی من مغالعی شیئا ابدا پس فراموش کند هیچ چیز را از احادیث من که یاد گرفته  
است همیشه بپوشه دعای می کنم هر که جامه خود را فرزند بزرگ آن دعا داده آن جامه بپوشه خود خرم کند هر چه از  
احادیث من یاد گرفته است هرگز از یاد وی نرود قبسطت نموه لیس علی ثوب غیر هاتین پس بسط  
کردم بپوشی را که خود بر بدن من بر آن گفتم و نموه لیس نون و کسر میز یکم ششمین که در وی سبای و سبای  
باشد یعنی قضی النبی صلی الله علیه و آله و سلم مغالعه تا آنکه تمام کرد و آنحضرت مقالعه خود را بپوشه  
دعای را که خود تم جمعها الی حدیثه و بستر جمع کردم آن را بسوی سینه خود و فوالله فی بعضه بالحق  
ما اعمیت من مغالعه ذلك الی یوحی هذا پس سوگند بدهی که فرستاده است او را بر این فراموش  
نکردم از سخنان آن حضرت که شنیدم بودم تا آخر روز متفق علیه ۲۸ و عن جریر بن عبد الله قال  
قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الا تر لی عن من ذی الخصلة گفت جریر بن عبد الله بلی که  
در عزت و شرف و حسن صورت و سیرت و نصیحت غافل بگام بود گفتم مرا آنحضرت آیا آب شس  
نمی دانی و خلاص نمی گردانی تو مرا الا ذی الخصلة و غنی شکی آورد از ذی الخصلة یعنی پنج خانه مجله و لام و بضم هر دو  
بزرگ و صا و صمد نام بخانه بود که او را کعبه البها می گفتند از قیام خشم و روی بی بود نام او خاصه یا خاصه  
نام و ذی است که بد رخت می بپوشد و شش در آن خامی روید قلت بلی گفتم بلی راحت می دهم و خلاص  
می گردانم ترا از آن وی شنیدم آنرا او حکمت لا اثبت علی الخیل و بودم من که ثابت در جای خود نمی ماندم  
بر اسب و سوار می وی افتاد و از وی فدا کورت ذلك للنبی پس ذکر کردم آنرا که من ثابت نمیتوانم  
بود بر اسب مریم خبر را صلی الله علیه و آله و سلم فضر بید علی حدیث پس زد آنحضرت دست  
مهارک خود را بر سینه من برای توبیت و تثبیت قویات اثر علی حدیثی پس یا قمر نشان  
دست شریف آن حضرت را در سینه خود و قال اللهم ثبته و گفت آن حضرت و دعا کرد مرا خداوند  
ثابت دارد او را در محکم و در جا و از بر اسب بکد در اندک کار و حال و واجعله هاد یا مهمل یا ذکرا و ان اذرا راه  
و است ثابت دارد او را است یافته شد و قال فما وقعت من فرسی بعد گفت جریر پس بمقام من از اسب خود  
بعد از آن را بپنج مایه میزد که هر که را آنجات فوت و دیر می نشید می هرگز نیست و نتوان نشدی اللهم  
از قیام تو مرا دل و دیر می بین و روی خوشش خوان و شیر می بین و من یکن رسول الله صریحه

ان فلقه الاسد في آجامها تجم و دامن نصيف و روقي كالباقاست كعظمه (باب المعجزات)

شربت بودم چون در خدمت حاجی نظرد خشی که از مردان راه و بهلو آنان طریقت بود می رسیدم  
و سنی بر پشت این فقیر بنزدیدی فرمودند اللهم ثبته اللهم ثبته امید داری تمام است که بر طریقه حق  
و دین ثابت و داسخ باشد انشاء الله تعالی فانطلق فی مائة و خمسين فارسا من احمس پس و دان شد

جریر بجانب ذی القعدة و شکستن آن در صد و پنجاه سوار از احسن مجاهدين بر وزن احمر نام  
قبایل است از قریش نام کرده شد بدین از جهت شدت و صلابت در شجاعت و حماسه به معنی شجاعت  
است فقیر قها یا الفار و کسرها پس سوخت جریر ذی القعدة و بآتش و شکست آنرا متفق علیه

۳۹۵ و عن انس قال ان رجلا كان يكتب للنبي صلى الله عليه وآله وسلم رداً است اس  
انس که بر دی بودی نوشت برای آن حضرت وحی یا جز آن فارقد عن الاعلام و لحنی بالمشركين  
پس مرده شد و باز گشت از سکنای و باز پوست بمشركان و این مرد نصرانی بود که بسلطان شده و باز مرده

گشته نصرانیت باز رفت فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم ان الارض لا تقبله بد رستی زمین  
نی پذیرد او را و دودن خودنی کند از دقاخبر فی ابو طلحة انه اتى الارض التي مات فيها انس  
می گوید پس خبر داد مرا ابو طلحه انصاری که از مشاییر ما به و زوج ام انس است که دی آمد زمینی را که

مرد آن مرد و دنی کرده شده بود و دی فوجله و منوذا پس یافت ابو طلحه او را بیرون انداخته شد و از  
قبر بردارند فقال ما شان هذا پس گفت پذیر سید ابو طلحه چیست حال این مرده که بیرون افتاده است  
فقالوا دفنا و هو ان اقلم قبله الارض پس گفتند که کردیم او را چند بار پس قبول نکرد داد او را

زمین و هر بار که دفن می کنیم بیرون می افتد متفق علیه ۳۰۶ و عن ابی ایوب قال خرج النبي صلى  
الله عليه وآله وسلم و قد وجبت الشمس رایت است از ابی ایوب انصاری که از بکار اصحاب  
است و آنحضرت در ابتدا از حضرت بمنزل وی نزل کرده بود و گفت بیرون آمد آنحضرت و حال آنکه

فردا دفن او و آفتاب یعنی غروب کرده فسمع صوتا پس شبیه آنحضرت آدازی و فقال يهودي قبل في  
قبور هابا پس گفت آنحضرت این آواز سب آنست که بود عذاب کرده می شوند در قبرهای ایشان  
و این آواز یا عذاب بود است که از عذاب فریادی که دنیا و آواز واقع شدن عذاب یا آواز فرشته گان

که عذاب می کنند و اول ظاهر تر است و نزد طبرانی چیزیست که دلالت دارد بر آن متفق علیه ۳۱۰ و عن  
جابر قال قدم النبي صلى الله عليه وآله وسلم من سفر رایت است از جابر رضی الله عنه گفت باز  
آمد آنحضرت از سفر منی فلما كان قرية المدينة پس هنگامی که بود آن حضرت در نزدیکی مدینه حاجت

ریخ بر آنیکند و برخاست با وی سخت فکاد ان قد فن الراكب پس نزدیک بود که در گور کند سوار را  
پس بر دو مشید که داند از نظر و ملاک کند فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم پس گفت

پیغمبر خدا بعثت هذه الریح الموت منافق را بکینه شده است این (باب المعجزات)  
 ما از جهت مردن منافقین قلندم المدیة فاذا عظیم من المنافقین قلندمات پس رسید آنحضرت  
 بمکه بنده پس ناگاه کلان تری از منافقان مرد و است و سبب ایمان ریح موت منافقین و جو و جنب و کدورت  
 و بریدن مردن ایشان را که در حال مردن و زندگانی مثل گفت و بحث اند رواه مسلم ۳۳۰ و عن ابی سعید  
 الخدری قال خرجنا مع النبی صلی الله علیه و آله وسلم یرون آدمیم بابا یخفرت از کینه بسوی مدینه حتی قلندما  
 صنفان تا آنکه رسیدیم به صنفان بنضم عین و کون سین مومنین و بنوا صنی است بر دو مرحله از کینه منظره فاقام  
 بهایالی پس اقامت کرد آن حضرت بصنفان چند شب فقال الناس ما نحن ههنا فی شیء پس گفتند  
 مردم بنضم ما اینجا در هیچ کاری و جنگی و ان عیالنا لحاق و بدرستی اهل و عیال ما غایب  
 و واپس ما نگذاشته و خلوت بنضم جامع خافت و اطلاق کرد و می شود و بر حاضر و غایب و در نهایت گفته  
 حالت می گویند و فی کرب قربت غایب شوند مردان و اقامت کنند بان ما فراموش علیهم ایمن بنضم  
 بر عیال که دشمن بر ایشان تار و دو غارت کند فیبلغ ذلک النبی پس رسید این سخن پیغمبر و اصلی الله  
 علیه و آله وسلم فقال و الذي نفسي بيده ما فی المدیة شعب ولا تقب الا علیهم ملکان یدرسانها  
 پس گفت آنحضرت و سوگند خود که نیست در مدینه ای و نه سوداخی بگرگاشته و گذاشته شده اند  
 بر هر یک و دو فرشته که پاسبانی از نگهبانی می کنند و در ان شب بکمر شین را میان کوه و قفج یلج یون و سکون  
 قایم نیزه می راند و کرده است ولیکن این جا را در راه میان دو مرای است که کوچه های شهر است چنانکه در  
 حدیث آمده که بر ان قایم مدینه ملائکه اند که در نمی آید آخر اطراف و در حال عتی تقلدوا الیونا ما آنکه آدم  
 آید شما بسوی مدینه و بر سید آنجا تم قال اذ تجلوا یسزگنت آنحضرت کوچ کنید فادخلنا پس کوچ  
 کردیم ما و اقبلنا الی المدیة و روی آورد ویم بسوی مدینه قال الذی یحلف به پس سوگند تا آنکه که سوگند  
 خوردی شود بوی و سر او را است تا آنکه سوگند بوی خوردند پیغمبر و آن حی جل و علاست ما و وضعنا  
 رجالاتنا حین دخلنا المدیة تنهادیم مار خنهای خود را از نگاری که در آمدیم مدینه را حتی اغار علینا تا آنکه  
 غارت زدند بر ما بنوعید الله بن اغطفان بعین محمده و طاهیه مقتوحین نام قیله است و ما یرهبهم قبل  
 ذلک شیء و بر نمی آید بخت ایشان را پیش از ان هیچ چیزی پس صادق آمد خزان حضرت که خبر داده بود  
 که ناگاه مدینه را بدیدیم پس از مسافر شترگان باوقتی که قدم آید آنرا رواه مسلم ۳۳۰ و عن انس قال  
 اصابت القاصی سنة علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت انس رسید مردم را  
 تخلفی در زمان آنحضرت سه به معنی سال است غالب آمده بر سال فخط فیهنا النبی پس در انشای  
 آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم یخطب فی یوم الجمعة خدی می خواند در روز جمعه قام اعرابی  
 ایستاد و بر نشی فقال پس گفت یا رسول الله هلك المال و جاع الصیال و هلك شمل از بارغ و

بیسان و زراعت و دواب از نباتات آب و گشت در میان اذنی میانی (باب المعجزات)  
 فادع الله لئلا یسب و عاکنه از برای ما فرقی یدیه پس برداشت آن حضرت هر دو دست مبارک  
 خود را و مانور داد فی السماء قزعة و حال آنکه نمی بینم مادر آسمان بار و بار قزح بلخ فاق و زای بار می ابر  
 تنک نزع بنایکی فوالله لیس یبدا ما و ضعیفا حتی نازل الحباب امثال الجبال پس بد است که نهد  
 آنحضرت دست را تا آنکه بر جست ابر مانده که بهادر جامع الاصول ما و ضعیفا نهد هر دو دست را و این  
 ظاهر تر است ثم لم یقول من منبر حتی رایت المظرب یقعاد عن لحيته پس فرود نیاید از منبر خود  
 که بر وی استناد بود تا دیدم مادر اگر که میرفت و فرودی افتاد از لحيه شریف وی یعنی محصل فرود آمدن  
 از منبر و بیرون آمدن از مسجد باران شروع شد و اصل حدود از بالایشان فرود آمدن صد صغیر و قطرات  
 یومئذ لك پس باران داده شد بر ما آن روز که دعا کرد آنحضرت و من القدر فرود آمدن آن روز و من بعد  
 القدر پس فرود آمدتی الجمعة الاخری تا جمیع دیگر و قام ذلك الاخر ابی اویس و فقال و در استاد  
 و در جمیع دیگر آن اعرابی یا مردی دیگر فرودی پس گفت یا رسول الله تهدم البناء و غرق المال و یران  
 شد خانه ها و آب از سر گذشت ما نهاد افتادح الله لنا پس دعا کن خدا را برای ما یعنی که بایستد  
 باران فرود آید یدیه پس برداشت آن حضرت هر دو دست خود را فقال پس گفت آنحضرت  
 اللهم حوالینما ولا علینا خدا و ما یار آن کردا که و مادر مرا دع و منما شد و یار آن بر ما و حوالیه بلخ لام  
 است نه کسر آن و حوال یک منی است و تنبه بقصد منی نهد و نکر او است فمنا یشتی الی ناحیه  
 من الحباب الا انما رجعت بر اشارت منی کرد آنحضرت هیچ سویی را بر که آنکه کشاده می گشت و در و اینی  
 من السماء بجای من الحباب و صارت الملائكة مثل الجبوة و گشت بالای مدینه ماند گوی یعنی در همه اطراف  
 و آنفاق مدینه ابر بود و باران می باید الا بر مدینه که ابر نبود و در بلخ جبر و سکون و او و مود، گوی کرد فراخ  
 و در قاموس گفته که جب سیر و جو به جز و در و دانی بجای مثل الجبوة کا الکلیل آمد و گشت مدینه یعنی  
 فوق مدینه ماند ناج تشبیه کرد فرقه سحاب را با این و حال الوادی قناة شهر اوستیلان کرد و در آن  
 دست رو داند گاه بر نا بکام و قنایان و در بر صوب است و بر بنیاد وایت کرده اند میان وادی و قنایان  
 وادی است در جانب جبل یعنی در آن شد آن وادی که نام آن قنایان است تا بکام و این مواضع است  
 تا نزد و در وایت بخاری آمد و حال الوادی وادی قنایان و قنایان برین روایت فتوح است غیر توین و لم یجی  
 احد من ناحیه الا حدث بها لحد و باید هیچ یکی از هیچ سویی مگر آنکه خبر داد یار آن یگو بسیار و در و بلخ جبر  
 و سکون داد یار آن کثیر یار آنی که فوق ایادانی نیست و فی روایة قال گفت آنحضرت اللهم  
 حوالینما ولا علینا اللهم علی الکام خدا و ما یار آن بر شما و الکام بد هر جمع اکبه فتحات بجای ماند سخت  
 که هنوز سبک نشده است و الطراب و یار آن بر که و الطراب بکسر فای سحر جمع طرب و در آن گفت که



[illegible]

واست خود قال لا استطیع گفت نمی توانم بدست است خود قال (باب المعجزات)  
 لا استطعت گفت آن حضرت بطریق دیگر که توانی خود و ما منعه الا الکبر باز داشت. و در از خود دن  
 بدست داشت مگر اگر بدست می نه بخرد و توانی این قول را وی است که گفت به جنت دفع و هم کسی که  
 تو هم کند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون دعا کرد بر وی بعد م استطاعت با وجود بودن وی  
 جلی الله علیه و آله و سلم رحمه الله العزیز قال گفت را وی فما رفقها الی فیه پس توانست بر  
 داشت آن مرد و دست را بسوی دهن خود بده از آن رواه مسلم ۳۶۰ و عن انس ان اهل المدينة  
 فرغوا من رواتبهم اذا نس كس كنان مدینه ترسیدند و فریاد کردند و گریه کردند و فریاد کردند و فریاد کردند  
 فركب الهمی صلی الله علیه و آله و سلم فرسایابی طلیحة بطیخا پس چون مشید آن حضرت آواز  
 ترس ایشان سوار شد ایشان را که مرا بگو انصار بی را بود دست در و کان یقطف و بود آن است  
 که تنگ و نزدیک می نهاد کام را غلامار جع قال وجدنا فوسم هذا یحمر این هنگامی که بار گشت آن حضرت  
 گفت یافتیم ما این است را و در یاد می گویند وقتی که فراخ کام می باشد و سبزی میبارد و در دانی وی چنانکه سبزی نمیکرد  
 و دریا و کان و هذا لا یجاری و گشت آن است پس بعد از سواری آن حضرت چینی که همراهی نمیتوانست کرد و در بار  
 نبود و با وی هیچ اسبی و یجاری بحیم و در ایلفظ مجبول از شمارا شده یعنی مبارزه و بهات دور اصل بمشی  
 با هم رفتن است و در رویی لا یلک و صله و ذال معجم یعنی مقابله کرده نمی شد الا کاذات یعنی  
 مقابله و فی رواية و در دانی این چنین آمده که فما سبق بعد ذلك الیوم پس مسبق گردانده  
 نشد آن است پس بعد از آن روز و هیچ اسبی سبقت نتوانست کرد بر وی رواه البخاری  
 ۳۷۹ و عن جابر قال توفی ابی و علیه دهن گفت جابر بن عبد الله و هات یافت بر دهن و حال آنکه  
 بر وی دوم بود و فقر ضیت علی غر ما قد ان یاخذ و العسر پس عرض کرد و هم بر دهن خوانان وی که  
 بگیرد فرما که از تحمل ما حاصل شده بود و ما علیه در بدل چیزی که بر دهن بود و او را فایوا پس ابا  
 آوردند و قبول نکردند ایشان نمر را از جنت رفت آن و عدم و فابین فاقیت للنبی پس آمدن میسر  
 را صلی الله علیه و آله و سلم فقلت قد علمت ان و الی استشهد یوم احد پس گفتم به تحقیق  
 دانستم تو که بر دهن میسر کرده شده است روز احد و ترک دینا کشید و از کذا شیه است دام بسیار  
 وانی احب ان یراک الغریب من دوستی دارم که بهینه ترا و ام خوانان تا بلا خط آن ساجت  
 کنی یا بطور مجز و فاکند ترید من فقال لی اذهب پس گفت آن حضرت مرا بر و فیکد و کل تم علی  
 فاحیة پس خرمن سازید پس می از نمر را بر جانی ففعلت ثم دعوت پس کرد و در و خرمینا پس خرم  
 پس سرخ اندام آن حضرت را فلما نظر و الیه کانهم انحر و ابی فلك الساعة پس هنگامی که نگاه کردند  
 غرابی آن حضرت گویا که ایشان چیده شده پس سرش و سیدند و در مقابله و من انحر و سر

و سکون بخمده و انی الجراح خراشین بمخه مریشم مای بفتح غین متصور (باب المعجزات)  
و بکسر آن ممد و د فلما را می یصنعون طاف حول اعظها بید و ثلثه مرات بس مژگی که بد آنحضرت  
آنچی کنند خرماد و حسیدن دستیندن کشت آن حضرت کرد و ز گریین آن خرمناسه بار ثم جلس علیه  
بستر نشست آنحضرت بر آن خرمین ثم قال ادع لی اصحابک بستر گفت آن حضرت بخوان برای من  
یعنی نزد من یاد آن خود را یعنی و ام خوان و افما زال یکیل لهم حتی لا دی الله عن والدی اما نه  
بس همیشه بود که می پیوذر ای ایشان تر را آنحضرت یعنی امری کرد و میمودن تا آنکه کند و خدا ی  
تعالی از بد و من و بن ادرا و انا ارضی ان یودی الله اما نه والدی و لا ارجع الی اعواتی بتمرة  
و من خوش بود و خوشند شدم که ادا کند خدای تعالی و ام پدر مرا ازین خرمین باز کرد و ام بسوی خواهران  
خو و یک خرماد له جابر رضی الله عنه خزان بسبار که داشته نادر خواهران کی گوید آن بار ارا ده می کند  
یعنی راجع که دین پدر ادا شود و جری برای مای نامد فسلم الله البیاد و کلها بس سلامت گذاشت  
خدای تعالی خرمها را به به عجز آنحضرت به لی الله علیه و آله وسلم و حتی انی انظر الی البیاد  
الذی کان علیه النبی و ما آنکه به دست من می نیم یسوی خرمی که نشسته بود و روی پیغمبر صلی الله  
علیه و آله و سلم کانه لم یتقص و مرة واجنة کوبار که تقسمان نشد یک ترمه یا تقسمان بکر فیا در یکت خرم  
ذا و ترمه برقع و نصب بر دود است و چون از آن بید که حضرت بر روی نشسته بود و از آن کین کرد و داد  
و از آن ادای دین که دوزخی تقسمان نشد بر آن یاد و دیگر بطریق اذنی سلامت ماند و راه البشاری  
م ۳۸ و عید قال ان امم مالک کانت تهدي للمنی صلی الله علیه و آله وسلم فی عکة لها سمنا دم  
از جابر روایت است که ام مالک انصار را که از صحابیات است بود که می فرستاد برای آنحضرت در آوندی  
که مراد را بود و دغن و عکة بنتم غن و نشد به کاف ظریفی که در وی دغن و شهد بید اذند و دغن مخصوص  
تر است قیاینها بخوا پس می آمدند ام مالک را بر سر آن وی قیسا لون الادم بس می طلبیدند نان  
خودش را و او لیس عند هم شی و حال آنکه نیست نزد ایشان چیزی از نان خودش زیرا که آنچ بود از  
دغن آنحضرت فرستاد و به و آدم بنتم امره و سکون وال داد ام بکسر نان خودش فتعجل الی الله  
کانت تهدي فیہ للمنی صلی الله علیه و آله وسلم بس قصد می کرد ام مالک بسوی ظریفی که می فرستاد  
و در وی دغن برای آن حضرت و بید به وی جست و در وی فتعجل فیہ سمنا بس می یافت و در وی دغن  
فما زال یقیم لها دم بیتها بس همیشه بود که بر میامد است آن ظرف یا آن سمن برای ام مالک تا خودش  
خامد و او را یعنی همیشه از آن دغن در خانه ایشان نان خودش می بود حتی عصر که تا آنکه به فرستاد ام مالک آن  
ظرف را و چون به فرستاد دیگر به دغن پیدان شد فالت للمنی صلی الله علیه و آله وسلم پس آمد ام مالک نزد  
آن حضرت یعنی قصد اعرض کرد و فقال عص قریا بس گفت آن حضرت شاید که بفرستی تو آن را

قالت نعم گفت آری بشردم قال لوقر کتبهما زال قائما گشت آن حضرت (باب المعجزات)  
 اگر می کند ایشان بی تو از این حال خود و منی انفسی و بی که در دنیا همیشه می بود و در حق بر ما و بحال خود و او مسلم  
 و به و و چون انفس قال قال ابو طلحة لام مسلم روایت است از انس گفت گفت ابو طلحة انصار بنی  
 که شوهر مادر انس است مرا ام سلمه را که داده انس است لعل سمعت صوت رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم ضعیفا به تحقیق شنیدم من آدا از آن حضرت را است تا عرف فیه الجمع می رسانیم  
 در آن حضرت که سبکی را از این ضعف اثر آنست قهرل عندک من شیء پس آنا است نزد تو برای منی  
 از طعام و نقایص نعم پس گفت ام سلمه آری است چیزی بخا خرجت با عواصم شعیب پس مردن  
 آورد ام سلمه نانی چند از جو ثم آخر جت عمار الهنا بستر پیران آورد و ام سلمه سرافکندنی که مراد ابو و  
 طحان الخبز بعضه پس پیچید تا نهاد از بعضی از حماد و گوشت از بوی ثم در سینه تحت دینی بستر پوشید حماد را  
 که در دینی نان بود و بر دست من و الا نشی به بعضه و در دست تا و دست مرا به بعضی نهاد یعنی ام سلمه را پوشید  
 و چند بزرگتر مانع و دست را بر دست و ثلاث فعل الذاکث بماند به منی دست تا و پیچید و انفس یعنی ام سلمه  
 عه و بدان زمان که یکی است نه است که بود که در وقت آن حضرت و در آمد بود و ثم از سلخنی الی و رسول الله  
 پیوسته فرستاد فراموشی پیوسته خدا صلی الله علیه و آله و سلم بقتل هدیت به پس هر دو من آن نهاد  
 غوا جت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی الامجد و مع الناس پس باقیم آن حضرت را  
 بود مسجد و حال آنکه او می مرد و اند و گفته اند که مراد به مسجد جائز است که ساخته شده بود و برای نماز و توج این  
 و غرضه و خدمت بن بود و چنانکه در تفسیر ظاهر است و این اعلام غفلت علمیم پس اسلام گفتیم بر مردم فقال لی  
 رسول الله پس گفت طرا ابو طلحة صلی الله علیه و آله و سلم از سلك ابو طلحة فرستاده است  
 را ابو طلحة قلت قدمم گفت آری فقال اعطایم گفت باطعمای فرستاده است قلت نعم گفت آری فقال  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لئن مع قوموا پس گفت آن حضرت مردم را که بود و با او و مردم  
 تا خانه او می رویم چون آنحضرت مطلع شد که با انفسی چند ملن است و قوا است که تعایبا با دو سه کس مخصوص  
 بخود و با عده از غیر نیز در خاطر شرافت دنی انداخته در خاص است و غیر صحابه را از خود که بر خیزد تا اطلاق پس در آن  
 شد آنحضرت با صحابه بیرونی خانه ابو طلحة و اطلقت بین الیهم و انفس می گوید در آن شد مردم سر بزد و پیش  
 ایشان حتی جنت امی طلحة فاشهرت ما آ که آمد ام ابی طلحة و ابی طلحة خبر کرد و آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم با صحابه می آید فقال ابو طلحة پس گفت ابو طلحة یا لام مسلم فقل جاء رسول الله به تحقیق آمد  
 پیوسته خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا الناس را مردم بسیار و لیس منک لنا ما فطعنهم و نیست نزد او و برای  
 که بخور ایم ایشان را فقال انت الله و رسول الله اعلم پس گفت ام سلمه خدا و رسول خدا و انما تر است که برای  
 چه آمد و آنست و جانبیت حکمت در آمد آن او گویند ام سلمه پس گفت که آن حضرت برای اظهار و بزرگوار آمد

آمد است و بودی رسی الله عنها از عاقلات نسائه و بر خصایص احوال شریف (بابها المعجزات)  
 مبالغه و اگر قصه جابر رضی الله عنه پیش ازین وقوع یافته باشد بمنزله و قیاس بر این نیز دانسته باشد  
 و الله اعلم فانطالی ابو طلحة حتی لقی رسول الله پس در آن شد ابو طلحه تا آنکه پیش آمد پیغمبر خدا و اصلی الله  
 علیه و آله و سلم فاقبل رسول الله پس پیش آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابو طلحة معه و حال  
 آنکه ابو طلحه با آن حضرت است فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ملی یا ام ملیم ما هنك  
 بینا و مشائی کن و حاضر آمد ای ام سلیم چیزی که پیش نیست فانت بلدك الخبز پس آورد ام سلیم  
 آن نان را که داشت حاضر را رسول الله پس امر کرد بان خربزه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که  
 شکسته شوند و ریزه کرده شوند این خربزه ففت پس ریزه کرد و شد نان ففتح فانتشید مشاء و ریزه کردن  
 نان و جز آن و عصرت ام سلیم عكة فادمته و فشر و ام سلیم غرت و روغن را پس نان خورش کرد اند  
 آن را که بردن آمد از خانه ثم قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فیه ما شاء الله ان یقول پسر  
 گفت آن حضرت و دعا کرد در آن چیزی که خواسته بود خدا که بگوید یعنی از دعای خیر و برکت در وی  
 بر میزد ثم قال ایلن عشرة پسر گفت آن حضرت با ابو طلحه یا یکی دیگر که حاضر بود و ستودی در مرد  
 کس را و بطلب فاذن لهم پس طایفه مرد کس را فاکلوا حتی شیعوا پس خوردند آن ده کس تا آنکه  
 سیر شدند ثم خرجوا پسر یزید آمد ثم قال ایلن لعشرة ثم لعشرة پسر گفت اذن ده مرد کس  
 را پسر ده کس را پسر ده کس را طایفه فاکلوا کل القوم کلهم و شیعوا پس خوردند و سیر  
 همه و سیر شدند و القوم سبعون او ثمانون رجلا و قوم اثنا عشر کس بودند یا شهادت کس می گویند که  
 شاید که سبب در ده کس طایفه یکی آن بود که جاتک بود و گامه که در آن طعام بود و زیاده  
 بر ده کس بروی حلقه نمی توانست بست و بعضی گفته اند که حکمت آن بود که جمع کثیر چون نظر بر طعام قلیل  
 میکنند حرص ایشان بر اکل زیاده بیکار و دو گمان می برسد که این طعام سیری نخواهد بخشید و حرص و توهم عدم  
 کفایت سبب زوال برکت و الله اعلم متفق علیه و فی رواية لمسلم انه قال و در این مرسل  
 را آمده است که آن حضرت گفت ایلن لعشرة اذن کن مرد کس را فاکلوا پس ده آمد و کس  
 فقال کلوا و سمو الله پس گفت آن حضرت بخورید و نام بید خدا فاکلوا پس خوردند حتی فعل  
 فلك اثمانین رجلا تا آنکه گردانیدند و مردم ثم اکل النبی صلی الله علیه و آله و سلم و اهل البیت پسر  
 خورد آن حضرت و اهل خانه ابو طلحه و ترک سورا که است تا آنکه طعام پس خورد و فی رواية للبشاری  
 قال اذ عمل علی عشرة گفت و در آن بر من ده کس را حتی عداار بعین تا آنکه شمر از چهل کس را ثم  
 اکل النبی پسر خورد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ففعلت انظار هل نقص منها شیء پس  
 کشته من که نظری کنم آیا کم شده از وی چیزی یعنی دیدم که کم نشده از وی چیزی و این روایت ضایع ندارد

بر دایت خود از آن استند و در آن جهت احتمال آنکه بعد از چهل کس آن حضرت (باب المعجزات)  
 صلی الله علیه و آله وسلم خود در دو وعده از آن چهل و دیگر خود در چنانکه می گوید و فی روایة المسلم ثم اخذ ما بقی  
 فیهمه ثم دعا فیه بالمزکة فعاد کما کان یسر کرم آن حضرت چیزی را که باقی ماند پس جمع کرد  
 آنرا بر سر دعا کرد و در وی برکت پس باز گشت چنانکه بود فقال و انکم هذا پس گفت بگردید و بخورید  
 این را ۱۰۰۰ و عنده قال اوتی النبی صلی الله علیه و آله وسلم باناء وهو بالبر و راء و عمر از آن پس  
 است که گفت آورد و شد نزد آن حضرت آمدی و حال آنکه آنحضرت در روز او بود فتح برای و سکون داد  
 و در او حمد و نام جانی معروف است بعد از نزد بازار فوضغ ید فی الاناء پس نهاد آن حضرت دست مبارک  
 خود را در آن آورد فجعل الماء یجمع من بین اصابعه پس گشت آب که بیرون می آید از میان انگشتان  
 آنحضرت یجمع مثله الباء الموحده فتوضأ القوم پس وضو کردند و قوم قال فتأذینة قلت لایس  
 کم کفتم قال ثلاثا ثم گفت فادو گفت مرا پس را چند کس بودید شما گفت سیصد کس او زهاء ثلاث  
 مائة گفت مقدار سیصد کس شک را وی است متفق علیه ۱۰۰ و عن عبد الله بن مسعود قال  
 کما تعد الايات بركة گفت این مسعود و بدویم ما محاب رسول الله که می شمریم آیات را سبب برکت  
 و نور که حاصل می شود از آن در دلها می باشد و انکم تعدونها و شما می مردم می شمارید آنرا سبب  
 ترسانیدن مرگافران را که اگر ندانند آن را و مراد آیات یا آیات قرآنی است که فرمود می آید از آسمان  
 یا بحضرات که صلوات می شود از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و او را ده معجزات ظاهره و موهباتی است  
 بسبب این حدیث یعنی اگر چه آیات برای تحویف و انداز برای کافران و سنگار است ولیکن موجب بشارت  
 و برکتست و او را اینها می مویسمان که محبت و عقیده را آزاد و ممکن است که مراد آن باشد که غرض از نقل  
 معجزات در زبان صحابه نبود مگر بر ترک و تمسک به آنکه میسر شد و معجزات و بی صلی الله علیه و آله وسلم از جهت  
 عدم وجود مخالفان و منکران که ایشان ایشان انداز و تحویف است بخلاف این نامه که چیزی از شک  
 و انگار را به نیافه گاهی مقصود از نقل آن تحویف و انداز و در اندک و نیز واقع می شود و فافهم بعد از آن نقل  
 کرد این مسعود و فی صحیح بخاری از معجزات آنحضرت و اصحابی الله علیه و آله وسلم و گفت کنما مع رسول  
 الله صلی الله علیه و آله وسلم فی حشر فقل الامام بودیم ما همراه آنحضرت در سفری پس کم شد آب  
 فقال اطلبوا افضل من ماء پس گفت آنحضرت بخورید زیاد و ماء از آب را یعنی طریقی که در وی  
 از آب باقی ماند باشد فجاؤا باناء فیه ماء قلیل پس در آورد و فافهم طریقی را که در وی اندک  
 آبی بود فادخل ید فی الاناء پس در آورد و آنحضرت دست مبارک خود را در ظرفی که در وی  
 علی الظهور الامارک پس گفت آنحضرت بیاید و اقبال کنید و استیصال نماید بر آب پاک کند برکت  
 کرده شد و در وی و البرکة من الله و برکت و زیادت از حد است و لقد رایت الماء یجمع من بین اصابع

و سوال الله و امر آئینه به تحقیق دیدم آب را که میرونی می آید از میان انگشتان  
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم لفظه بهشت صریح است و در آمدن آب از میان انگشتان بهمان که  
و بر همین اند جمهور علماء و آمده اند جمع کرده اند است از برای آمدن آب از جگر چنانکه برای موسی علیه السلام  
بود پس القات کرده نشود بقول کسی که میگوید مراد از آن است که آب در حد ذات خود بسیار شدید پس جوش  
بروز از میان انگشتان و نمیدانیم چه باعث است این قایل و ابرین قایل باشد آنکه می گویند چه سر است در  
طلب فضله از آب و معجزه حاصل است مردود و آب دابل فتنه نیز جواب می گویند که آن از برای این  
بود که تا گمان برده نشود که آنحضرت موجد آب است از اصل و ایما و از خدا نیست جز دجل و این سخن  
غالی از چیزی نیست زیرا که زیادت آب نیز از وی تمای است و لهذا فرمود و البركة من الله گفت بنده  
سکین عبدالحی بن سلیف الدین و زرقه البركة والیقین که هم چنین است ظهور این قسم معجزه و در مکتب  
طعام او شراب و غیر آن که بقیه اذان که حکم داده و اصل داشت موجود بود و با همیاز برکت نور نماند و در آن پیدا  
شد و به حقیقت در نمیتوان یافت که سبب آن چیست و هم چنین امر که در آن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
به تعبیه اولی و نظر کردن و دومی و تفحص به نمودن آنرا حتی که اگر کشف کرد و می شد و نظر کرده می شد بر طرف  
می شد و ظهور معجزه و علما از برای آن وجود پیدا می کنند و الله اعلم به حقیقه الامر و معجزه دیگر ذکر می کند این  
مسعودی گوید و لقد کنا فی سبیح الطعام و هو یوکل و امر آئینه به تحقیق دیدم ماکه می شدیم تسبیح  
گفتن طعام را و حال آنکه آن طعام خورده می شد و واه التجاری و ۴۲ و عن ابی قتادة قال خطبنا رسول  
الله گفت ابو قتاده که از شما هر صحابه است خطبه خواند برای بنای پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال انکم  
تسیرون عشیتکم و لیلتکم پس گفت آنحضرت و جز واد که بدو نسی شبان می کشید این شبانگاه  
خود را داین شب خود را عشیه وقت بعد از زوال و تا نون الماء انشا الله غد اونی آئینه آب را  
اگر خواسته است وی تعالی فردا اثر است بآبی که بطریق معجزه پیدا شود چنانکه در آخر حدیث  
ایما بد فانتطلق النبا لا یلوی احد علی احد پس در آن شد مرد دم در اظالی که میل نمی کند و القات  
نمی نماید هیچ یکی بر هیچ یکی و در این باب و مفید نمی شود صحبت از حجت غایت ۴۴ نام بطایب آب و نهایت  
عرض بر آن قال ابو قتاده فبینما یسأل الله صلی الله علیه و آله و سلم یخبر گفت ما بود قناده و در  
اشاء آنکه آنحضرت سیر می کردند و می رود حتی الیهما فی اللیل تا آنکه نصف شب شد و برآمد و هر چه می خواست  
آنرا گویند و چهار بگهر آمده و نموده پاد از و زن اجمار فقال عن الطریق پس میل کرد و یکبار اسوانه  
آن حضرت از راه قو ضیع را سه پس نهاد و سربار که خود را یعنی برای خواب گفتیم قال پس فرمود  
حفظوا علینا صلوا الله علیه و آله و سلم و ما را از اینجه از اینجه تا نماز صبح از دست برد و پس از آنکه و  
جواب شدند و هیچ یکی برای نماز نماند از شد فکان اول من استقیظ رسول الله پس بود نخست کسی که



بیدار شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و الشمس فی ظهوره و حال آنکه (باب المعجزات)  
 آفتاب رسیده بود و در پشت آنحضرت ثم قال اركبوا بسترک گفت آن حضرت سوار شوید فوقبنا پس  
 سوار شدیم فسرنا پس سر کردیم حتی اذا ارتفعت الشمس نزل نازقی که بلند شد آفتاب فرو آمد آنحضرت  
 ثم دعا بمیضاه کاذت معی بستر باید آن حضرت مظهر را که بود همراه من و میضاه بکسر سیم و مگون یا  
 و هر دو بعد از ضا دخیه مظهر و کیمیه فیهاشی من ماء که بود و در آن میضاه چری از آب ففوضا منها وضوء و ن  
 وضوء پس وضو کرد از آن میضاه وضوئی فرو و وضوئی که در سایر اوقات می کرد یعنی وضوئی میان کرد از جهت  
 قلت آب قال گفت ابو قتاده و بقی فیهاشی من ماء و باقی ماند در مظهر چری از آب ثم قال احفظ علیها  
 میضاتک بستر گفت آنحضرت نگاه دار بر مظهر خود را فمیکون لها نیا پس نزدیک است که باشد مراد را  
 چری و شانی عظیم ظهور بخرام ثم اذن بلال بالصلوة پس از آن گفت بلال و اعلام کرد نماز فصلی  
 رجول الله صلی الله علیه و آله وسلم و کعبین پس که آمد آنحضرت و در رکعت نماز است باده او  
 ثم صلی الفداة بستر کند از نماز فرض باده او را یعنی با صحابه که همراه او بودند قائم آنست  
 که این قوم که با آن حضرت نماز کند از پذیرایی داشته اند که به این وضو کردند یا تمکرم کرده باشند در حدیث  
 ذکر آن صراحا نیست و الله اعلم و رکب و سوار شد آنحضرت و در کیمیا حده و سوار شدیم باینرا آنحضرت  
 فباتهینا الی النامین پس رسیدیم مایسوی مردم که پیشتر رفته بودند و بگذاردون نماز همراه آنحضرت  
 مقید شد مدحین الله الله در هر گاهی که در از شد و از بلند شد آفتاب و حمی کل شیء و گرم شده همه چیز  
 و سخت شد گرمی و هم یقواون و حال آنکه مردم می گویند یا رسول الله هلكنا و طاشنا هلاک شدیم و طشت شدیم  
 فقال لا هلك علیکم بصر ما پس گفت آن حضرت نیست هلاک بر شما و این بشارت است بر بیدار شدن  
 آب و دعا بالمیضاه و باید آن حضرت مظهر ابی قتاده را فجعل یصب بسی کشت آن حضرت که میریزد  
 آب را از میضاه و ابی قتاده یحقیهم و حال آنکه ابی قتاده آب می توشند مردم و اقلیم بعد از آن رای  
 الناس ماء فی المیضاه و کابوا علیها پس نگاه کردند و بگذشت ویدن مردم آب را در میضاه و ما  
 از و طام نمودند ایشان بر میضاه یعنی چون اویدند که آب از میضاه می افتد و مردم از آن آب می خوردند  
 از و طام نمودند بر میضاه و کید الخ کاف و ضم بنز آمده و تشدید موده از و طام نمودن و به معنی جماعت از مردم و  
 غیر هم بنز آمده و در و طام کوفه که جماعه سواد آن چنانکه اگر که فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا  
 صلی الله علیه و آله وسلم اجعلوا الملاء یگوید خلق را و آب مستکنی و زمینی کید اما الخ میر و لام و امره  
 خلق را شتر است و اگر ایم قوم را بتری گویند و خلق نیز اگر کم و اشرف جبر نیست و از آدمی کلکم میرو و ی همه  
 شما نزدیک است که سیراب شوید بروی الخ و او منقاد و روی کسر و او از روی به معنی سیرابی بر خاک  
 بروی بروی از روایت قال ففعلوا گفت ابو قتاده پس کردند مردم آنچه فرمود آنحضرت از احسان خلق



خلق و غیری و آنست که فجعل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يصب (باب المعجزات)  
 و اهل بیت پس گشت آنحضرت گری و بر ذاب را از جنات و من می نوشانم حتی مابقی غیری و غیر رسول  
 الله تا آنکه باقی نماند جز من و بر پستیم خدا صلی الله علیه و آله و سلم ثم صب فقال لى اشرب پس بر  
 و نیت پس گفت مرا بوش فقلت لا اشرب حتى تشرب پس گفتم من نمی نوشم تا آنکه می نوشی بویا رسول  
 الله فقال ان ساقى القوم آخرهم پس گفت آنحضرت به دستى ساقى قوم یعنی آنکه آب می ده مردم را  
 پستتر من مردم است و آب خود را نپسندد آب آنست که تخمیت آمد و اسیر اب که بعد از آن خود بخورد و این  
 باعتبار حقیقت حال و ساقى در حقیقت آنحضرت بود اگر چه اب و قاده و منوط شده بود چنانکه گفت و اسیر قیوم  
 قال فشربت پس نوشیدم من و شرب و نوشید آنحضرت قال غابى الناس الماء طامین و لیه  
 گفت ابو قاده پس آمدند مردم آب را و خود را و طامی که راحت یابد گانند و سیر است شود گانند و  
 طام بکسر خیم راحت و ذاب بکسر جمع و آفری یعنی زبان یعنی سیر اب شوند و ذاب بکسر همکذا فی صحیح  
 نیم چنین است در متن صحیح مسلم و کذا فی کتاب الحمید فی و جامع الاصول و هم چنین است در کتاب حمیدی  
 که جامع صحیحین است و در جامع الاصول که جامع صحاح است و ذاب فی المصابیح بعد قوله آخرهم و زیاده  
 کرده است و مصابیح بعد از لفظ آخرهم لفظه شربا یعنی گشته ان ساقى القوم آخرهم شربا و عن  
 ابی هریرة قال لما كان يوم غزوة تبوك گفت آنحضرت ابو هریره هر گاهی که بود و در غزه نبود که  
 و سال ابراهیم و در نزح و آخر غزوات آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم و نوک نام ز منی است میان  
 بنام و مدینه اصحاب المصاحبه صحابه صحیح مسلم و سید مردم نام بکبرت می فقلت پس گفت عمر بن عبد الله  
 ادهم بفضل از و ادهم بخوان مردم را و زیادتی نوشهای ایشان یعنی امر کن که بزودتر که از نوش  
 زیادتی نماند است باز و ثم ادع الله لهم علیها بالبرکة بستر دعا کن خدا را برای ایشان برکت  
 بطریق اجماع فقال نعم پس گفت آنحضرت آری می خوانم ایشان را و دعای که خدا را بدطع پس طلبید  
 آن حضرت بساط از چرم و قطع لقمه و کسر دست با قطع طاد سکون آن افشج کسر نون و فتح طاست  
 فبسط بستر کسر اینه شد قطع ثم دعا بفضل از و ادهم بستر طلبید زیادتی نوشهای ایشان  
 فجعل الرجل یسبی بکف ذرة پس گشت هر دومی آرد و مقداد مشتی از ذره و بضم ذال معمره و تخفیف  
 را نام داده مشهور و فی الصراح ذره از آن و یسبی الاخر بکف ترموی آرد و دیگری کفی از خرما و یسبی الاخر  
 بکف ذری آرد و دیگری باره از آن کسر و بکسر کاف و سکون سین حتی لاجتماع علی الطع شقی پسیرا تا  
 آنکه فراغ آمد بر طع چیزی اندک فدا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بالبرکة پس دعا کرد  
 آن حضرت برکت ثم قال خلوا فی اوعیتکم پس گشت آنحضرت بکبرید و از طرف های خود فدا خدا را  
 فی الوعیتهم پس کردند مردم در ظرف های خود حتی سائر کوا فی المسکر و ماء الاملاؤه تا آنکه



[illegible]

بعد از عقیقه اگر پدر خلافت ظاهر عبادت است و اینست در این علم قلنا قد تم رسول الله (ای باب المعجزات)  
 صلی الله علیه و آله و سلم ایمن یقه غلوت علیه بالیغیون پس هرگاه که در سینه آنحضرت پدید  
 باد او که در بر آنحضرت پشتر پشتر بر دم شتره انداخته است تا بسبب آنیم خدا عطا می کند بقیه نسل و او آنحضرت  
 مرا بهای شتره اندک بد این بها خرید و یافزودم علی ایمان که دایم شتره را بر سر من پس هم بداد و دهم شتره تمام  
 کرد و متفق علیه و عمر و عن ابی حمید بن جهم بنی الساعدی از بنی ساعد است صحابی است که  
 در میان صحابه گفت که من دانا تریم از حافظ بنی مالدی بنی مالدی که در سینه او دایم پشتر پشتر پشتر  
 آنرا چنانکه در کتابت المصنوعه گفته است قال ابو جهم بنی الساعدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم غزوة تبوک  
 گفت ابو جهم یزید بن اسلم ما با آن حضرت بر ای فرود آمدیم که فاشیما وادی القوری پس آنکه بر ما وادی  
 القوری را آنکه یزیدی است که میانی وی و میان بدیهه و سیه و زده راه است از جانب شام علی حد یقه  
 لا یزید و آنکه بر ما می کردی و ابو دنی السراج حدیقه مرغه را بداد رحمت فقال رسول الله پس گفت  
 بنی مالدی صلی الله علیه و آله و سلم اخن صوحا اندازد کند سیه و ده خبان او را که به مقدمه داد است اخر صوحا  
 پس از او را در این امر از خرم بنی مالدی و صوحا میانه اندازد که در آن سیه و ده رحمت و کشت بر زمین فرود صوحاها  
 پس این را که بر ما وادی القوری حدیقه را از بختری که در دنیا پس از آمدن و خرم صوحا رسول الله صلی الله علیه  
 و آله و سلم عسرة اذ حق و از او کرد و او را آن حضرت ده و پس از فتح و او و بکون شین که شیطنت صاج  
 باشد با او پشتر و قال و گفت آن حضرت آن زن از حاضیهها ضبط کن نه نگاه و از عدو او پس آنرا و دانی کرد و آن  
 کنی آنرا احتیجی بن جمع الیک الشاء الله یا آنکه باز برگردیم با سوسی و از این سر اگر چه است است خدا و انطلقنا  
 حتی قد متنا تبوک و در آن شدیم با آنکه را رسیدیم تبوک را که سوره یو ویم آن فقال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم متهمیت علیکم الیليلة ریح شد یله پس گفت آن حضرت از آنکه است  
 که یو ز در شب شب بادی سخت تر فلا یقم فیها احد یستن ما یسند و بر ما نماند در آن با و این یکی  
 فمکن کما ان لید یغیر فلیشد عقاله پس کسی که ما آمدیم او را و او را شتر بی پس نماند که سخت  
 به بدو بادی شد و شتر را به قهیمت ریح شد یله و پس از آنکه شتر را شستیم و در ققام در جل فحملته الوریح  
 پس با سواد و دی و پس از او است از او و حتی القبه محبلی طی تا آنکه از آن است او را بدو که علی که  
 جای حاتم ثانی در آن دیار بود و علی السج طارو کسر بار شد و در آخر آنرا هم اقبلنا حتی قد متنا وادی القوری  
 بسر روی آوردیم یعنی بدیهه یا آنکه قدیم آوردیم وادی القوری را فقال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم امره ان حد یقتراکم بلغ شوره پس بر سید آن حضرت آن زن را از حد یقه وادی که جند  
 در سید و میوه آن فقال عسرة اذ حق پس گفت آن زن از سید و دهن چنانچه آنحضرت اندازد  
 کرد و فرموده بود و متفق علیه و عمر و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

و سلم انکم متفقینون مصر اگفت ابو ذر غفاری که گفت آنحضرت بدو دستی شما (باب اب المعجزات)  
 نزدیک است که فتح کنید مصر و اوهی ازین یسعی میها البقیه اط و معزز منی است که نامیده می شود  
 در وی قیراط یعنی ذکر قیراط بر زبان باز آید این مصر در معالیه بسیار می رود از جنت شد ایشان در  
 معاند و وقت مرگ و عدم مساحت پس منافی نباشد اما مشاکرت غیر ایشان از اهل بدو و جزو را که  
 قیراط را ازین جا معلوم می شود که بر زبان اهل کرم باید که ذکر می خیر خنفس جادی نگردد و قابل بعضی حکماء  
 رحم الله من لم یجر علی لسانه اللدائی و البقیه اط و این را میگویند دیگر نیز هست که توریستی ذکر کرده و  
 آن در شرح ذکر کرده ایم و قیراط نخل است و زن آن در بلاد و رکه منظمه ربع سده سن دیار یعنی  
 یکمزدان نیست و چهارمزدان در عراق نسبت عشر یعنی یکمزدان از بیست جزو و باجه و آن و بهیست  
 کرد آنحضرت بر عایت حقوق اهل مصر در آنجا متعلق و راجع بملا خطبه نسبت آن حضرت است صلی الله  
 علیه و آله و سلم و فرمود فاذا افتخموها فاحسنوا الی اهلها پس وقتی که فتح کنید مصر را پس یکی کنید  
 پسوی اهل مصر بفتح و عفو و تشرافان الهی فاما که بدو رستی بر مصر را یعنی اهل آن را دانه است  
 یعنی حرمت و امانت از بیت ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که مادر وی ماریه قریبه  
 از قوم ایشان است و در غما و در آن را و خبر است بفتح او کسر یا یعنی قرائت است از جانب ماهر  
 ام اسمعیل علیه السلام زیرا که فنی نیز از اهل ایشان بود و اوقال یا گفت ذمه و صهر البکر عداد سکون  
 فخر و دانا و اهل بیست و شوی و مصلحه الامام شی و خدیجی کرد و و بیو سن بدو فنی و امین نیز از  
 جنت ام ابراهیم بن رسول الله است صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن ذکر کرد و آن حضرت از حبس  
 ایشان که بر من موضع بگشت خصوصیت می و زنده و جنگ می کنند و فرمود فاذا ادرایتم و جلین بختصمان  
 فی موضع لبنة پس چون بنید شد در هر دو اگر بکار می کنند در جای یک خشت و البته بفتح لام و کسر یا فاخرج  
 منها پس بر دین ای ای با ذرا از آن مصر خنفس خطاب بابی ذر بهجت کمال شغقت است و احتمال دارد  
 که خطاب عام باشد و تحقیق واقع شده از جانب ایشان فنی فنی دیگر از قتل عثمان و محمد بن ابی بکر بعد  
 از وی قال گفت ابو ذر فیرایت عبد الرحمن بن شرجیل بن حصه بن شحایت و اخا و ربيعة یختصمان  
 فی موضع لبنة فخر جنت منها گفت ابو ذر پس دیدم این دو را که خصوصیت می کردند در جای  
 بگشت پس بیرون آمدند مصر و شرجیل بن حصه بن شحایت صحابی است از مهاجره حبشه معدود  
 در مدینه قریش و عبد الرحمن بن شرجیل ابو ذر و عبد الرحمن را روایت است و روایت  
 کرده اند از وی جماعه در سینه نیز صحابی است رواه مسلم ۴۸۰ و عن خالد بن الحنفی صلی الله  
 علیه و آله و سلم مدینه بن ابی ان که صاحب مصر رسول الله بود و نزد وی علم منافقین بود و روایت می کند  
 از یمنبر صلی الله علیه و آله و سلم قال گفت آنحضرت فی اصحابی در اصحاب من و فی روایة

قال وورد واری گفت فی امتی در است من اثنا عشر منا فقال لا بد خلون (باب المعجزات)  
 الجنة واداره منافق اند که در نمی آیند بهشت را و لا یجلاون ریحها در آمدن بهشت چه باشد  
 که نمی یابند بوی بهشت را حتی یلج الجمل فی سم الخیاطا آنکه در آید شتر در سوراخ سوزن سم  
 وفتح وضم سوراخ وخطا محوطه سوزن واین نبی الهی وعلیه السلام به محال است چنانکه در قرآن مجید نیز واقع  
 شده است پوشیده نماید که الخلق است بر منافقان می توان کرد با داده است دعوات  
 اطلاق صحابی توان کرد که با عباد ظاهر و ستر ایشان میان صحابه بلفظ کلمه شهادت و این در است  
 احاطت نیز توان جو است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم به بعضی از خواص و مقربان خود  
 بر احوال این فرقه مشوره اطلاع داده بود تا از کبر و شرایشان پر خنده نباشد و در لیسنه العقبه در وقت  
 رجوع آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از غزوه تبوک که در حد ابع ایشان است با آنحضرت بوجود آمد  
 چنانکه در کتب سیرت مذکور است و طبیی نیز از شرح توبیخ ایشان نقل کرده است ثمانية منهم تکفیهم الذبيلة  
 است کس از ایشان کفایت می کند و هلاک می گرداند ایشان و در پیش عرسات و بیاه بضم و ال مهله  
 و فتح موطد و سکون تخمه و بنای که حادث می گردید و دشمن آدمی پس می کشد و در اعلی او در قاموس و قبل  
 بر معنی طالبون گفته و بعضی حادثه و سخنی نیز آمده و در طبیخ فیه سیر کرده آن را بقول خود و جوامع من لبار یظرو  
 فی اکثافهم چراغی و شعله از آتش که پدید می شود و در کفهای ایشان گویا فرد و دم حادث است حتی  
 تنجیم فی صمد و رهم تا آنکه می بر آید و پدید می گردد آن حرارت و در سینه های ایشان روانه محلم  
 و سدل که حدیث سهل بن سعد لا طین هذه الا رایة غدائی باب منها قی علی و حدیث جابر  
 من یصل الثنية فی باب جامع المتعاقب انشاء الله تعالی و در صحاح این دو حدیث را در باب  
 معجزات ذکر کرده ۱۶۰ الفصل الثانی عن ابی موسی قال خرج ابو طالب الی الشام  
 و ابی است اذ ابی موسی اشعری گفت بیرون آمد ابو طالب عم آنحضرت بسوی شام برای تجارت چنانکه عادت  
 این که بود و خروج معه العقی و بیرون آمد با وی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فی اشیاء من قریش  
 و در میان پیران از قریش یعنی چند مردی بر دیگر از قریش همراه بودند و آن حضرت در آن وقت  
 روز از دست لاری و فلما اشرقوا اهل الراهب پس هر که که مطلع شده بر راهب که نام او بحیر بود  
 و فتح موطد و کسر تمامه و کون چنانچه مقصود رسید و بوی بود و جای وی قهر می بستم با از بلاد م مبطوا  
 فرد آمدند فخلوا رجالهم پس بکشتند با دای خود را فخرج الیهم الراهب پس بیرون آمد بسوی  
 ایشان برای ملاقات را اب و کما نوا قبل ذلك یحرون به فلا یخرج الیهم و بودند ایشان پیش  
 ازین بارهای دیگر که سر می گردید که شد بر راهب پس بیرون نمی آمد بسوی ایشان و نمی دید ایشان را  
 قال گفت ابو موسی فم یخلون رجالهم پس ایشان می کشادند با دای خود را فیحمل الیهم الراهب

الفصل الثاني

پس نشست که در می آید میان ایشان راهب حتی جاء فاجل بیلد (بایا و المعجزات)  
 رسول الله ما آنکه آمد پس گرفت دست پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فقال پس گفت  
 هذا سيد العالمین هذا رسول رب العالمین بیعت الله رحمة للعالمین می فرستد او را خدا ای تعالی  
 سبب رحمت دهرمان برای جهانیان فقال له اشیاخ من قریش پس گفتند هر راهب را بعضی بران از  
 قریش ما علمك به چیست سبب علم تو بوی و از کجا می آید تو حال او را فقال انکم حين اشرقت من العقبة  
 پس گفت راهب بدستی شما نگرانی که بالا بر آمدید پیش آمدید ازین راه که میان دو کوه است لم یبق شجر  
 و لا حیر الا حیرا ساجدا بانی مانند هیچ درختی و نه سبکی که آنکه افتاد سجده و گفته و لا یجید ان الا للمنی  
 و سید نمی کند سبک و درخت بگریزانی اصفیة بخاتم البیوة و در سنی سن می شناسم او را  
 مهربان است اسفل من غصروف کشفه مثل العقاجه که واقع است بایان تر از استخوان شایه وی مانند  
 سبب دور و دور ایات دیگر آمده است که راهب بر حاست و آنحضرت را در کنار گرفت و از احوال  
 و صفات شریف وی پرسید از بهیئت و خواست و طعام و شراب و خزان و همه را سوال فرمود تا آنکه در  
 کتاب وی بود و تم رجع فصنع لهم طعاما پس راهب پس ساخت برای ایشان طعامی فلما  
 اقام هم به کمان هوفی و حیه الا فل پس نگرانی که آورد و راهب طعام را بود آن حضرت در چهارم این  
 شتران فقال ارسلا الیه پس گفت راهب کسی بنویسد بسوی وی فاقبل پس روی آورد  
 و آمد آنحضرت و علیه غمامة تظله و حال آنکه بر آنحضرت ابری بود که سایه می کرد او را فلما دنا من القوم  
 و جلد هم قد سبقوه الی فی شجرة پس نگرانی که نزدیک شد یافت قوم را که به تحقیق پیشی کرده بودند  
 او را بسوی سایه درختی و نشسته بودند سایه فلما جلس مال فی الشجرة علیه پس نگرانی که نشست  
 خمیده سایه آن درخت بر آنحضرت اگر چه سایه ابر بر سر مبارک وی بود اما برای اعزاز و استیلا وی در  
 مجلس سایه بر سر نشست و سایه ابر بر سر آنحضرت از محراب بود و لیکن می گویند دایم نبود بلکه گاه گاه می بود  
 نزد احتیاج فقال پس گفت راهب انظر و الی فی الشجرة مال علیه نگاه کنید بسوی سایه درخت که میل  
 کرد و روی فقال انشدکم الله شیخ امیر و ضم شین سوال می کنم شمار او طلب می کنم از شما چه اجواب این  
 سوال را ای حکم ولیه که ام یکی از شماست قرین وی و دوست و مولی امر وی قالوا ابو طالب گفتند  
 وی دی ابو طالب است فلم یزل یناشده پس همیشه بود در آنکه طلب و سوال می کرد ابو طالب را  
 بخدا و گویند بر تو که باز کردانی محمد را بیکه در نگاهداری او را از یکد و دشمنان که بهر دو دزداری اند حتی رده  
 ابو طالب تا باز کردانید و فرستاد ابو طالب آنحضرت را بیکه آورد و اند که راهب می فرستد که بنیاد  
 را در ابرویم برزد و آنها در مقام کشتن وی شوند و نرندی و حاکم آورد و اند که درین سفر رفت کسی از روم  
 آنحضرت را اصلی ایه علم و آنکه مسلم می جست و در حد قتل وی بود پس پیش آمد بحیرا و گفت چه چیز



آورد و است شمار او را نمی گفتم این پیغمبر و بنی ماهیرون آمدن است (باب المعجزات)  
 پس هیچ و ای نماند که هر دو را بر سر یک کلاه نهادند اگر بایده باشد بجبر گفت خبر دید شمارا که اگر خواسته  
 باشد خدا امری را که قدر کند میتوانند بیایند بکنی اند آمد میان که تفرده آنرا گفته نمی تواند گفت پس بیعت  
 کردند با وی و محبت و در بیدادی و بیعت معه ایوب بکر بلال و چون ابوطالب آنحضرت را بجانب کعبه برگردانید  
 فرستاد آنحضرت ابوبکر بلال را و زوده الی الیه من الکعبه و الی الیه و نوشته داد آنحضرت را را اب  
 از کاک و در و بن زیت و واه الترمذی به آنکه در حدیث گفته اند که فرستادن ابوبکر بلال را امر آن  
 حضرت بیکه در بن قصبه به صورت و آمد و حال آنکه بلال هنوز مخلوق نشده و ابوبکر در آن وقت صبی بود و نزد  
 تر از آنحضرت باشد و در نیم سال و ابوبکر در آن زمان نوجوان بود بلال را دلبسته از وی این حدیث را تضعیف  
 کرده و بعضی حکم بطلان آن کرده و طایفه این جور در اصحاب گفته که حدیث رجالی و سی ثقات و منکر نیست در  
 وی مگر این لفظ و تواند که مدح باشد متعظم از حدیث و بیکه بطریق و هم از بعضی روایت و جزئی گفته است  
 که رجالی این حدیث رجالی صحیحین اند و از کرابی بکر بلال غیر محفوظ است و حد کرده اند آنرا ایماه از و هم و بلال  
 شایم که در آن وقت سول و نشده بود و قد بر و و و عن علی بن ابی طالب قال کنت مع النبی صلی الله  
 علیه و آله و سلم بمکه و اذ انزلت ازنا میرا المؤمنین علی و منی ایماه گفته بودیم با آن حضرت در کعبه  
 فخرجنا فی بعض نوا الحیوا پس هر دو آنکه نزد بعضی نواحی که در خود ناحیه موسی قبا امة مقبله جبل و لاشجر  
 الا وهو یقول پس پیش نیاید آن حضرت را کوی و نه در خنجر مگر آنکه وی می گفت السلام علیک یا رسول  
 الله فابهر آنست که علی رضی الله عنه شرمی شد و آنرا اختلال دارد که علم وی رضی الله عنه باخبر آنحضرت  
 باشد صلی الله علیه و آله و سلم برواه الترمذی و الله از وی ۳۰ و عن انس ان النبی صلی الله علیه  
 و سلم اتی بالبراق لیلقه اجری به مکمل مسجرا و ایست ازنا نسل که با آنحضرت آورد و شد براق در  
 شیب امر الکام که در زمین بسته فاستضعف علیه پس شدی و سر کشی که در براق بر آنحضرت و نزد  
 راح نشد و سواری نداد فقال الله جبرئیل اجمعک ففعل هذا پس گفت بر براق را جبرئیل آیاه نم  
 این می کنی مدی و سر کشی را فصار کیک احد اکرم علی الله صلی الله علیه و آله است تر ایچ یکی  
 بزرگتر بر خدا را وی و الدین عبارت معلوم می شود که برین براق آیینای دیگر هم سوار شده اند ختم سواری  
 آن خاتم الایینامه و در باب الامر حاج این سخن مذکور شده است و الله اعلم قال فارفع صرقا گفت انس  
 پس و محبت از براق در و آن شد خوی و واه الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۳۰ و عن یزید قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ایما لیتها فی الی بیت المقدس گفت بر بده که رسمی گفت  
 پیغمبر خدا امرگاه که رسیدیم تا بیت المقدس قال جبرئیل یا صبیعه اشارت کرد جبرئیل با آنست خود و فقر  
 بها الحیور پس و بد و پاره کرد و سودا خ کرد با آنست سبک را فشد به البراق پس بران داند آن بر بخت



[illegible]

فاختل النبي صلى الله عليه وآله وسلم منصرفه بس كرت أن حضرت ( باب المعجزات )  
 سوراخ بینی آن پسر را و تخرجه می و کسر ما و بکسر میم نیر آمد ، فقال بس گفتم آن حضرت اخرج فانی  
 محمد رسول الله یرون آی بس بدستی من بکرم فرستاد ، ثم سربا فلما رجعنا من رنا بذا لك  
 الماء پسر سیر کردیم ما بس نگاهی که بکشم که کشیم یا آب فسا لها عن الصبی من بر سید  
 آن حضرت آن زن را از حال آن کودک که دیوانه شده بود فقالت بس گفت آن زن و الذي  
 بعثك بالحق ما را اینا منده ریا بعد لك سو گفتم آن خدای که فرستاده است مرا راستی بفرماید  
 از آن کودک که دی که در شک اندازد و نه از مشارقت تو میت و کم ابرار و حسا یا للمصل  
 راحته و اطلقت ارباب من و بقية المم و رواه فی شرح السنة ۶۰ و عن ابن عباس قال  
 ان امرأه جاءت بابن لها الى رسول الله گفت ابن عباس که زنی آورد پسر را که مراد را  
 بود بسوی پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم فقالت بس گفت آن زن یا رسول الله ان ابني  
 به جنون بر دستي این پسر من بوی دیوانگی است و اقامه لیاخذ عند غدا اینا و مشا اینا و دستي  
 جنون می گیراد و در از و باد اگاه باد شایانکه ما قمعح رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم هد و  
 و دعا پس ما لید بدست مبارک خود آن حضرت سینه آن پسر را و دعا کرد و فتح بقیه پس تی کرد  
 آن پسر تی کردنی شیخ مثله و تشدید نمادی و عروج من جوفه مثل البجور و الاسود یسعی و برون آمد  
 از شکم آن پسر مثل کب پچ سیاه که می جنبه می و ددی البجور جرد بکسر جیم سکون را ایچ سباع  
 چون شک و برگ و فرس و جر آن رواه الدارمی ۷۰ و عن انس قال جاء جبرئیل الى النبي  
 صلى الله عليه وآله وسلم وهو جالس حزین رواه انس گفت آمد جبرئیل بسوی آن حضرت  
 و آن حضرت نشسته بودند و کین قل یخضب بالدم من فعل اهل مكة در جالی که به تحقیق رنکین شده  
 بود آن حضرت بخون از باغش کرد از اهل که مراد روز احد است که دندان مبارک نشسته بود و جراحتی در  
 رخسار او شریف رسیده فقال بس گفت جبرئیل یا رسول الله هل تسب ان نربك آية آیا دوست  
 میداری که نمایم ترا علامتی و خمره قال نعم گفت آن حضرت آری شما فمظرا الي شجرة من و رائة پس نگاه  
 کرد جبرئیل بسوی درختی از پس خود با بس آن حضرت فقال بس گفت جبرئیل یا آن حضرت ادع بها  
 بخوان این درخت را قلها بها بس خواند آن حضرت درخت را فجاها بس آمد درخت فقامت  
 بین یدیه پس بایستاد آن درخت پیش آن حضرت فقال مرها فلترجع بس گفت جبرئیل بفرما آن درخت  
 را بس باز کرد و فامرها بس امر کرد آن حضرت آن درخت را فرجعت بس برگشت فقال رسول  
 الله بس گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم حسبی حسبی بس است مرا بس است مرا در نمای  
 و دفع حزن و شدت این که است از درد و دگر من و در اینجا دلالت است بر آنکه ظهور و خارق

حادثه مؤثر است در حصول یقین و دفع غم و خزن و بر آنکه کسی را که خرب (یا به المعجزات) و کرامت و درگاه حق باشد اگر غمی در خن از دست او بر سر نگیرد و الا جر جلی قدر التعب رواه  
 الدارمی ۸۰۰ و عن ابن جر قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی سفر فاقبل  
 اعرابی کف آبن عمر بودیم با آن حضرت در سفری پس پیش آمد بادی نشینی فلما دنا قال له  
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده  
 و رسوله پس هرگاه که نزدیک شد آن اعرابی گفت مرا در آن حضرت گواهی میدی یا ابا بکر خدا  
 ربنا قال و من يشهد علی ما تقول گفت اعرابی که گواهی میدی بر آنچه تویی گوئی یعنی از خبر جنس  
 آدمیان قال هذه المسألة گفت آن حضرت گواهی میدی بر این درخت و سلمه یفتح سین و لام نام نوعی  
 از درختان نام دارد است قد عاها رسول الله پس خواند آن درخت را پیغمبر خدا صلی الله علیه  
 و آله وسلم وهو بشاط الوادی و اودی بودنا قبلت تشد الارض پس روی آورد  
 آن درخت در حالی که می شخوند زمین را و اعد یفتح جاد بجمه و تشدید دال شگافتن زمین را گویند حقی قامت  
 بین یل یه تا آنکه ایستاد آن درخت پیش آن حضرت فاستشهدها فلما ظننا پس طالب شهادت کرد آن  
 حضرت از آن درخت سه بار غشها ثلثا نه کما قال پس گواهی داد آن درخت سه بار که واقع هم  
 چنین است که گفت آن حضرت از صدق رسالت می ثم رجعت الی منبتهها بنزله باز گشت آن درخت  
 بنوی جای رویدن خود یعنی همانجا درخت که از آنجا آمده بود شعر و جاءت لدعوتها الاشجار ساجده  
 تبشی الید علی ساقی بلا قدم رواه الدارمی ۹۰۰ و عن ابن عباس قال جاء اعرابی الی رسول  
 الله صلی الله علیه و آله وسلم قال بنا عرف اذک نبی گفت ابن عباس آمد اعرابی بسوی آن حضرت  
 گفت یحیی و ایل شنام که تو پیغمبری قال ان دعوت هذا الصديق من هذه النخلة يشهد انی رسول الله  
 گفت آن حضرت باین دلیل شناس که بخوانم من این خوشه را ازین خرما گواهی ده که من پیغمبر خدا  
 ام و ان یفتح امره است و بکسر آن نیز رواست یعنی اگر بخوانم دعوتی بکسر عن مملکه و سکون ذال  
 معجم دقات خوشه خرما چنانکه عطر خوشه آنکو رکنه اتی الصراح فدعا رسول الله پس خواند آن دعوت را پیغمبر خدا  
 صلی الله علیه و آله وسلم فجعل یقول من النخلة پس گشت آن دعوتی که فرد آید از درخت خرما  
 حتی سقط الی النبی تا آنکه افتاد بجانب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یعنی گواهی داد ثم قال  
 ارجع فعاذ بکسر گفت آن حضرت بر گردی خوی پس برگشت فاسلم الی اعرابی پس اسلام آورد آن اعرابی  
 رواه الترمذی و صححه ۱۰۰ و عن ابی هريرة قال جاء ذی الی را عی غنم گفت ابو هریره آمد که گوسفندی  
 چرانده کوسفند ان فاخلع مفها شاة پس گرفت کرگ از آن کوسفند ان کوسفند بر ان طلبه الراعی حتی انتزعه  
 منه پس جست کرگ را آن چرانده تا آنکه کشیده گرفت آن شاة را از دهن آن کرگ قال فصعد

الذی یب علی دل گفت ابوهریره پس بردت کرک برنود و یکی فاقصی بس نشست (باب المعجزات)  
 آن کرک بر آن بروضی که کرک می نشاند که ران مار ز من می بندد بپای مار ایستاده می دارد و ذی الحراج  
 انبار کون نشستن یک واستغفر و در آورد دوم خود را در میان مهر و پایی خود استغفار بمشید و خادم  
 در میان بای گرفت یک وقال قد عجلت الی رزق رزقینه الله وگفت کرک تحقیق قصد کردیم  
 من با قصد نکردی تو بسوئی رزقی که داد و دادند هر آن رزق را خدا می تعالی و عجلت بضم ناد فتح آن بصیغه  
 تکلم و خطاب هر دو روایت است و خطاب برای است ما خلقه ثم انتقم منی کر نعم من آن و رزق  
 را بکسر کشید که رفتی تو آن رزق را از من فقال الرجل لا الله ان رایت کالیوم ذیبتکلام بس  
 گفت آن مرد یعنی داعی بند اسو گندم دیدم من اعجوبه مانند اعجوبه امر و زیان دیدم و دوزی مانند امر و ذکر که یکی بکنی می کند  
 فقال الذی یب اوجب من هذا رجل فی التخلات بین البحرین بس گفت کرک عجب ترا ازین حال  
 حال مرد است در خرناستان میان دو کناستان یعنی مذبذبه و بیاد است از ذات شریف آنحضرت صلی  
 الله علیه و آله وسلم یخبرکم بما مضی و بما هو کائن بعد کم خرمای رسالت شمار اما آنچه گذشته است و آنچه  
 شونده است بعد از شما قال گفت ابوهریره فکان الرجل یهودیا یس بو و مرد از قوم یهود فاجاء الی  
 النبی پس آمد بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فاعبره و اسلم من خرواد آنحضرت را و سیمان شد فصدقه  
 النبی بس قصد بقی کرد و راست گو کرد انداد را پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ثم قال النبی صلی  
 الله علیه و آله وسلم انها امارات بین یدی الساعة این و امثال این امور نشانه و علامتهاست  
 پیش قیامت قد اوشک الرجل ان یشرح به تحقیق نزدیک است مرد که ببردن آمد یعنی از خانه فلا  
 یرجع حتی یصل ثلثه نعلیه و صوطه و ما احلک اهل بعل یس باز نمی کرد و نمی آید بخانه تا آنکه خرمیدد  
 او را هر دو نعلین و آزار دهدی به چرتی که انداخت کرد از همان اهل خانه وی بعد از آمدن وی رواه فی  
 شرح السنة و الا و عن ابی العلاء روایت از ابی العلاء که از تابعین است عن حمزة بن جندب  
 که صحابی مشهور است قال گفت سمره کنا مع النبی یوم ما پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اقتاد اول  
 من قصعة نوبت نبوت می خوردیم از یک کاسه یعنی در وقت ظهور آنحضرت قصید بطح فانت و  
 سکون ضاد کاسه بزرگ من غلوة حتی اللیل از باراد و گمانا شب یعنی نام روز یقوم عشرة و یقع  
 عشرة می ایستادند و هر دو می نشستند و میان بد اول است قلنا فما کانت تمک انشیم با بس به جز بود که  
 بد و کرده می شد قصه بدان جز قال من ای شی تعجب گفت از چه جز عجب می کنی تو ما کانت تمک الامن  
 ههنا بود که مد کرده می شد مگر از اینجا و اشارت بیده الی السماء داشت که دیدست خود بسوی آسمان  
 یعنی ازین عالم قدم است است و نیز دل برکت از این و این با قول سمره است و بل ابو العلاء و یقول  
 آنحضرت است و سایل صحابه فافهم رواه الترمذی و الدارمی ۱۲۰ و عن عبد الله بن عمرو ان

ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم خرج يوم بلادي ثلثمائة وخمسة عشر (باب المعجرات)  
 وروایت است از عبد الله بن عمر بن الخطاب که آنحضرت بیرون آمدند و فرمودند که دو صد و پانزده  
 مرد مشهور آن است که بیرون آمدند و سه صد و پانزده نفر از آنها جرین و دویست و سی  
 شش از انصار قال اللهم خذنا فاجعلهم گفت آنحضرت خود را که خداوند ایشان یعنی  
 صحابه برهنه پایا کند پس سوادگی ایشان را اللهم خذنا فاجعلهم خداوند ایشان برهنه نماید پس  
 جامع یوشان ایشان را اللهم جامع فاشبعهم خداوند ایشان گرسنگان را پس سیرگردان  
 ایشان را افتخ الله له پس فتح داد خداوندی تعالی مرا و راغنا قلبوا و امانهم رجل الا وقد رجع بمحمل  
 او جملین پس بازگشته از فتح بدر و حال آنکه نیست از ایشان هیچ فردی بکمال آنست که برگشت  
 بیک بیشتر و دو شتر و اگتسوا و شبعوا و جامه پوشیدند و سیر شدند به جنت شبران و ثياب و اطعمه و اموال  
 که غنیمت کردند از مشرکان و همه دعاهای آنحضرت مستجاب شد و از آنجا میگویند که احباب دعا از قبیل  
 خارق عادت است خصوصاً این مرعت و خصوصاً روای ابو داود و ابن مسعود من رسول  
 الله صلى الله عليه وآله وسلم قال روایت است از عبد الله بن مسعود که گفت انکم مفعولون  
 بعد رستی شما را می داد شد و گداز جانب پروردگار و مصیبت و بابتان ایشان را و اموال را و مفتوح لكم  
 و فتح کرده شد و گداز ایشان یعنی فتح کرد و می شود و فرستاد و اموال را این روایت است و بعد از آن صحابه  
 را با آنچه در زمان آن واقع خواهد شد قمن ادرك ذلك متكم فليحق الله پس هر که در یابد آنرا از شما  
 پس باید که تنوی و زرد و پیرایه از غذا ب خدا و لیلیا من بالمعروف و لیینه عن المنکر و باید که امر کند  
 بمشروع و نهی کند از خلاف آن یعنی بر طریقه اعتدال رود و در اثر و بطر و امرات و اثرات نبیند و این تلمیح  
 است بقول حی سبجاه الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و امروا بالمعروف  
 و نهوا عن المنکر و ابوداود و ابن مسعود و ابن جابر ان یهودیه من اهل خیبر سمت شاة مصلیة  
 روایت است از جابر که زنی یهودیه از اهل خیبر که نام وی زینب بود زن اسلام بن شکیم زهر کرد و کوفته  
 بر میان کرده شد و او مصلیة الفتح میم و سکون صنادقه و کسر لام و تشدید تحتانیة از صلی بر منی بر میان کردن  
 ثم اهدتھا لرحول الله آنحضرت به فرستاد آن را و امر به پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم آورد و اندک  
 آن زن پرسید که آنحضرت از کجاست که ام جای خوش تر دارد و گفته ذراع پس بزرگی داشت  
 آن را ذیح کرد و دودی زهری انداخت که دهانت بکند و در ذراع و گفت بیشتر کرد و بیشتر  
 آنحضرت و صحابه که حاضر بودند نهادند و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الذراع فاکل منها  
 پس گوشت آن حضرت ذراع را پس خورد از آن و اکل و هضم اصحابه معه و خوردند و گوشتی از  
 یاران آن حضرت با آنحضرت قتال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم

ارفعوا اوليكم واريد دستماي خود را از شاه و تخوريد و ارسال (باب المعجزات)

الي اليه فداها واكمن فرستاد آن حضرت بموي آن زن يهوديه پس ظهير اورا فقال سمعت  
 هذه الشاة پس گفت آن حضرت زهر کرده تو اين گوسپند را فقالت من اخبرك پس گفت يهوديه  
 که زهر کرده را قال اخبرني هذه في يدي گفت آن حضرت خبر داد مرا اين چه در دست من است للذراع  
گفت مر ذراع را يعني اشراف بند يزدراع کرد قالت نعم گفت يهوديه آري زهر کرده ام در من قلت  
ان كان نبيا فلن قضره گفتم اگر هست دي بنمبر بس زبان نمی کند او را به جهت آنکه زهر تاثير نميکند  
بهوت و دانياي بسبب آنکه موت آن حضرت بمش از انعام و لوح و اكمال دين متوقع نيست و در  
احتمال اول فلجان می کند آنچه می گویند که فوت آن حضرت بياثر زهري شد که در خيبر خود بود اما اين روايت  
صحيح نيست و در حديث آمده است که کسی گفت بان حضرت صلي الله عليه وآله وسلم که ترا تاثير می کند  
هر سال زهري که داده بودند در خيبر فرمود بنبر سگ آنکه مقد ر است و خواسته خداست فدير و ان لم  
يكن نبيا استرحنا معه اگر نيست دي بنمبر خدا است شش می يابيم و خلاص ميشويم از دي فعفا عنها  
 رسول الله پس درگذشت از ان زن بنمبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم ولم يعاقبها و سر ادا داد  
و عذاب نكرد و توفي اهل بيته الذين اكلوا من الشاة و مردن اصحاب آنحضرت که خوردند از ان شاه و استجيم  
رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم على كاهله و خون کشيد آن حضرت بر ميان و دگفت خود  
من اجل الذي اكل من الشاة از جهت زهري که خورد از گوسپند نماده زهر در دود و دودن لطيف دي  
از من كشت ياك کرد و حنيمه ابو هذيل بالقرن و الشقرة حياست که و آن حضرت را ابو هذيل  
بشاخ و گارد و هو مولد لبني بياضة من الانصار و آن ابو هذيل مولى بود و مربي بياضة را بضا و بنجمه  
نام قبيله است از انصار و او ابو هذيل و والد او مي بدان که اهل روايت اختلاف کرده  
انکه آنحضرت صلي الله عليه وآله وسلم عقاب کرد آن يهوديه را و بگشت با ترك داد و بهيچ گفت  
پس بيهقي از ان نريره آورد که اعراض کرد و بهيچ نه گفت و از جابر آورد که عقاب نكرد زهري  
گفته که اسلام آورد پس بگذاشت و گفت بيهقي که نخست ترك داد و داشت و بعد از ان که بشر بن  
برادر و بقصاص دي به كشته اما اين ها فلجان نمی کند که وجه تخصيص ذكر بهوت بشر و اقتصاص بدان چيست  
و حال آنکه اصحاب ديگر که خود ندانند و شايد که بشر على القوم مرد پيش از وفات اصحاب ديگر پس  
قصاص گرفته شد بدان و الله اعلم و عن سهل بن الحنظلية فتح حاهمه و سكون نون و فتح غاء  
تجر و كسر لام و تشديد تخمينه صحابي انصاري است و از ابي بيعت رضوان است فاضل بود و گوشه گير  
البردم كثيرا لصلوة و الكد و حنظله نام مادر او است قال انهم ساء و امع رسول الله گفت که ایشان  
يعني صحابه سبر کردند بيا بنمبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم يوم حنين روز غزو حنين فاطنبوا اللسير

پس در از کرد و دست گرفت کرد و سپرد و احتی کان عشیه تا آنکه بود سیر تا (باب المیزان)

شبانگاه فوج فاروقی فقال پس آمد سواری پس گفت یا رسول الله طلعت علی جبل کذا  
وکل ابد رستی من بر آمده ام بر کوه چنین و چنین و طلعت للبح لام است و را کمر نسج و بکمر نیز نصیج  
کرده اند فاذا انا بهوازن پس ناگاه من تبسم بهوازن فتح باو کمر زای که قوی است از عرب یعنی  
دیدم هوازن را علی اکبره ابیهم که آمده اند بر شتر بار خود یعنی همه آمده اند و این عبادت مثل است که زده میشود  
در قوی که همه بیایند و فتح یکی تحت نماند و باره شتر جان و اصلش آنست که قوی از عرب از جای کنده  
بود و کوچ کرده و هر کس بهر جا که شتری یافته گرفته و سوار شده و هر چند آن شتر از آن دی نبود و از پدرش بود  
یظعنهم و نعمهم دیدم هوازن را شتران مودج را از خود و بانی چادر و دامی خود و طعن بضم طاء و بحم و عین  
مهمله مضبوته و ساکن جمع طعنه زن در مودج یا مودج که در وی زنی باشد و گاهی برای ابل که بروی مودج است  
نیز اطلاق کنند اجتمعوا الی چنین کرد آمدن بسوی چنین فتبسم رسول الله پس تبسم کرد و سپهر خدا صلی  
الله علیه و آله وسلم و قال تلك غنیمة المسلمین و لما د گفت آن حضرت آن غنیمت مسلمانان  
است فردا انشاء الله ثم قال من یسر من اللیلۃ یسر گفت آن حضرت کیست که با شبانی کند ما را  
استشب قال ان بن ابی مرثد الغنوی مرثد فتح صیر و سکان را دفع مشنه و غوی یعنی مجنحه و نون  
مفتوحه صحنی است حاضر شده فتح که را و چنین را اناس یا شبانی می گفتم یا رسول الله قال اربک گفت آن حضرت  
سوار شو فر کتب فر ساله پس هوازن شد اسیر را که مراد اوید و فقال استقبل هذا الشعب گفت  
آن حضرت پیشن آبی این را را که در ده است حتی تکنون فی اعلاه تا آنکه با شنی بود و جائی باشد آن  
کوه فلما اصبحنا خرج رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الی مصلاة پس هنگامی که صبح کردیم ما  
بگردن آمد آن حضرت بسوی جای ناز خود یعنی جائی که برای نماز ختم بودند و فرج و دقتین پس که داد  
آن حضرت دور گشت و امر داشت بخردا شده اند ثم قال هل حسستم فار حکم پس فر گفت آن حضرت  
آیا احساس کردید و دیدید شما سوار خود را درین جای از نگاهم است بعد از سنت فجر برای حاجت و دور  
کتاب الصلوة که گذشت فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله عیضنا ندیم و احساس نکردیم  
و ثوب بالصلوة پس اقامت گفته شد نماز مجروح تحقیق معنی ثوب و باب الاذان که شد فتقبل رسول  
الله صلی علیه و آله وسلم و هو یصلی یلتفت الی الشعب پس گشت آن حضرت و حال آنکه وی  
نمازی کند که می نایست بسوی آن شعب و درین جای از انفاست و نماز از برای مصیبت و نیت و این  
از باب مد اهل عبادات است حتی اذا قضی الصلوة قال با چون نام کرد آن حضرت نماز را گفت ابشروا  
فقد جاء فار حکم خوش باشد پس تحقیق آمد سوار شما که با شبانی می کرد و فیهلنا انظر الی خلال  
الشجر فی الشعب پس کشته ما که از گاه می گفتم بسوی میان فرجای درختان و شب فاذا هو قد جاء

بس ناگاه آن سوار تحقیق آمد حتی وقف علی رسول الله نابایک سوار (باب المعجزات)

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فقال انی افطیعت حتی کنت فی اعلی هذا الشعب بس گفتم  
 آن سوار بدستی من روان شدم تا آنکه یو دم بر جای بماند این شب حیث امر فی رسول الله آنجا که  
 فرمود و بدو در پی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فلما اصبح طلعت الشمس کلیمه بس آنرا گاهی که  
 صبح کردم برآمد من این دو شب را اندر دو عالم او احدا بس ندیدم هیچ یکی را فقال له رسول الله بس  
 گفت مرا و او پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم هل نزلت الیة آیا فرو آمد می تو احسب یعنی  
 از اسب خود قال لا کنت فرد و نیامدم در هیچ حال الا مصلیا که در حالی که نماز کند و اندام او قاضی  
 حاجه یابد آرزو حاجت آنسانی را از بول و غایطه رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله  
 و سلم فلا علیک ان لا تعمل بعد هذا بس نیست یا که یز تو که کنی بعد از این شب هیچ عملی را از تو اقل  
 خیرات و جود و اجناد در آن زیرا که ترا فضیلتی و ثوابی حاصل شده است که کفایت است در آن و بخشیده  
 شده است گناهان تو بدان و این مبالغه و تاکید است در تحسین این عمل و بشارت است بمنزلات و  
 بعضی گفته اند که مراد عمل جواد است درین قصه و این ظاهر تر است و الله اعلم و او بود اواخر ۱۶۶۰ و عن  
 ابی هریره قال اتیت النبی صلی الله علیه و آله وسلم یتم ان کفتم ابو هریره آورد دم نزد آن  
 حضرت جند خرم را و گفته اند که بیست و یک خرم را و فقلت بس کفتم من یا رسول الله ادع الله فیهن  
 یا البرکة و عاکن خدا در این خرمها تا برکت فطمهن پس فرام آورد و آنحضرت آن خرمها را شم و صالحی  
 فیهن بالبرکة بستر دعا کرد آنحضرت برای من درین خرمها برکت حال عملهن فاجعلن فی مزودک  
 گفت آنحضرت بجز این خرمها را پس بگردان آنها داده نوشته دان خودنی را لخراج مرزد بکسر نوشته دان کلمات  
 اردت ان تا عمل منده شیئا فادخل فیه یدک فشد بهرگاه و ای تو که بگیری از آن مرزد چترنی را یعنی از  
 ترم پس در آوردنی دست خود را پس بگردان آن و حیزر اول انفسیر انفسار او را بگردان آن را بگردان آن  
 فقلل ما من ذلك التمر کل او کل امن و حق فی حبیل الله بس تحقیق برداشتم من اذان ترم چندین  
 و چندین از دست خود را و دست شربت بیانه یا بار اشرقی فکنا فاکل منه و قطعتم بس بودیم  
 تا که می خوردیم از آن ترم و می خوردیم و کمان لا یغارق حقوی و بود آن مرزد که جدا نمی شد بند  
 از او مراد همیشه در کمر من بود حتی کمان یوم قتل عثمان تا آنکه شد روز کشته شدن عثمان و قضی  
 الله عنه فانه انقطع بس بدستی آن مرزد کشته شد و کلم شد و اینجا معلوم می شود که چون ترم خود را  
 شایع کرد و میان مردم بر غریب می شود و برگشت و آورد و اندک او را برود در آن و دومی گفت که مردم را  
 یک غم است و مراد غم غم بر طرف شدن آن ابناء و غم کشته شدن شیخ عثمان و او الترم مذی  
 الفصل الثالث عن ابن عباس قال تشا ورت قریش لیلته بمکه گفت این جدی کنش کردند

الفصل الثالث



کردند مشرکان تشریش شبی بمکه فقال بعضهم اذا أصبح فانتموه بالوثاق بس (باب المعجزات)  
 گفتند بعضی از ایشان چون صبح کند پس بر جای خودش و امید به نزد کردن نیزین و ان النبی می خواهد  
 پیمبر را صلی الله علیه و آله و سلم یعنی بعضی از مشرکان ایم چنین که کاشتن دادند که بخورند باید کرد  
 و نگاه داشت و آن کس را بخت بد کردن و قال بعضهم بل اقتلوه و گفتند بعضی از ایشان بلکه بکشند او را  
 و قال بعضهم بل اخرجوه و گفتند بعضی از ایشان بلکه بیرون کنید او را ازین شهر تا ازین بیرون رود  
 فاطلع الله نبيه فتح امرو و سکون ظاهر محقق پس محتاج کرد و اندک ای تعالی ستمگر خود را را صلی الله علیه و آله  
 و سلم علی ذلك بر آنچه انکاشش کردند مشرکان در کار وی چنانچه در قرآن مجید در سوره النحل مذکور  
 است فبات علی فراش النبی صلی الله علیه و آله و سلم تلك الليلة بس شب که را اندک علی صلی الله  
 علیه و آله بر جای خواب آنحضرت در آن شب و خرج النبی و بیرون آمد پیمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
 حتی لحق بالغار آنکه چوشت و رسید به غار که به حیرت رفت و چند شب در آن غار که را پند و غار  
 معاک در کوه است و در بر آمدن آنحضرت از درون غار و گفته شدن از پیش مشرکان که بر در استاده  
 بودند و مطلع شدن ایشان با وجودی که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با ایشان قصه غریب و معجزه  
 عجیب است که در شرح ذکر کرده ایم و در تاریخ مدینه در ذکر هجرت نیز به تفصیل مذکور است و بات  
 المشركون یحرمون علیا و شیب که را اندک مشرکان در حالی که با سالی می کردند علی و از رضی الله عنه  
 یعنی علی در جوان خانه بودند از ایشان بیرون راند و مقام یحیی و النبی و ایشان کمان می برد علی را  
 می صلی الله علیه و آله و سلم و خیالی می کردند که آنحضرت در درون غار و خواب است همین که بر آید کار  
 وی کنیم و حال آنکه علی بودند آنحضرت از پیش ایشان بیرون رفت فلما اصبحوا اناروا علیه پس  
 در گامی که صبح کردند جمیع مذکور جستند بر آنحضرت کمان خود را و علی را و الله مکرهم پس هر گاه که  
 دیدند علی را باز کردند ای تعالی حیل و تدبیر که این الشا بر ا فقالوا این صاحبك هلاک پس چون دیدند علی  
 را گفتند کجا است این یا تو یعنی آنحضرت و اثبات به برای تحقیر و تصغیر است قال لا ادری گفته  
 علی می دانم من کجا است فاقصوا اثره پس رفتند مشرکان و در آن آنحضرت بر نشان پای وی قصص  
 بقات و صنادین نهانین و بی کسی رفتن فلما بلغوا الجبل اختلفا علیهم پس هنگامی که رسیدند کوه  
 و اگر اورا جبل و دام است مشبه شد بر ایشان نشان پای فصحا و الجبل پس بر آمدند کوه را غمروا  
 بالغاوار پس که شد بشان بنامی کردند آن است قرأوا لعلی و اید ففزع العذکبوت پس وید مذکور در آن  
 غار با نین عذکبوت را که بعد از آمدن آنحضرت در درون غار آمده خاد با قید و عرض و غار مقفه او شیری  
 باشد و بول مقفه از یکدست فقالوا و دخل هربا لم یکن یسج العذکبوت علی بابه پس گفتند  
 اگر و آمده بودی محمد این جانیبو و با نین عذکبوت بر در وی و بجهت نهادن کوه و درین حدیث

مذکور نیست و شعره ظنوا انکم و ظنوا انکم موت علی و خیر الیوم (باب البعیرات)  
لم تمسح ولم تغم: فمکت فیہ ثلاث لیلال پس در ناک کرد آن حضرت در ظاهر و شیب و در زیر  
دوشنبه در آمد و در روز پنجشنبه بدرفت در راه احمد و وعن امی هریرة قال لما فتحت  
حمبر اهل بیت الرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شاه فیها سمع نوح من دغم آن و بعضی دیگر نیز گفته اند  
گفت بوی بزرگای که بشاوه شد و خیمه فرساده شد برای آن حضرت گویند می بریلین کرده شده و گفته اند  
و نه روز و چنانکه در فصل ثانی از حدیث جابر گذشت فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اجعلوا  
علی من کان ههنا من الیهود پس گفت آنحضرت کرد آید بر من هر که هست این جا از یهود و غیره و آله  
پس کرد آورد و در برای آن حضرت بود و فقال لهم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انی  
صالحکم عن شیء فهل انتم مصلحون عن شیء پس گفت آنحضرت بدستی من پرسیده اسم شما را از چیزی  
پس آیا است بد شما است گوئید فاشد من اذان چیزی فقی که کند یب کنم شما را و جوان که بگوئید شما از اذان  
سوال چنانکه از سیاق حدیث معلوم می گردد و دو مصدق در ضمن ضم و فتح صادر شد و دانی کموره و گستر قاف  
و شده میاد و آخره قالوا نعم گفتند بود آری و است که کرده اند ایم تر آری ابا القاسم حدوث بود و نابود آن  
پیدا که اکثر آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم باینست وی که ابو القاسم است نام بی بردند و غیر  
نمی گفتند زیرا که ذکر این نام شریف و تودیت و انجیل شایع و مشهور بود و دلیل بر ویر صحبت نبوت و نبی  
صلعم فقال لهم رسول الله پس گفت هر ایستاده ای غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم من اهوکم کیست  
بد شما که یا که آن حضرت ایستاد و آرد و کلان ایشان پرسید چنانکه بد و قبیله پدری باشد قالوا فلان  
گفتند بود پدر ما فلان کس است نام پدر کلان خود را بردند فقال کن یقوم بل اهوکم فلان گفت آنحضرت  
و دروغ گفتید شما که پدر شما فلان است خبر آنکسی که در نام بردید قالوا صدقت و هر وقت گفتند بود راست  
گفتی دیگر گفتی رات بکسر راء اولی و سکون ثانیة قال فهل انتم مصلحون عن شیء ان صالحتکم عنه گفت  
آنحضرت پس آیا است بد شما است که کرده اند من از چیزی اگر سوال کنم شما را از آن چیزی قالوا  
نعم یا ابا القاسم و ان کذبنا کعرق کما عرفته فی اینجا ذکر دروغ می گویم ما تو می شناسی تو دروغ  
ما را چنانکه شناختی آنرا و پدر ما که بیاک به تخفیف دال است فقال لهم من اهل النار است گفت آن حضرت  
و پدر سید مرید و را کیست و درخی قالوا لکن فیها بسیر گفتند بود و بسیار شد مادر آتش اندک زمانی چند روز  
چنانکه در قرآن مجید از ایشان نقل کرده است که می گویند ان تمسنا النار الا ایاما مصلح و ذات ثم نخلعوا و ایدها  
بستر خلیفه می شود شما که در مسلمانان ما را در آتش یعنی پس از آمدن ما شما می در آید و همیشه می باشد  
در آن و تخلف ما همیشه بدو است و است و تخفیف نرود و ایست چنانکه فاعدا خواست فقال رسول الله صلی الله  
علیه و آله و سلم افسدوا فیها گفت آنحضرت بخن نه کنید در باب آتش و در شود و اصل حساب را می

وجر است و در این ام سستی یعنی شما همیشه در دوزخ خواهید بود اگر  
 بکنیز از عالم رفته و الله لا تخلقکم فیها اندانید اسوگند فایزنده نمی شویم شمارا در آنش همیشه و در نمی آیم  
 و در وی پس از شما چنانکه شما می گوید ایم قال پست بر بار کنت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صلی الله علیه و آله و سلم  
 سالتکم علیه فها لوانهم یا ایها القایم فقال هل جعلکم فی هذه الساعة سمس کنت آنحضرت آیا  
 کردانید و این شما و این گوشتی زهر را قالوا انعم کنته اندی کردانید ایم قال فها جعلکم علی ذلك کنت آنحضرت  
 و با عیبت نم شمارا بر این قالوا و ندان کنت کاذا ان نستریح منک کنته خواسیم ما اگر هستی تو دروغ گو  
 آسایشتی بی باجم و از تو خاص می شویم از تو و ان کنت صلا قال لم یضربک و اگر هستی تو راست گو زبان  
 نمی کند ترا از انهم شرح این سخن در فیهل ثانی در حدیث جابر کذشت اکنون در برابر این مردگان میتوان  
 گیت که عن زبان مکه و بعد ق ظاهر شد چرا ایمان نمی آید و او اله بشاری ۳۳ و عن حماد بن اعطاب بخار  
 یحتمل الا فیضاری که اده الیو نه اخرج گویند مراد را محبت است و غیر ذات و گفته اند که غرا کرده ام راه آنحضرت  
 سیزده غزو و مسیح کرده آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سیر او را و دعا کرده بحال او و شنید حمرا ده صید  
 سال و نبود در هر در پیش و بی مکه چند موی سفید قال گفت صلی بنار سول الله نماز که او را با پیشتر  
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم یومبار روزی الفجر نماز ایاد او و صعد علی المنبر و بر آمد بر منبر فخطبنا  
 پس خطبه خواند و از اجتهی حضرت الطلوع تا آنکه حاضر شد ظهر و در آمد وقت آن فینزل فیصلی پس فرد آمد  
 از منبر پس بکند او و نماز ظهر را ایم صعد المنبر فخطبنا ستر بر آمد بر منبر پس خطبه خوانی کرد و بار ا حقی  
 حضرت العصر تا آنکه وقت عصر شد ثم نزل فیصلی ستر فرو داد از منبر پس بکند از نماز عصر را ثم صعد  
 المنبر حتی غربت الشمس ستر بر آمد بر منبر یعنی خطبه خواند تا آن که فرد رفت آفتاب پس تمام روز  
 به خطبه گذشت فیا خیر یا ایها هو کائن الی یوم القيمة ستر خرد او را و بار او چری که بیجاشودهاست اند  
 حوادث و ذایع و عجایب و غرایب تا روز قیامت قال یا علیها احفظها گفت عمر بن احنب پس دانای  
 ترین ما دادانده ترین ما و آن علیم را که آنحضرت بیان کرده آن خبر را که وی داد و او مسلم ۳۴ و عن  
 معن بن عقیق عن ابن عبد الرحمن بن عیاد عن عیاد بن مسعود است و فی الله عنه نقیه است امام عقیف  
 طایع عالم و دایت داد و از پدر خود که عید الرحمن بن عبد الله بن مسعود است و ابن مسعود و انست  
 یوی ابو عبد الرحمن گویند و از پدر خود که فاسم من عبد الله حسن است و دایت کرده است از وی ثوری  
 و خبر وی قال گفت من سمعت ابی شریح یدر خود را قال سالت مسروقاً گفت پرسیدم سر برقی را که از  
 کبار تابعین است من آذن النبی صلی الله علیه و آله و سلم بالجن لیلة استمعوا القرآن که  
 دانانید آنحضرت را با مدن حن در شب شنیدن جن قرآن را قال گفت مسروق حدثنی ابوک  
 خرم و مراد یوای عبد الرحمن یعنی عید الله بن مسعود و انه قال کردی گفت آذنت بهم شجرة و انانید

آن حضرت را بآمدن جن درختی یعنی درخت خرداو که یارسول الله جن (باب المعجزات)  
 آمده اند تا ایمان بدارند و اساع قرآن کنند پس آنحضرت میزدون دفت و حیثان را دیدند و قرآن برایشان  
 خواند متفق علیه و عن انس قال کنا مع عمر بن مکه و اهل المدينة گفت انس بودیم با عمر و اهل مدینه  
 خفاص میان که دیدیم فراینا الهلال پس دیدیم ماه یوزرا و گفتم در جلا خلایک ایاضا و بودیم من مردی نیز  
 نظر فرایتم پس دیدم من هلال را و ایضاً احد یزعم انه برآه غیری و حال آنکه نیست هیچ یکی که گمان می برد  
 می گوید که دیده است آنرا جز من یعنی جز من هیچ کس نمی گوید که من دیدم ام فجلت اقول لعمر اما تو را پس  
 کشته من کی گویم مر عمر رضی الله عنه را آیا نمی بینی و فجلت عمر را پس گفتم عمر که نمی بیند هلال  
 را یعنی من بینم و هر چند عمر را می نمایم وی نمی بیند فقال گفت انس یقول عمر می گوید عمر سارا و انا  
 مستیق علی فراشی بودیست که به بینم هلال را و حال آنکه من بر تختنا خسته بودیم بر جامه خواب خود یعنی  
 حاجت نیست که آن را بینم و شب و مشقت کشته و زدیدن آن بعد از زمانی بابتل از روزی که در مشن  
 شود و یا گمان شود و او هم دیدن تعب و دین حد مخرج است در چیزی که ضروری نباشد و هم صرف وقت  
 و دلا یعنی شمشاد اشیاء بعد از اهل بدو و ستر شمع که در حجر که حدیث می کند ما را از قصه کشتگان اهل  
 بدو را از مشرکان یا شریع کرد انس که حدیث می کند آنچه شید بود از عمر از احوال اهل بدو قال ان رسول  
 الله صلی الله علیه و آله و سلم کان یزیننا مصارح اهل بدو بالامس گفت که آنحضرت بود که می نمود  
 ما را جالبی کشتن و بر زمین انکندن کشتگان اهل بدو می روز یعنی پیش از وقوع واقعه و کشته شدن  
 مشرکان و یک روز خبر داد که ما که ام ازین استیما کجا کشته خواهد افتاد یقول هذا مصراع فلان غدا  
 ان شاء الله می گفت آنحضرت این جای انکندن فلان است فردا اگر خواسته است خدا و هذا مصراع  
 فلان غدا ان شاء الله و این مصراع فلان است اگر خواسته است خدا پس جای انکندن هر که ام را خدا  
 بدو آیمین کرد قال عمر و اللی بعه بالحق ما لخطا و الخط و التی حد شار رسول الله صلی الله علیه  
 و آله و سلم گفت عمر سوگند می خدای که فرساده است او را بر آسنی خمار که دزد و تاج و زنجیر و آن مشرکان  
 خدا را جایی را که ندیده بود و تعیین نموده بود آن حضرت قال ففعلوا فی بین بعضهم علی بعض گفت عمر  
 پس کرد و این را شدند و انداخته شدند آن کشتگان و در جای که در بیند ان بود یعنی بر بالای بعضی فاما نطلق  
 رسول الله پس روان شد پس بر خدا صلی الله علیه و آله و سلم حتی اتیهم تا آنکه منتهی شد و رسید  
 بسوی این کشتگان که در جوار انداخته شده بودند فقال پس گفت آن حضرت یا فلان بن فلان  
 و یا فلان بن فلان هل وجدتم ما وعدکم الله و رسوله حقا آیا یقید و دیدید چه چیزی را که وعده کرده بود شما را  
 خدا و رسول خدا حق و جدت ما و هدایتی الله حقا پس بدو سنی من را تحقیق یا قسم چیزی  
 را که وعده کرده بود مرا خدا می نماید حق فقال پس گفت عمر یا رسول الله کیف تکلم اجماع الا و ارجح

ارواح لیوا پاکو نه کنی کنی نو بد نهاد اکه نیست جانده و ان فذل ما انقم باجمع ( باب المعجزات )  
 لما قول منهم نس كنت آنحضرت میباید شما شوا و امر و چیزی را که می گویم من انرا ایشان یعنی  
 ایشان شتر از دنیا بر انداخته و در شبدن یعنی ایشان می نشوند این سخن را که می گویم من غیر اقام  
 لا يستطيعون ان يردوا علي شيئا جز آنکه ایشان نمی تواند کرد و بکنند بر من چیزی و ادبواب گویند  
 و در کتاب جهاد کلام و دین معنی به تفصیل گذشته است فند کرد و او مسلم ۶۹۰ و عن انيسة بنهم همزة  
 و فتح نون و سکون مشاء و سن مهله بنت زید بن ارقم تابعه است و نسبت بوی زید بن ارقم را ابو انيسة  
 گویند و از ابو سعید بن کبیر و مشهوره میس کینست است عن ابیهار و ایت می کند از پدرش ان النبی  
 که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دخل علی زید یعود من مرض کان به و قد آمد بر زید بن ارقم در حالی  
 که عیادت می کند زید را از بیماری که بود بوی قال گفت آنحضرت ایس علیک من مرضک یا من نیست  
 بر تو از بیماری تو یا کی و لکن کیف لك اذا عورت بعدی فعمیت و لیکن چگونه است مرا و چه حال باشد  
 ترا و قی که در از عمر کردانید و شوی پس از من پس کور شوی تو و چکار خواهی کرد و قال احتصب و احب  
 گفت زید چشم داشت ثواب می کنم و میری گزیم قال گفت آنحضرت اذن قد خل الجنة بغير حساب  
 اکنون می در آئی پشت دای حساب قالت گفت ایسر و در بعضی نسخ قال یعنی گفت راوی قمی  
 بعدا ما هات الذبی پس کور شد زید فند از مردان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ثم رد الله علیه بصره  
 پیغمبر باز کرد و اید خدا می تعالی بر زید بیانی او را اقم منات فند از این مرد ۷۰۰ و عن اسامة بن زید قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من تقول علی ما لم اقل فلیتموه بمقلد من النبا رکفت  
 اسامة بن زید که گفت آنحضرت کسی که دروغ بگوید بر من چه چیزی را که نه گفته ام من پس باید که اباد  
 بکند جای نیست خود را از آتش و در زخ تقول بفتح مشاء و تشدید و ا و مضمومه سخن بد و نفع بر بستن  
 بر کسی و ذلک انه یعت رجلا فکل ثبا علیه و مصدر و ن آن نیست که آنحضرت فرستاد مردی را پس  
 در زخ بست بر آنحضرت قد ما علیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس و جا کرد آنحضرت  
 بر آن مرد و فوجده میتا پس مرد و ماته شد آن مرد و قد انشق بطنه و جالی آنکه به تحقیق شکافته شده است  
 مشکام دی و لم یقبله الارض و پذیرفت او را زمین و این نشان و زخ است و او اهما و ایت  
 بر داین مرد و حدیث را المیهقی فی دلائل النبوت ۵۸۰ و عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه  
 و آله و سلم جاءه رجل یستطعمه و یبیت از جابر که آنحضرت آمد او را مردی که غیب طعام کرد و از  
 آنحضرت فاطمه شطریه و شعبه پس خود اید و داد آنحضرت او را نصف و منی چو سابقا ملام شد که دیس به کون  
 سن شصت بهار بار شتر فما زال الرجل یا کل منه و امراته و ضیفه ما پس همیشه بود آنمرد که می خورد از آن  
 نصف و منی و نور و زن او و آنکه مهمان ایشان می شد حتی کماله نا آنکه به میوه و آنمرد بنوا فکفی پس

فانی شد آن طعام و تمام شد فاتحی النبی پس آمد آن مرد و پیوسته را صلی (باب المعجزات)  
 الله علیه و آله وسلم میبودست حال عرض کرد فقال پس گفت آن حضرت لیولم تکلمه لا کلمه  
 اگر نمی بودی تو آنرا بر آئینه می خوردید نه از آن همیشه و لقمه لکم و هر آینه می ایستاد و باقی  
 می ماند آن برای شما و الله مسلم ۹۹ و عن حماد بن کلیب بضم کاف و فتح لام و سکون حمانه ثقه است  
 و از افانسل و عباد و زمان خود و در میان نودی و سفیان بن عیینه از وی حدیث دارند و بعضی گویند که جرمی بود  
 و الله اعلم عن آئینه روایت می کنند از خود که کایب است و از نایبین هنر و جل من الاضداد و رشی روایت  
 می کنند از مردی از انصار که ناشن معلوم نیست قال گفت آن مرد از انصار عمر جناب رسول الله صلی الله  
 علیه و آله وسلم فی جنازة یرون آمدیم ما همراه آن حضرت از برای نماز جنازه و روایت  
 رسول الله پس دیدیم و پیوسته را صلی الله علیه و آله وسلم و هو علی المقبره و حال آنکه آن حضرت  
 نشسته است نزد قبر که می کنند یوحی الصافر و حیثیت می کند آن حضرت تهر کند را یقول فی گویند ارفع  
 من قبل و جلیه فراح کن قبر را از جانب پای های میت و از مسح من قبل راسه و فراح  
 کن از جانب سر وی فلما رجع استقبله داعی امراته پس چون برگشت آنحضرت یعنی از دفن  
 میت پیش آمد آنحضرت و ادعوت کنند بطعام از جانب زن آن میت فلما جاب پس اجابت کرد آنحضرت  
 و قول کرد و ادعوت او را و ادعوت بخانه او و این بیعه و ما با آنحضرت بودیم یعنی از نذر تقیم و طنبلی  
 آنحضرت شدیم با آنحضرت را با جماعت ادعوت کرد و بود فجمع بالطعام پس آورد و شد طعام فوضع  
 یله پس نهاد آنحضرت دست بهار که خود را یعنی برای خوردن طعام ثم وضع القوم و پیوسته را  
 قوم دستهای خود را فاکلوا پس خوردند قوم طعام را و انتظار نالی رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم یلوك لقمه فی فیه پس نگاه کردیم ما جانب آنحضرت که می خاید لقمه را و می گرداند آنرا  
 و در دهن مبارک خود و فرو نمی برد ثم قال پس گفت آنحضرت اجل لحم شاة احدت بغیر اذن اهلبا  
 می یابیم من این گوشت و گوشت گوشتی که گرفته شده است بی دستوری و بی رضای صاحب  
 گوشت فاردست المرأة تقول پس فرستاد آن زن کسی را نزد آنحضرت و در حالی که میگوید  
 یا رسول الله انی ارسلت الی النقیع بدستی من فرستادم خادم را بسوی نقیع بنون و هو موضع  
 یباع فیہ الغنم و بقیع موغنی است که فروخته می شود و ردی گوشتند آن و این نقیع موضع دو جانب  
 وادی عقیق است نزدیک به بیت کرده و از دینه غیر بقیع موحده که مقبره مدینه آنجا است خطابی گفت که  
 خلا کردیم که او را بیا خواند و آنها که بیا خوانده اند می گویند که و تصح در زمان سابق باز آمده بود و الله اعلم  
 لیشتوی لی شاة تاخریده شود برای من گوشتی فلم تجرد پس یافته شد گوشت فاردست الی  
 جارالی قد اشتري شاة ان یرسل بها الی یثربا پس فرستادم من کسی را بسوی یثرب که مرا

بود که فرستاد آن کس سفند را که خریده است بسوی من به پای آن فلم (باب المعجزات)  
 یوحنا پس یافته شد آن مسایه و خانه اش فارسلت الی امواته پس فرستادم نزدن  
 وی فارسلت الی بها پس فرستادن وی بسوی من آن شاه را بنی اذن مردود فقال رسول الله  
 پس گفت بمنبره اصلي الله عليه وآله وسلم اطعمي هذا الطعام الا صرید بخواران ابن طمام  
 اسیران را که در بند و آنها که فریدمرون را دایر و تکلیف و ظاهر صاحب شاه را بنی اذن فرستاد وی بجای  
 کبرند و یافند وی مترون سازند و طعام ضایع می شد و الله اعلم و واه ابو داود و البیهقی فی دلائل  
 النبوة ۱۰۰ و من حرام بکسر حای میده و زای بن هشام بن ابیه روایت میکند از پدرش که شام است  
 من جمله حبیش بن خالدا از پدرش که حبیش است بنظم حارمه و فتح موحده و سکون شاه و هوا و وام  
 معبد حبیش برادر ام متودح میم و سکون غن و فتح موحده که نام او تا که نیست خالد خراجه است و آن  
 فنی است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در طریق بجزرت بنجیه وی در آمد و وی زنی بود جلد  
 و قوی نمیکرده می نشست در سخن خیمه طعام و شراب می داد فقراد مسکین را آن رسول الله صلی  
 الله علیه و آله وسلم حین اخرج من مکة روایت می کند که آنحضرت وقتی که بر آورده شده از مکة  
 اخرج بها جرایا الی المدینه بیرون آمد بجزرت گفته بسوی مدینه هو و ابو بکر آنحضرت و ابو بکر و مولی  
 ابی بکر ها سر بن فهیر بنضم فاد فتح موحده سکون بخانه اسلام آورد و حبیش از در آمدن آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله وسلم و ادرا قمر را و دلیلوما و راه بر آنحضرت و ابی بکر عبد الله الیهی اودا  
 همراه که نه بود تا او تا نالی کند این چهار تن در راه مدینه می رفتند و اعظمی خیمه ام معبد گذشتند بر  
 و دخیه ام معبد که در آن وادی جای اد بود و دخیه فتح موحده سکون یا مشهور است و خیم اقامت در  
 مکان فسا لوها لهما و ثمر المشر و اسما پس طبعند گوشت را و خرم را و تا بخزند از وی  
 فلم یصیبوا احد ها شیئا من ذلک پس بنافند نزد ام معبد پنج چیزی را از آنجا طبعند  
 فکان القوم سرملین بنظم منبر اولی و سکون را و کسر میم نایه بودند مردم بی زاد و بی توشه از مال  
 بی توشه شدن قوم ذی باران شدن مسندین بنظم بکم و سکون سین مهله و کسرتون و فو قافیه ناکید مرین  
 است قحط زده و سه سال و به معنی قحط آید فنظرو رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الی شاة فی  
 کسر الخیمه پس نگاه کرد آنحضرت بسوی کوسفندی که در جانب خیمه بود و کسر بکسر کاف و سکون  
 سن و فتح بنر آمد و شق فردین خیمه فقال ما هذا الشاة پس گفت آن حضرت چیست این کوسفند و چه حال  
 دارد یا ام معبد قالت شاة خلفها الجهد من الغنم گفت ام معبد کوسفندی است که پس انداخته  
 است او را از کوسفند این مشقت و ناتوانی دازد پس لاغری همراه کوسفندان یکرگه و بیرون توانست  
 رفت قال هل یها من لبن گفت آنحضرت آیا هست در وی چیزی از شیر فالت هنی اجهل من ذلک

گفت ام مبدء اين شاه در نسب و مشقت افتاده بود و در تراست از آنکه شیر - (باب المعجزات)  
 داشته باشد قال التافين لي ان احلبها گفتم آنحضرت آيا اذن مبدی مرا که بدو ششم من او را قالت  
 بايبي انت و امي ان رايت بها حلبا فاحلبها گفتم ام مبدء بدو و مادر من خدای تو بادا گرمی بینی درین  
 شاه شیر پس بدوئی آن را یعنی بدوئی شیری نیست چرمی و دوشی او را و حلب به مگون لام دو شین  
 و فتح آن شیر دو شیده و در دایت فتح است قلنا عار مول الله پس دعا کرد به بنمرد خدا صلي الله عليه  
 وآله و علم فسمع به و صرعا پس مسح کرد بدست مبارک خود بر آن او را و سمی الله تعالی و گرفت  
 نام خدا را و دعاها فی شاتها و دعا کرد آن حضرت ام مبدء را در شان شاه و می فتناجت علیه  
 به تشدید جبر پس یکشاه میان هر دو پای خود بر آنحضرت برای دو شیدن چنانکه عادت حیوان شیردار  
 است که در وقت دو شیدن میان هر دو پایها کشادی کند و درت و شیر داد و در به تشدید را شیر  
 باریدن باران و بر آن واجتزاز و خابدن گرفت آنچه از شکم بر آورد چنان که عادت شتر و گاو  
 و گوسفند است و جره بکر جرم و تشدید و آنچه شتر از گاو بر آید به جهت نشخوار خلط عابا غلامه یرو بص  
 الرطاب پس طلبید آن حضرت آردی را که سیراب کرد اند که دوشی را فی الحراح و بص بر خرباک  
 وضاد و بجهت غوث که بسند و در سند و با شند و بر بص بضم تحتانیه و کسر موحده از ارباض به معنی خوابانیدن  
 ست و دوشی خوابانیدن این طایفه است که چنان بشیراب کرد اند که بکران شوند و بنجواب بودند  
 در هط کرده کم از ده فحلب فینه ثجا پس دو شید و در آن ظرف و پستان او و دان و شیخ بر شید و تشدید  
 جبر مسمان و در آن شدن آب حقی ملاه الیه ماء تا آنکه بالا آمد ظرف را سکه شیر که نزد جوش زدن  
 می آید یا کفکاف شیر ثم سقاها بستر نو شایده ام مبدء را حقی و و یثا بکر و او تا آنکه سیراب شد و می  
 و معقی اصحابه حقی و و ابستم و او نوشانید یاران خود را تا آنکه سیراب شد ثم شرب آخر هم بستر  
 نوشید آن حضرت بعد از همه بحکم قاعده ستره خود و دیگر فرمود ساقی القوم آخر هم ثم حلب فیه بستر و شید  
 و در آن انانیا بعد بد و دوم باد بعد از بار تحسین ختمی ملاه الا فاما آنکه بکر و آرد و اثم غادره عندها  
 بسترانی که داشت شیر را نزد ام مبدء و با یحها و یحمت کرد آن حضرت ام مبدء ابابام و ارباخوا  
 عنها و کوچ کردند از نزد ام مبدء و آورد و اند که چون آنحضرت صلي الله عليه وآله وسلم بهجرت بر آمد و اهل  
 که ندانستند که بجا رفت و یکدم ام عاصب رفت مروی از جن بر جبل ایه قیصر فر آمد و این آیات خواند  
 آداری شیدند و هیچ کس را نمی دیدند از آن جمله و وحیت ابست شعور جزای الله رب العالمین بحیر  
 جزائه و فیقین حلا عیبتی ام مبعلا همانرا لا بالبر ثم تر حلا فافلح من امی رفیق محمد و راه  
 فی شرح السنة و این عبلا البر فی الاضطیاب و این الجوزی فی کتاب الوفاء و فی التلذذ  
 نقضه و در حدیث قصه ابست که در کتب مسیره ذکر است و آن این است که چون آنحضرت صلي الله عليه وآله وسلم





گفت ام مبد این شاه در تب و مشت افتاده بود و در تراسه از آنکه شیر - (باب المعجزات) .  
 داشته باشد قال الاذنین لی ان احلبها گفت آنحضرت آیا ازین مبدی مرا که بد و شتم من اورا قالت  
 بایبانت و امی ان رایت بها احلبها فاحلبها گفت ام مبد بد و دما و من ندای تو یادا گری بینی و دین  
 شاه شیری پس بدوش آن را بختی و دی شیری نیست چرمی و دوشی او را احلب به سکون لام دو شیرین  
 و فتح آن شیر دو شیده شد در دایت . الفتح است قلنا رسول الله پس دعا کرد و بنمحر خدا صلی الله علیه  
 و آله و سلم فمسح بید و ضربها پس مسح کرد بدست مبارک خود و بستان او را و سعی الله تعالی در گرفت  
 نام خدا را و دعاها فی شاتها دعا کرد آن حضرت ام مبد را در شان شاه و دی فتغا جت علیه  
 به تشدید جیم پس بکشد شاه ایمان بر دوشهای خود بر آنحضرت برای دو شیرین چنانکه عادت حیوان شیردار  
 است که در وقت دو شیرین میان هر دو پایها کشاوی کند و در وقت و شیر دار در به تشدید و در شیر  
 باریدن باران و بحر آن واجتوت و غایدن که گفت آنچ از شکم بر آورد و چنان که عادت شتر دگر  
 و کوب فند است و جره بکسر جیم و تشدید و آینه شتر از گلو بر آید و به جت نشتر و از خلد عابا تا به یروین  
 الرهط پس بطلبید آن حضرت آوندی را که سیراب گرداند کز دوشی دانی الطراح و بنص به خرباک  
 وضاد و جمعه قوت که بکشد و در سینه و باشد و بر بنص بنضم تحتانیه و کسر موحده از ارباض به معنی خوابانیدن  
 ست و دوش معنی خوابانیدن این طآن است که چنان بشیراب گرداند که کمر این شوند و بنجواب بر دوش  
 در هط کرده کم از دوش فحلب فیلد فحلبا پس او و مشید در ان غرت دینان و ودان و شیج بر نکر و تشدید  
 جیم سنان و در دوشش آب حقی ملاء الیهام تا آنکه بالا آمد غرت را سکه شیر که نزد جوش زدن  
 می آید یا کفکات شیر شتم سقاها بستر نو شایده ام مبد را حقی را و یثا بکسر و او تا آنکه سیراب شد و می  
 و معنی اصحاب به حقی روح انشم و او و نو شایده یار ان خود و اما آنکه سیراب شد شتم شوب آخر هم بستر  
 نوشید آن حضرت بعد از همه بحکم فاعده بستره خود و دیگر فرمود ساقی القوم آخر هم شتم حلب فیه بستر و شید  
 در ان اثاثا فیما بعد بداء دوم یارب بعد از بار تخت من ختمی ملاء الا فاما آنکه بکشد و آوند را شتم غاده و عتلهما  
 بستر زانی گذاشت شیر را نزد ام مبد و بایحها و یسمت کرد آن حضرت ام مبد را با سلام و ارحموا  
 عنها و کوچ کرد و از نزد ام مبد و آورد و اند که چون آنحضرت عملی انهم علیه و آله و سلم بهجرت بر آمد و این  
 که ندانسته که بگرفت و بکدام جانب رفت مروی از جن بر جبل ابر قیصر بر آید و این ایات خواند  
 آواز می شنیدند و هیچ کس را نمی دیدند از ان جمله و و بیت اینست شعره جری الله رب الناس خیر  
 جزائه و وفیقین حلا عیمتی ام معیلا و هم انزل بالبر ثم تر حلا و فافلح من امسی رفیق محمد و رواه  
 فی شرح الحقة و ابن عبدا البر فی الاقعیطاب و ابن الجوزی فی کتاب الوفاء و فی التمدید  
 قصه و در حدیث قصه ایست که در کتب سیرت مذکور است و آن این است که چون آنحضرت عملی انهم

الله عليه وآله وسلم کونچ کر دایو مہر زوج ام معبد آمد و در خانه شیر زد گفت (باب الکرامات)  
 این چیست و از کجاست پس ذکر کرد ام معبد صفات و شبان آن حضرت با فصیح حیاتی پس گفت  
 ایو مہر داند این بنامند مگر صاحب قریش کہ نشینیم ماضیات الاولاد بر گم داند تحقیق قصد دارم کہ  
 دیو یام صحبت آید اگر بدان دایام **باب الکرامات** اہل حق اتفاق دارند بر جو از وقوع کرامت  
 از او بیاید ولی کسی نیست کہ عادت باشد بدات و صفات حق بر تعدد عظامت بیشتر حق و مواظبت باشد بر انبان  
 طاعت و ترک مہنہات غیر انہماک و دلالت و شہوات و کمالی باشد و تقوی و اتباع بر حسب تفاوت و  
 مراتب آن و دلیل بر وقوع کرامت کتاب و سنت و تواتر اخبار است از صحابہ و من بعد ہم تواتر معنوی  
 چنانکہ در قدیم بیشتر کہ میان آن نزد انصاف و ترک عناد مجال شہدہ و از کرامت خصوصاً از بعضی اکابر  
 مشایخ طریقت و سادات ایشان مثل غوث الثقلین سیدی الشیخ محی الدین عبد القادر جیلانی و جبرائیل  
 آنچنان بحد کثرت رسیدہ است کہ لایق دلائل محضی است بعضی از مشایخ اہل زمان ایشان گفتہ اند کہ  
 کرامات دینی از حق الله غنیانہ رشتہ نمودارید و کہ در پی یکدیگر می آمدند گاهی از دینی غایتی شدہ و  
 گاهی از دینی دیگری از ما کرمی خوانست کہ در یک مجلس پیژنمانی معہ و اذان بخندید کرد و امام عبد الله باقی  
 گفتہ است کہ کرامات دینی ثابت است بی شبہ و تفاوت است با شایق تر شہید است مانند آن از  
 پیچ یکی از شیوخ آفاق و جہاد از منبرہ و آنہا کہ در پی ایشان رفتہ اند مشککہ شدہ اند کہ است را و  
 بدینگی گفتہ اند کہ صادق نمیشود کہ کرامت از وی بقصد و اختیار و اگر صادق بودی قصد و اختیار خواہی بود و بعضی بآن  
 رفتہ کہ کرامت از جنس مجرمانی باشد مثل تکبیر طمام قبیل و بیخ نا و از اصابع و مانند آن و حق جو از وقوع  
 اینست بقصد و اختیار و بی قصد و از جنس مجرمانہ و خبر مجرمانہ و تمام کلام و اثبات کرامت بدلائل و رفع  
 شبہ مخالفان در کتب کلام مذکور است **و لا حاجة الى التبيين بعد البيان** **الفصل الاول**  
**عن انس ان اميد بنهم امرا وقح سبن و سکون اختايم بن حضيرو بنهم حاء مہارہ و فتح ضاد معجمہ**  
**و سکون تخايمہ و عباد للفتح عين و تشدید موحدة بن بشو بکسر موحدة و سکون شبن معجمہ و اوست می کند**  
**انس کہ این دو صحابی جلیل القدر تامل ثناء عند التبی سنی کردند نزد پیغمبر صلی الله عليه وآله وسلم**  
**فی حاجۃ لہما و رکازی کہ مر این دو کس دایو و حقن ذہب من اللیل ضاعة تا آنکہ رفت از شب**  
**ساعتی یعنی بارہ فی لیلة شد یلة الظلمة و شب سخت تاریک ثم خرجا من عند رسول الله صلی**  
**الله عليه وآله وسلم یقلبمان بستر یرون آمدن آن دو صحابی از نزد آن حضرت و حالی کہ بر می کردند**  
**بسوی خانه خود و بید کل واحد لهما عصیہ و دست ہر یکی از ان دو عصا یکی بود فاضات عصا احدهما**  
**لہما پس روشن شد عصای یکی از ان دو برای برود حتی مشیافی ضوہا تا آنکہ رفتہ بود و در**  
**روشنی آن عصا حتی اذا افتقرت بہما الطریق تا آنکہ چون جدا شد ہر دو کس راہ یعنی بجائی رسیدہ کہ از ان**

جایگاه تبریک و اجدای رود اضاات للاحوصه و دشمن شد برای دیگر نیز (باب المکر امات)  
 خصای او فحشی کل واحد منهم اتی ضو و عصا پس رفت بر یکی از آن دو صحابی و در شنائی خصای  
 خود حتی بلغ امله تا آنکه رسید تبریک اهل خانه خود و از راه البخاری و در دایت بخاری در کتاب الصلوة  
 این چنین آمد که بر دین آمدن آن دو صحابی از نزد آنحضرت و شب تا یک و با ایشان ماند و چراغ بود که روشن  
 می شد و چون جدا شدند باز یکی چراغی جدا تا آنکه آمد تبریک اهل خانه خود و در ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳

[illegible]



و حدیث آن حضرت بود و یادگار بدین حدیث بود و هر که ناله می شنید یا خود را بر وی  
 می انداخت و وی نه بار ناله می کشید چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را دید فرمود: انت السفینه  
 و یار این نام بر وی نهاد و هر که از وی اصل نام وی می پرسید می گفت که نام من همان است که پیشتر خدا  
 نهاد و این اسم علیها و آله و سلم پس بحین آمدند در روایت می کنند که این سفینه خطاه الجیش تارخ  
 الخ و هم کم کرد راه اش کرد و در مین دوم او امر فاطمات هار با یلتمس الجیش یا بد کرده شد پس  
 روان شد که بجهت از دست کافران و در حالی که می جوید اشک را فاذا هو بنا لاسه پس ناگاه وی یعنی  
 سفینه مقدارن بشیر می آید پس آمد الی اقبال پس گفت سفینه یا ابا الجارث یا رسول  
 رسول الله من مولى بنی هاشم علیه و آله و سلم و ابوالجارث کینت بشیر است کان من امری  
 کینت و کینت بود از کلام من و حال من چنین و چنین یعنی قصه خود را از کم کردن راه او و در آنجا و آن از اشک  
 یا در بند فادان و کر بخشن بشیر باز برگشت فاقبل الامانة بطبقة پس پیش آمد بشیر در حالی که مرا و را  
 چاهلوی است او بطبعه موعده و میده اگر در وزن او هر چه دهم چاهلوی و چاهلوی می گردون و خود را می نمودن  
 کس و گردید و خبر آن بد صاحبش حتی قام الی جنته تا آنکه ایستاد و بشیر از راهلوی سفینه کلمات مع صوتا  
 اهلوی الینه بر گاه می بشیر بشیر او از می را که بل باشد خود وی خوف ایذا باشد قصد می کرد بسوی آن  
 آواز مافق کند چری که دزدی خود می بود و اصل او از گردن و دست است بسوی چری ناگردد آنرا  
 ثم اقبل بهشی الی جعبه پستند وی می آید و شایر وی آمد در خانی که میرو و ده بهلوی سفینه چنانکه عادت  
 در ابرازان است که خبر دار بر می و خدا بختی بلغ الجیش تا آنکه رسید سفینه اشک را ثم رجع الی سند بر سر  
 برگشت بشیر و رواه فی شرح السنه و عن ابی الجوزاء الخ جرم و سکون و او دانی بدناهی  
 بشود و الحدیث است که تابعان از لوی بدوایت می کنند قال قسط اهل المدينة قسطا شد یلا اگانت  
 قسط کرده شد اهل مدینه قسطا بختی فی الصراح قسطا کینت الی فخر طبار اسنادن باران از سر افشکوا  
 الی عایشه پس شکایت کرد و بهی عایشه دعا می کند و عایشه کینت را و فقالت انظروا قبر النبي پس  
 گفت عایشه نگاه کنید قبر بشیر را صلی الله علیه و آله و سلم فاجعلوا منه کوی الی السماء پس بگردانید  
 از قبر شریف سافه بسوی آسمان حتی لا یكون بینهم و بین السماء سقف تا آنکه نباشد میان قبر و میان  
 آسمان سقف یعنی بر داید از میان قبر و آسمان حجاب دگویی جمع گود فتح کاست و ضم آن و تخفیف  
 و او در سفر و جمع و وزن خانه و سبب در دفع حجاب میان قبر شریف و آسمان آن باشد که این طالب شفاعت  
 است از قبر شریف زیرا که در حیات آنحضرت استسقامی گردید بذات شریف چون ذات شریف وی در  
 پرده نه امر کرد عایشه که کشف کرده شود و قبر شریف تاباران بار دگویی استسقامی گردید بذات شریف و در حقیقت استسقا  
 و استسقام است بذات شریف وی و کشف قبر میانه است و دان ففعلوا پس گردانید ایشان



آنچه امر کرد عایشه صدقه رضی الله عنها فرموده و این را پس از آن داد و (باب الحرامات)  
شدند باینکه این را در آن بسیار حتی نیت العیوب و غیره و شکران شکر تا آنکه روایت کیا و وصفت الایمان  
و قرین شد و شیرین این حتی بقیه عیوب و الشحیم تا آنکه بشماره شش و آن از بهر کنایه است از غایت قرینی طبعی  
عام الفریق پس ایامید و شکر این سال را سال فتنه و شکر است حسین علیه السلام را و قرین فتنه و قبول  
افتادن شکر است و ظهور ایشان که است بر تمام شکر را و در حقیقت شکر است بر آن حضرت را و خود کرامات  
ارباب الهیه و شکر است بر آن حضرت را و علی را و غیره و آن را و السلام کما قالوا و ایاها الله ارمی و عن سعید بن  
عبد البر بن صفی الله بن شاکر است در زمین از اهل اهل کلام این شکر بود و بعد از وی و در مرتبه اول نیست  
ایم که گفت که در شام صحیح نزد حدیث از وی داد و از وی کسی نیست و هر دو بر این اند و من نمی توانم است  
از پنج تا شش و در بیان بود و حقه اسم علیه قال لسا کان یوم الحرة گفت وقتی که بود و روز و اربعه حره  
فتح و اسلام و شکر است از من سنا بیان مراد از من بدین است و اربعه حره آنکه بر زمین معادیم بعد از شکر  
فریب یاد و حرام است که دو شکر است آن قنیه و شکر است که توان گفت و شکر است از آن و در یاد  
میدان که است یکی از شکر است آن قنیه و شکر است که توان گفت و شکر است از آن و در یاد  
ثلاثا اذ ان گفته شکر و شکر است در روز و در و لم یقیم و اقامت گفته شکر و شکر است که  
و در مسجد حاضر شد و لم یخرج سعید بن العیوب المعجود و بیرون فرستاد سعید بن العیوب که از کبار تابعین  
بود از مسجد و کمان لا یعرف و قنیه الصلوة و دو و شکر است از شکر است که نمی شنید و شکر است از آن و در یاد  
الا یهتمة یجمعها من قبر النبی صلی الله علیه و آله و سلم مگر آواز نخی که می شنید آن را در درون حجره که  
خبر شریف آن حضرت در آن بود و همه بهاد و میم کرد و برادران و حره و آواز پنهان که قنیه کرده نشود و فی المراج  
میسه که از این آواز در سینه و ایاها الله ارمی و عن ابی خلدیه بن خالد بن جابر و شکر است از آن و در یاد  
همه نام او خلدیه بن و یار است نابی قال و قلت لابی العالیة سمع النبی صلی الله علیه  
و آله و سلم گفت ابو خلدیه و گفت مرا ابی العالیة را که از کبار تابعین است ایما سئید است این از آن حضرت  
قال خلدیه بن عیوب گفت شنیدم که گوئی که خدمت کرده است آنس از آن حضرت را و ده سال و در  
وقتی که آن حضرت بمیدینه هجرت آمد آنس هشت سال بود و در مدینه شش روز و اربعه و ده و ده و ده و ده و ده  
که است و اقامت و قنیه از خدمت بود و در مدینه علیه و آله و سلم و در عا که در مراد از  
آن حضرت و کمان له یستأن یعمل فی کل سنة الفاکهة مرتین و بود و مرا آنس و ایاغی که یار می آورد  
میوه را در هر سال و کمان فیها لیجان یجعی سه و پنج و در مدینه شکر است از آن و در یاد  
می آمد از آن یو می شک و دیگر آمده است که دعا کرد آن حضرت او را بر کت و در عمر و او را و او را و او را و او را  
و در گذشت عمر او از حدیث الی و در مدینه او را و در مدینه او را و در مدینه او را و در مدینه او را و در مدینه او را



باب النوازل

در احوال آنست که درین حدیث مذکور است و تخمین آن ذکر از دست (باب النوازل)  
 بود و در شرح و تخریق مادت و این است که آنست که راست را بدیعی آن حضرت  
رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب بسم الله الفصل الثالث عن عروة بن الزبیر  
 عروہ از کبار تابعین است و زید بن الدار از عمر و مشران سعید بن زید بن عمرو بن لیل از غیر نوین  
 اذ فتح ناسکون تخایر و سعید بن زید بن از عمر و است زوج اخت حمیر بن الحکام رضی الله عنه و سعید  
 الدخوات بس وایت می کند عروہ بن الزبیر که سعید بن زید خاصیت خصوصیت کرد و او را عروہ  
 فتح ناسکون و اذ فتح و اذ بخت او من فتح ناسکون و او این چنین است و در نسخ مشرات  
 و در جامع الاسول گفته که در نمی یابیم که در نمی یابیم است یا تابعی الی من و ان بنی الحکم خصوصیت کرد  
 عروہ بن سعید بن زید و او را بسوی مردان که حاکم مدینه بود از جانب معاویه و اذ بخت اذ اذ  
 شد آن از رضا و دعوی کرد این زن که سعید بن زید گرفت و غضب کرد از زنی او را فقال  
 سعید انک انت اخذت من ارضها شیاً بس گفت سعید بطریق استنباد و استعجاب من می گیرم از  
 زمین او چیزی و اقبل الذی سمعت من رسول الله بعد آنچه شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 قال ماذا سمعت من رسول الله گفت مردان چه چیز شنیدند و از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال  
 سمعت رسول الله گفت سعید این زید شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم يقول یبکیفت  
 من اخذ شبراً من الارض ظلماً کسی که بگیرد یک شبر بدست از زمین کسی بطریق غلام طوقه یقوی که زاید  
 شود یعنی اذ اخذ شود آن زمین در کردن وی در بعضی نسخ طوقه الله یقوی کرد و او را اخذ می نماید  
 الی جمع ارضین آیهت زمین فقال للمزوان لا املك لیته بعد هذا بس گفت مردان نمی ظلم از  
 نوگوار بعد این حدیث یعنی چیزی که ولایت کند بر اصدق نو آنچه بر سعید بن زید و سعید بن زید و مردان بین  
 را بجای بس ذکر کرد و ما را اذ آنست که سوال نمی کنم بر نو از وی نیز فقال سعید اللهم ان کانک کاذباً  
 فاعم بصرها بس گفت سعید خداوند اگر هست آن زن دروغ گو بس که مردان بیانی او را  
 و اقلها فی ارضها و کس او را درین زمین او که دعوی می کند آنرا و در و این آمده است که  
 واجل قبرها فی دارها دیگران قبر او را در منزلی وی قال گفت عروہ و قضا ماتت تحتی ذهب  
 بصرها بس مردان زن تا آنکه رفت بیانی او و بینما هی تعشی فی ارضها و در اشای آنکه آن زن  
 می رفت در زمین خود اذ وقعت فی حفرة فماتت ناگاه افتاد و زکوی بس مرد متفق علیه و فی روایت  
 لمسلم عن حماد بن زید بن عبد الله بن عمر بن ابی مدنی صیدوق است و ذکر کرده است اذ اذ این جهان  
 در ثقات و ایت می کند از جد خود از ابن عباس و روایت می کند از وی بس مردان او اعشش و عمر  
 بمعناه یعنی این حدیث آمده است و لفظ مخالف است و آه ها عمیانه و این آمده است که وی دید

آن زن را کور قلعه من الجدر طلب می کرد و بدار او را در دهان زن تقوّل (باب الکرامات)  
اصلاً بقیة الدعوة سعیدی گفت آن زن رسید مراد عای سعید بن زید که بکوری من کرده بود  
و آنها مرتب علی بیرو فی الدار الفی عاصه فیه فیها و در سنی آن زن گذشت بر جای که در سرای  
بود که خصوصیت می کرد وی سعید بن زید را در آن منزل افوقت فیها پس استاد آن زن و در آن چاه  
فکانت قبرها پس بود همان چاه قبر وی یعنی خانه شد برای وی قبری بدو ۲۰ و عن ابن عبو  
ان عمر رضی الله عنه بعث جیشا وایت از ابن عمر که عمر رضی الله عنه فرستاد بحالی شکری را و او امر  
علیهم رجلا یلاعی ما ربه و امیر کرد اند برین شکمر وی را که نام برده می شد ادب ربه پس نامه  
در او و بخانیه فیه بنیاهم یخطب فیقول یصحیح پس در آشای آنکه عمر خطبه می خواند پس گشت که آواز  
میگردد می گوید یا ساری الجبل ای ساریه بکمر کوه را و پناه آردی یعنی گردان کوه را پس پشت خود  
و در روی الجبل الجبل بکمر پس امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه از مدینه گشت شد و ساریه و در مدینه بود فقدم  
رسول من الجیش پس قدم آورد در فرستاده شده از اشکر فقال یا امیر المؤمنین لقینا عدونا  
فما یأتی کمر در بار او دشمنان ما فیهن موتا پس شکست و او را فاذ اصاب یصحیح پس ناگاه آواز  
گفتند آوازی کند و می گوید یا ساری الجبل فاستدنا ظهورنا الی الجبل پس که دادیم پادشاهای خود را  
سرمی که هوهم الله پس شکست و او ایشان را احدا می توانی رواه البیهقی فی دلائل النبوة  
و حسن البیهقی رحمه الله و فیج موحده و سکون تخانیه این چنین است در نسخ مشکات و در کتب اسما  
الرجال نیز است بی نام من است صواب بن وهب لفتح و او و سکون یا تابعی است و بر او زیاده  
ششصد بن عثمان جیحی و این حیوان او را و ثبات ذکر کرده است و بعضی او را الیاس پس به گفته اند آن کعبه  
دخول علی عایشه روایت می کند که کعب احبار در آمد بر عایشه فلذکر و رسول الله پس ذکر کرد کعب  
و عایشه و دیگر که حاضر بودند و بنمیزد از اصلی الله علیه و آله و سلم فقال کعب ما من یوم یطلع الانزل  
صیغون الفامین الملائکه نیست هیچ روزی که ملائکه می آیند که می آیند و می آیند و می آیند و می آیند  
نیز ایشان حتی یحضر رسول الله تا آنکه کرد می در آید قبر پیغمبر خدا و اصلی الله علیه و آله  
و سلام یضرعون یا جمیعهم ویصلون علی رسول الله فی زیاده از وی خود را و در وی فرستند بر رسول خدا  
صلی الله علیه و آله و سلم حتی اذا امسوا عزوا تا آنکه چون شام می کشد ملائکه می آیند و می آیند و می آیند  
می آیند تا آنکه ایشان یعنی بنفاد هزار فرشته دیگر فاصنعوا مثل ذلک پس می کنند ایشان خزانة آن  
حیکر در فرشتهای روز از کردن قبر شریف و زدن باز و در و فرستادن بر آن حضرت حتی اذا  
انشقت عنه الارض خرج فی سبعین الفامین الملائکه تا آنکه چون می شگافند از آن حضرت زمین یعنی  
محوث می گردد آنحضرت می بر آید در این بنفاد هزار فرشته نیز خوانده و در جالی که می بر آید آن حضرت را

حضرت دافرشترگان بدگاه عزت جل جلاله وفات شتاب رفتن و برون  
 هروس را بخانه شونی و مرفه محله را گویند و بزقوه بر معنی اول بکمر زای است و بر ثانی بنظم و مراد برون  
 محبوب است بسوی حبیب دگوبا که کعب ابن قریش مدینه را مشاهده کرد و داخل کر امت باشد والا اگر  
 صانع و نقل از کتب مساوید باشد که است غمی شود و فتنه بر وانه اعلم رواه الدارمی ۱۷۰ باب ۱۰۰ در اکثر نسخ  
 هم چنین است باب مطلق بی ترجمه و در بعضی نسخ باب وفات النبی صلی الله علیه و آله و سلم و این اولی و اظهر  
 است زیرا که عادت مولف وضع باب مطلق از برای ذکر لواحق و منتهات باب سابق است و اینجا  
 نه چنین است بلکه ذکر کرده است احوال متعلق بوفاست آنحضرت پس مناسب است ترجمه ساختن بدان  
 و نیز بعد ازین باب بابی آورده است بی ترجمه متعلق بوفاست پس ظاهر آنست که این باب مترجم بوفاست  
 النبی صلی الله علیه و آله و سلم بود و باب آینده غیر مترجم در لواحق و منتهات این بدانکه ابتدا ای مرض آن  
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که حادث شد صدای و در آخر شهر صفر که یکشب باد و شب اذان  
 ماند بود و بعضی گفته اند که ابتدا ای مرض در اول بیح الاول بود و این جوی در کتاب الوفا گفته که ابتدا ای مرض و در شهر  
 صفر بود که دو شب از آن ماند بود و وفات وی در روز دهم ربيع الاول بود و سلمان نبی که یکی از ثقات است  
 جزم کرده است بآنکه ابتدا ای مرض در روز شنبه بود و بیست دوم صفر و وفات در روز و شنبه دوم ربيع  
 الاول و آنکه اعلم داین قول را ترجیح کرده اند بآنکه وفات طاغمه زهرا رضی الله عنها در سبوم رمضان است  
 و اتفاق دارند بر آنکه حیات وی رضی الله عنها شش ماه است بعد از آنحضرت پس سخت شد و در دمر  
 و تنب نامی گشت از پهلوی پهلوی بر ستر وی فرمود بیست و پنج کس که سخت تر با شیدای او از ما که کرده  
 اینجا ایم لاجرم زیاده است اجر ما پس بیمار بود و آنحضرت مدت دو ماه و ده روز یا نه بنا بر اختلاف در زمان  
 ابتدا ای مرض و آزاد کرد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مرض خود چهل تن از بندگان را و نماز  
 می گزارد و با اصحاب در مدت مرض مگر سه روز و بعضی گفته اند نه نماز بود که ابوبکر و فرمود رضی الله عنه که با مردم  
 نماز کند و بیرون آمد روزی بسوی مسجد و نماز بگذارد و گفت ای کرده سلمان شمار او دای می کنم و پناه  
 خدای سپارم خدا عیبه من است بر شما پس از من بر شما باد که تقوی کنید و نگاه دارید طاعت او را زیرا که  
 من می گذارم دنیا را و جدای شوم از شما و آیات متعاضد است بر آنکه امام ابوبکر بود و رضی الله عنه از این  
 عباس مروی است که گفت نماز بگذارد و آن حضرت پس بیچ یکی از امت خود دیگر پس ابوبکر دیگر  
 پس عبه الرحمن بن عوف یکمادی و در ستر بیکر گفت و آنچه واقع شد در مرض موت آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم آن بود که سخت شد در دمی روز پنجشنبه پس نواست که کتابی بود پس گفت مر عه الرحمن  
 بن عوف را بیا رشت نه گویند می را یا تحفه و انبوا پس برانی ابوبکر کتابی را پس چون خواست که بر بخزد  
 و بیازد فرمود حاجت نیست اباد بر انداخته او مومنان که اختلاف گفته و دانی بکردار است کرده اند که عباس

گفت مرغان را که من می شناسم رو بهای پس آن عید را طلب از دین موت (باب وفات النبی صلی الله علیه و آله و سلم)  
و منی ترسم که برنجبرید پیغمبر خدا را زین و در دبر و طلب از دین این امر را علی گفت رضی الله عنه آیا مبدائی نو که  
اگر بطلبم و بدیدم هرگز نمیدانم مردم بپای من نهر که نمی طلبم و آنچه واقع شد در مرض آن حضرت آنست  
که آن حضرت را هفت دینار بود پس اتفاق کرد آنرا تا چیزی بمانی نگذارد و اگر وصیت آن حضرت  
در مرض موت رعایت نماز و احسان بر خدمتگذاران بود و میری و رجوعه الحیوان از اقد می می آرد  
که چون شک واقع شد در موت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نهادن دست چپ بر دست خود را  
در میان دو کف آنحضرت پس گفت وفات یافت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و برداشته  
شده خاتم نبوت از میان کفین وی و روایت می کند ام سلمه که نهادم دست خود را بر سینه آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم روزی که وفات یافت پس گذشت بر من جمعه ها که طعام می خودم و دوست می شستم  
و نمی رفت از دست من بوی شک و دوشواید البته می آرد که بر سیده شد علی رضی الله عنه از سبب  
فهم و خطوی گفت چون غسل داده شد آنحضرت را جمع بشد آب در پلکهای وی پس برداشتم  
من بزبان خود آنرا فرو بردم پس بعد از فوت حفظ خود را زوی و کفن داده شد آنحضرت را صلی الله  
علیه و آله و سلم و در سه جا نه نشاند از جمله که بنو دوی قمیص و عمامه و مختلف آمده است و ابیات در کفن  
آنحضرت و صحیح همین است که در حدیث عایشه آمده لیکن اختلاف کرده اند در تفسیر قول عایشه که  
گفت بنو دوی قمیص و عمامه و بعضی گفته اند که مراد آنست که سه جامه بود و ای قمیص و عمامه که مجموع  
پنج باشد گفته اند که صحیح آنست که معنی این عبارت این است که قمیص و عمامه و کفن آنحضرت نبود  
نودی گفت که جمعه را عمامه برین اند و چنانکه می گویند که زیاده بر سه مکرده است و زدنش فعلی جایز غیر مستحب  
است و زدن مالیکه مستحب است فرمود آنرا و زدن آنرا زانو که تراست و زدن جفیه کفن سه جامه است از راه  
و قمیص و زدن و زدن متاخرین ایشان عمامه مستحب است از برای علما و تحقیقه فی کتب الفقهاء نازل کند و زدن بر  
آنحضرت نهاده است مگر و بیچ کس جماعه جماعه می آمدند و نماز می کردند و چون نهاده شد آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم در قبر و شتران که یکی از سوا می آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم قطیفه بخرانیه را که  
آنحضرت روز خیر یافته بود و گاهی می پوشید و گاهی می کسرتانند و زدن آنحضرت در قبر نهاده و گفت  
نمی خواهم که بعد از تو کسی آن را پوشد و بنا کردند در قبر آنحضرت بخشهای خام و گفته اند که مجموع  
نه خشت بود و چون فارغ شدند از نهادن خشتها بیرون آوردند قطیفه را و علما اتفاق دارند بر کراهت  
نهادن قطیفه و مانند آن زیر مرده در قبر و کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مستطوع  
و پاشیده شد بروی آب و مشهور آنست که مسنم بود یعنی بر وضع کوفان مشتمل و تنیم قبر مستحب  
است و برین اندامه آورده و غیر ایشان و قبض کرده شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز دوشنبه

و دفن کرده شد و شب چهارشنبه و بعضی گفته اند روز سه شنبه هجرت کنند آفتاب (باب وفات النبی صلعم)  
 و اول صحیح تراست و ذکر کرده مرثیه گفتند اهل بیت آنحضرت و اصحاب و ذکر کرده ایم ما آنرا و باقی احوال  
 مرض و موت و دفن و آنچه متعلق است بآن و در مسالعه اسمی بجا شد فی السنة من احکام السنة و اینها این  
 قدر کافی است \* ۶ \* الفصل الاول \* عن البراء و ابی است از براء بن عازب که از مشایر  
 انصار است و اهل مثله وی خندق است و پیش از آن صغیر بود و فتح کردی دفر دین را و حاضر شد با  
 امیر المؤمنین علی بن ابی طالب جمل و صفین و نهروان را و مرد بگو و روزمان مصعب بن الزبیر که حاکم بود از  
 جانب برادر خود عجمه بن ابی زبیر قال گفت براء بن عازب اول من قدم علینا من اصحاب  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مصعب بن عمر و ابن ام مکتوم نخستین کسی که قدم آورد  
 ازکم بعد از ما یعنی بر انصار از اصحاب آنحضرت این دو صحابی اند و خبر است که آنحضرت با انما  
 انصار یعنی از اصحاب خود را پیش از هجرت بمدینه فرستاد تا تعلیم قرآن و احکام دین بکنند و برای  
 مصالح دیگر که در آن دید پس این دو صحابی طیل القدر را فرستاد و قبیلا پس در ایستادند یقرا لنا  
 القرآن کبری خوانند باین دو صحابی ما قرآن را اثم جاء عمار و بلال و سعد بن مسر آمد عمار بن یاسر و  
 بلال ابن رباح و سعد بن ابی وقاص ثم جاء عمر بن الخطاب فی عشرين من اصحاب النبی پس  
 آمد امیر المؤمنین عمر در دست کس از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ثم جاء النبی بعد از آن  
 آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فصار ایت اهل المدینه فرح و ایشی و حرم به پس ندیدم  
 اهل مدینه را کثرت دمان شده باشند بچیزی هم چو شادمان شدن ایشان بآمدن آنحضرت حتی را ایت  
 الولایة و الصبیان یقولون ما آنکه دیدم من دخترکان را و پسرکان را می گفتند هذا رسول الله این  
 پیغمبر خداست صلی الله علیه و آله و سلم قل جاء تحقیق آمده و ولاد جمع و بیده است بنا بمعنی دختر که  
 و ولیدی تا بمعنی پسر و بیده گاهی داده و اینز کوبند اگر چه کبیر باشد فاما جاتی فرات هیچ اسم ربك الا علی  
 پس نیاید آنحضرت تا آنکه خواندم من یعنی آموختم سوره سج اسم ربك الا علی یعنی این سوره را پیش  
 آمدن آنحضرت آموخته بودم فی سوره مثلها من المفصل با سورت های دیگر مانند آن از مفصل دینی  
 مفصل در باب القراءة از کتاب الصلوة معلوم شده است و این حدیث دلالت دارد بر آنکه این سوره در  
 که نازل شده باشد و درین کلامی است که در شرح ذکر کرده ایم رواه البخاری ۳۰ و عن ابی  
 سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جلس علی المنبر و دایت است از آن  
 سعید خدری که آنحضرت نشست بر منبر و بود آن در مرض موت آنحضرت پنج شب پیش از موت  
 فقال ان عبد اخیره الله بین ان یوتیه من زهرة الدنيا ما شاء و بین ما عهد پس گفت آنحضرت  
 که بنده بود که منجیر گردانید او را خدا می بینان این که بدیدم او را از ناز و نعمت دنیا هر چه خواهد وی تعالی

ما بهر خواه آن بنده و پیمان چندی که نزد خداست از ثواب آخرت فاعتماد (باب وفات النبی صلعم)  
 معتقد پس اخبار کرد و بر کرد آن نزد چیزی را که نزد خداست از ثواب آخرت فیکمی ابو بکر پس کرید کرد  
 ابو بکر نشیند این سخن از آنحضرت قال گفت ابو بکر خطاب با آنحضرت کرده قدینا کبابا ثنا و اما تپاندان  
 و ما و دان ماند ای تو باد فعیبنا له پس شکفت کردیم ما را ابو بکر افقال الناس انظر و الی هذا الشیخ  
 یسبح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من عبد خیر الله تعالی بین ان یوتیه من زهرة  
 الدنیا و بین ما عند الله پس گفتند مردم نگاه کنید بجانب این پیر خرمید به آنحضرت از حال بنده که مخیر  
 کرد اینده ای تعالی او را میان آنکه بدید او را از راه دنیا و پیمان آنچه نزد اوست و هو یقول و آن پیری گوید  
 قدینا کبابا ثنا و اما تپاندان یعنی این بهر جای کرید و تقدیر است آنحضرت از یک بنده لا علی التین  
 خرمید به و این شیخ کرید می کند و آن حضرت تقدیر می کند فکان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هو  
 الخیر پس بود آن حضرت مرا و به بنده که مخیر کردانید شد یعنی آنحضرت به بنده ذات شریف خود را  
 مراد داشت و کان ابو بکر اعلمنا و بود ابو بکر و انما بین و فهم کنند ترمین ما این کلام را متفق علیه  
 ۳۰۰ و عن عقبه بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت عقبه من ما مر که صابی مشهور  
 است و احوال او در مواقع متعدد نوشته شده است نماز جنازه که از آن حضرت علی قلی احد بعلم ثمان سنین  
 برکشان خروء احد بعد از هشت سال از دفن ایشان کماله و مع الالاجیاء و الاموات ماند و راجع کنند  
 مرزندگان و او مردگان را و ما و ما و ما مرزندگان را بهر جهت رحلت آن حضرت از دنیا بود و مرزندگان را  
 بهر جهت ابتلاج و عدا و استغفار و می از ایشان و این در آخر زمان حیات آن حضرت بود و مراد بصاو و نماز  
 جنازه است و این مرید مذنب حقیقه است که قایم نماز کند از دن برشهد او نزدش فبیر که قابل نیستند  
 بدان مراد و ما است و تحقیق این مجت و شرح منبر است عاده بسنا کرده شده است و درین شرح یزید  
 محمش کند شت ثم طلع المنبر سمر بر آمد آنحضرت منبر افقال انی بین ایدیکم فرط پس گفت آنحضرت بدستی  
 من در پیش شما فرط و فرط فتح فاود آنکه پیش رس و درختی برای راست کردن و دو و رس و پاک کردن  
 جاء و جر آن کار سازی شری مرا و پیش رفتن آنحضرت است بهر آخرت برای کار سازی است و تبه اسباب  
 نجات و شفاعت ایشان و انما علیکم شهید و من بر شما گواهم گواهی نمیدهم بر انبیاء و طاعت و قبول دعوت اسلام  
 و ان مو علیکم الخوض و بد دستنی که و عده نگاه دارد و میقات ملاقات میان من و شما و خوض کو تراست و انی  
 لا انظر الیه و بد دستنی من هر آنچه نگاه می کنم و می ختم بخوض و انما فی مقامی هذا حال آنکه من درین  
 جای خودم و انی قد اعطیت مفاتیح عزرائیل الارض و بد دستنی که من به تحقیق داده شده ام کلیدهای  
 زمین را است است پاک شدن است خراین ملک فانی و جر آن را و انا در خراین معنوی مفاتیح  
 آسمان و زمین و پاک و نکوت است تخمیز بر زمین و انی لست احشی علیکم ان تشرکوا بعدی

بعدهی بدوستی من شبیرم بر شما مشترک شدن و گاه فرکشتن شما را پس از من (باب وفات النبی صلعم)  
ولکن اخشی علیکم الدنیا ان تعافسوا فیها و لیکن می ترسم بر شما دنیا را که در غیبت کنید و میل کنید در دنیا  
شانس رخت کردن قمیص پیزی که اندامی که رخت کرده می شود و روی منافست و غیبت کردن  
و در جزئی بطریق مبارکات و معارضه و زائد بعضهم در یاد کرده اند بعضی را و بیان این عبادت را که فتققتلوا  
بس کشتن کنید میان خود و قتلگواران بس بلاء شود کما ملک من مکان قبلکم چنانکه هلاک شده  
کسانکه بودند پیش از شما متفق علیه و معرو عن عائشة قالت ان من نعم الله علی ان رسول  
الله صلی الله علیه و آله و سلم توفی فی بیته گفت عایشه بدوستی از نعمتهای خدا بر من که مخصوص گردانید  
مرا آن است که آنحضرت قبض کرده شد در خانه من زیرا که آن حضرت اسبند ان کرد از واج مطهره  
را که تریض وی در خانه عایشه کرده شود و وفی یومین و در و نوبت من یعنی با وجود آنکه آن حضرت  
در مدت مرض تا وقت وفات در خانه عایشه بود و در وفات موافق نوبت عایشه نیز افتاد و بین محرمی  
و محرمی و قبض گردانید آنحضرت میان سینه من و گردن من سترخ سبین و سکون عاسینه در اصل یعنی  
شش است غر و خربش سینه زیرا که آنحضرت نیمه داشت و در آن وقت بر سینه عایشه و آن  
الله جمع بین ریقای و ریه عله موقه و از نعمتهای خدا بر من آنست که خدای تعالی جمع کرد میان آب و من  
من دآب دهن آنحضرت نزد موت آن حضرت این منی همیشه نعمتست و در وقت موت عظیمتر است که تحت  
ضیئهای بر گاهت بایان واقعی کند که حصول این نعمت در این وقت بود و بعد از ان بیان تفریب وجود  
این نعمت می کند می گوید و خلیل صلی در آمد بر من عبد الرحمن بن ابی بکر و وی بر او عایشه بود و بینه  
السواک و در وقت وی مسواک بود و اقامه صلوة رسول الله و من یکدم دهن او سبخر خدا بود و صلی  
الله علیه و آله و سلم فرایته بنظر الیه پس دیدم من آنحضرت را که زانو میکند بر می عبد الرحمن که مسواک در  
دست داشت یا بسوی مسواک و عرفتم انه یحب السواک و شناختم من که آنحضرت در دست می داد که  
مسواک کند فقلت آخذله لك پس گفت من آیا بکرم من مسواک را برای تو فاشاد بر اسه ان نعم پس  
اثارت کرد آنحضرت بسرمه که خود که آری بگیر فیتنا و لته پس گرفت مسواک را از دست  
عبد الرحمن یعنی دادم یا آنحضرت و گرفت و کرد فاشد علیه پس سخت آمد مسواک بر آن حضرت و قلت  
الینه لك و گفتم نرم گردانم مسواک را برای تو فاشاد بر اسه ان نعم فلینته پس نرم گردانیدم ظاهره  
پس که دانید آنحضرت مسواک را بر دندان و بر دهن و بین یدیه زکوة فیها ماء و پیش آن حضرت  
گرفته بود که در وی آب بود و در کوه پنج را کوزه آب خوردن فیصل یدخل یدیه فی الماء پس گشت آنحضرت  
کمی در آرد بر دو دست خود را در آب فیصیح و بها وجهه و یقول پس میالد بر دو دست تر بر روی مبارک  
خود را می گوید لا اله الا الله ان للموت سکرات بدوستی که مرگت را سنجیده است مکرنا الموت للتح سمن

و یکن گاه شد و هم و غشی او نسبت و این نیز در اصل از سر است - ( باب وفات النبی صلی الله علیه و آله )  
بعضی سستی و از اینجا معلوم می شود که سگراث آنحضرت یک نوع حرارتی بود عارض بدن شریف که بمسح  
آب الطهارة آن می کردند چنانکه در و هم می در آید از شداید که غلابی را می باشد دست بجال شریف  
وی صلی الله علیه و آله و سلم این هم عظیم می نمود و از اینجا هست قول عایشه که گفت و شک نمی برم بر  
پیچ یکی با سالی موت بعد از آنچه دیدم از سختی موت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فانهم و بالله التوفیق  
ثم نصب وید و یستر ایستاده کرد و آنحضرت دست شریف خود را افجیل یقول پس گشت کمی گوید  
فی الرفیق الاعلی یعنی بگردان خداوند امرادر رفیق اعلی یا می خواهم در آمدن در رفیق اعلی و در  
روایتی آمده که فرمود آنحضرت الرفیق الاعلی اختیار کردم رفیق اعلی را حتی قبض و مالت ید و نا  
آنکه قبض کرده شد آن حضرت و میل کرد و پایان افتاد و دست شریف وی و در مراد بر رفیق اعلی احوال  
است یعنی گفته اند که مراد از وی انبیا است که ساکن اند در اعلی عبادین در حضرت اقدس چنانکه در حدیث  
دیگر واقع شده است مع النبین و الصديقین و حسن اولئک رفیقادر رفیق امم حسن است واقع  
می شود بر واحد و کثیر یا مراد ملا و اعلی و عالم ملکوت است و بعضی گفته اند که مراد بر رفیق اعلی حضرت رب  
العرش است و اطلاق رفیق بر وی تعالی آمده است و در حدیث آمده است ان الله رفیق یحب  
الرفیق فی الامور و موبد این اراده است آنچه در بعضی اخبار آمده است که جبرئیل آمد و گفت که خدای  
تعالی مشتاق است و پیغمبری کرد و از ترا در یودن و در دنیا و در آید این اینجا فرمود آنحضرت آنحضرت الرفیق  
الاعلی و الله اعلم و بعضی رفیق اعلی را بر هشت نفر حمل کرده اند و رفیق یعنی نرمی کردن و سودا شدن  
نیز آمده است و مراد بر رفیق جای رفیق است و رواه البخاری و عنہا قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله  
صلی الله علیه و سلم یقول ما من نبی یرض الا خیر وین الدنیا و الاخرة و هم از عایشه است گفت  
شدیم آنحضرت را که می گفت نیست هیچ پیغمبری که بیمار شود مگر آنکه پیغمبر گردانیده می شود میان دنیا و  
آخرت یعنی بدست اداختاری دهند که اگر خواهد در دنیا باشد و اگر خواهد با آخرت خرامد و کان فی شکواه  
اللذی قبض وید و آن حضرت در دنیا می خود که قبض کرده شد و روی دوز بعضی نسخ قبض فیہ اخذنه  
بحدیث یلده که گفت آنحضرت را اعمال سخت و بصر موحده و تشدید حاد و همه در حسی آواز و فی المراح  
بزرگوار کردی فسمعت یقول پس شدیم آن حضرت را که می گوید مع الدین انعمت علیهم من النعمین  
و الصديقین و الشهداء و الصالحین اختیار می کنم صحبت با آن کسان که انعام کرده اند بر ایشان که پیغمبران  
و راست کرداران و راست گفتاران و شهبان و نیکو کاران اند قطعات اند خیر عایشه می گوید  
رضی الله عنہا پس فهمیدم من ازین عبارت که آن حضرت پیغمبر گردانیده شد و این کلام در جواب پیغمبر  
گفت ما اختیار می نمودن رفیق از دنیا متفق علیه و عن انس قال لما نقل النبی صلی الله علیه و آله



وآله وسلم جعل يتشبهه الكروب گفت انس هنگامی که گران شد و سخت رباب و فالت المبهی صلعم  
 گشت مرض آنحضرت گشت آن حضرت کمی پوشید و بیوشن می کرد اند و او را سخت و شدت  
 مرض فقال فاطمة واکروب اباه پس گفت فاطمه ای اندوه و سخت بد روی چه سختی تو فقال لها  
 ليس علي اييك كروب بعلة اليوم پس گفت آن حضرت مر فاطمه و اینست بر پدر تو سخت و شدت  
 بعد از امروز که در دنیاست چون باختر می رود آنگاه مر و در حضور است فلما مات قالت پس  
 چون گذشت آن حضرت گفت فاطمه دزد به آن حضرت یا ابتاه ای پدر من اجاب و باد عاه ابابست  
 کرد و رفت بر روی و گویا که خواند او را بشگاه خود یا ابتاه بن جنة الفردوس ساواه ای پدر من ای کسی  
 که گشت بر من عای دوست یا ابتاه الی جبرئیل فنباه ای پدر من بجوی جبرئیل میرسانم خبر از آدمی گریم  
 نزد وی و آخرت می کنم او را نمی فتح یون و سکون عین خبر موت کسی رسانیدن فلما دفن قالت فاطمة  
 یا انس بن هذلی که دزدی کرده شد آن حضرت گفت فاطمه مرض ای انس اطابت البسمم ان تحشوا  
 علي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و درسون نبیه سخی است و در نسیخه شیخ نیست التراب  
 آبا خوش شد و غرسند نه قشهای شما که بند ازید و بر پدر میغیرد اخاک را حتی بمشده خاک ریختن بر روی  
 کسی رواه البخاری ۲۰ الفصل الثانی عن انس قال لما قدم رسول الله صلى الله عليه  
 وآله وسلم المدينة گفت انس وقتی که قدم آرد و آن حضرت بدین دایه دانی کردند تمام مردم  
 تا آنکه لعبت الجبشة بخواهم مازی کردند جث بیان یجرهای خود چنانکه عادت است ایشان است حراب  
 بکراهه تمام جمع حربه فتح نیزه خرد و شدند و فی الصراح حربه چوب دستی و تازیانه حراب بکسر جماعت فو حرا  
 لقد و منه از جت شدن بر قدم آن حضرت را علی الله علیه وآله وسلم رواه ابوداؤد و فی  
 و رواية الدارمی و در روایت دادمی اینچنین آمده است که قال گفت انس ما راایت یوما قاطکان  
 احسن و لا اضره من یوم دخل علینا فیه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ندیم سن هیچ روزی را  
 هرگز که یو دیک نزد من ترازد روزی که درآمد بر ما پیغمبر خدا خوشی و شادانی و بخت و سرور دلهای ما  
 علیه وآله وسلم و ما راایت یوما اقیح و لا اظلم من یوم مات فیه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم  
 و ندیم سن روزی را از شست ترو نه تا یک بر از روزیکه مرد روی آنحضرت از جثت اند و در مصیبت و وحشت  
 قاتب و الا از جثت برکت و کمالیت و نورانیت بهترین ایامم در و دشمن ترین اوقات یو و چنانکه مرود و اجعل  
 خیر ایامی یوم القاک فیه و فی رواية الترمذی قال و در روایت ترمذی این چنین آمده که گفت انس لما کان  
 الیوم الذی دخل فیه رسول الله صلی الله علیه وسلم المدينة چون شد روزیکه درآمد روی آنحضرت مدینه را  
 اجزاء منها کلشی روشن شد از مدینه هر چرخ در و دید روی فلما کان الیوم الذی مات فیه اظلم منها کل  
 شیء پس هرگاه که شد روزی که مرد آنحضرت و روی تاریک شد از مدینه هر چیز و ما نقصنا ایله ما عن

التراب وانا لفي دفنه حتى انكرنا قلوبنا ونيفش يديم ما دبته اي (باب وفات النبي صلى الله عليه وآله)  
 خود را از خاک تا آنکه منكر شديم و ايهای خود را و ما آشنا و نسيم اودا گنايت است از کم شدن مغنا  
 و نودا نيت که حاصل بود از مشاهده حضور آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و اشارت است بتفاوت  
 حال حضور و غيبت و انقطاع مادی و فتنه ان نورانيت آن و اين مني را در رساله مرج البحرين بياني  
 کرده شد بزبان خوش ۴۲۹ و عن عائشة قالت لما قبض رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
 اختلفوا في دفنه فقلت عائشة اني كنت عابسة في نفسي ان قبض روح ابن حضرت اخلاف کردند صحابه در موضع دفن  
 آنحضرت که ده کجا بايد دفن کرد پس بعضی صحابه گفتند که بجگه می باید دفن کرد و بعضی گفتند بايد دفن  
 کرد در بقیع و بعضی ديگر گفتند که در قدس بايد بود که قبور انبيا آنجاست فقال ابو بكر سمعت من رسول الله  
 صلى الله عليه وآله وسلم شيئا بس كنت ابو بكر رضي الله عنه شديدا م من اني ان حضرت دهمين باب و خبري  
 و ان خبر اين است که قال كنت آنحضرت ما قبض الله نبيا الا في الموضع الذي يحب ان يول دفن فيه  
 قبض نکرده است خدا روح پيغمبري را بجز در جائي که دوست ميدارد و آن پيغمبر را حق تعالی که دفن کرده  
 شود آن پيغمبر در آنجا اذ فتوه في موضع فراهته دفن کنند اود را در جاي خوابگاه وی و رواه الترمذي  
 ۴۳۰ و الفصل الثالث ۴۳۱ عن عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وآله و  
 سلم يقول و هو صحيح انه لن يقبض نبي كنت عائشة بود آنحضرت که می گفت و حال آنکه وی مریض  
 بود که هرگز قبض کرده نمی شود و روح پيغمبري حتى يري مقعده من الجنة تا آنکه نمود و شود و آن پيغمبر را جاني  
 شست اود در بشت و يري الفح باينز آمده است يعني آبی بپزند آن پيغمبر جاي شست خود را از بشت  
 ثم يغير بعد از ان بغير ساخته می شود آن پيغمبر اگر می خواي بدگاه ما ياد ابر بخواي هم دور و نيا باش و اين صورت  
 تخير است از براي اظهار شرف و عزت اين ياد و درگاه صديت و الا آنچه حکم است البته ندي است و  
 ايشان بزرگان را اختيار می کنند که باطن حکم است تعاليت عائشة فلما نزل به بضم نون و کسر زاي يعني  
 نزل کرده شد با آنحضرت يعني نازل شد بوی ملک الموت و بفتحات نيزد ايت است و در روايت فلما  
 نزلت به نيز آمده يعني نزل کرد و صليت يعني مرگ با آنحضرت و ز الله صلى الله عليه وآله و سلم و حال آنکه هر آنحضرت  
 بر دامن من بود و عشي عليه بيهوشی افکند و بشت بر روی يعني بيهوش شد ثم افاق بستره بيهوش شد  
 فاشخص بصره الى الحقف پس بانه کرد و انيد بينالي خود را بجانب سقفت خانه ثم قال بستره گفت اللهم  
 ارفيق الا هلي خدا را اختيار کردم پس اعلی را قلت اذن لا يختارنا كنتم من اکنون که اختيار می کند  
 آن عالم را اختيار نمی کند ما و اقلت گفت عائشة و صرفت الله الحد يث الذي كان بعد ثنابه و هو  
 صحيح و شناختم من که ابن عمه و قهرمان خراسان بود و آن حضرت که خبري داد ما در حال محبت في قوله  
 انه لم يقبض نبي قط حتى يري مقعده من الجنة ثم يغير بزمه اود در قول خود که قبض کرد و نيفشيد و پيچ

پنجشنبه هرگز نای بند جای نشست خود را از پشت بستر مخیر (باب وفات النبی صلعم)  
 که دانیده می شود پس این دیدن بجانب بهشت بود و گفتن این سخن اللهم الرفیق الاطی جانب  
 آن مخیر بود و از اینجا استنباطی بآن قول که مراد بر رفیق اعلی بهشت است می توان یافت قالت عایشة  
 فكان آخر كلمة تكلم بها النبي صلى الله عليه وآله وسلم قوله گفت عایشة پس بود پس سخن  
 که تكلم کرد بنا آن گفته آنحضرت این قول او بود ذكر اللهم الرفیق الاطی متفق علیه ۲۰ و عنها قالت  
 كان رسول الله يومئذ يصبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم يقول في مرضه الذي مات فيه وسمي از  
 عایشة است که گفت بود آنحضرت که می گفت در بیماری خود که فوت کرد در آن بیماری یا عایشة  
 ما زال اجل الم الطعام الذي اكلت مخیر ای عایشة همیشه بودم من که می یافتم در طعامی را که  
 خورده بودم مخیر از گوشتی که زهر آلود کرده اند آنرا اگر چه تاثیر نکند و زهر پاک برای ظهور میخورد و لیکن  
 الهی از وی باقی بود و گاه گاه ظهور می کرد و هذا الاوان وجدت انقطاع الهی من ذلك اليوم و این  
 وقت یافتن منت بریده شدن دل مرا از آن زهر و ابرق هرزه و سکون نوحه و فتح درگ دل  
 گدازنی الصباح و در فاموس گفته ابر بهشت در گشت و ربهشت و رگ گردن است و چون این متعاقب  
 است بدل باین اعتبار آنرا درگ دل نیز گویند ظاهر حکمت الهی عزاسمه اقتضای آن کرد که اثر آن زهر  
 نداد و وقت موت ظاهر گردانید از برای حصول مرتبه شهادت چنانکه می گویند که ابو بکر صدیق رضی الله  
 عنه باثر زهر مادم و در غار بخرت گزیده بود و واه البخاری ۳۰ و عن ابن عباس رضی الله عنه  
 قال لما حضر رسول الله گفت این عباس سلسله ای که حضور کرده شد پنجشنبه خدا صلی الله علیه وآله  
 و سلم یعنی حاضر شد و در غایت مراد ایام مرض است که در آن حضور و موت بود و آن روز پنجشنبه بود  
 و وفات روز دوشنبه واقع شد و فی البيت و جال فیهم غروب الخطاب و در خانه مردان بودند که  
 و در میان ایشان خبری در حق الله عنه قال النبی گفت پنجشنبه صلی الله علیه وآله و سلم ملوا  
 اکتب لكم کتابا ان تصلوا بعد یابید بنو نسل بر ای شما نوشته که هرگز گمراه نشوید بعد از آن فقال  
 عمر قد غلب علیه الوجع پس گفت عمر به تحقیق غالب است بر آن حضرت و در وعده کم القوم آن  
 و زده است قرآن و بعد از کتاب الله پس است شمار کتاب خدا و است نیز منابع دینی آنست و منبر  
 و منبر او است گفته اند که آنحضرت خواست که تعیین کند یکی از صحابه را برای خلافت تا واقع نشود و تراخ  
 میان ایشان و بعضی گفته اند که خواست که بیان کند مهمات احکام و راه تعمیل و محض تا حاصل شود اتفاق  
 بر مضمون و هم رضی الله عنه خواست که تخفیف کند بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزد سخن در و  
 بیماری و دانست وی رضی الله عنه که این حکم و امر از حضرت وی بخیر و ایجاب بود بلکه برای نصیحت  
 ایشان بود اگر بکنند بخارند و اگر نه کنند ایشان و اتذر عادت مسنن بود که چون امری کرد و صحابه را نه

بطریق ايجاب و البرنام و ایشان مراجعت می کردند اذان می گذشت (باب وفات النبی صلعم)  
ایشان را برای صلاح و دیدارشان و اگر امری لابد و ضروری می بود نمی گذاشت ایشان را با ایشان  
و عمر دانست که شاید امری باشد شاق و سخت بر صحابه موجب استخوان و فتنه ازین جهت اشارت کرد که ترک  
آن اولی است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنزدیک کرد و این مثل آنست که گذشت در اول  
کتاب از فرستادن ابی هریره که بشارت دهد مردم را هر که لا اله الا الله گوید بهشت در آید پس منع  
کرد او را عمر تا مردم بیکه نه گفته و در عمل نیست نشوند و طایفه گفته اند که این امر از ان حضرت ائمه و بنو  
بنا که نخست بعضی اصحاب از وی صلی الله علیه و آله و سلم طلبیدند که چیزی بنویسد پس اجابت کرد در غیبت  
ایشان را و چون دید که بعضی راغب نیستند چنانچه عمر و دیگران موافق وی بودند ترک کرد و کذا قال القاضی  
میاض فی الشفاء و الله اعلم و یسقی گفته است که سفیان بن عیینه از اهل علم نقل کرده است که آن  
آنحضرت می خواست که خلافت ابو بکر صدیق را بنویسد بعد از ان ترک کرد به جهت اعتماد بر آنچه تقدیر الهی  
و فتنه است و اعتماد بر آنکه تجاوز نخواهند کرد از ان مومنان چنانکه فرمود یا نبی الله و المؤمنون الا ابدا و کبر  
چنانکه در فصل ثالث از حدیث بخاری بیاید و ادعای شیعه که مقصود کتابت و هیئت برای غلبه مرفعی و استقامت  
وی بود غالی از تناقض نیست چه ایشان می گویند که در پذیر خم استخلاف وی رضی الله عنه بنص قطعی ثبوت پیوسته  
پس دیگر چه احتیاج نوشتن است و تمام این مبحث در باب مناقب علی بیاید فاختلف اهل البیت و اختصموا  
پس اختلاف کردند آنهایی که دو خانه بودند و خصوصیت و جدالی و یگانگی نمودند فمعه من یقول قریبوا یکتفوا  
لکم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس بعضی از ایشان کسی بود که می گفت نزدیک  
کردانید یعنی اسباب کتابت را که بنویسد برای شما پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و منهم من یقول  
ما قال عمر و بعضی از ایشان کسی بود که می گفت آنچه گفت عمر فلما اکثر و اللفظ و الاختلاف قال  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قوموا عذی پس چون بسیار کردند با یکدیگر و خردش و  
اختلاف گفت آنحضرت بر خیزد و در شوی از من و لفظ لفتح لام و غین معجم مقفوع و سکون آن نیز آمد و طاء  
همه آواز با آواز مبهم که فهم کرده نشود قال عبید الله گفت عید الله که او می حدیث است از ابن عباس  
فکان ابن عباس یقول پس بود ابن عباس که می گفت ان الجرزیة کل الجرزیة ما حال بین رسول  
الله الله بصیبت چیزی است که در میان آمد میان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بین ان یکتب  
لهم ذلک الکتابة و میان آنکه بنویسد مرا ایشان را آن کتاب را لا اختلاف فهم و لغظهم از جهت اختلاف  
ایشان و آواز خردش ایشان کاشکی اختلاف و لفظ نمی کردند تا چیزی می نوشت که سبب بدایت  
می شد و زبانه بر وزن خطبه مصیبت از زبانه جماعت و فی روایة سلیمان بن ابی مسلم الا حول و در روایت  
سلیمان که یکی از ثقات و ائمه ایشان است و روایت می کند از وی سفیان بن عیینه این چنین آمده است

که قال ابن عباس يوم الخميس وما يوم الخميس وروز پنجشنبه وچهارشنبه (باب وفات انبی صلعم)  
 غریب است وروز پنجشنبه وآنچه واقع شده از صحبت خریب در آن اشارت میکند بآن وروز پنجشنبه که فضیله  
 مذکور وروی واقع شد ثم یکی سرگریه کرد این عباس بر باد این وروز پنجشنبه ماند که حال مرض آن حضرت ووفات  
 وی صلی الله علیه وآن مسلم حتی بل وبعده الحصى چند آن گریه کرد که نزد داشت وی سبب گریه را که در آنجا  
 افتاده بود مذقلت یا این عباس ویا يوم الخميس گفت من ای ابن عباس چیست وروز پنجشنبه وچه حال دارد  
 وچه واقع شده وروی ظاهر عبارت در آن است که قائل این سلمان احوال داشته وند چنین است بلکه قایل  
 این سعید بن جبیر است که سلمان احوال وروی است از وی است از ابن عباس چنانکه از سیاق  
 کلام بخاری ظاهر میشود قائل گفت ابن عباس اشتد بر جمل الله صلی الله علیه وآن له وعلم وجهه سخت  
 شد آن حضرت در روی فقال ای یوننی بکتهیف اکتب لکم کتابا بن تفضلوا بعلیه اهدا پس گفت آن حضرت  
 بیا وید نماشانه بنیتر یا گویند وانبیسم برای شما کتابی را که هرگز نگذاشته اند بعد از روی همیشه گفته اند این  
 عبارت بظاهر ودر آن می نارد که مراد کتابت احکام باشد وخصلا در آنهم فتیله واپس نزاع وکشاکی  
 زکود واختلاف نمودند ولام یبغی هندلی تمنا زح زنی باید نمی شد ودر هیچ پیغمبر تاریخ واختلاف ظاهر سیاق  
 کلام در آن است که این کلام ابن عباس است که در میان حدیث ادراج نمود ودر بعضی گفته اند که کلام آن حضرت  
 است قافهم وفقا لوالها شاهه اهیچ پس گفتند بعضی صلابه چیست شان او وچه شده است او را آیا مختار  
 ودر ایشان شده است کلام او واسبب مرض واین از کار است بر کسی که می گفت بنویسند یعنی چرا سخ  
 می گویند از نوشتن خیالی می گویند که مختلط شده است کلام این اعتقاد بخیر است او توان کرد ودر بجزر معنی فحش و  
 بهرمان نیز آمده ومی آمد واین نیز منع است از آن حضرت بگوید که بنویسد وکلام محمود بر استقامت ونگارنی  
 است واما که در بعضی روایات حسن استقامت مذکور نباشد بقدر است قافهم اکتبتموه استقامت گویند  
 از روی وپرسید که چو می فرماید چه عرض دارد وند هیچ ویردون علیه پس وند صحابه وخواسته که باز  
 کرد اند کلام را بروی فقال دعونی ذرونی بگذا وید مرا ایما که من شود وخوا که دن فالذی اتنا  
 فیه خیر مما تالد دعونی الیه پس این خانی که من در آنم از مراقبه حق ووجه بقاء می او سبحانه تعالی بمر است  
 از آنچه شد وآن می خوانید مرا بسوی آن از نزاع وخلافت ولفظ فامواهم بقلت پس چون در  
 گذشته ازین گفت وگوا مر که آن حضرت ایشان را به خصلت فقال اخر جوا الله شریکین من  
 جزیره العرب بیرون آرید مشرکان را از جزیره عرب معنی این جزیر العرب وادل کتاب در باب  
 الواسوسه گذشته است وایجیز والوفن وایله واید واینام گویند بر ایلیان که از امرای ملوک نزد شما آیند  
 وازار بگنجد ونگشید ایشان را خواه مسلمانان باشند یا کافر وحق ما حکمت اچیز هم بماسد آنچه من بودم که  
 جایزه میدادم ایشان را و صحبت من الشالفة و خاموش ماند آن حضرت از خجالت بیوم او قالها فنیستها

یا گفت آن حضرت پس بن فراموش کردیم گفته اند که سیدم بجز عیسی (باب وفات النبی صلعم)  
 است است که آن حضرت در تیره اسباب آن بود و در انشای آن میاد شد یا رخ از قبر بر سنی است  
 چنانکه فرمود دیگر به قبر مرابده از من مانتی که پرسید می شود قال معینان هذا من قول سلیمان گفت  
 سفیان بن عیینة این سخن که مکتوب کرد یا گفت که من فراموش کردم قول سلیمان احوال است معنی علیه  
 و معنی انس قال قال ابو یکر لعیور رضی الله عنهما بعد وفات رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم و از انس است که گفت گفت ابو بکر مر حمر ابده از وفات آن حضرت انطلق بنا الی ام ایمن  
 میر ما بسوی ام ایمن التبع هم و هم که مولای آن حضرت بود و یوزات از پدرش رسید و بود و زود  
 در بین حادثه و در آله اسامه بن زید بود و در ها کما کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یورها  
 تا زیارت کنیم ام ایمن را چنان که بود آنحضرت که زیارت می کرد ام ایمن را قلما انتجینا الیه ابکت  
 پس چون رسیدیم ما بسوی ام ایمن بگریست ام ایمن ازین عبادت غایبی شود که انس نیز همراه  
 ابو بکر و حمزه شد و در بعضی نسخ است یا قضا تیه غایب یعنی رسید ابو بکر و عمر قضا لا لها ما یبکیک پس گفتند  
 ابو بکر و عمر چه چیز گریه نماید ترا او بچ سبب در گریه آمدی تو اما ناعلمین ان ما عند الله خیر لرسول الله آیا  
 نمیدانی نوای ام ایمن که بگری که نزد خدا است از رحمت و ثواب بهتر است مر و بگری نه در را صلی الله  
 علیه و آله و سلم فقالت انی لا ابکی انی لا اعلم ان ما عند الله تعالی خیر لرسول الله گفت ام  
 ایمن که من گریه نمی کنم از رحمت این که من نمی دانم که آنچه نزد خدا است بهتر است مر و بگری نه در را صلی  
 الله علیه و آله و سلم و لکن ابکی ان الوفی قد انقطع من العناء و لیکن می گویم ازین رحمت که دخی  
 به تحقیق منقطع شد ز دل وی از آسمان فوجیهة علی البکاء پس ابکت و شورانید ام ایمن با این  
 گفته وی ابو بکر و حمزه را گریه فجعلوا یبکیان معهما پس گشت ابو بکر و حمزه که گریه نمی کنند با ام ایمن و در آن  
 مسلم و معنی ابی سعید الخدری قال خرج علیما رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی  
 مر صه الذی مات فیه گفت ابو سعید بر درون آمد بر ما آنحضرت در بیماری خود که مر در وی و نحن فی  
 المسجد و حال آنکه ما در مسجد بودیم خاصه ما را سه فقره بسته بر مناد که خود را با ما عصبیت بجاء مر بستن  
 و حسانه مر بند و فرو پاره حاجه زده حتی اهو فی فتحو المذنب تا آنکه مصلی که در آنحضرت بسوی منبر فاستوی  
 علیه پس بر آمد بر منبر و اتبعناه و بر وی گریه ما آن حضرت را و همراه وی رفتیم تا منبر قال گفت  
 آن حضرت و اللّٰهی نفسی بیده الی لا فطار الی الخوض من مقامی هذا سو گند بان که تنهای ذات  
 من در دست قدرت اوست در مستی من مر بزم بسوی عرض ازینجای خود که ایستاده ام ثم قال  
 ان عبدا عرضت علیه الدفینا و زینتها پستر گفت آن حضرت که بند ازندگان عرض کرده و نمود  
 شد بر وی دنیا و آرایش آن فاعتار الاخره پس بر گزید آن بند آخرت را بر دنیا و آرایش

روایات آمده است که جبرئیل آمد و گفت یا محمد فرمان می شود که اگر خواهی در دنیا  
 باشی و خزان دنیا را بتو بسپاریم دکه دار برای تو از طلا و نقره سازیم باشی و ثوابی و در جنتی که نزد ما ترا  
 است از آن کم نکنیم و اگر خواهی نزد ما بیا آنحضرت سر فرو داد و گفت می گویند که از موالی آنحضرت یکی حاضر  
 بود عرض کرد در رسول الله چند روز بمن جایاش که از دولت تو ما بر خودیم و بیایم آنحضرت نگاه  
 بجانب جبرئیل کرد و فهمید که مقصود چیست و گفت همان خواهم که آنجا بیایم عرض کرد چون آنحضرت  
 قسمه آن بند را گفت فلم یفطن لها احد فیهوا فی یکنز پس در بیاضت و زیر کی نگر و مر این کلمه را و  
 فهمید مقصود را خبر ابو بکر صدیق یقظن الفح تخایه و سکون فاجزکات ثمة طافت و انما شمن و زیر کی نمودن  
 و فهمیدن مقصود از کلام خیر فذ رفت عینا پس روان شد اشک از دو چشم الی بکر رضی الله  
 عنه فبکی پس کریم کرد ثم قال یل نقد یک با بائعا و امهاتنا و انفسنا و اموالنا پستتر گفت که  
 عاشق صادق جمال محمدی بود بلکه فدای تو می کروانیم پدران و مادران و جانهای خود را و اما کجایی خود را  
 یا رسول الله قال گفت دادی تم هبط پس سر فرو داد آنحضرت از منبر مقام علیه حتی السبابة  
 پس نایستاد آنحضرت بر منبر تا روز قیامت و این آخر خبر آمدن آنحضرت بود بر منبر صلی الله علیه و آله  
 و سلم رواه الدارمی ۶۰ و عن ابن عباس قال لما نزلت گفت ابن عباس هنگامی که فرو آمد سوره  
 اذا جاء نصر الله و الفتح و جبار رسول الله خا اید منبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاطمة فاطمه زهرا را  
 پیش خود و قال بعیت الی نفسی گفت آنحضرت بر منبر نایستاد و ایست بسوی من خرموت من یعنی ابن  
 سوره که مخبر است بآمدن نصر و فتح الهی و در آمدن مردم در دین اسلام و ابراهیم الهی تعالی من به تسبیح  
 و تحمید و استغفار مشغول است تا بمشردن کاخانه و جویت و توج استنداد سفر آخرت و رجوع بد رگاه  
 عزت فبکت پس کریم کرد و فاطمه رضی الله عنها بشیدن این سخن بر فراق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 قال لا تبکی فانک اول اهلی لاحق بی گفت آنحضرت بنا طمه کریم زیرا که تو نخستین اهل بیت منی در رسیده  
 بمن و در یابنده ترا یعنی تو بعد از من پیش از همه می میری و بمن سیر می و ا لم فراق را بسیار نمی بینی و  
 آنچنان بود که فاطمه زهرا بعد از آنحضرت بقول تسبیح شش ماه و طاعت کرد و به قولی هشت ماه و بعضی سه  
 ماه و و ما در نگر گفته اند و بتولی و بنا و روز فضا حکت پس بنا طمه چون خبر زد و رسیدن آن حضرت رسید  
 خنده کرد و فرآها بعض از واج النبی پس دیدند فاطمه را بعض از زمان پشمر صلی الله علیه و آله  
 و سلم درین حال و گفته اند که مراد بعض از واج عایشه است رضی الله عنها چنانکه در بعضی روایات  
 تصریح آمده است و لیکن ظاهر افظ این حدیث در تند د است فقلین بسن گفته اند آن بعض از واج  
 و افاطمة زاینده بکیت نم ضحکت ای فاطمه دیدیم ما را که اول کریم کردی پستتر خنده کردی این چه بود  
 قالت انه اخبرنی انه قد نعت الیه نفسه فبکیت گفت فاطمه بدستی آنحضرت خبر داد مرا که زاینده

شده است بوی خبر موت وی پس بگویم که دم فقال لی لا ینبغی فاذک اول ( باب وفات المہدی صلعم )  
اولی لاحق بی قضت کتبه و در بعضی روایات آمده است که فاطمه خبر بداد بر حقیقت حال و گفت این میراست میان  
من و میان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر نمیدهم بآن پنج یکی را بعد از آن خبر داد و بعد از وفات آنحضرت صلی  
الله علیه و آله و سلم و آنحضرت نیز وی پوشیده و پنهان گفته بود و وقال رسول الله و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه  
و آله و سلم اذ جاء نصر الله و الفتح و جاء اهل البیت و اتی کریمه یاری و اذن خدا و فتح کرد و آن که تا آن  
اهل یمن که ابو موسی اشعری و کرده او باشند و منی ایمن منم مقصود تفسیر قول حق تعالی است که فرمود  
و رايت الناس یسئلون فی دین الله فاجابوا و اعلام بانکه مراد بناس اهل یمن اند بعد از آن مدح اهل  
یمن کرد و فرمود اللهم ارق افئدة ایشان یعنی اهل یمن نرم و نیک است و انهای ایشان کنایت از  
سرعت اجابت و قبول احکام و تاثیر از توارخ بد کرد و نمود خط و عیلامت از عارفت و فسادت و الا ایمان  
یمان و ایمان صبی است که از یمن آمده اند و نسبت بکمال اهل یمن و ایمان و اطاعت و انبیاء و جنت  
جهان و مدح و عنایت و الحکمۃ یمانیة و علم و حکمت که عبارت از صمعت و حقایق است و احوال  
آنهاست نیز بمنی است و نسبت تمام یمن دارد و اشارت نسبت بآنچه سوال کرد ابو موسی رضی الله عنه از احوال  
بعد از پیغمبر و حقایق و معارف و اخبار و غیره و نشان چنانکه در کتاب بدو الخلق گذشته و بعضی گفته اند که نسبت  
و اذن ایمان و حکمت و یمن بد جنت است که ایمان از کبر پیدا شده و که از ثنایه است و نهاده از یمن است  
و بعضی گفته اند که این کلام را آنحضرت و در جوابی گفته که بجانب مشرق است و که و مدینه از انجا بجانب یمن  
است پس هر اذیدج که و مدینه است پوشیده و نهاده که سابق حدیث در آن است که این کلام در مرض  
خو فرموده اگر آنکه گویند را وی این کلام را بتمیزت بخوانی یمن و دین حدیث از حدیث دیگر آورده و ذکر  
کرد و الله اعلم و ابو عبید گفته که مراد بدان انصافند که در اصل از یمن اند پس نسبت کرده شد ایمان او  
حکمت ایشان بد جنت و مدح و صاحب تو حیات یکی حدیث الهی لا ینفک نفس المؤمن من جلال  
البیت و المهر من حمل کرده که تنفیس و تفرج آنحضرت از کرب و ضیق معامه اهل شرک از جانب انصاف  
حاصل شده و الله اعلم و راجع الی الارسی ۷۷۰ و عن عائشة انها قالت و راجع الی الله صدیقه  
رضی الله عنها که وی گفت یعنی نزد آنحضرت و راجع یعنی دای و در سر من ظاهر اسر عایشه در وی کرد  
پسند مذکر و بران و بعضی گفته اند که مراد بر اسس ذات است و اشارت کرد بدان ابوت خو فقال رسول  
الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ذاک لوجان و انا حی آن یعنی موت تو ای عایشه  
اگر واقع شود و من زنده باشم فاستغفروک و اذ عیونک پس طلب آمرزشش بگویم برای تو و دعا کنیم مرثیه را  
فقات عائشة و ان تکلمی ای مردن و میریبت و هلاک من و مثل بفتح مثله و غم آن در اصل به معنی مردن  
و هلاک شدن و فقه ان و دنیا و دین است و مراد از اینجا نوشتن و ذکر مرض نیز یاد از موت میدهد و این کلمه



هستن ظهور بر زبان عرب نزد محنت و مصیبت میرود و آنکه منی حقیقی مراد (یا اعیان وفات النبوی صلعم)  
 باشد و الله اتی لا ظنک لفت موتی عایشه خطاب به حضرت که دو به جنت ناز و نیاز می کرد و میان ایشان بود  
 گفت بنده سوگند به دوستی من گمان میبرد که دوست صبر و ادبی و می خواهی تو مرا که مرا از این مکان ببرد  
 اگر واقع شود و من لظلمت آخر دیوه که معرجه بعضی از واجبات آئینه می کردی و آخر همان روز عروسی  
 کننده به بعضی از زبان خودی المهراج عریس و اعراض زناشویی کردند و جماع کردند و در وایت و در حدیث  
 از اعراض است و از تمهید پس نیز آمده بهمن معنی یا به معنی و در آخر شب فردا آمدن بهمن و آنست که مرا  
 فراخوش می کنی و بدین گمان میبرد و از می و در مردم این ملامت اندر من جانت و از بار جدا می شود این ملامت  
 از آنست و فقال العیسی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بل ایضا و از اسباب بگزارای عایشه  
 ذکر و در سر خود را یاد کرد و در مرگ خود را در مشغول باشی بدو و سر من بود که موت من که من از عالم میروم و تو بعد از  
 من بسیار خواهی بود و این معنی را آنحضرت بوجی دانست و از این به تقریب ذکر موت خود را و از خلافت  
 دیگر بعد از آنست که واقع شدنی است و درین خوش کردن دل عایشه و بشارت دادن او را باین دولت  
 و نعمت نیز است فرمود و لقد هممت اواردت شک را می است به آن ارسل الی ابی بکر و ابیه  
 و هر آئینه تحقیق قصد کردم و خواستم که بفرستم کسی را بسوی ابی بکر و بسوی مراد و باین  
 عبد الرحمن است که بسیار شبیه ابوبکر و شفق عایشه بود و اهل و وصیت کنم ابوبکر را بخلاف  
 وونی عهد خود کردم و در آن يقول القایلون او یتمنی الامه منون از جهت ترس و کراهت این  
 که بگویند که بندگان که ناسر داد از بریم بخلاف آن واقع شدنی نیست و در و کنندگان کا شکی تا خلیفه باشیم ثم قلت  
 یا ابی الله پس گفتم من بادل خود را با دایر و خدای تعالی از خلافت غیر ابی بکر و یدفع الی منون  
 و دور می کنند سلمان آنرا او بدفع الله و یابی المومنون یا بکر عبادت مذکور فرمود پس ازین  
 جنت نه طلبیدم و وصیت کردم و دانستم که خلافت آن واقع شدنی نیست و در واقع هم چنان شد که آنحضرت  
 خبر داد و راه المخاری و این حدیث اول و لیل است به خلافت ابی بکر بعد از آن حضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم ۸۵ و عنهما قالت رجع الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ذات یوم من  
 جنازه من البقیع گفت عایشه رضی الله عنها باز برگشت بسوی من آنحضرت روزی از دفن جنازه  
 از تشیع که متبرکانه است فوجله فی وانا اجد صدا عا پس یافت مرا آنحضرت و حال آنکه من می نیابم  
 در سر را و انا اقول من می گویم و از اسبابه قال گفت آنحضرت بل ایضا عایشه مکه من می گویم ای  
 عایشه و انا اقول و ما خبرك لو مت قبلی فغسلتک و کفنتک و صلیت علیک و دفنتک گفت  
 آنحضرت و چه زبان می کنی ترا ای عایشه اگر بمیری تو پیش از من بس بنوم من ترا دفن کنم ترا و نماز  
 بگذارم بر تو و در گود کنم ترا قلت گفتم من لکافی بک هر آئینه کویا که من ملا بس و نماز بگذارم ترا و الله

لقد فعلت ذلك لرجعت الى بيتي فخرنا سوكتة الكرمي كرمي تو انرا ابر آنته باز (باب وفات النبي صلعم)  
می کشی بسوی خانه من فقیر است فیه بعض نساك پس هر دمی می کردی تو در خانه من بعضی زمان تو  
فتبسم رسول الله پس لب شیرین کردی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم تم بدی فی وجهه الذي  
مات فیه پس آغاز کرده شد و در و آنحضرت که فوت کرد و در وی روایه الدارمی ۱۰۰ و عین  
جعفر بن محمد عن ابيه ان رجلا من قريش دخل على ابيه علي بن الحسين و ايت می کنه امام جعفر  
سواق از پدر بزرگوار خود که امام محمد باقر است که مردی از قریش در آمد بر پدر وی که امام علی بن ابی طالب است  
بن امام شمس حسن بن علی بن ابی طالب است رضی الله عنهم و سلامه علیهم اجمعین فقال الا احدك  
عن رسول الله گفت آن مرد و آن حدیث که می ترا از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال بلی حدثننا  
عن ابي القاسم گفت امام حسن بن ابی طالب کن ما را از ابی القاسم که گفت آن حضرت است  
صلی الله علیه و آله و سلم قال لمانه من رسول الله یقالی که می ترا از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله  
و سلم انه جبرئیل آمد او را جبرئیل علیه السلام فقال پس گفت جبرئیل یا محمد ان الله ارسلني  
اليك به ربي که حدیثی که خدا می فرستاده است مرا بسوی تو تکریماتك از جنت که ای داشتن مرزا  
و تشویقك و بزرگ داشتن عزت اخصا صفة لك و رخای که این تکریم و تشریف مخصوص است بتو یسنا لك  
عما هو اعلم به منك می پرستد ترا از چیزی که می توانی دانای است بآن چرا تو میقولی کیف تجد لك می گوید  
حدیثی که خدا می فرستاده است تو خود را او چیست حال تو قال اجبت فی یا جبرئیل مغمو ما گفت آنحضرت میبایم  
خود را ای جبرئیل غمگین و اجد فی مکر و ملامتی یا هم خود را اند و دیگرین شاید که این غم و کرب از جنت است  
و دین بود و نگار و انچه خواهد شد بعد از وی ثم جاءه الیوم الثاني پس آمد جبرئیل آنحضرت را و زد و فرمود فقال له  
ذلك پس گفت هر دو آن سخن که روز نخست گفته بود فرد غایب الیوم صلی الله علیه و آله و سلم که روز اول یوم پس  
رو کرد و بر جبرئیل و جواب داد او را آنحضرت چنانچه جواب داد و بدو و پنجمین روز ثم جاءه الیوم الثالث فقال  
له کما قال اول یوم و در علیه که ما در علیه و جاءه الیوم الرابع فقال له الیوم الخامس و آمد با جبرئیل فرشته  
که گفته می شود و او را اسمعیل علی مائة الف ملك که موکل است بر صد هزار فرشته کمل ملك علی مائة  
الف ملك هر فرشته از آن موکل بر صد هزار فرشته و گفته اند که این اسمعیل صاحب مهای و بناست و در  
حدیث ذکر ملک الموت که از آن حضرت ظهور آن و علم به آن یا تواند که ملک الموت بعد از آمدن جبرئیل  
و آن ملک و رآه و حاضر شده باشد و شوی در کتاب الخبايا که می اخبار الکلايك از بهشتی و در کتاب دلائل  
آورده که چون روز ششم شد فرو آمد جبرئیل و با وی ملک الموت بود و پاهای او فرشته بود و در موا که او را  
اسمعیل میگویند موکل بر هشتاد هزار فرشته و هر فرشته از آن موکل بر هشتاد هزار فرشته فاما ذان علیه پس  
طلب از آن که در آن فرشته اسمعیل امام از برای او را آمدن بر آن حضرت فساله عنه پس بر سب

بر سجده آنحضرت جبرئیل و از حال این فرشته پس جواب داد جبرئیل (باب وفات النبی صلعم)  
 که این فرشته است چنین و چنین و این را حدیث مذکور نیست ثم قال جبرئیل هذا ملک الموت یستأذن علیک  
 یسرگفت جبرئیل این فرشته بزرگ است یعنی عزرائیل است طلب اذن می کند تا در آید بر تو ما استاذن  
 علی آدمی قبلک استیدان نموده است برای او آمدن بر هیچ آدمی پیش از تو و لا یستأذن  
 علی آدمی بعدک و استیدان نخواهد کرد و بر هیچ آدمی بعد از تو یعنی این شرف و کبر است مخصوص بحضرت  
 تست که ملک الموت طلب اذن می کند که در آید بر تو و الا بر آدمیان دیگر یکایک می رود آید و جان می ستاند  
 فقال ایذن لک پس گفت آن حضرت اذن ده مرا در افاذن له پس اذن داد جبرئیل ملک الموت را  
 پس در آمد فسلم علیه پس سلام داد ملک الموت بر آن حضرت ثم قال یسرگفت ملک الموت  
 یا محمد ان الله ارسلنی الیک بدستی خدای تعالی فرستاده است مرا بر موی تو فان امرتني ان  
 اقبض روحک قبضت پس اگر بفرمائی مرا که بستانم روح پاک ترا بستانم آن را و ان امرتني  
 ان اترکه ترکه و اگر بفرمائی مرا که بگذارم روح ترا بگذارم آنرا فقال و تفعل پس گفت  
 آنحضرت می کنی و می ستانی جان مرا یا ملک الموت قال نعم بد ملک الموت گفت ملک الموت آری  
 می کنم و باین امر کرده شده ام و امرت ان اطیعک و امر کرده شده ام که فرمان بردارم می کنم ترا و بفرموده  
 تو بستانم ثم قال یسرگفت راوی ففطر النبی صلی الله علیه و آله وسلم الی جبرئیل علیه السلام  
 پس نظر کرد و آنحضرت بموی جبرئیل که چرمی گوید ملک الموت و چپا بد کرد و مرا فقال جبرئیل یا محمد  
 ان الله قد اشتاق الی لقاءک پس گفت جبرئیل بد رستی خدای تعالی به تحقق آرزو مند و خواهان است  
 بدیدار تو و ملاقات تو فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم لملك الموت من ملک  
 الموت را امض لک الامرته و در بعضی نسخ لما امرت به و در کذا ان مر به چیز دیگر که امر کرده شده بدان  
 چیز دیگر هر چه حکم خداست قبض روح پس قبض کرد ملک الموت روح پاک آنحضرت را گویا  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد از آمدن جبرئیل ملک الموت و ملک دیگر و این گفت و گو که مذکور  
 شد زمانی فرصت یافت و ازین قضیه بعضی اصحاب خبر داد بعد از آن مقبوض شد یا بر بعضی اصحاب که حاضر بودند  
 نیز این قضیه ماثون گشت و مشاهد نمودند و از آنجمله این صحابی یا تابعی بود که از وی تعبیر مروی است  
 قریش نمود و در باطن چنین می طع که تواند حضرت علیه السلام بصورت مروی از قریش متمثل شده  
 بر امام زین العابدین رضی الله عنه آمده و قد ثبت کرده باشد و لهذا تعبیر باقضا بهم نموده حکایت کرده  
 و در بر او علم فلما توفی رسول الله پس چون وفات یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله  
 وسلم جاءت البعزیه آمد تمزیه و تفریه بصبر فرمودن بهیبت ذره را و تسلی دادن او را و عرا حبر  
 و تکبیل و در بعضی نسخ و جاءت بر او سمعوا صوتا من ناحیه المبعث شدیدند صحابه آوازی

را از کوشه خانه کنی کوید السلام علیکم اهل البیت سلام بر شما ( باب در ستمات و لواحق باب سابق )  
 ای اهل بیت پیغمبر الهی جماعه که در خانه احد و رحمة الله و توفیق کافیه و مهربانی ظاهر شما بود و فروغی مای کرم  
 وی ان فی الله عز و اهل من کل مصلیحه بدست بر خیزد ادا خواست از هر نصیبت این عبادات و ایچند وجه  
 معنی گفته اند بدستنی که در خدا یعنی در کتاب خدا تفرید و تسلیه است از هر نصیبت اشارت است  
 بقول وی سبحانه ان الله و انما الیه را خضوع نفس عز را اینجا بمعنی تفرید است یاد و دین خدا تعزیه است  
 که شاد رخ ترغیب و تخریب بر آن نموده است و بعضی گفته اند که معنی آنست که خدا صبر فرمایند و تسلی و تفرید  
 است و این را نیز بیان عرب علم تخریب می گویند که تخریب است فی زید اند یعنی دیدم و زید بیشتر از این یعنی  
 زید را هم چو شیر یافتیم و این تنها سب تر است بقول وی که فرمود و جلیقا من کل هایلک و خدا خفت است از  
 بهر هلاکت شونده و خلع بر معنی غنیمت یعنی آنکه بجای کسی نشیند و کادحی و ذریکار من کلی فایب و در با قن  
 و در دستیدن است از هر دو کذا و نود و اند که معنی آن باشد که اغنیه ثواب خدا و نظر داشتن بر آن حامل  
 است بر صبر و مهربانیت و هر می کنند نقصان آنرا و تمامه این معانی نزد یک یکدیگر و حاصل  
 همه این است که خدا سنده است از هر جز و بسند کی نمی کند از وی هیچ جز فیما الله فشقوا پس خدا اعتماد کند به جز وی  
 و در بعضی نسخ فاقوا یعنی اس پیاری خدا تقوی کنید و ایاه فار جوا و خدا را امید دارید نه جز او را  
 و انما الله صاب من حرم البش و اب و نیست نصیبت زده که کسی که فروم کرد ایچند شده است ثواب  
 را یعنی نصیبت دنیا نصیبت نیست از دست وجود ثواب آخرت و نصیبت حقیقی آنست که صبر کند و از ثواب  
 مجرم باشد فقال علی رضی الله عنه اقتدرون من هذا پس گفت علی رضی الله عنه آیا درمی یابید کسبت  
 این مرد که تفرید کرد و هو الخضر این خضر است که تفرید اصحاب و اهل بیت آنحضرت آمده ظاهر و نهاده  
 از بیانی کلام آنست که مراد بعلی امیر المومنین علی باشد که حاضر بود و در آن وقت و احتمال دارد که امام  
 علی زین العابدین باشد که وقت روایت حدیث باجران عباس خود گفت و الله اعلم رواه البیهقی  
 فی ذیل اللموت و در حسن حصین بر من بسته رک آورده که چون وفات یافت آنحضرت تفرید کرد و نه  
 ایشان را ملائکه ذکر کردند این عبارت است که در حدیث مذکور شد بعد از آن که آورده که در آمد مردی سقید  
 زبش صبح بلج پس کام زود در کشت از مردم پس بگریست پس ترا التماس کرد و بسوی صحابه  
 و گفت ان فی الله عز و الله پس گفت ابو بکر و علی هذا الخضر و این دلالت دارد بر آنکه مراد بعلی در  
 حدیث سابق علی مرتضی است رضی الله عنه ۴ باب در ستمات و لواحق باب سابق ۱۶ الفصل الاول  
 علی عایشه رضی الله عنها قالت ما ترک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دینار او لاد و هما و لا  
 شاقه و لا بعیرا گفت عایشه رضی الله عنها که گذاشته آنحضرت بعد از وفات نه دینار و نه درهم نه دونه  
 گو سقید نه شتر و لا اوضی بشی و نه وصیت کرد و پیغمبری از مال زیرا که گذاشته هیچ مالی تا وصیت کند و اما



و برین قرار یافت چنانکه در احادیث آمده است متفق علیه **و عن** (باب مناقب قریش)  
 ابی موسی عن النبی روایت است از ابی موسی اشجری از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم انه قال  
 که آن حضرت گفت آن الله اذا اراد رحمة امة من عباد الله ای تعالی چون می خواهد مهربانی کردی از  
 بندگان خود است جماعتی که فرستاده شده است بسوی ایشان پیغمبری قبض نییها قبلها می میراند خدای  
 تعالی پیغمبر آن است را پیش از آن است پیش از نزل عذاب **فجعلها لها فرطا و ملغا بین**  
 یلایها پس می گرداند خدای تعالی پیغمبر را برای امت فرط بختین و تلف نیز بر وزن او و معنی فرط چنانچه  
 عذابا معاوم شد آنکه پیش از نزل عذاب را از او دور سازد و پس و پاک کردن جادوگران را است  
 کند یعنی تدبیر منزل کند و میباید زد و تلف آنکه پیش از نزل عذاب باشد از بدو این و قربانان و ایام و بیک  
 معنی آمده و اذا اراد هلكة امة هلکها و نبیها حی و چون خواهد خدای تعالی هلاک استی را عذاب می کند آن  
 امت را و حال آنکه پیغمبر آن امت زنده است بلکه بختین و هلاک **ضمیم** و سکون لام بی تا هلاک فاهلکها  
 و هو و عظم سن هلاک می گرداند خدای تعالی آن است و احوال آنکه پیغمبر می نبرد فاقو عینیه بهلکته پس  
 خنک می گرداند و آدمی و پیر و چشم پیغمبر را هلاک شدن است و قره العین کنایت است  
 از خوشی و شادمانی و انجمن این لفظ در مواضع متعدده کرده شده است **لحين** کند بوه و عصوا امر و امری  
 که نسبت به بدو رخ کرد و بدو است پیغمبر را و بی قربانی گرداند امر او درین حدیث بشمارست از آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم مراست مرعوه شود در آنکه شستن و بی از سر ایشان پیش از نزل عذاب رواه  
**مسلم** **و عن** ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم **والذي بي نفس محمد**  
**بيده** سوگند بخدای که بتای زناست کرد در دست قدرت او است **لما** قین علی احلکم يوم ولا یرالی  
 هر آینه بیاید بزرگی از شمار روزی و بیامید مرا به جهت گذشتن از عالم ثم الان یرافی احب الیه من اهله  
 و ما له معهم پس سر هر آنکه دیدن وی مراد است داشته شده تا است **لموسی** وی از اهل و عیال وی و  
 یال وی با اهل و عیال مراد بادیدن آنحضرت است در حیات او و صحبت داشتن با وی صلی الله علیه و آله  
 و سلم **بأبعد** از دفاش و عواجا و یریداری بلکه این مناسب تر است **سباق** کلام و هم چنین است حال  
 مشتاقان جمال او که پیغمبر می اندوز تصور جمال او صلی الله علیه و آله و سلم **رواه مسلم** **باب مناقب**  
**قریش و ذکر القباذیل** مناقب جمع مقبالت است به معنی افضلیات و شرف و در قاموس گفته مقبالت مقبالت  
 و فی الراح مقبالت بزرگواران و کی مردم ضد مثبت که جمع او شالیه است و نقیب همت و مانند تقوم نقیا  
 جماعت نقابت قیبی کردن و از سیویه مقبولست که نقابت بکرامت است به معنی نقیبی و فتح متعدد به معنی  
 قیبی کردن و نقب در اصل به معنی راه در کوچه و هر دو معنای را می است **مدح** در جمع شان مرد و نقب  
 به معنی نقبش و تحقیق خبر نیز آمده و قریش قبیله خاص است از عرب و در اصل نام و له نصر من کنایه

باب مناقب قریش و ذکر القباذیل

کنانه است نام کرده شده بنام پدر و در اصل نام داده است قوین (باب مناقب قریش)  
 و در باب دریا و کوه و دریا و نامی است که می خورد و ما بیان را و هیچ مایه بر وی غلبه نخواهد کرد و معانی  
 دیگر نیز گفته اند و مشهور است که گفته شد و قبایل جمع قبیل است بمعنی اولاد یک پدر و قبیل در اصل به معنی  
 کاسه سر است و قبایل اجزای وی نام قبایل عرب از اینجا است و بالا تر از همه شعب است بعد از آن  
 قبایل بعد از آن عمارت بعد از آن بنی بعد از آن قریه و حنی به معنی قبیله است که انی الصالح ۹۰ \* الفصل الاول \*  
 عین ابی هريرة ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال: ان الناس تبع لقریش فی هذا الشأن  
 گفت آنحضرت مردم تابعان قریش را و درین کلام مسلمهم تبع ان مسلمهم مسلمانان  
 مردم تابعان اند هر مسلمانان قریش را و کافرهم تبع لکافرهم و کافران مردم تابعانند هر کافران قریش  
 را و از ادب مسلم و کافر جنس است پوشیده و نماید که ظاهر از سابق حدیث است که مراد بیان شان دین  
 باشد و جو و او بعد از قریش است و اقدم اند از اعرابین و پشت و ای مردمند و از ایمان و کفر پس  
 مسلمانان اتباع مسلمانان باشند و کافران اتباع کافران و عرب انفرادی بر دین اسلام قریش  
 را و چون که فتح شده و قریش در اسلام آمدند عرب فوج فوج آمدند و در اسلام چنانکه سوره  
 اذ جاء نصر الله و الفاتح بیان می کند مقصود بیان تقدم در ریاست ایشان است و در عهد اسلام و جاهلیت  
 و لیکن فضل و شرف با اعتبار اول است که ایشان را نگارند از ایشان سلب ریاست باشد خواه بحسب  
 دین یا با اعتبار دنیا و در جاهلیت نیز است و مناصب و بی امانت و سقایت و وفادت و جز  
 آن اول قریش بود و غیر ایشان و بعضی گفته اند مراد ایشان خلافت و امامت است چنانکه در  
 احادیث آمده است و مراد از اینست مردم را به تبعیت قریش و اگر مخالفت درازند تبعیت ایشان  
 بود و رسانفت بآن بدان و متفق علیه ۹۱ \* و عین جابر ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم  
 قال: الناس تبع لقریش فی الخیر و الشر مردم تابعان قریش اند در یکی و بدی یعنی در اسلام و کفر  
 چنانکه تقریر کرده شد و در اسلام ۹۲ \* و عین ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم  
 قال لا یزال هذا الامر فی قریش گفت آنحضرت همیشه باشد امر خلافت در قریش  
 یعنی باید که در ایشان باشد و جایز نیست شرعاً حقه خلافت مر غیر ایشان را و برین منعقد  
 شد اجماع دوازده من صحابه و مابین جهت کردند و معاقران با انصار سابق منجم ائمتان با دام که مانی  
 باشد از ایشان دو کس خراجی تا یکی ازین دو خلیفه باشد و دیگری تابع و این منافی است و لا امر خلافت  
 بدو کس از تمام نمی گیر و متفق علیه ۹۳ \* و عین معاویة قال سمعت رسول الله گفت معاویه شنیدم  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم یقول می گفت ان هذا الامر فی قریش و رستی این امر  
 یعنی خلافت در قریش است لا یعاد یهم احد الا کبه الله علی وجهه و نمی ماند از ایشان هیچ یکی

گمراهی آنکه بر روی افکند و او را خدا می نماید یعنی خوار و خسته کند و ما اقاموا (بنا بر مناقب قریش)  
 الدین مادی که برپا دارند قریش دین را و نمایند و ترویج کنند احکام دین و تشریفات را و اگر این را نکند  
 بیرون آید این امر از ایشان و سختی عرش کردند و بعضی گفته اند که مراد دین نماز است و اتفاق دین و ایمان  
 بر نماز آمده است و در روایت دیگر آمده است ما اقاموا الصلوة و بعضی گفته اند که مراد ترغیب و تخریب  
 ایشان است بر اقامت صلاوة و ترغیب و تحویف بناگاه اگر اقامت نکند شاید که این امر از دست بر آید  
 و مردم بر ایشان غالب آید و او را البخاری و غیره عن جابر بن سمرة صحابی است و پدر دومی خواهر  
 زاده سعد بن ابی وقاص است قنصلت از وی که گفت که می کشیدند که دکان بر منم بر صلی الله علیه و آله و سلم  
 پس آنحضرت مسح کرد و خسارهای ایشان را بعضی را یک و خسار و بعضی را دو و خسار و به جهت شفقت و  
 رحمت و مسح کرد یک و خسار را پس بود آن خسار و بهتر و در بیشتر از خساره دیگر قال سمعت  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول لا يزال الاسلام عزیزا الی اثنی عشر خلیفة گفت  
 شنیدم آنحضرت را که می گفت همیشه باشد اسلام کریمی و از جمعه تا دوازده طیفه کلهم من قریش که  
 ایشان از قریش اند و فی روایة لا يزال الامر الماس ماضیا ما ولیهم اثنا عشر رجلا کلهم من  
 قریش همیشه باشد کار مردم که دنده و بر نفس عدل و انعام رنده دادم که دلی شوند ایشان را و از ده مرد که  
 همه ایشان از قریش اند و فی روایة لا يزال الدین قائما حتی تقوم الساعة همیشه می باشد دین  
 تا آنکه قائم شود قیامت و یكون علیهم اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش بناگاه باشد بر ایشان دوازده طیفه  
 همه ایشان از قریش متفق علیه و در بعض طرق این حدیث آمده است که و ابو بکر لا یلبث الا قلیلا  
 و ابو بکر دو ماه نمی کشد که اشکال کرده اند درین حدیث که ظاهر از وی آنست که دوازده طیفه بعد  
 از آن حضرت باشند و در پی بکند مگر منزل که مستقیم شود بدیشان امر دین و عزیز کرد و دید و ایشان اسلام  
 و جاری کرد و بعد آلت ایشان احکام بناگاه شهادت نمیده بآن آنچه واقع است و در دوزیر اگر مستبد  
 در ایشان از امرای خود و نداد از بنی مروان که مدد و حنیست طریقه ایشان و محمود نیست سیرت آنها  
 و نیز در حدیث صحیح آمده که الخلافة بعدی ثلاثون سنة ثم یصیر ملکا مضوا و اتفاق کرده اند علما بر آنکه  
 بعد از سی سال خلفا نباشند بلکه ماو که و امرانند و اختلاف کرده اند و توجیه این اشکال بر اقوال اول آنکه  
 مراد دوازده نفس است که قائم شد بعد از آن حضرت به سلطنت و امارت و انتظام پذیرفت تا ایشان  
 مالک و سلطنتی نزاع و اختلاف در ظاهر امور مسکین و رعایا اگر بعضی از ایشان جابر و خارج از دایره  
 عدل و احسان بودند و واقع شد اختلاف و در زمان ولید بن یزید بن عبد الملک بن مروان که دوازدهم است  
 و اجتماع آورد و نبرد وی مردم دقتی که مردم غم و بی هوشم نزدیک به چهار سال بعد از آن ایستاد و خبر وی دگشتند او را پس  
 ششصد و شصت نفر و ششصد گشت از آن و احوال این چنین گفته است قاضی عیاض مالکی و استخسان کرده است



شیخ ابن حجر عسقلانی و گفته است که ظاهرترین اقوال درین حدیث وراج ترین (باب مناقب قریش) توجیهات در وی این قول است و گفته است که نموده این ایست آنچه در بعضی طرق صحیح این حدیث واقع شده است که کلام یجمع هیله امر الناس و مراد باجماع اقتدار طاقت و اتفاق است بر بیعت آنها اگر چه بکراهت هم باشد و حدیث دوازدهم و دشای ایشان نیست بدین و عدالت و حقانیت مگر ازین جهت که انتم نام و اجتماع و اتحاد گدماست و خلافتی که حکم کرده است حدیث مانهای آن مامی مثال خلافت کبری است که خلافت نبوت است و این خلافت امامت است و مستمر و شایع است قول به تسبیح امر بعد از خلفای راشدین خلفاء اجماعی خلفای عباسیه می گفتند اگر چه بخوار است اشتباه پو شده ماند که این قول خالی نیست از عدم ملائمت سلبان حدیث که فرموده است لا یرال الا سلام عزیز اولایر ال اللہ بن قائما اگر چه نایم است بروایت دیگر که لا یرال امر الناس ماضیا و حدیث صریح است در مدح ایشان و صلاح دین و ظهور وی وقت اسلام در زمان ایشان بعد الت ایشان و الله اعلم ثانی آنکه مراد خلفای عادل و امرای صالح اند که مستحق اسم خلافت اند بحقیقت ولیکن لازم نیست که بعد از آن حضرت در پی هم متصل باشند شاید که این عدد تمام شود و تا زمانی اگر چه تا قریب دیام ساخت است باشد نورش گفته که داده است درین حدیث و هر چه درین معنی دارد و یافته من است ثالث آنکه مراد وجود ایشان است بعد از موت مهدی و این جزا است از مخیر صدیقی از آن حال و دو حدیث دیگر آید و است که چون بمیرد مهدی مالکی می شوند امر را پنج مرد از اولاد سبط اکبر یعنی امام حسن مجتبی بسن مالکی می شوند پنج مرد از اولاد سبط اصغر یعنی امام حسن شهید بسن وصیتی که آخر ایشان مروی را از اولاد حسن بسن مالکی می شود بعد از وی و لدوی و تمام می گرد و میان عدد دوازده مرابر که امر از ایشان انعام عادل مروی مهدی است و این توجیهی موافق است اگر حدیث دارد و مروی صحیح باشد و روایت کرده شده است از ابن عباس در وصف مهدی که گفت کشاده می گرداند حق تعالی بوجود وی غم داند و دوری کرد و اند بعد از وی هر چه رو خداوند اران والی امری شود و بعد از وی دوازده کس در عهد و پنجاه سال بسن مستثنی می شود زمانه دایم آنکه مراد دو و این عدد است در حضرت واحد که اتباع و اطاعت می کند نام یکی را طایفه دومید ایست آنچه واقع شده است نزدیک است که باشد بعد از من خلفاء بسیار شود و مقصود آنحضرت اخبار است با صاحب فتن که بعد از وی ظاهر خواهد شد تا آنکه در یک زمان دوازده جلیف باشند و مراد آنست که مروی منظم خواهد بود و اسلام عزیز تا این زمان و درین زمان اختلال خواهد پذیرفت و در توجیهات سابق مبنی آن می باشد که در زمان دولت این دوازده منظم باشد و بعد از وی مختل این است آنچه دیگر کرده اند بشرح این حدیث والله اعلم برادر مشهور \*۶۰\* وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم غفار وغفر الله لها غفارا بكسر الخين مجمر وفاناس قبيلة ابست وابو ذر غفاري رضی الله عنه از دست و عاکرد

آنحضرت ایشان را و فرمود بپایر زود خدای تعالی ایشان را داخل جنت دارد. (باب مناقب قریش)  
 که اخبار را باشد از منزهات الهی ایشان را و السلام بنزاع قبیلہ است که نسبت بوی اسلمی می گویند  
 معالجها الله صلح کند ایشان را خدای تعالی یعنی مناجاة کند با ایشان و بجزی که بخواهی باشد و اید انکند ایشان  
 را و او عاگرد ایشان برانین و عاگرد اگر ایشان اسلام آوردند دلدی حرب و این نیز احتمال جزو او و غصه  
 بصم عنی و فتح صادق نماید و تشدید با عصمت الله و رسول و معصیت کرد خدا را در سوال خدا از آن قبیلہ است  
 که فرار آید میرموی کشند و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دعای کرد بر ایشان در قنوت و این اخبار است  
 قطعا و احتمال و عاگرد و این ناظر است در آنکه با قبل او نیز خبر ما بعد متفق علیه ۷۰ و عن ابی هریرة قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قریش و الا نصار و جهينة بنهم جسم و فتح حاکون با و هریرة  
 بنهم و فتح زانی و سکون یادون و اسلم و عطار و اشجع و فتح بزر و سکون شین و بحم و موالی  
 این همه قبیلہ امواتی من اندیم منی ناصر و محب و بر عن تشدید موالی و فتح یاه مشدد جمع موالی است و روایت  
 کرده شده است موالی فتح میم و کسر لام با توجع یعنی بعضی از ایشان دوستان بناری و بعد گان بعضی اند  
 لیس لهم موالی و من الله و رسول است مرا ایشان را محب و ناصر حرا و او و متفق علیه  
 ۸۰ و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اسلم و عطار و من دینه و جهينة بنهم و من  
 بنی تمیم فرمود این قبایل پسر اند از بنی تمیم از جنت سبق اسلام و حسن آثار ایشان و از بنی تمیم خبری غریب در  
 صحیح بخاری روایت کرده شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بایشان فرمود و مسارات باد شمارا  
 ای بنی تمیم پس ایشان گفتند مسارات زادی جزئی بباد یعنی از دنیا بپس بباد شمارا و خبری  
 بر آنکه نامحکم مسارات موقوف باشد پس آنحضرت در غریب آمد و دی با شری آورد و گفت مسارات باد  
 شمارا ای اشتری قبول کنید مسارات را چون قبول نکرد بنی تمیم چه این کن از بنی تمیم از غایت احتیاج و اضطراب  
 دلی طاعتی و میل بدنی بودند از دسی کرد و از کلاه و از بنی قبیلہ خیمه های غریب از شدت و جفا و کتب سیر از  
 ایشان منقول است که چه توان گفت چنانچه خیمه و بنی عامر و این قبایل پسر از بنی عامر و بنی الحلیقین  
 بنی اسلم و عطفان و بنی زید از دوحایف که بنوا ستم و عطفان اند فتح عن محمد و طاع مهمله و این دو قبایل  
 عایف یکدیگر که بر تعاون و تاسع یکدیگر سوگند خورد و بدینا که عادت غریب بود و متفق علیه ۹۰ و عن  
 ابی هریرة قال ما زلت احب بنی تمیم عند ثلاث سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 یقول لهم گفت ایوهیرة همیشه ام که دوستی دادم من بنی تمیم را از آن باز که بعد خلافت مرا بکشد شندم  
 آن حضرت را که می گفت برای ایشان سه عهده یقول شندم آن حضرت را که می گفت هم اشلا  
 امشی علی الدجال کنی آن است که ایشان یعنی بنی تمیم سخت ترین است بر دجال با نکه و دجال  
 و نزاع و فحش قال و جماعت صد قاتلهم گفت ایوهیرة دوم آن که آمد صد قبیلہ و زادی ایشان

ایشان فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم هذه (باب من قب قریش)  
صلوات قومنا عن صدقات ذم ما ست پس ایشان را انابت کرد بخود و قوم خود را بدست تشریف بکامریم  
ایشان و کذا فت سبیه الفتح سن مملکه ذکر مملوحد و تشدید تحتانیه منجم عند عایشة سیوم آنکه یو و جاریه بندی  
از ایشان نزد عایشة فقال اعتقیها فانها ولدا سمعیل پس گفت آنحضرت آزاد کن ای عایشة او را  
زیرا که وی از اولاد اسمعیل است یعنی از عرب است و عرب اولاد اسمعیل اند اگر چه این صفت مشترک  
است در میان سایر عرب و مخصوص نیست به بنی نمیم و لیکن ما و جو داین دو بن کلمه عنایتی و تشریف است  
و ازین حدیث معلوم می شود که جایز است بذکر عرب و برده ساختن ایشان متفق علیه ۳۰۰ الفصل  
الثنائي \* عن سعد بن العقی صلی الله علیه و آله وسلم قال من یودھوان قریش امانه الله  
و دایست از سمنه بن ابی وقاص از آنحضرت که گفت کسی که خواهد خودی قریش را بخوار کرد و داد او را  
خدا ای تمای خواهم ائمه باشد یا غیر ائمه اگر ائمه اند ظاهر است و اگر غیر ائمه باشد از جهت انتساب  
ایشان بحضرت رسول و شرف و فخر ائمه باین نسبت رواه الترمذی ۳۰۰ و عن ابن عباس  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اللهم اذقنا اول قریش نکالا گفت آنحضرت خدا را  
چشاندی پیشانی قریش را خدا ب خادق آخر هم لوالا پس بچشان بسبب ایشان را  
چشش نکال الفتح عقوبت کردن و سرای عمل دادن چنانکه دیگران عبرت گیرند و نوال حلال و احسان  
کردن و مانا که مراد نکال آنچه دیدند قریش از خوار و و سواری و قتل و نهب بسبب انکار کردن بر رسول  
خدا و بنو ان آنچه حاصل شد اولاد ایشان از عزت و دولت و مالک و امارت بیرون از حد بیان و عبادت  
رواه الترمذی ۳۰۳ و عن ابی عامر الاشعری عم الی موسی اشعری است از کبار صحابه است گفته  
شد روز حنین و امیر بود بر طلب اوطاس و چون خبر قتل وی رضی الله عنه مان خفرت رسید صلی الله علیه  
و آله وسلم دست برداشت و دعا کرد و گفت خدا را بکه دان در افاق بسیاری از بندگان خود قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نعم الحی الامم و الاشعرون بیکار قبیلہ است اسد و اشعریان  
اسد الفتح همره و سکون سین پدر قبیلہ است از من که ایشان را بنام ادی خوانند و از د برای بنی گویند و  
از دشمن و بنی گویند انصار الله از اولاد او بد و اشعری قبیلہ اسدی است و دومی بنی پدر قبیلہ است  
از بن ابوسوی اشعری و قوم او از اولاد او بد و ایشانرا اشعریون گویند و اشعرون بنی با و نسبت بنی گویند لایفرون  
فی القنال می گویند و در جاک که در وی کشتن می نمود و لایفرون الفتح یا و ضم عن بنجمه و خیانت نمی کنند در  
غیبت هم مبنی و اناسهم ایشان از من اند و من از ایشان مقصود بیان اتحاد و اولاد است رواه الترمذی و قال هذا  
حدیث غریب ۳۰۴ و عن انص قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الازد از د الله فی الارض  
گفت آن حضرت از د از د خدا است در زمین اضافه کرد ایشان را بامه تعالی یا به جهت اشتباه ایشان باین

(باب مناقب قریش)

الجبب یا از برای تشریف چنانکه ناقه ابره آن جهت بودن ایشان

خبر جنب خدا و اهل نبوت وی و رسول وی و بعضی گفته اند از داسه به معنی اسب است که شیر مهر که  
جلادت و شجاعت او در یلدا نالناض آن یضجوه هم می خوانند مردم که فرود نهند ایشان را و در نهره ویایی الله  
الان یرقد هم و ابای آرد و غنی خواهد بود اگر آنکه ظاهر ذوبند که و اندر نهره ایشان را و لیاقین علی المناض  
زمان یقول الرجل و هر آینه باید مردم زمانی که بگوید مرد و یا میت ابی کلان از دنیا و یا میت ابی کلان  
از دنیا ای کاش می بود پدر من از قبیله از دوا ابی کاش می بود مادر من از دوا یعنی مرتبه از دوا و بان چنان بود  
بود که مردم بر ایشان رشک برند و آردند و بگویند که کاش ما هم از وی می بودیم و رواه الترمذی و قال هذا  
حدیث غریب و ه و عن عمران بن حصین بضم حاء فتحصاد مملین از مشایر صحابه است اسلام  
آورد و در سال خیبر با او همراهی سال بر سر بیماری افتاده بود و چنانکه قوت ایشان و نشستن  
نداشت و لایمکه بر وی سلام می کردند و دوستی از دوستان وی درین حال بر سر وی رسید و اگر چه  
که و گفت گوی که خبر دهم ترا از خان خود خنده کنی ملائکه بزیارت من می آیند سلام می کنند و من می شوم  
سلام ایشان را و بنا و نامن زنده ام این سرفاش نکلی باید که شود کند ترا اقال سات النبی گفت عمران مردی منبر  
صلی الله علیه و آله و سلم و هویکوه ثلثة احمیاء و حال آنکه آنحضرت ناخوش مباد است سه قبله را  
ثقیف که حجاج بن یوسف ظالم مشهور از آنجا است و هوی خفیه که سبیلند کذاب از آنجا بود و بنی امیه که  
عبد الله بن زیاد که شاکر قتل امام شهید حسن بن علی رضی الله عنهما از ایشان بود و کذا قیل و عجب است  
از بن فایل که یزید را مکتب که امیر عبید الله بن زیاد بود و هر چه کرد و با مردمی و بی کرد و باقی بنی امیه  
هم در گدای خود تقصیر کرده اند یزید و عبید الله را بگویند و در طایث آمده است که آنحضرت و در خواب  
دید که بو زنها بر منبر شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم بازی می کنند و پیر آن بنی امیه کرده دیگر چنان بسیار  
است چه گوید و رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و ه و عن ابن عمر قال قال رسول  
الله صلی الله علیه و آله و سلم فی ثقیف کذاب و مبیر و رقیف شخصی است که کذاب است  
و شخصی دیگر است که هلاک کننده مردم خواهد بود و ظلم و جور مبیر و کثیر موحده و سکون تخانیه قال  
عبد الله بن عصفه تابعی حجازی است ثقه گفت در تعین کذاب و مبیر یقال الکذاب هو المختار و گفته  
می شود یعنی علمای گویند که مرا بکنند اب مختار بن ابی عبید بضم عین و المبیر هو الخجاج بن یوسف  
و مبیر حجاج ظالم مشهور است و قال هشام ابن حسان بنه بد سن که ثقه است و از ائمه اهل حدیث  
است بشنید از حسر و این مبیر و بو و اعلم اننا سنجد یث حسن و بسیار بزرگ است احصوا  
ما قتل الخجاج صحران شمرده و ضبط کرده اند آنچه کشته است حجاج بحس و بنده و در مهر که فبلغ ما ثقه الف  
و عشرين الفا پس رسیده است حد ایشان صد و بیست هزار و دویست و پنجاه و گفته اند

که بر آمد از دندان وی بنیاد از کس و ندان آن او داشت بود و راه (باب متاقب قریش)  
 الترمذی و روی مسلم فی الصحیح حین قتل الحجاج عبد الله بن زبیر و روایت کرده است مسلم  
 در صحیح خود نهایی که گشت حجاج عبد الله بن زبیر را قاتل اسماء بن رسولی الله صلی الله علیه و آله  
 و مسلم حدیث آن فی ثقیف کذا با و سمیرا گفت اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهما که ام این الزبیر است  
 که آنحضرت حدیث کرد مادر که در ثقیف کذا ابی خواهد بود و میبری اما الکذاب فراینها اما که اب  
 دیدیم ما و از اما المبیور فلا احوالک الا اباه و ابای بر بس گمان نمی بزم ترا اگر آن خطاب بحجاج  
 کرد و وسیع تمام الحدیث و میر انکلام است که باید تمام حدیث فی الفصل الثالث بدانکه احوال حجاج  
 مشهور است احیاج بد که آن نیست و اما مختار بن ابی عبید بن مسعود ثقیفی پدر وی از اجله اصحاب بود و ولادت  
 مختار در سال هجرت است و نیست او را صحبت در و است و در اول مشهور بود و علم و فضل و خرد میگویند  
 که باطن او بر خلاف آن بود تا آنکه بداند از عبد الله بن زبیر و طلب امارت کرد و در ثقیف و دنیا نمود و ظاهر  
 کرد باطن را از فساد و ای و بطلان عقیده تا آنکه ظاهر شود وی اشیا کبره که مخالف دین باشد وی گویند که دعوی  
 نبوت و نزول وی کرد و الله اعلم و بود پدر وی امیر در اسلام در زمان عمر رضی الله عنه و بود مختار و در صحبت  
 عم خود و ملازمتی کرد او را و در عقیده و صفیه و محبت با اهل بیت رضی الله عنهم الله از آنکه نخست کوشه عدوت  
 داشت با ایشان و مشهور بود بدان و بعد از شهادت امام حسن رضی الله عنه اظهار محبت نکرد و کینه  
 شهادی که بلا از زبان کشید و عالمی را از ایشان گشت می گویند که این الله از برای طلب دنیا و طلب  
 امارت بود تا آنکه در سده سح و سنین در امارت مصعب بن الزبیر کوفه کشیده شد و علماء در از آنکه ایمان  
 می شمرند و این حدیث را که بیشتر چ من ثقیف کذاب و همی بر وی در حجاج حیل می کنند و الله اعلم و وعن  
 جابر قال قالوا گفت جابر گفته صحابه یا رسولی الله احرقتنا لئلا ثقیف سوخت ما را بر مای ثقیف  
 بنال با سر جمع نخل و فتح و سکون فادع الله علیه پس دعا کن خدا را بر ضرر ایشان حال الکفر اهلا ثقیفا  
 گفت خدا را و راه است ثقیف را و راه الترمذی و ۸۵ و عن عبد الرزاق و اینست از عبد الرزاق  
 من همام که از اعلام است و اعیان ملت بها حسب نصابی کثیر بود و روایت کرده و از وی احمد بن حنبل  
 و یحیی بن معین عن ابیه از پدر خود که همام بن نافع است هن مینا کمر بزم و سکون تختانیه بد و قفر باطنی  
 است ضعیف مولی عبد الرحمن بن عوف هن ابی هریرة قال کنا عند النبی گفت ابو هریره بودیم نزد  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فجاء رجل احسبه من قیس پس آمد آنحضرت را مردی که گمان  
 می برم او را از قیس که نام قبایه است بفتح قاف و سکون تختانیه و سنن مهله فقال پس گفت آن  
 مرد یا رسولی الله لعنهمی لغت کن جهم را با کمر حاه مهله و سکون نیم و فتح تختانیه که نام  
 قبایه مشهور است از یمن فاهرض عنه پس روی کرد از آن حضرت از آن مرد و ثم جاءه

من الشق الاخر بسر آمد آن مرد آن حضرت را از جانب ( باب مناقب قریش )  
 دیگر فاضل عنه پس اعرافش کرد از وی ثم جاءه من الشق الاخر فاضل عنه فقال  
 النبي صلى الله عليه وآله وسلم رحم الله حميرا پس گفت آنحضرت رحمت کند خدا می  
 تعالی حمیر را افواهم سلام دهن ای ایشان سلام است و اید بهم طعام و دستهای ایشان طعام  
است یعنی سلام می کند بر مردم بدینهای خود و طعام می دهنند مردم را بدستهای خود یعنی جامع صفت  
نواضع و سخاوت اند که اصل مکارم و مجاهد در ادای حقوق الناس است و هم اهل امن و ایمان  
و ایشان خداوندان امن و ایاتند و واه الترمذی و قال هذا حديث غريب لا نعرفه الا من حديث  
عبد الرزاق و كنت نزلت في این حدیث غریب است نمی شناسم آنرا اگر از حدیث عبد الرزاق  
و یروی عن میتا هذا احادیث مناکیرو و روایت کرده می شود ازین میتا حدیثهای منکر اگر چه  
عبد الرزاق ثقة است و قوی اما میتا ضعیف است ۹۹ و عهد دهم از ابن بازیه است قال قال لی العیسی  
صلى الله عليه وآله وسلم من انت گفت گفت مرا آنحضرت از که ام قیامه تو قلت من دوسم گفتم از  
دوسم بقم وال و سکون و ادوسم سهله و در آخر قال ما كنت اري ان في دوسم احدا فیه یحیر گفت  
آنحضرت نبودم من که گمان برم که در قیامه دوسم هیچ یکی باشد که در وی یکی است و درین جا منتبیه  
است مرانی بازیه و او مذمت مرد دوسم را که اگر ابو بازیه نبود وی در وی خبر نبود و واه الترمذی  
و ۱۰۰ و عن سلمان قال قال لی رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تفضضني ففخار ق دینک  
و روایت است از سلمان خادمی رضی الله عنه گفت گفت مرا آنحضرت دشمنی مرا با پس بداشوی از  
دین خود قلت گفتم من یا رسول الله کیف ابغضك و بك هذا انا الله چگونگی دشمنی و او هم ترا در حال آنکه بوراه  
راست نمود و ما را خدا می تعالی بغض داشتن ما را چه معنی دارد قال تفضض العرب ففخضني گفت آنحضرت  
دشمنی داری تو عرب را پس دشمنی و ادی مرا دشمنی داشتی تو مرا باعن معنی است که عرب را  
دشمنی داری ظاهرالاسمان به جوت بحمیت و فاد سبت اصلی دمی تکبر می و سوء ادب و عرب باه بعضی  
اعراب می شد و باشد بغض خود چه صورت دارد و صورت بعضی باشد پس آنحضرت او را نگاه داشت که  
احمر اس کند و احتیاط نماید با حقیقت بغض نه کشد که آن به بغض من می کشد فافهم و واه الترمذی و قال  
هذا حديث حسن غریب ۱۰۱ و عن عثمان بن عفان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله  
عليه وآله وسلم من غش العرب لم يدخل فی شفاعتي ولم قبله هو دینی کسی که خیانت کند عرب را  
و خیر خواهی نکند ایشان را یا ظاهر کند خلافت آنچه منبر دارد و دیکه دهد و ایشان در نیابد شفاعت من و  
فرمود او را دوستی من و واه الترمذی و قال هذا حديث غريب لا نعرفه الا من حديث حصين  
بن عمر نمی شناسم آنرا اگر از حدیث حصین بن عمر رضی الله عنه رواه و لیس هو عند اهل الحديث بهذا

بلد الك النقي وبيت سي زوا اهل حديث ايجان قوی ۱۲۰ و عن ام الخویر (باب مناقب قریش)  
 للبحر و کسر را و اولی میان هر دو تخمینه ساه که تا بیدار است مولا طلبة بن مالک که از صحابه است قالم  
 سمعت مولا ی يقول قال قلت ام الخویر شیدم مولا سی خود را که طو بن مالک است می گفت گفت به غیر  
 حد اصلي الله علیه و آله وسلم من اقتراب الساعة هلاك العرب از جمله علامات نزدیک آمدن  
 قیامت است هلاک شدن عرب زواء القوم ملای ۱۳۰ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلي  
 الله عليه و آله وسلم الملك في قریش و القضاء في الانصار گفت آنحضرت خلافت و بادشاهی  
 در قریش است و قضا در انصار است مراد شایب است چنانکه در و از و در تقبا از انصاریان خبر بود  
 بعضی گفته اند که مراد قضا بعضی مشهور است چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم معاذ را بقضاء  
 بن فرستاد و الاقوان فی الحبشة و با گیسو نماز گفتن در قوم حبشه است چنانکه بلال رضی الله عنه موزن  
 آهن سرور بود و الامانة فی الازمة و الامن کردن و امن ساختن در قبیله اذ سیت یعنی الیمین  
 می خواهد آنحضرت از اذ و یمین را که قبیله ایست از یمن که ذکر ایشان در اخبار است سابق گفته است و مقصود  
 آنست که می باید که این مناقب را در عن القوام بگردانند از ایشان بناخت وافی و اینست موقوفه و در  
 روایتی این حدیث موقوف است بر اهل هریره زواء القوم ملای در روایت کرده اند از نزد سی و قال هذا الصحیح  
 گفت براند سی و در این حدیث بطریق و وقت صحیح بر آنست از روایتی اما نیز او معنی حدیث موقوف  
 و او مقدم می نمود به **الفصل الثالث** بحسن عبد الله بن مطيع روایت می کند عبد الله بن المطيع  
 قریشی حدیسی از سادات قریش و فرسان ایشان عن ابيه از پدر خود مطیع که صحابی است و نام وی  
 عاصی بود و آنحضرت را در اربع نام کرد قال سمعت رسول الله گفت عبد الله بن مطيع روایت می کند عبد الله بن مطيع  
 صلي الله عليه و آله وسلم يقول يوم فتح مكة می گفت روز فتح مکه الا يقتل قرشي صبرا بعد هذا  
 اليوم الذي يوم القيامة كشته نشود و هیچ ریش و ریش و سر که بعد ازین روز تا روز قیامت بعضی گفته اند  
 که مراد نهی قتل قرشی است صبرا و بعضی گفته می آنست که کشته نشود و سبب ار مداد زیرا که یافته شدند  
 بعضی که کشته شدند به غیر و او مسلم ۲۰۰ و عن ابی هريره قال سمعت رسول الله صلي الله عليه و آله وسلم  
 و ادرا من عباس و ابن عمر روایت کرد و از وی شمره قال رايت عبد الله بن الزبير علي عقبه  
 الملك ينفذ گفت و بدم عبد الله بن الزبير را بر عقبه که واقع است و در او مدینه اخافت عقبی بدیده با عن  
 جنت است و الا عبد الله بن الزبير را من ابيه غده و رگه بود که حجاج عالم او را کشت و برادر کشته  
 قال گفت بنی سلم فحطت قریش تعز عليه و السلام پس کشتند قریش که می کردند بروی و مردم  
 و بکار حقی تعز عليه تا آنکه کشته شد بروی عبد الله بن عمر فوفقت عليه پس استناد ابن عمر بر سر ابن  
 الزبير که بر او را و لا فقال پس گفت ابن عمر السلام عليك ابا خبيب السلام عليك ابا خبيب

الفصل الثالث

السلام عليك ابا حبيب سار گفت و ابو حبيب گيت خيمه امه بن اگر بير (باب مناقب قریش)  
 است بضم خاء و فتح موحده اولی و سکون ثنائیه اما والله لقد كنت انهارك من هذا اما والله  
 لقد كنت انهارك من هذا اما والله لقد كنت انهارك من هذا اسرار گفت و اناد آگاه باشش هر آینه  
 تحقیق بودم من که بازمی داشتم ترا ازین گدما و کار خروج بدعوی خلافت و امامت که عید امه بن اگر بیر  
 کرد که به بیدست بگرد و در که نشست و ولایتها در تحت تصرف خود آورد و هم چنین بگردان بعد از بید  
 و بعد الحاکم بعد از مردان پس عبد الحاکم حجاج را بر سر دای بیکه فرستاد و حجاج او را کشت و سر او را  
 بمدینه سوره فرستاد و جسد او را در که برد و او را کشید و بید نیز شکر بر آب حراش کردن بدین و قتل اهل آن  
 که آنرا واقع کرده گویند فرستاده بود و دهان لشکر بیکه آمدند عید امه بن اگر بیر را بکشند و دین میان از عالم  
 بر رفت پس ابن عمر گفت که سن ترا ای ابا حبيب ازین معادله منعی کردم و منیع مرا قبول کن که دی تا آخر  
 کار با شما کشیده مقصود از این بخشش تا صرف است بر حال ابن الزبیر و تشنج و ملائت است بر آنجا که  
 ظالم اما والله لقد كنت ما غلنت صوما قوا اما دانا و آگاه باش که اسو گنده هر آینه تحقیق بودی تو در راه  
 و در شب جز آورد و اند که زنی زنی امه بن زود و بسیار امید داشت و گاه باز و زود و طی صید است و تمام  
 شیب بر آدمی بود و وصولا للرحم صلیه و یونید احسان کنند امر خوششان و قرابان را اما والله لامة انبیا  
 شرها لامة سوء دانا و آگاه باش که اسو گنده هر آینه امتی که نو بدترین آن امتی با اعتقاد ایشان  
 هر آینه امت بدی است و فی رواية لامة خیر و در دایمی بجای لامة سوء لامة خیر آمده یعنی امتی که  
 تو شر ایشان است بخر است این هر دو روایت آمده و نو دی گفته که روایت جمیع دو لامة خیر است  
 و روایت لامة سوء خطا تصحیف است و ظاهر نمی شود که روایت از حیثیت روایت است یا از طریق  
 اگر از حیثیت روایت فلا کلام و اگر از طریق روایت و محسب معنی است این موقوف بر تشخیص معنی  
 این دو عبارت است و طای از خجای نیست و آنچه ظاهری شود آنست که معنی روایت ادلی آنست که امتی  
 که تو در گمان ایشان و اعتقاد ایشان از جهه اشرادی است بدی است که این چنین کسی را که تویی از اشراد  
 گویند و معنی روایت ثانی آنست که ترا که این امت بدید امتد ایمان امت جردت بد طریق قریض  
 و استبراست و لیکن معنی ادلی ظاهر تر است و با وجود آن حکم کرده اند که آن خطاست شاید که از حیثیت  
 روایت است و الله اعلم ثم نقله عبد الله بن عمرو بن سمر و کثرت ابن عمر از ابی فیلح الحجاج  
 موقف عبد الله و قوله پس رسید حجاج را بستان و ابن عمر گفت وی این سخن را فاف و سل الیه  
 پس فرستاد حجاج کسی را صوی این عمر فاف نزل عن جذعه پس فرود آورد و شد این اگر بیر از  
 چوب دی که برادر کشیده بود بران طبع بکسر جهر و سکون ذال معجزه درخت فاف لقی فی قبور الیهود  
 پس انداخته شد و کورانی یهودان قبور یهودان و آن و که میخارت نیست بگردان زمان بود و است نا



حکم کرد و حجاج که در جای برند و بیند آید که در آنجا قیوم بود باشد و اسم اعظم ثم ارحل (باب معاقبت قریش)  
 الی الله اما بعد بیت ابی بکر بسم فرستاد حجاج کسی را بموی مادر این اکر بنبر که اسما و بنت ابی بکر  
است که باید فایده آن تاقیه پس ابا آذره و سر باز زد اسما که باید نزد آن ظالم فاعاد علیه  
الرسول پس بلا کرد آید و فرستاد حجاج بر اسما آن فرستاده شده و گفت ولیدای تینی اول بعثن الیک من  
یسحبک بقرونک هر آینه می آئی تو ای اسما بطور خودی می فرستم بموی تو کسی را بر زمین کشیده می آرد  
 تو ای اسما و ای تو قرن شاج و کیمو قال گفت راوی که معاویه بن سلم است فابت پس باز ابا آذره  
 اسما و قال گفت فرستاد و الله لا اتیک حتی تیعث الی من یحببک یقرونی بمراسو که نمی آیم ترا  
 تا آنکه می فرستی تو بموی من کسی که می کشند را یکسوی من قال گفت راوی فقال پس گفت حجاج  
 از و ای سمی شاید مرا نعلین مراد است بیکسوی من مهله و سکون موعده و کسر فو قایده و تشدید تخماید نعلی که  
 در باجست داده شده است جرم او سترده شده است موبه های و سبکی با فطنتیه است بمهاکت بیاید و حکم  
فاجل نعلیه پس گرفت بر و نعلین خود را اتم اطلق یعوذف بر ال بحمده و فایستمر روان شد حجاج  
در حالی که نزدیک میزند گامهای او چنانکه در شهرهای خود را می خرد آمد حتی دخل علیها تا آنکه در آمد بر اسما  
فقال و در بعضی نسخ فقال لها پس گفت حجاج مرا اسما را کیف رایتنی صنعت بعد و الله چگونه دیدی  
تو ای زن مرا که کردم باین دشمن خدا اقل است گفت اسما را یتک افسدت علیه دنیا و دیدم من ترا که نیا  
کرد آیدی بروی دیاری او را و قطع کردی حیات و نیار از وی و افسدت علیه آخرتک و نیا کرد او را و آخرت  
ترا که بسبب قتل او سستی در ای و در رخ شدی بلغفی الیک تقول له یا ابن ذات النطاقین رسیده  
است مرا که تو می گویی مرا و ای بسم خدا و نه دو کمر بند ذات النطاقین ایب اسما و بنت ابی بکر است  
که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نهاده بودیم جت آنکه در وقتی که آن حضرت در غار باختر بود اسما برای  
وی طعام می برد و چون دوا می دیدی برای بستن سوزن یا فیت نفاق خود را که بستن آن در کمر عادت زنان  
حربست دو پاره کرد یک پاره سوزن طعام آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بیت دید پاره دیگر کمر خود  
را بست چنانکه فرمود و انا و الله ذات النطاقین و من فراسو که خداوند و در نفاقم اما احد هما فکنت  
به ارفع طعام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و طعام ابی بکر اما یکی از آن دو نفاق پس دوم  
من که بسم طعام آن حضرت و طعام ابی بکر را بین الد و اب نگاه می داشتیم طعام ایشان را از حبشه های  
زمین که سوزن کشید و بر زمین پیچیده اصابی کرد و اما الاخر فطاق المزا ذالتی لا تستغنی عنه و اذ نفاق دیگر  
پس کمر بند زن است که بی نیاز نیست زن از آن گویا که آن ظالم معنی این لفظ بر ذم حمل کرد و کنایت  
داشت از بودن وی خادم بیرون آورده و نه است آن بی خود که ام فضیلت است فوق خدمت پیغمبر  
خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خدمت ابی بکر اما آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حد ثانیان قی

ثقیف کذا و صبیحہ آگاہ باشند کہ آن حضرت قدس سرہ فرمودند کہ در قبلاً (و اب مقاب و غیره) ثقیف کذا اب است و صبیحہ و رخ گویی است و یحییٰ کذا اما الکذاب فرایندہ اما کذا اب بس فریدم ما وراثت است بن محمد بن ابی بنید و اما البیور فلا عا لک الا ایاہ اما صبیحہ بس کما نمیری بر ترا گمان میر کہ آنحضرت خبر داده است چنانکہ در فصل ثانی از حدیث ابن عمر کہ ثبت قال گفت رادی فقام عنہا پس بر خاست جمیع اربابش اسما فلم یز احصہا پس فریاد جمعیت بکرا و او را وجوب است و او در برابر این سخن مد رواہ مسلم و عنی فافغ و روایت است از ثانی کہ یحییٰ ابن عمر است ان ابن عمر اتاہ رجلاً فی فتنة ابن الزبیر کہ ابن عمر آید تیرا و در لیل و در او فتنة ابن عمر فقلا لا ان الناس صنعوا بآتیہا پس گفتند آن و در روز کہ مردم بگریزد و آنچہ می بینن بپایان جناب در امر ابانیت فریاد است و انت ابن صبیحہ و صنادید رسول الله و تو پسر عمر بن الخطاب و پسر خدائی صلی الله علیہ و آلہ وسلم فاما ینک ان فخریج پس یحییٰ بن زبیر با یحییٰ و ابو در و از بر تابی بر آمدن بدعو علی ابانیت و خلافت و کشیدن استقامت از یحییٰ ان فقال یحییٰ ان الله خرم علی عام اخی المسلم گفت با ترمی و از او را از خروج و قتال علم با تکرار خدای تعالی جرم کرد و آید است بر من خون بر آید و ستمیان امر از انست دست کمر بستہ بر ویز کردن از خون و بگریز و طریق اعتیاد را و الا حاجت بزیادت لفظ علی بنو و علم گفتند آن و در روز الم یقل الله آیا گفتند است خدائی و قاتلوهم حتی لا یبقوا و قتال کنید تا نماند آنکہ پیدا نشود فقالت ابن عمر قاتلوهم حتی لم یبق و فتنة پس گفت ابن عمر و تحقیق قتال کردیم تا یحییٰ مراد آنحضرت و خلفای راشدین تا آنکہ نبودند و کان الذین لله و بود و عن مراد او انتم قتلوا و ان تقاتلوهم حتی لا یبقوا و یكون الذین لله و شما می خواہید کہ قتال کنید تا آنکہ پیدا نشود فرمود باشد و غیر خدا را یعنی جنگ شما بر سر دنیا و با دشمنی است نه بسبب حق و ترویج دین و رواہ البخاری و عن ابی هريرة قال جاء الطویل لاسم لا و فتح فابن عمر و المد و سی الفح و ان صحابی الامت اسلام آورد و بکہ پس از ان در جوی کمر و تقوی خود و انجامی بود تا محبت کرد و آن حضرت صلی الله علیہ و آلہ وسلم پس قدم آورد و نزد آن حضرت و در غیر پس ہمیشہ در خدمت او تا حالت کرد و آن حضرت و او را از و انکوار لقب است زیرا کہ چون آن حضرت را در ابوی قوم خود فرستادند تا دعوت کند ایشان را گفت کہ بگردان باز رسول الله برای مردم آتی تا تصدیق من کنند پس واکر و او را آن حضرت و گفت خدایا بخش او را و پس ساطع گشت نو و در میان دو چشم و می گفت می ترسم کہ این را ستمد بگویند پس بر گشت این نو و در طرف تازیانه و می پس روشن می گشت و در شب تاریک پس رفت و در وقت کرد و قول خود را پس ایمان آورد و در وی ایمان پیدا و داد و در شش و است می کند ای پسر کہ آمد این طفیل بن عمرو الم رسول الله صبیحہ پسر خدائی صلی الله علیہ و آلہ وسلم فقال پس گفت طفیل ان حوہا قتل

دو ساقه هلاکت صحت و ایت پس گفت به تحقیق هلاکت شد تیره دوسن (باب مناقب الصحابة رضی)  
 زیر اگر عیبها کرد و با آرد و از امتثال و اطاعت فدع الله علیهم پس و اما کن بر ضرر ایشان نظر  
 الناس آنه ید هو علیهم پس گمان ابر و بد مردم که آنحضرت زعای کند بر ایشان فقال اللهم اهد  
 د و ما پس گفت آنحضرت خداوند اهد ما است خدا دوس را و ایت بهم و بیا را ایشان را یعنی  
 زعای که سلامت متفق علیه \* \* \* و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله  
 و علم اجبوا العرب لثلاث دوست و از بد حریف و از ازجت سه خصلت لانی عربی یکی از جت آنکه من  
 از عرب و القرآن عربی دوم آنکه قرآن بزبان عرب است و کلام اهل الجنة عربی سیم آن  
 است آنکه سنی به شبان عربی است یعنی عرب را افضل است در دنیا و آخرت ذواه البیهری فی  
 شعب الايمان \* \* \* باب مناقب الصحابة رضی الله عنهم اجمعین \* \* \* صحابی شخصی را گویند که در یافت  
 پیغمبر خدا را اصلی اسم علیه و آله و سلم در حالت ایمان و پر دین اسلام مردی که در بدین میان رست نیز متغیر  
 باشد چنانکه در اشعث بن قیس ی گویند قول اصح این است و یعنی شرط کرده اند طول صحبت را با آنحضرت  
 و ملازمت وی صلی الله علیه و آله و سلم و از علم از حوی و حضور مشایخ غزوات و اقل آن شش ماه داشته  
 اند و در لیل بر تبیین شش ماه مدلول نم نیست و الله اعلم و خفائی نیست در رجحان مرتبه کسی که ملازمت  
 کرد آنحضرت را و قتال کرد و همراه وی صلی الله علیه و آله و سلم بر کسی که ملازمت کرده و حاضر نشد  
 در مشهدی از مشایخ و ندید آنحضرت را و اگر نظره از دور و در سخن نگردد با وی بگراند کی باوید و حال طغیبت  
 اگر چه شرف صحت حاصل است اما را و سخن در عدالت صحابه و قصیلت ایشان بر ما و رای خود را و  
 است باره ااران در شرح مذکور است و طریقه اهل سنت و جماعت آنست که زبان از گفت و گوی  
 ایشان جز بنحیر بسته و اند اگر چیزی برخلاف آن منقول باشد از ان اغراض کنند که سامت و عن  
 است و الله اعلم \* \* \* الفصل الاول \* \* \* عن ابی سعید الخدری قال قال النبی صلی الله  
 علیه و آله و سلم لا تعبوا اصحابی گفت آن حضرت و شما نه کند با ران مرا فلو ان احدکم  
 انفق مثل احد ذهما پس اگر ثابت شود که یکی از شما خرج کند در راه خدا مانند کوه آنده ما بلغ  
 مد احد هم نیرسد ثواب آن ثواب را بهمانه یکی از ایشان را مد بضم میم و تشدید و ال پیما و آن  
 رطل و ثلث رطل است و لا تصیفه نه ثواب نیم پیما یکی از ایشان را داد و نیماست که فضیلت صحابه را به منی  
 کثرت ثواب داشته اند متفق علیه \* \* \* و عن ابی یزید بن عمر یاسکون و ابی سرابو موسی اشعری تابعی ثقه  
 است قاضی کوفه عن ابیه روایت کرده است از خود که ابو موسی اشعری است قال گفت پدر وی  
 رفع برداشت یعنی النبی یعنی برداشت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را مد الی السماء هر چهار ک  
 نزد ابوی آسمان و کان کثیرا معا یرفع راحه الی السماء و بود آنحضرت زمان کثیر که بر میداشت

باب مناقب الصحابة رضی الله عنهم اجمعین

الفصل الاول

مر خود را بسوی آسمان به جهت انوار روحی و نور کائنات و عالم علوی (یا به مناقب الصحابه رضی)  
 وقال النجوم امته للسماء پس گفت آن خجسته ستارگان سبب این اندر آسمان و امته یعنی  
 امته است یعنی این چنانکه در قول وی صحیحانه اذ اغشىكم النعاس امته فاذا ذهبت النجوم الى  
 السماء ما نزل على سس و قی که بر دهن ستارگان از کوه بر دامند او چنانکه فرموده است اذ ان الشمس كورت  
 و اذ النجوم انكسرت الى آبد آسمان را آنچو دیده کرده شده است با آسمان و تشدید کرده شد او را از انظار  
 و انشقاق چنانچه فرموده اذ السماء انفطرت و اذ السماء اشقت و انا امته لاصحابی و من سبب انهم  
 برای اصحاب خود فاذا ذهبت انا انی اصحابی ما یوعدون پس و قی که بر دم من از عالم می آید اصحاب مرا  
 و چیزی کرده کرده و تشدید کرده تشدید کرده است اذ فزع آن در بیان ایشان از فن و حروب و ابداد بعض  
 اعراب و اصحابی امته لایمقی فاذا ذهب اصحابی انی امته ما یوعدون و اصحاب من باعث این اند  
 برای امت من پس و قی که بر دهن اصحاب من یابا امتی را چیزی که وعد کرده شده اند است از بدیع و ابدان  
 و فن و ذالک یفرد و ث شری و او معلوم و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی  
 الله علیه و آله و سلم یأتی علی الناس زمان کنت آن حضرت می آید بر مردم زمانی فیغزو و یفهم من  
 الناس پس خرائی کند جماعتی از مردم قائم بکسوف و دهر و یباینز آمده است جماعتی از مردم جمع آن قوم بجمعی  
 مثل کتاب و کتب و بعضی فتح فاینز گفته اند فیقال هل فیکم من صاحب رسول الله پس گفته می شود  
 پرسیده می شود از آن جماعت آیا هست در میان شما کسی که صحبت داشته پیغمبر خدا را اصلی الله علیه  
 و آله و سلم فیقولون نعم پس می گویند و جواب میدهند آری هست میان ما کسی که صحبت داشته بآن  
 حضرت فیفتح لهم پس کشاده می شود و بعضی و حسدای و شهری که مقید بآن و خرائی کنند بران یعنی برکت  
 و شوکت اصحاب پیغمبر خدا اصلی الله علیه و آله و سلم فتح و حضرت دست میدهند ثم یأتی علی الناس زمان  
 فیغزو و یفهم من الناس فیقال هل فیکم من صاحب اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 پس گفته می شود آیا هست در میان شما کسی که صحبت داشته با اصحاب پیغمبر خدا اصلی الله علیه و آله  
 و سلم که تابعین باشند فیقولون نعم فیفتح لهم ثم یأتی علی الناس زمان فیغزو و یفهم من الناس  
 فیقال هل فیکم من صاحب اصحاب اصحاب رسول الله آیا هست میان شما کسی که صحبت داشته  
 است با کسی که او صحبت داشته است اصحاب اصحاب پیغمبر خدا را اصلی الله علیه و آله و سلم یعنی تابعین  
 فیقولون نعم فیفتح لهم و درین جایان فضل و شرف فردن نموده است چنانکه تصریح فرموده حدیث آید  
 باید متفق علیه و فی روایة لمسلم قال یأتی علی الناس زمان یبعث فیهم الیبعث و و روایت  
 مسلم این چنین آمده است که گفت آن حضرت می آید بر مردم زمانی که فرستاده می شود میان ایشان  
 لشکر بعثت فتح و یکنون عن و فتح بزر آمده لشکر که فرستاده شود بجائی جمع بعثت فیقولون انظر و اهل

قبل دن فیکم احد امن اصحاب رسول الله پس می گوید مردم (باب مناقب الصحابة رضی)  
 زکاء کبیر آری می باید در بیان شما هیچ یکی را از اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فیکم  
 در کتاب مناقب است و در روایتی بهمین تعبیر غایب بود و قراین دیگر اینست فیوجد الرجل فیفتح  
 لهم بس یافته می شود و مردی از اصحاب بس فتح کرد می نمود برای ایشان ثم یبعث البعث الثانی  
 بعد از آن فرستاده می شود که دیگر بعثت در وقت دیگر فیقولون هل فیهم من رآی اصحاب النبی صلی  
 علیه و آله و سلم آنهاست میان ایشان کسی که دیده است اصحاب آنحضرت را از بیجا می نمود  
 که در تأمین دیدن اصحاب کافی است چنانکه در صحابه دیدن آنحضرت معتبر است و بعضی گفته اند که در صحبت  
 دیدن کافی است اما در تأیید صحبت و ملازمت می باید چنانکه در روایت اولی آمد که آنکه دیدن با صحبت  
 مراد باشد فیفتح لهم انجا فیقولون نعم مذکور نیست اکنون من برای ثم یبعث البعث الثالث فیقال انظروا  
 هل ترون فیهم من رآی من رآی اصحاب النبی صلی الله علیه و آله و سلم من گفته می شود زکاء  
 کبیر آری می بیند و میان ایشان کسی را که دیده است آن را که دیده است یا در آن آنحضرت را و در بیجا  
 فیفتح لهم هم ذکر کرد ثم یكون البعث الرابع پس می باشد فرستادن لشکر چهارم و در مرتبه چهارم  
 فیقال بس گفته می شود انظروا زکاء کبیر هل ترون فیهم احد آری می بیند و ایشان هیچ یکی را  
 رآی من رآی احد ارای اصحاب النبی که دیده است کسی را که دیده است یکی را که دیده است  
 اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فیوجد الرجل فیفتح له بس یافته می شود و مرد بس  
 فتح کرد می شود و در اگر بیا که این همه متعین است و درین حدیث چهار مرتبه مذکور شد اصحاب کتابین و اتباع  
 و تبع اتباع و در روایتی از صحیح بخاری نیز در حدیث خبر القرون چهار مرتبه واقع شده است و معنی  
 همرازان بن حصین صوابی مشهور حدیث احوال می در مواضع سند داده شود و مختصر در فصل ثانی  
 از باب مناقب قریش نیز مذکور شد قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر امتی قرنی  
 بهترین است من اصحاب سند ثم الذین یلوونهم بعد از ایشان بهترین است آن کسانی اند که متصل اند  
 با ایشان که تا بن باشند ثم الذین یلوونهم که پنج تا بن اند تا بن قرن جماعه از اهل زبان که متعاقب  
 و متماثل باشند و امری از امور واضح این است که به سبب پیغمبر در آن مدتی معین از زمان نیست  
 زیرا که قرن آنحضرت که صحابه اند تا صد و ده سال باقی بودند و قرن تا بن از سده مایه تا هفتاد سال باقی  
 بودند و قرن اتباع تا بن از انجا تا صد و دویست و شصت سال و درین وقت ظاهر شد بدو عهد انبیا  
 است بای خرب و برداشته فلاسفه برای خود را کشاند متزلزل با نهاد او بمنحنی گشته اهل عالم بقول خلی  
 قرآن و متعبر شد احوال و فاحش گشت اختلافات و تقصیران پذیرفت احکام سنت روز بروز و  
 ظاهر شد صدیق قول پیغمبر صادق ثم ان بعد هم قوم ایشهدون و لا یستشهدون پس نیز بدین من ازین

سه قرن قومی خواهند بود که گواهی می دهند و طلب گواهی کرده نمی شوند از شما (باری معاقب الصبیحیة رض)  
معاود می شود که گواهی دادن پیش از ثلاث کردن مرسوم است اما اشکال می آید که در حدیث دیگر  
آمده است که آخرین گواهان کسی است که گواهی دهد پیش از آنکه بایستد و گواهی از وی دو جمع  
میان آمدن دو حدیث آنست که ذم و درجائی است که معاود است شاید چون ادای گواهی دادن پیش از  
طلب ضامع است و معمول است بر عرض و مدح درجائی است که معاود نیست پس خبر میدهند که من شاهدیم  
تا در وقت استیفاء نزد قاضی آمده شهادت دهد یا حدیث شهادت پیش از سوال میباشد است در  
ادای شهادت و سرعت اجابت بعد از سوال چنانکه می گویند جواد کسی است که پیش از سوال دهد  
یا ذم معمول بر کسی است که اهل شهادت نیست یا معمول است بر شهادت ذم یا ذم در حقوق  
ناسس است و مدح در حقوق است آن نیز اگر محصلت در پیست و گمان نباشد و بعضی گفته اند  
که مراد شهادت این جاسوگند است یعنی سوگند بخوار و غمی خورد پیش از آنکه کسی ایشان را  
سوگند دهد و سوگند از ایشان طلبه چنان که در روایت دیگر آمده و بخوفتون و لا یوثقون و خیانت می کنند  
و امن گرفته نمی شوند و اعتماد کرده نمی شود بر ایشان و مراد آنست که خیانت ایشان ظاهر باشد  
و فاحش چنانچه اصلاً محل امانت نماند و اگر بناگاه واقع شده اعتبار ندارد و ویثق ذون و لا یثقون و ایمان  
می کنند مانند ارباب سحر نمی برند آنرا و یظهرو فیهم المومن با سر سبز و فتح نیم و جدا می شود و ایشان فریبی نیست  
فریبی که از توسع در اکل و شرب و تنعم و ترغ و تره و این پیدا آید که آنکه خلق و طبیعتی بود و بعضی می گویند که مراد  
سمن در احوال است و مراد آنست که دعوی می کنند چیزی را که در ایشان نیست از کمال و نسبت  
مرایشان را از شرف و بزرگ گفته اند که مراد جمع طالع و غفلت از دین یا توسع و مآکل و مت و اب است  
وفی رواية ویثقون و لا یثقون و سوگند می خوردند و سوگند داده نمی شوند و متفق علیه و فی رواية لمسلم  
عن ابی هریرة ثم یخلف قوم یحییون السمانة فج سمن استرس ایشان می آیند که دسی  
که دوست می دارند فریبی را و در بعضی روایات آمده است که سبقت می کنند شهادت یکی از  
ایشان بر سمن او و سبقت می کنند یحیی او و شهادت او را مقصود حرص اوست بر شهادت خود  
و یمنین کاذب و قلت مبالاة بدین و دیات چنانکه گاهی آنرا می گویند و گاهی یمن را \* \* \* الفصل الثانی \* \* \*  
عن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا یکرهوا احتسابی فانهم خیارکم  
و اگر ای وادید بدان مراد آنکه بدستی که ایشان بکترین و برکزیگان شما اند و چرا باند که مساجیان و  
مالذمان و بگا و حاضران گاه و بیگاه و تربیت با فرمان علم و عمل و حال اویند و اگر ملازمت و مصاحبت بکار ده  
باشند نظار گیان جمال و شایان طاعت با کمال اویند شیخ ابو طالب یکی رحمة الله علیه گفته که بیک  
نظرة که بر جمال معطفی افتد چری نماید و گاردی کشاید که دیگران و ابار بیانات و خوات نه نماید و کشاید

در کشاید و ایمان عیانی و یقین شهودی که ایشان را است کسی را (باب مناقب الحسابه رضی الله عنه)  
در آنجا شرکت نیست ثم الذین یلوهم ثم الذین یلوهم این سه گروه اخبار امت و سردار ملت اند  
و غالب در این زمان داهل آن زمان صدق و دیانت و عفت و امانت است و دستور آن ایشان  
محکوم است ایضا الانادرا از حجت عدم حصمت و بعد از ایشان امر بیکس است چنانچه فرمودم یظهر  
الکذب بعد از آن ظاهر و شریعی می گردد و دروغ و خیانت و ردعی و دنیا شایسته است یظهر و شروع بدع  
و امور اگر چه حد و شش بعضی ازین امور مثل قتل و اعتزال و ارجاد و اخراج قرون پیدا آمد و لیکن ظهور  
و شروع آن بعد از دی شده حتی ان الرجل لیختلف ولا یختلف و یشهد ولا یستشهد تا آنکه مردی  
باشد که سوگند می خورد و سوگند داده نمی شود و گواهی می دهد و گواهی طلبیده نمی شود اشارت است بر ترک  
تدین و احیاناً طایفه من سره یجوزة الجنة داناد آگاه باشم کسی که شادی کرد اندازد او را مطبعت یعنی  
می تواند که در میانه جنت باشد که بهترین جای اوست بجهنم دارد نعمت موجدین و سکون مهمله اولی وسط آن  
فلیلزم الجماعة پس باید که لازم گیرد جماعت مسلمانان را و سودا و عظیم اهل قرون ثانی را و متابعت  
و پیروی کند ایشان را فان الشیطان مع الفل پس بدین شیطان متابعت است قد یفتح فاولی شایده  
زال بخر تنها و یگانه نو مراد کسی است که مستند است بر ای خود و متابعت نمی کند رای جماعت را  
و هو من الالین اهلک و شیعان از دو کس دور تر است نسبت بیک کس از یک کس شاید  
گای دور شود اما از دو کس دور تر است با بعد از نجا به معنی پیدا است و لا یضلون و جل با حراة باید  
که تنها باشد مردی با زنی اجنبیه فان الشیطان ثانی لهنم زیرا که شیطان سوم این سه کس است که مرد و زن  
و شیطان و من هر یک جدا شده و سائیه سیخته و کسی که شاد گرداند او را یکی او داند و باین گرداند او را یکی او  
فهو و من پس آنکس مؤمن است یعنی عنایت صحت ایمان و کمال می آید که به یکی کردن شاد  
و خوش گرداند اگر بدی بوجود آید غمگین و ناخوش شود و گفته اند که نشان زندگی دل اینست و او  
در اصل بیاض است و در حاشیه نوشته اند النساء ۳۰ و عن جابر عن النبی صلی  
الله علیه و آله وسلم قال لا تمس النار مسلماً و آتی او رای من را آتی گفت آنحضرت نمی ساید  
آتش دوزخ مسلمان را که دیده است مرا دیده است کسی را که دیده است مرا یعنی مرده است بر اسلام  
و این حدیث تخصیص کرده است این بشارت را ائمتا بصحابه و تابعین و مخصوص نیست بآن ده تن  
که ایشان را عشر مبشره گویند و جز آن نشان را از آنها که بشارت بافته اند بدان داخل اند بلکه تمامه مومنان  
و مسلمانان شامل است و لیکن محال و تابعی و مسلم کسی است که بر اسلام خرده و این خبر بخر  
صادق و بشارت داد و وی بدان معلوم نگردد و باین جهت مخصوص شد و جماعت که آنها را مبشره خوانند  
و نمیکند است که این بشارت باشد بیهوت بر ایمان چنانکه در حدیث من زار قبری و جیت له الجنة

گفته اند قد بر رواه الترمذی ۳۰۰ و عن عبد الله بن مسفل رضى  
 بسم وفتح عن حمزة وشمس بن داود اهل شجرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله  
 وسلم الله الله في اصحابي ترسيد خدا را بر سید خدا را در حق اصحاب من و یاد نه کنید ایشان را جز  
 به تعظیم و توفیر و اذا کنید حق صحبت ایشان را ما من الله الله فی اصحابی الله الله فی اصحابی سید بارگه و فرمود  
 برای تاکید و مباله لا تتخذوهم غرضا من بعدی بگیرید و سازید ایشان را مثل پدرت بعد از من که  
 نیت از بدیجانب ایشان بر نای و دشنام و عیوب فمن احبهم فیهی احبهم پس کسی که دوست می دارد و  
 ایشان را پس بدوستی من دوست می دارد ایشان را و من ابغضهم فببغضی ابغضهم و کسی که دشمن  
 می دارد ایشان را پس بدشمنی من دشمن می دارد ایشان را یعنی محبت ایشان مستلزم محبت منست و  
 بغض ایشان سبب بغض من است و الله من ذلك گفته اند که علامت صحت محبت و نشان دوستی  
 آنست که از محبوب سرایت و تجاوز کند به مستحقان و سی پس نشان محبت حق جل و علا  
 محبت رسول است و نشان محبت رسول محبت آل و اصحاب وی و همکذا و من اذا هم فقد اذنی و کسی  
 که بر بخاند ایشان را پس به تحقیق زنجاید مرا و من اذانی فقد اذی الله و کسی که بر بخاند مرا  
 پس به تحقیق زنجاید خدا را و من اذی الله فیهوشك ان یا عذ و کسی که بر بخاند خدا را پس نزدیک  
 است که بگیرد عذاب کند خدای تعالی او را رواه الترمذی و قال هذا احد بیث غریب ۴۰ و عن انس  
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مثل اصحابی فی امتی کما لملح فی الطعام و لا یصلح  
 الطعام الا بالملح قال و قد سمعته اصحاب من در میان امت من مانند نمک در طعام است و صلاح نمی پذیرد  
 و نمک نمی گردد طعام مگر به نمک قال الحسن گفت حسن بصری بعد از شنیدن این حدیث  
 فقال ذهب ملتنا فكيف نصلح پس تحقیق نمک با پس چگونه صلاح پذیریم ما حسرت می خو و در  
 گذشته بشن بعضی صحابه و با و دو آنکه در زمان ایشان دو صحابه بودند و وفات حسن بصری و یک صد و ده است  
 رواه فی شرح السنة ۶۹ و عن عبد الله بن بريد قال سمعت ابي عبد الله بن بريد قال سمعت  
 قاضی مرد و عالم آن بود از مشایخ را یعنی است از پدر خود که بریده اسلمی است صوفی مشهور نقل کرد و قال قال  
 العبدی گفت بریده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ما من احد من اصحابی یموت یا رض  
 نیست هیچ یکی از اصحاب من که بمرد بزمینی الا یبعث قائدا و نور الهم یوم القیمة مگر آنکه برانگیزد  
 شود از مرد و حالی که کشته است مردم راه نیست و سبب روشنائی است مرا ایشان را و ز قیامت  
 رواه الترمذی و قال هذا احد بیث غریب و ذکر حدیث این معهود و ذکر کرده شد حدیث این معهود و ذکر  
 در اول است لا یبطل فی احد فی باب حفظ اللسان که در وی ذکر صحابه است و در مصابیح و در  
 باب ذکر کرده است و مولف ذکر وی آنجا را سبب دید و الفصل الثالث و عن ابن عمر قال



قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا رايتهم الذين يهيمون ( باب مناقب ابی بکر الصديق رضي )  
 اصحابي فقولوا لعنة الله عليهم شرهم و فني كبر بينكم انما في راك و ثنامي كند اصحاب مرا پس  
 بگویند لعنت خدا و دوری از رحمت او باد برین فعل بد شما و درین حدیث اثبات است بآنکه اگر لعنت  
 بر نفس کنند بر ذات نزدیک با حیاط باشد رواه الترمذی ۲۰۲ و عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه  
 قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول گفت عمر رضي الله عنه شنیدم آنحضرت  
 را که می گفت ربي عن اختلاف اصحابي من بعدي بر سببم پروردگار خود را از حال اصحاب  
 من بعد از من فاعلم اني ليس وني فرستادم بوسی من یا محمد ان اصحابك عندي بمنزلة النجوم  
 في السماء اني لم اصحاب تو نزد من بجای ستارگان اند در آسمان بعضها اقوي من بعض یعنی ازان  
 ستارگان قویتر در دشن ترند از بعضی و لكل نور و در هر یکی را نوری است فمن اخذ بشي مما هم عليه  
 من اختلافهم پس کسی که گرفت به چیزی یعنی تعلیمی و عملی از آنچه ایشان بران جزند از اختلاف  
 ایشان در مسائل علم فقه فهو عندي على هدى پس آن کس نزد من بر راه راست است چنانکه  
 فرموده است اختلاف امتي رحمة \* قال گفت عمر بن الخطاب و قال رسول الله صلى الله عليه وآله  
 و سلم اصحابي كالنجوم فلا بهم اقلديهم اهتديهم اصحاب من بمنزلة ستارگان اند که بآنها راه یافتم  
 می شود پس هر که ام ایشان که اقتدا کند پیروی نماید راه راست می یابد چنانکه اشارت کرد و قول خود  
 دلیل بود پس ثابت بر قدر علم و تقوی است که نزد دست یابد و تفاوت مراتب آن و ازین معنی هیچ  
 صحابی خالی نیست البته علم و بین و شریعت نزد وی هست و اگر در بعضی مواضع به جت بشریت و خلایق بطریق  
 صواب رفته باشد چنانکه بنی و خلافت امام مری و زید باشد از جت عدم عصمت و در خصوص آن حکم اقتدا  
 درست نباشد داند است بنام و آن کشتی و خارج بحث است فافهم و بالله التوفيق \* رواه دزین  
 ۱۹۹ باب مناقب ابی بکر الصديق رضي الله عنه \* احادیث و مناقب و تفصیل دی رضي الله عنه از  
 صحاح و حسان و ضعاف بسیار و از شده و بعضی مکشان بر بعضی از آنها حکم بوضع کرده از آنجه است  
 ان الله يتجلى للناس عامة و لا بی بکر خاصه قد ای تعالی تبارک می کند مردم را عام و مرا بکر را خاص و حدیث  
 ما صاب الله فی صلواتی شیاً الا و صبهته فی صلواتی بکر زینت خدا در سبب من چیزی از خجایق و معارف  
 بگر آنکه بر ختم من آنرا در سینه ابی بکر و حدیث کان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا اشتاق  
 الجنة قبل شعبة ابی بکر بود آنحضرت چون مشتاق می شد بسوی بهشت می بوی بکری ابی بکر را و  
 حدیث ان الله لما اختار الارواح اختار روح ابی بکر خدا ای تعالی مرا می که اختیار می کرد ارواح را  
 اختیار کرده روح ابی بکر را کند از کراشیخ محمد بن الشیرازی فی سبب السعادة و گفته است که بطلان  
 آن معلوم است بدو عین انتهی و شاید که آن ارجح آنست که لازم می آید فضیلت ابی بکر بر تمامه خاص

از انبیا عليهم السلام و جزايشان لازم می آید مساوات او با سید ( و ابی بن قلیب ابی بکر الصدیق رض )  
 الحرسین صلی الله علیه و آله و سلم لازم می آید آنچه خارج است از دایره عقل و عادت پوشیده نماید که ابواب  
 تأویل غیر مسدود است اگر صحیح بود و یا نه احادیث و حدیث ان الله یجتلی للناس راد و تنزیه الشریعه از  
 انس آورد و گفت و آه الخطیب و ابو نعیم و ابن حبان فی الضعفاء و کرم کرده است ذبی بر نفع  
 آن و بعضی حسن گفته اند و حاکم آن را در مستدرک آورده و در احیاء الموات نیز آورده و الله اعلم  
 ۷۰۷ الفصل الاول عمن ابی سعید الشاذلی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال ان من  
 امن الناس علی فی صحبته و ماله ابو بکر گفت آنحضرت درستی از عطا کند و تر بن مردم بر امن در  
 محبت خود و مال خود و ابو بکر است و عند البخاری ابابکر و انشد و بالغ و ابن قیامه و نحو موافق تر و ظاهر  
 تر است و ابو بکر بود و نیز جابر است و توجه و او در شرح مذکور است و لو کنت متشکک اخلیلا لا تخیل  
 ابابکر خلیلا و اگر می بودم من گیرنده دوست خالص جانی را امر آئینه می گرفتم ابو بکر را این چنین دوست  
 و لکن اخوة الاسلام و سودقه و یکن برادری که می سمانی است و محبت آن بانی است و خلیل از  
 خات است بضم خا بمعنی صداقت و محبت و غل یعنی و آینه در باطن قلب محب که دائمی است  
 بسوی الملاح و محبوب بر سر محبت یعنی اگر در او دوستی مرا که بگیرم و دوستی از خلق باین صفت که محبت او  
 در درون دل من می آید و مطلع می بود بر سر من ابابکر را این چنین دوست می گرفتم که لایق و قابل این  
 صفت است و لیکن نیست مرا محبوب باین صفت بگر حق سبحانه و محبت من خلق را بر ظاهر دل من است  
 و آگاه نیست بر سر من خرق تعالی و تواند که از حالت باشد بفتح خا بمعنی حاجت یعنی اگر می گرفتم و دوستی که  
 رجوع می کردم بوی در حاجت خود و اعتمادی کردم بر وی در مهمات خود ابابکر را می گرفتم و لیکن اعتماد  
 من در جمیع امور و رجوع من در همه احوال بخداست عزتانه و دوستیها و ملازمت من و این معنی اقرب و انطب  
 است بسباق حدیث و لیکن قوم حکم کرده اند که منی اول او جدا و لی است فافهم لا تبیین فی  
 التمهید و نحوه الاخوة ابی بکر بانی داشته نشود در مسجد بیچ روزنی در دیوار دیگر روزنی که در دیوار  
 ابو بکر است و نحوه بفتح دو خای مجسمه و او در میان آن روزنی که کذاشته می نمود و دیوار تار و ششانی  
 در خانه در آید و در بجه با دکه و در خانه های که ملاصق مسجد شریف بود و با دکه و دیوار که از راه آن به مسجد  
 می در آمد بازگای کرد و از آن به مسجد که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آید بانه پس امر فرمود که همه خوفا بسته  
 شود الا فیه ابوبکر که بماء و تفضیلا و این در آخر خطبه بود که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خواند و گفته اند که  
 در اینجا قمر رضی است خلافت صدیق رضی الله عنه و سه مقارن دیگر آن درین باب و چون مردم فکرم کردند  
 درین باب فرمود من این کار از پیش خود نکرده ام مگر با مر خدا عز و جل و در آیتی آمده است که خیر رضی الله عنه  
 در نماز است که در دیوار خانه خود روزنی کند و در که نظر کند بر رسول خدا و بازگای که می در آید به مسجد پس فرمود

فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که اگر چه مقدار سواد (باب مناقب امی بکر الصدیق رضی)  
 سوزن باشد و فی روایة لو کنت متعلما علی لا غیر و بی لا یفعلت ابنا بکر خلیلا اگر می بودم من گیرنده  
 غلب جزیره و در گذار من بر آئینه می کردم انا بکر و انلیل متفق علیه بد آنکه حافظ ابن حجر عسقلانی در شرح صحیح بخاری  
 گفته که تحقیق آمده است درین باب احادیث بطریق متعده که بظاهر متخالف می نمایند این حدیث مذکور که در  
 باب ابی بکر آمده است رضی الله عنه از انس حدیث سید بن ابی وقاص رضی الله عنه که گفت امر کرد رسول  
 خدا صلی الله علیه و آله وسلم بسد ابوابی که بجانب مسجد بود دیگر باب علی را او روایت کرد و این حدیث را احمد  
 و نسائی و اسناد او قوی است و روایت کرد طبرانی در او سطره نقل ثقات که صحابه جمع شدند و گفتند یا رسول  
 الله امر کردی بسد ابواب اصحاب و فتح کردی باب علی را گفت آنحضرت من نه بسته ام و نه کشاده ام بلکه  
 خداست و کشاد و من امر کرده شده ام بسد ابواب جز باب علی و من چنین روایت کرده احمد و نسائی  
 از ابن عباس و این حدیث گفت شیخ ابن حجر و هر یکی از این احادیث علیا است مر جحت و الاسیما  
 که متعارض شده اند بعضی از آنها بعضی و قوت گرفته بد آن و گفت که این جوی حکم کرده است برین حدیث  
 که وارد شده است در شان علی رضی الله عنه بوضع و تکلم کردیم بر بعضی طرق و بی به جهت مخالفت و بی  
 احادیث صحیح را که نمی آید و در شان ابی بکر رضی الله عنه و گفت وضع کرده اند این را از دافض و در  
 معارضه آن و در کرده است شیخ ابن حجر بر این جوی که در دین بی بوضع این حدیث بخبر و یوم  
 معارضه وی پیش ابی بکر و گفته است که حدیث علی را طریق کثیره است بعضی از آن بخد صحت رسیده  
 است و بعضی بر نه حسن و معارضت میمان این حدیث و حدیثی که داده شده است در شان ابی بکر نیست  
 و در حدیثی است که امر بسد ابواب و فتح باب علی در اول امر بود و بنا بر مسجد بود و در علی را رضی الله  
 عنه و زری جانب مسجد که می آید و می آید از آن و تحقیق بضممت رسیده است از آن حضرت صلی الله  
 علیه و آله وسلم که فرمود در علی را رضی الله عنه و باید این مسجد را جنب هیچ یکی بگرین و بود امر رسیده تو فوات مگر خود  
 ابی بکر رضی الله عنه در آخر امر بود و در مرض آنحضرت که باقی مانده بود از هیز شریف و بی دونه و دوز و دلیل برین  
 سخن این است که داده شده است که چون امر کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بسد ابواب جز  
 باب علی آمد حمزه بن عبد المطلب بعد از آنکه ظاهر شد از وحی و امثال امر ادنی توقیف و هر دو چشم وی  
 رد داشت و آب میرفت از آنها و گفت یا رسول الله میرون کردی جم جو در او و آوردی این علم را  
 گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ای عمر من امر کرده شدیم باین و مراد این اخباری نیست پس  
 بد که حمزه در قفسه دانسته شده که این مقدم بود زیرا که حمزه رضی الله عنه دو غزو احد شهید شد و در دانی آمده  
 است که خطبه خواند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و گفت و حی قرست ما و حضرت رب العزت جل شانها  
 بسوی موسی علیه السلام نامسجد می بنا کند مظهر که کس کن بکر و در وی کردی و دادون و بهر دو سر هار دین شهر و شبیر

هم چنین وحی فرستاد وی سبحانه بسوی من که باکم می رسیدی را (باب مناقب ابی بکر صدیق (رض)  
 مظهر که سبکی نگردد و روی بگردان و علی و هر دو پسر وی حسن و حسین و زینب و فاطمه و حمزه و جعفر و علی بن  
 جعفر و ادوین باب کلام است بسط آنرا ازین که قدوسی از این در تالیف نه ذکر کرده ایم و الله اعلم ۵۲  
 وعن عبد الله بن معبود عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لو كنت متخذا خليلا لا اتخذ  
 ابنا بقر علي ولا لکنه اخي وصاحبي و لیکن ابو بکر بزرادوست است و بادین است و در روایت  
 احمد اخي فی الدین و صحابی فی الغار و قد اتخذ الله صالحکم علیلا دیر تحقیق گرفته است خدا می  
 نمایی صاحب شمارا عبادت است از ذات شریف او دوست از حدیث اول گرفتن وی صلی  
 الله علیه و آله و سلم خدا می تواند دوست معنوم شد و از حق حدیث دوست گرفتن وی تعالی برادر از خود  
 تا معنوم شود که هر که در صحبت صادق است بر مرتبه محبوبیت می رسد و یحیی و یحیی و هر که او در عشق صادق  
 آمده است ۵۰ بر سرش مشوق عاشق آمده است ۵۱ نخست محبت و بعد از آن جانب نامی است که اثر  
 او اندک است از بجانب و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حبیب الله بود و حبیب آن محبت  
 را گویند که بر مرتبه محبوبیت رسد و بعضی حالت را اعلی و اخس و ازله و آنحضرت را باجماع گویند میان مرتبه محبت  
 و حالت و حالت آنحضرت را اتم و اکمل و ازله از حالت ابراهیم کمال اقال الغزالی و الله مسلم ۵۳ و عن  
 عائشة قالت قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی مرضه گفت عایشه گفت مرا آنحضرت  
 و عرض موت خود ادعی لی ابنا بکر و ابناک و اخاک بخوانم و طلب برای من ابنا بکر و اکبر و زینب  
 و بخوان برادر خود را یعنی عبد الرحمن را که برادره عایشه بود و در حدیث دیگر فرمود نام او واقع شده  
 است حتی اکتب کتابا یا آنکه بخوانم کتاب را یعنی امر کنم بپوشیدن قافی انصاف آن یقینی متین  
 زیرا که در سنن می رسم که آرزو کند آرزو کند و یقول قائل الا و لا و گویند که من مستقیم  
 خلافت را و مشغول نیست غیر من و یابی الله و المؤمنون الا ابنا بکر و ابنا و خدا می و نمی خواهد  
 و ابنا و زینب مسلمانان و نمی خواهند مگر ابنا بکر را و الله مسلم و فی کتاب الحمید که جمع بین الیحبوبین است  
 این چنین واقع شده که انا و لی من سر او اتریم خلافت بدل بجای انا و لا و یعنی از فاضل عیاض نقل  
 کرده که گفت این روایت ابو داشت ۵۴ و عن جبریل بن مطعم بنهم میم و سکون ها و کسر عین قرنی  
 است از ادلا و نول بن عبد مناف است که است او ابو محمد است اسلام آورد پیش از فتح به عام خیبر و  
 یعنی گفته اند عام الف و دیگر شد اسلام او را اثر است قریش بود و موصوف بود و باطل و اقا و عالم بود و علم  
 انساب و شکر و ابو بکر بود و ضی الله عنه و درین علم قال گفت جبرائیل صلی الله علیه و آله  
 و سلم ابنا بکر و آنحضرت را از فی فکله فی شیء پس سخن کرد و در چیزی یعنی حاجتی و در خواست یا  
 سخنی بر رسید فلان همان فریغ الیه پس امر کرد آنحضرت آن زن را که وقت دیگر باید بسوی

آنحضرت فرموده مرا که اگر بیایم و بیایم ترا کانهما تریدا الموت کویا که آن زن را آورده می کنه ساقی قن آن حضرت فوت او را ظاهر این زن نزدیکی با یام و ذات آنحضرت آمده بود و گفته قال فان لم یجدنی فاء فی ادا بکر گفت آنحضرت پس اگر نیابی تو مرا پس بیانی ابو بکر را فائز این حدیث اشارت بخلاف است ابو بکر است بعد از وی صلی الله علیه و آله و سلم و لیکن نص قطعی نیست و با وجود آن دلالت دارد بر فضل و مناقبت او و حرره علامه بر آمده که نص قطعی بر استیلاست و در آنچه جانب نیست و صحت خلافت ابی بکر رضی الله عنه باجماع صحابه است و شیخ ابن الهمام و مسایره ادعای نص بر خلافت ابی بکر کرده ابیات نموده است و الله اعلم مشفق علیه . . . و عن عمرو بن العاص ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم بعثه علی جمیع ذات السلاسل ردایت از عمرو بن العاص که آنحضرت فرستاد او را و امیر گردانیم بر شکری و بذات السلاسل فرستاد که نام له منی است و سلاسل در اصل نام دیگستان که ریگ در دوی بر هم نشسته باشد و آن زمین این چنین بود و صاحب مواهب له بنده گفته که ذات السلاسل به جهت آن گفتند که شکر کان در دوی خود را بیک و بیک بسته بود و نه تا نگریزید و بعضی گفته اند که از جهت آن گفتند که در آن جا آبی بود که او را سلی سلی می گفتند و از مدینه برده و زده و او بود پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عمرو بن العاص را آن جا فرستاد و ولایت سفید برای او بر بست و سه صد کس از مهاجرین و انصار و با وی همراه کرد و درایت سپاه ایشان مر بست و چون عمرو بن العاص نزد یک آن موضع رسید و خواست و کمک طلبید پس آنحضرت ابو عبیده بن الجراح را فرستاد و دست کس از بزرگان مهاجرین و انصار و در میان ایشان ابو بکر و عمر و ذوالنورین دیگر برای ایشان نیز بر بست و فرمود که نمی شود عمرو بن العاص و مخالفت بکنند با وی پس خواست ابو عبیده که امانت کند مردم را پس گفت عمرو بن العاص ترا بعد و من فرستاده اند و امیر منم پس اطاعت کرد ابو عبیده و او را پس بود عمرو که امانت می کرد مردم را و از مدینه پیاده رفتن پس حماد گردانده مسلمانان برایشان پس گردیدند که فرمان و بدیشان کشید پس چون دید عمرو بن العاص که مهاجران و انصار را با وی فرستاده و ابو بکر و عمر در میان ایشان بود و در نفس او چنان افتاد که وی مقدم است در منزل از ایشان پس آنحضرت جواب داد بهیچری که قطع کرد طمع او را چنانکه ز او نمی شکوید که قال گفت عمرو بن العاص فایسته پس آمد من آنحضرت را فقلت ای الناس احب الیک پس گفتن من یعنی آنحضرت که ام یکی از مردمان دوست داشته تراست بشوی نوقال ما یسته گفت آنحضرت محبوب ترین مردمان نزد من عایشه است قلت من الرجال گفتن از مردمان که ام محبوب تر است قال ابوها گفت پدر عایشه که ابو بکر است قلت ثم من گفتن من بعد از ابو بکر که ام محبوب تر است قال عمر

گفت بعد از وی جبر مجبوب تر است فقد رجا لا یس ثم ان حضرت (باب مناقب ابی بکر الصدیق رض)  
 مردان را فسکت پس خاموش شدم من مخافة ان یجعلنی فی آخرهم ان حضرت ثم انک نکر داند مرا در  
 پستترین ایشان متفق علیه ۹۶ و عن محمد بن الحنفیة ابو القاسم محمد بن علی بن ایل طالب  
البرقی الهاشمی امم ابو ادخله بیت عوف بن قیس حنفیة کر ازنی یاسه بود نابهی مدنی ثم عالم فاضل  
 کامل موصوف بطاعت و شجاعت شد بیده القوة چنانکه آورده اند که نزد امیرالمومنین علی زده آهن آورده  
 بودند که دراز بود و بقد سارک وی داشت بنامه پس گرفت آن زده را محمد بن حنفیه و قطع کرد بقوت  
 دست خود قدر آنچه در اند بود از دایان وی و از وی پرسیدند که سبب چیست که پدر تو را بجزوات  
 و حرب و مهاکب می فرستد حسن و حسن و انعی فرستد گفت حسن و حسن به مشایه می برد و چشم اند من  
 بهتر از دست و چشم زکا داشته می شود بدست قال قلت لابی گفت محمد بن حنفیه گفتم به پدر خود یعنی امیر  
 المومنین علی رضی الله عنای الناحی خیر بعد النبی که ام یکی از آدمیان بهتر است بعد از پیغمبر خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم قال ابو بکر گفت پدر من ابو بکر بهتر است قال قلت ثم من گفتم پس  
 کیست قال عمر و عثمیت ان یقول عثمان در ترجم من که گوید عثمان یعنی پرسیدم که بعد چهر که بهتر  
 است و ذکر عثمان را از میان علی کردم قلت ثم انت گفتم پس تو بهتر می و در تفصیل عثمان بر علی خلاصی  
 هم است در میان علما قال ما انا الا رجل من المسلمین گفتن پس من که بگردی از مسلمانان مردی  
 دین مردی این را چه بود تو اخ فرمود و لاوی بهتر من مردم بود و در وقت این سوال رضی الله عنه و کرم الله  
 و جهر رواه البخاری ۹۷ و عن ابن هبیر رضی الله عنها قال کما فی زمن النبی صلی الله علیه  
 و آله و سلم لا تعدل باپی بکر احد ای ویم با دزدان آن حضرت که بر این نمی گردیم بانی بکر هیچ یکی را  
 ثم عن سمر برادر نمیکردیم بکر هیچ یکی را ثم عثمان پس بر عثمان زیرا که ایشان برادرک بود و بدو مرتب دور  
 کار و بار دنیا پس مقدم و ابو بکر و عمر بر دو و زید و شبر آن حضرت بودند ثم انک اصحاب النبی صلی  
 الله علیه و آله و سلم لا تفاضل بینهم پس منی که از ایشان اصحاب آن حضرت را که فضل نمی نهادیم  
 میان ایشان یکی را بر دیگری اگر چه ثابت بود و رواه البخاری و فی رواية لابی داود قال کما نقول و رسول  
 الله صلی الله علیه و آله و سلم می بودیم ما که می گفتیم و لا نکره انک انک حضرت زنده بود افضل امدا النبی صلی الله علیه  
 و آله و سلم بعد از اضمترین است آن حضرت بعد از وی ایو بکر ثم عمر ثم عثمان و گفته اند که مراد این عمر و بران  
 دمان اند از اصحاب که چون امری و گامی پیش می آمد مشا و دت می کرد آن حضرت بایشان و علی رضی الله  
 عنه و در زمان آن حضرت جوان و حدیث السن بود و الا فضیلت او را بعد از مذکورین هیچ کس منکر نیست  
 و نیز تفاضل ثابت است میان صحابه بی شبهه چنانکه اهل بد و اهل بیعه الرضوان و علما و صحابه و امام احمد از این  
 عمر آورده که گفت بودیم ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میباشیم غیر الناس ای بکر را پس عمر را

عمر را و گفت و اما نلی به تحقیق داده شده است سه خصلت اگر یکی (باب مناقب ابی بکر الصدیق رض)  
از ان سه مزا باشد بهتر میبد انم از دنیا و هر چه در دنیاست نزدیک کرد آنحضرت او را دختر خود را فاطمه حاصل شد  
آنحضرت را از وی اولاد بدست و دمای همه را اگر در علی را و داد او را رایت خود و از خیر و نیکوئی روایت کرد  
که پرسید ای شد این عمر که چندی گوئی در عثمان و علی پس بگوید که و باین حدیث بعد از ان گفته اند بر مسند از علی  
و قیاس نه بکنند هیچ کس را بر وی بدست و دمای همه را اگر در او را کذا ذکره الشیخ فی فتح الباری \* ۸ \*

الفصل الثانی عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما لاحد عهدنا بد  
الا وقد كافيناها گفت ابو هريره گفت آن حضرت نیست مرا هیچ یکی را از دمانمندی و یکی مگر آن که تحقیق  
مکافات کردیم و جز او ادیم آن و اما خلا ابی بکر مگر ابو بکر فان له عهدنا بد ای کافیه الله بهایوم القيمة  
پس بد رستی مرا ابو بکر را از دمانمندی و یکی است که مکافات دهد او را خدا ای تعالی در بدل آن نعمت  
و در قباست و این غایت سالته و در تکویم و امتنان است از ان حضرت مرا ابو بکر را و الا آنحضرت را  
صلی الله علیه و آله و سلم بر همه نعمتها و منتهاست که هیچ یکی از ان مهر بر نمیتواند داشت نعمت او خدا منهای  
ایشان در جنب آن چنانچه بود چنانکه در دشمن است و فرمود و ما نفعنی مال احد قط ما نفعنی مال  
ابی بکر و سود کرد مرا مال ابی بکر چنانکه مهر بود در خانه داشت بدست آورد و  
هیچ چیزی نگذاشت و ذوالقحطال بکر خاقب ابو بکر است چون تمام مال صرف را خدا کرد و خرده پوشید  
و بجای نیکها خلا لها بند و او گفت متخذ اخلیلا لا تتخذ ابی بکر خلیلا ترجمه این سابقا مایوم شد  
الا و ان صاحبکم خلیل الله آگاه باشد که صاحب شما خلیل خداست و فرزند اخایل حقیقی خدا و در واه  
الترمذی \* ۲۰ \* و عن عمر رضی الله عنه قال ابو بکر سیدنا و خیرنا گفت عمر ابو بکر منماست و در  
فضل و ریاست و بهتر است در عمل و فعل خیرات و احبنا الی رسول الله و محبوب ترین باست  
بموی منم خدا صلی الله علیه و آله و سلم و شیخ مهمتری و بهتری و اکل دجو و مرتبه سیادت و ریاست  
است رواه الترمذی \* ۲۰ \* و عن ابن عمر بن رسول الله و روایت است از ابن عمر که روایت  
می کند از منم خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال لا بی بکر انت صاحبی فی الاغار و صاحبی علی  
الحوض گفت آنحضرت مرا بی بکر را که تو یار و مصاحب منی در غار و یار و مصاحب منی بر حوض یعنی  
در دنیا و آخرت باد منی و عالمی یار غار که می گویند ازینجا است رواه الترمذی \* ۲۰ \* و عن عائشة رضی  
الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا ینهی لقوم فیهم ابو بکر ان یومهم غیوة  
گفت عائشه که گفت آنحضرت نمیرسد دنی منم و مرقومی را اگر در میان ایشان ابو بکر است که امامت کند  
این قوم را بر ابو بکر این را در خیر منم موت فرموده باشد که امر بکند و او را امامت و عایشه در ان توقف  
کرد با وقت دیگر نمزد چون اقامه و اولی با امامت شد مخالفت نیز بود و لهذا سیدنا علی رضی الله عنه فرمود

پیش کرد ترا پیغمبر خدا و مرا و من ناکست که بیشتر از تو را و مرا (باب مناقب ابی و کبر الجلیل رض)  
 و نبای مار و الترمذی و قال هذا حديث غريب و عن عمر بن الخطاب قال لما قال رسول الله صلى  
 الله عليه وآله وسلم ان يتصلق كفت عمر امره ان لا يتصلق كفت عمر امره ان لا يتصلق كفت عمر امره ان لا يتصلق  
 و وافق ذلك عندى ما لا يوافق ان فنادى ان يبعث الله رسولا من آل نوح و وافق ذلك عندى ما لا يوافق  
 ان فنادى ان يبعث الله رسولا من آل نوح و وافق ذلك عندى ما لا يوافق ان فنادى ان يبعث الله رسولا من آل نوح  
 من امر و پیشی کنم ایو بکر و او را و من امر خبر اگر ممکن باشد پیشی من او را و پیشی من او را و پیشی من او را  
 باشد یعنی هر که پیشی نکند او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را  
 مال خود را فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما ابقيت لاهلك و جز  
 و چه مقدار باقی داشته تو مرا اهل و عیال خود را فقال مثلث پس گفتم من باقی گذاشته ام برای اهل و عیال  
 مانده آنچه آورده ام یعنی نصفی آورده ام و نصفی گذاشته و اتی ابو بکر و او را و او را و او را و او را و او را و او را  
 و دنیا امانی است که فرض نصف مال عمر پیشتر بود و آنچه ابو بکر آورد و او را و او را و او را و او را و او را و او را  
 او بر عمر باقی است چنانکه دلچ مشد است افضل الصدقة جهك البقل و الله اعلم و فقال يا  
 ابا بکر ما ابقيت لاهلك پس گفت آنحضرت ای ابو بکر چه چیز گذاشته تو مرا اهل و عیال خود را  
 فقال ابقيت لهم الله و رسوله پس گفت ابو بکر باقی گذاشته ام برای ایشان خدا و رسول خدا را یعنی  
 هیچ چیز از مال باقی نگذاشته ام بفضل خدا و از قیت او و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را  
 است اگر کل مال ابو بکر زیاد بود بر نصف مال عمر پس هیچ شبهه نیست در افضلیت و می رضی الله  
 عنه و اگر کم هم باشد اتفاق کل افضل است قلب لا امة بعده ابا انتم من پیشی نمی توانم کرد و ابو بکر را هرگز  
 یعنی امروز که با وجود سبب من موجب آن موجب بود و توانستم سبقت کرد می دانم که هرگز بروی  
 سبقت نخواهم کرد و در بعضی روایات واقع شده است که آنحضرت فرمود بیستگما ما بین کلماتیکما  
 فرق میان سواد فضل امان است که میان کلمه و قول شماست که مذکور شد و اهل الترمذی و ابو داود  
 و عن عائشة ان ابا بکر دخل على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال و روایت  
 است از عائشه که ابو بکر در آمد بر آن حضرت پس گفت آن حضرت خطاب با بکر کرده ان انت عتيق  
 الله من النار و آزاد کرده شده و ادای آنش دوزخ فیوم مثل سبي عتيقا پس در آن روز  
 نامیده شد ابو بکر بنام عتيق و در تسمیه یعنی دوزخ دیگر گفته اند که عتيق بمعنی حسن و جمال و کرم و نجات و  
 حریت نیز می آید و این حدیث صریح است که عتيق به معنی متن از نار است و بعضی گفته اند که عتيق نام اوست  
 که مادرش نهاده و الله اعلم و رواه الترمذی و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى  
 الله صلى الله عليه وآله وسلم اننا اول من تمشق منه الارض من تحت من کسی ام که شکافته می گردد



و روی زمین گذاشت است از برکت ثم ابوبکر ثم هزاعه از من باب مناقب ابی بکر الصديق (رض)  
 ابوبکر بعد از وی عمر را در یک حجره بنامی مدون شده اند ثم آتی اهل البقیع بسری آنم در همان اهل  
 بقیع را غنیمت و وفات معنی پس برده بکف می شود باین حشر و در اصل به معنی جمع است یعنی جمع کرده می  
 شود باین روز محشر یعنی روز قیامت و یکی از تفصیل دقت در بقیع است که نزد حشر از آنه بیشتر نظر  
 بر جمال آن حضرت می افتد اللهم ارفعنا امین ثم انتظر اهل مكة بسرا بر تار می برم اهل کعبه را حقی  
 احشربین الحرمین تا آنکه جمع کرده می شود باین میان حرم که در حرم مدینه حشر کرده می شود باین  
 حرمین و او را انزل می ۸۸ و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انانی  
 جبرئیل فاعد بیدي آذنا جبرئیل پس گرفت دست مرا دین و شب مهمراج بود یا وقت دیگر که  
 در بقیع می در آمد فلانی باب الجنة الدی بدخل منه امتی پس نمود جبرئیل مرا در  
 بهشت و روی کردی در آید از آن در است من فقال ابوبکر پس گفت ابوبکر یا رسول الله و ددت  
 الی کنت معک حتی انظر الیه و دست می درازم گاشکی من می بودم یا نونا آنکه نظری کردم بسوی آن  
 و روی دیدم آن را همراهی و فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم  
 اما انک یا ابوبکر اول من یدخل الجنة من امتی آگاهباشش ای ابوبکر که تو نخستین کسی هستی  
 که می در آید بهشت و از است من ایست و بدن در بهشت را چنان آرزوی کنی ترا چیزی است که اعلا و افضل  
 است و آن در آمدن نیست باین در بهشت و او را انزل می ۸۸ و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انانی  
 رضی الله عنه ذکر حفلة ابوبکر فبکی و قال یاد کرده شد نزد ابوبکر رضی الله عنه پس گریه کرد و عمر و گفت  
 و ددت ان غنمی کله مثل حمله یوما واحد من ایامه و دست میدارم گاشکی عمل تمام عمر من مانند عمل ای  
 باری بود و در یک روز از روزهای عمر و ولیله واحدة من لیالیه و مانند عمل یکشب وی می بود و از  
 شبهای وی اما لیله فلیله سار مع رسول الله صلی علیه و آله وسلم الی الغار اما شب ابوبکر  
 پس آن شب که بسر کرد با آن حضرت بسوی غار فلما اذتهیا الیه قال والله لا تدخله حتی ادخل  
 قبلك پس هنگامی که رسید آن حضرت و ابوبکر بسوی غار خواست آن حضرت که در غار در آید گفت  
 ابوبکر ای سوگند و میباید غار را تا آنکه در ایمن من پیش از تو فان کان فیهم شیء اصابنی و فک پس اگر  
 باشد و روی یختری از حشرات و فیات مثل مار و کرم و حرا آن برسد زبان آن مرا از ترا فله عمل پس  
 در آمد ابوبکر و در غار پیش از آن حضرت فکسه پس جادوت داد ابوبکر غار را کساح و حج کاف و سکون  
 سخن و خاتمه بنشین خانه و رفتن و مکعبه بکسر عار و ج و وجد فی جنا بیه تعظیما و مانند ابوبکر و در یکسوی غار  
 سوزانده اند انتب بضم شانه و فتح قات جمع بقیع بضم و شکون سوزانده اند کفرات و غرق فشی از آره پس باز  
 کرد ابوبکر شوار خود را و سله ها به دست سوزانده باز از و بقی منها الثعان و باقی ماند از آن سوزانده

و دو سوره اخ فالتقمه مار جلیه پس در آور و در آن دو سوره اخ هر دو (باب مناقب ابی بکر الصدیق رض)  
 بای خود را مانند لقمه در دهان ثم قال لرسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ادخل بسترک گفت ابوبکر  
 مرا آنحضرت را در اینی قد خل رسول الله پس در آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و وضع  
 راسه فی حجره پس بنهاد آنحضرت بر مبارک خود و او را کنار ابی بکر حجره بنهیدیم جیم بکمر و فتح کنایه و نام  
 و خواب کرد آنحضرت فلما غاب ابو بکر فی رجليه من الجحر پس کردید و بنهید ابوبکر در بامش از سوراخ  
 حجره بنهیدیم جیم منسوب بر حاسود اخ مار و کرم و جبر آن ولم يتحرك مخالفة ان ینتبه رسول الله و نه جنبه  
 ابوبکر از جنت ترسین آنکه بداند که در پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فسقطت دموعه علی  
 وجه رسول الله پس افتاد اشکهای ابی بکر بر روی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فقال  
 مالك يا بکر پس گفت آن حضرت چه شد ترا ای ابابکر ای یا بکر من قال لدغت قد اك ابی و ای  
 گفت ابوبکر گریه شدیم من جدای تو یادید و بناور من فقتل رسول الله پس اكنه آب دهان مبارک  
 خود را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم یعنی بر حای گزید کی ابوبکر فضل آب از دهان آنکندن اول بزق برای  
 وضو و دیگر از آن قتل از آن کبر لث بعد از آن بفتح به معنی میدان فلما ذهب ما یجده پس رفت آنجیمی یاغت ابوبکر  
 از در دهم انتقص علیه بسترش است له غ بر ابی بکر نقض بنون وفات وضو و سجده شستن جراحات  
 بعد از جهم آمدن یعنی زخمی که از قتل آنحضرت بهم آمده بود و شده بود و کرد و اثر از بر ما بعد از به شدن پیدا شد اما  
 که نکست در آن آن بود که موجب نصیبه از شهادت باشد چنانکه در خود و هر گویا نیز خبر گفته اند و است  
 گو در ادی بلین بقول خود که گفت و کان سبب موته بود و همین سبب موت ابی بکر در آخر عمر که اثر  
 آن مرد و اما یومه و اما روز ابی بکر که آرزو دارم که عمل تمام عمر من مثل عمل آن مرد و زیاده فلما قبض  
 رسول الله آن روز است که چون وفات یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم از تلت العرب  
 مرده شد بعضی از عرب و قالوا لا نودی زکوة و گفتند نمیدیم باز کوة و ابابین طریق که نمیکشد و جوب  
 زکوة دایا ترک کردند آنرا تحقیق این در کتاب الزکوة آمده است فقال لومستوفی عقلا پس گفت ابوبکر  
 اگر منع کنند و بدهند مرا بای بد شتری و اما زکوة یکسا که شتر یا گوسفند را عقالی بکمر عن برد و منی است  
 مشهور منی اول و در قاموس پس به معنی ثانی آورده او گفته که این است مراد بقول ابی بکر رضی الله عنه  
 لومستوفی عقلا و در روایتی غایب از آنکه به معنی بزغال که تمام نشد و بر وی مالی لیساهلهم علیه هر آنچه جماد  
 می کنم ایشان را بر آن فقلت یا خلیفه رسول الله تالف التماس پس گفت من ای خلیفه پیغمبر خدا  
 موافقت و سازگاری کن مردم را و از حق بهم و نرمی کن با ایشان فقال لی انجماد فی التماس علیه و  
 جوار فی الاحلام پس گفت میرا یا بنو جبار و قهار و قوی می شوی در امر جاهلیست و نیست و ضعیفی و در کار  
 و پناز اسلام خواه از لجاجت عاصم و شکی و او از خود فخرتین ضعیف و ناتوانی انکار کرد و در دشتی نبود ابوبکر

ابوبکر بر عمر رضی الله عنهما سستی و دهاشت او را درین قضیه بطریق مباحثه (باب مناقب عمر رضی الله عنه)  
و در اینجا کمال شجاعت و قوت است در وین صدیق اکبر را آنکه آورده اند که علی مرتضی رضی الله عنه نیز  
با عمر شریک بود و درین دای آنه قد انقطع الوحی و تم المذین و گفت ابوبکر بد رستی که شان این  
است که تحقیق گشته شد و حی و تمام شد وین ایستقص و انا حی آیا نقصان پذیرد وین و حال آنکه من  
زنده ام و او را درین ۱۸ باب مناقب عمر رضی الله عنه مناقب وی رضی الله عنه بسیار است و بر  
است و در مناقب وی که خداوند تعالی نماید کرد وین را بوسی تا جابت و حوت و غیر خود صلی الله علیه و آله  
و سلم و از الله اعلا و ارفع آنکه ملهم می شد بصواب و انداخته می شد در ذل و بی حی و موافق می افتاد و ای  
وی بوحی و کتاب و راسی وی ذلیل حجت خلافت صدیق است چنانکه قتل عمار بن یاسر ذلیل خفایت  
علی مرتضی است رضی الله عنه و در این روایت آورده است این مرد ویه از مجاهد گفت می بود عمر که دای می زد  
بس نازل می شد بدین قرآن و این خدا که از علی مرتضی رضی الله عنه آورده که در قرآن را ائلی ناز را نمی خمر است  
و از این عمر آورده مر فو عاکر آنحضرت فرمود و صلی الله علیه و آله و سلم بگوید مردم منسخی در بجزیری نگوید  
عمر در آن مگر آنکه بناید قرآن نمانده آنچه گوید عمر بکن اذکر السیوطی فی تاریخ الخلفاء و گفته که حواشیات  
عمر زیاد و بر بیست ذکر کرده اند و کتاب حروث و در شرح آنرا نقل کرده اند و است آنجا باید دید  
۶۰ الفصل الاول عمن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لقد کان فیما  
قبلکم من الالام معدن ثلثون امرأة یمنین بودند در آنچه پیش از شما بود از شما که ثمان الفخ دال مشدد  
به معنی ملهم است بگو بایوی حدیث کرده می شود و خبر و داد میشود پس می گوید که انی النابیه و در مجمع البحار  
گفته محدث کسی که ایداخته شده است و در دل حی سخنی پس خبر می دهد بآن حدیث و خبر است  
ایمانی بخصیص می کرد اندکی بتالی بدان هر که انی خواهد از بندگان خود و بعضی گفته اند که محدث آنکه چون  
خس کند بجزیری صواب بود و گو یا حدیث کرده شده است بوی و بعضی گفته اند که آنکه کلام می کنند بوی نماند  
و در و ابی مکهون بشد بلام بجای مده ثون آمده فان یک فی امتی اجل پس اگر باشد در است من  
یکی فاته عمر پس بد رستی آن یک عمر خواهد بود مقصود شک و تردد در وجود محدث درین است  
ذیبت زیرا که است وی افضل اعم است و هرگاه در اعم سابقه موجب و باشد وین است بطریق اولی  
خواهند بود بلکه مقصودنا کید و تخفیف است چنانچه می گوید که اگر مراد وستی در دنیا باشد فان خواهد بود  
مراد آخره من کان است بکمال صد اقص متحقق علیه و عمن معدن ابی و قاص قال استاذن  
عمر بن الخطاب علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عند السوة من قریش یکلمهم و ابی  
است از سنده بن ابی و قاص که از عسره مبشر است گفت و سناوی خواست عمر رضی الله عنه از ابی  
در آمدن بر آنحضرت و نزد آن حضرت زمان بود و از قریش که سخن می کرد و با آنحضرت مراد از و اج

باب مناقب عمر رضی الله عنه

الفصل الاول

مطهر آن حضرت که گفته بودی نمایند و بیشتر نه و بیش نمی بینند (باب مناقب عمر رضی)  
 از آنجمله آنحضرت بایشان میرسد نه عالیه اصوات هن در حالی که مانند بود آوازهای این زبان قلیما  
 امتاذن عمر قن. پس چون استیزان کرد عمر خواست در آید بر خاسته آن زبان فمادون الحجاب  
 پس شنید پس بر دهانها شونفت علی عمر و رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بضحك پس در آمد  
 عمر و حال آنکه آنحضرت خنده می کرد از بر خاستن و که بخت این زبان فقال اضحك الله منك پس گفت  
 عمر همیشه بخند انداخته ای نهالی و بدان ترا در خوشی و شادمانی رسول الله مقصود نیج از ضحك  
 آنحضرت و سوال از سبب آنست فقال الفی پس گفت بنهر صلی الله علیه و آله وسلم عجب  
 من هو لا المالاتی کن عندی شگفت کردم از این زبان که نزد من بود و دغوغای کرد و قلیما صبی  
 هو لك ابتذرن الحجاب پس وقتی که شنیدند و دانند ترا شنیدند و که بخت بسوی بروه قال عمر گفت  
 عمر خطاب آن زبان که در دهان او است ای دشمنان قسیدای خود که زبان رسول خود را نمی فهمید  
 در خود بری ادب و اندکی آنحضرت ستمی کند الهیمنی و لایقین رسول الله آیا بیت بیدار بر مرادی نهید  
 از من و بیت نمیدارید بنهر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم بیت بر سیدان و بر رک داشت  
 مهیا تر من و بر رکی انصاف خود است چنانکه از سلطان بیت می دادند و از دزد و غوث قلی نعم  
 اینت اقط و اغلاظ گفته زبان آدمی بود در شست و شوی و بخت تری از مردم و که فقال رسول الله پس گفت  
 بنهر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ایها این الخطاب دیگر هم بگوی در زیاد کن سخن و صلابت خود را  
 در دین و گفته ای. سر خطاب ای دیگر نامزد سکون عینه و مادر آخرت و بین ربی توین طلب زیادت  
 حدیث است بمعنی دیگر کوئی و الذی نفسی بیده ما لقیك الشيطان ما لکافیا قطبوا گفته آن کس که  
 بتبای ذات من درست قدرت اوست بیش نباید ترا شیطان و در حالی که مرده بود ای را بر که  
 الا ملک فیا غیر فیک که آنکه رفت و گرفت شیطان را ای دیگر را بخورده و بنویکها تو اندیشه و بیش  
 تو نوازده سنا و جهانکه و حدیث دیگر آمده است که شیطان می گوید تا سایه عمر فحی فلیح فاف و تشدید جهم  
 را و کشاد و میان و دو که و گویا مراد آنست که با آنکه راه کشاد است و می تواند که از یک جانب وی بگذرد  
 و با دو آن ترنس و بیت تو نمی کنه از راه که این میباید برادر این چاه مشق راه است متفق علیه  
 وقال الحمیدي زاد البر قانی بعد قوله یا رسول الله ما اضحكك چه بر خند این را و بر قانی بکسر موحه و فتح  
 است بر قانی بعد از قول وی یا رسول الله این لفظ را ما اضحكك چه بر خند این را و بر قانی بکسر موحه و فتح  
 آن و بعضی انصر بخر گفته اند نام محمد بن است منوب به بر قانی که قریه است بخوارزم ۳۰ و عن جابر  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم دخل الجنة فاذا ابوابا لم یصاها امرأة ابی طلحة  
 گفت آنحضرت که در آمد من بیت را بکس ناگهان بکس و ملاقی شدم بر میصام بنصر و او فتح هم و سکون

تختانی و صاه مهمل و کدو زن ابی عجم افسار می داد و رانسیس من مالک است (بها مع مناقب عمو زین) بود بعد از مالک تخت ابی طلحه آمد و او را عمیر صابغین محمد بنزی گویند و منی بختی است چو کی سفید که در گوشه چشم فرام آید و اگر و او آن کرد و غمیس گویند و صفت بختی و سفیدم آرد از پای می و اخشنه بخاوشین بختی من مغو خنن دیه سگون نین نیز آمد و قادر آخر حرکت و صوت و حسن نفی و فی المصراع خشنه جنین و آرد از آمدن از برف کردی و در فقلت من هلا پس گفتم من کبیرت این قالوا هلا بلال گفتند این بلال است و قصه بلال و رباب النملوح از کتاب الصلوة گذشته است و رایت فصر ایضا به جاریه دیدم کوشی و اگر در صحن دی زن جوانی است فقلت لمن هلا پس گفتم امر که است این قصر قالوا لعمر بن الخطاب گفتند عمر بن الخطاب راست فادع ان ادخله فانظر الیه پس خواستم که در آیم آن قصر را پس رفتم آنرا فدا کثرت غیر تک پس با و آوردم من و شک تر افقال عمر بابی الله و امی پس گفت عمر بد من و داد من فدای تو باد یا رسول الله اعلیک اشارة بآیه تو غیرت می برم و در بعضی روایات آمده است که عمر گفت آبا هست که برداشته است مرا خدا می تعالی که بتو آیا هست که به ایت کرده است مرا خدا اگر بتو متفق علیه ۴۰ و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بینما انا قائم رایت الناس یعرضون علی گفت آن حضرت در انشای آنکه من خواب گنده ام می یم غمدم و اگر عرض کردی شوند و نموده می شوند من و کذا فاید می شوند از پیش من و علیه قصص منها ما یبلغ الثانی و طال آنکه برین مردم پیراهنهاست بعضی از پیراهنها چیزی است که میرسد بستان داندی فتح مثله بسکون دال بستان زن بار و در بعضی نسخ الله می ضم مثله و کسر دال و تشدید یا جمع می چنانچه خلقی جمع علی فتح و سکون و منها ما دون ذلك و بعضی از ان پیراهنها چیزی است که فرد و کثر از آن است یعنی کونا نه از ان که بالای بدی باشد هم چنین تفسیر کرده اند این را و عرض علی عمر بن الخطاب و علیه قمیص یجوه و عرض کرده شد بر من عمر و حال آنکه برو می پیراهنی است که می کشد آنرا یعنی نماز من قالوا هلا اولت ذلك گفتند منی پس چنانچه و ایل کردی آنرا و بجه تغییر نمودی یا رسول الله قاله الدین گفت آن حضرت تا و ایل و تغییر کردم آنرا بدین که دین دی از همه در از تو کاتر نامراست و تغییر قمیص بدین بهجت آنکه سبب سحر و زینت و ثقل است متفق علیه ۴۰ و عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول بینما انا قائم اتیت بقلح لیکن پس گفت این عمر شنیدم آن حضرت را که می گفت در انشای آنکه من خواب گنده ام آورد و شدیم بقدحی از شیر یعنی قدح شیر کس بمن آرد و داد و خشریت پس نوشیدم من آن شیر را حتی انی لاری الری یخرج فی اظفاری فاما که بدستی من بر آئینه دیدم سبیر ابی را که می بر آید و در ناخنان من از جفت سبیری آن شیر دگر از ان آن در می بکشد و او تشدید یا سبیر ابی ثم اطمیت

فضلنی، عمر بن الخطاب پسر و آدم من زبانی خود را بپند (باینهنا قلب عمر رخص)  
 آنکه از خود زود و بیانی ساده عمر بن خطاب را قبالوا فاما اوله کنه س چه چیز تاویل و تعبیر کردی  
 آنرا باز رسول الله قال المعلم کت قیمر کردم آنرا با علم و گفته اند که صورت مثالی علم و دان عالم این  
 است هر که در خواب بید که شیرینی خود و شیرش آنست که علم خالص نافع نصیب او کرد و در وجه مشابیه  
 میان علم و شیر بسیار است که لا تخفی و کما تجزوف عظامه عین بکبای می و در خواب می بیند که سبوی نو تاز از  
 شیر لیس شیرین چنک و در پیش دارد و در اندر بزرده است و الحمد لله مبتقی علیده ۶۶ و عن ابی  
 هريرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول بیننا انما نائم را یعنی حلی قلب  
 علیه السلام لو گفت ابوهریره شنیدم آن حضرت را که می گفت در آسای آنکه من در خواب می بینم خود را  
 بر سر جای که بران دیو می است قلب فتح قات و کسر لام چاه سر که دنا کرده و چاهی که آنرا بسرب  
 و خشت بنا کرده باشند طوی گویند و گفته اند که قلب و بدنه طوی تا معلوم نمرد که هست اهل دین موقوف بر  
 معانی مطلوبه است نه بر قوالب معموله فترعت مشهاتما شاء الله بکس آب کشیده ام من از ان چاه آن  
 قدر که خواسته است خدا تعالی شتم الله ها این ابی تحافه پسر که خمت و بود ابو بکر را بصره قات یعنی  
 ابو بکر صدیق و ابو قحافه کبیرت پدر ابو بکر است و نام او عثمان صحابی است و تازان خلافت ابو بکر بوده  
 است و ابو بکر رضی عنه در جبات از قات بافته ففزع معها ذنوبا او ذنوبین و نس کشید  
 ابو بکر از ان چاه و لیک و لیا و دد و شکب را دی است و صحیح و وایت ذنوبین است آیت است  
 قلت زمان خلافت منی که دو سال و جزی است و ذنوب بفتح ذال مجحه و لو کلان بثر آب و فی فزع  
 خفف و در کشیدن ابو بکر سستی و ناتوانی است و درین نقض و خط و دستبر که اری بکری نیست و نه  
 اثبات قضیات عمر بروی بلکه اخبار است از کمی مدت و لایت وی و کثرت انتفاع مردم در  
 ولایت عمر و بعضی تفسیر کرده اند ضعف را بخری و مهربانی نه سستی و ناتوانی و الله یفهر له ضعفه  
 و خدا ایام زرد ابو بکر را درین اثبات نسبت گمانی و تقصیری نیست با ابو بکر رضی عنه بلکه این کلمه  
 هم چنین زبان زد عرب و عارفان ایشان است که می گویند کلان چنین کرده شد ایام زرد و اثم استعجالت  
 غو با پسر گشت و لو غرب بفتح غین مجحه و سکون و او یو عظم که گرفته بشود و از پوشت گاو و غرب بفتح  
 و آلی که شابل است میان چاه و حوض ها مثلها این الخطاب بکس که کت آنرا عمر رضی عنه  
 اثبات است بکثرت قوج و اتساع بلاد اسلام در زمان عمر رضی عنه فلهما از عبقر و نامن  
 الناس یعزج نزع عمرو پس ندیدم من قوی و سخت از مردم تا که شکند آب را هم چو کشیدن عمرو  
 اعجز می بفتح عین مهله و سکون یا و قتم قات کامل از هر چیز و عمر در رکعت قوم و قوی و سخت ترین ایشان  
 حتی ضرب الناس بعطن ما آنکه زود آمد میان و را است که در اندر خود و عین ففزعین جای نشست شتران

شتران و گوسفندان که در حوض و آب آشامید است با شفاع و استسماع (باب مناقب عمر رضی)  
 صغیر و کبیر در زمان خلافت و دولت وی و فی روایة ابن عمر و در روایت ابن عمر این چنین آمده که  
 ثم اعد لها ابن الخطاب من يدا أبي بكر ستر كرمت ولور اعمر بن الخطاب از دست ابی بکر فاستحالت  
 فی يدا غرابا بس گشت آن دلو و دست عمر غراب ظاهر روایت ابی بکر و دلالت دارد بر آنکه  
 غراب کشتن و پیش از کوفتن است فلما از حبقر یا یغری فریاد پس مذموم من عبقری را که  
 عمل میکنند هم چون عمل عمر و قطع می کنند هم چون قطع وی و فریاد فتح فادسکون و او تخفیف یابد بکسر را و نشد به  
 با و طایل آنکه نشد به کزده به معنی قطع است و به معنی قطع حرم برای سوز و جز آن آید و مراد اصلاح کار و خوب  
 ساختن آن افتد فی المصراع غری بریدن سوز و نوش و آن مانند آن فریاد الادیم بریدم حرم را و به اصلاح  
 و انحریت بریدم بر وجه فساد حتی روی الناس و ضربوا بطن ما آنکه سیراب شد مذموم و زود با جور  
 روی فتح را و کسر را و متفق علیه \* الفصل الثانی \* عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال  
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الله جعل الحق على لسان عمر و قلبه بدر بن حذافی تعالی  
 پیدا کرده است و جاری گردانیده است حق را بر زبان عمر و دل وی رواه الترمذی و فی روایة  
 ابی داؤد عن ابی ذر و در روایت ابی داؤد از ابی ذر این چنین آمده است که قال گفتم آنحضرت  
 ان الله وضع الحق على لسان عمر يقول به هذا انی تعالی نهاده است حق را بر زبان عمر می گوید بحیث \* و عن  
 علی رضی الله عنه قال ما كنا بعد ان المصمينة ينطق علي لسان عمر گفتم علی رضی الله عنه بنو ویم  
 ما که دزدی داشتیم این که مکینه نطق می کند بر زبان عمر یعنی عمر نطق می کند به چیزی که ساکن گردد و آدم  
 کبر و بان چهره نفوس و اطمینان پذیرد بان قلوب و این امر غیبی است که انداخته شد بر زبان او و احتمال  
 دارد که مراد مکینه فرشته باشد که الهم بنی کند حق را که اطفال النور و بشتی و رواه البیهقی فی دلائل  
 النبوة \* و عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال اللهم احملوا لاسلام  
 ما بین جبل من هاشم او بعد من الخطاب روایت است از ابن عباس از آنحضرت که گفت و دعا  
 کرد خداوند عز و غالب گردان وین اسلام را با تو حمل من هشام یا عمر بن الخطاب یعنی  
 سنگان گردان یکی ازین دو را تا بسبب آن اسلام قوت گیرد و فاصمیح عمر بس صبح کرد و عمر ففلا  
 صلی البی بیس پیش آمد عمر اول روز بر سر صلی الله علیه وآله و سلم فاسلم بس اسلام آورد  
 و قصه اسلام وی رضی الله عنه عجیب است مذکور است و ترجمه وی ثم صلی فی المسجد ظاهر  
 بسیر نماز گذارد آنحضرت در مسجد اشکار او پیش از اسلام وی هیچ مجلس نماز اشکار عالمی توانست  
 گذارد و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مخفی بود در دار ارقم و رواه احمد و الترمذی \* و عن  
 جابر قال قال عمر لا بی بکر یا غیر الماس بعد رسول الله گفتم جابر که گفت عمر مرا بی بکر را بی





رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سلامت می ورست و عبادت (باب مناقب هور رض) است و دلالت کرد و نیز بر آنکه بهاج اصوات نسبتاً مباح است اگر خالی باشد از فتنه کذا اقالوا و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم قرض نکرد و نه گرفتاری و همین فرمود که اگر ندید که در دین و دنیا بهجت آنکه تعنی مباح است شبهه که هست در دین است فرمود اگر او را بفرزند کرد و بکن فافهم فجعلت تضرب پس گشت آن زن که می زد دین را فذلجل ابو بکر و هی تضرب پس در آمد در مجلس ابوبکر رضی الله عنه و حال آنکه آن زن دین می زد ثم دخل علی و هی تضرب و بعد از آن در آمد علی رضی الله عنه و آن زن دین می زد ثم دخل عثمان و هی تضرب پس در آمد عثمان رضی الله عنه و دوی می زد و دین ثم دخل صحر بعد از آن در آمد عمر رضی الله عنه فالقت الدف تحت ارجلها پس انداخت آن زن دین را از بر دبر خو و ثم فعلت علیها بستر نشست بر دین و پنهان کرد فقالت رحول الله پس گفت و تبرکذا صلی الله علیه و آله وسلم ان الشیطان لیخاف منک یا عمر بدست شیطان هر آینه می ترسد از تو ای عمر انی كنت جالسا و هی تضرب بدست من بودم نشسته و دوی می زد و دین فذلجل ابو بکر و هی تضرب ثم دخل علی و هی تضرب ثم دخل عثمان و هی تضرب فلما دخلت انبت یا عمر القت الدف پس وقتی که در آمدی توانی باخت دی دین را و روزه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح غریب اشکال درین حدیث آنست که چگونه تقریر کرد آن حضرت فعل آن زن را تخمیت بانه امر کرد او را بدین و هم چنین نزد دخول ابوبکر و عثمان و نام کرد آن را در آخر شیطان جواب می گویند که چون اعتقاد کرد آن زن بر کشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سلامت نعمتی از خدا موجب شکر گذاری و سرور و شادمانی و در واقع هم چنین است امر کرد او را بوقایف نذر دوی و بگردن آمد دین زون از صفت ابوبکر صفت عثمانیت و از کراهت با سنجاب و لیکن این حاصل می شود باونی و اقل آن و چون زیاده از حد تجاوز کرد و بدید که ده کشید و موافق افتاد و وقت آمدن عمر گفت آنحضرت آنچه گفت و اشارت کرد و بهنج زیادت و استیسا و از آن و کردن آن بی ضرورت و عصبانیت نکرد و باید فریم ناکند و اما ترکی کردن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم دو جاریه را که در ایام پیشش عایشه رضی الله عنها دین می زدند و تنی می کردند و عدم دیدن آن یک حدی و آن ظاهر و استمراد است از جنت بودن ایام عید پس حالاته متفادند بعضی اقمضای استمراد میکنند و بعضی اقرضا می گفته ذکر کرد این کلام را نوربشتی و نقل کرده است از وی یحیی و الله اعلم و عین عایشه قالت کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم جالسا گشت عایشه و آنحضرت نشسته فسمعنا لفظا پس شنیدیم ما آواز دوی درسم را و لفظ شخ نام و عین مجمله مفتوحه بین بانگ و خروش و صوت ضعیف و شنیدیم

از خردان را افتخار رسول الله پس ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه (باب مناقب پیغمبر خدا)  
 وآله وسلم فاذا حبشتم لزوجن حبشتم بائین می گوید در محس می کند در قرن برای و فادون  
 بائین کوفتن و الصبیان حولها و حال آنکه کودکان گرد او بند و ایشان بنزد قص می کنند فقال  
 یا عایشة اعالی بفتح لام فانظری پس گفت آن حضرت ای عایشه با پس بین و نماش کن فحسنت  
 و وضعت لیسلی علی منکب رسول الله پس آدم و نهادم هر دو و لویه خود را بر دوش پیغمبر خدا  
 صلی الله علیه وآله وسلم و لویه بطح لام و سکون و همما استخوانی که جای دو بدن لویه است از خضاره  
 و ذقن از هر دو جانب فجعلت انظرا لیهما ما بین المنکب الی راسه پس کشتم من که نظری کنم  
 بسوی جنبه میان دوش آن حضرت تا مردی فقال لی اما شبعت اما شبعت پس گفت مرا آنحضرت  
 آسیر نشده آسیر نشده ابن عباس فرمود و فجعلت اقول لا پس کشتم من که می گویم  
 سیر شده ام لا نظرم من لقی عتده ناله پیغمبر خدا در آن حضرت در محبت داشتن وی را اطلب  
 بوی رضای مرا اذ طلع عمر فارض الناس انهما ناکاه پید اند عمر پس متزق و پریشان شد مردم  
 از هیبت عمر از رضای به تشدید خند مردم از آن امر فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه وآله وسلم انی لا نظرا لیهما طین الجن والانس قد فر و ان عمر بدستی من نگاه می کنم بر سر  
 شبلانان بر می و آدمی که به تحقیق می گرداند از عمر قائلت فوجعت گفت عایشه پس باز کشتم و کند ایشان  
 و بین ایشان را گویا این قول باعتبار بودن او ست و در صورت لهو و لعب الا بگونه میدید آنرا آنحضرت  
 می نمود عایشه را و توحیه این در حدیث نیز مثل توحیه عایشه سابق است و رواه العزمی و قال هذا حدیث  
 عن صحیح غریب بدانکه حدیث لعن و رخص جنبه در صحیحین بطریق دیگر نیز آمده که جنبه در سجد بخراب  
 خود با نای می گردیدند و آنحضرت عایشه را می نمود پس عمر آمد و منع نکرد و سنگ زد و گفت پس  
 آن حضرت فرمود که از با عمر که امر از روز عید است یعنی در روز عید چیزی از جنس لهو و لعب مباح است  
 و نیز درین حدیث ذکر امر آه حبشیه و صبیان است احتیاج باین نیست که گفته شود که عایشه چون نظری کرد  
 با جانب و جواب داده شود که وی منبره بود در آن زمان و شاید که این واقعیه دیگر است که نزد  
 روایت کرد و آن دیگر است که شنبین کرده اند و الله اعلم **فصل الثالث** عن انس و  
 ابن عمرو رضی الله عنهما ان عمر قال وافقت ربی فی ثلاث گفت عمر موافقت کردم من بر هر دو و خدا خود را در  
 سه خصلت قلت یکی آنست که کنتم من یار رسول الله لو اتخذنا من مقام ابراهیم مصالی اگر می گرفتیم  
 ما از مقام ابراهیم جای نماز ما را به پیغمبر می بود یعنی برای نماز در مقام ابراهیم می ایستادیم و مقام ابراهیم  
 عبادت است از سنگی که در وی اثر قدمهای ابراهیم است و آن در پیش کعبه میبود و فتنلت پس  
 فرود آمد آیت کریمه اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی و قلت و دوم آنکه کنتم یار رسول الله یدخل

يدخل على نسائك البور والفاخرى در آید مرزبان تو یکو که و بدکار (باب مناقب عمر رض)  
 یعنی این مناسب شان و عظمت تو نمی بینم فلما امرتهن ان یتحجین پس اگر امری کردی زبان  
 خود را که در پرده باشند و پیش مردم نیامد بهتر بودی فتمزت آية الحجاب پس فردا آیت حجاب  
 این حجاب که واجب بود بر نسای آنحضرت جز ستر و دلت است که بر همه زنان واجبست به تفصیلی که در  
 فقه مذکور است حجاب باین معنی است که به شخص خود را که پرده حائهای پوشیده و مستور باشد پیش  
 مردم نیاید و این خاصه از دواج مطهره است و اجتمع نساء النبی صلی الله علیه و آله وسلم فی الفیرة  
 سیوم آنست که مجتمع و متفق شدند زنان آنحضرت در قصه شرب خسل پس آنحضرت غسل را حرام  
 کرد و ایند بر خود فقلت پس گفتم من حسی و به ان طلقن ان یبدلن له ازواجنا بخیر امن کن نزدیک  
 است پرده و دگر دی صلی الله علیه و آله وسلم اگر طلاق دهد شما را که بدل کرد اند او را زنان بهتر از شما  
 فتمزت کلک پس فردا آمد این آیت هم چنین موافق لفظ و معنی و فی روایة لابن حمزة قال قال  
 عمر و در روایتی مران عمر را این چنین آمده است که گفت این عمر گفت عمر و افقت ربی ففی ثلث موافقت  
 کردم من پرده و دگر خود را در سه جایی مقام ابراهیم و فی الحجاب و فی الشاری بدلیگی و نماز  
 گذاردن و در مقام ابراهیم دویم حکم کردن بحجاب مرزبان آنحضرت راست بوم و اسیران پدر که حکم کردم  
 بکشتن اسیران غزو و بدو آنحضرت به مشاورت لیلی مکر قذیه کرمت و خلاص کرد پس آیت نازل شد  
 متفق علیه اگر گفته شود که موافقات عمر آنچه ازین حدیث مفهوم شده اینست باجماع و سابق گفته شد  
 که بیست است بلکه زیاده جوابش آنست که تخصیص نیست منع نمی کند زیاد و او ثابت بد که در آن وقت  
 تقریباً ذکر همین سه چیز شده باشد پس ذکر کرد آن را ۴۵ و عن ابن مسعود قال فضل  
 الناس عمر ابن الخطاب رضی الله عنه باریع تفصیل داده شد مردم را عمر بجهاد و جهیزه کوا لاساری  
 یوم بد را عمر یقتلهم یکی مذکور اسیران و دزدان که امر کرد عمر بقتل ایشان فانزل الله تعالی پس  
 فرستاد خدای تعالی این آیت را که لولا کتاب من الله سبق لمشکم فیما اخذتم هذا عظیم و تمام  
 این قصه مذکور است و تفسیر این آیت در سوره انفال و بدلی کوا الحجاب و دیگر بد که کردن عمر  
 حجاب را امر نساء الفبی امر کرد زنان پیغمبر را صلی الله علیه و آله وسلم ان یتحجین که حجاب کنند و  
 در پرده باشند فقالت له زینب پس گفت عمر را زینب بنت جحش که یکی از ازواج مطهره است و ادک  
 علیه یا ابن الخطاب و بدستی تو آیا حکمی کنی بر ما ای پسر خطاب و الوحی یفزل فی بیوتنا و  
 حال آنکه وحی فردی آید در خانه های ما فانزل الله پس فرستاد خدای تعالی این آیت را و اذا سألتموهن  
 متاعا و چون طلب کنید شمای مسلمانان ازین زنان منافی را فاسألوهن من وراء حجاب پس طلب  
 کنید از پس پرده مناع چیزی که بدان منعت گرفته شود از اسباب خانه و عبره و بلا عوت النبی دیگر

بدعی بنیبر صلی الله علیه وآله وسلم که کرد اللهم اید الاسلام (یا یا ب منا قید عمر و رض)  
 بعد از خداوند اتوی گردان و بن اسلام را باسلام عمر و بنو ائه چهارم فضل داده شد عمر بر مردم برای فکر  
 وی فی ابی بنکر در بیعت ابی بکر رضی الله عنهما کان اول ناس بایعه بود عمر نخستین مردمان که  
 بیعت کرد ابو بکر را رواه احمد ۳۳ و عی ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله  
 وسلم ذاک الرجل ارفع امتی درجه فی الجنة آن مرد بلند مرتبه است من است از روی مرتبه و ده  
 بهشت همین طور بطریق ابهام فرمودن بنیبر نکر که آن مرد کیست و مقصود آن بود که تا که شش گفته و بعد  
 و بعد تا بعد که آن مرتبه را داده باشد و آن مرتبه یافته نمی شود مگر موافقت و غایت جد بر طاعت و عبادات و انصاف  
 با خلاق و کمالات و نیاز که مردی رفته باشد که شصت است باین صفات پس اشادت کرد آنحضرت بر  
 ماهر که شصت کرد و بدین ارفع است درجه وی و بر هر تقدیر قال ابو سعید و الله ما کننا نری ذلک الرجل  
 الا عمر بن الخطاب گفت ابو سعید خدا سوگند نبودیم ما که گمان بریم آن مرد را که کیست مگر عمر بن الخطاب  
 را از جهت آنچه می دیدیم و روی از خیرات و مبرات بحجت میبایست در شان او در نعمت همگان اولیکن  
 لازم نمی آید که بطریق قطع و یقین که وی افضل باشد از خیر و درین جنات و کمالات پس لازم نیاید  
 بودن و فی النفس از ابی بکر هم چنین توفیر کرده اند این حدیث را فافهم و قوی وی حتی مضی بسبیل  
 تا آنکه کند شصت عمر را و خود کمالات است ایضا از موت وی و اسرار وی برین حال در مدت عمر خود رواه  
 ابن ماجه و عی ابی بکر روایت است از اسلام که مولی عمر است و از نایبین است و اسلام نام ابو ارفع  
 نیز هست که صحابی است اما ظاهر آنست که ابی بکر اسلام مولی عمر را داشت پدر زید بن اسلام قتال حالنی ابن  
 عمر عن بعض شانه گفت اسلام سوال کرد مرا ابن عمر از بعضی احوال عمر فاجوبه پس خبر دادم من او را  
 قال گفت اسلام و بیان آنچه خبر داد از حال عمر ما روایت احدا قطعا بعد رسول الله ندیدم من هیچ یکی  
 را بعد از بنیبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم من حین قبض از آن هنگام که وفات یافت آنحضرت  
 کان اجد و اجود حتی انتهی من عمر که باشد وی بگوشتش نزدیگر از عمر و در اعمال خیر تا آنکه به نهایت  
 رسید یعنی تا آخر عمر و گفته اند که این محمول است بر زمان خلافت وی رضی الله عنه تا ابو بکر رضی الله عنه  
 از بن عموم بر آید رواه البخاری و عی المسور بکسریم و سکون سین مهمله بن مخزنه فتح  
 میم و سکون خاء بحکم قرشی زهری خواهر زاده عبد الرحمن بن عوف است و صحابی عقیبر است که بعد از هجرت  
 بد سال بکه توله کرده آورده اند او را بمدینه سه شمان پس دید آنحضرت را و شدید و یاد داشت قال لما  
 طعن عمر جعل یألم گفت مسوده نگاهی که بخروج کردانید شد عمر گشت عمر که در دظالمی کند فقال له ابن  
 عباس پس گفت مرا عمر را ابن عباس و کانه یحیر عه بنم و کسر زای میشد و گویا که ابن عباس نسبت  
 بخرع دبی صبری می کند یاد و می کند از وی خرع را یا امیر المؤمنین و لا کل ذلک و نه این به خرع باید کرد

و مبالغه در آن باید نمود لکن صحبت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم (باب مناقب ابی بکر و عمر رض)  
بهر آید. تحقیق صحبت داشته تو پیغمبر خدا را فاحشست صحبت به پس نیک داشتنی تو صحبت آنحضرت را بر عایت  
حق و آداب ثم فارقک و هو عنک راض. سر جدائی کرد آنحضرت را و حال آنکه آنحضرت از تو  
راضی بود ثم صحبت ابی بکر. سر صحبت داشتنی تو ابی بکر را فاحشست صحبت به ثم فارقک و هو عنک راض  
ثم صحبت المسلمین فاحشست صحبت به پس صحبت داشتنی مسلمانان را پس نیک کردی صحبت  
ایشان را و لکن فارقتهم لغير قبحهم و هم عنک راضون و هر آینه اگر مفارقت می کنی تو ایشان را بهر آینه  
مفارقت می کنی ایشان را و در حالی که ایشان از تو راضی اند قال اما ما ذکرک من صحبت رسول الله  
گفت حمرا ما آنچه ذکر کردی تو از صحبت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و رضای او فانیما  
ذلك من من الله من به علی پس آن نیست که نمشی از خدا که منت نهادن است بان بر من منت دادن  
و منت نهادن و اما ما ذکرک من صحبت ابی بکر و رضای او آنچه ذکر کردی تو از صحبت ابی بکر و رضای  
وی فانیما ذلك من من الله من به علی و اما با تری جزعی فهو من اجلک و من اجل اصحابک و اما آنچه  
می بینی تو از ناشکیبائی من. پس آن از هر وقت دانه را ماران تو یعنی از جنت نعم مسلمانان است که حال  
ایشان چه خواهد بود و چه خواهند کرد و الله لموان لی طلاع الارض ذهابا سو گند اگر ثابت شود که مرا بری  
زمین است از طلاع و طلاع با سر طای فتهام بری هر چیزی لاقتلایت به من عذاب الله هر آینه قدیر میده ادم  
بوی از عذاب خدا قبل آن آراه. پس از آنکه پیغمبر خدا را ملاقات کنیم او را و ظاهر آنست که ضمیر  
او را راجع بعذاب باشد قدیر بکسر فاسر بها و سر خرید و بانی و صیایای سر مرضی اسم عم و کلمات او در وقت رحلت  
در احادیث صحیحین بسیار مذکور است و رواة البخاری ۱۲ باب مناقب ابی بکر و عمر رضی الله عنهما  
چون واقع شده است ذکر ششچین معاد در بعضی احادیث عقیم که موصوفت بای دیگر در ذکر آن احادیث و  
به تحقیق بودند رضی الله عنهما مذکور معاد اکثر احوال از جنت بودند و در پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
و سرتاب گاه و بگاه در گذار سبب از مونس در امور و به صاحب و مقادیر خست روی در جمیع اوقات و احوال  
۱۲ الفصل الاول عن ابی هريرة عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال بینما رجل یسوق  
بقرة اذ اعینى گفت ابو هریره در آسای آنکه هر دی میراند که بر آما گاه مانده شده آنمزد و فر کینه پارس سوار شد آن مرد  
آن بقرة را فقال اننا لم نخلق لهذا پس گفت آن بقرة بدست من باید اگر دهنشده ایم برای این یعنی  
سوارى انما خلقنا لحر ائمة الارض یدار که دهنشده ایم ما را برای کشت و کار زمین در بنجالات است  
بر آنکه سوار شدن گاو و بار کردن بر دی غیر مرضی است و ششچ این حجر کفتم که استدلال کرده شد  
است باین بر آنکه جواهرها استخوان که دهنشوند که در چیزی که جاری شده است عاوت با استخوان  
آنها در آن جزو استخوان دارد که این اشارت بشاوش باشد باولی و افضل یعنی بهتر آنست که در آنچه حذر

باب مناقب ابی بکر و عمر رضی الله عنهما

الفصل الاول

است از خفاقت کار برده شوند و الا حقیقت خضر مراد نیست که (باب مناقبت انبی بکرو و عیروص)  
البته در حرث استمال کنند زیرا که از جمله آنچه مخلوق اند آنها برای آن ذبح و اکل است با شفاقی فقال  
الناس بس تعجب کردند مردم و گفتند سبحان الله بقره حکم باکی مرید ای راگادی سنی می کند فقال  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فانی اومن به انابس گفت آنحضرت پس بدستی من ایمان می آورم  
ایمن یعنی بزرگوارم بقره که حق است و از جمله دشمن و خیال با از القای شیطان نیست یا نایب وی گفت که آنها  
مخاطب نیستند مگر برای حرث و ابرو بکر و حضور ایمان می آورند ابو بکر و عمر و قتیص ایشانند که از برای  
اشارت است بقوت و کمال ایمان ایشان اگر گویند که ابو بکر و عمر رضی الله عنهما این را ندانستند و نشنیدند و  
صادق نشد از ایشان ایمان بران بس چون فرمود ایمان می آورند بدان ابو بکر و عمر و ابش آن که مراد آنست  
که این امری است که از ایشان او آنست که اگر مطلع شوند بر آن ایمان آورند بآن و تصدیق کنند بدان و  
تردد و شک نه کنند در آن و ما هفتادم و شصت و نه ابو بکر و عمر آنجا حاضر این مباحثه است و مدح و قد را ایشان  
یعنی اگر حاضر نمی بودند اجتماع داشت که بخصیص ذکر ایشان اتفاق بی تواریف حضور و ایشان می بود و  
چون مدح و ذکر ایشان درین باب غایب نگردد و ادخل شد در مقصود و تخریج شد در آن که ذکر به جهت کمال  
و قوت ایمان است نفاهم و فقال و گفت ابو بکر و قتیص را جل فی خضم الله در انسانی آنکه مردی بود در  
کوسه پندان که مراد ابو بکر از حدیث علی شاة معهما ماگاه در آمد کرگ بر کوسه پندی از آن کوسه پندان  
فاخلها پس گرفت کرگ آن کوسه پند را افتاد و کبر صاحبها پس بوی آمدند آن کوسه پند را صاحب  
کوسه پند فاستنقلها پس رفت که کوسه پند را استنقل و انقاد و تفرقه را بیدار کنی و از کسی فقال  
له الله یب فمن لها یوم السبع یوم لا داعی لها غیر یی پس گفت مر آن مرد در آن کرگ پس بکست  
نگاه بان مرا این کوسه پند را یعنی مرخص انداز و از سبع روزی که نیست بچرا آمد و مر آن را بچرا من یوم  
السبع نه سکون با وضعم آن مرد و روایت است و متعدد و مختلف آمده و در بیان آن اقوال امامیه سکون گفته  
اند که مراد بآن روز قتیص است که مردم به حرکت یکدیگر افتاد باشند و کوسه پندان را بی راجی بگذارند و سبع  
و سباح به معنی ترک و اتمال آمده است و سبع به معنی مهمل آمده و چون بی داعی گذاشته شد که با داعی  
آنها زیاده اند پس این احباب است از ذبیب بوجو شداید و دن که واقع خواهند شد و بعضی گفته اند که  
یوم السبع نه سکون نام عید است که ایشان را بود و رجالیست که جمعی شده در آن برای موسم که از میدانست  
ایشان را از مهر مزدی گذاشته و در آن مواشی را پس می خود و دندان را از ذیاب پس گویا کرگ چرداد  
از گذشته که در آن روز که نگاهبان کوسه پند ان می شد که بواحد و ده گاهانی آنها می کشی بار و عید که باقی و  
دایم است که نگاهبانی آنها در آن روز خواهد کرد و اما بضم بعضی و نه و آن نیز همین معانی و اجتماع  
دارد و راجع باین می تواند شد و بعضی گفته بضم نیز به معنی روز عید است و از مشارق گفته است که بعضی

که بعضی گفته که این لغویوم اسبج است به تخانیه به معنی ضایع شدن (باب مناقب ابی بکر و عمر رض)  
و سبج به معنی ضایع است فقال الناس سبحان الله ذی ب یتکلم پس گفته و تعجب کردند مردم  
که کرگ کنی کند فقال پس گفت آنحضرت او من به افاد ابو بکر و عمر و ما همائم متفق  
علیه ۲۰ و عن ابن عباس قال انی لواقف فی قوم گفت ابن عباس بد رستی من بر آئینه استاده بودم  
و در کردی یعنی در روز وفات عمر قبل عوا الله لعمر پس دعا نمیکردند آن کرد برای عمر و قد وضع  
علی هریزه و به تحقیق نهاده شد و به عمر بر تخت دی برای غسل دادن بعد از موت اذ ارجل من خلعی  
قد وضع مرفقه علی منکبنا گاه مزدی از میان آن قوم که دعای بخری کردند برای عمر از پس من  
حاضر است در حالی که به تحقیق نهاده ابرنج خود را بر دو شش من یقول یرحمک الله می گوید آن مرد رحمت کند ترا  
خدا ای تنائی خطاب برای عمر است رضی الله عنه انی لا رجوان یجعلک الله مع صاحبک بد رستی  
من بر آئینه امیه میدارم که بگرداند ترا خدا ای تنائی باد و یار تو یعنی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ابو بکر  
رضی الله عنه و کرد این را با ایشان در خبر و یاد و حظیره قدس مراد است لا فی کثیر اما کنت اسبج  
رسول الله زیرا که من بسیار بودم که می شنیدم علیه السلام خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یقول می گفت  
کنت و ابو بکر و عمر بودم من و ابو بکر و عمر و فعلت و ابو بکر و عمر و کردم من و ابو بکر و عمر و انطلقت  
و ابو بکر و عمر و در آن شدم من و ابو بکر و عمر و فعلت و ابو بکر و عمر و در آمد من و ابو بکر و عمر و خیر جنت  
و ابو بکر و عمر و در آن آمد من و ابو بکر و عمر و فعلت فاذا علی بن ابی طالب پس باز ناکه بستم  
من پس ناگاه آن مرد علی مرتضی است رضی الله عنه متفق علیه ۲۸ الفصل الثانی \* عن ابی  
صعید الخدری ان العبی صلی الله علیه و آله و سلم قال ان اهل الجنة لیتر اذن اهل علیین  
و دایت است از ابی سعید که آنحضرت گفت که بهشتیان می بینند اهل علیین را با کمر عین و لام  
و نشه بدیام اولی و سکون نایه و در قاموس گفته که علیین مقامی است در آسمان هفتم که حدودی گفته  
بسون می رود احوال مومنان و بعضی گفته اند که اسم دیوان ملائکه حفظه است که بر داشته می شود بدان احوال  
صالحان و تحقیق این اقفا در شرح کرده شده است کما تقرن الکوکب الدری فی افق السماء چنانکه  
می بیند شامساره سخت روشن و آرد گواه آسمان که ستاره و در گواه روشن تر می نماید و در می نشینم  
وال دگر راء شده و بای نسبت تشبیه بر رضی مرادید و افاده روشن و صفا و ان ایا بکر و عمر  
منهم و بد رستی ابابکر و عمر از ایشان اند یعنی اهل علیین و انحصار زیاده اند و افزودند این بر دود و نسبت  
فضل و شرف یا زیاده و افزودند از بودن ایشان اهل علیین و به نهایت رسیده اند در فضل و شرف  
رواه فی شرح السنة و روی نحوه ابو داؤد و الترمذی و ابن ماجه ۲۰ و عن انس قال قال رسول  
الله صلی الله علیه و آله و سلم ابو بکر و عمر صید اکھول اهل الجنة ابو بکر و عمر هر دو بهر کوبل

بهشتیان اند من الاولین والاخرین از پیشینیان و پسینیان آل (با صفتا قبل ابی بکر و عمر رضی  
 الذین و المؤمنین که ابتدا و پس و کمال جمع کمال است فتح کاف و کون که کسی که رسید و است  
 اورا میری یا کسی که از می یا از می و چهار کد شده یا پنجاه و یک کدانی القاموس و فی التراج کمال مردمان  
 سال اکتال و دوباره شدن و تمام رسیده نجات و وظیفه ایشان به دولت با اعتبار حال ایشان  
 در دنیا است و الا در بهشت کمال نمی باشد بنسب معنی آنست که سید کسانی اند که کمال هر دوز در و پاد  
 چون سید پیران باشند سید جوانان نیز باشند و بعضی گفته اند که مراد بکمال اینجا حلیم و عاقل است یعنی  
 می در آمد و ایشان را خدا می در بهشت حلیم و عاقل و راه الترمذی و رواه ابن ماجه عن علي  
 رضي الله عنه ۳۰ و عن حذيفة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اني لا ادرى ما  
 بقاى فيكم قلت حذيفة که از کبار صحابه و واقف بر رسول الله است که گفت آنحضرت بدرستی من در  
 نمی یابم که چیست و چند است زندگان و ماندن من در میان شما فاعتقوا بأبائكم من بعدى ابي بکر و عمر  
 پس سبابت و بر سر دی کنید بآن و در کس که پس از من خلیفه من خواهند بود و آن و در کس که ام  
 اند ابو بکر و عمر و راه الترمذی ۳۰ و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا  
 دخل المهيكل لم يرفع احد واهه غیر ابی بکر و عمر بود آنحضرت چون می در آمد مسجد را بر نیمه است  
 هیچ یکی سر خود را بر او بکمر و عمر کان یتبسمان آلیه و یتبسم اليهما بود ابو بکر و عمر که تبسم می کردند بفرقه  
 کردن بسوی آنحضرت و تبسم می کرد آنحضرت نظر کردن بسوی ایشان و این را خاصیت محبت و عادت  
 میجان است که چون بر دی بکمر نظر افتد بی اختیار تبسم کند و شد و راه الترمذی و قال هذا  
 حديث غريب ۳۰ و عن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم خرج ذات يوم و دخل المسجد  
 و روايت است از ابن عمر که آنحضرت بیرون آمد یعنی از جوار خود بکمر و می در آمد در مسجد شریف و ابو بکر  
 و عمر احد هما عن يمينه و الاخر عن شماله و ابو بکر و عمر یکی ازین دو جانب راست آنحضرت بود  
 و دیگری در جانب چپ و هو احد یا یلهیما در آنحضرت گیرند بود و دستهای ایشان را فقال هكذا نبعت  
 يوم القيمة پس گفت آنحضرت هم چنین برانگیخته می شویم و روز قیامت رواه الترمذی و قال هذا  
 حديث غريب ۳۱ و عن عبد الله بن حنطب لفتح حاذق و صاحبین میان هر دو نون ساکن ذکر کرد  
 است او را صاحب جامع الاصول در صحابه و بعضی گفته اند که نیست صحبت مراد و می تابعی  
 است و لیکن تابعی کبراست و مختار ترمذی همین است ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم  
 رأي ابا بکر و عمر و روايت است از وی که آنحضرت دید ابو بکر و عمر و فقال هذا ان السمع والبصر  
 پس گفت آنحضرت این دو بمنظر شنوائی و بینائی اند یعنی ایشان میان مسلمانان بمنزله گوش و چشم اند در  
 حسد نسبت بسایر اعضاء و شرف و نقاس است و نزدیک با من معنی است که بعضی گفته اند که مثل ایشان در



وین بمنزل صبح و بصر است در جسد ایشان نسبت بمن بمنزل صبح (باب مناقب ابی بکر و عمر رض).  
 و بصر اندکی شنوم بایشان و می بینم بایشان و این را هیچ می کرد و به معنی وزارت و کالت بامراد بیان شد  
 حرص ایشان است بر استماع حق و اتباع آن و شهادت حق و انقیاد و آفاق رواه الترمذی مرصلا  
 ۷۰ و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ما من نبی الا وله  
 وزیران من اهل السماء نیست هیچ پیمبری مگر آنکه او را دو وزیر اند از فرشتگان آسمان که  
 امداد و اعانته اوست و می کنند از عالم ملکوت و وزیران من اهل الارض و دو وزیر اند از اهل زمین  
 از ایشان او که خدمت و نصرت اوست می کنند در عالم ماضی من اهل السماء فامداد و وزیر من  
 از اهل آسمان فحیدر ذیل و میکائیل و اما وزیرانی من اهل الارض فابو بکر و عمر و امداد و وزیر من  
 از اهل زمین ابوبکر و عمر اند وزیر مشق از دزدان است بکمر و او سکون زای به منی کرانی و وزیر  
 برمی دارد از باد شاه کرانی مهمات ملک او را و اعانت می کند او را برای و تدبیر خود و آن خیرت  
 مناورت می کرد با ابوبکر و عمر در مهمات و کاری که بدیدند بایشان رواه الترمذی ۸۰ و عن ابی بکر  
 صحابی مشهور است که در غزوه طایفه سمان شده و خود را از بالای قلعه و در خرچ چاد انداخته و در لشکر  
 حضرت انداخت و ازین جهت او را ابوبکر نام می شد بکره بمعنی خرچ چاد است ان ربلا قال لرسول  
 الله رایت کرده است ابوبکره که مردی گفت مر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم رایت کان  
 میز الانزل من السماء یعنی دیدم من در خواب گویا که ترا ندی فرو داده است از آسمان فوزنک  
 انت و ابوبکر بس بر کشیده شده نو و ابوبکر فرجعت انت بس چرب آمد تو و وزن ابوبکر و عمر فرج  
 ابوبکر و عمر کشیده شده ابوبکر و عمر بس چرب آمد ابوبکر و وزن عمر و عثمان فرج عمر و عمر کشیده  
 شد عمر و عثمان بس چرب آمد عمر ثم رفع المیزان بستر بر داشتند و از دو عجب که آن مرد بر کشید  
 عثمان و علی و اندر رضی الله عنهما و گویا آن به جت آن بود که در فاضل این دو خلافتی است میان ساعد  
 چنانکه در کتب کلامیه مذکور است فافهم و الله اعلم فاستأمنوا لیهای رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم استاء  
 بر وزن افتعل استاء از سو به معنی اند و یکین شدن و لها جدا است و جار و مجرور است یعنی اند و هابین  
 شد آن حضرت از جت این روای که آمد و دید چنانکه راوی تفسیر کرد بقول خود یعنی فساعة ذ لك بس  
 موزون و اند و هابین که دانید آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم شنیدن این حکایت فقال خلافة لبعوة  
 یعنی خلافت ابوبکر و عمر خلافت نبوت است که در وی اصلاح باشد و خلافت نیست ثم یوتی الله  
 الملك من یشاء پس مری دهد خدای تعالی ملک را هر که ای خواهد تفسیر نماید بل کرد آنحضرت  
 بر و داشتن میزان که از من خلافت خالص و منتهی می شود و باینکه عمر که اتفاق بی باشد بر آن و بعد از وی  
 نبوی از ملک می شود و خلافتی و بی انتهای و ابدی باید را باینکه خلافت ابدی نبوی می شود و عضو ض یعنی

گفته چنانکه در حدیث آمده است و فهم این معنی از دفع میزان بحجت (باب مناقب ابی بکر و عمر و رضی)  
آن کردند که موازنه رعایت کرده می شود و استیفاء مقدار دو روز برای که نزدیک یکدیگرند و چون متباعد  
و متباین شده موازنه معنی نداده و پس بر داشته شده و بر طرف کرده شده موازنه پس این روایات  
کرد بر آن محاط امر خلافت بعد از ابوبکر و عمر این چنین تفسیر کرده اند مثلاً جان این حدیث را و بعضی این لفظ  
استاء لها بزور من استعمال از اول خوانده اند یعنی غالباً و دلیل که آنحضرت بفکر و نظر خود این روایات قول  
را و می یعنی خوب اما بیان تأویل حاصل معنی باشد و برین وجه لام داخل کلمه است و اگر استاء اول است و بر وجه  
اول است آنکه هم در راه الترمذی و ابوداؤد و الفصل الثالث \* عن ابن مسعود أن النبي  
صلی الله علیه و آله وسلم قال و ایت است از عبد الله بن مسعود که آنحضرت گفته و خبر داد با صاحب که  
یطلع علیکم رجل من اهل الجنة فاطلع ابوبکر یدعی شهودی آید بر شما مردی از اهل بهشت پس  
بیدار شد ابوبکر ثم قال بستر گفت یطلع علیکم رجل من اهل الجنة فاطلع عمرو و احادیث بشارت  
بجنت مرجمه اند اصحاب را واقع شده است و چون درین حدیث برای ابوبکر و عمر رضی الله عنهما جمعا واقع  
شده و درین باب ذکر کرده اگر کوئی که چون بشارت بجنت برای خبر ایشان نیز واقع شده و همه شریک  
باشند و درین فضیلت جوایش آنکه عقده باب این جاییان فضیلت ایشان است به افضلیت و بعضی  
احادیث بر افضلیت نیز دلالت دارند و راه الترمذی و قال هذا احادیث غریبه \* و حسن ضایفه  
قالت بینا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فی حجری فی لیلۃ ضاحیه گفت غایت شده در  
انهای آنکه هر مهادک آنحضرت در کنار من بود و در شب روشن افشاند قلنا لا اله الا الله گفت من یا رسول الله  
اهل یكون لاحد من الحسنات عدد لنجوم السماء آیامی باشد هر یکی را از یکی های او شمار ستاره های آسمان  
قال نعم عمر گفت آن حضرت آدمی عمر آنکی است که یکنه های او شمار ستاره های آسمان است مقصود  
بیان واقع است که سوا لی و در شب روشن بود پس مراد نجوم آسمان است مطلقاً پس متوجه نشود  
که نجوم و در شب روشن کم باشد قلت فاین حسنات ابی بکر گفتیم پس گماند یگانه های ابوبکر در کدام  
مرتبه اند قال انما جمیع حسنات عمر کحسنة واحدة من حسنات ابی بکر گفت آنحضرت بستمند همه  
حسنات عمر بگرانه یک حسنة از حسنات ابی بکر یعنی حسنات ابوبکر از ان هم بیشترند و اگر فرض  
کرده شود که حسنات عمر بیشتر از حسنات ابوبکر باشد و با وجود آن ابوبکر افضل است از جهت قوت  
حسنات وی به جهت کیفیت و نفاست آن بوجود کمال اخلاص و نبود و معرفت چنانکه روایت کرده  
می شود از حدیث که نیست فضل ابوبکر بر شما بکثرت صوم و صلو و بلکه پیغمبری که نهاده شده است در دل وی  
ذکر کرده است این حدیث را عزالی و حرانی گفته که بنافتم من این حدیث را مرفوعه این نزد حکم نزد می  
و در او و الاصول از قول ابی بکر بن عبد الله بن مسعود کذا قال ابن ربيع من اکیا بر علماء الیهن



فرمود مرا بر این شهر و این مردم و این است و در فن من یعنی در بهشت (باب مناقب عثمان رضی الله عنه)  
عثمان است و قول وی یعنی فی الحجة کلام را وی است که بفرموده آنرا فهمیده و بدان نسب بر کرده است  
رواه القرطبي و رواه ابن ماجة عن ابي هريرة و قال القرطبي في هذا الحديث غريب  
و ليس اسناده بالقوي وهو منقطع ۳۰ و عن عبد الرحمن بن عبد الله بن عمار بن حماد بن عبد الله بن  
مازني است مع و در صحیحین و پدر او حباب بن الازد است فتح الله و راه و ثناء شده و از مهاجران اولادین  
عذب و در راه خداست و قصه نقل وی از غزایست و مذکور است در صحیح بخاری قال شهدت النبي  
صلى الله عليه وآله وسلم وهو يخطب علي جيش العسرة گفت حاضر شدم آنحضرت را و حال آنکه وی  
می برانگیخت یعنی مردم را بر لشکر نوک که او را جنس العسرة می گویند به جنت شدت و تنگی که در آنجا  
سلمان کشیدند و سلمان مذکور شد و در آن زمان سختی کربا و قحط و کم آبی بود چنانکه برگ درختان می خوردند  
و شکر شتران را می فشر وند و دهنی بر می کردند چنانکه در کتب سیر مسطور است و بی سامانی از حد تجاوز و  
فقام عثمان فقال بس بر خاست عثمان بس گفت بیا رسول الله علی ما نثه بعید و من است حد  
شیر با خلاصها و اقتابها فی سبیل الله با خلاص آن و اقتاب آن اعلا س در راه خدا اعلا س طس  
بکبر اخلاص کون لایم کلیم سطر که در زیر فرشهای قاصیه نمکند و خلاص کلیم بر شیران کنند و اقتاب جمع قات  
بقات و قنایه مقهور حین پالان شتر ثم حص علی الجیش بس برانگیخت و بر علامه آن حضرت بر لشکر و  
ترعبت کرد بر سامان کردن لشکر فقام عثمان فقال علی ما نثا و بعید بس گفت عثمان بر بهشت و بهشت  
شیر با خلاصها و اقتابها فی سبیل الله ثم حص علی الجیش فقام عثمان فقال علی نثا ما نثه بعید  
با خلاصها و اقتابها فی سبیل الله بر بهشت سیر شد شیر فآثار ایت رسول الله بس من دیدم سیر خدا را  
صلى الله عليه وآله وسلم يمشي عن المنبر وهو يقول فرود می آمد از منبر و حال آنکه وی می گوید ما علی عثمان  
ما عمل بعد هذه ما علي عثمان ما عمل بعد هذه نیست بر عثمان باکی و بزه آنچه بکند بعد از این حسنه که کرد یعنی  
این کفر اگمال و خطایای او است اگر فرضا واقع شود از وی چنانکه در شان اهل بدر بود و اسلموا ما شئتم فقد غفرت  
لکم رواه القرطبي ۳۱ و عن عبد الرحمن بن سمره جند الرحمن از اولاد عبد شمس بن عبد مناف اسلام  
آورد و در فتح و یو و از طایفه او را شنیدی گویند نسبت بعید شمس قال جاء عثمان الي النبي صلى الله  
عليه وآله وسلم باليد يمار في كفه گفت آورد عثمان نزد آنحضرت هزار دینار در آستین وی حین  
جهز جيش العسرة امرگانی که با خنکی کرد آنحضرت با عثمان اسباب جیش عسرة و انجیز با حتن  
اسباب عرب و سبب در دوشها فی حجر و پس برانگیز کرد آن هزار دینار و در کنار آن  
حضرت فرایست النبي صلى الله عليه وآله وسلم ليقلها فی حجره و يقول بس دیدم آنحضرت  
را که می گرداند آن دینار بار آورده کنار خود می گفت ما حضر عثمان ما عمل بعد اليوم زبان می کند

[illegible]

دیگر دادند و خود را مسادی بدو نامی مسلمان و از ملک خود دور آورد. (باب مناقب عثمان رض)  
 و مخصوص بخودندارد و بشیر له منها فی الجنة و بدل نیکی و ثوابی که مر آن مشتری را باشد از آن بیرون  
 خریدن و دقت کردن آن در بهشت فاشتر یقهها من صلب مالی پس خریدم من بیرون و مرا از  
 اصل مال خود دانی یعنی از سرمایه خود می گویند که خریدم من و بیخ بر آن دریم و بر دانی مشتاد هزار و دهم  
 و انتم الیوم تمعوننی ان اشرب منها دشمار و ز من می کنید مرا از نوشیدن من از آن چاه حتی  
 اشرب من ماء البئر تا آنکه من نوشم از آب دریا یعنی آب شور که باشد آب دریاست در شوری و  
 نانی فقالوا اللهم نعم پس گفتند آن مردم خداوند آری سید انتم یعنی قصد بقی عثمان کردند و این کلام  
 و قصد بر بالهیم برای ناکید و ترک باسم الهی است فقال انشدکم الله و الاسلام هل تعلمون ان  
 المعبد ضاق باهلله آیا میدانید که مسجد تنگ آمد بر اهل خود یعنی در وقتی که آنحضرت بنامی مسجد شریف  
 خود نهاد جای تنگ بود و گنجایش مردم نداشت فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه  
 و آله و سلم من یشری بقعة آل فلان کیست که بخرد جای اولاد فلان را و جماعت از انصار اند که در  
 مساجد می بودند و زمینی داشتند که اگر آنرا داخل مسجد کردند خراج شود پس آنحضرت فرمود  
 کسی است که جای آن جماعت را بخرد و خیزد هانی المسلمین پس بفرمایید آن بقیه را در مسجد بشیر له منها فی  
 الجنة فاشتر یقهها من صلب مالی و گفته اند که شرای آن بقیه ده هزار و دهم بود فانتقم الیوم تمعوننی  
 ان اصلي فیها رکعتین پس شما مرد من می کنید مرا از این که بکارم در آن بقیه و در رکعت نماز افشاوا اللهم  
 نعم قال انشدکم الله و الاسلام هل تعلمون انی جهزت جیش العسرة من مالی آیا میدانید  
 که من تجهیز کردم جیش عسره را از مال خود فقالوا اللهم نعم قال انشدکم الله و الاسلام هل تعلمون  
 ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان علی ثبیر مکه ابائی دانید که آنحضرت اسناد دید  
 بفرق شده و کسر سوده و سکون تخمین نام کوی است بجکه و مشهور آنست که بمناسبت و بعضی گفته اند در  
 هر دو جاست و چون کوهی یکدیگر چسبیده اند هر دو نسبت می توان داد و معه ابو بکر و عمر و ابا انحضرت  
 ابو بکر و عمر و من اسناد بودیم فتحرک الجبل پس جنبید آن کوه حتی بقا قط حجارته بالتضییص  
 تا آنکه افتاد و سنگهای وی پیاپی جنبض پستی زمین و دامان کوه و هیچ بیان نکرده اند که سبب جنبیدن  
 کوه چه بود مگر بعضی صفات قهریه حی تجلی کرد و با عظمت و سلطنت و قوت نبوت بود و الله اعلم فکفه بر جبهه  
 پس زد آنحضرت کوه را پیاپی مبارک خود در کف جنبانیدن بای فقال امکن ثبیر فانا معک لنبی و  
 و صدیق و شهید ان گفت آرام گیر و محب اسی نیز زیرا که نیست بر تو مگر پیغمبر و صدیق که او بکر باشد  
 و دو شهید که عمر و عثمان اند و ضی الله عنهما صدیق مکر صادق و نشد به و ال بسیار است گو گفته اند که صدیق  
 مرد و ایم الصدق و آنکه قول خود را بعل خود صادق کرد و الله فقالوا اللهم نعم گفتند آری هم چنین است

[illegible]

إليه زاجرون ۸۹ و عن ابن عمر قال ذكر رسول الله كفت ابن عمر (بما ساقب عثمان رض)  
 ذكر كره بنير هذا صلى الله عليه وآله وسلم فتنة فتمه را فقال تقتل هذا فيها مظلوما بس كفت آن  
 حضرت كشتی شود این دوران فتمه بظلم العثمان كفت ابن رابزای عثمان داشت كرت كرد بعد ابوسوی  
 عثمان رواه الترمذي وقال هذا حديث حسن غريب اسناد ۹۰ و عن ابی هريرة قال سمعت  
 ميمون بن مولى عثمان است رضی الله عنه قال قال لى عثمان يوم الدار كفت ابوسه كفت مرا عثمان  
 ورد ابر كره و ذواته قتل او بود و مراد بدار عثمان است كره و ابوسى محمد بود و شهيد شد آن رسول الله  
 صلى الله عليه وآله وسلم قد جهل الى عهدنا آن حضرت بمان كره و اندر نمود است بسوى من  
 كه عزل نمى خود را انا دصيت كره است بضم و تحمل برخاى قوم و ترك قتال با ایشان و انا صابر عليه  
 و من صبر كنده ام بر این عهد و بمان و قتال نمى كتم با ایشان و ابى بعضى اصحاب و عثمان كره بود كره  
 حنيفة و قى برون آى و با ایشان جنگ كن كه مجال ستاد و مت تو بر ایشان جنگ كره و رواه الترمذى  
 و قال هذا حديث حسن صحيح ۹۳ الفصل الثالث و عن عثمان بن عبد الله بن موهب بن  
 مبرود است درنا بيمين ثمة است روايت دارد از دوى ابو حنيفة و ثورى و جرابشان قال جاء رجل من  
 اهل مصر يريد حج البیت كتمه آدمردى از اهل مصر و طالى كه بجو ايج و افرای قوم اجلو ما بس و كره دوى  
 را نيشته فقال من هؤلاء القوم بس كفت آن مرد كيتيد این كره و كره نيشته اند قالوا هؤلاء من قريش كتمه  
 كه اينها جماعه از قريش اند قال فمن الشيخ فيهم كفت بس كيت شيخ و بزرگ و مقدمه او در میان  
 ایشان قالوا عبد الله بن عمر كتمه شيخ و در میان ایشان عبد الله بن عمر است قال ايها ابن عمر انى  
 ساء لك عن شى كفت آن مرد و ابى ابن عمر و دستى من سوال كتمه دام تا از بيزى فحمد ثنى بس  
 حديث كن و خرده مرا هل تعلم ان عثمان فر يوم احد آيا بيه انى تو كره عثمان كرهت و در روز احد قال نعم  
 كفت ابن عمر آرى كرهت قال هل تعلم انه تغيب عن يد و ولم يشهد لها كفت آن مرد آيا بيه انى  
 تو كره عثمان غائب شد از خرو و بزرگ و حاضر نشد آن را قال نعم كفت ابن عمر آرى حاضر نشد عثمان خرو  
 و در را قال هل تعلم انه تغيب عن بيعة الرضوان كفت آن مرد آيا بيه انى تو كره عثمان غائب شد از بيعت  
 رضوان كه و خرده بيه شد و حاضر نبود آن را قال نعم كفت آرى حاضر نبود و بيعت رضوان بيه جان  
 عمر قصد بيه آن مرد كره و قال كتمه آن مرد الله اكبر و اذمت تعجب و تعرض ابن عثمان رضى الله عنه و كتمه  
 اند كه اين مردى بود كه اعقبا و دوى در عثمان رضى الله عنه فاسد بود قال ابن عمر فقال لك كفت ابن  
 عمر بيش آى اى مرد بمان كتمه مرزا حقت حال را اما قرارة يوم احد فاشهد ان الله عفا عنه اما  
 كره بيش عثمان و در احد بس گواى بيه كتمه كه طائى تعالى عفو كره و در كره و اند است از دوى انبارت  
 كره و بيه ان اللذين تولوا منكم يوم التقى الجمعان انما استنزلهم الشيطان ببعض ما كسبوا و



لقن عفا الله عنهم ان الله غفور رحيم بدانکه آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله وسلم در روز احد جمعه را بر گماشته و امر کرده بود که از جای خود بجنبند پس کافران هرگز  
 خود را ندید و ایشان دشمنان کافران کردند و بتقصه عیبت بر آمدند و کاذبتر از آن شد پس حق سبحانه تعالی از  
 ایشان شکایت می کند مآذی فرماید که هر آنکه تحقیق حق را بداند ای تعالی از ایشان و این مخصوص عثمان  
 رضی الله عنه نبود هر که داخل این قصیر بود خدا ای تعالی عفو کرد از وی اما تغیبه عن ولد لانه کان تحت  
 رقیبه بنت رسول الله اما غایب بودن عثمان رضی الله عنه از پدر و حاضر نشدن وی بدو اسباب آن  
 بود که بود در زیر وی مدتی و خیزش محمد صلی الله علیه و آله وسلم و کانت مریضة و بود در قیام و قتال  
 له رسول الله پس گفت مر عثمان را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ان لك اجر رجل من شهد  
 بدر و او سهم بد راستی فرزند امرو و ثواب مردی است از آن کس که حاضر شده است خروید در راه  
 حصه او نسبت یعنی تو علم حاضران بداد ای در دنیا و آخرت و اما تغیبه عن بیعة الرضوان و اما غایب  
 بودن عثمان از بیعت رضوان قتل و کان احد اعز بطن مکه بن عثمان لبعثه پس اگر می بود یکی از جمعه  
 تر در روزی که از عثمان هر آنکه می فرستاد آنحضرت از او فیما بین رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
 عثمان الی مکه پس فرستاد آنحضرت عثمان را بیکه نامه بفرستگان از جانب آنحضرت سخن کند و ایشان را  
 از تعرض بوی باز دارد و کانت بیعة الرضوان بعد ما ذهب عثمان الی مکه و بود بیعة الرضوان و در حد بیعه  
 بعد از آن عثمان به که فقال رسول الله پس اشارت کرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بید و الیمینی  
 بدست راست خود و بید عثمان این دست من نایب دست عثمان است فصر بها علی یله  
 پس زد دست راست خود را بر دست چپ خود و قال هذ لعثمان و گفت آنحضرت این بیعت است  
 مر عثمان اقم قال این عمر اذهب بها الان معك بستر گفت این عمر مرا این کلمات را با این مقال مرا اکنون  
 که بیان کردم با خود بگذارد اعتقاد و سخاو و در میان عثمان رضی الله عنه و راه البخاری ۳۰ و عن ابی  
 هرله مولی عثمان قال جعل النبي صلی الله علیه و آله وسلم یسر الی عثمان و در ایست از ابی هرله  
 مولای عثمان رضی الله عنهما گفت گنست آن حضرت که بمنان می گوید سخنی را به عثمان و آن سخن فقه خواهد بود  
 که بر سر وی قائم شود و قتل کند او را و صبر باید کرد و در اوردان و لون عثمان بتغیر و حال آنکه در کتب  
 عثمان دیگر گوی می کرد از جهت قناعت آن سخن فلما کان الیوم الدار قلنا الا تقاتل پس هر گاه می  
 که شد واقعه بوم الله که گفت ما آیا قتال نمی کنیم با ایشان قال لا گفت قتال نمیدان رسول الله صلی  
 الله علیه و آله وسلم عهد الی امرای پس آنحضرت وصیت کرده است بسوی من کاری را  
 فإنا صابر نفسی علیه پس من جس کند و باز داد و امفس خود را بران امرانی الحراج صبر باز داشتن کسی را  
 از برای کشتن قتل فلان صبر و اذا حبس علی القتل ۳۰ و عن ابی حبیمة فتح حاکمه باده اولی و بیكون



و بشارت دهد و او را به بهشت بفرستد. پس بشا و مردم در برای او فاذا (باب مناقب علی ابن ابی طالب رضی الله عنه)  
 ابو بکر حسن و علی ابوبکر است آن مرد قبش که با قال رسول الله پس بشارت دادیم مرا و ابوبکر  
 که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فحمد الله من حمد الله گفت ابو بکر خدا را بر من نعمت ثم جله رجل  
 فاستفتح پیغمبر آمد مروی و طالب در کشادن کرد فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
 افتح له و بشارت به الجنة بشا و در برای او بشارت دهد و او را به بهشت بفرستد ففتحت له فاذا عمر فاخبرته  
 ابما قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم فحمد الله پس بشا و مردم در برای او پس ناگاه آن مرد  
 عمر است پس خبر دادیم او را ابوبکر می گفت پس شکر گفت عمر مرخص از اثم استفتح رجل فقال  
 لی افتح له و بشارت به الجنة علی بلوی تصیبه پستریاب کرد کشادن در امر دخی پس گفت آن  
 حضرت مرا بشا و در برای او بشارت دهد و او را به بهشت بفرستد بر بلای که میرسد او را فاذا اعظم ان فاعبرته  
 قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم فحمد الله پس شکر گفت عثمان بر بشارت بهشت ثم قال  
 پس گفت الله المستعان خداست طلب یاری کرده شد و صبر بر تنی آن بلا مستحق حایة الفصل الثانی  
 عثمان ابن عمر قال کما نقول و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می گفت آن عمر یاریم ما که  
 می گفتیم و حال آنکه آنحضرت زنده بود ابو بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم یعنی این سه کس را هم ذکر  
 می کردیم و مقبول و مرضی در گمانوت بودند و مشهور بود در میان صحابه و ممتاز بودند و در میان ایشان و  
 رضی الله عنهم اینجا حجب بموقع واقع شده است و انهم آن را در که داخل حدیث باشند آنچه را و اینان ذکر  
 می کنند نزد ذکر اصحاب و مراد آن باشد که می گفتیم ما که ابو بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم ای از ایشان  
 رواه الترمذی الفصل الثالث عن جابر ان رسول الله و ابی است از جابر که پیغمبر خدا صلی  
 الله علیه و آله و سلم قال کنت اری الیة رجل صالح فرموده و خواب اشب مروی صالح یعنی مروی  
 صالح در خواب دید یعنی من خواب دیدم که کان ابی بکر نیت پیغمبر رسول الله گویند که ابوبکر در آن دیده  
 شده است و پیوسته کرده شده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیت بکثر نون و مکنون  
 تخانیة از نوب بر منی در آن دیده و نیت عمر بابی بکر و در آن دیده و پیوسته شده است عمر بان مکر  
 و نیت عثمان بصر و در آن دیده شده است عثمان عمر قال جابر فلما تمنا من عند رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم قلنا اما الرجل الصالح فرموده رسول الله گفت جابر چون برخاستیم از پیش پیغمبر خدا  
 گفتیم آبا مروی صالح که آنحضرت فرموده رسول خدا است صلی الله علیه و آله و سلم و ابی تویط  
 بعضهم ببعض و لاة الامرا لذي بعث الله به نبیه و ابی تویط و پیوستن بعضی از ایشان  
 بر بعضی متبش است که ایشان را بیان کاری اند که را نیکبخت و فرستاده است خدا فی تعالی بدان گاه  
 پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله و سلم یعنی خانای اویند در اجزای احکام دین و شریعت بمنزله اثر تبشیر

باب بیست و نهم فی بیان مناقب ائمه علی ابن ابی طالب رضی الله عنه

الفصل الاول

روای ابو داود

۲۰ باب مناقب ائمه علی ابن ابی طالب رضی الله عنه

مناقب وی رضی الله عنه بسیارند خارج از حد حدیث و احصاء کوراست در کتب حدیث بیشتر از آنچه مذکور  
است مرغیراد و از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین و بعضی از آنها را وضع نیزه او یافته باشد و شیخ عبد الله بن  
شیرازی چنانکه در بعضی احادیث منقول در فضایل ابو بکر صدیق کلمه بوضع کرد و گفت بطلان آن میدیده  
عقل معلوم است این جایز گفته که در فضایل علی ابن ابی طالب رضی الله عنه احادیث بسیار دفع  
کرده اند اما قاضی نمین آن احادیثی است که در کتابی جمع کرده اند و آنرا حدیثی نام نهاده اند اول هر حدیث با  
علی و از آن جمله یک حدیث ثابت است یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی این چنین گفته است و الله  
اعلم انتهى و باجماع در وقوع احادیث از طرفین به جهت تعصب و غلو که داده اند که در میان ایشان است  
شبهه نیست و به نسبت آن احادیث که بوضع کلمه بدان از جانبین به جهت تعصب و مکاره داده یافته است  
و الله اعلم بحقیقه الحال چنانچه در مناقب ابی بکر رضی الله عنه هم چنین است که از کرده الله اعلم و از امام  
احمد و نسائی و خرابشان منقول است که ایشان گفته اند که در مناقب علی احادیث آمده با ساند  
جبهه بیشتر از آنچه در غیر از صحابه آمده و سیوطی گفته که گویا سببش آنست که علی رضی الله عنه متاخر است  
دو در زمان وی اختلاف واقع شده و مخالفان که بادی مکاره کرده و در وی خرد نمودند بسیارند پس  
علما خواسته که منتشر کرده اند مناقب او را از برای ردیر مخالفان باین باعث بسیار سیاری از صحابه  
آنرا روایت می کردند و الا خلفای بنده و این مناقب بسیار است و از وی آن بلکه بیشتر از آن که از  
ابو یوسف ۳ و الفصل الاول بحسن سعد بن ابی وقاص اقبال قال رسول الله صلی الله علیه و  
آله وسلم لتلی انت منی بمنزلة هارون من موسی گفت سعد بن ابی وقاص که از عشره مبشره است که  
گفت آنحضرت مر علی را رضی الله عنه تو نسبت بمن بجای هارون نسبت بموسی که برادر وی و خلیفه او  
بود و الا انه لا نبی بعدی مگر فرق همین است که نیست بمبشر بعد از بن و هارون بمبشر بود و نبیره متحقق  
علیه این حدیث را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در دفنی فرمود که خلیفه گردانید علی را رضی الله  
عنه بر اهل و عیالی خود و خود را نبوکرفت که آخرین خرد است آنحضرت بود پس گفت وی رضی  
الله عنه که اشقی مرا بر زمان و خردان کویا که ناقص و نازل دانست وی رضی الله عنه که ابش من آنحضرت  
او را پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آیا را رضی نیستی تو ای علی که باشی تو از من بمنزله  
هارون از موسی چون بمیقبات نسبت هارون و خلیفه گردانید در قوم خود و باین حدیث نقل کرده اند و نمک  
نموده اند شیعیه در آنکه خلافت بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حق علی است رضی الله عنه و آن  
حضرت وصیت کرده اند او را بخلافت و علمای اهل سنت و جماعت می گویند که جهت نسبت مرایشان را  
و بدان بلکه ظاهر حدیث آنست که علی رضی الله عنه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خلیفه است

غیبت او فرموده شود که چنانکه موسی علیه السلام بارون و خلیفه گردانید و در قوس (باب مناقب علی رض)  
 خود مدت غیبت او مناقبات بر طود و نبود و بارون خلیفه بعد از موسی زیرا که وفات بارون پیش از موسی  
 است به چهل سال و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در همین مدت استخلاف گردانید امم کبیر و  
 برای امامت مردم در نماز و علی رضی الله عنه نقته اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می نمود و این امم کبیر  
 امامت میکرد و مردم اگر خلافت مطلق می بود امامت نیز بحضرت علی رضی الله عنه حکم می فرمود بلکه اولی و اسم بود و آدمی  
 که از علمای اصول است تکلم کرده است در صحت این حدیث و لیکن خدا کرده و دایم حدیث متفق اند بر  
 صحت حدیث و اعتماد بر قول ایشانست و بعضی گفته اند الا اله الا نبی بعدی در بعضی طرق نیست و اگر  
 باشد و لا اله الا الله در هر حال خلافت در وی رضی الله عنه و نه بعد از آن بعد از وفات بی واسطه ۳۵ و عن زر  
 یکم زای و تشدید را بن خیمیش بنم مهاد و فتح موعده و شین بمحمد در آخر تابعی است که جایبایت و اسلام  
 را در یافه شصت سال و در جایبایت بود و شصت سال در اسلام و بعضی گفته اند که خبر وی صدوی و  
 بعضی صد و پنجاه و بعضی صد و شصت سال گفته اند از اصحاب عید الله بن مسعود و از اکابر علمای قرات  
 بود و عید الله بن مسعود از وی جزا و عربیت می پرسید قال قال علی گفت زر که گفت علی مرتضی  
 رضی الله عنه و البلدی فلق الحجة سوگند بخدا که شکایت وانه را بخیار و یابند و بر آورد و از وی بیاید  
 چو دانه در دسین شکایت می شود و وبرأ التهمة و پیدا کرد و خلی را نسیمه بفتحات نفس و روح و انسان  
 و بر منی خلق نیز آید لعهد النبی الامی که تحقیق پیمان کرده و حکم کرده و وصیت نموده است پیغمبر امی  
 صلی الله علیه و آله و سلم الی رسولی سن ان لا یسبونی الامؤمنین که دوست ندارد مرا اگر مومن و لا  
 یبغضونی الامنافقین و دشمن ندارد مرا اگر منافقین پس محبت علی علامت ایمان است و دوست وی  
 نشان فناء اعداؤ الله و دواة معلوم ۳۵ و عن مهمل بن جعد سهل بن سعد ساعی از اخبار  
 است و آخر کسی است که در دره نه از صحابه و در زمان رحلت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بازده  
 سال بود آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال یوم عید و روایت می کند که آنحضرت گفت روز  
 عروه خیر که بر پشت مرحله از مدینه است بجانب شام قلهها و مراغ باران و دوا این عروه در سینه مانع بود  
 لا عطین هذه الیرایة غل ابر جلا یفتح الله علی یلبیه هر آینه بدسم این علم و افراد مردی را که بکشد  
 خدای تعالی یعنی قله خیر را بر دو دست وی بحسب الله و رسوله دوست می دارد آن مرد را و رسول  
 خدا را و بحسب الله و رسوله دوست می دارد او را و خدا رسول خدا فلما أصبح الغاص غل و اعلی رسول الله  
 پس چون عجم کردند مردم یعنی صحابه باید که در مدینه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آمدند در ملازمت  
 او کلهم بر چون ان یطامها و ده حالی که همه صحابه امیدی دارند که داده شود درایت ایشان آورده اند که  
 صحابه را تمام شب خواب نبرد از شوق و انتظار آنکه فردا این نعمت نصیب که باشد فقال این علی بن

ابن طالق پس گفت آنحضرت کجاست علی ابن ابی طالب و پس ( یا ب منقلب علی ابن ابی طالب رضی )  
 مانده بود وی رضی الله عنه به جهت ورود چشم بعد از آن در آبهای راه مانده از وضوئی بحیران حضرت صلی  
 الله علیه و آله وسلم بخی شده فقالوا هو پس گفتند وی یا رسول الله یشتکی عینیه شکایت می کند هر دو چشم  
 خود را یعنی چشمان او بدو آمده اند قال فادخلوا الیه گفت آنحضرت پیش بنفرستید کسی را  
 بسوی وی که بیارد او را فاتی به پس آورده شد علی رضی الله عنه فبصق رسول الله منس آب دامن  
 انداخت بمنبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فی حیثیه در هر دو چشم وی رضی الله عنه فبراحتی کمان لم یکن به  
 وجع پس به شد علی رضی الله عنه تا آنکه گویا جو دوی در وی برانضم باد سکون راه شدن از بیماری و  
 بعد از آن هرگز در دیگر چشم او فاعطاه الراایه پس داد آن حضرت علی را رایت فقال صلی یا  
 رسول الله اقاتلهم حتی یکونوا مثلنا جنک می کنم یا ایشان تا آنکه شوند مانند ما یعنی مسلمان شوند  
 قال انقل علی و ملک بر دو بگذر بآست مکی و نرمی خود فتوزد ال یحمر و در کشتن پیر از جانی که در سید  
 بران در مثل بگذرد از سکون سن و دشن نرم و شیرا حتی تغزل بمناحتهم تا آنکه فرو دای در زمین  
 ایشان ساجده آله ارکشاد کی سر ای قم اذ هم ای الی السلام پس برخوان ایشان دایه مسلمان  
 و اخبرهم بما یحب علیهم من حق الله فیهم و خبر دای ایشان را بآنچه واجب است بر ایشان از حق  
 خدا در اسلام فوالله لان یهدی الله ذک و جلا و احد آپس بخدا صو کند هر آینه این که به ایت کند  
 خدای تعالی بسبب تو و دعوت تو یکت هر ذ را اخیو لک من ان یکون لک حشر النعم بهتر است ازین  
 که باشد هر ترا چار بایهای سرخ و شتران سرخ که اعر و انفس اموال است نزد عرب و این مثل شده است  
 نزد عرب و در هر منی قیس و حمر بسکون بهم جمع انهم و بضم بهم جمع کار است متفق علیه و ذکر حدیث  
 البراء قال لعلی و ذکر کرد و شد حدیث بر امین غازی که در وی گفته است آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم مر علی مرتضی و انت منی و انا منک تو از منی و من از تو فی باب بلوغ الصغیر ۹۹ الفصل الثانی  
 حسن مهران بن حصین بضم ح و فتح ضاد از قدما می ضحاه و فضلائی ایشان است و ملا بکه زیادت وی  
 می آمدند در وی ملا می کردند ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال ان علیا معی و انا منه و ایت  
 کرده است که آن حضرت گفت که علی از من است و من از وی کنایت است از کمال اتحاد و اتصال و  
 اخلاص و یگانگی و هو ولی کل مؤمن دمان ولی هر مسلمان و دوست و محب و امام است رواه الترمذی  
 ۹۳ و حسن زید بن ارقم ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال من کنیت مولاه فقلی مولاه  
 زید بن ارقم که از مشایخ صحابه است و در پیچده غره و در خدمت آنحضرت حاضر بوده و از خواص امیرالمومنین  
 علی است رضی الله عنه و ایت می کند که آنحضرت گفت هر کس که منم من مولای او پس علی نیز  
 مولای آن کس است رواه احمد و الترمذی و این حدیث در فصل ثالث به تفصیل بیاید و در اینجا

و در اینجا شرح باید انشاء الله تعالی ۳۰ و عن حبشی بنعم مہار و سکون موعده (باب مناقب علی رض)  
 و کسر معجمه و نشودید باین جنادة بنعم جیم و تخفیف نون مراد را صحبت است و دید است آنحضرت را در حجة  
 الوداع عداد او در اہل کوفہ است قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علی منی وانا من علی  
 علی از من است و من از علی ام و لا یؤدی عنی الا انا و اولی و اوانکند و حی نگذارد و از جانب من  
 بیہکس جگر من با علی و در آن سال کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ را بج فرستاد  
 و امیر حاج ساخت بعد از آمدن وی متعاقب علی مرتضی وارضی اللہ عنہ نیز فرستاد و ناقض عہد مشرکان کند و  
 سورہ ابرات را کہ در وی و درین باب آیات منزل است بر ایشان بخواند و مذا کند کہ مشرکان نجس اند  
 نزدیک نشوند بہ مسجد حرام بعد ازین سال و جزاین احکام دیگر و عادت عرب بود کہ چون میان ایشان  
 گفت و گوئی می شد از نقض و ابرام و صلح و عہد و استلام ادا نمی کرد این خود را اگر کسی کہ سید قوم  
 و بہتر ایشانست یا کسی کہ متصل است بوی از قرابتان و غیبتان وی و بہر کہ جز ایشان است از  
 وی قبول نمی کردند پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علی مرتضی وارضی اللہ عنہ فرستادند تا  
 این کار کنند و این حدیث فرمود روایہ الترمذی وروایہ احمد بن ابی جنادة ۴۰ و عن ابن عمر  
 قال اخی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بین اصحابہ گفت ابن عمر بر اداری داد آنحضرت  
 میان یادان خود و میان ہر دو کس از صحابہ یکدیگر و عقد مودت و اخوت بست و این بعد از پنج ماہ از  
 قدم مدینہ بود و فحشاء علی قدام عینہا پس آمد علی رضی اللہ عنہ در حالی کہ اشک می ریزد و ہر دو چشم  
 او فقال پس گفت علی آفتیت بین اصحابک بر اداری دادی میان یادان خود و ولم تواسی بینی و بین  
 احمد و بر اداری دادی میان من و میان پیچ یکی فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم انت اخنی فی الدنیا و الاخرة و بر اداری دادی در دنیا و آخرت ترا چہ حاجت و چہ مناسبت  
 کہ دیگر ی بر اداری و ہم روایہ الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب ۴۰ و عن انس قال  
 کان عند النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم طیر و دایت است از انس گفت بود نزد آنحضرت پرندہ ایی  
 بخند و در روایات دیگر پرندہ بریان کردہ شدہ فقال پس گفت آنحضرت و دعا کرد اللهم آتنی  
 با حب خلقک الیک یا کل معی هذا الطیر عند ایدایا و نزد من دوست داشت شد و من خلیق بسوی  
 تو بخورد با من این طیر را فحشاء علی پس آمد آنحضرت را علی رضی اللہ عنہ فاکل معہ پس خود وی  
 یا وی روایہ الترمذی و قال هذا حدیث غریب و این حدیث دلالت دارد بر آنکہ علی مرتضی رضی  
 اللہ عنہ اصحاب خلق خدا بود و نزد خدا و شایان بدان رفتہ اند و تخصیصات و تہدات می کنند کہ از جملة اصحاب خلق  
 خدا و امر او است یا اصحاب خلق از بنی اہل مام آنحضرت با قرابتان قریب و بی صنی اللہ علیہ وآلہ وسلم یا  
 کسی کہ اولی و اقرب و احی است با حسان کردن من بوی و غالباً این تخصیصات بہجت آن است

که اجابت از ابی بکر صدیق و عمر فاروق لازم نیاید و به حقیقت حاجت باین (بایست مناقب علی رض)

تخصیصات نیست زیرا که یقین است که مراد تمام خلق علی العموم نیست چه اوجب مطلق سید المحبوبین و افضل الخلقین است صلی الله علیه و آله و سلم و در صحایه اکثر بعضی را محبوب تر به بعضی وجود و حیثیات دارند چه می شود و افضلیت از جهت کثرت ثواب مناقات بآن یزاد چه مراد بجمع وجوه نیست چنانکه در مسنده و افضلیت و اجابت بعضی علما گفته اند و مقام و سبب است این همه تزیین در کار نیست فافهم و بالله التوفیق ۶۹ و عن علی رضی الله عنه قال كنت اذا سألت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اطأني كنت علي مرتضى بوم من چون سوال می کردم دمی طلبیدم از آن حضرت چیزی می داد مراد ام و اذا سئمت ابتداني و چون خاشوش می شدم می داد مرا سوال و این مقام محبوبیت است

رواه الترمذي و قال هذا حديث حسن غير يثبت ۷۰ و عنه و هم از علی است قال قال رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم اذا دار الحكمة و علي بابها من سراي تكلمتم علي در آنست و مشهور بافظ انما دينة العلم و علي بابها و گفته که شك نیست که علم اذان حضرت از جانب صحابه دیگر نیز آمده و مخصوص بر رضی نیست بلکه تخصیص بوجهی خاص خواهد بود که و سبب نزول و مفتوح تر و عظیم تر خواهد بود مثلاً چنانکه آمده است افضاكم علي و اصل این حدیث از ابی الهیات عبد السلام بن صلاح مروی است که شیعی است و لیکن صدوق است و در تظیم اصحاب تفسیر نمی کرد روایه الترمذي و قال هذا حديث غريب و قال روي بعضهم هذا الحديث عن شريك و گفته است ترمذي و روایت کرده اند بعضی این حدیث را از شریک بفتح شین که را تابعین است و لم یذكر و افييه عن الحسن بن علي و ذکر کرده اند در وی از صحابی چنانکه در بعضی روایات آمده است و لا تعرف هذال الحديث عن احمد بن الثقات و نمی شناسم این حدیث را از هیچ یکی از ثقات غیر شریک و گویا درین باب بسیار است پاره ازان در شرح مذکور است

۸۰ و عن جابر قال دعا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم علياً يوم الطائف فانتجهاه گفت جابر خاند آنحضرت علی را و بزخرو غایب پس را از گفت با وی فقال انما من لقد طال نجواه مع ابن عمه پس گفتند مردم بر آنینه به تحقیق در از شد را از گفتن وی با منسر هم خود و فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما انتجيتها ولكن الله انتجهاه من و از گفته ام با وی از پیش خود و لیکن خدا ای تعالی را از گفته است با وی یعنی امر کرده است مرا که را از گویم با او پس را از گفتیم من به جهت فرمان برداری کردن امری تعالی را و تو اید که معنی آن باشد که من ابتداء از گفتن با وی کرده ام و لیکن خدا ای تعالی را از می گوید با وی و الی تعالی امر او می کند در دل وی من نیز را از می گویم با وی از جهت موافقت و متابعت فعل الاهی تعالی روایه الترمذي ۹۰ و عن ابي سعيد قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعلي قلت ابو سعيد خذ ري كنت آنحضرت هر علی را یا علی لا یقبل لاجل





که احببت از ابی بکر صدیق و عمر فاروق لازم نیاید و به حقیقت حاجت باین (باب مناقب علی رض)

تخصیصات نیست زیرا که یقین است که هر اتمام خلق علی العموم نیست چه اصیب مطلق سید المحبوبین و افضل المناوقین است صلی الله علیه و آله و سلم و در صحایه اگر بعضی را محبوب تر به بعضی وجود و حیثیات دارند چه می شود و افضلیت از جهت کثرت ثواب منافع بآن ندارد چه مراد بجمع وجود نیست چنانکه در مسأله افضلیت و احببت بعضی علماء گفته اند و مقام وسیع است این امر تخصیق در کار نیست فافهم و بالله التوفیق ۶۹۰ و عن علی رضی الله عنه قال كنت اذا سألت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اطأنی گفت علی مرتضی بودم من چون سوال می کردم می طلبیدم از آن حضرت چیزی می داد مرا دوام و اذا سمکت ابتدأنی و چون خاموش می شدم می داد مرا بی سوال و این مقام محبوبیت است

رواه الترمذی و قال هذا احديث حسن غير يثبت ۶۹۱ و عنه و سم از علی است قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا دار الحکمة و علی بابها من سرای حکمت و علی در آنت و مشهور بافظ انا مدینه العلم و علی بابها و گفته که شک نیست که علم از آن حضرت از جانب صحابه دیگر نیز آمده و مخصوص بر کسی نیست بلکه تخصیص بر جمعی خاص خواهد بود که وسیع تر و مفتوح تر و عظیم تر خواهد بود مثلاً چنانکه آمده است افضا کم علی فاصل این حدیث از ابی الصلت عبد السلام بن صلاح مروی است که شبی است و لیکن صدوق است و در تعظیم اصحاب تقصیر نمی کرد و رواه الترمذی و قال هذا احديث شریب و قال روي بعضهم هذا الحديث عن شريك و گفته است ترمذی و دایت کرده اند بعضی این حدیث را از شریک بفتح شین که تابعین است و لم یذکروا فيه عن الصنائع و ذکر نکردند در وی از صنایع چنانکه در بعضی روایات آمده است و لا تعرف هذا الحديث عن احمد من الشقايت و نمی شناسم این حدیث را از هیچ یکی از ثقات غیر شریک و کلام درین باب بسیار است پاره ازان و شرح مذکور است

۶۸۰ و عن جابر قال دعا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علیاً یوم الطایف فانتجاه گفت جابر خاند آن حضرت علی را و زغزوه طایف پس راز گفت بادی فقال الفاس لقد طال نجواه مع ابن صمغ پس گفتند مردم مرا آئینه به تحقیق در از شد راز گفتن وی با صمغ خود فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما انتجیته و لکن الله انتجاه من راز گفته ام بادی از پیش خود و لیکن خدا صلی الله علیه و آله و سلم راز گفته است بادی یعنی امر کرده است مرا که راز گویم با او پس راز گفتیم من به جهت فرمان برداری کردن امر حق تعالی را و بخواه که معنی آن باشد که من ابتدا راز گفتن بادی نکردم و لیکن خدا صلی الله علیه و آله و سلم بادی را از می گوید بادی و التقای اسرار می گوید در دل وی من نیز راز می گویم بادی از جهت سبب افقت و متابعت فعل الهی بنامی رواه الترمذی ۶۹۲ و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لعلی گفت ابو سعید خدای کنت آنحضرت بر علی و ایا علی لا یصل لاجل



بمنزل و مرتبه که ثابت نیست اودا که اودا الله یا ابن الله گفته اند ثم قال (باب مناقب علی رض)  
 بیله فی رجلان پسر گفت علی رضی الله عنه هلاک می شود در سن و از چت من و مرد متب مفرط یکی  
 دوست دارند و از حد و کدند و یقین ظفی بهما لیص فی مدح می کند مرا بجزی که نیست و من تقریب بقاف و  
 فاء بنجمه ستودن کسی را بجای یا باطل و بضاد و نیز آمده است و میغض بعمله شمانی علی ان یبغضنی دیگر  
 دشمن که باعث می شود او را عداوت من بر آنکه همان می کند بر من و بجز با بری بند بر من که بری گردانید  
 است خدا می تعالی مرا از ان و از کما معلوم می شود که صحبت همان قدر محمود است که از حد نکند و موافق  
 قاعده عقل و شرع باشد و محبت چون مفرط شد بضال کشد و از طریق مستقیم عدالت بیرون اندازد و منسوب  
 بضلال گرداند و مستحق بدین صفت اهل سنت و جماعت اند که از طرفین افراط و تفریط درین باب محفوظ  
 اند خصوصاً آنها که کرد و تعصب بر چهره حال ایشان نه نشسته و بر او دست میردند و با لجمه سر بایه سعادت و بوجناح  
 بنجاح و دین است محبت خاندان و تعظیم اصحاب سببی باید کرد که این هر دو جمع کرد و دادند ال بذیر و رزقما الله  
 رواه احمد و عن البراء بن عازب و زید بن ارقم هر دو از مشایخ صحابه اند و از نقلشان جناب  
 مرتضوی ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لما نزل بغل یروحم و دابت میبکد که آنحضرت چون فرود آمد در  
 وقت رجوع از حجه الوداع بموضع که نام آن غیر خم است بنظم حاء بنجمه و تشدید میم در جحفه صیوان حرسین اخذ بید  
 حلی گرفت آنحضرت دست علی مرتضی را رضی الله عنه فقال بس گفت بعد از آنکه جمع کرد صحابه را و در  
 روایتی آمده است که آنحضرت منبری ساخت از پالانهای شتر و بر آمد بر آن اللهم تعلمون انی اولی  
 بالموءمنین من انفسهم آیا منی داند شما که من نزدیک تر و دوست ترم بمؤمنان از نفسهای ایشان  
 چنانکه در قرآن مجید هم مذکور است و در روایتی آمده است که سه بار کرد فرمود قالوا گفته صحابه بلی قال  
 بعد از آنکه مؤمنان علی العموم فرمود هر مومن را بنزد کر کرد و گفت اللهم تعلمون انی اولی لكل  
 مؤمن من نفسه آیا منی داند که من اولی و اقرم هر مومن از نفس وی یعنی امر منی کنم مؤمنان را مگر در آنچه  
 صلاح و نجات و خیریت دنیا و آخرت ایشان باشد غلات نفوس ایشان که گاهی بشردن و دینری خوانند  
 قالوا بلی فقال اللهم من کنت مولاه فعلي مولاه پس گفت آنحضرت خداوند کسی که هستم من  
 مولای او پس علی مولای او سبت اللهم وال من والاه و عاداه و دشمنی دار و علی را و دور و ابی و احب من احبه و ابغض  
 من ابغضه و انصرو من نصره و اخذ كل من خله و یاری ده کسی را که یاری دهد علی را و فرود کند او یاری ده  
 کسی را که فرود کند او را و یاری ده او را و ادر الحق معه حیث دار و بگردان حق را با علی هر سومی که برگردد  
 فلقیه هر رضی الله عنه بعدة لك بس ملاقات کرد و عمرانی را بعد از ان فقال له هنیأ یا ابن ابی  
 طالب بس گفت عمر کو اند و باشی و شاد باشی ای پسر ابی طالب اصیحت و امسیت مولی کل مؤمن

كل مؤمن ومؤمنة صحیح كروى و تم كروى و كشتى مولى بهر مرد و زن مسلمان ( باب مناقب علي رض )  
 و واه احمد با كه ابن اوفى پيرى است كه تمسك كرده اند شيخ و را و عاى ایشان نص تفصیلى  
 بخلافت على مرتضى رضى الله عنه و ميگویند كه مولى را نجا به معنی اولی بااست است مدلیل قول آنحضرت صلی  
 الله علیه و آله و سلم الهت اولی بكم نه ناصر و محبوب و الا احتیاج به جمع كردن صحابه و خطاب كردن بایشان  
 و این مهاله نمودن و دعا كردن مروی را رضى الله عنه بود زیرا كه مى دانست و مى شناخت آن و اهل بكی از صحابه  
 و مثل این دعا نمى باشد بگو امام معصوم مروض الطاعه را پس باشد مرعای راضی الله عنه از در  
 آنچه مر آنحضرت است از اولابراست پس این نص صریح است بر خلافت وى رضى الله عنه و این  
 حدیث صحیح است بى شك روایت كرده اند آن و اجماعى مانند ترمذی و نسائى و احمد و طرق دى كثیر  
 است روایت كرده اند آن داشت نزده صحابی و در روایتی مراحمه را آمده كه شنیده اند آن را از حضرت  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم صی صحابی ذكواى دادند بدان مرعای را و در وقتى كه نزاع و خلاف كرده شد مادی  
 و رایام خلافت وى و بسیاری از ابناء آن صحاح و حسان است و انكفات نیست نقول كسى كه  
 سخن كرده است در صحت وى و نه نقول بعضی كه گفته اند كه زیادت اللهم وال من و الاء موضوع است  
 زیرا كه وارد شده است از طرق متعدده كه تصحیح كرده است اكثر از اذهبی كذا اقال الشیخ ابن حجر  
 فی الصواعق و گفته ولیكن ما می گویم بشبه بطریق المرام كه ایشان اتفاق كرده اند بر اعتبار و تواتر دلیل  
 امامت و گفته اند كه ناهیه است موافق باشد بدان استدلال بر صحت امامت توان كرد و یقین است كه این  
 حدیث متواتر نیست با دوحذاف و دان اگر چه خلافت مردود است بلكه طعن كنده و دان بعضی از ائمه  
 حدیث و عدول استاند كه رجوع است بایشان و درین امر مثل ابی داود و سجستانی و ابی حاتم رازی و  
 جرایشان و روایت نكاده اند آنرا از اهل خفظه ابقان كه در طلب حدیث طواف بلاد و سیرامصار كرده  
 مثل غاری و مسلم و دافدی و حرایشان از اكابر اهل حدیث و این اگر چه نقل نیست بصحت حدیث لیكن  
 دعوی تواتر در مثل این از اعجاب عجائب است و ایشان شرط كرده اند تواتر در حدیث امامت  
 فدر اهل سنت و جماعت و كرده اند بر شبیه و كلام ایشان و در نجا طویل است كه در صواعق مخرقه ذكر  
 كرده و بایزى اذان بطریق اختصار آورده ایم گفته است لانسلم كه مولى در نجا بمعنی حاكم و والی است بلكه  
 به معنی محبوب و ناصر است زیرا كه لفظ مولى شتر ك است میان چند معنی معق و عقیق و منصرف و داهر  
 و ناصر و محبوب و یقین بعضی معانی مشترك بى دلیل اعتبار نداد و و ایشان متفهم بر صحت اداست  
 محبوب و ناصر و علی رضى الله عنه و كرم الله وجهه سید ما و حبیب ما و ناصر ما است و سیاق حدیث بنظر دین  
 منى است و یو دن مولى به معنی امام معصوم نیست و لغت نه و در شرح و هیچ بكی از ائمه لغت ذكر نكاده  
 است كه متفهم به معنی افضل مى آید و می گویند كه ابن پیر اولی است از فلان پیر و نمى گویند كه مولى است از وى

پس عرض از تمیض بر موالات تمییز است بر اجتناب از بعضی وی (باب بمناقب علی رض)  
 زیرا که تمیض بران دانی تر و موکد تر است مزید شرف او را رضی الله عنه و انین جنت قصدر کمر و بقول خود  
 اناست اولی بالمومنین من انفسهم و دعایز از انمین جنت است و در بعضی طرق ذکر اهل بیت نبوت  
 عموما و ذکر علی رضی الله عنه خصوصا آمده چنانکه نزد طبرانی و جزوی بسند صحیح آمده و این دلالت دارد که  
 مراد حق و ترغیب و تانکد بر محبت ایشان است و نیز می گویند که سبب این آنست که بعضی صحابه با علی  
 رضی الله عنه در پیمن بوده و شکایتی از وی رضی الله عنه در بعضی امور و انکار وی بر وی نموده بود و چنانکه  
 بریده اسلمی و در صحیح بخاری آورده و ذهابی صحیح آن نموده پس روی مبارک آنحضرت متبرکست  
 و فرمود یا بایرید اناست اولی بالمومنین من انفسهم الحدیث صحابه را ترحیم کرد و تانکد درین نمود و گفت  
 شیخ این خبر سلمه که مولی به معنی اولی است ولیکن از کجا لازم آید که اولایا ماست مراد است بلکه بقریب  
 و اتباع چنانکه در قرآن مجید می فرماید ان اولی الناس بنا بنی اهلیم للذین اتبعوه و دلیل قاطع بلکه ظاهر  
 بر فی این احتمال ندانیم سلمه را اولی ماست است اما دلیلی نیست بر امامت فی الحال بلکه در کمال  
 و در وقت عقد بیعت مراد او تقدیم ائمه علیه السلام باجماع است و علی رضی الله عنه نیز در ان اجماع داخل  
 است و نیزه چرخهای دیگر که مبرج است خلافت الی بکر بعد از وی صلی الله علیه و آله و سلم و چگونه  
 نص بر امامت باشد و حال آنکه جمیع بنیاد و ریدان علی و عباس رضی الله عنهما و غیر ایشان وقت حاجت بدان  
 بلکه احتجاج آورد بدان علی رضی الله عنه در وقت خلافت خود پس سکوت وی رضی الله عنه از احتجاج  
 تا ایام خلافت دلیل است بر آنکه دانست که نصی نیست در وی بر خلافت وی عقیب وفات پیغمبر  
 صلی الله علیه و آله و سلم با وجود آنکه علی رضی الله عنه خود تصریح کرده است که نصی نیست از ان حضرت  
 بر خلافت وی و نه خلافت خبر وی چنانکه در اخبار صحیح آمده است و در صحیح بخاری و غیر وی آمده است  
 که علی و عباس از ترور آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مرض موت بر آمدند و عباس بعلی گفت بطلب  
 این امر را اگر در بابا شد بدانیم آن را از ان حضرت و علی فرمود نمی طلبم الحدیث و اگر این حدیث نص  
 می بود و امامت وی رضی الله عنه چه حاجت می بود بهراجت آنحضرت و پرسیدن از وی صلی الله  
 علیه و آله و سلم دگنن عباس که اگر این امر در بابا شد بدانیم آنرا با قرب عهد بیوم غدیر خم مانده دماه گما پیش  
 و تجویز نسیان تمامه صحابه بیوم غدیر را پوشیدن ایشان آنرا با وجود علم بدان اذان قبیل است که  
 عقل تجویز نمی کند آن را پس ایشان در حالت بیعت با بی بکر یا و داشتند آن را و عالم بودند بدان  
 و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از در غدیر خطبه خواند و آشکارا کرد و بی بکر و عمر را و گفت  
 که امیرنشو و بر شما بیج یکی چنانچه در اخبار آمده است و تحقیق ثابت شده است که آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم جث کرده و ترغیب نموده است بر مودت اهل بیت خود و محبت اتباع ایشان

و فرق است میان محبت و خلافت و شیعه می گویند که دانستند ( باب مناقب صلی رض )  
 صحابه این نص را در لیکن اتباع نکردند آزاد انقیاد نمودند بدان نظم و عناد مکاره و امیر المؤمنین علی که ترک  
 طاب و احتیاج کرد از رحمت تقیه بود و این کذب و افترا است زیرا که وی رضی الله عنه فوت نمام داشت  
 و کثرت بی انداز و شجاعت و یرا خود پر کوبند و با وجود آن از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نص  
 مشید باشد و احتیاج بدان نیاد و عمل بدان نمند از محال است و چون ابو بکر رضی الله عنه احتیاج کرد بدیث  
 الاثمة من قریشی چرا گفته که نصی بر خصوص علی رضی الله عنه واقع است احتیاج باین عموم چرایی کنی و یحقی  
 از امام ابی حنیفه آورده است که گفت اصل عقیده شیعه تمایل صحابه است و در واقع قابل اند به تکفیر ایشان  
 و می گویند همه غیر از این چند تن کافر رفته و قاضی ابو بکر باقلانی گفته که در آنچه رفته اند و انقض بدان ابطال  
 دین اسلام است تمام زیرا که چون گمان نصوص و نظم و افترا و کذب ایشان در اول احکام اسلام  
 بنقض ثبانی از ایشان واقع شد دیگر هر چه از احادیث و اخبار از ایشان مردی شده زور و باطل باشد بلکه  
 این جنسیت راجع بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می گردد و در صحبت وی این چنین بر آمدند  
 و بغلی مرتضی نیز که نهادن و تقصیر در خطاب حق و تأیید آن که دین کلام شیخ ابن حجر است در صواعق محرقة و  
 هنوز طول دارد و در آنچه مذکور کردیم کفایت است و با سه التوفیق و بحسن بود که روایت است از  
 بریده اسلمی قال گفت خطب ابو بکر و عمر و فاطمة رضی الله عنهم خطبه کردند و خواستگار می نمودند ابو بکر  
 و عمر فاطمه را فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انها صغیرة پس آنحضرت عذر آورد و  
 گفت و می صغیر است فخطبها علی قزو و جهامنه پس خواستگاری کرد و او را علی پس نکاح کرد  
 او را ابی بنی امیه عنما رواه الفسائی و در بعضی روایات آمده است که گفت ام ایمن بعلی تو چرا  
 خواستگاری نمی نمائی فاطمه را و حال آنکه ابن عمر رسول خدا را گفت مرا شرم می آید که باین حرف مواجه  
 کند آنحضرت را پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود رضی الله عنه و چون علی رضی الله عنه رضای  
 آنحضرت دریافت اظهار کرد پس نزدیک کرد آنحضرت فاطمه را با وی ۹۶ و بحسن ابن عباس  
 رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امر رسول الیها یا ابی ابی علی روایت  
 است از ابن عباس که آنحضرت امیر کرد پس بستن درهای که بجانب مسجد شریف بودند مگر در  
 علی را شرح ابن و باب مناقب ابو بکر که شده رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب  
 ۹۷ و بحسن علی رضی الله عنه قال کانت لی منزلت من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لم تکن  
 لا حول من الخلائق گفت ایچ یکی از اصحاب را از جهه تمایله و رغایت آیهها را و بدان بر تمامه خلوص آیتیه  
 با علی است و فاقول بی آدم من آنحضرت را پیش از سر بر سر می گفتم اسلام علیه یانبی الله فان

قمتنج انتصرفت پس اگر تنخج می کرد آنحضرت بازی گشتم و نیدانستم که (باب مناقب العشرة رضى)  
 یگاری مشغول است که مانع است از دود آمدن از نماز و جرات آن فی الصراح تنخج مگر روشن کردن و الا دخلت  
 علیه و اگر تنخج نمی کرد و در می آمد مگر بر آنحضرت و این مرتبه هیچ کس را نبود زیرا که رضی الله عنه  
 قریب تر بود تا آنحضرت و دخانه و اخلاط و مصاحبت و اخوت بهجت نسبت فاطمه زهرا ع و ع  
 قال كنت شاكيا فمر بي رسول الله وسمي از علی است رضی الله عنه گفت بودم من بیمار پس گذشت بمن  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و انا قول و من می گفتم بجهت شدت مرض و وجع اللهم ان كان  
 اجلي قد حضر فارحني خداوند اگر هست اجل من که به تحقیق حاضر شده پس آسایش ده مرا یعنی  
 بمران ناراحت بآنهم و خلاص شوم از سختی این و در اجل مدتی که برای عمر نهاده اند و اطلاق او به نخی موت  
 بهجت آنست که نخی آخر اجل و سپهری شدن مدت عمری خواهد و آن کان متاخر ادا اگر هست اجل من  
 پس مانده و هنوز نسیمه فارغی پس فراخ مگردان زندگانی مرا دفع بغا و غن مجبه فراخی بخش  
 و از زانی و زیستن و زندگانی و آن کان بلاه فصمونی و اگر هست این بیماری برای امتحان و آزمایش  
 من پس شایسته گردان مرا فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم کیف  
 قلت چگونه گفتمی اعاده کن باز گو فاعاد علیه ما قال پس اعاده کرد و علی رضی الله عنه بر آنحضرت  
 و باز گفت آنچه گفته بود و فصر به بر جله پس زد آنحضرت علی را پاهای خود را مستند نمود و ازین شکایت و  
 بهجت غایت محبت و نشاط و تاب برداد برکت پاهای مبارک و می صلی الله علیه و آله و سلم و شهادت باید  
 وقال اللهم عافه و گفت آنحضرت و دعا کرد خداوند اعافیت بخش او را و اشفه با کنت شفا بخش  
 او را شك الراوي شك کرده است راوی که مانع گفت یا اشفه فما اشتهكیت و جعی بعد گفت علی  
 رضی الله عنه پس بیمار نشدم باز در و بعد از آن هرگز رواه الترمذی و قال هذا احد یك عهد  
 صحیح ۲۵ باب مناقب العشرة رضى ابو بكر و عمر و عثمان و علی و طاهر و زبیر و سعد بن ابی وقاص و  
 عبدالرحمن بن عوف و ابی عبید بن الجراح و سعید بن زید این ده تن از صحابه مشهورند بشهره و بشرف از بهجت  
 بشارات و ادن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را بخت و همه ایشان قرشی اند و  
 ایشان را تمام مناقب و آثار است که دیگر از انبیت و باید دانست که بشارات مخصوص با ایشان نیست  
 از بهجت و در آن باطل نیست نبوت از اولاد و از و جرایشان را از اصحاب و به تحقیق تفصیل کرد ایمان ماکلام  
 درین باب در رساله که مسمی است به تحقیق الاشارة الی تعمیم البشارة آنها باید نگریست ۲۹ الفصل  
 الاول عن عترة رضى الله عنه قال ما اعد الله الا من هو لاه التفرقة و ایت است از  
 امیرالمومنین عمر گفت در وقت گذشتن وی از عالم دو نصیبت کردن خلافت مرا صاحب شودی را  
 نیست آنچه یکی مرا و از تر باین کار یعنی خلافت ازین چند نفر الذین توفی رسول الله آن کسانی که



کسانی که وفات یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و هو منهم (باب مناقب العشرة رض)  
 راض و حال آنکه آنحضرت از ایشان راضی بود یعنی کمال رضا داشت و زیاد و ترا از صحابه و دیگر قسمی  
 پس نام بر دو عمر این شش تن را حلیا و عثمان و الزبیر و طلحة و سعد و عبد الرحمن و سعد  
بن ابی وقاص و ابو عبد الرحمن بن نوفل را و دو کس دیگر از عشره مبشره و انام مرد یکی ابو عبیده بن  
 الجراح که او را آنحضرت امین امت و امین حی الامین خوانده زیرا که وی پیش از عمر فوت شده  
 بود و دیگر سید بن زید را زیرا که خویش وی بود و این عمر و زوج اخت وی بود و مقصود استخوان یک  
 کس بود از میان آنها و در بعضی روایات آمده که عمر ذکر کرد و او را در کسایکه آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم راضی بود از ایشان و لیکن در اهل شامی داخل نگردانید و او را البخاری ۳۰ و عن  
 قیس بن ابی حازم جاء بهمه و زای نابی کیر است که جاهلیت را در یافته و اسلام آورده چون بقصد  
 مباحثت بدرگاه آمد آن حضرت وفات یافته بود و بعضی او را در اسماء صحابه ذکر کرده اند قال رایت ید طلحة  
 شلاء گفت دیدم دست طلحه را مثل شل و مثل تپاله شدن دست یابو جهت خشک شدن یا بریده شدن و  
 بعضی مخصوص بنقسم اول دادند و قی بها العیسی دست وی مثل به جهت آن شده بود که زکاة داشت بدست  
 پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم یوم احد روز احد و طلحه روز احد خود را سپرد آن حضرت ساخته بود و در  
 جسد وی پاشید و چند جراحت شده بود تا آنکه آلت مردی وی نیز مجروح شده بود و صحابه چون ذکر روز  
 احد می کردند می گفتند آن روز بهام روز طلحه بود و او را البخاری ۳۰ و عن جابر قال قال العیسی  
 صلی الله علیه و آله و سلم من یماتیمین بخبر المقوم یوم الاحزاب گفت جابر که گفت آنحضرت روز  
 خروء احزاب کیست که یار و مراجر قوم که قریش با یهود بنی قریظه و بنی النضیر جمع شده و اتفاق نمود  
 با رسول خدا بکنک برآمد و در و در احزاب عبارت از ایشان است جمع خرب به منی کرد و پس حی تنالی  
 باد و بادان قرب ناد و لشکر ملائکه فرستاده همه را هزیمت داد آنجا فرموده بود آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم که کسی هست که خرابین قوم یار و در فتن آنجا در آمدن میان ایشان شمر بود تا خبر تحقیق یار و قال الزبیر  
 انما گفت زبیر من می آرم خرقوم را فقال العیسی صلی الله علیه و آله و سلم ان لكل نبی محوار یا پس  
 گفت آنحضرت بدستی مرا بر پیغمبر را حواری است و حواری الزبیر و حواری من زبیر است حواری بامر  
 را و نشاید به منی مخاص و صامت ولی و یار می ده و امش از حواری است بنفختن به منی یا ض و از نجاب  
 است حواری بن عیسی علیه السلام و بعضی گفته اند که آنها گذران بودند که جامه سفیدی کردند و قصاصت  
 می نمودند و زبیر عمره آنحضرت بود که صفیه نام داشت رضی الله عنها متفق علیه ۳۰ و عن  
 الزبیر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من یأتی بنی قریظه گفت آنحضرت کیست  
 که بیاید بنی قریظه را که قریله است از یهود فیما بین بخبر هم پس یار و مراجر ایشان فانطلقت من روان



و ثبوت نبیاتی که در او امین هذه الامة و امین ابن امیت ابو عبیده ( باب مناقب العشرة رض )  
الخراج متفق علیه و هو عن ابن ابی طلیحة (ضم میم و فتح لام و ت کون یا از مشاییر تا بعین است  
در سببی نبی یکی از اول عاقلی بود در عهد عبید الله بن الزبیر می شنیدند که از او روایتی که سمعت عایشه و سمعت  
من کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مستخلفا لیا استخلفه گفت سبب ندیم عایشه و او حال  
آنکه هر سبیده شد عایشه که گرامی بود آنحضرت خلیفه خود کرد و اندک آنکه فرمایند بخفوه خود و خلیفه می کرد و امید  
کسی را از آن اصحاب قیامت ابو بکر گفت عایشه ابو بکر را جانشین می کرد و امید فقیران ثمن بعد ابی بکر  
پس گفته شد و بر سبیده شد عایشه بعد از آن که ابی ساضیت بعد از ابی بکر قیامت همچون گفت عمر را  
می ساخت فقیران بعد از عمر گفته شد کیست بعد از عمر که او را خلیفه می ساخت قیامت ابو عبیده بن الجراح  
گفت عایشه ابو عبیده بن الجراح را می ساخت که امین بود و ولایت ابن کاذب و ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز  
گفت که مرا با خلافت چه گد است این علی است و عمر است و ابو عبیده بن الجراح است هر که را از ایشان  
خواهد خاندن سازید پس گفتند از ولایت تر کیست پیشتر که در آن حضرت برای کار وین ناپس کیست که  
مهر کرد و اندر آمد و کار و راه مسلم و ۱۶ و عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله  
و سلم کان علی جراح و روایت است از ابو هریره که آنحضرت بود بر کوه حرا که او را الان جبل نور می گویند  
و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از نزول وحی در آنجا می نشین می نمود و وحی و انجا نازل شد و  
آنحضرت بود و ابو بکر و عمر و عثمان و علی و طلحة و الزبیر فتحرکت الصخرة پس جدید سنگ  
فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اهل التاکن باهش و محب  
فما عليك الا انی او صدیق او شهید پس نیست بر تو که پیغمبر یا صدیق یا شهید که عبادت است از  
عمر و علی و عثمان و طلحة و الزبیر که همه شهید شده اند و شهادت طلحة و الزبیر و واقعه حرب جمل است که در  
حرب بلکه مردن آن چنانکه در مجلس مذکور است و زاد بعضهم و سعد بن ابی وقاص و زید و ده که در  
اند بعضی از روایت این لفظ که سید بن ابی وقاص یعنی می فرماید و آنحضرت و لم یل کثر  
علیما و ذکر کرده این بعضی علی را و لیکن این مشکل است زیرا که سعد بن ابی وقاص مقتول نیست و  
در قهر و در ده که دو وادی عقیق داشت و آوده شد از انجا و دفن کرده شده بفتح مگر آنکه داخل صدیق دارند  
و صدیق اگر چه لقب امیر المومنین ابی بکر شده و نبی امیر عده و لیکن معنی امین منصرف نیست و دومی و صادق  
است بر خیر او از صدیقان و سبب یوشی بطریق متعدد در مناقب امیر المومنین علی رضی الله عنه آورده که  
این ادل کسی است که ایمان آورد و اول کسی است که مضاف می کند و در قیامت و این صدیق  
اکبر و فاروق این است است یا مراد بشهید کسی است که او را ثواب شهید است چنانچه  
بمطون و امثال آن و الله اعلم و رواه مسلم و ۱۶ و الفصل الثانی عن عبد الرحمن

بن عوف رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال ابو بکر (باب مناقب البشارة رض)  
 فی الجنة وعمر فی الجنة وعثمان فی الجنة وعلی فی الجنة وطلحة فی الجنة والزبیر فی الجنة وعبد  
 الرحمن بن عوف فی الجنة وسعد بن ابی وقاص فی الجنة ومعد بن زید فی الجنة وابو عبیدہ بن الجراح فی  
 الجنة رواه القرمطی ورواه ابن ماجة عن سعید بن زید بن ابی از وجہ شهرت و امتیاز این ده کس به شارات  
 جنت این است که در شارات ایشان یک حدیث واقع شده با وجه دیگر که گفته اند و الا شارات  
 مخصوص و منحصر در ایشان نیست صرح بذلک العلماء و این جا بگفته است که برای آن سائیه باید شد که  
 ذکر خلفای اربعه هر جا که در احادیث واقع شده و بعضی بعضی ترتیب شده و باین استنباسی بعد از حب اهل  
 سنت و جماعت حاصل می گردد و اما کما آنکه که راویان غیر ترتیب داده و موافق اعتقاد خود آورده باشند  
 فحاشا و کلا ایشان باندک تمیز و تقدیم و تاخیر رعایت می کنند که تأییدی و سرایتی ندارد و مقصود بیان فسادتی  
 نمی پذیرد و شایخ و چه نوع کنند مذهب آن هم چنانکه هست ادای می نمایند تحقیق مذہب و تاویل کلام کار مجتهدان و  
 قیاس است قدر ۲۰ و عن النبی ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال ارحم امتی بامتی یا بکری  
 هرمان ترین امت من است من که با خفت و رفق و موعظت مردم را بخدای خود و میرساند ابو بکر است و اشهادهم  
 فی امر الله عمر و سخت ترین امت در کار دین خدا که بغض و شدت و جدال امر معروف و نهی منکر  
 می کند عمر است و با صلحهم حیاء عثمان و راست و صبیح ترین ایشان از روی حیاء عثمان است نسبت  
 چهارده عثمان رضی الله عنه خصوصیتی و امتیازی نیست و حیاء شایسته عظمتی است از ایشان ظاهر اصدق برای  
 آن گفت که حیاء گاهی حکم ظییمت بشری نیز می باشد اگر چه بحکم شرع حق و در حقیقت نباشد اما حیاء صادق و معتبر  
 آنست که موافق شریعت و مطابق حق باشد و اقرضهم زید بن ثابت و عالم تربیعتم فرایض و مواردیست زید بن  
 ثابت است که کاتب وحی بود از اجل مصحاح و جامع و کاتب قرآن بود و در زمان ابو بکر و عثمان رضی الله عنهما  
 و اقرأهم ابی بن کعبه و خوانده تر قرآن را و ما برتر و در تجوید قرآن ابی بن کعبه است وی نیز کاتب  
 وحی بود و در اسبب التزای گفتند و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ادر اسید الانصاء نام کرده و عمر  
 رضی الله عنه سید المسلمین می گفت و چون سوره کلم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب تا ذل شد  
 آنحضرت فرمود که خدا امر کرده است که آنرا بر تو بخوانم و ترا بشنوام گفت وی رضی الله عنه آیا خدا مرا  
 نام برد گفت آنحضرت نعم نام تو برد و ترا بنام تو خواند پس وی کریم کرده و آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 وسلم نیز کریم و آید و با علمهم بالاحلال و الحرام معاذ بن جبل و دانا ترین امت بجلال و عظام معاذ بن  
 جبل است و وی رضی الله عنه از سایر است و یکی از وفاداران که حاضر شد عقبه را و آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله وسلم او را موافقت داد بعد از آن مسعود و قیل به جزیل الی طالب و فرستاد و اعلام قاضی  
 یمن و وی دوران وقت هر دو سال بود و در طاعون عمواس از عالم بر نشت و گفت خداوند این رحمت

رحمت است از تو بر بندگان تو خدا و خدا میزود اهل و عیال او را از ان محروم (باب همة ما قبل العشرة روض)  
 نداری و آورده اند که در وقت رفتن از عالم می گفت خدایا چند آنکه خواهی بخرت تو که میدانی که من ترا دوست  
 می دارم یا چنانکه گفت و الله اعلم و این مسعود گفت بودیم ما که بشپیه سید ایدیم معاذ را با بر ایم خلیل علیه السلام در  
 مضمون این آیت خان امة قاتل الله حقیقا و نفوی می داد معاذ در زمان آنحضرت و در زمان ابو بکر و چون به من  
 رفت می گفت حمزه رضی الله عنه خالی گذاشت مهاد اهل بدنه را از نفقه و حاضر شد وی رضی الله عنه مد را  
 و مشاهده دیگر را در وقت رحلت گفت اصحاب خود را وقتی که کربیه کمر بند و چرخ در کربیه آورد  
 شمار انگشت می کردیم مرعلی که منقطع می کرد و بموت تو گفت هلم و ایمان قائم اند تا روز قیامت بگیرید حق را از  
 هر که باشد و رو کنید باطل را بر هر که باشد مناقب وی رضی الله عنه بسیار است خارج از حد حصر و احصاء  
 و لکل امة امین و امین هذه الامة ابو عبیده بن الجراح و مربر است و امین است و امین ابن  
 است ابو عبیده بن الجراح است و در روایتی مربر پیغمبر را امینی است و امین من ابو عبیده است و وی  
 رضی الله عنه قرشی است بهشت و اصطفی با آنحضرت در فخرین ماکب جمع می شود حاضر شده جمیع مشایخ را  
 همراه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در روز بدر خود را بجمعت خدا و رسول خدا گشته و ثابت ماند  
 با آنحضرت و در آنجا و بر کشید و حلقه معترف که در خضاده مبارک آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 خایه بود بدین خود پس افتاد از جهت زوری که کرده و دندان بی وی و وی نیز دو طاقون هموار  
 رفت از عالم و در زمان عمر بن الخطاب و نماز کرد و بر وی نماز بن جبل می گفت امیرالمومنین عمر در روز  
 موت خود را که ابو عبیده بن الجراح میبوی سپردم این کار را بوی یعنی امر خلافت را با اینا را بدست  
 مشاورت وی تفویض می کردم و الله اعلم و رواه احمد و الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح  
 و روی عن معمر بن قناده مرسل و روایت کرده شده است از معمر بن قناده و سکون عن از قناده و طریق  
 ارسال و فییه و در حدیث مرآه است و اقضاهم علی و فاضی تر و کام کننده ترجیح از امت من علی است  
 و لهذا عمر رضی الله عنه بی مشاورت و فتوای وی رضی الله عنه حکم نمی نمود و اگر حاضر بودی توقف می کرد  
 و می گفت قصیه لا ابا حسن لها و عن الزبیر قال کان علی الخلی صلی الله علیه و آله و سلم  
 یوم احد در همان روایت از زبیر رضی الله عنه که گفت بود بر آنحضرت و زبیر و زبیر و زبیر و زبیر و  
 این بهجت غایت شجاعت و قوت اقدام می صلی الله علیه و آله و سلم بود بر حرب و هر که شجاع تر است و نه  
 تر و او در کار زاریه مشغول و صلاح او و استعداد او برای جنگ زیاده تر و ازینجا معلوم می شود که استعمال  
 اسلحه و مباشرت اسباب منافات به کل ندارد زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سید المومنین  
 بود و با وجود آن این جنم می کرد و تواند که اسباب این امور برای تعلیم است می کرده باشد اما تحقیق آنست  
 که اینها ناشی از عبودیت محض و امتثال امر است فتنه فی الله الی الصخرة پس بر خاست آنحضرت و

بن عوف رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال ابو بکر (باب مناقب البشارة رض)  
 فی الجنة وعمر فی الجنة وعثمان فی الجنة وعلی فی الجنة وطلحة فی الجنة والزبیر فی الجنة وعبد  
 الرحمن بن عوف فی الجنة وسعد بن ابی وقاص فی الجنة وسعد بن زید فی الجنة وابو حنبله من الخراج فی  
 الجنة رواه الترمذی ورواه ابن ماجه عن سعید بن زید ویکى از جو شهرت و استیلا این ده کسر به شارات  
 جنت این است که در شارات ایشان یک حدیث واقع شده باوجه دیگر که گفته اند و الاشارات  
 مخصوص و منحصر در ایشان نیست صرح بدلك العلماء و این جا بگفته است که برای آن متنبه باید شد که  
 ذکر خلفای اربعه هر جا که در احادیث واقع شده و کلام بعضی بعضی ترتیب شده و باین استنباسی مذهب اهل  
 سنت و جماعت حاصل می گردد و اما کمان آنکه که راویان تغییر ترتیب داده و موافق اعتقاد خود آورده باشند  
 فحاشا و کلام ایشان باینکه تغییر و تقدیم و تاخیر رعایت می کنند که تأثیری و سرایتی ندارد و مقتضایان فتاوی  
 نمی پذیرد و این بخاطر دو نوع گفته می بایست هم چنانکه هست ادای نماید تحقیق مذہب و تأویل کلام کار مجتهدان و  
 قضا است نه بر ۹۲۰ و عن انس ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال ارحم امتی یا متی یا متی ابو بکر  
 هرمان ترین است من بامت من که با غصه و رفق و موعظت مردم را بخدای خود می رساند ابو بکر است و اشکاهم  
 فی اموالهم و سخت ترین است در کار دین خدا که با غصه و شدت و جدال امر مردم و نهی منکر  
 می کند عمر است و اصدقهم حیاء عثمان و راست و صبیح ترین ایشان از روی حیاء عثمان است حضرت  
 جبار ابی عثمان رضی الله عنه خصوصیتی و استیلا بر می هست و حیاء شعیبه عظیمی است از ایمان ظاهر اصدق برای  
 آن گفت که حیاء گاهی حکم طبیعت بشری نیز می باشد اگر چه حکم شرع حق و در حقیقت نباشد اما حیاء صادق و منبر  
 تأنت که موافق شریعت و مطابق حق باشد و اگر خصم زید بن ثابت و عالم تربیعت فرایض و مواردیت زید بن  
 ثابت است که کاتب وحی بود از اجل اصحاب و جامع و کاتب قرآن بود و در زمان ابو بکر و عثمان رضی الله عنهما  
 و اقرأهم ابی بن کعبه و خوانده تر قرآن را با هر نزد و تجوید قرآن ابی بن کعبه است و بی نیز کاتب  
 وحی بود و او را سبدا القرائی گفتند و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را سید الانصار نام کرده و عمر  
 رضی الله عنه سید المسلمین می گفت و چون مورد لعن الالدین کفر و امن اهل الکتاب نازل شد  
 با آنحضرت فرمود که خدا امر کرده است که آنرا بر تو بخوانم و ترا بشنوانم گفت و می و رضی الله عنه آیا خدا مرا  
 نام برد گفت آنحضرت نعم نام تو برد و ترا با نام تو خواند پس وی کریم کرد و آنحضرت صلی الله علیه وآله  
 و سلم نیز بکریم و آید و با صلواتهم بالاحلال و الحرام معاذ بن جبل و داناترین امت بحلال و حرام معاذ بن  
 جبل است و وی رضی الله عنه از سادات است و یکی از یقنادتن که حاضر شد مذمت را و آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم او را موافقات داد و بعد از آن من صدود و قبل به جزیین الی طالب و فرستاد او را اسلام و قاضی  
 بمن و وی دوران وقت هر دو سال بود و در طاعون عمواس از عالم رفت و گفت خداوند این رحمت

رحمت است از تو برندگان تو خدا و ملائکه و اهل و عیال او را از ان محروم (باب مناقب العشرة رضی الله عنه)  
 نداری و آید و اند که در وقت رفتن از عالم می گفت خدایا چند آنکه خواستی بفرست تو که میدانم که من ترا دوست  
 می دارم یا چنانکه گفت و الله اعلم و این مسعود گفت بودیم ما که شش پیه سید اویم معاذ را با براهیم خلیل علیه السلام در  
 مشغول این آیت کان الله قاتلنا و حقیقتاً و تنوی می داد معاذ در زمان آنحضرت و در زمان ابوبکر و چون به من  
 رفت می گفت حمزه رضی الله عنه خالی گذاشت معاذ را اهل بدنه را از تنه و حاضر شد و منی رضی الله عنه بد را  
 و مشاهده دیگر را در وقت رحلت گفت اصحاب خود را وقتی که گریه می کردند چنانی کردند و چه جز در گریه آورد  
 شما را گفتند می گریه می کرد و منقطع می کرد و بگوشت تو گفت علم و ایمان قائم اند تا روز قیامت بگریه می کرد و از  
 هر که باشد و رو کند باطل را بر هر که باشد مناقب وی رضی الله عنه بسیار است خارج از حد حصر و احصاء  
 و لكل امه امین و امین هذه الامه ابو عبيدة بن الجراح و امیر امت و امین است و امین این  
 است ابو عبيدة بن الجراح است و در دایمی مرید و امینی است و امین من ابو عبیده است و وی  
 رضی الله عنه قریشی است بهشت و امیر با آنحضرت و در قبرین مالک جمع می شود حاضر شده جمیع مشایخ را  
 همراه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در روز بدر پدر خود را بحسب خدا و رسول خدا کشته و ثابت ماند  
 با آنحضرت و در احد و بدر کشید و در حلقه منزه که در رخساره بسیار که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 خنده و بود بدین خود پس افتاد از جهت زوری که کرده بودند آن وی و وی بنزد طاعون حموا اس  
 رفت از عالم در زمان عمر بن الخطاب و نماز کرد و بر وی معاذ بن جبل می گفت امیر المؤمنین عمر در روز  
 موت خود را که ابو عبیده بن جراح میبود می سپردم این کار را بر وی یعنی امر خلافت را یا ایستاد است  
 مشاورت وی تنویض می کردم و الله اعلم و رواه احمد و الترمذی و قال هذا حديث حسن صحيح  
 و روی عن معمر بن قتيادة مرسل و رواه ابوت کرده شده است از معمر بن قتيادة و معمر بن قتيادة از قتادة و قتادة از  
 ارسال و فيه و در حدیث مرآة است و اقضاهم علي و فاضی تر و کام کننده تر بجای از امت من علی است  
 و لهذا عمر رضی الله عنه بی مشاورت و فتوای وی رضی الله عنه حکم نمی نمود و اگر حاضر بودی توقف می کرد  
 و می گفت قضیه لا ابا حسن لها و عن الزبير قال قال علي رضي الله عنه و آله و سلم  
 يوم احد در همان روایت از زبیر رضی الله عنه که گفت بود بر آنحضرت و در غزو احد و زده و  
 این بهجت غایت شجاعت و قوت اقدام می علی الله علیه و آله و سلم بود بر حرب و هر که شجاع تر است و نه  
 تر و او در کار را به شجاعت و صلاح او استعدا و برای جنگ زیاده تر و ازینجا معلوم می شود که استعمال  
 اسلحه و مباشرت اسباب منافات به کل ندارد زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سید المومنین  
 بود و با وجود آن این جنس می کرد و تواند که امثال این امور برای تعلیم است می کرده باشد اما تحقیق آنست  
 که اینها ناشی از عهودیت محض و امثال امر است فنهض الی الصخرة پس برخواست آنحضرت و

متوجه شد بحاجب یسکی بزدک که آنجا بود تا بروی بر آید و بنشیند (باب مناقب العشرة رض)  
 و آنرا می گیرد قلم بیست طع پس توانست از جنت کوفتها که رسید و و فقط طلحه تحت به پس به نشست  
 طلحه زیر آن حضرت با وجود آن جراحتها در خمها که داشت حتی استوی جلی العشرة تا آنکه بر آمد و قرار  
 گرفت آن حضرت بر صحرای اعیان در اصل جبل اخلاص معلوم و معروف است و سمعت رسول الله پس شنیدم  
 پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم بقول می گفت اوجب طلحه واجب کرد انید طلحه بر ای خود بهشت  
را باین عل که به محبت خدا و رسول خدا کرد و رواه الطرمذی و عمن جابر قال نظر رسول الله صلی  
الله علیه و آله و سلم الی طلحه بن عبید الله گفت جابر رضی الله عنه نظر کرد آنحضرت بحاجب طلحه  
قال من احب ان ينظر الی رجل یمشی علی وجه الارض وقد قضی نجهه گفت آنحضرت کسی که  
دست دارد که نظر کند بسوی مردی که میرود بر روی زمین و حال آنکه به تحقیق مرده است و با بهتر مردن  
است یعنی اگر کسی خواه که هر دو را ببیند که مردی زمین می رود و فلینظر الی هذا ایس باید که نظر کند  
بسوی این اشارت به طلحه است رضی الله عنه و فی رواية دور و داتی باین لفظ آمد و است  
که من جرد ان ينظر الی شهید یمشی علی وجه الارض کسی که شادی که داند او را که نظر کند بسوی  
شهر که میرود بر روی زمین فلینظر الی طلحه بن عبید الله پس باید که نظر کند بسوی طلحه بن عبید الله و تحقیق  
لفظ قضی نجهه آن است که نخب بنون و عاء هاء و بهو و به معنی نذر و موت و اجل آید و در آیت کریمه  
من الجن و منین رجال صا قوا باعاصیل و الله علیه فممنهم من قضی نجهه و منهم من ينظر هر دو معنی تفسیر  
کرده اند یعنی از مسلمانان مردانند که راست گردانیدند بر چه عهد بستند با خدا پس بعضی از ایشان ادا  
کردند و و فانی بودند ندی که بجان سپاری و و با خدا کرد و بودند یعنی مردند و و با خدا و بعضی انتظار آن دارند  
و و حدیث نیز حمل بر مرد و معنی در سبب است و ظاهر در ثانی است چنانکه در روایت دیگر آمده شهید  
یمشی علی وجه الارض به حقیقت این اشارت است بموت اختیاری که حاصل می کرد و در اهل  
نسوک و در باب فساد با مراد بموت غیبت از عالم تسکات با سخرات در ذکر خدا و مشاهد ملکوت  
و انجذاب بحجاب قدس کمی سبحانه و این نتیجه موت اختیاری است و سیدی الشیخ علی بنی  
رحمة الله علیه را و است مسمی به ایه ربی عند فقد المرئی که در آنجا بیان موت اختیاری و سبب  
آن کرده اند و حضرت شیخ عبد الوهاب صنی می فرمودند که بکار و رنگه معتظر شهرت یافت که شیخ  
جلی بقی وفات یافتند مردم شنیدن این خبر دیدند و بخاشا شیخ رسیدند بشیخ را دیدند تازه و خرم با سلامت  
نشسته پس بیاد آن فرمودند اگر یکی آن عالم را دیده و احوال آن نشاء و ایمان یافته باید خبر دهد لاجرم  
نصدق خبر او باید کرد باینکه که ما را باین عالم بردند و آن عالم را دیده آمده ایم اکنون باین  
هم نوبه گفتند و ما هم تجدید توپچی کنیم و لیکن در خوابت بها گفتند که این خبر نشان قول کار و تمامی در زمش



ماست که در کسب موت اختیار می کردیم رواه الترمذی (باب مناقب العشرة رض)  
 ۱۰۰. وعن علي رضي الله عنه قال سمعت اذني من في رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول كنت  
 على من نسي شئ من ايامه ان خبرت في مكنت طليحة والزبير جارا في الجنة طلق  
 وزبير دلهما من اذ در بهشت رواه الترمذی وقال هذا حديث غريب ۹۰. وعن سعد بن  
 ابي وقاص ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال يوم مثل يعني يوم اجد رايي في  
 سعد بن ابى وقاص كذا تخفرت يعني برای وی در آن روز یعنی روز اهل اللهم اشد رحمة خذ اذنا  
 واسوار كمدان نیر اندازی او را واجب دعوت و پاسخ ده و قبول کن دعای او را مناسبت ا. طابت  
 دعواتی می ظاهر است که تغییر از دعا بپذیر کرده اند چنانکه گفته است از هر که آن دعا را بگوید و دعا  
 دعای وی رضی الله عنه اثری از اصابه وی می بود که نخست در راه خدا کرد رواه فی شرح المسببه  
 ۹۱. وعن ابن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال اللهم استجب لسعد اذا دعاك وسم از  
 سعد بن ابی وقاص روایت است که آن حضرت گفت و دعا کرد خداوند ا قبول و پذیرا کن مرشد را وقتی که دعا  
 کند رواه الترمذی ۹۲. وعن علي رضي الله عنه قال ما جمع رسول الله صلى الله عليه  
 وآله وسلم اباه واهله الا بسعد كنت على مرتضى رضي الله عنه جمع نكده آنحضرت پدر و مادر خود را برای پیچ  
 یکی مگر برای سعد قال له يوم احد كنت مرسله ارم فبالك ابی وامي  
 نیر اندازی تو مادر و مادر من و قال له ارم ايها الظلام المحزور وگفت آن حضرت مرسله  
 را بپذیر ازای کودک تو انا و حم و ولحق حاد و لای هتوت و دوا و شد و پدر او و آفرید سکون زای و  
 تخفیف و او نیز آمده فی الصراح جزو کودک رسیده و زورمند شد و در زور به منی پشته نخر  
 از زمین نیز آمد و بودی رضی الله عنه چه ان کرد پست اسلام آورد و بر دست ابی مکر صديق بود و در آن  
 وقت هند و بار رواه الترمذی ۹۳. وعن جابر قال اقبل بعد فقال النبي صلى الله عليه وآله  
 آله و سلم هذا خالي روایت است از جابر که گفت پیش آمد سعد بن ابی وقاص پس گفت آنحضرت  
 این خال من است به معنی برادر مادر فلیرنی امر اخاله پس باید که بنماید مرا مددی خال خود را یعنی  
 بر این خال که من دارم و مانند او رواه الترمذی و قال وگفت جابر در توجیه گفتن آنحضرت سعد را خال  
 خود و کان بعد من یعنی زهره و بدو سعد از بنی زهره که مخا از فریش است او را زهره بنت کلاب و کانات  
 ام النبي صلى الله عليه وآله وسلم من بنی زهره و بدو مادر آنحضرت از بنی زهره فلن لك قال  
 النبي پس ازان است گفت بنمبر صلى الله عليه وآله وسلم سعد را هذا خالي این خال منست  
 و فی المصباح بیح فلیکر من پس باید که گرامی دارد و در خال خود را چنانکه من اگر ام می کنم خال خود را  
 فلیرنی در دل لفظ فلیرنی و بعضی گفته اند فلیکر من تصحیح است و الله اعلم ۷۰. الفصل الثالث

عن قیس بن ابی حازم نامی است حال او در حدیث ثانی از فصل باب مناقب العشرة ریح  
اول که شت قال سمعت محمد بن ابی وقاص یقول انی لاول رجل من العرب ریحی بهم  
فی سبیل الله گفت قیس شنیدم محمد را که می گفت بدرستی که من نخستین مردی ام از عرب که  
انداخت بر در راه خدا و را یقیناً نفوذ و مع رسول الله دیدم من خود را و دیگر اصحاب پیغمبر خدا را که  
فرامی کردیم همراه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و با لاطعام الا الحبله و ورق السمیر و بنود را  
خودش بگر حبله بضم حاء مهمله و فتح آن و سکون موحده و فتح آن دانستم و بنود را اطعام بگر بگ سر بفتح  
سین و ضم میم نام درختی است مشهور و اخلاص سمره است و آن مکان اخلاصنا لیضع کما تضع الشاة  
تجفین بویکی از ما که می نهاد یعنی پشت خشک چنانکه می بند کوبند مال را خلط و در حالی که نیست اکند و را  
آلودگی و آسایش. بعضی اخرا می او بعضی از جهت خشکی ثم اصبحت بنوا منذ قهر ز لمی علی الاسلام  
بسنر کشند بنوا سده که واقف می گردانند و تعلیم می کنند سران را احکام اسلام و تفریر به معنی توقیف آمد و یا تفریر  
و نادب و توقیف می کنند هر ابر تفسیر در حق اسلام و اصل تفریر به معنی نه و منع است و به معنی نصرت  
دادن نیز می آید چنانکه در قولی می سجانه و تفریر و توقیف و زیر که ناصر مع می کند از منصوص و دشمنان او را  
مراد باسلام اینجاست که لقل خبت اذن و ضل عملی هر آینه تحقیق می بیند کشتم و زیان کار کشتم و  
کم شده عمل من یعنی هرگاه بنوا سده مرا احکام اسلام و آداب نماز تعلیم کنند با این سادگی که من و اسلام دارم  
و دیگر مرا امید فلاح و بهارت چرباشد و کالوا و شوا به المی حمود و بودند بنوا سده که کهن چندی کرد و بودند و  
شکایت بردند از سعد بن ابی وقاص نزد امیر المومنین حمزه و دوی عامل عمر رضی الله عنهما بر کوفه و قالوا  
للاسحق یصلی و گفته بودند نیک نمی کند دوی نماز را و حسن عمر تهدید کرده فرستاد او را دوی نزد عمر گفت  
حقیقت حال کرد پس تصدیق کرد و او را و گفت گمان من هم چنین است که تو می گوئی و در کرد بنی اسد  
و مراد بنی اسد او را و بر بنی الحوام بن خولده بن اسد اند و از اینجا معاوم می کرد و که فخر خیم و فصل  
و اطهار کمال خود را به بیان و انفع از برای مصطلحت و بنی دافع عار و مقصودت و در دین جایز است و صفای را  
رضی الله عنهم مفاخرت میان خود و بود بهجت اغراض صحیح صالحه متفق علیه ۲۰۰ و عن سعد قال  
را یقینی و اننا نالت الاسلام و در صحیح بخاری لقل را یقینی هر آینه به تحقیق می دانم من خود را  
و من سیوم اهل اسلام بودم و در روایت بخاری و اننا نالت الاسلام بضم ناء یعنی یک  
اهل اسلام مقصود یکی است یعنی و کس مسلمان شده بود و سیوم من مسلمان شده و گفته اند که مراد  
دوی از آن و کس ابوبکر و حدیث است و صواب آنست که مراد سیوم مردان بلکه مردان مراد است  
و در استیعاب گفته که دوی هفتم هفت کس است مراد مردان غنم از مرد و زن و آزاد و بنده است  
و ما احلکم اجد الا فی الیوم الذی احلکم قبیله اسلام بنوا دوی یکی بگر در روزی که اسلام آوردیم

آوردم من در آن روز گفته اند که هیچ یکی درین کلام شامل او و خبر او ( باب مناقب العشرة رض )  
 نیست یعنی یاقه نشد اسلام از هیچ یکی گار و روزی که اسلام آورد من و دان و دوز که در آن روز مسلمان  
 یافته شد که منم و لقله مکثت سبعة ايام و اني لثالث الاسلام و به تحقیق و تکاب کردم من هفت روز و حال  
 آنست که من سه یک مسلمانان بودم یعنی اسلام آوردم من بعد از دو کس و بعد از آن هفت روز گذشته که کسی  
 در آن هفت روز اسلام نیاورد و بعد از هفت روز اسلام آورد و هر که آورد این چنین تفسیر کرده  
 است این حدیث را طبری فاهم رواه البخاری ۳۰ و عن حاشية ان رسول الله صلى الله عليه  
 وآله وسلم كان يقول لثمانية روات می کند عایشه که آن حضرت می گفت مر زمان خود را در آن امر کن  
 مما يومئذ من بعدی بدوستی که کار شما در حال شمار جنس پیریت که در اندیشه می اندازد و مرا به از من  
 که حال شما چه خواهد شد و مردم بشما چه خواهد نمود که متکفل و متصدی مهمات نبشت شما خواهد شد  
 و توفیق بدان خواهد یافت و لن يصبر عليكن الا المصابرون الصديقون و صبر نخواهند کرد و بر شما و تقصیر احوال  
 شما که آنها می که کامل اند در صبر و صبر خوئی و عادت ایشان است و کامل اند در صدق معامله و ادای حقوق  
 قالت حاشية یعنی المقتصدین گفت عایشه مر ادبی دارد آنحضرت از من صابران و صدیقان صدق  
 دهندگان و خبر کنندگان را زیرا که سوق کلام از بهر تفهات ایشان است ثم قالت حاشية لا بی سلامة  
 بن عبد الرحمن بن عمر گفت عایشه صدقه از برای شکر گذاری و اظهار منت داری عبد الرحمن بن  
 عوف بن عمرو که ایو سلمه است و از کبار تابعین است سقی الله اباک من سلمه یبیل الجنة بنوشاند  
 خدای تبارک و تعالی بدو را از چشمه که در بهشت است و سبیل نام چشمه است در بهشت و در قاموس  
 گفته سبیل خمر جنت و چشمه جنت و سبیل الجنة نیز روایت است به معنی آب سرد و آب روشن  
 و خوش که بگو روان و فرد شود و سبیل الجنة نیز به معنی سبیل و سبیل الجنة نیز آمده به معنی شراب  
 بار و بعضی گفته اند فالص عنانی از حسن و خاشاک و غیره و طبری گفته که او را سبیل زیاد شد ماکله خماسی  
 گشت و دلالت بر خایت سلامت کرد و نه بر و کان این عوف قد تصدی علی امهات المؤمنین  
 و بنو عبد الرحمن بن عوف که به تحقیق تصدی کرده بود بر نساء آن حضرت بحدیقة بیعت باربعین  
 القابله باغی که فروخته شده چهل هزار درم یاد یار و اند اعلم رواه القوم مذی ۳۰ و بحسن ام سلمه  
 قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول لازواجه گفت ام سلمه شنیدم  
 آنحضرت را که می گفت برای زنان خود آن الذي یعشوا علیکن بعدی هو الصادق الباری بدوستی آن  
 کس که بدو شمارا بکفهای دست خود و نشر کند بر شما اموال بعد از من ادست صادق بنو کار اللهم اسق  
 عبد الرحمن بن عوف بن سلمه یبیل الجنة خداوند بنوشان عبد الرحمن بن عوف را از چشمه بهشت  
 ظاهر آنست که این کلام ام سلمه باشد چنانکه در حدیث سابق از عایشه مذکور شد و بعضی گفته اند که این کلام آن

حضرت زبیر که وی صلی الله علیه و آله وسلم دانسته بود که از وی

رضی الله عنه احسانی بازواج مطهره بوجو خواهد آمد و درین مبحثه آنحضرت روایه احمد و عن حذیفه

قال جاء اهل نجران الي رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وایست از حدیث بن ابی بکر

عنه و صاحب سر رسول الله بود که گفت آمدند اهل نجران. فتح نون و سکون حیم نام وضعی است پس که در

سال دوم فتح شد و در بنایه گفته موضع میان حجاز و شام. بسوی آن حضرت فقالوا یا سس گفته یا رسول الله

ابعث الیخا رجلا امینا بنزست بسوی مردمی امین که در حق با نیماست راضی نباشد فقال لا بعثن

الیکم رجلا امینا حق امین فرمود آن حضرت هر آینه می فرستم. بسوی شما مردی امین ثابت در امانت

فما تشرف لها الناس پس نگران شدند و منتظر گشتند بهجت این کلمه یا برای این امانت و امانت

مردم تا که ام یکی را اختیار کنند و کدام یکی. باین سرست مشرت و نمناز کرد و وقال و گفت حدیثه فبعث

ابا عبیدة بن الجراح پس فرستاد آنحضرت بامینی بر آن قوم ابو عبیدة بن الجراح را متفق علیه

۷۶۰ و عن علی رضی الله عنه قال. قیل گفت امیرا لمو مین علی گفته شد یا آنحضرت یا رسول الله

من تؤمر بعدك کرا میر کرد و انیم ما بر خود بعد از تو قال ان تؤمر و ابا بکر تجل و امینا ز اهل ا فی الدنیا

گفت آنحضرت اگر امیری کرد و انید ابو بکر دانی باید او را امانت داد و در حقوق دین رغبت نکنند و در دنیا

راغبنا فی الاخرة راغب در کار آخرت و ان تؤمر و امر تجل و قویا امینا لا یشاف فی الله لومة

لائم و اگر امیری سازید عمر را میباید او را تواناد محکم و امانت دار که نمی ترسد در اجرای احکام دین خدا

و ملاست هیچ ملاست کننده را و ان تؤمر و اعلیاء و لا اراحم فاعلمین و اگر امیر میباید علی را و نمی دانم

و نمی بینم شما الله را آنرا تجل و هادیا مولا یابی باید او را راه راست نماید و او را است یا بده یا خلد بکم

الصراط المستقیم می گردیدی بر و شمار او را است و درین حدیث دلیل است که آن حضرت صلی الله

علیه و آله وسلم تنصیب و تعیین کرده بر خلافت هیچ یکی و ظاهر آن می نماید که مراد بامیر بعد از آن حضرت بی واسطه باشد

و درین حدیث فوکر عثمان رضی الله عنه نیست و بعضی گفته اند که شاید آنحضرت ذکر کرده و او را سیان

کرد باشد و الله اعلم و روایه احمد ۷۰ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رحم الله

ابا بکر زوجی ابنته رحمت که خدا ای تعالی ابو بکر را که نکاح کرده و او را و خرد خود را و حملنی الی

هادر الحجرة و برداشت و سوار کرد و در ابرنامه و در افتت کرد و آورد بسوی دارالبحریت آورده اند که

ابو بکر صدیق رضی الله عنه دو ناله پرورده و طیار کرده داشت بود که تا کی امر بهجرت شود پس یک ناله نزد

آن حضرت آورد و گفت یا رسول الله این را اختیار کن و سوار شو فرمود سوار شوم مگر آنکه بفروشی بدست

من دلی آن اختیار نمی کنم پس بهشت صد در هم بخرید و قرض کرد و صحتی فی البغار و صحت داشت

مرا و غار و اعتق بلا لامن بحاله و آزاد کرد بلال را از مال خود یعنی در خط است من آنکه است یا اصیل

خریدن مال ما آن وقت و کمال ایمان نمائی است و اصل ما نخضرت : (باب مناقب اهل بیت النبی صلعم)  
صلی الله علیه و آله وسلم رحم الله عمو یقول الحق وان کان موار حمت کند خدای تعالی عمر را سبکو بدی اگر چه  
متج باشد ترکد الحق و جاله من صدیق گذاشته است عمر را حق گوئی و حال آنکه نیست مراد را هیچ دوستی  
از انهایی که دوستی ایشان برای مراعات و دد امنت باشد رحم الله عثمان یستحبی منه الملائکة  
رحمت کند خدای تعالی عثمان را شرم می دارند از وی فرشتگان رحم الله علیها رحمت کند خدای تعالی  
علی را اللهم ادرا الحق معه همیشه در خداوند با برادران حق و اباعی ما نخضرت بجانب که بگرد علی و این  
موافق حدیثی دیگر است که سیوطی در جمع الجوامع آورده که المقرآن مع علی و علی مع القرآن و رواه  
الترمذی و قال هذا اهل بیت غریب و هم و یا باب مناقب اهل بیت النبی صلی الله علیه و آله وسلم  
به آنکه اطلاق اهل بیت بچند معنی آمده کسانی که حرام است بر ایشان زکوة گرفتن و ایشان بنو هاشم اند  
داین شایسته است آل عباس و آل علی و آل جعفر و آل عقیل و آل حارث و رضی الله عنهم اجمعین و گاهی  
بمعنی اهل و عیال آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمده شامل مراد از واج مطهرات را و بیرون  
آوردن نساء آنحضرت از اهل بیت مکاره است و مخالف است مرسوق آیت کریمه و انما یرید  
الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا زیرا که خطاب با ایشان است در اول  
آیت و آخر آن بس بیرون آوردن ایشان از آنچه در میان واقع شده بیرون می آرد و کلام را از  
انسیاق و اتراف نام فخرالدین محمد داری گفته که این آیت شامل است مرئسای آنحضرت را زیرا که  
سیاق آیت مذامی کند بران بس بیرون آوردن ایشان را از آن و مخصوص کردن بنفراشان صحیح  
نباشد و نیز گفته که ادلی آنست که گفته شود اهل بیت اولاد آنحضرت و از واج او بد حسن و حسین و غنی  
الله عنهما از ایشانند و علی مرتضی نیز از اهل بیت است بدست معاشرت و بدست پیغمبر و اولاد است او  
مروی و احسنی الله علیه و آله وسلم و گاهی اطلاق اهل بیت چنان آمده که مفهوم می گردد از خصائص آن بناتمه  
زهره و علی و حسن و حسین سلام الله علیهم اجمعین و روایت می کند انس رضی الله عنه که آنحضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم می گذشت بخانه فاطمه چون برای نماز فجره مسجد می آمد وی گفت الصلوة یا اهل البیت انما یرید  
الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و رواه الترمذی و ابن ابی شیبة و از امام ساد  
آمده که بودم من نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که خادم آمد و خبر کرد که علی و فاطمه بر استاده ایستاده  
اند بس گفت آنحضرت مرا یکسو شو بس من اندرون خانه رفتم بستم آمد حسن و حسین بس نشاند آن  
حضرت حسن و حسین را در کنار مبارک خود و گرفت علی را بیک دست خود و گرفت فاطمه را بدست دیگر  
و به چسباندند خود و پیچید برایشان گفتم سباده که پوشیده بود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و گفت خداوند  
انرا اهل بیت من اند آمد و اند بسوی توبه بسوی آتش من و اهل بیت من و نیز از امام سیله آمده که گفت

باب مناقب اهل بیت النبی صلی الله علیه و آله وسلم

آنحضرت این مسکن من حرام است بر هر جایی از زنان و هر جنب (در باب مناقب اهل بیت العقی صلعم)  
 از مردان مگر بر محمد و اهل بیت دی علی و فاطمه و حسن و حسین روایت کرد این حدیث را بهیقتی و تضعیف کرد  
 و با الحجه اطلاق اهل بیت برین چهار تن پاک شایع و مشهور است و علامه در تطبیق این اقوال و توجیه این  
 اطلاقات گفته اند که بیت سه است بیت نسب و بیت سکنی و بیت ولادت پس بواسطه اولاد و عبد  
 المطلب اهل بیت و پیغمبر اند صلی الله علیه و آله و سلم از جهت نسب و اولاد جد قریب را بیت می خوانند  
 و می گویند خانه فلالی بزرگ است و از واج مطهر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اهل بیت سکنی اند و  
 اطلاق اهل بیت بر زنان مردان و اعرف است بحسب عرف و عادت و اولاد شریف آنحضرت  
 اهل بیت ولایه و با وجود شمول اهل بیت تمامه اولاد آنحضرت را علی و فاطمه و حسن و حسین سلام الله  
 علیهم اجمعین از میان ایشان مینزد بمرید فضل و کرامت و تدلیس محبت و مودت که تاز و مخصوص اند  
 چنانکه مبتداء از اطلاق اهل بیت ایشان در فضایل و مناقب و کرامت ایشان احادیث پیروزان از حد  
 و احصاء دارد و مولف ذکر کرده است درین باب بعضی بنی هاشم را و ذکر کرده علی را و فاطمه را و حسن  
 و حسین را رضی الله عنهم اجمعین و ذکر کرده ابراهیم ابن رسول الله را و زید بن حارثه و پسر او اسامه بن زید  
 را نیز ذکر کرده و تقریبا در اکثر طرز از جهت کمال محبت و عنایت آن سرور بایشان و با از جهت اذخالی  
 ایشان در اهل بیت و ذکر کرده از واج مطهر و ادعیه که برای ایشان بنالی علاحه و یا از جهت استبداد  
 و استقلال ایشان بر بنا قصب مخصوصه یا بسبب عدم اذخالی ایشان و اهل بیت بنا بر رعایت تعارف  
 اطلاق او بر این سه و الله اعلم ۱۷۰ الفصل الاول ۱۷۱ عن سعد بن ابی وقاص قال لما نزلت هذه الآية

گفت سعد و قتی که فرود آمد این آیت ع ابناء نارا و ابناء کم دعاء رسول الله خوانند پیغمبر خدا صلی  
 الله علیه و آله و سلم علیها و فاطمة و حسنا و حسینا فقال اللهم هؤلاء اهل دیتی پس گفت آن  
 حضرت خداوند الاینها اهل بیت من در واه مسلم بدانکه این آیت مساها می گویند و بهل به معنی  
 لعنت کردن است و بهل بهضم و فتح به معنی لعنت مساها لعنت کردن یکدیگر را و دعا کردن بد آن اهل  
 ابتهال این است بعد از ان اطلاق کرده شد بر هر دعائی که کوشش کرده شود در ان و عادت عرب بود که  
 چون فوی میان خود اختلاف می نمودند و تمذیب یکدیگر می کردند و ظلم میکردند بیرون می آمدند و لعنت می کردند  
 یکدیگر را و میگفتند لعنه الله علی الکاذب و الظالم و آنحضرت را اعرش از دوگاه عزت که مساها کند با نصاری  
 و این آیت فرود آمد فمن جاءك فیه من بعد جاءك من العلم پس کسی که حجت کند ترا پس  
 از آنچه آمده است ترا از علم و شریعت فقل تعالوا ندع ابناء نارا و ابناء کم پس بگو بیائید بخوانیم باسران  
 خود را بخواند شما سران خود را و نساء نارا و نساء کم و بخوانیم ما زنان ما را و زنان شما را و انفسنا  
 و انفسکم و ذانهای خود را و ذانهای شما را ثم ننبه علی ستر ابتهال لنتم فنیقل لعنة الله علی الکاذب بین پس

پس بگردانیم لعنت خدا را بر هر که دروغ گو است مایا شاپس برآمد رسول (بابی مضافاً لقب اهل بیت النبوی صلعم)  
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که در کنار خود گرفت حسن و حسین و اکبر و جعفر و ابی طالب و فاطمه  
 پس آنحضرت و علی پس فاطمه سبحانه الله این چه وقت و چه کسانند از باب این وقت و امر کرد آن  
 حضرت بایشان که چون من دعا کنم شما همین گویند و چون میشوای فرمایان ایشان را دید گفت با قوم خود  
 و ای بر شما من می بینم این رویها را که اگر از خدا و خود خواست گفته که کوه را از جای برکنند بر می کنند تا چه انوار تجلی  
 دید این وقت بر روی ایشان نافه بود که کافری گانه تا خود را بیاخت و از جای رفت مومن محبت یگانه را  
 که بمانند آتش است چه خال باشد حرفه من ذاق پس گفت این مرغان نهاده میباشند یا ایشان و اگر نه هلاک  
 می شود و از پنج بر کنده میشود پس بقهر و جرات قیاد آورد و هر چه بگوید قبول کردند و چون مناسبت منوی در درون  
 نه اشید بسلمان نشاندند بیت معجزه از هر قول دشمن است بوی جنت پی دل بردن است فرمود  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اگر شما همگی نکرده و بایشان مسخ کرده می شد مذقوه و خنازیر و آتش می شد بر  
 ایشان تمام دادی و از پنج بر کنده می شد و می سوختند تا به زندگان بر در خان ۲۳ و حسن عایشه قالت  
 خرج النبي صلي الله عليه وآله وسلم غداً فقال عایشه رضى الله عنها يرون آمد آنحضرت  
 و رباب بامدادی و حلیه موی ظاهر حق و خال آنکه بر آن حضرت بگفتند که در روی نقشها بود  
 من شعراً سود از موی سبزه مرزبانم میم و سکون را کیم از محبوب یا خد که بر میان بگذرد و محل  
 بطن میم و قیام هاله می شد و آنکه در روی نقشها پناها باشد و بغضی به جیم نیز و ایت کرد و اند  
 یعنی آنکه در آن نقش محل معنی دیکر آینه باشد و اما تفسیر او و نقش مردان خطا است مگر آنکه  
 پیش از تحریم رسا ویر باشد نجباء الحسن بن علی پس آمد امام حسن فاد غلله پس در آور و آنحضرت  
 ادا اثم جاء الحسن بن علی فاد غلله فاد غلله پس در آمد حسین با حسن اثم جاء فاطمة فاد غلله  
 آمد فاطمة فاد غلله پس در آور و آنحضرت فاطمة اثم جاء علی فاد غلله پس در آور و ادا اثم  
 قال انما يريد الله ليهب عنتكم المر جس اهل البيت يطهركم تطهيراً محمياً و ايه خدای تعالی مگر آنکه  
 دو بر کرد اند از شاپس یکنایان را ای اهل بیت نبوت و پاک کرد اند شمارا پاک کرد اند و راه مسلم  
 ۳۳ و عن البراء قال لما توفي ابراهيم قال رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم ان له موصفاً  
 في الجنة گفت بر ابراهیم عازب که صحابی مشهور است هر گاه که وفات یافت ابراهیم پس آنحضرت  
 که از باره قبیل بود و از احوال آن در باب کسوف مجلی گذشته است گفت آنحضرت که بدستی هر  
 او را بشیر دهند هست و در بهشت یعنی وی را در بهشت و در آن دوشیز دهند و از ابروی کماشته و وی  
 رغبی الله عنه و در مدت رضاء از عالم رفته بود و بغضی تا وی بگردد اند و تمام رضاء را تمام کرد و از آن جن  
 تعالی لذت جنت و نعيم آن مراد را گویا که بجای رضاء است و الله اعلم بحقیقه الحان و مرئج بضم میم و کسبه

خند و سحر است. بمن شیر دهند و هیچ مرد دینزدایت است بر منی ( یاب به فاقب اهل بیت الهی صلعم )  
 شیر دادن و بمن از قوم صوفیه قدس الله امراد هم ناین حدیث اشارتی بر ترقی بعد الموت یافته اند  
 و این مسئله مختلف فیه است و در محل خود در وی بنهم کرده ایم و مختار از دوا این و در پیش شوست  
 آنست و الله اعلم و رواء البخاری رحمه الله و عن عائشة قالت کذا از واج المدعی صلی الله علیه و آله  
 و سلم حنّده گفت عایشه بودیم که از واج بنده بر نزد آنحضرت فاقبات فاطمه پس روی آورد  
 فاطمه رضی الله عنها با تخفیف مشیتها بکمر میر مرد مشیه رسول الله بنمان بود و همکار نمود و هیئت  
 روش و رفتار فاطمه از روش و رفتار پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که وی رضی الله عنها  
 مشابه بود در هیئت و هیئت و رفتار و روش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در روایات  
 آمده است که چون وی رضی الله عنها نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم می آمد پس می ایستاد  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میباید داد و چون آنحضرت نزد وی می آمد وی نیز  
 هم چنین می کرد فلما را آها قال پس هر گاه که دید آنحضرت فاطمه را گفت سر حیا با بنتی فراحی و کشاد  
 باد بد ترس ثم اجلسها بستر منشا آنحضرت فاطمه را ثم سارها بستر سخنی گفت با وی پنهانی فبکت  
 و گاه شدیدا پس بگریخت فاطمه گریستن سخت فلما را ای حزنها سارها الشانیه پس هر گاه که دید  
 آنحضرت اند و همین فاطمه را سخنی گفت با وی پنهانی دوم بار فاذا هی تضحک پس ناگاه فاطمه می خندد  
 و این در ایام مرض موت یا قریب آن ایام بود فلما قام رسول الله پس چون برخاست پیغمبر خدا  
 از آن مجلس صلی الله علیه و آله و سلم سألتهما معارک پس می گوید عایشه پرسیدم من فاطمه را  
 و گفتم چه خبر پنهانی گفت آنحضرت با تو قالت ففت فاطمه ما کنت لا فشی علی رسول الله صلی  
 الله علیه و آله و سلم مرفه بستم من که پر اکنده و آشکارا که دانم بر آنحضرت سر او را و اذنا پر اکنده  
 کرد این خبر و در اینجا استخباب اخلاصی امر او که بار احباب است از اخبار و همین است مستند در  
 کتمان مریدان امر او مشایخ را فلما توفی قلت عزیت علیک بمالی علیک من الحق پس چون  
 وفات یافت آنحضرت گفتم من یعنی به فاطمه موکبه می خورم بر تو به تزی که مراست بر تو از حق صحبت  
 و محبت مادر می لیا اخبر تنی نمی کنده ام ترا که آنکه نزدی تو مرا قالت اما الآن فنعم گفت فاطمه اما  
 اکنون که آنحضرت از عالم رفت پس آری می گویم اما حین سارنی فی الامر الاول اما  
 هنگامی که پنهانی گفت مراد او را اول فافقه اخبرنی ان جبرئیل کما یجاء رضی القرآن پس  
 بدوستی که آنحضرت خبر داد مرا که جبرئیل بود که مقامه میکرد مرا قرآن را و میخواند با من قرآنی طریق داردست چنانکه  
 حافظان با یکدیگر میخواندند کل منوره هر سال یکبار و آن در رمضان میبود و آنه عارضی به العام هر نین  
 و بدوستی جبرئیل معارضه کرد مرا قرآن اسباب و بار و لا آری الا جلا الا قد اقترب و کما فی بر من



مدت حیات را اگر آنکه نزدیک آمد است سپری شدن آن زیرا که (باب مناقب اهل بیت النبی صلعم)  
 سار خنده و دیار بر نداشت معناد بشمار و بیست بحفظ القرآن و حفظ احکام اوست تا کامل شود امر وین  
 و تمام کرد و دست یافت تقیاً لله پس قوی کن و هر یزکن ای فاطمه از جرج و اصوی و صبر کن دانی نعم  
 المایف اذالك پس بد رستی من یگو بیست دانه ام من مرا ای تو سافت بدان و قرابتان و گذشته  
 فیکیت پس چون آنحضرت خبر فات خود داد بگردد ستم فلما رای جزعی صارنی الثانية پس  
 از گای که دید آن حضرت ناشکیانی را پنهانی گفت مرا بار دیگر قال یا فاطمة الا تو ضیعن ان تکیون  
 میل انساء اهل الجنة گفت آن حضرت ای فاطمه راضی هستی که باشی تو بهر آن زنان از میان زنان  
 بهشت او انساء العالمین یا گفت سید انساء العالمین یعنی دل تنگ مباشش و از خدا راضی  
 و شاکر باش که ترا این مرتبه داده است و فی دوایه و در دایمی این چنین آید که گفت فاطمه فسارنی  
 فاجبرنی الله یقبض فی وجهه فیکیت پس سخن پنهانی گفت آنحضرت مرا پس خبر داد مرا که وی  
 قبض کرده می شود درین و در وی که دارد پس کر ستم من ثم صار فی فاجبرنی انی اول اهل بیته  
 اقبعه فضحکیت پسر پنهانی گفت مرا پس خبر داد مرا که من نخستین اهل بیت اویم که در پی می روم  
 او را یعنی بعد از وی خود و از عالم می روم من پس خندیدم من و انبیه تخفیف است و به تشدید نیز روایت  
 است متفق علیه مد آنکه این حدیث دلالت دارد بر فضل فاطمه بر تمام انساء مومنات حتی از مریم و آسیه  
 و خدیجه عایشه هم چنین گفته است سیر طی و در بعضی احادیث مردم بنت عمران را از عموم نساکه زهرا  
 رضی الله عنها برایشان تفضیل داده است و در حدیث دیگر آمده که مثل فاطمه درین امت  
 مثیل مریم است در قوم خود یعنی فاطمه از غیر خود و تواند که اختلاف این اخبار به جهت تدرج اخلاص آنحضرت  
 بود صلی الله علیه و آله و سلم بر فضیلت فاطمه بوحی و اعلام پروردگار تا آخر عموم فضل وی بر تمام انساء  
 عالم ثابت شد و الله اعلم و بعضی از علما عایشه را فضل نمند بر فاطمه از جهت آنکه عایشه با پیغمبر در بهشت باشد  
 و فاطمه با علی و لابد مقام و مکان پیغمبر اعلی و اشرف از مقام علی است و لیکس در احادیث دافع شده است  
 که آنحضرت با فاطمه خطاب کرد که من و تو و علی و حسن و حسین و یکای حکان و یکای مقام خواهیم بود و نیز  
 می گویند عایشه مجتهد بود و در زمان خلفای اربعه فتوی می داد و اجتهاد می کرد و مسبو طی و رفتار وی می گوید  
 در نجاسه مذہب است اصح مذہب آنکه فاطمه رضی الله عنها افضل است از عایشه رضی الله عنها و بعضی  
 بسواست رفته اند و بعضی در توقف اند و استروئی از حنفیه و بعضی فتیحه بوقف مال تر مذ و عن مالک  
 را اذان رسیدند گفت فاطمه بضعة من النبی فاطمه گوشت پاره پیغمبر و لا افضل علی بضعة من رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم احدا فتیحات نمی خورم من هر یک بار پیغمبر هیچ کس را و اما مسبوکی فرموده است  
 که آنحضرت را درین ماست آنست که فاطمه افضل است بعد از وی مادرش را بعد از آن عایشه رضی

الله عن ابن عباس ودر حدیثی است ( باب مناقب اهل بیت النبی صلعم )  
 که حدیثات مختصات اند و بعضی اقصیت به معنی کثرت ثواب دارد که علما اعتبار کرده اند ولیکن هیچ کس  
 بحسب شرف ذات و طهارت طینت و پاکیزگی جوهر بنماطه و حسن توضیح زینت و الله اعلم و عن  
 المسور بن مخرمه و سکون سین نهاده بن مختومه بفتح میم و سکون حاء بحقه صحابی منبر است و ولادت یافت بکر  
 بعد از حضرت بد سال و قدم آورد و به مدینه سه شمان آن رسول الله را بیت می کند که پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه و آله وسلم قال فاطمة بضعة مني فاطمة گوشت باره من است بضم فاء و فتح با و کسر ضاء و بحقه پاره از گوشت  
 دستان است لال کرده است باین که هر که دست نام کبد فاطمه را اگر فرسود و من اغضبها اغضبني پس  
 کسی که در خشم آورد و در خشم می آورد مرا از جنت مکان حرمت و اتقی و وفی و آیه تیری پی می ما از اینها  
 بدی آید و ناخوش میگرداند و از چیزی که بدی آید و ناخوش میگرداند و ناخوش میگرداند و ناخوش میگرداند و ناخوش میگرداند  
 می کند مرا چیزی که آزار می کند او را متفق علیه و در روایات آمده است که حادث بن هشام برادر  
 ابو جهمل خواست که تزویج کند دختر ابو جهمل را که نامش عوز او بود و بعالی بن ابی طالب و در روایتی آمده که علی  
 خواستگاری کرد و از او اندام داد که حادث بن هشام است و استشاره کرد از آن حضرت صلی الله علیه  
 و سلم فرمود هر گاه از آن نکم بمان و بغضب آمد و این حدیث فرمود و گفت من حرام نمی گردانم حلال بود و حلال  
 نمی گردانم حرام را ولیکن هرگز جمیع نشو و خرد و دست خدا و دختر دشمن خدا و دو یک جا لمس علی مرتضی  
 آمده و حد را خوانی نموده و گفت من هرگز نکم چیزی را که ترا ناخوشش آید یا رسول الله و مرا این حدیث را طریقی کثیر  
 است ۹۶۰ و عن زید بن ازرقم صحابی مشهور است بخبر ذات بسیار همراه آنحضرت کرده و اتفاق ابی بن  
 رسول را ظاهر کرده و باعث نزول سوره اذا جاءك المنافقون شده و وی از خواص علی مرتضی بود و وی  
 الله عنهما قال گفت قام رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و ما فیها غظیبا بماء یلعی عماما بین مسکة  
 و الماء ینه استناد آنحضرت بخنجره و در وی میان مادر و موضعی که در آنجا آبی بود که خوانده میشود او را تخم برشم خا  
 و نشد بدسم و خدیو تخم که سابقا در لباس مناقب علی مرتضی مذکور شد عبارت از آن است عذیر حوض آب  
 و تخم نام آن موضع است و آن آب را تخم غدیری خوانند و این موضع میان مکه و مدینه است بحقیقه بخبر جیم و سکون  
 حاء نهاده و فاکر نام موضعی مشهور است فحمد الله و اثنی علیه پس سپاس گفت آنحضرت خدا را و سپاس کرد  
 بر وی و وعظ و پند داد و ذکر و تذکیر کرد و ثواب و عقاب خدا را و جان یاد داد و تخم قال استمر گفت آنحضرت  
 اما بعد الا ایها الناس انا بعد محمد خدایان و آگاه باشید ای مردمان انما انا بشر یوشک ان یتا تیفی رسول ربی  
 نیستم من نگر آدمی نزدیک است که باید مرا فرستاده و پروردگار من یعنی ملک الموت که بجان ستاندن  
 آید فاجیب پس اجابت کنیم من و قبول کنیم امر پروردگار و او در واقع قریب بود اجل آنحضرت صلی  
 الله علیه و آله وسلم این واقعه در آخر ذی الحجه بود و بعد از رجوع از حجه الوداع و در حالت او در بیج الاول

الاول وانا تارك فيكم الثقلين من كنه ارض و اجم در میان شما (یا ایها القبائل اهل بیت النبی صلعم)  
 دو متاع نفیس را که کتاب الله و اهل بیت رسول الله اند چنانکه بیان میکند و ثقل یکسر منزه کرانی و بار  
 بضم و ششخین متاع سیاق و جشتم او و هر چیز نفیس مضمون این چنین است و در قاموس گفته که در حدیث  
 باین معنی است و بعضی گفته اند که کتاب الله و اهل بیت را بآن جهت ثقل گفت که اخذ و اتباع آن ثقل  
 است که هر کس بار آن نتواند برداشت و چون و انس و اینز ثقلین گویند که بار زمین اند چنانکه بر دانه بار  
 می کنند و متاع زمین اند که بایشان معبود است بابا عیسا و نقاست ایشان نسبت بحیوانات و کتاب و سنت  
 نیز موزن است و عبارت زمین و صلاح عالم اند بعد از ان بیان کرد و ثقلین را و فرمود او لهما کتاب الله فیه الهادی  
 و النور اول ثقلین قرآن است که در وی بیان داده است است که به سعادت و دنیا و آخرت میرساند و در  
 وی روشنائی است یعنی بیان اعمال است که به ان راه روش کرد و دنیا و آخرت را به نیت مقصود برساند و نور از  
 اسمای قرآن است فخذوا بکتاب الله و استمسکوا به پس چهل کینه بکتاب خدا و جناب در زیندبان و محکم گیرید آخر  
 و از دست ندهید اقیقت علی کتاب الله پس بر اینک نیست بار او بر غلاید بر علم و تکیه بکتاب خدا  
 و در غیب فیه و در غیب بود و در امانی دارد مردم را بر این ثم قال و اهل بیتمی بهتر گفت آنحضرت و دوم  
 اهل بیت من اند از کز کم الله فی اهل بیتمی یا ویدیدم شمار اهل را و میترسانم از عتاب او بر تقصیر کردن  
 شما در حق اینها از کز کم الله فی اهل بیتمی که فرمود این کلام را برای مسالمت و ناکند و معنی اهل بیت  
 معلوم شد و حمل این بر جمیع آن معانی در دست است خصوصاً صابر معنی آخر که محبت و تعظیم ایشان در عایت  
 حقوق و آداب ایشان اقدیم و اتم است و ظاهر جهان می نماید که این اشارت با حدیث است  
 چنانکه اول ثقل بکتاب است و باین معنی را همه مؤمنان مطیع اهل بیت نبی و آل اوید شایخ ولی مقصد احکام  
 علی بن ابی طالب رحمه الله علیه و اسیقه در توان و در اصول می فرماید که برت و دوبرت است برت من و برت ذکر  
 و اهل این برت و خانه سبب آبادانی عالم است ظاهر و باطن و صلاح کار خانه دنیا و دین است ساکنان برت  
 جسم اهل و عیال و اولاد و صورتی اوید و ساکنان برت ذکر علماء و ائمه که اولاد و منوی آن حضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم و سبب سعادت دین و انبیا و ائمه و شیعیان است اند و مثل بقصد نوح و احوال آن در شان  
 ایشان صادق است و هر که جامع این دو صفت افتاد و نسبت دینی را با سبب طبی جمع کرد امید انجم و اکل شد از خیر  
 خود چنانکه بعضی از اولادینا که جامع اند میان علم و سبب است و ولایت و با وجود آن رعایت ادب و تعظیم و  
 تقدیم و آدای حقوق نسبت طبی واجب و لازم است هکذا احوال الحکیم و فی روایة و در دانی مدح  
 کتاب الله این چنین آمده و کتاب الله هو جبل الله کتاب خدا جبل خدا است جبل و در لغت راس و به معنی جود  
 و امان و پویستی نیز آمده یعنی جود و امان است که هر که بدان تکیه کند از عذاب خدا ایمن گردد و در سبب  
 پیوستگی است بحباب قرب حق و توفیق به معارج هدایت من اتبعه کما ان علی الهادی کسی که پیروی

که کتاب خدا را در اهل کفر بران باشد برادر است و من ترک که کان علی (باب مناقب اهل بیت الهی صلعم)  
 الضلاله و کسی که بگذارد او را در تحت نماند بدان باشد بر کمرای و رواه مسلم ۲۷۰ و عن ابن عمر  
 رضی الله عنهما آنکه کان اذا سلم علی ابن جعفر قال مردیست از این عمر که وی بود چون سلام می کرد بر  
 عبد الله بن جعفر بن ابی طالب می گفت السلام علیک یا ابن ذی الجناحین سلام بر تو ای پسر خداوند  
 و باز و دزد الجناحین لقب جعفر طیار است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم او را بعد از شهادت وی  
 در غزه دوشته که از بلاد شام است و مدینه دید که دو باز دارد و بالما که در طیران است جبران شد که این چه  
 حال است به از آن جبرآمد که وی شبیه شده از آن دو باز او را جعفر طیار می گفتند و ذوالجناحین لقب می کردند  
 و در دینی آمده که دیدم جعفر را در بهشت که طیران می کند بالما که رواه البخاری ۵۸۰ و عن البراء  
 قال رایت النبیین صلی الله علیه و آله وسلم و الحسن بن علی علی عاتقه یقول گفت بر ابراهیم بن عازب  
 دیدم آنحضرت را در حال آنکه حسن بن علی بر دوشش او دست در حالی که می گوید آنحضرت اللهم انی  
 اchiedه فاجبه خداوند رستی من دوست میدارم او را پس دوست دار تو او را چه اول بضم هـ  
 و کسر حـ و ضم باست و ثانی بفتح هـ و فتح با متفق علیه ۹۰ و عن ابی هريرة قال خرجت مع  
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فی طائفة من المهاجرین گفت ابوهریره بر من آمدم همراه آن حضرت  
 در پاره از روزی که منی خباء فاطمة تأیید آن حضرت خانه فاطمة را و جناب بکر خاتم محمد و مویله و مراد  
 این جایست است و در بعضی نسخ مضایح جناب بن جیم و نون به معنی آنست نام و منی خانه آمده  
 و ظاهر آنست که این تصحیف است کذا قالوا فقال ایلم لکم اثم لکم پس گفت آن حضرت آباء آنجا  
 بود که است کرد گفت یعنی حسمانی جواب آنحضرت بکر ایام حسین را و می طلبد او را و گفت  
 آباء آن کودک اینجا است و لکم رخصه لازم و فتح کا فیه تحف بخت منی می آید یکی از آن نمایی صغیر است  
 اینجا آن منی را و است غلم یلمت ان جاء پس و در کتاب نکرد آنحضرت تا آن کودک آمد  
 و در رسید و لسمی و رحالی که می دو و چنانکه عادت طفلان است حتی اعتیق کل واحد  
 منهم صاحبیه تا آنکه دست و در کردن یک دیگر افکند هر یکی از آن دو یعنی آن حضرت و امام حسن صاحبش  
 را یعنی هر دو یکدیگر پسند فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم اللهم  
 انی احمد خداوند رستی من دوست می دارم او را فاجبه پس دوست دار تو او را و احب من  
 یحببه و دوست دار کسی را که دوست میدارد او را اللهم ارزقهما متفق علیه ۱۰۰ و عن ابی  
 بکره بفتح با و سکون کات در آخرنا صحابی مشهور است نام او قبیح بضم نون و فتح فاین الحاد ثقی است  
 و احوال او را در نوشته شده است قال رایت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم علی المنبر گفت  
 دیدم آن حضرت را بر منبر و الحسن بن علی بن ابی طالب و رضی الله عنهما در پهلوی آنحضرت بود

وهو يقبل على الناس مرة وعليه أخرى وحال آله انخرعت رومی (باب مناقب اهل بيت النبي صلعم)  
می آمد بر مردم یکبار و بر حسن بن علی بار دیگر یعنی گاهی بجانب مردم می نگر و برای و حفظ و نصیحت و گاهی بجانب  
دی از روی شرافت و محبت و میقول ان انبی هذا امیر و می گوید آن حضرت بدرستی این و بر سر من  
سجید است گفته اند سجید آنکه فایق باشد قوم خود و او را یکی و بعضی گفته اند سجید آنکه غالب نماید بر روی غضب  
و می یعنی حلیم و اخلاق سید بر معانی بسیار آمده مربی و مالک و شریف و فاضل و کریم و عظیم و شکیل ایند ای قوم و  
دیس و مقدم و لعل الله ان يصلح به بین فقیهین عظیمین من المسلمین و امید است که خدا صلح دهد به سبب  
وی میان دو جماعه بزرگ از مسلمانان اخبار است از ان حضرت از تفرق مسلمانان به دو فرقه فرقه با حسن  
و فرقه با معاویه و امام حسن (ع) بود بخلافت زیرا که شش ماه باقی مانده بود از سی سال که آنحضرت  
نبرداده بود بقتول خود که الخلافه بعدی ثلاثون سنة پس شفقت و رحمت بر امت جد خود داد و ایران  
و استیست که ترک مالک دنیا کرد و در غیبت در مالک آنجهان نمود و روایت کرده اند که گفت نمی خواهم که یک  
قطره خون از امت محمد ریخته شود و این حدیث دلالت دارد بر آنکه هر دو فرقه بر ملت اسلام اند و وجودیکه  
یکی نه بر حق بود و اهل سنت و جماعت و اصحاب امام حسن رضی الله عنه دلیل است بر صحبت امامت معاویه  
و رواه البخاری ۱۱۰ و عن عبد البر بن ابی نعمه بن عمر بن سکون عن معاویه قاضی زاید عافیه  
فاضل ثقه است از عباد کوفه بود همیشه بر کمر مسکنی صابر بود و حجاج او را گرفت و در خانه تار یکبار آورد و  
دور بست و بعد از باز ده روز بر آورد و ما بکشند و اگر مرد و ما بست دفن کنند دیدند ایستاده نمازی کند پس  
سر داد و گفت برو هر جا که خواهی قال سمعت عبد الله بن عمرو و سالد رجل من المحرم گشت شنیدم  
ابن عمر را و حال آنکه موال کرده بود و آدمی یعنی از اهل عراق از حکیم محرم قال شعبه احسبه  
یقتل الله باب گفت نمیدانم که رادی این حدیث است از عبد الرحمن گان می برم که بر سجید از حکم  
محرم کسی کشته گس را یعنی اگر محرم کسی را کشته جزای آن چیست و چه لازم می آید بر وی دم یا صدقه یا هیچ چیز لازم  
نمی آید قال اهل العراق یسألونی عن الله باب گفت ابن عمر اهل عراق می پرسند بر از جزای  
کستن کس و قول قتلوا ابن بنت رسول الله و تحقیق کشته اند بر سر و خنجر پنهان خدا را اصلی الله  
علیه و آرد و سلم یعنی امام حسن را و قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هما  
ریحانی بن الدنیا و روح بن و تابد یا موقوفه حسن و حسین و در میان من اندازد و میان به منی رحمت  
و راحت و ذوق آید و دله را نیز در میان باین منی گویند و به منی کیا و خوشبو و باین منی نیز تشبیها اطلاق کرده  
می توان کرد دو ریختاری و ریختاری ماسنون و سکون یا نیز روایت است و طبعی گفته اند که موقع لفظ من  
الذی یستل قول او است من دنیا کم و حدیث حجب الی من دنیا کم و رواه البخاری ۱۲۰ و عن انس قال  
لم یکن احد الشیعه یا لنبی صلی الله علیه و آله و سلم من الحسن بن علی گفت انس نبود هیچ یکی مانند او

یا آنحضرت از حسن بن علی و قال فی التحدین ایضا کان اشتهرهم بر رسول (بانی مملکت اهل بیت النبوی صلعم)  
 الله و گفت انس و انما هم حسن بن علی و مشایخه ترین مردم به پیغمبر صلی الله علیه و آله و علم یعنی نسبت  
 بر خودم دیگر بر حسن و در فصل ثانی از حدیث علی رضی الله عنه بیاید که حسن مشایخه تر بود از حسین و حسن  
 بایان ترازان و رواه البخاری ۱۳۰۰ و عن ابن عباس قال ضعیفی النبی صلی الله علیه و آله و سلم الی  
 حد و قال اللهم علمه الحکمة گفت ابن عباس فرام آورده و یوست مرا آنحضرت پسینه خود پس  
 گفت خداوند انعام کن او را علم و حکمت و معرفت حقایق اشیا و عمل بد آنچه مژگانا راست و بعضی گفته  
 حاجت و دست کرداری و است گفتاری و فی روایة علمه الکتاب تعلیم کن او را کتاب الله که شامل  
 تمام عالم و حکمت است رواه البخاری ۱۳۰۰ و عنه ابن النبی صلی الله علیه و آله و سلم علی الخلاء  
 و هم اذا بن عباس است که آنحضرت در آن دست و پا در ایضا و او فی البصر اخلا و آمدست بجای قوضعت له وضوء  
 پس نادیم من برای آنحضرت آب وضوء وضوء بفتح و او آب وضوء و این در شبی بوده است که ابن  
 عباس در خانه خود پیچیده که از انداخ مطهر بوده است بیخوت کرد و دو آنحضرت بنهد بر خاست و ابن  
 عباس صیغری و چنانکه در باب قیام التلیل گفته فلما خرج قال من وضع هذا پس چون بر آمد آن  
 حضرت از سوخا گفت که نهاده است این آب را فافخه پس خبر داده شد یعنی گفتند مردم خانه که این  
 نجاست نهاده است فقال اللهم فقهه فی الدین پس دعا کرد و آنحضرت و گفت خداوند امانا که در آن  
 او را در دین این عالم و فضل و دانائی ابن عباس از آنجا بوده است که بیک خدمتی که آنحضرت را کرد  
 باین جمله مشرف شد خداوند است باید کرده که مردان ز خدمت بجائی رسیده متفق علیه ۱۳۰۰ و عن امامه ابن زید  
 عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم کان یأخذ به و الحسن فیکول اللهم اخیهما فانی اخیهما  
 روایت می کند اسامه بن زید از آنحضرت که آنحضرت می گرفت او را و اسامه حسن و اسامه می گفت  
 خداوند دوست دار این دو را زیرا که رستی که من و دیت میدارم ایشان را زید بن حارثه بولای  
 آن حضرت و مبتنای او بود و اسامه پس او را آن حضرت بعد از دست داشت تن از پدر او اسامه  
 است و این مرتبه و دوست میداشت که امام حسن با جابر و دوو محبت شریک می داشت و این چنین  
 نمی فرمود و او را حب رسول الله میگفتند بکسر طاء معنی محبوب و بود اسامه رضی الله عنه کودکی سیاهی چنانکه  
 خانه زادان میباشند از آنکه برابر من سکین نظر است آثارم از آفتاب مشهور تر است و فی روایة  
 و قال و در و اینی گفت اسامه بن زید کان رسول الله و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یا خلدنی  
 فیکفعل فی علی فیکفعل فی کفعت مرا پس بی نشاند مرا بر آن خود و یفعل الحسن بن علی فیکفعل  
 الاخری و می نشاند حسن بن علی را بر او و دیگر خود ثم یضمهما پس فرام می کرد و در و اینی  
 فرام حسن را با بر دوه ان خود را ثم یقول اللهم ارحمهما فانی ارحمهما پس می گفت خداوند ابرارانی

مهربانی کن بر دود از برای که بدستی من مهربانی می کنم بر دود از برای (باب مناقب اهل بیت النبی صلعم)  
 البخاری ۱۶۰ و حسن عبد الله بن عمران رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بعث بعثا و امر علیهم  
 امامه بن زید و روایت کرد این عمر که آنحضرت فرستاد لشکر را و امیر کرد انید بران لشکر اسامه بن زید را  
 فطعن بعض الناس فی امارته پس عمر که فتنه بعضی مردم در امارت اسامه بن زید فقال رسول الله  
 صلی الله علیه وآله وسلم ان کنتم تطعنون فی امارته پس گفت آنحضرت اگر هستید شما که طعن  
 می کنید در امارت منی فقل کنتم تطعنون فی اماره ابیه من قبل پس به تحقیق بفرمودید شما که طعن می کردید  
 در امارت پدر من یعنی پیش ازین امارت است بامارت زید بن حارثه و فرموده نموده بضمیمه و سکون داد و بدو  
 فواقیه که از بلاد شام است با وجود آنکه در وی خیار صحابه بودند و زدن سائی از عایشه آمده است رضی  
 الله عنها که فرستاد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم زید بن حارثه را در پیج لشکر منی مگر آنکه امیر ساخت  
 او را بران و ایم الله ان کان لخلق اللامارۃ و سوگند خدا تحقیق بود پدر منی سر او را در امارت او ان کان  
 لمن احب الناس الی و به تحقیق بود از محبوب ترین مردمان من و ان هذا لمن احب الناس  
 الی بعدة بدستی این یعنی آب من نیز از جمله محبوب ترین مردم است بدستی پس از پدر خود چون انید  
 و فرموده نموده شهید شد آنحضرت اسامه را امیر ساخت تا برود از ان قوم انتقام پدر و بزرگان  
 مهاجرین و انصار را که در ایشان ایوب که و عمر نیز بودند همراه وی تا می زدند که وی پس قوی و ان سخن کردند  
 که غلامی را سرور از مهاجرین و انصار می سازند پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در انشای این حال  
 بسیار شد و در دهر پدید اگر دو چون گفت و گو منی مردم داشتند سر به حساب بر بست و بر آمد و بالای منبر نشست  
 و خطبه خواند و گفت ایها الناس اتحدیت پس در بر حضرت غالب آمد و مرض موت رسید و این  
 امر تمام نشد و در حدیث دلیل است بر جود امارت مولی و ولایت جناب زید کبار و مفضل بر فاضل اگر  
 مصاحبت باشد متفق علیه و فی زوایه لمسلم نحوه و در دواخی رسالیم ما آمده این است و فی آخره  
 و در آخر حدیث آورده است او صیکم به وصیت می کنم شما را باب ۴ که یکی و زید بوی فانه من  
 صا لیکم پس بدستی وی از جمله صالحان شماسست و در و این آمده که فاسق و فاسق و غیره افانیه من  
 بخیار کم ۱۷۶ و عنه قال ان زید بن حارثه مولی رسول الله و هم از این عمر است که زید بن حارثه  
 مولی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ما کنانند عود الا زید بن محمد بن ویم ما که می خواندیم او را  
 مگر زید بن محمد یعنی پسر آنحضرت می گفتیم زیرا که آنحضرت او را پسر خوانده بود و عرب پسر خواندگان را  
 پسر می خواندند و میراث می دادند حتی نزل القرآن تا آنکه فرود آمد قرآن که امر کرد به نسبت کردن  
 پسر به پدر خود که متضمن نمی از نسبت غیر بد راست و این قرآن این است که اذ عوهم لا بائهم  
 بخوانید پسر خواندگان را و نسبت کنید ایشان را به پدران ایشان و مضمون آخر آیت این است که خواندن





روایت می کند از عایشه و این عمرو بخاری گفته است که در احادیث (باب بیباقی اهل بیت الهی صلوات الله علیه)  
 او نظر است قال دعاءت مع جنتی عالی عایشه گفت در آدم همراه من بود در عایشه فحالت ای العباس  
 کان احب الی رسول الله پس بر سید من که نام از آدمان بود محبوب تر من بودی پس عایشه  
 صلی الله علیه وآله و سلم قلیت فاعلمه گفت عایشه فاطمه محبوب تر من مردم بود و نزد آن حضرت  
 فقیل من الرجال پس بر سید من از عایشه از مردان که اسم محبوب تر بود و قلیت زوجا گفت عایشه  
 از مرد محبوب تر من فاطمه که علی مرتضی است و منی الله ختم اجمعین ایها النصف عایشه صدقه و صدق او  
 باید دید که چه گفت و جای آن بود که می گفت من و پدر من و در نسبت که اگر از حضرت فاطمه و همراهی رسیدند  
 می گفت که ما بشه و پدر من بر خاندان زعم اهل ذریع و نعت که ایشان را یکدیگر بخلف و بیانه حیوان  
 کتد و حاشائهم حاشا با و در حق میان محبت و فضیلت فدیروز واه التی ملکی و عمن هذا المطلب  
 بین و بیعت بفتح و اسیر و بیعت بن حارث بن عبد المطلب بن هاشم قرشی هاشمی این علم رسول الله صلی  
 الله علیه و آله و سلم صاحب جامع الاصول او را در صحابه ذکر کرده و گفت وی مرد بود و در زمان آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم در کثیف اقامه صحابی شایسته محبت است کن مدینه بود بعد از آن بشمار دست و دهانجا  
 وفات یافت در سبب ناخوشی و سبب روایت می کند از زینب صلی الله علیه و آله و سلم از علی رضی الله  
 عنه ان العباس دخل علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یفشیار و ایست می کند عبد المطلب بن  
 ربه که عباس علم آنحضرت و را آمد بر آنحضرت و حال که در جنب و را آوردند و است عباس یعنی کسی  
 او را در غضب و را آورد و گاهی که در با حریفی گفته که موجب غضب عباس شده و انما جلدی که من نزد  
 آنحضرت بودم فقال ما اغضبك پس گفت آنحضرت خطاب به عباس کرد و در آن روز در غضب و را آورد  
 ثم اقال کنت عباس و رسول الله ما لنا و لقریش به حال است ما را در قریش و را اذلی تلاقوا  
 بینهم تلاقوا ابو جوفه بیشتر و وقتی که ملاقات کتد قریش میان خود ملاقات کتد بروی نامی ترا و را آورد  
 به شتره ضمیم و سکون موعده و فتح شین محکم بمقته الی بشر یعنی ملاقات به معنی باز و دی و کشاور و  
 روایت کرده اند و است مسند بن عمر و سکون مهاد و کسر فانه استغفار یعنی و ای و اذ القونا القونا بغیر  
 ذلک چون پیشش آیند ما را که بنی هاشم و بنی عبد المطلب پیشش آیند بقرآن صفت و حال یعنی بنی هاشم  
 و ملاقات فغضب رسول الله پس در غضب آمد به منبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم حتی احمر  
 وجهه تا آنکه سرخ گشت و وی آنحضرت ثم قال واللہ فی نفسی فیدع لا یدع لعل قلب الرجل  
 الا یمان حتی یسبحکم الله و لیسوا له پسنگرفت آن حضرت بخدا می گوید و در نیاید دل ای مردم و می را  
 ایمان تا آنکه دوست دارد شما را برای محبت خدا و رسول می ثم قال ایها الناس من اذی عسی  
 فقلوا اذانی پسنگرفت آنحضرت آگاه باشد ای مردم کسی که آزار کند من را پس به تحقیق آزار کرد

مرا فاداعم الرجل صنواً إليه زیرا که نیست هم مردی که مثل ( یا بنی منافق اهل بیت النبی صلعم )  
 پدر او و صنواً بکسر صاد و سکون نون یکی از جدته و درخت که هم از یک بیج باشد و برادر پدر و نون شبیه  
 و صنوان بالنسب جماعت و بعضی مخصوص بدخست خرمادارند رواه الترمذی و فی المصابیح عن المطالب  
 یعنی بجای عبد المطالب بن دینار المطالب بن دینار و صحیح حدیث است ۶۶ و عن ابن عباس  
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم القبا من منى واقامته گفت ابن عباس گفت  
 آن حضرت عباس از من است و من از عباس کنایست از اتحاد و یگانگی و محبت و گفته اند که آنحضرت  
 اصل است با عباد شرف و فضل و انبوت و عباس اصل است از جهت نسب و صوم و ظاهر  
 آنست که این عبارات کنایات است از اتحاد و محبت و اخلاص چنانکه بامیر المومنین علی فرمود اقامتک  
 و اقامت منی رواه الترمذی ۷۰ و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
 العباس اذا كان غدا لا تبین فأتی ایت و ولد له و هم از ابن عباس است که گفت  
 گفت آن حضرت مرا عباس را در قبی که باشد باید در روز و شب بیاید و اولاد تو و اولاد بر سر تو و جمع  
 ببرد و اخلاق باید و تواند که مراد از ابن عباس باشد و اولاد تو و اولاد بر سر تو و جمع  
 حتی ادعواکم اما آنکه در میان مرشدان و بعضی نسخ الحکم بجای بکم بعد دعوة ینفعک الله ببنای ولد ک  
 بدعای که مراد از آنست که مراد از ابن عباس و اولاد او و اولاد تو و اولاد بر سر تو و جمع  
 عباس و آمدن و آنحضرت و آمدیم ما هم را و می و الیسنا کسنا و یوشاید آنحضرت ما را کلیم خود را  
 اشارت بآنکه ایشان خاصه آنحضرت و بمناب یکا داشته که یکا کسان ایشان را شامل است و آنکه  
 بسط کند خدای تعالی ایشان رحمت خود را چنانکه بسط کرده ام من کسان خود را ثم قال اللهم اشقر  
 للعباس و اولادهم گفت آنحضرت خداوند ایماز عباس را و اولاد او را معقور ظاهره و باطنه آمرزشی  
 بشمارد و بنیانی لا تغادر ذنباً آمرزشی که گذارد و هیچ گناه را اللهم احفظه فی ولد خداوند نگاهدار او را  
 و اولاد او یعنی که ای در او را در حایت کن حی او را و نگاهدار او را از آفات و بلاها و اولادش تا ضایع  
 نگردد رواه الترمذی و زاد در زین و زیاده کرده است و این که یکی از ائمه حدیث است و در ایت خود این  
 عبارت را که واجعل الخلافة باقیة فی عقبه و بکار و ان بادیشی را و ملک و دولت پاینده در اولاد او  
 یعنی نامت مدید و ناچند سال خلافت و رحمت عباس حیان بود و در حقیقت این امر است مراست را که  
 خلافت حی ایشان است باید که جز از ایشان کسی را نیست کنند و الله اعلم و قال الترمذی هذا  
 حدیث غیر یت ۸۵ و عنه انه رای جبرئیل مرتین و هم از ابن عباس است که وی یعنی ابن عباس  
 دید جبرئیل را دو بار و در عالم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مرتین و دعا کرد مرا و آنحضرت  
 و در رواه الترمذی اما در آن او جبرئیل را دید و بعد از وی و جمع الجوامع روایت کرده که گفت ابن

این عباس که ششم من بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دو روز بن من (باب مناقب اهل بیت النبوی ص ۷۷۳)  
جامعه سفید بود و آنحضرت و از می گفت با وجهی که می فرمود بود پس گفت جبرئیل  
مر آنحضرت و ایاد رسول الله این ابن عباس است اگر بسلام می کرد بر ما جواب سلام می گفتیم  
و وی بسیار سفید جامه است و باشد که پوشید اولاد وی بعد از وی یار او چون عروج کرد جبرئیل  
و آنحضرت باز گشت گفت بمن چه باز داشت بر اسلام کردن وقتی که گذشتی بیا گفتیم یا رسول الله  
تو سخن می کردی و از می گفتی بد چه گویی پس ناگه سخن داشتیم که قطع کنیم را از گفتن شمار ایجاب گفتن شما  
سلام را گفت آنحضرت که وی جبرئیل بود و از می گفت که این قصه دو بار واقع  
شده که از فی جامع الاصول گفتند به مسکین کاتب این حمد و ثناء عبدالحی بن سیف الدین که پوشیده نیست که  
جبرئیل نزد آنحضرت در صورت وجهی که آمد و صحابه آنرا می دیدند پس وجه تخصیص ابن عباس بدان  
چرا باشد پس ظاهر آنست که ابن عباس جبرئیل و از می گفت که این قصه دو بار واقع شد که فرمودی  
از صحابه کسی ندید و دیدن صحابه در عالم نبوت می بود و گفت آنحضرت باین عباس که هر که جبرئیل را بخیر  
و پیغمبر دید همراه او رفت و بصورتی ای ابن عباس نیز رفتی است و لیکن روز وفات تو باز می بیند بصره را بنو  
آورد و اند که چون ابن عباس مرد و او را در کفن پیچیدند ظاهر سفید آمد و در کفن او دو آمد و غایب شد هر چند  
جسد نیافتند پس حکم رسولی ابن عباس گفت آیا احقمانید شما این بصره بود که وعده کرده بودید پیغمبر خدا صلی الله  
علیه و آله و سلم که روز وفات او با ما خواهد آمد و چون ابن عباس را در لحد نهادند آذانی از غیب  
آمد که همه شنیدند یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک و ارضیة من ضیة السحابة و اما دعای  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ابن عباس را و در بار پس چنانچه گذشت در حدیث وی و در آخر فصل  
اول که آنحضرت چسباندند او را بسیر خود و گفت اللهم علمنا الحکمة و الکتاب دوم نیز در حدیث او که  
آنحضرت در آب دست خانه و آمد و من آب و بنو نهادم پر سید که نهاد این آب را گفته ابن عباس فرمود  
اللهم فقهه فی الدین و احوال و ادب و کما روایت است او را خانه نمیمونه باشد و دوم در وقت دعوت  
آنحضرت عباس را با ولادتش و عا کردن مرایشان را ۹۹ و عده از نه قال دعا لی رسول الله صلی الله علیه  
و آله و سلم ان یرزقنی الله الحکمة و حقین و هم از ابن عباس است که وی گفت دعا کرد مرا آنحضرت  
که بده مرا خدا می تعالی حکمت را و او با این حدیث ناظر در وجه اول است چه فقه در معنی حکمت است  
رواه الترمذی ۱۰۰ و عن ابی هریره قال کان جعفر یحب المساکین گفت بود جعفر من اهل طالب  
دوستی داشت سکینان را و بیجلس الیه هم و می نشست و میل می کرد با ایشان و یصلونهم و یصلونهم  
و سخن می کرد با ایشان را و سخن می کردند ایشان را و کان رسول الله و در بعضی نسخ فکان  
و بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یکصد بار با ابی المساکین کنیت می کرد و جعفر را با و المساکین

یعنی پدر ساسان و مرئی ایشان و مهر کند بر ایشان و رواه (باب فیما یاقب اهل بیت النبی صلعم)  
 الترمذی ۱۱۰۰ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رایت جعفر ابطیخ فی الجنة  
 مع الملائكة و بهم جعفر را که می پرید و در بهشت با غرض شریف و رواه الترمذی و قال هدا احمد بن حنبل  
 ۱۱۰۰ و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الحسن و الحسین سیل ابی شهاب اهل الجنة  
 گفت ابو سعید خدری که گفت آنحضرت حسن و حسین مهر فرمود بر آنان بهشت و شهاب الخ شبن و تخمخف با جمع  
 شهاب بر منی جوان آنکه حسن می یا چهل رسید با ناسد و شهنه بغارت و شبان بخرمشین و تمشید یاد را خرون نیز جمع  
 شهاب آمد و می گفته که مراد آنست که ایشان افضل اند از کسی که بخواهد در راه خدا و درین سخن نظر است  
 زیرا که نسبت و به تخمخف از فضل ایشان را بر کسی که چون آن مردانکه ایشان افضل اند از بسیاری  
 از کسان که بر مرده پسر اولی آنست که بعضی گفته اند که مراد آنست که ایشان سید اهل الجنة اند  
 زیرا که اهل جنت همه جوانانند لیکن تخمخف کنند بنمایان و خفای را نمیدیند و گفته اند که شهاب بر منی فتوت  
 و جوانمردی و کرم باشد و مراد آن باشد که جوان از عالم رفتند یا شهاب با طفت و محبت باشد چنانکه پدر  
 پسر را چون و غلام و خیر و صبی و ولید می گوید اگر چه حسن و شهاب می باشد و الله اعلم و رواه الترمذی  
 ۱۱۰۰ و عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ان الحسن و الحسین هما  
 ریحانانی من الدنیا و رواه الترمذی و قد سبق فی الفصل الاول و به تحقیق که شهاب است این حدیث  
 در فصل اول که عبد الرحمن بن ابی نعمان از ابن جعفر روایت کرد و آنجا جزو حدیث بود و صاحب منسلح  
 و فصل ثانی مستقبل آورد و گویند مؤلف این را اعتراف می کند بر صاحب منسلح می گویند و هیچ محل  
 اعتراف نیست شاید که هر دو طریق آمده باشد و محمد ثانی این را بسیار می گفته ۱۱۰۰ و عن اسامة  
 بن زید قال طرقت النبی صلی الله علیه و آله و سلم ذات الیمله فی بعض العاجه کففت ابی من  
 زید شب آدم آنحضرت را در یک شب از جهت بعضی حاجتی که داشتم طر دق و طر دق و در شب آمدن  
 طار دق و در شب آمد فخرج النبی صلی الله علیه و آله و سلم و هو مشتمل علی شی لا ادري ما هو  
 پس بیرون آمد آنحضرت و حال آنکه وی قرار گیرنده است بر چیزی که در نمی یابم من  
 که چه چیز است آن جز فلما فرغت من حاجتی پس چون پروا ختم من حاجت خود را قلت ما هذا  
 الذي انت مشتمل علیه گفت چیست این چیزی که تو در گیرنده مرا آنرا فکشفه پس بکشد و در بر نه کرد آن  
 چیز را فاذا الحسن و الحسین طلی و رکیه پس با نگاه حسن و حسین بر هر دو سوی را بن اوید یعنی هر دو  
 پسر را که گرفته و در آبر آنها سجده است چنانکه متاعی نفیس گرفته می افتد و در که الخ و او و کسر داد  
 سکون آن بالای را نهاد که او را سر بر نیز گویند چنانکه گفت بالا می باز و فقال هذا الان ایتائی و اینا ایتائی  
 پس گفت آنحضرت این هر دو پسر این من اند و پسر این دختر من اند ازین جا میوم می شود که این



صدق الله بستر گفت آنحضرت راست گفته است . ( باب مناقب اهل بیت النبی صلعم )  
 خدا می تالی المال و الکم و اولادکم فتنه نیست اموال شما و اولاد شما گم فتنه و ابتلا و عمل آزمایش  
 نظرت الی حدیث الصبیین یمشان و یعشوران نگاه کردم بسوی این دو خرد که را می روید و می افتد  
 فلم اصبر حتی قطعت حدیثی پس صبر تو انستم کردنا آنکه بریدم سخن خود را که در پند و نصیحت است  
 و بیان احکام و امر و نواهی می کردم و دفعتهما دبر داشتم ایشان را و این از جنت تأثیر است و رحمت  
 و شفقت و رقاب شریف او بود و شفقت و رحمت بر اولاد و اطفال امری سخن و مستحب و فرموی  
 حق است و عمل در خطبه جایز است پس این قسم خدا غل عبادت باشد و مقصود اصلی اثبات قرئندی  
 و اظهار محبت است و اعتدال آنحضرت توضیحی بود و تئیه مرا صاحب را تا برار کتب این چنین عمل عادت نکند  
 و سبایه نو زند و بهانه بگیرند یا آنکه از عاویس مقام قرب و خلوت حقیقی چرخی از تنزل واقع شده باشد و اما بمجال  
 زکام در احوال شریف نیست و الله اعلم بحقیقه حال عبیده صلی الله علیه و آله و سلم و راه الترمذی و ابو داود  
 و النسائی ۱۸۰ و عن بطی فتح بخاریه و سکون مهمل و فتح لام بن مرقه بنهم میم و تشدید را صحابی است و دور اهل  
 کوفه و بعضی گویند در اهل بصره حاضر شده و عاییده و غیره را و فتح حنین و یافث و اقال قال رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم حسین مدی و اقام حسین گفت آن حضرت حسین از من است و من از حسین  
 احب الله من احب حسینا و دست دراز و خدا می کسی را که دوست میدارد حسین را حسین سبط  
 من الا حبا حسن سبطی است انما سباط سبط کمر سین و سکون موحده فرزند نرزد اسباط جماعت  
 و فرزندان یعقوب علیه السلام و اسباط ارنی اسرا بئل چنانکه قبایل از عرب و سبط یا التخریک در اصل  
 در خنی که او داشت خهای بسیار باشد و یحیی و یحیی و سیمیه امام حسین به سبط اشارت است باینکه مشرب  
 می کرد از نسل وی خاں کبر و راه الترمذی ۱۹۰ و عن علی رضی الله عنه قال الحسن اشبه  
 رسول الله گفت امیرالمومنین علی که حسن مشابیه است به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مابین  
 الصدور الی الرااس در چرخی که میان سینه است تا سر و حسین اشبه النبی صلی الله علیه و آله  
 و سلم ما کان اقل من ذلك و حسین مشابیه است آن حضرت را در چرخی که هست پایان تر از سینه  
 گویند و این شایزاده مجموعه آن حضرت بودند و بوجو و شریف آنحضرت قسمت یافته بود میان هر دو  
 و راه الترمذی ۲۰۰ و عن حذیفه قال قلت لامی عینی آت النبی گفت حدیثه البان کتبر مراد  
 خود را بگذاشت مراد از آن ده که پیام به پیغمبر را بر سم نه دست وی صلی الله علیه و آله و سلم فاصلي معه  
 المخراب پس بگذارم با آنحضرت نماز شام و اساله ان یتغفر لی و لك و طلب کنم از وی که طلب  
 آمرزش کند از ابرای من و برای تو پس از آن داد و فاتحیت النبی پس آدم من پیغمبر را  
 صلی الله علیه و آله و سلم فصلیت معه المخراب پس گذاردم با آن حضرت نماز منرب و انصالی حتی

عن علي بن العشاء بس كذا رداً عن حضرت نوافل تأنيده كذا رداً عن زهري (باب مناقب اهل بيته النبي صلى الله عليه وسلم)  
 وادود بن حذيث فضيلت منمن مازين معرب وخصاست بنماز فضل و مشايخ ابن را اديا مازين العشاءين  
 بن كذا ثم انقل بستر بر كشت آن حضرت از نماز و باز كشت بجانب خانه فتيحة بس بروی كردم  
 آنحضرت را و در فتم دنبال وی قمع صوتی پس شنید آنحضرت آواز مرا آوازه های نالین مراد است  
 یا سخنی می گفت خدیجه كه آنحضرت آنرا شنید فقال من هذا خدیجة بس كفت كبت ابن خدیجه است  
 یا تو خدیجه قلت نعم كتم آری حضرت من خدیجه قال ما حاكك كفت آنحضرت حاجت تو چه می گویی  
 و چه می خواهی غفر الله لك ولا ملك بیا مرز دزد امر را داد و ترا ان هذا ملك لم ينزل الى الارض قط قبل هذه  
 الليلة بد رستی این فرشته ایست كه فرو نیامده است بسوی زمین هرگز پیش ازین شب استاذن  
 ربه ان يسلم علي دنو ری خواست وی از پدر در دگاری كه بیاید و سلام كند بر من و پیشرفتی بان فاطمة  
 سيدة نساء اهل الجنة و مرز دزد مرا باین كه فاطمه بهتر دینی بی زبان اهل بهشت است وان الحسن و  
 الحسين معيد اشعاب اهل الجنة و باین كه حسن و حسین بهتر و صاحب جوانان اهل بهشت اند و اهل الترمذي  
 و قال هذا احد يث غریب \* ۲۱ \* و عن ابن عباس قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله  
 و سلم حامل الحصى على عاتقه كفت ابن عباس بد آنحضرت بر دارنده حسن بر دوش خود و فقال  
 رجل نعم المركب ركبت يا غلام بس كفت مردی نيكو مركب مركبی است كه سوار شده ای تو ای  
 كذا ك فقال النبي صلى الله عليه وآله و سلم و نعم الراكب هو و نيكو سواری است وی بینه مركب  
 خود نيكو است و راكب هم نيكو است و این را و در و فتم الراكب مثل وادی است كه در و عيك  
 السلام آمده است چون آن مرد همین مركب را مدح كرد و گویا در ارفی الله عنه به چشم كم دید  
 پس فرمود و رجواب دی آنچه فرمود و درین جا كمال مدح و غایت فضیلت است مرخص را  
 و بنی الله عنه و ارضاء رواه الترمذي \* ۲۲ \* و عن عمرو بن رضي الله عنه انه فرض لاسامة في  
 ثلثة آلاف و خمسمائة و ايت است از امیر المومنین عمر كه وی اندازد كرد و نین نمود و مراسمه  
 بن زید را در خلافت خود از بیت المال برای رزق دی و اذن كرد و دوسه هزار و پانصد درهم و فرض  
 لعبد الله بن عمر في ثلثة آلاف درهم و كذا برای بس خود كه عبد الله بن عمر است و اذن كرد و او را در  
 سه هزار فقال عبد الله بن عمرو لایبه لم فضلت اسامة علی بس كفت ابن عمر مرید خود را بچه سبب  
 زیادتی و افزونی كردی اسامة را بر من فوالله ما سبقني الي مشيكل بس بخدا سوگند پیشی نكرد و است  
 وی از من پیچ مشدی از شما به غزوات قال لان زيدا كان احب الي رسول الله صلى الله عليه  
 وآله و سلم من ابيك كفت عمر از بن جنت فضیلت دادم او را كه زید بن حارثه كه پدر اسامة بود محبوب  
 تر بود بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از پدر زید كه منم و كان اسامة احب الي رسول الله صلى

الله علیه و آله و سلم ملک و بود اسامه محبوب تر بر منی (باب مناقب اهل بیت انجلی جلد ۱)

آنحضرت از ثوابت حب رسول الله پس اختیار کردم من محبوب پسر خدایم که امام است  
صلی الله علیه و آله و سلم علی حبی بر محبوب خود که توفی رواه الترمذی ۳۳۳ و عن حبیله یحیی  
وسوده و لام مقومات بن حارثه را در زید بن حارثه است کلاب ترازوی صحابی است روایت دارد  
از آنحضرت و از برادر خود قال قدمت علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقبلت گفت  
قدم آوردم بر آنحضرت پس گفتم یا رسول الله ابعت معی اخی زید ابوسفیان یا من برادر مرا که  
زید است قال هو ذا گفت آنحضرت او پسر زید بن حارثه این است فان اطلق معک لیم امنعه پس  
اگر بروی با تو بماند نمی دارم او را و نمی گویم که نزد پدر و دادا ند قال زید گفت زید یا رسول الله والله  
لا اختار علیک احدا بعد اسو کنده بر منی کریم بر تو هیچ یکی را قال گفت جبهه فرایت زای اخی افضل  
فی راقی پس دیدم و یافتن من زای برادر خود را که زید است و اختیار کرد آن او خدمت آنحضرت را  
فاستبرأ بهما از زای خود و در بردن او با خود رواه الترمذی و اصل قصه وی و زید آنست که دمی باصل  
الذبیسن است و در عهد کودکی خود که هشت ساله بود در بنده قومی از عرب افتاده بود پس انگاه او را بر سر  
پایزار آوردند تا بفروشدند و یکم بن حرام که برادر زاده خدیجه رضی الله عنها بود داد را برای غنمه خود خدیجه فرید  
تو چون خدیجه در نزوح آنحضرت در آمد صلی الله علیه و آله و سلم آنرا بحضرت بخشید و آنحضرت او را بر پسر  
برگزید و نام این را که مولاه آنحضرت بود وی تزویج کرد و از وی اسامه متولد شد پس اذان بزیبب بنت  
جیش که بنت عمه آنحضرت بود تزویج کرد و وی اول من اسلم است در قول یعنی و خود تراست از آنحضرت  
پدره سال و یعنی گویند به سبب سال حاضر شد بدو و او مشاهد دیگر را و نام هیچ صحابی در قرآن مذکور نشده مگر  
نام او در قول حق سبحانه قلنا فیضی زین منها و طرا و آنحضرت او را با جعفر بن ابی طالب برادر می داد و در  
غزو موته شهید شد بخدا و پنج بنا که رضی الله عنه ۳۴۰ و عن اسامة بن زید قال لما نقل رسول الله صلی الله  
علیه و آله و سلم هبط الناس الملائكة رواست از اسامه گفت چون کران شد آنحضرت  
و بنامند فرود آمد من و فرود آمد مردم مدینه را یعنی اذان شکری که آنحضرت مرا با آنها جری و انصار  
روان کرده بود و بیرون افتاده بودیم بعد از چند روز شنیدن خبر گرانی آن حضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم به مدینه باز آمدیم و دیگر بهبوط که به معنی از بالا پیاپیان فرود آمدن است به جهت آنست که آن موضعی  
که لشکر در آنجا افتاده بود و موضعی است که در جانب علوه مدینه است که او را جرئت بحجم و فادو همسین  
گویند چنانکه عرفات در که و عرب در کلام دعایت علوه و بعضی می گویند چنانکه اگر از که بر وفات و مدینه بگویند  
صعدنا الی عرفات و اگر از عرفات بگویند هبطنا الی مكة ثم چنین از مدینه برفتند فقی صعد و از آنجا بمانند  
در آمدن بهبوط است حتی در مسجد حرام اگر یاناب باب اسلام رود که یاناب عرفات رفته است



صحیح نالی باب اسلام می کہید فلما خلت علی رسول اللہ من دو (باب مناقب اہل بیت النبی صلی علیہ وسلم)  
 آمد من بر پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و قد اصبحت و حال آنکہ یہ تحقیق خاموشی کر دایند و شد و  
 است آنحضرت و طاعت سخن کردن نماد و فلم یشکلم من سخن نکرد آنحضرت صیت و صہوت خاموشی  
شدن اصیبت و تمییت خاموشی کرد و انیدین فجعل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یضع  
یدہ علی و یرفہما پس گشت آن حضرت کہ می نهد بر دو دست خود را بر من و یرمیدارد فاعرف  
انہ یدہونی پس می شناسم و می فهم از بر دو دست نهادن آن حضرت بر من و بر دایشتن آنها  
کہ دعای کند مرا و این غایت کرم و شفقت است از وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و روحی اسامہ کہ در چنان  
وقت مہربانی می نماید بر وی و دعای کند او و ارواح القری مدی و قال هذا جلد یثغر یث ۲۵۰ و عن  
ما یثقة قال ابی ابراهیم اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان یثغی مخاطب اسامہ رواست از عایشہ  
کہ گفت خود است آنحضرت و دو قتی کہ اسامہ خرد بود و در کنایہ آنحضرت می بود کہ پاک سو کند و دود کند  
آب بنی اسامہ را و پاک کرد دایند پس او را چنانکہ اطفال دای کند مخاطبیم ہم آب بنی و تخط بنی ایشان  
قالت عایشہ دعوی حتی انا اللہ فی فعل گفت عایشہ بگذا مرا تا آنکہ من بکنم این کار را عایشہ یکسانند از حق  
آب بنی اسامہ را کیما بدیشہ را و رضی اللہ عنہا خوش نیاید این فعل از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال  
یا عایشہ احببہ فانی احبہ گفت ای عایشہ دوست دار اسامہ را زیرا کہ من دوست میدارم او را یعنی  
اکبر تو بالبح او را دوست نمیدارم ازین جهت کہ من دوست میدارم دوست و از کہ محبوب محبوب  
محبوب است و در حقیقت کمال محبت آنست کہ از محبوب بہ متعلقان وی تجاوز کند و سرایت نماید ہر کس  
و ہر جز کہ باشد از بار و بار وی ومن ملذہ ہی حب الی یار لایہا واللناس مما یعشقون ملذہا ۲۶۰  
رواہ الترمذی و عن اسامہ قال کنت جالسا اذا جاء علی والعباس یستاذنان رواست  
از اسامہ گفت بودم من نشسته یعنی در ملازمت آن حضرت ناگہ آمدند علی و عباس رضی اللہ عنہما و در  
حالی کہ طالب اذن می نمایند کہ در آید بر آنحضرت فقال لا سامة استاذن انما علی رسول اللہ پس کہندہ  
علی و عباس مرا غیب اذن کن برای ما بر پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و خبر کن فقلت پس کہتم  
من یار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم استاذنان علی و عباس اذن می طلبند کہ در آید فقال اذن ری ما جاء  
بہما پس بگفت آنحضرت آیا وری بانی وی نہیں تو کہ ہر جز آوردہ است ایشان را و پوکار آمد اند قلمت لا  
گفتم نمی در بایم و تمید انم قال لکنی اذری گفت آنحضرت لیکن من در می یابم کہ یہ تقریب آمد اند  
ایذن لہما اذن و مرا ایشان را کہ بایند پس اذن داد و مقلد خلا پس در آید فقال پس گفتید  
علی و عباس یا رسول اللہ جئناک نسألك ای املاک احب الیک آمد و ایام ترا کہ بہر سبب ترا  
کہ ام کس از اہل بیت تو محبوب تر است پس وی تو قال فاطمہ بنت محمد گفت آنحضرت محبوب ترین اہل

بیت من نزد من فاطمه دختر توست و درین وصف تنخیم و تعجیر شان باب مناقب اهل بیت النبی صلعم  
 فاطمه زیرا و بیان است حکم است قالا لما جعلناک لعلک من اهلک من النساء گفته اند یا ما ایم ترا که  
 بنویسیم ترا از حال اهل بیت تو از زمان لفظ من انسا و در مصابیح مذکور است و در جامع الاصول و جامع  
 ترمذی نیست قال کنت آنحضرت احب اهلی الی من قلنا نعم الله علیه محبوب تر من اهل بیت من  
 بسوی من کسی است که به تحقیق انعام و احسان کرده است خدا ی تعالی بعد ایت و کرامت بروی  
 و انعمت علیه و انعام و احسان کرده ام بروی با عشاق و بتنی آبکس کیست اسامه بن زید پوشیده  
 نماز که انعام حق جل و علا و انعام آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در قرآن نسبت برتبه که پدر اسامه  
 است مذکور است ولیکن انعام بر پدر مستند نم انعام بر بر سر است باین اعتبار آنحضرت صمد و حق  
 آیت کریمه را بر اسامه فرد آورده گویند که فرمود زید و پسر او اسامه قال ثم من کتمت علی و عباس  
بعد از ان کیست قال کنت آنحضرت علی بن ابی طالب فقال العباس پس گفت عباس یا رسول الله  
جعلت عمک آفرهم گردانیدی عم خود را آخر اهل بیت خود یعنی اگر بعد از بن پرسم مرا خواهی گفت  
قال ان علیا سبقک بالهجرة گفت آنحضرت بد رستی علی سبقت کرده است ترا به هجرت اسلام عباس  
 رضی الله عنه بعد از او آمده پدر است و بعضی می گویند عباس هم در یک مسلمان بود ولیکن از مشرکان  
 می پوشیده و با وجود و به هجرت بعد از ان گرد پوشیده و نماز که اگر تیره و تیره و با خود بنا شده تیره اسامه بر  
 علی و اوجیت متعل می شود و فافهم و بانه التوفیق پس البته درین مقام تعدد و اعتبار و تیره و حیثیات معتبر است  
رواه الترمذی و ذکر ان عم الرجل صنعوا بیه فی کتاب الزکوة و ذکر کرده اند این حدیث که در  
مقببت عباس رضی الله عنه واقع است در کتاب زکوة و این جاود خسن حدیث عبد المطلب بن ربه  
ذکر کرده ۹۶ الفصل الثالث عن عقبه بضم عین و سکون قاف ابن الحارث صحابی است از اولاد نه فل  
بن عبد مناف اسلام آورد و زفری قال گفت صلی ابو بکر العصر کنه او ابو بکر صمد بن نماز دیگر را ثم خرج یهشی  
و معه علی بن عمر بن آدم ابو بکر و در حالی که راه می رود و با وی علی بود و رضی الله عنهما غزای الحسن یلعب بالصمیان  
پس دید ابو بکر حسن را که بازی می کند با کودکان فحملته علی بها فقه پس برداشت ابو بکر حسن را و بدش خود  
و قال یا ای شمیمه بالنبی صلی الله علیه و آله و سلم لیس شیبهها بعلی و گفت ابو بکر بطریق طیب سوگند  
می خورم به پدر خود حسن مانند است به پیغمبر نیست مانند بنی و علی یضیک و علی خنده می کرد و رواه البیاضی  
۲۰ و عن انس قال انی سمیت الله بن زید ابراهیم الحسین گفت انس آوردند نزد عید الله  
بن زید که قاتل خنجر است امام حسن و سر دار الشکر بزیه بان بود و سر مبارک امام حسن را فجع فی  
طست ففجعل یدک بسم کردانید و شد سر شریف در طست پس گشت آن شقی که می گاو و سر  
مبارک از راجحی که در دست او بود و قال فی حسمه شیاً و گفت در حسن امام حسین چیزی یعنی گفت

گفت بطریق انکار و ابدا که حسن چندین حسنه داشت و از (باب مناقب اهل بیت النبی صعلم)  
 و روایت نمایی ظاهر می شود که مدح کرد و مبالغه نمود در حسن و جمال وی اما بطریق استنزا و سخریت و تنبیح  
 و سرور که حاصل شد آن بد بخت و باقتل وی رضی الله عنه قال انفس فقلت والله انه كان اشبههم  
 برسول الله گفت انس پس گفتم من بخدا سوگند بد رستی وی بود مشابه ترین مردم به پیغمبر خدا صلی الله علیه  
 و آله وسلم و کان مضطربا بالوسمة و بود سر مبارک وی رنگ کبوده شده بود بهیچ که نام کیاسی است که  
 بآن سیاه می کنند موی را و او سه لعل و او است و ضم آن خلأست و سکون بین و قبح آن و کسر سین  
 افتح است و در لغت حجاز از وااء البشاری و فی ذوایة التورمذی این چنین آمده است که قال گفت  
 انس گفت همد این زیاد و بودم من نزد این زیاد فقیهی بر اس الحسین پس آورد و شد سر مبارک  
 حضرت امام حسین رضی الله عنه فجعل يضرب بقضيب انفه پس کشت این زیاد و مردود که میزد باخی که  
 در دست او بود و در بنی امام حسن رضی الله عنه و یقول با روایت مثل هذا احسن آدمی گوید ندیده ام مثل این در  
 حسن فقلت اما انه كان اشبههم برسول الله پس گفتم من آگاه باشم بد رستی وی بود مشابه ترین  
 مردم به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و قال و گفته است ترمذی هذا احدیت صحیح حسن غریب  
 و ۳۰ و عن ام الفضل بنت الحارث و آله و ابن عباس است و فضل رضی الله عنه و است بزرگتر  
 از عبد الله بن عباس گنیت کرد و شد بنام وی و وی خواهر میمونه است که از ازواج مطهره است انها دخلت  
 صلی رسول الله روایت می کند ام الفضل که وی در آمد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فقالت  
 پس گفت یا رسول الله انی رایت حلما مذکورا بد رستی من دیده ام خوابی در الیلة امشب  
 حلم بضم حاء و هماء غواب که دیده شود قال و ما هو گفت آنحضرت و چیست آن خواب قالت گفت ام  
 الفضل انه شد یلبد رستی آن خواب سخت است نمی یارم گفت قال باز گفت آنحضرت و ما هو  
 قالت رایت کان قطعة من جعدك قطعت گفت ام الفضل گویا پاره از تن تو بریده شده است و وضعت  
 فی حجری و نهاده شد در کنار من فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم  
 وایت خیر آدمی تو ای ام الفضل خواب یک را قلک فاطمة ان شاء الله غلامی را بد قلمه اگر خواسته  
 است خدا پسری را یکون فی حجرک می باشد آن پس در کنار تو یعنی نهاده او را در کنار تو به جهت  
 خویشیها و قرابتها که در میان است تا قربیت آن پس تو کنی تو فولدت فاطمة الحسین پس  
 زاید فاطمه حسن را دکان فی حجری پس بود حسن در کنار من کما قال رسول الله چنانچه گفته بود  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم قد خلت یوما علی رسول الله پس در آمد روزی بر پیغمبر خدا  
 صلی الله علیه و آله وسلم فوضعت فی حجره پس نهادم در کنار آنحضرت و در بعضی نسخ فی حجری  
 نهادم در کنار خود ثم کانت منی التفاته بستر شد از من که بستی بجایی فاذا عیفا رسول الله پس ناگاه

بر دو چشم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم تهریقان ( باب مناقب ازواج النبی صلعم )  
الد موعی ریزد اشکها را قائل گفت ام الفریس فقلت یا بنی الله یا بنی انت و امی پس گفت ای پیغمبر  
خدا پدر و مادر من فدای تو باد مثل ملک چه شد ترا که اشک میریزی قال انا بنی جبرئیل گفت آنحضرت  
آمد مرا جبرئیل علیه السلام فباخبرنی ان امی مقتل ابی هدا پس خبر داد جبرئیل ترا که است من  
ترا یک است که بکشتید این پسر مرا فقلت هدا پس کفتم بطریق عجیب و استعجاب این پسر را  
قال نعم گفت آری این پسر را و انا بنی بتز به من تریه حمراء و داد مرا جبرئیل حاکی از خاک آن  
موضع سرخ ۴۰۰ و عن ابن عباس انه قال رايت النبی صلی الله علیه و آله وسلم فیما یرى النایم  
ذات یوم بنصف النهار گفت ابن عباس دیدم آنحضرت را در آنجایی بنده خوابیده یک روزی  
در نیم روز اشعت اغیر روید موسی غبار آلوده بیده قاروره فیها دم و دوست آنحضرت شیشه  
ایست که دزدی خون است فقلت یا بنی انت و امی ما هذا پس کفتم پدر و مادر من فدای تو باد  
چیت این حال و این شیشه قال هدا دم الحسین و اصحابه گفت آنحضرت این خون حسین و  
یاران اوست و لم ازل المتقطه منذ الیوم و همیشه ام کرمی چیم آنرا اما امر از فاحصی ذلك الوقت  
این عباس گفت پس با و می دارم و می شمارم آن او گفت را فاجد قتل ذلك الوقت پس  
می یابم که کشته شد حسین و ران او گفت و اهما الیه یقی فی دلائل النبوة روایت کرده است ابن  
و حدیث را بیهقی در دلائل النبوة و احمد الاغیر و روایت کرده است احمد بن حنبل و ابن جریر ۴۰۰ و عنه قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم احبوا الله لیسایغف وکم من نعمة وسم از ابن عباس است که گفت گفت  
آنحضرت دوست دارم از اهل بیت جزئی که خوش میدید و بدوش می کشید که شمار از نعمت و در معنی شیخ من  
نعمه بیکبار جمع یعنی از نعمتهای خود و فاجبونی لحبب الله پس دوست دارید مرا از جت دوستی خدا یعنی از  
جت دوست داشتن شما را یا از جت دوست داشتن خدا مرا و احبوا اهل بیتی لیبی و دوست  
دارد اهل بیت مرا از جت دوستی من بر دو معنی ظاهر است که مراد اول باشد و رواه الترمذی ۴۰۰  
و عن ابی ذر قال وهو آخذ بباب الکعبه سمعت النبی روایت از ابن ذر که وی گفت و حال آنکه وی  
گرمه است در کعبه را شویوم پیغمبر را صلی الله علیه و آله وسلم یقول الا ان مثل اهل بیتی فیکم  
مثل سفینه نوح می گفت آن حضرت آگاه باشید که حال حبیب و داستان اهل بیت من در میان شما مثل  
و داستان کشتی نوح است من رجبها نجا کسی که سوار شد کشتی نوح را و سوار شد و من تخلف عن اهلک و  
کسی که پس ماند و سوار نشد آن را اهلک شد و رواه احمد ۴۰۰ باب مناقب ازواج النبی صلی الله علیه  
و آله وسلم و رضی الله عنهم ۴۰۰ بد آنکه از و از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در وقتی بود در وقت  
دیگر باز در وقت دیگر زیاده و بر آن وقتی که از آن در جامع الاصول آورده است که علما اختلاف دارند

باب مناقب ازواج النبی صلی الله علیه و آله و سلم

داده از زواج پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و در ترتیب (بابت مناقب از زواج النبی صلعم)  
 ایشان و بعد از آنها نگه مرده اند پیش از آنحضرت و آنها نیز که مرده اند بعد از وی صلی الله علیه و آله و سلم و آنها  
 که دخول کرده بآنها و آنها که دخول نگارده و جماع از زمان است که آنها را خواستگاری کرده و در نکاح نه در آورده  
 و آن زمان که عرض کردند خود را بر آنحضرت و گفته که ما ذکر می کنیم آنچه مشهور است از احوال پس از آن  
 ذکر کرد صاحب جامع الاصول اسماء ایشان را و احوال ایشان را و کتاب حروف و شرح اسماء و تاریخ  
 نکاح و وفات ذکر کرده و در تکلمه شرح احوال نیز نوشته است و در شمار ذکر اسماء و تاریخ اقتضای نموده  
 اول از زواج مطهره ام المؤمنین خدیجه بنت خویلد است تزوج کرد او را آنحضرت و هجری چهل ساله و آنحضرت بیست  
 و پنج ساله بود وفات یافت پیش از هجرت سه سال بر قول صحیح بعد از وی نبوده هشت زمره را از دج و مکه که دو  
 مرد در میان پنجاه و چهار عایشه صدقه بنت ابی بکر صدیق تزوج کرد او را یکصد و سی ساله بود و پنجاه و دو ساله  
 مانگی و وفات یافت در سال پنجاه و پنج یا پنجاه و شصت هجری آنحضرت تزوج کرد در سال دوم یا سوم  
 از هجرت و مرد در سال چهل و پنج و یک از نسب بنت خزیه تزوج کرد در سال سوم و مرد در سال چهارم  
 ام سلمه بنت امیه مخزومی تزوج کرد در سال چهارم یا پنجم و مرد در سال پنجاه و نه و بعضی گفته اند در سال  
 شصت و دو و اول صحیح بر آنست و از نسب بنت جحش تزوج کرد در سال پنجم و مرد در سال شصت و یک  
 است و یکم و وی اول کسی است که رفت از عالم از زواج بعد از آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم ام حبیبه بنت ابی سفیان خواهر معاویه و اصح و اشتهر آنست که تزوج کرد او را انجاشی برای آنحضرت  
 به چهار صد و نهم و سال ششم در حبشه که همراه شوهر خود عبید الله بن جحش رفت بود و عبید الله نصرانی  
 شد و بمرد جویریة بنضم جیم و فتح داد و بنت حارث بنده کرد آنحضرت او را در غزوه مرسیع و در سال ششم پس  
 آزاد کرد و تزوج نمود مرد در سال پنجاه و ششش میسوره بنت الحارث تزوج کرد در سال هفتم موت در سال  
 شصت و یک یا پنجاه و یک و وی قاهره ابن عباس است ضحیه بنت حی بن اخطب و در سال یفتم و غزوه خیبر  
 اسیر ساخت و آزاد کرده تزوج نمود و وی در آن زمان هفده ساله بود وفات یافت در سن خمسین و قبل  
 اثین و خمسین و قبل خبر ذکاب و بچانه بنت زید بود و به بود کرد و احماق که در تزوج نمود و در سال ششم و مرد  
 در وقت رجوع از حجه اکو داغ ابن یزیده زن را تزوج کرده دخول نموده است و جماع از زمان مقدمه است  
 یا پیشتر بوده اند که ایشان را تزوج فرموده و پیش از دخول مفارقت نمود و بعضی را خواستگاری  
 نموده و تزوج ننموده و بعضی نزد زن کریمه یا ایها النبی قل لازم و اجلس الایه و یا اختیار کرده اند  
 و فقه و قاصیل آن اند که است و جامع الاصول و اما سر از وی بعضی گفته اند چهار نبوده مشهور و در بین آنها ناریه  
 قطره ام ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و در سال شانزده مرده و در پنجاه و شصت هجری یا  
 بنت زید که مذکور شد بعضی گفته اند آزاد کرده و طی بامک بسین نمود و دیگر جائزه بود و که زینب بنت جحش

اور انخسیدہ ہو و در بگری بود از جای بند کرده شده و اسد اعظم ( باب مناقب از واج النبی صلعم )  
 ۶۰ الفصل الاول عن علی رضی اللہ عنہ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول کنت  
 امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ شنیدم آنحضرت دای گفت عیر لعا ئها مریم بنت عمران بهترین زنان  
 دنیا یا آن است که مریم دودی بود مریم بنت عمران است و عیر لعا ئها خدیجه بنت خویلد و بهترین  
 زنان دنیا یا این است خدیجه بنت خویلد است متفق علیہ و فی روایة قال ابو کریم گفت ابو کریم  
 بنضم کاف که دادی این حدیث از دکیج است و اشار و کیج الی السماء و الارض و اشارت کرد  
 و کیج که از خطاط حدیث است و در مرتبه مالک و اقران او ست بسوی آسمان و زمین از برای بیان معنی دنیا  
 یعنی پسر است از آنهایی که در زیر آسمان و بر زمین اند و ازین حدیث ظاهر شد که مریم و خدیجه هر یک بهترین  
 است خود است و لیکن معلوم نشد نسبت میان این هر دو که کدام فاضلتر است نقل کرده شده است  
 از نسیر نسفی که خدیجه و عایشه افضل اند از مریم بر قول صحیح که مریم پیغمبر نیست و این خود مسترد است که  
 این است مروج بهتراست از آسمان و مگر باز در عایشه و خدیجه نیز اختلاف است کرده اند دم چنین در فضل  
 فاطمه بر عایشه و مالک گفت و حمه آمده علیه فاطمه بگوید پیغمبر است و من بگوید پیغمبر هیچ کس را افضل  
 بنضم و بقیه کلام در فصل اول از مناقب اهل بیت گذشت ۶۱ و عن ابی هریره قال قال النبی جبرئیل  
 النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فقال گفت ابو هریره آمد جبرئیل آنحضرت را پس گفت یا رسول  
 الله هذه خدیجة و انت معها الماء فیه ادام ابن خدیجه است تحقیق آمد وادی آوندی است که دودی نان  
 خورشی است او طعام باطعامی است شک دودی است و آمدن خدیجه از مکه بود و بناد حرا که آنحضرت در آنجا  
 مشغول می بود فوت چند روز باخود می برد و دومی مگر خدیجه خود برده است و این بشارت یافته هم چنین گفته اند  
 بعضی شراح پوشیده مانند مشهور آنست که مشغول بودن آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیش از  
 نزول جبرئیل بود ظاهر بعد از نزول نیز زمانی در آنجا بوده اند و خدیجه رضی اللہ عنہا در آن زمان طعامی برای  
 آن حضرت برده با این طعام آوردن و نت دیگر باشد و اسد اعظم این خبر جبرئیل داد و گفت فاذا  
 انتک فاقرا علیها السلام من ربها و منی پس چون بیاید خدیجه ترا پس بخوان بروی سلام  
 از پروردگار و من و از جانب من و گفته اند که و دین جافضل است مر خدیجه را بر عایشه که در حدیث  
 عایشه بسلام جبرئیل اکتفا کرده اند چنانچه بیاید و بشنوها بیبیت فی الجنة من قصب و مر و دود مر خدیجه را  
 بخانه و در بنشیند از قصب ففتح قاف و صاد و هماء مرداد بد سنهانه کاد اکب فراخ عقید او کوشکی و در بنشیند  
 کند او بود از مر و دود و قصب از جو ابر آن بود که در از و موجود باشد و در احادیث دیگر هر جا  
 ذکر کرد و دود و آمد لا صخب فیه و لا نصب نیست خود را در آن خانه دود و دنج و قصب و نصب بنشیند  
 بانک و فریاد و نصب بنشیند دنج و دنج دیدن یعنی خانه نبی از حمیت و نبی و دنج بر خلاف خانه نای دنیا یا مالک

بابی بانگ و فریاد کردن و در پنج کشیدن و در بنا و خانه که بنا و خانه فریاد (باب مناقب از اراج النبی صلعم)  
 و پنج کشیدن نمی باشد و آنجا همین طور غیاء است و گفته اند که این جزای آنست که دی رضی الله عنها  
 نخست اسلام آورد و بطوع در غمت بی رفعت صوت و مذاذعت و تب متفق علیه ۳۰ و عن عایشه  
 رضی الله عنها قالت ما غرت بامر عن محمد صلی الله علیه و آله و سلم ما غرت  
 صلی الله علیه و آله گفت عایشه که من غیرت نکرده ام و در شب نکرده ام بر هیچ یکی از زنان پیغمبر آن چنانکه  
 غیرت برده ام بر خدیجه و ما را ایتها در من ندیده ام خدیجه را و لکن کان یکثرو ذکرها و لیکن بود آنحضرت  
 که بسیار می کرد یا و خدیجه را و درها ذبیح الشاة و بسا که ذبح می کرد و گوشت را تم یقطعه با نشدید اعضا بستر  
 باره پاره می کرد و گوشت را عضو عضو قطع پاره پاره کرد و در عضو بضم و کسر اندام ثم یبعثها فی صد ائق  
 عد لیجة بستر می فرستاد آنحضرت آن گوشت را با اعضا در زمانی که دوستان خدیجه بودند و فرما قللت  
 له و کان لم تکن فی الدنيا امرأة الاخذ لیجة پس بسا که می گفتم من مرا آنحضرت را کو یا نبود و در دنیا  
 هیچ زنی موصوف بصفات حمیده و مگر خدیجه فیقول انها کانت و کانت پس می گفت آنحضرت در مدح و  
 تعریف خدیجه که خدیجه بود چنین و بد چنین و چنین بطریق ابهام می گفت به جهت بهانه و اشارت بانکه  
 بیان صفات دی ارحد و انداز و سر و قامت می فرمود و کان لئی منهن و ولد و بود مرا از خدیجه اولاد و همه اولاد  
 آنحضرت از خدیجه است رضی الله عنها الا ابراهیم از مادر و که ام اولاد فخر و کرامت از خدیجه و فاطمه سیده النساء  
 العالمین مادر حسن و حسین سلام الله علیهم اجمعین بود و درین جا تعریض است بآنست که از وی هیچ و در می نشده  
 و اشارت است که انص و اعراضات نساخته اند آن اولاد است متفق علیه و عن ابی حمزه ای سلامه ابو سلمه  
 نام صحابی مشهور است زوج ام سلمه و هم نام پسر عبد الرحمن بن عوف است تابعی کبر امام جلیل القدر  
 را وی عایشه است و این جا همین مراد است ان عایشه قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم و دانت می کند ابو سلمه که عایشه گفت گفت آنحضرت یا عایشه هذا جبرئیل یقرک السلام ای  
 عایشه این جبرئیل است میخواهد ترا سلام یعنی بمهرساند تو سلام عایشه گفت تا داین را در اصطلاح خو  
 ترخیم می گویند که از آخر سناد می خونی عفت می کنند و بفرماک بغم یا از اقراء یعنی خوانند و چون بعد از سلام  
 رسیدن جواب سلام می گویند کو یا سلام خواندن بر کسی سلام خوانند است او را ازین جهت می گویند  
 که فلانی سلام می خواند ترا و اگر گویند بر علیک السلام للتح یا یعنی می خواند بر تو سلام و می گویند ترا سلام  
 چنانکه در حدیث مذکور است این سخن مکرر گفته شده است و ذکر قالت گفت عایشه یعنی در جواب سلام  
 جبرئیل و علیه السلام و رحمه الله و بر برکت سلام و رحمت خدا قالت و هویری ما لم اری و گفت عایشه  
 و آن حضرت میدید خبری را که نمی بینم و آن شخص جبرئیل است که آنحضرت میدید و عایشه نمیدید متفق  
 علیه و عن عایشه قالت قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اریک فی الجنان

ثلث لیل ال گفث عایشه گفت مرا آنحضرت نموده اند و تو مرا در خواب (باب مناقب از واج البی صلعم)  
 سه شب یجیبی بک الملک فی سرقه من حریری آورد و مرا یعنی صورت دستان ترادر قطعه از جامه افرستی  
 جید و سر و سر قد به مهر و دانت به نجات شسته و حریر سفید یا مائلان مرصع سر و در حدیث دیگر آمده است که گفث عایشه  
 فردا آورد و حریریل صورت مرا در کف دست آنحضرت و چون توفیق میان دور دایت. آنست که صورت  
 دو حریر بود و حریر در کف دست و تواند که دوبار زدن کرده باشد یکبار در کف دست و بار دیگر در قطعه  
 حریر فقال لی هذه امرائك پس گفث فرشته برای من این زن است فکشففت عن وجهک الثوب  
 پس برداشتم از روی صورت تو جامه فاذا انت هبی پس ناگاه تو اکنون آن صورتی که دیده بودم  
 پاکشت کردم جامه را از روی تو نبرد مشاهد تو پس ناگاه تو آن صورتی که دیده بودم بردم معنی  
 گفته اند فأنهم فقللت ان یکن هذا من عند الله یعضه پس گفتم اگر راست این خواب دیدن از پیش  
 خدا و برکنه زانند خدای تعالی این را یعنی می سازد این مهم را اگر گفته شود که شک در بودن این از نزد خدا  
 چه منی دارد و دوم ادبیا وحی است خصوصا سید الانبیاء صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین جوابش آن  
 گفته اند که اگر این واقعه منام پیش از نبوت بود فلا اشکال و اگر بعد از نبوت باشد پس مراد این جا  
 شک نیست بلکه برای توفیر وقوع و تحقیق اوست و این کلام را کسی می گوید که به تحقیق ثابت است  
 امر بر وی چنانکه سلطان می گوید اگر من سلطانم بمن که چرمی کنم ترا اگر گویند آمدن فرشته منافی است بودن  
 این پیش از نبوت جوابش آنکه رویت نمائید مخصوص به نبی نیست خصوصا دو جواب آنچه مخصوص  
 است آوردن اوست و حی را از خدا و بعضی گفته اند که اصل این دو یا حی است و لیکن شک در تفسیر  
 اوست که مراد همین ظاهر باشد یا چیزی دیگر باشد خلافت ظاهر یا مراد از وجه و زیناست یا در آخرت قدرت  
 متفق علیه ۶۰ و عنها قال ابی النضر کانوا یختارون یصلوا یا هم یوم هایشه و هم از عایشه  
 است که مردم بودند که قصد می کردند بهدیه های خود را در روز نبوت من یعنی پیش کشند اگر کسی خواستند برای  
 آنحضرت بیاورند نگاه میداشتند تا روزی که نبوت عایشه باشد بدست میرند و خرمی تشدید به معنی قصد  
 و کوشش در طلب آید چنانکه خرمی تمام و تحریر لیل القدر می گویند یعنی طلب آنچه مراد از اوست و ادلی است  
 و اجزئی ینتفون بک لک من ضاعة رسول الله طالع می کردند بآن تحریر رضای پیغمبر خدا و اصل الله علیه  
 و آله و سلم رضات بفتح میم و سکون را امضه راست به معنی رضا و قالمت ان نساء رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم کن حزین و گفث عایشه که زنان آنحضرت بودند و کرده فحزب فیه پس پاک کرده  
 بود که از روی عایشه و صفیه و حفصة و سودة بود و عایشه سر واد این تابو و از جهت محبت رسول خدا و  
 خیمه موافق و مرا فی یکبار بودند چنانکه ابو بکر و عمر متقی و سید بودند و الحزب الاخرام سلبة و سایر  
 بسا و رسول الله و کرده دیگر اسم سلبة و بانی زبان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و میر و در ایشان ام



سلمه بود فکلم حزبام سلمه پس سخن کردند که و سلمه فقلن لها پس گفتند (واب مناقب ازواج النبی صلعم)  
 مرام سلمه اکلحی رسول الله سخن کن و بگو پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم یکلم الفاضل فیقول سخن  
 کند بر مردم پس می گوید من اراد ان یولی الی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فلیعلم الیه حیت کان  
 کسی که خواهد که به فرسند بسوی آنحضرت پس باید که به فرسند هر جا که باشد چه در خانه عایشه و چه در خانه عمر می  
 و تخصیص مانند خانه عایشه فکلمته پس کلام کرد ام سلمه با آنحضرت درین باب فقال لهما لا تؤذینی فی  
 عایشه پس گفت آنحضرت مرام سلمه را آزار کن مراد را باب عایشه و از جت عایشه فان  
 الوحی لم یأتنی و انما فی ثوب امرأة الا عایشة زیرا که بدستی وحی نمی آید مراد حال آنکه من  
 در جامه خواب هیچ زنی با منم خرا عایشه قالت اتوب الی الله من اذاک گفت ام سلمه توبه می کنم  
 بسوی خدا از آزار تو یا رسول الله ثم اتین دعون فاطمة فارسلن الی رسول الله پس بر  
 این زنان که حزب ام سلمه اند خوانند فاطمه را پس فرستادند بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه  
 وآله وسلم فکلمته پس کلام کرد فاطمه رضی آنحضرت را فقال یا بئسمة الاتحبین ما احب پس  
 گفت آنحضرت ای دختر یک من آباد دوست نمی داری تو چیزی را که دوست میدارم من قالت بلی  
 گفت فاطمه بلی دوست می داری چیزی را که دوست می داری تو قال فاحبی هذه گفت آنحضرت  
 پس اگر دوست می داری چیزی را که دوست می دارم من دوست دار این زن را یعنی عایشه را  
 و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اینهمه دهب و کسی را که در روز عایشه بیارد و حی آن نساء بان  
 تعانی نکرده بود اگر کسی بطور خود باید منع برای چه کند متفق علیه و ذکر حدیث انس ذکر کرده شده  
 حدیث انس که در ادلی وی این است فضل عایشة علی النساء فی باب بدأ الخلق بر وایة ابی  
 موسی در باب بدأ الخلق بروایت ابی موسی اشعری رضی الله عنه الفصل الثانی عمن انس ان النبی  
 صلی الله علیه وآله وسلم قال جئتک من نساء العالمین من یم بنت عمران و خدیجة بنت خویلد  
 و فاطمة بنت محمد و آسیة امرأة فرعون روایت است از انس که آنحضرت گفت پس است  
 تر از زنان جهانیان شما خن مناقب و فضایل این چهار زن که از غیر خود فاضل اند و ذکر عایشه درین  
 حدیث نکرده از جت اکتفا کردن بزرگ و نبی و احادیث دیگر که تا لو او آسیه بقتلیم و مرده بر سین است و خطاب  
 بانس است یا عامر و اذ الترمذی ۵۰۲ و عن عایشه ان جبرئیل جاء بصورتها فی خرقه حریر  
 خضر اء الی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم روایت است از عایشه که جبرئیل آورد صورت او را در  
 یاقه جامه ابریشمی سبز بسوی آنحضرت ازینجا معاوی می شود که سر قرص مخصوص جبر بر سپید نیست یا قضیه  
 متعدد است یا شهادت می است و اسم اعظم فقال هذه زوجتک فی الدنیا و الاخرة پس گفت  
 جبرئیل این زوجه تسعت در دنیا و آخرت و در اینجا بشارت است عایشه را به بهشت و همه از داج

مطهر و پستی آن چنانکه از احادیث معلوم می گردد و شایسته (یا نه) مناقب ازواج النبی صلعم  
 مخصوص پس بعد از نیست چنانکه تحقیق یافته است رواه الترمذی ۳۰ و عن انس قال بلغ صفیه آن  
 حفصه قالت لها بنت یهودی گفت انس که رسید صفیه را که حنفه گفت مرا در آخری یهودی بود  
 صفیه دختر حبشی بن اخطب بن تمیم بن مرثد و فتح بخانیه اولی و تشدید نماید فیکت پس برگردست صفیه فدخل  
 علیها النبی پس در آمد بر صفیه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و حبشی فیکت و حال آنکه حبشی می کرد  
 فقال ما یمیکه پس گفت آنحضرت چه چیزی می کردی تا ترا در جرمی گرفتم گفت صفیه قالت لی  
 حفصه انی ابنه یهودی گفت مرا حنفیه که من دختر یهودی ام فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم  
 انک لابنة نبی پس گفت آنحضرت بد رستی تو بهر آئینه دختر پیغمبر می و آن عمره نبی و بد رستی  
 عم تو پیغمبر است بجهت آنکه حبشی بن اخطب پدر صفیه از اولاد داری و پیغمبر برادر موسی علیه السلام بود  
 و باین حساب پدر او پیغمبر باشد و عم او نیز پیغمبر بود و آنک گفت نبی و بد رستی تو ای صفیه زهر پیغمبر  
 زوجه او کی مراد ذات شریف خود را خسته است صلی الله علیه و آله و سلم فقیم ثم خضر علیک پس در چه  
 چیز و بسبب که ام قضایت می ناز و حنفه بر تو و بزرگی می کند بر تو مقصود دفع منقبت از صفیه است که  
 وی جامع صفات فضل و کرم است به تفضیل وی بر دیگران پس بگویم که این صفات مخصوص صفیه  
 است بلکه مناسب آنست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که قرشیه اند شریک اند و این صفات  
 زیرا که دختران اسمعیل اند که بر او را سخی است و در تحت تصرف آنحضرت اند ثم قال پسر گفت  
 آنحضرت حنفه بعد از تسلیه صفیه آنقی الله یا حفصه بر پسر کن خدا را در ترس از وی ای حفصه که جنک کنی  
 با کسی و تحرکنی و عیب گیری بر کسی رواه الترمذی و النجاشی ۳۰ و عن ام سلمه ان رسول الله صلی الله علیه  
 و آله و سلم دعا فاطمه عام الفتح روایت است از ام سلمه که آنحضرت خواهر فاطمه را و طیبه نزد خود سال  
 فتح که فاطمه را پس راز گفت بوی پنهانی فیکت پس برگردست فاطمه ثم حمل ثوبا فضضکت پسر باز سخی  
 گفت آنحضرت فاطمه را پس بخندید فاطمه فلما توفی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سالها  
 من بکانتها و ضحکها پس هنگامی که وفات یافت آنحضرت بر سیدم فاطمه را از کربستان او را  
 از خند او می نازید فقال ابی بنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انه یموت فیکت پس گفت  
 فاطمه خرد او را آنحضرت که وی میبیرد و زمین رویی پس برگردست من ثم اخبر فی انی حیده انما اهل  
 الجبهه پسر خبر داد مرا که من بی بی زمان اهل بهشتم الامیر یم یمت عمر آن کارم نیم دختر عمر این  
 فضضکت پس بخندیدم مناسب است این حدیث باین باب ظاهر نیست مگر آنکه تلخیص باشد یا نه و در دشت است  
 که مریم زوجه آنحضرت است در بهشت کذا اقال الطیبی رواه الترمذی ۳۰ الفصل الثالث \* عن  
 انبی موسی قال لما اشد کل عابنا اصاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حدیث قطا گشت

گفت ابو موسی اشعری مشکلی نمی شد بر ما که اصحاب آنحضرت هیچ حدیثی و هیچ (باب جامع المناقب)  
 سخنی بر کز اشترک نیست بعد از شش از باب انتقال و در بعضی نسخ اشکلی بی تا فسا لنا عایشه  
 پس بر سیدم ما عایشه را الا و جدا تا عند هامة علماء گاری با فتم نزد عایشه از آن مشکلی علمی که جل  
 آن اشکال نمی کرد از جهت وقوع عالم وی برماع از آنحضرت وقت اجتهاد و رواه الترمذی و قال هذا  
 حدیث حسن صحیح غریب ۲۰ و عن موسى بن طلحة ثانی شریف است وی گویند که تو را دور  
 زمان نبوت بنده است و طوطی بن عبید الله است که از عشاء مشهوره است قال ما راایت احدا الفصح من  
 هایشه گفت ندیدم هیچ یکی را فصیح تر از عایشه مبالغه است یا بر حقیقت است که وی ندیده باشد هیچ کس را فصیح  
 تر از وی رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح غریب ۲۰ باب جامع المناقب ذکر  
 کرده و مولف درین باب مناقبت بعضی از مشایخ اصحاب بی تخصیص بظایفه مخصوص از ایشان و منتهی جم  
 بنجرمه مخصوصه چنانچه خانواد عشره و اهل بیت و ازواج و مهاجرین و انصار و غیرهم ۳۵ الفصل الاول  
 عبد الله بن عمر قال رايت في المنام كان قییدی سرقه من حریر گفت ابن عمر دیدم در خواب  
 گویا در دست من تظلمه از حریر است لا اهلوی بها الی مکان فی الجنة الاطاریب الیه قصد نمی  
 کنم باین سرقه بسوی مکانی و در بهشت یا لابر آمدن را و نه بایمان افتادن را اگر آنکه می پراند سرقه مرا و می رباند  
 بسوی آن مکان گویا که آن سرقه من را زدی بر من و شد فقصدتها علی حفصة پس گفتم من این حال را  
 و عرض کردم بر حفصة که خواهر من عمر بنو و فقصدتها علی رسول الله پس گفتم و عرض کرد آن را  
 حفصة بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فقال ان اخاك رجل صالح اوان عبد الله رجل صالح  
 شک را وی است پس گفت آنحضرت بدستی بر او و تو یعنی این عمر مردی صالح است و این  
 را و بای صالح است متفق علیه ۲۰ و عن حفصة قالت ان اشیة النساء دلا و سمنا و هدا یا  
 یو رسول الله لابن ام عبد الله گفت ندیده بدستی که مشابه ترین مردم از وی دل و سمت و هدی پیغمبر خدا  
 ابن ام عبد الله است یعنی عده ابن مسعود که مادر از او کنیت یام عبدی کردند و دل و فتح دال و تشدید لام  
 است سیرت و حالت و هیئت و بعضی گفته اند حسن حدیث گویا ما خود از دلالت که ظاهر حال او دلالت  
 می کند بر حسن سیرت و در قافیه مس گفته دل هم چون بی است یکبینه و وفار و حسن منظر و در مجمع البحار  
 بدل شکل و شمایل و سمت و فتح سین و سکون مبهم طریق و قصد و بیشتر اطلاق او بر طریق اهل خیر آید و در  
 قافیه مس گفته سنت طریق و هیئت اهل خیر و نهی الکمزاج سمت راه و دوش نیکو و هدی و فتح با و سکون  
 دال طریقت و سیرت و هیئت اهل حکماء این ماهره لفظا قریب اند و در معنی و ماهره بایکدی که گویا شوند و  
 آمده است که اصحاب عبد الله نزد عمری از نقد و نظری که در دست و هدی و دل و هدی پس مشیه می کردند  
 بان من حين يخرج من بيته الى ان يرجع الیه هنگامی که بیرون می آمد عبد الله از خانه خود تا آن وقت

که بازی گشت بسوی خانه لاندی مایضیح فی امله اذا خلا  
 (باب جامع المناقب)  
 ورنی بایم و می دانیم که پی کند و راهل بیت خود رفتی که بخوت می رود یعنی ظاهر حال او که بر ما ظاهر است  
 خود ولایت بر حسن استقامت او دارد و نمی دانیم که باطن او چه گونه است و در خلوت چه حال دارد  
 و این بدعت استخراب طریقه و حال و حسن و کمال وی می گوید یعنی این طو و حال غریب و دور و دشوار  
 و استقامت مشکل است که ستم باشد و در غیبت و حضور یکسان بود و آنچه نزدیک بود از خوف  
 زلفت و تسخ و تفاق و نزد وی بودیم منافقین رواه البیاضی ۳۰ و عن ابی موسی الاشعری قال  
 قدمت انا و اخی من الیمن گفت ابو موسی قدوم آوردم من و برادر من از یمن فمکشفنا حینما پس  
 درنگ کردیم چند گاهی و در راه دوبار آنحضرت ساری الا ان عبد الله بن مسعود درجل من اهل  
بیت النبوی گمان نمی بردیم مگر آنکه عبد الله بن مسعود مردی است از اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و  
 آله و سلم لما نری من دخوله و دخوله اما علي النبي از جنت آنجی دیدم از در آمدن وی و در آمدن  
 مادر وی گاه و بیگاه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نری و در اول بضم نوشت یعنی نظن و دمانی فتح آورده اند که آنحضرت  
عبد الله بن مسعود در احکم کرده بود که اگر یکد و کس را بینی که نزد من هستم و آبی و حاجت باذن نیست متفق علیه  
 ۳۴ و عن عبد الله بن عمرو ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال روایت است از  
عبد الله بن عمرو بن العاص که آنحضرت گفت استقرؤوا القرآن آن من اربعة طلب قراش قرآن کنید و  
 بیاورید آنرا از چهار کس من عبد الله بن مسعود یکی از عبد الله بن مسعود که اقراء این قوم بود و سالم  
 موالی ابی حلیفه که از فضلاء موالی و خیارد کبار صحابه بود و از اهل فارس بود از اصطفی و امامت می کرد  
 مهاجرین اولیس را و بدقتی که قدوم آوردند مدینه را با وجود آنکه در میان ایشان عمری بود و ابو سلمه  
 رضی الله عنهما و ابو خدیجه سید عابد بن ربه بن عبد شمس بود و نام او هشام است از فضلاء صحابه و از  
 مهاجرین اولی و اسلام آورد پیش از در آمدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و او را رقم را و ابی  
 بن کعب و سیوم ابی بن کعب رضی الله عنه که اقراء صحابه بود و او را سید القراء می گفتند و امیر المؤمنین  
 عمر او را سید المسلمین می نامید و کاتب وحی بود و معاذ بن جبل مناب او بیرون از حد حصص است  
 و برادری داد و داد او را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با عبد الله بن مسعود و بعضی من ثمر تاد بود  
 و سابقا از احوال وی چیزی نوشته شده است متفق علیه ۳۵ و عن حلقه تابعی کبیر است که در  
 زمان آن حضرت توله کرده از یاران و تابانان ابن مسعود است قال قدمت الشام گفت قدوم آوردم  
 بشام فصلیت رکعتین پس گذاردم دو رکعت ثم قلت ستر کنم و دعا کردم که اللهم یرای جلیسا  
 صالحا خذ اوذا آسان گردان و پیدا کن برای من هم نشین یک فاتیت قوما و جلست الیهم پس  
 آمدم کردی و او نشستم مائل بایشان فاذا شیخ قد جاء حتی جالس الی جنبی پس ناگاه پیری

آمد تا آنکه نشست بر پهلوی من قلت من هذا أكثر من و برسدیم اذان (باب جامع المناقب)  
 قوم کبیرت این قالوا ابو الدرداء گفتند این ابو الدرداء است صاحب مشهور طویل القدر فقیه عالم کاتب  
 زاهد از اصحاب عقبه برادر من داد آن حضرت میان او و میان سلمان فارسی قلت انی دعوت الله ان  
 یسر لی جلیسا صالحا فیسرك لی گفتیم ابو الدرداء را بدستی من دعا کردم خدای تعالی را که میسر  
 گرداند مرا مانند من یکس پس میسر گردانید ترا برای من فقال من انت پس گفت ابو الدرداء  
 کبیرتی تو از کجائی قلت من اهل الکوفة گفتیم از اهل کوفه ام قال اولیس هندکم انهن ام عبد  
 گفت ابو الدرداء آیا نیست نزد شما این ام عبد یعنی عبد الله بن مسعود صاحب العطین و الموصیة  
 والمطروقة بکرمیم و فتح آن صاحب ثقلین و بالین و آیدست دان آنحضرت که این اشیا حواله او بود و باین  
 خدمات و سماعات سب و در زمهرت و مماناز و پس بوجو داین ملازمت نزد او علم میباشند که طالب  
 را مستغنی می گرداند از غیر وی و فیکم الذي اجاروا الله من الشیطان علی لسان نبیه و در میان  
 شماست آن کسی که امان داده است او را خدا از شیطان بر زبان پیغمبر خود یعنی عمار امی خواهد ابو الدرداء  
 باین کشتن عمار بن یاسر را که آنحضرت او را غیب مطیب می فرمود و بشارت بر بهشت داد و دعا کرد او را  
 در وقتی که عذاب می گرداند او را مشرکان و می موختند و گفت مهر دشو و سلامت شو ای آتش بروی چنانکه بر  
 ابراهیم خلیل اله کشتی و فرمودی کشته ترا ای عمار که ده باغیان می خوانی تو ایشان را بر بهشت و بنحوانند  
 ترا ایشان پاتش و این در معنی امان دادن از شیطان است که بر طریق پستی مستقیم می ماند و بوسه از  
 رانی ر و د اولیس فیکم صاحب السر الذي لا یعلمه غیره آیا نیست و در میان شما صاحب سر رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم که نمیداند آن سر جز وی یعنی حدیقه مراد باین صاحب سر حدیقه جن البیان رض  
 است که او را صاحب سر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می گفتند و بوزاد او علم متعلقان  
 و علامات نفاق که آن حضرت او را بران اطلاع داد و بدان مخصوص گردانیده بود و امیرالمومنین  
 عمر رضی الله عنه از وی می پرسید که آیا هیچ می بینی امی حدیقه دو من از نشان نفاق چیزی گفت لا والله  
 نمی بینم چرا گاهی می گویند که بر سر تو الا ان طعام طعمی شود و چون نفعی کرد و مذهبیه ما بود که شکسته بود و  
 زرد و سبیدی نمود و راه البشاری و ازین حدیث معلوم می شود که عالم را باید که اگر دیگر را فاضل تر از  
 خود داند طالب را حواله بوی کند و طالب نیز اگر در جای خود علما یا بد احتیاج بسز و انتعاب نفس ندارد  
 و عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال اريت اللجنة ردایت است از  
 جابر که آنحضرت گفت نموده شد مرا بهشت فرایت امرأة ابی طلحة پس دیدم زن ابی طلحة انصاری  
 را که با دوا نس بن مالک دگنیت او ام سلمه است و در نام وی اختلاف است نخست و رخت مالک  
 بن النضر بود پس زاید انسی را دگنیت شد مالک در حالت اثر که و سلمان شد ام سلمه و ابو طلحة او را

خواستگی وی کرد و اباء و دام سلیم از آن و ادرا باسلام دعوت (باب جامع المناقب)  
 کرد پس مسلمان شد ابو طلحه پس قول کرد و گفت من ترا بر اسلام تو خود را بر منی دادم مهر من امین  
 اسلام هست و نیز گفت آن حضرت و سمعت خشخشه امامی و شنیدم آوازهای را پیش خود  
 فاذا دلال پس نگاه دلال است که پیش پیش به پشت می رود و خشخشه بفتح هر دو خا و مجمه و  
 سکون شین مجمه اولی آواز سلاح و هر جنز خشک که اجزای ادبهم ساید مثل سلاح و فعل و جامه و  
 مثل این حدیث در شان دلال در باب الطلوع نیز گذشته است رواه مسلم ۷۰۷ و عن سعد قال  
 کنا مع النبی صلی الله علیه و آله و سلم فنه نفر و ایت از سعد بن ابی وقاص گفت بودیم بابا آنحضرت  
 بشش کس فقال المشركون اطردوه و لایجتروا علیها پس گفتند مشرکان بر آن و دور کن اینها  
 را از نجس خود تا با تو حکایت کنیم و ایشان دیر می نماند و در حقیقت و حکایت بر ما طرد شد و من امره و داد  
 سکون طاقال گفت سعد و گفت انما و ابن مسعود و رجل من هذیل و دلال و رجلان است امیهما  
 گفت سعد و در بیان شش نفر که چنان بودند و من و ابن مسعود و یکمردی از قبیلہ یذیل و ضم ما و فتح  
 ذال مجمه و دلال و دو فرد دیگر که نام نمی برم آنها را و گفته اند که آن دو مرد خیانت و عمارند و این که گفت  
 نام نمی برم آنها را از جهت مصافحتی که در نام نبرون داشتند یا به جهت تمسکین و اول اظهار است از جهات  
 فوق فی نقص رسول الله پس افتاد و در خاطر بنمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما شاء الله ان یقع بحر یک  
 خواست خدا که واقع شود یعنی خواست آنحضرت که بر اند آنها را و دور کند به جهت استماله دلهای مشرکان  
 بطبع آنکه ایان یارند فحدث نفسه پس حکایت کرد آنحضرت نفس خود را و باند شد فأنزل الله تعالی  
 پس فرود فرستاد خدای تعالی این آیت را اول لا تطرد الذین یلعون دهم یا لعداة العشی یرون  
 وجهه و مران آنکسانی را که می خوانند و ذکر می کنند پروردگار خود را صبح و شام می خوانند ذات پروردگار و  
 رضای او را رواه مسلم ۸۰۸ و عن ابی موسی ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال له  
 یا ایا موسی لقد اعطیت مزجا را من مزاجهم آل داود و ایت است از ابی موسی اشعری که گفت  
 آنحضرت مراد از ای ابی موسی داده شده است نه امر ما بهی از ما میزد او و در نهاد بکسر آلت زهره یعنی سر و  
 کردن مثل فی و دف و غبور و مانند آن گفته بر زبان باشد و این حار را آواز خوب است و لفظ آل مقیم است  
 زیرا که آنکه مشهور است بحسن صوت و ادب علیه السلام است نه آل داود علیه السلام و بعضی گفته اند که آل  
 این جا به منی شخص است و داود بن نمبر علیه السلام بغایت خوش آواز بود و وقتی که زبور را با آواز خوش  
 می خواندند چنانکه از آنجا حسن بر می خاست و ابی موسی اشعری رضی الله عنه نیز در غایت خوش آوازی خوش  
 خوانی بود و در باب تلاوت حدیثی در خواندن وی رضی الله عنه قرآن را و کوشش نهادن آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم بر آن گذشته است متفق علیه ۹۹ و عن هباب بفتح خا و مجمه و تمشید موحه این

بنی‌الارت فتح نمزد و داد نشد و توانید قدیم الاسلام است ایمان - ( باب جامع المناقب )  
 آوردن پیش از دخول و داد آرم و عذاب کرده شد بر اهلش پس صبر کرد و از مهاجرین اولین  
 است حاضرند و در او مایه او را از مشاهد قال ما جوفنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 نبی‌تشی وجه الله تعالی فوق اجرنا علی الله گفت با حیرت کردیم با آنحضرت در حالی که ثابت می کردیم  
 ذات خدا و رضای او را پس واقع و ثابت شد اجر و ثواب ما بر خدا و قنصل و کرم وی تعالی فمنا من  
 مضی لم یاکل من اجرة شیء پس بعضی از ماکسانی اند که گذشتند از عالم و نوردند از اجر و دنیا جزی  
 داد و فقره فمنا منهم مصعب بن عمیر از جمله ایشان مصعب بن عمیر و سکون خدا و فتح عین ممان بن  
 عمر بن ضمیر عین و فتح میم و سکون نمانند قتل یوم احد کشته شد و زاده قلم بیوجن له ما یکنف فیه پس  
 یافته نشد مراد و اجاره که نگین کرده شود و روی الانور که نمره فتح خون و کسر میم گلیمی است و سینه  
 بر مثال رنگب حیران مشهور که او را بهنگ گویند آن هم تمام نبود که از سر تا پا پوشیده شود فکنا اذا  
 غطینا راسه خرجت رجلا پس بودیم ما چون می پوشیدیم سر او را پیردین می آمد بر دوشی او و اذا  
 غطینا راسه خرج راسه چون می پوشیدیم بر دوشی او را پیردین می آمد بر دوشی او فقال النبی پس  
 گفت منبر صلی الله علیه و آله و سلم غطوا راسه پوشید بآن نمره سر او را و غطوا راسه غطی غنیمت و ضم  
 نماز مهمل مشهوره و اجعلوا علی رجلیه من الافرجه دیگر دایند بر دوشی او از آخر کمر امر و سکون ذال  
 بعمه گیاهی مشهور است در که بوی خوشی هم داده و در احادیث ذکر آن بسیار است و در حدیث  
 آمده است که روزی مصعب بن عمیر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و بودی پوستان نماز  
 از گوشه پند که بد آن کمر خورده بسته بود پس آنحضرت فرمود نگاه کنید باین شخص که روزی سن کرد اند  
 است خدای تعالی دل او را بپور ایمان من دیدم و در که پدر و مادر او می خواندند او را بهترین طعام و  
 شراب داد و ده امیر بر وی حاکم که بد نیست و در هم خرید و بودند پس خواند او را محبت خدا و رسول خدا با آنچه  
 می بیند و منا من اینعت له ثمن که خباب بن الارت می گوید و بعضی از ماکسی است که رسید مراد و امیر و او  
 فمنا من بهما پس وی همی چند آن نمره را کثایت است از غنیمت که در دنیا قند آن را کسانی که در زمان  
 فتوح بلاد و دنیا قند نصیب خود را از اجر دنیا نیز اقل خبر کردند و در آخر شک و دزدید پس نمره مقصود بر  
 اجر آخرت نیست نوع رسیدن میوه یا فتح میوه است بهند بکسر دال و ضم نیز روایت است بهند  
 میوه جیدن متفق علیه ۱۰۰ و عن انس قال جمع القرآن علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم اربعة جمع کردند قرآن را یعنی یاد کردند تمام قرآن را در زمان آنحضرت چهار کس ابی بن کعب و  
 معاذ بن جبل و زید بن ثابت و ابوزید چهارم این زید از صمدی است نام او سید بن عمرو و بعضی گفته  
 اند قیس بن السکن از اهل بداهت است قیل لانس من ابوزید گفته شد مرا پس را کثایت ابوزید

قال احد عمو متي كنت انس ابوريدكي اذا عمام من است وجموه ( ر ياب جامع المناقب )

بضم عين حج عمر چنانکه اعمام داعم کند اني القماموس وهر اوجاه از انصار اند بلکه از خراج که قوم انس اند انس این را در مقام افتخار گفته است و روقی که او حسن افتخار کرده به چهار کس از قوم خود بنضایل که از توریشتی در شرح ذکر کرده ایم و اگر عام هم دادیم در وی تصریح نیست بآن که غیر این

چهار دیگر نیست زیرا که مفهوم عدد و اصل این مقام متغیر نیست و تحقیق ثابت شده است خطب بسیار از صحابه تمامه قرآن را و تمام کلام و درین مقام و در اثنان سوطی باید جست متفق علیه ۱۱۰ و عن

جابر قال سمعت النبی صلی الله علیه و آله وسلم یقول اهتز العرش لموت سعد بن معاذ سعد بن معاذ بن نهمان انصاری اشهری اوسی رضی الله عنه از اجله صحابه و اکابر ایشان است اسلام آورد و مدینه بر دست مصعب بن عمیر و در وقتی که فرستاده بودند او را آنحضرت پیش از قدم شریف خود به مدینه پس مسلمان شد باسلام و بی نبوغ الا شهن و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم او را سید الانصار خوانده

حاضر شد بدو و احد را ثابت ماند بآن حضرت و در زاد و در زخندق در اکل وی تیری رسیده و نایستاد خون وی تا بعد از نای و قات یافت و فرمود آنحضرت فردا آمدن بر موت وی بنسازد هزار

فرشته و فرمود جنبید عرش از جهت موت سعد بن معاذ و فی رواية اهتز عرش الرحمن لموت سعد بن معاذ متفق علیه بد آنکه شراح اختلاف کرده اند در بیان معنی اهتز از عرش و سبب آن بعضی گفته

اند که اهتز از عرش کنایه است از فرح و نشاط عرش بقدم و روح پاک دی حقیقه با مجاز و صواب است که محمول بر حقیقت است زیرا که حی جل و علا و در جهاد است علم و تبرهناده است چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در شان کوه احد فرموده که دی کوی است که دوست می دارد و مار او بعضی گفته اند

که مراد فرح اهل عرش است که ملایکه اند و بعضی گفته جنبیدن عرش را علامت مشاهده بر موت سعد یا این عبادت کنایه است از عظم شان و قات وی چنانکه می گویند قیامت بر خاست بوقت فلانی و کلام دوم در بیان حدیث در اوایل کتاب در فصل ثالث از باب اثبات نعاب التبرکذ شته است ۱۲۰ و عن الجواب

قال اهل بیت الرسول الله صلی الله علیه و آله وسلم جملة حویر گفت بر ائین عازب که از مشاییر صحابه است که پیشکش فرستاده شد بر اسی آن حضرت بخت چاهه افرشتی غایب ایکی از ملوک اعاجم آنها

فرستاده بود و فاعل اصحابه و معولها و متعجبون من لیثها پس کشته یا دان آنحضرت که مسامح می کردند و بدست می سودند آن حال را در شکفت می کردند از نرمی آن و در روایی آمده است که می گفتند

فرو در فرستاده شد است بروی از آسمان از جهت غایت تمجید و نازیدن مانند آن فقال التعجبون بین لبین هله پس گفت آنحضرت آیا عجب دارد شما از نرمی این جملة که میایدیل معاذون معاذ فی الجنة

عین منها و الین بر آئینه سدابهای سعد بن معاذ در بهشت بهتر است از ان و نرم تر است و هندیل بکمر



(باب جامع المعاد)

سیم و فتح آن و نیز وزن منبر جامع که پاک کرده شود و مالیده شود بدان دست و اصل آن از بدل است به معنی چرک و در ذکر منبیل نه باطنهای دیگر مبالغه است کلا یحیی متفق علیه ۱۳۰ و عن ام سلیم بن عمر بن مادر انس که او را در صفر سن و خدمت آنحضرت گذاشته بود آنها قالت روایت می کند که وی گفت یا رسول الله انس عباد ملک انس خدمت گارنت ادع الله له و عاکن مراد از یعنی از برکات دنیا که ثواب آخرت بحصول ایمان و برکت صحبت و خدمت تو حاصل شدنی است قال گفت آنحضرت اللهم اکثر ماله و ولده خداند بسیار کردن مال او را و فرزندان او را و ببارك له فیما اعطیته و برکت و افزونی ده مراد از چیزی که داده شود او را از نعمتهای خود قال انس فوالله ان مالی لکثیر گفت انس پس بخدا سوگو کند مال من بسیار است و آورده اند که غسان وی ده سال و بابر پسر ازوان ولدی و ولد ولدی و بدرستی فرزندان من و فرزندان فرزندان من لیستعدون علی نحو المائة الیوم هر آینه می آید بدو ایشان بر مانند صد امرور یعنی امروز که این حکایت می گویند و باین مقدمه رسیدیم بعد از آن زیاد هم شنیدیم و باشد پس منافی نشود آنچه در روایتی دیگر آمده است که گفت روزی کرده شده ام من از صلب من و رای اولاد و دایک خدمت و بیست و پنج همه مذکور دیگر دو دختر گفته است دختر او که در آن کرده ام از اولاد صلبی وی نزدیک است بعد از اینجا معلوم می شود که اموال و اولاد از نعم الهی اندا که موجب تقیلت از ذکر حق و باعث بر معصیت نشوند متفق علیه ۱۴۰ و عن سعد بن ابی وقاص قال ما سمعت النبی صلی الله علیه و آله وسلم یقول لا حد یحشی علی الارض انه من اهل الجنة گفت نشنیدم من آنحضرت را که می گفت مرا هیچ یکی را که میرود و بر زمین که وی اهل بهشت است با اقلع الا لعبد الله بن سلام که مرعبه الله بن سلام را که از اکابر یهود و علمای ایشان از اولاد یوسف علیه السلام بود و در همان روزی که حضرت پدید آمد و او را سلام آورد و مناقب او بسیار است و ازین جلازم نمی آید که بشارت به جنت مخصوص بوی باشد غایت آنکه سمد نشیند و باشد و از آن خود بخیر نشیند و باشد یا از خود گفت از جنت که ایت ترکیه نفس یا این سخن از سعد بن ابی وقاص پیش از بشارت دیگران باشد یا بعد از موت مشربین باشد موی این است آنچه آمده است در روایت دار فطنی ما سمعت النبی صلی الله علیه و آله وسلم یقول فی الشیء انه من اهل الجنة متفق علیه ۱۵۰ و عن قیس بن عباد بن عمر بن و تحفیف با از طبقه ادلی از تابعین بعمر است ثقه است و از خیابان صالحین است ذکر کرده است او را ابن جابر که در کتاب ثقات و متقی مناله متبیه و قتل کرد او را حجاج بن عمرو ابی بن کعب و عبد الله بن سلام روایت کرده اند وی حسن بصری و خیر و می قبیل الکلبی است قال گفت جنابا لسانی مصححاً الحمد لله گفت قیس بودم من نشسته در مسجد مدینه قد خلی و خلی علی وجهه اثر الخشوع پس در آمد مردی که

بر روی وی نشان طاعت و حضور بود و مشیوع فرونی کردن و چشم فرو (باب جامع المناقب)  
 خوابانیدن فقالوا هذا رجل من اهل الجنة پس گفته حاضران این مردی است از اهل بهشت فصلی  
 رکعتین تجاوز فیها پس کند او دو رکعت که یکی کرد در آن دو رکعت ثم عرج، ستر برون آمد  
 و تبعه و پیروی کردم او را و در دنبال او رفتم فقلت انك حين دخلت المسجد پس گفتیم بدستی بود  
 از راهی که در آمدی مسجد را قالوا هذا رجل من اهل الجنة گفته مردم این مردی است از اهل بهشت  
 قال والله ما ينبغي لاحد ان يقول ما لا يعلم گفت آن مردی که می باید و نمی سرزد مرید یکی را  
 که بگوید چیزی را که ندیده اند ظاهر آنست که مراد صدیق ایشان است در آنچه گفتند یعنی چون ایشان  
 می گویند البته علمی باین داشته باشند و من نیز چیزی از آن میدانم و آن جواب است که بیان کرد و ایشان  
 آنرا شنید و باشند با طریق دیگر علم بدان حاصل کرد و وی حدیث سعد و انشیده و ایشان شنید و انبیا این  
 که ایت شاه مدح خود است و مقصود آن است که من این خواب دیدم و ازین جا خود تبیین نمیتوان کرد  
 بدان کذا ذکر و اولیکن پوشیده نمایند بعد از آن که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده باشد که ائمت علی السلام  
 حتی تموت و دیگر محل شک و تردید نیست پس این بطریق تواضع و محرم نفس باشد و بعضی گفته اند که اولی آنست که گفته  
 شود که آن قوم که خبر دادند بطریق استدلال و اجتهاد و ادله به سماع خبر از آنحضرت و این در مشیت خداست و این  
 سخن خالی از بعدی نیست زیرا که ظاهر آنست که ایشان سماع حدیث محمد بن ابی دقاص گفته باشند قبل از  
 فاحد شك لم ذاك پس نزدیاست که بفرماییم ترا که بهجت چیست این گفتن ایشان را ایت ربو یا علی  
 عهد رسول الله دیدم من خوابی در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقصصتها علیه پس  
 خوابم و عرض کردم آن خواب را بر آن حضرت و ایت کمانی فی روضه دیدم من گویا در مزار خدای  
 ام ذکر من جمعها و حفظتها ذکر کرد آن مرد از فراخی آن روضه و سبزی و سطها به سکون من مجموع  
 من حدیث در بیان آن روضه ستون است از آهین اسفل فی الارض و اعلاه فی السماء که باین  
 آن عمود در زمین است دیوای او در آسمان فی اعلاه عروقه و بالای آن عمود گوشه است و عروقه  
 تضم در اصل مقبض و لود کوز و استعمال کرده می شود و در هر استوار کرده می شود باین جری و  
 اعماد کرده شود باین اینجا مراد این منی است فقیل لی از قه پس گفته شد مرا بالا بر آن عمود  
 را بالا بر ای سکت است فقلت لا استطیع پس گفت من نمی توانم بالا بر آمد فانانی منصف پس آمد  
 مرا خادمی منصف با سر میم و فتح میز گفته اند و فتح صادر مملک خام و چاکه فرقع ثیابی من خلفی پس بروا شد  
 آن خادم ها میهای مرا از پس من فرقت پس بالا بر آمدم حتی گفتم فی اعلاه تا آنکه شدم من در  
 بالای آن عمود و داخل بالعمود و پس که رفتم من عروقه دست زدم بدان فقیل استسک پس  
 گفته شد چنگ و در زن باین عروقه و محکم گیر آنرا فاستقیقت پس پیدا شد من و آنها لعی یلی و حال

وصل آنگاه بدو دستى آن عروده در دست من است فقصدته اعلی النبی ( باب جامع المناقب )  
 پس خواندم قصه آن خواب را بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فقال تلك البروضة الاسلام پس  
 گفت آنخبرت در تپیر این خواب آن روضه که بدی اسلام است و ندانم است و ذلك العمود  
 عمود الاسلام و آن ستون ستون اسلام است عبارت از احکام دارگان آنست که بنای ستمانی بر آن  
 ایست و ذلك العروة العروة الوثقى و آن عروده که بدی و چنگ در آن زوی عروده و وثقی است که قول  
 من سبحانه فقد اتممك بالعروة الوثقى اشارت بدان است فانت علی الاسلام حقى تموت  
 پس تو بر دین اسلامی که چنگ بدان زده و بر مقام عالی بر آید تا آنکه میری و ذلك الرجل عبد الله  
 بن سلام و آن مرد عبد الله بن سلام بود و ظاهر آنست که این قول قیس بن عباد است که در ادنی حدیث است  
 متفق علیه ۲۱۰ و عن انس قال کان ناس من قیس بن شماس یلحشون بحججه و تشدید میم و بسین  
 ۲۱۱ و در آخر خطیب از نضار گفت انس بود ناسبت بن قیس خطیب انصار که خطبه می خواند و در حسب و نسب  
 ایشان یا خطبه می کرد و در زوایا سنگاری بود و کارهای بزرگ ایشان فلما نزلت یا ایها الذین امنوا  
 لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت العبی الی آخر الایة پس چون نازل شد این آیت که نمی کند  
 از بلند کردن آواز بالا ای آید پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم جلس ثابت فی بیته و احتسب عن النبی  
 نشست ثابت من قیس و خانه خود و ممشع شد و باز ایستاد از طاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم  
 فقال النبی صلی الله علیه و آله وسلم سعد بن معاذ و قال ما شان ثابت ایشکنی پس بر سید  
 آنحضرت سعد بن معاذ را و فرمود چیست حال ثابت که نمی آید و نمی ناید آیا بیماری دارد و ظاهر اصدق جال ثابت  
 ناشر کرد و باعث بر ضرر گرفتن آنحضرت شد از حال وی حالت خویش به حاجت که بوی شتر مرغ دم  
 که مرا سوزوی هست اثر خواهد کرد و فاته سعد و ذکر له قول رسول الله پس آمد سعد بن معاذ ثابت  
 بن قیس را و ذکر کرد مراد او قول پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که می پرسید چه حال دارد  
 گریه مار است فقال ثابت انزلت هذه الایة پس گفت ثابت در عذر تقصیر لازمست خود فرستاده  
 شد این آیت که نمی کند از بلند کردن آواز بالا ای آید پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و لقد علمتم  
 انی من ارفعکم صوتا علی النبی و مرا آئینه تحقیق می دانید شما ای یاران که من از بلند آواز ترین شما ام بر  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فاذنا من اهل النار پس من از اهل آتش که جبهه شده است عملهای  
 ایشان چنانکه حکم می کند آیت کریمه بآن فذكر سعد ذلك للنبی پس ذکر کرد سعد بن معاذ آن قول  
 ثابت را برای پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بل هو  
 من اهل الجنة پس گفت آنحضرت این چنین نیست بلکه وی از اهل بهشت است و واقع شد مصداق  
 این سخن که می گشته شد بیمار امراء ابو بکر صدیق رضی الله عنه آورد و دانند که چون قتال سبیل کذاب شد

بر روی وی نشان طاعت و حضور بود و خشوع فروشی کردن و چشم فرو (باب جامع المناقب)  
 خوابانیدن فقالوا هذا رجل من اهل الجنة پس گفتند حاضران این مردی است از اهل بهشت فصلی  
 و کفتمین آنچه در فیما پس کند او و در کت که سبکی کرد در آن دور کت ثم خرج بستر بردن آمد  
 و تبعه پیروی کردم او را و در نیال او در کت فقلت انك حين دخلت المسجد پس گفتیم بدستی تو  
 اینهمی که در آمدی مسجد را قالوا هذا ارجل من اهل الجنة گفتند مردم این مردی است از اهل بهشت  
 قال والله نأبئ بقی لا جدان يقول ما لا یعلم گفت آن مرد بخدا سوگند نمی باید و نمی سرزد مرا هیچ یکی را  
 که بگوید چیزی را که نمیداند ظاهر آنست که مراد صدیق ایشان است در آنچه گفتند یعنی چون ایشان  
 می گویند البته علمی باین داشته باشد و من نیز چیزی از آن میدانم و آن جواب است که بیان کرد و ایشان  
 آنرا شنید و باشند با بطریق دیگر عالم بدان حاصل کرده و وی حدیث سعد را شنید و ایشان شنید و اندیای این  
 که ایت شاه رخ خود است و مقصود آن است که من این جواب دیدم و ازین جا خود تبیین نمیتوان کرد  
 بدان کذا ذکر و اولین پوشیده نماید بعد از آن که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده باشد که انت علی السلام  
 حتی تموت دیگر محل شایسته و در اینست پس این بطریق تواضع و هر صم نفس باشد یعنی گفته اند که اولی آنست که گفته  
 شود که آن قوم که خرد اند بطریق استدلال و اجتهاد و ادعیه بسامع خبر از آنحضرت و این در مشیت خداست و این  
 سخن خالی از بعدی نیست زیرا که ظاهر آنست که ایشان بسامع حدیث محمد بن ابی دقاص گفته باشند و بر  
 فاحد شك لم ذاك پس نزدیک است که خبر کنیم تر آنکه بهر جهت چیست این گفتن ایشان را ایت روینا علی  
 عهد رسول الله دیدم من خوالی در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقطصتها علیه پس  
 خواندم و عرض کردم آن خواب را بر آن حضرت و ایت کفانی فی روضه دیدم من گویا و در خرابی  
 ام ذکر من معتها و غصه تنها ذکر کرد آن مردان قرائی آن روضه و سبزی و سطها به سکون سین غم و  
 من حدیث در میان آن روضه ستون است از آهین اسفل فی الارض و اعلاه فی السماء که بایان  
 آن غم و در زمین است و بالای او در آسمان فی اعلاه و و و و بالای آن غم و گوشت ایت و عرو  
 بضم در اصل سقیم و لود و کوز و استعمال کرده می شود و در هر چه استوار کرده می شود و بآن جزی و  
 اعماد بکرده شود و بآن اینها مراد این منی است فقیل لی اذ قد یستن گفته است مرا بالا بر آن غم و  
 را بالا بر ای کت است فقلت لا استطیع پس گفتیم من غمی تو ام بالا بر آمد فانانی منصف پس آمد  
 مرا خاوی منصف بکسر میم و لفتح نیز گفته اند و فتح صا و صمد خادم و چاکر فرقع ثیابی من خلقی پس برخواست  
 آن خادم حامی مرا از پس من فرقیست پس بالا بر آمدم غمی گفت فی اعلاه تا آنکه شتم من در  
 بالای آن غم و فاخت با لعد و پس کر قتم من عرو و دست زددم بدان فقیل استمك پس  
 گفته شد چنان در زن باین عرو و محکم کبر آنرا استیقه ظنک پس پیدا شد من و آنها لقی یدی و حال

وحل آنکه بدستنی آن عروه در دست من است فقصه صبر علی النبی ( باب جامع المناقب )  
 پس خواندم قصه آن خواب را بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقال تلك البروضة الاسلام پس  
 گفت آنحضرت در تفسیر این خواب آن روضه که دیدی اسلام است و ترازو است و ذلك العمود  
 عمود الاسلام و آن ستون ستون اسلام است عبارت از احکام و ارکان آنست که بنای مسلمان بر آن  
 است و تلك العروة العروة الوثقى و آن عروه که دیدی و چنگ در آن زدی عروه وثقی است که قول  
 من سبحانه فقد اتممتك بالعروة الوثقى اشارة بدان است فانت علی الاسلام حتى تموت  
 پس تو بر دین اسلامی که چنگ بد آن زدی و بر مقام عالی بر آید تا آنکه میری و ذلك الرجل عبد الله  
 بن سلام و آن مرد عبد الله بن سلام بود ظاهر آنست که این قول قیس بن عباد است که دانی حدیث است  
 متفق علیه ۲۱۰ و عن انس قال کان ناس من قیس بن شماس یلحشون معجمه و تشدید میم و بسین  
 ۲۱۱ و در آخر خطیب از ضرار گفت انس بود ناسبت بن قیس خطیب انصار که خطبه می خواند و در حسب و نسب  
 ایشان یا خطبه می کرد در خواستگاری مادر کار نامی بزرگ ایشان فلما نزلت یا ایها الذین امنوا  
 لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت العبی الی آخر الایة پس چون نازل شد این آیت که نمی کند  
 از بلند کردن آواز بالا ای آذاز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جلس ثابت فی بیتی و احتسب عن النبی  
 نشست ثابت من قیس و غایه خود و ممنوع شد و باز استاد از خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
 فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم سعد بن معاذ و قال ما شان ثابت ایشتمکی پس بر سید  
 آنحضرت سعد بن معاذ را و فرمود چیست حال ثابت که نمی آید و نمی ناید آیا بیماری دارد و ظاهر اصدق جال ثابت  
 ناشر کرد و باعث بر خیزش شد از حال دی حالت خویش به حاجت که بویی شرح دهم  
 که مرا سوزونی هست اثر خواهد کرد فانتاه سعد و ذکر له قول رسول الله پس آمد سعد بن معاذ ثابت  
 بن قیس را و ذکر کرد مراد او قول پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که می پرسید چه حال دارد  
 گریه می کرد و گفت ثابت انزلت هذه الایة پس گفت ثابت در عذر تغییر لازمست خود فرستاده  
 شد این آیت که نمی کند از بلند کردن آواز بالا ای آذاز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و لقد علمتم  
 انی من ارفعکم صوتا علی النبی و مرا آئینه تحقیق می داند شما ای یاران که من از بلند آواز ترین شما ام بر  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاذنا من اهل النار پس من از اهل آتش که جلا شده است و جاهای  
 ایشان چنانکه کام می کند آیت کریمه آن فذكر سعد ذلك للنبی پس ذکر کرد سعد بن معاذ آن قول  
 ثابت را برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بل هو  
 من اهل الجنة پس گفت آنحضرت این چنین نیست بلکه وی از اهل بهشت است و واقع شد مصداق  
 این سخن که می گشته شد بیمار امیر ابو بکر صدیق رضی الله عنه آورد و فاند که چون قتال سبیل کذاب شده

و دخت نامش کنن خود را و پوشید و قاتل کرد و تیم در کنن (باب جامع المصائب)  
گفته شد رضی الله عنه و در مدارج النبوة احوال وی زیاده برین نوشته شده است و در اسلام ۱۸۵۰ و عن  
ابن هريرة قال كنا جلوسا عند النبي صلى الله عليه وآله وسلم اذ نزلت سورة الجمعة كنت ابو  
هريرة و بودیم ما نشسته نزد آنحضرت ناگاه فرو آمدن سوره جمعه فلما نزلت پس چون فرو آمد و رسید این  
آیت و آخرین منهم لما يلحقوا بهم منكم این آیت آنوقت که دیگران از آن جماعه که فرستاده است  
خداى تعالی پیغمبر را بسوی ایشان میفرستد که هنوز نیامده اند و پیوسته اند به جماعه اصحاب که امی اند یعنی  
عربند و برانکه نرفته اند ایشان رسول الله علیه و آله و سلم قالوا من هؤلاء گفته اند و پرسیده اند  
گفته اند این جماعه که هنوز نیامده اند و این شد انما يارسول الله قال وفينا سلعان الفارسي گفت ابو هريرة  
و نوشته بود در میان ما سلمان فارسی قال فوضع النبي صلى الله عليه وآله وسلم يده علي سلمان  
گفت ابو هريرة پس نهاد آنحضرت دست خود را بر سلمان ثم قال لو كان الايمان عند البشر يا لئلا  
رجال من هؤلاء پس گفت آنحضرت اگر می بود ایمان نزد مهربانرا آید می گرفت و می یافت آن و امر زمان  
از آنها یعنی از قوم فارسی و مرا و مطلق عجم است غیر عرب و قبیله آنست که آن جماعه که هنوز نیامده اند  
پیوسته اند اهل عجم اند از تابعین و آنها باین صفت اند که اگر دین و ایمان بر آید می باید آنها و می رسند  
بآن عرض مدح سلمان است که عجم است و اکثر تابعین از عجم اند و صحابه از عرب و تحقیق ظاهر شد بسطت علم  
و اجتهاد و متابعت که ظاهر نشد در غیر ایشان و با وجود اختلاف فضل و کرامت با صحابه فافهم نو سلمان  
فارسی بتوی رسول خدا است که از یهود و نجر و آذ و کرد و از نجای صحابه است اصل او از فارس یا نهر  
است آن قومی که اسپهان ایمن و نامی پرستند پس بطلب دین نشینان صفت پیغمبر آخر زمان بر آمد  
و در دین های مختلف و در آمد و چندین جا فروخته شد و سیصد و پنجاه سال عمر یافت و بعضی گفته اند زمان  
عینی علیه السلام را در یافته و صحیح آنست که دو بیست و پنجاه سال عمر او بود پس در آخر عمر وی مقصود  
دید و ملاقات پیغمبر آخر زمان رسید صلی الله علیه و آله و سلم متفق علیه ۱۸۵۰ و عنه قال قال رسول  
الله صلى الله عليه وآله وسلم اللهم حبب لي هذا يعني ابا هريرة و امه الي عبادك المؤمنين  
و بهم از ابی هريرة است که و عا که و آنحضرت مراد او مادر او را گفت خداوند محبوب گردان این بند که  
خود را یعنی ابو هريرة را و محبوب گردان مادر او را بسوی مسلمانان یعنی چنان کن که ایشان محبوب  
مسلمانان باشند که یکسان و ما مرادند و پیغمبر عید برای رحمت و تعفف و تحسین است و حبیب الیهم الله مؤمنین  
و محبوب گردان بسوی ایشان مسلمانان را که ایشان مسلمانان را دوست دارند و محبوب و محب  
مسلمانان باشند و در بعضی نسخ الیه است و ضمیر راجع بابو هريرة و مادر او است و در اکثر نسخ شک و نسخ مسلم  
اللهم است به ضمیر جمع مراد ابو هريرة و امه و توابع و کواحق و اولاد ایشان اند و در اسلام ۱۹۰ و عن

عائذ بن عمرو و غیر محمد و ذوالنجمه صحابی است از اصحاب انجرا و (باب جامع الصحابة)  
مکان است برادر او روایت کرد از وی حسن بصری و غیره و منی ابن ابی سفيان اتی اهل سلمان  
و صعیب و بلالی فی بغیر روایت می کند عاید بن عمرو که ابو سفيان اموی والد معاویه آمد در وقت که نزد  
بر سلمان فارسی و صعیب و بلالی حبشی که بودند و در جماعه دیگر از اصحاب و این آمدن ابو سفيان و در مدینه  
بود از صلح حدیبیه بود و از برای توبه و توثیق آن عهد که مشرکان فرستادن بنقه دست خود و نقض عهد بنیاد کرده  
آمد پس آمد ابو سفيان و این جماعه از صحابه دیدند او را فقالوا اما اخذت سیوف الله من عنق حدیبیه  
یا اخذها بن کفیه این صحابه نگرفت شمشیرهای خدا یعنی شمشیرهای بنیاد که به حکم خدا کار  
می کردند از گردن این دشمن خدا جای گرفتن خود را یعنی حیف که هنوز این مشرک از دست ما کشیده  
و قال ابو بکر انس گفت ابو بکر به جت استمالت خاطر ابو سفيان و رعایت جن استیمان اتقولون  
هذا الشيخ قریش و سیداهم آیامی گویند شما این سخن را بر این شیخ قریش و سید ایشان که ابو سفيان  
باشد چنانکه آنحضرت نیز گاهی استمالت خاطر بعضی مشرکان که در ساهی قبایل می بودند می کردند فاتح  
المنی پس آمد ابو بکر نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاضطرب پس خیر داد آنحضرت آنحضرت  
را باین قسم که که نشنید میان منی و این صحابه فقال یا بایکرم لعلک اغضبتهم پس گفت آنحضرت ای  
ابو بکر شاید که تو در خشم و در آردی این بشاز او و در بعضی را دیابت او درک یا بایکرم دیاب ای ابو بکر  
لئن كنت اغضبتهم لقد اغضبت و لك امر آئیم و انه اگر در خشم و در آردی تو را نشان ما بر آئیم به تحقیق  
در خشم و در آردی پروردگار خود را و در بعضی روایات آمده که بر آئیم در غضب و در آردی پروردگار  
خرش عظیم را فاقا هم پس آمد ابو بکر این جماعه تا معده رخا می کند فقال یا اخوتاه اغضبتکم پس گفت ابو بکر  
ای برادران مادر غضب در آردم من شمار او شمار نجده و اید از من قالوا لا گفتند ایشان لا در غضب  
نه در آرد و تو را در نجده ایم ما لا تو یفقر الله یا اخی یا مرز و ترا خدا ای برادر من و در بعضی ما اخی  
به تشدید یا بر صیغه تصغیر و در بن حدیث فضل عظیم است مرفق ای محب را و احث است بر تعظیم و تکریم ایشان  
و رعایت خاطر ایشان • ملا خوشن باس کان سلمان و من راه بدو ایشان و سگینان منی هشت  
روایه معلوم و عن انس عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال آیه الا یمان خب الا انصار  
گفت انش بن مالک که انصار در خراجی است روایت می کند از آنحضرت که گفت نشان ایمان  
محبث انصار است و آیه التفاق بغض الانصار و نشان تفیق دشمنی انصار است انصار جمع ناصر  
یا نصیر است و مراد نصیریت گفته کان آنحضرت از اهل مدینه و انصار ذو قبیله اند و خروج که و بر او بودند  
که انصار اولاد ایشانند و در میان ایشان امامه و پیوستگی است لاجتماع عدوت بود و بخلاف امیال و گفته و توحید  
عدوت میران حضرت شد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را انصار لقب فرمود که بدان مشهور

و ممتاز گشتند و بعد از ایشان بر اولاد دموالی ایشان این نام ماتی ماند و (باب جامع المناقب)  
 حضرت ایشان را آنحضرت را موجب عداوت کنیز عرب و عجم شد بایشان لاجرم محبت ایشان  
 علامت ایمان آمد و عداوت ایشان علامت کفر و شقاق و کمان محبت موجب کمال ایمان و نقصان موجب  
 نقص و اگر از جهت حضرت ایشان عداوت دارد بقیس است که موجب حقیقت کفر خواهد بود و متفق  
 علیه ۲۱۰ و عن البراء قال سمعت رسول الله بن عازب که انصار را می آید می است گفت  
 شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بقول می گفت الانصار لا یحبهم الا مؤمن انصار دوست  
 نمی دارد ایشان را اگر مسلمان و لا یبغضهم الا منافق و دشمن نمیدارد ایشان را اگر منافق فمن احبهم  
 احبه الله و من ابغضهم ابغضه الله پس کسی که دوست دارد انصار را دوست دارد و در دواخدا کسی که  
 دشمن دارد ایشان را دشمن دارد و در دواخدا متفق علیه ۲۲۰ و عن انس قال ان ناسا من الانصار  
 قالوا کفنا انفس که بعضی مردمان از انصار گفتند حین افاء الله علی رسول الله من اموال صواذن ما  
 افاء امرگای که غنیمت داد خدای تعالی بر پیغمبر خود از مالهای صواذن که نام قبیل است آنچه داد اقامت غنیمت  
 دادن فی غنیمت و در بین عیادت اشارت است بکثرت آن اموال زیرا که غنیمت که حاصل شد از غن  
 قبیل بسیار بود و در روایات آمده است که از استیزان شش هزار بود و در دواخدا و چهار هزار شتر بود و  
 چهار هزار اوقیه بود و از قبضه دواخدا و در دواخدا و در دواخدا و در دواخدا و در دواخدا و در دواخدا و در دواخدا  
 که سفند آن خارج از دواخدا و فطیق و عطی و جبال من قریش پس در انصار و آنحضرت که بعد مردمان را  
 از قریش از این گونه که نو مسلم بودند و در فتح اسلام آورد و در دواخدا و در دواخدا و در دواخدا و در دواخدا  
 و در دواخدا و در دواخدا و در دواخدا و در دواخدا و در دواخدا و در دواخدا و در دواخدا و در دواخدا و در دواخدا  
 یحقر الله لرسول الله پس گفتند جماعه از انصار یا مرد خدا را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 یعطی قریشا میده قریش را وید عداوت ترک می کند ما را و نمی دهد چیزی و سیو نقما تقطرون دما ثم  
 و کثیرهای مای یکدیگر از خون های ایشان یعنی یکدیگر خونهای ایشان از شمشیرهای ما فحدث رسول  
 الله پس خبر داد شد به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بمقالتهم پس انصار را که گفتند و باحضرت  
 رسانیدند که انصار این چنین می گویند فارسل الی الانصار فیمهم فی قبه من ادم پس کس فرستاد  
 آنحضرت بمسوی انصار پس فرام آورد آنحضرت ایشان را در خیمه از حرم و لم یدع معهم  
 احد الا غیرهم و نکته است آن حضرت هیچ یکی را که در آید حرم انصار فلما اجتمعوا جاءهم رسول الله  
 پس چون جمع شدند انصار آمد ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال ما حدیث باخشی  
 عنکم پس گفت آنحضرت چیست این سخن که رسیده است مرا از جانب شما فقال فقهاء هم اما  
 ذ و در انصار پس گفتند و اما این ایشان اما خداوندان عقل و فکر ما یا رسول الله فام یقولوا اشیا پس



پس گفته اند چیزی را از آنچه بخیرت خبر رسیده اند (باب جامع المصائب)  
و اما اناس مناهله بشه استانهم و اما مردمان از ما که بواسطه منهای ایشان و جوانانند قالوا گفته  
این سخن که یقیناً رسول الله بیا مردود است ای تعالی مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعطی  
قریشا و ذبح الانصار می دهد قریش را و می کند از انصار را و سیوفنا تقطعون دما ثم و شمشیر  
های ما می بکشد از خونهای ایشان فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم انی  
اعطی رجلا احدی شیء یبکفر بدستی که من می دهم مردان را که نوزمان اند به کفر اقبالهم اظهار  
الفتی می کنم ایشان را تا ایمان ایشان بماند و دنیا باقی ماند تا لیس از وادی دادن و چیزه با هم و  
تا لیس ساز واریا قن کسی را بر چیزی و تسمیه بولفه المکتوب از اینجا است اما قرضون ان  
یلبس الناس بالاموال آیا راضی نیستند شما ای انصار که ببرد مردم مال بادا یعنی نماند هیچ  
قتر چون الله و حالکم از رسول الله و باز کردید شما سوسی رخت جامی شما پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله  
و سلم قالوا بلی گفته اند ای پیامبر رسول الله بعد از ضیاع تحقیق راضی شدیم ما متفق علیه ۴۳ و عن  
ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لو لا الهجرة لکنت ابرأ من الانصار  
اگر نبود هجرت هر آینه می بودم من بردی از انصار یعنی اگر نمی بود شرف نسبت به هجرت و فضیلت  
آن هر آینه انساب می کردم من به انصار و در یاد ایشان و اختلاف می کردم از انهم مهاجرین با هم انصار  
از و عن جابر ان انصار و فضل نسبت نصرت است و با وجود و عن اشعث است یا فضیلت  
به هجرت و طاعت و تبره مهاجرین زیرا که ایشان گفته اند شد اوطان را ترک دادند این را اولاد را محبت  
نداد رسول می و نه هجرت و ایثار فضیلت گاه است و لیکن می گفتند در اوطان خود و قبیله و قرابت خود  
پس بعد از هجرت فضیلت نصرت است و بعد از مهاجرین انصار را و بعضی گفته اند که انصار و آنست که من  
نماند بر منم از انصار مگر فضیلت هجرت و اگر هجرت نمی بود یکی از ایشان می بودم و مساوی و مثل  
ایشان می بودم و در مرتبه بود و من تواضع عظیم و رفیع منزله انصار است و لو سالت الناس و ادبیا  
و حاکم الانصار و ادبیا و شعبا السلک و ادبیا الانصار و شعبها و اگر سلوک می کردند مردم و ادبی  
و ادب شعبی را و می رفتند برای و سلوک می کردند انصار و ادبی را و شعبی را و می رفتند برای سلوک می کردند  
من و ادبی انصار و ادب ایشان را و ادبی فرجه میان کوه و قتل که آنرا آورد و خواست جمع او و ادبیه شعب  
بکسر شین را و در کوه و فرجه میان کوه و کوه و سراد را و ادبی و مذاهب است یعنی اگر اجتناب گفته مردم و ادبیه  
و مذاهب اختیار می کنم من برای و مذاهب انصار را و ادبیه می باشد ایشان مقصود حسن موافقت  
و موافقت است با ایشان بسبب آنچه می باشد که در از ایشان حسن و نفاق و حسن جوارحه اتباع و اقله و زیرا که  
نمی صلی الله علیه و آله و سلم متبوع مطلق است و همه تابع اند الانصار شعبا و انصار پیغمبر که شما را مذکب کسر شین

جامه و درونی که متمم نیکو باشد و به شرح که بمعنی موی بریدن است نشیه کرد (باب جامع المناقب)  
 انصار را بدان از جنت انصال و قرب ایشان بخیرت می صلی الله علیه و آله وسلم و الناس دثار  
 و بانی مردم بمشابه دثار بکسر و ال جامه بیرون که بالا بپوشند چنانکه زدا و مانند آن از دثر به معنی استنزال  
 انکم مقرون بعدی اثره بدستی که شمای انصار نزدیک است که به بیند پس از من اختیار می  
 و اسبند اوی اثره فتح هرزه و فتح مثله و بنهم هرزه و سکون مثله و فتح آن بزرگم است از اسبند  
 به معنی استبداد و اختیار و فی الترخا الاستیاد بخودی خود بکار می برد اخن ایناد بر کمریدن یعنی مردم خود  
 را بر شامو خواهند بر کرد و امر است و در امارت آنها که دون شامو و مرتبه بالا نزد افرون تر خواهند شد  
 و به تحقیق واقع شد آنچه خبر داده بود بدان مجبر صادق خصوصاً در زمان امیر المومنین عثمان و بعضی عمرای  
 دیگر که بنی امیه غالب آمدند فاصبر و ابرس صبر کنید نه برین شدت و اینا حتی للقونی علی الحوض تا آنکه  
 ملاقات کنید مرا بر حوض و درین بشارت است مرا ایشان را بدخول جنت و در جای صبر ایشان آورده اند  
 که بعضی از انصار نزد معاویه و در زمان امامت وی از بعضی مهاجرین شکایت آوردند پس علاج نکرد  
 آن را پس گفت انصاری را است گفت به منبر خدا که خواهد دید بعد از من اثر در اگنت معاویه بود  
 امر کرد است بشمار رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گفت بصبر معاویه گفت پس صبر کنید که شمار بدان  
 امر کرد و اندر و ادالبخاری ۲۴۰ و عنه قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم يوم الفتح  
 و هم اذابی برید است گفت بودیم ما با آنحضرت روز فتح فقال پس گفت آنحضرت من داخل دار  
 ابی سفیان فهو آمن کسی که در آید از مشرکان مرا ای ابوسفیان را پس بود امن و آمان است و هیچ  
 کسی بوی منعرض نشود و من القی السلاح فهو آمن و هر کسی از مشرکان که بید از سلاح را پس  
 بوی نیز در آمان است آورده اند که چون ابوسفیان و اسلام در آمد عباس گفت یا رسول الله این  
 مردی است که دوستی دارد و فرد بزدگی را پس بگردان برای وی چیزی را که بدان منصرف گردد  
 پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم من دخل دار ابی سفیان فهو آمن و بزمی گویند که  
 ابوسفیان در ایام مواعت قربش امن داده بود و آنحضرت را آورده بود و در سرای خود پس  
 این مکافات بود از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مرا ابوسفیان و افقالت الا انصار اما الرجل فقله  
 اخذته و افة بعشیره و رغبة فی قریته پس انصار چون مشاهد کردند عنایت و رعایت را با ابوسفیان که  
 شد پادشاه بود با آنحضرت و فرمود هر که در آید از ابی سفیان داد امن است و هر که بید از سلاح  
 را آمن است متخیر شدند و نجنب کردند و از وی غیرت و نادگی گفتند این مرد یعنی حضرت و است  
 بناه صلی الله علیه و آله وسلم به تحقیق گفت او را مهربانی بفرمود خود و میل و رغبت در اقریه و خواست که بحکم  
 جبات بشریت و نزلی الوحی علی رسول الله و نرد آمد و حی به منبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم

باین که انصار ابن جنین می گویند قَالَ کُنتُ آنحضرت با انصار (باب جامع المناقب)

قلتم کفیت شما که اما الرجل فقد اخلته رافة في هشة و رغبة في قرينة كلا ابن جنین می گویند و این جنین نیست الی عبد الله و رسولہ بدرستی من بدو خدا و فرستاده او دلم هر دو می گفتم حکم دی و امر دی عرض می کنر هاجرت الی الله و الیکم کثرت کروم و از وطن بر آیدم بسوی خدا و با بنید فعل و کرم و امداد اعانت دی بسوی شما و بار شما از روی غایب که نصرت دهید و باین سعادت و کرامت بر سید بعد از ان بقصد تسلی و دلداری ایشان فرمود الاعیاء یجیاءکم و اللمحات معاکم زندگانی من با جای زندگانی من با زندگانی شما و با جای زندگانی شماست و مردن من با جای مردن من با مردن شما با جای مردن شماست یعنی جدا نمی شوم از شما در حیانت و نه در غایت من با شما ام و شما بمن خاطر خود جمع دادید قالوا و الله ما قلنا الا ضایا بالله و رسولہ کفیتند از اس که گفته ایم ما آنچه گفتیم که به جنت نخل کردن نه اینست به نعمت دی و فضل دی برادر رسول خدا یعنی شرف جو ادد محبت دی و عبرت کردن و در داند اشک من و محبت تو آبادی که ان میباد از غیبت و محبت و جو ادد و محبت تو محروم شویم و غیرت لازم محبت است و محبت هرگز نمی خواهد که یکدم نظر محبوب بر اعدا افتد بیت و غیرت را با تو چنان است که اگر دست دهد و بگذارد که در آئی بخمال و کران و صحن و صحنه بکسر ضاد محمد بخیلی کردن و بخنودن شی فیس را گویند که توان یکی داد قَالَ کُنتُ آنحضرت فان الله و رسولہ یصلانکم و یصلانکم پس بدستی خدا و رسول خدا از صحنه می کشند و است که می داند شمار قبول می کشند از شما و یصلانکم ضمیر با و کون عظمی و اعدا از قبول کردن عدد کسی را از او که مسلم ۲۵۰ و عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم را ی صبیاننا و نسائنا مقبلین من عرض رو داشت از انس که آنحضرت دید که دوکان و از زمان را یعنی از انصار روی آورده و آید از طعام عرضی فقام النبی پس بایستاد و بنیبر صلی الله علیه و آله و سلم فقال پس کنت اللهم انتم من احب الناس الی خدا و اذ انما از محبوبترین مردانید بسوی من اللهم انتم من احب الناس الی خدا و اذ انما از محبوبترین مردانید بسوی من و در بعضی نسخ الی الله و در صحیح بخاری گفت که این سه بار گفت و این بود و ایت الی است یعنی الانصار می خواهد آنحضرت بخاطرن انصار را و معنی اللهم یا تسیم است یا معنی او آنست که خداوند اتومی و ابی صدف مرا و آنچه می گویم چون دید آن حضرت این جماعه را و خوشحال شد بدیدن ایشان و جانید از ان حضرت با آنکه محبت شمر داد ان و گوا کرد که حق سبحه را بران از جنت کمال غایت و کرامت متفق علیه ۲۶۹ و عنه قال من ابوبکر و العباس بیجلس من مجالس الانصار و هم از انس است که گفت که شست ابوبکر و عباس را و رضی الله عنهما بمجلسی از مجالس انصار و هم بیکنون و حال آنکه انصار می گزیدند فقالوا یکیکم پس گفتند ابوبکر و عباس چه چیزی می گزیدند شمار از برای چه می گزیدند فقالوا ذکرنا مجلس النبی صلی الله علیه و آله و سلم مناس پس گفتند انصار از ان می گویم که یاد کردیم مجلس آنحضرت را

نیت بخود دامن در ایام مرض موت آن حضرت بود و قد عمل احدهما (وای جامع المفاقیب)

صلی الله علیه و آله وسلم فاجعل وجهی لک یس دی آمد یکی از این دو ابوبکر با عباس و بنی  
 امه عمار آن حضرت بس خبر داد از آن یکی آنحضرت را بکر بستن انصار بر باد و مجلس شریف  
 و بی فخر جالبی بس بیرون آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و قد عصب علی راسه حاشیه بود  
 و حال آنکه به تحقیق بسته است بر سر میاد که خود که آنجامه را تعجب عصابه بر سر بستن عصابه بکمر بر سر  
 بستن فصد المفسر بس بلا بر آمد آن حضرت پیمر را خطبه خواند و لم یصعد بعد ذلک الیوم و در بر آمد  
 بر سر و خواند خطبه را بعد از آن روز دامن آخر خطبه بود که خواند آنحضرت فحمد الله و الثقی علیه پس  
 بس با بس گفت خدای تعالی را او بتایش کرد در حد اثم قال او صیبتکم بالانصار و بستر گفت آن  
 حضرت و عیت می گفتم بنما این یکی کردن انصار فانهم کزشتی و عیبتی را بر آنکه ایشان کرش من آمد و  
 عیبه من آمد کرش فتح کاف و کسر را بر وزن کف شکیه می شود خواند از تنه چون بعد آمدیم را از عیبه  
 الفتح همایه و بسکون تخمیه و بوجه و جامه دان که آن را لایق گویند و مرا و آنست که انصار دو بیت درونی و محل  
 سر و امانت و اعتماد من ایستاده امور و دست و پا می کند عاف خود را در کرش و بر و می نویسد و گاه می دارد  
 جامه ای خود را در جامه دان و بخر کناست می کند از قلب و صبر و عیبه و کرش به معنی خیال مرد و اولاد  
 جماعت و جماعت نیری آید و محل برین معنی بر و میست و است یعنی انصار و جماعت من و صحابه منید و بر سر که خیال  
 از اولاد و صغار من آمد که محل شکیست و هرانی و غیر خواوی بیشتر می باشد و قد قضوا الی الله علیه پس تحقیق  
 که از دامن می که بر ایشان بود از بصرت و نصیحت و هر من بال و جان و بقی الی الله لهم و بانی بانی  
 آنچه مرا ایشان را از وجه است از تو اب و در آورده آن در پشت اشارت است بآنچه مناجات کرد  
 بر این انصار و در لیل العقبه و نازل شد در آن قول حق سبحانه ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و  
 اموالهم بآن لهم الجنة فافعلوا من محسنهم و اتقوا و از این معنی هم بس پس برید کار می نیک  
 که از نیکو کار ایشان موجود آمد و در گذر این کار بزرگ از کار ایشان صادر کرد و در و انهم البخاری ۷۰  
 و عن ابن عباس قال خرج النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی مرضه الذی مات فیهِ فکنت ابن  
 عباس بهر دن آمد آن حضرت در مرض خود که رخت از جام در این مرض حقی جلس صلی الله علیه  
 و آله و الثقی علیه تا آنکه نشست بر میز بس چه گفت خدایا در شاد گفت بر می نیم قال بستر  
 گفت اما بعد فان الناس یکتفون اما بعد از چه و نماید که مردم در این استام بسیار می شوند و در  
 بر و افزون می کردند و از هر طرف می آیند و مهاجرت می کنند از اوطان و یقول الانصار و کم می شوند انصار  
 زیرا که بدلند از بندگان انصار عبادت از جماعت آمد که جای دادند آنحضرت را و حضرت محمود ابو الزوالین  
 به عزت که بهتری می شود و سبیری می که در با نقضای زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که از قبل

تقبل و اعراسی در مهاجرین که آنکه بعد از آنها راه آن حضرت آمدند نایم است ( نامی جامع المناقب )  
 پس ظاهر آنست که این اخبار است از آن حضرت بکثرت مهاجرین و اولاد ایشان و غرانی ایشان در بلاد  
 و تمکن و تمکین ایشان در آن خدای انصار که کم می کرد و وجود ایشان و عدم بقای ایشان در تحقیق  
 واقع شده آنچه خبر داده بود بدان مخبر صادق که کم میشود و وجود انصار و حتی یکنوا فی الناس بدین اقله  
 الصلح فی الطعام تا آنکه میشود در مردم بجای نیک و در بطنام و درین شبیه هم بیان قلت انصار است و هم  
 اشارت مدح ایشان که چنانچه صلح طعام است و چون انصار بفرصت صلح اهل اسلام خواهد بود و فتن و ولی  
 منکم شیئا یضر فیه قوسا و ینفع فیه آفرین پس کسی که دانی شود از شما کاری را که زیان کند در دوی  
 گروهی را سود کند گروهی دیگر را یعنی دانی و حاکم کرد و فایده قبل من محمد و لیتجاو وزن محمد پس  
 باید که قبول کند از یثرب که انصار و باید که در کد و از بد کار ایشان رواه البخاری ۲۸۰ و عن زید بن  
 ارقم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اللهم اغفر للانصار و لا یبوء الانصار و لا یبوء  
 ابناء الانصار و لا یبوء ابناء الانصار و لا یبوء ابناء الانصار و لا یبوء ابناء الانصار و لا یبوء ابناء الانصار  
 تخفیف مغفرت است با در نه و اگر حمل کرد و شود بر آخر مراتب ابناء تا هرگاه باقی ماند و در تبیین بلکه اگر  
 ابناء را بر معنی اولاد حمل کند و در بنابر رواه مسلم ۱۹۰ و عن ابی اسید بن عمر بن زید بن سنان و التیج همزه  
 کسر سین بر دو گفته اند که فتح و کسر صحیح تر است نام او ناک بن ربه است و مشهور شده که نیست و دوی  
 آخر کسی است که مراد از بد و یثرب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هم و در الانصار بنوا العجبار  
 بآخرین قبلها و خانهای انصار سی بخار اعد التیج نون و تشرید جیم نام قبیله است از انصار هم بنو عبد الاشهل  
 بسم بنو عبد الاشهل که نیز قبیله است از انصار هم انشوا الصارث بن الخزرج التیج خاء تخمه و سکون زای  
 و فتح زای جیم هم بنو ساعد بن کسر عین و فی کل و در الانصار و خیر و در همه قبیله ای انصار یکی است یعنی  
 فضل و شرف حاصل است همه قبایل انصار را اگر چه بعضی فاضل تر اند و مراتب آن متفاوت است  
 پس خیر و اول به معنی یک تر است و در نانی به معنی یکی فی الصراح خیه یکی و بنوئی و بنوئی متفق علیه  
 ۳۰۰ و عن علی رضی الله عنه قال بعثني رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انا و ابی بکر و  
 المقداد گفت ای مرا مومنین علی رضی الله عنه که غرض تاد اکثرت مراد بمر و بمقه و او فی روایه  
 و ابی بکر و التیج سیم و سکون را و فتح شانه بدل المقداد یعنی در روایتی و ابی بکر و فتح شده و بدل  
 و المقداد فقال انطلقوا حتی تأتوا و روضه خاخ پس گفت آنحضرت روان شوید تا آنکه بیایید مرغزار  
 خاخ مذ و خاخ بمجموع نام جای است نزدیک مدینه و در جانب که فان بها طعینة معها کتاب زیرا که بر وضه خاخ  
 زنی است و در سوادج نشسته با دوی نام است که بایل که می رود فی الصراح طعینة بقاء بمجموع و عن منها بودج  
 و زنی که در سوادج باشد فتنه و از آنها پس بگریز آن نام را از آن زن فاطمنا یعتقدی بنا خیا ما

بسر دادن شدم مادری که شتابی می کند با دوی دو داسپان ماحتی انیضا (باب جامع المناقب)  
الی الروضة آنکه آیدیم مانند ضحی خاخ فاذا انتن بالظمينة پس ناگاه ما رسیدیم آن زن فقلنا  
اخرجی الکتاب پس گفتم بیرون آید تو ای زن نامه را قالت ما منی من کتابی گفت آن زن نیست  
ما من کتابی که بیرون آدم فقلنا لتخرجن الکتاب پس گفتم ما نیز آئینه بیرون می آری تو کتاب را  
اولفلقین الثیاب یا آنکه می اندازیم با جامه های را در بر نهی گفتم ترا در بعضی نسخ لملقین یعنی بپوشانند  
یعنی اندازی نو جا مبادا خرقه من عقاصها پس بیرون آورد آن زن آن نامه از گیسوی خود عقیمه موی که  
زده عقاص بکمر من جمع آن فاقینا به النبی پس آوردیم ما آن نامه را نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فاذا لیه  
پس ناگاه در آن نامه است این عبارت من جاحط بظواهر مملکتین این ای بلطفه فتح موحده و سکون لام  
و فتح و قبا الی فاس من المشرکین من اهل مکة این نامه از حاطب است بسوی مردمان از مشرکان  
از اهل مکه بخبر هم بعضی امور رسول الله در حالی که خبر می دید حاطب مشرکان اهل مکه را به بعضی کارهای  
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و آن بوج آنحضرت است بسوی اهل مکه برای آغوش و بداندانند بود آن  
حضرت این خبر را هیچ یکی و این کلام را وی است و الا حاطب این نامه را اهل مکه از برای خوش آمد  
ایستادن و استمالت قلوب ایشان نوشته بود پس باین عبارت چون می نویسد که من جاحط الی فاس  
من المشرکین حاصل فقیه آنست که آنحضرت به قصد فتح مکه از مدینه بجانب خیبر بیرون شده بود و هیچ  
کس را از حقیقت این حال اطلاع نداشت و این از مکر و خداجی است که در محاربه مباح است چنانکه گفته  
است و سکندر که با شرفیان حرب داشت و در حیمه گویند و در عرب داشت و این حاطب بن یانیه که  
از جمله اصحاب بود با اهل مکه خبری نوشت و از حقیقت حال آگاهی داد که پیغمبر بر سر شمای آید همیشه باشد  
فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم یا حاطب ما هذا ای حاطب چیست  
این نوشتن تو در خردون تو ایشان را از حقیقت حال فقال پس گفت حاطب یا رسول الله لا تعجل  
علی ثانی یکن و مرا دادون برابر من عمل الی کنث امرأ ماصقا فی قریش و لم اکن من انفسهم بدرستی  
من هبتم عودی حسبانده شده در قریش و نیستم از ذاتیهای ایشان و حاطب حلیف قریش بود  
و بعضی گفته اند علام ایشان بود و و کان من معک من المهاجرین لهم قی ابة و نو و نیز که بانست از مهاجران  
مرا ایشان را فراتی با اهل مکه که یجمعون بها اموالهم و اهلهم بمکه جمع کردند نسبت آن فرات با اهل  
مهاجران را و این و عینال ایشان را آنکه تو اند که ضایع بمهاجران باشد فیا حمیت اذا فاتی ذلک من  
النسب پس دو مست داشتیم من که چون فوت شده است مرا پیوند از نسبت در ایشان آن انشلا  
فیهم بلد التمهون بهما قرابتی که بگیرم و در ایشان نعمتی و ایافه دنی را که حیات گفته و کرد آمدن خویشی  
مرا با خویشان مرا یعنی من برای غرض و محبت کسان خود کرده ام که درگاه اند و مشرکان باین خوشند

از کسان من خبردار باشند و مافعلت کفر او نکرده ام من از جنت باری (یا نبی یا مع الشاقب) آنکه من کافر و منافقم که ایمان نباده و ام ولا ارتد او اعدا دینی دیگر و ام از جنت آنکه مرتد شده ام و بعد از ایمان کافر شده ام و بر آمده ام از دین خود و لا ارضی بالکفر بعد الاسلام و من از جنت را نمی شناسد کفر بعد از اسلام که می خواهم بر آیم از دین اسلام فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم آنه قد صدقتم بدرستی که طایفه به تحقیق راست گفته است با شما و حقیقت حال همین است که وی گفت فقال عمرو بن عقیل پس گفت خمر رضی الله عنه گمراه مرا یا رسول الله اضرب عنق هذا المنافق که بزم نکردن این منافق را و گفته اند شاید که در بیان قصه تقدیم و تاخیر است و الا گفتن عمر ابن قول را بعد از تقدیم بنی آنحضرت طایفه را بعد است فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم آنه قد شهد بد را بدستی طایفه به تحقیق حاضر شده است بد را گویند که عمر گفت چه شد اگر چه بد را حاضر شده پس گفت آنحضرت و ما یؤید ذلک لعل الله اطلع صلی الله علیه و آله و سلم را و فقال اعملوا ما شئتم چه درمی یاباند تر اجمیع حال او و چه میدانی که دی سستی قتل است شاید که خدا ای تعالی مطلع شده باشد بر ضایع اهل بد و پس گفت دی تعالی بمانند هر چه خواهید فقال وجبت لکم الجنة پس به تحقیق واجب و لازم شد شمار از بهشت و فی روایة دور و دانی جای فقد وجبت لکم الجنة فقد غفرت لکم واقع شده یعنی حق تعالی نظر کرده بایشان نظر رحمت و مغفرت یعنی ترحمی و امید داشتن را جمع است پیغمبر و الا آنحضرت به یقین است بحقیقت امر و اقرب آنست که اصل برای آن فرمود تا اهل بد و بران اعتماد و انکه و کند و از عمل باز نماند و اعملوا ما شئتم از برای اظهار کرم و عنایت است نه رخصت کردن و سر دادن که هر چه خواهد کند فافهم و بانه انما یفقی نازل الله تعالی پس فرد فرستاد و ای تعالی در زحمت و صنع ازین فعل که طایفه کرد و امثال آن این آیت را یا ایها الذین آمنوا لاتخذوا عدوی و عدوی وکم اولیاء آگاه باشید ای مسلمانان بکفرند دشمنان مراد دشمنان خود را و دشمنان تا آخر آیه متفق علیه ۳۱۶ و عن رفاعه بن رباح بن رافع انما بدی مدری است قال جاء جموع من الی النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال ما تعدون اهل بد رفیعکم گفت آمد جریر بن بسوی آنحضرت گفت در چه مرتبه می دارید و از که ام طایفه می شنوید شما اهل بد را در میان خود قال من افضل المسلمين گفت آنحضرت می شمارم ما اهل بد را در میان خود افضل مسلمانان او کلمة فتوحها بالکلمة گفت و در جواب جریر بن کلمه را که مانده این کلمه است و معنی افاده زیادت شریفه و مغفرت قال گفت جریر و کذلک من شهد بد را من الملائكة گفت جریر و هم چنین از افضل ملائکه می دانیم ماکسی را که حاضر شده است بد را از ملائکه رواه البخاری و عن حفصة رایت است ام المؤمنین خنصه که دختر امیر المؤمنین عمر بن الخطاب است قالت قال رسول الله گفت خنصه که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم انی لا رجوان لایدل علی النار انشاء الله تعالی اهل شهید بد را او المتحدیه





شد برایشان عذاب پس مراد بحظ از بنی اسرائیل و بعد از خط (الباب جامع المناقب)  
و معجزات است پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم باصحاب خود که برآید بر شینه مراد از مرزیده  
شود گنایان وی و خط کرده شود و ایضا و بعد از آنکه مراد از بنی اسرائیل پس جابر  
در بنی اسرائیل می گوید فکان اول من صعد هاجلنا عیسی بنی الخزرج پس بود نخستین کسی که صعود  
کرد آن بنی را اسپان مایه اسپان بنی الخزرج که قبیله ایست از انصار و جابر از بنی قبیله ایست باقی  
گفته شد که انصار و قبیله بودند و پس در خروج که دو روز بود بدیدند ثمام النمان بستر تمام آمدند  
مردم یعنی همه آمدند بیابانی تمام فتح کردند و داد شدید میر فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله  
علیه و آله وسلم کلکم مقفور له هر که دست از شما امرزیده شده است و الا صاحب الجمل  
الاحمر که خداوند شتر سرخ فاتیناه فقلنا تعال یمتفقوا لك رسول الله پس آمدیم ما آن شخص  
خداوند شتر سرخ را پس گفتم یا امار زبش جوده را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم قال  
لان احد ضالتي احب الي من ان یمتفقوا لي صاحب شتر سرخ نه از بنی اگر بایم  
من که شد و بود که همان شتر سرخ باشد یا چیزی دیگر که محبوب تر است نزد من از بنی که آمدنش  
خواهد برآید شما که حضرت رسول الله است صلی الله علیه و آله وسلم ظاهر آن مرد که فریاده است که بنفایق  
خود را و دشمنان مسلمانان بنیان بر دود و راه مسلم و ذکر محمد است انی و ذکر کرده شده است انی  
که در وی این است که قال لا یبذل من اکتب ان الله امرنی ان افرأ علیک گفت آنحضرت مرا بنی  
بن کعب را که خدای تعالی امر کرده است مرا که بخوانم بر تو سوره لم یکن اللدین کفیر وافی باب بعد  
فیضا دل القرآن و در بابی که بعد از کتابت فضائل آلبر آن تذکره است و صاحب مصلح ایمن حدیث را  
درین فصل ذکر کرده است مولف تذکره آن را آنجا مناسب دید به جهت ذکر قرآن ه ۳۰ الفصل الثانی  
عنه ابن مسعود ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال اقتدوا بالکون من بعدی من اصحابی  
این بکر و عمر و پیغمبر می گوید بنان و کسی که بعد از من خلیفه خواهد بود از اصحاب من که ام اند آن دو کس  
ابوبکر و عمر و احتدل و ابی بکر و عمر و سیرت پذیر شود و راه است و بد بسیرت در راه و روشن  
عمار بن یاسر آمد و اداند و ابی بکر و عمر و سیرت و درین اشارت است بهائت خلافت امیر المؤمنین علی رضی الله  
عنه و تمسکوا بهما این ام عهد و چنانکه در از بنی و اند از این ام عهد که عید الله من منعمه است  
ام عهد کنیت مادر او است چنانکه که شریف و فی روایة لعل یثقه و در روایت خذینه آمده است که صاحب حکم  
این مسعود فصلی قواله چیزی که حدیث می کند و خبر می دهد این منعمه و از امور دین و احکام آن پس نصیب  
بگیرند و از او است که و این را غلول این عبارت و در بیان این عبارت است که و تمسکوا بهما این  
ام عهد و کنیت مادر او است که آنچه در حدیث است و این منعمه و از امور دین و احکام آن پس نصیب

است که دینی رضی الله عنه گفت تا خبر نایم ما کسی را اگر قصد نماز کند (و یا جامع المصنفین)  
 کردار را اینست که این مردی است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه فرموده است که من  
 و عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لو كنت مؤمرا  
 بنعم یم و فتح المزمع و کسر یم مشدود من غیر مشورة لا مروت علیهم این ام قیل گفت آنحضرت اگر می  
 بودم امیر و حاکم سلاطین کسی را این کنکاش نکرده امیر می کرد و ایندم برایشان عهد الله بن مسعود را یعنی  
 در امیر خن او هیچ حاجت بمشورت و فکر نیست و گفته اند که مقصود امیر خن اوست رضی الله عنه  
 و لشکر معین باد حالت حیات و در امری از امور دوا لاطلاق فی کربه از آنحضرت است صلی الله علیه و آله  
 و سلم مخصوص بفرمان است و این معبود و فریضی نیست رواه الترمذی و این صاحب و  
 و عن عیفة بن یحیی و سکون تخایه و فتح مشدود فی ابی صیرة فتح سین مؤید و سکون موطد از کبار تابعین  
 و ثقات ایشان است قال ائیت التمدینة و مات الله ان یصور لی جلیسا صا لیا کانت آدم  
 مدبره بر او سوال کردم که اگر میسر کرد اند مرا اینست منی صالح فیصور لی ایضا هو یصور لی من لیس لیس لیس لیس  
 تهالی برای من ایو بر بر و افعلت الیه پس ششم من بسوی وی فقلت انی ما لنت الله ان  
 یصور لی جلیسا صا لیا پس گفتم من که و خواستم از خدا که میسر کرد اند مرا اینست منی صالح فیصور لی  
 پس میسر کرد و اندر فوق فقلت لی پس موافق کرد و شد منی تو برای من و فقلت به تخفیف فایضا مجهول از  
 و قتی به معنی ساز و دارا فتاد و در بعضی نسخ فیسری نیست ففقال من این الله پس گفت ایو بر بر  
 الا کانی و قلت من اهل الکوفة گفت از این که تو امیر جنت التمس الخیر آدم و در خالی که می جویم  
 یکی را که کجا است و اطمینان و طلب می کنم یکی را برای من فیسری خ و فقال الیس فیکم بعد من ما لک پس  
 گفت ایو بر بر آری است و در میان شما سعد بن مالک بر او دست بن ابی و قاص است و مالک نام پدر او است  
 که ابی و قاص است صاحب الدخوة قیون کرده شد است و عابی از و این معبود صاحب ظهور رسول  
 الله و یگر عبد الله بن مسعود از آیه وضوی بنی نجره صلی الله علیه و آله و سلم که آب وضو را  
 وی بود و دینی میباید است و جاضری آید و وضو و طه و طه معنی پاک کنده که آب است و ظهور نعم بر منی  
 طهارت و تعلیم و صاحب فایض آنحضرت که نگاه میداشت و حلیقه صاحب سر و رسول الله و یگر که  
 صاحب مر بنی نجره صلی الله علیه و آله و سلم که علم بر افتاد بر وی بود و همان الذي اجار الله  
 من الشیطان دیگر حماد بن یاسر که در این داشته است از اهل الشیطان علی لیمان دیده بر زبان  
 بنی نجره صلی الله علیه و آله و سلم یعنی بر زبان آنحضرت رفته است که خدای تعالی حماد را از شیطان  
 و اتباع وی نگاه داشته است و همان صاحب الکتاب یعنی دیگر همان فارسی صاحب هر دو کتاب یعنی  
 الانجیل و القرآن زیرا که وی انجیل خواند و در این البیان آورده و بعد از آن نیست محمد رسول الله رسیده

[illegible]



بود و یست و عمر ایوب که مشتاقی لقایت بود و هم و لاجرم روی فرادیدم (ببَاب جامع الصداق)

و از جای فتم **فانی** سمعت رسول الله پس بدوستی من شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یقول  
 می گفت **الله عاشر عشرة في الجنة بدوستی وی دهم ده کس است و در بهشت یعنی مائده دهم ده کس است**  
 یک بهشتی اند زیر که وی از عشره عشره نیست که اقال الطیبی و ازین تقریر جوئی غایبی شود که فی الجنة را  
 صفت عشره داشته و حمل بر عشره عشره کرده است و ظاهر عبارت در آست که وی دهم کسی است که  
 و در بهشت دو آید و پیشی نه کند از وی و در آمدن بهشت بگردد کس و احتمال دارد که جماعتی که وی با  
 ایشان در بهشت و در آید دهم جماعت باشد فافهم و الله اعلم رواه الترمذی ۱۲۵۰ و عن حذیفة  
 قالوا و ابیات است از حدیثه بن الیمان گفتند صحابه یا رسول الله لو استخلفت اگر خلیفه می ساختی  
 کسی را از اصحاب بخود و خود بهتری بودی قال ان استخلفت علیکم فعصیتموه عدا بکم گفت آن خیر است اگر  
 خلیفه سازم من کسی را بر شما پس بی فرمانی کنید او را اطاعت نکنید و خلانت او قبول نکنید و خلانت نپذیرد  
 عذاب کرد می شوید و لکن ما بعد ثم حذیفة فصل قوله و لیکن چیزی که حدیث گند شما را و خبر ده  
 حدیثه پس قصد حق کنید او را و راست کرد ایند او را و ما اقراء کم عبد الله فاقراءه و ده چیزی که  
 بخواند شما عبد الله بن مسعود پس بخوانید آنرا تقریر معنی این حدیث این چنین کرده اند که گویا آن  
 حضرت فرمود دهم ضروری نیست شما را که از من سوال استخلاف کنید زیرا که آن حاصل می شود باتفاق  
 و اجماع شما بر کسی که اهل آن می دانید او را با آنکه از تنبیه و تخصیص مانعی هم نیست آنچه ضروری است شما  
 و اهل کتاب و سنت است و تمسک بآن و تخصیص که حدیثه و ابن مسعود را بذا جهت انشاست  
 بمرید فضل و مرتبه ایشان در علم و یقین و آنچه اجتناب باید کرد از ان از اتفاق و این نزد حدیثه بود و اند  
 جهت بودن وی صاحب مر رسول الله و حدیثه علم المتفهمین و آنچه امثال باید کرد بدان از احکام و این  
 نزد ابن مسعود است زیرا که فرموده است رضایت لامتنی ما رضی به ابن ام عبد راضی شدم من برای  
 است خود و چیزی که راضی شده بدان ابن ام عبد که عبد الله بن مسعود است و فرمود تمسکوا بعهد ابن  
 ام عبد چنانکه در زندیه پیمان و اند از ابن مسعود و گفته اند که درین حدیث و در حدیث اول از فضل بیان  
 استخلاف ابی بکر رضی الله عنه نیز هست زیرا که هر وی است از ابن مسعود و که گفت تقدیم کرد ابو بکر  
 را آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و کاردین ما که امامت نماز باشد پس تاخیر کنیم ما او را و کار  
 دنیای خود و **و حذیفة قال ما احل من الناس قد ركه الفتنة الا اننا اخافها علیه الا**  
**محمد بن معاذ** و هم از حدیثه است که گفت وی نیست هیچ یکی از مردم که در باید او را فتم مگر  
 آنکه من میترسم تأثیر فتم را بر وی گارد بن مسلمة بالفتح میم و سکون سین و فتح لام فانی سمعت رسول  
 الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول لا تضرک الفتنة زیرا که من شنیدم امام آن حضرت را

کدی گشت برین سکه واکه زبان نمی کند نهاده و محمد بن مسکمه انصاری (نامه جامع المشافیه)  
خرزخی اشبهلی است حاضر شده اند مشایخ را اگر بتو که را بعضی گویند استخفاف نمود او را آن حضرت  
در سال توک و بود از فضیله صحابه و اسلام آورده بر دست مصعب بن عمیر در مدینه و مرد در سال پهل  
و سه یا شش یا هفت دگوشه گرفت در ایام فتنه با مریضی و سلامت ماند از ضرر و شران در راه ابو داؤد  
و سکت عنه و ایت کرد این حدیث را ابو داؤد و سکت کرد و از وی یعنی طبعی نگارده و تصحیح و تحسین  
نیز نمود و محمد بن را اختلاف است در آنکه حدیثی که سکت کرده است ابو داؤد از ان صحیح است  
یا حسن است یا ضعیف صالح احتجاج چنانکه در مجلس مذکور است و اقراء الحمد لله و می دیند کرد اید و ثابت  
داشت این حدیث را عبد الغنیم مذکور می که از علماء حدیث است و در اصل مشکات و در نجایا ض است  
و در عایشه این عبارت را هر زبانی نوشته اند عن عائشة ان النبي صلى الله عليه و آله  
و سلم را في بيت الزبير مصيبا جارا و با تسيت از عایشه که آنحضرت دید در خانه زبیر بن العوام چراغی  
را و زبیر دینی الله عنه از عشره مبشره است و ان عینه رسول الله است صلى الله عليه و آله و سلم و داؤد  
ابو بکر صدیق است زوج آسمانیست ان بکر فقہالی یا عایشه ما اری ابعاد الا قد انقضت پس گفت  
آنحضرت ای عایشه گمان نمی برم آسمانیست این بکر را اگر آنکه به تحقیق زائیده است یعنی این چراغی را که  
درین وقت افروخته اند نشان است که آسمانی که حمل داشت زائیده است فسمت بضم یون و  
کسر فالتون مجول و فتح یون بلفظ معلوم نیز نوشته اند فی الصحاح فاصص زبکی زن زوجه مردن و لا تسبوه  
حتی اسمیه و نام نه نید آن مولود را آنکه نام نهیم من او را فصحاه عبد الله پس نام نهاد آنحضرت او  
را عبد الله و این عبد الله بن الزبیر است یعنی الله عنهما صحابی مشهور و مناقب و وقایع وی مذکور مشهور است  
و وی رضی الله عنه اول مولودی است و در مهاجرین بعد از هجرت و حنکة بتمرة بیله و تخنیک کرد آنحضرت  
او را بخربار مدت مبارک خود و تخنیک خائیدن فرمایا چنان و مالیدن آن کام مولود را و این سنت است  
و رواه الترمذی و عن هناد المرهم بن ابی حمیرة بفتح سین و کسر میم و سکون تخانیة منضرب  
الحديث است ثابت نیست در صحابه و بعضی گفته اند که صحابی است و ایت کرده است ترمذی از وی  
امین یک حدیث که می گوید عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم ان قال امعا وية اللهم اجعله  
هاديا مهديا جد او را که دان او را در است نیاید و رواه است یافته شده و اشهد به و هایت کن  
مردم را بوی رواه المتروک می یابد آنکه سیوطی گفته و صاحب منزه السعاده نیز می گوید که محمد ثابن گفته اند که  
صحیح نشده در فضایل معویه هیچ حدیثی و در جامع الاصول گفته که آنچه ثابت شده است کتابت او است و  
پس خبر خدا را اصلی الله علیه و آله و سلم و ثابت نشده است کتابت وحی و به تحقیق وارد شده است و نشان  
وی حدیثی که روایت کرده است او را احمد و مسند خود را در حراض بن ساریه که بشیدم به پیغمبر خدا را

که می گفت انما هم علم معیاریة الکتاب والصحابة وقد اختلفوا في هذا (باب جامع المناقب)  
 بیا میزان معادیه را کتابت و حساب و نگه دار و را از حد است و این حد بیست و اشرق منتهی است و دور  
 یعنی طریق این کلمه زیاده کرد و ممکن که فی الجمله و کمینت و قدرت و در او در شهر با کمین های بر حای  
 که در این حد بیست یازدها و یکه اذما ملکیت فایده ای معادیه چون مالک و بادش و شوی آسانی کن بر مردم  
 و سخت گیر و در دینی آمده است فاحسن نس احسان کن و فوق همه این حد بیست است که نزد می از عهد اگر حسن  
 بن ابی عمیره روایت کرده و گفته اند که هیچ یکی از این احادیث نزد محمد بن حسن است و استیفاء است و الله  
 اعظم پوشیده ماند که به ایت به معنی و انمودن فرع علم است و تمامه صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و  
 سلم عالم بود و در احکام دین داد و امر و نواهی آن به تفاوت و در این و برین است حد حدیث اصحابی کما لنجوم  
 بایهم اقبل یجمع اقبل یقوم و از اینجا لازم نمی آید که در همه جا وی دهمند می باشند اما این در غیر خری  
 خواهد بود و که خلا کرده باشند و در دست ایشان نیامده و در رفته و ابتلا افتاده از راه به ایت کشیده باشد  
 و در غیر آن قصه صاحب علم و به ایت اند که از اینجانی و این سخن حق است بر خلافت مقتضیه طرفین و الله  
 اعلم ۱۶۵ و عن عقبه بن عامر صحابی است و الی و معروف و از جانب معادیه بعد از برادر شش عتبه بن  
 ابی سفیان بعد از ان عزل کرد و در او در سب و ثمان و خمسن فوت کرد و روایت کرد و از آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم و روایت کرد و از وی جابر و ابن عباس و از تابعین ظهیری کثیر کنانی جامع الاصول  
 و ذی کفر در کاشف خود صحابی کبیر امیر شریف فصیح مرقی فرضی مشهور و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم اسلم الناس و آمن عمر و بن العاص اسلام آورد و مردم ایمان آورد و عمر و بن العاص  
 مرا و بناس مردمی انداز که که اسلام آورد و در روز فتح مکه مجبور و قهر بعد از ان صحیح شد ایمان بر که خواست  
 خدای تعالی از ایشان و عمر و بن العاص ایمان آورده و بطوع و رغبت و هجرت آورد و از جبهه به مدینه و انداخت  
 خدای تعالی ایمان را در دل وی بعد از آنکه افراد آورد و بنامی به نبوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 پس اقبال کرد بجانب آنحضرت بن آنکه کسی او را یا بجانب خوانده پس و دیده آمد به مدینه و ایمان  
 آورد و پیش از اسلام مبالغه داشت و عداوت آنحضرت تخصیص وی بایمان و نسبت مردم  
 دیگر با اسلام ازین غت است و چون خواست که ایمان آورد و بیعت کند دست کشید گفت آنحضرت  
 چرا دست کشیدی ای عمر و گفت شرطی کنم یا رسول الله فرمود چه شرطی کنی گفت ایمان آرام بشرط  
 آنکه آمرزیده شود همه گناهان من که پیش ازین کرده ام فرمود و نمیده ای یا عمر که اسلام می اندازد و  
 می پوشد هر گناهی را که پیش از وی کرده اند و هجرت می اندازد و می پوشد هر گناهی را که پیش از ان  
 کرده اند و در حدیث دیگر آمده که عمر و بن العاص و برادر وی هشام بن العاص هر دو مومن اند و نیز  
 آمده است که عمر و بن العاص از صالحان قریش است و نیز روایت می کنند که گفت آنحضرت بوی

اذ لك الرشيد وگفت آنحضرت که عمرو بن العاص صدقه را بهتر از دیگران  
 می آرد و الله اعلم و بود عمرو بن العاص عداوت و دشمنی را با محمد و پیغمبر می دید  
 می گفت سبحان الله خالق این و عمرو بن العاص یکی است و روایت کرده شد و آنست که وی در  
 دشت کد سنن ازین عالم تر سنن و بی تابی و بی آسایش بسیار می کرد پس گفت او را پس روی  
 حیدر آید ای پسر این است فرغ چیست صحبت داشته تو یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و خرا کرد و بادی  
 گذشت ای پسر من بر من سه حالت گذشته است بودم من در اول امر که دشمن می داشتم رسول  
 خدا را دشمنی سخت بعد از آن مسلمان شدم و محبت داشتم بادی پشتر بودم در امانت و ولایت و مبتلا  
 شدم بدان و رسید مرا اندک دنیا آنچه رسید نمی دانم که کدام یکی از این حال می خواهد کرد و چه  
 پیش آمدنی است در راه التورمذی و قال هذا حدیث غریب ولیسن اسفا و قال لقوی  
 ۱۷۹ و عن جابر قال لقینی رسول الله گفت بجز ملاقات کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله  
 و سلم فقال یا جابر مالی اذ لك منكر ا پس گفت آن حضرت ای جابر چه شده است مرا که  
 می بینم ترا شسته و دیگر یعنی چیست سبب شکستگی و دیگری تو قلت استشهد ای و ترك عیال و دینا  
 انتم شهید کرده شد پدر من و آن و در خبر ده احد بود که اشتباهت پدر من عیال و دینا را جدا دیگر نباشم  
 قال افلا ایشرك بمما لقی الله به ایاك گفت آنحضرت آیا خبر خواش مذموم ترا بآنچه پیش آمده  
 خدا عزوجل و معاینه کرد آن پدر ترا یعنی از جهت نعم و اندوه دنیا دیگر نباشی که این آسان خواهد شد و لیکن  
 شاد باشی بآنچه در روی قرب و کرامت موی است و درین اشارت است بآنکه فضل و کرامت پدران  
 سرایت می کند و پسران که برادر است باشند و بآنکه پسران عاقل و شادی دینی پدران شاد بایند بود  
 قلت بلی گفتم بلی خبر ده یا رسول الله قال ما کلم الله احد قط الا من وراء حجاب گفت بآن  
 حضرت کلام نکرده است خدای تعالی بآنچه یکی را مگر اگر اندیش برده و ایاک فکلمه کفاحا در زنده کرده اند  
 خدای تعالی پدر ترا پس سنی کرد بادی روی بروی برده و شهد خود زنده اند و لیکن حق سبحانه زیادت  
 قوت و دکانیت بر روی افاضه کرد که بدان مشاهده می کردی حجاب داشت ترا حجاب دین عالم است  
 قیاس آن عالم برین توان کرد و قال یا عبدي تمن علی اهلك گفت خدای تعالی پدر ترا ای بنده  
 من آرزو کن تو بخواد یا نعمت و فضل و کرامت من هر چه می خواهی بدم مرا قال یا رب تعیننی فاقول فیک  
 ثانیة گفت پدر تو ای پروردگار من آرزوی دارم و می خواهم که زنده اگر دانی مرا و بفرستی بدینا پس  
 گفته شوم در راه تو کرامت دوم قال الرب گفت پروردگار تعالی اینه قد سبق بنی انهم  
 لا یرجعون بدین شان اینست که به تحقیق گذشته است کار من که آدمیان بعد از مردن و آمدن ماین  
 عالم باز نمی گردند بدینا عزالت پس فرود آمد این آیه و لا تعذب من الله ین قتلوا علی عیال الله



الله احوال و کماکان مبرور آن کسانی را که کشته شدند در راه خدا امر و الاية (وابن جامع الحفایق)

تا آخر آیت رواه الترمذی ۱۸۰ و عنه قال استغفر لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

خمسة و عشرين مرة و هم از جایز است که آخر زشتی خواست برای من آن حضرت بیست و پنج بار معلوم

نشد که استغفار بچندین بار در یک وقت و یک مجلس بود و بار اوقات متعدد و این ظاهر تر است

و الله اعلم و رواه الترمذی ۱۹۰ و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

کم من اشدت اغیر گفت آن حضرت بسیار بود و موسی غبار آلود مذی طوری خداوند و بجا می گشت طهر

یکبار طاهر می گشت یا حکم کند که یوبه لب پاک و ایشنه نمی شود و انگشتان نموده نمی شود و او را دانسته نمی

شود او را که کیست از جنت خوارت و بی اجتنابی و بی نزد مردم لبوا قسم علی الله لا یروا اگر سوگند خود

بر خدا ایضا سوگند خود و که خدا این چنین خواهد کرد و بهتر آنچه را است گوی که داند او را خدا و در سوگند او می کند

آن را یا سوگند خود و بر فعل خود که چنین کند با عباد بر خدا میبای که داند و می توانی ببیند

او را که بکند و می آن فعل را منهم البیر ابن مالک از جمله ایشان است بر این بابک بر او را نفس

بن مالک یعنی آنکه عینا از یک مادی و یک پدر از فضلا صحابه و دیگران و پهلوانان ایشان است حاضر شد احد

و او مشایخ را که بعد از وی آمد و گفت از مشرکان چندین و اسوای آنکه شریک نمیداد دیگر آن و ظاهر شد از

و می مبارزت شدید در روز تمام و تسبیح شد و رسول بستم رواه الترمذی و ابی یوسف فی دلائل النبوة

۲۰۹ و عن ابی سعید قال قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم الا ان یصیبنی الی الیها

اهل بیتی آگاهان شید بدستی که دوست در دنی و عمل سروا مانت من که باز گشت می کنم بسوی

آن اهل بیت من انداختنی عیبت در فضل اول از حدیث انس معلوم شد و آنجا این گفته بود مدح انصاء

و واقع شده و این منافات ندارد و در آن در شان نجیز ایشان خصوصا اهل بیت که اخضر اند باین صفت

و توأم که صفت الی الیها برای تخصیص و تقید باشد یعنی اینها که رجوع می کنم بسوی آنها بیشتر و غالب تر

و تخصیص این صفت با اهل بیت زیادت شرف و تفضیل ایشان باشد و آن کوشی انصاء و بدستی

که شن من انصاء و معنی که شن نزد فضل اول معلوم شد و حدیث انس فاعفوا عن محببتهم

پس عفو کنید از بدکار ایشان و اقولوا عن محبتهم و بریزید از یگو کار ایشان رواه الترمذی و

قال هذا حدیث حسن ۲۱۰ و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا یبغض

الا نصار احد یوم من الله و الیوم الا نصار دشمن ندارد انصار را هیچ یکی که ایمان دارند و در آخرت

رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح ۲۲۰ و عن انس عن ابی طلحة رواه است از انس

که روایت می کند از ابی طلحة که زوج ام اوست ام سلمه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

اقرأوا من السلام گفت انس که گفت مرا آن حضرت بخوانان قوم خود و سلام را اقرأوا فتح الهی



ایشان نزد عتب بن قیس و بید ابو ذر فقال رسول الله صلى الله (باب جامع المناقب)

عليه وآله وسلم لانا بهم اوبعضهم اذثق منى يكمن اوبعضكم پس گفت آنحضرت هر آینه من بایشان یا بعض ایشان یعنی عجمیان اعیان کشته و استوار دانه ترم و در حفظ دین و امانت از خود اذ آنکه بشما یا بعض شما یعنی عربیان یبسی گفت که خطاب بقومی مخصوص است که خوانده شدید با اتفاق مال فی سبیل الله پس تناعد و نگسل سوزند و در آن دهر هر قدر بدین مدح اهل عجم و عنایت در عایت است بایشان و قول دی اوبعضهم و اوبعضكم شک راوی است با تویح است و رواه الترمذی

❦ الفصل الثالث ❦ عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان لكل نبي سبعة نجباء و رقباء گفت علی که گفت آن حضرت بد رستی مر هر پنجبر را هفت کسی می بودند از هرگزیده نما از اصحاب و نگارنده و نگارنده احوال ظاهر و باطن وی که با وی می بودند پنجبار بنعم نون و فتح جبر جمع

نجیب مرد کریم حسب و رقباء بضم را و فتح قاف جمع رقیب حافظ و حارس و اعطیت اذا اربعة عشر و داده شده ام من چهارده مرد که پنجبار قیامی متد قلنا من هم گفتیم ما یکشد آن چهارده مرد قال انا و و ابناي و جعفر و حمزة گفت علی آن چهارده من و هر دو سر من یعنی حسن و حسین و جعفر بن ابی طالب

و حمزه بن عبد المطلب و ابوبکر و عمر و مصعب بن عمیر و بلال و سلمان و عمار و عید الله بن مسعود و ابوذر و القلندر رضی الله عنهم ازین حدیث معاومی شود که درین چهارده بحسب نجابت و رقابت خصوصیتی هست که در دیگران نیست و در دیگران نیز فسائل و کمالات است که مخصوص با آنهاست و گفته اند که

در هر یکی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رضی الله عنهم اجمعین جتنی و خصوصیتی و صفتی بود که مخصوص بود وی و رواه الترمذی ۲۰ و عن خالد بن الولید قال کان ابینی و بین عمار بن یاسر کلام فاغلظت له فی القول گفت خالد بود میان من و میان عمار سخنی پس در دشتی کردم من مر عمار

و او در سخن گفتن خالد بن الولید از اکابر قریش بود و عمار بن یاسر از موالی و قرأ خالد و ادا به چشم کم دید و در دشتی کردی گوید خالد فاطلق عمار یشکونی الی رسول الله پس روان شد عمار بار داده آنکه گاه کند از من سوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را دی می گوید فجاء خالد و هو یشکوه الی النبی صلی

الله علیه و آله و سلم پس آمد خالد و حال آنکه عمار شکایت می کند از خالد نزد آن حضرت قال گفت راوی فجعل یغاض له و لا یزیده الا غلظت پس گفت خالد که در دشتی می کند مر عمار و او زیاد نمی کند مگر در دشتی را و النبی صلی الله علیه و آله و سلم متاکت لا یتکلم و حال آنکه آن حضرت خاموشی است

که هیچ سخن نمی گوید فیکی عمار پس کرد که در عمار از شکستگی و نامرادی خود و غلظت خالد و سکوت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و قال و گفت عمار یا رسول الله الا تراہ ایامی بینی تو که خالد بر می کند و چه می گوید فرفع النبی صلی الله علیه و آله و سلم را دست بر داشت آن حضرت

سر مبارک خود را و قال من خادى همارا عاده الله کسی که در ششمنی (باب جامع المضافات)  
 در زبانا همار و شمنی در زبانا و عداوت من ابغض همارا ابغضه الله و کسی که دشمن دارد و عداوت دشمن دارد  
 و در احد ابغض و عداوت یک شنی است پس این ناکید است یا مرادیکی دشمنی با طفل است و بدیگری  
 کردن چیزی که دشمنی آر و قال خالد فخرجت فما كان شئ احب الى من رضا عمارة بن سیروان  
 آمد من پس بود و بیچیزی محبوب تر از دین از دینش شدن عمار یعنی گاری کنم که عمار از من راضی  
 کرد و نامیان من را و محبت پیدا آمد فلحقته به راضی پس بشش آدم من عمار را و بیچیزی که راضی کرد و عمار  
 از توابع و انکار و اهدا و اخذ از فرضی پس راضی گشت ۳۰ و عن ابی عبیده بن صرم عن دفع بانه قال  
 سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول خالد سيف من سيف الله ابو عبیده بن جراح گشت شنیدم  
 آنحضرت را که می گفت خالد شمشیری است از شمشیرهای خدا در قهر و غلبه بر اعدای دین و قتل کفار و جریان و می بجی  
 و نعم فتی العشرة و یکو جوان قبیله و بیار خود است خانه و یو و وی و عنی ابی عبیده از بی محروم بدرجی از تفریش  
 و اوها احمد روایت کرد این دو حدیث را از ابو عبیده و عن بریده قال قال رسول الله صلى الله  
 عليه وآله وسلم ان الله تبارك وتعالى امرني بحب اربعة و اخبرني انه يحبهم گشت آنحضرت  
 بعد از منی خدا می تعالی امر کرد و فرمود دوستی چهار کس را و خدا را که می تعالی دوست میدارد آن چهار  
 کس را قبیل گفته شد یعنی گفته صحابه یا رسول الله صوم لثانم برایشان برای ما و نام بنام فرما که  
 آنها را کسانه قال علی منهم گشت آن حضرت علی یکی از آنهاست یقول ذاك ثلثا در حالی که می گوید آن  
 حضرت این سخن را از برای ناکید و قبل آنحضرت علی مضمحل او شمر دن باشد دیگر یکجا نیز بنفیر اعتقاد آنهاست  
 است و فردا کل این جماعه است و ابو ذر و المقداد و سلمان علی را و چه تحریف نوان کرد و رضی الله  
 عنه و کرم وجهه و ابو ذر اصدق و از به صحابه بود و معتقد او نیز قدیم الاسلام و سادس و اسلام بود و حاضر شد در  
 واحد و به مشاهیر را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از نجای حیات و فصلای کبار از صحابه بود و امیر المؤمنین  
 علی از وی روایت دارد و نماد کند او بر وی عثمان رضی الله عنهم و سلمان مدد و از اهل بیت است  
 سیزده سال در طلب نبی آخر زمان صلی الله علیه و آله و سلم گشت تا وی مقصود دید و راه بود و قوت  
 خود را از بوریا نمانی می کرد و غایب خود را بفرمای داد و باز برای ناکید و تقریر فرمود و آنرا بی بحکم امر کرد  
 خدا را به محبت ایشان و اخبرنی انه يحبهم و خدا را که دی محبت حاضر می داد و با ایشان رواه  
 الترمذی و قال هذا حديث غریب حسن ۳۰ و عن جابر قال كان عمر يقول ابو بكر سيدنا و  
 اعتق سيدنا گشت جابر بود امیر المؤمنین عمر که می گفت ابو بکر بهتر است از اد کرد و بهتر ما را یعنی بلا  
 یعنی بلال را گفته که عمر این را بطریق تو اضع گشت و الا عمر حاضر است از بلال رضی الله عنه و بعضی  
 گفته اند زیادت سبازم اقصی است نیست کذا قالوا و گفتن من و نیز اتو قین خمیر منکم مع النیر و احب

واجب نیست که شامل کل باشد و باعتبار اکثریت است و ضمیر کنایت از صحابه (باب جامع المناقب)  
 است. پس در اول شامل کل است و در ثانی اکثر اعضا درین فتره اذ برای تخصیص است یعنی  
 محد است در میان ما و اوله البخاری ۹۶۰ و عن قیس بن ابی حازم جاء مومله و کسر زای تابعی  
 کبیر است و در زمان آنحضرت اسلام آورد و بداد را که ثروت صحبت شتافت تا رسیدن وی آن  
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رحلت فرموده بود و در نهران باعلی بن ابی طالب رضی الله عنه همراه بود  
 ان بلا لا قال لابی بکر و رایت می کند که بلال گفت مرا بی بکر داد و وقتی که ابو بکر بعد از وفات آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم گفت هر بلال را دور خواست که در صحبت می باشد و برای وی اذان می گفته  
 باشد چنانکه برای رسول خدا می گفت صلی الله علیه و آله و سلم و بلال را ابو بکر خریده و از دست کافران رها کرده  
 آزاد کرده بود آن کثرت انما اشتري يَتَقَى لِنَفْسِكَ فَاَمْسِكِي اگر هستی تو که بخردی مرا برای نفس خود پس  
 نگاه دار مرا یعنی نزد خود و خدمت فرما و آن کثرت انما اشتري يَتَقَى لله فله عني و عمل الله و هر که هستی تو که  
 بخردی مرا اگر برای خدا و لیس از خدا و ثواب وی پس بگذر مرا با عمل خدا یعنی بگذر از مرا تا برای خدا کاری  
 می کرده باشم و با خلق کاری نداشته باشم و در بعضی روایات آمده که گفت بلال مرا طاقت دیدن جای  
 پنجمی وی نیست و بی اینجانی توانم بود و به مشکل ترا زین بر عاشق زاد که بی دله او بند جای دله او  
 پس همراه لشکری که بشام میرفت برقت و در دمشق دو سال بستم و با هر و هم و در گذشت و اوله  
 البخاری و در بعضی روایات آمده است که بلال بعد از رفتن وی بشام بعد از شش ماه آنحضرت  
 را عیانی الله علیه و آله و سلم خواب دید که می فرماید این چه خلاصت ای بلال که تو بر مای کنی و زیارت ما  
 نمی آئی پس بلال هلال ساعت متوجه بدین شد چون بمید آمد اول چیزی که بر سید این بود که فاطمه بنت  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و حسن و حسین چه حال دارند گفتند که فاطمه از عالم رحلت کرد و حسن و حسین  
 باقی اند پس بگریست و نزد حسن و حسین آمد پس مردم خواستند که بلال برای ایشان اذان  
 گوید تا از زمان معاد نشانی آنحضرت یاد دهد هیچ کس را اجمال نشد که او را امر بدان تواند کرد و گفته که  
 اگر امام حسین بنفر مای شاید که بگوید پس حسن رضی الله عنه امر کرد و بلال بموضع که در زمان آنحضرت  
 می ایستاد برآمد و شروع در اذان گفتن کرد چون گفت الله اکبر الله اکبر و بیستی در دل مردم افتاد و بگریه  
 در آمد چون گفت اشهد ان لا اله الا الله گریه زور آورد و چون گفت اشهد ان محمدا رسول الله گویا  
 تمامه در و دیوار شهر لرزید و همه در گریه و زاری بی اختیار شدند و از جای رفتند و بلال را طاقت اذان  
 گفتن نماند و نشاندگان را هوش شنیدن و اذان تمام نشد و در دایمی آمده است که آنحضرت فرمود  
 هر که بعد از شش ماه زیارت من نیاید گویا بر من جفا کرده باشد صبیحان الله و اوله الان می سال گذشته  
 و عمر آخر رسیده و این روایت دست خدا داد که دیگر شود و بانش و ده و عنت چه عمر دفته میسر نمی شود

یکبار شد میسر و در گوئی شود اللهم ارزقنا ۷۰ و من ابی حریرة قال (باب جامع المناقب)  
 جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كنت ابو هريرة آدم مردی بسوی آن حضرت  
 فقال انی میجو و پس گفت آن مرد بد رستی من رنج و مشقت کشیده شد و ام یعنی چیزی بدید  
 فارسل الی بعض نسائه پس فرستاد آن حضرت کسی را نزد بعضی از زنان خود تا خبر بگیرد اگر چیزی  
 حاضر است بوی بدیده فقالت پس گفت آن بعض نساء و المذی بشك بالحق ما عندی الاماء  
 سو کند آن کسی که فرستاد برابر استی جست نزد من مگر آبی ثم ارسل الی اخری فقالت مثل ذلك  
 پس نیز فرستاد آن حضرت کسی را نزد زنی دیگر پس گفت آن زن مانند آنچه گفته بود زن نخستین و فرستاد  
 نزد همه زنان خود و قطن کلهن مثل ذلك و گفته همه زنان مانند آن فقال رسول الله پس گفت  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم من یضیفه یرضه الله کسی که مهمانی کند این مرد را رحمت کند خدا می  
 نماید اذوا بضم باء کسر ضا و تحم و سکون تخا نیمه و فتح صاد و کسر تخا نیمه به شدید هر دو روایت است اضافت  
 و تیسبف هر دو بمعنی مهمانی کردن و مهمان فرود آوردن است و در اصل معنی ضایفت میل کردن است  
 و قول وی بر حتمه برنج و حزم هر دو مضبوط است فقام رجل من الانصار یقال له ابو طلحة  
 پس یا بناد مردی از انصار که گفته می شود او را ابو طلحة انصاری مشهور زوج ام سلمه فقال انا پس  
 گفت من مهمان گیرم این مرد را یا رسول الله فانطلق به الی رخله پس بر او طلحه آن مرد را بسوی خانه خود  
 رحل بجای مهمان دخت و جای ماس مرد فقال لا مرا تدهل عندك شی پس گفت ابو طلحه مر زن خود را  
 آیا هست نزد تو چیزی از طعام قالت الا الا قوت صبیانا فقالت زن وی نیست چیزی نزد ما از طعام  
 مگر خور شش خردان با قوت بضم و سکون چیزی که بایستد و برپا شود بوی بدن آدمی از طعام  
 قال فعلمهم بشی و قومیهم گفت ابو طلحه یعنی برین خود پس مشغول گردان خردان را به چیزی  
 و بخوابان ایشان را تا میل مشغول گردن کسی را به چیزی و تویم خوابانیدن و این محمول است بر آن  
 که عیان محتاج نبودند بطعام و طلب می کردند طعام را بر عادت صبیان بی جوع و الا واجب بود قدم عیان  
 بر مهمان و چگونه رک می کردند ایشان واجب را و حال آنکه حی نبالی شاگرد ایشان را فاذا دخل  
 ضیفنا فاریه انا فاکل پس چون دو آمد مهمان با خود و پس بنما و در اظهار هر که می خوریم فاذا  
 اهلوی بیده لیا کل پس چون میفکند و دوا کند دست خود را با خود و فقومی الی المراج پس بایست  
 تو بسوی چراغ کی تصلحیه تا اصلاح کنی و میفریزی چراغ را اصلاح بنما کردن خلافت انفساد فاطمیه  
 پس باکش چراغ را اما مهمان بر ناخوردن ما مطلع نشود اطفال و میزاید آن آتش ففعلت پس کرد  
 آن زن این کار را که گفت بوی مرد فقط و پس نشستند ایشان یعنی این زن و مرد و مهمان بر طعام  
 و اکل الضیف و خورد مهمان و با قاطا و بین و شب کردند ابو طلحه و زن او کرب فلما أصبح غدی اعلی

رسول الله پس گفت چون صبح کرد ابو طلحه آمد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله (باب جامع المصاحف)  
وسلم فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم لقد عجب الله بهما أن يذهبا تخفيا  
عجب کرد خدا از خفای الله یا گفت رادی خنده کرد خدا یعنی راضی شد من فلان و فلانة از فلان مرد و  
فلان زن نام ابو طلحه و زن او برد و وفی و زوايه مقله و در دواين ديگر از ابو هريره ماته اين حديث آمده  
موا في و رلفه و مني و لم يسم ابنا طلحة و نام نبرد ابو هريره و دين روايت ابو طلحه را دانگفت يقال له  
ابو طلحة و في آخر ما و در آخر اين روايت ابن آمده که فانا نزل الله بس فرد فرستاد خداي تعالى  
اين آيت را و يو ثرون علي انفسهم و لو كان بهم خصاصة و برمي گرفتند بر تنهاي خود و خير خود را و  
اگر چه باشد بايشان حاجت في اعزاز خصاصت بالفتح و و ديشي و اين آيت در شان انصار است و  
سبب نزول آن اين قصه است متفق عليه ۸۰ و عنه قال نزلنا مع رسول الله صلي الله عليه و آله  
و سلم منزلا و هم از اهل يره است که گفت فرو آمديم باهمراة آنحضرت منزلي و فجعل الناس يهرون  
بس کشيد مردم گري گند و خدا را آنجا فيقول رسول الله بس مي گويد پیغمبر خدا صلي الله عليه و آله و  
سلم دي بر سه من هذا يا ابا هريره کيست اين که مي گند و داي ابو هريره فاقول فلان بس مي گويم  
و جواب مي دهم من اين فلان کس است که مي گند و فيقول بس مي گويد آنحضرت نعم عبد الله هذا  
يا بونده خدا است اين و يقول من هذا فاقول فلان و مي گويد آنحضرت مرد ديگري را که مي گند و کيست  
اين بس مي گويم من اين فلاني است فيقول بس عبد الله هذا بس مي گويد آنحضرت بونده خدا  
است اين شايد که مي گفت اين را براي کسی که مبد است که دي از منافقان است زيرا که گفتن  
آنحضرت مومن را اين قول و در است و معهود نيست اگر چه بر او و در و شش بد باشد و خود در ان زمان  
مومن باين كيفيت نبود اگر باشد اقل بيل باشد و الله اعلم حتى مونا آنکه گذشت خالد بن الوليد فقال  
من هذا پس گفت آنحضرت کيست اين فقلت خالد بن الوليد بس گفتم من اين خالد من وليد است  
فقال نعم عبد الله پس گفت آنحضرت بونده خدا است خالد بن الوليد سيف من صيوف الله  
شمش يرمي از شمشير هاي خدا است رواه الترمذي ۹۹ و عن زيد بن ارقم صحابي مسهور احوالي او مکرر ذکر کرده  
شده است قال گفت قلت لا نصارى يا نبي الله لکن نبي اتباع ابي پیغمبر خدا امير يه سفره او سر و اند  
و اذا قد اتبعناك و بدرستي با تحقير پيروی کرديم ترا فادع الله ان يجعل اقباعنا معا پس دعا کن خدا را  
که گردانند پيروان ما را از ما يعني بگردان ما بندگان ما را از دشمناي دموالي ما که ايشان را انصار و کويند و صحبت  
کن مردم را و دمي ما با حسان گردان ايشان را نيز شال باشد چنانکه گفته اوصيکم بالا فصارو فرمود فاقتلوا  
من محسبهم و تجا و زوا من مسميهم و جز اين مناقب و قصايل و عذابات و کرامات کند افي شرح الشيع  
يا گردان از ما يعني ستمدي با ما را بمنزل با و بر طبق سبوت ما تا بين با حسان و اين مني غم نرزي نابد قل عاينه

پس دعا کرد و آنحضرت باین دعا که التماس کردند از حضرت موسی صلی الله علیه و آله (تسمیه من معی من اهل بدار)  
 و آله سلام رواه البخاری ۱۰۰ و عن قتادة تانی مشهور اکثر روایت از انس می کند قال ما نعلم حیا من  
 احياء العرب اكثر من هذا العزيز يوم القيامة من الانصار كفت نمیدانم ما نعلم را از عکهای عرب که بیشتر اند  
 شهیدان ایشان عزیزتر روز قیامت از انصار که نمیدانم ایشان بیشتر اند و عزیزترند قال کت قتادة و قال انس  
 قتل منهم يوم احد سبعون و گفت انس کشته شدند از انصار روز احد هفتاد و کس و این منده که از علمای حدیث  
 و سیر است از حدیث ابی آدره که کشته شدند از انصار و از احد شصت و چهار و از مهاجرین شش کس  
 و يوم بئر معونة سبعون و کشته شدند روز بئر معونه هفتاد و کس که آنرا فرامی گویند و قصه آن در کتب سیر  
 مذکور است و يوم اليمامة علي مهدي ابی بکر سبعون و کشته شدند و ذجک یمامه و در زمان خلافت  
 این بکر که ما قوم مسیاره کذاب کرد و قتاده رواه البخاری ۱۰۱ و عن قيس بن ابي حازم قال كان عطاء  
 البدر يثني خمسة آلاف خمسة آلاف گفت قیس بن ابی حازم بود و عطاء بن ابی یزید از بکر هزار پنج هزار  
 و قال عمر لا فضل لهم على من بعدهم و گفت عمر هر آینه تفصیل می کنم من ایشان را بر کسی که بعد از ایشان  
 است رواه البخاری (تسمیه من معی من اهل بدار) فی جامع للبخاری بدانکه بخاری اصمعی جماعه از اهل  
 بدر از آنها می گوید در کتاب خود آنها را ذکر کرده و از آنها حدیث آورده و در بابی علی که در طریق مذکوره الحساب  
 و اجمال مفصل آورده و ما بمعرفت فضیلت سبن و در همان ایشان بر غیر خود جدا بر ایشان و غایب حضرت  
 و رضوان کرده شود و گفته اند دعا نزد ذکر ایشان و در صحیح بخاری مستجاب است و ذکر آنها بر مرتب  
 حروف تجزیم کرده و مگر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و خلفای اربعه که آنها را مقدم کرده باقی را برتر نب  
 حروف آورده و مولف نیز همین روش اتباع وی کرده پس اول ایشان و امام و سید انسان و سید نامه عالمیان  
 الذی محمد بن عبد الله الهاشمی ولدت وی ذر عالم القبل و نبشت او بر اسس از همین و در موت  
 وی ثلث و عشرین و عمر شریف وی ثلث و ستین سید المرسلین و خاتم النبیین صلی الله علیه و  
 آله و سلم و علی آله و اصحاب و اتباع و اخر ایه اجمعین عبد الله بن عثمان ابو بکر الصديق القوشي از  
 بی تمیم بن مراد است اجتماع او با آنحضرت به پنج واسطه است نام او در جا به نیست عبد رب اکبره بود  
 و آن حضرت او را عبد الله و عتیق نام کرده و بعضی گفته اند که عتیق نام قدیم او است آورده اند که ما در او را  
 فرزندی نمی زیست و چون وی شود که شداد و وی ویرا و دیمش غایب گفته بود و گفت خداوند اعن و از موت  
 آزاد گردان و به بخش من و بعضی گفته اند که نام اصل او عبد الله است غالب آمد بروی عتیق و بعضی  
 گفته اند عتیق به حمت حسن و جمال روی و کرم و خوی وی گویند و عتیق به معنی کرم و جمال و نجاست نیز آید  
 و اتفاق کرده اند است بر تسمیه او بصديق از جهت مبادعت او بصديق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 و التزام وی صدق و اداء همه احوال خود و بعضی الله عنه و پدر او ابو قحافة عثمان نام دارد و در سال فتح ایمان آورده



آورد و در سینه چهار دهم بعد از این بزرگشش ماه و چند روز داشت (قصیه من سمی من اهل بشار)  
 یافته و عمر او نود و هشت بود و ولادت صدیق و سال دهنه ماه بود و عمر وی شصت و سه موافق عمر آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم بود و وی رضی الله عنه مدتی القامه توشش و وی نابان جمال خیف الیه بن قحیف  
 العارض بن سهل الخدین و بود و در خدمت وی و گهای سبز بلخ جمیل جلیل کریم عتیق صحر بن الخطاب العدوی  
 از اولاد عدی بن کعب است و بیخ واسطه آنحضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم جمع می شود و از  
 اشرف قریش بود و در جاهلیت سفارت و رسالت بنام وی بود و سفید روی جسم سرخ چشم بلند  
 قامت بود و مشرف بود بر مردم چنانکه گویا برشته می سوار است و مردم پیاده اند و بود و در غار غنیمت اذیت  
 و در حب بن میانه گفته که وصفت او در نو بیت ابن جین است که قرن جدید است امین قرن که در غار گویند و فاروق  
 لقب او است از جت تفریق او میان حق و باطل و کفر و اسلام و عزت اسلام ایمان او شد و تمییز و  
 شجاع بود پیش از آن حضرت با مردی محترمت که در چون خواست که بجزرت کند تیغ خود را حامل ساخت و  
 گمان از ازه کرد و در دست بزرگ فیه و بکجه آمد و ده و یک و توشش همه آنجا حاضر بودند پس طواف کرد و  
 و نیز بکعت نماز کرد و در بر جلقه های قریش جدا آمد و گفت زشت باد و دیهای شما هر که خواهد که بگوید او را  
 مادر او و تیمم کرد و در غار و نو و نو کرد و زن او باید که پیاید و ولایتی کرد و من و در پس این و ادوی یعنی  
 که پس هیچ کس نتوانست در پی او رفت خلافت وی و دهم سال بود و عمر وی شصت و سه بر قول  
 مشهور و بقولی شصت و هشت و بقولی دیگر پنجاه و نه عثمان بن عفان القرشی خلقه المصطفی صلی الله  
 علیه و آله و سلم علی ابنته رقیه و ضرب الله به جمیع و کذا است آنحضرت او را بر و خر خود رقیه به جت  
 به مادر و ادوی و دینی و تنی که در مادر ابروی از غنیمت بدو این اعتبار او را از اهل بدر شمرده اند و تولد  
 او در سال ششم از عام ایل است اسلام آورد و پیش از دخول دارالقم بعد ایلی مکر دعلی و زید بن حارث  
 و اسلام او بدو حوالت ابو یوسف بود و چون اسلام آورد و حکم بن المصاح بن امیه او را بست و حبس کرد و گفت  
 اندین بدان بدین حادثه در آمدی و ابیه نمی که ام ترا تانی که از این دین را گفت این دین را هرگز  
 نگذارم و از وی جدا نشوم تو نیز به دانی گمان چون کام صلابت او را دید و با کرد و رقیه بنت رسول الله صلی  
 الله علیه و آله و سلم پیش از عهد نبوت در تحت دی بود و در غار و بدو مرد و بعد از آن ام لکثوم را آنحضرت  
 بوی تزویج کرد و در سال نهم از هجرت وی نیز رقیه گفت آنحضرت اگر می بود و من در آخر سببوم  
 میدادم آنرا بوی و هیچ کس خردی نبود که دو دختر هیچ و تنبری نزد وی بود و ازین جهت ذوالنورین لقب او شد  
 و رضی الله عنه بود و میانه بالای خوش روی سفید و سرخ و بود و در وی وی گمانها از جد وی بزرگ و شش اجل  
 الناس و گفت آنحضرت بام کاظم تزویج کردم ترا بمشابه ترین مردم بعد تو ابراهیم علیه السلام و به پدر تو  
 محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود و دیای او که می که در دودن خانه دو سته غسل می کرد و از حیا صلب خود را



سال ششم بعد از آمدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در دار قلم (قصصه من معی من اصل المار)  
 و سامی که مرید الخطیب رضی الله عنه ایمان آورده پس عزیمت قوی شد دین اسلام باسلام و من حاضر شد پدر را  
 و شهید شد و زاهد بود دست و حشی بر حرب و اسیر بود از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به چهار سال و مادودی  
 مالک است و بخواهر آمده است و بامر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و این اخوت دیگر است میان وی و میان  
 آنحضرت که پس از آن یکدیگر بدو دی رضی الله عنه شعیب بن قوی عزیز و مادر او در شجاعت و سبانت  
 بسیار است و در حدیث آمده است که دیدم ملائکه را که غسل میدهند حمزه بن عبدالمطلب را و حنظل بن ابراهیم  
 و او نیز آمده که مکتوب است نزد خدا ابرار که در تعالی ده آسمان بنفتم حمزه بن عبدالمطلب اسد الله و اسد رسوله  
 حاطب بن ابی بلتعجه فتح موعده و سکون لام و فتح مناه کنیت او ابو عبیده الله و بنی گفتم انه ابو محمد حلیف لقریش  
 حلیف قریش است و بعضی گفته حلیف زبیر بن العوام و بعضی گفته انه غلام ایشان بود حاضر شد پدر او خدیق را  
 و مشاهیر دیگر را که بعد از آن بود در سال سی ام بدیدم و عمر او شصت و پنج بود و قصه کتابت او بسوی اهل  
 کعبه در باب سب بنی کنده است ابو حذیفه بن عتبیه بن ربیع القریشی در اسم او خلافت است و  
 مشهور آن است که وی هاشم بن عتبیه بن ربیع بن عبدشمس است از فضلاء صحابه و از مهاجرین  
 و اولین است یقیناً نماز که از ده و یحرمین هجرت کرده بود اسلام او پیش از دخول دار قلم حاضر  
 شد پدر او نام آن را شبیه شده یوم الیمامه عمر او سی و سه یا چهار بود حادثه بن ربیع بنضم را و فتح  
 موعده و کسر تخمائی شده و در حقیقت فتح را و کسر یا و تخفیف نیز ضبط کرده و الیصحیح هو الاول الانصاری قتل یوم  
 بدر کشته شد و در ده و هو حارثه بن عرقه بنضم بن ربیع نام مادر است و  
 سرانجام پدر او در کان فی النظر قد بود در نظر کنندگان نه قاتل کنندگان چنانچه احمد و نسائی روایت کرده  
 اند و در جوانی نبوت آمد از آنها که بر جای بلند ایستاده بودند تا بر احوال دشمنان نظر کنند و جرد هند ظاهر  
 الفتح نون و تشدید ثاقوی که نظر کنند بحیزی و این حارثه بن جوانی بود که بنظر امی در ممر که ایستاده بود و ناگاه  
 تیری رسید که اندازند آن موم بود و در میان و در جگر کردن او خرد و بس مادرش نزد آن  
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله به تحقیق می دانم جای و مرتبه حادثه نسبت بمن که  
 بر قدر دوست می داشتم من او را چه مقدار یقین بود و مرا با وی اگر در بهشت رفته است صبر کنم  
 و اگر در آتش است بگردم بروی چند آنکه توانم و در دانی آمده و اگر در دوزخ است به بیخ خدا از  
 من آنچه بکنم از گریه بروی پس آنحضرت فرمود یا ام حارثه آنجا یک بهشت نیست بهشتهاست بالای  
 یکدیگر دیگر تو در فردوس ایستی پس گفت مادر او سرانجام است که صبر کنم بروی عجب است  
 علی الانصاری بنضم غا و سمیه و فتح موعده و سکون تخمائی حاضر شد پدر او اسیر گردیده و در  
 غزو بدر جمع در سال سوم از هجرت و یکبار بر دند او را مشرکان پس بر دار کشیدند و وی اول کسی

است که بر دار کشیده شد و اسلام دادن کمی است که سفت گذاشت (تعمیه من جهی من اجل دلدرا)  
 که از دین دوری گفت نزد قتل قتل آن بحسب است مذکور است و در حدیث آمده است  
 که در وقت قتل گفت خداوند من کسی را نمی بایم که سلام من به پیغمبر تو و به تویرسان سلام مرا  
 بوی صلی الله علیه و سلم پس جبرئیل نزد آنحضرت آمد و سلام او و او را بیدار الیهیت خفیس بضم یح  
 و فتح یون و سکون بخانه سن ماله در آخر بن حل اقة اللهی از مهاجرین بود حاضر شد در راه و بعد از  
 بجزات بجبهه پسر حاضر شد آمد را پس بیدار آمد و تخراتی که داشت جان داد و وی زوج ختمه بود و بنت  
 عمر بن الخطاب پیش از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دفاعه بن زافع الانصاری بکسر و آمد وی  
 است و پدر وی نقیب است و بر او و مالک بن زافع و خلاص بن زافع است روایت می کند از آن  
 حضرت نعلی الله علیه و آله و سلم و از آنکه صدیق از عباد بن الصامت و روایت می کند از وی و در سر  
 او سواد عید و پسر خواهر او محبی بن زافع و دفاعه بن عقیل بن ابی لویس و ابی لویس و ابی لویس و ابی لویس  
 حاضر شد عقبه را و پدر او و همه مشاهیر را و یعنی گفته اند که حاضر شد در راه و بعد از آنحضرت او را  
 بیدار و در اسلام با اصحاب بدر چنانکه عثمان رضی الله عنه را که زوفات او در خلافت علی بن ابی طالب  
 و قصه بستن او در استخوان مسکینه جنت توبه از آنچه واقع شده بود و از وی و در قضیه بنی النضر مشهور است  
 و در مسجد شریف نبوی است که او را اسطوخارنه ابو کلبه می نامند و رضی الله عنه التوین بن التوام  
 القوشی عوام فتح علی و تشدید و او جمع می شود با آنحضرت و در قضیه بجهد و امداد و او و صفیه بنت عبد  
 المطلب عمه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ام المومنین خدیجه عمه اوست و اسماء بنت ابی بکر و در او  
 اسلام آورد وی و مادر وی صفیه بنت ابی بکر صدیق و وی و در آن زمان شازدها که بود و بعضی کوچه  
 بیست و پنج ساله و عذاب کرد او را و اعم ابد خان تا تر که کند دین اسلام را بلکه و بجزت کرد و بجبهه و حاضر شد در  
 راه مشاهیر دیگر را همراه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بر جای ماند با آنحضرت و در آنجا و وی  
 اول کسی است که کشیده شد و او را در راه و از او و سفید و وی در آنجا است خفیف المم کثیر الشکر خفیف  
 الکاهن شمس یوم الحسین است و ثمن و عمر وی شصت و چهار سال بود و در سن کرد و شد  
 بود وی اسباع پسر آذر و دوشه یعمر و قصر او در آنجا مشهور است و گشت او را این جر موز که از لشکر  
 امیر المومنین علی بود و در نماز و نزد امیر المومنین علی آمد و گشت بشارت با و تر اقبل ذبیر امیر المومنین  
 گفت بشارت با و تر اقبل و در آنجا و در کتب احادیث و سایر مسطور است و زید بن مهمل  
 ابو طلحة الانصاری حاضر شد عقبه را بایستاد نفر و حاضر شد و در راه مشاهیر دیگر را که بعد از و است و وی زوج  
 ام سلمه است که مادر انس بن مالک است و از تیر اندازان مشهور بود و آنحضرت فرمود که آواز  
 ظاهر و اشکر بهتر است از کرمی و در روایتی از صد مرتبه و در روایتی دیگر از هزار مرتبه و در روایتی و در

داد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بان او و میان ابو عبید و ابو ذر (تضمین من همی من اهل بدر)  
 نقبای انصار و انبیای ایشان و مرد و انضایل بسیار است ابو زید الانصاری یکی از آنها است  
 که حج کرد قرآن را در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یکی از اعمام ایشان است چنانکه در باب  
 سابق گفته شد حاضر شد در واسطه بود و بعد قاضی سعد بن مالک المزهری یعنی سعد بن ابی وقاص که  
 از عشره مبشره است و مالک نام او و قاضی است زهری قرشی اسلام آورد دق بجا بردست ابو بکر صدیق  
 و وی هفت سال بود و بعضی گفته اند نوزده سال و وی گفته که من ثالث اسلام و اول کسی ام که انداخت  
 بقره و راه خدا حاضر شد در دهمه مسافه را همراه آنحضرت و حج کرد و راه را به همراه نهاد و خود را روز  
 اند و فرمود بپیران از مادر و پدر من نه ای قیاد بود و قصیر خدیو بزرگ سر و دست انکشان کند م کون پست  
 بنی بر بوی بدن مرد و کوشش خود که در عقین بود و نزدیک بمده برده میل بس برداشته شد بمده و دفن  
 کرد و شد به بیج سه حسن و حسین یا ثمان و حسین در عهد معاویه بنشاد و چند را و بعضی گفته اند  
 بیست و دو سال و وی دوی رضی الله عنه آخر عشره مبشره در موت و فتح کرده شد بر دست وی مالک  
 عجم و بر افتاد نسبی وی بنیاد اگام و مناقب او کبر است سعد بن خورلة القرشی فتح خاور بحر و سکون داد  
 از بنی عامر بن یوی و بعضی گفته اند حلیف ایشان است و بعضی گفته اند از بنی است و بعضی گفته اند از عجم  
 فرس است و ابو ذر و از مهاجره حبشه هجرت نمایند و بعضی گفته اند حاضر شد بدو و امر و بکه در حبه آلود اع و عقیل  
 بن زید بن عمرو بن نفیل بنصر بنون و فتح خاور سکون بخانیم القریه ای الا و ر کینست او ست قرشی نه وی  
 است از عشره مبشره از روح اخت همگرم الخطاب قدیم الاسلام پیش از آمدن داد و از قم حاضر شد نامه  
 مشابه را همراه آنحضرت و بود و در غزه بود و همراه علی بن عبید الله که بخمر که فتن قافله قریش و فقه بود و کذب  
 کون در از قاتل جمع می شود بان حضرت پیانزده واسطه در کعب بن لوی و اسلام آورد و دینی بیست  
 سال بود و گفت دیدم خود را که بسته بود مرا حمزه را اسلام آورد و از ده دوی قاطعه بنت الخطاب پیش  
 از برادر خود حمزه بن الخطاب و مرد به حقیق قریب به ده در سه احدی و خمین یا شبن و حمزه و همراه نهاد و چند  
 سال بود و بعضی گفته اند که میاد از او شتا و بود و بعضی گفته اند بکوفه فات یافته و بدو از زید بن عمره بن  
 نبیل و از جاهلیت دین ابراهیم را اختیار کرده و از ذبیح مشرکان اجتناب و تبری نمود و بپادشاه آنحضرت نیز  
 پیش از نزول وحی ملاقات کرده و او را موصوفه الجاهلیه خوانده و بعضی گفته اند بنی بود که مبعوث بخن بود و  
 در صحیح بخاری و کتب دیگر از احادیث احوال او مذکور شده است سهل الفتح سین و سکون ثابن حنیف بنصر  
 حاو و هممه و فتح بنون و سکون بخانیم الانصاری بدو و احد و مشابه دیگر حاضر شده و در روز احد با آنحضرت  
 ثابت مانده و بعد از آنحضرت صحبت با امیر المؤمنین علی داشته و امیر المؤمنین او را بر مدینه استخلاف  
 نمود و بر ولایت فارس و الی بکردانید و بکوفه در سه می و بیست و فات یافته و علی رضی الله عنه بر وی

نماز که ارد و ظهیر بن رافع الانصاری و اخو: طهر بن ضم و بر او (تسمیه من صلی من اهل بکر)  
 او خدیج بن رافع پدر دوازده اهل بکر بود حاضر شد بدو را و مشابه دیگر را که بعد از دست و این عبد البر  
 از این انجی حکایت کرده که دوازدهی حاضر شده است بدو را و وی عمر رافع بن خدیج و والد اسید بن ظهیر است  
 و منقر است بدو را و عمر بن عبد الله بن مسعود الیهی بن عمر با و فتح ذال منجحه عبد الله بن مسعود بن  
 غافل بنین بحمه منسوب است به نیکم بن مدکر بن الیاس بن مظهر حاجف بنی زهراء از سابقین اولین بودیم  
 الاسلام پیش از دوازدهی و او را ارقم بن یحیی گفته اند پیش از عمر رضی الله عنه باند که زمانی هجرت کرد و همیشه و  
 حاضر شد بدو را و مشابه دیگر را که بعد از دست و نماز که ارد و بقیانین و گواهی داد و او را با بنجر خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم بخت و فرمود و راضی شدیم برای این است هر چه راضی است این ام عبد و نما راضی  
 ام از آنچه ناراضی است وی بنایب او بسیار است و در باب سابق پاره از آن گذشته بود و وی  
 رضی الله عنه قیصر القمانست چه که استادن وی بانشستن دیگران نزدیک بود و سخت گندم کون نجف  
 والی شده قنای کوفه دیت المال او را از جانب عمر و ادال خلافت عثمان رضی الله عنه بنسب از آن  
 جنت کوفی که میان او میان عثمان واقع شده به مدینه آمد و در سنه سی و دو وفات یافت و در مدینه دفن گردید  
 و عمر او شصت و چند سال بود و می گویند نو د هزار دینار تر که گشته است خبر از رقی و موافقی و الله اعلم و ابیت  
 بکر و دوازدهی غفای اربعه و خراستان از صحابه و تابعین رضی الله عنهم انجم عبد الرحمن بن هوف الزهري  
 از اولاد زهراء بن کلاب بیجمع می شود با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در کلاب بن مره کشتن و ابطه و  
 یو دقام ۱۰ و در جاهلیت عبد الکبیر ولادت یافت او بعد از عام الفیل به سال اسلام آورد و در دشت ابو بکر  
 صدیق قدیم و ماد و دنی نیز اسلام آورد و هجرت کرد و وی بحبه دو هجرت و حاضر شد بدو را و جمع مشابه  
 را با آنحضرت و ثابت مادر و زاهد و مسجد بوی زباده از بیت جراح است که از رسول خدا خلف او نماز  
 در سوزی و نام کرد و آنجی باقی ماند چنانکه حکم مصوبت که غزو و تنوک و امانی کرد این را به صدق چهار هزار  
 در راه خدا پس از آن به صهل هزار دینار و سوار کرد مردم را و با نصد اسپ و در راه جدا بست بر پا نهاد  
 شتر را حله و مواست کرد و امهات المؤمنین و ابه از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود  
 اکثر اموال وی از غارت و مناقب او بسیار است و بود وی رضی الله عنه در اوقات تنگ  
 شده سرخ سپید لنگ شده بسبب ترنگه در پایهای او رسید و بود و او را از غنایای صحابه و در زمان  
 هجرت به مدینه فقیر بود و این همه خبر و برکت بوی و مدینه رسید و چون وفات یافت چاه و ذن  
 داشت و صلح کرده شده بد آنها بر دین منن که حق آنها بود و بر هشتاد هزار در سم یا دینار و وصیت کرد  
 در وقت رحلت هر یکی از اهل بکر را صد دینار و قسمت کرده شد میراث او بر بکر و شصت نفر  
 پس رسید هر یکی را هشتاد هزار و در سم چون شنبه حدیث از عایشه که گفت شنیدم پیغمبر خدا را اصری

ابد علیه و آله و سلم که گفت دیدم عبد الرحمن بن عوف را که می رود در (تسمیه من سعی من اهل بلدان)  
 بهشت می بخیزد و دوی بطریق جبه که رفتار کرد و ک است بر سرین تصدق کرده به تمام قافله ادا که  
 از شام آمد ایود به قصد مشرب با پالان و پو شش به جت شکر اند و بشارت و انول جنت با تلافی  
 بعت ادا که از خیزیدن مفهوم می کرد و دوی دوی دنی اند غده که در ازمی گردانند از پیش از ظهر وایت  
 است که در وقت وفات به موس شد و چنان بهوش آمد گفت که آمدند مراد و فرشته سخت و درشت خوبی  
 و گفته اند که او را پیشش حاکم عزیز امین می بریم پس دو فرشته دیگر آمدند و گفتند این را یکجای برید گفتندی بریم  
 او را پیشش حاکم عزیز امین گفتند بگذارد او را که سبب کرده است سعادت و دوی در وقت که در پیش  
 مادر بود و ابا یونیم و ابن عماد که دوی دنی اند غده که فوتی می داد و در عهد ابی بکر و عمر و عثمان و وفات  
 یاسنت و در خلافت عثمان و چون وفات یافت امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت بزدانی این عوف که صافی  
 چشیدنی و دوی دنی و نایدی مناقب او بسیار است و در اسلام آوردن او قصه غریب است و در  
 رساله اگر حال آن را نقل کرده ایم حبیث بن الحیاوث القزشی کنیت دوی ابو الحارث و بعضی  
 گفته اند ابو معاذ بن عید و بن الحارث و بعضی گفته اند ابو معاذ بن الحارث و بعضی گفته اند ابو معاذ  
 عبید بن الحارث بن المطلب بن عبد مناف کلابی تر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به سال  
 و اسلام آورد و پیشش از در آمدن و دار فم و بود و بخت ابداد و برادرش طفیل و حصین بنیاد رست کرد  
 و در ده لید بن عبده را آمد و رفت کرد میان ایشان و در غریه و مر و عبید از آن و کشته شدند و لید نیز و آن  
 و در وایت کرد از دوی علی بن ابی طالب رضی الله عنهما عبادة بن نعم عن و تخفیف موده بن النصاص  
 الانصاری از نقبای ازبک بود حاضر شد و عقبه اولی و ثانیه را و حاضر شد و در وایت و دوی  
 یکی از آنهاست که جمع کرد و قرآن را در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بود و طویل جسم  
 جمیل فرستاد و را عمر رضی الله عنه بشام قاضی و معلم کرده پس بحمص افتاد که بعد از آن بنیامین  
 انتقال کرد و در وفات یافت و بعضی گفته اند به بیت المقدس و سال می و چهار هشتاد و دو سال و بعضی  
 گویند تا زمان سوادیه بانی بود و عمر و بن عوف حلیف بنی عامر بن لوی بنضم لام و فتح امزه و تشدید یا و بنی  
 امزه بن خاند انصاری است طایف بنی عامر بن لوی حاضر شد و در وایت و ساکن شد مدینه را و نگذاشت چیزی  
 از اولاد وایت کرد از حضرت یاسنت حدیث که فرمودنی فریم بر شما فقر را و لیکن می رسم فراخ دنیا را  
الحدث عبقة بن عمر و الانصاری ابو مسعود ازبک دوی بدوی از شهابی است حاضر شد عقبه  
 ثانیه را و بود و در ترس ایشان و محمود بر آمد که نسبت او بدو بخت سکونت است مخصوص غزو آن  
 وفات یافت و در خلافت علی بن ابی طالب و بعضی گویند بعد از دوی و واحدی و در بین با اثنین و امیر  
 عامر بن ربيعة العنزی بنی عامر و بن مفتوحین و زای نسبت بنزه که یکی از اجداد او است و در

جامع الاسماء المعنوی بن عثمان بن محمد وادیه طایفه بنی مدری و له اذنه ( تسمیة من معنی من اهل بلاد )  
 نسبت او عودی بنزد اقیع شده و در کاشت حبیب آل خطاب گفته بجزرت کرد و بهر دو بجزرت و حاضر شده  
 بدر زاده به مشهور و اسلام آورده پیش از عمر رضی الله عنه وفات یافت و ده ساله انحن یا ثله یا خمس و  
 ثلاثین و قول اول مشهور تر است و ثانی اذ فوق است بآنچه در کاشت گفته که مات قبل عثمان عاصم بن  
 ثابت الانصاری حاضر شد بر و داد آنکی است که نگاه داشتند او را زبور بن در وقتی که خواسته  
 مشرکان که سر او را ببرند به جت کشتن او عظمی از عظمای ایشان و او می دعا کرده بود خدا او را عزوجل که دست  
 مشرک بوی نرسد پس فرستاد خدا ای تعالی زبور را بس نگاه داشتند او را از دست مشرکان چون  
 شب شده سبیل آمد و او را بر این قضیه در غرض و جمع بود و می بد و می عاصم بن عمر بن الخطاب است  
 رضی الله عنه و یوم یوم بنصره عن مهاجر و او و سکون تخمین بن ساهله الانصاری حاضر شده هر دو عقیده و بدر را  
 و همه مشاهده را و ثابت یافت و حیات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی گفته اند در خلافت  
 عمر مدینه و صحیح است که وی بعد از آن حضرت باقی بود و روایت کرد از وی عمر بن الخطاب بود و عمر او شست  
 و پنج یا شست و شش رضی الله عنه عتبان بن کسر عن و سکون فو قایه و سوده بن مالک الانصاری حاضر شد  
 بدر را روایت کرد از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و روایت کرد از وی انس بن مالک و محمود  
 بن الربیع و بود وی خبر را بر سر و قومه اعتقاد و وی را آمدن مسجد و آمدن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در  
 خانه وی و کذا و دن نماز و این تا آنرا جای باز و دیگر دزد که است در صحیح البخاری توفی زمن معویة و قدامه  
 بنصره ثابت و تخفیف و آل مهاجر بن مطلقون و التجمیم و سکون فو قایه و عن مهاجر قرشی خال عبد الله بن عمر رضی  
 الله عنهم بجزرت کرد بجنبه و حاضر شده در او همه مشاهده را با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و عامل کرد و او را  
 عمر بن الخطاب بر بحرین بعد از آن عزل کرد و روایت کرده است از وی عبد الله بن عمر و مات سه  
 ست و ثلاثین و در ثمان و ستون قتادة بن المنعمان الانصاری صحابی است حاضر شده بر و او مشهور  
 قتاده و تابعی دیگر است که بصری است و اعمی است حافظ مغیرا که در خطب زمان خود بود و گفت هر چه شنیدیم  
 فراموش نشود روایت داد از انس بن مالک و از حسن بصری و سمید بن السبیب معاذ بن عمرو  
 بن الجحوم و التجمیم و عاصم بن انصاری حاضر شده حقیقه را و پدر او می بد و می عمر بن الجحوم روایت کرد  
 از وی ابن عباس و وفات یافت و در زمان عثمان بن عفان رضی الله عنه معویة بنصره میم و دفع عن و کسر  
 و او شده در بن عمرو و التجمیم و سکون فو قایه و او را محمد و و اخوه و بر او وی سنان بن عذرا می برد و از این  
 بد و عذرا نام مادر ایشان است و نام پدر ایشان الحارث بن رفاعة انصاری و معویة و قاتل ابو جهم  
 لیسن است و در زبده با عتبان بر او و مشس معاذ و معویة بعد از آن قتال کرد و کشته شد و معاذ باقی ماند و مشاهده  
 دیگر را و یافت امی مات و الله و ایشان را بر او دیگر است که نام او خوف است او نیز بر کشته شد



شد مالک بن ربهعه فتح داد ابو اسید بن عمر و فتح سبن و سکون (باب ذکر الیمن و ابویس القرنی)  
 تخمیناً و حسی فتح و کسر گفته اند الا نصاری ابو اسید کسبت مالک بن ربهعه است و مشهور است بر کسبت  
 حاضر شد بر داد احد و او سایر مشاهیر را داشت که ده است از وی انس بن مالک و ابوسلمه بن عبد  
 الله حسن مات نه سمن بن قناد و هفت سال بعد از ذهاب بصر من و وی آخر کسی است که مرد اند بر پنجاه  
 مصطلح با کسر سمن و سکون سمن مملعه و فتح نام غیر مملعه و ده آخرهای مملعه بن اثاثه بنضم همراه و دو شامه مملعه  
 بن عباد بن فتح عی و نشد بر مملعه بن ابی طالب بن عبد مناف حاضر شده بر داد احد و او مشاهیر دیگر را  
 و دوست که گفت عایشه صدیقه را در قصبه آنک آید گفت و نازبان زده و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 در آنها یکم نازبان زد ایشان را مسات منه اربع و ثلاثین و هو این صفت و خمه عین میرا در پنجم سمن و تحقیق  
 رای اولی بن الربیع بر وزن و صد خریف الانصاری از بنی عمرو بن عوف حاضر شده بر داد وی  
 یکی از ان سه کس است که خلف کرده اند از غزو بنی نضله مشهور تر عن ایشان کسب بن مالک است  
 دیگر امثال بن امیه و نوبه که بر ایشان حق جز دجل و فرد فرستاد و در آن خزان را او باین سبب نامیده شد  
 سوره نوبه معن فتح سمن بن علی فتح عی و کسر دال مملعه و نشد بر تخمیناً الانصاری حلیف بنی عمرو  
 بن عوف از عن جهت گفته می شود و الانصاری حاضر شده بر داد مشاهیری را که بعد از دوست و حاضر شده  
 حلیف را بر ادوی داد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میان او و میان زید بن الخطاب برادر حمزه بن  
 الخطاب و شهید شده بر داد و در نازبان و خلافت محمد بن رضی الله عنهم مقلد او بن عمرو و الکملی با کسر  
 کات و سکون بن حلیف بنی زهره داد و او مقلد او بن الاسود بنز کوید و اما کندی به جهت آنکه پدر او  
 حمزه و حلیف کندی به جهت کندی کوید و طایف شد وی اسود بن عبد بنو ث لهری و از ان جهت  
 زهری گفته و او ابن الاسود بنز از عن جهت گفته و بعضی گوید از ان جهت که در حجر وی بود و نیز زوج مادرش  
 و بعضی گوید بلکه غلام اوید که مبنی ساخت او را ابن عبد البر گفت که قول اول صحیح تر است قدیم الاسلام  
 بود و بعضی گوید ساد حس اسلام بود و بعد او و در اهل حجاز راست نواز و فضیلهای نجبا و کنایه زیاده از  
 اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رواست کرده است از وی علی بن ابی طالب و طارق بن  
 شهاب و عزایشان و قات یافت بر خرف که بوضی است بر سه میل از مدینه و بر داشته شد بسوی  
 مدینه و دفن کرده شد بر بیع منه ثلث و ثلاثین و هو این ستین و ناز که از وی مروی عثمان بن عفان رضی  
 الله عنه هلال بن امیه الانصاری یکی از ان سه کس که خلف کرده اند از بنو ک و نوبه که در نازی تعالی  
 بر ایشان و قات کرد زن خود را پس همان که حاضر شده بر داد وایت کرد از و جابر بن عبد الله و عبد الله بن  
 عباس رضی الله عنهم اجمعین ۱۶۰ باب ذکر الیمن و الشام و ذکر ابویس القرنی من فضیحین یا دوی  
 که در جانب یمن گفته است یعنی دیان و یانی به تخفیف یا مشوب یمن و بعضی بنشدید یا بنز گفته اند و مشام یا دوی

باب ذکر الیمن و الشام و ذکر ابویس القرنی

که در جانب چپ اوست و ششم جانب چپ را گویند ( باب ذکر الیمن و اویس القرینی )  
 چنانکه ایمن جانب راست و ششم بمرز دلی بمرز دوا آمده است و قرن بیع ثالث و در از بلاد وین  
 است اما قرن که میثاق اهل نجد است به سکون و است و خطا کرده است و هر ی در نزدیک وی  
 و نسبت و پس قرن بوی زیرا که اویس منسوب بقرن بن و دمان بن ناجیه بن مراد که یکی از اجداد  
 اوست کذا اقال صاحب القاموس **الفصل الاول** **عن حمز بن الخطاب رضی الله عنه** ان  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ان رجلا یا تیکم من الیمن یقال له اویس و انما  
 از امیرالمؤمنین عمر که آنحضرت گفت که مردی می آید شما را از جانب یمن گفته می شود او را اویس  
 بن الیمن غیر ام له نمی گذارد آن مرد در یمن چیزی را نمی گوید که مراد است قلد کمان به بیاض به نخ  
 پیچیده یمنی بر سرش و پس قلد عا الله فاذ به پس دعا کرد خدا را پس دور کرد آنرا الاموضع  
 الدینار و الدره مگر مقداره دیناری یا درهمی شک داد وی است و در روایتی آمده است که این نیز بدعی  
 او بود که گفت خداوند بگذازد در جسد من چیزی از آن که یاد کنم بآن تمت را فمن لقید منکم فلیستغفر لکم  
 پس کسی که پیش آمد او را از شما پس باید که طلب آمرزش کند مرثی را یعنی باید که در خواست آن  
 کس طلب آمرزش وی برای آن کس و فی ذلک قال و در روایتی این چنین آمده است که گفت  
 عمر صحت رسول الله شنیدیم پس مرثی را اصبلی الله علیه و آله و سلم یقولی گفت ان خیر التابعین رجل  
 یقال له اویس بدین معنی بهترین تابعین مردی است که گفته می شود مراد او اویس و له والد له  
 او را اویس است و کان به بیاض و بود وی بر می فرو و فلیستغفر لکم پس امر کند و در خواست  
 از وی که استغفار کند مرثی را و او معلم و دین حدیث طلب دعاست از اهل جز و صلاح اگر چه  
 طالب افضل باشد بعضی گفته اند که آنحضرت این را از جهت خوش کردن دل اویس فرمود و دفع تو هم کسی  
 که تو هم کند که دی خلف کرد از صحبت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که دی این را از جهت خاطر  
 مادر و یگونی کردن بوی کرد و نیز از این حدیث معلوم می گردد که اویس بهترین تابعین است و در نتیجه  
 متقی ظاهر و فضلی عظیم است مراد از امام احمد بن حنبل روح مقبول است که افضل تابعین سید بن  
 المسیب است و این باعتبار شرفت علوم و احکام شرایع است و این منافات ندارد بترت و فضیلت  
 اویس را باعتبار کثرت ثواب عند الله و او قاهوس گفته که اویس بن عامر از سادات تابعین است  
 و شاید که لفظ حدیث نیز محمولست بر آن بدان که اخبار و آثار و دستان اویس نزد و هم الله خد آمده  
 است که سیوطی در جمع الجوامع ذکر کرده است تا نیز از ترجمه کردیم اگر چه مفقود بتولید کرد و زیرا که  
 نزد ذکر ادلیای حدیثی آمده است گفت سیوطی روایت کرد اسیر بن جابر گفت بود عمر بن الخطاب  
 رضی الله عنه که چون می در آمد او را الله اذ اهل یمن می پرسید ایشان را که آباد شما را اویس بن عامر مردی

هست تا وقتی که اویس میان ایشان رسید گفت آیا تو اویس بن عامر (باب ذکر الیمن و اویس القرظی)  
 نمی گفت آری من اویس بن عامرم گفت از قبیله مرادی پسر از قرن گفت آری هم چنین است گفت آیا  
 بود تو بر ص پس به شوی از آن گم موضع دهم گفت نعم گفت آیا مراد ابد است گفت نعم گفت خمر شنبه ام از  
 و شنبه خمر که گفت می آید شاه اویس بن عامر باید و اهل من از مراد پسر از قرن بود بوی بر من پس شنبه از آن  
 گم موضع دهم مراد ابد است که او یکی می کند یان اگر سو گند خود بر خدا است می کرد ابد خدا و  
 اگر تو حاجی طلب استغفار کرد از بوی بکن پس استغفار کن برای من ای اویس گفت مثل من یا  
 امیر المؤمنین استغفار کند ترا گفت البته استغفار کن برای من پس استغفار کرد اویس برای  
 عمر رضی الله عنه پس گفت خمر با و پس کجای خواهی که بروی گفت می خواهم که بگویم فردم گفت آیا چیزی  
 بخوایسم برای تو بر عامل کوفه گفت اگر در پس ماندگان از مردم باشم محبوبتر است نزد من پس سال  
 آید فردی از ابراهیم من هیچ آمد و ملاقات کرد بعد رضی الله عنه و خمر از حال اویس پرسید که چه  
 حال دارد گفت گنداشتم و در آنکه سبزه جامه قایل التماس پس عمر حدیث آنحضرت را بروی خواند پس آن  
 مرد بر اویس آمد و طلب استغفار کرد از وی اویس پرسید تو استغفار کن برای من که از سفر صالحی آئی باز گفت  
 آنرا استغفار کن برای من و حدیث آنحضرت را بروی خواند پس استغفار کرد اویس برای وی پس شناختند مردم او را  
 و در یافتند حقیقت حال او را پس از آنجا بدر رفت و دایت کرد این را این سعد در طبقات و ابی حنیفه در دیلمی  
 و ابی نعیم در حلیه و بیهقی در دلائل و در ذابنی دیگر هم از اسیرین جابر آورده که گفت محدثی بود بگو فک  
 حدیث می کرد ماه و چون فارغ می شد از حدیث متروک می شد مردم و جماعتی بر جای خودی بودند و در میان  
 این جماعه فردی بود که تکلم می کرد بگامی که هیچ کس را نشنیدم که بآن کلام تکلم می کرد پس می آمد م  
 نزد وی پس کم کردم و روزی او را پس گفتم پیادان خودی شناسید شما آن مرد را که می نشست  
 بنام سخنجان می کرد چنین و چنین پس گفت مردی از قوم آری می شناسم او را آن اویس قرنی  
 است که تم می شناسی منزل او را گفت می شناسم پس و قمر بادی و زدم در جزیره او را پس به آمد  
 از جزیره گفتم یا اخی چه باز داشت ترا از ما گفت برهنگی و بوند اصحاب می که سفر می می کرد بادی و می رنجانده  
 او را گفتم بگیر این چادر را و پوشش گفت کل این را زیرا که ایشان چون برینند این جامه را بر تن من ایذا  
 می کند مرا پس به باله کردم من تا آنکه پوشید آن را پس بیرون آمد بر ایشان پس گفتند که اگر فریب  
 داده است از این جامه باز کرده است آن را گفت دیدی که چه گویند پس گفتم من چه می خواهم شما  
 از پس مرد و بر ایذا می کنید او را آدمی گاهی برهنه است و گاهی جامه پوشش پس کمرقم ایشان را از زبان  
 خود کمرقی سخت پس بقضای الهی اهل کوفه از عمر آمد پس آمد میان ایشان مردی از آنها که مسخر می  
 می کرد از با و پس گفت عمر آبا اینجا از اهل قرن کسی است پس آوردند آن مرد را که مسخر می

می کرد با دین خواند عمر رضی الله عنه حدیث پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم<sup>۱</sup> (باب ذکر الهمین و اویس القرنی)  
 که در شان اویس شنیده بود و گفت شنیده ام که وی قدیم کرده است بر شما بگوید آن مرد گفت  
 نیست این چنین کسی در میان ما نمی شناسیم ما در آن وقت عمر بنی نهدی هست چنین و چنین یعنی  
 خوار و خراب گفت در میان ما مردی هست او بس نام که منجری می گویند مایوسی گفت عمر و اباب او را  
 و نمی دانم ترا که در می یابی او را بس اقبال کرد آن مرد را دینس نام که ده آند مردی پیش از آنکه  
 بر اهل و عیالی خود و بآید بس گفت او را او بس این عادت تو با من از کجا هست گفت از امیر المومنین  
 عمر تر بیست ترا شنیدم که در می نو چنین و چنین می گفت بر بخش مرا ای او بس آنچه تو کرده ام از منجری  
 دل او را استغفار کن مرا گفت می کنم بشرطی که کوئی با کسی که آنچه شنیده ای از عمر بس استغفار کرد مرا گفت  
 اسیر که راوی این خراسانیت بعد از من فاش شده امر او بس در کوفه و ایت کرد این را این سعد و طبقات و ابو نعیم  
 در طایفه و بسقی در دلائل و این عساکر و ده پنج دوره و دینی دیگر از بحی بن سید از سعید بن ابی یوسف و الخطیب  
 آمد که گفت گفت مرا پیغمبر خدا و ذی با عمر گفتیم لیک و سجد یک یا رسول الله پس نیکان بردم که گریه کردی  
 می فرستد مرا آنحضرت گفت یا عمر در امت من مردی باشد که او را اویس قرنی گویند میرسد او را با نیمی در حصه  
 پس دعای کند خدا او بس و در میکند آنرا خدا آنکه لحد در بهاوی چون می بیند آنرا یاد می کند خدا ای را خرد جان پس  
 چون ملاقات کنی تو او را بخوان او را از من سلام و امر کن او را که دعا کند ترا از هر آنکه می گویم است بر پروردگار  
 خود و بزرگست زده ای اگر سو کند خود و بر خدا را است گوئی که داغ او را خدا اشفاق است می کند می بانه بیم  
 و منظر را عمر رضی الله عنه نمی گوید پس خطاب کردم او را در حیات پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس  
 قدرت یافتیم بروی و طلب کردم در جلافت ابو بکر پس قدرت یافتیم بروی و طلب کردیم او را  
 در امارت خویش می جست و فیکار آنکه از بلاد می آمدند می گفتیم آیا هست از مراد آیا هست از قرن دوم و جهان  
 شاکسی که نام او او بس باشد گفت مردی از قوم قرن دی این علم من است یا امیر المومنین می پرسی تو از  
 مردی است بای و خوار و بی نیست وی کسی که مثل تو از وی پرسد گفتیم می بیم ترا در پیشان وی از  
 هلاک شوندگان پس بودم من در این منجی ناگاه نموده شد شمری بکنه بالانی بروی مردی است بکنه جام  
 پس افتاد و دل من که او بس پس بکنه ای بکنه خدا توئی او بس قرنی گفت اتهم کشتم پیغمبر  
 خدا سلام می خواند بر تو گفت علی رسول الله اسلام و عیال یا امیر المومنین گفت امر می کند ترا آنحضرت  
 که دعا کنی مرا به از آن ملاقات می کردم او را هر سال یعنی در حج پس می گفتیم من احوال و امیر او خود را بوی  
 می گفت وی من رواه ابو القاسم عبد العزیز بن جعفر الخزقی فی قوائده و الخطیب و ابن حاکم  
 فی تاریخ و در دینی دیگر از حسن بصری آمده که چون اهل قرن در موسم حج آمدند بر سید امیر  
 المومنین عمر بایشان که آیا در میان شما مردی هست که نام او او بس است گفت مردی از میان

پیمان ایشان چندی خواست تا با امیرالمومنین از دوی دوی مرعی است (باب ذکر الیقین و اویس القرنی)  
 که در خرابیهای باشد و در مردم نمی در آید گفت از من بوی سلام و شانی و بگوئی تا ملاقات کند مرا پس  
 رسانید آن مرد و سالت عمر اویسی پس قدم آورد و اویس بر عمر و گفت اویس توئی گفت نعم با امیر  
 المومنین گفت تو سپیدی بود که دعا کردی خدا داد و در کمره آنرا از تو باز دعا کردی تا باقی مانده بقیه از آن  
 و تو گفت نعم ترا که خردا دیا امیرالمومنین بدان گفت خردا در او منبر خدا اصلی الله علیه و آله و سلم و امر کرد  
 مرا که سوال کنم ترا تا دعا کنی برای من پس دعا کرد اویس مر عمر داد و گفت حاجت من تو با امیر  
 المومنین این است که یوشی حال مرا بر من و اذن دوی تا بر کمر و دم و بروم از اینجا پس همیشه بود اویس  
 پنهان از مردم ناکشته شده و زنها و دند و شهید شده و داد این عطا کرد از سید بن الحسب آورد و که خدا کرد  
 عمر بن الخطاب بر منبر بنی گفت یا اهل قرن من بر خاسته چنان این قوم و گفتند ما یم با امیرالمومنین  
 چندی فرمائی گفت آباد قرن کسی است که نام او اویس است پس گفت پیری از میان ایشان  
 نیست در میان ما کسی که نام او اویس باشد که دیوانه که در میانها و دیگهای باشد کسی را با دوی الفت  
 و نه او را با کسی صحبت پس گفت عمر امون دای خواهم چون بقرن روید او را بچوید و سلام مرا برسانید  
 و بگوید که پیغمبر خدا اصلی الله علیه و آله و سلم بشا و است داده است مرا بتو و امر کرد و است مرا  
 که بخوانم بر تو سلام آنحضرت و اویس چون رسیدند آن قوم بقرن بچستند او را و یافتند در ریگستانی  
 افتاده پس رسانیدند او را سلام و رسول خدا اصلی الله علیه و آله و سلم پس گفت شربت داد  
 مرا امیرالمومنین و مشهور گردانید نام مرا الاسلام علی رسول الله صلی الله علیه و سلم و علی آله و دوی  
 نهاد و با دوی ایشان و حیران و یافته نشد از دوی اثری تا آنکه باز آمد و ابام علی رضی الله عنه پس  
 قتال کرد پیش دوی پس شهید شد در جنگ صفین و او این عطا کرد و صدقه بن معاویه آورد و  
 که بود عمر بن الخطاب رضی الله عنه بر سب و خدا اهل کوفه را دقتی که قدم می آوردند بر دوی آبا  
 می شناسید شما اویس بن عامر قرنی دای گفتند نمی شناسیم داد پس مردی بود که ملازمت  
 می کرد مسجد را در کوفه و بیرون نمی آمد از آن داد و این هم بود که ابدای کرد او را پس آمد این هم دوی  
 در کسانی که آمدند از اهل کوفه گفت این عم اویس امیرالمومنین نیست اویس کسی که باین مرتبه برسد که  
 پیرسی و شناسی تو او را دوی آدمی است کمترین آدمیان دوی این هم من است پس گفت عمر دای  
 تو ملاک ندی تو دوی پس خواند عمر حدیث آنحضرت را که شنید و بدو نشان دوی و گفت چون  
 برمی آنخا سلام من بوی دسانی پس مشهور شد امر او پس پس کم شدند و رفت و او را ابو یعلی  
 و این مثل و این عطا کرد و در دینی از ابن عباس آمده رضی الله عنه که گفت و نگار که عمر که می برسد  
 از احوال اویس قرنی و سال تا آنکه گفت در سوهم حج ای اهل بمن هر که از شما از قبیله مراد است بستاند

نبود پس با سبب انداختن آنرا که از مراد بود و ششصد دیگر ان پیش گفت عجل آیت (باب ذکر الیمن و اویس القرنی)  
 میان شما و اویس است پس گفت مردی یا امیرالمومنین نمی شناسی ما را و او را ولیکن یک نفر بود  
 زاده من است که او را اویس او پس می گوید و منی شصت نفر خوانده است از آنکه مثل تو پرسید  
 از مثل و منی گفت عمر و منی در حرم است گفت نعم و منی در آنکه خرقه است می براهند شتران قوم را از آنجا گفته اند  
 که کسی داند که است شتری چراغان پس نوازشند عمر و علی رضی الله عنهما بر او حمار پس و دان شدند تا آمدند  
 در آنکس و آنرا گاو دیدند و بر آنکه استیاده است و بخاری کند و دوخته است نذر خود را بر جبهه و گاو خود پس چون  
 دیدند او را عمر و علی گفتند اگر باشد آنکه می گویم یا اویس این شخص است پس چون شنیدند حبل  
 ایشان را بسیار کرد و این نیاز را بر گشت از نیاز پس سلام دادند ایشان بر روی پس و سلام  
 کرد و منی بر ایشان در گفت علیکم السلام و رحمه الله و گفتند چیست یا مأمور گفت که ترا خدا ای تقای گفت  
 عجل الله کفایت علی رضی الله عنی الله عجله میباید انیم که هر که در آسمان و زمین است الله الله است سوگند می دهیم  
 ترا بر و در دگر گفته در و در و گاو را این حرم چیست یا مأمور که با خود ترا به ان نام کرده گفت چمنی خواهد نام من  
 اویس پس من مراد است گفته بر من کن بهاری چپ خود را پس من به آنکه کرد و دیدند که در وی الله است  
 سفید نه ردایم پس شد تا فقه علی و عمر که یوسه دهند آن لجه را بستر گنبد که در منزل خدا اصلی الله عجله و  
 آنکه و سلام امر کرده است ما را که سلام خوانیم بر تو و سوال کنیم ترا که دعا کنی ما را گفت دعای من در شرق و مغرب  
 و غرب آن شامل است الله مسلمانان را امر و وزنی ایشان را که گفت دعا کن ما را بخصوص پس دعا کرد  
 ایشان را و مر مومنین و مومنین را پس گفت عمر رضی الله عنه بدستم ترا بخیر از رزق خود و از علای  
 خود گفت اویس هر دو جامه این نوازد و هر دو نعل من بپا دزد و دویان چاه در هم است چون تمام شود  
 اینها بکرم و گفت هر که اهل کرد و رحمه الله اهل می کند ما را و کسی که اهل کند ما را اهل میکند سال را بعد از ان سپرد  
 قوم را و ایشان را و او بدر رفت از آنجا و دید نشد بعد از ان و راه این عساکر فی قاریحه و الله اعلم  
 و عجله عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال اتاكم اهل الیمن گفت آنحضرت  
 در وقتی که آمد ابو موسی اشعری و قوم وی آمدند شما اهل الیمن هم ارقی افئدة ایشان بیگ تر  
 است فوادی ایشان و الیمن قلوبا و نرم تر است قلوب ایشان افئدة جمع فوادیهم فوادیهم و بواو  
 لغت غریب است از شو و این معنی تخرق و قلوب جمع قلب از قنات به معنی از حالی بحالی کشتن و فوادی و قلب را  
 اکثر اهل سنت بیک معنی گفته اند و تکریر آن در حدیث برای ما کیده است و این حدیث در فصل ثانی از  
 وفات النبی گفته است آن جامعین ارقی افئدة مذکور است و الیمن قلوبا نیست ازین جائز آنجا و بهر  
 دو ظاهر می شود و بعضی گفته اند فوادی و ذی است که چون بر قین باشد در و و فوادی که  
 فی ذی و بر سه بدل و دل چون نرم بود و آید در و روی وی رفت ضد غلظت است و پس ضد

صلابت مثلاً شیشه و یاقوت است و نرم نیست و دل چون مژگان (باب ذکر الیمین و اقرین القرینی)  
 بگوید از آیات دین و وحی گرفته می شود از این غایت و چون میانه بود و صفت گرد می شود برزخ و لکن و طبی  
 گفته احتمال دارد که مراد برزخ بود و در فهم یاقوت قبول می باشد الا یحسان یحسان یعنی است و الحکمة یمانیة  
 و علم و حکمت نیز یمنی است یا نیمه تخفیف است و تشدید آن نیز حکایت کرده شده است نسبت  
 بکردار ایمان و حکمت و ایمین بحکمت که آن در ایشان و در آن وقت و در مقام اهل مشرق و اهل  
 رات و یلالت و یکر است که در فصل ثالث در باب وفات النبی صلی الله علیه و آله و سلم ذکر کرده شده  
 است و چون ابو موسی اشعری با قوم خود بنا زدست آنحضرت از خلق عالم جدایت بجا برسد و از حکم و امر او  
 آن استقامت نمود بیان کرد آن حضرت آن را ایشان چنانکه در باب بد الخلق گذشت و ظهور  
 و وصول آن بود است و در شیخ ابوالحسن اشعری که رئیس اهل سنت و جماعت است و از اولاد ابو موسی  
 اشعری است پیدا شده رحمة الله علیه و القدر و الخیلاء فی اصحاب الایم و یاریدن و سبایش نفس  
 کردن و بگریه و در خداوندان شمران است و خیال بعضی خا و یحجمه و قبح تخمین دهد که ناشی می گردد از  
 تخیل انسان فیهیات را در نفس خود و اسپان را که خیل گویند هم بدین اعتبار است که در سواد می آن  
 و بدین خیال می افتد و بگری در نفس خود می یابد و السکیمه و الوقار فی اهل الغنم و آدمی و آهنگی  
 و گرانباری در خداوندان گویند ان است متفق علیه به آنکه حدیث ولایت می کند که مخالفت حیوانات  
 تأثیری کند در نفس آدمی و سرایت می کند از آنها که صفات و بیئات که مناسب طبایع ایشان است  
 پس چنانچه خلق و خوی وی مناسب چیزی است که می چراند آن را چون در طبیعت ابل قنات و  
 و غنم است و در غنم نرمی و آرام تجاوز و سرایت می کند این صفات با اهل آن  
 کذا قالوا و بعضی گفته اند که چون اصحاب غنم قریب به عمرانات می باشند و اختلاط با اهل آن دارند  
 زیرا که غنم صبر نمی کند از آب و تخیل نمی کند سر را از طبایع ایشان نرمی و بکونی است و این خوی  
 است باقیاد و عدم خراج از طاعت امام و انا اصحاب اهل و در بودن ایشان از عمرانات بودند در صحرا  
 و دشت و بیابان و قلت اختلاط ایشان بخلق باعث می شود بر دشمنی و طینان و سرکشی و خراج از طاعت  
 و انقیاد این چنین گفته اند شرح در شرح این حدیث و گفته من و یخافون فین ظاهر آنست که چون مال و مال در  
 اهل بسیار است بعضی می گرد و بغلظت بخلاف غنم که چند آن مالیتی ندارد و لفظ اصحاب در مالک ظاهر  
 است از رعاء فانهم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم راس الکفر و نحو المشرق  
 سر کفر و معظم آن سوی مشرق است یعنی ظاهر می گردد از جانب مشرق کفر و فتنها چنانکه و حال و یا جوح  
 و زکات سیوطی از ناجی قتل کرده که گفت مراد به مشرق فارس است یا اهل آن و یخافون فین حجاز را  
 گویند و اصل معنی دمی زمین است مخالفت خود و بعضی گفته اند که این اشارت است با بایسنس چنانکه آمده

است که طووع می کند آفتاب بیهان دو ترن شیلان و القحور و الخیلاء (باب ذکر الیمن و اویس القرمی)  
 فی اهل الخیل و ناز و بکبر در خداوندان اسپان است هرگاه در خداوند شتران شد و خداوندان اسپان  
 بطریق ادبی و بیشتر و غنی تر از آن خواهد بود و القادری اهل الویر و فخر و خیلا در آواز بلند گفته کاغذ  
 که خداوندان خیمها از ششم شتراند یعنی سران یوادی و محرانشینان چنانکه عادت عربست و بر بلخ داد و با  
 ششم شتر داد و بناد شد بدو ال میهنه سخت آواز دانی القاموس ندید و دفع صوت با سخنی صوت یا صوت  
 و گویند و در آن و صیگر و در مشارق گفته شد و بخاج و صوت و روایت درین حرف به نشد بدو ال  
 اولی است نزد اهل حدیث و جمود اهل لغت و معرفت هم چنین گفته اصعبی و گفته آن جماعه که بلند نگند  
 آوازهای خود را در دهشتها و مواشی و اموال خود از شتران و گاو و اسبان و سخن و و تحقیق این  
 لفظ در شرح بیشتر ازین است و السکینه فی اهل القنم و آواز و نرمی و در خداوندان گوسفندان است  
 متفق علیه ۳۰ و عن ابی معمود الانصاری عن العنبری صلی الله علیه و آله و سلم قال من هبنا  
 جاءت البقن گفت آن حضرت از من جا آمد است فتنها و باعث شود و شتر و دین و ابتلا و امتحان مردم  
 و در آن فحو المشرق و حالی که اشارت کند است آنحضرت به پنهان بسوی مشرق و الجفاء و غلط  
 القلوب را در درشتی خوبی و سخی دل و فی القنادین اهل الویر عند اصول اذ ناب الایل  
 و البقر و بلند آواز از آن خیر نشینان و نهجهای و میهای شتران و گاو و کی و دوز و نیال ایشان برای  
 جرایدن و شدگان از من قی ربيعة و مضر و دین و و قید که اسپان و اموال ایشان بسیار است متفق  
 علیه ۳۰ و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم غلط القلوب و الجفاء  
 فی المشرق گفت آنحضرت سخی دل یا در درشتی خوبی و در مشرق است از دست بودن و می نخل کز زلف  
 و الا و ان فی اهل الحجاز و ایمان در اهل حجاز است که عمارت است از که و مدینه و طایفه و مضایقه  
 آن و چیز و احیای از آن گویند گویا حجاز است میان نهد و نهام و بنام زمینی است بلند و آن مخصوص است  
 بمادون حجاز آنچه متصل است بر او و ضد خود که آنرا نهام گویند کذا فی القاموس و رواه مسلم ۳۰ و عن  
 ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اللهم بارک لنا فی شامنا خداوند ابرکت  
 و فرزندی ده ما را در شام ما اللهم بارک لنا فی یمننا خداوند ابرکت ده ما را در یمن ما تخصیص شام و یمن  
 به جهت آنست که موله او است صلی الله علیه و آله و سلم و آن ازین است و مدینه مسکن و مدینه  
 او است و آن از شام است قالوا گنند یا رسول الله و فی نجد قال یعنی که اللهم بارک لنا فی نجدنا  
 خداوند ابرکت ده ما را در نجد ما قال گننت اللهم بارک لنا فی شامنا اللهم بارک لنا فی یمننا قالوا یا  
 رسول الله و فی نجدنا ظنه قال فی الشام یعنی که اللهم بارک لنا فی شامنا و یمننا و نجدنا و یمننا  
 سر هینا الی الازل و لغت آنجا یعنی در نزد بزرگوارانست و فتنهاست و اهل یطلع قرون الشیطان و بارش



و بعد از آن که فرزند شریفان یعنی خرم او و جوان او و پسران این (باب ذکر الیهن و اولیسن القرنی)  
در کتاب المصنوعه در اوقات صیو آنگذشته است و رواه البخاری و الفصل الثانی عن ابن  
عن زید بن ثابت ابن ابی نعیم صلی الله علیه و آله و سلم نظر قبل الیهن و روایت می کند ابنس از  
زید بن ثابت که آنحضرت نظر کرد بجانب من فقال یس دعا کر داهل من را و گفست اللهم اقبل  
بقاؤهم خداوند لا تقبل کن بدل های ایشان یعنی بسوی ما یعنی بگردان دهای ایشان را بسوی ما  
بایدند نزد و چون اهل مدینه در تنگ حال و ضیق میشت بودند و اهل من جماعه کثیر بودند و آمدن ایشان  
میشت تنگتری نمود و بعد که در هر کت در رزق و اسباب آن و فرمود و بارک لنا فی ما عنا و مدد برکت  
و بارک لنا فی ما عنا و مدد برکت و بارک لنا فی ما عنا و مدد برکت و بارک لنا فی ما عنا و مدد برکت  
و عن زید بن ثابت قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انما یس دعا کر داهل من را و گفست  
و آله و سلم طوبی للشام خوشی باد بر این شام را قلنا لا ی ذلک گفتیم ما از چه چیز است این دعا کردن  
بر اهل شام را و چه است سبب امتیاز ایشان باین فضیلت و در بعضی نسخ مصابح لابی نسی و در نسخ  
مشکات شنی نیست پس ای به ترین است قال لان ملائکه الرحمن یا سطة اجنتها علیها گفت زیرا که  
فرشتهای خدا می میران قراخ کنند و اندک از وی خود را بر ایشان کنایست از قبول رحمت و رامت الهی  
نیامی و تقدیس بر اهل شام و مانا که مراد اهل اند که می باشند شام یا تمام ساکنان زمین اند و الله اعلم و مراد  
یا جنه ملائکه عیانت ذقوی بلکه اند و قیاس توان کرد آنرا بر یازدهای پرندگان زیرا که پرند و را جریده و چهار  
باز و نمی باشد چه جای ششم صد بازو که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در شب منبراج جبرئیل را  
دید و با کلمات اثبات اجتهاد بلکه باید کرد و از بیان کیفیت آن باز است و الله اعلم و رواه احمد و الترمذی  
و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ستخرج نار من تحت خضر موت  
ز دیکب است که بر آید آتشی از جانب خضر موت لفتح حایر و سکون خیا و معجزه و فتح را و میم و بضم  
میم برزی گویند نام بلده است از من مشهور و اثنی عشر موت شک را و میم و بضم و درین روایت لفظ  
خونیت نعشر الناس می برانگیزد این آتش و میراند و گرد می کند مردم را قلنا گفتیم ما یار رسول الله  
فما قام فابسن چه می فرمائی ما را اینکم داد و نب میرون آمدن آن آتش و کجا و میم و بلی که بر میم قال  
علیکم بالشام گفت آنحضرت بر شما باد که بروید شام یا من باید از آن و گفته اند که احتیالی دارد که مرده  
حقیقت ناز باشد چنانکه ظاهر لفظ است و احتیال دارد که مراد گفته باشد که تغییر کرده است از وی نیار وید  
تغییر گذشته در امارات ساعت ذکر ناهمی که میراند مردم را بر بخش ایشان که مراد بدین شام است  
و آن ظاهر در آنست که میراند ایشان را بشام می اختیار ایشان و امن حدیث و لالت و در بر اهر  
کردن ایشان اختیار بر جانب شام پس ظاهر در آنست که مراد گفته باشد که حادث کرد و پیش از قیام

سعادت که تغییر کرده شده است از آن بنا داده اعلم و واد (باب ذکر الیوم و اریس القرنی)  
 بالتقری می و عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
 يقول انما ستكون هجرة بعد هجرة گفت عبد الله بن عمرو در شب دیدم آنحضرت را که می گفت بدوستی که  
 نفسه این است که می باشد هجرتی دیگر بعد از هجرت که در اول اسلام بود یعنی باشد هجرت بشام بعد از هجرت  
 که بود بدین و بعضی گفته که فرمود که بعد از هجرت است و این معنی ظاهر از آنست از لفظ حدیث و سیاق آن  
 و این در آن اوقات است که بسیار شود فتنها و عیال و مستوی شود کفر و بر بلا و کفر شود حامیان دین و قایم بامر خدا  
 اسلام و باقی ماند بلا دشمنیه مکرر و مخفوظ و نگاهبانی کنند آن را عساکر اسلامیه علی باب و ما صرحی تا آنکه  
 قتال کند و حال را پس باز که خواهد بود و دین خود را مهاجرت کند بدین بلا و بعد از آن تفصیل فرمود این  
 بحمل را بقول خود فشیار الناس الى مهاجر ابراهیم پس نگاه ترین مردم مهاجرت می کنند موسی  
 هجرت گاه ابراهیم که شام است مهاجر بنصر بزم و فتح جبر موضع مهاجرت و فی ذل و ایة و در و ابی باین  
 عبارت آمده که فشیار اهل الارض الزمهم مهاجر ابراهیم پس نگاه ترین اهل زمین لازم داشت گیرند ترین  
 ایشان است جای هجرت ابراهیم را و ببقی فی الارض شرار اهلها باقی ماند و در زمین بدترین اهل  
 زمین تلفظهم ارضو هم می اندازد و بیرون می آید ایشان را از زمین اهل ایشان یعنی ننگ می دارد و از  
 وجود ایشان دیگر می برد و بیرون ایشان را از آن تقدیر هم نفس الله باید و کرده می دارد و ایشان را  
 ذات خدا یعنی و در می دارد از میان رحمت و محل که است تخشروهم النار مع القرادة و الجنار و  
 می داند و کرده می آید ایشان را آتش فتنه که آن تیغ کرده می زشت ایشان است یا آنشی که  
 در آن وقت پیدا می آید یا زنها و کفار با حقیقت و صورت آنهاست با معنی بودن ایشان خلق با خلق  
 و انصاف بصنات ایشان است یا مراد مردم زشت خوی و کرده اند که مانند قرده و خنازیرند قبیلت معهم  
 اذا نالوا شب می کند آن آتش با ایشان وقتی که شب کند و تقیل معهم اذا قالوا قیلولی کند با ایشان  
 وقتی که می کند قیلولی که نیز و زختم یعنی شب و روز ملازم و مت و صاحب حال ایشان است آن آتش  
 نهو بالله من ذلك و واد ا بود او و و و عن ابن حوالة التی حارمه و تخفیف و او صحابی است  
 اسمی نزول کرد و اوایت کرده اند از وی جماعه مات بالنام سه ثمانین و قیل خمس و ثمانین  
 که انی جامع الاصول و در کاشت گفته که صحابی است روایت کرده سه حدیث را قال قال رسول الله  
 صلى الله عليه وآله وسلم سیمین الامران تکتونوا جنودا مجندة گفت آنحضرت نزدیک است که  
 بگردگار و بار دین باینکه باشد شما لشکری مختصات مجتمع مجند و بضم بزم و فتح جبر و شد بدین معنیه جنود  
 بالشام لشکری در شام و جنود باليمن لشکری دیگر در یمن و جنود بالعراق و لشکری دیگر  
 بعراق فقال ابن حوالة خیرلی اختیار کن برای من یا رسول الله که با کدام یکی از این لشکرها باشم

ان ادركت ذلك اكر دريايم آن وقت را فقال عليك بالشام (باب ذكر اليمن واويس القرني)  
 پس گفت آنحضرت لازم كيرتوشم را فانها خيرة الله من ارضه زیرا كه شام بر كزیده خداست  
 از زمین خدا و خیرا بکسر خا و فتح یا و گاهی ساکن نیز کرده می شود يَسْتَقِي اليها خير قد من عباده  
 برآمی كزیند و فراهم می آرد بسوی آن زمین خدای تعالی بر كزیده گان و از بندگان خود فاما ان ابيتم  
 پس اگر ایامی كیند و امتناع می آید از آنجا اختیار کرده و برگزیده است خدای تعالی برای شما كه آن  
 قصد كردن شام است فطليكم بيمنكم پس بر شما باد كه برديد بيمين خود و اخلاص بيمين بياشتان از  
 جهت آنكه محاسب حرب اند و بيمين ایشان است كذا اقلوا و اين كجای است كه در ميان دافع  
 شده ميان قول وی و يك يا الشام و ميان قول حوی و اسقوا من غدركم و آب دهد خود را و در آب  
 خود را از نذر نادر و دشمنای خود و غذای بيمين معجز جا بگنج جمع كرده و دوی آب دریا كه اين معنی مخصوص شام  
 است يعني بايد كه آب دهد هر يكی از غذای خود كه مخصوص است بوی و مرا حمت و معارضت كند يا غير  
 خصوصا آينائي كه بر سر حد های اسلام نشسته اند تا نگردد سب نزاع و اختلاف و پنج فن كذا اقلوا فان الله  
 عز وجل قول لي يا الشام و اهله زیرا كه خدای و كين شده است برای من شام يعني بر فضل  
 و كرم خود گرفته است كاد مراد در محافت شام و حفظ اهل آن از شر كفر و استيلاي ایشان بر اين و بار  
 و واه احمد و ابوداود الغصل الثالث عن شريح بن عبيد بن حمير عن شريح بن عبيد بن حمير  
 و فتح يانبي ثمة است از كبار شيوخ حمص و مقربان ایشان است قال ذكر اهل الشام عند علي  
 و رضي الله عنه گفت شريح ذكر كرد و شدند اهل شام نزد امير المؤمنين علي مراد اهل شام اينجا فاما ان علي  
 اند ما و دهر كه با او در شام بودند كه شوي ماك شام بود از زمان عمر تا آخر و قيل العفوم و گفته شد يعني  
 لغت كن ايشان را امير المؤمنين چنانكه در زمان طابئين يكه يكه دالمت می كردند قال لا گفت علي لغت  
 نميكنم اهل شام را اني سمعت رسول الله بد رسي من مشند ام بنعمره ارا صلى الله عليه وآله وسلم يقول  
 ميگفت الابد ال و يكونون يا الشام ابدال ميباشند بشام يعني چون لغت كنم ايشان را كه ابدال انجا ميباشند  
 پس بباد استاويل كرد و لغت ابدال و اهل اهل لغت می گريد كه اين دفع است از علي رضي الله عنه  
 لكن اهل شام را ببالا نعل از برای دفع مشاغبه و مجاد كه و از اينجا لازم نمی آيد جز از لغت غير ابدال از اهل  
 شام چنانكه سبنا و بنهم ميرسد و چگونه باشد و حال آنكه روايت كرده شده است از امير المؤمنين علي رضي الله  
 عنه كه فرمود ايشان برادران مانند كزني كرده بر ما آورده اند كه يكباري يكي از اهل اشكر فاما ان  
 گرفته آورده و دشمنی گفت و اعجاب من ميدانم كه دوی نيكو مسلمانان بود علي رضي الله عنه فرمود چه می كوي كه  
 هنوز مسلمان است و جز آن از آثار و اخبار كه دلالت می كند بر اسلام ایشان بعد از ان بين ابدال  
 می فرمايد و هم از بعون رجلا و ابدال چهل مردند كلمات رجلا ابدال الله مكانه رجلا هر كه ببرد و

مردمی می آرد خدای تعالی دو بدل اول مردی دیگر را یسقی بهم الغیث. (فیاب ذکر الیمن و اویس القوری)  
 آب داده می شود بود ایشان و برکت ایشان باران یعنی باران برکت ایشان می بارد و یغفر بهم علی الاعدا  
 و داد ستانده می شود و اتمام کشیده می شود و یاری ایشان بر دشمنان و یصرف عن ادلی الشام بهم العذاب  
 و بر گردانیده می شود و از اهل شام برکت ایشان عذاب و تخصیص یا اهل شام به رحمت قریب و  
 جوار و مریدان تباط ایشان خواهد بود و الا برکت و حضرت ایشان عالم را شامل است خصوصاً کسی که  
 استنصار و استعانت کند از ایشان و وجود ابدال درین حدیث و در احادیث دیگر نیز از علی رضی الله  
 عنه آمده است و شیخ ابن حجر بعد از ذکر این احادیث حدیثی دیگر از ابن عمر رضی الله عنهما از رسول خدا صلی  
 الله علیه و آله وسلم آورده است که فرمود خیار است یا نصیب مردند و ابدال چهل اند پس نه آن  
 یا نصیب نقصان می پذیرند و کم میشوند و نه این چهل هرگاه که ببردند ابدال می کنند خدای تعالی یکی را اند یا نصیب بجای  
 ادب پس گفته صحابه یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم دلالت کن باراد بیان کن عمل های ایشان را که به  
 عمل می کنند که باین مرتبه میرسند فرمود ایشان عفو می کنند از کسی که ظلم کند ایشان را و یکی می گوید که کسی که بدی  
 کند بایشان و سواست فخرای گفته از آنچه داده است خدای تعالی ایشان را و نصیب حق این دو کتاب خداست  
 که فرمود و الکافیین الغیظ و العافین عن الناس و الله شعب العصفین ۳۶ و عن رجل من الصحابة  
 رواه ثبت از مردی از صحابه که نام وی مباحث نام داشته است و جمالت نام را وی در صحاح زمان بنی ابدال  
 زیرا که ایشان همه مد و کند آن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال روایت است که آن حضرت  
 گفت ستقتح الشام نزدیک است که فتح کرده شود و بلاد شام را فاذا بعیر قوم الدشازل فیها فلیکم  
 بهلا ینة یقال لهما دمشق پس چون تخیر گردانده شود و کند استه شود و گاه با خیار شما منزه دجای بودن  
 و اودان بلاد پس بر شما بلد که اغتیار کنید و نزدل کنید شهری که گفته می شود مرا بزراد مشق بکمر دال و فتح  
 محیم بر قول اکثر و افصح که پای تخت شام است فانیها معقل المسلمین من الملاحم پس به رستی  
 مدینه دمشق های بنای مسلمانان است از جنگها که پناه می آید بدان وی در آیند در آن و معتقل بفتح عیم و سکون  
 عین و کسرات از عقل یعنی حصین و پناه و ملاجم جمع محم به معنی حرب و دستاطها و دمشق بلد و جامع شام  
 است و دستاط بنیم فادکون سین به معنی بلد و جامع که جمع کند مردم را و ابد اندر ر اینترت ط نام می گوید  
 و دستاط به معنی خیمه نیز می آید منها ارض یقال لها الموطاة از زمین شام زمینی است که گفته میشود  
 مراد و اغوطه بضم غین مجتمه و سکون و اوله و همیه شهرستان و طیبی گفته غوطه نام استانها و آنها که کرد دمشق  
 اند و بعضی گفته اند غوطه شهری است نزدیک دمشق و اوها احد را بیت کرد و این دو حدیث را احمد  
 ۳۶ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اختلاف بالمدینه  
 و المملکة بالشام یعنی گفته اند که این اشارت است خلافت علی و مملکت معاویه چنانکه در حدیث دیگر آمده

آمد و خلافت بعد از من می سال است بعد از آن می گرد و ملک کردند و اما (باب ثواب هذه الامة)  
 مایکی که در حدیث دیگر در صفات آنحضرت واقع شده که سوره ادبیه و منها جرا و دینه و ملک او شام است  
 فراز بد آن نبوت و حین است به آن در شام اغلب و اکثر بود و الا ملک و دین او تمامه افاق است و  
 بعضی گفته اند که مراد بقول دی الملک باشام آنست که جماد و قنال آنجا است زیرا که منقطع نمی گردد جماد  
 در بلاد شام و این ترغیب است به مسافرت شام از برای دریافت فضل جماد و رباط و الله اعلم  
 ۳۰۰ و عن عمرو بن رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رأیت عموداً  
 من نور عرج من تحت راسی کنت عمر کنت آنحضرت دیدم من ستونی را از نور که بیرون آمد از زیر  
 سر من مطعاً بالابر آید مانند صبح سطوع بالابر آمدن کرد و بوی صبح حتی استقر بالشام تا آنکه قرار گرفت  
 شام دلالت می کند بر نبات دین و تمکین و استتار و غلبه او شام و ازین قبیل بود و خروج نور از شکم و از  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزد ولادت و روشن شدن خانه های شام بدان روایه وارد است که در  
 این مورد حدیث را المیهی فی دلائل النبوة و عن ابی الدرداء ان رسول الله صلی الله علیه  
 و آله وسلم قال ان فسطاط المسلمين يوم الموقعة الفوفرة رایت است از ابو الدرداء که آنحضرت  
 گفت که محل اجتماع مسلمانان در جنگ فوفرة است مراد حرب و جال است الی جانب مدینه یقال لهما  
 دمشق که در جانب شامی است و فوفرة نیز می شود و آنرا دمشق من غیر مدینه این الشام صفت و مشق  
 آنست که از بهترین شهرهای شام است و فوفرة نیز می باشد آنست نزدیک بآن چنانکه گذشت و در  
 حدیث ابن مسعود و مشق را گفت و فوفرة چون قریب به دمشق است و از مصافات و توابع  
 آنست خلافتی در میان این دو حدیث نباشد و رواه ابوداؤد و عن عبد الرحمن  
 بن سلیمان نا بیهی است از ابن عباس کوفه مدنی الاصل بنی هاشم است و بعضی گفته اند لاباس بود و می اند  
 و اولاد خلفه بن خلیل است این سلیمان بن عبد الله بن جعفر و اولاد او را فوفرة این العنیل نامند و گفته  
 اند که عمر اصد و شصت سال بود و وی فوفرة است شمل ابن سعد و انس بن مالک را و وفات او  
 در صده و هفتاد و دو و کل اقبل قال سیاقی ملک من ملوک العجم گفت عبد الرحمن بن سلیمان نزدیک  
 است که بیاید بادشاهی از بادشاهان عجم فیظهر علی المذاین کلهای پس غالبی کرد و بر همه شهره و کلا  
 دمشق که دمشق بیان کرد و در شام حاکم که آن بادشاه کیست و رواه ابوداؤد و تنبییه بدانکه احاطه است  
 در فضل شام و بیت المقدس و خنجره و عسقلان و قرقرین و اندلس و دمشق و جز آن آمده و مدنه نان حکم  
 کرده اند اکثر بران بضع و وضع و الله اعلم کذا فی صفیر السعادة ۱۲ باب ثواب هذه الامة فصل  
 این امت مرمومه و کثرت ثواب نسبت بامم دیگر خارج از حد حصر و ضبط بیان است و بس است در اثبات  
 آن قول دی سبحانه کنتم غیر امة اخرجت للمعاش و قول دی نانی و کذا لک جعلناکم امة وسطاً لتکونوا

مردی می آرد خدای تعالی در دله تل او مردی دیگر را یسقی بهم الغيث (باب ذکر الیمن و او یس القرنی)  
آب داده می شود و وجود ایشان و برکت ایشان بآنان یعنی بآنان برکت ایشان می بارد و یقصر بهم علی الاعداء  
و داد ستانده می شود و اتمام کشیده می شود و یاری ایشان بر دشمنان و یصرف عن ادلی الشام بهم العذاب  
و بر گردانیده می شود و از اهل شام میرکت ایشان عذاب و تخصیص با اهل شام به دست قریب و  
چو او مرید ارتباط ایشان خواهد بود و الا برکت و حضرت ایشان عالم را شامل است خصوصاً کسی که  
استغفار و استغاثت کند از ایشان و او را ابدال درین حدیث و در احادیث دیگر نیز از علی رضی الله  
عنه آمده است و شیخ این خبر را از ذکر این احادیث حدیثی دیگر از ابن عمر رضی الله عنهما از رسول خدا صلی  
الله علیه و آله وسلم آورده است که فرمود خیار است با نصد مردند و ابدال چهل اند پس نه آن  
با نصد نفران می پذیرند و کم میشوند و این چهل هرگاه که میرد بدل ابدال می کند خدای تعالی یکی را از با نصد بجای  
او پس گفته صحابه بار رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم دلالت کن ما را در بیان کن عمل های ایشان را که به  
عمل می کنند که باین مرتبه میرسد فرمود ایشان عفو می کنند از کسی که ظلم کند ایشان را و یکی می کند به کسی که بد می  
کند بایشان و سواست فخرای کنند از آنچه داده است خدای تعالی ایشان را و نصد بق این دو کتاب خداست  
که فرمود و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس و الله شعب المعصنین ۲۶ و عن رجل من الصحابة  
و را بست از مردی از صحابه که نام وی معلوم نشده است و جهالت نام را وی در صحابه زمان نبی بود  
زیرا که ایشان همه را و کند آن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال و را بست است که آن حضرت  
گفت متفتح الشام نزدیک است که فتح کرده شود بلا دشمنی و فاذ اخیر فم الحازل فیها فلیکم  
بما ینت یقال لهاد مشق پس چون تخیر گردانیده شوید و کند استه شود و گاه با خیار شما منزها می بودن  
و اودان بلا دشمن بر شما بود که اختیار کنید و نزل کنید به شهری که گفته می شود در آنرا و مشق بکسر و ال دفع  
حیم بر قول اکثر و دفع که پای تخت شام است فانهما معقل المسلمین من الملاحم پس به رستی  
مدینه دمشق های بنای مسلمانان است از جنگها که پناه می آورند بدان می در آیند در آن و معقل فتح حیم و سکون  
عی و کسرات از عقیل بخینی حصین و پناه و ملاجم جمع بخیم به معنی حرب و فسطاطها و دمشق بلد جامع شام  
است و فسطاط بخیم فاکون سین به معنی بلد جامع که جمع کند مردم را و اهل امر را بغیر فسطاط نام میرکند  
و فسطاط به معنی خیمه نیز می آید منها ارض یقال لها الموطاة از زمین شام زمینی است که گفته میشود  
مرا و را غوطه بضم غین بخیمه و سکون و او دوطه و مهاد شهر نان و طیبی گفته غوطه نام سنانها و آبها که کرد و مشق  
اند و بعضی گفته اند غوطه شهری است نزدیک دمشق و اوها حاصل را بیت کرد و این دو حدیث را احمد  
۳۰ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اختلاف بالمدینه  
و الحاکم بالشام یعنی گفته اند که این اشعار است بخلافت علی و ما کسب ما در چنانکه در حدیث دیگر آمده

آمد و خلافت بعد از من می رسد است بعد ازان می گرد و ملک گردد و اما ( باب ثواب هله : الامة )  
بایی که در حدیث دیگر در جنات آنحضرت واقع شده که بگوید او بجهنم و مهاجر او بدین د ملک او شام است  
مراد بدین ان بیوت و دین است چنان در شام اغلب و اکثر بود و الامة دین او تمامه افاق است و  
بعضی گفته اند که مراد بقول دین الامة با شام آنست که جماد و قنار آنجا است زیرا که مستطیع نمی گردد جماد  
در بلاد شام و این ترغیب است به مسافرت شام از برای دریافت فضل جماد و رباط دانه اعلم  
۳۰ و عن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رأیت عمودا  
من نور عرج من تحت راسی گفت عمر گفت آنحضرت دیدم من ستونی را از نور که بیرون آمد از زیر  
پیر من مطاعا بالامر آید مانند صبح سطوع بالا بر آید که در دوی صبح حتی استقر بالشام تا آنکه قرار گرفت  
بشام دلالت می کند بر ثبات دین و تمکین و استقامت و غلبه او بشام و ازین قبیل بود و خروج نور از شکم و از  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزد ولایت او روشن شدن خانه های شام بدان روایات روایت کرد  
این مرد حدیث را المیهی فی دلائل النبوة ۴۰ و عن ابی الدرداء ان رسول الله صلی الله علیه  
و آله وسلم قال ان فسطاط المسلمين يوم المصیمة لفوطه روایت است از ابوالدرداء که آنحضرت  
گفت که محل اجتماع مسلمانان در روز جنگ فوطه است مراد حرب و جال است التي جانبها یذکر یقال لها  
دمشق که در جانب شامی است که گفته می شود آنرا دمشق من جمیل مد این المشام صفت و دمشق  
آنست که از بهترین شهرهای شام است و فوطه نیز جالی است نزد یاسان چنانکه گذشت و در  
حدیث سابق بسطاط و دمشق را گفت و فوطه چون قریب به دمشق است و از مصافات و توابع  
او است خلائی و در بیان این دو حدیث باشد روایه ابوداؤد ۴۰ و عن عبد الرحمن  
بن سلیمان نا بای است از تابعین که فوطه مدنی الاصل صدوق است که در بعضی گفته اند لایا مس بدوی اند  
و از او جعفر بن حمیل است این سلیمان بن عبد الله بن جعفر و او از او را فوطه ابن العنیل نامند و گفته  
اند که عمر او صد و شصت سال بود و وی فوطه است شمل بن سعید را و انس بن مالک را و وفات او  
در صد و هفتاد و دو کذا اقیل و قال سیاقی ملک من ملوک العجم گفت عبد الرحمن بن سلیمان نزد یاسان  
است که باید باد می از بادشان نجم فیظهر علی الامة این کلمات پس غالب می گردد و در همه شهره آید  
دمشق که دمشق بیان کرد و دشمنان خان که آن بادشا که است روایه ابوداؤد ۴۰ تنبیه به آنکه احاطت  
در فضل شام و بیت المقدس و صخره و عسقلان و قزوین و اندلس و دمشق و جز آن آمده و مدعیان حکم  
کرده اند اکثر بران بصفه و وضع و اید اعلم کذا فی حفر السعاده ۱۲ باب ثواب هله : الامة فصل  
این است مرقوم و کثرت ثواب نسبت بام دیگر خارج از حد حصر و جمل بیان است و بس است در اثبات  
آن قول دین سجد کنتم خیر امة اخر جت للمعاص و قول دین سجد و کذا لکم جعلناکم امة و مطا لتکونوا

شهداء علی الناس و آنکه ایشان است بخوانند صلی الله علیه (باب ثواب دله الامه)

و آنکه در نام النبیین و سید المرسلین و افضل الرسلین است که تمام انبیاء و رسل آرد و کرده اند که گاهی استانی بود و آنچه ثابت است بر این است و از افضل و کمال و پیدا شدند در وی از اولیاد عامه و ثبات است بر ایشان از کمالات و کمالات از آنچه بود در امر سابقه اللهم اجعلنا من امته و ارض قضا سقیمه و توفها علی دینه و ملت به حجتک یا ارحم الراحمین ۳۳

الفصل الاول عن ابن جبر و رضی الله عنهما من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال انما اجليکم فی اجل من علام من الامم ما بین صلوٰۃ العصر الی مغرب الشمس گفت نیست مدت شما نیست مدت عمر کسانی که گذشته اند از امت ما که مقتدا از ما می که میان نماز دیگر تا فرود شدن آفتاب اجل مدتی که تعیین کرده شد است برای جزئی و این جمله مدت عمر است و گاهی اطلاق کرده می شود بر موت بار آورده مجز و اخروی می فرماید مدت عمر شما در جنب مجموع اعمار امم سابقه مقتدا مدتی است از نماز عصر تا مغرب و در جنب اول نماز عصر و با وجود این ثواب شما بیشتر از ایشان است بعد از ان بیان کرد آنحضرت نسبت میان این امت و میان یهود و نصاری بقول خود و انما مثلکم و مثل الیهود و النصارى کرجل استعمل مما لا ینبغی قصه و حال شما و قصه و حال یهود و نصاری که ماند مردی که در عمل روز آرد و کار

فرمود عالمان و کارکنان و فرمود و انرا فقال من یعمل لی من نصف النهار علی قیراط قیراط پس گفت آن مرد کیست که کار کند برای من تا نیمه روز بر قیراط قیراط یعنی هر یکی را قیراطی باشد قیراط نیم و آنک و آنک سه سن و در هم فعملت الیهود الی نصف النهار علی قیراط قیراط پس عمل کرد و یهود و عمر و از بر ثواب قلیل پس مشابه اند بآن فرمود و ان که کار کرد و تا نیمه روز بر یک یک قیراط ثم قال من یشمل لی من نصف النهار الی صلوٰۃ العصر علی قیراط قیراط پس گفت آن مرد کیست که عمل کند مرا از نیمه روز تا نماز عصر بر یک یک قیراط فعملت النصارى من نصف النهار الی صلوٰۃ العصر علی قیراط قیراط پس کار کرد و نصاری و مدت عمر خود مشابه آن فرمود و آن که کار کرد و تا نصف نماز تا نماز عصر بر یک یک قیراط ثم قال من یعمل لی من صلوٰۃ العصر الی مغرب الشمس علی قیراطین قیراطین پس گفت آن مرد کیست که عمل کند مرا از نماز عصر تا فرود شدن آفتاب بر دو و دو قیراط الا فانتم المذنبین یعملون من صلوٰۃ العصر الی مغرب الشمس و انما و آگاه باشید پس شما که مشابه اید بآنکانی که کار کردند از نماز دیگر تا غروب آفتاب بر دو و دو قیراط الا لکم الاجر من تین آگاه باشید که مرثداست و دوبار یعنی در وجه بفضل الهی یکبار به صدیق پیغمبر خود و بار دیگر به صدیق انبیای سابقه ففضلت الیهود و النصارى پس در خشم آمدند یهود و نصاری فقالوا نحن اکثر عملا و اقل عطاء پس گفتند که بایستیم از روی عمل و کمتریم از روی عطا سبب این چیست و چرا هم چنین باشد قال الله تعالی فهل ظلمتکم من حقکم شیئا



صفت خدای تعالی بس آفاقم کردم شمارادکم از حق شایسته (باب ثواب هله الامه)  
 و از آنچه قرار داده بودم شماراد کرده بودم بشا قالوا الا گنیز بود و نصاری غلام نکردی از حق ما جزئی  
 و اما چرا این تفاوت و تفریق کردی قال الله تعالی فانه فضلی اعطیه من شئت گفت خدای تعالی پس  
 بد رستی این تضعیف اجر و مرید آن فرزندی کرم من است می دهم هر که را میخواهم و من قاعل نخواهم  
 هر چه میخواهم می کنم و بیان سبب نکرد که این سبب مرید اخلاص ایشان یا بهجت جاه و مرتبه  
 پیغمبر است نزد من تا بطای گفت و گویا شد و راه سخن مطلق بسته کرد و بواسطه التوفیق رواه البخاری  
 و ازین حدیث معلوم می شود که فضل میان وقت ظهر و عصر بیشتر است از فرق میان عصر و مغرب و این موبد  
 مذاهب تنفی است نه چنانکه ایما و دیگری گویند که وقت عصر بتای ربع چهار است چنانکه در باب مواقیب الصلوة  
 گذشت فدر ۲۰۰ و عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال من اشد امتی لی حببا  
 روایت است از ابی هریره که آنحضرت فرمود که از سخت ترین و غیب ترین امت من و در محبت داشتن  
 خرافا من یکو تون بعدی مردمان اند که می باشند و پیدا می شوند پس از من یودا حلهم لور آنی با هله  
 و ماله و دست سید ادیبی از ایشان و آرزوی برد که کاشکی میدید مرا با اهل خود و مال خود و یمنه اهل و  
 عیال و ملل و منال خود و راهم فدای ساخت و نظر بر جمال جهان آرای من می انداخت در خواب یا در  
 بیداری بد آنکه ظاهر این حدیث و بعضی احادیث دیگر که درین باب بیاید دلالت دارد بر آنکه تواند که بعد از  
 صحابه رضوان الله علیهم اجمعین کسی بیاید که مساوی باشد ایشان داد و فصل یا فضل باشد از ایشان  
 و ابی عبد البر که از مشایخ عظامی حدیث است باین جانب رفته و تمسک باین احادیث نموده است  
 و شیخ ابن حجر یکی در صواعق محرقة آنرا آورده و یا آنکه اجماع دارند بر آنکه صحابه افضل امت اند و حمل کرده  
 اند این احادیث را بر اثبات جنتی از خیرت و لیکن فضل کلی که عمارت است از اکثریت ثواب  
 ثابت است مر صحابه را ولیکن گفته اند مراد بصحابی اینجا به معنی اخص است که صحبت او طویل باشد و اخذ  
 علم از آنحضرت بسیار کرده و در غزوات با وی حاضر شده و اما به معنی اعم یعنی آنکه نظر بر جمال شریف  
 انداخته و اگر چه در تمام عمر با او باشد محل نظر و توقفت و تردد است و سناه مذکور و تردد است و در جای  
 خود و در شرح ترجمه باب فضایل صحابه است دنی بآن کرده شد و الله اعلم و حق آنست که فضل صحبت  
 آنکه چریک نظر باشد مخصوص است بصحابه و هیچ کس را در آن شرکتی نیست و اما فضایل دیگر علمی و  
 عملی مجال سخن و در آن واسع است و اولی آنست که مطلق حکم کرده شود که الصحابة افضل الامه و رواه محام  
 ۳۰ و عن معاوية قال سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم یقول لا یزال من امتی امة فایمة  
 یا مراه روایت است از معاویه که گفت شنیدم آنحضرت را می گفت همیشه باشد از امت من کردی که بر پاست  
 با مرطه او تقویت و ترویج دین و شریعت لایضو هم من خدایم زبان نمی کند ایشان را کسی که نزد او دیاری

هذه اشارة اولي من خالصهم وانه كسب كماله في الدنيا واولادهم واولادهم  
 ايشان رو دحقى ياتى امر الله بانك ما يابد امره ايضاً قياست وهم على ذلك وانشان بر همان كار خود باشند از  
 قيام بامر خدا تا يدين و بعضى مراد بدين كرده اصحاب حديث داشته اند كه ترويج سنت و تجديد دين مى نمايند و اكثر برآمد  
 كه مراد خداوند كه بجهاد با كفار تقويت و تائيد دين مى كند و در آخر زمان. پس حدثي اسلام مرابطت  
 دارند و در بعضى روايات آمده كه وهم بالشام ايشان در شام اند و در بعضى آمده حقي تقائل آخرهم  
 المسيح الدجال و اين روايات ناظر در ادوار و خرافات و ظاهريات حديث در عموم است و الله اعلم  
 متفق عليه و ذكر و ذكر كرده شد حديث انس كه در اول ادبيات كه ان من عباد الله و ولات بر  
 فصل و كرامت اين است دارد في كتاب المقاصص \* الفصل الثاني \* عن انس قال قال رسول  
 الله صلى الله عليه وآله وسلم مثل امي مثل الهطير قصه و حال اميت من مشابه قصه و حال ياد ان است  
 لا يلدني اوله خير ام اخوه و يافيه نبي شود كه نخست بار ان بهتر و نافع تر است يا حسين ياد انكه مدلول ظاهر  
 اين حديث شك و تردود و عدم جرم و قطع است تا نكه اول اميت بهتر و نافع تر است يا آخر آن و انجا كه بعضى  
 متفق و يست با نكه گمايه است از بودن همه اميت خير چنانكه مطر الله خير و نافع است پس مفهوم مى شود كه همه  
 بر ابر و در خيرت و انما فحيتت پس خير به مني اسم تفصيل بخاشه و دين پس سابقان صحبت داشته  
 با حضرت رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم و اتباع كرده اند و او را سايندند و دعوت او را و پيا و نهادند و او را  
 دين او را و تقويت كرده و حضرت دادند آنحضرت را صلي الله عليه وآله وسلم و اخوان نگاه داشته و تقويت  
 نمودند آن را و تمام كردند باي آن را و محكم كرده اند ارگان آن را و باند كرده اند مسا و آزاد و نياي كرده اند  
 او را و آن را و ظاهر كرده اند و آن را و اگر چنانچه بر مني اسم تفصيل نمايند مرد و مست آيد با نيكار تبه و وجود  
 خيرت و با نيكو اين حديث ناظر است تسدي يافضل وجود متعدد و مختلفه و متفرق و وجود آنست  
 كه فصل گاني ثابت است نرضايه را و اين سنافات ندارد و ثابت فضل با وجه جريه و ديگر ان را و مراد  
 داشته اند بفضل گاني اكثر ثواب را و الله و رواه الترمذي و قال هذا حديث حسن غريب  
 و كفته است ترمذي كه اين حديث مثل امي مثل الهطير حديث غريب است و گفته اند كه احمد بن زهير و ابوت  
 كرده است از حماد بن ياسر و ابن حبان و در صحيح خود از سلمان و شيخ گفته است كه حديث مثل امي مثل  
 الهطير حديث حسن است كه مراد از طرق است كه بدان بدرجه صحت مى رسد و الله اعلم \* الفصل  
 الثالث \* عن جعفر عن أبيه عن جده و رايست است از امام جعفر صادق كه روايت مى كند از پدر  
 و سي امام محمد باقر و پدرش از جد خود امام حسن شهبه پس حديث مقطوع يا مراد از جد امام جعفر امام  
 زين العابدين پس حديث مرسل است قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ايشروا  
 و ابشروا و اشد شويده و شاد شويده ليج امر از ايشاره مني شاد شدن و مرد و يافتن انما مثل امي مثل الهطير

لا یدری اوله خیر ام آخره شرح ابن معلوم شد او کمال یقین اطعم منها (تواب ثواب الله الامه)  
 فوج عامایا متدبای است که خود ابتدا شد از آن فوجی یک سال قدم اطعم منها فوج عامایا مستمر خوانند  
 شد از آن جماعه دیگر سالی دیگر لعل آخرها فوجان یکون اعرضها عرضا نزدیک است که آخر  
 حقیقه از روی فوج یعنی فوج آخر که از حد بقیه خود جدا باشد پهنتر حد بقیه با پهنتر افواج از روی بهائی و اعظمها  
 هم مقدار باشد بناک تر از روی سناکی یعنی عرض و عمق و فوج کثرت و نجوم ادست و اطول مکث زیرا که  
 عرض و عمق بعد از طول می باشد پس وجود اینها مستلزم آن است و احسنها حسنا و بگونگی از  
 روی بگونگی حقیقت نهلك الله انا اولها با خود بناک شود استی که من اول اویم و المهدی وسطها و باشد  
 مهدی میان او و المسيح آخرها و باشد عینی آخر او و لکن بین ذلک فیج اعوج و لکن در میان آن  
 جماعه باشد کج عوج کمر عین و فوج و از وجیه کجی در دین و در نیست و در رای و فوج یعنی فوج برادریا  
 بر دو آمده است لیسوا منی و لا انا منهم پسند آن فوج از من یعنی تابع من و برادر و دشمن من  
 و نه من از ایشانم یعنی راضی از ایشان و ناصر و یمن مرا ایشان را از راه رزین ۸۲۰ و عین عمر  
 و بن شعیب عن ابیه من جمله قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت گفت آنحضرت  
 و بر سه از صحابه ای الخلق اعجب الیکم ایما فاکه اسن خان شکست نزد شما از روی  
 ایمان یعنی ایمان که ام یکی از مخلوقات را آخر شد و قوی تر می دانند قالوا الله لا نکتة گفتند فرشتگان که  
 که ایمان ایشان را آخر شد و قوی تر می دانیم قال و ما لهم لا یؤمنون و هم عند ربهم گفت آنحضرت  
 و چیست ملائکه را آنچه کنند ایشان که ایمان بیارند و حال آنکه ایشان نزدیک بود و دگر خودند یعنی ایشان را  
 فاشی از ایمان که موجب شک و تردید کرد و موجب فکر و نظر کرد از حجابهای جسمانی و ظلماتی طبیعی  
 نیست که بسبب آن در بعد و حجاب افتد قالوا فالنبیون گفتند پس از ایشان پیغمبر اند که ایمان  
 ایشان کامل تر و قوی تر می دانیم و ازین جالازم نیاید فصل ملائکه بر آبیاری اگر غفلت در این جا بمعنی  
 کثرت ثواب است عند الله کما قالوا قال و ما لهم لا یؤمنون و الوحي یفزل علیهم گفت آنحضرت  
 و چیست مر پیغمبران را که ایمان بیارند و در شک و شبهه بیفتند و حال آنکه وحی از آسمان فرود می آید بر  
 ایشان و ملک روح الامین می آید بر ایشان و بی واسطه پیام از پروردگار تعالی و نقد سستی رسانند  
 و مشاهد ملکوت و صفا به اتواء آن می کنند و وحی در لنت پینام و در دل انگندن و سخن پوشید و هر چه  
 بدیگری فرستی و آواز در شرع پیام می که جبرئیل امین بیارند و پینام بران و یفزل بافظ معلوم و مجهول  
 بر در روایت است قالوا فتنن گفتند صحابه پس ما که اصحاب تویم قوی تر است ایمان ما و یقین نرم  
 قال و ما لکم لا تؤمنون باهد و انا بین اظهر کم گفت آن حضرت و چیست و چه مانع است شما را که  
 ایمان بیارید و یقین نهید با حکام و اوامر و نواهی او و حال آنکه من در میان شما و می کنید شما را و او

د آثار و جرائد و اخبار و ادبی بیفتد آریات و استخراج و مطالعاتی کینده از

باب ثواب هذه الأمة

جمال باکال من انوار حق و صبر است می کند و نهاده صحت و حیا است من اسرار حقیقت و پیدای کز دوازده  
تصرف و ادب دین و ظاهر و باطن و کلمات و کلمات قال گفت و ادبی فقال رسول الله صلی الله علیه و آله

عليه وآله وسلم. پس گفتم آن حضرت ان اعجب الخلق الي ايماننا بالقوم يَكُونُ فَوْقَ مَنْ يَعْلَمُ بِهِ  
بِرَدِّ سُنِّيَّةِ شَكَّتْ تَرَمِنْ وَخُشْرَمِنْ خَلْقِ نَزْدَمِنْ اَزْوَادِي اِيْمَانِ بِرَأْسِهِ قَوْمِي اِنَّهُ كَيْدِ اَمِي مُؤَمِّدِي اَكْبَدُ مَسْن  
اَزْ مِنْ يَحْدُونِ صَحِيفًا فِيهَا كِتَابُ يَوْمُ مَعْنُونِ يَمَافِيهَا مِي يَابِئْ مَا مَهَادُ اَكْ دَرُوِي نَوْشْتَه اِنْ اَحْكَامِ اَدِينِ  
اِيْمَانِ مِي اَبَدِي پَرِي كِه دَر اَنْ صَحِيفَه سَتِ يَحِي غَايَا شَهِيْدِي اَخْبَارِ اَدَامِي مَشَاهِدِ وَبَيَانِ اَبَوَارِ وَبَيَانِ  
مَرَادِ اَسْتِ بَقُولِ دِي سَبْحَانَهُ يَوْمُ مَعْنُونِ بِاَلْغَيْبِ بِبَعْضِي وَجُوْ نَفْسِ بَرِ اَنْ وَابْنِ اَسْتِ مَرَادِ بَقُولِ اَمِيْنِ  
مَسْجِدِ دُكْتُ بَرِي سَتِي بُو دَامَرِ مَجْدِ شَانِ دِي صَلَی اَللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پِي اَدَامَا اِيْدِ اَحْرَكْسِي رَا كِه دِيْدِ بُو  
اَدَامَا اِسْ كِه اَكِه اِيْمَانِ بِيَاوَرِ دِي بِيَاوَرِ اَشَانِ كَسِي كِه اِيْمَانِ آدِ دِي غَيْبِ نَادِيْدِ اَكْ كَرِ چَرَا اِيْمَانِ  
بِيَزَا اَبُو اَزْوَادِ اَبَا حَبِيْبِ اَنْبِيَا وَدَالِيْلِ وَشَوَاهِدِ صَدَقِ آنحضرت بَارِعِ اَسْتِ اَدَامَا وَجُوْ دَر اَنْ وَنَا اَزْ دِيْدِ بَسِي فَرْقِ

بود تا پیش از ۳۰۹ و عن عبد الرحمن بن العلاء الحضرمي لفتح جامعهم وكون ضاد مجزئ وبراو نسبت  
بخشرموت که بامره مشهور است از من از ما بعین است قال حدثتني عن مع الغني صلي الله عليه وآله  
وسلم يقول انه سيكون في آخر هذه الامة گفت حدیث کرد مرا کسی که متبذره آنحضرت را که می گفت  
بدین بیان این است که نزدیک است که باشد درین امت قوم ایچم مثل اجزا و ایچم که وی که  
باشم مرا ایشان را بنده اجزا اول ایشان که صحابه اند پیامبر و ن بالحق و ف امری کنند بمشروع که بشناخته  
شده است وجود آن و درین و یفهمون عن المعكرو و بازی و بارند مردم را از نامشروع که وجود و نا آشنایی  
و انکاید کرده شد و است و یقالتون اهل الحقن و قال می کنند خداوند این عقیده را در اوصاء و است کرده  
این حدیث را البیهقی فی دلائل النبوة و عن ابی امامة ان رسول الله صلی الله علیه و

آله وسلم قال طوبى من رآنى گفت آنحضرت خوشی باد مر کسی را که دید مرا و طوبی سبع مراتب  
لنن لم یر فی و خوشی باد هفت بار مر کسی را که ندید مرا و آن بی و ایمان آورد به من تعد سبع موبون  
است بعلوم شارع باب جهت بودن او و مدارک متعارف در میان و تاثیر رواه احمد و عین ابی  
محمود فی شرحهم و فتح حاشیه و سکون تخمین و کسر و او سکون تخمینه ثانی و زای در آرازا تا بعین و خیال  
عباد الله الصالحین است و نام او عبد الله است قال قلت لابی جمعة رجل من الصعابة گفت گفتم  
مرا بی جمیع و انهم خیم و میم که مروی بود از صحابه حد ثنا حد یثا سمعته من رسول الله و ایت کن و بار  
حدیثی را که شنیده از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال نعم احد ثلک حد یثا جید گفت آری  
روایت کنی ترا حدیثی سر و دینک که مود بکنند ترا در بشارت بخشید بخیریت و فضیلت آنگاه بنا مع رسول الله

طهرام چاشت خوردیم و بایستیم هر خطی از صلی الله علیه و آله و سلم و عتقا (باب ثواب هذه الامة)  
 و در باب ابو عبیدة و بن الجراح فقال بن کث ابو عبیدة انه برای اظهار کثرت نعمت الهی و امتنان اشخاص  
 حضرت و نالت بنای یا رسول الله احد خیر منی اما هیچ یکی بهتر است ازنا امتنا و جاهل نامعك اسلام  
 آوردیم ماه کارزار کردیم ما میزادیم انما قال نعم قوم یکوونون من بعدکم گفت آنحضرت آدمی بهترند از شما  
 قومی که باشند پس از شما یومنون الهی و لنم یرونی ایمان می آرند بمن و حال آنکه ندیده اند مزاد و او را احد  
 والد ارسی روایت کرد این حدیث را احمد و دارمی از ابن محبیر و در وین عن ابی عبیدة و من قوله  
 و در روایت کرده از ابن ابو عبیدة از قول رسول الله احد خیر منی اما هیچ یکی بهتر است ازنا امتنا و جاهل نامعك اسلام  
 ابن جهم از روایت نگارده ۶۰۰ و عن معاوية بن قرة یضربون و نبت به را تا بنی عالم یان نبت است و لاوت  
 انور من ان جلی و وفات از سنة ثلاث عشرة و مائة من ابیه از پدر خود که قره بن ابی سیر است پدر او صحابی  
 است قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذ اقمنا اهل الشام فلا خیر فیکم و فی کاتبانها  
 شوند اهل شام پس نیست یکی در شما ظاهر آنست که مراد آنست که اهل شام اگر چه فایم الله ما مرده اند و از آخر  
 زمان پس چون فاسد شوند ایشان و آن دور و وقت آنجا می قیامت خواهد بود و در وقت که بانی مائده است یکی  
 که گوید لا اله الا الله چنانکه وارد شده است که فایم نمی شود و قیامت که بر سر از مالکین و خیر بنامند  
 در شمار بر اهل بانی نمی ماند و در آن وقت هیچ یکی از اهل خیر و لا یزال طائفة من الحق منطوی لا یلیق  
 همیشه ماند طائفة از آنست من بادی و اذ شده و توفیق بخشد شد و از طایف حق بر حضرت دین و تمییز  
 احکام شریعت به حکم آن فیض و الله بنصرکم لا یضرهم من خذلهم زبان نمی کند ایشان کسی که فرد  
 که از دو بادی می دهد ایشان را که نصیر الهی و توفیق او بسیار و می باشد ایشان را حق تعالی  
 الساعية تا آنکه بر باری کرد و قیامت قال ابن المذنی هم اصحاب الحدیث گفت علی بن المذنی آن  
 طائفة اصحاب حدیث اند که خدمت و ملازمت این علم شریف می کنند و نشر احادیث بر روایت تعلیم  
 و تصانیف و ترویج دین و تقویم سنت می نمایند و او را الترمذی و قال هذا احدیث حسن صحیح ۶۰۰ و عن  
 ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ان الله تجاوز عن امتی الخطاء و الکفایان  
 گفت آنحضرت که خطای تعالی او را گذارد است از امت من خطا و نسیان را و ما استجر هوا علیه و  
 چیز دیگر که اگر او کرده باشد اند ایشان بران چیز و محموز و بران و الله و زاد ابن مناجاة و البیهقی ندانکه  
 خطا و صواب است حق الضراح خطا و ما را است تقیض صواب و مقصور و محمد و دهر و آمده خطیه  
 بعضی گناه یا آنچه ببیند باشد از گناه که انی التاموس و خطا کمتر خا و سکون طایر بعضی گناه است و بعضی گفته اند  
 خطا گویند و حق که بنمید کند و اخیار و حق که بنمید کند و نخطی کسی است که قصد صواب دارد و در خیر صواب اند  
 و خالی کسی که قصد کند بخیر می باشد که نمی باید که دومی گویند هر کسی که می خواهد چیز دیگر را نگاه دارد و بر آن چیز

اختیار و خطا کرد و این معنی مقابل حمد می آید چنانکه خواست که تیرا از و برنگازد (باب ثواب عمل و الامه)  
ناگاه بر آید می خورد و گشت ادا بخطای قصد مضاعفه داشت ناگاه آب و دحلن فرو رفت و مراد و حدیث این  
معنی است و نسیان ضد حفظ به معنی فراموشی و سهو نیز به معنی نسیان است سهو که در دگرایی یعنی نسیان  
که از وی و غافل شده از آن و در نیت دل ادبجای می گوید و مراد به تجاوز از خطا و نسیان آنست که اثم  
نیست و زوی و بر کار نمی شود و آن به عدم بواند و ملائمه بر آنکه در قتل خطا ثابت است ویت و کفایت  
و در افتاد و خطا واجب است قضا صوم و در نسیان که واجب نیست قضا بهجت آنکه از جانب صاحب  
حق است چنانکه در حدیث آمده است که تمام کن صوم خود را زیرا که بخور آید و نه نوشانده است ترا  
مگر خدا و نسیان و سهو نماز واجب می کرد و سجده و در امانت مال مردم سهو واجب می کرد و ضمان و بر  
اگر او نیز مرتب می شود احکام چنانکه در اگر او بر هلاک نفس یا مال و تفصیل آن در علم فقه است و  
با وجود آن اثم مرتفع است و مراد به تجاوز از این است ۸۵۸ و محسن یحیی بن محمد و سکون با و از ای بن حکیم  
عن ابیه بن جلد و بن یحیی بن معاویه بن حیدر فتح حاکم و سکون تخفیف و دال مهله تابعی تفسیری است  
روایت کرده است از وی و وی و این مبارک و عمر و خراج شان و تخریج که و بخاری و مسلم از  
وی و در صحیحین خود اما اصحاب سنن او بعد از وی روایت داده و با انجماء و وی اختلاف کونه است و  
امه اعلم الله مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بقول فی قوله تعالی روایت کرده است که  
وی بشند آنحضرت را که می گفت در تفسیر قول خدا ای نبی که فرموده است کنتم یتیم امه آخر جت  
اللفظ این بودید شما بهترین امتی که بیرون آورده شد برای مردم و مراد بابت تمام است انداز خواص  
و عوام که هر یکی را مرتبتی و فضیلتی بر اتم سابقه در حسن اعتقاد و ثبات قدم و ایمان و مزید محبت به پیغمبر  
خود و صلی الله علیه و آله و سلم و عدم ارتداد و خروج از ربه اسلام و عاقبت آن ثابت است و بعضی گفته اند  
که مخصوص بناماد شهید است و صالحین است و مراد خیریت تمام کامل مخصوصه است و بعضی گفته اند که مراد مهاجران  
اند و وجه تخصیص ظاهر نیست و حق آنست که عام است قال انتم تتیمون سبعین امه انتم عیرها و اکم منها  
علی الله گفت شما تمام می کنید و تمام است را که شما بهترین آنها و بزرگترین آنها و مراد بعد از سبعین تشریف  
است نه تدبیر و این عد و بدین معنی بسیاری آید و رواه الترمذی و ابن ماجه و الدارمی و قال الترمذی  
هذا حدیث حسن صحیح و شاید که اکثر ائم سابقه و مجتهد و مشایره آنها با جمیع اند باین حد و مراد با تمام ختم است  
یعنی چنانکه پیغمبر شما خاتم انبیاء و سید رسل است شما نیز خاتم ائم و اکرم و اتم ایشانند حم کتاب باین حدیث که ششم  
بختم و تمام و تسمیه و تکمیل است از حسن مختم است و حدیث ثانی که این الله تجاوز من امتی الخطاه و النسیان  
بیز مناسب است برای اعتقاد از آنچه واقع شده و باشد از خطا و سهو و نسیان و قال مؤلف الکتاب  
شکر الله سعیه و اتم علیه نعمه و وقع الفراغ من جمع الامه حدیث القبوله صلی الله علیه و آله و سلم

آخر يوم الجمعة من رمضان عند رؤية هلال شوال سنة سبع و ثمانين و سبعمائة بحمد الله وحسن توفيقه والحمد لله رب العالمين و الصلوة على رسوله محمد وآله واصحابه واتباعه جميعين

آغاز تصويد اين شرح كه مسمي است با شعبة اللمعات في شرح المشكوة در اواسط ايام تشریق سنة سبع و ثمانين و الف بود و انعام در شهر ربيع الآخر سنة الف و خمس و عشرين اتفاق افتاد و نه كه اين مدت تمام معروف و مستمول باین شرح بود شرح ديگر عربي كه مسمي است بلمعات التفتيح في شرح مشكلات المصباح كه مستعار و متعارف بود باین شرح در ناليف نیز انعام يافت و سبقت نمود و كتب و رسائل ديگر نیز وجود آمد و تخمينا بآيت اين زمان ملكه ترازان معروف باین بود باني يانعي و التوفيق من الله العلي الوافي و الا كره شرح عربي به حيث اشتمال بر مباحث علميه و تحقيقات فكريه امتياز و اختصا ص ديگر دارد و البك ان اين شرح فارسي در تفتيح و تهذيب اللفاظ و ضبط در بطن ممانی مد ارجح و فائق بر آن آمد و دلا حجت و ضخامت زايد بر آن افتاد عربي مقدمه ارشاد و هزار و فارسي صد و سی هزار ايت باشد و انعام هر دو در جلده و دهلي كه وطن اليف اين ضعيف است و در خاتمه قافيه كه جارب و بگشتي و چراغ افر و ذي آن حواله اين فقير است ابتدا و انتهای عمر و يك ميان و مقعد بود شده كاهنانت في مجلس واحد مقصود بيان شكر نعمت حق است بمن ضيف خيره و الله الحمد على التوفيق و استغفر الله على المتقصير و اننا الفقير المذنب عبد الحق بن سيف الدين الدهلوي و طفا و البشاري اصلا و التريكي نسبا و المحشي هذا و الصوفي مشربا و القادر ذي ارادة و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين

چون اين حديث در نسخ شرح مشكوه كه و ثبت تصحيح موجود بود نوشته يافت امد ادر اصل كتاب مطبوع نشد مگر بعد طبع آن تمام نسخ ديگر ملاحظه نموده و در بن حاطب يكرده شد

در صفحه ۱۲۸ سطر ۵۹ بعد لفظ متفق عليه و بين انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله و صام لا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ لَا يَأْمَنُ جَارَهُ بَرَأَئِقَهُ رواه مسلم گفت و بمنبر خدا داخل نمی شود بهشت را کسی كه از من نباشد برسانه ابدی نامی اودا

خاتمه

الحمد لله و المنة كه جلد رابع مشكوة شريف با شرح فارسي تهنيف مولانا شاه عبدالحمق محدث دهلوی رحمه الله عليه حسن تصحيح جناب مولوی حافظ احمد كبير صاحب و مولوی عبد الرحيم صاحب و مولوی سید قدرت الله صاحب متعلقان مدد رسد عربي كمپني انگريز بهادر واقع كاكته و مولوی محمد اعلم صاحب و مولوی مد بع الدين صاحب و با انعام و تصحيح فقير خيره خواه خلق الله محمد ان عبد الله ولد سيد بهادر علي عفا الله عنهم به مقام شهر جگره مستوفاه بصلح مومني و در مطبع اچري او آخر شهر جمادی الثاني سنة ۱۲۵۱ هجري بطبع رسيد

صحيحه	مطر	خط	صحيح	صحيحه	مطر	خط	صحيح
۱	۸	نقايش	نقايش	۲۳	۱۹	عشرة	عشرة
۱	۱۳	شريعت	شريعت	۲۳	۲۰	عشرة	عشرة
۱	۱۳	وعن	عن	۲۵	۲۴	قدام	قدام
۱	۱۴	كند	نكند	۲۵	۲۵	فتقبل	فتقبل
۲	۴	بيت الله	وبيت الله	۲۶	۸	منظر	ومنظر
۲	۶	شعت	بطول شعت	۲۷	۱۴	تابرود	وتابرود
۲	۷	ازا	ازان	۲۸	۲۰	تبادر	وتبادر
۲	۸	نيا	قباشد	۲۹	۱۰	در قيام	ودر قيام
۲	۹	مخصوص	و حال مخصوص	۳۰	۲۰	ممسكه	ممسكه
۳	۸	والسلام	السلام	۳۱	۱۸	صلی الله عليه	صلی الله عليه
۳	۲۵	سلام ميگردد	ميگردد	۳۲	۷	عبادة	عباد
۴	۳	يعود	يعود	۳۲	۸	عبادة	عباد
۴	۹	يرحمك الله	به يرحمك الله	۳۲	۸	يا زني	ما زني
۴	۱۶	است	كرده است	۳۲	۲۲	باشد	نباشد
۶	۷	روايت	روايتي	۳۳	۳	زخيم	وخيم
۷	۲۳	وعن	عن	۳۵	۱۱	مضطجعا	مضطجعا
۸	۱۴	عن	وعن	۳۶	۳	اتكاث	ارتكاث
۸	۱۹	مضاعفه	مضاعفه	۳۶	۱۸	خجار	حجار
۹	۲	نباشد	باشد	۳۶	۲۲	يعني	معنى
۱۱	۵	وان	ان	۳۶	۲۴	نشيند	بد نشيند
۱۲	۲۲	ديدني	باديدني	۳۷	۱	وي	وي
۱۲	۲۵	وعن	من	۳۸	۶	لنساء	للنساء
۱۳	۱۶	پروردتعالی	پروردگار تعالی	۳۸	۷	درد	درد
۱۳	۱۲	رئی	رئی يمین	۳۸	۸	حاقه	حاقه
۱۷	۱۰	كه بردر	چه مرکه بردر	۳۸	۱۹	ذکر	و ذکر
۱۷	۲۱	حت	صحت	۴۰	۱۰	نشود	بشود
۱۸	۷	حتی انها	حتی انهاك	۴۱	۱۲	تشمه توه	تشمه توه
۲۰	۲۰	لدمج	تشمج	۴۲	۴	يدخل	يدخل فيه
۲۲	۱۸	حمد و الله	حمد الله	۴۲	۱۹	خود	بود
۲۲	۲۷	يقبله	ويقبله	۴۳	۶	بركه د	بردكه
۲۳	۱۲	رسول	رسول الله	۴۴	۱	هر اي	هر



صفحه	ساز	غلط	صحیح	صفحه	مطر	غلط	صحیح
۴۹	۱۹	وبکنیب	بکنیت	۴۷	۲۵	بزم سور	بزم واجب نشده بود
۴۸	۵	نستائیل	نستائیل	۴۸	۳	والغیبة	من الغیبة
۴۹	۹	فتائی	و فتای	۴۸	۱۰	پای مراد	پای اوست مراد
۵۰	۱۶	روز کار را	روز کار	۴۹	۲۳	اعتداد تجاوز	اعتداد و تجاوز
۵۱	۱۸	اکبره	اکبر هم	۷۰	۲۴	اهلکم	اهلکم
۵۳	۳	نهی مفسوخ	نهی از جمیع مفسوخ	۷۲	۲۱	مشی	بمعنی
۵۳	۱۴	زای و آن	زای معجمه و آن	۷۳	۸	یقین	یقین
۵۳	۱۸	بس	وبس	۷۳	۱۵	پس خبر	پس می بینی و می دانی خبر
۵۳	۲۷	مهمله کان	مهمله و برای مهمله کان	۷۳	۲۶	وسخن کوئی	وسخت کوئی
۵۴	۴	است بود	بود	۷۳	۲۷	کوی	بوی
۵۴	۵	زراعت و	زراعت است و	۷۴	۳	نرسیده و اگر	نرسیده است پس اگر
۵۵	۱۶	است زیرا که	است از آن حضرت زیرا که	۷۴	۴	بطریق	بلکه بطریق
۵۵	۲۶	را و	را از خود و	۷۴	۱۷	امیر	یا امیر
۵۶	۵	وی نامش	وی که نامش	۷۵	۵	روایه لهامودز	روایه و در
۵۷	۷	اعطاب	فی الصراج اعطاب	۷۶	۲۵	ظا سر	ظا هری
۵۷	۲۶	و بجهر	تخیر	۷۶	۲۵	باطن	یا طعن
۵۹	۱۲	حجر	حجر	۷۷	۳	فتح بر	فتح مکه بر
۶۱	۲	نافحت من	نافحت بقاء مهمله من	۷۷	۱۷	و پدر از	و پدر او از
۶۱	۳	خدا از	خدا و ذکر خدا از	۷۷	۲۴	مقصود	مقصود
۶۱	۱۱	عبد	عبد الله	۷۸	۲۵	ود رتقریر این	در تقریر و تفسیر این
۶۱	۲۳	تصلیق	تصلیق	۷۹	۱	خسوع	خسوع
۶۱	۲۰	نعمه بدون	ینقلون	۷۹	۴	زیرا که ما	زیرا که بدستیکه ما
۶۲	۱۰	زبان می	زبان جهاد می	۷۹	۱۶	معلق به معاد	معلق است به معاد
۶۲	۱۴	هیجوی تیر	هیجوی که ایشان را میکنند تیر	۶	۶	معنی یکی است	معنی هر دو یکی است
۶۳	۱	کرپزی و	کرپزی است و	۸۱	۶	درداء	الدرداء
۶۳	۲۵	فصاحت تضع	فضاحت و تضع	۸۱	۱۶	بلور رود	که بلور رود
۶۴	۸	تجلل	یتخلل	۸۲	۱۷	ثبت	است
۶۴	۱۳	اسرمی	اسرمی بی می	۸۳	۲	لبیه	لبیه
۶۴	۱۷	اگر خود	اگر چه خود	۸۴	۵	اخیار	عیار
۶۷	۲	بینا	قال بینا	۸۴	۵	استغنا	استغنا
۶۷	۴	موضع	موضعی	۸۴	۵	پهلوان نهاد	پهلوان بر زمین نهاد
۶۷	۶	معنی	یعنی	۸۴	۱۶	تمثیل	تمثیل
۶۷	۲۴	ای آخر	الی آخر	۸۴	۲۰	شیطان	از شیطان

صفحه	مط	غلاط	صحیح	صححه	مط	غلاط	صحیح
۸۴	۲۴	ووثوق	راوی و ووثوق	۱۰۶	۱۰	صلاح	صلحه
۸۵	۳	رتا	و ثار	۱۰۶	۱۸	برای	است استعاره میکنند برای
۸۵	۲۵	نیت	به نیت	۱۰۶	۲۳	حقوق یا	حقوق ایشان یا
۸۸	۲۳	ای	را	۱۰۷	۱۹	احراف است	احراف و حرام است
۸۹	۲	پس	الصلوات پس	۱۰۷	۲۲	اطعمه	اطعمه شهید
۸۹	۱۱	صومکم	صومکم	۱۰۸	۴	مادر او را	آن مرد مادر او را
۸۹	۱۱	اگر چه	چه اگر	۱۰۸	۱۷	نیکی	و نیکی
۸۹	۱۱	نهی	امضاء	۱۰۸	۲۲	ادای	خیر و ادای
۹۰	۹	هذه	هذه	۱۰۸	۲۳	شته	نوشته
۹۱	۲۴	پس	پس	۱۱۰	۱۰	خود دها	خبر و دعا
۹۲	۱۱	فرمود	می فرمود	۱۱۰	۱۹	قربان	قربان
۹۲	۲۴	و ظاهر	ظاهر	۱۱۱	۷	نیب دارند	شبانیز دارند
۹۲	۲۵	آن بیا	آن زن که	۱۱۲	۱۶	بدل بجای دخلت	بجای قول آنحضرت
۹۳	۱۸	صبر و	صبر			الجنة در	است که دخلت الجنة که در
۹۳	۲۴	به حقیقت	که به حقیقت	۱۱۲	۱۸	پدر ذکر	پدر را ذکر
۹۴	۲۳	آید	آیند	۱۱۲	۲۱	پدر و کار که پدر	که پدر
۹۴	۲۳	در حالتی پیر زنان در حالتی		۱۱۳	۱	اورا با وجود	اورا یا نه با وجود
۹۵	۱۳	برگشته	پس برگشته	۱۱۷	۷	فاخرج	فاخرج
۹۶	۱۸	شما	باشما	۱۱۷	۸	فاخرج	فاخرج
۹۷	۷	عصبی	عصبه	۱۱۸	۱	نیز	انز
۹۷	۷	و عصبی	و عصبه	۱۱۸	۲	فقرضت	فقرضت
۹۷	۱۲	از جهت	و از جهت	۱۲۰	۲۰	انقلبون	انقلبون
۹۸	۸	مطالع	مطیع	۱۲۳	۱۷	معلوم	حدیث معلوم
۹۹	۱	فباری	فما رأی	۱۲۵	۹	پیش	و پیش
۱۰۰	۱۶	می غلطاید	آنکه می غلطاید	۱۲۵	۱۰	از اهل	آن از اهل
۱۰۰	۱۸	پدران	به پدران	۱۲۵	۱۷	عذلان	ستم نکند او را و عذلان
۱۰۲	۵	ابی کعب	ابی بن کعب	۱۲۵	۲۳	اهل علم	اهل مال
۱۰۲	۵	من تعزی	يقول من تعزی	۱۲۶	۱۵	و کلیه	است و کلیه
۱۰۲	۲۴	ردی	تردی	۱۲۶	۱۵	وسلم	وسلم و راه مسلم
۱۰۳	۲۶	حدیث	این حدیث	۱۲۶	۱۷	مدکس	برشتیان مدکس
۱۰۴	۱۲	طف صاع	صاع	۱۲۷	۲۳	البخل	برالبخل
۱۰۴	۱۲	وطف	به طف	۱۲۸	۲۰	برور	برور
۱۰۴	۱۵	افزونی	بر هیچ یکی افزونی	۱۲۸	۲۵	باشد من	روا باشد من
۱۰۵	۲۷	را غبه	را یعنی را غبه	۱۳۰	۲۷	عند من	عند کبر من

صفحه	مطر	غلط	صحیح	صفحه	مطر	غلط	صحیح
۱۳۱	۱۴	معرض	ومعرض	۱۴۰	۲۴	دو صبی	بر دو صبی
۱۳۱	۱۷	شر	وشر	۱۴۲	۱	وعن	رواه ابو داود و غیره
۱۳۱	۲۸	تلاطف	به تلاطف	۱۴۲	۷	رویت	رویا
۱۳۳	۶	قال	وقال	۱۴۳	۱۰	مجالسها	مجلسها
۱۳۵	۹	ستر او	متر آن	۱۴۴	۲۳	از مسلمانان	از ایدای مسلمانان
۱۳۶	۴	غیت	که غیت	۱۴۴	۲۶	فرموده رفتن	فرموده شارع رفتن
۱۳۷	۳	در تعظیم	و در تعظیم	۱۴۴	۲۶	اسباب	واسباب
۱۳۷	۳	داشت شما	برداشت شما	۱۴۷	۱۲	قال در بعضی	در بعضی
۱۳۷	۱۵	دوست دارد	دوست دارد	۱۷۱	۸	و متحمل اوست	و متحمل اوست
۱۳۷	۱۱	چند آن مونت	که چند مؤنت	۱۷۲	۲۴	والا	الا
۱۳۸	۱۷	فکمنوا	فمکتوا	۱۷۳	۱۸	ثبات	وثبات
۱۳۹	۲	بارزاق اینجا است	اینجا بارزاق	۱۷۳	۲۲	گفتند	گفتند صحابه
۱۳۹	۱۲	مناسب ذکر	مناسب آمد ذکر	۱۷۳	۲۳	اطواکم	اطواکم
۱۴۰	۱۶	اعلاج	ملاج	۱۷۵	۱۷	که چون	چون
۱۴۰	۲۷	اعراض و فی	اعراض نه ساقیه	۱۷۵	۲۶	وبغضب	بغضب
۱۴۱	۱۶	بخاری	البخاری	۱۷۸	۲۱	حشر	بششر
۱۴۷	۲۷	فرونی	قزوینی	۱۸۱	۳	تفسیر	تفسیر قول
۱۴۸	۷	ایده تامل	ایده پس باید	۱۸۲	۱۶	ضر	جز
۱۴۸	۸	مردم است فانه	مردم است وی فانه	۱۸۴	۶	دنیار	دیغار
۱۵۱	۲	در غیبت	او در غیبت	۱۸۴	۲۴	آن ظالم	وی یعنی نیکهای آن ظالم
۱۵۱	۲۰	خیر	چیزی	۱۸۵	۹	مراد است	مراد از است
۱۵۲	۱۱	صفح باشد	صفح و عفو باشد	۱۸۵	۱۰	میکویند	میکویند
۱۵۲	۲۱	بن مقیمه	بنت عقبه	۱۸۶	۹	نک هم	نک هم
۱۴۴	۳	حیدر	حدر	۱۸۶	۲۶	پسرکه	پسرک
۱۵۴	۶	مقصود	بلکه مقصود	۱۸۶	۲۷	بو ظالم	بر شرک
۱۵۵	۳	هی	علی	۱۸۷	۱۳	ورزی	وزری
۱۵۵	۳	وایماری	داء بیماری	۱۸۸	۶	من	ین
۱۵۶	۳	یعنی	بمعنی	۱۸۹	۴	سنت	وسنت
۱۵۷	۱۵	یعنی	بمعنی	۱۹۰	۵	حفظ	حظ
۱۵۸	۱۲	ابوداود	احمد و ابوداود	۱۹۰	۱۸	کشیدن	کشیدن
۱۵۹	۸	شدت	پس شدت	۱۹۱	۱۵	برما	بر شما
۱۵۹	۲۲	وتوقف	توقف	۱۹۱	۱۶	معروف	امر معروف
				۱۹۲	۶	قال	فانی

صفت	سطر	غلط	صحیح
۲۲۵	۱۸	ابن مالک	ابن ماجه
۲۲۵	۲۵	انفا في	التفا في
۲۲۶	۱۵	فيقول	فمنقول
۲۲۶	۲۶	فيقول	فمنقول
۲۲۷	۶	نبي	نبي
۲۲۸	۶	يعذر	تعذر
۲۳۰	۲	ودر حق	در حق
۲۳۴	۲	كسري	ملك كسري
۲۳۶	۸	يعطاك	يعطاك
۲۳۶	۲۰	وطاعت	در طاعت
۲۳۸	۴	الفقر	للفقر
۲۳۸	۲۲	تبي	نبي
۲۴۱	۱۲	اربعين	باربعين
۲۴۱	۲۰	دو زوي	در زوي
۲۴۳	۳	اين روايت چنين	اين چنين روايت
۲۴۴	۲۰	ما اشبعنا	ما شبعنا
۲۴۵	۳۳	وخرص	خرص
۲۴۸	۳	كو	كو
۲۴۹	۲	بگويند	نگويند
۲۵۰	۲۶	مردست	دو مرد است
۲۵۴	۱۲۰	اصلاح	اصلاح
۲۵۶	۲۴	رعایت	ورعايت
۲۵۷	۱۹	شد و سفت	شد و سفت
۲۵۸	۳	الرجلان	الرجلان
۲۵۹	۲۲	كو	كو
۲۶۱	۱۲	درين سطر بعد لفظ بان مصيبت	
۲۶۳	۱۳	تقا لئلا	تقا لئلا
۲۶۳	۲۵	تقا لئلا	تقا لئلا
۲۶۵	۵	با بهم	ما بهم
۲۶۸	۲	يشنوا لك	كنا بشنوا لك
۲۷۰	۸	مهايت	بدمهايت
۲۷۰	۱۵	جانب	جانب ايشان

صفت	سطر	غلط	صحیح
۱۹۲	۲۷	تقول	يقول
۱۹۴	۲۲	ما وچگونه	يا چگونه
۱۹۵	۲۷	مراتب	و مراتب
۱۹۷	۱۱	مصيبت	مصيبت
۱۹۷	۲۲	يزر	تزر
۱۹۸	۸	لا يتفاهون	لا يتفاهون
۱۹۹	۲۳	فان	وان
۲۰۱	۱	فيها	فيها
۲۰۱	۱۸	ان لما	ان يكون لما
۲۰۲	۲۷	كرفقاري	و كرفقاري
۲۰۲	۵	مشيك	شيك
۲۰۳	۱۶	سي كد ارند	و سي كد ارند
۲۰۴	۱۷	فيل	وفيل
۲۰۴	۲۷	مست	مست
۲۰۶	۱۵	عليه	الاية
۲۰۶	۱۹	بد و مستي پس	پس بد و مستي كه
۲۰۷	۶	من مكر آنچه	مكر آنچه
۲۰۸	۳	خيال	حال
۲۰۸	۱۷	كرفقار	و كرفقار
۲۰۹	۱۴	و كز سنكي	كز سنكي
۲۰۹	۱۷	بضممتين	بفتحتين
۲۰۹	۱۷	مست	مست
۲۰۹	۲۴	صبر	صبر
۲۱۴	۸	ميشه	منية
۲۱۴	۱۷	كوي هاي	كوه هاي
۲۱۴	۲۰	كز سغه	كز سغه
۲۱۶	۳	دهان	داهان
۲۱۷	۹	دام ها	ودام ها
۲۱۸	۱۵	مبسلون	مبسلون
۲۱۸	۲۶	يلي	يكني
۲۱۹	۲۶	ماد لك	وماذ لك
۲۲۰	۱۹	رسول	رسول الله
۲۲۳	۲	فيمسي	فيمسي
۲۲۴	۲	معرضون	معرضون

صفحه	مطر	غلب	صحیح	صفحه	مطر	غلب	صحیح
۲۷۰	۱۵	لا تسمیهم	لا تسمیهم	۳۰۱	۹	بتا یعون	یتبا یعون
۲۷۱	۱۷	واجلبا	وجعلنا	۳۰۱	۱۸	نعجیر	مقجیر
۲۷۲	۲۲	میان صف	از میان صف	۳۰۲	۴	چیزی	خیزی
۲۷۵	۲۰	خیر	خیر	۳۰۲	۲۶	از شان گروهها	از هله آن گروهها
۲۷۶	۲۷	میگوید بریانمودن	میگوید این چنین	۳۰۴	۷	یکون	تکون
		نصیحتها برپا و برای نمودن		۳۰۴	۲۲	حدۀ لتعجیر	حدۀ لتعجیر
۲۷۶	۳۰	عن المهاجر	عن المهاجر	۳۰۵	۷	لی	بی
۲۷۶	۱۳	بیاد آوردن	و بیاد آوردن	۳۰۵	۲۰	خسني از حسنهای	خسني از حسنهای
۲۷۸	۲	ظاهر مال مردود	ظاهر مال مردود	۳۰۷	۱۹	دادده	دادده
۲۷۸	۱۸	افتراك	افتراك	۳۰۹	۱۶	نکنم	حکم نکنم
۲۷۹	۱۵	فیقول	فیقولون	۳۰۹	۱۷	درختی	ببخ درختی
۲۸۰	۵	امت اشارت	اشارت	۳۱۰	۱۶	شرا	شر
۲۸۰	۱۳	مات	مات	۳۱۱	۲۲	سنگها	در وی سنگها
۲۸۰	۲۳	در آن عین	در عین	۳۱۲	۳	اوپي	اوپي
۲۸۱	۱۷	محروران	محرز و نان	۳۱۲	۶	وامبارت	وامبارت
۲۸۲	۲۰	یسار عون	الذین یسارون	۳۱۳	۲	یکد ارانی	یکد رانی
۲۸۲	۲۳	از یتا	از ایتاء	۳۱۳	۹	معنی	بمعنی
۲۸۳	۲۶	که کار میکند	که چشم کار میکند	۳۱۳	۱۰	وتفسیر	دو تفسیر
۲۸۴	۹	انبت	انبت	۳۱۴	۷	نمی خواهم که تر باز کردی بکناه خود	نمی خواهم که تر باز کردی بکناه خود
۲۸۴	۱۰	آنحضرت	و ذات آنحضرت			که باز کردی بکناه من و کناه خود	
۲۸۶	۱۰	این همه	با این همه	۳۱۵	۵	بغیان	بغیان
۲۸۷	۲۰	او ذما	و ذراعا	۳۱۵	۲۰	حالیس	حالیس
۲۸۸	۲۲	تجملوا	وتجملوا	۳۱۵	۲۶	در ظلمت	در ظلمت
۲۸۸	۲۷	لثیم	لثیم بن لثیم	۳۱۶	۱۴	و انبوه	انبوه
۲۹۳	۱	اعز هم	واغز هم	۳۱۷	۲۵	و ابتدای	و ابتدای
۲۹۵	۱	اقر بد	اقر با	۳۱۹	۱	که از	که از
۲۹۶	۱۰	از عدله	تر از عدله	۳۲۰	۲	واهدة	واهدة
۲۹۶	۹	نبوه	به نبوت	۳۲۱	۱	تعرضه	تعرضه
۲۹۷	۲۱	عاضیا	عاضا	۳۲۳	۵	حمره	حمره
۲۹۷	۲۱	فتکون	فتکون	۳۲۵	۲۳	قسططنطنه	قسططنطنه
۲۹۷	۲۳	فتکون	فتکون	۳۲۷	۱۳	عنا وند این	عنا وند این
۲۹۸	۲۵	النبوة	نبوة	۳۲۸	۱۱	جانبی در	جانبی در
۲۹۸	۱	عمر بن عبد العزیز	عمر بن عبد العزیز	۳۲۸	۳۷	مرهلتی	مرهلتی
۲۹۹	۲۳	الاها	الایها	۳۲۹	۴	سلم	سلمی

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۱۹	۱۲	رافع و	زفع او	۳۶۲	۱۲	زیاد تست	زبان است
۳۲۲	۷	يقال	منها يقال	۳۶۳	۲۰	قال	قالت
۳۳۲	۲۳	ان ناظر	این ادای ناظر	۳۶۴	۶	واتف	وافقی
۳۳۳	۱۱	ومالك ولها	مالک و لها	۳۶۴	۲۰	بسیار و داشت	بسیار داشت
۳۳۴	۲۰	اجزي	اجزی	۳۶۵	۴	واشد وثاقا	و اشد و ثاقا
۳۳۵	۲۱	با آتكة	یا تکه	۳۶۶	۱۹	احتقبلي	احتقبلی
۳۳۶	۱۶	يعود	تعود	۳۶۸	۲۰	آ تکه	بد آ تکه
۳۳۶	۲۶	حيثا	حیثا	۳۷۱	۶	والثالث	والتالث
۳۳۸	۱۱	تضي اعناق	تضیی اعناق	۳۷۱	۱۲	فتده	فتده
۳۳۹	۵	يعشر	ت عشر	۳۷۱	۱۶	الشيطا طين	الشیطانین
۳۴۴	۱۵	فذلك بعث	وذلك بعث	۳۷۱	۱۸	آ تحيز	آنچه
۳۴۴	۲۵	بليبا عليه	بلیبا الیه	۳۷۲	۲	مصا بيع	و مصا بيع
۳۴۶	۱۷	والبيبي	والبیبی	۳۷۵	۲۵	بخدوع	بخدوع
۳۴۶	۲۴	ستخرج	سیخرج	۳۷۶	۲	وي حقيقت	و ی حقیقت
۳۴۶	۲۵	تشبهه	یشبهه	۳۷۶	۳	می آید	می آمد
۳۴۷	۴	قسطلا	عد لا	۳۷۶	۲۶	ادعلي	ادخل
۳۴۷	۱۸	راه	و آها	۳۷۶	۲۷	تا كاهي	یا گاهی
۳۴۹	۱۹	يخرج	تخرج	۳۷۸	۱۱	وقد نفرت	وقد نفرت
۳۵۱	۱۶	وعن عمر	و عن عمران	۳۸۰	۱۸	ان يقتل	ان تقتل
۳۵۱	۱۸	سمعت	سمعت	۳۸۱	۷	يضع	يضع
۳۵۱	۱۹	عبد الله	عبد الله بن عمر	۳۸۲	۱۰	اذا انزل	اذا انزل
۳۵۴	۸	خيار	جبار	۳۸۳	۱۸۰	قيامته	قيامته
۳۵۵	۹	ذروعا	ضروعا	۳۸۵	۱۰	بودند	بود
۳۵۵	۱۲	فيصرف	فینصرف	۳۸۵	۱۶	اشارت	اشارت کرد
۳۵۶	۷	كفه	کفیه	۳۸۹	۴	سما تا مرنا	فما تا مرنا
۳۵۶	۲۲	ذلك	كنك لك	۳۸۹	۱۸	هلم	هلموا
۳۵۷	۲۵	شبرا	شبر	۳۹۲	۱	يسمك	يسمك
۳۵۸	۱	است	اند	۳۹۹	۲۸	كفتار نر	یا کفتار نر
۳۵۸	۲۳	الارض	للارض	۴۰۰	۱۸	وتكثير عدد	وتكثير عدد
۳۵۸	۲۴	ياكل	تاكل	۴۰۰	۲۴	كه از شدت	از شدت
۳۵۹	۱۲	ور تفسير	دو نفر	۴۰۴	۲۳	اشائم	اشائم
۳۶۰	۲۴	مفرقة	مفرقه	۴۰۵	۳	كتفه	كتفه
۳۶۱	۹	منخرودوش	منخرودوش	۴۰۵	۲۷	فسال	فتمال
۳۶۲	۳	مشابه از	پس گفت چه عجب مشابه به اند	۴۰۰	۲۷	حين يقال حين يقال	حين يقال